

علائم ستاره ای

پیدا کردن

برگردان فریده مهدوی دامغانی



نشر آسیم

به نام یزدانِ پاک

با درود به همه‌ی دوستان عزیز و (مستان اهورائی)ی گرامی، یکی از برجسته‌ترین کتاب‌هایی که در چند ساله‌ی اخیر بیش از سه چهار بار مورد مطالعه‌ی دقیق و عمیق این بنده قرار گرفته کتاب برجسته‌ی «علائم ستاره‌ای» یکی از آثار گرانقدر دانشمند و ستاره‌شناس و عارفه‌ی عالیقدر معاصر سرکار خانم «لیندا گودمن» با ترجمه‌ی شیوا و عالی‌ی سرکار خانم «فریده مهدوی دامغانی» می‌باشد.

برای خواندن این اثر، هیچ‌گونه نیازی یه تبلیغ و سفارش نمی‌بینم، که بسیار هستند افراد فرهیخته و کتاب‌شناس و کتاب‌خوانی که به هر نحوی شده آثار ناب را تهیه و مورد استفاده قرار می‌دهند. چون به گفته‌ی دوستان این کتاب در بازار فرهنگی کشورمان کمی کمیاب شده و نیازمند تجدید چاپ‌های بعدی است، خواستم بدینوسیله دل تعدادی از اهل کتاب را شاد سازم و این اثر گرانبهای مادی و معنوی را به صورت رایگان در اختیارشان قرار دهم.

یکی از سفارش‌کنندگان این کتاب، حضرت استاد «نسیم خراسانی» بودند که اینجانب «سیاوش فرداد»^۱ بر خود لازم دانستم که امر ایشان را استجابت کنم، و چون مشغولیت‌های عرفانی ادبی زیادی را در حال حاضر دارم، انجام این مهم را دو تن از فرزندان معنوی‌ام، حضرات آقایان (مهندس «بهمن هوشیدر جام»^۲ و مهندس «بهرروز شب زنده‌دار»^۳) عهده‌دار گردیدند و در ظرف یک ماه تصویربرداری این کتاب را با دل و جان (فقط به خاطر اجر معنوی آن) به انجام رسانیدند. بدینوسیله از این دو عزیز در همین جا سپاسگذاری می‌کنم و نیز دعای خیر دارم برای مترجم بزرگوار و برجسته‌ی ایرانی، سرکار خانم «مهدوی دامغانی» که ایشان را از دوران طفولیت می‌شناسم و حقیقتاً یکی از بانوان نابغه و افتخار انگیز کشورمان در جهان می‌باشند.

1

2 <http://houshidar.persianblog.ir>

3 <http://motreb-e-mahtab.persianblog.ir>



علائم ستاره‌ای

لیندا گودمن

برگردان فریده مهدوی دامغانی

نشر آسیم
تهران، ۱۳۸۲

Goodman, Linda

گودمن، لیندا

علائم ستاره‌های لیندا گودمن؛ برگردان فریده مهدوی دامغانی. -
تهران: آسیم، ۱۳۸۲.

ISBN 964-8277-41-9

۸۷۱ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

[Star signs]

عنوان اصلی:

Linda Goodman's star signs: the secret...

چاپ قبلی: البرز، ۱۳۷۷.

چاپ دوم.

۱. علوم غریبه. ۲. روح‌شناسی. ۳. اخترگویی. الف. مهدوی دامغانی،

فریده، ۱۳۴۲ - ، مترجم. ب. عنوان.

۱۳۳

ع ۹ گ / ۱۹۹۹ BF

۱۳۸۱

م ۸۲-۴۷

کتابخانه ملی ایران

این کتاب برگردانی است از:

**LINDA GOODMAN'S
STAR SIGNS**

by

Linda Goodman

St. Martins Press, New York

ویراستار: شهلا ارژنگ

چاپ دوم: ۱۳۸۲

شمار نسخه‌های این چاپ: ۱۵۰۰

حق چاپ برای نشر آسیم محفوظ است

لیتوگرافی: لیتوگرافی بهار

چاپ: چاپخانه آسمان

مرکز پخش: مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات

تلفن و دورنگار: ۸۷۹۴۲۱۹ - ۸۷۹۴۲۱۸ - ۸۷۷۲۲۶۷ - ۸۷۷۲۰۲۹

۱۲۰۰۰

فهرست

سخن مترجم	۱
پیشگفتار	۵
مقدمه	۲۵

۱ : حرفه‌های همراه با عشق و عرفان پول ۵۱
راهنمایی برای انتخاب شغل از دیدگاه ستاره‌شناسی... به دست آوردن
همزمان امنیت مالی و آزادی از قید و بند مادّیات

۲ : روزی یک سیب

۱۰۹
راهنمای سلامت و تندرستی به کمک علم اعداد و ستاره‌شناسی شامل
گیاهخواری و سایر مسایل روز و راه‌حل‌های ماورای طبیعی آنها

۳ : گوروها، ارواح و آواتارها

۱۸۳
بحثی در باره بلندبهای کوههای راکی که جای‌جای آن سرشار از نیروی
مغناطیسی و امواج ارتعاشات آسمانی است، و نیز روشن‌بینی و شنیدن
صدای ارواح در ارتفاع ده هزار پا بالای سطح دریا

۴: احساس تکرار رویدادها یا دژا - وو ۲۵۹
قوانین کارما و تناسخ و تولدهای مکرر: چگونه صفات خوب و بد دیروز
ما موجب شادیهها و اندوههای امروز ما می‌گردد. چگونه می‌توان اینها را
برای داشتن حال و آینده‌ای خوشایند و شاد، هماهنگ ساخت

۵: هنگامی که روح در خواب است ۲۹۱
بررسی علم اعداد بر اساس آموزشهای دانش کابالای عبری و الفبای
کلدانی... که تنها روش دقیق و درست اعداد است

معانی عرفانی و کاربرد عملی علم اعداد ۲۹۳

معانی اعداد مفرد ۳۷۹

معانی اعداد مرکب ۴۱۳

چهار و هشت... اعداد قضا و قدر و سرنوشت ۴۴۳

اسرار عدد دوازده ۴۵۹

۶: رنگین‌کمانهای فراموش‌شده ۴۷۱
قدرت رنگها در زندگی شما... هاله انسانی... کم کردن و اضافه شدن
همیشگی وزن: با کمک رنگها... و سایر کارهای جادویی از جمله قدرت
سنگها و کریستالها

۷: ملودیهها و آهنگهای فراموش‌شده ۵۳۱
ارتباط هماهنگ میان انسانها... قدرت سکوت، صوت و موسیقی... تطابق
زمانی و رنگانگی گیتی... روش استفاده و کاربرد از این مطالب برای بروز

- هماهنگی‌های طبیعی و تئهای خارج از مضراب ۵۳۳
نیروی ادراک سلول اولیه ۵۸۱
شمال - جنوب، نقاط قدرت ۶۰۱
ایفای نقش عقابهای موسیقیدان ۶۱۹
بشقابهای ارغوانی، له پرچونهای (اجنه‌های) ارغوانی ۶۳۳

۸: علم لغات یا لکزیگرام ... و واژه دروئید ۶۵۵
استفاده از واژه‌ها برای نفوذ و درک معانی واژه‌های کهن... اسرار عمیق و
عجیب موجود در زبان انگلیسی و این‌که چگونه، با علم لغات می‌توان
به اسرار واژه‌ها، نامها، القاب، و عبارات پی برد

۹: تغییر و تحول فکری ۷۷۵
که به تجدیدحیات سلولی منجر می‌گردد

در باره نویسنده ۸۷۳

با عشق و محبتی ابدی
این کتاب و کتابهای بعدیم را
به گوروی خاموش و خجالتی خود
«هارون گلدبلات»

اهدا می‌کنم

کسی که با صبر و شکیبایی و در طول تمام تناسخهای متعدد، زحمات و
کوششهای خلاق مرا هدایت کرده و با محبت و مهربانی بی‌پایان و
وصف‌ناپذیر، و عقل و فضیلتی که تنها از یک «استاد آواتار» برمی‌آید، موجب
راهنمایی من در رسیدن به روشن‌بینی معنوی و عرفانی شده است. کسی که
همیشه و تا ابد... مسئول تمامی معجزات من است. تک‌تک معجزات و
شگفتی‌هایی که تنها با کمک ایمان محکم او، ظاهر شده است.

«هرگز فراموش نکن از غریبه‌ها پذیرایی احسان کنی

زیرا ممکن است ندانسته

سرگرم پذیرایی از فرشتگان عرش الهی باشی»

تورات آیه ۲: ۱۳

لیندا گودمن

فرزندان من! گناهان شما بخشوده خواهد شد. ما در این پندار خود که گناه اولیه را مرتکب شده‌ایم، اغلب فراموش می‌کنیم که معصومیت اولیه و ذاتی خویش را به یاد بیاوریم.

پاپ اینوسان آسیزی
قرن پانزدهم میلادی

ضمناً این کتاب هدیه‌ای است به
«نوناً»

با تصویری کامل و بی نقص از یک دانه برف
برای هزاران هزار

دلایل پایان‌ناپذیر.

و دکتر چارلز ای. موزس
که خردمندیش هرگز مرتکب
هیچ‌گونه اشتباهی نمی‌شود.

به «ناه - تان»
که نور چشم و
دلبندم است.

و سرانجام، هدیه‌ای است به فرزندانم:

سالی (متولد آذر)

بیل (متولد بهمن)

مایکل (متولد آبان)

جیل (متولد دی) و با خاطره عزیز و دوست داشتنی روح رحمت شده

سام‌ا. گودمن (شوهرم)

«... و خداوند تمام اشکها را از دیدگان‌شان پاک خواهد کرد، و دیگر هیچ مرگی

وجود نخواهد داشت...»

کتاب مکاشفه یوحنا ۴: ۲۱

تقدیم به خواهر دل‌بندم
«شہلا مہدوی دامغانی»
به موجودی مہربان
و سخاوت‌مند...
به همزادی که همیشه
در کنارم حضور دارد.
ف. مہدوی دامغانی

سخن مترجم

«... خداست آن ذات پاکی که آسمانها را چنانکه می‌نگرید بیستون برافراشت
آنگاه با کمال قدرت، عرش را در خلقت بیاراست و خورشید و ماه را مسخر
اراده خود ساخت که هر کدام در وقت خاص (و مدار معین) به گردش درآیند.
امر عالم را با نظامی محکم و آیات قدرت را با دلایلی مفصل منظم ساخت.
باشد که شما بندگان به غرض اصلی خود که معرفت خدا و وصول به عالم
بقاست پی ببرید و به ملاقات پروردگار خود یقین کنید...»

سوره مبارکه رعد - آیه ۲

با نام و یاد پروردگار عالم هستی، آغاز به سخن می‌کنم. امید است که
خواننده عزیز و گرامی پس از مطالعه این کتاب، لذت لازم را چشیده، و
آموزشهای اساسی آن را آموخته و در خاطر سپرده باشد. ترجمه این کتاب
چهار سال پیش صورت گرفت، اما بنابه دلایل گوناگون و توضیح ناپذیر،
تاکنون به دست شما خواننده گرامی نرسید. در طول این ترجمه، وقایع
عجیب و جالبی برای خود من رخ داد و از آزمایشهای زیادی عبور کردم. تنها
کافی است بگویم که ایمانم به وحدانیت رب العالمین، و لطف و مرحمت
بی پایان ذات الهی به ما انسانها، باز هم بیشتر و محکمتر شد.

لازم به توضیح است که من این کتاب را زودتر از با شما تا ابدیت و
نگهبان دروازه ترجمه کردم و خیلی مایل بودم که قبل از مطالعه آن دو کتاب،

نخست با این کتاب مأنوس و آشنا بشوید. اما مشیت الهی چیز دیگری بود. خوانندگان زیادی از مطالعهٔ دو کتاب ذکر شده، لذت بردند و نکاتی اساسی برای بهبود بخشیدن به زندگی خود آموختند. جای بسی خوشبختی است که آن دو کتاب باعث شدند تا افرادی که ایمان زیادی به وحدانیت الهی نداشتند، و یا از رحمت و برکات الهی، قطع امید کرده بودند، دوباره تمایلات مذهبی عمیق و جدی پیدا کنند و با شور و شوق جدید و دلپذیری به دعا و نیایش و انجام انواع اعمال نیکو و پسندیده و نوع دوستانه پردازند.

به راستی مطمئن هستم که پس از مطالعهٔ این کتاب، باز هم بیشتر به معجزات اطراف خود، و به حضور خود در روی زمین و وظایفی که در این دنیا دارید، توجه و علاقه نشان خواهید داد و با دید دیگری به وقایع و اتفاقات شخصی و غیرشخصی، خواهید نگریست. من ترجمهٔ این کتاب را مجدداً بازنویسی کردم و بعضی نکات را حذف و برخی دیگر را اضافه نمودم (آن هم به خاطر چاپ و انتشار کتابهای جدیدی که در زمینهٔ مسایل ماورای طبیعی اخیراً به چاپ رسیده است). احساس می‌کنم که خوانندگان و جویندگان محترم ایرانی، از سطح آگاهی و التفات به مراتب بالاتری برخوردار و بهره‌مند شده‌اند، و هر آن کس که این کتاب را مطالعه کند، باید قلباً بداند که مقرر بوده این کتاب را مرور کرده از دروس جدیدی که در آن است، مطلع گردد. همان‌طور که می‌دانید، در این عالم هستی، هیچ حادثه‌ای، هیچ واقعه‌ای بی دلیل و بی سبب رخ نمی‌دهد و همه چیز، بر طبق مشیت الهی، و قانون نظام هستی (و با چه نظم و دقتی...!) صورت می‌گیرد.

چند نکته وجود دارد که میل دارم با خوانندهٔ عزیز و گرامی در میان

بگذارم:

نخست آن که بهتر است اول به سراغ مطالب اصلی کتاب بروید، و سپس به سراغ پیشگفتار و مقدمهٔ آن بروید، زیرا نوشته‌های لیندا گودمن طوری است که خواننده در آغاز چیزی درک نخواهد کرد و باید به ناگزیر بخشهای مختلف کتاب را بخواند تا بتواند از مطالب ذکر شده در مقدمه و پیشگفتار این

نویسنده سر در بیاورد.

در ضمن، اشعار ترجمه شده به سختی از زبان انگلیسی به زبان شیرین فارسی برگردانده شده است، زیرا خود نویسنده نیز از هیچ‌گونه قواعد نگارش شعر در زبان انگلیسی استفاده نکرده و بیشتر مایل بوده است اشعارش را به گونه‌ای بنویسد که هم به صورت سخنانی ساده در نظر بیننده جلوه کند و هم عطر و رایحه‌ای از فرا رسیدن بهار عصر «دلو» را برای خوانندگان به ارمغان آورد. عصری که هر نظام و سنت و آداب و رسوم متداول را از بین می‌برد تا سبکها و اشکال جدیدی را در افکار، ارائه و تبلیغ کند، و عشق به خالق عالم هستی و قلمرو الهی را در قلب و جان ما انسانها تشدید کند. به همین دلیل ناگزیرم از ترجمه این اشعار به زبان فارسی، آن هم به این شکل، از خواننده عزیز پوزش بطلبم و تقصیر را متوجه نویسنده این کتاب با ارزش کنم!

در ضمن، من از توضیح بسیاری از واژه‌ها در قسمت پیشگفتار و مقدمه خودداری کرده‌ام، زیرا همان‌طور که قبلاً گفتم تمام مطالب سخت و دشوار را در بخش‌های گوناگون و متنوع کتاب توضیح داده‌ام و چون بهتر است خواننده عزیز ابتدا به سراغ بخشهای خود کتاب برود و سپس مقدمه و پیشگفتار را بخواند صلاح ندیدم دوباره، تمامی کلمات مرموز و پیچیده موجود در این دو قسمت اولیه کتاب را توضیح دهم.

من کوشیده‌ام در این ترجمه، از دادن توضیحات طولانی و دقیق و فنی (در مورد علم ستاره‌شناسی یا علم اعداد یا علم لگزیگرام) خودداری کنم و تنها به این اکتفا کرده‌ام که در بعضی از قسمتها که دادن توضیح لازم بوده، در کارهای این نویسنده دخالت کنم تا شاید به درک و فهم مطالب ذکر شده به وسیله لیندا گودمن، کمکی به خوانندگان عزیز ایرانی کرده باشم. از این بیم داشتم که نوشتن توضیحات طولانی و دشوار موجب کسالت و بی‌حوصلگی خواننده عزیز ایرانی گردد و آنان را از ادامه مطالعه این کتاب باز دارد. امیدوارم (و می‌توانم قول بدهم!) که در کتابهای بعدی، از علم ستاره‌شناسی

(منجمله محاسبه زایچه تولد، پیدا کردن قمر تولد هر شخص، پیدا کردن موقعیت سیارات در هنگام تولد، پیدا کردن ستاره صعود کننده هر شخص) و نیز علم اعداد، توضیحات بیشتری ارائه دهم و کتابی عرضه کنم که موجب گردد هر خواننده ایرانی به تنهایی قادر به درک و فهم بسیاری از مطالب این علوم دیرینه و پر قدمت گردد و در دیگر کارهای مربوط به این علم توفیق یابد. با پوزش از تمامی اشتباهاتی که ممکن است در ترجمه این کتاب مرتکب شده باشم، امیدوارم این مترجم متولد تیر را با بزرگواری فلکی خود ببخشید و با دیده‌ای پراغماض به ترجمه حقیر بنگرید.

فریده مهدوی دامغانی

۲۱ ماه مه ۱۹۹۵

۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۴

پیشگفتار

«هنگامی که قمر در خانه هفتم حضور داشته باشد و ژوپیترا (مشتری) همردیف مریخ قرار بگیرد...» سپیده دم عصر دلو، با تمامی شکوه و جلال رنگارنگ و عجیب و وارونه و دیوانه وارش از راه خواهد رسید و با ورود خود، تمامی مردم محافظه کار و سنت گرا را به وحشت خواهد انداخت و برعکس، موجب شادمانی و سرور تمامی اشخاص آزاده و غیروابسته خواهد گشت.

به همراه بلند کردن موها و آرایش عجیب و غیر معمول گیسوان و پوشیدن لباسهای کولی وار و نحوه های عجیب زندگی که دارای مهر اشتباه ناپذیر اورانوس (حاکم صورت فلکی دلو یا بهمن) بر روی خود است و از آزادگی و استقلال فردی حکایت می کند، یکی دیگر از علائم و نشانه های مهم عصر جدید: پیدا کردن علاقه ای روزافزون و سریع به علم متافیزیک و مسایل ماورای طبیعی است که همچون آتشی فروزان در تمامی سطح جهان گسترش می یابد... این علاقه، با جذّابیت و فریبندگی، هر طبقه از اجتماع را، اعم از دبیرستان و مدارس عالی (و حتی دبستانها)، کدبانوهای خانه و زنان فعال و کارمندان اجتماع و حتی هنرپیشگان و مأموران بالا رتبه دولتی و کارخانه داران و تاجران مهم جهانی و همین طور سیاستمداران و هیئت مدیران هر سطح و طبقه را به خود جلب کرده است... از همین حالا نیز، نمایندگان شرکتهای بسیار مهم آمریکایی مانند «آی. بی. ام»، «ای. تی. تی» و «جنرال موتورز»،

سمینارهای عظیمی تشکیل می‌دهند تا بینند کاربرد علوم متافیزیک تا چه اندازه قادر است از نظر کاری و حرفه‌ای، و در رقابت در بازار جهانی کمکهای شایان توجه و ارزشمندی به آنان ارائه دهد. این تاجران و سرمایه‌گذاران عقیده دارند که رازهای سر به مهر و ناگفته متافیزیک به آنان نشان خواهد داد که چگونه از زیانهای مالی خود کاسته بر سود و منفعت خویش بیفزایند. چندی است که هواخواهان جدید علوم مکتوم معتقدند که به غیر از راه حل‌هایی که قادرند از این علوم برای مسایل شخصی خود به دست بیاورند، با یاری و کمک همین اسرار مکتوم می‌توانند به راه حلی دست یابند که در مورد فاجعه طبیعی و جنگهای هسته‌ای از یکدیگر می‌پرسند، فجایعی که هر لحظه به آن بیشتر نزدیک می‌شویم و کره زمین را در خطر انهدام کامل قرار داده است. آنان معتقدند که پاسخ به این سؤالات لاینحل، در همین اسرار و علوم مکتوم وجود دارد، و به راستی هم که حق با این افراد است. فرزاندگی و خرد کهن، به راستی دارای راه حل‌ها و پاسخهایی است (البته با اندکی بی‌رغبتی که آن نیز بستگی به تعبیر و به مرحله اجرا نهادن آنها و پیروی از دستورها و حقایق آنها دارد). هر سکه‌ای دورو دارد و سکه‌های زرین عرفان و متافیزیک نیز از این امر مستثنی نیست.

ستاره‌شناسان از شکوفایی این اعتقادات نسبت به این اسرار پوشیده، به هیچ عنوان متعجب و شگفت‌زده نمی‌شوند. این مسئله قرن‌ها است که پیشگویی شده بود. مطلبی که جویندگان علوم خفیه، مدتهای مدید انتظارش را می‌کشیدند. و باید مطمئن بود که این علاقه، باز هم به گسترش و شکوفایی خود ادامه خواهد داد و در سالهای آینده، خصوصاً در دو هزار سال آتی که به عصر دلو (یا عصر جدید) تعلق دارد، همه جهان را در بر خواهد گرفت. «کودکان بهمنی» این عصر دلو، با از بین بردن هرگونه فاصله نسلی، با حالتی دیوانه‌وار به پایکوبی در روی جاده آجری زردرنگی خواهند پرداخت که به شهر زمرد^۱ این عصر منتهی می‌شود.

1. City of Oz

اما بهتر است آگاه و هشیار باشی دوروتی! همین طور هم تو، شیر دوست داشتنی، و تو، مرد حلّبی، و تو مترسک، و بالاخره تو، سگ کوچولو: توتو! سرزمین زمرد، واقعاً شهر زمرد روشن بینی نیست. ممکن است شماری فرشته و پری مهربان با چوبدست‌های جادویی خود، در این سو و آن سو وجود داشته باشد، اما خود شهر، غرق در جمعیتی از مردمانی به ظاهر جادوگر است که در پشت درختان آب نبات و شیرینی‌های زنجبیلی مخفی شده‌اند.

البته اساساً خوب است که انسانها سرانجام، درک این مطلب را آغاز کرده‌اند که به راستی چه و که هستند و به درک قابلیت‌های خارق‌العاده جادویی خود توانا شده‌اند. در پشت انفجار حجم فعلی پویندگی برای دستیابی به روشن بینی و آگاهی حقیقی، رنگین‌کمان‌ها و ترانه‌هایی از خاطر رفته از تعدادی معجزات در یاد مانده وجود دارد. زمینیان، سرانجام تا اندازه‌ای پی برده‌اند که در حقیقت چیزی نیستند مگر ارواحی که در معبدهای جسمانی به نام کالبد زندانی شده و مبتلا به بیماری کهنه فراموشی شده‌اند، و نمی‌دانند که هویت‌های واقعی آنان چیست و این که، حق پیشگویی و دست‌زدن به کارهای سحرآمیز از بدو تولد به آنان اعطا شده است.

باید این را خوب به خاطر بسپارید که بنا بر قانون وابسته به نظام هستی، نوری که از فراز کوهی بدرخشد، تاریکی و ظلمت را به ناگزیر به سوی خود جذب خواهد کرد. نیروهای منفی و شریر موجود بر روی زمین قادر به متوقف ساختن زمینلرزه روشن‌بینی عصر دلو نخواهند شد و نخواهند توانست گرسنگی جدید را برای آگاهی یافتن از علوم مکتوم و فرزانگی و خرد کهن، از بین ببرند. اما این نیروها قادرند از این موج وسیع و روزافزون تنویر فکر و روشن‌بینی، برای هدف‌های منفی و شخصی خود سوءاستفاده

۱. Dorothy، قهرمان اصلی کتاب جادوگر شهر زمرد که فیلمی هم از آن ساخته شده است. - م.

کنند. این کار با وارونه ساختن، و خراب کردن آوای حقیقت این عصر، امکان پذیر خواهد بود.

به عنوان نمونه‌ای از این تجاوز به حقوق، مقاله‌ای از رابرت لیندزی^۱ ارائه شده در روزنامه نیویورک تایمز وجود دارد. در این مقاله آمده است که در اوایل دهه هشتاد میلادی، شعارهای مخصوص جذب سرباز برای مدرسه نظام در کارلایسل^۲ واقع در ایالت پنسیلوانیا چنین بوده است: «تماماً همانی باشید که می‌توانید باشید.» این روزنامه‌نگار می‌نویسد که محققان و کارشناسانی که درباره این پدیده نوین، در مورد تشکیل گروه‌های مخفی وابسته به علوم مکتوم تحقیقاتی به عمل آورده‌اند، این مطلب را به عنوان مدرکی واضح و آشکار برای وجود تأثیراتی حائز اهمیت در میان سرویس نظام وظیفه اعلام کرده‌اند؛ تأثیراتی که بر مبنای اعتقاداتی در مورد تجدید حیات و فرا رسیدن عصری جدید و سایر برنامه‌ها و سمینارها، پایه‌ریزی گردیده و در تمامی سطح نظامی اداری این کشور گسترده شده است.

این محققان پی‌برده‌اند که تعدادی از افسران موجود در مدرسه نظام در کارلایسل (در اوایل دهه هشتاد) فارغ‌التحصیلانی بودند از همین برنامه‌ها، و عقاید و افکار، و شدیداً خواستار پدید آوردن ارتشی جدید بنا به اظهارات شرکت‌کنندگان در این تحقیقات بودند. این افسران، تمرین‌دهی و تربیت سربازان را در رشته‌هایی همچون فراگیری مدیتیشن گروهی (یا تمرکز ذهن و عبادت)، تقویت قوه ادراک مافوق طبیعی، سحر و جادو، و تکنیک‌های مختلف هیپنوتیکی در نظر گرفته بودند. این اشخاص ادامه می‌دهند: «این عقاید و افکار هنوز هم ادامه دارد و تأثیر شدید آن بر بخشها و شعبه‌های گوناگون ارتش، به راستی زیاد و روزافزون است.»

اخطاری تا این اندازه، بایستی برای فرزنانگان و خردمندان کفایت کند، اما به نظر می‌رسد که چنین نباشد. این کارها بایستی کاملاً متوقف شود. در این باره اندکی بیندیشید. آخر چگونه می‌توان از این به اصطلاح «روشن بینی

1. Robert Lindsey

2. Carlisle

عرفانی» استفاده کرد تا به سربازان آموخت چگونه با اطمینان خاطر بیشتری، دشمن خود را به قتل برساند؟! این تناقض از بالاترین درجه ممکن به حساب می‌آید.

یک مدیوم که از حس ششم بسیار قوی برخوردار است، و به تازگی، خصوصاً در میان گروه هنرپیشگان مهم سینمای هالیوود و تعدادی «جویندگان ساده و بی‌ریای حقیقت»، به شهرت فراوانی دست یافته است، طوری مورد پرستش قرار گرفته که او را با قدیسان برابر می‌دانند (آن هم به وسیله طرفداران زیادش که در ملاقاتهای گروهی جمع می‌شوند تا به اصطلاح، به درجه روشن‌بینی و ارشاد معنوی برسند). این مدیوم، خبرهایی از زندگیهای پیشین، به طرفداران خود می‌دهد، و در مدتی که در حالت ترانس (یا خلسه) فرو می‌رود، به پیشگویی کهنسال مبدل می‌گردد و تغییراتی در تارهای صوتی او پدید می‌آید و خلاصه آن که از تمامی حقه‌ها و فریبهایی که در این جلسات رخ می‌دهد، بیشترین استفاده را می‌کند.

هر یک از طرفداران این شخص مقدس، از ۴۰۰ تا ۱۵۰۰ دلار پول پرداخت می‌کنند تا با گوش دادن به «صدایی که از چندین هزار سال پیش می‌آید» به درجه ارشاد و آگاهی برسند! این مبالغ را هنگامی که در بیست یا پنجاه (که تعداد شرکت‌کنندگان در این جلسات است) ضرب کنید، به رقم حیرت‌آوری دست می‌یابید. طرفداران مخلص و باوفای این پیشگو، اغلب به دیگران می‌گویند که این اطلاعات ماورای طبیعی، می‌بایست از اعتبار کاملی برخوردار باشند، زیرا نرخ این جلسات بسیار بالاست! آنان، با حالتی ساده‌لوحانه اضافه می‌کنند: «شما هر قدر پول بدهید، به همان اندازه دریافت می‌کنید. بنابراین چرا بهترین را برای خود انتخاب نکنیم؟ او گران می‌گیرد، پس کارش هم از کیفیت بالاتری برخوردار است!»

این چه دیدگاه اشتباهی است که از صداقت و خلوص نیت شخصی که خود را استاد می‌نامد، اندازه می‌گیرد گرچه مقدار کم و ناچیزی از آموزشهای این انسان عاقل و فرزانه (!) از نظر سحر و جادو، درست و بجا است. این

پیشگویان دروغین، اغلب نادرستی و تزویر را با پرده‌ای نازک از حقیقت می‌پوشانند تا دروغهایشان را کتمان سازند. در این مثال، این پیشگوی گرانقیمت کالیفرنیا بی‌اندازه مورد علاقه هنرپیشگان مهم سینما و همین‌طور هم کدبانوهای خانه و سرمایه‌گذاران تجاری و غیره است، به اشخاصی که به وی مراجعه می‌کنند تا به روشن‌بینی و آگاهی مورد نظرشان دست یابند، می‌گوید: «شما الهی هستید و الوهیتی که در شما وجود دارد، قادر به هیچ‌گونه بدی نیست. بنابراین شما نمی‌توانید هیچ‌گونه کار بدی انجام دهید.»

یکی از طرفداران می‌پرسد: «حتی قتل؟!» این شخص به ظاهر فرزانه و خردمند پاسخ می‌دهد: «بلی» و اضافه می‌کند: «اگر دلیل خوب و موجّهی برای قتل داشته باشی، می‌توانی بدون هیچ گناهی بکشی.» پناه بر خدا! این دیگر چه مهملاتی است؟!

به نظر می‌رسد که این پیشگوی کالیفرنیا بی‌اندازه از تعدادی روانکاوان و روانشناسان کنونی و معاصر پیروی می‌کند که به بیماران خود می‌گویند: «اگر از کاری احساس خوبی دارید، آن را انجام دهید.»

حال، فلسفه مذهب یهود را به این عقاید عجیب اضافه کنید: مگر نه آن که قوم بنی‌اسرائیل که حضرت موسی آنان را از خطر رهایی داد، امروزه تفتنگهای خود را بر شانه می‌اندازند و بمبهایشان را از بطن مقدس این سرزمین، رها می‌سازند، و این کارها را با شوق و حرارت متعصبانه «کلاه سبزه‌های آمریکایی انجام می‌دهند. به نظر می‌رسد که بشر همیشه قادر به اختراع دلیلی آرمانگرایانه برای قتل و آدمکشی است، آن هم هرگاه که این مطلب به سود و منفعتش خاتمه یابد. این مسئله، با در نظر گرفتن رهبران جهانی زن نیز به اثبات می‌رسد. یعنی هرگاه موقعیتی برای این‌گونه زنان پیش بیاید که به آنها امکان ریاست بر گروهی را بدهد، آنها با نام وطن پرستی دست به هر کاری زده مردم همچون گوسفندانی مظلوم به دنبال رهبر خود می‌روند. این زنان رهبر از هیچ کاری فروگذار نخواهند کرد.

عارف عزیز و دوست‌داشتنی آمریکا ادگار کیس^۱ که زندگی فقیرانه‌ای داشت، برای کمک‌های ارزنده‌ای که به هزاران هزار نفر در تمام سطح جهان می‌کرد، صدها دلار پول نمی‌گرفت. آن دسته از کسانی که نماینده او بودند، برای مدت کوتاهی خیرات داوطلبانه ناچیزی قبول می‌کردند، اما بیشتر اوقات اشخاصی که به دنبال کمک می‌گشتند و از نصایح و توصیه‌های این مرد شریف، کمال استفاده را می‌بردند حتی قادر به پرداخت این مبالغ ناچیز نیز نبودند. به همان نسبت نیز هنگامی که حضرت عیسی مسیح (ع) به اطرافیان خود پند و نصایح عاقلانه و پرفضیلتی می‌داد (در حالی که بر روی دامنه کوهها می‌نشست) و یا بنا به عادت همیشگی خود، با پای برهنه در کنار سواحل گالیلی^۲ قدم می‌زد، پطرس مقدس و سایر یارانش، برای نطقها، پولی از کسی نمی‌گرفتند، و یا از اشخاصی که آه در بساط نداشتند و مایل بودند از گفته‌های استاد بهره‌مند و برخوردار شوند، درخواست چیزی نمی‌کردند و آنان را از خود نمی‌رانند. در ضمن خود حضرت عیسی مسیح (ع) برای تبلیغ دین خود بر قایقها و کشتی‌های تفریحی گرانقیمت سوار نمی‌شد، کاری که بیشتر این فروشندگان دروس عرفانی که بنیانگذار اکثر جلسات گروهی مذهبی و عرفانی‌اند، به انجام می‌رسانند.

بنابراین، از این ساحران دروغین بر حذر باشید و حرف آنان را باور نکنید. جادوگرانی که از مبحث روشن‌بینی به گونه‌ای صحبت می‌کنند که انگار از ماشینهای دست دوم حرف می‌زنند، خصوصاً هنگامی که رهبران این گونه جلسات مردانی ثروتمند و متمول هستند که از فردی ساده و جوینده‌ای معمولی جدا و متفاوت‌اند، و ثروت آنان از ساده‌لوحی و صداقت زیاد دانشجویان و جویندگان مشتاقشان به دست آمده است.

مشکل پول و معنویت مسئله جدیدی نیست. جمع‌آوری مقدار فراوان پول، کار بد و ناشایسته‌ای نیست، چیزی که اهمیت دارد این است که چگونه

۱. Edgar Cayce، (متولد اسفند). - م.

2. Galilee

آن را به دست آورید و پس از به دست آوردن آن، مایلید چه کار کنید. لازم نیست شما برای امرار معاش روزانه‌تان، حتی اگر مبالغ هنگفتی باشد، احساس گناه کنید و شرم‌منده باشید، زیرا کارتان بدون تردید برای بهتر شدن کارهای این جهان است، حال در هر سطحی که می‌خواهد باشد. دریافت مبالغی پول برای انجام دادن کاری که بر عهده دارید، مستلزم این است که چیزی ارزشمند را به دنیا بازگردانید، حال می‌خواهد نقاشی، کمک‌های ویژه، خدمات متفاوت، لباس، اتومبیل، یخچال، موسیقی یا هر نوع تفریح و سرگرمی باشد. تا زمانی که شما با خوشحالی و خوش خلقی و داوطلبانه، نیمی از چیزی را که دارید به اشخاص کم سرمایه‌تر از خود بدهید، نباید از پولدار بودن و میلیونر شدن، شرم‌منده باشید، زیرا شما نیمی از مایملک خود را رها کرده و بخشیده‌اید، و به این ترتیب اجازه داده‌اید تا انرژی سبز رنگ نهفته در پول به حرکت درآید؛ (و نیز به این دلیل که آن را از راه شرافتمندانه و به اصطلاح «روزی حلال» به دست آورده‌اید.) پول چیز بد و شری نیست، تنها کاربرد و نحوه کسب آن می‌تواند مایه فساد شود.

با این وجود، قانونی واحد و قاعده‌ای متافیزیکی در مورد رابطه میان پول و نصایح عرفانی موجود است. این قانون کاملاً واضح و صریح است و در هر کتاب مقدس و در هر دین و مذهبی ذکر شده است: پول هرگز نباید میان استاد علوم معنوی و شاگرد دست به دست شود.

به همین دلیل است که تمام کلیساها، چه کاتولیک و چه پروتستان و تمام کنیسه‌ها، به کشیشان و اسقفها و خاخام‌های خود اجازه نمی‌دهند که پولی از کلیسا و یا کنیسه روندگان خود بگیرند. این استادان، امرار معاش خود را از غیب به دست می‌آورند و تمامی خواسته‌هایشان به وسیله خود کلیسا یا کنیسه برآورده و فراهم می‌گردد. این مؤسسات مذهبی نیز، به نوبه خویش از خیرات اشخاصی که داوطلبانه کمک مالی و صدقه و احسان و انفاق می‌کنند، بهره‌مند شده مورد حمایت قرار می‌گیرند.

به راستی جای تأسف است که هیچ نوع کلیسایی برای حمایت از

ستاره‌شناسان تأسیس نشده است. این اشخاص مجبورند نان روزانه خود را از راه‌های دیگری به دست آورند، و کارهای مربوط به ستاره‌شناسی و طالع‌بینی خود را در اوقات گرانبهای بیکاری خویش به انجام رسانند. بله! این به راستی تأسف آور است! اما نه به اندازه هنگامی که ستاره‌شناسانی برای کارهایی که انجام می‌دهند، پولی معادل آن دریافت می‌دارند، زیرا در تعالیم کهن آمده است شخصی که به این هشدار جدی واقعی نگذارد و آن را نادیده بگیرد و پولی میان استاد و دانشجو رد و بدل گردد، این شخص به زودی از قوه خارق‌العاده ادراک خویش محروم خواهد شد و به این ترتیب دیگر کسی برای تعلیم گرفتن و درخواست یاری، به نزد او نخواهد رفت.

نوشتن در مورد موضوعات مکتوم و سحرآمیز یا مسیرهای شخصی روشن‌بینی در کتابها، با این قانون مغایرت و تضاد ندارد. کتبی که بسیاری از اشخاص نوشته‌اند (از هنرپیشه مشهور هالیوود شرلی مک‌لین گرفته تا روت مونتگمری و یک دوجین نویسندگان مطالب ستاره‌شناسی و مربوط به متافیزیک) نور ارشاد را که از نظر معنوی و عرفانی نیز مورد قبول قرار دارد، در بین جهانیان گسترده است. پولی هم که به این نویسندگان پرداخت شده و یا می‌شود، برای زحماتی است که در هنگام نوشتن آن متحمل شده‌اند و برای قابلیت هنرمندانه آنان در ترکیب بندی جملات است که پس از سالها تمرین و کار سخت به دست می‌آید. امرار معاش از راه نویسندگی مانند سایر حرفه‌های جهان می‌باشد. با وجود این، باز هم لازم است حتی به این اشخاص نیز توصیه شود که نیمی از درآمد خود را به مستحقان و نیازمندان ببخشند!

قانون پول، تنها نقشه مسیری نیست که برای عبور از جاده آجری زرد رنگ متافیزیک باید استفاده کنید تا به شهر زیبای روشن‌بینی و آگاهی باطنی برسید. در ضمن شما بایستی از قبل آگاه و آماده باشید و بدین ترتیب در برابر از دست دادن استقلال شخصی خود هشیار باشید زیرا ممکن است با اعتماد به دسته‌ای از اشخاصی که سعی در تسلط یافتن بر ذهن و حس ششم و

غریزی شما دارند (و این کار را با هیپنوتیزم گروهی شمار عظیمی از مردم انجام می‌دهند)، این حادثه رخ بدهد.

دکتر ادوین مورس^۱، عضو سابق بخش روان‌شناسی دانشگاه ویسکانسین^۲ با تحقیق و بررسی در مورد تعدادی از این گروه‌های تازه بنیاد که سعی در یاری رساندن گروهی به یکدیگر دارند، اظهار می‌دارد که: «فارغ‌التحصیلان چنین برنامه‌های گروهی، اغلب اوقات از لحاظ روانی دچار اختلالاتی هستند.» او می‌افزاید که این گروه‌ها تحت تأثیر روشها و مراحل کاملاً شناخته شده و مؤثر هیپنوتیزم قرار می‌گیرند و نکته مهم در این است که خودشان نیز از این مطلب، آگاهی و اطلاع ندارند.

شما دارای حق انتخاب هستید، چه تاکنون متوجه این نکته شده باشید یا خیر. شما می‌توانید پیچ خطرناک موجود در جاده آجری زردرنگ به سوی روشن‌بینی را انتخاب کنید و با دنبال کردن علامت فریب دهنده: «روشن‌بینی گروهی»، به راهتان ادامه دهید و در معرض خطر گم شدن قرار بگیرید. ضمناً نه تنها همچنان سرگرم پرداختن پولهای مختلف هستید، بلکه در حال پرداخت نرخ بالاتر خاموش کردن صدای همیشه خردمند و فرزانه باطن رفیع شخصی خود می‌باشید - که همان قوه ادراک مافوق روحی شما است... که از درون به شما آموخته شده است.

راه حل دیگری نیز هست: شما می‌توانید عازم سفری آدیسسه^۳ مانند بشوید و گوش دادن به صدای فرشته باطن رفیع خود را بیاموزید. این مسیری است که شما را مستقیماً به شهر زمرد روشن‌بینی و التفات باطنی هدایت خواهد کرد، نه به شهر دروغین جادوگرهای تقلبی. لازم هم نیست که در این جاده به تنهایی قدم بردارید. شعر یک ترانه قدیمی، وعده‌ای واقعی و حتمی را در خود گنجانده است: «ایمانی راسخ دارم هر که از راه خود منحرف شد...»

1. Dr Edwin Morse

2. Wisconsin

۳. Odyssey، داستان سفرهای اولیس، قهرمان یونانی که هومر شاعر عهد باستان یونان به نظم در آورده است. - م.

به زودی کسی را خواهد یافت تا راه درست را به او نشان دهد...»
 بله. حقّ دارید گورواى شخصى و مستقلى داشته باشید. استاد یا آواتارى
 شخصى که نه تنها قادر خواهد بود فضیلت و دانش رسولان عهد کهن را به
 شما بنمایاند، بلکه شما را به مرحله‌ای هدایت کند که پی ببرید شما نیز
 می‌توانید فرشته باشید. لازم نیست به صفحات زردرنگ دفترچه تلفن
 مراجعه کنید تا این شخص ارزشمند و مهم را بیابید، شخصى که با شما در
 امتداد این جاده حرکت کند تا آن که شما به تنهایی قادر به راه رفتن در آن
 باشید. پس چگونه می‌توانید گوروی شخصى خود را بیابید؟ گورویی که
 مایلید به تنهایی بجوئید و بیابید (بدون آن که سعی کنید ذهن و اندیشه
 گرانبهایتان را به سمینارهای گروهی خطرناک و گرانبیمنت متوجه سازید)؟
 پاسخ به این سؤال، به راستی بسیار ساده است. با خواسته و میلی زیاد. با
 خواسته‌ای که از صمیم قلب و به دور از هر تظاهر باشد. خواسته‌ای واقعی که
 از ژرفای قلب و روح و جانتان نشئت گیرد. اگر این طور باشد، و تمایل و
 خواسته‌ای پدید آید، و ناب و اصیل و شدید باشد، دارای نیروی الکترو
 مغناطیسی و بی‌نهایت زیاد و مهیبی خواهد بود. چنانچه این خواسته را هر
 شب، هنگامی که فکرتان به حالت خواب سوق داده می‌شود، در هوا ساطع
 کنید و به همان اندازه، هر روز صبح با بیدار شدن و دستیابی به آگاهی و
 هشیاری، این خواسته را در هواها سازید، بدون تردید و به طور مسلم همان
 چیزی که مجسم کرده‌اید برایتان ظاهر خواهد شد. شما می‌توانید به این قول
 که قرن‌هاست قدمت دارد، درست به همان اندازه که هر روز صبح، خورشید
 پس از تاریکی شب طلوع می‌کند، و به اندازه فصل بهار، اعتماد و اطمینان
 کامل داشته باشید.

اغلب، تظاهرات اولیه خواسته شما، یک سری انطباقات و تصادفات
 عجیب و جالب خواهد بود که ابدأ تصادفی نخواهند بود، و شما را به مطالعه
 برخی کتب که در مورد منابع متنوع و گوناگون متافیزیکی است، راهنمایی

خواهند کرد. ممکن است به چندین روش مختلف به سمت این گونه آثار کشیده شوید. گاهی اوقات با گفت و شنود با دوستان و آشنایان... اما بیشتر اوقات با کمک میل و خواسته به ظاهر بی‌هدفان برای مرور کتابها در کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها که ناشی از خواسته و هدف شدید ناخودآگاهانه خودتان است، شما به تدریج، با آگاهی روزافزوتتان پی خواهید برد که آیا محتویات فلان کتاب، گمراه کننده است و یا برعکس از ماهیتی خردمندانه برخوردار است. این کار به وسیله گوش دادن به صدای باطن رفیعتان (که در گوش درونی‌تان نجوا می‌کند) میسر و ممکن است. شما به زودی خواهید آموخت که چگونه پیامها را در مدت زمانی کوتاه حس کنید. ممکن است بعضی از کتابها را واپس بزنید، و کتابهای دیگری را انتخاب کنید که باطناً می‌دانید یکی از جنبه‌های متعدد حقیقت وابسته به عالم هستی را که مورد پذیرش شما است، تعلیم و آموزش می‌دهد.

این حوادث، همیشه رخ نمی‌دهند، اما معمولاً نخستین گامهایی است که بایستی پیش از ظهور گوروی شخصی خود، به تنهایی بردارید، و قبل از آن که این استاد از عقل و خردی سخن بگوید که در رابطه‌ای گرم و بسیار ارزشمند دو نفره صورت خواهد گرفت، می‌باید به همین ترتیب باشد. برای یاری رساندن به شما در این گامهای اولیه، من در آخر این کتاب، برایتان فهرستی از کتابهایی در مورد این مسایل نوشته‌ام. اینها کتبی است که من نیز در هنگام جستجوی تک و تنهاییم برای دست یافتن به حقیقت به سمت آنها هدایت شدم و شخصاً، به نظرم کتابهایی بی‌اندازه ژرف و کامل آمدند. امیدوارم این کتابها به همان نسبتی که برای من مفید بودند، برای شما نیز خوب و مؤثر باشند. با وجود این، شما باز هم بایستی خودتان قضاوت نهایی را انجام دهید.^۱

۱. متأسفانه از آنجا که نود و پنج درصد کتابهای این فهرست هنوز در ایران به چاپ نرسیده است (حتی ترجمه هم نشده‌اند!!)، بنده فقط از دو جلد این کتابها که یکی با شما تا ابدیت و یکی هم نگهبان دروازه است نام می‌برم که در ایران و به وسیله اینجانب ترجمه شده است. - م.

بدیهی است که مطالعه کتابهایی در مورد علم متافیزیک به منظور آماده شدن برای گرفتن پند و اندرز از آواتار شخصیتان، الزامی است. توماس جفرسون (متولد فروردین) می گوید: «من بدون کتاب قادر به زندگی نیستم.» البته انسان می تواند بدون کتاب به زندگی خود ادامه دهد. و حتی بعضی از انسانها بدون وجود کتاب، به مقامهای والای معنوی رسیده اند، لیکن کتاب، بدون کوچکترین تردید، راه میانبر و کوتاهتری به سمت روشن بینی و آگاهی درون می باشد.

پس از آن که صداقت خویش را با خواندن کتابهایی که باطن رفیعتان شما را به سوی آنها می کشد، آشکار ساختید، آن وقت برای ظاهر شدن معلم و مربی شخصی خود آماده هستید. این آموزگار و استاد شما را با شیوه سقراط گونه تعلیم خواهد داد: یعنی با کمک کردن شما برای به خاطر آوردن چیزهایی که پیشتر نیز از آنها اطلاع داشتید، اما از خاطر برده اید. روش سقراط گونه در اساس، شامل این شیوه است که معلم، پرسشهایی از دانشجو می کند و خود شخصاً، مطلبی ابراز نمی دارد. هنگامی که به جای بیان اظهاراتی، سؤالی پرسیده شود، مغز کامپیوتری به بانک ذخیره خاطرات خود مراجعه می کند (از زندگی کنونی و سایر زندگی های پیشین) و معمولاً با پاسخی بیرون می آید که شما متوجه نبوده اید از آن مطلع و آگاه هستید. اما شما به راستی تمام چیزهای دانستنی را می دانید. چیزهایی که به صورت ثابت و ماندگار در عناصر آسمانی ثبت شده است، چیزی که به آن گزارشات آکاشیک^۱ می گویند. شما می توانید این گزارشهای ثبت شده را بخوانید. (همان گونه که عرفایی همچون ادگار کیس قادر به این کار بودند) شما فقط شیوه خواندن را از خاطر برده اید.

۱. Akashic Records، بعداً در این باره توضیح داده خواهد شد. خواننده عزیز بهتر است یک بار پیش از مطالعه و مجدداً باری دیگر، پس از مطالعه محتویات این کتاب، مقدمه و پیشگفتار را بخواند. شما می توانید برای توضیحات بیشتر به کتاب با شما تا ابدیت مراجعه کنید. - م.

هر عملی که تا به حال صورت گرفته، و هر حرفی که تا به حال بر زبان رانده شده است، با ارتعاشاتی که دارای فرکانس بالاتری هست، باقی می‌ماند، و می‌تواند تحت شرایطی ویژه، به آگاهی هشیار ما، مجدداً جذب شود. ادعای این که شما قادر نیستید، درست مثل این می‌ماند که صاحب دستگاه رادیویی باشید که به موج ای. ام. AM و اف. ام. FM و دگمه روشن شدن و نیز تعدادی ایستگاهها و امواج دیگر مجهز باشد و شما بگویید به هیچ وجه قادر نیستید آن را روی ایستگاه مورد نظرتان تنظیم کنید. البته کودکی خردسال که در مقابل رادیویی خاموش نشسته باشد، قادر به پیدا کردن موجهای مختلف نیست و بدیهی است که انسانها همه کودکان خردسالی هستند که فعلاً بنا به میزان و وضعیت کنونی روشن بینی خود، این گونه شده‌اند. اما تمام نوزادان و کودکان خردسال نیز بزرگ می‌شوند و رشد می‌کنند و به همان نسبت هم تمام انسانها سرانجام به پختگی معنوی دست پیدا خواهند کرد. با در نظر گرفتن این مقایسه، این امکان وجود دارد که تصادفاً، رادیویی که در برابر این طفل خردسال قرار گرفته به ناگهان روشن شود و صدای موسیقی از درون آن به گوش برسد. این نوزاد، بنا به میل و اراده شخصی خود، آن ایستگاه بخصوص رادیویی را پیدا و تنظیم نکرده است و ابداً نمی‌داند این صداها از کجا بیرون می‌آید، لیکن با خوشحالی تمام به آن گوش فرا می‌دهد و به وسیله آن صداها آرام می‌گیرد. این نمونه، درست شبیه وضعیت انسانی بالغ است که تصادفاً تصاویری از یک سری صحنه‌های آینده یا گذشته را می‌بیند و یا دچار غیب شنوایی و یا روشن بینی می‌گردد.

شما و معلم و گوروی خود، چگونه می‌توانید یکدیگر را بیابید؟ یکی از قدیمی‌ترین ضرب‌المثل‌های متافیزیکی که حتی پیش از تاریخ ثبت شده رهبانیت بتی‌ها نیز وجود داشته است، می‌گوید: «هر زمان که دانشجو آماده باشد، استاد ظاهر خواهد شد.»

با آن که ممکن است این پیشگویی، به مانند زیارتی نخستین، عجیب به نظرتان بیاید، لیکن کاملاً حقیقت دارد. من اشخاص زیادی را می‌شناسم که

چنین تجربیاتی داشته‌اند و شخصاً نیز حاضرم گواهی بدهم و قسم بخورم که در مورد این پیشگویی، هیچ مطلب دروغ و عاری از صحت و واقعیتی وجود ندارد، زیرا خود من هم، به یاری خواسته‌ای شدید، و در طی سالهای متمادی، سه نوع از اینها (گوروها، آواتارها، استادان) را که فقط برای شخص من ظاهر شده بودند، از نزدیک ملاقات کردم. البته نه با جستجو برای یافتن آنها، بلکه تنها با خواستن این که بر من ظاهر شوند و با آماده کردن خودم، و قبول شکیبایی این که سرانجام ظاهر خواهند شد، بدون آن که حتی من صدایشان کرده باشم. من تنها از یکی از این تظاهرات اعلام نشده و حیرت‌آور که شخصاً شاهد بودم در مقدمهٔ این کتاب سخن گفته‌ام و توضیحات دیگری نیز در بخش سوم این کتابم وجود دارد.

من به شما قول می‌دهم که با برداشتن نخستین قدمهای لازم برای ظاهر ساختن یک آواتار که در هیچ فکر و اندیشه نخواهد بود، مگر رساندن شما به درجهٔ روشن بینی و ادراک و آگاهی مورد نظر شما، نه تنها به دنیایی از آرامش و آسودگی باطنی و فضیلت و رضایت باطنی دست پیدا خواهید کرد، بلکه این کار هزار بار بهتر از شرکت جستن در سمینارها و جلسات گرانقیمت گروهی است که هیچ سود و منفعتی برایتان نخواهد داشت. در ضمن هیچ پولی هم بین شما و استادتان رد و بدل نخواهد شد. به هر حال، همهٔ هدایتها و راهنمایی‌ها و هر نوع آموزش معنوی نهایی، بایستی نه در گروه، بلکه در رابطه‌ای بسیار نزدیک و صرفاً میان شاگرد و استاد برقرار شود، آن هم هنگامی که: دانشجو آماده باشد...

خیر! این استادان ارواح راهنما نخواهند بود که از دنیایی دیگر آمده باشند، بلکه انسانهایی ملموس هستند که مانند من و شما از گوشت و خون آفریده شده‌اند (حتی بعضی از این استادان دارای یک یا دو عیب کوچک و ناچیز نیز هستند تا مولکولهای بدنی خود را بر روی کرهٔ زمین که معمولاً با چنین نیروهای شدید منفی توأم می‌باشد، محفوظ نگه دارند، بله! آنها با ظاهر انسانهای عادی بر شما ظاهر خواهند شد، گرچه قادر خواهند بود

سحر و جادوهایی شگفت‌انگیز و نیز هراس‌آور به شما بنمایانند... گاه به گونه‌ای باورنکردنی و حیرت‌آور... و گاهی نیز با گرفتن ظاهری عاقلانه و فرزانه، و نشان دادن نمونه‌ها و مثالهایی که شما به‌گندی، اما کاملاً، به آنها پی خواهید برد... بنابراین مطمئن‌ترین و اصلی‌ترین راه برای آموختن و درک اسرار جادویی و محرمانه این است که شما خود را به گونه‌ای مناسب و درست، آماده کنید (آن هم با روشی که برای ظاهر ساختن استاد مخصوص شما برایتان ذکر کردم). این استاد شما را به درک و فهم چیزهایی که آنها را به عنوان ماهیتهایی سحرآمیز در نظر می‌پندارید، راهنمایی و هدایت خواهد کرد، چیزهایی که تنها یک درجه بالاتر از آن چیزهایی است که شما به عنوان حقیقت و واقعیت می‌دانید. این را به خاطر داشته باشید که واژه «متا» (meta)، واژه‌ای یونانی به معنی «ماورا» است، بنابراین متافیزیک تنها علمی است که ماورای فیزیک، و در پشت افسانه و واقعیت که حقیقتی نهفته است، قرار دارد. شما در عین حال، در پویندگی تان برای دست یافتن به حقیقت نباید اعتبار گداهای ستاره‌ای عالم را که در این کتاب تقدیم می‌کنم؛ کورکورانه بپذیرید، مگر آن که یک‌یک این رموز و اسرار گددار را با دقت و حوصله، به مرحله اجرا در آورید و مورد آزمایش قرار دهید، به طوری که قادر شوید شخصاً در مورد آن چه در این کتاب گفته‌ام تصمیم‌گیری کنید.

آگاهی عرفانی، برابر است با قدرت، و قدرت همیشه تمایل به فساد دارد. خرد معنوی و عرفانی، کلید گرانبهای اشخاصی است که به شدت مایلند به یاری دیگران بشتابند و نیز خواستار تجربه شادی و سعادت شخصی هستند. این خرد در عین حال، ارباب خطرناک آن دسته از اشخاصی است که مایلند بر دیگران تسلط داشته باشند و تنها در جستجوی منفعت شخصی هستند. اگر از این خرد، با هدفهایی عاری از هرگونه خودخواهی و تکبر بهره ببرید، پایانی برای شگفتی‌های عجیبی که از این آگاهی ایجاد می‌گردد، وجود نخواهد داشت. اما اگر برای هدفهایی خودخواهانه از آن استفاده کنید، این آگاهی به طرز اجتناب‌ناپذیر همچون بومرنگی بر سر استفاده‌کننده

بر خواهد گشت و حامل هزاران بدبختی و فاجعه خواهد بود. این یکی از قوانین مهم عالم هستی است که هیچ کس توانایی از بین بردن آن را ندارد. این قانون، فناپذیر، انعطاف‌ناپذیر و تا ابد بدون شکست باقی می‌ماند.

باید با احتیاط فراوان به اسرار نهان نزدیک شد، همین‌طور هم با احترام و حالتی پر از رحم و شفقت و علاقه‌ای ذاتی برای بهره‌مند شدن از آنها، در راه خیر و پایان دادن به آمال و بدبختی‌های موجود در جهان... برای از بین بردن درد و غم مردم، و برای پدید آوردن شادی و نیکبختی برای دوستان و آشنایان و نیز برای افراد غریبه و گمنام... بله، همین‌طور هم برای دشمنان، به ویژه برای این گروه آخر. سپس مشاهده خواهید کرد که شادی و سعادت به همان اندازه نصیب شما خواهد شد (آن هم با فراوانی تمام)... هنگامی که عشق و صلح و آشتی در قلب شخصی که بر این هنرها و علوم کهنسال تسلط یافته است، حاکم شود و از آنها در نیستی خیرخواهانه و با هدفی مهربانانه استفاده کند، معجزاتی پایان‌ناپذیر ظاهر می‌گردد.

برای پیشرفت در این مورد - و سایر موارد - و دنبال کردن نصایح آن، هیچ نیستی تأثیرگذارتر از سخنان قدیس سن فرانسوای آسیزی (یا همان فرانچسکو برنادون) وجود ندارد که او هر صبح و با فرارسیدن هر روز تازه با صدای بلند و از صمیم قلب می‌گفت:

خداوندا، مرا وسیله‌ای برای برقراری صلحت کن!

در جایی که نفرت هست، به من عشق را بنما

در جایی که ناسزا هست، به من گذشت را بنما

در جایی که شک هست، به من ایمان ده

در جایی که ظلمت و تاریکی هست، بگذار «نور» را گسترش دهم

در جایی که اندوه و تأثر هست، به من یاری کن که شادی را بیابم!

رحمتی فرما و کاری کن که زیاد به جستجو نپردازم...

و به همان اندازه که مورد درک و فهم قرار می‌گیرم

قادر به درک و فهم باشم...

مورد عشق و علاقه باشم

به همان اندازه‌ای که خودم دوست دارم و عشق می‌پرورانم...

سپس معجزه پشت معجزه به وقوع خواهد پیوست

و شگفتی‌ها هرگز پایان نخواهند گرفت...

* * *

هدف این کتاب، برملاء کردن و نشان دادن کلیدی برای دست یافتن به خرد و فضیلتی است که در گذشته تنها تعداد معدودی مرشد و استاد به درک آن رسیده‌اند. ضمناً قصد در این است که از چندین راز متافیزیکی دیگر نیز پرده برداشته شود. رازی که قرن‌ها مخفی بوده است (آن هم در حالی که درست در برابر دیدگان ما بوده!) و بنابه گفته فرزانگان قدیم، بهترین محل برای پنهان کردن چیزهای مقدس، همانا در جلو دیدگان است! رازی که به دلیل سادگی حقیقتش، هزاران انسان آن را نادیده گرفته‌اند و چیزی از آن درک نشده است.

من این آگاهی و اشراق را لگزیگرام^۱ (یا علم لغات) نامیده‌ام؛ روشی برای به دست آوردن بینشهای حیرت‌آور در اشخاص یا ماهیت‌ها که با استفاده از حروف موجود در نام، عنوان، و یا جمله‌ای، به دست می‌آید. مخلوط کردن علم لگزیگرام، با علم اعداد (که این علم نیز در همین کتاب به شما آموخته شده است) آگاهی جدیدی برایتان به ارمغان می‌آورد که موجب می‌شود افکار و اندیشه‌ها، برای نفوذ به معماهای عمیقتر حیات و هستی، با چرخشی مارپیچی به حرکت در آیند و... به پدید آمدن همان بهره‌هایی منجر می‌گردد که با تمرکز ذهن (یا مدیتیشن) به دست می‌آید، اما با سرعت و اطمینانی بیشتر. با سرعتی بیشتر، زیرا درک و فهمی که با مطالعه و کاربرد از علم لگزیگرام و علم اعداد، به دست آمده، آنی و فوری است و نوعی زنجیر

1. Lexigrams

واکنشی معنوی در ذهن پدید می‌آورد. آن هم با اطمینان و تحکمی بیشتر، زیرا این گداهای عالم هستی از جوینده درخواست به انجام رساندن یک سری عملیات پیچیده و مشکل را نخواهد داشت و تسلیم مطلقاً را از جانب آگاهی و نفس شخصی افراد درخواست نخواهد کرد.

هنگامی که حجابهای تبعیض و تعصب برداشته شود، پاسخ به هر سؤال تصورکردنی، قابل رؤیت خواهد شد، حتی تنوع و تعداد بی‌شمار این کدها و علایم مدرکی برای معتبر بودن آنها محسوب خواهند شد که همچون حلقه زنجیری ناگسستنی به علم ستاره‌شناسی به شمار می‌آیند. با آن که نخست به نظرتان خواهد رسید که این آگاهی‌ها هیچ‌گونه ارتباطی با تأثیرات سیارات و ستارگان ندارند، باید گفت که تمامی این علوم از ستارگان و سیارات و خورشید و ماه سرچشمه گرفته‌اند. آنها علایم ستارگان خرد و فضیلت‌اند که در انتظار کشفیات شما نشسته‌اند.

درست مانند کتابهای قبلی‌ام، در قسمت‌های مختلف، عقاید و افکار و دیدگاههای اخلاقی و فلسفی در مورد علم و دانش و مذهب نوشته‌ام. برای بعضی از شما، ممکن است این عقاید و افکار جالب توجه باشد، و برای بعضی دیگر عجیب و حیرت‌آور به نظر برسد. برخی دیگر نیز ممکن است از خواندن بعضی مطالب بسیار ناراحت بشوند. در این کتاب، این افکار و اندیشه‌ها به عنوان مطالبی حقیقی و درست ارائه داده شده‌اند و بسیاری از شما خوانندگان نیز به همین حالت، آنها را درک و تعبیر خواهید کرد، درست همان‌گونه که امکان دارد گروهی دیگر آنها را به گونه‌ای متفاوت درک کنند.

من تمام کشفیات شخصی خود را برای رسیدن به حقیقت با شما شریک شدم، زیرا عقیده دارم که هرگونه تحقیقات، نشانگر یک سری اجبارها برای تبادل آنها با دیگران به شمار می‌آید، که این کار، برای تسریع بخشیدن به طلوع هماهنگی در کره زمین است که صلح نهایی محسوب می‌شود.

با وجود این، من از هیچ یک از شما نه می‌خواهم، نه توقع دارم که فریافتهای مرا به عنوان حقایق شخصی خودتان در نظر بگیرید، مگر آن که

طوری شود که با آگاهی و اشراق شخصی، و همین‌طور هم باورهای خصوصی شما، هماهنگی داشته باشند.

حقیقت نیمه تمام (که بذره‌های خرد و فرزانه‌گی هستند) در بسیاری از جاها یافت می‌شود. در گزینه اصلی می‌توان به حقیقتی ناتمام دست یافت... در قوانین بشری، آداب و رسوم اجتماعی، تحقیقات علمی، فلسفه و فرضیه‌های مذهبی وجود دارد... بذره‌های خرد و فرزانه‌گی در تمامی نوشته‌های ثبت شده به ویژه در هنر، موسیقی و شعر گنجانده شده است، اما بیشتر از همه در خود طبیعت جای دارد.

اما حقیقت واقعی را تنها می‌توان در یک نقطه کشف کرد: در ارتباط روحی هر مرد و زن با منشاء و سرچشمه ابدی آگاهی و دانش مخفی درونی، که هر انسانی باید به شخصه به جستجویش پردازد و آن را بیابد.

ممکن است ما بتوانیم این مسیر را به دیگران نشان دهیم، اما هر کس باید به تنهایی در این مسیر گام بردارد، تا آن که هر شخص گمراه شده قادر به انجام دادن این مسافرت گردد، و تمام ما انسانها سرانجام به نور مطلق خردی که در انتهای این مسیر قرار دارد رسیده باشیم... به جایی که مدتهای مدید پیش، از همان جا آغاز کرده‌ایم.

لیندا گودمن

مقدمه

با نوعی احساس هراس و هیجان و الهام تصمیم گرفته‌ام این کتاب را که بر اساس خاطرات روزانه‌ام در سال ۱۹۷۰ که در ایالت کلرادو، در دفترچه‌ی خاطراتم نوشته‌ام، به چاپ برسانم. احساس ترس و نگرانی من از این جهت است که فرایافتهای موجود در این کتاب ممکن است واکنش‌هایی را پدید بیاورد که موجب تولید امواجی از شگفتی و حیرت در اقیانوسهای فلسفی و مذهبی و اندیشه‌های علمی از هم اکنون متلاطم و پرجوش و خروش گردد. برای درک و فهم این امواج شگفتی و حیرت لازم است که آگاه شوید این کتاب به چه دلیل به رشته‌ی تحریر در آمد. این توضیح به من اجازه می‌دهد تا از مسئولیت سرزنش‌ها و یا برعکس تعریفها و تمجیدها (حال هر کدام از این واژه‌ها مناسب باشد!) شانه خالی کنم، زیرا در واقع من بر روی جهت‌یابی این مواد نوشته شده، کوچکترین اختیاری نداشته‌ام.

من همیشه کتابهایم را طوری نوشته‌ام تا قادر باشم بسیاری از احساسات و عواطف شخصی خود و همچنین تجربیاتم را با شما - خوانندگان عزیزم - شریک باشم، زیرا به شما اعتماد دارم. بنابراین هنوز هم از روش «شما را شریک خودم دانستن» استفاده می‌کنم. این کار باعث می‌شود تا احساس صمیمانه و نزدیکی به شما داشته باشم؛ مطلبی که بسیاری از شما خوانندگان عزیز در نامه‌هایتان به من نوشته‌اید. و بدین ترتیب بود که همه چیز شروع شد:

روزی، روزگاری، هنگامی که برای نخستین کتابم، سرگرم مسافرتی تبلیغاتی در ایالت کالیفرنیا بودم و در اتاقی در هتل هالیوود روزولت به شماره ۱۲۱۷ اقامت داشتم، غریبه‌ای به در اتاق من زد.

آن سال، سال ۱۹۷۰ بود و ماه، ماه ژانویه، و روز سال نو.

چند سال پیش از این واقعه، یک بار من به اتفاق لوسیل و دیوید کان^۱ در خانه آن دوران من که در نیویورک واقع بود، به بحث و گفت‌وگو در مورد استادان و مرشدان و آواتارها و گوروها و انسانهای فضایی و غیره پرداختیم. دیوید کان (که اکنون از دنیا رفته) دوست مجرب و قابل اعتماد عارف دوست داشتنی آمریکا، ادگار کیس به شمار می‌آمد و تمام کارهای کیس را تشویق می‌کرد و در سالهای اولیه عمر، مخارج زندگی این عارف را فراهم می‌آورد. من مدت‌ها بود که تحت تأثیر شدید این جمله قدیمی تبتی قرار داشتم: «هر زمان که دانشجو آماده باشد، استاد از راه خواهد رسید.» از این رو، از دیوید سؤالی در این مورد پرسیدم:

«بینم این جمله به راستی چه معنای دقیقی دارد؟ چگونه استاد ظاهر می‌شود؟ آیا فقط به دری می‌زند و در روز یا شبی، به طرزی غافلگیرکننده از راه می‌رسد و هنگامی که می‌پرسید «کیه؟»، در برابر تان ظاهر می‌شود؟!»
دیوید و لوسیل با لبخندی مرموز به یکدیگر نگاه کردند و دیوید سرش را به سمت من چرخاند و آهسته پاسخ داد: «خب بله... چیزی شبیه به این خواهد بود.»

حال مجدداً به ماجرای «روزی، روزگاری» خود باز می‌گردم که چند سال پس از این گفت‌وگو، در اتاق هتل هالیوود روزولت در تاریخ اول ژانویه برایم اتفاق افتاد.

هنگامی که در اتاق هتل را باز کردم، در آستانه آن، مرد فربه‌ی را دیدم که تا حدودی شکل و قیافه بودا را داشت. او ترکیب نامتناسبی از کت و شلواری شیک را بر تن داشت، با یک جفت کفش جیر و عمامه‌ای بسیار سفید که روی

1. Lucille & David Kahn

سر خود نهاده و آن را با سنجاق مرواریدی محکم نگه داشته بود. لبخندی بچگانه و ظاهری بی نهایت مؤدب و احترام آمیز داشت. من خیلی زود متوجه شدم که او استاد در هاتایوگا و بودیستی از فرقهٔ دین بود که سی سال از عمرش را در صومعه‌ای در هندوستان و با سوگند خاموشی و سخن نگفتن سپری کرده بود. من تا آن زمان نشنیده بودم شخصی هم هاتایوگا باشد و هم بودیست. اما در آن دوران، و در این گونه مسایل هنوز خیلی تازه کار بودم. رنگ پوستش کرم رنگ (شیری) متمایل به زیتونی بود و چشمانش نه رنگ قهوه‌ای، بلکه رنگی سیاه و با نفوذ داشت.

او از این که مزاحم من می شد پوزش خواست و گفت که نخستین کتاب من صورتهای خورشیدی را خوانده است و به نظرش بعضی از مطالب کتاب طوری نوشته شده بود که باعث می شد او حس کند من به بسیاری از اسرار و رازهای عرفانی آگاهی دارم، اما هنوز در جستجوی علایم ستاره‌ای دیگری برای رسیدن به حقیقت هستم. او احساس می کرد که شاید قادر باشد تا حدی کم و ناچیز، مرا در امتداد این مسیر که به سوی روشنایی بود، هدایت و همراهی کند.

صدای او لحنی خوش آهنگ داشت و با لهجهٔ غلیظ انگلیسی حرف می زد. خود او بعدها به من گفت که در آکسفورد به تحصیل اشتغال داشته، و مدتی را در لندن سپری کرده است.

او هیچ‌گونه توضیحی دربارهٔ این که چگونه مرا پیدا کرده بود، ارائه نداد و من هم چیزی نپرسیدم، و به گونه‌ای احساس می کردم که چنین پرسش مستقیم و بی پرده و صریحی را، قانون و رفتار مربوط به این مسایل مکتوم، ممنوع تلقی می کند.

طبیعی است که من او را به داخل اتاقم دعوت کردم و بیشتر کنجکاو بودم تا نگران و مضطرب. چند ساعت مانند دو دوست قدیمی به صحبت و گپ زدن پرداختیم، با آن که به نظر می رسید زمینهٔ عجیب بخصوصی، در نحوهٔ گفت و گوی ما وجود داشت. من این طور احساس می کردم که گفته‌های

ما، به گونه‌ای توضیح ناپذیر، با سرعت و حالت فشرده‌تری صورت می‌گرفت، زیرا کلمات ما با چنان سرعت و آهنگی تند ردّ و بدل می‌شد که گویی جملات پس از دیگری از دهانمان بیرون می‌ریخت، و هیچ‌گونه مکث و تأملی در مکالمه ما وجود نداشت... طوری بود که من حاضرم قسم بخورم ما در آن واحد گفت و گو می‌کردیم، مانند صداهای پشت و روی نوار ضبط صوتی که خراب شده باشد و هر دو طرف را پخش کند.

من هزار و یک سؤال از او پرسیدم، و به هر یک از این سؤالات با سرعت و با حالتی عمیق و پرمعنا، پاسخ داده می‌شد. من که از هیجان و شادی احساس سرمستی می‌کردم (از این که در آن زمان کوتاه آن قدر چیز آموخته بودم) به ناگهان متوجه شدم که موجی از پشیمانی و تأسف سراسر وجودم را در برگرفت، زیرا او گفت که باید مرا ترک کند، زیرا قرار ملاقاتی در پارک رصدخانه گریفیت دارد و ممکن است دیر به آنجا برسد. او افزود: «اما پیش از آن که از هم جدا شویم، من پیامی از استادان کارما برایتان دارم که نیروهای والاتر مرا برای رساندن آن برگزیده‌اند.»

عجیب این جا است که چنین سخنان غیر منتظره‌ای، نه مرا به وحشت انداخت، نه باعث شگفتیم شد. برعکس مرا بیشتر جذب و مسحور کرد. من پرسیدم: «پیام؟ چه نوع پیامی؟»

«در مورد آینده‌تان. وقایعی در زمان آینده وجود دارد که حتی ستاره‌شناسی به با تجربگی شما نیز قادر به پی بردن و حدس زدن آنها نیست، زیرا در بالا، و فراسوی موقعیتهای نجومی جدول تولد و زایچه و پیشرفت و حرکت ستارگان و سیارات قرار دارد.»

نبض من ناخودآگاه تندتر شد و ناگهان احساس سرمای شدیدی کردم: «خب پس! چه چیزی در آینده من وجود دارد؟»

او با تأنی فراوان پاسخ داد: «به زودی به کوهستان خواهید رفت.»

«منظورتان تبت و این گونه مکانها است؟ نکند کوههای آلپ در سوئیس

باشد؟ من همیشه مایل بودم به این نقطه بروم.»

او با حالت مرموزی لبخند زد و پاسخش هیچ گونه اطلاع دقیقی به من نداد و بیشتر جنبه بی طرفانه داشت. «به ارتفاعی باز هم بالاتر خواهید رفت. آن هم به نیت افزایش دادن فرکانس ارتعاشی خود و به دست آوردن روشن بینی از استادانی که بدون درخواست و پویندگی شما، خود به خود بر شما ظاهر خواهند شد.»

«بدون درخواست من؟!»

«مگر نه این که من نیز امروز، به همین گونه به دیدتان آمدم؟»

«بله! البته! بنابراین نکند این مطلب، به ضرب المثل قدیمی تبتی مربوط می شود که من، در گذشته، بارها شنیده ام و می گوید: هر زمان که دانشجو آماده باشد، استاد از راه خواهد رسید؟»

او گفت: «صحیح است!»

من لبخند زدم تا به او بفهمانم که شوخی می کنم و گفتم: «خب، راستش را بخواهید به نظرم خیلی ترسناک می آید.» البته من تا حدودی جدی بودم. در طول این مکالمه، حالتی ناملموس و عجیب و رؤیایی حکمفرما بود. کلمات بعدی او کاملاً غیرمنتظره و حیرت آور بود.

«پس از دوره عزلت نشینی تان در کوهستان، شما باردیگر به کالیفرنیا باز خواهید گشت و در آن زمان است که با همزادتان رو به رو خواهید شد.»

«همزاد؟ منظور تان روح دوقلو است؟»

«نه. در تعبیر و تفسیر این دو واژه، تفاوت بسیاری هست، و به زودی این تفاوتها را خواهید آموخت تا قادر باشید این مطالب را به دیگران بیاموزید.»

«آیا منظور شما این است که در دوران گوشه نشینی ام در کوهستان، تفاوت این دو واژه را خواهم فهمید، آن هم از استادی که در آنجا ملاقات خواهم کرد، بدون آن که حتی او را جستجو کرده باشم؟!»

«تقریباً. اما شما وقتی از این مسایل کاملاً آگاه خواهید شد که با مردی رویارو شوید که نیم دیگر و مکمل وجود شما است. پس از این ملاقات، کتابی خواهید نوشت درباره تمامی چیزهایی که به یکدیگر خواهید آموخت.

با این وجود، تا زمانی که کتابی دیگر، در مورد تجربیات آگاهی و اشراق و روشن بینی خود در طی اقامتتان در کوهستانها ننوشته‌اید شما نباید این کتاب را در اختیار خوانندگان قرار بدهید. که این واقعه، به وقت زمینی، پیش از ملاقات شما با این مرد اتفاق خواهد افتاد.»

او اندکی صبر کرد، اما من حرفی نگفتم بنابراین به سخنانش ادامه داد: «پس از آن که با همدیگر ملاقات کردید، برایتان کاملاً روشن و آشکار خواهد شد که مأموریت مشترکتان، (همان‌طور که در گزارشهای آکاشیک ثبت شده است) چند جانبه خواهد بود. شما بایستی بقیه را آگاه کنید که پدیده‌هایی همچون قبول مسایل جادویی، رؤیت هاله‌های تابان، قدرت ایجاد کردن خوشبختی و از بین بردن بدبختی دیگران، قابلیت مداوا کردن و بهبود بخشیدن آنی به انواع بیماریها و امراض و بالاخره دست یافتن به جاودانگی، تنها به چند استاد و مرشد تعلق ندارد، بلکه برعکس تمامی زمینها صاحب این کیفیتها هستند. این را می‌توان به هر درجه بالاتری که میل داشته باشیم افزایش دهیم.»

او مجدداً مکث کرد و من نیز دوباره ساکت باقی ماندم؛ مایل نبودم پاسخ و واکنش درونی خود را در برابر این سخنان، با صدای بلند ابراز کنم. پیش خود می‌اندیشیدم که هیچ‌امکانی وجود ندارد که من روزی قادر گردم با چنین وظایف دشواری که او برایم نام می‌برد، رو به رو شوم، حال می‌خواهد به همراه «نیمه دیگر وجودم» باشم یا خیر. درست به این می‌مانست که به من گفته باشد روز بعد قادر به ظاهر کردن یک سفینه فضایی خواهم شد و سپس داخل آن می‌پریم و با فشردن دکمه‌ای می‌توانم برای آخر هفته به کره مریخ یا زحل مسافرت کنم. این مأموریت مشترک چندگانه‌ای که او برایم توضیح داده بود، چنان دست نیافتنی به نظرم می‌رسید که اگر آن‌قدر هیجان‌انگیز نبود، می‌توانست به عنوان مطلبی جالب و شنیدنی جلوه کند.

به نظر نمی‌رسید که سکوت من موجب نگرانی وی شده باشد. لبخند مرموز او، کماکان بر لبش نقش بسته و چشمانش همچون پرتوهای لیزر به

چشمان من خیره مانده بود. پس از لحظه‌ای که بر او آشکار شد قصد ندارم لب به سخن بگشایم، او باز هم به اظهارات باورنکردنی خود ادامه داد: «قسمت مهمی که در اشراق و ارشاد شما دو نفر وجود دارد، همچون بذری در آگاهی و هشیاری انسانها که در خواب است، کاشته خواهد شد و اهمیت آن شامل ارزشی است که عشق برای مردان و زنان خواهد داشت، و همین‌طور هم راههای گوناگونی که ممکن است برای اتحاد و وحدت با همزاد خود، انتخاب کنید.»

پس از مکثی لحن صدایش خشنتر شد، به طوری که کلمات بعدیش همچون اخطار به نظرم رسید: «... و خطر این مسئله، یعنی هنگامی که نیمه دوم پیدا شد، در این است که هر دو به یکباره به «فرشتگانی سقوط کرده» مبدل گردند و به این ترتیب موجب از بین رفتن وحدت مقدس و بیش از حدّ مورد انتظار قرار گرفته شده‌شان از راه گناهان عظیم غرور و خودخواهی و... نداشتن گذشت و بخشش گردند. در گزارشها و اسناد آکاشیک همچنین آمده است که این مسئله نیز قسمتی از مأموریتی است که شما و آن دیگری، مدتها قبل، برای خود در نظر گرفته‌اید و قرار است در زندگی فعلی، آن را به انجام برسانید. این کار وظیفه‌ای دشوار خواهد بود، اما نباید اجازه بدهید که ناامیدی شما را از انجام دادن آن باز دارد و مانع به اجرا در آوردن مأموریتتان گردد. شما در ضمن باید آگاه باشید که چنانچه در این مأموریت مشترکتان با شکست رو به رو شدید، کسان دیگری حضور دارند، نه تنها آن دسته از اشخاصی که همزمان، همین حقایق را آموزش خواهند داد، بلکه کسان دیگری که جایگزین شما می‌گردند. البته اگر از مأموریت خود دست بردارید و از ادامه آن منصرف شوید. زیرا مقدم بر هر چیز، همان آموزش است و اجازه داده نخواهد شد که این کار صورت نپذیرد. «زمان» (به وقت زمینی) دارد از دست می‌رود و فرصت کم می‌شود، به قدری کم که لحظه انتخاب بشری میان روشن ضمیری و انقراض نسل چنان نزدیک شده که باید بیشتر به سال اندازه‌گیری نمود تا به قرن.»

او مجدداً مکث کرد و باز هم من سکوت اختیار کردم.

«وظیفه شما به شجاعت فراوانی نیاز دارد، زیرا با بی‌اعتقادی و تمسخر همگانی رو به رو خواهید شد. در عین حال، با بسیاری از تعالیم و آموزشهای دروغین که بر ضد عقاید و تعالیم شما خواهند بود، مجبور به مبارزه خواهید شد. عقاید و تعلیماتی که حتی اکنون نیز با سرعت و شتابی بی‌نهایت زیاد در حال منتشر شدن و توسعه یافتن در سرتاسر جهان است.»

افکار و ذهن من، در آن واحد دو اندیشهٔ مختلف را در خود گنجانده بود. نخستین فکر این بود که چقدر خوب شد من در میان گفت و گویمان از مخاطب خود پرسیده بودم که آیا اجازه می‌دهد من با روشن کردن ضبط صوت کوچکم، گفته‌هایش را ضبط کنم تا بار دیگر بعداً به سخنانش گوش فرا دهم؟ زیرا به خوبی می‌دانستم که احتمالاً بیشتر گفته‌هایش را از خاطر خواهم برد و یا دست‌کم به فکر خواهد رسید که کل این ماجرا را خواب دیده‌ام و او نیز با این کار من موافقت کرده بود، و من از این بابت بی‌اندازه احساس حق‌شناسی می‌کردم. اما همان‌طور که سرم را پایین آوردم تا ضبط صوت را ببینم، مشاهده کردم نوار کاست من به پایان رسیده و من نمی‌دانستم از کی! سپس با نگاهی به سمت ساعت کنار پاتختی خود، با تعجب دیدم از زمانی که نوار کاست نود دقیقه‌ای را درون ضبط صورت قرار داده بودم تا صدای همصحبتم را ضبط کنم، به زحمت یک دقیقه گذشته بود... آن وقت با اطمینان کامل پی بردم مطالبی که او مشغول گفتن آنها بود (و طبیعتاً هنوز هم در ذهنم روشن و دقیق باقی مانده بود) امکان نداشت فقط یک دقیقه به طول انجامیده باشد. این مطلب مرا به فکر انداخت و موجب ترس و وحشت من شد، زیرا هر آن چه قابل درک نباشد، به هنگام وقوع ترسناک است.

فکر دوم من این بود که سخنان او چنان تأثیر عمیقی بر وجود من گذاشته بود که قادر نبودم هیچ‌گونه اظهار عقیده‌ای کنم، خصوصاً در مورد اظهارات او مبنی بر آن که بنا به وقت زمینی، فرصت چنان کم شده که نزدیک شدن انتخاب بشری میان آگاهی و روشن ضمیری، زانقراض باید به سال

اندازه گیری شود، نه به قرن.

به این ترتیب می دانستم تا زمانی که موفق نمی شدم تمامی این مطالب را باطناً مرور کنم، به عنوان دفاع از خود به ناگزیر باید موضوع صحبت را تغییر دهم و بحث را به مطلبی دیگر بکشانم، و همین کار را کردم.

در حالی که گلویم را با حالتی عصبی صاف می کردم، سرانجام با حالتی که برای فردی مبتدی، اندکی جسورانه می آمد، گفتم: «مرا ببخشید، امّا من همیشه عقیده داشتم که گزارشهای ثبت شده آکاشیک تنها به وقایع و فعالیت‌های مربوط به گذشته برمی گردد، همین طور هم به زندگیهای پیشین هر شخص، و هیچ ارتباطی به زمان حال و آینده ندارد.»

او بار دیگر لبخند زد و گفت: «امّا آن چه زمینها به آن گذشته، حال و آینده می گویند، همه یک چیز است. ببینید تمام دوره‌ها، همزمان با هم رخ می دهند. در ضمن واژه «همزمان» (simultaneously)، کلمات فاقد زمان یا هیچ زمان (no time) و زمان دروغ است (time is a lie) را در میان حروف خود گنجانده و به همین دلیل است که واژه همزمان، در اصل این معانی را دارد. در این مورد عمیقاً بیندیشید.»

من همین کار را کردم. با شدت بسیار؛ درست در همین لحظه بود که آگاهی من به علم لگزیگرام (یا علم لغات) جان گرفت و شکوفا شد (به بخش هشتم کتاب مراجعه شود).

او به گفته‌های خود ادامه داد و حالت چهره‌اش به گونه‌ای بود که برایم آشکار می ساخت که او به خوبی، از بذرهایی که در آن لحظه، و با این کلمه در ذهنم کاشته بود، آگاه است؛ بذرهایی که قرار بود به زودی شکوفا شوند. در واقع او کاملاً شاد و خرسند به نظر می رسید و چهره‌اش به راستی می درخشید.

«می فهمم که ممکن است در حال حاضر این مطالب برایتان قابل درک نباشد امّا پس از مدّتی به آنها پی خواهید برد. هنگامی که از این مطالب سر درآوردید، به آن درجه رسیده‌اید که بر زندگی کردن، در مدّت زمان‌های

موقت، در چیزی که «حال ابدی» نام دارد و بعد بالاتری از زمان است، مسلط شوید. از این‌گونه ابعاد فراوان است. زمینها اکنون در بعد سوم وجود دارند و آماده‌اند تا به بعد چهارم ارتقا یابند.»

سخنان او، ترانه‌ای را در گوشه‌ای از مغزم به یادم آورد. به او گفتم: «به دلایلی، چیزهایی که هم اکنون در مورد حال ابدی اظهار کردید مرا به یاد اشعار ترانه‌ای به نام «در یک روز روشن، قادر خواهی بود تا ابد ببینی» انداختند که آهنگ مورد علاقه من است. من این ترانه را مدام گوش می‌دهم. این ترانه نخست در نمایشنامه‌ای موزیکال و سپس در فیلمی بر اساس همان نمایشنامه خوانده شد که نام این فیلم «در یک روز روشن» است. بنابه دلایلی مرموز و عجیب، به نظر می‌رسد قرار نیست من این فیلم را ببینم، زیرا هر بار که آن فیلم از تلویزیون پخش شده و یا آن را در تماشاخانه‌ای به نمایش در آورده‌اند، من موفق به دیدن آن نگشته‌ام. اما به هر حال من شیفته اسم این ترانه هستم، خصوصاً ماقبل آخر آن.»

«آیا این ترانه را برایم می‌خوانید؟ خیلی مایلم آن را بشنوم.»

من با خجالت و عدم اعتماد بنفس، با ملایمت شروع به خواندن کردم و اشعار ترانه را تا آنجا که به یاد می‌آوردم، خواندم.

نخست یک نفر می‌گوید: «هی دیزی^۱، تو معجزه‌ای عجیب هستی! آیا کسی میان ما هست تا از شگفتیهای سحرآمیزی که انجام می‌دهی، چیزی درک کند؟»

و ترانه به این ترتیب آغاز می‌شود: «... و چه کسی حدس می‌زند... قدرتهایی که در تو است تا چه اندازه حیرت‌آور است؟ و چه کسی متعجب نخواهد شد از دیدن کارهای ثابت‌کننده این حقیقت... چیزهایی در وجود ما هست که حتی جراحان نیز قادر به برداشتن آنها از وجود ما نیستند! چیزهایی زیاد که ممکن است خودمان نیز هرگز به آنها پی نبریم... چیزهایی آنقدر زیاد که حتی در بدو تولد نیز از قابلیت ما فراتر بوده است! اگر حجاب را کنار

بکشی، اطمینان دارم از شناخت خودت به تعجب خواهی افتاد! در یک روز روشن، بلندشو و به اطرافت نگاه کن... و خواهی دید کیستی! در یک روز روشن، چقدر تعجب خواهی کرد وقتی درخشش وجودت را از هر ستاره‌ای بیشتر ببینی! خود را بخشی از... هرکوه و دریا و ساحلی خواهی دانست. تو از دور و نزدیک صدا خواهی شنید... جهانی که هرگز از آن نشنیده بودی. در یک روز روشن، در همین روز روشن قادر خواهی شد تا ابد را ببینی، برای همیشه و تا ابد...»

من ترانه را تمام کردم. او به مانند پسر بچه‌ای کف زد و گفت: «واقعاً زیبا بود! این شعر از تمامی قدرتهایی که زمینها در وجود خود دارند، به وضوح و روشنی تمام حرف می‌زند. قدرتهایی که در هر زن و مردی یافت می‌شود، و با این وجود نهفته باقی می‌ماند.»

او چشمانش را برای لحظه‌ای بست و سپس گفت: «شما از دیدن فیلم سینمایی «در یک روز روشن» به این دلیل محروم شده‌اید که دلیلی وجود دارد که هنوز از آن اطلاع ندارید. تصور می‌کنم شما و همزادتان آن را با همدیگر خواهید دید... و این که دیدن این فیلم به اتفاق یکدیگر و سهم شدن همزمان بذرپاشی‌های آن در مورد زمان و تناسخ، نخستین تجربه برای گشودن چشم سوم شما خواهد بود. زیرا این فیلم دارای بعضی پیامهای ماورای انسانی و بلند پایه برای هر دو نفر شما خواهد بود. بله! وقتی که سرانجام انسانی از اسرار معجزه کردن خبردار شود، به راستی «روز روشنی» خواهد بود. باز هم ممنونم از این که این اشعار را برای من خواندید.»

من سرخ شدم و در حالی که موجی از شرمساری، از این که در برابر غریبه‌ای به خواندن آوازی پرداخته بودم، در سراسر بدنم حس می‌کردم، زیر لب گفتم: «مطمئنم که صدایم ابداً شبیه باربارا استرایسند^۱ نبود!» اما سخنان بعدی او خیلی زود این احساسات مرا پاک و از وجودم محو کرد.

«چرا بایستی صدایتان شبیه او باشد؟ موسیقیدان و نوازنده موسیقی شما

۱. Barbara Streisand، هنرپیشه و خواننده مشهور این ترانه. — م.

زمینها پل ویترا که در اقیانوسها، برای نهنگها و دلفینها آهنگ می‌نوازد و آهنگها و ترانه‌های دو صدایی با گرگها و عقابها در جنگلها نواخت (آن هم با نُت زمینی «دو») و کاری کرد تا آنها به او پاسخ دهند و به اصطلاح در هماهنگی و توازنی کامل با وی به ترانه‌سرایی بپردازند، اظهار نظر خردمندانه‌ای کرده است. او می‌گوید: «به راستی که اگر تنها بلبل آواز می‌خواند و هیچ پرنده دیگری وجود نداشت، این جنگل، جنگلی غم‌انگیز و ساکت و تنها می‌شد.» بنابراین، باری دیگر از این که برایم آواز خواندید، ممنونم.»

من پاسخ دادم: «ممنونم از شما برای پیامتان. چه حادثه‌ای دوست داشتنی است انتظار کشیدن... همچون ترانه‌ای آشنا اما از مناظر رفته است که مطمئنم در گوشه‌ای از مغزم خواهم شنید تا آن که ملاقات با همزادم به راستی به وقوع بپیوندد. بله، دوست داشتنی است! آه! من تازه متوجه شدم که واژه lovely (دوست داشتنی) و lonely (تنها و بی‌کس) چه واژه‌های مشابهی هستند، اما دارای معانی بسیار دور از یکدیگر!»

بذرهای علم لگزیگرام که او در مغز من کاشته بود، از همان لحظه در ضمیر خود آگاهم به شکوفا شدن مبادرت ورزیده بود. همان‌طور که سرگرم گفتم و گو بودم، درباره تنهایی خودم می‌اندیشیدم. مرضی که کم‌کم با ترس تصور می‌کردم قرار است برای همیشه و ابد در زندگیم جای بگیرد.

او با من هم عقیده بود و گفت: «بله، کلماتی مشابه، درست است اما همان‌طور که خودتان گفتید، با معانی کاملاً متفاوت از یکدیگر. چیزی که موجب تفاوت می‌شود واژه پنهان شده دیگری است که در یکی از این دو کلمه است. واژه‌ای که به تمام سؤالات پاسخ می‌گوید و همه مشکلات را حل می‌کند و خلاصه آن که تمامی دردها را تسکین می‌بخشد.»

شکوفه‌های علم لگزیگرام در شرف باز شدن بودند و مرا شیفته خود کرده بودند: «این واژه چیست؟...»

او لبخندی زد و گفت: «واژه عشق (love) است. دقت کنید که واژه lovely، کلمه love را در خود گنجانده است، حال آن که در لغت lonely، این وضعیت وجود ندارد.» او مکثی کرد و ادامه داد: «عشق همه چیز است.»

من پاسخ دادم: «بله می فهمم.» و در آن لحظات، به راستی می فهمیدم. سپس برای مدتی نامشخص هر دو ساکت ماندیم. نوعی آرامش و سکوت در اتاق وجود داشت که به نظر می رسید مانند نوعی نیروی انرژی در فضا مرتعش است. آرامشی چنان ملموس که انسان قادر به حس کردن آن می شد، متوجه هستید که؟... می دانم ممکن است این حرف من به نظرتان پر از ضد و نقیض بیاید، اما این حالت سکوت و آرامش بلندتر شد تا آن که من متوجه نوعی حالت رو به افزایش معذب بودن و نگرانی گشتم.

به ساعت نگاه کردم. دقیقاً بیست دقیقه پس از ساعت یک بعد از ظهر بود. به یاد چیزی افتادم که مادر بزرگ ایرلندی من، در دوران کودکیم به من گفته بود، چیزی که... بعداً آن را در فصل سوم این کتاب، با شما در میان خواهم گذاشت. در میان سکوت پر صدای موجود میان ما دو نفر، متوجه این مرد غریبه بودم که همچنان به من می نگرست و با چشمان مثل زغال سیاهش که ابداً مژه بر هم نمی زد، تماشا می کرد. سرانجام صدا از گلویم بیرون آمد و با حالتی مردد پرسیدم: «دقیقاً در چه زمانی... به وقت کنونی، قرار است من با این مرد، که... همزاد من است رو به رو بشوم؟»

«نوشته شده است که ملاقات دوباره شما نزدیک عید کریسمس، در ماه دسامبر ۱۹۷۰ صورت خواهد گرفت. بنابه زمانی که در روی زمین وجود دارد، ملاقات شما در اواخر همین سال انجام می پذیرد.»

پرسیدم: «ملاقات دوباره؟! کاملاً گیج شده بودم: «از آنجا که قرار است ما با یکدیگر ملاقات کنیم و تصور می کنم این برای نخستین بار خواهد بود، آیا همین را «تجدید دیدار» می نامید؟»

«این نخستین ملاقات شما نخواهد بود. شما دیدارها و پیوندهای متعددی را در زندگیهای قبلی در کنار هم داشتید، حتی در همین زندگی کنونی...»

این دیگر مطلبی بود که اصلاً درک نمی‌کردم! من باز هم با اصرار و پافشاری پرسیدم: «اما، اگر در زندگی فعلی هنوز با هم رو به رو نشده‌ایم - و من مطمئنم که نشده‌ایم! - پس به چه دلیل می‌گویید «در همین زندگی کنونی»؟ این مطلب، معنی قابل درکی ندارد. اصلاً منطقی نیست. نکند یک نوع معما و چیستان باشد؟

بله. معما است. معمایی است که می‌توانید خودتان آن را، به کمک همزادتان حل کنید، زیرا شما مطالب بسیار زیادی به یکدیگر خواهید آموخت. اکنون وقت آن رسیده است که دیگر شما را ترک کنم.»
او از صندلی برخاست و موجب شد تا من دستخوش یأس و ناامیدی فراوانی بشوم، زیرا می‌دانستم که این بار، به راستی از نزد من خواهد رفت.
ناگهان ضربه ناامیدی که حس کرده بودم، با موجی از شادی وصف ناپذیری جایگزین شد که مانند ابری لطیف مرا در بر گرفت. من نسبت به این غریبه مهربان که قول هدیه کریسمس بی نظیری با عنوان ملاقات با همزادم را به من داده بود، به قدری احساس حق شناسی می‌کردم که قادر به توصیف آن نیستم. چه کسی در این دنیا وجود دارد که برای تحقق چنین معجزه‌ای، در خفا آرزومند نباشد؟...

او به سمت در رفت و من به دنبالش. سپس در برابر میزی که در راهروی ورودی قرار داشت توقف کرد. بر روی آن، یک محراب کوچک و مینیاتوری گذاشته بودم که مجسمه قدیس سن فرانسوا آسیزی از مرمر سفید روی آن به چشم می‌خورد. فرانسچسکو برنادون... با پرندگان و حیوانات عزیز و دلیندش... همین‌طور هم کاسه‌ای پر از گل مروارید و تعدادی شمع که در جاشمعی‌های شیشه‌ای به رنگ یاقوت نهاده بودم (و شبیه شمعدانهای کلیسای جامع قدیس سن پاتریک واقع در خیابان پنجم شهر نیویورک بودند). من این محراب کوچک را به هر کجا که می‌روم با خود به همراه می‌برم و از آن برای ایجاد و وقوع معجزات کوچک - هم برای دیگران و هم برای خودم - استفاده می‌کنم. آن محراب درست مثل کلیسای جامع، ولی قابل حمل به هر

جا است. البته بدیهی است که انسان برای وقوع معجزات به چنین وسایل و تجهیزاتی نیاز ندارد. تنها چیزی که مورد احتیاج است خط مستقیم ارتباطی با نفس یا باطن رفیع شخص است، و یا به گونه‌ای واضح‌تر، با خداوند باطنی فرد حال هر که می‌خواهد باشد - در صحرا، در جنگل، در قلّه کوه، در کنار ساحل، و یا حتی در حین راه رفتن در یک خیابان شلوغ یک شهر - اما در مورد خودم باید بگویم هنگامی که حواسهای پنجگانه‌ام به این روش ظریف تحریک می‌شوند، حضور فرشتگان را با اطمینان بیشتری در اطرافم حس می‌کنم و قادرم افکارم را با چرخش مارپیچ‌گونه اصیلتری به حرکت در آورم.

مهمان دعوت نشده اما بسیار خوش قدم من، در مقابل شمعهای روشن ایستاد و تکان نخورد، سپس با صدای آهسته‌ای از من خواست که چشمانم را ببندم تا او دعایی بخواند. من بنابه خواهش او عمل کردم و سرم را پایین آوردم و در مدتی که در آن تاریکی معطر و کهن‌گونه ایستاده بودم، رایحه لطیف و عرفانی که از عود من برمی‌خاست و مرا به یاد کلیسا می‌انداخت، به نظرم غنی‌تر و بهتر از معمول می‌آمد، و افکارم به سیر و سفر پرداختند، تا آن که احساس کردم او دستش را با ملایمت هر چه تمامتر بر روی سر من گذاشت، درست به مانند دعای خیر، سپس با لحنی بسیار خوش‌آوا به خواندن دعایی پرداخت که به دعای مراسم عشای ربانی لاتین، شباهت داشت. دعایی که به نظرم، به گونه‌ای، آشنا می‌رسید، اما در عین حال می‌توانستم به جرئت بگویم که زبان لاتین نیست. صدای خوش‌آهنگ آوازش، با عطر شیرین عود درهم آمیخت و در مخمل تاریک و سیاه پشت چشمانم قابل شنیدن شد. پس از مدتی به یاد عید کریسمس جادویی و سحرآمیزی افتادم که در دوران کودکی داشتم. دورانی که از میان در چوبی صومعه سن رافائل، پنهانی داخل شده بودم تا صدای آواز راهبه‌ها را بشنوم: «شب ساکت، شب مقدس...»^۱ که آنان با صدای لطیف خود می‌خواندند... من قادر بودم عطر گل نارنج و پرتقال و

۱. ترانه Holy Night که معمولاً در شب کریسمس می‌خوانند تا تولد حضرت عیسی مسیح را تبریک بگویند. - م.

دارچین را در هوا استشمام کنم.

ناگهان صدای آواز او قطع شد. فشار ملایم دستش بر روی سرم از بین رفت و من با بی‌میلی از دوران گذشته به زمان حال بازگشتم و چشمانم را به آهستگی گشودم؛ درست مثل آن که از رؤیایی بیدار شده باشم. هنگامی که به سمت دوست جدیدم چرخیدم تا با او خداحافظی کنم، وی از آنجا رفته بود. ناپدید شده بود.

بله، درست است، من از حالت خلسه مانندی که در آن فرو رفته بودم، به کُندی بیرون آمده و به آهستگی چشمانم را گشوده بودم، در این صورت برای او این فرصت و امکان وجود داشته است که از میان درِ اتاق هتل بیرون برود. منظورم این است از درِ اتاق بیرون برود! یا نکند همان جملهٔ اولی من مناسبتر باشد؟

اما من به هیچ عنوان صدای باز و بسته شدن در را نشنیده بودم. لرزان، پتوی گلدار آبی رنگم را که بر روی تخت تا شده بود، برداشتم و بر روی مبلی گرم و نرم در کنار پنجره‌ای که رو به سوی صلیبی کوچک و سفید باز می‌شد، نشستم. صلیبی که در تپه‌ای دوردست، در پشت تئاتر چینی گرومان که در بلوار هالیوود قرار داشت، قد علم کرده بود. پاهایم را زیر پتو کردم و خودم را میان آن پیچیدم.

این تجربه عجیب و نگران‌کننده بود، اما در طی مدتی که در آن مبل نشسته و خود را میان پارچهٔ لطیف پتوی مورد علاقه‌ام پیچیده بودم، از میان سیل خروشان ترس و وحشتم ناگهان فکری، شناکنان به سویم آمد؛ فکری که از اقیانوس بیکران خاطرات دوران بچگی می‌آمد... معلم تعلیمات دینی روزهای یکشنبه‌ام که عادت داشت با صدایی مادرانه از انجیل برایمان بخواند: «از چیزی واهمه نداشته باش و ترس، زیرا تسکین دهنده‌ات به زودی از راه خواهد رسید.» سپس به خودم لبخند زدم و از شگفتی بازی با کلمات به حیرت افتادم. اگر حالت آگاهی از نظام عالم هستی را در وجودم حس نمی‌کردم، در مرز این باور بودم که تمام این وقایع از آغاز چیزی نبوده

است مگر خواب و رؤیا، اما وجود نوار ضبط صوت در بین بود. سپس بر روی میز شیشه‌ای که در کنار صندلی قرار داشت، یک کارت کوچک سفید رنگ دیدم که مرد غریبه تنها چند لحظه پس از نخستین برخوردمان و هنگامی که از او دعوت به نشستن کرده بودم، به من داده بود. من پیش از آن لحظه، نگاه دقیقی به آن نینداخته و تصور کرده بودم که چیزی نیست مگر یک کارت ویزیت. اما اکنون مشاهده می‌کردم که کارتی سفید است و تنها چند کلمه در وسط کارت که با حروفی بنفش رنگ نوشته شده بود، به چشم می‌خورد: «به انتظار یک معجزه باش.»

به غیر از این کارت کوچک سفید رنگ، چیز دیگری نیز وجود داشت. یک بسته باز نشده بادام زمینی گوبرز^۱. از آن نوع بسته‌هایی که در راهرو هر تماشاخانه و سینمایی در آمریکا به فروش می‌رسد. اطمینان راسخ داشتم که آن را مرد غریبه به من نداده بود و خودم هم می‌دانستم که این بسته بادام زمینی شوکولاتی را من در آنجا نگذاشته‌ام. پس این بسته از کجا آمده بود؟ نکند غریبه عمامه‌دار بدون آن که متوجه باشم، آن را بر جای نهاده بود؟ بله! می‌بایست همین‌طور بوده باشد. این را مدام به خود گوشزد می‌کردم. توضیح دیگری وجود نداشت. اما... چرا می‌بایست چنین کاری کرده باشد؟ بسته بادام زمینی کارخانه گوبرز مرا بیش از حد معمول آزار می‌داد و به فکر می‌انداخت زیرا به گونه‌ای پیچیده، مرا با رابطه سختی که در گذشته داشتم و باعث ناراحتی شدید من می‌شد، مرتبط می‌ساخت. در آن دوران، من تازه مطالب اولیه علم اعداد را خوانده بودم (بعدها در این هنر و علم مهارت بیشتری یافتم و آن را در حد بسیار عمیقتری به من آموختند. این آموزش هم در دوران گوشه‌نشینی‌ام در کوهستان صورت گرفت...) بنابراین من با عجله ارزش عددی حروف کلمه Goober را یادداشت کردم و متوجه شدم که حالت مفرد این لغت را بایستی با سه "O" بنویسم: به این صورت Gooober و در حالت جمع باید تنها با دو "O" و یک "Z" به جای "S" بنویسم،

یعنی به این شکل Gooberz^۱. ارتعاشات مناسبِ عددی لغات می‌توانند دنیایی تفاوت به ارمغان آورند. بار دیگر قول و قراری را که به «خود-خودم» داده بودم، به خود یادآوری کردم: این که بیشتر یاد خواهم گرفت، البته وقتی فرصت پیدا کنم و سعی خواهم کرد در مورد این گد و معمای عمیقاً عرفانی و قدرتمند عالم، نکات بیشتری بیاموزم. نکاتی که از کابالای عبری استخراج شده و در احکام فضیلا نه و سنتی کلدانی‌های کهن جای گرفته بود.

مدتهای مدید در کنار آن پنجره نشستم و سعی کردم هر مطلبی را که در طی ملاقات مرد غریبه گفته شده بود، به خاطر بسپارم و از حفظ کنم، به طوری که بعدها هیچ چیز مهمی را از خاطر نبرم (حتی جزئی‌ترین واژه‌ها و اصطلاحاتی که در سخنانش به کار برده بود). در مطالعات متافیزیکی که در گذشته دنبال کرده بودم، در مورد استادان فرقهٔ روزیکروسین^۲ یا صلیب سرخ چیزهایی شنیده و خوانده بودم. استادانی که به نامهای دیگر نیز معروف بودند و می‌توانستند در برابر دیدگان فیزیکی انسانها ناپدید، و دوباره قابل رویت بشوند. آنان این کار را با تغییر دادن فرکانس ارتعاشی هر واحد آنگستروم در ثانیه به انجام می‌رساندند... میزان سرعت را طوری می‌افزودند که در برابر دید معمولی، نامرئی می‌گشتند و برای قابل رویت شدن و مرئی بودن، بار دیگر این سرعت را تنزل می‌دادند.

من در مورد چنین جادوهایی، چیزهایی دیده و خوانده بودم. اما این دلیل نمی‌شد که خود من نیز، شاهد عینی این پدیده باشم! من در توهمات رؤیایی

۱. بعداً در بخش علم اعداد متوجه توضیحات لیندا گودمن خواهید شد. در اینجا فقط به این اکتفا می‌کنم که بگویم در بعضی مواقع، نوشتن یک کلمه یا نام، آن‌طور که همیشه نوشته می‌شود، از لحاظ علم اعداد صحیح از آب در نمی‌آید و باید، پس از مطالعات فراوان، حرفی را حذف کرد یا برعکس اضافه کرد تا ارتعاش بهتری داشته باشد. برای نمونه Farideh به عدد ۲۶ ← ۸ ختم می‌شود، پس من که خواهان ارتعاش بهتر و پر برکت‌تری هستم آخرین حرف را که "H" است برمی‌دارم و به صورت Faride می‌نویسم تا از ارتعاش ۲۱ که بسیار عالی است برخوردار شود. — م.

فرو نرفته بودم. آخر آن بسته بادام زمینی کارخانه گوبرز وجود داشت، همین طور هم آن کارت سفید رنگ. اگر این غریبه، وجود خارجی نداشت و تنها رؤیتی سماوی بوده که من احضار کرده بودم، پس آنها (آن کارت و آن بسته بادام زمینی) تنها با تله پورتیشن^۱ یا حرکت و حمل در هوا (به وسیله نیروی ذهنی) صورت گرفته بودند و این فرضیه، قابل قبول تر از ملاقات با یک استاد و مرشد نبود! بهتر همین بود که من قبول کنم با یک استاد والا ملاقات کرده بودم (روی هم رفته این استادان به راستی وجود دارند!) و خود آورنده این بسته بادام زمینی شوکولاتی و کارت کوچک نبودم.

* * *

اکنون می دانم که مغز و ذهن من در آن روز عرفانی سال نو، به وسیله آن غریبه طوری برنامه ریزی شده بود که مرا به محل جغرافیایی که قرار بود اقامت بعدی من برای رسیدن به حالت به اصطلاح «روشن ضمیری» در آن واقع شود، جذب کند. اما در آن زمان، پس از آن که از حالت شگفتی اولیه ام در مورد این واقعه اساسی و سرنوشت ساز بیرون آمدم، هرگز به چنین چیزی نمی اندیشیدم، زیرا عقیده داشتم که من خودم بر مغز و فکر و ذهنم تسلط دارم، همان طور که همه ما بر افکارمان تسلط داریم... مگر نه؟!

پس از سپری شدن چند هفته و بازگشتم از کالیفرنیا به نیویورک، در یک روز برفی ماه فوریه (بهمن) من با دوستی ناهار صرف کردم که تازه از تعطیلات زمستانی خود از ایالت کلورادو^۲ بازگشته بود. این دوست من، از این ایالت غربی بسیار تعریف می کرد و از دهانش هیچ چیز مگر توصیف از مناظر طبیعی و زیبای این ایالت که در اواخر قرن گذشته، محل تجمع جویندگان طلا محسوب می شده است، بیرون نمی آمد! او اظهار تأسف می کرد از این که ناچار شده بود آنجا را ترک گوید و دوباره به سر کارش در نیویورک، در محله مانهاتان برگردد، خصوصاً پیش از آن که فرصت کرده باشد سفری کوتاه به کریپل کریک^۳ انجام دهد. من از او پرسیدم: «ببینم مگر چه

1. Teleportation

2. Colorado

3. Cripple Creek

چیز خارق‌العاده‌ای در مورد شهر کریپل کریک وجود دارد؟»
 «آنجا شهر معدنی بسیار کوچک و قشنگی است که جویندگان طلا آن را ساخته‌اند و در ارتفاعات بالای کوهستان، در حدود ده هزار پا^۱ بالاتر از سطح دریا قرار دارد. گمان می‌کنم جمعیت آنجا تنها چند صد نفر باشد. اشخاصی که تصور می‌کنم در آنجا به انتظار نشسته‌اند تا نرخ طلا آنقدر بالا برود تا دوباره زمین‌ها و معدنهای آن نواحی برای یافتن طلا، زیر و رو شود.»
 «شهر کریپل کریک در دره‌ای کوچک واقع شده و جنگلهای انبوهی آن را احاطه کرده و رشته کوه سانگره ده کریستو^۲ از آن محافظت می‌کند. برادرم و خانم او سال پیش آنجا رفتند و می‌گویند محلی است بی‌نهایت زیبا که نفس انسان با دیدنش در سینه حبس می‌گردد. نه رطوبتی و نه هوای شرجی در فصل تابستان، هوایی پاک و خالص... و قلّه‌های پر از برفی که درست مانند کشور سوئیس و یا تبت است و...»

بقیه سخنانش را نادیده گرفتم، زیرا در لحظه‌ای که گفته بود: «در ارتفاعات بالای کوهستان» در جا می‌خکوب شده بودم. از او پرسیدم: «سانگره ده کریستو؟ چه معنایی می‌دهد؟»

«گمان می‌کنم به معنای خون عیسی مسیح است. بگذریم. برادرم می‌گوید که بیشتر ساکنین آن منطقه عقیده دارند که کریپل کریک محل رفت و آمد اشباح و ارواح است. او به من گفت که دچار این احساس عجیب شده بود که انگار قبلاً هم به آنجا رفته و در آن مکان حضور داشته است. حالتی که انگار انسان قبلاً در جایی بوده، می‌گویند "Déjà Vu"^۳، نه؟ همین‌طور هم خانمش^۴، او به من گفت پیش از آن که کسی به وی بگوید، دقیقاً اطلاع داشته مهمانسرای قدیمی در کجا واقع بوده است. این مهمانسرا، قدیمی‌ترین خانه

۱. هر فوت (یا پا) برابر است با حدوداً ۳۰ سانتی‌متر. - م.

۲. Sangre de Cristo، به زبان اسپانیایی یعنی «خون مسیح». - م.

۳. Déjà Vu، به زبان فرانسوی است و معنی: «پیشتر هم دیده»، «قبلاً هم دیده» است. - م.

آجری واقع در غرب است، بنابراین ما سر به سر او می گذاشتیم که به چه دلیل از محل آن اطلاع دارد؟! او به ما گفت که احتمالاً در زندگی گذشته اش به عنوان مستخدمی در آنجا کار می کرده است. اما او در عین حال، محل دقیق معدن طلای آبراهام لینکلن را نیز می دانست. وی می گفت کوه تندر فوت^۱ و قلّه پیزگاه^۲ اماکنی بودند که احساس می کرد قبلاً هم می شناخته... و نیز بعضی از کلبه های چوبی خالی و متروک که در حاشیه شهر قرار گرفته بود و حالتی آشنا و خودمانی داشت که باعث می شد او احساس عجیبی پیدا کند.»

من چیزی نگفتم و از افکار درونیم با دوستم حرف نزدیم، اما هنگامی که نهارمان به پایان رسید و از هم جدا شدیم، او برای برگشتن به محل کارش در یک آژانس تبلیغاتی واقع در خیابان مدیسون، و من برای گردشی آهسته و به دور از شتاب در خیابان وست اند، در میان انبوه دانه های برف، تصمیمی را پیش خود اتخاذ کرده بودم، و به ضرب المثل معروف: «هر زمان که دانشجو آماده باشد، استاد نیز از راه خواهد رسید» می اندیشیدم. فکر می کردم که قرار بود این استاد در ارتفاعات بالای کوهستان بر من ظاهر شود... می خواستم به این شهر کوچک پر از اشباح بروم. شهری که معدنهای قدیمی طلا در آن وجود داشت. تصمیم داشتم برای چند ماهی در آنجا گوشه گیری اختیار کنم و پیشگویی های مرد غریبه را مورد آزمایش قرار دهم.

تصمیم داشتم در طول اقامتم در آنجا، کتاب بعدیم «صورت های عشقی» را به پایان برسانم و با فرض این که در مدت عزلت نشینی ام، به گونه ای، از اسرار متافیزیکی، چیزهایی خواهم آموخت، و او قول آن را به من داده بود، تصمیم داشتم در عین حال دفترچه خاطراتی به عنوان پایه و اساس کتابی دیگر در مورد تجربه هایم، فراهم آورم.

به این ترتیب، من به کلورادو پرواز کردم. تاریخ آن آوریل سال ۱۹۷۰ بود و همه چیز دقیقاً به همان گونه ای رخ داد که آن غریبه عمامه به سر برای من پیشگویی کرده بود... بعضی از آنها بسیار غیرمنتظره اتفاق می افتاد. من از

1. Tender Foot

2. Pisgah

چندین استاد و آموزگار، که بدون احضار من ظاهر می‌شدند، بسیاری چیزها
آموختم. ضمناً چندین واقعه بی‌نهایت تأسف‌انگیز شخصی، در کلورادو برایم
رخ داد... اما شما از این مطالب غم‌انگیز، چیزی در این کتاب نخواهید خوانند.
فقط از جادو می‌خوانید و مطالب سحرآمیز.

* * *

کریپل کریک - کلورادو

تقدیم به معدنچی و شاعر: جولیان دیویس^۱
که تک‌تک صخره‌ها و درختان این‌جا را
دوست داشت و هنوز هم برای من... زنده است...
و انگار سرگرم قدم‌زدن در خیابان بنت و عبور
از میان اشباح غریبه‌های زنده‌ای است که انگار
هیچ کدامشان واقعی‌تر و حقیقی‌تر از او نیستند.

* * *

ده هزار پا بالاتر از سطح دریا
مخفی در فراز طلوع آفتاب
تقسیمات قاره‌ای آواره شده،
قلمرویی جادویی وجود دارد...
جایی که بادی پاک می‌وزد
و ستاره سفیدرنگ اورشلیم از میان ابرها می‌درخشد،
با درخششی که ناشی از آسمان برف‌گرفته زمستانی است...
مینیاتوری است از سرزمین تبت
جایی که بی‌کسان و جویندگان
هنوز به آن جا سفر می‌کنند
تا سنگ طلای گرانبها را استخراج کنند
و یا آن‌که گنجینه‌های حقیقی طبیعت را

که همچون درختان کاج و صنوبر، محکم بر زمین ریشه گرفته‌اند
 از دل زمین بیرون بیاورند.
 تعدادی به این فکر بوده‌اند که
 در فراسوی سایه‌های ارغوانی،
 رشته نگهبان و محافظ سانگره ده کریستو،
 که در دامنه آن، شهر کریپل کریک قرار دارد،
 به جستجوی این اسرار کهن پردازند...
 شهری که در دره‌ای معطر غنوده
 و دور تا دورش را تپه‌زارهای زخمی شده
 از آز و حرص آدمی
 احاطه کرده است...
 و جنگلهای سبزتر انزوایی متفکرانه
 در بر گرفته است.
 تجمعی با عطری بهشتی، متشکل از فرشتگانی سقوط کرده
 و تعداد معدودی قدیس،
 نویسنده، پیکارکننده، کابوی و نقاش
 خودبساها و مغرورها
 زجر دیده‌ها و نفرین شدگان...
 با این وصف، حتی اینان نیز با کیمیا و جادوی
 تغییرات و تحولات
 به چیزهای مرحمت یافته مبدل شده‌اند
 این جا، شانگری لای^۱ خوش آواز است!
 کتمان شده در پس نقابی

۱. Shangri-La، نام سرزمینی رؤیایی در کتاب افق گمشده در میان کوههای هیمالیا. خالق
 این اثر جیمز میلتن است. در طی این داستان، اهالی این سرزمین هرگز پیر نمی‌شوند و قرن‌ها
 زندگی می‌کنند. - م.

از شهری زمخت و سخت دل
 که از خاطرات دوران گذشته و هشت ماه بارداری
 از رؤیاهای فرداهایی که هنوز
 بلند پروازیهای آنها درهم شکسته نشده،
 پُر بار گشته است.

مکانی که اسبها و گاوان و قاطران چشم مخملین
 از جاده‌های خاکی و کوره راهها می‌گذرند
 و قناریهای کوهستان، با آوازشان
 بی‌قراران را به خواب می‌برند...
 جایی که نیمه‌شب در سکوتی کامل است
 و احساسات، عمیقاً حس می‌شود
 جایی که شجاعتی ناب و اصیل درخواست می‌شود
 و از کوهستانها، با قدرتهای خاموش خود
 و برف‌های کاملاً سفید
 گرفته می‌شود.

و نیز از آسمان درخشان فیروزه‌ای رنگ،
 «کاسه طلای» عصر جدید «دلو» را
 شماری اشخاص لرزان یافته‌اند.
 پس از عبور از تونل زمان،
 و سپس،
 شنیدن طنین نجواها و زمزمه‌های مرموز
 در منطقه غروب رفته شهر همسایه: «ویکتور»
 اینها بازتاب‌هایی است از استون هنج...^۱
 مکانی که چشم سوم همیشه هشیار و مراقب

۱. Stone Henge، مکانی اسرارآمیز و دیدنی به شکل دایره‌های سنگی در انگلستان که هنوز معلوم نشده به چه دلیلی ساخته شده بود. - م.

قادر به دیدن انوار ضعیف و هنوز سوسوزن
مراسم شب دوازدهم سحرآمیز اقوام دروئید می شود...
و روح خسته از هر چیز
می آموزد که چگونه به انتظار نشیند...
به انتظار بازگشت بی تردید و مسلم
- گرچه دیر هنگام! -
پیمان تناسخ بهاری
به قلب...

لیندا گودمن



۱

حرفه‌های همراه با عشق و عرفان پول

راهنمایی برای انتخاب شغل
از دیدگاه ستاره‌شناسی... به دست آوردن
همزمان امنیت مالی و آزادی از قید و بند مادیات

... او دوست داشت موسیقیدان، نویسنده، یا دکتر باشد... شاید هم هنرمند...
او می‌گفت شفای بدنهای انسانها، همین‌طور هم روان و ذهنشان
مهم نبود کدام یک، فقط کافی بود، یکی از آن سه باشد...
و شفای دو قسمت دیگر وجود آدمی
بی‌شک صورت می‌گیرد. او بر این باور بود.
اما او مهندس شد و در نهان از این کار نفرت داشت.
بزرگراههای کشوری او را به خدمت خود
در آوردند.
همچون فراغنه که برده‌ها را در مصر
به کار می‌گرفتند
تا سنگها را از زمین بلند کنند و آنها را اندازه بگیرند تا
مقبره‌های خاموش و بی‌صدای خود را بسازند.
جاده‌های خاکی... چقدر بی‌شباخت به آزمایشگاههای پزشکی
تمیز و بهداشتی است...!
چه قدر میان نهرهای آب و
تالارهای طاقدار کنسرت فرق هست!
و چه تفاوتی با کف تمیز و براق موزه هنری دارد!
او آن قدر پول پس انداز کرد تا توانست

ماشین تحریری بخرد.

رؤیای شماره یک، دو و سه، هر سه بروید!

دور شوید!

آخر این چه سرنوشتی است...؟

* * *

چه تعداد مهندس وجود دارند که در رؤیای پزشک شدن به سر می‌برند و چه تعداد پزشک وجود دارند که آرزو داشتند روزی مهندس شوند؟ چند نفر دانشمند در حسرت آهنگساز شدن می‌سوزند؟ و از میان آهنگسازان چند نفر در شوق دانشمند شدن در تب و تاب هستند؟ در این دنیا، میلیونها میلیون زن و مرد ناراضی و افسرده و بدبخت وجود دارد. کسانی که متأسفانه استعدادهای ذاتی و قابلیتها و رؤیاهایشان با نحوه‌ای که نان روزانه‌شان را به دست می‌آورند، فرق دارد. این نکته، نه تنها نوعی به هدر رفتن تأسف آور نیروی انسانی زنان و مردان است، بلکه نوعی به هدر دادن غم‌انگیز و بیهوده شادی و خوشبختی بشری نیز هست. مسئله‌ای که می‌بایست از بدو تولد، جزو حقوق مستقل هر انسانی در روی زمین تلقی شود.

به همین دلیل است که، قبل از اندیشه و تأمل درباره گداه و اسرار صور فلکی و درک مفاهیم فرزاندگی کهن، باید این مطلب درک شود که نخست: بهترین و عاقلانه‌ترین کار این است که در مسیرهای متافیزیکی رضایت و خرسندی گام نهید و در ارتباط با زمینه کاری مورد علاقه‌تان، انتخاب انجام دهید (زیرا بیش از یک سوم از وقت شما را می‌گیرد) و این که یاد بگیرید چگونه امور مالی خود را بهبود بخشید، زیرا مقداری امنیت مالی الزامی است تا روح و ذهن آدمی را آزاد بگذارد تا به سیر و سفر خود در قلمروهای رفیع و والاتری پردازد. در ضمن موجب شود که مراقب سلامت خود نیز باشید، زیرا طبیعتاً سلامت و صحت جسمانی می‌بایست در اولویت، و پیش از هر چیز دیگری قرار بگیرد.

به همین دلیل است که من تصمیم گرفتم در این بخش از کتاب در مورد

حرفه‌هایی که با عشق و علاقه انجام می‌شوند و قوانین مربوط به پول و مسایل مادی سخن بگویم. سپس در فصل دیگر کتابم به نام «یک سیب در روز»، از مسایل طالع‌بینی و ستاره‌شناسی و علم اعداد که در ارتباط مستقیم با سلامت جسم هر شخص است، بحث می‌کنم. بدون این سه نیاز مبرم و اساسی بدن ذهن و روح و روان، آدمی در حال و هوایی نیست که تأمل و تعمق بیشتری در مورد اسرار مکتوم داشته باشد و به اعماق پایین‌تر آن سر بزند.

هنگامی که شما به راستی از کارت‌تان راضی باشید و آن را دوست بدارید، هنگامی که قادرید قسطها و اجاره‌های خود را سر وقت پرداخت کنید و از لحاظ جسمی، احساس عالی و خوب داشته باشید، تازه آن وقت است که می‌توانید به قلّه اکتشافات عرفانی صعود کنید.

هنگامی که برای نخستین بار به محل زندگی کنونیم: کریپل کریک نقل مکان کردم (جایی که با راهنمایی‌های گوروی خودم که در مقدمه درباره آن سخن گفتم، به آنجا هدایت شدم) درست این احساس را داشتم که نوعی زائر عارفم که تبت و یا شانگری لا را یافته‌ام. به گونه‌ای توصیف‌ناپذیر احساس می‌کردم اسرار و معماهای بسیار مرموزی در میان درختانی که بر روی تپه‌های این مکان دیده می‌شد، وجود دارد، و این که راهنما و گوروی من کاملاً حق داشته است. در طی مدت گوشه‌نشینی خود در میان این کوهستان، جایی که پس از نخستین سفرم، به صورت محل اقامت و سکونت دائم من درآمد، بسیاری چیزها آموختم، که آنها را در دفترچه خاطراتم نوشتم. نوشته‌هایی که اینک به شکل کتاب حاضر در برابر دیدگان شما است.

نخستین صبحی که در این محل از خواب برخاستم، با خوشحالی تمام هوای خنک و پاک کوهستان را تنفس کردم و بی‌درنگ تصمیم گرفتم قدمی در شهر بزنم؛ شهری که تنها به یک خیابان آسفالت شده و پنج کوچه خلاصه می‌شود و نام آن خیابان بنت^۱ است. بقیه خیابانهای این شهر کوچک، و جاده‌هایی خاکی بیش نیست (که البته هر کدامشان از زیبایی سحرآمیز و

مخصوصی برخوردار است). هر بار که در این مکان باران بیاید، و این تقریباً هر روز اتفاق می‌افتد، و به این معنا است که من هر روز شاهد رنگین‌کمانی هستم که بر روی خانه کوچک و عجیب و از مُد افتاده و قدیمی سالهای ۱۸۹۰ من پرتوافشانی می‌کند؛ مردم به قدم‌زدن می‌پردازند و از مسافر گرفته تا تقریباً ششصد نفر یا بیشتر اهالی ساکن همیشگی این شهر، همگی به گونه‌ای عجیب به زمین چشم می‌دوزند. تمام این مردم به دنبال لکه‌های آبی رنگ آسمانی می‌گردند: نه در آسمان، بلکه در روی زمین خاکی... در اوایل قرن حاضر، زمانی که این منطقه، جایگاه ویژه ردیابی طلا در غرب کشور به شمار می‌آمد، مردم به جمع‌آوری سنگ فیروزه نیز مبادرت می‌ورزیدند، و از آنجا که فیروزه‌ها را در ارابه‌ها و درشکه‌ها قرار می‌دادند، بسیاری از آنها بر روی زمین می‌افتادند و با خاک و گل زمین مخلوط می‌شدند، به طوری که امروزه، هنگامی که باران، جاده‌های خاکی را می‌شوید، به ناگهان قطعاتی از سنگ فیروزه، همچون هدیه غیرمنتظره بهاری، در این سو و آن سو ظاهر می‌شوند. البته تمام قبایل سرخپوستان معتقدند که سنگ فیروزه دارای ارتعاشات بسیار نیرومند خوش اقبالی است. در طی مدتی که در آن صبح زود، در زیر باران قدم می‌زدم و به جستجوی قطعه سنگ کوچک آبی رنگی بودم، با شخصی روبه‌رو شدم که قاعدتاً نمی‌بایست نخستین شخصی باشد که در شهر کریپل کریک با او آشنا می‌شدم: یعنی با رئیس اداره پلیس آنجا. نام او دیل سیمپسون^۱ و متولد اسفند است و صدایی بسیار ملایم و لبخندی مهربان و عشقی مفرط و کاملاً به جا برای گپ‌زدن با مردم دارد که در اشخاص متولد اسفند ماه بسیار طبیعی و متداول است. این شخص در ضمن شنونده بسیار خوبی نیز هست.

ما خود را به یکدیگر معرفی کردیم و سپس به هتل پالاس^۲ رفتیم و به سالن غذاخوری آن وارد شدیم. نوازنده پیانو آنجا، برای اندکی صحبت و نوشیدن یک فنجان قهوه، در آن لحظه در آنجا دیده نمی‌شد. (حال شما

1. Dale Simpson

2. Palace

رئیس پلیس شهر نیویورک را در نظر مجسم کنید که فرصت کند برای نوشیدن یک فنجان قهوه به رستوران برود و به نوای ترانه‌ای قدیمی و عاشقانه، گوش بسپارد!

وقتی فهمیدم او متولد اسفند است، سرم را با تعجب و تردید تکان دادم و به شوخی گفتم: «درست مثل دگمه گردی است که در سوراخی به شکل مربع فرو برود. منظورم این است که کارت‌تان، با ماهتان هیچ مطابقت و مناسبت ندارد. البته به هیچ وجه نمی‌خواهم بی ادبی و یا توهینی کرده باشم، اما اصلاً قادر نیستم شخصی از ماه اسفند را در حرفه پلیسی تصور کنم.»

طبیعی است که درست مثل اشخاص متولد اسفندماه، اصلاً ناراحت نشد و از اظهار نظر من کوچکترین توهینی نسبت به خود احساس نکرد. او صرفاً کنجکاو بود، و با لبخندی دوستانه اعتراف کرد: «من درباره طالع بینی و ستاره‌شناسی، اطلاعات زیادی ندارم، فقط این را می‌دانم که علامت من حوت است و متولد ماه اسفندم. چرا از حرفه من این قدر تعجب کردید؟»

«راستش را بخواهید، این آخرین شغلی است که هر ستاره‌شناس (که خود من هستم) برای متولد اسفند پیشنهاد می‌کند. آخر می‌دانید، من معتقدم که همه مردم باید با عشق کار کنند، یعنی حرفه‌ای را که انجام می‌دهند، دوست داشته باشند. حرفه هر شخصی باید با خصوصیات اخلاقی او هماهنگی و مطابقت داشته باشد، همین‌طور هم با روحیه و خلق و خو و هدفهای درونی و باطنی هر شخص، زیرا این تنها نحوه‌ای است که هر کس می‌تواند خوشبخت شود و به سعادت دست پیدا کند.» در این لحظه لبخندی به او زدم و ادامه دادم: «من اصلاً قادر نیستم مرد متولد اسفند را هنگام انجام دادن وظایف سختی همچون رئیس پلیس در نظر مجسم کنم، با آن که متولدان دیگری یافت می‌شوند که چنین شغل جالبی را بسیار ماجراجویانه و هیجان‌آور می‌دانند.»

«این خیلی جالب است، و دوست دارم برایتان تعریف کنم چرا این چنین شده است. اما قبل از هر چیز آیا مایلید به من توضیح بدهید چگونه از تمام

این نکات اطلاع دارید؟»

«همان‌طور که قبلاً هم گفتم، من ستاره‌شناس هستم و در این زمینه مطالعات فراوانی کرده‌ام. بیشتر اوقات در حیرتم چرا مردم به این علم قابل اطمینان رو نمی‌آورند تا قادر به دسترسی به موفقیت‌های حرفه‌ای گردند. البته این علم در هر مورد و درباره‌ی سایر پدیده‌ها نیز راهنمای بسیار خوبی است. اگر به علم طالع‌بینی توجه بیشتری نشان داده می‌شد، بسیاری از مردم، در حرفه‌ی خود، رضایت و خرسندی بیشتری را حس می‌کردند و انسان‌های موفق‌تری از آب در می‌آمدند. مثلاً در نظر‌بگیرید اشخاصی که در ماه‌هایی به دنیا آمده‌اند که برای بازیگری در تئاتر و یا سینما استعداد‌های ذاتی دارند و به تهیه و کارگردانی برنامه‌های هنری علاقه‌مند هستند، ابداً به حرفه‌ی طبابت رو نمی‌آورند، و آن دسته از اشخاصی که در ماه مناسب برای وکالت به دنیا آمده‌اند، هرگز به کارهایی همچون نقشه‌برداری نمی‌پردازند. اگر اتفاقاً چنین مسئله‌ای پیش بیاید، هر سال بیشتر از کار خود ناراضی و سرخورده می‌شوند، و این فکر هرگز به مغزشان خطور نمی‌کند که به چه دلیل راضی و خرسند از حرفه‌ی خود نیستند. آنها متوجه نیستند که با حرفه‌ی خود به هیچ وجه هماهنگی ندارند. احساس رضایتمندی کامل از حرفه و شغل، و همین‌طور هم به هیجان آمدن از آن، یکی از مطمئن‌ترین راه‌ها برای برآورده شدن آرزوها است. حال وقت آن رسیده که شما هم به من توضیح بدهید به چه دلیل گفته‌های من برایتان جالب بود؟»

رئیس پلیس شهر، آقای سیمپسون با نوعی روشن‌بینی و بصیرت فراوان که یکی از صفات بارز و مشخصه‌ی متولدان حوت است، اظهار داشت: «شاید ناسازگار بودن شخص با حرفه‌ی خود، به این دلیل است که پدر و مادر شخص، به راستی سعی نمی‌کنند به فرزندان خود کمک و راهنمایی‌های لازم را بکنند تا آنان بفهمند واقعاً چه شغل و حرفه‌ای را پیش گیرند، بلکه برعکس، فرزندان خود را وادار به اشتغال در حرفه‌ای می‌کنند که به نظر خودشان صحیح و مناسب است، به طوری که فرزند مورد نظر هم حق هیچ‌گونه

اظهار نظری ندارد، و دیگر کار از کار می‌گذرد.»

پیش خودم فکر کردم که نکند این درست موقعیتی بوده باشد که دلیل سیمپسون با پدر و مادر خود داشته است. اما اگر به راستی چنین بود، پس قاعدتاً این اوضاع می‌بایست از گذشته‌های بسیار دوری آغاز شده باشد و در هنگام انتخاب حرفه او، مسئله‌ای پیش پا افتاده و قدیمی بوده است. احساس کردم درست نیست که این مطلب را از او پرسیم. وی به سخنان خود ادامه داد و گفت: «من این اشتباه را درباره فرزندانش خود نخواهم کرد، این را مطمئن باشید.» او در حالی که به در ورودی سالن غذاخوری خیره می‌شد، و انگار در افکار خود غرق شده بود، گفت: «آنها در مورد آینده‌شان کاملاً آزاد و مختار هستند.»

من پاسخ دادم: «این رفتاری کاملاً اسفندگونه است! یعنی در پیش گرفتن سیاستی آزادیخواهانه. متولدانش اسفند، درست مانند متولدانش بهمن، با فرزندان، دوستان و اقوامشان این رفتار را دارند و معتقدند که باید طبق ضرب‌المثل معروف: «زندگی کن و بگذار بقیه هم زندگی کنند» عمل کنند. بسیار نادر است که متولدانی از ماه اسفند سعی در دخالت کردن در زندگی دیگران داشته باشد، و در نهایت، تنها قادر است پیشنهادی ساده ارائه کند، تازه در این صورت نیز همیشه وقتی این عمل را انجام می‌دهد که از او در این باره پرسشی و یا درخواست مشاوره‌ای کرده باشند.» من باز هم با لحنی مُصَرِّ پافشاری کردم و پرسیدم: «اما آخر چرا گفتید که تمام این مطالب جالب توجه و مهیج است؟»

او با لحنی اندوهگین به آرامی پاسخ داد: «به این دلیل که کاملاً حقّ با شما بود. نمی‌توانم صادقانه اعلام کنم که این حرفه‌ای که در پیش گرفته‌ام مرا به گونه‌ای ارضاء می‌کند. اکثر اوقات شغلم باعث سرخوردگی من است، و مرا از هر نیرو و انرژی تهی می‌سازد.»

«به این دلیل است که جنایت و مجازات و کیفر و فعالیت‌های مربوط به نظم و انضباط، حال به هر شکلی که می‌خواهد باشد، کارهایی نیست که به طور

طبیعی با خصوصیات اخلاقی شما تناسب داشته باشد. شما بیش از اندازه مهربانید که قادر باشید آدمهای بد را تنبیه کنید و به زندان بیندازید. هرگونه ارتباطی با سلاح و خشونت (تیراندازی و توقیف جنایتکاران) درست برعکس خلق و خوی ذاتی شما است. جای تعجب است که از این بابت دچار ناراحتیهای جسمانی نشده‌اید. با این وجود، شما در عین حال می‌توانید شرلوک هولمز^۱ بسیار خوبی باشید. منظورم این است که می‌توانید کارآگاه خصوصی بسیار خوبی باشید، البته بدون هرگونه خشونت و دستگیری مجرمین! شما ذاتاً خصوصیات و صفات لازم برای حلّ معماهای پیچیده و بغرنج را دارید. شما به عنوان فردی از ماه اسفند، دارای این مأموریت شخصی هستید که باید در حلّ مسایل و مشکلات احساسی و روانی، به دیگران یاری دهید و گاهی اوقات تنها کافی است شما صرفاً شنونده‌ای مهربان باشید با قوه ادراکی قوی. شما نیاز دارید به کاری پردازید که بتوانید قوه تخیلات خود را همچون پرنده‌ای آزاد، به هر سو پرواز دهید، حال می‌خواهد در کارهای هنری باشد یا خیر، به طوری که موفق شوید پاسخهای حیرت‌آوری را درباره مسایل گوناگون به دست آورید. آلبرت اینشتین، متولد اسفند بود و می‌بینید که او قوه تصورات و تخیلات خود را در زمینه ریاضی چگونه در هم ادغام کرد. منظورم ریاضی و فرضیات او در ارتباط با نسبیت است.»

او سرش را به علامت تصدیق جنباند و گفت: «در ارتباط با بیمار شدنم، کاملاً حقّ با شما است. من تا به حال دچار یک سکته قلبی شده‌ام که زیاد وخیم نبود، و در ضمن در این چند سال اخیر، در حدود نیم دوجین ناراحتیهای ناچیز جسمانی پیدا کرده‌ام که قبلاً نداشتم. من همیشه بنیه‌ای قوی داشتم... تا همین اواخر. به این فکر افتاده‌ام که خود را بازنشسته‌ام و به گوشه‌ای بروم و کاری جدید را آغاز کنم. چیزهایی که هم اکنون گفتید، ممکن

۱. Sherlock Holmes، شخصیت مشهور داستانهای پلیسی «سِر آرتور کانن دوویل» که به همراه دوستش دکتر واتسون به حلّ معماهای جنایی می‌پرداخت. - م.

است به من کمک کند تا تصمیمی بگیرم. راستی، تمام چیزهایی که دربارهٔ متولد اسفند گفتید، منظورم درک و فهم فطری آنها که با نوعی مهربانی توأم می‌شود، در ضمن کمک کردن به هم‌نوع خود به هر صورتی که باشد، کاملاً با یک زن اسفندی که من می‌شناسم و در همین شهر ساکن است تطبیق می‌کند. اسم این خانم روت کوک^۱ است و در دبستان تدریس می‌کند. در این نواحی، همه معتقدند که او بهترین آموزگار این منطقه است.» رئیس پلیس خنده‌ای کرد و افزود: «شاید هم حتی در سراسر استان نمونه باشد! و همان‌طور که گفتید، از هر دقیقهٔ کارش لذت می‌برد. او دقیقاً کاری را انجام می‌دهد که انگار از بدو تولد برایش در نظر گرفته‌اند. در این باره، هیچ تردیدی وجود ندارد. در ضمن در کلاس او، بچه‌ها واقعاً درس را یاد می‌گیرند. او کاری می‌کند که آنان را علاقه‌مند می‌سازد فراگیری را واقعاً از جان و دل بخواهند. بچه‌ها همه عاشق و دیوانه‌اش هستند. چرا که همه‌شان می‌دانند او به راستی برای آنها اهمیت و ارزش قایل است.»

پرسیدم: «راستی ماه تولد همسرتان چیست؟»

«جونی^۲، متولد آبان است. او در ادارهٔ پست شهر کار می‌کند، و از کارش بسیار راضی است. تصور می‌کنم کاری که انجام می‌دهد با شخصیت و روحیه‌اش سازگاری کامل داشته باشد.» او خندید و پرسید: «آیا این حرفه برای متولد آبان خوب است؟»

«بله عالی است! ماه آبان علامت فیکس^۳ یا استوار است، و البته کسانی که جزو ماههای فیکس باشند از بدو تولد سازمان دهندگان بسیار خوبی به شمار می‌آیند. آنان در کارهایی که عموماً به نگهداری و مراقبت از اجناس و وسایل و تجهیزات شهرت دارد، بسیار با استعدادند و در ترتیب دادن و تنظیم کارها، به گونه‌ای که همه چیز به خوبی و آرامش صورت بگیرد، تخصص فراوانی دارند. من خوشحالم از این که همسر متولد آبان شما مسئول پست این محل

1. Ruth Cook

2. Junie

۳. Fixe، بعداً توضیح داده خواهد شد. — م.

است؛ در مورد سیستم کاری ادارهٔ پست و مخابرات، به من اعتماد بیشتری می‌دهد!»

«پستی ما هم که باد ساندرز^۱ نام دارد، متولد آبان است!»
 «عالی شد! این روزها داشتم کم‌کم اعتمادم را به ادارهٔ پست کشورمان از دست می‌دادم. طوری شده بود که دیگر می‌خواستم کارت پستال‌های تولدی را که می‌خواهم برای دوستان و آشنایانم بفرستم، با پست اکسپرس ارسال کنم بس که پست معمولی آهسته و کُند عمل می‌کند! اما حالا، با حضور دو آبانی در این جا، به راحتی می‌توانم از تشویش و نگرانی بیرون بیایم. در ماه گذشته، در روزنامهٔ نیویورک تایمز، سناتور ماسکی^۲ اظهار داشته بود که دولت آمریکا باید مسایل مربوط به تورم اقتصادی را به سرویس پستی ایالات متحد آمریکا واگذار کند. او گفت: «این امکان وجود دارد که آنان قادر به حلّ این مشکل بزرگ نگردند، اما مطمئناً خواهند توانست آن را به تأخیر بیندازند و از سرعت آن بکاهند!»

ما هر دو خندیدیم و از اظهارات سناتور مزبور دربارهٔ کند بودن حمل و نقل مکاتبات و نامه‌های مردم سرگرم شدیم.

«همسرم جونی، جایگزین یکی از دوستانمان شد که سالهای سال در ادارهٔ پست این شهر کار می‌کرد و سرانجام بازنشسته شد. نام او لاورن کینگ^۳، و متولد شهریور است.»

«خارق‌العاده است! متولدان شهریور این قابلیت فطری را دارند که از هر بی‌نظمی، نظم و ترتیب پدید می‌آورند و همه چیز را به سرعت مرتب می‌کنند. شرط می‌بندم تمام گدهای پستی این محل، در هنگام فعالیت او در ادارهٔ پست، صحیح و منظم بود! طوری است که فکر می‌کنم نکند در این جا کسی از ستاره‌شناسی اطلاع دارد و قادر است اشخاصی را در ادارهٔ پست استخدام کند که دقیقاً برای این کار ساخته شده‌اند!»

پیش از آن که رئیس پلیس سیمپسون بار دیگر سوار اتومبیل اداره‌اش

1. Bud Sanders

2. Muskie

3. Laverne King

شود، به من گفت که مایل است چیزهای بیشتری درباره علم ستاره‌شناسی بداند، همین طور هم در مورد حرفه‌های مخصوص هر ماه، البته چنانچه من فرصت می‌کردم این اطلاعات را در اختیار او بگذارم. اما من به او قول دادم که تمام اطلاعات مورد نظر او را ماشین کرده تحویلش دهم. در صفحات بعدی، نسخه مشابهی از کتاب (یا کتابچه) راهنمای انتخاب شغل و حرفه از نظر ستاره‌شناسی که من برای رئیس پلیس سیمپسون تهیه کردم و توضیحاتی درباره دوازده صور فلکی را شامل می‌شود، مشاهده خواهید کرد.

اما ابتدا اجازه دهید درست‌ترین کلماتی را که در مورد کار و اشتغال به کاری بیان شده و آنها را شاعری لبنانی به نام خلیل جبران^۱ نوشته است مطالعه کنیم. او اظهار داشته است که هر کاری را باید با عشق و علاقه‌ای راستین انجام داد، وگرنه نوعی به هدر رفتن وقت و انرژی آدمی است. چنانچه نتوانید با علاقه‌ای شدید به کاری اشتغال ورزید، پس چه بهتر تا زمانی که کار مورد علاقه‌تان را نیافته‌اید، به هیچ کاری دست نزنید، و در طی آن مدت، از کمکهای مالی کسانی که با عشق به کار خود می‌رسند، بهره‌مند شوید زیرا همان‌گونه که جبران به گونه‌ای بسیار زیبا و سلیس بیان می‌کند:

«... نانی که بدون عشق و علاقه طبخ شده باشد،

نانی تلخ و بدمزه است.

نانی است که همه کار می‌کند، مگر تسکین گرسنگی آدمی...»

هزاران هزار خط موازی با عقل و خرد وجود دارد. اگر شما خواننده‌ای باشید که از تماشاگران برنامه‌هایتان بیزارید، نمایشهای هنری شما تنها قادر است نیمی از گرسنگی و عطش آنان را به موسیقی سیراب کند. اگر شما نویسنده‌ای هستید که باطناً ترجیح می‌داد پزشک و یا وکیل دعاوی باشد، نوشته‌های شما تنها می‌تواند بخشی از گرسنگی خوانندگان کتابهایتان را از بین ببرد، و کتابهایتان فروش خوبی نخواهند داشت. اگر آموزگاری هستید که بیشتر ترجیح می‌داد بازیگر سینما یا تئاتر باشد، آموزشهای درسی شما تنها

نیمی از عطش فراگیری را در دانشجویانتان برطرف می‌سازد و... این گونه مثالها پایان ناپذیر است.

بدبختی باطنی و شخصی و عدم موفقیت در به انجام رساندن هر کاری به نحوی احسن کشفی جدید نیست. اما گه‌گاه طوری می‌شود که تکرار مکرر حقیقت چنان است که معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد و گوشه‌های درخشان آن، تار و کدر می‌گردد و مستلزم تیغی تیز و برنده می‌شود تا تصویری جدید به جهان ارائه دهد و موجب کشفی نو گردد.

این را به خاطر داشته باشید که شما متولد شدید تا در حرفه و شغلی بخصوص، تخصص پیدا کنید. همیشه کار و حرفه‌ای وجود دارد که شما بیش از هر کسی در جهان در آن استادید و می‌توانید بهتر از دیگران آن را به مرحله اجرا در آورید، زیرا آن کار و حرفه ویژه را با دستهای جادویی خودتان انجام می‌دهید؛ چیزی که بر پایه خصوصیات اخلاقی و مستقل هر فرد، همین طور هم بنا بر خلق و خو و هدفهای درونی و رؤیاهای و آرزوهای ماهی که متولد شده، پایه‌ریزی گشته است و نیز بنا بر یک سری اطلاعات و علایمی که در سرنوشت شخصی وجود دارد. با این وجود، ماه تولد همیشه بهترین مبداء برای آغاز کار به شمار می‌آید.

خورشید به هنگام ترک یک صورت فلکی و ورود به صورت فلکی بعدی، در هر مرتبه، در ساعت متفاوتی که بستگی به سال دارد، این کار را به انجام می‌رساند. به این ترتیب، چنانچه شما در نخستین روز ماه جدید متولد شده باشید (برای مثال اول اردیبهشت یا اول خرداد یا اول تیر) باید ساعت و دقیقه نخستین تنفس خود را به محض تولد، به طور دقیق بدانید تا بفهمید به چه ماهی از منطقه البروج تعلق دارید (برای مثال شخصی که در اول تیرماه به دنیا آمده باشد، باید ساعت دقیق تولد خود را بداند، زیرا ممکن است خورشید هنوز ماه خرداد را ترک نکرده باشد، بنابراین شخص دچار اشتباه می‌گردد و تصور می‌کند متولد تیرماه است) [این گونه اطلاعات را می‌توانید

به راحتی از ستاره‌شناس یا کتابچه‌هایی که در ایران به نام سالنامه^۱ شهرت دارد، به دست بیاورید. - م.]

پس از آن که ماه تولد خود را دانستید، از کتابچه راهنمای پایین استفاده کنید که می‌تواند شما را در مسیری قرار دهد که به کار مورد علاقه مخصوص شما می‌انجامد.

ماه‌های کاردینال^۲ (یا رهبر) عبارت است از: فروردین، تیر، مهر، دی. چنانچه شما در یکی از این ماهها به دنیا آمده باشید، متعلق به گروه کاردینال هستید، و برای این زاده شده‌اید تا نان روزانه‌تان را در قالب رهبری فکور یا فعال به دست آورید. شما هرگز در موقعیت و رتبه‌ای پایین و بی‌اهمیت، احساس رضایت نخواهید کرد. دوست ندارید موجب پیشبرد افکار و عقاید دیگران شوید (مگر آن که تصمیم داشته باشید از این راه برای ارتقای خود استفاده کنید). برای آن که کارت‌تان را با عشق و علاقه انجام دهید باید یا رئیس بزرگ باشید یا آن که خودتان، آقای خودتان باشید. شما بایستی یا در رأس امور قرار بگیرید و مسئول اصلی کارها باشید، یا آن که به قول معروف خودتان، ناخدای کشتی خود باشید و رئیسی بالای سر خود نداشته باشید. داشتن حرفه‌ای که مانع شود از افکار و عقاید خود بهره‌مند گردید و آنها را به مرحله اجرا در آورید، موجب خستگی جسمانی، فشارهای روحی و عصبی شدید، و افسردگی احساسی در شما خواهد شد که کم‌کم به مرضی مزمن منجر می‌گردد.

شما که در ماه‌های کاردینال به دنیا آمده‌اید، برای این ساخته شده‌اید که یا

۱. در این سالنامه‌های نجومی، ورود و خروج خورشید (شمس) در تمام سال مشخص شده و جایگاه هر ستاره در هر زمان از سال نیز آمده است. کافی است شما سالنامه سال تولد خود را پیدا کنید تا از تمام موقعیتهای ستاره‌شناسی خویش مطلع شوید. - م.

۲. Cardinal، (به معنی اصلی) معمولاً چهار جهت اصلی شمال و جنوب و غرب و شرق را کاردینال می‌نامند. ماه‌های کاردینال به دلیل علاقه به رهبری و پیشتاز بودن این گونه نام گرفته‌اند. به دلیل فنی بودن این اسامی و عدم ارتکاب اشتباهات دستوری، مترجم اجازه می‌خواهد این واژه‌ها را با همان لغت انگلیسی بنویسد. - م.

رهبری امور را به دست گیرید، یا آن که در استخدام خودتان باشید. لیکن نوع کاری که برمی‌گزینید باید در هماهنگی و تفاهم کامل با روحیه شخصی هر یک از چهار ماه کاردینال باشد، و به عناصر گوناگون هر یک از این چهار ماه بستگی دارد. یعنی چنانچه شما متولد ماه کاردینال فروردین باشید، از عنصر آتش می‌آید که با ماه کاردینال تیر که دارای عنصر آب است، فرق دارید. همین طور هم ماه کاردینال مهر که از عنصر هوا می‌آید با ماه کاردینال دی که از عنصر زمین سرچشمه می‌گیرد، بسیار متفاوت است.

حال بیایید یک یک این ماههای کاردینال را مورد بررسی قرار دهیم:

فروردین (حَمَل): شما در کارهایی موفق هستید که با عنصر آتش شما مربوط است. آتش به معنای هر چیز هیجان‌انگیز و پرشور است. چیزی که می‌تواند موجب انرژی و شور و شوق آنی در شخص خودتان و دیگران شود. شما نیاز دارید که راهپیمایی بزرگ را رهبری کنید و سوار بر اسبی سفید باشید. یعنی توجه همگان را به خود جلب کنید و نقش مهیج را از آن خود بدانید. دوست دارید این امکان به شما داده شود که استعدادهای ذاتی خود را برای نفوذی مستقیم و سریع به بطن هر مسئله و کاری، به دیگران نشان دهید. در هر کاری که موجب شود شما را مورد توجه دیگران سازد، احساس راحتی و خوشبختی می‌کنید، و بهتر این است که همیشه شخصی در کنار شما حضور داشته باشد تا بتواند با محبت و علاقه فراوان، شما را حمایت کند، زیرا شما اغلب به اشخاص نادرست و ریاکار اعتماد و اطمینان می‌کنید و بسیار ساده و بخشنده و عجول هستید. در ضمن نباید هم شما را زیاد در چارچوبی سفت و سخت حبس کرد، زیرا بلافاصله دست از کار کردن برمی‌دارید و در اوقاتی که بدانید مطلقاً و کاملاً آزاد نیستید تا از خود مایه بگذارید، درست نمی‌توانید به وظایف خویش برسید و به طور غریزی در هر کار جدید پشتتاز باشید و ابداع کنید. شما با خلقی خوش و با اقبالی بسیار بلند قادرید در هر کار جدیدی گام بردارید. شما شروع‌کننده‌ای بسیار با استعداد و بی‌عیب هستید، اما سعی کنید همیشه ختم قراردادها و منظم کردن امور را به

دیگران واگذار کنید. خواهش می‌کنم! متشکرم!

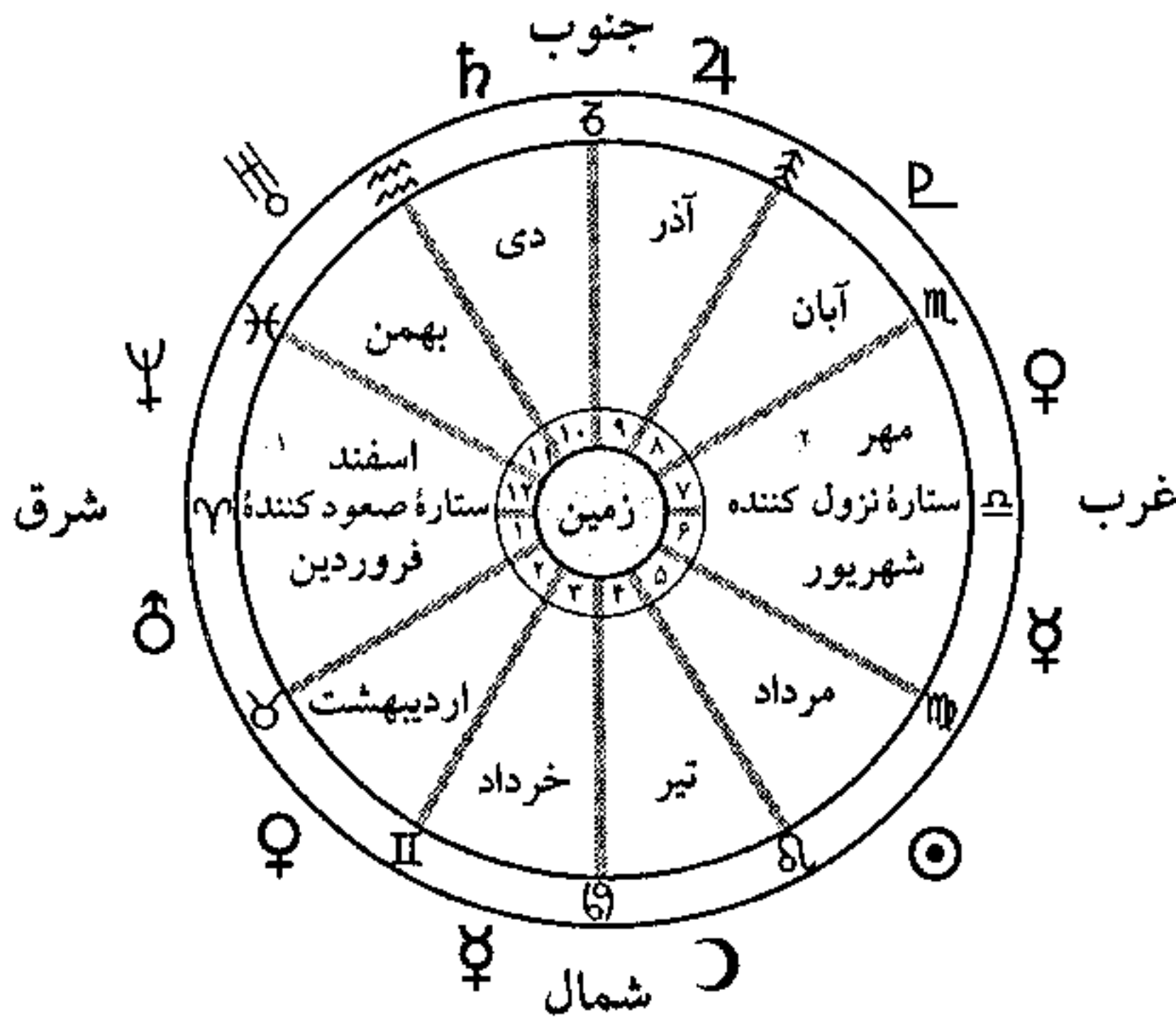
تیر (سرطان): شما در کارهایی موفق و کامیاب هستید که با عنصر آب شما در هماهنگی باشد. آب به معنی هر چیز عمیق و جذب کننده است که پیوسته و به طور مداوم حرکت می‌کند. چیزی که دارای هاله‌ای از رمز و اسرار است و می‌تواند قدرت تخیل شخص را به جنب و جوش وا دارد. در حرفه‌ای که دنبال خواهید کرد (یعنی کارهایی که با آموزش و تعلیم و تربیت و یا کارهای هنری باشد) نیاز فراوانی دارید که در خلوت و تنهایی به کار خود برسید. شما باید قادر باشید تا در هر لحظه که مایلید خود را در پوسته خرنجگیتان پنهان سازید و به صورت کج و زیگزاگ گام بردارید و سپس به عقب برگردید تا آن که آماده شوید و قدمی به سمت جلو بروید! شغل و حرفه‌ای که در پیش می‌گیرید باید به شما اجازه دهد که از نیروی تخیل قوی خود بهره ببرید و امکان شکوفایی آن را فراهم آورید، و وقت کافی نیز برای مسافرت کردن در اختیارتان بگذارد. شما باید مدام سفر کنید؛ تغییر محل برایتان نیکوست، اما در عین حال همیشه احتیاج دارید خانه‌ای در گوشه‌ای از دنیا داشته باشید تا پایگاهی را از آن خود بدانید. شما در کارها و اشتغالاتی که وادارتان سازد مشتریان و افرادی را به صرف صبحانه، ناهار یا شام (آن هم به گونه‌ای پی‌درپی) ببرید و در حین صرف غذا به بحث در پیرامون امور خودتان پردازید، بسیار راضی و خوشحال خواهید بود! کار در هر زمینه وابسته به غذا و یا پول، حال به هر گونه‌ای که می‌خواهد باشد، برایتان کاری عالی است و آن را همچون هدیه‌ای رسیده از آسمان می‌دانید. شما در عین حال در هر کاری که در ارتباط با مادر بودن یا انجام دادن این گونه کارها و رسیدگی به دیگران باشد، احساس خوشوقتی و لذت می‌کنید (همین طور هم پدر بودن). متولدین تیر به دیگران اهمیت می‌دهند. شما به گروهی تعلق دارید که می‌توانید اکثر رؤیاها و آرزوهایتان، و نیز نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌هایتان را مخفی نگه دارید تا آن که زمان آشکار ساختن آنها فرا رسد. افکار و

عقایدی که موجب گردد مقدار زیادی از توجه مردم را به خود جلب کنید (با آن که این را به شدت انکار خواهید کرد!) و در عین حال به شما اجازه دهد در نزدیکی مادرتان به زندگی ادامه دهید، برایتان نیکو و پسندیده است.

مهر (میزان): شما در هر حرفه‌ای که در ارتباط با عنصر هوا باشد، شانس دارید. هوا به معنی هر کاری است که بتواند شما را از لحاظ فکری و روحی، فعال و پُرکار نگه دارد، و افکار و عقاید شما را به خود اختصاص دهد. شما قاضی و یا داور بسیار عالی هستید. (خصوصاً در مورد جنایات و مکافات آنها) و در عین حال از خشونت بیزارید. شما نیاز دارید تا به گونه‌ای حس عدالت باطنی خود را ابراز دارید و قادر باشید که نکات مثبت و منفی هر چیز و هر کس را که در اطرافتان است، برابر و موزون سازید. شما در شراکت احساس رضایت و خرسندی بیشتری می‌کنید، به ویژه اگر شریکتان با خلق و خوی آرامتان هماهنگی و تفاهم کامل داشته باشد. (اما خواهش می‌کنم شریک خود را از یک ماه کاردینال انتخاب نکنید. خواهش می‌کنم! زیرا در آن صورت موجب خواهد شد تا در هر امری، هر دو نفرتان تصمیم بگیرید و مایل به رهبری باشید.) چنانچه با یک متولد دیگر ماه مهر شریک شوید، هرگز قادر به تصمیم‌گیری و رسیدن به نتیجه نخواهید شد! شما در هر کاری که اجازه دهد دعواها و ناراحتی‌های دیگران را پایان دهید و بر روی آتش ناسازگاری، آب بریزید، احساس خوشبختی خواهید کرد. همین‌طور هم از داشتن بحثها و مجادلات طولانی در هر زمینه، لذت وافر می‌برید حال می‌خواهد در کار خرید و فروش باشید یا نماینده محصولات آرایشی یا کارخانه‌دار و یا زارع. (لازم به ذکر است که ماه مهر، ماه زیبایی و ملاحظت است!)

دی (جدی): شما در هر حرفه‌ای که با عنصر زمین مربوط باشد، می‌توانید با عشق و علاقه به کار خویش اشتغال ورزید. زمین به مفهوم هر چیز محکم و باثبات و عملی است، با پایه‌ریزیهای مستحکم و نیرومند و رشدی روزافزون. شما از انجام هر نوع کارهای پشت صحنه، و در خفا احساس

چرخ کارهای حیات و هستی



نشانه‌ها

پلوتو = ♇	مریخ = ♂	مهر = ♎	میزان = ♎	فروردین = ♈	حمل = ♈
زویپتر (مشتری) = ♃	ونوس (زهرة) = ♀	آبان = ♏	عقرب = ♏	اردیبهشت = ♉	ثور = ♉
ساتورن (زحل) = ♄	مرکوری (عطارد) = ☿	آذر = ♏	قوس = ♏	خرداد = ♊	جوزا = ♊
اورانوس = ♅	قمر (ماه) = ☾	دی = ♏	جدی = ♏	تیر = ♋	سرطان = ♋
نپتون = ♆	شمس (خورشید) = ☼	بهمن = ♏	دلو = ♏	مرداد = ♌	اسد = ♌
		اسفند = ♏	حوت = ♏	شهریور = ♍	سنبله = ♍

خوشحالی می‌کنید. البته اکثر متولدگان دی این‌گونه هستند و هزارگانه استثناهایی نیز پیدا می‌شوند که حرفه‌های دیگری دارند. شما برای این به دنیا آمده‌اید تا به حرفه‌های مشورتی و راهنمایی دیگران پردازید (البته چنانچه دارای شغل آزاد نباشید). شما می‌دانید چگونه از تجربیات فراوان گذشته‌تان کمک بگیرید تا دیدی بسیار روشن نسبت به آینده داشته باشید و اوضاع را پیش‌بینی کنید. کارهای امنیتی همیشه شما را به سوی خود جلب می‌کنند. شما ابداً اهل کارهای پرخطر و قمارهای مخاطره‌آمیز نیستید. شما تنها هنگامی از کاری احساس رضایت می‌کنید که بدانید در کارهای باثبات و مطمئنی انجام وظیفه می‌کنید؛ کاری که بتواند شما را به قلّه توفیق کاری برساند، یعنی درست هدفی که از خردسالی در ذهن خود داشته‌اید! از این بابت هرگز شک نداشته‌اید و می‌دانسته‌اید که به پیروزی و موفقیت دست خواهید یافت!

ماه‌های فیکس (یا ثابت قدم) عبارت است از: اردیبهشت، مرداد، آبان، بهمن. چنانچه ماهی که به دنیا آمده‌اید، جزو ماه‌های ثابت قدم (یا فیکس) است، شما برای این زاده شده‌اید تا نان روزانه‌تان را در قالب سازمان دهنده به دست آورید، حال می‌خواهد در زمینه فکری باشد یا در زمینه کار جسمی. هنگامی که پایه و اساس هر نوع سازماندهی و تدارکات به دیگران سپرده شده باشد، شما اصلاً احساس شادی و رضایت نمی‌کنید. برای کار کردن با شور و اشتیاق، به منظور برآورده ساختن تمام خواسته‌های حرفه‌ای خود، شما باید تنها شخصی باشید که بی‌چون و چرا، مسئولیت پیروزی و موفقیت کار خود را داشته باشد (حال می‌خواهد جزو شرکتی بزرگ باشید یا خودتان آقا و رئیس خودتان). تنها نکته عجیب در این است که تصادفاً بیشتر اوقات موجب پیروزیهای کاری دیگران هستید. شما هنگامی واقعاً مسرور و راضی هستید که در نقشی ظاهر شوید که به خوبی از آن اطلاع دارید: یعنی حرفه نگهبان دیگر ماه‌های منطقه البروج و خدا می‌داند که سایر ماه‌ها چه قدر به

شما ماههای فیکس نیاز دارند! شما هستید که باید وقایع را پیش بیاورید و موجب رخ دادن آنها باشید. شما هستید که می‌دانید چگونه، به طرز درست و مناسب مسئولیتهای دیگران را تقسیم کنید و ریسمانهایی را که دیگران رها کرده‌اند، محکم نگه دارید. به این ترتیب، باعث می‌شوید تا کارها معمولاً در کمال نرمش و راحتی صورت بگیرند و مؤثر واقع شوند. بگذارید متولدین ماههای کاردینال در جلو راه‌پیمایی حضور به هم رسانند و توجه دیگران را به خود جلب کنند. همین طور هم اجازه بدهید متولدین ماههای موتابل^۱ (یا متحرک و تغییرپذیر) به هر سو بشتابند و ارتباطات لازم را برقرار سازند. شما لازم است احساس کنید به راستی صخره مستحکمی هستید که دیگران به آن تکیه می‌دهند؛ صخره‌ای که نقطه مرکزی را در دست دارد و از فروپاشیدگی آن جلوگیری می‌کند. گزینش کاری که به شما اجازه ندهد مسئولیتی را پذیرا و عهده‌دار باشید و یا بر وقایعی که در اطرافتان می‌گذرد، تسلط و کنترل لازم را داشته باشید، موجب خستگی جسمانی، فشارهای روحی و عصبی و سرانجام افسردگی احساسی می‌شود که کم‌کم شما را به لبه پرتگاه مرضهای مزمن سوق خواهد داد.

تمام متولدین ماههای فیکس برای این زاده شده‌اند تا سازمان دهندگانی بی‌عیب و نقص باشند و مسئولیت نتایج هر کاری را که با آن در ارتباط هستند به عهده داشته باشند. گرچه نوع کاری که انجام می‌گیرد، باید در هماهنگی کاملی با خصوصیات فردی و مستقل هر یک از چهار ماه فیکس (یا ثابت قدم) باشد و به عناصر چهارگانه هر یک از ماههای منطقه البروج بستگی دارد. برای مثال، اگر شما به راستی فردی از ماه اردیبهشت باشید که به گروه فیکس تعلق دارد اما صاحب عنصر زمین است، با فردی که متولد آبان است و دقیقاً به همین گروه فیکس تعلق دارد اما عنصرش آب است، فرق زیادی دارید. همین طور هم متولد از ماه بهمن که به گروه فیکس وابستگی دارد اما عنصرش هوا است و با شخصی از ماه مرداد که به همین گروه تعلق دارد

۱. Mutable، بعداً از این ماهها صحبت خواهد شد. - م.

متفاوت است زیرا عنصر مرداد آتش است.

حال بیاییم یک‌یک ماه‌های فیکس را مورد بررسی قرار دهیم:

اردیبهشت (ثور): شما در کارهایی که با عنصر زمین شما مرتبط باشد شانس پیروزی و موفقیت دارید. زمین به معنای هر چیز محکم، باثبات، استوار و عملی است. با پایه ریزی‌هایی مستحکم و نیرومند و رشدی روزافزون. شما نیاز به این دارید که تمام اطلاعات و داده‌ها را جمع‌آوری کنید و آنها را به زیر بال و پر خود قرار دهید (و اغلب نیز در کمال لجاجت!) تا آن که پس از بررسی دقیق و محتاطانه‌ای که انجام داده‌اید، وقت ارائه آنها فرا رسد! شما در هر زمینه کاری که اجازه دهد نقشه‌های عجولانه دیگران را متوقف کنید و نقش بر آب سازید، با علاقه و شور فراوانی فعالیت خواهید کرد. شما پشتکار عجیبی دارید تا آینده باثبات و صحیحی برای خود بسازید. پایه‌ریزی امپراتوری‌های عظیم و تشکیلات گسترده و وسیع کاری برای خود یا دیگران، چیزی است که شما را بی‌اندازه به خود جذب می‌کند و به شما این امکان را می‌دهد که در پشت میز کار بنشینید و تا پاسی از شب به کارهای خود ادامه دهید و دست از فعالیت و پشتکار برندارید. شما چنانچه در شغل و حرفه‌ای نباشید که سال به سال گسترده‌تر و بهتر نشود، دچار افسردگی عمیقی خواهید شد. در هر کاری که وسعت و دامنه زیادی داشته باشد پیروز هستید، حال می‌خواهد در کارهای بانکداری باشد یا زراعت و کشاورزی و یا معاملات ملک و زمین و یا حتی تولید اسباب بازی!

مرداد (اسد): شما در هر شغل و حرفه‌ای که با عنصر آتش شما هماهنگی و سازش داشته باشد، شانس موفقیت دارید. آتش به معنی هر چیز مهیج و هیجان‌آور است: چیزی که می‌تواند موجب شور و انرژی بشود و از اصالت و جسارت ویژه‌ای سرچشمه بگیرد و قادر باشد مدام افکار تازه‌ای به شما القاء کند. کار کردن در محیطی که به شما اجازه داده نشود رهبری و سازماندهی امور را پذیرا باشید، باعث می‌گردد احساس سرخوردگی و ناراحتی کنید و از آنجا که علامت مرداد، شیر زیان است، ممکن است از فرط ناراحتی نعره

خشم از سینه بیرون دهید! شما نیاز دارید که آشکارا خود را توضیح دهید و توجیه کنید، و با قدرت خلاق گونه‌ای، احساسات و افکارتان را بیان کنید (که در بعضی اوقات در زمینه‌های هنری نیز رخ می‌دهد). در ضمن نیاز دارید که مورد احترام دیگران باشید و ارزش شما را بدانند، وگرنه هیچ گونه ارزشی برای خود قایل نخواهید شد و تصور خواهید کرد که دیگران نیز اهمیتی به شما نخواهند داد. شما به خوبی می‌دانید چگونه ادارهٔ اوضاع را در دست داشته باشید و هرگز نباید در موقعیت کاری قرار بگیرید که ناچار شوید از دستورهای دیگران پیروی، و بنابه عقاید اطرافیانتان عمل کنید. البته، از هر ده بار، دست کم نه مرتبه حق با شما است. این که مجبور شوید دائماً، در طول به اجرا نهادن عقاید و نقشه‌های جالب توجه و همیشه صریح و قابل گسترش خود، متوقف شوید و وادار به سانسور آنها شوید، شما را به انسانی بسیار غمگین و بداقبال و مأیوس مبدل می‌سازد. رهبری و رسیدگی به امور برایتان حیاتی است و هنگامی که حرفه‌ای را برمی‌گزینید که استعدادهای ذاتی و رفیع شما، مورد احترام و تمجید قرار می‌گیرد و به اهمیت آنها پی برده می‌شود، اعتماد به نفس عمیقی که از این امر در شما ایجاد می‌شود، ضامن پیروزیهای کاری عظیمتری خواهد بود. هر شغل و حرفه‌ای که به شما اجازه دهد نتایج برجسته‌ای که از ماهیتی دراماتیک و نمایشی نیز برخوردار باشد، ارائه دهید، پاسخ به نیاز مبرم شما به آزاد بودن است، و این که خودتان باشید و بس. این به دیگران ثابت می‌کند که شما چه موجود عاقل و فرزانه‌ای هستید و این که چه کمکهای ارزنده‌ای از شما ساخته است.

آبان (عقرب): شما در هر شغل و حرفه‌ای که با عنصر آب وابستگی داشته باشد، احساس رضایت و خرسندی می‌کنید. آب به معنای هر چیز عمیق و جذب کننده است که در کمال سکوت به پیش می‌رود و هاله‌ای از رمز و اسرار دارد که قادر است سیل تخیلات را به حرکت در آورد. در هر شغل و حرفه‌ای که وارد شوید، نیاز دارید که به عمق آن نفوذ پیدا کنید و با شدت هر چه بیشتر تجربه بیاموزید و تا جایی که برایتان مقدور است نسبت به تمام

زویای حرفه‌ای کاریتان اطلاعات مهم و با ارزش به دست آورید، به طوری که قادر گردید آنها را برای استفاده‌های آینده جمع‌آوری کنید. شما دارای اعتقاد باطنی هستید که «دانستن برابر است با قدرت^۱»، حال می‌خواهد آگاهانه به آن عقیده داشته باشید یا خیر و طبیعتاً می‌دانید که قدرت نیز انسان را به سوی موفقیت سوق می‌دهد. هنگامی که قابلیت عالی و خارق‌العاده شما در مورد مراقبت و نگهداری به کار گرفته می‌شود، به راستی شما مراقب و هشیار باقی می‌مانید! هیچ چیز از نگاه عقاب‌گونه شما پنهان نمی‌ماند، و در اوقاتی هم که چیزی را آشکارا مشاهده نمی‌کنید، با حس غریزه بسیار پیشرفته‌تان آن را حدس می‌زنید. در هر زمینه‌ای که به شما اجازه داده شود دربارهٔ امکانات و قابلیت‌ها، تحقیقات لازم را به عمل آورید و موجب گردد تا آنجایی که ممکن است در تنهایی و انزوا به کار خود ادامه دهید و تمامی معیارهای انعطاف‌ناپذیر فضیلت و برتری خود را به مرحلهٔ اجرا درآورید، احساس رضایت و خوشبختی خواهید کرد. شما استعدادهای تحقیقاتی خود را نسبت به هر چیزی که با آن سر و کار دارید پیدا می‌کنید، به مورد اجرا می‌گذارید، زیرا قادر نیستید تا زمانی که راز یا مسئله یا وضعیت ناراحت‌کننده‌ای که برقرار است، از بین نرفته و حل نشده، آرام و قرار داشته باشید. شما ترجیح می‌دهید که کسی کاری به کارهای شما نداشته باشد و هنگامی که در مورد نحوهٔ کارهایتان از شما بازخواست و یا ایراد گرفته می‌شود (حتی به وسیلهٔ رؤسایتان) حال می‌خواهد در حرفهٔ بازیگری باشد یا در سیاست و یا حتی در لوله‌کشی منازل، بسیار رنجیده خاطر می‌شوید! شما از آن نوع اشخاصی نیستید که با عجله پُلها را پشت سرشان منهدم سازید، زیرا «اغلب» اوقات، بر عزم و ارادهٔ قوی و همین‌طور هم عواطف و احساسات پرجوش و خروشتان (به دلیل داشتن احتیاط زیاد و وقوف به واقعیت‌های برگشت‌ناپذیر) غلبه می‌کنید و واکنشی نشان نمی‌دهید (البته من فقط گفتم «اغلب» اوقات) در عین حال، این امکان نیز وجود دارد که شما

۱. ضرب‌المثل معروف قدیمی انگلیسی: "Knowledge is Power" - م.

ناراحتی و نارضایتی خود را برای مدتهای مدید بروز ندهید. شما عواطف و احساساتتان را در خود نگه می‌دارید و طوری وانمود می‌کنید که هنوز هم به کار خود مشغولید و در حال پیشرفت هستید. اما هنگامی که حس کردید وقت مناسب فرا رسیده و به خود بسایی مورد نظر دست یافته‌اید، در آن هنگام است که آشکارا نشان می‌دهید که باید به شیوه شما عمل شود، وگرنه آن پست یا مقام مورد نظر را رها می‌کنید! راستی چنانچه رئیس پلیس سیمپسون در ماه دی یا آبان به دنیا آمده بود، ابداً در کارش احساس نارضایتی نمی‌کرد. البته بازرسی و کارهای پلیسی تنها اشتغالات هماهنگ و سازگار با این دو ماه ذکر شده نیست، اما به هر حال جزو حرفه‌های مطلوب با این دو ماه تلقی می‌شود. رئیس پلیس متولد دی ماه تا زمانی که به مقام بالاتری همچون سربازرس ارتقای درجه نیابد، آرام و قرار ندارد و رئیس پلیس متولد آبان هم تمایل فراوانی پیدا خواهد کرد که این شغل را برای وارد شدن به دنیای سیاست، مورد استفاده قرار دهد. اما متولدین هیچ یک از این دو ماه در برابر صحنه‌های خشونت آمیزی که در این حرفه وجود دارد، تحت تأثیر قرار نخواهند گرفت و مثل متولدین اسفند، از این بابت احساس ناراحتی نخواهند کرد. در ضمن برای متولدین آبان و دی سهلتر است که مجازات گناهکاران را به مرحله اجرا درآورند و کلاً تمام ما مردمی را که مرتکب اشتباهی هر چند ناچیز و جزئی می‌شویم، مجازات کنند!

بهمن (دلو): شما در شغل و حرفه‌ای که با عنصر هوای شما هماهنگی داشته باشد احساس لذت خواهید کرد. هوا به معنای هر چیز پیش‌بینی نشده و غیر معمول و تغییرپذیر است و قوه درک انسان را شامل می‌شود. شما نیاز دارید آزاد باشید در حالی که روی سر خود ایستاده‌اید و پاهایتان در هوا است، بر روی موضوعی تمرکز کنید! و جالب این جا است که به پاسخهای بسیار خارق‌العاده‌ای نیز دست می‌یابید! شما هرگز در حرفه‌ای که از شما بخواهد وقت و زمانی دقیق در محل کار حضور به هم رسانید و از برنامه‌های منظم پیروی کنید احساس شادی و رضایت نخواهید کرد. بله همین‌طور

است، شما سازمان‌دهنده‌ای عجیب و غریب هستید، اما بایستی آن را بنا به روش و خواسته خودتان به انجام برسانید. کنجکاوی فطری شما، همیشه موجب می‌شود که روشهای جدیدی را برای انجام دادن کارها ابداع کنید و همیشه نسبت به کارهایی که هنوز هم به سبک و شیوه قدیمی انجام می‌گیرد، بی‌طاقت و کم‌حوصله هستید. شما عادت دارید همیشه اندکی از عقاید و شیوه‌های خود را در انجام دادن کارها، دخالت دهید. از آنجا که طبیعت و خلق و خوی اجتماعی شما به راحتی قادر است دوستان جدیدی برایتان بیابد، و در ضمن خودتان هم از مردم خوشتان می‌آید (البته چنانچه بهمنی واقعی باشید)، خیلی دوست دارید با همکاران و رئیس خود، رفیق باشید و با آنان طرح دوستی بریزید. به سختی قادرید فرقی میان رؤسا و سایر کارکنان محل کار خود قایل شوید، زیرا دارای روحیه برابری بسیار شکوفا شده‌ای در خود هستید. در هر کاری که به شما این امکان را بدهد که در بیشتر اوقات پاسخگوی خودتان باشید، احساس رضایت بیشتری خواهید کرد، زیرا فرق داشتن و خارج از معمول بودن افکارتان به فضا و آزادی بسیاری نیاز دارد تا موجب گردد که روشها و اسلوبهای قدیمی را به افکار و اندیشه‌هایی مدرن و امروزی مبدل سازید. به عنوان متولد ماهی ثابت قدم، از تحمل کردن ابلهان لذت نمی‌برید و در اوقاتی هم که مجبور می‌شوید از دستورهایی پیروی کنید که می‌دانید قدیمی‌مآب و بی‌مصرف هستند، این امکان هست که به فردی لجباز و سمج مبدل شوید. به همین دلیل است که در زمینه کاری، باید در جستجوی حرفه‌ای باشید که آزادی بیان در آن وجود دارد (و این از مسایل مالی نیز برایتان مهمتر است). شما در حرفه‌ای احساس رضایت می‌کنید که بتوانید قطعات به هم ریخته مسایلی بغرنج را از هم جدا و تفکیک سازید و سپس آنها را با کمک راه‌حلهایی درخشان (و وردی جادویی!) مرتب کنید.

ماههای موتابل (یا تغییرپذیر و متحرک) عبارت است از: خرداد، شهریور، آذر، اسفند. اگر ماه تولد شما در گروه تغییرپذیرها یا همان موتابل

باشد، شما برای این زاده شده‌اید که نان روزانه‌تان را با ارتباطات و ربط دادن اندیشه‌ها و فعالیتها به دست آورید. شما چنانچه مسئول بی‌نظمی اطراف خود باشید، احساس ناراحتی و عذاب خواهید کرد، همین‌طور هم در اوقاتی که به ناچار باید در پشت میزی بنشینید و یا در مکانی تنها باقی بمانید و مسئولیت اوضاع را به عهده بگیرید. شما بر عکس متولدان ماههای کاردینال، از رهبری و ریاست خوشتان نمی‌آید و مانند متولدان فیکس هم دوست ندارید مسئولیت و مراقبت از اوضاع را عهده‌دار باشید. شما نیاز دارید که دائماً در حرکت و جنب و جوش باشید، مدام به مسافرت بروید و تبادلات فکری و ذهنی انجام دهید؛ ارتباطات و تبادل نظرهایی که معمولاً با افرادی از ماههای کاردینال یا سازمان‌دهندگان ماههای فیکس برقرار می‌سازید. شما در ضمن از این که برای خودتان کار کنید راضی و خرسند هستید، البته به شرط آن که فعالیتی که در نظر دارید، به شما این امکان را بدهد که با مردم اطرافتان ارتباط برقرار کنید و عقاید متفاوتی را به دیگران بشناسانید و از افکار جدیدی سخن بگویید (که ترجیحاً بهتر است افکاری الهام‌گونه باشند). شما برای آن که با عشق و علاقه در محیط حرفه‌ای، به کار خود ادامه دهید، باید دارای آزادی کامل و تنوع در نحوه فعالیت باشید و هرازگاه تغییر و تحولاتی در محیط کاری خود انجام دهید. شما همچنین از بحثها و تبادل نظرهایی که بر سر میز قهوه و یا در هنگام ناهاری طولانی مدّت صورت بگیرد، بسیار احساس رضایت می‌کنید و این کارها به نظرتان جالب توجه و مهیج می‌آید. هر شغل و حرفه‌ای که شما را در محلی اسیر سازد و تحرک و جنب و جوشتان را محدود و اندک سازد، و موجب گردد مسئولیت تام فعالیتها و اعمال دیگران را به عهده بگیرید به نارضایتی شما منجر می‌شود و سرانجام باعث می‌گردد دچار خستگیهای جسمانی و فشارهای روحی و عصبی و حتی افسردگی‌های احساسی و عاطفی شوید که آن نیز شما را به سوی امراض مزمن سوق خواهد داد.

هر کدام از متولدان چهارماه موتابل، برای برقرار سازی ارتباط با دیگران

زاده شده‌اند. به هر حال نوع کار با روحیه فردی هر یک از چهار ماه است. برای مثال، چنانچه شما فردی از ماه خرداد (و از گروه تغییر پذیر و موتابل باشید) از عنصر هوا ریشه می‌گیرید که با شخصی که متولد شهر یور باشد و دارای عنصر زمین است، فرق دارید. به همان نسبت فردی از ماه آذر که عنصر آتش دارد، با متولد اسفند که دارای عنصر آب است، تفاوت بسیار دارد.

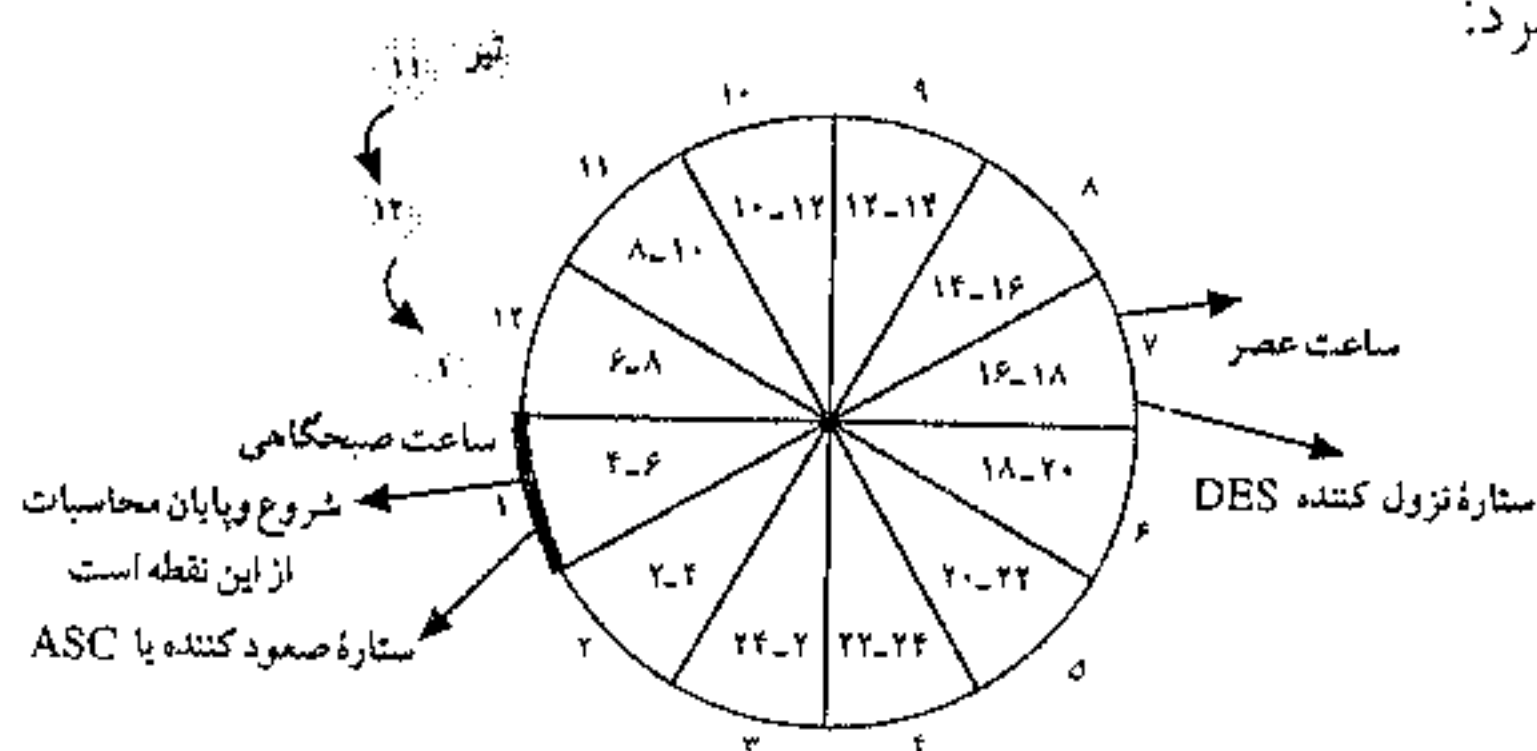
خرداد (جوزا): شما در هر کار و حرفه‌ای که با ماه تغییر پذیرتان که دارای عنصر هوا است هماهنگی داشته باشد، شانس موفقیت دارید. در این جا، هوا به معنی هر چیز پیش‌بینی نشده و غیرمنتظره است. هر چیزی که شما را مجبور به حرکت به هر سو می‌کند و از قوه ذهنی شما کمک می‌گیرد و آن را به مبارزه می‌طلبد. با آن که شما انسانی دمدمی مزاج هستید، می‌توان اذعان داشت که تقریباً در هر کاری که در کره زمین وجود دارد، می‌توانید موفق باشید، اما چنانچه بخواهید واقعاً احساس مثبتی داشته باشید، بهتر است برای مثال دایرةالمعارفی جدید منتشر کنید، و یا آن که وقتتان را برای اختراع جدولها و پازلهاى جدید، به مصرف برسانید. شما به عنوان مربی و یا حتی بازیکن حرفه‌ای شطرنج و غیره نیز احساس رضایت فراوان خواهید کرد، اما مهم نیست اگر این کار برایتان میسر نبود، به راحتی می‌توانید با همکاران خود، به طور ذهنی، شطرنج بازی کنید! (البته چنانچه شغلی پیدا کنید که قادر باشد شما را در محلی میخکوب سازد!) شما به حرفه‌ای نیاز دارید که در آن تنوع فراوانی برایتان وجود داشته باشد. شغلی که به شما و همزاد دوقلویتان^۱ اجازه دهد همه چیز را به هم بریزید و پنجره‌ها را برای ورود افکار و عقایدی تازه و نو بگشایید. شما در کاری موفق هستید که در آن از جذابیت فطری و قدرت فراوان تخیلتان بهره‌برداری شود. شغلی که از هوش و ذکاوت بی‌اندازه شما استفاده کند و به شما این اجازه را بدهد که افکارتان را در کمال آزادی بر زبان آورید. هرگز سعی نکنید در شغل و حرفه‌ای وارد شوید که در آن ناچار

۱. کنایه است به علامت صورت فلکی خرداد که دوقلو است. - م.

خواهید بود ساعت ورود و خروجتان را به ثبت برسانید، وگرنه احساس نارضایتی شدیدی خواهید کرد. من شخصاً آقای را می‌شناسم که متولد خرداد است و مشاورت دانشجویان را به عهده دارد. این آقا از ساعت نه صبح تا پنج بعد از ظهر در دانشگاه حضور به هم می‌رساند. او از وقتی که با دانشجویان سپری می‌کند بسیار راضی است، اما از نبودن هرگونه تغییر و تحولی در زمینه کاری خود، رنج می‌برد! با این حال او مصمم است باز هم چند سالی را به همین گونه ادامه دهد تا از امتیازهای بازنشستگی خود بهره‌برداری کند (که این حالت او به داشتن قمری^۱ در ماه تیر و داشتن ستاره صعود^۲ کننده‌اش که باز هم در ماه تیر قرار دارد، برمی‌گردد). این شخص، با

۱. در هنگام تولد، قمر یا (همان ماهی که هر شب در آسمان ظاهر می‌شود) در یکی از صورتهای فلکی قرار می‌گیرد. معمولاً قمر دو روز یکبار (و گاهی هم سه روز یکبار) وارد صورت فلکی جدیدی می‌شود. برای نمونه شخصی که در تاریخ ۲ آبان به دنیا آمده است دارای قمری در تیر است، اما شخصی که در سوم آبان به دنیا آمده دارای قمری در مرداد می‌شود. برای آگاهی از موقعیت قمرتان باید به سالنامه‌های نجومی سال تولدتان مراجعه کنید. - م.

۲. Ascendent، (ستاره صعود کننده) در علم ستاره‌شناسی عقیده بر این است که هر شخص، یک سری خصوصیات باطنی دارد (که همان ماه تولد است) و یک سری خصوصیات ظاهری که در اجتماع و در برابر دیگران دارد (که همان آسان‌دان یا ستاره صعود کننده است). پی‌بردن به آسان‌دان یا مخفف آن: ASC به کمک ساعت و دقیقه و روز تولد مشخص می‌شود. به این ترتیب که در هر ۲۴ ساعت از یک شبانه‌روز، قمر به دور محوری خیالی می‌چرخد و در هر یک از صورتهای فلکی، حدوداً دو ساعت توقف می‌کند، به این ترتیب می‌توان تصویری از این چنین رسم کرد:



حال فرض کنیم که شخصی در ماه تیر به دنیا آمده باشد و مایل است ستاره صعود کننده خود

این که این قدر ناراضی است، متأسفانه تمایلی به از دست دادن امنیت امتیازهای بازنشستگی خود ندارد. به نظر من، بهتر است این آقا، رهبری امور را به همزاد دوقلویش بسپارد و از نشستن پشت میز کار دست بردارد و به جستجوی کاری جالب توجه‌تر و جدیدتر برود.

شهریور (سنبله): شما در هر شغل و حرفه‌ای که با عنصر زمین علامت تغییرپذیر شما هماهنگ باشد، شانس پیروزی و موفقیت دارید. زمین در این جا به مفهوم هر چیز عملی و منطقی و باثبات است؛ هر کار و برنامه‌ای که از قبل تنظیم شده و دارای برنامه‌ریزی درستی باشد و ارزش واقعی شما را درک کند. (شما روی این موضوع آخری پافشاری و اصرار زیادی دارید.)

را پیدا کند: نخست باید ساعت و دقیقه دقیق تولد خود را بداند. فرض می‌گیریم شخص مزبور در ساعت ۱۰ صبح به دنیا آمده است. در نقشه رسم شده به دنبال ساعت ۱۰ صبح می‌گردیم. سپس علامت می‌گذاریم و در کنار ساعت ۱۰ می‌نویسیم «تیر» (به نشانه ماه تولد شخص) سپس نگاه می‌کنیم ببینیم در جدول شماره چند قرار دارد: جدول ۱۱، پس با صدای بلند می‌شماریم: ۱۱ - ۱۲ - ۱ زیرا ما همیشه باید به شماره مبدأ یعنی ۱ بازگردیم. سپس دوباره برمی‌گردیم به شماره ۱۱ و می‌گوییم: «تیر» می‌رویم به خانه ۱۲ و می‌گوییم «مرداد» و در آخر به خانه شماره ۱ که پایان محاسبه محسوب می‌شود می‌رسیم و می‌گوییم «شهریور»: پس ستاره صعود کننده ما (یا آسان‌دان ما) در صورت فلکی شهریور قرار دارد. پس شخص مزبور متولد تیر با ستاره صعود کننده شهریور است. یعنی اخلاق باطنی‌اش به متولدین تیر و اخلاق ظاهریش به متولدین شهریور مطابقت دارد. حال اگر ما کمی پس از ساعت ۱۰ صبح به دنیا آمده باشیم، به درون جدول شماره ۱۰ می‌رویم و از ساعت ۱۲ - ۱۰ شروع به محاسبه می‌کنیم و غیره. حال چنانچه متولد آبان باشیم و در ساعت چهار و نیم عصر به دنیا آمده باشیم، می‌رویم در جدول ۷ (ساعت ۱۸ - ۱۶) و علامت آبان را می‌گذاریم و می‌شماریم تا به خانه ۱ برسیم؛ آسان‌دان این شخص اردیبهشت می‌شود. حال فرض کنیم شخصی متولد اسفند است و درست ساعت ۴ یا ۵ یا ۵^۱/_۴ صبح و یا حتی ده دقیقه به شش صبح به دنیا آمده باشد. این ساعت تولد در خود جدول شماره ۱ وجود دارد و دیگر لزومی به حرکت و شمردن ندارد. شخص مزبور دارای ماه تولد اسفند و ستاره صعود کننده اسفند است. بنابراین یک اسفند اصیل است (از لحاظ باطنی و ظاهری). به این ترتیب ماه تولد: روحیه باطنی و خلق و خوی فطری شخص را نشان می‌دهد حال آن که رفتار ظاهریش و برخوردی که در اجتماع دارد از طریق آسان‌دان یا ستاره صعود کننده مشخص و معلوم می‌شود. به همین خاطر است که دو متولد خرداد یا تیر یا آذر زیاد شباهتی به هم ماه خود ندارند زیرا ممکن است آسان‌دان آنها با هم دیگر فرق داشته باشد. — م.

لزومی ندارد که کارتان شغلی خسته کننده و یکنواخت باشد. شما نیازمند فرصتی هستید که بی‌نظمی اطرافتان را با کمک اندیشه روشن و نیز قوه تمیز و تشخیص بسیار دلپذیر و عالی خود، مرتب سازید. شما به کاری تعلق و سرسپردگی دارید که بتواند از خونسردی و رفتار ملایم شما بهره برداری کند، چرا که شما نیازمند دانستن نیاز مردم به خود هستید و در عین حال، آن کار باید طوری باشد که شما وقت کافی برای تنها بودن و کناره گیری از سرو صدا و سخنان بی پایان مردم داشته باشید. قابلیت شما برای تشخیص اشتباهات دیگران، همین طور هم برای مشاهده نقصههایی که هیچ کس دیگر قادر به دیدن آنها نیست، در هر شغلی که باشید، کاری می کند که حضورتان در هر کجا ضروری باشد. چنانچه شخصی باشید که برای خودتان کار می کنید و در شغلی آزاد فعالیت می کنید (فرض بگیریم وکیل دعاوی و یا پزشک باشید) کمتر از دیگران دچار اشتباه می شوید و قوه قضاوت شما از دیگران بهتر است. در کارهایی همچون وکالت، شما در پیدا کردن نقص و عیوب طرف دعویتان استعدادی بی نظیر دارید و در امور پزشکی نیز بیماران شما نیازی ندارند که به سراغ پزشک دیگری بروند تا از بیماری خود مطمئن شوند، زیرا خود شما تمام جوانب امور را به دقت مطالعه کرده و مورد بررسی قرار داده اید و پیش از ابراز کردن نوع بیماری، چندین بار آزمایشهای مختلفی را روی بیمار انجام داده اید. شما هرگز در کارهایی که موجب گردد ریاست و رهبری امور را به دست گیرید، احساس خرسندی و سرور نخواهید کرد. شما دارای این خلق و خوی فطری هستید که به دیگران کمک کنید تا رهبری اوضاع را به دست گیرند، حال آن که خودتان به آنان یاری می رسانید. شما در حرفه و شغلی موفق می شوید که از قابلیت شما برای ردیابی اشتباهات و نقصها کمک بگیرند، اما طوری نباشد که به نوعی مسئولیت و تعهد مبدل گردد. (درست مثل هنگامی که رئیس جمهور اسبق امریکا، لیندون جانسون (متولد شهریور) با خوشحالی تمام اعلام کرد که برای کمک به حل مسئله انرژی، همه شب شخصاً چراغهای کاخ سفید را

خاموش می‌کند!) رؤسای جمهور همیشه باید جزو ماههای کاردینال و یا فیکس باشند و بس. هرگز متولدانی که در ماههای موتابل زاده شده‌اند برای ریاست و رهبری مناسب نیستند. (البته جان. اف. کندی متولد خرداد و جزو گروه موتابل، یکی از افراد استثناء در این وضعیت بود. با این وجود، حتی خود او نیز بیشتر به عنوان رابط و ارتباط گیرنده‌ای تغییرپذیر و متحرک عمل می‌کرد تا رهبر یک سرزمین.)

آذر (قوس): شما در هر شغل و حرفه‌ای که با عنصر آتش شما هماهنگی و تفاهم داشته باشد موفق و کامیاب هستید. آتش به معنی هر چیز مهیج و شورانگیز است، هر چیز اصیل و اندکی خطرناک و تا حدودی مبارزه‌طلب، چه از نظر جسمانی و چه روحی، شما به شغل و حرفه‌ای نیاز دارید که بتوانید در کمال حسن‌نیت و شور و شعف خود را بیان کنید. در محلی که از ایده‌آلیسم و آرمانگرایی شما تعریف و ستایش شود و قدر آن را بدانند. شما ابداً قادر نیستید در یک محل بمانید. شما دست‌کم به یک بار تغییر فضای کاری در سال نیاز دارید. حتی ممکن است به این فکر افتاده باشید که به سیرک ملحق شوید تا همواره در حال سفر باشید! شما از یکنواختی بیزارید. ضرب‌المثلی در میان ستاره‌شناسان امروزی وجود دارد که می‌گوید: متولدان آذر حتی پیش از آن که نخستین شغل خود را قبول کنند، بازنشسته می‌شوند! البته این مبالغه‌گویی به این معنا است که متولدان آذر به تحرک و تغییر مکان زندگی نیاز فراوان دارند. برخی از آذر ماهی‌ها هستند که حتی از سنین نوجوانی - ۱۲ تا ۱۴ سالگی - خانه پدری خود را ترک می‌کنند تا به جستجوی آرزوهای و رؤیاهای غیرممکن خود بروند. بیایید آرزو کنیم که تمامی آرزوهای ناممکنتان به مرحله اجرا در نیاید، وگرنه زندگی برایتان یکنواخت می‌شود و برق و جلای خود را از دست می‌دهد! شما در هر شغلی

۱. مانند شخصیت دوست داشتنی هاگلبری فین و سفر ماجراجویانه‌اش بر روی رودخانه می‌سی‌سی‌پی. لازم به گفتن نیست که خالق این شخصیت آزاد طلب: مارک تواین و متولد آذر بود! - م.

که تا اندازه‌ای خطرناک باشد موفق هستید، حال از بازار بورس گرفته تا صعود از قلّه‌های مشهور دنیا. شما به دسته‌ای تعلق دارید که از خطر کردن و قمار لذت می‌برد. کارهایی که بتواند خوشبینی شما را نسبت به آینده و نیز ایده‌آلیسم و روشن بینی را به مورد اجرا بگذارد. شما به مسایل ورزشی و مذهبی علاقه خاصی دارید و اینها همیشه شما را جذب می‌کنند. شما حتی برای مسافرت‌های فضایی نیز آمادگی دارید. جو مکانی که برای اقامت‌های کوتاه و موقت خود در نظر می‌گیرید، باید سراسر آکنده از مردمی باصفا و ساده‌دل باشد. شما از آدمهایی که فضولی کنند، بیزارید، و چنانچه طوری شود که ریاستان را فضول و نابکار صدا بزنید، و موجب اخراج خود گردید، ابداً ناراحت نباشید زیرا به سرعت شغل دیگری پیدا می‌کنید و کلاً کار برای شما فراوان است. آخر چه کسی در این دنیا هست که از کارمندی شنوخ طبع، دوست داشتنی و متحرک خوشش نیاید؟! شما بسیار راستگو و شریف هستید، به طوری که گاهی اوقات موجبات ناراحتی خود یا دیگران را فراهم می‌سازید. اما حدس می‌زنم که هم اکنون از من می‌پرسید برای چه شرافت و صداقت را به عنوان صفتی منفی در این جا بیان کردم. درست است؟ بستگی دارد که شما تا چه اندازه می‌توانید راستگو باشید، زیرا راستگو بودن شما تا حد فراوانی با خشونت همراه است. می‌دانید؟ عواطف و احساسات مردم به سرعت جریحه‌دار می‌شود. برای مثال شاید همکار و یا ریاستان دوست نداشته باشد شما با صراحت بگویید: «ای بابا! تو با وجود این زگیل بزرگی که درست وسط دماغت داری خیلی خوش قیافه هستی.» گمان نمی‌کنم دیگران حق داشته باشند به تو بگویند «دماغ شتری!» پس به خاطر خدا، کمی دقت و ملاحظه داشته باشید.

اسفند (حوت): شما در هر شغل و حرفه‌ای که با عنصر «آب» ماه تعبیرپذیر یا موتابل هماهنگی داشته باشد، شانس پیروزی دارید. آب در این جا، به معنی هر چیزی است که به طرزی مشخص به اطراف حرکت می‌کند. درست به مانند آب - و حالتی مرموز و اسرارآمیز و بسیار

انعطاف‌پذیر داشته باشد. شما می‌توانید روحانی و الامرته‌ای باشید. همین‌طور هم قادرید روانکاو و روانشناس و یا حتی مددکار بسیار با استعداد و خوش ذوقی در زمینه ازدواج و پیوند خانوادگی شوید.

به هر حال، چه بخواهید چه نخواهید، مردم همیشه مسایل و مشکلات خود را برای شما تعریف خواهند کرد. پس همان بهتر است که برای گوش دادن به سخنان و درد دل‌های مردم، پولی نیز بگیرید! زیرا مردمی که برای باز کردن سفره دلشان نزد شما می‌آیند، همیشه خیر و برکتی از شما نصیبشان می‌شود. در ضمن شما هم آدمی نیستید که دستمزد بالایی برای کارهایتان از مردم بگیرید. به هر حال شما با روحیه و طبیعت حسّاسی که دارید، حتی از فرستادن صورت‌حساب نیز خودداری خواهید کرد، زیرا اصلاً این نوع امور در فکرتان نمی‌ماند و زود به دست فراموشی سپرده می‌شود. به این جهت به حسابدار یا مباشری خوب نیاز دارید تا عهده‌دار این کارها باشد. با در نظر گرفتن خصوصیات اخلاقی شما، بهتر است که برای گوش دادن به مشکلات مردم پولی مطالبه نکنید زیرا در غیر این صورت، وجدانتان از این کار ناراحت و مقید خواهد شد. سعی کنید امرار معاشتان از شغل‌هایی باشد که از حس ششم شما کمک می‌گیرد و از قابلیت مرموز شما برای حل اسرار و معماهای حل‌نشده‌نی استفاده کنند، حتی در کارهایی علمی. می‌دانید، اینشتین متولد اسفند بود. او از بصیرت و قوه ادراک مخصوص متولّدان این ماه استفاده کرد و افکار و عقاید جدیدی را در علم ریاضیات پایه‌گذاری نمود، و به این ترتیب موجب پیدایش بُعد کاملاً تازه‌ای در زمان و فضا شد. متولّدان اسفند از شناکردن در امواج هنری و خلاق‌گونه لذت وافر می‌برند، زیرا در محیطی کاملاً آشنا حضور دارند. با این حال، به عقیده من، باید متولّدین اسفند بیشتری به درون اقیانوس علم و دانش شیرجه بزنند، زیرا حس ششم و چشم سوم و همین‌طور هم غریزه باطنی آنان قوی، و اینها صفاتی است که امروزه مورد نیاز مبرم علم و دانش تحقیقاتی است تا به کمک آنها، عرفان و دانش پیوندی نو به دست آورند. چنانچه این دو، خیلی زود با هم پیوند نخورد و

اتحادی ایجاد نگردد، و طوری شود که تکنولوژی امروزی با دانش و فرزانی مکتوم کهن یکی نگردد، ممکن است فرصت از دست برود و دیر شود.

شما علاقه چندانی به رهبری ندارید، مگر آن که جزو یکی از آن گروه‌های نادر کوسه ماهی اسفند باشید. اما شما هنگامی احساس رضایت کامل می‌کنید که به دیگران برای یافتن راه زندگی خود، یاری رسانید. رفتار ملایم و قوه طنز ظریف و لطیفان، برای هر شغل و حرفه‌ای خوب و مؤثر است. با این وجود، شما اساساً در هر حرفه‌ای که قادر باشید از قابلیت فراوانتان برای رؤیایی فکر کردن و برآورده ساختن آنها استفاده کنید، موفق و کامیاب هستید. هر شغل و کاری که به شما اجازه دهد از قابلیت نادرتان برای گوش کردن به درد دل مردم، به گونه‌ای بسیار عاطفی و ملاحظت‌آمیز، استفاده کنید و موجب گردد تا قوه تخیلتان پر و بال بگیرد، برای شما رضایت و خرسندی باطنی به ارمغان خواهد آورد. بزرگ و کوچک، همین که شما را ببینند، پی خواهند برد که شما به راستی برای آنان اهمیت و ارزش قایل هستید و اصولاً حضورتان تأثیری شفادهنده بر روی اشخاص دارد. (چه در بیمارستان فعالیت کنید یا در گلخانه‌ای بزرگ!) حتی گیاهان نیز می‌دانند شما چه قدر آنها را دوست دارید!



لازم نیست حرفه‌ها و شغل‌های مخصوصی را برای هر یک از صورتهای فلکی تهیه کرد، زیرا انجام این کار، چندان مهم نیست. هر شخص، هر شغل و حرفه‌ای را که دوست داشته باشد می‌تواند در پیش بگیرد، البته به شرطی که نوع کار در محدوده شغل و حرفه‌ای باشد که با ذات و خلق و خوی باطنی آن شخص در تفاهم و هماهنگی است. ابداً مهم نیست که فردی از گروه کاردینال‌ها (فروردین، تیر، مهر، دی) در مبارزات دائمی با آتش و آتش‌نشانی باشد یا در مؤسسه‌ای تبلیغاتی انجام وظیفه کند. مهم این است که این شخص بخصوص رئیس آن اداره آتش‌نشانی یا مؤسسه تبلیغاتی و یا دست‌کم

سرپرست حسابرسی‌های اصلی و مهم باشد. به همان نسبت هم اصلاً مهم نیست که شخصی از گروه فیکس‌ها (اردیبهشت، مرداد، آبان، بهمن) در گلفروشی کار کند یا شیر فروش باشد. فقط کافی است این شخص برای مرتب کردن و سازماندهی تولیدات مورد نظر، مسئول و سرپرست برنامه‌ریزی کارها و فعالیت باشد. خلاصه آن که ابداً مهم نیست که فردی از گروه موتابل‌ها (خرداد، شهریور، آذر، اسفند) در حرفه نویسندگی باشد یا در کارهای قانونی و یا حتی فرد مهمی در دولت به شمار آید، کافی است ساعت کاری خود را صرف برقراری ارتباطات با دیگران کند و کلاً رهبری و ریاست کاری را بر عهده نداشته و در ضمن، مسئول پیش آمدن وقایع نباشد. برای مثال، شخصی که متولد شهریور است و قابلیت فراوانی در نویسندگی دارد (و زیاد لازم نیست که نوشته‌هایش ویراستاری شود) هرگز نباید خودش به چرخاندن و رهبری مؤسسه‌ای انتشاراتی اقدام کند. متولد شهریوری که می‌تواند وکیل دعاوی بسیار موفق و دقیق و موشکافی از آب در آید، در سمتی به عنوان سرپرست و رهبر کانون وکلا ناموفق خواهد شد و احساس سرخوردگی و نارضایتی خواهد کرد. برای مثال، رئیس جمهور اسبق امریکا، لیندون جانسون (متولد شهریور) به عنوان رهبر اکثریت مجلس سنای آمریکا، و کارهای درخشانی که در این حرفه و مقام بخصوص به انجام رساند، مورد تشویق و تأیید فراوان مردم آن زمان قرار گرفت، زیرا با سایر سناتورها و صاحب منصبان عالی رتبه دولتی، ارتباط برقرار می‌کرد، اما به همان نسبت، به هنگام عهده‌دار شدن مقام رهبری کشور آمریکا به عنوان رئیس جمهور، از او انتقاد و شکایت شد. بنابراین سعی کنید مسیر طبیعی ماه تولد خود را در پیش بگیرید. اگر متولد مرداد هستید، اشکالی ندارد که زارع باشید، اما کاری کنید که مزرعه از خودتان باشد. آن هم مزرعه‌ای بزرگ و وسیع!



بدون تردید شما نیز مانند سایر مردم که گاه در طول عمرتان، تصاویر

زودگذر آشکاری از خود، به عنوان سناتور یا هنرپیشه یا دانشمند و یا سرآشپز مشهور فرانسوی، خبرنگار روزنامه یا وکیل دعاوی، قاضی، آموزگار یا استاد دانشگاه و یا حتی کارمند مخابرات، منشی، طراح، یا مهندس آرشیو و یا حتی نانوا یا شمع ساز در ذهنتان مجسم ساخته‌اید. شما این‌گونه تصاویر زودگذر را رؤیا و آرزوهای خود می‌نامید. آرزوها، رؤیاهایی هستند که شما در هنگام بیداری و هشیاری، در تخیلات خود می‌بینید و آنها را خیالپردازی می‌کنید. این آرزوها و خیالپردازیها، در واقع خواسته‌هایی شدید از جانب ماورای خودآگاه شما است که تنها یک سری آرزوهای ساده و معمولی به شمار نمی‌آیند که می‌توانید برای اندک زمانی از آنها لذت ببرید و سپس همه را به دست فراموشی بسپارید. این تصاویر، از به اصطلاح فرشته عاقل و فرزانه‌ای به شما می‌رسد که از باطن رفیع شما سرچشمه می‌گیرد. فرشته‌ای که مدام شما را به فعالیت وامی‌دارد و با پاشیدن بذر تصاویری از شغل و حرفه‌ای که برای آن زاده شده‌اید، وادارتان می‌کند تا جایگاه ویژه‌ای را که در پازل به هم ریخته زندگی، از آن شما است، به اشغال در آورید.

ممکن است بعضی از افرادی که این کتاب را مطالعه می‌کنند به خود بگویند: «اما من برای دنبال کردن چنین خواسته‌ها و جاه‌طلبی‌های مغرورانه‌ای، هنوز خیلی جوان هستم!» و یا بر عکس بگویند: «من دیگر خیلی پیر شده‌ام که چنین چیزهایی به سرم بیاید!» تمام این حرفها مثنی یاوه‌گویی بیش نیست! همان‌طور که در فصل «جاودانگی جسمانی» این کتاب مطالعه خواهید کرد، سن و طول عمر آدمی هیچ چیز نیست مگر فکر و خیالی واهی که تنها به دلیل برنامه‌ریزی‌های نادرست و اشتباهی است که در طی قرون به انسانها القا شده است تا جنبه‌ای واقعی به خود بگیرد. کاری که شما انجام می‌دهید، ابداً هیچ ربطی با هنگام انجام دادن آن ندارد. جرج برنارد شاو^۱، در سن نود و چهار سالگی، یکی از نمایشنامه‌هایش را بر روی صحنه

1. George Bernard Shaw

آورد. موتزارت^۱ در هنگامی که نخستین کمپوزیسیون^۲ خود را ساخت، تنها هفت سال داشت. ویلیام پیت^۳ بیست و چهار سال داشت که نخست‌وزیر و صدراعظم انگلستان شد. بنجامین فرانکلین^۴ در سن شانزده سالگی روزنامه‌نویس شد و مقاله‌هایش را در جراید و روزنامه‌ها به چاپ می‌رساند و در هشتاد و یک سالگی یکی از تنظیم‌کنندگان قانون اساسی ایالات متحد آمریکا شد. خانمی را می‌شناسم به نام راشل^۵ که تصمیم داشت نوازنده پیانو در کنسرتها باشد. اما ناگهان هدف خود را تغییر داد، زیرا علاقه فراوانی به آشپزی داشت. او به پختن نان شیرینی‌های شکلاتی برای دوستان و آشنایان خود پرداخت و امروزه درآمد حرفه‌ای این خانم بالغ بر هفت میلیون دلار در سال است! این خانم هرگز تصور نکرد که برای آغاز حرفه جدید، جوان یا پیر و سالخورده است. او تنها رؤیاهایی را که در ذهن خود می‌دید دنبال کرد و با عزم و همت فراوان آنها را به مرحله اجرا در آورد.

ممکن است به عنوان پاسخ به سخنان من، بگویید که سعی فراوان کردید تا تصاویر ذهنی خود را که همچون آرزوها و رؤیاهای شما است، دنبال کنید، اما احتمالاً مسیر گمراه‌کننده‌ای را در سرنوشت پی گرفته بودید، زیرا موفق نشدید آنها را به مرحله اجرا در آورید. این طور نیست؟ آیا شما این پاسخ را دلیل عدم موفقیت خود می‌نامید تا ادعا کنید موفق نشدید به معجزه شخصی خود جامه عمل بپوشانید؟ باید بگویم که این پاسخ شما را نمی‌توانم به عنوان دلیلی قانع‌کننده قبول کنم، بلکه این تنها عذر است و بس.

روزی، روزگاری پسر جوانی بود که پدر و مادر فقیر و تهیدستی داشت. این پسر جوان موفق نشد به مدرسه برود. برای همین، خود خواندن و نوشتن را فرا گرفت. او آرزو داشت وکیل دعاوی باشد، اما هیچ‌کس او را استخدام نمی‌کرد. هنگامی که خدمت نظام وظیفه خود را به پایان رساند، تصمیم گرفت

1. Mozart

۲. Composition، قطعه موسیقی.

3. William Pitt

4. Benjamin Franklin

5. Rachel

از آموخته‌های شخصی خود، در زمینه حقوق استفاده کند و وارد سیاست شود. به همین ترتیب، او برای اشغال یکی از کرسیهای مجلس سنا به فعالیت پرداخت. اما متأسفانه از سوی اکثریت، با شکست رو به رو شد. مرد جوان موقتاً از سیاست فاصله گرفت و مغازه‌دار شد. اما مغازه‌اش را به سبب ورشکستگی از دست داد، و هفت سال بعدی عمر خود را صرف پرداختن بدهیهای خود کرد و به هر شغلی دست زد. اما رؤیاهای و آرزوهای این شخص همچنان به قوت خود باقی بود و با نیروی بسیار او را به جلو می‌راند.

این مرد روزی عاشق شد و با دختر مورد علاقه‌اش پیوند زناشویی بست و با سعی و زحمت فراوانی معاش خانواده‌اش را تأمین می‌کرد. او بار دیگر وارد سیاست شد و این بار به عنوان نامزد مجلس شورای ملی به فعالیت پرداخت. او با زحمت بسیار و تنها با اندکی رأی بیشتر انتخاب شد، اما هنگامی که سعی کرد دوباره در انتخابات شرکت کند، با شکستی شدید و تحقیرآمیز، مغلوب گشت.

سرانجام برای ریاست جمهوری جزو نامزدها، انتخاب شد و به عضویت حزب اکثریت درآمد. در لحظه آخر، بار دیگر، فردی گمنام او را مغلوب کرد. وی مجدداً به سنا رو آورد و با انجام یک سری عملیات سیاسی که موجب تسخیر و تأثیر گذاشتن بر ذهن ملت شد، توجه مردم را به خود جلب کرد، اما باز هم با شکست سیاسی رو به رو شد.

با این حال، او هرگز از دنبال کردن رؤیاهای خود، دست برنداشت. وی بر روی شکستهایش تأمل و تعمق نکرد و همچنان به دنبال کردن افکار و آرمانهایی که به آنها ایمان راسخ داشت، با شدت و هیجان هر چه بیشتر ادامه داد. وی سرانجام در پنجاه سالگی، با قلبی آزرده از شکستهای پی در پی، اما هنوز هم متصل و وابسته به مسیری که سرنوشت برایش انتخاب کرده بود، آبراهام لینکلن رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا شد.

اخیراً نیز، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، دانشجویی که در

دانشگاه هاروارد مشغول به تحصیل بود و ویلیام گیتز^۱ نام داشت، تصمیم جسورانه‌ای گرفت که مستلزم شجاعتی فراوان بود. او از دانشگاه خارج شد تا به جستجوی رؤیاهای خود برود. رؤیای وی این بود که به مایکروچیپ‌های کامپیوترها، قدرت و نیروی بیشتری بدهد تا به آنها بگوید چه کارهایی را و چگونه به انجام برسانند. این مرد جوان، پس از رها کردن آینده مطمئن و مدرک دانشگاهی خود، با یک سری جوانان باهوش و نابغه به همکاری پرداخت و شرکتی تأسیس کرد به نام «مایکرو سافت»^۲. شرکت آی.بی.ام. اختراعات او را برای کامپیوترهای خود اجاره کرد، و در سال ۱۹۸۶ (یعنی در حدود سه سال پس از رها کردن آینده مطمئنش)، شرکت این مرد جوان، سالیانه بیش از چندین میلیون دلار در آمد داشت و سهام شخصی خود او به ارزش پانصد و چهل میلیون دلار بود! او نیز به دنبال رؤیاها و آرزوهای خود رفت. وی به رؤیای خود عقیده و ایمان داشت. خیالپردازیهای او به راستی برایش واقعی و حقیقی بود. ویلیام گیتز به پیام درونی ذهن خود که از باطن رفیع او سرچشمه می‌گرفت، دقت کرد؛ پیامهایی که پیشگویی واقعی آینده او بودند. حال باید پرسید که آیا شما نیز به این تصاویر و پیامهای باطنی خود گوش فرا داده‌اید؟

هرگز سعی نکنید رؤیاها و خیالپردازیهای خود را به عنوان آرزوهای در نظر آورید که هرگز جامه عمل نخواهند پوشید. با گوش‌های درونی وجودتان به پیام آنها گوش دهید و با کمک چشم سوم موجود در وجودتان آنها را ببینید: «بگذار آنهایی که گوش دارند، بشنوند، و کسانی که چشم دارند، ببینند.»

با نیرو و عزم و همتی راسخ، به دنبال رؤیاها و آرزوهای خود بروید، حتی اگر به این معنا باشد که برای مدتی موقت مجبور شوید از امنیت مالی و کسب درآمد دست بردارید و آن را فدای رؤیاهای خود کنید. زیرا خیالپردازیهای شما، نقشه‌های برنامه‌ریزی شده برای موفقیت و سعادت شما به شمار می‌آیند. به آنها ایمان داشته باشید، همین طور هم به خودتان. آن گاه به

1. William Gates

2. Microsoft

جستجوی ستارهٔ سعادت خود بروید و تا فرا رسیدن صبحگاه، مستقیم به راهتان ادامه دهید!

* * *

عقیده‌ای عرفانی در مورد پول و مادیات وجود دارد که بیشتر مردم به آن توجه ندارند و از آن بی‌خبرند. مسئلهٔ پول، بیش از تنها مبلغی پول خرد و اسکناس است و از آن نیز فراتر می‌رود. پول، به عنوان واسطه‌ای برای داد و ستد میان همهٔ مردم جهان، دارای قدرتی باورنکردنی است، و هنگامی که انسان قادر می‌گردد به راز این قدرت پی ببرد و آن را مورد استفاده قرار دهد، پول از راهها و شیوه‌های جالب توجه و متفاوتی بیش و بیشتر خواهد شد. بنابراین دانستن راز پول، مسئله‌ای است و به کار بردن این آگاهی، مسئله‌ای دیگر. اغلب پیش می‌آید که پی بردن به راز آن، به دلایل بسیاری که هم اکنون سعی در تجزیه و تحلیل آنها خواهیم کرد، بسیار دشوار است. به این ترتیب است که شما موفق خواهید شد به امنیت کامل و واقعی مالی برسید و در عین حال از قید و بند مسایل مالی رها گردید. در زیر، راز پول را به گونه‌ای شاعرانه بیان می‌کنم. آن وقت می‌رویم به سراغ نکات عملی و منطقی آن.

* * *

... امشب به خاطر می‌آورم.
 به یاد آن لحظات تلخ و شیرینی می‌افتم
 که غریبه‌ای ژنده‌پوش
 ما را در خیابان یا کوچه‌ای خلوت
 از حرکت باز می‌دارد.
 تا از ما صدقه‌ای درخواست کند...
 غریبه‌ای زمینی، که گویی برای مدتی
 مسیر زندگیش را گم کرده...
 شما همیشه لبخندی بر لب می‌آورید
 آن‌گاه به این روح گمشده پولی می‌دهید.

پنج... ده و یا شاید هم بیست دلار.
 حتی در اوقاتی هم که ممکن است خودتان
 پول چندانی نداشته
 و این، آخرین پول شما باشد
 آخرین پنج... ده و یا شاید هم بیست دلارتان باشد.
 آن‌گاه، هنگامی که غریبه با حالتی متعجب و حیرت‌زده
 به شما خیره می‌نگرد،
 همان‌گونه که همیشه خیره می‌شوند،
 شما سر برمی‌گردانید و می‌گویید:
 «گوش کن رفیق!»
 اگر باز هم بیشتر می‌خواهی
 کافی است نصف این پول را
 تو نیز، به کسی بدهی.
 این پول را برای روزهای مبادایت
 نگاه مدار!
 باران با درد^۱ هم قافیه است
 ... قافیه‌هایت را با کلماتی همچون زندگی بساز!

* * *

استفاده از راهنمای ستاره‌شناسی که در اختیار دارید تا به مشاغل مورد
 علاقه و شخصی خود دست یابید، اطلاعاتی مؤثر و ارزشمند است. اما
 نمی‌توان از این حقیقت فرار کرد که تمامی اینها به موفقیت و پیروزی (که برای
 اکثر مردم به معنای امنیت مالی و داشتن پول است) پیوند دارد و مسئله‌ای
 است مشکل‌آفرین که امروز و در این دوران، فرار از آن امکان‌پذیر نیست. در
 این دوره و زمانه دیگر ممکن نیست با پیاده رفتن در جاده‌هایی خاک‌آلود و یا
 موعظه کردن و تدریس در امتداد سواحل دریایی، به خود یا دیگران کمکی

مؤثر کرد^۱. حتی تهیه یک کیسه خواب و دادن یک کاسه آش برای افراد بی خانمان مستلزم داشتن پول است. به جز مایحتاج شخصی زندگی و کمک به بی خانمان‌ها و افراد مستمند و تهیدست، مؤسساتی وجود دارد که برای نجات کره زمین از نیستی و قحطی برپا شده است. طبعاً انجام دادن این گونه کارها و تأسیس این گونه مؤسسات نیز مستلزم داشتن پول است.

چنانچه ما انسانها، همگی و با سرعت هر چه تمامتر از نزدیک شدن فجایع عظیمی که خود بشر و نیز عوامل طبیعی مسبب آن هستند، جلوگیری نکنیم، امکان چندانی برای بقا نخواهیم داشت. همان‌طور که یک بار دیگر نیز در گذشته در آتلانتیس اتفاق افتاد، بار دیگر، ساعت‌های آخر دنیا نزدیک می‌شود، آن هم به دلایل گوناگون و بی‌شمار، از بارانهای اسیدی گرفته تا جنون و آغاز جنگ‌های نژادی و اتمی. امروزه دیگر این امکان وجود دارد که روز رستاخیز یا به قول آلمانی‌ها «گوتر دامه رونگ» را با شمارش سالیانه حساب کرد، نه با قرن‌ها. به همین سبب، برای آن که خود زمان نیز به دیکتاتور و ستمگری ظالم مبدل نگردد، ما به نیروی انرژی آفرین پول نیاز داریم تا اختلافی به موقع، در این زمان به وجود آوریم.

پول، به قدر کافی در اطرافمان وجود دارد، چنانچه برخوردی دیگر با آن داشته باشیم. داشتن مال و ثروت هیچ نکته منفی در بر ندارد، فقط نحوه خرج کردن و استفاده از آن به وسیله کسانی که صاحب پول‌اند، مهم محسوب می‌شود. برای نمونه برای ادامه دادن به نجات نهنگها و دلفینها و سگ‌ماهی‌ها از قتل عام‌های فجیعی که بشر انجام می‌دهد، و نیز برای جلوگیری از انقراض نسل این حیوانات، ما به نیروی انرژی‌زای پول نیاز داریم تا این کارها را متوقف سازیم؛ امری که مؤسسه‌ای به نام صلح سبز^۲ عهده‌دار انجام آن است. ما نیاز مبرم به مؤسساتی همچون کلوب سیرا^۳ و صلح سبز داریم، به

۱. کنایه به آموزشهای حضرت عیسی مسیح و زندگی آن حضرت در طول رسالتش. - م.

2. Green Peace

۳. Sierra Club، (احتمالاً کلوب حمایت از حیوانات صحرانشین است. مثل حیوانات قاره

تشکیلاتی که اشخاص فعال و زحمتکش تأسیس کرده و نیاز فراوانی به کمک‌های مالی دارند. شعری بسیار کوتاه و پرمحتوی که مشاور امور انتشارات کتابی که در دست دارید، یعنی آقای رابرت. ای. بروار^۱ که خود بیولوژیست امور مربوط به دریاها است، به رشتهٔ تحریر در آمده است، با روشنی کامل، مطلبی را بیان می‌دارد که من سعی دارم آن را در دسترس خوانندگانم قرار دهم:

«... شما کجا بودید

هنگامی که نهنگهای عظیم و غول‌پیکر،

فریادهای دردبار خود را سر می‌دادند

تا از کشته شدن در امان بمانند

هنگامی که ماهیان از رودخانه‌ها و جویبارهای مسموم شدهٔ ما

کم‌کم ناپدید می‌شدند؟

آیا شما نامه‌ای نوشتید؟

آیا ترانه‌ای سرودید؟

یا آن که خاموش نشستید و به خود گفتید

که نامه‌تان هرگز خوانده نخواهد شد

و ترانه‌تان را هرگز کسی گوش نخواهد داد؟

شما کجا بودید

آن‌گاه که زمین رو به انهدام می‌رفت؟

* * *

در واقع، تنها سه دلیل وجود دارد که مردم به کار و فعالیت اشتغال

می‌ورزند.

۱ - ساده‌ترین دلیل برای کار کردن، امرار معاش و کسب درآمد روزانه

برای پرداخت مخارج اولیهٔ انسان است. مایحتاجی که برای بقا و ادامهٔ زندگی

آفریقا و سایر نقاط خشک جهان.) - م.

مورد نیاز است، موجب می‌گردد تا شخص به کار پردازد و تن به فعالیت بدهد، به طوری که بتواند آن مقدار پول را به دست آورد تا به خواسته‌های اساسی خود پاسخ دهد و موجب شود تا دوباره به کار کردن ادامه دهد تا دوباره پولی در آورد تا برای... غیره و غیره. به این عمل می‌گویند: زندگی یکنواخت و تکراری که در دایره‌ای توقف ناپذیر، پیوسته در حرکت است.

۲ - دلیل دوم این است که انسانها می‌خواهند بی‌نهایت ثروتمند و یا مشهور شوند. حال هدف هر چه می‌خواهد باشد، این دو خواسته را بایستی جزو گروهی مشابه دانست.

۳ - دلیل آخر این است که شخص میل دارد خود را از فرو رفتن در نوعی بی‌هویتی نجات دهد که این به احتمال بسیار، هنگامی به وقوع می‌پیوندد که او قادر به انجام دادن کاری که به آن اشتغال دارد، نیست. این نوع کار کردن، نوعی سماجت روحی است، نوعی رؤیا که فکر شما را شب و روز به خود اختصاص داده است، و آن را تنها برای امرار معاش روزانه‌تان انجام نمی‌دهید. شما آن کار را به این جهت انجام می‌دهید که برای روحتان آرامش به همراه می‌آورد. شما حاضرید حتی بدون گرفتن پول نیز آن را به انجام برسانید، زیرا به هیچ عنوان قادر نیستید از انجام دادن آن خودداری کنید. کاملاً مشهود است که شما عاشق و شیفته کاری هستید که انجام می‌دهید. بنابراین، کارتان نوعی کوشش عاشقانه است و به این ترتیب می‌توانید مطمئن باشید که به نوعی رضایت و ارضای باطنی و نیز موفقیت برونی دست خواهید یافت. چنانچه شما حقیقتاً وابسته به رؤیای خود باشید، بر اساس قانون و نظام گیتی به پول فراوانی دست خواهید یافت.

۴ - این دسته، اشخاص بسیار نادری هستند که از پول به ارث رسیده زندگی می‌کنند و در واقع چندان مجبور به کار کردن نیستند، با این وجود اشخاصی را به استخدام در می‌آورند تا از دارایی‌شان نگهداری کنند و نگذارند ارثیه آنان بر باد رود و بر مقدار آن نیز افزوده شود. این اشخاص را نمی‌توان به درستی در نظر گرفت، زیرا در جهان چندان فراوان نیستند. پسران

مردان ثروتمند و مردانی که سلسله‌ها و امپراتوریهای قدرتمندی تأسیس کرده‌اند، به ندرت جاه‌طلبی و شور و انرژی پدر خود را دارا هستند، و تنها پول را به ارث برده‌اند و بس. گاهی پیش می‌آید که نوه این مردان قدرتمند، اندک شباهتی با جد خود پیدا می‌کنند. بدیهی است آن چه نیازمند آنیم، معجزه‌ای است عظیم که بتواند تمام اشخاص کسل و ضعیف و سرخورده گروه ۱ و نیز اشخاص عصبی گروه ۲ را در کمال شادمانی، به گروه ۳ داخل کند. آیا شما با من همعقیده نیستید؟ بله، درست است، این کار آسانی نیست، زیرا گروه ۱ و ۲ هر دو نسبت به واقعیت و حقایق عرفان پول نابینا هستند.

بی شک تصور می‌کنید که همه مردم با عزم راسخ و تلاشی بی‌پایان سعی می‌کنند که در گروه ۳ ادغام شوند؟ خب این خواسته‌ای طبیعی و منطقی است. اما متأسفانه همیشه این چنین نیست! راستش را بخواهید، گروه شماره ۲ تصور می‌کنند که ابداً نیازی به گروه ۳ ندارند و لزومی به پیوستن به گروه ۳ نمی‌بینند. آنان معتقدند که فورمول و راز موفقیت را به دست آورده‌اند، حال آن که بی‌اندازه در گمراهی به سر می‌برند. به همین ترتیب نیز گروه شماره ۱ دقیقاً از خواسته خود مطمئن نیستند و حتی زمانی هم که دریابند در پی چه هستند، نیازها و لزوم به بقا، بر هر چیزی پیشی می‌گیرد، زیرا کاری مطلوب که در کمال عشق و رضایت صورت بگیرد، همیشه در آگهی‌های استخدام یافت نمی‌شود و در همان هفته‌ای که مثلاً بایستی پول اجاره خانه را پرداخت، پیدا نمی‌گردد. این گونه است که نوعی دایره بسته و یکنواخت تولید می‌شود و انسانها هم که بدبختانه مخلوقاتی با آداب و عادات یکنواخت هستند، خب، راستش را بخواهید سعی نخواهند کرد تغییری در اوضاع خود پدید آورند و به این ترتیب در همان وضعیت سابق خود باقی می‌مانند.

قانون جهانی موجود درباره پول، به گونه‌ای اسرارآمیز متناقض است. لازم نیست به کتابهای روانشناسی که در آنها نوشته شده چگونه ثروتمند شوید، اهمیتی بدهید. هر پندی هم که در این کتابها به شما بدهند باز هم اصل مطلب را در نظر نمی‌گیرند، یعنی: سخت کار کردن و زحمت کشیدن برای پول

در آوردن، هیچ ربطی به نحوه پول در آوردن شما ندارد. ثروت‌های هنگفت به دست آمده در کشور آمریکا و نیز سایر نقاط جهان، همواره بر اساس پایه‌های ظریف رؤیای کسانی شکل گرفته است که با عشق و علاقه کار می‌کنند و به خواسته‌های خویش جامه عمل می‌پوشانند. این گونه افراد، هنگامی که حرف "I" را از واژه "love" به معنی «عشق» برگرفتند و آن را به فکر خود، یعنی "idea" چسباندند، با واژه تازه‌ای به نام "ideal" روبه‌رو شدند (به معنی مطلوب) که قادر شد آنان را با حالتی معجزه‌گونه و اجتناب‌ناپذیر به سمت پیروزی و سود مالی هدایت کند و کاری کرد که هجوم سیل آسای پول هرگز پایان نگیرد. زمان آن رسیده است که زنان نیز به آرزوها و رؤیاهای خود جامه عمل بپوشانند و صحنه گیتی را دگرگون سازند، زیرا آرزوها و رؤیاهای زنان از ماهیتی محکمتر و مقاومتر ساخته شده است و به زودی در جهان آشکار خواهد شد.

حال بیاییم و ثروت‌های هنگفت به دست آمده توسط اشخاصی در گروه ۳ را مطالعه کنیم. اشخاصی همچون فرانک وی. وول وُرت^۱، اندریو کارنگی^۲، جرج وستینگهاوس^۳، هنری فورد^۴ استثنایی و خلاصه جان دی. راکفلر^۵.

این ثروت‌های هنگفت را مردانی تولید کردند که هیچ اهمیتی به پول در آوردن نمی‌دادند. این مردان تنها برای محقق ساختن رؤیاهای و آرزوهای خود زندگی می‌کردند و بس. رؤیاهای و افکار آنان به فکری مطلوب مبدل شد و به این ترتیب، کارشان را با عشق و علاقه آغاز کردند.

در آن هنگام بود که پول از خزانه‌های غیب و به مقادیر هنگفت و روزافزون به سویشان سرازیر گشت که آن هم بر طبق علم و دانش متافیزیک

۱. Frank. W. Woolworth، تأسیس کننده فروشگاه‌های زنجیره‌ای «وول ورت» در سراسر آمریکا و اروپا.

2. Andrew Carnegie

۳. George Westinghouse، مؤسس شرکت وستینگهاوس (لوازم برقی خانگی).

۴. Henry Ford، سازنده اتومبیل.

۵. John. D. Rockefeller، سرمایه‌دار فقید آمریکایی.

صورت گرفت که قانون عالمگیر جذب مغناطیسی نام دارد. نخستین قانون این نظام، کار کردن با عشق و علاقه است. پیگیری رؤیاهای و آرزوهایی که موجب می‌شود به کارهایی دست بزنید که آنها را بی‌اندازه دوست دارید.

در گروه ۲، تنها تعدادی معدود وجود داشته‌اند که تصمیم به جمع‌آوری مال و ثروت گرفته‌اند، یعنی خود پول تنها هدف اصلی آنان به شمار می‌آمده است که البته به این هدف خود نیز کاملاً و مطلقاً رسیده‌اند. شمار فراوانی از این گروه با شکستی فاحش رو به رو شده هرگز نتوانسته‌اند مثل قارون، صاحب گنج و ثروتی عظیم شوند. اکثریت عظیم باقی مانده که ظاهراً به نظر می‌رسید به طور موقت با موفقیت و کامیابی رو به رو شده‌اند، قادر به نگهداری اندوخته‌های خود نیستند! زیرا پولهای جمع‌آوری شده هیچ‌گونه خوشبختی و رضایت خاطر برایشان فراهم نمی‌آورد و طبیعتاً افسردگی درونی آنان سبب می‌شود تا خودشان به کارهایی حساب شده و پرخطر دست بزنند که در نهایت موجب از دست رفتن ثروتشان به گونه‌های متفاوت می‌گردد. آن گروه نادری که در جمع‌آوری مال و ثروت با شکست رو به رو نمی‌شوند و با تجربیات تلخ بدشانسی و از دست رفتن ثروت خود آشنا نمی‌گردند، در نهایت به موجوداتی ترخم‌آور و آکنده از احساس بدبختی و نارضایتی مبدل می‌گردند. به عنوان مثال می‌توانیم جی. پل گتی^۱ بینوا را به خاطر آوریم که بدون در نظر گرفتن ثروت هنگفتی که در اختیار داشت، از پرداخت مبلغی که ریابندگان نوه‌اش برای بازگرداندن گروگان از وی طلب می‌کردند، خودداری ورزید تا آن که ریابندگان یکی از گوشه‌های پسرک کوچک را بریدند و برای پدر بزرگ فرستادند.

داشتن سرنوشتی مشابه این افراد که موفق به حفظ ثروت خود می‌شوند، اما متأسفانه (!) قادر نیستند آن را با خود به آن دنیا ببرند، خواسته و رؤیای هیچ انسان سالم و عاقلی نیست. زیرا به خوبی می‌توان حرص و آزار در آینده این افراد پیشگویی و پیش‌بینی کرد. شخصیت افسانه‌ای چارلز دیکنز به نام

1. J. Paul Getty

اسکروژا^۱، تنها شخصیتی خیالی نبوده و نیست و باید آن را شخصیتی بسیار واقعی در نظر گرفت که به گروه ۲ هر طبقه از اجتماع تعلق دارد (البته دیکنز اندکی مبالغه کرده اما در اصل مطلب هیچ تغییری نداده است).

هنگامی که عرفان و قابلیت ناشناخته^۲ مربوط به پول را نادیده بگیریم - حال می خواهد به دلیل آز و طمع باشد یا به دلیل بی اطلاعی از قانون آن - پول به دست آمده، یا به تدریج از دست می رود و یا آن قدر انباشته می شود که رکود و بی حرکتی را در روح و روان شخص جمع کننده فراهم می آورد و وی را به ترس ناشی از هدر رفتن و از دست دادن مال و پیامدهای آن دچار می سازد.

قدیس سن فرانسوا^۳ از شهر آسیزی در نزدیک واتیکان، در برابر کاردینالها و اسقفهای جواهر و زربفت پوش می ایستاد و فریاد می زد: «ای شما که دارای ایمانی سست هستید! چرا آن قدر به ثروت و اندوخته های خود اهمیت می دهید؟» طبیعی است که روحانیون بلندپایه از شدت شرمساری سرخ می شدند و از خشم و غضب به رنگ ارغوانی در می آمدند چرا که این راهب پابرهنه جرئت می کرد به آنان بی احترامی کند و مورد انتقاد قرارشان دهد.

و اما در مورد قدیس سن فرانسوا، به یاد داشته باشید که بعضی از مردم در کمال عشق و محبت به کار خود می پردازند و در عین حال هیچ مال و ثروتی نیز به دست نمی آورند. این مطلب را نباید به عنوان نوعی انکار قوانین

۱. Scrooge، شخصیت افسانه ای: پیرمردی بسیار خسیس که در شب عید کریسمس خواب می بیند که اگر ثروتش را با دیگران شریک نشود در عید سال دیگر از دنیا خواهد رفت و در آتش جهنم خواهد سوخت - م.

۲. Saint Francois D' Assise، جوان بسیار خوش قیافه و ثروتمند و خوشگذرانی بود که به ناگهان مال و ثروت خود را رها ساخت و راهب شد. او با حیوانات سخن می گفت و پس از مرگش فرقه ای به نام او تأسیس شد. نام این فرقه: فرانسیسکن ها است. آنها عقیده ای راسخ به مهر ورزیدن و محبت به دیگران دارند و معتقدند نباید به انسانهای گمراه زیاد سختگیری کرد و این که خداوند توبه پذیر است. در واقع این فرقه از لحاظ تئوری در نقطه مخالف فرقه یسوعی ها است. آنها بسیار سختگیر و مقید و پایبند به سنن و قوانین کلیسا هستند و در تمام قرون وسطی در رقابت و مبارزه با هم بد سر می بردند - م.

عرفانی پول تصور کرد. این وضعیت همیشه با میل و انتخاب شخصی پیش می‌آید، زیرا شمار اندکی از مردم، ناخودآگاه، کشف می‌کنند که به یک سری اسرار بسیار مهم دست یافته‌اند، و داشتن اندکی امنیت مالی به آنان کمک می‌کند که هرازگاه، از هیاهو و فتنهٔ جنون‌آمیز اجتماع اطرافشان عقب‌نشینی کنند و با طبیعت خداوند ارتباط برقرار سازند. در عین حال، همین امنیت اندک مالی، به آنان یاری می‌دهد بیشتر وقتشان را صرف کمک کردن و از بین بردن ناراحتیهای افرادی کنند که همچنان در جهل و نادانی به سر می‌برند. این اشخاص در حرفه‌هایی همچون: راهبان و کشیشان داوطلب، مبلغین مذهبی، مددکاران اجتماعی و آموزگاران، بیشتر از هر زمینهٔ دیگری به کار اشتغال می‌ورزند. معلمانی که عاشق تدریس و آموزش‌اند (به هر حال)، آموزگاران امروزی به قدری کم حقوق می‌گیرند که به ناچار بایستی در همین گروه بمانند و یا آن‌که به طور کامل از این شغل و حرفه دست بردارند.

قانون جهانی مربوط به پول، قانونی بسیار ساده است، همان‌گونه که تمام حقایق بزرگ، ساده و بی‌آلایش است، گرچه بدبختانه، سادگی صفتی است که باعث گردید خرد و دانش کهن برای بشر آن‌قدر سخت، و درک آن دشوار شود. منظورم البته انسان بالغ است. کودکان آن را به سرعت و به گونه‌ای بسیار طبیعی درک می‌کنند و به آن پی می‌برند، تا آن‌که قدرت معصومیت آنان به تدریج از بین می‌رود و سرانجام مراحل رشد و پرورش آن را منهدم می‌سازد و بزرگسالان که روزگاری خود کودک بودند، با وارد کردن اطلاعاتی نادرست، ذهن کودک را گند می‌کنند و این ادراک را از بین می‌برند.

در واقع، ماهیت عرفانی پول چنان ساده و راحت است که به سختی باید بکوشید تا از دستوره‌های آن پیروی کنید و قوانین آن را به مرحلهٔ اجرا درآورید. این کار باعث می‌شود ناراحتی و رنج و مشقت روحی و عاطفی فراوانی را در طول کوششهای خود احساس کنید، اما سرانجام زمانی فرا می‌رسد که شما قادر هستید از پنجه‌های ترس از دست دادن پول فرار کنید و بر آن فائق شوید. برای وارد شدن در فرقهٔ فراگیری ماهیت عرفانی پول، شما

باید، مثل هر چیز دیگر مبلغی پردازید و عضو جدید گردید. نخستین قانون، پیدا کردن حرفه‌ای است که به شما اجازه دهد با عشق و علاقه به کار مورد نظرتان پردازید، و به این ترتیب داخل گروه ۳ شوید. دومین قانون، دادن است. هنگامی که شما از نخستین قانون پیروی کردید و داخل کاری شدید که مورد علاقه‌تان است، به احتمال بسیار زیاد به قدری پول به دست خواهید آورد که از حد نیازهای شخصی شما نیز فراتر خواهد رفت. پس از آن که بدهیهای خود را پرداختید و به کلیه نیازها و مایحتاج اساسی و روزمره زندگی خود رسیدید، یعنی مسافرت و گذراندن تعطیلات و انجام دادن کارهای تفریحی و سرگرمی‌های پس از کار، آن وقت نصف باقیمانده پول خود را که با کار کردن با علاقه به دست آورده‌اید، به مردم مستحق و مستمند بدهید. نصف پولتان را بدهید! تکرار می‌کنم: بدهید!

نصف پول را؟! به راحتی می‌توانم واکنش توأم با شگفتی و ناباوری شما را تصور کنم. قادرم آن را در صدا و حالت چهره‌هایتان بشنوم و ببینم... همان‌گونه که قادرم فکرتان را بخوانم. بله درست شنیدید! نصف پولتان را. این کلمه، اشتباهاً نوشته و یا چاپ نشده است. پولتان را به دیگران بدهید؟ بله. همین طور است. البته پس از آن که این پول را آزادانه خرج کردید و برای خواسته‌های منطقی شخصی خودتان، مورد استفاده قرار دادید. تا زمانی که سعی نداشته باشید پولهای به دست آمده‌تان را ذخیره و سرمایه‌گذاری کنید، و بنابر عقیده «پول، پول می‌آورد» (عقیده‌ای که اتفاقاً با قانون جهانی مغایرت دارد) رفتار کنید. ابداً مهم نیست که آن را به کس دیگری بدهید یا خرجش کنید، زیرا این پول به افزایش خود ادامه خواهد داد. دادن پول به دیگران - که هیچ ربطی به خرج کردن به گونه‌ای دست و دل‌بازانه ندارد - نوعی وسیله تقویت‌کننده اضافی است که برای تولید بیشتر جریان افزایش درآمد مالی شما تأثیرگذار است و توسط قانون کارما^۱ برای خوشبختی و سعادت

۱. Karma، برای توضیحات بیشتر به کتاب با شما تا ابدیت نوشته لوبسانگ رامپا مراجعه کنید - م.

شخصی، به عنوان نوعی پاداش ارشاد عرفانی شما داده می‌شود. همان‌طور که قبلاً به شما هشدار داده بودم، این قانون به قدری ساده است که شما به سختی قادر خواهید بود که نخست: آن را درک کنید و دوم آن‌که، به آن ایمان آورید، و سوم آن‌که، آن را به مرحله اجرا بگذارید.

پس از آن که شما در آزادی کامل، و نه توأم با ترس و احتیاط، سعی کردید برای نخستین بار این قانون را به مورد اجرا بگذارید، دیگر نیازی به تجربیات دیگر نخواهد بود و در واقع، خودتان آثار آن را مشاهده خواهید کرد، زیرا این قانون شگفت‌آور و عجیب اثر خود را خواهد بخشید. پس از مدّت زمانی بسیار کوتاه (که به عوامل فراوانی بستگی دارد و برای هر شخص متفاوت است)، پولی را که شما به آن طرز ساده لوحانه و جنون آمیز و حتی مسرفانه به دیگران دادید، نه تنها به شما برخواهد گشت، بلکه مبالغ فراوانی نیز به آن افزوده خواهد شد که اغلب اوقات، سه و یا چهار برابر بیشتر از مبلغ اولیه‌ای است که شما داده‌اید. این پول، به گونه‌ای غیر منتظره و کاملاً پیش‌بینی نشده، آن هم از منشی به همان نسبت باور نکردنی به شما خواهد رسید. هرگز پولی به کسی قرض ندهید، بلکه آن را ببخشید. نگران نباشید پولتان بر خواهد گشت، آن هم همیشه چند برابر بیشتر. البته لزومی ندارد که همیشه از همان شخصی که به او پول داده‌اید، به شما بازگردانده شود، و به ندرت پیش می‌آید که از همان کسی که در وهله اول پول داده بودید، چیزی دریافت کنید. این پول از جهان بالا به نزد شما برخواهد گشت. این برابر است با هماهنگی‌های قوانین دادن پول به دیگران.

ماهیت عرفانی پول ممکن است لرزشی بر اندام تعدادی از سرمایه‌داران و نیز بانکداران و شرکتهای بیمه بیندازد، اما هیچ نیازی به این کار نیست.

۱. در این جا به یاد آیه ۲۴۵ سوره بقره می‌افتیم: «کیست آن کس که به خدا وام دهد، وامی نیکو، تا خدا آن را برایش چندین برابر بیفزاید؟ و خدا تنگی و گشایش دهد و به سوی او بازگردانده می‌شود.» - م.

هنگامی که بهت و حیرت اولیه از بین می‌رود، همین سرمایه‌گذاران متوجه خواهند شد که سرمایه‌گذاری در شرکتهای جدید ممکن است با درخواستهای عرفانی دادن پول مصادف نگردد، با این وجود با درخواستهای عرفان پول در ارتباط با به حرکت انداختن و به گردش در آوردن انرژی پول و سرمایه در جهان رو به رو گردند. کاری که آنان با سرمایه اصلی و شخصی خود انجام می‌دهند به این ترتیب قادر می‌گردد از قانون به حرکت انداختن پول پیروی کند و از قانون دادن پول به دیگران تقلید کند. اما در مورد شرکتهای بیمه و فروشندگان بیمه‌نامه‌ها، آنان می‌توانند با آگاهی به این مطلب که با فراهم آوردن بیمه برای خانواده‌ها و افرادی که بیش از حد لزوم بیمار و علیل‌اند، کاری پذیرفتنی انجام داده‌اند، اندکی از لرزشهای خود بکاهند و آن را تخفیف دهند.

چیزی که موجب اختلال در قوانین عرفان پول می‌شود، مبالغ‌ه‌نگفتی از پول است که موجب می‌گردد خویشان و اطرافیان شخص بیمه شده، هر لحظه آرزوی مرگ او را داشته باشند، و با شقاوت و بی‌شرمی تمام با یکدیگر به جنگ و ستیز پردازند... و گاهی نیز به قتل و از بین بردن جان انسانی دیگر مبادرت ورزند.

و بانکداران؟... لازم نیست زیاد احساس نگرانی کنند. آن مبلغ پولی را که به عنوان بهره بانکی در حسابهای پس‌انداز بی‌اندازه بزرگ از دست می‌دهند، با جریان رو به افزایش حسابهای جاری که از نحوه خرج کردن و دادن به کار خود ادامه می‌دهد، بار دیگر به سرعت به دست می‌آورند. بانکداران به تمام آرزوهای خود می‌رسند! راستی منظور من از قوانین دادن چیست؟ طبیعت، همه چیز خود را در کمال آزادی و بخشندگی می‌دهد، و گرنه هرگز نه چمن و علفزاری وجود داشت، نه گل و گیاهی و نه حتی میوه‌ای و درختی. برای آن که بتوانیم هم‌رنگ این دادن مطلق شویم، که هزاران بار بیشتر از مبلغ اول باز خواهد گشت، بایستی که با خود طبیعت یکرنگ شویم. درخت سیب هرگز نمی‌گوید: «من تنها به انسانهای با ارزش که حق خوردن دارند، سیب

می‌دهم.» و گاو مهربان و چشم قهوه‌ای بی‌آزار هم دربارهٔ شیر خود چنین حرفی نمی‌زند، زیرا چنانچه در کمال بخشندگی و آزادی چیزی داده نشود، درخت سیب می‌میرد، و شیر گاو نیز خشک می‌شود و موجب مریضی گاو را فراهم می‌آورد. حتی خورشید نیز که گرما و حرارت و نور خود را می‌دهد، بر سر تمامی موجودات الهی یا غیرالهی، خوب یا بد، یکسان می‌تابد و گرمی حیاتبخش خود را به همه ارزانی می‌دارد. بنابراین تمامی حیات و هستی، به دادن بستگی دارد... تا قادر به بقا باشد.

راز عرفان پول این است که: انرژی ناشی از پول، در دایره‌ای مغناطیسی حرکت می‌کند. پولی را به دیگران بدهید، و متوجه خواهید شد که این پول در همان دایرهٔ نامرئی که از انرژی بسیار ناب و قدرتمندی سرشار است، به حرکت درمی‌آید و به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، چند برابر بیشتر به نزد خودتان برمی‌گردد، در حالی که از جانب شما به جریان خود ادامه می‌دهد و در همان مسیر دایره‌ای خود قرار می‌گیرد (درست مانند حرکت بومرنگ) و دوباره به خودتان برمی‌گردد. این کار بارها و بارها تکرار می‌گردد و هرگز پایانی در این حرکت دوّار نیست. بنابراین، پس از مدتی شما مرکز این انرژی به شمار خواهید آمد و عامل به حرکت در آمدن خواهید بود. در ضمن این را به خاطر بسپارید که هرگز از بازگشتن به نزد شما، خودداری نخواهد کرد و در هر بار که به نزدتان باز آید، چند برابر بیشتر از سابق است. نان و صدقه‌ای که بر روی رودخانه‌ای از فقرا بیندازید، به راستی به سوی شما باز خواهد گشت و همان‌گونه که نجّار ناصریه (حضرت مسیح) به حواریان خود آموزش داد، به راستی کمک و صدقه، آورندهٔ خیر و برکت است. البته، این خیر و برکت، نان روزانه را که با کار کردن در کار مورد علاقه‌تان به دست می‌آورید نیز در برمی‌گیرد. این وضعیت، هنگامی پایان می‌گیرد که شما دست از دادن بردارید. آن وقت است که این دایرهٔ سحرآمیز از کار می‌افتد. این را به خاطر داشته باشید که قانون دادن بر طبق اصول انرژی الکترومغناطیسی به کار

می‌افتد و نیرو می‌گیرد، کاملاً شبیه جریان متغیر نیکولا تسلا^۱. این اجازه را به خود ندهید که به دلیل داشتن پول کم، از پول دادن به دیگران خودداری کنید. چنانچه بیست دلار پول دارید یا ده دلار آن را خرج کنید، یا آن را به کس دیگری بدهید - سعی کنید این پول را به گردش در آورید - کلمه کلیدی این است که: کم پول بودنتان موقت است.

ناگهانی بخشیدن پول، و کشف کردن این معجزه شگفت‌آور که چگونه آشکارا صاحب مال و ثروت شوید، کاری بسیار دشوار است. شما از دوران کودکی طوری آموزش دیده‌اید که مقتصد و محتاط و قانع باشید، و این که منطقی رفتار کنید و به پول خود اهمیت بدهید و آن را ابلهانه به مصرف نرسانید. به این ترتیب، برای شما امری طبیعی است که تصور کنید چیزهایی که من در این صفحات اول کتابم نوشته‌ام، مشتی چرندیات پوچ بیشتر نیست.

اما امیدوارم که چنین افکاری به ذهنتان راه نیابد. ممکن است تصور کنید اندرز من برای این که «پول خودتان را ببخشید و به دیگران بدهید» و یا حتی آن را خرج بکنید، چیزی بسیار مسخره و شیوه‌ای عجیب برای ثروتمند شدن باشد. اما همان‌طور که گفتم، جهان هستی اهمیتی نمی‌دهد که با پولتان چکار می‌کنید، می‌خواهید آن را خرج کنید، می‌خواهید آن را به دیگران بدهید: رمز این کار این است که کاری کنید پولتان مجدداً، به گونه‌ای، به جهان برگردد و در حرکت باشد. مثلاً اگر شما تنها چهارصد دلار (یا چهارصد تومان) پول داشته باشید و بنابراین قادر به خریدن و یا حتی اجاره کردن خانه آرزوهایتان نباشید و به شما بگویند که دو بیست دلار (یا تومان) آن را مثلاً برای خریدن یک آباژور مخصوص یا یک صندلی برای خانه‌ای که در نظر دارید در آن زندگی کنید، به مصرف برسانید، به احتمال زیاد از من خواهید پرسید:

«آخر چطور ممکن است من با دادن یا خرج آن مقدار پول کمی که در

۱. Nikola Tesla، مخترع آمریکایی.

اختیار دارم دوباره صاحب پول شوم؟! این نه تنها منطقی نیست، بلکه جنون‌آمیز نیز هست!»

اما هر طور که میل دارید فکر کنید. همان‌طور که گفتم، من شکی ندارم که شما بلافاصله پس از نخستین آزمایشتان برای پی‌بردن به حقیقت عرفان پول و دادن پولی به دیگران به همین نتیجه من خواهید رسید. تنها چیزی که می‌توانم به شما بگویم این است که عرفان پول و اجرای قوانین آن هرگز برای من غیر عملی نبوده و همیشه آثار آن را به چشم دیده‌ام. اما من تنها اجازه دارم برای شخص خودم سخن بگویم. چنانچه شما هنوز در پنجه‌های ترس از دادن پول دست و پا می‌زنید و در ناراحتی به سر می‌برید، چرا سعی نمی‌کنید، راه پیشنهادی مرا آزمایش کنید؟ با باطن خود حرف بزنید، آن وقت با شگفتی بسیار خواهید دید چه اتفاقاتی برای «شما»ی باطنی رخ خواهد داد.

ای کاش قادر بودم همه را متقاعد کنم که یکی شدن با هماهنگی عالم هستی چقدر هیجان‌آور است؛ عالمی که در اطرافتان در حرکت است و سبب می‌شود که شما خود را با آن یکی ببینید و به دیگران بدهید. وقتی ملاحظه کنید از تمامی زنجیرهای محدودیت و وابستگی‌های مالی رها شده‌اید، نوعی سرمستی گیج‌کننده‌ای را تجربه خواهید کرد. هنگامی که پی ببرید بهترین و سریعترین و نیز مطمئن‌ترین راه برای به دست آوردن، دادن است، به این می‌گویند آزادی! نوعی آگاهی ناگهانی و مقاومت ناپذیر. نوعی دانش که دیگر اسیر ترس از پول و پرستش پول نیستید. سرانجام با رضایت خاطر متوجه خواهید شد که پول تنها کاغذی بیش نیست! کاغذی کثیف و مچاله شده! درست مثل کاغذ دورانداخته شده بسته‌ای آدامس. امکان آن نیست که بتوانم چنین احساس غریبی را در چارچوب کلمات و واژه‌ها بیان کنم. شما خود، باید نخستین درد جانگداز رها کردن پولتان را تجربه کنید و سپس خود قادر خواهید بود آن را احساس کنید. از قانون عرفان پول پیروی کنید و ببینید چه بر سر آن وجود باطنی‌تان می‌آید، همان باطنی که تصور می‌کردید به

خوبی می شناسید.

افراد ثروتمندی همچون راکفلرها و فوردها و کندی‌ها و غیره، همیشه از عرف دادن پیروی کرده‌اند. به همین دلیل است که افزایش روزافزون ثروت آنها هرگز متوقف نشده است. بله درست می‌گویید! قبول می‌کنم که هدف اولیه آنان از بین بردن مالیات بر درآمدهای شرکتهای آنان بوده است، اما این یکی از عجیب‌ترین چیزها در ارتباط با عرفان پول است. قوانین این نظام، ابدأً کاری به انگیزه شخص ندارد، و هنگامی که حلقه انرژی مغناطیسی آن به حرکت افتاد (آن هم از طریق دادن) تنها به این کار دارد که تحرک و فعالیت انرژی پولی دوباره از همان منشاء که آمده بود، به عالم هستی برگردد و به کار خود ادامه دهد. البته انگیزه دادن، خود برای پیش بردن و رفیع ساختن مقام قلب و روح آدمی، بسیار مهم و باارزش است، اما انگیزه بر عمل بومرنگ مانند مسیر دایره‌ای پول و بازگرداندن چند برابر آن، تأثیری نمی‌گذارد.

شاید به این دلیل انگیزه بر این قانون اثر نمی‌گذارد که همان عمل دادن پول چنان نیروی شدیدی تولید می‌کند که تمامی انگیزه‌ها را به اهداف و انگیزه‌های خوب و نیک مبدل می‌سازد. حال شما می‌خواهید به اسرار پول پی ببرید یا خیر، این به خود شما بستگی دارد. آزادی عمل در هر شخص، نعمتی بس گرانبها است.

من از شیوه ستاره‌شناسی پریدن و ادغام شدن در گروه ۳ سخن گفتم. هنگامی که کار مورد علاقه‌تان را یافتید، به سرعت آن قدر پول جمع خواهید کرد تا قادر گردید دایره سحرآمیز انرژی دادن خود را به کار اندازید. اما نه من و نه هیچ کس دیگر قادر نخواهد بود شما را ارشاد کند و به این کار و ادارتان سازد. زمان رشد و آگاهی فردی هر شخص، با دیگران فرق دارد و به وسیله باطن رفیع و والای فرد به کار می‌افتد. این همیشه بهترین روش است؛ این که خودتان قضاوت امور را عهده‌دار باشید. این کار باعث رشد و تقویت غریزه و حس الهام شما می‌شود.

و اکنون ذکر (یا مانترایی^۱) برای عرفان پول:
 «من بی پول بوده‌ام، اما هرگز فقیر نبوده‌ام. بی پول بودن موقت است و
 فقیر بودن نوعی حالت فکری بیش نیست.»

مایکل تاد^۲

۱. Mantra ، واژه سانسکریت به معنی ورد، ذکر. — م.
 ۲. Michael Todd ، کارگردان فقید آمریکا.



۲

روزی یک سیب

راهنمای سلامت و تندرستی
به کمک علم اعداد و ستاره‌شناسی شامل گیاهخواری
و سایر مسایل روز و راه‌حل‌های ماورای طبیعی آنها

روزی یک سیب

... پزشک را دور از ما نگاه می‌دارد

... پرخطرترین قطعه از یادگارهای

دورانی که سخن گفتن آغاز کردم

همین جمله بود...

خاطره‌ای که بعد از راه رفتن، در ذهن من

باقی مانده است

همه بیم داشتند به ذات‌الرّیه مبتلاگردم

آن هم به دلیل گردشها و دویدنهایم در زیر باران

پیش از این هشدارها، همیشه عادت‌م بود

پنهانی بیرون بخزم و در کمال سرمستی و شادی

در زیر باران بدوّم...

آنان همیشه به من گوشزد می‌کردند:

«مطمئناً ذات‌الرّیه خواهی گرفت!»

آنان این جمله را طوری بیان می‌کردند

که باعث خندیدن من گردند.

سالها و سالها، من نیز کلمه ذات‌الرّیه را

اشتباه تلفظ می‌کردم...

آنان هر بار می گفتند:
 «مطمئناً ذات الریه خواهی گرفت»
 اما من انگشتانم را به علامت نفی
 می جنباندم
 و رازم را به عروسکهایم می گفتم...

* * *

این دخترک کوچک درون شعر و عروسکهایش، قربانیان اپیدمی هولناکی از ترس ابتلا به بیماری بودند. علم ستاره‌شناسی با درستی انکارناپذیری می آموزد که برای مثال، چنانچه در هنگام تولد، اختلالاتی در ستاره صعود کننده (یا آسان‌دان) و یا خانه ششم فردی که با بیماریها و سلامتی او مرتبط است، وجود داشته باشد، و همین ستاره صعود کننده در ماه اسفند یا خرداد قرار گیرد (زیرا خرداد با ریه‌های انسان مربوط است و اسفند نیز به نقاط عصبی سمپاتیک بدن) تازه در آن صورت است که امکان ابتلا به بیماری ذات‌الریه وجود دارد. به غیر از این، اصلاً ممکن نیست به این مرض مبتلا گردید. مهم نیست پیش خود تصور کنید این جمله من چقدر سنگین و نامفهوم بوده است، فقط این را به خاطر داشته باشید که با وجود بی‌اطلاعی شما از ستاره‌شناسی، گفته‌های من همه صحیح است و بس!^۱
 چنانچه اختلالات ستاره‌شناسی در ماه خرداد یا اسفند نداشته باشید، شما می‌توانید در کمال سلامت و بی‌دغدغه تمام شب را در زیر باران بخوابید

۱. در علم ستاره‌شناسی ما دوازده خانه فرضی در زایچه رسم می‌کنیم و هر خانه مربوط به یک بخش از زندگی شخص مورد نظر می‌شود. خانه نخست یا همان آسان‌دان در مورد رفتار ظاهری شخص در اجتماع است. خانه دوم و سوم و الی ششم هم هر کدام معنای مخصوصی دارند و خانه ششم در مورد سلامتی و بهداشت جسمانی و روحی فرد می‌باشد. چنانچه در هنگام تولد و با محاسبات یک ستاره‌شناس مجرب پی ببرید که خانه ششم شما در صورت فلکی جوزا یا حوت بوده است، این به آن معنا است که ریه‌های شما ضعیف‌تر از سایرین است و مستعد ابتلا به انواع بیماریهای ریوی هستید اما این دلیل نمی‌شود که حتماً مبتلا به این امراض بشوید! - م.

و یا در کولاکی سهمگین گرفتار شوید و دچار هیچ مرضی نگردید. به همان نسبت نیز، چنانچه این محاسبات نجومی در نقشه تولد شما، یافت نشود، حال تولد شما در هر ماهی که می‌خواهد باشد، می‌توانید به راحتی در نزدیکی شخصی سیگاری بنشینید و یا حتی در میان تعداد بی‌شماری افراد سیگاری حضور به هم رسانید و به سرطان حنجره و یا ریه مبتلا نگردید. (این اظهارات من مطمئناً مردم آمریکا را که در ماه سرطان (تیر) به دنیا آمده‌اند دچار خشم و ناراحتی خواهد کرد!)^۱

البته این آخرین نتایج گزارش شده به وسیله متخصصان کارآزموده سفیدپوش مؤسسه سرطان‌شناسی آمریکا است. تنها موردی که ممکن است سیگار کشیدن اشخاص دیگر بر شما تأثیر منفی بگذارد، زمانی است که خودتان از بوی توتون ناراحت بشوید و بس. بعضی از مردم از این بو خوششان می‌آید، بعضی دیگر بیزارند. این به خودتان بستگی دارد.

خود من از بوی مشروبات الکلی بیزارم، اما این دلیل نمی‌شود که چون در اجتماعی به سرمی‌برم که مردم آن عادت به نوشیدن مشروبات الکلی دارند، پس من نیز معتاد به الکل بشوم. برعکس، مونوکسید کربون ماشینها و وسایل نقلیه همچون موتورسیکلت‌ها و کامیونها و اتوبوسها و نیز دود کارخانجات صنعتی برای تمام انسانها مرگبار و خطرناک است. به همین جهت چنانچه شخصی در نزدیک میز شما سیگاری روشن کند، مطمئن باشید که شما را مبتلا به سرطان ریه نخواهد کرد. این که مردم امروزه چگونه با اطمینانی راسخ به چنین عقیده مسخره‌ای ایمان و اعتقاد دارند، نمونه‌ای است از این که مغز آدمی چقدر به سهولت می‌تواند با تکرار دروغهای مختلف تحت تأثیر تکرار بگیرد و به وسیله آنان هیپنوتیزم^۲ شود.

۱. بنا به اصول ستاره‌شناسی هر شهر، دهکده و کشوری در ماه بخصوصی زاده شده است و اهیت فعلی خود را گرفته است. حیوانات نیز از این امر مستثنی نیستند. برای نمونه ایران به سورت فلکی اردیبهشت (ثور) تعلق دارد. آمریکا تیر، فرانسه مرداد، انگلستان فروردین، ژاپن ان و... و... م.

۲. Mass Hypnotism، پدیده‌ای است که مدتهاست روانشناسان از آن اطلاع دارند. مثال

البته قبول دارم، سیگار کشیدن مسلماً برای ریه‌های شما (یا هر عضو دیگری از بدنتان) سودمند نیست (زیرا ممکن است ریه و یا عضو دیگری از بدنتان بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر باشد) بنابراین نکشیدن سیگار و یا دست‌کم کشیدن سیگارهایی که نیکوتین کمتری دارد، و در ضمن فرو ندادن دود آن، بهترین کار برای حفظ سلامت شما است. اما این را به خاطر داشته باشید که چنانچه در زایچه^۱ یا جدول آسمانی تولدتان، خبری از ناراحتی‌های ریوی نباشد، ابداً امکان ابتلا به سرطان ریه را نخواهید داشت. حتی اگر چنین هم باشد، بدون تردید به هیچ وجه شخصی سیگاری که در اتاقی با شما حضور دارد، بیمارتان نخواهد کرد، همان طور که تنفس هوای بیرون داده شده از دهان فردی مشروب‌خوار، شما را به الکل معتاد نخواهد کرد، و تنها ممکن است از بوی آن ناراحت شوید و بس، همان‌گونه که فردی گیاه‌خوار از بوی گوشت سرخ شده احساس ناراحتی می‌کند.

هر شغل و حرفه‌ای، نقایص خود را دارد. حرفه طبابت و پزشکی نیز از این امر مستثنی نیست با آن که دوست دارند طوری دیگر به ما بقبولانند. با این وجود، پزشکی مدرن و امروزی در نیمه دوم قرن حاضر، مرتکب اشتباهات کمتری شده است.

البته این وضعیت همیشه به همین‌گونه نبوده و مثل پاندول ساعت‌های قدیمی به این سو و آن سو حرکت کرده است. مثلاً به هنگام جنگ‌های داخلی آمریکا و در اوایل قرن حاضر، اعتقاد به پزشکان کاری بس مخاطره‌آمیز بوده است. پزشکها آگهیهای فراوانی در روزنامه‌ها و جراید چاپ می‌کردند و تصاویر عجیب و غریب و رنگارنگی منتشر می‌ساختند که احتمالاً امثال آنها

بارزی از آن، در هنرنمایی‌های مرتاضان هندی به هنگام بالا رفتن از طناب، و یا سخنرانی‌های جالب هیتلر مشاهده می‌شود. هیتلر طوری شنوندگان بی‌شمار خود را هیپنوتیزم می‌کرد و تحت تأثیر قرار می‌داد که پس از پایان نطقش، هیچ کس قادر نبود به درستی اظهارات او را تکرار کند و یا دقیقاً بگوید هیتلر از چه موضوعی صحبت کرده بود. همگان تنها دچار نوعی احساس سرمستی و وجد می‌شدند و به اوج هیجان می‌رسیدند. — م.

را بر روی دیوارهای رستورانهای امروزی به طور حتم مشاهده کرده‌اید. در این تصویرها، آنان داروهای شفابخش خارق‌العاده‌ای را تبلیغ می‌کردند که قادر بود در آن واحد، انگشت تاول زده شما را درمان کند و درد پشتتان را بهبود بخشد و از خونریزی‌های مکرر بینی شما جلوگیری به عمل آورد و موجب گردد موهای براق و زیبایی بر روی سر طاستان بروید! در ضمن قادر بود از یبوست جلوگیری کند، موجب دفع کرم شود و نفس بدبوی دهان شما را از بین ببرد و مانع خرناس کشیدن‌های شبانه‌تان گردد!

البته باید اقرار کرد چنانچه تنها یکی از این داروهای معجزه‌گر به راستی قادر به انجام تمام این کارها می‌شد، به طور حتم می‌توانست پیوندهای زناشویی را به مراتب بهتر و با دوام‌تر کند!!

بیماران را با زالوهای دراکولا مانندی حجامت می‌کردند تا آنان را از ناپاکی‌های بدنی، تهی سازند و هنگامی که پزشکی پیشرو و به راستی مخلص به نام دکتر ایگناز سِمِل وایس^۱ جرئت کرد پیشنهاد و نیز ثابت کند که چنانچه ماماها و دکترهای زنان و زایمان فقط دستهای خود را در محلولی به نام کلورین^۲ شستشو دهند و سپس به زائوها و نوزادان تازه به دنیا آمده دست بزنند، از عفونت همیشه حاضر تب زایمان که اکثر مادران جوان بر اثر ابتلا به آن از دنیا می‌رفتند، جلوگیری خواهند کرد، او بی‌درنگ به خائن به حرفه پزشکی مبدل شد. مرگ این پزشک در یک بیمارستان روانی، پاداشی بود که همکاران او در این رشته، در ازای کار ارزشمندی که به بشریت انجام داده بود، به او هدیه دادند.

سپس مؤسسه آ. ام. آ دایر شد (البته مطمئنم به وسیله پزشکانی تأسیس شد که پیش از معاینه بیماران، دست خود را می‌شستند) منظورم اتحادیه پزشکی آمریکا است که اعضای آن، به سرعت با اتحادیه ایالتی و فدرال دارو در یک سطح قرار گرفت و مأموریت از بین بردن عملیات پزشکی در سطح پایین و استفاده‌های بیهوده از داروهای مخدر را عهده‌دار شد. این مؤسسه

1. Ignaz Semmelweis

2. Lime Chlorinated

تصمیم گرفت تصویر نمایشی شفا‌دهندگان و کیمیاگران داروشناس را از بین ببرد. مدارس پزشکی در سطح بالایی دایر شد که یک سری قوانین و معیارهای بالا و سخت را از دانشجویان خود می‌خواست و موجب گشت تا کثافت و دیگر آلودگی‌ها از بین برود و عملیات پزشکی بهداشتی بسیار عالی جای آن را بگیرد. این قضیه، اندکی بعد به وسیله تأسیس تعدادی لابوراتوارهای بسیار پاکیزه و ضد عفونی شده و اتاقهای جراحی بسیار مدرن و پیشرفته که گروه تازه‌کاران از رشته تحقیقات پزشکی آن را مورد استفاده قرار دادند، تصویری جدید و عالی به اجتماع ارائه داد. علم طبابت و پزشکی، به‌گندی اما با عزمی راسخ رشد یافت و در موقعیتی برابر با مذهب قرار گرفت و شکوفا شد و مجموعهٔ بیشماری از بیماران حیرت‌زده از این ابهت جدید که در برابر مردان سفیدپوش قرار می‌گرفتند به طوری که انگار راهبانی عالی‌رتبه‌اند که ابداً تحمل کوچکترین انتقاد از خود و یا حرفهٔ خود را ندارند، آن را حمایت کردند. اوضاع طوری شد که نوعی احترام پرستش‌گونه، از بیماران درخواست شد. چه کسی امروز حاضر است در مکالمه‌ای با شخصی که اظهار می‌کند: «... راستش را بخواهید، دکتر من، به من گفته...» مخالفت کند و اظهارات آن پزشک را نپذیرد؟ خب معلوم است تعدادی معدود.

امروزه، حرکت پاندول در مسیر جدید و متفاوتی قرار گرفته است. هنوز هم پزشکان (زن و مرد) بسیار مخلص و صمیمی یافت می‌شوند که واقعاً به کار شفا‌دهی خود ایمان و اعتقاد دارند و در کمال فداکاری به این حرفه اشتغال می‌ورزند. اما از آنجا که روز به روز بر تعداد اشتباه در پزشکی افزوده می‌گردد و دادگاه‌های بی‌شماری در این باره تشکیل می‌شود و به گزارش مردم می‌رسد، مردم کم‌کم به این آگاهی رسیده‌اند که تصویر گرم و بامحبت «پزشک خانوادگی» دوران پدر و مادرهایشان رو به نابودی می‌رود و این که ما امروزه در عصری زندگی می‌کنیم که «عصر متخصصان» نام گرفته است.

اطباء و پزشکانی که استخوانهای در رفته را درست می‌کنند، قطعات قطع شدهٔ اعضای بدنی را که در حادثه‌ای از بین رفته، جایگزین می‌کنند و

صورت‌های مجروح و از شکل افتاده بسیاری از مردم را به شکل اول درمی‌آورند و خلاصه سوختگی‌های شدید را مداوا و ترمیم و گلوله‌های اسلحه را از بدن خارج می‌کنند و اعضای بیمار و یا خراب شده را از تن آدمی بیرون می‌آورند، و موفق می‌شوند پس از ایستادن ضربان قلب مریض، آن را دوباره به کار اندازند، به راستی باید توقع احترام و قدردانی و حتی مهر و محبتی شدید را از جانب ما داشته باشند.

با این وجود، به دلیل مرگ‌های بی‌شماری که پزشکان و اشخاصی که در زمینه داروشناسی به کار می‌پردازند، مسبب آن بوده‌اند، و ما مردم از آنها کاملاً اطلاع پیدا کرده‌ایم، زیاد نمی‌توانیم احساس آسودگی خاطر داشته باشیم و در برابر پزشکان همچنان به حالت سجده درآییم و درست مانند زمانهای قدیم، همان مقدار احترام را برای آنان قایل شویم.

بنابراین، تعداد روزافزونی از مردم امروزی، به پزشکی و طب سنتی و شفا با کمک دعا^۱ و مراسم مذهبی و غیره (مثل طب گیاهی و غیره) روی آورده‌اند. این نوعی انقلاب است که با انتشار کتابهایی درباره پیامبر در خواب، ادگار کیس^۲ و نیز فرزندان گل^۳ و معتقد به بازگشت به طبیعت در دهه ۱۹۶۰ که هنوز هم از خاطره‌ها زدوده نشده‌اند و بر عکس سال به سال بر تعداد طرفداران آنان افزوده می‌گردد، شکوفا گردید.

امروزه ما خواستار از دست دادن پزشکان خوبمان نیستیم و نیز نمی‌خواهیم به حرکت قدیمی پاندول تاریخ بازگردیم و دوباره از اکسیرهای معجزه‌آسا و زالوهای قرن نوزدهم استفاده کنیم. ما به مدیوم یا واسطه‌ای

۱. Homeopathy & Holistic Medicine، امروزه این‌گونه طب سنتی کاملاً شناخته شده است و در بیشتر دانشگاه‌های دنیا، خصوصاً هند و چین از این نوع طبابت نیز آموزش می‌دهند. طب سوزنی، نوعی از همین طب سنتی به شمار می‌آید. - م.

۲. Edgar Cayce، پیشگویی امریکایی از اهالی ویرجینیا که در حالت خلسه و خواب فرو می‌رفت و پیشگویی‌هایی جهانی می‌کرد و در عین حال امراض اشخاص را در حین خواب خلسه مانند خود به دقت و درستی تشخیص می‌داد. - م.

۳. منظور همان «هیپی»ها است. - م.

خوب و خوش خلق نیاز داریم؛ به شخصی که تغییری در شیوه پزشکی بدهد و چیزی را در اختیارمان بگذارد که علم پزشکی همیشه قول آن را داده اما هرگز ارائه نداده است: سلامت همیشگی و خوب... آن هم با دادن حق تقدم به پیشگیری از ابتلا به امراض به جای درمان آنها به وسیله داروها؛ یعنی کاری که طب سنتی و بالاخره پزشکی ستاره‌شناسی انجام می‌دهد. (چنانچه رئیس جمهور اسبق امریکا، ریچارد نیکسون در مسافرتی به چین، از طب سوزنی که برایش مؤثر واقع گشت، استفاده نمی‌کرد، تأیید نیمه مثبت کنونی پزشکان جهان نیز در کار نبود و وجود این علم را به طور کلی قبول نمی‌کردند.)

در چین کهن، سه نوع پزشک وجود داشت. نوع اول تنها قادر به مداوای بیماران بود و در پایین‌ترین درجه پزشکی قرار داشتند. دسته دوم، در تشخیص بیماری تخصص داشتند؛ نه تنها پس از آشکار شدن آن، بلکه حتی پیش از بروز آن نیز قادر به شناختن نوع بیماری بودند. این نوع پزشکان اندکی باتجربه‌تر از دسته اول بود. گروه سوم با استعدادترین و قابل احترام‌ترین پزشکان بودند، گروهی که بیماران خود را چنان سالم نگه می‌داشتند که آنان هرگز کوچکترین نشانه‌ای از هیچ مرض را بروز نمی‌دادند. گروه یاد شده از پیروان تائو^۱ یعنی تائوئیست‌ها بودند. این‌گونه طبقه‌بندی پزشکان، چنانچه دارای ارزش و مفهومی منطقی نبود، از همان آغاز، انجام نمی‌گرفت.

اوضاع فراتر از این بود. یک نفر پزشک در چین کهن، تنها هنگامی پول می‌گرفت که بیمارش رو به بهبود می‌رفت (خداوندا، ما را به آن دوران بازگردان!)، و در بعضی از مناطق، پزشک مزبور مجبور می‌شد چنانچه حال مریضش رو به وخامت می‌رفت، یا در وضعیت جسمانی‌اش بهبود حاصل نمی‌شد، پرداخت غرامت و نوعی جریمه اقتصادی را قبول کند، زیرا این طور تصور می‌شد که چنانچه قادر نگشته بود بیمارانش را سالم نگه دارد، پس

۱. Tao، یا لائوتسه. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «لائوتسه و آیین دائو» ترجمه خانم شهرنوش پارس‌پور مراجعه شود. - م.

بیماری آنان به طور کامل جزو مسئولیتهای وی به شمار می‌آید. گاه که بیماری از دنیا می‌رفت، فانوسی که دارای شکل ویژه‌ای بود، از بیرون مطب پزشک مداوا کننده آویخته می‌شد. پزشکی که فانوسهای متعددی در جلو در مطب و محل کارش آویزان بود، اطمینان داشت که کسب و کارش بی‌روتن خواهد بود. پزشکانی که امروزه از پرداخت بیمه بیماران که در دادگاهها از آنان شکایت کرده‌اند، اظهار گله و ناراحتی می‌کنند، باید خوشوقت باشند که در چین کهن کار نمی‌کردند. در دورانی که پزشکان را برای هر کاری سرزنش می‌کردند (و گاهی اوقات هم به ناحق) و هیچ مسئولیتی برای رفتارهای روانی بیماران، که امکان داشت موجب طولانی‌تر شدن زمان مرض آنان گردد، قایل نبودند، این سؤال پیش می‌آید که چرا همه چیز، همیشه باید جنبه‌ای افراطی داشته باشد؟ اندکی از هر دو وضعیت مطلوب محسوب می‌شود، یعنی هنگامی که هم پزشک و هم بیمار، مسئولیتی یکسان و برابر را برای حفظ سلامت بر عهده گیرند.

چنانچه به من اجازه داده شود پیشنهاد محترمانه‌ای به آقایان و بانوان پزشک و جراحان می‌کنم و آن این است که اگر به پدر شغل طبابت، یعنی بقراط که علم پزشکی را بر پایه آگاهیهایش از علم ستاره‌شناسی پایه‌ریزی کرد، اهمیت بیشتری بدهند، سود بیشتری خواهند کرد. هر پزشک، در هنگام گرفتن درجه پزشکی (در هر تخصصی که می‌خواهد باشد)، پیش از ایفای نقش دیکتاتورگونه خود در مورد بدن ما، (که طبیعتاً گرانبهاترین دارایی فردی هر شخص به شمار می‌آید)، باید سوگندنامه بقراط را بخواند. به این ترتیب آیا توقع زیادی است که از پزشکان درخواست شود نصایح خردمندانه بنیانگذار این رشته را مورد احترام قرار دهند و به کار ببندند؟

بیاییم و تعدادی از نصایح خردمندانه بقراط را در اینجا مورد بررسی قرار دهیم. او در خاطراتش می‌نویسد: «شخصی که بدون در نظر گرفتن حرکت و چرخش ستارگان و سیارات به حرفه طبابت می‌پردازد، فردی ابله است.» در این جمله، خبری از گوشه و کنایه‌هایی یونانی نیست و مرا به یاد ضرب‌المثلی

حقوقی می اندازد بدین مضمون: «شخصی که در دادگاه نماینده خودش باشد، وکیلش ابلهی بیش نیست!» در نکته‌ای دیگر، بقراط با تحکم بسیار هشدار می دهد که: «هرگز آن قسمت از بدن را که قمر از علامت فلکی آن در حال عبور است، با آهن لمس نکنید.»^۱

این نصیحت خردمندانه ممکن است به اندکی توضیح نیاز داشته باشد (به ویژه برای اشخاصی که به حرفه طبابت اشتغال دارند و خرد ستاره‌شناسی پدر بنیانگذار این حرفه را به دلیل آن که امکانی برای تعبیر و تفسیر گفته‌های وی نداشته‌اند، نادیده گرفته و از آن غفلت کرده‌اند).

منظور بقراط این است: پزشک نباید هنگامی به عمل جراحی با چاقو (آهن)، در قسمتی از بدن مریضش (که دارای علامت ستاره‌شناسی ویژه خود است) دست بزند که مصادف با عبور قمر از همان صورت فلکی بخصوص است. قمر، تقریباً دو روز و نصفی در هر صورت فلکی حضور دارد و هر کس با خریدن یک سالنامه نجومی، به راحتی می تواند وضعیت قمر را در تاریخ مورد نظرش پیدا کند و با آگاهی به آن، به کارهای مهم دست بزند.

بنا به اظهارات بقراط، که در جراحی بارها به اثبات رسیده است، با گوش ندادن به این قانون و نادیده انگاشتن آن، هر عمل جراحی که در زمان

۱. همان‌طور که قبلاً در مورد پیدا کردن ستاره صعود کننده نوشته شد، قمر هر دو ساعت یک بار (روزانه) به دوازده صورت فلکی سر می‌زند. در ضمن، در هر ماه قمری که معمولاً ۲۸ روز طول می‌کشد، قمر در هر دو روز و نیم یک بار، از یک صورت فلکی عبور می‌کند. یعنی دو روز در فروردین می‌ماند، دو روز در اردیبهشت، دو روز در خرداد، دو روز در تیر و... در جملة بقراط منظور این است که هرگز هنگامی که قمر در ماهی قرار دارد که با قسمت بخصوصی از بدن مرتبط است، جراحی به هیچ وجه صورت نگیرد. برای مثال، فروردین در بدن آدمی، به سر و دماغ و چشم مربوط است، اردیبهشت به گلو و لوزه‌ها و تارهای صوتی و... تا اسفند که به پاها مربوط می‌شود. منظور بقراط این است که چنانچه مثلاً قمر در اردیبهشت است، هرگز جراحی گلو و لوزه صورت نگیرد، یا اگر قمر در آبان است، هرگز جراحی بر روی قسمتهای آلت تناسلی زنانه یا مردانه (مثل عمل فتق) صورت نگیرد زیرا کاری خطرناک محسوب می‌شود. - م.

نامناسب انجام گرفته باشد، به ناگزیر به نتایج ناخوشایند زیر حاصل می‌شود:

- ۱ - مشکلاتی به وجود می‌آید، از جمله انواع عفونتهای مربوط به عمل جراحی،
- ۲ - وضعیت بهبود بسیار کند و دردناک می‌شود و دوران نقاهت آهسته می‌گذرد،
- ۳ - بیمار می‌میرد. آخرین وضعیت ذکر شده به دلیل نافرمانی از این قانون، معمولاً در پس جمله مشهوری قرار دارد که بیشتر اوقات پزشکان بر زبان می‌آورند: «عمل جراحی به خوبی انجام گرفت، اما بیمار در حین عمل، از دنیا رفت.»

در وضعیت سوم، مرگ ممکن است به دلایل مختلفی، از جمله داروی بیهوشی تجویز شده، ناشی شود. نتایج وضعیت یک و دو، خوشبختانه، بیشتر اتفاق می‌افتد و وضعیت سوم معمولاً به ندرت پیش می‌آید. با این وجود، بدیهی است که گوش کردن به هشدارهای بقراط عاقلانه‌ترین کار به نظر می‌رسد.

چند نمونه مثال بزنیم: هنگامی که قمر در اردیبهشت حضور داشته باشد (که برگردن و گلو تأثیر دارد)، پزشک نباید به عمل برداشتن لوزه اقدام کند. هنگامی که قمر در عقرب است (که بر آلت تناسلی تأثیر دارد)، باید از هرگونه عمل جراحی پروستات یا برداشتن رحم یا عقیم ساختن آقایان خودداری کرد. هنگامی که قمر در دی یا فروردین باشد (دی بر دندانها و استخوان بندی انسان و فروردین بر سر انسان به طور کلی تأثیر دارد) هرگونه عمل جراحی دندان و جراحیهای مربوط به استخوان یا قسمتی از سر، با شکست کامل رو به رو خواهد شد. به همین گونه است سایر ماهها و اعضای بدن.

در صفحات بعدی این بخش، فهرستی از اعضای مختلف بدن انسان وجود دارد که نشان می‌دهد هر یک از آن اعضا تحت تأثیر کدام ستاره‌ها و سیارات است. من به شخصه هرگز پند و اندرز هیچ‌کس را تا زمانی که تحقیقاتی درباره آن انجام ندهم، و از ارزش و اعتبار آن اطمینان کامل حاصل نکنم، نخواهم پذیرفت و این در مورد اندرز ستاره‌شناسی بقراط نیز صدق می‌کند. اما من برخلاف رفتار پزشکان نسبت به علم ستاره‌شناسی، تا زمانی

که تا حد رضایت خاطر تحقیقات انجام ندهم و کنجکاوی نکنم، نسبت به آن بی اعتقاد نیز نیستم. من اندرز بقراط را در این مورد بخصوص مورد بررسی قرار دادم و هر بار از درست بودن آن اطمینان کامل یافتم. در صفحات بعدی تنها چند نمونه، در میان نمونه‌های بی شماری که تحقیق کردم، خواهم آورد.

۱ - جف چندلر^۱، یکی از هنرپیشگان دهه پنجاه سینمای هالیوود، به سبب حرکت یکی از مهره‌ها که به دیسک منجر شده بود، برای عمل جراحی ستون فقراتش، در بیمارستان بستری شد. این عمل، جراحی نسبتاً ساده و بی دردسری است و تنها چند روز بستری شدن در بیمارستان کفایت می‌کند، اما متأسفانه او به «دلیل نامعلوم» روی میز جراحی، در هنگام عمل درگذشت. در آن روز بخصوص، قمر در مرداد بود، ماهی که بر روی قلب و پشت و کمر و ستون فقرات تأثیر دارد.

۲ - برتاتاد^۲، همسر اوّل تهیه کننده فیلم مشهور دور دنیا در هشتاد روز یعنی مایکل تاد، انگشت خود را با لیوانی شکسته پاره کرد و فردای آن روز تصمیم گرفت به اورژانس بیمارستان در لوس آنجلس برود تا پزشک جوان کارآموزی که آن روز انجام وظیفه می‌کرد، زخم او را بخیه بزند. این کار، عملی بسیار ساده و جزئی است. برتا به هنگام رفتن به بیمارستان همراه با وکیلش برای نوشیدن فنجان قهوه در رستورانی در بورلی هیلز توقف کردند. هنگامی که آنان به بخش اورژانس بیمارستان رسیدند، برتا از بیم آن که مبادا بخیه زدن انگشتش دردناک باشد، درخواست بی‌حسی کرد. به او دو قرص بی‌حس کننده دادند اما تأثیری نکرد. با استفاده از سومین قرص بی‌حسی، برتا برای همیشه از هر نوع دردی آسوده شد. او در عرض چند دقیقه از دنیا رفت. در آن روز، قمر داخل ماه خرداد شده بود که بر شانه‌ها، بازوان، و دستها و انگشتان بدن تأثیر دارد. همان‌طور که توجه فرمودید، در مورد برتاتاد و جف چندلر: «عمل جراحی با موفقیت همراه بود، اما بیمار جان سپرد.»

1. Jeff Chandler

2. Bertha Todd

۳ - یکی از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی من که در شهر پیتزبورگ زندگی می‌کند، بنابه پیشنهاد پزشک خانوادگی خود تصمیم گرفت هر دو فرزند خود را برای عمل برداشتن لوزه به بیمارستان بفرستد. یکی از آن دو کودک، به شدت از ورم لوزه‌ها در رنج بود و کودک دوم اندکی کمتر. این موضوع مربوط به دورانی است که پزشکان پیشنهاد می‌کردند تمام فرزندان یک خانواده همزمان، مورد عمل جراحی لوزه قرار گیرند (آن چه به تازگی خلاف آن را تجویز می‌کنند). برای مثال، اگر فردی چهار فرزند داشت، بهتر بود که هر چهار نفر را در بیمارستان بستری کند و همه آنان با هم مورد عمل جراحی برداشتن لوزه قرار گیرند. به گفته پزشک، آن دسته از بچه‌هایی هم که احتیاج به برداشتن لوزه نداشتند، سرانجام روزی باید این عمل را انجام می‌دادند. تنها بعدها جامعه پزشکی به این نتیجه رسید که لوزه‌ها، خود دارای وظیفه بخصوصی در بدن هستند و هرگز نباید آنها را برداشت، مگر در بعضی شرایط استثنایی که بودن لوزه‌ها بیشتر دردسر آفرین است تا سودمند. در آن دوران که چندان هم دور نیست، برداشتن لوزه‌ها به این ترتیب سفارش می‌شد، زیرا اولیا را آسوده‌خاطرتر می‌کرد و امری مؤثر در سلامت بدن کودک به شمار می‌آمد. در ضمن، برای عمل جراحی چندنفره، پزشک جراح پول کمتری می‌گرفت.

در آن روزی که این بچه‌ها به بیمارستان رفتند، قمر در اردیبهشت بود که همان‌طور که قبلاً گفتم بر روی گردن و گلو تأثیر دارد. یکی از آن کودکان به عفونت حادی دچار شد که برای مدتی احتمال مرگش می‌رفت، اما خوشبختانه سرانجام پس از استفاده مکرر از آنتی بیوتیک، حالش کم‌کم رو به بهبود گذاشت. طفل دیگر که دخترکی کوچک بود، به کندی بسیار بهبود یافت به طوری که مجبور شد پنج هفته در بیمارستان بستری باشد. در طول این مدت پی بردند که قطعه‌ای از لوزه، هنوز هم در گلوئی دخترک بینوا باقی مانده است و بایستی بار دیگر عمل جراحی روی او انجام شود.

جامعه پزشکان آشکارا اعتراف می‌کنند که دست‌کم پنج درصد از مرگ و

میرهای بیمارستانها، علتی نامعلوم و توضیح ناپذیر دارد. آیا این امکان هست که پند و اندرز بقراط از نظر ستاره‌شناسی توضیحی برای این مطلب داشته باشد؟ این پزشکان تا زمانی که شخصاً برای آزمایش کردن این مطالب تلاش به خرج ندهند، هرگز به این امر پی نخواهند برد. لازم نیست پزشکان به ناگهان به انجام دادن دستورها و نصایح بقراط پردازند و یکشنبه ستاره‌شناس شوند، اما کمترین کاری که از دستشان برمی آید این است که دقت و مطالعات دقیقی در تاریخچه بیماریهای گذشته بیماران خود به عمل آورند و از جراحیهای کنونی و گذشته آنان اطلاع یابند تا قادر به بررسی نتایج پرونده‌های بیماران خود باشند. تنها چیزی که لازم است آنان در اختیار داشته باشند، یک سالنامه نجومی است تا موقعیت قمر را بر طبق جراحیهای روزانه خود بدانند.

همان‌طور که قبلاً گفتم، از آنجایی که قمر (یا ماه) در هر صورت فلکی، در حدود دو روز تا دو روز و نیم باقی می‌ماند، لزومی نخواهد داشت که یک عمل بخصوص جراحی را برای مدت زیادی به تعویق بیندازید (البته با محترم شمردن اندرزهای بقراط و با در نظر گرفتن موقعیت ماه). چنانچه پزشکان، مایل به حمایت از جان بیماران خود نیستند، دست‌کم خود بیماران می‌توانند چنین کنند و با برنامه‌ریزی روزهای جراحی خود بر طبق موقعیت ماه، بهانه‌ای قابل قبول برای دکتر معالج خود بیاورند و مثلاً بگویند: «اگر من در همین هفته به تعطیلات بروم، دیگر تا سال آینده مسافرت رفتن برایم غیرممکن می‌شود. آقای دکتر، فقط سه روز عقب می‌افتد، همین.» یا آن که بگویند: «برای من و خانواده‌ام مناسبتر است که عمل جراحی مرا برای جمعه آینده بیندازید، نه پنجشنبه.» تنها کاری که لازم است بیمار انجام دهد، پیدا کردن دلیلی قابل قبول است و بس. (و همین‌طور هم خریدن سالنامه‌ای از دکه‌های روزنامه‌فروشی!) بیمار باید احترام درست و بجایی برای تن و بدن خود قایل باشد، با آگاهی به این موضوع که هیچ ربطی به پزشکان ندارد که با تن و بدن او هر کاری که می‌خواهند انجام دهند، بلکه این حق هر انسان است

که برای خود تصمیم بگیرد، طبیعی است که اصلاً کار عاقلانه‌ای نیست به پزشک خود بگویید: «می‌دانید دکتر، از نظر ستاره‌شناسی من نباید در فلان روز عمل کنم و...» هنوز حوزه پزشکی آن قدر روشن‌فکر نشده است که گفتار و اعتقادات شما را به راحتی باور کند. امید است که به زودی تغییراتی در روش بررسی و دیدگاه آنان پدید آید.

چنانچه آن قدر خوش شانس باشید که با پزشکی رو به رو شوید که عقاید شما را در این مورد به خوبی و عاری از تمسخر و استهزاء بپذیرد و دلیل کارتتان را بپرسد، شما می‌توانید سخنان بقراط را برایش بازگو کنید.

امروزه حتی ناباورترین دانشمندان نیز قبول دارند که کره ماه بر روی جزر و مد اقیانوسهای جهان و نیز باز و بسته شدن صدفها، تأثیری مستقیم دارد. هر مأمور پلیس می‌تواند به شما بگوید که اداره پلیس در شبهایی که قرص ماه کامل است، دچار چه مشکلاتی می‌شود، زیرا فعالیت جنایتکاران و مجرمان به حداکثر خود می‌رسد و دو یا حتی سه برابر بیشتر از سایر اوقات، ناراحتی پیش می‌آید. کره ماه در عین حال، بر روی عادت ماهانه زنان نیز تأثیری بسیار مستقیم دارد.

حال، از آنجا که این مطلب را همگان پذیرفته‌اند که کره ماه قدرت حرکت دادن مقدار فراوانی از آب را در اقیانوسهای روی زمین دارد، و چون همه می‌دانند بیش از هشتاد و پنج درصد از بدن انسان از آب تشکیل شده است، پس کره ماه بر روی بدن و عواطف و احساسات آدمی، به درجه‌ای تأثیر دارد که اکثر مردم از آن بی‌اطلاعند.

عمل جراحی باعث متوقف شدن جریانهای جزر و مد موجود در بدن می‌شود که علم و دانش هنوز موفق به کشف آن نگشته است. یعنی با بازکردن غیرطبیعی بدن و وارد شدن هوا به درون آن، این امر رخ می‌دهد. بنابراین، آن قسمت از بدن که تحت تأثیر یکی از صورتهای فلکی است و اتفاقاً در همان روز هم قمر از آن صورت فلکی بخصوص در حال عبور است، طبعاً آن

قسمت از بدن را حسّاس و آسیب‌پذیر می‌کند. این امر می‌تواند اندرز بقراط را برای آن دسته از پزشکان روشنفکر که نسبت به این موضوع کنجکاوند و نیز گروهی که در حرفه خود تعصب دارند و به این گفته‌ها، اعتقاد چندانی ندارند، تا اندازه‌ای توضیح دهد!

علم پزشکی همیشه مرضی را که بیمار دارد مداوا می‌کند، اما ستاره‌شناسی طبّی و طب سنتی خود بیمار را که به مرضی مبتلا است مورد درمان قرار می‌دهد که، میان این دو، تفاوتی عظیم موجود است. زایچه فردی شما (که برای هر شخصی، طالعی متفاوت مقرر شده است) از لحظه نخستین تنفس شما در این جهان، نقاط ضعیف واکنش‌های زنجیره‌ای بدنتان را نشان می‌دهد. به همین دلیل است که ستاره‌شناسی طبّی برای تشخیص مرض و پیشگیری آن بیشتر اهمیت قایل است تا مداوا کردن آن. برای مثال، چنانچه در نقشه تولد نوزادی مشاهده شود که آمادگی و استعداد فراوانی برای مبتلا شدن به مرض قند وجود دارد، پدر و مادر نوزاد می‌توانند از همان بدو تولد، مراقب رژیم غذایی آن موجود کوچک باشند تا وی، در دوران بلوغ، به فردی با بیماری قند پیشرفته مبدل نگردد. بنابراین ضرب‌المثل «ذره‌ای پیشگیری بهتر از مداوای فراوان است» صحت دارد.

این را به خاطر داشته باشید که ستارگان استعدادها و تمایلات را نشان می‌دهند، نه امری حتمی و قریب‌الوقوع را، یعنی آن که زایچه شما نشان می‌دهد کدام قسمت از بدنتان مستعد کدام بیماریها و حوادث است. چنانچه شما پیشگیریهای لازم را انجام دهید، هشدارهای ستاره‌شناسی موجود در نقشه تولدتان (زایچه) مأموریت خود را با موفقیت به انجام رسانده‌اند و هیچ لزومی ندارد که بنابه آمادگی که بدن شما برای ابتلا به بعضی بیماریها دارد، مریض شوید. اما چنانچه هیچ‌گونه پیشگیری انجام ندهید، حال به دلیل بی‌اطلاعی و یا مهم تلقی نکردن آنها، در آن صورت است که بدن شما تمایل خواهد یافت به کشش‌های الکترو مغناطیسی واکنش نشان دهد، و در آن هنگام است که امکانات مبدل به واقعیات می‌گردند.

در علم ستاره‌شناسی جبری وجود ندارد. رفتار و واکنش انسانها در جایی است که مسئولیت برای پیشگیری وقایع ناراحت کننده پیش‌بینی شده حضور دارد، یعنی نافرمانی و نادیده انگاشتن هشدارهای موجود در زایچه و یا گوش کردن به نصایح و هشدارهایی که قادرند از بروز تمامی وقایع منفی که در زایچه پیش‌بینی شده است، و تنها به سلامت بدن ختم نمی‌شود، جلوگیری کنند. ستاره‌شناسی طبّی (چنانچه پزشکان آن را بشناسند و بپذیرند) قادر است دلیل و علت اصلی از کار افتادن هر عضو مورد نظر در زایچه هر شخص را فراهم آورد. هر بیماری و ناراحتی جسمانی، (بدون استثناء) نتیجه علت اساسی بعضی از واکنش‌ها و رفتارهای روانی و عاطفی است. برای مثال، علت عاطفی پدید آمدن آرتروز عبوس بودن و بدخلقی و سرخوردگی‌هایی است که شخص بیمار، در درون خود حس کرده و خواسته است به گونه‌ای بر آنها تسلط یابد و بروز ندهد. (یا شاید هم قادر به بروز آن نبوده و یا اجازه نشان دادن ناراحتی خود را نداشته است.) بنابراین، با خود صادق باشید! هر احساسی که دارید بر زبان آورید... وگرنه مریض خواهید شد.

حمله‌های قلبی و به طور کلی ناراحتیهای مربوط به قلب به سه علت رخ

می‌دهند:

۱- نخست به خاطر احساس حسرت از این که شما را دوست ندارند.

۲- نداشتن قابلیت دادن یا پذیرفتن عشق و محبت.

۳- کلاً به خاطر نداشتن قابلیت لازم برای دوست داشتن خود.

احساس عشق و محبت با عضو بدن انسان (قلب) جدایی ناپذیر و ناگسستنی از هم است. خشم و عصبانیت، تأثیری مرگبار و سریع دارد. هنگامی که به راستی و به شدت از دست کسی عصبانی می‌شوید، یا حتی در مورد مسئله‌ای دستخوش خشم می‌گردید، منظورم عصبانیتی وحشتناک است، (حال می‌خواهد بجا باشد یا خیر) و شما آن را یا بیرون می‌ریزید و یا در درون خود سرکوب می‌کنید - به هر جهت موجب تولید صفرا می‌شود که خود آن مدت زمان چندانی طول نمی‌کشد و علایم خود را آشکار می‌سازد

(گاهی تا چند ماه و گاهی هم تنها تا چند هفته). نتیجه آن چیست؟ حمله بسیار دردناک و ناراحت کننده کیسه صفرا و گاهی اوقات نیز بروز سنگهایی در کیسه صفرا. بنابراین ملاحظه می‌کنید که برای خشمگین شدن نرخ گزافی است. بخشیدن و فراموش کردن ناراحتی مورد نظرتان، نه تنها رفتاری بسیار منطقی و عاقلانه است، بلکه از نظر دین و اعتقادات مذهبی نیز عملی نیکو به شمار می‌آید، زیرا نه تنها موجب قدرتمند کردن روح و روان می‌گردد، بلکه بدن شما را نیز سالم نگه می‌دارد. چنانچه در موقعیتی، به ناراحتی سنگ کیسه صفرا دچار شوید، از خودتان پرسید از دست چه کسی، و یا از چه چیزی به شدت خشمگین شدید؟ گمان نمی‌کنم یادآوری آن امری دشوار باشد. خاطره عصبانیتی شدید که موجب تولید صفرا شود، تا چند مدت با شما همراه خواهد بود. درباره آن عمیقاً به تفکر پردازید. حتماً از بابت آن دچار حیرت و شگفتی خواهید شد و در عین حال درس مهمی در مورد خشم و عصبانیت‌های شدید به شما می‌دهد. در ضمن به یاد داشته باشید که طحال شما را نیز متأثر می‌سازد، وگرنه به نظر شما چه دلیلی دارد که از گذشته‌های دور همیشه صفرا و سودا را برای توصیف عواطف و احساسات شدید و خشونت‌آمیز مورد استفاده قرار می‌دهند؟

زایچه شما، نه تنها مستعد بودنتان را برای برخی بیماریها و حوادث بخصوص آشکار می‌کند و از اعضای ضعیفی نام می‌برد که در بدنتان وجود دارند و در زنجیر واکنش‌های بدنی‌تان نقش مهمی را بازی می‌کنند، بلکه رفتارها و واکنش‌های روانی و عاطفی مربوط به تولید و پیدایش فلان حادثه یا عفونت یا بیماری را در قسمت‌های بخصوصی از بدنتان نیز آشکار می‌سازد. فراتر از اینها، باید گفت که زایچه هر شخص، آگاهی از زمان مرض و بروز آن را نیز شامل می‌شود و اعلام می‌دارد که شخص در چه هنگامی بیش از هر وقت دیگری برای ابتلا به آن مرض یا مواجه شدن با آن حادثه در خطر قرار دارد و مستعد است. و به این ترتیب شخص قادر خواهد شد یا از بروز آن جلوگیری به عمل آورد و یا آن که با تغییری کلی در رفتار و واکنش‌های

روانی / عاطفی فردی خود که ممکن است علت اساسی بیماری باشد، مانع بروز آن گردد.

چنانچه بیماری یا حادثه‌ای رخ داده باشد، زایچه شما می‌تواند نشان دهد چه رفتار روانی یا عاطفی باید تغییر یابد تا از پیشرفت بیماری مورد نظر جلوگیری کرد، یا آن نقطه از بدن که به حادثه دچار شده است، زودتر بهبود یابد. گاهی اوقات، غرایز شخصی فرد، قادر است رفتار معکوسی را پدید آورد و معجزه‌ای را موجب شود که بنا به گفته پزشکان «ترمیم و شفادهی سریع و آنی» نام گرفته است. منظورم اوقاتی است که بدون هیچ کمک پزشکی و بدون هیچ دلیل و علت آشکار، علایم بهبودی بروز می‌کند. علم ستاره‌شناسی، خصوصیات اخلاقی و خلق و خو و روحیه و نقاط مثبت و صفات قوی و نیز نقاط ضعف و بسیاری چیزهای دیگر را با دقت و صحت تجزیه و تحلیل می‌کند و آنها را اعلام می‌دارد. در ضمن از این علم به عنوان وسیله‌ای برای زمانبندی به منظور انجام دادن بسیاری از کارها نیز کمکهای مؤثری می‌کند.

* * *

هرگز فراموش نکنید شما همان چیزی هستید که می‌خورید و همان چیزی هستید که فکر می‌کنید. غذایی که به درون بدنتان می‌رود، درست همان چیزی است که به تدریج و آهسته، اما بدون تردید، الگوهای فکری شما را تشکیل می‌دهد. اندیشه‌های شما، (چه خودآگاه، چه ناخودآگاه) به طور مطلق در گرو سلامت جسمی شما و یا فقدان آن است.

به این ترتیب ضرب‌المثل «روزی یک سیب بخور و هرگز به پزشک مراجعه نکن» می‌تواند به راستی حقیقت داشته باشد، زیرا میوه بهترین غذا برای حفظ سلامت بدن شما است. خیلی خوب است که انسان گیاهخوار شود، اما هدف نهایی، میوه خوار شدن است... و سرانجام پس از مدتی «هواخوار» شدن، یعنی به دست آوردن تمام نیازهای بدنی از همان هوایی باشد که استنشاق می‌کنید (البته به شرط آن که قادر به یافتن محلی باشد

عاری از دود و آلودگی!) انسانی که مایل است به سلامت کامل دست یابد، باید سعی کند به تدریج به فردی میوه‌خوار و به طور نیمه وقت به انسانی هواخوار مبدل بشود و دیگر مجبور نباشد برای ادامهٔ حیات، جان موجودی دیگر را از بین ببرد. این زنجیرهٔ به اصطلاح غذایی «کشتن موجودی برای حفظ بقا و هستی»، آن طور که به مغز ما تلقین شده، امری مقدس و طبیعی نیست و به هیچ وجه جزو نیازهای ضروری بشر به شمار نمی‌آید.

رسیدن و دستیابی به سلامت نهایی، یکشبه امکان‌پذیر نیست، دست‌کم پانزده سال طول می‌کشد که در طی این مدت باید تغییراتی در الگوهای فکری و رفتاری ما پدید آید. تصمیم‌گیری بدون سابقهٔ قبلی برای مبدل شدن به فردی گیاهخوار، آن هم پس از سالها گوشت خوردن، ممکن است بدن انسان را به ناراحتی و بیماری بسیار سختی دچار سازد، همان‌گونه که اغلب اوقات پیش می‌آید و سبب می‌گردد که مردم ساده و معمولی اجتماع اشتباهاً تصور کنند که گیاهخواری امری نادرست است که برای سلامت انسان ضرر دارد.

پیش از آن که مراحل گیاهخوار شدن را طی کنید، نخست لازم است این خواسته‌تان را بنا به دلایلی صحیح و قابل قبول در نظر بگیرید. نخستین دلیل باید احساس ترحمی واقعی نسبت به برادران ما یعنی حیوانات باشد. می‌خواهم برای هدر نرفتن وقت در این کتاب، مصاحبهٔ خبرنگاری را به طور دقیق و مشروح برایتان بنویسم که در روزنامهٔ نیویورک تایمز با مزرعه‌دار و گله‌داری صورت گرفت که هنوز به آن درجه از روشن‌بینی نرسیده، و شاید در شرف درک حس شفقت نسبت به حیوانات بود و هنوز از ظلم و ستمی که با سلاخی این حیوانات زبان‌بسته در حقشان روا داشته می‌شد، آگاهی نداشت. در مصاحبه، این مرد دربارهٔ گاوهایش سخن می‌گفت. او تعریف کرد که چگونه گوساله‌های کوچک را برحسب مخارج و همین‌طور هم سود و زیانی که به بار می‌آورند، بزرگ می‌کند، و این که برای لاشهٔ مرده آنها چقدر پول می‌گیرد (گوساله و گاو و غیره). او همچنین از گاوهایی که به گوشت همبرگر و

استیک و روست بیف مبدل می‌شود حرف زد و تعریف کرد که چگونه جگر آنها را نیز به فروش می‌رساند تا آن که به عنوان مزرعه‌دار و گله‌دار، امرار معاش کند. هر چیزی که او درباره کشتار گاوهایش گفت در مورد گوسفندان و بره‌ها و خوکها و خوکچه‌هایش هم صدق می‌کرد.

مرد گله‌دار به خبرنگار روزنامه گفت: «می‌دانید، گاهی تقریباً پیش می‌آید که انسان نسبت به این موجودات کوچک احساس ترحم می‌کند. آیا می‌دانستید که گاوهای ماده قادرند در یک گله هزار رأسی و گاهی هم بیشتر، گوساله‌های خود را بشناسند؟ آیا قبلاً می‌دانستید وقتی ما این گوساله‌ها را از مادرانشان جدا می‌کنیم و در واگنهای بارگیری محصور شده‌ای قرار می‌دهیم تا به کشتارگاه بروند، ماده گاوها در بیرون حصار می‌ایستند و چنان نعره‌ای سر می‌دهند که هرگز قبلاً همچون صداهایی را از گاوها نشنیده‌اید؟ انگار می‌دانند قرار است چه بر سر بچه‌هایشان بیاید. گاهی اوقات در حدود یک هفته یا بیشتر در همان نقطه‌ای که به هنگام بردن گوساله‌ها ایستاده بودند، می‌ایستند و بدون آن که چیزی بخورند یا لب به آب بزنند، برای بازگشت گوساله‌های خود انتظار می‌کشند. بعضی از آنها، از بس نعره می‌کشند گلویشان زخم می‌شود و نمی‌توانند چیزی ببلعند. آن وقت دیگر زمان آن می‌رسد که این ماده گاوها را از آنجا دور کنیم و گرنه خودشان را از گرسنگی تلف می‌کنند.» (که این وضعیت به هیچ وجه به سود آنها نیست و مسلماً نمی‌توانند اجازه چنین کاری را به آن حیوانات زبان بسته بدهند.)

به شما آموخته‌اند که بدنتان باید دارای پروتئین (گوشت) باشد تا سالم بماند. این دروغی بیش نیست، و به زبانی واضح‌تر، افسانه‌ای است برابر با زالوهای قرن نوزدهم.

مهم نیست به شما چه آموخته‌اند، باید گفت که بریدن سر بوقلمون یا مرغ هم درد دارد و هم باعث زجر و شکنجه آنان می‌شود.

ماهی‌ها آهسته‌تر می‌میرند، آن هم پس از آن که دهانهای ظریفشان را چنگک تیزی پاره کرده و یا در تور ماهیگیری اسیر شدند. به هر حال آنها به

هر سو می‌پرند و به حالت احتضاری وحشتناک دچار می‌شوند و پیوسته آب می‌طلبند (که هوای آنها است). ماهیان بخش بسیار مهمی از محیط زیست طبیعت را تشکیل می‌دهند. آنها با شنا کردن در رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و اقیانوسها، در طول مدت عمر کوتاهشان، وظایف حیاتی خود را انجام می‌دهند. راستی بجا است بگویم که حضرت مسیح نیز ماهیگیر نبود. حتی برعکس، وی بعضی از حواریانش را طوری تحت تأثیر مغناطیسی خود قرار داد که از کشتار در دریا پرهیز کنند و پس از اجتناب از این کار، به آنان وعده داد که از ایشان «ماهیگیران انسانها» بسازد. در ضمن، در هیچ کجا نیامده است که خود حضرت مسیح هرگز گوشت خورده باشد.

درباره ماهیها نیز باید گفت تمام آنها گوشتخوار نیستند و از خوردن دیگر ماهیان به زندگی خود ادامه نمی‌دهند. بسیاری از ماهیها، گیاهخوارند و با خوردن انواع خزه‌ها و جلبک‌ها و گیاهانی که در زیر آبهای اقیانوس می‌رویند، به زندگی خود ادامه می‌دهند. نهنگها صدها تن، پلانکتون می‌خورند که باعث پدید آوردن بیش از هفتاد درصد از اکسیژنی است که انسانها از آن تنفس می‌کنند. نهنگهایی که متأسفانه نسلشان به سرعت رو به انقراض می‌رود و قادر به زیستن در میان آبهای مسموم اقیانوسها نیستند.

توجه به این نکته لازم است که درصد ماهیان گوشتخوار در برابر ماهیان گیاهخوار، به گونه عجیب و مشابهی با درصد کنونی انسانهای گیاهخوار و گوشتخوار، برابری می‌کند. بازتاب‌های پرمعنای دیگری نیز میان آب و عادات حیوانات و انسانها وجود دارد، و همیشه حیوان است که از انسان تقلید می‌کند، نه برعکس. من در این جا نه وقت دارم و نه تمایل که در این باره بحث کنم، اما به هر حال این واقعیتی است که وجود دارد.

برای مثال، گوریلها موجودات گیاهخوار و بسیار مهربانی هستند، همان‌طور که متخصص مشهور میمون‌شناس دایان فاسی^۱ که سالها در کنار

۱. Diane Fossey، برای اطلاعات بیشتر در زمینه تحقیقات این خانم دانشمند، می‌توانید به کتاب *غولها و هیولاها* (ترجمه خود من) مراجعه فرمایید. - م.

گوریلها زندگی کرده، به این نتیجه رسیده است. این موضوع در مورد شامپانزه‌ها نیز صدق می‌کند. البته گاهی پیش می‌آید که شامپانزه‌ای خلق و خوی وحشیانه‌ای ابراز می‌کند و به طرزی ناگهانی و غیرطبیعی، حیوان دیگری را به قتل می‌رساند و سپس شروع می‌کند به بازی با لاشه و خوردن آن (البته باید گفت که معده غافلگیر شده میمون، او را به سرعت بیمار می‌کند). میمون شامپانزه، با این کار مورد احترام سایر شامپانزه‌ها قرار می‌گیرد (با آن که این نوع میمونها فطرتاً گیاهخوار هستند) و بقیه از او می‌ترسند و به عنوان رئیس گله پذیرایش می‌شوند تا آن که دوباره شامپانزه‌تر دیگری هوس می‌کند کار مشابهی را انجام دهد و به این ترتیب، میمون قاتل رئیس جدید می‌شود و دقیقاً بازتابی از رفتار انسانها می‌باشد.

نمونه‌های بسیار زیادی در جهان ماهیان و حیوانات ساکن در خشکی موجود است که ثابت می‌کند گوشتخواری در زنجیره غذایی که از نظر بیولوژیستها امری مقدس به شمار می‌آید، در واقع ابداً نیاز اساسی برای بقا و حفظ سلامت نیست. پس حتماً می‌پرسید حیوانات جنگلها که گوشت سایر حیوانات را می‌خورند، چه؟ لازم نیست از چیزهایی که در مدارس درباره فرضیه داروین خوانده‌اید، مثل بیاورید. این خود انسانها بودند که به حیوانات آموختند گوشتخوار شوند. میلیونها سال پیش از آتلانتیس و مردمان له موریان^۱ و دورانهای پالئولیتیک^۲ که بعداً در بخش ۹ کتاب درباره آن خواهیم خواند، آن هنگام که کره زمین «بهشت آسمانی» محسوب می‌شد، در بهشت هرگز خونی ریخته نشده بود. چنانچه گاوها و گوساله‌ها و گوسفندان و بره‌ها و بچه میمون‌ها و گوریلها و پدر و مادر آنها و نیز زرافه‌ها و اسبهای آبی با گیاهخواری قادرند به زندگی خود ادامه دهند، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که شیرها و بره‌ها و پلنگها و سایر حیوانات گوشتخوار نیز نتوانند با گیاهخواری به زندگی خود ادامه دهند. فقط کافی است فرصتی مناسب به آنها بدهیم تا اندامهای گوارشی خود را طوری تغییر دهند که به وضعیت

1. Lemurian

2. Paleolithic

نخست خود بازگردند.

آیا تا به حال پیش آمده است از خودتان بپرسید به چه دلیل کلیسای کاتولیک از مریدان خود درخواست می‌کند جشن «لنت» بگیرند و از خوردن گوشت قرمز در آن روز خودداری کنند و به این ترتیب دست به عملی مقدس بزنند؟ از یک کشیش یسوعی دلیل این امر را بپرسید، و پی خواهید برد که در پس این دستورهای صادره از رُم (یا واتیکان) چه ضد و نقیض گویی‌های جالبی وجود دارد.

از آنجا که در چند جای مختلف این کتاب، از کلیسای کاتولیک انتقاداتی کرده‌ام، لازم می‌بینم که دست‌کم برای یک بار هم که شده، دستی بر شانه فرتوت این کلیسا بزنم و در موردی، حق را به آن کلیسا بدهم. جبهه‌گیری شدید کلیسای رم در سال ۱۹۸۷ در برابر تلقیح مصنوعی و نوزادان آزمایشگاهی این امر را نشان می‌دهد که در این‌گونه پرسشهای اخلاقی، کلیسا با نظام هستی‌هماهنگی و انطباق دارد. خلق کردن زندگی جدید بدون تبادل انرژی منفی - مثبت الکترومغناطیسی پیوندی بین زن و مرد، نافرمانی مطلق و آشکاری است از قوانین طبیعت که تصادفاً قانون خالق و آفریدگار ما نیز هست. این نوع آزمایشها و کارهای امروزی ممکن است دارای بازتاب‌های بسیار جدی و نافرجام و غیرمنتظره‌ای باشند. در این کتاب، فرصت و امکانی برای وارد شدن به جزئیات نیست. در کتابهای بعدیم درباره آن توضیح خواهم داد. اما در عین حال لازم است که انسان از پرودگار بخواهد که در اسرع وقت مردم را ارشاد کند تا این‌گونه اعمال که از نظر مذهبی خطرناک است متوقف گردند.

به این ترتیب، کلیسای رم در جبهه‌گیری در برابر مهندسی‌های ژنتیکی تعدادی دانشمندان دیوانه که اکنون به سراغ آزمایشهایی با گیاهان و حیوانات رفته‌اند، کاملاً حق دارد. آزمایشهایی که توازن طبیعت را از بین می‌برد و در ضمن موجبات ناراحتی‌های فراوانی برای حیوانات زبان‌بسته و ناتوان را فراهم می‌آورد.

گهگاه شیوه‌های درمانی ویژه بعضی از علمای پزشکی انسان را به این فکر وامی‌دارد که نکند داریم در عصر سیاه و تاریک پزشکی به سر می‌بریم. چند سال پیش یکی از دوستان من از اهالی کلورادو، بر اثر ابتلا به ویروسی که در مشرق زمین گرفته بود، بیمار شد. او به تدریج ضعیف‌تر شد و درد و ناراحتی، تمام سطح بدنش را گرفت. این خانم مدتی به این فکر افتاد که تجویزهای پزشکی طبیعی را به مورد اجرا بگذارد که در طب سنتی تخصص داشت و من، او را به وی معرفی کرده بودم. اما در نهایت تغییر عقیده داد و بهتر آن دید که به درمانگاه‌های گرانبی‌قیمت مراجعه کند. پزشک آخرین کلینیکی که این خانم برای بازیافتن سلامت به آن رفته بود، برای او رژیم غذایی یک ماهه‌ای تعیین کرد، از این قرار که هیچ چیز نخورد مگر گوشت خام! چندماه بعد، هنگامی که دوست من به این سبب جان سپرد، اندوهی عمیق و احساس توهینی شدید در وجودم به غلیان آمد. تا مدتها قادر نبودم از کنار بیمارستانی رد شوم و احساس خشم و عصبانیتی شدید نکنم.

بدنی که بخواهد خود را از جنگ بیماری نجات دهد، به هوای تمیز و پاک، و خوردن میوه و سبزی و مقدار زیادی خواب و استراحت نیاز دارد. خوب پس وقتی با این هدف که زودتر بهبود یابد، به بیمارستانی می‌رود، چه اتفاقی می‌افتد؟ پنجره‌ها را با چفت و بستهای محکم قفل می‌کنند و اجازه داخل شدن کمترین هوای تمیز و تازه‌ای را نمی‌دهند، در حالی که بیمار بینوادر هوایی بسیار ناپاک از مونوکسید کربون تنفس خود با وضعیتی ناراحت‌کننده، بی‌حرکت باقی می‌ماند.

در ضمن رژیم غذایی بیمارستان بدون استثناء از گوشت قرمز تشکیل می‌شود که اغلب نپخته و خام است و در بیشتر اوقات سرد و بدمزه. و اما خواب؟ اگر ناممکن نباشد، بسیار سخت و دشوار است که در بیمارستان بخواهید بخوابید. بدنتان به زحمت قادر می‌گردد مراحل بهبود را طی کند زیرا شما را دائماً از خواب ناز بیدار می‌کنند تا مثلاً درجه حرارت بدنتان را اندازه بگیرند، آن هم بیشتر در ساعاتی که برای کارمندان بیمارستان مساعد

است، نه برای بیماران. ضمناً بلندگوهایی که در راهروها قرار دارد، با صدازدن نام پزشک یا پرستار باعث می‌گردد شما از خواب بپرید و روحتان با ناراحتی فراوان، و با عجله به جستان برگردد و این کار در بهبود شما نتیجه‌ای معکوس دارد.

* * *

هنگامی که احساسات و عواطف شما برای ماهیان و ماکیان و سایر حیوانات، در قلب و روحتان جای گرفت و مغز شما کم‌کم متوجه شد که با خوردن گوشت حیوانی که به قتل رسیده، چه ضرر عظیمی به بدنتان وارد می‌سازید، نمی‌توانید به ناگهان دست از خوردن گوشت بردارید و گیاهخوار شوید. همان‌طور که قبلاً گفتم، برای رسیدن به این هدف به پانزده سال وقت نیاز خواهید داشت. راه و روشی وجود دارد که یکی از استادان شخصی من، یک هاتایوگا^۱، توصیه کرده است. (عدد پانزده بسیار مهم است و به مسائل علم اعداد و مطالب عرفانی مربوط می‌شود و نیز با نیازهای جسمانی بدن انسان انطباق دارد).

مطلوب‌ترین راه و روش برای پاک کردن معبد بدنتان از تمامی ناپاکیهای خوردن سالها گوشت حیوانات، حذف خوردن گوشت قرمز (استیک، همبرگر، گوشت گاو، خوک، کالباس، پاته، ژامبون) از رژیم غذاییتان به مدت یک دوره پنج ساله است. در پنج سال نخست، هم اجازه دارید از ماهی و هم از گوشت پرندگان استفاده کنید و بجز اینها از انواع سبزیجات و میوه و نان و غلات و فراورده‌های شیر و تخم‌مرغ بخورید. در مدت این پنج سال، هر هفته یک روز را فقط صرف خوردن میوه یا آب‌میوه طبیعی کنید. این کار به بدنتان اجازه می‌دهد به تدریج به خوردن میوه عادت کند و از بروز نتایج منفی و اختلال در عملکرد روده‌ها و مزاج جلوگیری کنید.

در طی پنج ساله دوم، سعی کنید به طور کلی از خوردن ماهی و تخم‌مرغ و گوشت پرندگان خودداری ورزید، اما باز هم به خوردن انواع میوه و

سبزی، همین‌طور هم نان و غلات و فراورده‌های شیر و پنیر، ادامه دهید. باز هم یک روز از هفته را صرفاً برای خوردن میوه یا آب‌میوه طبیعی انتخاب کنید.

در طی پنج ساله سوم، دیگر قادر هستید تمام سبزیهایی را که در زیرزمین رشد می‌کند، به اضافه گوشت سرخ و ماهی و تخم‌مرغ و گوشت پرندگان، از غذایتان حذف کنید. اکنون دیگر رژیم غذایی شما تنها به سبزیهایی که در بالای زمین می‌روید و نیز میوه و نان و شیر و غلات و پنیر منحصر می‌گردد، و مثل بارهای گذشته، یک روز از هفته را برای خوردن میوه و یا آب‌میوه طبیعی اختصاص دهید.

پس از سپری کردن پانزده سال، بدنتان را آماده کرده‌اید که تنها با خوردن میوه به زندگی ادامه دهد. اکنون وقت آن رسیده است که همه سبزیها و فراورده‌های شیری را از رژیم غذایی خود حذف کنید و تنها در اوقاتی نان و غلات بخورید که نیاز به خوردن آنها را در بدنتان حس می‌کنید. بدین ترتیب، به میوه‌خواری کامل مبدل شده‌اید. به خاطر داشته باشید که رژیم غذایی بر اساس میوه باید مقدار زیادی گوجه‌فرنگی و گردو و فندق و بادام و سایر میوه‌ها را شامل شود. بعضی از مردم معتقدند که میوه، غذایی است که از همان ابتدای آفرینش بر روی زمین وجود داشت و تنها غذایی است که بدن به آن نیاز دارد. اما میوه تنها غذا به شمار نمی‌آید. میوه (البته بنا به مفهوم عام آن)، جزو زنجیره غذایی نیست، و اساساً میوه، نوعی تمیزکننده است، نوعی جاروی بدن. بدن شما قادر است تمام نیازهای خود از جمله تأمین خون و ترمیم پوست و غیره را برطرف سازد، اما نیاز به پاک‌کننده‌ای دارد که این کار را با میوه انجام می‌دهد. من تعداد فراوانی از مردم را می‌شناسم که بیشترشان گورو^۱ و میوه‌خوارانی اصیل هستند. این اشخاص به طرز عجیب‌انگیز قوی و سالم‌اند. (خود من به این مرحله نرسیده‌ام و هنوز در مرحله دوم این رژیم پانزده ساله هستم.)

۱. Guru، استاد و عارف و مربی از نظر عرفان خاور دور. — م.

هنگامی که به تدریج و در کمال آرامش و مداومت به فردی میوه خوار مبدل شدید، مدفوع و ادرار شما دیگر هیچ بوی بدی نخواهد داشت، پوستتان شفاف می شود و درخشندگی خاصی در چشمهایتان پدید خواهد آمد و مغزتان بسیار بهتر از گذشته هشیار و آگاه خواهد شد. تنها مطلب مهم این است که هرگز نباید فراموش کنید گیاهخواری و تبدیل شدن به فردی میوه خوار، چنانچه به صورت تدریجی صورت نگیرد و در دوره پانزده ساله ادامه نداشته باشد، ممکن است برای سلامت شما خطرناک و مضر باشد. پس از آن که میوه خوار شدید، قادر خواهید بود هواخوار شوید و تمامی چیزهایی را که بدنتان به آن نیاز دارد، با استشمام هوای پاک و پرانا^۱ (که همان انرژی نیروی هستی است)، و خوردن هرازگاه و یا برعکس در فواصل معین میوه، مثل یک هفته در ماه، برای پاک کردن بدنتان از هرگونه ناپاکی، به دست آورید.

ممکن است تصور کنید زنده ماندن آن هم با استشمام هوای اطراف، امری غیرممکن است، اما این کار شدنی و عملی است، البته در شرایط صحیح و درست. زنی به نام ترزا نومن^۲ از اهالی باواریا (واقع در آلمان)، با دقت توسط اطباء مورد مطالعه قرار گرفت. این زن به مدت بیست سال بدون خوردن هیچ غذایی زندگی می کرد و در روز تنها یک نان بی نمک مخصوص مراسم عشای ربانی^۳ می خورد، با مقداری آب تمیز. مرگ این زن به سبب ابتلا به بیماری اتفاق نیفتاد، بلکه دلیلی تصادف گونه داشت. در ضمن، گفته می شود که قدیس سن فرانسوا برنادون، از آسیزی، اکثر اوقات در حالت روزه به سر می برد (یعنی هواخوار بوده است و حتی به مدت سی تا نود روز به این وضعیت ادامه می داد، بدون آن که کوچکترین نتایج منفی در سلامت

۱. Prana، برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب نگهبان دروازه نوشته پاتریشیا هیز مراجعه شود. - م.

2. Therese Neuman

۳. قطعه ای نان نازک به اندازه سکه ۲۰ ریالی که از فرط نازکی و لطافت به سرعت در دهان آب می شود و هیچ طعم و مزه ای ندارد. - م.

جسمانی وی آشکار شود. پس از این روزه‌های طولانی بود که راهبان مریدش، شاهد برخی کارهای عجیب بودند: از جمله بلندشدن او از روی زمین و معلق شدنش در هوا. بدبختانه، آب و هوای پاک، هر دو در کره زمین این دور و زمانه، به مقدار بسیار کمی یافت می‌شود. بنابراین برای مبدل شدن به فردی هواخوار بایستی در انتظار معجزه‌ای بود و یا برای فرا رسیدن عصر دلو^۱ منتظر شد. در ضمن میوه‌خوار شدن، خود قدم بزرگی برای جسم و

۱. Aquarian Age، از نظر ستاره‌شناسی، خداوند دنیای متمدن بشری را در عصر آسَد (مرداد) آفرید که بنا به محاسبات تخمینی منجمین به ۱۰/۰۰۰ تا ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح برمی‌گردد. این عصر تحت الشعاع خورشید قرار گرفت و کلید رمز آن خلاقیت بود. عصر حجر به این دوره بازمی‌گردد و حکاکی‌های بسیار زیبای این عصر حکایت از بیداری تدریجی هوش در مغز بشر اولیه می‌کند. سپس با شمارش معکوس وارد عصر سرطان (یا تیر) شدیم که حدوداً به ۹۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بازمی‌گردد. در این دوره، بشر اولیه شروع به ساختن خانه و پناهگاهی برای خود کرد (خصوصاً در چین، مصر، هندوستان و بین‌النهرین). در این دوره، زراعت و کشاورزی شکوفا شد و تصویر زن و برکت و بارداری او، مفهوم تازه‌ای گرفت که ناشی از تأثیرات سمبل خرچنگ بود. سپس به عصر جوزا (خرداد) داخل شدیم که شکوفایی خط و نوشتن صورت پذیرفت. این عصر به حدوداً ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بازمی‌گردد و خط میخی و تصویری، به این دوران تعلق دارد (سمبل خرداد ← و ارتباطات). سپس وارد عصر ثور (اردیبهشت) شدیم که به دوران سلسله‌های باشکوه و مجلل فراعنه مصر بازمی‌گردد. تصاویر و مجسمه‌های گاو (مظهر صورت فلکی اردیبهشت) در این دوران به شدت توسط هنرمندان و صنعت‌گران خلق می‌شد (خصوصاً در نواحی یونان، کُرت و جزایر مدیترانه). در بین‌النهرین، شکوفایی هنر ستاره‌شناسی و نجوم آغاز شد. سپس وارد عصر حمل (فروردین) شدیم؛ متأسفانه اعلام دوره یا تاریخی مشخص برای این عصر ممکن نیست. اما شاید بتوان از زمان پرستش قوچ توسط اقوام بنی‌اسرائیل را اظهار داشت. پرستشی وحشیانه و خشونت‌آمیز و خونین. تمایلات مردان این دوره به جنگ (تحت تأثیرات مریخ و صورت فلکی فروردین) بیشتر شد و کشت و کشتار، متداول و رایج شد. شروع عصر حوت (اسفند) را می‌توان با پایه‌گذاری آیین مسیحیت و ظهور حضرت عیسی دانست. همان‌طور که می‌دانید پیروان مسیحیت، با کشیدن عکس ماهی آیین خود را به دیگران معرفی می‌کردند. عصر حوت، نماد عرفان و مذهب است و ظهور پیامبران مهم مانند حضرت محمد، خاتم‌الانبیاء (ص)، یکی از علایم این عصر بوده است. علامت ماهی را در قبرهای زیرزمینی در نزدیکی شهر رم (ایتالیا) به وفور می‌توان مشاهده نمود. می‌گویند پایان عصر حوت در سال ۱۹۸۴ یا ۱۹۸۵ بوده است و از این تاریخ به بعد، بشریت وارد عصر

روح و فکر شما به شمار می آید.

به رغم تمام این راههایی که به سلامت خوب و دایم ختم می گردد، خواهش می کنم دقت کنید که باید با احتیاط و منطق با مسئله برخورد شود. اشخاصی هستند که چنان به مسئله سلامت اهمیت می دهند و در این باره وسواس دارند که مثلاً تصمیم می گیرند نوزادان خود را نیز از بدو تولد به گیاهخوار مبدل کنند. این کارها بسیار خطرناک است. نوزاد شما گناه گوشت خوردن شما را به ارث برده است (از شما و اجدادش)، به این ترتیب مطلقاً قادر نخواهد بود از رژیم ناگهانی گیاهخواری پیروی کند همان گونه که فردی بالغ نیز قادر به این کار نیست. البته مرحله سه گانه گیاهخوار شدن که از آن صحبت شد، راهی مطمئن است ولی بنا به تعلیمات استاد من، برای کودکان و نوزادان باید از دو مرحله شش ساله و یک مرحله هفت ساله، البته با همان نوع رژیمی که قبلاً ذکر شد، استفاده کرد. به این ترتیب تا نوزده سالگی، این آمادگی را در بدن فرزند خود فراهم می آوریم. (به طور کلی از هر سنی که بخواهیم کودکانمان را گیاهخوار کنیم، نوزده سال فراگیری لازم است.) چنانچه مایل باشید برنامه رژیم غذایی را از همان بدو تولد آغاز کنید، پس لازم است نوزاد را هر روز به خوردن کلیه فرآورده های شیری، همین طور هم انواع سبزی و میوه و نان و غلات عادت دهید و انواع خوراک پرندگان و ماهیان را نیز در رژیم غذایی اش بگنجانید. تنها کافی است گوشت قرمز را از مواد غذایی و خوراکی طفل حذف کنید و پس از طی کردن شش سال اولیه، به شش ساله دوم برسید و از دستوره های قبلی پیروی کنید و سرانجام سومین و آخرین مرحله را که برای افراد بالغ پنج سال است، به هفت سال افزایش دهید.

تازه ای شده است که به عصر دلو یا (بهمن) معروف است. بعداً به بحث در مورد این عصر خواهیم پرداخت. کافی است گفته شود این عصر به معنای علم و صنعت پیشرفت و تکامل بشری و پایان هرگونه جنگ و نزاع و آغاز نوع دوستی و رفاقت بین تمام ملل خواهد بود. تکیه بر صلح و پیشرفت علم و پایان دادن به خون ریزی یکی از علایم مشخصه این عصر می باشد. - م.

نژادهای گوشتخوار همیشه و در طول تاریخ، افرادی جنگجو و خشن بوده‌اند، حال آن که نژادهای غیرگوشتخوار همواره صلحجو و آرام به شمار آمده‌اند. و اما درباره شکار باید بگویم، از آنجایی که متولد فروردین، و فردی رک‌گو هستم، به ندرت با شکارچیان وارد بحث و مجادله می‌شوم. احتمال انفجار آتشفشانهای مریخ، ستاره تأثیرگذارنده بر فروردین، بسیار زیاد است! بیشتر شکارچیان برای توجیه به قتل رساندن حیوانات می‌گویند که آنان سرگرم کم‌کردن تعداد زیاد حیوانات هستند تا بر اثر کثرت جمعیت و نبود غذای کافی، از گرسنگی نمیرند و گذشته از اینها، به هر حال زمانی می‌رسد که حیوانات خودشان می‌میرند. این گفته‌ها موجب می‌شود به این فکر بیفتیم که زمینه فکری آنان طوری است که امکان دارد در نهایت قتل و آدمکشی را نیز عملی منطقی و انسانی بدانند؛ راهی برای کم‌کردن ساکنان مناطق پرجمعیت، یعنی کشورهایی همچون چین یا هندوستان و... بنا به مفهومی گسترده، نوع بشر (بهتر است در این جا، منظور نظر ما آقایان باشند تا بانوان) همیشه جنگیدن و پیکار را بهترین راه حل برای کم‌کردن تعداد جمعیت دانسته است. اما باید اظهار داشت که طبیعت بدون کمک انسانها (که این‌گونه کمک با قتل و آدمکشی مصادف است...) می‌تواند به تنهایی مشکلات خویش را از سر راه بردارد. بر روی سپر اتومبیل چروکی چیف من برچسبی است بدین مضمون: «به ارتش ملحق شوید! دنیا را ببینید، از نقاط عجیب و دورافتاده جهان بازدید کنید و با اشخاص جالب و دیدنی ملاقات کنید، بعد هم آنان را بکشید!»

من به شخصه چندین شکارچی را می‌شناسم که افرادی بسیار مهربان و ملایم و بخشنده هستند. مردمانی به راستی خوب که تنها نقطه ضعفشان، همین علاقه به شکار کردن است. با این وجود، گرچه بی‌اندازه و از صمیم قلب عاشق ایالت کلرادو هستم و از زندگی کردن در شهر کریپل کریک احساس آرامش و لذتی وافر به من دست می‌دهد، در فصل شکار همیشه سعی می‌کنم در آنجا نباشم و به کالیفرنیا یا نیویورک می‌روم.

یکی از افسانه‌های سرخپوستان چروکی که علاقه فراوانی به آن دارم، و داستانی واقعی است که نسل به نسل به دست ما رسیده، درباره سرخپوست گیاهخواری است به نام پابرفی^۱. این سرخپوست هرگز راضی به کشتن موجودی زنده نمی‌شد. سرانجام، هنگامی که گوزنهایی که در جنگل نزدیک چادر او زندگی می‌کردند، پیر و کهنسال شدند و دریافتند که مرگشان نزدیک است، به سراغ پابرفی آمدند و در مقابل او زانو زدند و با آن چشمهای مهربان و قهوه‌ای رنگ خود، مدتها به او خیره شدند... و آنگاه از دنیا رفتند. این کار، روش آنها برای هدیه دادن اجساد بیجانشان به او بود تا پابرفی قادر گردد با کمک پوست تن آنها لباسهایی گرم و کفشهایی برای خود درست کند تا از سرما در امان بماند... این کارگوزنها برای سپاسگزاری از این سرخپوست بود که هرگز در شکار آنها شرکت نجست و به آنها اجازه می‌داد عمر طبیعی خود را در کنار خانواده‌هایشان در میان جنگلها و در کمال آرامش و صلح سپری کنند.

* * *

عصر دلو، معجزات و شگفتی‌های جدیدی را در زمینه پزشکی به ارمغان خواهد آورد؛ یعنی تعدادی از اسرار فاش نشده طبیعت در مورد سلامت و بهبود یافتن از بیماریها. صدها راز وجود دارد که من تنها از یکی از آنها در این کتاب سخن خواهم گفت: سحر و جادویی که در هویج وجود دارد. در سال ۱۹۸۵، جان و مارگارت بلامفورد^۲ از آرزوی داشتن فرزند، دیگر برای همیشه دست کشیدند. خانم مارگارت به چهل سالگی رسیده بود و آقای جان به پنجاه سالگی.

پزشکان به آنان گفته بودند که مارگارت دیگر در سنی نیست که قادر باشد نوزادی را در بطن خود نگه دارد و علاوه بر اینها تعداد اسپرم‌های جان از حد معمول و طبیعی، پایین‌تر بود و به طور کلی امکان نداشت هرگز صاحب فرزندی شود.

1. Snow Foot

2. John & Margaret Blamford

مارگارت با کمک غریزه و بینش توضیح‌ناپذیر زنانه‌اش، به فکر خرگوشها و قدرت تولیدمثل شگفت‌آور آنها افتاد. او می‌دانست که تمام خرگوشهای اهلی هویج می‌خورند، به همین دلیل تصمیم گرفت به مدت چندین ماه در رژیم غذایی شوهرش هویج را نیز بگنجانند. مرد بینوای گرسنه، هر روز هویج را به اشکال گوناگون می‌بلعید (از سالاد هویج گرفته تا هویج پخته و یا خام که بین ناهار و شام می‌خورد). رژیم غذایی این آقا فقط منحصر بود به خوردن هویج.

معجزه! دستور غذایی خرگوش گونه همچون طلسمی مؤثر واقع شد و سرانجام آقای جان هویج‌خوار و همسرش مارگارت اهل کشور انگلستان پدر و مادر خوشحال و مفتخر نوزاد دختری سالم شدند! مارگارت چینی نشده بود، بلکه تنها به باطن رفیع و والای خود روی آورده بود و یکی از اسرار مادر طبیعت، بر ضمیر خود آگاه او آشکار گشت. دکتر اندریو استانوی^۱ در کتاب خود: چرا ما؟ (که راهنمای جالب توجه و منطقی برای زوجهای بی‌بچه است) توضیح می‌دهد که هویج مقدار فراوانی زنگ دارد که گفته می‌شود قادر به افزایش دادن تعداد اسپرم در مردها است. خرگوشهای وحشی که در کمال آزادی در جنگلها و بیشه‌زارها به سر می‌برند، هویج کمتری می‌خورند و گاهی هم اصلاً از این سبزی استثنایی نمی‌خورند، بنابراین به اندازه خرگوشهای اهلی و هویج‌خوار، تولید مثل نمی‌کنند و زاد و ولد فراوان ندارند.

خانواده بلامفورد مایوسانه از علم پزشکی قطع امید کرده بودند. سرانجام با تقلید از خرگوشها، آرزوهایشان را به واقعیت مبدل ساختند. لازم به گفتن است که آستروبیولوژی^۲ یا بیولوژی ستاره‌شناسی نیز قادر است چنین شگفتیهایی را برای همسران بی‌بچه پدید آورد (البته برای دلایلی سوای پایین بودن تعداد اسپرم در مرد که آن نیز درمانی دارد). آستروبیولوژی در ضمن برای زوجهایی که می‌خواهند در دوران زناشویی تعداد معینی فرزند داشته

1. Andrew Stanway

2. Astrobiology

باشند نیز راهنمایی‌های مؤثری دارد. به هر حال، همان‌طور که ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید: «راه‌های متعددی برای رسیدن به رُم وجود دارد.»

* * *

ممکن است موی سر انسان با سلامت او ارتباط چندانی نداشته باشد، اما نتوانستم از اشاره به یک توصیه ستاره‌شناسی در این زمینه به شما دریغ کنم: چنانچه موی سرتان را کوتاه کرده‌اید (چه مرد چه زن) و مایلید که دیر رشد کند و دیر به دیر به آرایشگاه بروید، سعی کنید همیشه موی سرتان را در اوج (رأس زاویه) یا روزی که قرص ماه کامل است، کوتاه کنید. به این ترتیب موی سرتان به گونه‌ای چشمگیر دیر رشد خواهد کرد و زیاد لازم نخواهد بود به آرایشگاه بروید. بنابراین متولدان دی و اردیبهشت و شهریور، شما که در خرج کردن مقتصد هستید به پولی فکر کنید که در جیب‌تان می‌ماند!

اگر خانمی هستید که موهایتان را کوتاه کرده‌اید و بعداً از این بابت احساس پشیمانی می‌کنید و مایلید هر چه زودتر، گیسهایتان بلند شده، و به حالت اول برگردد، مقداری جزئی و بسیار اندک از نوک موهایتان را در اوج و درست در روز هلال ماه (ماه نو) کوتاه کنید. آن وقت خواهید دید که موهایتان سریع رشد می‌کند. همان‌طور که قبلاً گفتم باید حتماً یک سالنامه نجومی در اختیار داشته باشید تا از حرکت ماه نیز مطلع گردید!

* * *

در این‌جا، راهنمای بسیار مؤثری برای سلامت عمومی شما از دیدگاه ستاره‌شناسی و علم اعداد ذکر می‌کنم. نخست راهنمای ستاره‌شناسی: هنگامی که جملات زیر را می‌خوانید، به خاطر داشته باشید که زایچه فردی محاسبه شده و تصحیح شده شما از نظر ستاره‌شناسی تصویر کاملی از سلامت شخصی شما را شامل می‌شود. (همان‌طور که قبلاً گفتم با پیدا کردن سالنامه تولدتان و با در نظر گرفتن سال، ساعت، روز، و دقیقه دقیق تولدتان می‌توانید محاسبات زیر را به انجام برسانید. در ضمن نحوه پیدا کردن ستاره

صعود کننده (یا آسان‌دان) نیز قبلاً ذکر گردید - م) به این ترتیب، به راحتی خواهید توانست نقاط ضعف بدنتان را پیدا کنید. این نشانه‌ها عمومی است، با این وجود در حدود هشتاد درصد یا کمی بیشتر از اوقات، مناطق ضعیف بدنتان درست در قسمت‌هایی است که توسط محل خورشید شما در هنگام تولدتان کنترل می‌شوند: اگر تیر باشید پس خورشید تولد شما در ماه تیر است. اگر مرداد به دنیا آمده باشید خورشید تولدتان در مرداد است و... البته نه همیشه ولی اکثر اوقات این‌گونه است!

در ضمن نیازی نیست که تحت تأثیر این موضوع قرار بگیرید و گمان کنید که اوضاع به همین سادگی‌ها است. برای تجزیه و تحلیل کامل پزشکی از سلامتتان به زایچه تولدتان، به طور دقیق نیاز دارید، که بایستی شخصی آگاه از علم پزشکی ستاره‌شناسی آن را تفسیر کند.

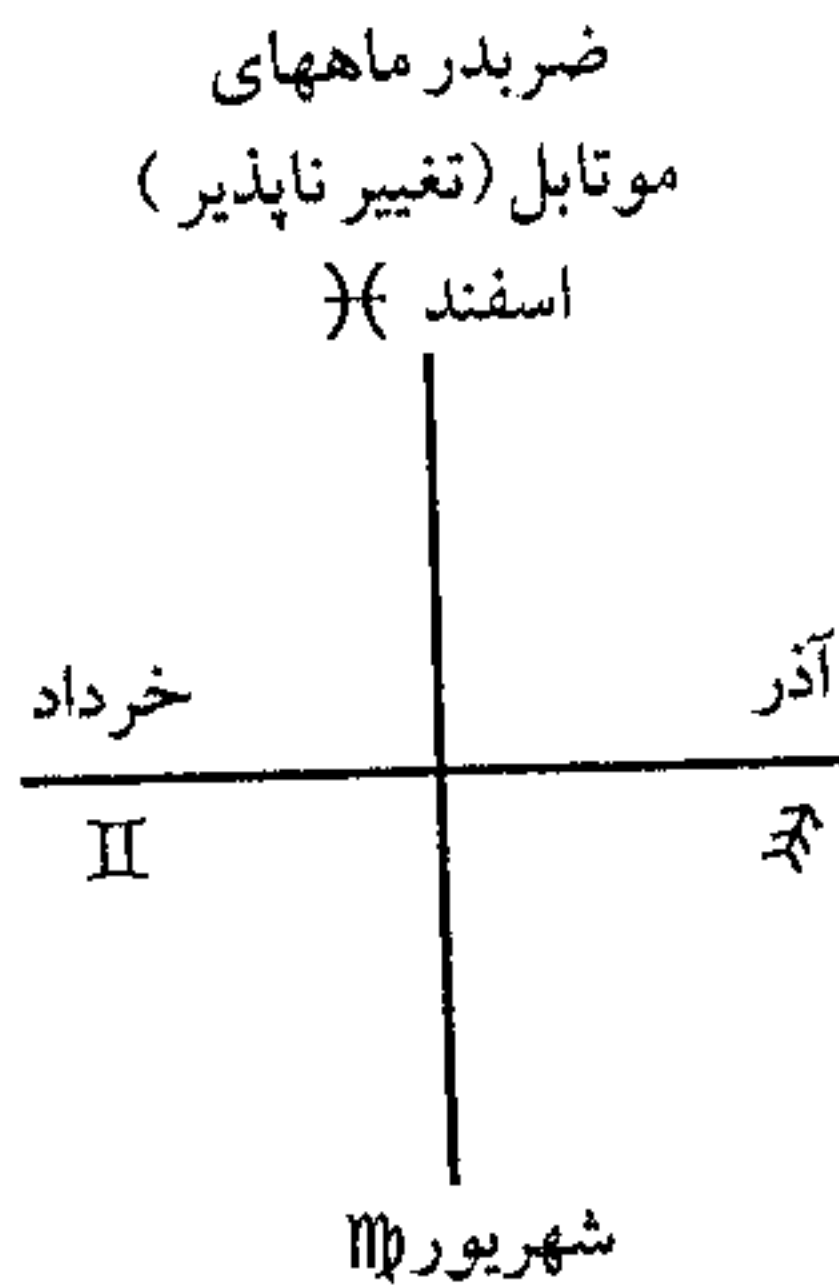
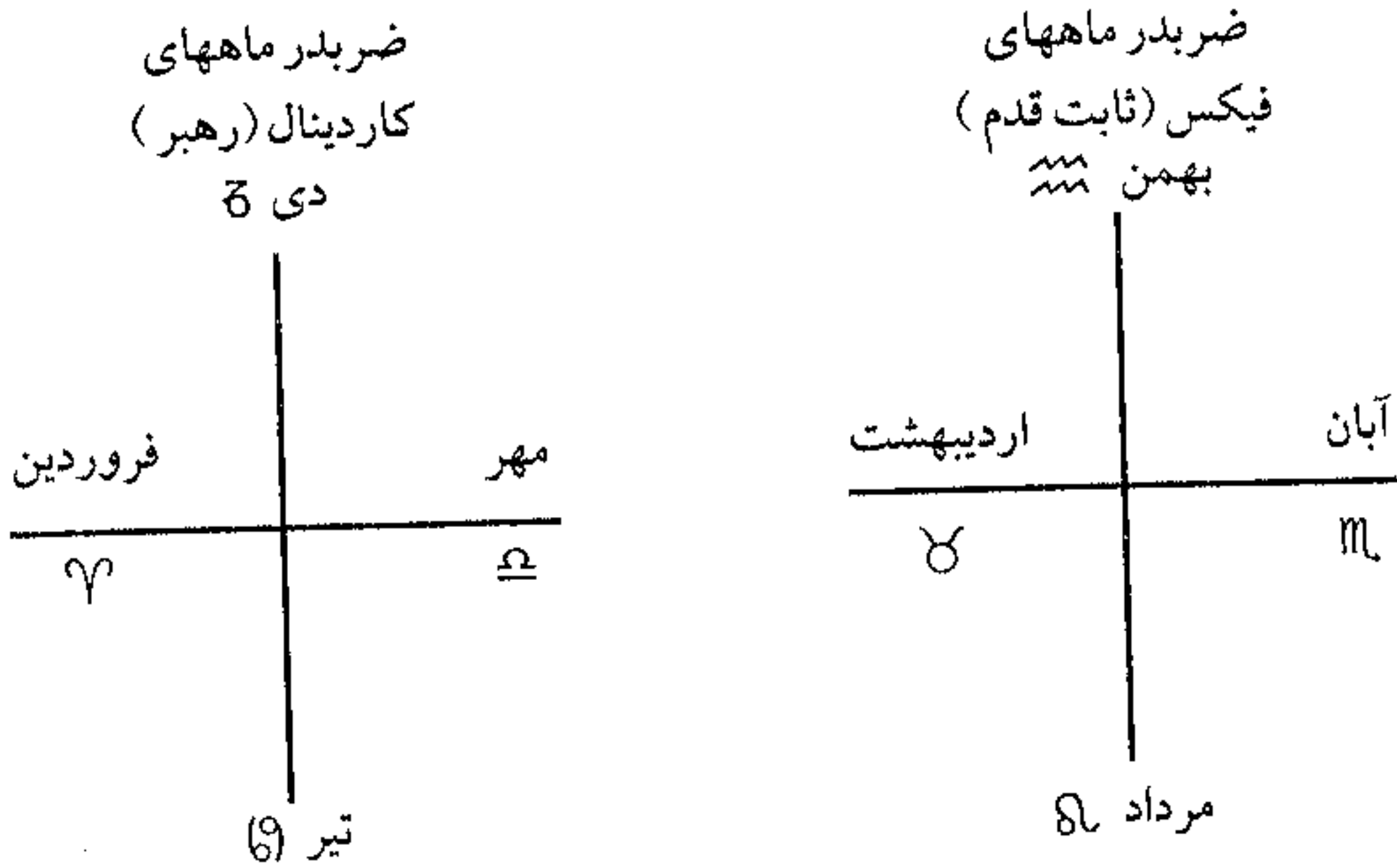
آیا نعمتی به شمار نمی‌آید این شخص آگاه و زبردست، پزشکی باشد دانا به علم ستاره‌شناسی؟ آیا چنین امری مطلوب نیست؟ تنها تعداد بسیار کمی از این‌گونه پزشکان در جهان وجود دارند، اما به مصداق ضرب‌المثل معروف: «وصف العیش، نصف العیش!» این را به خاطر داشته باشید که رؤیاها نخستین قدم برای به مرحله‌ی اجراء در آوردن آرزوها و مبدل کردنشان به واقعیت است.



قسمت‌های گوناگون بدن که تحت تأثیر صورتهای فلکی هستند:

۱. منظور نویسنده این است که در بعضی مواقع هنگامی که خورشید وارد برج یا صورت فلکی جدیدی می‌گردد، برای نمونه وارد ماه اسفند می‌شود، ممکن است به صورت صفر درجه حرکت باشد به این معنا که تاریخ: روز اول اسفند باشد، اما خورشید هنوز به طور کامل از برج بهمن خارج نشده تا وارد برج اسفند بشود. و تنها روز دوم اسفند است که خورشید حقیقتاً وارد برج اسفند شده است. به این ترتیب شخصی که در روز اول هر ماهی به دنیا آمده باشد، از برج قبلی و بعدی تأثیراتی یکسان دریافت خواهد کرد و صورت فلکی اش در حالت ترانزیت (Transit) است. این وضعیت در مورد ستاره صعود کننده و دیگر سیارات نیز صادق است. - م.

- ۷ فروردین: سر، صورت (به استثنای بینی)، نیمکره‌های مغز.
- ۸ اردیبهشت: گردن، گلو، حنجره، لوزه‌ها، رگهای کاروتید، ورید ژوگولر.
- II خرداد: شانه‌ها و کتف‌ها، بازوها، انگشتان، ریه‌ها، دنده‌های فوقانی، تیموس (غده کوچک پشت جناغ)
- ۹ تیر: معده، دیافراگم، سینه‌ها، سیستم لنفاوی.
- ۱۰ مرداد: قلب، آئورت، پشت، کمر، نخاع.
- ۱۱ شهریور: روده بزرگ، روده کوچک، لوزالمعده.
- ۱۲ مهر: کلیه‌ها، توازن و تعادل، و گاهی اوقات پوست.
- ۱۳ آبان: بینی، آلت تناسلی، خون، کولون نزولی (قسمت نزولی روده بزرگ)، مجرای ادراری.
- ۱۴ آذر: رانها، پا، جگر (کبد)، رگهای بدن، استخوان ران، مناطق ساکرال (انتهای ستون مهره‌ها و قبل از دنبالچه).
- ۱۵ دی: دندانها، استخوانبندی و اسکلت بدن، استخوان زانو و پوست.
- ۱۶ بهمن: قسمت تحتانی پا، ساق پا، دستگاه گردش خون.
- ۱۷ اسفند: کف پا و انگشتان پا، گاهی اوقات ریه‌ها و روده‌های بزرگ و کوچک و روی هم رفته سیستم کامل بدن که در ارتباط با تخلیه مایعات است.
- چیزی که در پزشکی به آن «قسمتهای سمپاتیک و پیروا» می‌گویند، مستقیماً از محاسبات ستاره‌شناسی بقراط ناشی می‌شود. منظور از قسمتهای سمپاتیک بدن یعنی هنگامی که یک سری علایم بخصوص در قسمتی از بدن شما بروز می‌کند، پزشک معالج شما به یکی از سه قسمت دیگر بدنتان که آنها نیز سمپاتیک به شمار می‌آیند نگاه می‌کند تا ببیند ناراحتی شما از کجا ناشی شده است. با توجه به تصاویر سه ضربدر ستاره‌شناسی، می‌توانید این مطلب را با سهولت بیشتری درک کنید.



دقت کنید که دو علامت از چهار صورت فلکی در هر ضربدر در نقطه مخالف هم قرار دارد. یعنی در دایره ترسیم جدول تولد (زایچه) معادل ۱۸۰ درجه جدا از همدیگر هستند. در ضمن، هر چهار صورت فلکی موجود در هر ضربدر با یکدیگر در وضعیت ۹۰ درجه و یا به گونه‌ای در حالت مربع قرار دارند. (در ضمن می‌توانید به تصویر صفحه ۶۸ کتاب رجوع کنید.) حال

برگردید و دوباره تأثیرات هر یک از صورتهای فلکی را بر روی نقاط مختلف بدن، در صفحه قبلی مطالعه کنید. نمونه‌ای ذکر می‌کنم تا از نحوه کاربرد آن مطلع شوید. نخست برویم سراغ ضربدر کاردینال: گاهی مجدد به آن بیندازید، همین‌طور هم نقاطی از بدن را که این چهار ماه متعلق به کاردینال آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند، مورد بررسی قرار دهید:

فروردین بر سر تسلط دارد و مهر بر کلیه‌ها و مثانه. علایم بروز مشکلات کلیوی یا مربوط به مثانه، اغلب با سردردهای شدید همراه است (که برمی‌گردد به فروردین = سر). تیر، بر معده آدمی تسلط دارد و دی بر پوست تأثیر می‌گذارد. هنگامی که مواد غذایی مورد استفاده، با دستگاه گوارشی شما سازش نداشته، و شما نسبت به آن حساسیت داشته باشید (تیر)، بی‌درنگ جوشهای ریزی در سطح پوست بدنتان ظاهر می‌گردد (دی). در ضمن دندان درد، (دی بر دندانها تأثیر دارد) در شما درد سر و درد صورت پدید می‌آورد (فروردین). فروردین و دی با یکدیگر در حالت مربع هستند، درست همان‌گونه که فروردین و مهر با هم مخالف‌اند.

حال به ضربدر ماههای فیکس نگاه می‌بیندازیم:

بهمن بر قسمت پایینی پاها تسلط دارد و مرداد هم بر قلب. یکی از نخستین علایم بیماری قلب، بروز درد در ناحیه پایین پاها است. مرداد و بهمن مخالف همدیگرند. اردیبهشت بر گردن و حنجره و تارهای صوتی تأثیر می‌گذارد، و آبان بر آلت تناسلی تسلط دارد. هنگامی که پسر نوجوانی بالغ می‌شود (که این تحول جنسی آبانی است)، تارهای صوتی او (اردیبهشت) دچار تغییر و تحولاتی می‌گردد و صدای نوجوان عمیقتر و بم‌تر می‌شود. آبان و اردیبهشت مخالف یکدیگر هستند. مرداد در ضمن بر روی نخاع تأثیر می‌گذارد، یکی از نخستین علایم مننژیت نخاعی درد گلو است (اردیبهشت). اردیبهشت و مرداد در وضعیت مربع از یکدیگر قرار دارند. به همان نسبت نیز مرداد و آبان در ضربدر فیکس با یکدیگر مربع‌اند. آبان بر کولون (یا

قسمتی از روده بزرگ) تأثیر می‌گذارد و مرداد هم بر پشت و کمر تسلط دارد. علائم کولیت شدید و عفونت کولون، اغلب به صورت دردهایی در ناحیه پایینی کمر بروز می‌کند.

اکنون نظری می‌اندازیم بر ضربدر موتابل:

اسفند بر روی پای انسان تأثیر می‌گذارد، و خرداد هم بر ریه‌ها تسلط دارد. چنانچه ساعتها در زیر باران راه بروید و پاهایتان خیس شده باشد، امکان زیادی وجود دارد که به سرماخوردگی مبتلا شوید که بعداً به ذات‌الریه منجر می‌گردد (خرداد = ریه). البته همان‌طور که قبلاً گفتم، بستگی به این دارد که مرقعیت‌های کرات و ستارگان در لحظه تولد شما در چه وضعیتی بوده‌اند. آذر بر کبد تأثیر می‌گذارد و با شهریور در حالت مربع قرار دارد. حال آن‌که شهریور بر روده‌ها مسلط است. ناراحتی‌های کبدی، نخست با مشکلات پدید آمده در روده‌ها ظاهر می‌شود، و مثالهای دیگر. اینها تنها چند نمونه ساده از قسمتهای سمپاتیک بدن به شمار می‌آیند.

حال برویم به سراغ تأثیرات فیزیکی و جسمانی عناصر که به هر یک از صورتهای فلکی تعلق دارند. منظورم عناصر آتش، زمین، هوا و آب است. چنانچه از خاطر برده‌اید که به چه عنصری تعلق دارید، به صفحه ۶۵ بخش اول کتاب مراجعه کنید.

علائم وابسته به آتش:

فروردین = قوچ

مرداد = شیر

آذر = کماندار نیمه‌اسب

دارندگان علائم آتش معمولاً به تبهای شدید و بیماریهایی که به ناگهان بروز می‌کنند (آن هم در قسمتهایی از بدن که یکی از این سه علامت وابسته به آتش بر آنها تأثیر دارد) دچار می‌شوند. قابلیت بهبودپذیری این ماهها، معمولاً قوی و سریع است. قوچ‌ها و شیرها و کمانداران به ندرت به

بیماریهای طولانی مدّت یا مزمن دچار می شوند.

علایم وابسته به زمین:

اردیبهشت = گاو

شهریور = دختر باکره

دی = بزی که انتهای پایش به دم ماهی ختم می شود

دارندگان علایم زمین اغلب به بیماریهای جسمانی ریشه دار دچار می شوند. بیماریهایی که سالها طول می کشد تا رشد کند و اغلب به امراض مزمن در فواصل معینی از زمان مبدل می گردند. اینها در عین حال از افسردگی های عاطفی رنج می برند. قابلیت بهبودپذیری اردیبهشت و شهریور و دی، قوی اما اغلب کند و آهسته است.

علایم وابسته به هوا:

خرداد = دوقلو

مهر = ترازو

بهمن = مردی که کوزه آبی حمل می کند

دارندگان علایم هوا معمولاً به فشارهای روحی و اختلالات روانی و عصبی و نیز انواع ناتوانی های ناگهانی عصبی و اشکالاتی در دستگاه تنفس و مسایلی مربوط به جریان خون دچار می شوند. قابلیت این افراد برای بهبودپذیری کاملاً غیرمنتظره است و اغلب امکان پیش بینی آن ممکن نیست.

علایم وابسته به آب:

تیر = خرچنگ

آبان = عقرب

اسفند = ماهی

دارندگان علایم آب مستعد ابتلا به بیماریهای عجیب هستند، بیماریهایی ادامه دار و طولانی مدّت که تشخیص آنها معمولاً دشوار است. مالیخولیای شدید هم جزو بیماریهای این گروه است. قابلیت های بهبودپذیری مطلقاً بستگی به خود شخص دارد، حال می خواهد در سطح ضمیر خود آگاه

شخص باشد یا نه.

به خاطر داشته باشیم که در زایچه سال و روز و ساعت تولدتان، تجزیه و تحلیل کامل و دقیقی از وضعیت سلامت شما وجود دارد و تمامی قسمت‌ها و نقاط ضعیف و همچنین قوی بدنتان را معلوم می‌کند. البته این توضیحات که با عناصر چهارگانه درهم آمیخته شده، عمومی است (با آن که بیش از هفتاد و پنج درصد اوقات، مهمترین مشکل در قسمت بخصوص بدن، که قسمت بیمار شده است، در نقاطی رخ می‌دهد که موقعیت خورشید در هنگام تولد شما تعیین کرده است) فقط کافی است این را در نظر بگیرید که کل ماجرا در همین چند سطر ختم نمی‌شود و عوامل دیگری را نیز باید در نظر داشت. در ضمن درهم آمیختن این صورتهای فلکی و عناصر چهارگانه با تجزیه و تحلیل مربوط به سلامت فردی و مطالعه علم اعداد و دانستن عدد و شماره‌ای که در آن روز به دنیا آمده‌اید (در صفحات بعدی درباره آن توضیح خواهم داد)، برای شما بسیار مؤثر و یاری دهنده است و همچون راهنمایی مطمئن برای رسیدن به سلامت محسوب می‌شود.

* * *

روند صحیح علم اعداد^۱ در بخش ۵ کتاب توضیح داده خواهد شد. در این قسمت تنها مقدمه کوچکی از جادوی موجود در اعداد آورده می‌شود و در مورد ارتباط آن با سلامت شما توضیحاتی خواهم داد. برای این کار، تنها به دانستن روز تولد خود نیاز خواهید داشت. بعداً در بخش ۵ کتاب چیزهای دیگری نیز وارد کار خواهند شد (مثل اعداد تاریخ تولدتان و افشای خصوصیات اخلاقی شما با نوشتن نامتان بر حسب علم اعداد).

حال برگردیم بر سر مقدمه این علم:

○ چنانچه در روز ۱، ۱۰، ۱۹ یا ۲۸ ماه تولدتان به دنیا آمده باشید، به گروه اعدادی ۱ تعلق دارید.

○ چنانچه در روز ۲، ۱۱، ۲۰ یا ۲۹ ماه تولدتان به دنیا آمده‌اید، به گروه

اعدادی ۲ تعلق دارید.

○ چنانچه در روز ۳، ۱۲، ۲۱ یا ۳۰ ماه تولدتان به دنیا آمده‌اید، به گروه اعدادی ۳ تعلق دارید.

○ چنانچه در روز ۴، ۱۳، ۲۲ یا ۳۱ ماه تولدتان به دنیا آمده‌اید، به گروه اعدادی ۴ تعلق دارید.

○ چنانچه در روز ۵، ۱۴، ۲۳، ماه تولدتان به دنیا آمده‌اید، به گروه اعدادی ۵ تعلق دارید.

○ چنانچه در روز ۶، ۱۵، ۲۴ ماه تولدتان به دنیا آمده‌اید، به گروه اعدادی ۶ تعلق دارید.

○ چنانچه در روز ۷، ۱۶، ۲۵ ماه تولدتان به دنیا آمده‌اید، به گروه اعدادی ۷ تعلق دارید.

○ چنانچه در روز ۸، ۱۷، ۲۶ ماه تولدتان به دنیا آمده‌اید، به گروه اعدادی ۸ تعلق دارید.

○ چنانچه در روز ۹، ۱۸، ۲۷ ماه تولدتان به دنیا آمده‌اید، به گروه اعدادی ۹ تعلق دارید.

عدد ۱

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۱ هماهنگی و تناسب کامل دارد، به قرار زیر است:

انواع رنگ زرد تند و طلایی، نارنجی روشن، ارغوانی و قرمز تیره. افرادی که به گروه ۱ تعلق دارند، با همراه داشتن سنگ توپاز (زبرجد) یا کهربا (که به پوست بدنشان بچسبد) متوجه تغییرات ظریف و سودمندی در سلامت عمومی خود خواهند شد و کلاً نوعی احساس مطبوع و حالت سلامت خوبی خواهند داشت و می‌توانند این کیفیت مثبت را تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۱، معمولاً تمایل بدن را به داشتن ناراحتی‌های قلبی، مثل تپشهای شدید و فشار نامرتب خون و نیز دردهایی در قسمت زیرین کمر و

آسیبهایی که ممکن است به ستون فقرات و نخاع وارد آید و گاهی اوقات هم فشار خون بالا و چشمانی آستیگمات تشویق می‌کند. این افراد باید اغلب به چشم پزشک مراجعه کنند و مراقب سلامت چشمان خود باشند. ضعفهای جسمانی این افراد، معمولاً با احساسات منفی تشدید می‌گردد و برعکس با عواطف مثبت و نیکو، به طور کلّ از بین می‌روند (احساساتی همچون بخشش و گذشت و داشتن خلق و خویی خوش و شاد). گاهی اوقات ممکن است یک سری اختلالات جنسی مانند سردی در زنان و ناتوانی در مردان بروز کند. اما این مسایل و مشکلات همیشه موقت است و با مراقبتهای صحیح روانی و روحی مداوم می‌گردد. افراد متعلق به گروه ۱ ممکن است بر اثر غرور و نخوت مبالغه‌آمیز خود به انواع بیماریها مبتلا شوند. هنگامی که پیاموزند چگونه انعطاف‌پذیری بیشتر و گذشت داشته باشند، به سرعت متوجه تغییرات مثبتی در سلامت عمومی خود خواهند شد.

ماههای مهر و آبان و آذر هر سال، ماههایی است که بیش از هر ماه دیگر به بیماری روحی یا جسمی مبتلا می‌شوند. به طور کلی از بیماری گرفته تا حوادث گوناگون گریبانگیرشان خواهد شد و در این سه ماه باید بیش از ماههای دیگر سال مراقب خود باشند.

اغلب این بیماریها یا رویدادها، به دلیل داشتن واکنش‌های منفی عاطفی، افسردگی، فشار زیاد کاری، زیاده‌روی در انجام دادن وظیفه اتفاق می‌افتند. افراد گروه متعلق به عدد ۱ باید پیاموزند چگونه با فرارسیدن این ماهها، آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی، با تمرینهای لازم به راحتی قادر خواهند شد آمادگی و تمایلات منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز تصادف و حوادث ناگهانی، در این فصل از سال، از بین ببرند. تمرینات لازم برای به دست آوردن خونسردی و آرامش باطنی بایستی دست‌کم یک ماه پیش از فرارسیدن این سه ماه آغاز شود.

غذاهایی که اغلب افراد متعلق به گروه ۱ باید بخورند عبارت است از: کشمش، نان جو، پرتقال، جو، لیمو، خرما. گیاهان طبّی که در آشپزی نیز

مورد استفاده قرار می‌گیرد و در حفظ سلامت خوب و طولانی مدّت به این افراد کمک می‌کند بدین قرار است:

زعفران، بابونه، گیاه فراسیا، میخک، جوز هندی، ترشک، گل گاوزبان، اسطوخودوس، برگ درخت غار، آویشن، مَر، و ریشه گیاه کوشاد.

هنگامی که جوشانده این گیاهان دم شود و اشخاصی که در اوّلین، دهمین، نوزدهمین، بیست و هشتمین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند از آن بنوشند، همچون دارویی آرامبخش و در عین حال مقوی، بر آنان تأثیر می‌گذارد. در اوقات اضطراب شدید یا فشارهای عصبی، عصبانیت یا هرگونه اختلالات روانی و عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان یاد شده در بالا، بنابه میل و ذائقه خود بنوشند، متوجّه تغییر محسوس و سریعی در وضعیت جسمانی و روحی خود خواهند شد.

جوشانده این گیاهان بایستی دو مرتبه در هفته، به طور منظم مورد استفاده قرار بگیرد و در هنگام بروز ناراحتی می‌توانید بر مقدار آن بیفزایید.^۱

عدد ۲

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۲ هماهنگی و تناسب کامل دارد به قرار زیر است:

سبز روشن، لیمویی، نقره‌ای، بنفش، بنفش کم‌رنگ، پوست پیازی. افرادی که به گروه ۲ تعلق دارند، با همراه داشتن سنگ زمرد، مروارید، حجرالقمر (که با پوست بدنشان در تماس باشد) متوجّه تغییرات ظریف و سودمندی در سلامت عمومی خود خواهند شد و قادرند کیفیت مطلوب و نیکوی این حالت خود را تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۲، معمولاً تمایل بدن را به ابتلا به ناراحتی‌های معده و اختلالات دستگاه گوارش تشدید می‌کند. این افراد نسبت به مسمومیت

۱. خوشبختانه در کشور ایران می‌توان هم جوشانده تمامی این گیاهان و هم عصاره آنها را یافت و مصرف کرد.

غذایی بر اثر وجود باکتری‌های مختلف حساس‌اند، و بایستی همواره مراقب غذاهایی که می‌خورند و آبی که در مناطق دورافتاده یا کشورهای خارج می‌نوشند، باشند. احتمال بروز ناراحتی‌های معده و نیز رشد غده‌های داخلی که معمولاً خوش خیم هستند، در این گروه فراوان است. سینه‌ها و قفسه سینه در این افراد، اعضای آسیب‌پذیر و مشکل‌آفرینی است. اغلب ناراحتی افراد گروه ۲، بیماری‌های مزمن و دراز مدت است که بیشتر به سبب خودداری آنها از رهاکردن اضطراب و نگرانی پدید می‌آید. هنگامی که این افراد، اندکی از نگرانیها و اضطرابهای خود بکاهند، متوجه می‌شوند که سریعتر بهبود خواهند یافت.

ماههای دی و بهمن و تیر هر سال، ماههایی است که بیش از سایر اوقات در معرض ابتلا به بیماریهای روحی و یا جسمی و به طور کلی حوادث قرار دارند و در این سه ماه بیش از ماههای دیگر باید مراقب خود باشند. اغلب بیماریها و یا حوادث به دلیل داشتن واکنش‌های منفی عاطفی، افسردگی، فشار زیاد کاری و زیاده‌روی در انجام دادن وظیفه بروز می‌کند. افراد گروه ۲ باید پیاموزند که با فرارسیدن این ماهها، چگونه آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی و با تمرینهای لازم به راحتی قادر خواهند شد تمایلات منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز حوادث ناگهانی، در این فصل از سال، از بین ببرند. تمرینهای لازم برای به دست آوردن خونسردی و آرامش باطنی، بایستی دست‌کم یک ماه پیش از فرارسیدن این سه ماه آغاز شود.

غذاهایی که افراد متعلق به گروه ۲ اغلب باید بخورند بدین قرار است: کاهو، کلم، خیار، طالبی، خربزه و شلغم. گیاهان طبی (که در آشپزی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند) و در حفظ سلامت دایم به این افراد کمک می‌کند، عبارت است از: آندیو، کاسنی، کلم تازه و نورس، علف ماه، بذرکتان، بارهنگ و پودر درخت بید. اشخاصی که در دومین، یازدهمین، بیستمین و بیست و نهمین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند، جوشانده این گیاهان را باید بنوشند تا همچون دارویی آرامبخش و در عین حال مقوی بر آنان تأثیر

بگذارد. این افراد در اوقات اضطراب شدید یا فشارهای عصبی، عصبانیت یا هرگونه اختلالات روانی و عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان یادشده در بالا را (بنا به میل خود) بنوشند، متوجه تغییری محسوس و بسیار سریع در وضعیت جسمانی و روحی خود خواهند شد. جوشانده این گیاهان بایستی دو مرتبه در هفته، به‌طور منظم مورد استفاده قرار گیرد و به هنگام بروز ناراحتی می‌توان مقدار آن را زیاده‌تر کرد.

عدد ۳

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۳ هماهنگی و تناسب کامل دارد بدین قرار است:

تمام رنگهای پاییزی مثل رنگ زرد، نارنجی،حنایی، بلوطی، و نیز رنگ فیروزه‌ای و آبی آسمانی. برای افراد گروه ۳ (مثل افراد گروه ۱) رنگ ارغوانی و سرخ تیره نیز نیکو است.

افراد گروه ۳ با همراه داشتن سنگ فیروزه (که با پوست بدنشان در تماس باشد) متوجه تغییرات ظریف و سودمندی در سلامت عمومی خود خواهند شد و می‌توانند کیفیت مطلوب این حالت خود را تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۳ معمولاً تمایل بدن را به ناراحتی‌های ناشی از فشارهای عصبی که اغلب به سبب زیاده‌روی در کار و یا بی‌خوابی تولید می‌شود، تشدید می‌کند. این افراد نسبت به حملات شدید سمپاتیک و التهاب یا آماس و زخم و انواع ناراحتیهای پوستی، حساس‌اند و نیز مستعد انواع حوادثی که ممکن است به ران و تهیگاه آنان آسیب وارد آورد. در ضمن، امکان ناراحتی‌هایی در کبد و درد در ناحیه پا و ران افراد این گروه وجود دارد.

ماههای آذر و بهمن و خرداد و شهریور هر سال، ماههایی است که این افراد بیش از سایر اوقات در معرض بیماریهای روحی یا جسمی و به‌طور کلی ناراحتی‌ها و حوادث قرار دارند و در این چهار ماه بیش از دیگر اوقات باید مراقب خود باشند. اغلب این بیماریها یا حوادث به دلیل داشتن واکنش‌های

منفی عاطفی، افسردگی، فشار زیاد کاری و زیاده‌روی در انجام دادن وظیفه بروز می‌کند. افراد گروه ۳ باید بیاموزند که با فرارسیدن این ماهها چگونه آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی و با تمریناتی لازم، به راحتی قادر خواهند شد تمایل منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز حوادث ناگهانی، در این فصل از سال، از بین ببرند. تمرینهای لازم برای به دست آوردن خونسردی و آرامش باطنی، بایستی دست‌کم یک ماه پیش از فرا رسیدن این چهار ماه آغاز شود.

غذاهایی که افراد متعلق به گروه ۳ اغلب باید بخورند عبارت است از: چغندر، مارچوبه، گیلاس، توت‌فرنگی، سیب، هلو، توت، زیتون، ریواس، آندیو، آناناس، انگور، بادام، انجیر، فندق، انار، گندم و تمام فراورده‌های گندمی.

گیاهان طبی که در آشپزی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد و برای حفظ سلامت دایم به این افراد کمک می‌کند، عبارت است از: نعناع، زعفران، جوز هندی، میخک، گل گاوزبان، قاصدک، سینه دارو (شش گیاه)، درمنه، مرزنگوش.

وقتی اشخاصی که در سومین، دوازدهمین، بیست و یکمین و سی‌امین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند، جوشانده این گیاهان را بنوشند، همچون دارویی آرامبخش و در عین حال مقوی بر آنان تأثیر می‌گذارد. این افراد در اوقات اضطراب شدید یا فشارهای عصبی یا هرگونه اختلالات روانی و عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان ذکر شده در بالا را (بنا به میل و ذائقه خود) بنوشند، متوجه تغییر محسوس و سریعی در وضعیت جسمانی و روحی خود خواهند داشت. جوشانده این گیاهان بایستی دو مرتبه در هفته، به طور منظم مورد استفاده قرار بگیرد و در هنگام بروز ناراحتی می‌توان مقدار آن را افزایش داد.

عدد ۴

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۴ هماهنگی و تناسب کامل دارد بدین قرار است:

آبی نفتی، آبی لاجوردی، خاکستری مایل به نقره‌ای، سبز پررنگ. افرادی که به گروه ۴ تعلق دارند، با همراه داشتن سنگ یاقوت کبود، کوارتز و یا سنگی آبی رنگ که ذره‌ای دارای رگه‌های مسی باشد و نیز مرمر سبز، که با پوست بدن تماس نزدیک داشته باشد متوجه تغییراتی ظریف و سودمند خواهند شد و قادرند کیفیت این حالت خود را تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۴ معمولاً تمایل بدن را به ابتلا به ناراحتی‌های اسرارآمیز، بیماریهایی که تشخیص آنها دشوار است و نیز اختلالات روانی، مالیخولیا، کم‌خونی، فشارخون پایین تشدید می‌کند. این افراد ممکن است به دردهایی در ناحیه کمر و سر و حوادثی که احتمالاً به قسمتهای پایینی پاهایشان آسیب برساند، دچار گردند. در ضمن، این امکان هست که با حوادثی ناشی از الکتریسیته و صاعقه مواجه شوند. گروه متعلق به ۴ می‌توانند از انواع درمانهایی که به وسیله الکتریسیته انجام می‌شود و نیز درمانهایی به کمک علم هیپنوتیزم و تلقینات ذهنی سود ببرند و تغییرات مثبتی مشاهده کنند. این افراد باید از استعمال مواد مخدر (چه به عنوان دارو، چه به عنوان سرگرمی) کاملاً پرهیزند. با وجود این که همه انسانها با گیاهخواری بهتر قادر به حفظ سلامت خود هستند، لیکن افراد گروه ۴ باید حتماً زودتر از دیگران گیاهخوار شوند و از خوردن هر نوع غذاهای ادویه‌دار و چاشنی زده شده و همین‌طور هم گوشت قرمز اجتناب ورزند، وگرنه به انواع بیماریهای مزمن دچار می‌گردند. ضعف و سستی جسمانی این افراد از داشتن عواطف و احساسات منفی، شدت بیشتری پیدا می‌کند و چنانچه عواطف و واکنش‌های احساسی مثبتی را در خویش تقویت کنند، و صبر و روحیه آرام و خونسردی را در باطن خویش پرورش دهند، قادر می‌گردند جنبه‌های منفی عاطفی و انواع بیماریها

را از بین ببرند. این امکان هست که افراد این گروه مشکلاتی با آلت تناسلی داشته باشند، برای مثال امکان ناتوانیهای موقت در مردان و احساس سردی در زنان، اما چنانچه فرد متعلق به گروه ۴ به تمرکز ذهنی بپردازد و به این واقعیت آگاه باشد که تمام ناراحتیها و بیماری او، نه تنها روانی نیست بلکه تنها مشکلی جسمانی است، همه مسایل یاد شده او به راحتی حل می‌شود.

ماههای دی و بهمن و تیر و مرداد و شهریور هر سال، ماههایی است که این افراد بیش از سایر اوقات در معرض بیماریهای جسمی و روحی و به‌طور کلی حوادث ناخوشایند قرار دارند و در این پنج ماه، بیش از دیگر اوقات باید مراقب خود باشند. اغلب بیماریها یا حوادث به دلیل داشتن واکنش‌های منفی عاطفی، افسردگی، فشار زیاد کاری و زیاده‌روی در انجام دادن وظیفه بروز می‌کند. افراد گروه ۴، باید بیاموزند که با فرارسیدن این ماهها چگونه آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی و با تمرینهای لازم به راحتی قادر خواهند شد تمایلات منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز حوادث ناگهانی در ماههای یاد شده از بین ببرند. تمرینهای لازم برای به دست آوردن خونسردی و آرامش باطنی، بایستی دست‌کم یک ماه پیش از فرارسیدن این پنج ماه آغاز شود.

غذاهایی که افراد متعلق به گروه ۴ باید اغلب بخورند عبارت است از: بیش از هر چیز اسفناج. گیاهان طبی (که در آشپزی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد) و برای حفظ سلامت دایم به افراد این گروه کمک می‌کند عبارت است از: مریم‌گلی، همیشه سبز، ازگیل، گیاه جل وزغ و گیاه نگین سلیمان. اشخاصی که در چهارمین، سیزدهمین، بیست و دومین، سی و یکمین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند، اگر جوشانده این گیاهان را بنوشند، همچون دارویی آرامبخش و در عین حال مقوی بر آنان تأثیر می‌گذارد. در اوقات اضطراب شدید یا فشارهای عصبی یا هرگونه اختلالات روانی و عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان یاد شده در بالا را (بنا به میل و ذائقه‌تان) بنوشید، متوجه تغییر محسوس و بسیار سریع در وضعیت

جسمانی و روحی خود خواهید شد. جوشانده این گیاهان بایستی دو مرتبه در هفته، به طور منظم مورد استفاده قرار بگیرد و در هنگام بروز ناراحتی می توان مقدار آن را افزایش داد.

عدد ۵

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۵ هماهنگی و تناسب کامل دارد بدین قرار است:

افراد این گروه معمولاً می توانند هر رنگی را بپوشند، اما آن رنگهایی که بیش از بقیه با هاله شخصی هر فرد هماهنگی دارد عبارت است از: خاکستری روشن، سبز روشن و نقره‌ای. این افراد مطلقاً نباید رنگهای تیره بپوشند، حتی در اوقاتی که از لحاظ ماه تولد به آنان توصیه می شود رنگ تیره بر تن کنند.

افرادی که به گروه ۵ تعلق دارند با همراه داشتن پلاتین (طلای سفید)، نقره، زمرد کبود (آکوامارین) که با پوست بدنشان در تماس نزدیک باشد، متوجه تغییرات ظریف و سودمندی در سلامت خود خواهند شد و می توانند کیفیت این حالت نیکو را در خود تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۵ معمولاً تمایل بدن را به ناراحتی های فکری ناشی از استفاده بیش از اندازه از مغزشان تشدید می کند. به این ترتیب این امکان وجود دارد که انرژی و بنیه آنان به سرعت رو به اتمام رود و به التهابات و ناتوانی های عصبی منجر گردد. افراد متعلق به گروه ۵ بیش از اندازه عصبی هستند و ممکن است به بیماری بیخوابی و یا حرکات غیرارادی چشم یا صورت و نیز انواع «دردهای خیالی» در ناحیه کتف ها و شانه ها و بازو و دست دچار شوند. حتی ممکن است بر اثر فشارهای ناچیز روحی و روانی، عصبانی و بدخلق و عبوس گردند. به این افراد توصیه می شود هنگامی که شرایط اطرافشان به حد تحمل ناپذیری می رسد، خونسردی و آرامش خود را حفظ کنند. خواب و استراحت و نیز محیطی آرام، تأثیر شفا بخش و بسیار

مطلوب و سریع روی این اشخاص دارد.

ماه‌های خرداد، شهریور، و آذر هر سال، ماه‌هایی است که این افراد بیش از سایر اوقات در معرض بیماری‌های جسمی و روحی و حوادث ناخوشایند قرار دارند و در این سه ماه، باید بیش از دیگر روزها مراقب خود باشند. اغلب این بیماری‌ها یا حوادث به دلیل داشتن واکنش‌های منفی عاطفی، افسردگی فشار زیاد کاری، و زیاده‌روی در انجام دادن وظایف بروز می‌کند. افراد این گروه باید بیاموزند که با فرارسیدن این ماه‌ها، چگونه آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی با تمرین‌های لازم به راحتی قادر خواهند شد تمایلات منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز حوادث ناگهانی در این فصل از سال، از بین ببرند. تمرین‌های لازم برای به دست آوردن خونسردی و آرامش باطنی بایستی دست‌کم یک‌ماه پیش از فرارسیدن این سه‌ماه آغاز شود. غذاهایی که افراد متعلق به گروه ۵ اغلب باید بخورند عبارت است از:

هویج، جعفری، گردو، بادام، جو دوسر و نانی که از این نوع جو تهیه شود و کلم پیچ.

گیاهان طبی (که در آشپزی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند) و برای حفظ سلامت دایم به افراد این گروه کمک می‌کند عبارت است از: مرزنگوش، قارچ، زیره، آویشن.

اگر اشخاصی که در پنجمین، چهاردهمین، بیست و سومین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند، جوشانده این گیاهان را بنوشند، همچون دارویی آرامبخش و در عین حال مقوی بر آنان تأثیر می‌گذارد. در اوقات اضطراب شدید یا فشارهای عصبی یا هرگونه اختلالات روانی و عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان یادشده در بالا را (بنا به میل خود) بنوشند، متوجه تغییری محسوس و سریع در وضعیت جسمانی و روحی خود خواهند شد. جوشانده این گیاهان سنتی بایستی دو مرتبه در هفته، به‌طور منظم مورد استفاده قرار گیرد و به هنگام بروز ناراحتی می‌توان مقدار آن را افزایش داد.

عدد ۶

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۶ هماهنگی و تناسب کامل دارد بدین قرار است:

تمام رنگهای ملایم به ویژه صورتی و آبی، گاهی هم رنگهای قهوه‌ای گرم، کرم، شیری و نیز سبزی‌تیره. اما بهترین رنگ همانا رنگهای «پاستل» است.

افرادی که به گروه ۶ تعلق دارند، با همراه داشتن سنگ عین‌الشمس و مس (که با پوست بدن آنان در تماس نزدیک باشد)، متوجه تغییراتی ظریف و سودمند می‌گردند و می‌توانند کیفیت نیکوی این حالت خود را تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۶ معمولاً تمایل بدن را به ابتلا به انواع عفونت‌های حنجره، بینی و قسمت‌های بالایی ریه تشدید می‌کند، همچنین زنان متعلق به گروه ۶ در قسمت سینه، معمولاً دچار ناراحتی می‌شوند و گاهی از عوارضی همچون «تب شیر» شکایت دارند. اغلب اوقات ناراحتی‌های جزئی در قلب وجود دارد که به گردش نامنظم خون منجر می‌گردد. مثانه و کلیه‌ها نیز اعضای حساس هستند و افراد متعلق به گروه ۶ باید از مصرف هرگونه مواد غذایی شیرین پرهیز کنند. گروه ۶ معمولاً دارای بنیه‌ای قوی و محکم هستند البته چنانچه در روستاها ساکن باشند و یا اغلب به محلی مسافرت کنند که در آنجا بتوانند از هوایی پاک بهره ببرند و به ورزش بپردازند. چنانچه در شهر زندگی می‌کنند، باید جداً تصمیم بگیرند دست‌کم در اواخر هفته به خارج از شهر بروند و اندکی آب و هوای پاک کوهستان را استنشاق کنند.

ماه‌های اردیبهشت و مهر و آبان هر سال، ماه‌هایی است که افراد این گروه بیش از سایر اوقات در معرض بیماری‌های جسمی و روحی ناخوشایند قرار دارند و در این سه ماه، بیش از دیگر اوقات باید مراقب خود باشند. اغلب این بیماری‌ها یا حوادث به دلیل داشتن واکنش‌های منفی عاطفی، افسردگی و فشار

زیاد کاری و زیاده‌روی در انجام دادن وظایف بروز می‌کند. افراد گروه ۶ باید بیاموزند که با فرارسیدن این ماهها، چگونه آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی و با تمرینهای لازم، به راحتی قادر خواهند شد تمایل منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز حوادث ناگهانی در این فصل از سال، از بین ببرند. تمرینهای لازم برای به دست آوردن خونسردی و آرامش باطنی بایستی دست‌کم یک ماه پیش از فرارسیدن این سه ماه آغاز شود.

غذاهایی که افراد متعلق به گروه ۶ اغلب باید بخورند عبارت است از: انواع لوبیا، اسفناج، طالبی، سیب، هلو، زردآلو، انجیر، گردو و بادام، هویج وحشی اما بیشتر از هر چیز بادام! گیاهان طبی (که در آشپزی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد) و به افراد این گروه در حفظ سلامت دایم خود کمک می‌کند عبارت است از: نعناع، انار، آویشن صحرايي، بنفشه، گل محمدی، لوبیای تخم درشت باغی، آب پرسیاوشان، سرخس، نرگس زرد، مشک و گل شاه‌پسند. اگر اشخاصی که در ششمین، پانزدهمین، بیست و چهارمین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند، جوشانده این گیاهان را بنوشند، همچون دارویی آرامبخش و در عین حال مقوی بر آنان تأثیر می‌گذارد. در اوقات اضطراب شدید یا فشارهای عصبی، یا هرگونه اختلالات روانی یا عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان یادشده در بالا را (بنا به میل و ذائقه خود) بنوشند متوجه تغییر محسوس و بسیار سریع در وضعیت جسمانی و روحی خود خواهند شد. جوشانده این گیاهان بایستی دو مرتبه در هفته، به طور منظم مورد استفاده قرار گیرد و به هنگام بروز ناراحتی می‌توان مقدار آن را افزایش داد.

عدد ۷

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۷ هماهنگی و تناسب کامل دارد به قرار زیر است:

سبز تیره، زرد روشن، آبی، صورتی، سفید، سرخابی. این افراد باید مطلقاً

از پوشیدن رنگ سیاه و دیگر رنگهای تیره خودداری ورزند، حتی اگر در علامت ستاره‌شناسی آنان آمده باشد.

افرادی که به گروه ۷ تعلق دارند با همراه داشتن سنگ لعل یا زمرد (که با پوست بدن در تماس نزدیک باشد) متوجه تغییرات ظریف و سودمندی در سلامت عمومی خود خواهند شد و می‌توانند کیفیت این حال خود را تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۷، معمولاً تمایل بدن را به نگرانی و اضطراب تشدید می‌کند. این افراد به راحتی و بیش از سایر مردم به نگرانی و سرخوردگی و بد خلقی مبتلا می‌شوند.

این اشخاص، تا زمانی که مسایل شخصی و کاریشان در کمال نرمش و بدون هیچ مشکلی پیش می‌رود، قادرند بازده کاری بسیار خوبی داشته باشند. - چه در خانه و چه در اداره. اما هنگامی که به دلیل اوضاع نامساعد اطراف خود تحت تأثیر قرار می‌گیرند و دچار احساس نگرانی و اضطراب می‌گردند، تمایل دارند که وضع را بیش از آن چه هست بد و ناخوشایند بینند. این امر به ابتلای به مالیخولیا و کسالت روح منجر می‌شود که نتیجه آن خستگی بیش از اندازه جسمانی خواهد بود. این افراد که نسبت به محیط اطرافشان بی‌نهایت حساس‌اند، درست به مانند اسفنجی که آب را به سرعت به خود جذب می‌کند، رفتارها و واکنش‌های منفی اطراف را به وجود خود منتقل می‌سازند. افراد گروه ۷ هنگامی که احساس کنند به راستی مورد نیاز اطرافیانشان هستند، و مردم دوستشان دارند، حاضرند با خوشحالی تمام، هرگونه مسئولیتی را بپذیرند و اغلب به گونه‌ای باورنکردنی، در کار خود، وجدان کاری و احساس وظیفه‌شناسی را آشکار می‌سازند. برای این اشخاص دشوار است که قبول کنند آن گونه که از لحاظ فکری و روحی قوی هستند، از لحاظ جسمانی نیرومند نیستند. بیشتر اوقات بدن افراد این گروه، ظریف و نحیف است و سعی و کوشش فراوان آنان برای حفظ سلامت خود چندان رضایتبخش نیست و دلیل اکثر ناراحتی‌ها و بیماریهای جسمانی این اشخاص،

همین ضعف است. این گروه معمولاً پوستی بسیار حساس و ظریف دارند که به نور خورشید و عوامل طبیعی حساسیت نشان می‌دهد، در ضمن به گونه‌ای عجیب، در ارتباط با عرق بدنشان مسئله پیدا می‌کنند.

خوردن خوراکیهایی که با دستگاه گوارشی این گروه سازگاری نداشته باشد، بلافاصله موجب ناراحتی‌های پوستی مثل کهیر و جوش و کورک و دمل می‌گردد.

ماه‌های دی و بهمن و تیر و مرداد هر سال، ماههایی است که افراد گروه ۷ بیش از سایر اوقات در معرض بیماریهای جسمی و روحی و به‌طور کلی حوادث ناخوشایند قرار دارند و در این چهارماه، بیش از سایر اوقات باید مراقب خود باشند. اغلب این بیماریها یا حوادث به دلیل داشتن واکنش‌های منفی عاطفی، افسردگی، فشار زیاد کاری و زیاده‌روی در انجام دادن وظایف بروز می‌کند. افراد گروه ۷ باید بیاموزند با فرارسیدن این ماهها، چگونه آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی و با تمرینهای لازم به راحتی قادر خواهند شد تمایل منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز حوادث ناگهانی در این فصل از سال، از بین ببرند. تمرینهای لازم برای به دست آوردن خونسردی و آرامش باطنی، بایستی دست‌کم یک ماه پیش از فرارسیدن این چهارماه آغاز شود.

غذاهایی که باید افراد متعلق به گروه ۷ اغلب بخورند عبارت است از: کاهو، کلم، آندیو، خیار، قارچ، سیب، آلبالو و آب کلیه میوه‌ها. گیاهان طبی (که در آشپزی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد) و به افراد این گروه در حفظ سلامت دایم کمک می‌کند، به قرار زیر است:

کاسنی دشتی، کلم تازه و نارس، بذرکتان، ترشک درختی.

اشخاصی که در هفتمین، شانزدهمین، و بیست و پنجمین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند، اگر جوشانده این گیاهان را بنوشند همچون دارویی آرامبخش و در عین حال مقوی بر آنان تأثیر می‌گذارد.

در اوقات اضطراب شدید یا فشارهای عصبی، یا هرگونه اختلالات روانی

و عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان یادشده در بالا را (بنا به میل و ذائقه خود) بنوشند متوجه تغییری محسوس و بسیار سریع در وضعیت جسمانی و روحی خود خواهند شد. جوشانده این گیاهان بایستی دو مرتبه در هفته به طور منظم مورد استفاده قرار گیرد و به هنگام بروز ناراحتی می‌توان مقدارش را افزایش داد.

عدد ۸

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۸ هماهنگی و تناسب کامل دارد بدین قرار است:

آبی تند، تمام رنگهای سایه روشن قهوه‌ای، سبز تیره و سرمه‌ای. افرادی که به گروه ۸ تعلق دارند، با همراه داشتن الماس یا عقیق سلیمان (که با پوست بدن تماس نزدیک داشته باشد) متوجه تغییرات ظریف و سودمندی در سلامت عمومی خود خواهند شد و می‌توانند کیفیت این حالت نیکو را در خود تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۸، معمولاً تمایل بدن را به ناراحتی‌های مربوط به کبد، صفرا و روده و دستگاه دفع‌کننده تشدید می‌کند. این گروه برای ابتلا به سردردهای معروف به میگرن و نیز بیماریهای خونی و روماتیسم و مسمومیت، مستعدند. به این افراد توصیه می‌شود از خوردن هر نوع گوشتی بپرهیزند زیرا به طور کلی به غذاهایی که از گوشت حیوانات تهیه شود، حساسیت دارند.

ماههای دی و بهمن و تیر و آذر هر سال، ماههایی است که افراد گروه متعلق به عدد ۸ بیش از سایر اوقات در معرض بیماریهای جسمی و روحی و به طور کلی حوادث ناخوشایند قرار دارند و در این چهار ماه، بیش از دیگر اوقات باید مراقب خود باشند. اغلب این بیماریها یا حوادث به دلیل داشتن واکنش‌های منفی عاطفی، افسردگی، فشار زیاد کاری، و زیاده‌روی در انجام دادن وظایف بروز می‌کند. افراد گروه ۸ باید پیاموزند با فرارسیدن این ماهها،

چگونه آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی و با تمرینهای لازم، به راحتی قادر خواهند شد تمایل منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز حوادث ناگهانی در این فصل از سال از بین ببرند. تمرینهای لازم برای به دست آوردن خونسردی و آرامش باطنی، بایستی دست‌کم یک ماه پیش از فرارسیدن این چهارماه آغاز شود.

غذاهایی که افراد متعلق به گروه ۸ اغلب باید بخورند عبارت است از: اسفناج، هویج، زردک صحرائی، کرفس. گیاهان طبی (که در آشپزی نیز از آنها استفاده می‌شود) و برای حفظ سلامت دایم به افراد این گروه کمک می‌کند عبارت است از: همیشه سبز، سنبل خطایی، بارهنگ، گیاه مامیران، گیاه نگین سلیمان، گل شاه‌پسند، ریشه مهرگیاه.

اگر اشخاصی که در هشتمین، هفدهمین، بیست و ششمین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند جوشانده این گیاهان را بنوشند، همچون دارویی آرامبخش و در همین حال مقوی بر آنان تأثیر می‌گذارد. در اوقات اضطراب شدید یا فشارهای عصبی یا هرگونه اختلالات روانی و عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان یادشده در بالا را بنا به میل و ذائقه خود بنوشند، متوجه تغییری محسوس و بسیار سریع در وضعیت جسمانی و روحی خود خواهند شد. جوشانده این گیاهان بایستی دومرتبه در هفته به‌طور منظم مورد استفاده قرار گیرد و به‌هنگام بروز ناراحتی می‌توان بر مقدار آن افزود.

عدد ۹

رنگهایی که با ارتعاشات عدد ۹ هماهنگی و تناسب کامل دارد بدین قرار است:

سرخ تند و تیره (بدون هیچ نارنجی در ترکیب)، آبی تند و سفید. افرادی که به گروه ۹ تعلق دارند، با همراه داشتن سنگ یاقوت سرخ (که با پوست بدنشان تماس نزدیکی داشته باشد)، متوجه تغییراتی ظریف و سودمند در سلامت عمومی خود خواهند شد و می‌توانند کیفیت این حالت

نیکو را تشدید کنند.

ارتعاشات عدد ۹، معمولاً تمایل بدن را به سردردهای شدید، تبهای بالا و انواع بیماریهایی که به ناگهان شخص را مبتلا می‌سازد و اغلب نیز به همان سرعتی که پدید آمده‌اند، از بین می‌روند، تشدید می‌کند. بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد که شخصی از گروه ۹ به بیماری مزمن و یا حتی مرضی که به درازا بکشد دچار شود. در صورتی که چنین وضعی رخ داد بایستی حتماً تشخیص مرض به دقت صورت گیرد، زیرا این‌گونه بیماری اساساً با طبیعت و ماهیت افراد گروه ۹ تضاد دارد. نیروی بهبودپذیری در این افراد بسیار زیاد است و به سرعت خوب می‌شوند. افراد گروه ۹ به ندرت به امراضی همچون آبله مرغان و سرخک و غیره دچار می‌شوند. این اشخاص باید دقت کنند در طول مسابقات ورزشی یا در حین انجام دادن حرکات بدنی یا سایر فعالیت‌های شدید، به کارهای خطرناک مبادرت نورزند زیرا مستعد خوردن ضربه به سرشان و نیز جراحات و سوختگی هستند. امکان بسیاری وجود دارد که افراد متعلق به گروه ۹ بارها نزد دندانپزشک بروند (کاری که از آن نفرت دارند!) زیرا وضعیت دندانی این افراد به هیچ وجه رضایتبخش نیست. به این افراد توصیه می‌شود تا جایی که امکان دارد از خوردن غذاهای چرب و نوشیدن مشروبات ناسالم و الکلی به کلی پرهیزند. ماههای بهمن، فروردین، اردیبهشت و مهر و آبان هر سال، ماههایی است که افراد گروه ۹ پیش از سایر اوقات در معرض بیماریهای جسمی و روحی و به‌طور کلی حوادث ناگوار قرار دارند و در این پنج ماه از سال، بیش از دیگر اوقات باید مراقب خود باشند. اغلب این بیماریها یا حوادث به دلیل داشتن واکنش‌های منفی عاطفی، افسردگی، فشار زیاد کاری و زیاده‌روی در انجام دادن وظایف بروز می‌کند. افراد این گروه باید بیاموزند که با فرارسیدن این ماهها، چگونه آرام و خونسرد باقی بمانند. این افراد پس از مدتی و با تمرینهای لازم به راحتی قادر خواهند شد تمایل منفی خود را برای ابتلا به بیماری یا بروز حوادث ناگهانی در ماههای ذکر شده از بین ببرند. تمرینهای لازم برای به دست آوردن

خونسردی و آرامش باطنی بایستی دست‌کم یک ماه پیش از فرارسیدن این پنج ماه آغاز شود.

غذاهایی که افراد متعلق به گروه ۹ باید اغلب بخورند، عبارت است از: پیاز، سیر، ریواس، گوجه‌فرنگی، ترب کوهی (البته چنانچه حساسیتی نسبت به گوجه‌فرنگی داشته باشید می‌توانید از خوردن آن پرهیز کنید). گیاهان طبی (که در آشپزی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد) و به افراد گروه ۹ برای حفظ سلامت دایم کمک می‌کند عبارت است از: ریشه خردل، خاراگوش، زنجبیل، فلفل، بتونیکا، آلاله، فربق سفید، گل پرتاووسی، کلم روغنی، روناس، میوه رازک، آب گزنه.

اشخاصی که در نهمین، هجدهمین و بیست و هفتمین روز هر ماه به دنیا آمده‌اند، اگر جوشانده این گیاهان را بنوشند، همچون دارویی آرامبخش و در عین حال مقوی بر آنان تأثیر می‌گذارد. در اوقات اضطراب بسیار شدید یا فشارهای عصبی یا هرگونه اختلالات روانی و عاطفی، چنانچه ۳ تا ۴ قاشق از هر یک از جوشانده‌های گیاهان یادشده در بالا را (بنا به میل و ذائقه خود) بنوشند، متوجه تغییری محسوس و بسیار سریع در وضعیت جسمانی و روحی خود خواهند شد. جوشانده این گیاهان بایستی دو مرتبه در هفته، به‌طور منظم مورد استفاده قرار گیرد و به‌هنگام بروز ناراحتی می‌توان مقدار آن را افزود.

* * *

با خواندن مطالب بالا متوجه شدید که در آغاز توضیحات مربوط به هر عدد در مورد تجزیه و تحلیل سلامت جسمانی، رنگها و سنگهای بخصوصی برای هر عدد در نظر گرفته شده است. رنگها قسمتی از هاله فردی هر یک از شما را تشکیل می‌دهد. البته چنانچه با توجه به روز تولدتان، با هاله شما سازش و هماهنگی داشته باشد.

قسمت دیگری از هاله شما، هنگامی که به گونه‌ای سازگار، متوازن شده باشد، از رنگهای علامت ماه تولد شما تشکیل می‌گردد. قسمت دیگری از

هاله شما، از رنگهای ستاره صعود کننده تان که در زایچه شما ذکر گردیده تشکیل شده است. تکمیل کننده رنگین کمان فردی هر انسان که هاله (Aura) نام دارد، رنگهایی هستند که نشان دهنده تمامی موقعیتهای ستارگان و کرات در هنگام تولد شما هستند یعنی علایم ستاره شناسی که در هنگام نخستین نفس کشیدن شما بر روی زمین به وسیله ستارگان و کرات و خورشید و ماه اشغال شده است.

با وجود این، رنگهای اصلی و فائق هاله شما، که بر روی آرامش و سلامت جسمی و روحیتان تأثیر دارد، آن رنگهایی است که نشان دهنده روز تولد شما است. یعنی ماه تولد شما و نیز ستاره صعود کننده موجود در جدول تولدتان. در زیر، رنگها و سنگهای هر دوازده صورت فلکی را مشاهده می کنید. آنها را مورد مطالعه قرار دهید. آن وقت درباره نحوه کاربردشان سخن خواهیم گفت.

فروردین (مریخ) ۹
سرخ یا قوتی، سرخ تند، آبی تند، سفید.
اردیبهشت (زهره) ۶
صورتی، سرخابی، تمام سایه روشن های
آبی، قهوه ای و سبز پررنگ.

خرداد (عطارد) ۵
تیر (ماه) ۲
خاکستری روشن، سبزروشن و نقره ای.
سبزروشن، زرد لیمویی، نقره ای، بنفش
و بنفش کمرنگ.

مرداد (خورشید) ۱
شهریور (عطارد) ۵
زردتند، نارنجی، گاهی اوقات ارغوانی.
خاکستری روشن، نقره ای، همچنین
سبزتیره و سفید.

مهر (زهره) ۶
صورتی، سرخابی، در ضمن تمام
رنگهای ملایم به ویژه آبی روشن.

آبان (مریخ و پلوتو) ۰
آذر (ژوپیتر) ۳
سیاه، سرخ پررنگ، آلبالویی و قهوه ای.
تمامی رنگهای پاییزی، زرد، نارنجی

شاد،حنایی، بلوطی، در عین حال رنگ
فیروزه ای. متولدان آذر گاهی مثل
متولدان مرداد از رنگ ارغوانی شاهانه
نیز خوششان می آید.

آبی تند، سرمه‌ای، تمام سایه روشن قهوه‌ای، سبز تیره.	دی (زحل) ۸
آبی روشن (متمایل به نقره‌ای)، آبی پررنگ، خاکستری مایل به نقره‌ای، سبز پررنگ.	بهمن (اورانوس) ۴
سبز زمردی (یا چمنی)، زرد روشن، صورتی، سفید.	اسفند (نپتون) ۷

* * *

مهر: سنگ عقیق سلیمان	فروردین: یاقوت سرخ
آبان: یشم خطایی	اردیبهشت: یاقوت کبود
آذر: فیروزه	خرداد: زمرد کبود
دی: الماس	تیر: حجر القمر و مروارید
بهمن: سنگی آبی که دارای رگه‌هایی از مس است، مرمر سبز	مرداد: یاقوت زرد
اسفند: لعل و زمرد	شهریور: عقیق سفید یا سبز

در فصل بعد با عنوان «رنگین کمان فراموش شده»، دربارهٔ هاله بیشتر بحث خواهیم کرد. در این قسمت از کتاب تنها رنگها و سنگهایی مد نظر ما است که شما می‌توانید از آنها به سبب تأثیری که بر عواطف و احساسات شما می‌گذارند، برای سلامت عمومی خود بهره بگیرید.

چگونه می‌توانید از رنگها و سنگهای شخصی استفاده کنید؟

* در حال حاضر، به اعدادی که به هر یک از دوازده صورت فلکی تعلق دارد، اهمیتی ندهید.

* اکنون، بار دیگر، دو پاراگراف اول قسمت تجزیه و تحلیل سلامت مربوط به عددی را که به آن تعلق دارید، بخوانید. (منظورم همان نوشته‌هایی

است که به شما می‌گوید چگونه بر طبق روز تولدتان از رنگها و سنگهایی استفاده کنید که بر اساس آن ارتعاش دارند.)

* سعی کنید رنگها و سنگهای صورت فلکی را که ماه تولدتان است بخوانید و از حفظ کنید.

* چنانچه از ستاره صعود کننده (آسان‌دان) خود اطلاع دارید، سعی کنید رنگها و سنگهای آن صورت فلکی ویژه‌ای را که می‌دانید ستاره صعود کننده‌تان در آن علامت قرار دارد بخوانید، اما دقت داشته باشید که جدول ساعت تولدتان را صحیح درآورده باشید. چنانچه از این بابت مطمئن نیستید، بهتر است ستاره صعود کننده خود را فعلاً فراموش کنید و تنها از رنگها و سنگهای روز تولدتان (که در صفحات پیش تجزیه و تحلیل عددی آنها را به پایان رساندیم و نیز از رنگها و سنگهای ماه تولدتان) استفاده کنید.^۱

* ترکیب و مخلوط رنگها و سنگهای روز تولدتان و ماه تولدتان و ستاره صعود کننده‌تان (البته برای ستاره صعود کننده چنانچه دقیقاً از این بابت مطمئن هستید) به گونه‌ای معجزه‌آسا می‌تواند در کمک کردن به شما برای دستیابی به آرامش عاطفی و روحی و به عنوان پایه‌ریزی برای داشتن سلامت و بهداشت خوب، مؤثر باشد.

چند نمونه:

○ چنانچه شما در ماه مرداد به دنیا آمده‌اید (مثلاً در روز سیزدهم اوت) عددتان ۴ است. از خصوصیات رنگها و سنگهایی که در تجزیه و تحلیل سلامت گروه ۴ ذکر گردیده است، استفاده کنید و آنها را با رنگها و سنگهای مرداد ماه، که ماه تولدتان است ترکیب کنید. سپس رنگها و سنگهای ماهی را

۱. امید است به یاری پروردگار مهربان، در زمینه محاسبات نجومی و آموزش‌های اولیه برای به دست آوردن صورت فلکی ستاره صعود کننده هر شخص و همین‌طور هم موقعیت قمر در لحظه تولد هر شخص به زودی کتابی بنویسم و انشاءالله در دسترس خوانندگان عزیز قرار دهم تا با سهولت بیشتری به بررسی این نکات پردازند. - م.

که ستاره صعود کننده‌تان در آن است به این رنگها بیفزایید (البته چنانچه از ستاره صعود کننده خود و درستی آن، اطمینان کامل دارید). اگر ستاره صعود کننده خود را نمی‌دانید، همان‌طور که قبلاً هم گفتم، آن را نادیده بگیرید و تنها به دو مطلب بالا دقت کنید (برای مثال اگر شما در ساعت ۹ صبح به دنیا آمده باشید، ستاره صعود کننده‌تان در شهریور است. پس از اطمینان کامل از این امر، می‌توانید سنگها و رنگهای ماه شهریور را نیز که ماه ستاره صعود کننده شما است، به رنگهای بالا اضافه کنید). سنگهای یاد شده را به پوست بدنتان نزدیک نگه دارید، به طوری که با آن در تماس باشد (حال به صورت گردنبند یا انگشتر یا دستبند). لباسهایی با رنگهای ذکر شده بپوشید و یا آن رنگها را در محیط اطرافتان به کار ببرید.

○ چنانچه شما شخصی باشید که در ماه مارس (فروردین) به دنیا آمده‌اید (مثلاً در روز ۲۷ مارس) عدد روز تولدتان ۹ است. از رنگها و سنگهایی استفاده کنید که در گروه ۹ ذکر شده است، سپس آنها را با رنگها و سنگهایی که با ستاره صعود کننده شما مطابقت دارد ترکیب کنید (چنانچه علامت صورت فلکی ستاره صعود کننده‌تان صحیح و درست باشد). اگر دقت کنید پی می‌برید که عدد ماه تولدتان هم ۹ است: (فروردین = ۹) که این با عدد ۲۷ مارس یعنی $2 + 7 = 9$ مطابقت دارد. (پس دیگر لزومی ندارد به سراغ رنگها و سنگهای ماه تولدتان نیز بروید، زیرا در روز ۲۷ که در گروه ۹ قرار دارد، به دنیا آمده‌اید و ماهتان هم فروردین یعنی ۹ است). بنابراین شما دو برابر تحت تأثیر عدد ۹ هستید و هر چیزی که در بخش تجزیه و تحلیل اعداد در مورد سلامت گروه ۹ ذکر شده است برای شما تشدید می‌گردد.

قابل توجه:

به خاطر بسپارید که شما نباید عدد ماه تولدتان را برای تجزیه و تحلیل سلامت خود بخوانید، زیرا اصلاً با شما تطابق نخواهد کرد، مگر آن که شما درست در روزی به دنیا آمده باشید که با عدد مربوط به ماه تولدتان برابر

است (برای مثال کسی که متولد ۲۸ مرداد است، $۲ + ۸$ برابر است با ۱۰ و در نتیجه $۱ + ۰ = ۱۰$ که عدد شما می شود ۱ و اتفاقاً شما در مرداد که عدد فلکی آن نیز ۱ است به دنیا آمده‌اید. پس هم عدد تولد شما ۱ است و هم عدد روز تولدتان -م).

اعدادی که برای هر یک از صورتهای فلکی داده شده است فقط برای هدایت بیشتر شما است که چنانچه دارای تأثیر دو برابر باشید، مثل نمونه بالا و شخصی که در ۲۷ مارس به دنیا آمده بود، از آن اطلاع داشته باشید و استفاده‌های لازم را ببرید.

چند نمونه دیگر

چنانچه شما متولد ثور باشید (اردیبهشت)، و در روز هفتم یا شانزدهم یا بیست و پنجم ماه به دنیا آمده‌اید، عدد متعلق به روز تولدتان ۷ است. اما عدد ماه تولد شما (اردیبهشت) ۶ است. بنابراین سعی نکنید تجزیه و تحلیل سلامت مربوط به گروه ۶ را بخوانید زیرا به شما ارتباطی ندارد.

چنانچه شما متولد اردیبهشت باشید که در یکی از روزهای ذکر شده در بالا به دنیا آمده‌اید، بنابراین به گروه عددی ۷ تعلق دارید و فقط باید قسمت سلامت جسمانی گروه ۷ را بخوانید و بس. اما سعی کنید رنگها و سنگهای گروه ۷ را با رنگها و سنگهای ماه تولدتان که اردیبهشت است ترکیب کنید، همین‌طور هم با رنگها و سنگهای متعلق به صورت فلکی ستاره صعودکننده‌تان، آن هم در صورتی که از موقعیت ستاره صعودکننده‌تان به خوبی آگاهید و درباره آن تردیدی ندارید. وگرنه آن را نادیده بگیرید و تنها از رنگها و سنگهای گروه عددی روز تولدتان و نیز از سنگها و رنگهای ماه تولدتان بهره بگیرید. این سنگها را طوری به همراه خود داشته باشید که در تماس نزدیک با پوست بدن شما باشند و تا آنجا که مقدور است لباسهایی به رنگهای یادشده بپوشید و وسایل محیط خود را از این رنگها برگزینید.

یادآوری کوچک

در هر حالت سعی کنید نوع بیماری مربوط به عنصر خود (آتش، آب، زمین، هوا) را بشناسید، سپس تجزیه و تحلیل گروه عددی روز تولدتان را مورد بررسی قرار دهید و در آخر، رنگها و سنگهای روز تولدتان، ماه تولدتان و ستاره صعودکننده‌تان را (در صورت اطمینان از آن) با هم ترکیب کنید.



پیش از آن که از مبحث سلامت شما بگذریم و به سر وقت مطالب و موضوعات دیگر برویم، اجازه می‌خواهم، با هم، ناهماهنگی و نابهنجاری جسمانی، روحی و عاطفی مرضی به نام سرطان را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

در سال ۱۹۸۴ بیمارستانی واقع در شهر لوس آنجلس آزمایش جدیدی را بر روی در حدود ده دوازده کودک انجام داد. کودکانی که در مرحله پایانی بیماری خود قرار داشتند و مشرف به مرگ بودند. اکثر این کودکان به سرطان مبتلا بودند. هیچ کدام از این کودکان بیش از دوازده سال نداشتند. این را با اطمینان کامل می‌گویم زیرا همان‌طور که به زودی مشاهده خواهید کرد، این مطلب از اهمیت خاصی برخوردار است. کودکان مزبور را در محلی جمع کردند و به آنان گفتند که چشمانشان را ببندند و سپس در مغز خود تصویر نوری بسیار سفید و درخشان را مجسم کنند. از یکی از آن کودکان - پسری کوچک - در حالی که چشمانش را محکم بسته بود و با حالتی به وجد آمده فریاد می‌زد: «آن را می‌بینم! آن را می‌بینم! آن را می‌بینم!» برای اخبار رویدادهای مهم تلویزیونی فیلمبرداری شد.

این صحنه مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد و مطمئنم کسان دیگری را نیز که شاهد آن بودند بسیار منقلب کرد تا جایی که اشک از چشمها جاری شد.

آن پسرک بهبود یافت. تقریباً تمام کودکانی که در آن آزمایش تجسم کردن نور سفید، شرکت داشتند، علایم سریعی از بهبود بروز دادند، حال آن که آنان کودکانی بودند مشرف به مرگ.

مهمترین عامل اصلی در این گروه ویژه، سن بیماران بود. هیچ کدام آنان بیش از دوازده سال نداشت. غده صنوبری، همان چشم سوم تعلیمات عرفانی است. در علم پزشکی کشف شده است که در کودکانی که زیر دوازده سال دارند، این غده همچون گل، نرم و شکل پذیر است. در افراد بالغی که بیش از دوازده سال دارند، این غده مانند سنگ، سفت و سخت است و این اعتقاد درونی نوجوانان را به اثبات می‌رساند که: اکثر بزرگسالان «سنگ در سر دارند»^۱! باید اضافه کرد که غده صنوبری، جایگاه خرد معنوی و عرفانی و ماورای طبیعی است. کودکان همبازیهای تخیلی دارند که در واقع بسیار حقیقی هستند. کودکان، پریان کوچک و ارواح موجود در طبیعت را می‌بینند و با آنها حرف می‌زنند. آنان عادت دارند مثلاً بگویند: «دیشب عمو چارلز (که سالها از مرگ او می‌گذرد) در کنار تخت من نشست و قصه‌ای برایم تعریف کرد.» کودکان آن قدر از این گونه حرفها می‌زنند تا آن که بزرگسالان برای تنبیه آنان بارها می‌گویند: «تو واقعاً باید از دروغ گفتن دست برداری. اصلاً ممکن نیست عمو چارلز به دیدن تو آمده باشد. او مرده و... در ضمن، اصلاً چنین چیزهایی وجود ندارد... تمام این جن و پریان و همبازیهای تخیلی تو وجود خارجی ندارند... دوست تو پگی وجود ندارد. بنابراین تو باید از بلند حرف زدن با او خودداری کنی، وگرنه مردم تصور می‌کنند تو دیوانه شدی.» و این سبب می‌شود چشم سوم آنان نیز سخت و ناتوان، و نسبت به واقعیت‌های حقیقی، نابینا گردد. بعضی وقتها نیز کتک زدن طفل به تنبیه لفظی افزوده می‌شود.

از دورانی که تصمیم گرفتم به درون آبهای پر عمق علم ستاره‌شناسی شیرجه بزنم (و همین طور هم بعدها، هنگامی که به کند و کاو در میان غارهای

۱. کنایه به ضرب‌المثلی انگلیسی. - م.

علم اعداد پرداختم) و پس از آن که به تفکر و اندیشه درباره‌ی دوازده نشانه‌ی ستاره‌شناسی (سمبل تصویری) که از فروردین (حَمَل) آغاز می‌شود و تا اسفند (حوت) ادامه دارد پرداختم، همیشه این پرسش برایم مطرح می‌شد که چرا مردم قادر به تقلید از خرچنگ نیستند (خرچنگ علامت چهارمین صورت فلکی یا سرطان «تیر» است). هنگامی که خرچنگ دریایی یکی از پنجه‌هایش را به گونه‌ای از دست می‌دهد، به سرعت پنجه‌ی چنگک مانند تازه‌ای از بدنش شروع به روئیدن می‌کند. پس چرا انسانها قادر به این کار نیستند؟ آیا مارمولکها و خرچنگها بیش از ما پیشرفته هستند و یا تکامل یافته‌اند؟ مارمولک قادر است پس از کنده شدن دم خود (و یا از دست دادن آن به گونه‌ای) دم جدید و تازه‌ای درآورد.

بنابراین امروزه می‌دانیم که بدن انسان می‌تواند انگشتی را از دست بدهد و انگشتی تازه درآورد. پس آیا باور دارید که انسان به همان نسبت قادر است یک بازو یا پای جدید به دست آورد (آن هم پس از آنکه یکی از آنها را به گونه‌ای از دست داده باشد؟) و یا شاید هم قادر به رویاندن یک کلیه‌ی جدید گردد؟ چنانچه پاسختان مثبت باشد، به شما تبریک می‌گویم! می‌توانم اعلام کنم که از هم‌اکنون یک دروئید (ارواح حاضر در طبیعت و جنگلها) افتخاری شده‌اید. شما در مسیر رستگاری قرار دارید و رو به سوی دنیای سحرآمیز روشن‌بینی در حرکتید. چنانچه پاسخ شما منفی باشد، من سؤال دیگری از شما خواهم کرد:

چرا نه؟

* * *

پسرک کوچک دو ساله‌ای که به مرض سرطان مبتلا داشت و جزو بیماران مشرف به مرگ در بیمارستان سن رافائل بود، با مداد شمعی سیاه‌رنگ پروانه‌هایی نقاشی می‌کرد. این تصویری واضح و روشن از تمام ناامیدی و اندوه اطرافیانش بود. دکتر این کودک، برنی سیگال^۱ سعی داشت این موضوع

1. Bernie Siegal

را به اولیای پسرک خردسال بفهماند (این نقاشی از نحوه منفی فکرکردن پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک پسرک سرچشمه می‌گرفت). پروانه‌های پسرک کوچک، سعی و کوشش او برای اعتقاد به فردا بود. مدادهای سیاه‌رنگی که او همیشه برای کشیدن پروانه انتخاب می‌کرد، نمودار افکار پریشان و آکنده از بیم و هراس دیگران بود که او را در بر گرفته بودند و رهایی از آنها برای این طفل خردسال امکان‌پذیر نمی‌نمود. این افکار منفی چنان نفوذی پیدا کرده بودند که هرگونه معجزه‌ای را که امکان داشت به راحتی، از ایمانی قوی، یا معصومیت و حتی فردی بسیار عمیق در دوران کودکی ناشی شود، نامی‌سر کرده و امکان بروز آن را از میان برده بودند. وضعیتی که دیگر می‌بایست برای شما خوانندگان تا این قسمت از کتابم آشنا باشد. غم‌انگیزترین مسئله در این ماجرا این است که خویشاوندان این پسرک خردسال، مانند اقوام و خانواده‌های سایر کودکان مبتلا به امراض کشنده و بهبودناپذیر، به هیچ‌وجه متوجه این موضوع نبودند که نگرانی واقعی آنان، همین‌طور هم منفی‌گرایی ناخودآگاهشان برای مراحل طبیعی بهبودپذیری این‌گونه کودکان چقدر مضر و خانمان برانداز است.

دکتر سیگال در کتاب عشق، طب، معجزه، که در سال ۱۹۸۶ منتشر شد، از کوشش‌های خویش برای آموختن صبر و تمرکز ذهن و پدید آوردن تصویرهای ذهنی در مغز بیماران سخن می‌گوید و این که چگونه به آنان تعلیم می‌دهد که بدنشان را در تصاویری از مغز سرگرم مبارزه با مرض سرطان ببینند. یکی از داستانهای حقیقی این پزشک درباره پسرک کوچک است که به غده مغزی مبتلا بود، پزشکان فراوانی از این کودک قطع امید کرده و از معالجه وی دست برداشته بودند. خانواده کودک نیز به انتظار فرارسیدن مرگ کودک نشسته بودند. اما این پسرک، چشم سوم خود را گشود (کاری که بزرگسالان به ندرت انجام می‌دهند) و شروع کرد به دیدن سلولهای سرطانی بدنش در تصاویری که خود، در ذهن می‌ساخت و تجسم می‌کرد، و آنها را به کمک موشکها و بمب‌افکنهایی که در بازبهای کامپیوتری (مثل آتاری) دیده

بود، بمباران می‌کرد! پس از مدت کوتاهی، غده مغزی و نیز سرطان از بدن این طفل ناپدید شد و هیچ‌گونه اثری از آنها باقی نماند.

امروزه دکتر سیگال یکی از قهرمانان پزشکی من محسوب می‌شود (البته به غیر از دکتر خانوادگی خودم: آقای دکتر جان پری^۱ که در هالیوود طبابت می‌کند).

دکتر پری تقریباً متوجه نیست با چه قدرت خارق‌العاده‌ای می‌تواند از روشهای شفادهندگی سنتی خود استفاده کند. این‌گونه کارها، در نظر او طبیعی است. همان‌طور که اغلب به من گفته است: «من همیشه بیمارانم را به عنوان افرادی مستقل و منفرد مداوا می‌کنم. این خود بیمار است که حق تقدم دارد، نه آن مرض یا عفونت موجود در بدنش، زیرا همان مرض یا عفونت، در بدن شخصی دیگر، به گونه‌ای کاملاً متفاوت عمل می‌کند.»

هنگامی که بیماران این دکتر، اوقات خوشی را سپری کرده باشند، همواره با لذت و شوقی واقعی می‌گویند: «راستی؟ آیا این عالی نیست! دیگر برای رفتن به خانه آماده‌اید!» شخصاً می‌توانم گواهی دهم که این آقا دارای نوعی استعداد و ابهت خداداد و کمیاب است. او قادر است به گونه‌ای، هر یک از بیمارانش را طوری تحت تأثیر قرار دهد که شخص تصور کند هر چیزی که موجب بیماریش گشته، آن قدرها هم جدی نیست، تازه چنانچه خیلی هم جدی و مسئله‌ساز باشد، به‌طور حتم درمانپذیر است. این رفتاری است که می‌تواند دنیایی متفاوت بیافریند (رفتاری که حقیقی است و هیچ‌گونه ریایی در آن وجود ندارد). دکتر پری با مهارت و تخصص فراوان از تمام روشهای تشخیص بیماری امروزی استفاده می‌کند و از تمام چیزهایی که در این روزگار علم پزشکی مدرن در اختیار دارد، بهره‌برداری می‌کند، آنگاه تمام این کارها را با محبتی واقعی و با نوعی خوشبینی به دانستن این که مراحل بهبودپذیری به راستی صورت خواهد گرفت انجام می‌دهد و آنها را درهم می‌آمیزد (البته به شرط آن که خود بیمار نیز به همین مسئله معتقد بوده و به بهبود خویش

1. John Perry

اطمینان کامل داشته باشد).

این پزشک، مردی است که شفقت و محبت، از خصوصیات ذاتیش به شمار می آید. این شخص در سال ۱۹۶۸، یکی از ده نفر بنیانگزاران مسابقات المپیک ویژه برای جوانان معلول بود (که هفت ایالت در امریکا را شامل می شد) و در سال ۱۹۷۲ تغییر نام داد و به مسابقات المپیک ویژه کالیفرنیا مبدل گردید. بیشترین قسمت اوقات بیکاری این دکتر، با خوش خلقی تمام وقف این مسابقات ورزشی می شود که بی اندازه موجب سرور و شادمانی این نوجوانان معلول می گردد و تغییرات فاحش و چشمگیری در اوضاع روحی این اشخاص پدید می آورد.

او عاشق بازی گلف است (بیشتر پزشکان این ورزش را دوست دارند، زیرا یکی از آرامش بخش ترین وقت گذرانیها محسوب می شود) اما او متأسفانه وقت چندانی برای گلف بازی کردن ندارد. او در ضمن به سفر کردن بی اندازه علاقه دارد، اما به ندرت قادر است به مسافرت برود. همیشه بیمار یا بیمارانی وجود دارند که به کمکهای پزشکی وی نیاز دارند و او همیشه مهمانیها و برنامه های اجتماعی خود را به هم می زند تا برای رسیدگی به بیماری که وضعیت اضطراری دارد به بیمارستان برود. (بله! هنوز هم پزشکانی یافت می شوند که شماره تلفن خانه خود را به بیمارانشان می دهند!) به راحتی می توان درک کرد که این پزشک شفا دهنده متولد آبان به چه دلیل قادر است عزم و خواسته بیمارانش را برای بهبود یافتن شکوفا سازد. در نظر او، همه بیماریها همچین سرطان، وضعیتی غیرطبیعی است و همچون دشمن شخصی او محسوب می شود. سلامت و داشتن بدنی سالم و وضعیتی طبیعی، برایش حالتی معمول تلقی می شود (بر خلاف عقیده سایر پزشکان). پزشکان بسیاری هستند که به دلیل دیدن بیماری فراوان در اطراف خود، خیلی کم تحت تأثیر قرار می گیرند و ابتلا به بیماری را امری طبیعی می پندارند، اما دکتر پری در خطر افتادن در دام این گونه عقاید قرار ندارد! انرژی و عزم و اراده بسیار قوی، او به همه سرایت می کند. هیچ کس قادر نیست

از ابتلا به این حالت خوشبینی او پرهیز کند.

* * *

کتابی که تأثیر فراوانی بر روی نحوه اندیشیدن شما بگذارد و شما را بی‌اندازه تحت تأثیر و نفوذ در آورد، و شاید مسئول تغییر دادن بینش و نگرش شما نسبت به بیماری سرطان باشد، کتابی است نوشته دکتر ماکس گرسون^۱ به نام: *مداوای سرطان: ۵۰ نمونه*. تحقیقات او منطقی و قابل قبول به نظر می‌رسید و بر قاعده متافیزیکی مشهوری تأکید داشت مبنی بر اینکه اگر شما از راهها و الگوهای طبیعی طبیعت پیروی کنید، امکان ندارد در کارهایی که انجام می‌دهید، مرتکب اشتباه شوید.

روش دکتر گرسون، همچون فرضیه او ساده بود و هنگامی هم که آنها را به مرحله اجرا درآورد، درستی آنها بارها و بارها به اثبات رسید.

او معتقد است که مرض سرطان قادر به پخش شدن در بدن و توسعه یافتن نیست، بلکه می‌تواند به سرعت از میان برود، چنانچه سیستم مصونیت بدن به کار افتد و نحوه انجام این عمل، بنابه عقیده او که بارها نیز ثابت شده است، حذف کردن تمام مایعات و غذاهای معمولی از برنامه بیمار مبتلا به سرطان، بجز غذاهای فیبردار از قبیل بعضی از غلات و همین‌طور هم میوه‌های تازه و خام و انواع سبزی است. در کنار این مواد، باید ویتامینهای مختلفی همچون ویتامین «ث» و «ای» (البته از نوع: D. Alpha Tocopherol E) و نه از نوع Tocopherol های مخلوط) در مدتی بین ۹۰ روز تا ششماه مورد استفاده بیمار قرار گیرد.

اکثر بیماران این پزشک، پس از رعایت یک دوره ۹۰ روزه این نوع رژیم غذایی بهبود یافتند و آن دسته از اشخاصی که در «مرحله نهایی بیماری» قرار داشتند و هر لحظه احتمال مرگ آنان می‌رفت، به جای خوردن میوه‌های تازه خام و سبزیها، آب آنها را نوشیدند و به اندازه‌ای که تجویز شده بود از ویتامینهای یادشده به بدن خود وارد کردند و از خوردن و نوشیدن هر چیز

دیگر خودداری ورزیدند. برای این دسته از بیماران مدت بیشتری وقت لازم بود تا سیستم مصونیت بدنی آنان به کار افتد، اما نتیجه بهبود پذیری این بیماران، درست شبیه بهبود یافتن سایر بیماران بود که در وضعیت بحرانی کمتری بودند. بیماران گروه نخست با سرعت بیشتری رو به بهبود رفتند. آنها آب میوه‌های تازه و سبزیها را به همراه خود میوه‌های خام و سبزیهای فیبردار می‌خوردند و می‌نوشیدند. هر دو گروه بیماران (عادی و مشرف به مرگ) از نور فراوان خورشید و خواب و استراحت و آب خالص استفاده می‌کردند و به غیر از اینها، از مقدار زیادی دلگرمی و خوشبینی اطرافیان و وابستگان خود که به روشهای مداوای دکتر گرسون اعتقاد داشتند، بهره‌مند گردیدند. دلگرمی و اطمینان حالتی است بسیار سرایت کننده، و این عاملی اساسی در بهبود آشکارا و سریع بیماران دکتر گرسون است.

با آن که پزشکان دیگر، در آن دوره، همگی شانه‌هایشان را به علامت بی‌اعتنایی نسبت به کشفیات دکتر گرسون بالا انداختند، امروزه، همین پزشکان، خوردن غذاهای فیبردار را به بیماران خود تجویز می‌کنند و بر این عقیده‌اند که برای پیشگیری از سرطان، خوردن این نوع مواد غذایی بهترین عامل محسوب می‌شود.

ماکس گرسون آن گونه که بعضی از دشمنانش او را دیوانه می‌پنداشتند و بعضیها هنوز هم بر آن عقیده‌اند، پزشکی دیوانه نبود بلکه طبیعی مهربان و متخصص و معتبر بود که توانست بیماری سل همسر دکتر آلبرت شوایتزر^۱ را به طور کامل درمان کند؛ مرضی که چندین پزشک از معالجه آن قطع امید کرده بودند. دکتر گرسون دارای آن روشن بینی و قدرت الهام بخشی بود که در هر شخص پیشرو در هر زمینه وجود دارد. همان‌گونه که در شخص دکتر لاینوس پلینگ^۲ کاشف ویتامین «ث» و دکتر شوت که یکی از مواد موجود در ویتامین «ای» را کشف کرد، وجود داشت.

* * *

1. Albert Schweitzer

2. Linus Pauling

هر مطلبی که دربارهٔ سرطان گفتم، بیماری ایدز را نیز شامل می‌شود. لازم نیست ایدز با فلج کردن و از کار انداختن سیستم دفاعی بدن، شخص را هلاک سازد. پس با کلمات درشت تکرار می‌کنم: «لازم نیست ایدز موجب مرگ انسان شود.»

* * *

هنگامی که به نوشتن این بخش از کتاب پرداختم، اتفاقاً برنامه‌ای در مورد بیماری ایدز در تلویزیون مشاهده کردم.

در اواخر برنامه، با مردی که تشخیص داده شده بود به نوع پیشرفتهٔ این بیماری دچار است مصاحبه شد، پزشکان این مرد، در تلویزیون به او گفتند که بدون تردید تا سال دیگر از دنیا خواهد رفت. او گفته‌های آنان را باور نداشت، وی به راستی گفتهٔ آنان را نمی‌پذیرفت. انسان می‌توانست از حالت چشمان او که با اطمینان بسیار اظهار می‌کرد توقع دارد خود را بهبود بخشد و زنده بماند به صحت گفته‌هایش پی برد و آن را باور کند. من نمی‌دانم آن مرد به چه دلیل به بیماری ایدز مبتلا شده بود و اهمیتی نیز به آن نمی‌دهم، اما برای این مرد گریستم. اشکهای من از روی تأثر و اندوه نبود، من از شادی می‌گریستم! نتوانستم از حرف زدن با صدای بلند خودداری ورزم. به سوی چهره‌ای که در تلویزیون می‌دیدم رو کردم و گفتم: «آفرین! محکم پیش برو و منتظر معجزه باش!»



۳

گوروها، ارواح و آواتارها

بحثی دربارهٔ بلندیهای کوههای «راکی» که جای جای آن سرشار
از نیروی مغناطیسی و امواج ارتعاشات
آسمانی است، و نیز روشن بینی و شنیدن صدای ارواح
در ارتفاع ده هزارپا بالای سطح دریا

آیا آن شب، دچار لرزشی عرفانی گشتم؟
عجیب بود که آن‌طور ناخودآگاه
آن‌هم در سالن غذاخوری عمومی
بلرزم و آن سرمای منجمدکننده را در وجودم
احساس کنم.
حال آن‌که در نزدیکی شعله‌های آتشی سرکش
نشسته بودم.

من او را که به تو می‌نگریست
مشاهده کردم.
و تو نیز... به او نگاه کردی
آن‌مرد عجیب چه گفت؟
او گفت: هنگامی که روح و جوهری آسمانی
در هر سطحی از آگاهی که باشد،
می‌خواهد روح شخصی قلمداد گردد
که به تازگی از دنیا رفته
یا شاید هم روح مسافری فضایی باشد،
یا حتی، روح شخص در حال خواب،

هنگامی که چنین هستی و ذاتی
 در خارج از کالبد انسانی
 به هر شکل و بُعدی
 نزدیک گردد و...
 در کنار تان حضور به هم رساند،
 از آنجا که این جوهر و ذات
 با چنان سرعتی در حرکت است
 که با واحد آنگستروم در هر ثانیه نوسان می‌کند،
 و از فرکانس ارتعاشی اکثر انسانها بالاتر است،
 موجب تنزلی سریع در درجه حرارت بدن می‌گردد
 همچون جریان هوایی که ناگهان خنک شده باشد...
 این تغییر،
 چنان غیرمنتظره و خشن است،
 که می‌توان گفت... لرزشی از سرما در شخص ایجاد می‌گردد.
 همه خندیدند.
 آن‌گاه تو نجواکنان پرسیدی:
 «عزیزم، مگر روح دیدی؟»
 و پوششی به من دادی

* * *

اگر شما مقدمهٔ مرا در این کتاب خوانده باشید، که تصور می‌کنم
 خوانده‌اید، می‌دانید که اسرار ستارگان - که دربارهٔ آنها برایتان سخن خواهم
 گفت - در کوههای راکی بر من هویدا شد؛ یعنی درست همان نقطه‌ای که
 گوروی من اظهار کرده بود به زودی به آنجا خواهم رفت تا عزلت نشینی
 اختیار کنم و اسراری را بیاموزم. همچنان که در پیشگفتار کتابم نوشتم، در
 تمام مدتی که در آنجا به سر بردم، دفترچهٔ خاطراتی برای خود داشتم و
 تصمیم گرفته بودم که بعدها به کمک نوشته‌های آن، کتابی بنویسم. از آنجا که

این کتاب بر اساس یادداشتهای من تنظیم گشته است، مناسب به نظر می‌رسد که صحنه وقوع حوادث عجیب زندگی‌م را با شما تقسیم کنم و از محلی سخن بگویم که به من گفته بودند: «هرگاه دانشجو و پوینده آماده باشد، استادش از راه خواهد رسید.»

در واقع، در طول اقامتم در کریپل کریک، بیش از یک آموزگار و مربی بر من ظاهر شد، به طوری که بعداً تصمیم گرفتم محل سکونت دائم خود را در همین مکان قرار دهم. من در این محل، چند ملاقات اساسی داشتم که بعضی از آنها متن اصلی کتابهای آینده مرا تشکیل می‌دهند. بنابر افسانه‌ها، شایع است آن دسته از مردمانی که دارای آگاهی و اطلاعات وسیعی از اسرار و معماهای پرعمق و مکتوم جهان اکبر^۱ و جهان اصغر^۲ طبیعت هستند، اغلب خود را در میان جنگلهای دورافتاده و آرام مناطق مرتفع جهان پنهان می‌کنند و به طوری که قبلاً نیز اشاره کردم، کریپل کریک در ده هزارپایی از سطح دریا قرار دارد. دوست دارم از مسایلی که این آواتارها^۳ و این گوروها^۴ درباره نقاط

۱. Macro cosme، منظور از جهانی است فراسوی محدودیت اشیای ملموس و چیزی که ما آن را کره زمین می‌دانیم. بنابراین، هر چیزی که در نظام آفرینش وجود داشته باشد و از بُعد زمینی ما والاتر باشد جهان کبری نام دارد.

۲. Micro cosme، نظام جهانی وابسته به مادیات. این کلمه انعکاس ناچیزی از جهان کبری است.

۳. Avatar، آواتارها امروزه به ندرت در روی کره زمین وجود دارند. بنا به نوشته فرهنگنامه لوسبانگ رامپا، آواتار شخصی است که کارما یا سرنوشت ندارد. موجودی است که الزاماً نباید انسان باشد، اما پوشش و شکل ظاهری انسانها را می‌تواند به خود بگیرد تا به کمک انسانها بیاید. با تجربیات زیاد متوجه شده‌اند که آواتارها (چه زن و چه مرد) معمولاً قدی بلند دارند. آواتارها وقتی در جهان ظاهر می‌شوند که اغتشاش و خطری برای بشریت وجود داشته باشد. معمولاً کسی این آواتارها را نمی‌شناسد و توان شناسایی آنان را ندارد، مگر آن که خودشان هویت خود را آشکار سازند. این موجودات پاک هستند و تنها هنگامی قادرند بر روی کره زمین زندگی کنند که شرایط زجرکشیدن و تحمل مشقات سخت را بپذیرند. -م.

۴. گورو به معنی شخص سنگین و موقر و محترم است. به عبارت دیگر، به استاد و معلم عرفانی گورو می‌گویند. این شخص باید روحی والا و رفیع داشته باشد و قادر باشد به هر دو جهان مادی و عرفانی سفر کند و از بسیاری از رازهای مکتوم اطلاع داشته باشد (یعنی بسیاری

نیروی مغناطیسی و مسایل مربوط به ارواح برایم گفتند، برای شما سخن بگویم: مسایلی که باید اقرار کنم تا زمان مستقر شدنم در این شهر کوچک و قدیمی واقع در کوهستان راکی هرگز به آنها اعتقاد نداشتم.

یک نقطهٔ نیروی مغناطیسی، محلی است که احساسات هیجان‌آمیز شدیدی بارها در آن اتفاق افتاده و موجب گردیده است تا آن منطقه و اطراف آن، به هر نوع و شکلی، از ارتعاشات حساس گردد. همان‌طور که مردم می‌گویند، شما می‌توانید «آن را در هوانیز حس کنید.» داستانهایی در مورد خانه‌های ارواح در سرتاسر جهان وجود دارد. اغلب این خانه‌ها، محل وقوع بیشماری قتل و یا سایر وقایع شر و شیطانی بوده است. هیچ‌کس وجود ندارد که قادر باشد از نزدیک زندانها و اردوگاههای اجباری آلمانیها در زمان جنگ جهانی دوم رد شود و از احساس کردن تودهٔ سنگینی از احساسات ناامیدی و غم در هوا مصون بماند. این از دیدگاه منفی ماجرا است. از دیدگاه مثبت: نقاط نیروی مغناطیسی دیگری نیز وجود دارد، مثل کلیساهایی که قرن‌ها است قدمت دارند و در آنها میلیون‌ها میلیون دعا بر زبان رانده شده است، به طوری که بازتاب اشتباه‌ناپذیر خود را در هوا باقی نهاده‌اند.

از رازهای هستی بر او نمایان شده باشد) این اشخاص قادر به دیدن آینده، گذشته، ارواح و هالهٔ انسانی هستند و از تله‌پاتی و علم سایکومتری (گرفتن و لمس یک شیء و سخن گفتن از وضعیت پیشین آن و صاحب آن شیء) اطلاع دارند. بنابه اعتقادی دیرین: هرگاه جوینده آماده باشد، استادی از راه می‌رسد. البته چنانچه شخصی مدام از خداوند طلب دیدار با استادی را داشته باشد، برعکس وضعیت رخ می‌دهد. همیشه آن دسته از اشخاصی که انتظار فرارسیدن گورو را دارند، با استاد خود رو به رو نمی‌گردند. صدازدن گورو و یا فراخواندن استاد، امری گستاخانه و جسورانه در نظام هستی محسوب می‌شود، کسی که مایل است با استاد خود رو به رو شود باید نخست از تواضع و فروتنی ویژه‌ای برخوردار باشد. اشخاصی که مستعد رویارویی با گورو هستند، «حواس پذیرش و گیرایی» خاصی دارند و به گونه‌ای، شرایط فراهم می‌گردد که از هر موقعیتی برای تشدید کردن این نیروهای خفته بهره برده شود تا شاگرد را برای ملاقات نهایی با استاد آماده سازد. معمولاً مدتی پیش از ملاقات نهایی با گورو، تصادفات جالب توجه و عجیبی که هیچ توضیح و توجیه منطقی ندارد، در اطراف «جوینده» رخ می‌دهد. — م.

در این گونه اماکن، احساس آرامش و صلح به انسان دست می‌دهد، درست برعکس بعضی مکانها که انسان به گونه‌ای مبهم، احساس ناراحتی و یا در محلی دیگر، احساس غم و اندوه می‌کند. تمامی این مکانها انباشته از الکترو مغناطیس و احساسات شدید به وقوع پیوسته در دوران گذشته است.

به این ترتیب، کریپل کریک از این‌گونه ارتعاشات شدید مثبت و منفی انباشته است. در طی دوران شکار طلا در سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰، احساسات مردم در این شهر کوهستانی، در کمال شدت و حدت به ارتعاش درمی‌آمد... و رؤیاهای و آرزوها به حد وفور رخ می‌داد. آتش‌سوزی‌های مهمل و قتل و آدمکشی‌های متأثرکننده، تبلیغات شدید مذهبی و نیز خانه‌های فساد و احساساتی همچون آز، شهوت و خلاصه تمامی رؤیاهای و آرزوهای که همیشه کلمه طلا قادر بوده در دل و جان انسانها پدید آورد، در این مکان وجود داشته است. بنابراین به‌طور قطع یک نقطه واقعی نیروی مغناطیسی به شمار می‌آید.

کریپل کریک را شاه جویندگان طلا یعنی وینفیلد اسکات استراتون^۱، کاسه طلایی نامید. آیا این تنها تصادفی جالب است یا آن که همزمانی عمیق‌تری از سازشهای خونی به شمار می‌آید؟ زیرا مادر بزرگ مادری من استراتون نام داشت و استراتون در عین حال، نام دیگر پدر من است.

این منطقه با نام ناحیه^۲ معروف است که کریپل کریک و شهر همسایه آن ویکتور^۳ (که در حدود پنج مایلی جنوب آن قرار دارد) و نیز تعدادی شهرکهای کوچک همچون ایندپندنس^۴ و گلدفیلد^۵ (که امروزه کسی در آنها ساکن نیست)، شامل می‌شود. یکی از معدنهای رها شده طلا که بین کریپل کریک و ویکتور قرار دارد، آبراهام لینکلن نامیده می‌شود! سپس معدن

1. Winfield Scott Stratton

2. District

3. Victor

۴. Independence، به معنی استقلال.

۵. Goldfield، به معنی کشتزار طلایی.

طلای دیگری وجود دارد که هنوز هم باز است و توریستها و جهانگردان به دیدن آن می‌روند. این معدن مالی کت لین^۱ نام دارد و در بالای کوه تندر فوت قرار گرفته که از آن بالا به شهر و معدن استراتون و چند معدن دیگر مسلط است. در ضمن، در شهر ویکتور، یک سالن تئاتر و سینما ویژه نمایش فیلمهای صامت دوران قدیم وجود دارد که از مدتها پیش بسته است و ایزیس^۲ نامیده می‌شود.

این ناحیه، در اواخر قرن پیش و اوایل قرن حاضر، صحنه هجوم جویندگان طلا بود. استراتون ادعا می‌کرد که کریپل کریک، که در دره واقع شده، مرکز یک کاسه بزرگ طلا است که انفجارات قدیمی یک کوه آتشفشان آن را پدید آورده است و دیگر این که تنها مقدار کمی از طلای آن محل کشف و استخراج شده است. حتی با در نظر گرفتن فعالیت‌های شدید معدنی سالهای ۱۸۹۰ شایع است که این امکان وجود دارد که هجوم برای پیدا کردن طلا از سر گرفته شود، البته در صورتی که پیشگویی‌های مصرانه کهنه کاران این کار مبنی بر افزایش روزافزون نرخ طلا، بویژه در دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰، درست از آب درآید و استخراج معادن طلا، یکبار دیگر کاری مقرون به صرفه باشد. البته تمام اینها، بیش از خواسته‌هایی رؤیایی است. چیزی هست که به من می‌گوید موضوع بایستی مهمتر از این باشد.

معدنچیان به گونه‌ای غیرمنتظره حس ششم دارند. اینان از خیلی چیزها اطلاع دارند. البته نمی‌دانند چگونه، اما فقط می‌دانند که از چیزهایی آگاه هستند. همین معدنچیان هستند که آدمهای کوچک زیرزمینی را برای نخستین بار کشف کردند. منظورم همین کوتوله‌های عجیب و غریبی است که گهگاه شوخیهای شیطنت‌آمیزی انجام می‌دهند و گاه نیز به گونه شگفت‌آور و معجزه‌آسایی، از مردانی که در عمق زمین سرگرم کار و فعالیت‌اند، دفاع و

1. Mollie Kathleen

۲. Isis، نام یکی از خدایان مصر باستان.

حمایت می‌کنند.^۱

چنانچه در دهه ۹۰، این ناحیه مجدداً صحنهٔ تجمع جویندگان طلا گردد، تفاوت فاحشی وجود خواهد داشت. این بار قهرمانان اصلی ماجرا بر اسبهای خود سوار نخواهند بود و گاریهایشان را قاطرانی لجباز به جلو نخواهد کشید بلکه برعکس در زمینهای تصاحبی خود سوار بر جیب و کامیونهای مجهز خواهند بود.

در ضمن بیشتر ساکنان کریپل کریک و ویکتور (شهری که لوول تاماس^۲ در آن زاده شده و روزنامهٔ محلی آن را اداره می‌کرد و جک دمپسی^۳ خود را برای مسابقات ورزشی آماده می‌کرد) ارواح هستند تا انسانهای زنده. شایع است که جمعیت ویکتور به دویست تا سیصد نفر می‌رسد، و ساکنان کریپل کریک هم در حدود هفتصد تا نهصد نفرند، بسته به این که به ادارهٔ آمار محلی و گزارشهای درج شدهٔ آن اعتقاد داشته باشید یا به گفته‌های پیرمردان این شهر. ساکنان قدیمی شهر ادعا می‌کنند که شمارش دقیقتری دارند زیرا آنان تعداد ارواح موجود در شهر را نیز شمرده‌اند (کاری که بیگانگان قادر به انجام دادن آن نبوده‌اند!) خود من نیز ارواح را نادیده نمی‌گیرم. آرزو می‌کنم که ای کاش قادر به این کار بودم!

این شهر از لحاظ جمعیت، با شهر ده میلیون نفری نیویورک تفاوت چشمگیری دارد. البته در محلهٔ مانهاتان نیویورک نباید ارواح زیادی وجود داشته باشد، زیرا از آنجا که ارواح از ماده‌ای اترگونه و ظریفتر از بدن انسانهای زنده درست شده‌اند، طبیعتاً در هوای کثیف و آغشته به دود نیویورک از بین خواهند رفت. اما شهر لوس آنجلس فرق دارد. ناحیهٔ هالیوود

۱. در میان معدنچیان اروپا و امریکا اعتقادی هست مبنی بر اینکه جن و پریانی در زیرزمین وجود دارند. شایع است معدنچیان به‌طور گروهی، گاهی صدایی می‌شنوند که می‌گوید: فرار کنید! آوار! آوار! معدنچیان بینوا از معدن بیرون می‌آیند و پس از مدتی پی می‌برند که هیچ اتفاقی نیفتاده است! گاهی اوقات هم صداهایی می‌شنوند که آنها را از خطرهای قریب‌الوقوع آگاه می‌کند و موجب زنده ماندن بسیاری از معدنچیان می‌گردد. — م.

2. Lowell Thomas

3. Jack Dempsey

هم قادر است نوع سخت‌جان‌تری از ارواح سرگردان را به خود جذب کند، ارواحی که قادرند هوای آلوده و دود ماشینها را استنشاق کنند و باز هم به رفت و آمدهای مهم شبانه خود، به گونه‌ای موقرانه ادامه دهند.

در اکثر کتابهای مربوط به مسایل ماوراءالطبیعه، گفته می‌شود که ارواح، اشباح و نظایر آنها به دنیای آسمانی رؤیاهای و خواب تعلق دارند، و این که در بُعد سوم مادیات، زیاد احساس آسایش و راحتی نمی‌کنند. به هر حال فرقی نمی‌کند که این اظهارات درست باشد یا خیر، زیرا من هم‌اکنون آماده‌ام تا اعلام کنم که هیچ فرقی میان این دو وجود ندارد. منظورم دنیای رؤیا از دنیای واقعیت است. شاید این دو فرایافت مانند بازتاب آینه برعکس است و آن چیزی که مردم معتقدند یکی از آن دو است، در واقع آن دیگری است^۱.

هنگامی که شبها به خواب می‌روید و به اصطلاح دنیای واقعیات را برای رفتن به دنیای خواب و رؤیا ترک می‌کنید، آیا متوجه شده‌اید که چقدر سعی و کوشش به خرج دهید تا خود را به واقعیاتی مثل صداهای پخش شده از تلویزیونتان، یا ترافیک بیرون و یا صدای خر و پف و خرنا سگتان وابسته نگه دارید، باز هم پس از مدتی، همه آنها در دنیای فراموشی محو و ناپدید می‌شوند؟ به همان نسبت، هنگامی که صبح از خواب بیدار می‌شوید و به گونه‌ای جهان رؤیا را برای پا گذاشتن به جهان واقعیات پشت سر می‌گذارید، آیا متوجه شده‌اید که هر قدر سعی می‌کنید تا تصاویر و اصوات موجود در رؤیایی را که همان هنگام از آن بیرون آمده‌اید نگه دارید، از مقابل شما می‌گریزند و به دنیای فراموشی سپرده می‌شوند درست به همان شکلی که شب پیش تصاویر و صداهای مربوط به دنیای واقعیات محو و ناپدید شوند؟

دیدگاههایی تغییرپذیر - متقارن و بی‌چون و چرا. بنابراین، کدامیک از آنها رؤیا، و کدامیک واقعیت است؟ چه کسی قادر به گفتن این است؟ شما از کجا

۱. توصیه می‌کنم کتاب بسیار زیبایی یکی، هیچکس، صد هزار اثر لوئیجی پیراندلو را مطالعه فرمایید. - م.

می‌توانید به راستی بدانید که در همین لحظه بیداریتان، در همان دنیای رؤیا نیستید، و رؤیای شب گذشته‌تان، واقعیت درست و حقیقی نبوده است؟ خردمندان کهن می‌آموختند که رؤیاها، حقایق راستین هستند.

ارسطو می‌نویسد: «زندگی، تقلیدی از هنر است... و هنر تقلیدی است از واقعیات، بنابراین زندگی تنها تقلیدی از واقعیت است. واقعیت رؤیاها. راهبان تبتی، در اعصار گذشته، در مدتی که مشغول نیایش به درگاه آفرینش بودند، پی‌درپی اظهار می‌داشتند: «این است جهان رؤیا و توهمات...؛ این است جهان رؤیا و توهمات.»

به گمانم، مسیحیان بسیار متدین و سنتی که هنوز پروردگار عالم را همچون پیرمردی مهربان با ریشی بلند و سفید در نظر مجسم می‌کنند، چنین نظریه‌ای را کفرآمیز می‌دانند. حال که سخن از «الوهیت» به میان آمد، باید بگوییم، یکی از نخستین چیزهایی که به محض رسیدن به ایالت کلورادو و کوهستان راکی دیدم، علامتی در کنار جاده بود که نشان می‌داد آن ایالت «سرزمین خداوند» است. این که منحصرأ آن محل را سرزمین خداوند ذکر کرده بودند، مرا اندکی آزرده، زیرا به گونه‌ای کنایه‌آمیز القا می‌کرد که خداوند، دیگر کاری به شهرهای پرجمعیت و بزرگ ندارد حال آن که دقیقاً در شهرهای بزرگ است که این روزها، مردم به کمک الهی محتاج هستند.

هنگامی که جاده‌ای را پیش می‌گیرید که به کریپل کریک منتهی می‌گردد، درست اندکی پیش از آن که به جاده‌ای مارپیچ به نام گذرگاه اوته^۱ برسید (نامی که از اسم سرخپوستان اوته، که در قدیم در این نواحی زندگی می‌کردند، گرفته شده است) از شهری کوچک می‌گذرید به نام مانیتو^۲ (به معنی «روح بزرگ» یا «خداوند») همچنان که از کنار مانیتو عبور می‌کنید، در سمت راست شما، چیزی وجود دارد که سرخپوستان اوته آن را از رؤیا به واقعیت مبدل کردند یعنی محلی به نام «باغ خدایان». آنجا منظره‌ای پرابهت و اندکی ترسناک دارد. حتی از فاصله‌ای دور.

1. Ute Pass

2. Manitou

سرخیوستان اوته به هیچ یک از اعضای قبایل سرخیوستی که با قبیلۀ دیگری در جنگ بود، اجازه نمی‌دادند به آن محل داخل گردند، و بر روی زمین مقدس آن قدم نهند.

تنها آن دسته از سرخیوستان که با دیگر برادران و خواهران خود، در صلح و دوستی به سر می‌بردند اجازه شرکت در مراسم عرفانی آموزشهای مکتوم را داشتند؛ مراسمی که در میان این محل بی صدا و خاموش صورت می‌گرفت که نور خورشید صخره‌های آن را به رنگی سرخ مبدل کرده بود. درست به همان سرخی خاک رس مزرعۀ تارا^۱ متعلق به اسکارتلت اوهارا.^۲ در هیچ کجای دیگر این منطقه، زمین این‌گونه سرخ فام نیست... مگر مکانی که چند مایل دورتر از کریپل کریک واقع شده و با نام مناسب فانتوم کانیون^۳ مزین گشته است. در میان استادان و متخصصان زمین شناسی، چندین فرضیه در مورد سرخ بودن سنگها و خاک رس این محل وجود دارد، اما هیچ‌کس دلیل آن را به درستی نمی‌داند.

طوفانهای شدید توأم با رعد و برق که اغلب در این ناحیۀ کوهستانی رخ می‌دهد، هرگز مرا هراسان نکرده است. این رعد و برق‌های پی‌درپی مرا سرمست می‌کند و عمیقاً به وجد می‌آورد و تأثیر فراوانی بر من می‌گذارد. به نظر می‌رسد که رعد و برق قادر است احساسی عمیق و بسیار دیرینه مبنی بر داشتن نوعی قدرت را در من بیدار کند؛ گویی من قادرم بنا به میل خودم آن را متوقف یا برعکس آغاز کنم. درست مثل آن که... هر کس دیگری نیز قادر به این کار است، و البته فقط کافی است بداند چنین قدرتی را چگونه از خود بروز دهد. درست مثل نیرویی نامرئی و انرژی‌زا، که در گذشته‌ها، هر شخصی آن را در اختیار داشته و اکنون از دست داده است. تنها چیزی که مرا ناراحت می‌کند این است که نمی‌دانم از این بابت باید احساس رضایت کنم یا

۱. Tara، نام ملک قهرمان کتاب برباد رفته.

2. Scarlett O'Hara

۳. Phantom Canyon، کوههای ارواح. - م.

نه... و این که آیا صدای زنگی که در ضمیرم می‌شنوم صدایی مثبت است یا منفی.

* * *

تا زمانی که چیزی از فرکانسهای ارتعاشی شنیده بودم، هیچ دلیل عقلایی نمی‌یافتم که به ارواح اعتقاد پیدا کنم (با آن که صد درصد بدبین و ناباور نبودم) زیرا طیف کامل موضوعات عرفانی و متافیزیکی، از مدتها پیش (حتی قبل از آن که برای نخستین بار به کلورادو سفر کنم) مرا به جبهه نامرئی خود کشانده بودند، و طرفداری پر و پا قرص از من ساخته بودند. با این وجود، مسئله ارواح، مبحثی جداگانه بود و... خوب، راستش را بخواهید با سایر موضوعات تفاوت داشت. این را می‌دانستم که ارواح را اغلب، در مناطقی می‌دیدند که نقاط نیروی مغناطیسی قوی بودند، یعنی مناطقی که یا ارتعاشات بسیار شدید عرفانی و مذهبی داشتند (مثل کلیساها، گورستانهای متبرکه، زیارتگاهها و غیره) یا دارای ارتعاشات پایین جنایت و شرارت بودند، مانند محل‌هایی که کشتارهای عمومی در آنها اتفاق افتاده، و یا محل برگزاری مراسم شیطانی بوده است.

به همین دلیل بود که من حتی به ارواحی که در خانه ارواحی خودم، واقع در خیابان کارا می‌دیدم و صدایشان را می‌شنیدم (حال چه شخص خودم آنها را می‌دیدم، چه دیگران می‌دیدند) اعتقاد و ایمان نداشتم... تا آن که گوروهایی که قبلاً از آنها نام بردم، این مسئله را برای من توضیح دادند. تا پیش از این توضیح، من این مسایل را البته با اندکی عذاب و خنده و شوخی از سر باز می‌کردم، زیرا قادر نبودم به درستی برای وقایعی که پیوسته رخ می‌داد، توضیحی موجه ارائه دهم.

پیش از هر چیز، مهمانی شبانه برپا شد. پس از ورودم به این خانه، تقریباً هر شب (که البته بعدها در طول هفته‌ها، ماهها و سالها کمتر و کمتر اتفاق افتاد) واقعاً مجبور می‌شدم مقداری پنبه در گوش‌هایم فرو کنم تا در میان آن

همه سر و صدا، بتوانم بخوابم. هیاهوی مهمانی مجلل و بزمی، تمام فضای خانه را انباشته بود. سر و صدای جامهای مشروب، صدای خفه مکالمات مهمانان و خنده و شادی (که آن قدر بلند بود که به وضوح شنیده شود، و آن قدر نامشخص که نتوان به معنای کلمات پی برد) و صدای پیانویی که ترانه‌ای را که زن و مردی می خواندند، همراهی می کرد (مجدداً صدای ترانه به وضوح شنیده می شد، اما نامشخص تر از آن بود که بشود کلمات و شعر آواز را فهمید).

درست در نخستین شبی که در آن خانه خوابیدم، این اتفاق رخ داد. نخستین واکنش من این بود که مردی که این خانه را از او اجاره کرده بودم (که بعدها آن را از او خریدم) احتمالاً رادیویی را در محلی در خانه جا گذاشته است. بنابراین از روی کاناپه‌ای که در اتاق پذیرایی بود بلند شدم، زیرا هنوز از خوابیدن در یکی از اتاقهای طبقه بالای خانه هراس داشتم، و به آشپزخانه رفتم، جایی که به نظر می رسید تمامی آن همه از آن بیرون می آید. همین که وارد آشپزخانه شدم، به نظرم رسید که سر و صدای مهمانی از زیرزمین می آید. با احتیاط تمام، در زیرزمین را گشودم، و محتاطانه به انبار تاریک چشم دوختم. آن گاه به نظرم رسید که صداها از ایوان جلویی خانه می آید.

با ناراحتی تصور کردم که شاید همسایگان من، که هنوز با آنان آشنا نشده بودم، مهمانی برپا کرده بودند، و با در نظر نگرفتن مزاحمتی که از آن همه صدای بلند برای مردم ایجاد می کردند، و مانع خوابیدن آنان می شدند، به راستی افرادی بی ادب هستند. بنابراین در جلویی خانه را گشودم و بر روی ایوان رفتم. چراغهای خانه‌های هر دو طرف منزل خاموش بود و هیچ صدایی از آنها به گوش نمی رسید. همین طور هم خانه‌های آن سوی خیابان. آن گاه سر و صدای آن مهمانی شلوغ و پرصدا، با همان سرعتی که آغاز شده بود، خاموش شد و این را به من ثابت کرد که نمی بایست از رادیویی باشد که صاحبخانه‌ام به طور تصادفی در محلی در آن خانه جا گذاشته بود.

در آن لحظه، همچنان که بر روی ایوان جلویی خانه ایستاده و سرم را بلند

کرده بودم تا به آسمان آبی‌رنگ نیمه‌شب که هزاران ستاره درخشان آن را روشن کرده بود، بنگرم (منظره‌ای بود که هرگز از میان دود و کثافت نیویورک نتوانسته بودم ببینم) صدای تازه‌ای شنیدم. مانند جریان آب در جویبار یا رودی باریک، و هر دم نیز صدای دوردست، اما مشخص طبلی را می‌شنیدم. باید اقرار کنم که لحظاتی چند، ناخودآگاه ترس وجودم را در بر گرفت. پس از لحظه‌ای تأمل و اندیشه با حیرتی عجیب متوجه شدم که سرگرم گوش دادن به ضربان قلب خودم و جریان خون در رگهایم هستم... که با گوش درونم آنها را می‌شنیدم. صدای سکوت. سکوتی مطلق. از آنجایی که در زندگی گذشته‌ام، هرگز در تاریکی شب، آن هم در میان سکوتی مطلق نایستاده بودم، احساسی عجیب و مسحورکننده تجربه کردم. پیش خود اندیشیدم: سکوت تا زمانی که به آن عادت نکرده‌ای چقدر پر صدا است! و به غرش نبضها و سر و صداهای مختلف بدنم گوش کردم. سپس، صدای بلند قاطری را شنیدم که برای لحظه‌ای، سکوت اطراف را شکست (در کوهستان به قاطر می‌گویند قناری‌های کوهستان!) و پس از آن سکوت باری دیگر همه جا را فرا گرفت.

حدوداً می‌بایست نزدیک به نیم ساعت در روی ایوان جلو خانه ایستاده و به صداهای سکوت اندیشیده باشم. سرانجام به درون خانه بازگشتم و در را پشت سرم بستم و مجدداً روی کاناپه دراز کشیدم و رو انداز مادر بزرگم را تا چانه‌ام بالا آوردم و به خواب رفتم. البته تنها برای مدتی کوتاه. چند دقیقه بیشتر نگذشته بود که دوباره از همه‌مهمه مهمانی پر سر و صدا سراسیمه از خواب برخاستم. صدای برخورد چند لیوان، صدای گفت‌وگوی جمعیتی زیاد و صدای خنده و نواختن پیانو و آوازخوانی به گوشم رسید. صداها رو به افزایش می‌رفت و من از این دنده به آن دنده می‌شدم. دیگر به هیچ‌وجه قادر به خوابیدن نبودم. گویی شخصی در نزدیک کاناپه من، صدای تلویزیون را تا آخرین حد بالا برده بود. پس از آن که متوجه شدم منشاء این سر و صداها کجا است، چرخ‌زدی و گوشم را با بالش پوشاندم و... سرانجام به خواب رفتم.

هنگامی که این ماجرا را تعریف کردم (این ماجرا مدتی چند پیوسته روی می داد... و هنوز هم، یعنی پس از گذشت پانزده سال، بعضی اوقات اتفاق می افتد) به من گفتند: «هر کسی که در این خانه ساکن بوده، همین صدای جشن و سرور پرغوغا را شنیده است.» همسایگان و دیگر کسان به اطلاع من رساندند که منزل، چندین سال، به عنوان ضمیمه‌ای برای خانه رعیتی و اصلی شهر مورد استفاده قرار می گرفته است (که این خانه اربابی هنوز هم پابرجا است). به این خانه، لقب «قدیمی ترین خانه نور سرخ در غرب» داده بودند. بدیهی است که همه اعتقاد داشتند سر و صدای مهمانی را ارواح (یا اشباح) «بانوان شب» و مشتریان مردشان به راه می انداختند. من لبخندی مؤدبانه زدم و گرچه هیچ دلیل منطقی و بهتری برای صداهایی که شبها می شنیدم، نداشتم، باز هم قادر نبودم ارواح را مسبب آن سر و صداها بدانم. من در عین حال از این که فهمیدم تمامی ساکنان قبلی منزل نیز، همان صداها را شنیده اند، تحت تأثیر قرار نگرفتم. روی هم رفته هیچ مدرک آشکار و ملموسی در این مورد در اختیار نبود، زیرا هیچ یک از ساکنان پیشین در آن اطراف نبودند تا در این باره شهادت دهند و امکان داشت که این حرفها، تنها شایعاتی بی اساس بودند که دیگران به آنها دامن می زدند.

به هر حال مدت زیادی طول نکشید که به پذیرایی از دوستانی پرداختم که گاه به عنوان مهمان به منزل که از آجر قرمز رنگ ساخته شده و محل رفت و آمد ارواح بود، می آمدند - دوستان و خویشاوندانی که هیچ کدام در این شهر ساکن نبودند و بنابراین از ماجرا اطلاعی نداشتند - من همیشه دقت می کردم چیزی از «مهمانی های ارواح این خانه آجری» بیان نکنم. با وجود این، تقریباً تمام مهمانانم به استثنای تعدادی معدود، در هنگام صرف صبحانه همیشه هیجانزده به نظر می رسیدند، گویی هیچ فرصتی برای خوابیدن نیافته بودند! آنان پس از سپری کردن نخستین شب خود در این منزل، با بی تابی به انتظار فرارسیدن روز مانده بودند تا درباره «مهمانی پرسرو صدای» شب پیش برایم سخن بگویند. مهمانی که می بایست در همسایگی ما برپا شده

باشد. توصیف‌های آنان دقیقاً با چیزهایی که خود من شنیده بودم (حتی کوچکترین جزئیات آن) تطابق می‌کرد. بعضی از این اشخاص قادر بودند تعدادی از آوازهای دوصدایی «مهمانان» را نیز تشخیص دهند: «من تو را به خانه می‌برم کاتلین.» (کاری که خود من هرگز موفق به انجام آن نگشتم.) تمام دوستان و مهمانان من در این باره با عقیده‌ای راسخ به فرضیه «روح» معتقد بودند (البته هنگامی که تصمیم می‌گرفتم برایشان اصل ماجرا را تعریف کنم) تنها شخصی که هنوز متقاعد نشده بود، خود من بودم.

من خودم شخصاً هرگز صدای گریه نوزادی را در منزل نشنیده‌ام. اما چهار نفر از مهمانان من که در طی سالها اقامتم در این خانه، در حدود بیش از یک هفته با من به سر بردند، به زحمت قادر به خوابیدن شده‌اند، زیرا هر چند ساعت یک‌بار گریه و هق‌هق بلند نوزادی آنان را از خواب بیدار می‌کرد که گاهی از پایین پله‌ها شنیده می‌شد و گاهی از دستشویی و حمام قدیمی.

در مدتی که به تمامی این قضایا می‌اندیشیدم به یاد چیزهایی افتادم که دربارهٔ صوت و صدا به من آموخته بودند. صوت یا صدایی که در هنگام سخن‌گفتم ایجاد شود، یا صدای موسیقی یا سایر چیزها. هنگامی که برای یک‌بار در هوا منتشر شود، دیگر هرگز از بین نمی‌رود و همین‌طور به صعود در فرکانسهای بالاتر ادامه می‌دهد (درست مثل سوت مخصوص سگها که انسانها قادر به شنیدن صدای آن نیستند، اما برای سگها قابل شنیدن است) تا آن‌که گوش عادی انسان، دیگر قادر به گیرندگی آن نمی‌گردد، اما این صداها هنوز هم وجود دارد... در نقطه‌ای از فضا. در کتابی به نام عبور از شکاف^۱ جزئیات دقیقی از یک سری آزمایشها وجود دارد که تعدادی از دانشگاههای مهم امریکا انجام داده‌اند. در آن آزمایشها، از تعدادی نوارهای خام استفاده می‌کردند و با روشهایی بسیار پیچیده و دقیق قادر بودند کلمات سخنان بر

۱. این کتاب بسیار جالب، در مورد همین مسایل متافیزیکی و تناسخ می‌باشد که مترجم در دست ترجمه دارد و انشالله به زودی منتشر خواهد شد. — م.

زبان رانده شده در ایام قدیم را از آسمان و هوا^۱ ضبط کنند. همان طور که در کتاب نوشته شده است، آنان در این آزمایشها به موفقیت‌هایی دست یافتند یعنی قادر گشتند بسیاری از صداها و مکالمات را که بیشتر آنها به زبانهای خارجی بود، به دست آورند. البته طبیعی است که نتوانستند منشأ و یا زمان دقیق کلماتی را که بر زبان رانده شده بودند، تعیین و مشخص سازند. این کتاب با جمله‌ای از دانشمندان تمام می‌شود که اعلام می‌دارند: «ما اینک می‌دانیم که قادریم اصوات و فرکانسهای بالاتر و نیز موسیقی و کلماتی را که مدتها قبل بر زبانها جاری گشته است، از آسمان و هوا ضبط کنیم اما احتمالاً سالها طول خواهد کشید تا بتوانیم این کار را با «انتخاب شخصی» و بنا به میل خود انجام دهیم.»^۲

۱. Ethers، محیطی که سبب انتقال امواج رادیویی در آسمان و فضا می‌شود. عنصر آسمانی که من برای راحتی خواننده به آسمان و هوا ترجمه کرده‌ام. - م.

۲. شایان توجه است که در سال ۱۹۹۳ در ماه سپتامبر، در تلویزیون سی. ان. ان. گزارش کوتاهی در این زمینه از سوی دانشمندان امریکایی ناسا به سمع مردم رسید مبنی بر این که آنها موفق شده‌اند طی یکی از پروژه‌های فضایی شان، با یک سری اصوات عجیب رو به رو شوند. آنها توضیح دادند که صداهاى مورد بحث با یک زبان عجیب و ناشناخته تکلم می‌شد و مطمئناً به هیچ موجود فضایی تعلق نداشت. آنها بدون وارد شدن به جزئیات اضافه کردند که گمان می‌کردند این زبان ناشناخته به دوران پیش از مسیحیت برمی‌گشت. آنها مطمئن بودند که آن زبان به مصریان باستان (دوران فراعنه) تعلق نداشت زیرا حرف «خ» که ظاهراً در زبان مصریان قدیم وجود داشته، در آن شنیده نشده بود. آنان بر این عقیده بودند که این زبان احتمالاً به اقوام «اسن» تعلق دارد که هیچ دستخط یا نوشته یا زبانی از آنها برجا نمانده است. اقوام مزبور به یکی از سه شعبه نژاد قوم یهود تعلق داشتند و حدوداً یک قرن پیش از میلاد مسیح شکل گرفتند و در کنار دریای سرخ اقامت گزیدند و از سایر اقوام کناره‌گیری کردند. آنها مردمانی بسیار سختگیر و جدی بودند که مخالف قربانی کردن و در بعضی مواقع ازدواج بودند. می‌گویند حضرت عیسی مسیح هجده سال از عمرش را نزد این مردم سپری کرد و تمام رموز علوم مکتوم را از آنان آموخت. برخی از فقهای دینی مسیحیت بر این عقیده هستند که حتی «یحیی غسل دهنده» نیز به این قوم تعلق داشت. این قوم در قرن اول پس از میلاد مسیح از بین رفت. به این ترتیب که خودشان، نسل و آثار و گنجینه‌های دانش خود را از بین بردند و «گروهی» خود را به هلاکت رساندند تا چیزی از فرهنگ آنها به دست آیندگان نرسد. به هر حال، دانشمندان «ناسا» بر این عقیده بودند که این اصوات و این زبان ناشناخته تنها می‌توانست به این قوم و یا در نهایت به قوم فنیقی‌ها تعلق داشته باشد. متأسفانه اکنون که در

این به آن معنا است که باز هم به آزمایشهای بیشتر نیاز خواهد بود تا مثلاً قادر شوند سخنان تاریخی آبراهام لینکلن را در گیتزبورگ^۱ ضبط کنند، گرچه این سخنان مشهور و تاریخی بدون هیچ تردیدی، هنوز هم با وضوح کامل، در محلی ناپیدا در آسمان و فضا در حال ارتعاش است. با این وجود، چنین «سحر و جادویی»، نه تنها امکان‌پذیر، بلکه در زیر تأثیرات اورانوس^۲ کنجکاو و جوینده و پیش‌بینی نشده، محتمل هم هست.

من اعتقاد راسخ دارم که چنین «عبور از شکاف» اسرار، مطمئناً در «عصر طلایی دلو» رخ خواهد داد. البته در خاطر داشته باشیم که عصر دلو در حدود دو هزار سال و اندی به درازا خواهد کشید. تا روی دادن چنان سحر و جادویی معجزه‌آمیز، مجبوریم تنها به آن دسته از اشخاصی اعتماد کنیم که به مقدار فراوان، از نوعی «حساسیت گوش درونی» برخوردارند تا بتوانند اصوات قدیمی دوران گذشته را از مخفیگاه‌هایشان بیرون آورند. پس از اندیشیدن به این نحو، سرانجام نسبت به واقعیت اصوات و صداها متقاعد شدم. همه آنها عقلایی به نظر می‌رسید. اما من این مطلب را به «فرکانسهای بالاتر» نسبت دادم، نه به وجود ارواح. هنوز خیلی چیزها بود که می‌بایست بیاموزم.

مهمانی شلوغ و پرسر و صدای یاد شده، و صدای گریه نوزاد تنها ارواحی نبودند که در منزل من در خیابان کار وجود داشتند. در سال اولی که در این خانه اقامت کرده بودم، یک شب ضیافتی برای بازیگران نمایشنامه معروفی

می‌توانست به این قوم و یا در نهایت به قوم فنیقی‌ها تعلق داشته باشد. متأسفانه اکنون که در سال ۱۹۹۶ قرار داریم هنوز هیچ خبر اضافی و یا گزارشی تازه در این زمینه به اطلاع مردم نرسیده است و گمان هم نمی‌کنم که مقامات امریکایی میلی به افشای این اسرار جالب برای مردم داشته باشند. — م.

۱. Gettysburg، مشهورترین سخنرانی لینکلن در این محل صورت گرفت. در تابستان ۱۸۶۴ نبرد گیتزبورگ بین نیروهای شمالی و نیروهای جنوبی صورت گرفت و پیروزی از آن شمالی‌ها شد. لینکلن برای خاکسپاری هزاران هزار سرباز کشته شده به آنجا آمد و سخنرانی تاریخی خود را ایراد کرد. — م.

۲. منظور «عصر دلو» است.

که همه ساله در فصل تابستان در هتل زیبای آلدایمپریال^۱ کریپل کریک برنامه اجرا می‌کردند، ترتیب دادم. در اوج پایکوبی و سرور، هنگامی که مهمانان در تمام نقاط خانه به قدم‌زدن و گفت‌وگو و گشتن مشغول بودند (آخر خانه من بی‌شبهت به موزه نیست و مملو از اجناس عتیقه دورانهای گذشته است)، ناگهان صدای جیغی بلند از جایی که زن و مرد جوانی روی کاناپه قدیمی اتاق پذیرایی نشسته بودند، شنیده شد. هر دو نفرشان آشکارا بی‌اندازه وحشتزده به نظر می‌رسیدند. چشمانشان از حدقه بیرون زده و به گوشه‌ای از اتاق خیره شده بودند؛ به نقطه‌ای که در پشت بخاری چوبی قدیمی قرار داشت - آنان همچون صاعقه‌زده‌ها، بر جایشان می‌خکوب شده بودند و بدون آن که کوچکترین حرکتی بکنند، درست مثل آن که هیپنوتیزم شده باشند. و بدون آن که مژه بزنند، به آن محل می‌نگریستند، در حالی که سایر مهمانان با اصرار از آنان می‌پرسیدند: «چه خبر شده؟ چه اتفاقی افتاده؟ چه چیزی می‌بینید؟» زیرا هیچ یک از ما قادر نبود چیزی غیرطبیعی در آن گوشه از اتاق ببیند.

نخست زن جوان لب به سخن گشود: «یک... یک مرد است. مردی با موهایی صاف و سیاه‌رنگ و سیبیلی به همان رنگ که کت رسمی بلندی پوشیده است. او... چه قیافه غمگینی دارد.» سپس با حالتی آشکارا منقلب و صدایی بلندتر افزود: «آیا نمی‌توانید او را ببینید؟ درست در همان نقطه ایستاده. آخر نگاه کنید!» وی می‌لرزید و بدیهی بود که آشفته خاطر است.

شخصی از همسر زن جوان پرسید: «آیا تو هم او را می‌بینی پُل؟» مرد جوان ابتدا پاسخی نداد و فقط به این اکتفا کرد که چندین بار آب دهانش را فرو دهد و سرش را به علامت تصدیق بالا و پایین برد. سرانجام صدایی از گلویش بیرون آمد: «این مرد همانجا است. در آنجا ایستاده. آیا هیچ کدام از شما او را نمی‌بینید؟»

او با نگاهی پریشان از چهره‌ای به چهره‌ای دیگر چشم دوخت. بار دیگر تمام مهمانان پاسخ دادند که چیزی نمی‌بینند. سپس شخصی به پل پیشنهاد

کرد به آن گوشه از اتاق برود و مرد یاد شده را لمس کند و... ببیند چه احساسی دارد و آیا قابل لمس هست یا خیر. در این لحظه، همسر مرد جوان، با سرعت از روی کاناپه برخاست و بازوی شوهرش را محکم گرفت و گفت: «پل، بیا از این جا برویم. همین حالا. خواهش می‌کنم مرا به خانه ببر.»

او به قدری ناراحت و آشفته به نظر می‌رسید که قطرات اشک در چشمانش جمع شده بود. شوهر، سرش را به علامت تصدیق تکان داد و هر دو با عجله از در اتاق خارج شدند و با سرعت از پله‌های جلویی منزل پایین دویدند و سوار اتومبیلشان شدند، بدون آن که حتی خداحافظ یا شب به خیری به من یا سایر مهمانان بگویند.

پس از این اتفاق - البته نه همیشه اما تقریباً همیشه - هنگامی که من یا شخص دیگری، اتفاقی به آن قسمت از اتاق پذیرایی می‌رود تا مثلاً کتابی از کتابخانه عتیقه آن اتاق بردارد، هوای آن قسمت بسیار سرد و منجمد کننده است، حتی هنگامی که بقیه قسمت‌های اتاق هوایی گرم و مطبوع دارد و آتشی در بخاری قدیمی شعله‌ور است. هنگامی که می‌گویم سرد و منجمد کننده ابداً مبالغه نکرده‌ام. هوای آن قسمت از اتاق آن قدر سرد است که باعث می‌شود انسان بی‌اراده بلرزد - هم از هوای بی‌نهایت سرد موجود، هم از نوعی احساس عذاب دهنده به دلیل آگاهی به این امر که در همین نقطه، شبی دیده شده است. تا مدت‌های مدید من قادر نبودم دلیل سرمای آن گوشه از اتاق را درک کنم، تا این که سرانجام چیزهایی درباره فرکانسهای ارتعاشی بالاتر شنیدم و فهمیدم که این امر موجب تغییراتی در تبادل هوا می‌گردد و به کاهش درجه حرارت می‌انجامد... یعنی هنگامی که روحی (از هر نوع) در آن نزدیکی حضور داشته باشد.

من قادر بودم پدیده عجیب اصوات و صداهایی را که با غیب شنوایی^۱ شنیده می‌شد توضیح دهم، اما شکل قابل رؤیت انسان (حال می‌خواست جامد باشد یا شفاف) هنوز مرا پریشان می‌کرد و پاسخی برای این پدیده

۱. Clairaudience، شنیدن صدای ارواح و اشباح و دیگر موجودات غیر بشری. - م.

نداشتم.

مقرر شده بود که من پس از رؤیت چندین روح دیگر و نیز شنیدن صداهایی دیگر به راز آن پی ببرم. من به شخصه هرگز نه چیزی دیدم، نه شخصی را. تنها تجربه شخصی من در کریپل کریک غیب شنوایی بوده است، که به کمک گوش درونی خود که دارای فرکانس بالاتری است و با گوش فیزیکی و جسمانی انسان فرق دارد، برایم میسر شد. اما در مورد دیدن ارواح...

باید بگویم که مگی^۱ در آنجا بود. منظورم روح شوخ و دوست داشتنی و همیشه مستقر در چایخانه و بستنی فروشی سارساپاریلا^۲ واقع در خیابان بنت است. مگی در طول چندین سال، در میان اهالی شهر و روزنامه نگارانی که از جراید و مجله‌های مهم کلورادو برای نوشتن خبر در مورد او به کریپل کریک آمده‌اند، همین‌طور هم در میان هزاران جهانگرد، شهرتی برای خود دست و پا کرده است.

از آنجایی که دیدن ارواح روز به روز بیشتر می‌شود و حالتی عادی پیدا کرده است، تقریباً هر کس تجربه‌ای با ارواح یا ارواح افراد در خواب داشته است، و به این دلیل که توضیح چنین رؤیت‌ها، جزو قسمتی از قوانین پایه و اصلی علم ماوراالطبیعه است، همین‌طور هم به این علت که مگی را مردمانی معتبر و قابل اطمینان و شریف آن‌قدر دیده، و صدایش را شنیده‌اند که در این جا لازم می‌بینم با اندکی جزئیات از او برایتان سخن بگویم. البته من از داستان زندگی مگی اطلاع دارم، اما همیشه قادر نیستم تظاهرات و دفعات آشکار شدن عجیب و استثنایی او را در طول سالها به خاطر آورم.

به همین دلیل، هنگام نوشتن این کتاب، از صاحبان ساختمانی که مغازه بستنی فروشی سارساپاریلا در آن قرار دارد، درخواست کردم تا جایی که برایشان مقدور است درباره مگی برایم مطلب بنویسند. نام این زوج کن و

۱. Maggie، مخفف مارگارت.

2. Sarsaparilla

کاترین هارتز^۱ است. به این ترتیب آنان به من کمک کردند تا ظاهر شدنهای جالب توجه و عجیب مگی را با جزئیات بهتری برای شما خوانندگانم بنویسم. کن و کاترین با محبت منت بر سرم گذاشتند و داستان مگی را بر روی نوار ضبط صوتی تعریف کردند و آن نوار را برای من ارسال داشتند. به نظرم بهتر است من فقط گفته‌های کاترین را در این جا ذکر کنم. پس از سخنان کاترین، توضیحاتی را که گوروهایم به من دادند، مورد بررسی و مطالعه قرار خواهیم داد.

خواهش می‌کنم این را به خاطر بسپارید که کاترین (متولد شهریور) از تغییر دادن کوچکترین جزئیات مطلبی واقعی، بی‌اندازه بیزار است، و از آن نوع انسانهایی است که به مظهر شراف و صداقت معروفند و با آن که از انسانهای عادی حساستر و دارای حس ششمی قویتر است، لیکن همچنان متولد شهریور است و تمایل دارد مردم و شرایط و اشیا را در زیر میکروسکوپ دقیق‌بینی خود قرار دهد و به جای پذیرفتن کورکورانه، هر چیزی را با نوعی سوءظن و وسواس، زیر سؤال ببرد. در واقع کاترین هارتز آخرین شخصی است که انسان توقع دارد روحی را دیده و یا حتی صدایش را شنیده باشد! این خانم ذاتاً بسیار عاقل و منطقی است.

از جانب کاترین هارتز، از کریپل کریک، کلورادو

همانطور که اطلاع دارید، اسم من کتی است. ساختمان قدیمی فارلی لمپتون^۲ که در حال حاضر مالک آن هستیم و در خیابان بنت (خیابان سوم) قرار دارد، پیش از آن که ما آن را بخریم، سالها خالی بوده است. ما پس از خریدن این مکان، طبقه اول وسیع آن را به چایخانه و بستنی فروشی و همین‌طور هم یک لوکس فروشی مبدل کردیم. این نخستین ساختمانی بود که پس از آتش‌سوزی مهم سال ۱۸۹۵ که تقریباً موجب ویرانی و از بین رفتن تمام شهر شد، ساخته

1. Ken & Katherine Hartz

2. Farley Lampton

شد. زمین این ملک را خاکبرداری کرده بودند و مصالح ساختمانی آن نیز از قبل، در گاری‌ها و ارابه‌هایی واقع در کنار کوه تندرفوت، آماده کنار گذاشته شده بود، بنابراین از فردای آن روز به ساختن آن پرداختند. اهالی کریپل کریک قادرند ناامیدی‌ها و رویدادهای اسفناک خود را خیلی زود به دست فراموشی بسپارند. آنان به جای آن که گوشه‌ای بنشینند و زانوی غم در بغل بگیرند و از حادثه آتش‌سوزی که تقریباً همه شهر را از بین برد، گله و شکایت سردهند، دوباره با سرعت شروع به ساختن بناها کردند. برای همین است که تمام ساختمانهای آجری واقع در خیابان بنت، سال ۱۸۹۵ را به عنوان سال تأسیس خود، بر دیوارها حک کرده‌اند. یعنی سال آتش‌سوزی بزرگ و سال بازسازی کریپل کریک.

باید گفت که ساختمان ما، بزرگترین بنا در تمام این ناحیه به شمار می‌آید. من و شوهرم کن، هرگز نفهمیدیم به چه دلیل هیچ‌کس به نظر نمی‌رسید تمایلی به خریدن آن داشته باشد. اما خوشحالم که کسی این ساختمان را نخواست، وگرنه ما هیچ وقت قادر به خریدنش نمی‌شدیم. من از نخستین باری که این ساختمان را دیدم، عاشق آن شدم! زیباترین ساختمان آن ناحیه است. واقعاً زیباترین! و چقدر انسان را به یاد روزگاران گذشته می‌اندازد. به خاطر می‌آورم وقتی شما تازه به این شهر آمده بودید و می‌خواستید به اداره پست بروید، همین‌طور مستقیم به راهتان ادامه دادید و داخل سارساپاریلا شدید و با حالتی شرمنده گفتید: «من نمی‌دانم چرا به این‌جا آمدم. مدام این تصور در من هست که این‌جا بایستی پستخانه باشد، حال آن‌که می‌دانم نیست.»

لیندا، حتماً شما در کالبدی دیگر، در دوران جویندگان طلا در این شهر زندگی می‌کرده‌اید زیرا این ساختمان به راستی چندین سال (از ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۰) پستخانه بوده است! بسیاری از تازه واردان به شهر

اشتباه شما را مرتکب می‌شوند، بنابراین شاید آنان نیز قبلاً در زندگی‌های گذشته خود، در این شهر زندگی می‌کرده‌اند. هنگامی که این ساختمان را خریدیم، زنی مغازه‌ای در آن داشت. او به ما گفت که انرژی‌های عجیبی در این ساختمان یافت می‌شود و همه مردم متوجه این مطلب شده بودند، اما این گفته‌ها مرا به وحشت نینداخت زیرا او اظهار داشت که این انرژی‌ها همیشه در طبقه بالا (طبقه سوم ساختمان) شنیده یا احساس می‌شوند و از آنجا که من تصمیم داشتم در طبقه اول ساکن شوم و در عین حال لوکس‌فروشی و بستنی‌فروشی خود را نیز در همان طبقه دایر کنیم، به نظر هیچ دلیلی وجود نداشت که خودم را از بابت ارواح موجود در طبقه سوم ساختمان عذاب بدهم. به هر حال من این موضوع را بیشتر مهیج و جالب توجه یافتم تا وحشت‌انگیز و مخوف.

پیش از آن که اسباب‌کشی کنیم، چارلی فریتزل^۱ هنرمند محلی مشهور به اتفاق تعدادی از دوستانش در این ساختمان می‌زیست. آنان به من گفتند که یک شب همگی تصمیم گرفتند در اتاق رقص طبقه سوم ساختمان جلسه احضار روح ترتیب بدهند، اما به قدری دچار ترس و وحشت شدند که نزدیک بود روح از کالبدشان بگریزد.

آنان به راستی وحشت کرده بودند. من هرگز جزئیات ماجرا را نپرسیدم، اما آنان ادعا می‌کردند که پس از این ماجرا، هیچ‌یک از دخترها راضی به اقامت در آن ساختمان نشدند و هر شب در اتومبیل‌های خود که در خیابان پارک شده بود، می‌خوابیدند. سپس چارلی از من پرسید: «کتی، آیا نمی‌ترسی در اوقاتی که کن به دنور^۲ می‌رود، تو تنها در این جا بمانی؟ انرژی‌هایی که در این ساختمان وجود دارد حقیقی هستند. بسیاری اشخاص وجود آن را احساس کرده‌اند، حتی خود من، و بحثی در مورد خیالی نبودن آن نیست.»

1. Charlie Frizzell

2. Denver

(کتی متولد شهریور و بسیار موشکاف و دقیق است.) به چارلی گفتم: «آه! البته که نمی ترسم! اصلاً و ابداً! آخر چرا بترسم؟ هیچ چیز موجب آزار و اذیت من نخواهد شد. فرشته نگهبان من (البته منظورش باطن رفیع او است) همیشه با من است و اجازه نخواهد داد چیز بد و ناراحت کننده‌ای برایم رخ دهد.»

پس از سپری شدن چند روز، چارلی و تمام دوستانش از ساختمان نقل مکان کردند و من تنها شدم. من در قسمت انتهایی طبقه اول اقامت کردم. در طول این مدت شرم‌گین در دنور بود و از خانه و کارهایمان در آنجا مراقبت می‌کرد. او تصمیم داشت فقط در پایان هفته‌ها به کریپل کریک بیاید و در طراحی و انجام دادن کارها نظارت داشته باشد. چند روزی هیچ اتفاقی نیفتاد، و من به این نتیجه رسیدم زنی که در این ساختمان، مغازه‌ای داشت، دارای تخیلی قوی و نیرومند بود و دیگر این که چارلی و دوستانش هم قصد داشتند سر به سر من بگذارند. (با آن که حالت چارلی حاکی از صداقت گفتارش بود.) حتی با وقوف به این امر که همه اهالی شهر، چارلی را هنرمندی جوان و جدی و مؤدب به شمار می‌آوردند، باز هم موضوع را باور نکردم.

در آخرین روزی که به تنهایی در آنجا بودم (زیرا قرار بود صبح فردای آن روز به دنور بروم و به شوهرم ملحق بشوم) به این فکر افتادم که به طبقه دوم و سوم ساختمان سری بزنم و مطمئن شوم که تمام پنجره‌ها کاملاً بسته و همه چیز همان‌طوری است که باید پیش از رفتن به دنور باشد. بنابراین به طبقه دوم رفتم و به قدم‌زدن در راهروی عظیم و بسیار طولانی آن پرداختم.

من تمام درها و پنجره‌ها را آزمایش کردم و هنگامی که به نیمه‌های

۱. متولدین شهریور معمولاً افرادی بسیار منطقی و عاقل هستند که اعتقادی به این‌گونه چیزها ندارند. -م.

راهرو رسیدم با وضوح کامل صدای پاشنه‌های کفشی را شنیدم که درست در بالای سر من مشغول راه رفتن بود. نخست به این فکر افتادم که نکند یکی از دخترهایی که قبلاً با گروه چارلی در یکی از این اتاقها زندگی می‌کردند، هنوز این‌جا را ترک نکرده و در طبقه سوم سرگرم جمع‌آوری وسایل و لباسهایش است. می‌دانستم که پیش از ترک ساختمان و قفل کردن درها، بایستی از بابت همه چیز مطمئن شوم. بنابراین به سوی پلکانی رفتم که به طبقه سوم می‌رود. اما از دیدن این که دو در وجود داشت که به طبقه سوم می‌رفت تعجب کردم. هر یک از درها شیشه‌ای در وسط خود داشت و چارلی و دوستانش در اول را با کمک رخت‌آویزهای سیمی بسته بودند. بنابراین هیچ‌کس قادر نبود از در اول به طبقه بالا برود. انسان نخست باید از در اول عبور می‌کرد تا به در دوم برسد که به طبقه سوم راه داشت. حال آن که چارلی در اول را محکم بسته بود. صدای پاها ناگهان شدیدتر و نزدیکتر شد... اما هنوز از بالای سرم، در طبقه سوم می‌آمد.

تصور می‌کنم ضربان قلبم اندکی سریعتر از معمول شد، اما در واقع وحشت نکرده بودم، فقط کمی احساس ناراحتی می‌کردم. در ضمن مصمم بودم به طبقه سوم بروم و به اتاق رقص آن طبقه نگاهی بیندازم. در حالی که در صدد باز کردن سیمهای پیچیده شده به در و گشودن آن بودم، صدای پایکباره متوقف شد. سرم را بلند کردم و از میان شیشه‌های موجود در وسط هر دو در، زنی را با وضوحی کامل مشاهده کردم که در بالای پله‌ها و در آن سوی در دوم ایستاده بود. این نخستین باری بود که من در زندگی‌م روح می‌دیدم و در عین حال، به هیچ وجه وحشتزده و هراسان نبودم. نمی‌توانم دلیلش را برای شما توضیح دهم... من حالت ناباوری نیز نداشتم، فقط آن چیزی را می‌دیدم که سرگرم دیدنش بودم. آن هم با روشنی و وضوحی عادی و

طبیعی همچون دیدن انسانی زنده که از گوشت و پوست و استخوان باشد. اما در عین حال به خوبی می دانستم که او روح است نه شخص زنده. از من نپرسید چگونه از این مطلب اطلاع داشتیم، فقط این را می دانستم و بس. (در طول سالهای بعد آشنایی ام با کتی متوجه شدم او دارای فرکانسی با ارتعاشات بسیار بالا است. نویسنده.)

او بی نهایت زیبا بود، لیندا. واقعاً زیبا و دل انگیز! به نظر می رسید در حدود بیست تا بیست و دو سال داشته باشد. موهایش را به شیوه بانوان قرن گذشته آرایش کرده بود و چشمانی قهوه‌ای، درشت و نافذ داشت با اندامی بلند و باریک. وی بلوز سفیدرنگی به تن داشت که در قسمت جلو چینهای ظریفی داشت با یقه‌ای گرد که در قسمت گلو باز بود. دامن قهوه‌ای رنگ نخعی به تن داشت که غنچه‌های کوچکی روی آن گلدوزی شده بود و تا بالای ساق پایش می رسید. چکمه‌های پاشنه بلندی نیز به پا داشت که احتمالاً همان صدای کفش‌های پاشنه بلند بود که از طبقه سوم شنیده بودم.^۱

من همانجا ایستادم و به او خیره شدم. او هم به من نگاه می کرد و این وضعیت چند ثانیه‌ای به درازا کشید. سپس ما... خب، به گمانم می توانید نام آن را نوعی مکالمه ذهنی مثل تله پاتی بگذارید، با هم ارتباط برقرار کردیم. من به راحتی قادر به شنیدن صدایش بودم، در عین حال به گونه‌ای می دانستم که آن صدا را با... گوش درونم... می شنیدم. آیا از این کلمه درست استفاده کردم؟ به هر حال او گفت: «سلام.» و چند کلمه دیگر که به نظرم یادم نباشد. من بدون آن که در این باره بیندیشم او را مگی خطاب کردم. هرگز به فکرم خطور نکرد که او را با نامی دیگر صدا بزنم و در طی سالها، او همیشه با نام مگی

۱. خانمهای قرن گذشته خصوصاً در سه دهه آخر قرن (۱۸۷۰/۸۰/۹۰) از این نوع چکمه‌های ساق کوتاه می پوشیدند که این نوع کفش توسط سارا برناردت هنرپیشه مشهور تئاتر، مد روز شد. - م.

جواب ما را داده است. خیلی جالب توجه است که هر شخصی که با او ارتباط برقرار می‌کند، چه با دیدن او، یا شنیدن صدایش، و بدون آگاه بودن و اطلاع داشتن از نام مگی، که من او را با این اسم صدا می‌زنم، همگی به گونه‌ای غریزی او را مگ یا مارگارت (یعنی تمام اسامی مربوط به مگی) می‌شناسند... به این ترتیب بی‌درنگ او را مگی نامیدم.

به او گفتم که آزاد است در این ساختمان بماند و این که از بودنش در آنجا خوشحالم، اما مجبور است قوانینی را رعایت کند.

با صدای بلند به او گفتم: «اگر مایلی، می‌توانی به این ساختمان رسیدگی کنی، و بر آن نظارت داشته باشی، مگی، همین‌طور هم مراقب ما باشی. این کار لطف بزرگی از جانب تو خواهد بود اما نمی‌خواهم خبری از دوستان روحیات و از این قبیل پدیده‌ها و هیچ‌گونه اثری از انرژی بد و از این جور چیزها بشود. نمی‌خواهم هیچ‌وقت در این ساختمان از این قبیل اوضاع وجود داشته باشد، وگرنه مجبور می‌شوی این جا را ترک کنی.»

سپس به او گفتم تا هر زمان که مایل باشد در این جا بماند، قدمش روی چشم ما است و این که چنانچه فرصتی داشته باشد می‌تواند بیاید و به من و کن در خانه‌مان واقع در دنور سری بزند. این تقریباً تمام گفت‌وگویی بود که ما با هم داشتیم (یا بهتر است بگویم ارتباطی که برقرار کردیم). همان‌طور که قبلاً گفتم بیشتر شبیه به تله‌پاتی ذهنی بود تا چیز دیگر. پس از این که دست از سخن گفتن برداشتم، مگی به تدریج (نه ناگهانی)، محو شد. من برای مدتی آنجا ایستادم و به وضعیت عجیبی که شاهد بودم اندیشیدم. سرانجام از پله‌ها پایین رفتم و برای خودم یک فنجان قهوه درست کردم و... باز هم به این مسئله فکر کردم.

روز بعد، من به زادگاهم یعنی دنور بازگشتم. هنگامی که من و کن

در بهار سال بعد به آنجا برگشتیم، همه چیز همان‌گونه بود که من آخرین بار دیده بودم و هیچ آثار و نشانه‌ای از خرابی یا ریخت و پاش یا خرابکاری‌های شرورانه وجود نداشت. اما... پس از گذشت چند هفته، اتفاقاتی افتاد که به ما فهماند مگی در همین اطراف است. مثلاً یکی از نشانه‌های حضور او، بوی عطری بود که از خود ساطع می‌کرد. هنگامی که در نزدیک شما باشد، به راحتی می‌توانید رایحه ملایمی را استنشاق کنید. درست مثل رایحه عطر... مثل عطر گل رز سفید. هیچ نشانی از بویی سنگین و ناراحت‌کننده در بین نیست. تنها رایحه‌ای ملایم و لطیف است و بس.

در طی سالها، مگی در برابر دیدگان بسیاری از مردم ظاهر شده است، اما هرگز خود را برای بار دوم در برابر من، ظاهر نکرد. یکی از کسانی که او را دید، پسر بچه‌ای بود که در بستنی فروشی برای ما کار می‌کرد و ساکن ساختمان بود (مثل بسیاری از نوجوانانی که در فصل تابستان برای ما کار می‌کنند).

شب، ما ضیافت بزرگ و مجللی در اتاق مهمانی طبقه سوم برپا کردیم که گروه ارکستر موسیقی در آن برنامه اجرا می‌کردند. همه مهمانان ما، با لباسها و پیراهنهای بلند و قدیمی (متعلق به قرن گذشته) به مهمانی آمده بودند. ما تا پاسی از شب گذشته به پایکوبی ادامه دادیم زیرا شب فراموش نشدنی و بسیار خوبی بود... در ساعات اولیه صبح فردای آن روز، پسر یاد شده به یکی از حمامهای طبقه بالای پیاختمان رفت تا پیش از آغاز کارش در بستنی فروشی دست و صورتش را بشوید. در مدتی که سرگرم مسواک زدن دندانها و شستشوی صورتش بود، احساس کرد شخصی در پشت سرش ایستاده است. او با تصور این که آن شخص یکی از جوانانی است که در همانجا کار و زندگی می‌کردند، به عقب برگشت. اما با مگی روبه‌رو شد. مگی اندکی به جلو خم شده بود و گویا سعی داشت

ببیند پسرک مشغول انجام دادن چه کاری است. او از این واقعه، چنان دچار وحشت و ترس شد که حتی برای خوردن صبحانه نیز پیش ما نماند. او همان صبح زود، البته پس از آن که با حالتی وحشتزده و عصبی داستانش را برایمان شرح داد، ما را ترک کرد. او به ما گفت که گیسوان مگی درست همان آرایشی را داشت که خود من قبلاً وی را با آن دیده بودم، اما لباسهایی که پسرک دیده بود فرق داشت. بنابه گفته‌های پسرک، او پیراهنی بلند از ساتن شیری رنگ با حاشیه‌دوزی توری بر تن داشت و طوری به نظر می‌رسید که انگار... او نیز در شب گذشته در مهمانی ما شرکت جسته بود.

مگی روحی صالح و خیرخواه است. می‌داند لیندا، او هرگز سعی نکرده است کسی را بترساند. خودتان هم خوب می‌دانید ساختمان‌هایی که در آن زندگی می‌کنیم، دارای ارتعاشات بسیار دلچسب و مطبوعی است و هیچ‌کس تاکنون در این ساختمان به هیچ عنوان احساس خطر نکرده، و هیچ فردی از درد بی‌خوابی شکوه سر نداده است. هرگاه که مگی در اطراف ما باشد، جوی مطبوع و ملایم وجود دارد، به طوری که انگار جزو یکی از اعضای خانواده ما است. او ما را واقعاً دوست دارد و ما نیز متقابلاً او را. اشخاص بی‌شماری به این جا آمده و مایل بوده‌اند او را ببینند و عکسی از وی بپندازند. بعضی از خبرنگاران جراید و روزنامه‌های مهم کشور، دوربین و وسایل و تجهیزات دیگری آورده و تمام مدت شب را در اتاق پذیرایی (در طبقه سوم) سپری کرده‌اند، به این امید که وی را ببینند و عکسی برای روزنامه‌هایشان بپندازند. اما هرگز کسی قادر به عکسبرداری از او نگشته است. شاید روزی، این عمل امکان‌پذیر شود.

روزی شخصی از ما پرسید آیا مایلیم از شر مگی خلاص شویم زیرا او می‌تواند شخصی را برایمان بیاورد که قادر به بیرون راندن ارواح است. من پاسخ دادم: «مهم‌ل نگویید! این جا خانه اوست. آخر

ما چرا بایستی بخواهیم او از پیش ما برود؟ چرا بخواهیم از وجودش راحت شویم؟ او بی اندازه دوست داشتنی و بامحبت است، و تا هر زمان که مایل باشد می تواند در این جا اقامت کند.»

ما قبلاً هم به مگی گفته بودیم که اگر مایل است به هر بُعدی برود که به آن تعلق یا علاقه دارد، برای ما مسئله‌ای نیست و این را می پذیریم. ما حتی به او گفتیم که چگونه به آسمان نگاه کند و نور را ببیند و این که چنانچه مایل باشد، شخصی خواهد بود که در آنجا، دستش را بگیرد و او را به جایی راهنمایی و هدایت کند که اشخاص دیگری مثل او، در آنجا هستند. شاید حتی اشخاصی که در دوره حیات خود می شناخته است. اما به نظر می رسد که مایل به این کار نیست. به نظر می آید که از ماندن در همین جایی که هست، راضی و قانع است.

گاهی اوقات تصور می کنیم او به کلی این جا را ترک گفته است زیرا چندین ماه می گذرد بدون آن که ابداً او را در اطرافمان حس کنیم. اما بعداً ناگهان و درست در هنگامی که اصلاً انتظار او را نداریم، بار دیگر نسیم خنک و عطر ملایم گل‌های رز را استنشاق می کنیم... آن هم در کمال ملایمت و لطافت... و یا آن که نشانه‌های دیگری ظاهر می شوند که حضور او در آن ساختمان را خبر می دهند.

زمانی، ما دختری را برای بستنی فروشی خود استخدام کردیم که قرار بود در طول تابستان با ما در همین ساختمان اقامت کند و در سارساپاریلا به کار پردازد. اتاقی که او برای خود انتخاب کرد در طبقه دوم و درست نزدیک پلکانی بود که به طبقه سوم می رفت. هنگامی که دختر جوان مشغول آویزان کردن لباسهایش در کمد بود، صدایی شنید که گفت: «آه! چه خوب! شما قرار است با ما زندگی کنید! خوش آمدید!» اگر بگویم او حیرت کرده و یا به هراس افتاده بود، کم گفته‌ام! دختر جوان از پله‌ها پایین آمد و به سایر پیشخدمتهای مغازه ما

گفت: «گمان نمی‌کنم کاری که کردید اصلاً بزمزه باشد. شما که می‌دانید من از مگی می‌ترسم... تصور نمی‌کنم همچو شوخیهایی سرگرم‌کننده باشند.»

دخترهای حاضر در بستنی‌فروشی همه قسم خوردند که کار هیچ یک از آنان نبوده است و آنان همگی مشغول به کار خود بودند و از این که دختر تازه‌وارد حرفهایشان را باور نمی‌کرد، اندکی دلخور و ناراحت شدند. بنابراین باز هم به او گفتند: «ما هیچ حرفی نزدیم. این کار ما نبوده است.» سرانجام دختر مزبور اظهار داشت: «خب، باشد... اما من واقعاً به وجود مگی اعتقاد ندارم. به نظر من تمام این ماجرا مسخره است. اما با همه اینها، مرا می‌ترساند و به وحشت می‌اندازد.»

یکی دو روز بعد، این دختر همچنان که سرگرم درست کردن قهوه در بستنی‌فروشی بود به سایر پیشخدمتهای حاضر در آنجا می‌گفت که مطلقاً به مگی اعتقاد ندارد و این که هنوز مطمئن است این کار را آنان برای شوخی کردن انجام داده‌اند. آن روز در حدود هشت میز چایخانه را تعدادی توریست و چند نفری از اهالی شهر اشغال کرده و همه مشغول خوردن ناهار بودند و در ضمن نه جوان نیز در آشپزخانه کار می‌کردند. راستی آیا به شما گفتم که نام این دختر لورا^۱ بود؟ باری، همین‌طور که لورا مشغول حرف‌زدن و مسخره‌کردن ماجرای پیش آمده بود و پیوسته می‌گفت: «من اعتقاد ندارم و...» ناگهان تمام لیوانهای روی پیشخان در هوا به پرواز درآمد و یکی از آنها به پشت لورا اصابت کرد. تمام لیوانها به زمین افتاد، اما هیچ‌یک از آنها نشکست. همه اشخاصی که در بستنی‌فروشی حضور داشتند، شاهد این حوادث بودند در حالی که لورا دستهایش را به علامت تسلیم به هوا بلند کرده بود و مدام تکرار می‌کرد: «باور می‌کنم. شما را باور می‌کنم مگی!» تمام مشتریها با قیافه‌ای شگفتزده سرگرم تماشا کردن

این صحنه بودند.

گفتن این نکته لازم نیست، که لورا همان شب از ساختمان ما بیرون رفت و در عین حال از کار کردن برایمان خودداری ورزید. او گه گاه سری به ما می‌زند و یک بستنی شوکولاتی می‌خورد، اما هرگز برای مدت زیاد نمی‌ماند و در ضمن همیشه در نزدیک در ورودی بستنی فروشی می‌نشیند. او حاضر نیست پشت هیچ یک از میزهای عقبی بستنی فروشی (که در نزدیک بار قرار دارند) بنشیند. بسیاری از مردم شهر، شاهد آن نمایش عجیب و کوتاه مدت مگی بودند و مسافرانی هم آن حادثه را دیدند و بعضی از آنان که هرازگاه، به کریپل کریک باز می‌گردند، ما را به یاد آن خاطره می‌اندازند.

کار دیگری که مگی عادت دارد انجام دهد، صدا زدن نام شخص است درست زمانی که اصلاً انتظارش را ندارید. آیا به خاطر می‌آورید که یک بار هم این کار را با شما کرد، لیندا؟ همان‌طور که خودتان هم می‌دانید، این صدا کاملاً به گوش همه می‌رسد. یعنی شخص، نام خود را می‌شنود که با صدای بلندی گفته می‌شود، سپس رو برمی‌گرداند اما هیچ‌کس را در پشت سر خود نمی‌بیند. آن وقت ناگهان می‌گوید: «آه! این فقط مگی است!» و دوباره به کار خود مشغول می‌شود. هنگامی که چنین مسئله‌ای برای خود من نیز پیش می‌آید، فقط با صدای بلند می‌گویم: «مگی! آرام باش! سرگرم هستم و فرصت بازی کردن با تو را ندارم.»

آن وقت دیگر صدایی از مگی شنیده نمی‌شود. مطلب دیگر اینکه مگی آواز می‌خواند. صدای او به راستی دل‌انگیز است. او ترانه‌های ایرلندی، همین‌طور هم شعرهای بامزه و خنده‌دار می‌خواند و تعداد فراوانی از مردم، از جمله خود من و کین، بارها صدای آواز خواندن او و نیز پایکوبی‌اش را با همان کفش‌های پاشنه‌بلند در اتاق بالا شنیده‌ایم

که گویا مشغول رقص پولکا^۱ بوده است. در ضمن مگی مدتی عادت داشت کنسرتینا بنوازد. من نخست نمی‌دانستم کنسرتینا چه نوع آلت موسیقی است، اما خیلی زود به این مطلب پی بردم. اشخاص دیگری نیز در ساختمان این نوازندگیها را شنیده‌اند. در چهار تا پنج سال اولی که به این خانه نقل مکان کرده بودیم، مگی حقیقتاً با این آلت موسیقی به هنرنمایی می‌پرداخت. گاهی با سر و صدای بسیار زیاد و گاهی نیز با ملایمت. اما در این سالهای اخیر هیچ‌کس صدای نوازندگی او را نشنیده است. مطلب اساسی این است که حضور مگی حالتی مطبوع و اطمینانبخش در انسان ایجاد می‌کند. همه مدعی‌اند که نشستن در بستنی فروشی ما، نوعی احساس گرم و مطبوع در آنها پدید می‌آورد، و این که تنها با نشستن احساس خوب و خوشحالی زیادی می‌کنند. حتی خود شما لیندا، بارها این مطلب را به من گفته‌اید. من دقیقاً می‌دانم منظور مردم چیست و خود من و کن هم همین احساس را داریم. گهگاه هنگامی که کسل هستم و همه چیز به نظرم تیره و تار می‌آید، و یا اوقاتی که از کار زیاد احساس خستگی و سستی شدید می‌کنم، یا حتی وقتی که دربارهٔ مطلبی بیش از حد نگران و مضطربم، مگی کنار من می‌آید... آن وقت دوباره بوی عطر ملایم او را استشمام می‌کنم و احساس گرم و دل‌انگیزی مرا در خود می‌گیرد. صدای او را که با تله‌پاتی با من حرف می‌زند می‌شنوم که می‌گوید: «نگران نباش. همه چیز درست می‌شود کاترین. من به تو نیرو و انرژی می‌دهم. من اینجا هستم و لازم نیست نگران چیزی باشی. من از تو مراقبت می‌کنم.» این سخنان در اوقات تنهایی، احساس مشخصی از گرما و محبت و آرامش برایم به ارمغان می‌آورد.

نمی‌دانم چطور یا چگونه است اما به هر حال انسان ناخودآگاه

۱. Polka، یکی از رقصهای متداول و مردم‌پسند قرن هجده و نوزدهم میلادی. - م.

می‌داند که مگی هرگز انسانی بد و خبیث نبوده است. او می‌بایست یکی از دوست داشتنی‌ترین انسانها بوده باشد - یا شاید هنوز هم هست؟ - همین‌طور هم روحی دوست داشتنی. نخست ما مدتی به تحقیقات پرداختیم، اما هرگز هیچ چیز سودمندی به دست نیاوردیم. ما تصمیم گرفتیم از شخصی به نام فرگی فرگوسون^۱ که سالها پیش در همین ساختمان کار می‌کرد اطلاعاتی به دست آوریم. او به ما گفت که هرگز دربارهٔ قتل یا واقعه‌ای تأثرآور که با زنی جوان در ارتباط بوده باشد، مطلبی شنیده است. با این وجود، ما مطلع شدیم که روزگاری، این ساختمان به عنوان تالار برگزاری مراسم ختم مورد استفاده قرار می‌گرفته و با نام تالار ختم فارلی لمپتون مشهور بوده است. اما این تنها اطلاعاتی بود که به دست آوردیم و ظاهراً هیچ‌کدام از این مطالب، توضیحی قانع‌کننده برای حضور مگی در این ساختمان نیست.

به عنوان ختم‌کلام، به شما یادآوری می‌کنم که بسیاری افراد وجود دارند که شب را در ساختمان ما سپری کرده و صدای گریه کردن نوزادی را به صدای بلند شنیده‌اند (مثل صدای گریهٔ بچه‌ای که در خانهٔ شما شنیده می‌شود). من شخصاً هرگز این صدای بخصوص را شنیده‌ام، اما اشخاص دیگر شنیده‌اند، و این موضوع آنان را معذب کرده زیرا صدای گریهٔ نوزاد بی‌نهایت غم‌انگیز و ترحم‌آور بوده است. ما هنوز پس از گذشت سالها در حیرتیم که نکند این نوزاد به مگی تعلق داشته (یا دارد...) اما طبیعتاً راهی برای اثبات آن وجود ندارد... تصور می‌کنم که هرگز به این راز پی نخواهیم برد. هر سال با فرارسیدن تابستان، ما از خود می‌پرسیم مگی امسال دیگر چه شیرین‌کاریهایی خواهد کرد! و اکنون تابستانی جدید از راه می‌رسد و امیدواریم بار دیگر خبری از مگی بشنویم. هنگامی که او برای مدتی از پیشمان می‌رود، دلمان تنگ می‌شود، همین‌طور هم سایر مردم.

1. Fergie Ferguson

این بود داستان مگی که دوست باوفایش کاترین هارتز آن را نقل کرد. در ضمن شوهر کاترین، کینت تاجری است که در عین حال علم ستاره‌شناسی را نیز آموزش می‌دهد. او متولد مهر است و تصور می‌کنم هنوز سعی دارد تصمیمی درباره مگی بگیرد و به توضیحی منطقی برسد! او به خوبی آگاه است که مگی وجود خارجی دارد، اما هنوز قادر نگشته ترازوهای ماه مهر خود را در مورد این که او از کجا آمده و این که چرا در اینجا است، میزان کند.

* * *

همان‌طور که قبلاً تذکر دادم، تا مدتها بعد درباره فرکانسهای ارتعاشی (منظورم واحدهای آنگستروم در هر ثانیه) چیزی نمی‌دانستم، این مطلب را گورویی که در کوهستان عزلت‌نشینی اختیار کرده بود برایم توضیح داد و من سرانجام متوجه شدم که ارواح به راستی وجود دارند و ابداً زاییده نیروی تخیل نیستند.

نخست، بهتر است درباره معنا و مفهوم واحدهای آنگستروم اندکی توضیح بدهم. یک واحد آنگستروم، یک صدم میلیونیم یک سانتی‌متر و واحدی است که برای اندازه‌گیری طول امواج نوری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

هر انسانی با فرکانس الکترومغناطیسی کاملاً مستقل و فردی خود که از واحدهای آنگستروم تشکیل شده (امواج نوری)، در هر ثانیه در حال ارتعاش است. هنگامی که این فرکانس شخصی افزایش یابد و یا بالا برود، کالبد فیزیکی برای دید فیزیکی شخص دیگر قابل رؤیت نخواهد بود. هنگامی هم که این فرکانس پایین آورده شود یا تنزل پیدا کند، کالبد فیزیکی بار دیگر در برابر چشمان فیزیکی شخص دیگر قابل رؤیت می‌گردد.

شیوه‌ای که موجب گشت متوجه این امر شوم، شباهت کار بادبزن (پنکه) الکتریکی به این مسئله بود. وقتی که برق قطع باشد و شما به بادبزن نگاه

کنید، چه چیزی می بینید؟^۱ یک دایره. قسمتهایی از دایره (تیغه‌های بادبزن)، تیره و جامد است و شما نمی‌توانید پشت آنها را ببینید. قسمتهای دیگر دایره، فضا‌هایی که بین تیغه‌ها وجود دارد، طوری است که قادرید مستقیم به آنها نگاه کنید و آن طرف آنها را ببینید - هر چه می‌خواهد پشت بادبزن وجود داشته باشد. بنابراین... قسمتی از دایره مرئی و قسمتی دیگر نامرئی است. تیغه‌ها از ماده‌ای کدر و متراکم ساخته شده و فضا‌هایی که میان تیغه‌ها وجود دارد تنها هوا است و بس.

حال، هنگامی که بادبزن را با درجهٔ آهسته روشن می‌کنید، تیغه‌ها با فرکانسی معین به چرخش درمی‌آید و برای مدتی به نظر می‌رسد این دایره، جامد و متراکم است و در هیچ لحظه‌ای قادر به دیدن از میان آن نیستید. سپس هنگامی که دکمهٔ سرعت زیاد را می‌فشارید، فرکانس افزایش می‌یابد و دایرهٔ یادشده از حجمی به ظاهر جامد، به دایره‌ای کامل از هوا مبدل می‌شود، بدون هیچ سد راه غلیظ و متراکم. در این هنگام شما قادرید از میان دایرهٔ کامل، مستقیماً به آن طرف نگاه کنید. ممکن است این حالت تنها اشتباه و خطای دید به نظرتان برسد، اما ابداً این‌طور نیست. این واقعیت است. بین دایرهٔ جامد بادبزن که شما قادر به دیدن از میان آن نیستید، و دایرهٔ خالی که می‌توانید در هر زمان از میان آن، سوی دیگرش را ببینید، چه تفاوتی وجود دارد؟ پاسخ: میزان سرعتی است که تیغه‌ها با آن می‌چرخند. بنابراین در برابر دید چشم فیزیکی تفاوت میان مرئی و نامرئی، سرعتی است که آن شیء مورد نظر که آن را می‌بینیم (یا برعکس قادر به دیدن آن نیستیم)، با آن مرتعش می‌شود.

امیدوارم این توضیحات اندک، درک تفاوت بین جهان مرئی و نامرئی

۱. خواهشمندم در کمال بزرگواری مترجم را بخشوده، جسارت او را نادیده بگیرید، اما به نظرم این قسمت از کتاب از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است که بهتر است خوانندهٔ عزیز چند بار این قسمت را بخواند و به درستی در نظر مجسم کند تا متوجه اظهارات نویسندهٔ کتاب بشود. - م.

(اشیا و اشخاص) را برای شما ساده کرده باشد. به هر حال، برای من که چنین بود.

شخصی شبیح‌گونه، چه تازه از دنیا رفته یا مدت‌های مدید از مرگ او گذشته باشد، و یا حتی شخصی که در خواب ناز، از کالبد جسمانی خود بیرون آمده و به طور موقت آن را ترک گفته باشد، چنان به سرعت می‌چرخد و با چنان درجه‌ی رو به افزایشی از امواج نوری (یا واحدهای آنگستروم در هر ثانیه) مرتعش می‌گردد که انسانی معمولی و در جهان فیزیکی، با چشم فیزیکی خود قادر به دیدن او نمی‌شود. به همین جهت روح نامرئی است.

گاهی اوقات، مرد یا زنی که بیش از اندازه حساس باشد، لحظاتی چند، ناخودآگاه درجه‌ی فرکانس خود را افزایش می‌دهد و قادر می‌گردد با اشکال دید فیزیکی روحی را ببیند که برای سایر مردم که تا این حد و درجه تنظیم نشده‌اند، نامرئی باقی می‌مانند. به این ترتیب، بعضی از اشخاص قادر می‌شوند بعضی از اوقات و برای مدتی کوتاه که معمولاً تنها چند ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد، روح یا شبیحی را ببینند. شکل روح گونه و آسمانی^۱ که به این ترتیب دیده می‌شود، قرار نیست همیشه متعلق به شخصی مرده باشد، اما در اکثر اوقات این طور تصور می‌شود. در مورد مگی، شکل روح گونه او، شکل و قیافه‌ی زنی است که مدت‌ها از مرگش می‌گذرد اما در سایر موارد، دیدن ارواح، یا این اشکال روح گونه تنها می‌تواند متعلق به شخصی (از هر نقطه از جهان) باشد که اتفاقاً در همان لحظه‌ی بخصوص، در عالم خواب به سر می‌برد و بدن آسمانیش سرگرم گشت و گذار در اطراف جهان است. در ضمن این امکان نیز هست که این شکل روح گونه به موجودی غیرزمینی (موجودی فضایی)، به استادی بزرگ^۲ یا گورو و یا حتی آواتاری تعلق داشته باشد. مواجه شدن با یک

۱. منظور همان Astral است که در این جا فقط می‌توان آن را به کالبد سماوی یا روحی آسمانی و شبیح‌گونه ترجمه کرد که باز هم تکرار می‌کنم، الزاماً روح انسانی از دنیا رفته نیست. - م.

۲. کما این که در اکثر افسانه‌های چینی‌ها، سخن از ظاهر شدن روحی بزرگوار و رفیع است که در برابر دیدگان قهرمان داستان، در توده‌ای از مه و غبار یا در هاله‌ای نورانی، ظاهر می‌شود

شخص در حال خواب، اغلب کاملاً تصادفی است که تنها حساسیت بیش از اندازه بیننده، سبب آن است، نه بنابه خواسته کالبد سماوی (یا شکل روح‌گونه و آسمانی) در خواب.

در مورد آواتارها باید بگویم آنان قادرند خودآگاهانه و به عمد، در هر لحظه‌ای که مایل باشند، فرکانس ارتعاشی بدن خود را افزایش یا تنزل بدهند و به این ترتیب، بنابه دلخواه قابل رؤیت یا نامرئی شوند (یعنی نسبت به آن دسته از اشخاصی که از بصیرت و روشن بینی کمتری بهره‌مندند، و به این ترتیب در هر لحظه در یک درجه واحد آنگستروم پایین‌تری در حال ارتعاش می‌شوند). این قابلیت ارتعاش را یکی از استادانی که به کلورادو آمد تا آموزش مرا به عهده بگیرد به من نشان داد و نیز بدیهی است که ناه-تان^۱، در آن روز عجیب سال نو، که در هتل هالیوود روزولت در اتاق ۱۲۱۷ به سر می‌بردم (که تازگی شماره این اتاق را تغییر داده‌اند و به اتاق ۱۲۲۱ مبدل شده است)^۲ به من نشان داد. حیرت و شگفتی اولیه دیدن چنین نمایشی با چشمهای خودتان، بدون استفاده از هیچ نوع مواد مخدر توهم‌زا، با ذهن و

و پیامش را به قهرمان داستان می‌گوید. - م.

۱. Nahtan، منظوره‌مان استادی است که نویسنده در پیشگفتار کتابش از او سخن می‌گوید. - م.

۲. از نظر علم اعداد، ۱۲۱۷ به عدد ۱۱ یا ۲ ختم می‌شود ($1+2+1+7=11$) به نشانه دوراهی؛ دو خواسته جداگانه. از سوی دیگر عدد ۱۲ به معنی مراحل آموزشی عالی است. عدد ۱ مظهر استاد و عدد ۲ مظهر پوینده و دانشجو است و ۱۷ عددی بسیار مذهبی و عرفانی به نشانه صلح و عشق و قابلیت پیروزی معنوی و ذهنی بر دیگران است. عدد نهایی ۱۱، حکایت از این می‌کرد که نویسنده باید سرانجام یکی از دو راه پیش پای خود را برمی‌گزید: یا رفتن به درجات بالای معنوی و عرفانی یا بازگشت به دنیای مادیات. از طرفی عدد ۱۲۲۱ از ارتعاش به مراتب بهتری برخوردار است و به عدد ۶ ختم می‌شود $1+2+2+1=6$. مجدداً عدد ۱۲ یعنی رابطه استاد و دانشجو وجود دارد اما این بار عدد ۲۱ هم آمده است که یکی از بهترین اعداد و به معنی تاج مُغ و مظهر عالم هستی و پیشرفت فرد در امور معنوی است که پس از دوره‌های طولانی آزمایشهای متعدد و سخت از دانشجو گرفته می‌شود. البته این فقط توضیح مترجم است و هیچ اعتبار و ارزش دیگری ندارد. برای توضیحات بیشتر به بخش علم اعداد مراجعه کنید. - م.

فکری کاملاً روشن و دقیق، بی‌نهایت وحشتناک، ترسناک و گیج‌کننده و توصیف آن، فراتر از هر چیز عجیب و غریب است. اما پس از نخستین نمایش، تمام این روند، طبیعی می‌شود و درست شبیه تماشا کردن یک بادبزن برقی است. به خوبی آگاهم که اشخاصی هستند که هیچ یک از سخنان مرا در این فصل بخصوص کتاب باور ندارند، اما وظیفه من تا همین جا محدود است و برای این اشخاص کاری از دست من ساخته نیست. من شخصاً وسواس بسیار ریشه‌دار و عجیب و غریبی نسبت به صداقت و راستگویی در وجود خود دارم و اساساً اهل داستانپردازی و دروغگویی نیستم. حال چه شما باور کنید یا هیچ اعتقادی به این چیزها نداشته باشید. من شخصاً مایل بودم و هستم که چنین ظاهر شدن و ناپدید شدن‌ها را برایتان تعریف کنم و تذکر بدهم که این چیزها به راستی حقیقت دارند، و اتفاق می‌افتند. اشخاصی که چنین پدیده‌ای را مورد بررسی قرار داده‌اند، درست احساسی را دارند که مثلاً اگر شخصی قطعه پلاستیکی سفت و سخت، با شکلی عجیب را به آبراهام لینکلن می‌داد و می‌گفت که آن را نزدیک گوش خود نگه دارد تا صدای همسرش را که از ایالت ویرجینیا با او حرف می‌زد، بشنود، ممکن بود داشته باشد. یا به او جعبه بزرگ و مربعی شکلی نشان می‌داد و می‌گفت دکمه را فشار دهد تا آشکارا شاهد سخنرانی مشهور ژنرال لی در ناحیه جنوب برای سربازان خود گردد. بنابراین هر چیز عجیب و اسرارآمیز نسبی است.

همان‌گونه که اکنون از آن آگاهیم، شنیدن صداهایی با فرکانسهای بالاتر (مانند مهمانی پر سر و صدای خانه من در کریپل کریک)، شنیدن اصوات غیبی یا غیب شنوایی نام دارد، و دیدن یک شکل روح‌گونه را که با فرکانسی بالاتر مرتعش باشد، روشن بینی می‌نامند. بعضی از مردم دارای قدرت غیب - شنوایی هستند، و برخی دیگر از قدرت روشن بینی برخوردارند، و گروهی نیز، هر دو حالت را دارند. پدیده‌ای دیگر وجود دارد که در ارتباط با ظاهر شدن و ناپدید گردیدن است و بنا به عزم و خواسته استاد بزرگ یا آواتار یا حتی گورو صورت می‌گیرد. یعنی کسانی که بر فرکانسهای ارتعاشی خود

تسلط دارند تا مرئی یا نامرئی شوند (حتی از دید آن دسته از اشخاصی که دارای قدرت و روشنبینی نیستند) و در عین حال، صداهایی را از خود بیرون دهند که حتی اشخاصی که دارای قدرت غیب شنوایی نیز نیستند، به راحتی آن را بشنوند.

به این ترتیب، هم دیدن و هم شنیدن روح، گاه به صورت جداگانه و گاهی نیز همزمان، با ترکیب روشن بینی و غیب شنوایی امکانپذیر است. آیا امکان دارد که این ارواح موجب حرکت دادن اشیا و تکان دادن آنها شوند؟ بله. این امکان هست. ارواح و اشباح (از انواع گوناگونی که قبلاً برایتان توضیح داده‌ام) تنها نقشها و یا تصاویر اتری منتشر شده در هوا نیستند. آنها را باطن رفیع آسمانی آنها و همچنین فکر و روح همواره زنده و فعالی هدایت می‌کند که هیچ یک از این سه، نه هرگز می‌میرند، نه از قدرت حیاتشان کاسته می‌شود و نه از انجام دادن عملیات (پس از مرگ کالبد فیزیکی) دست برمی‌دارند. به این ترتیب، در زندگی، شکل روح‌گونه با جسم فیزیکی و ظاهر دقیق آن، به دقت تطابق می‌کند و مانند او ظاهر می‌گردد. در ضمن، فکر و روح و باطن رفیع، محققاً و کاملاً می‌توانند اشیا را حرکت دهند، همان‌طور که به همان نسبت نیز قادر به افزایش و تنزل فرکانس ارتعاشی شکل شبیح‌گونه بدن در خوابِ شخص، یا بدن شخص مرده هستند.

مثال دیگر می‌زنم. اگر عروسک خیمه‌شب بازی هنرمندی، خراب و از کار افتاده و یا حتی شکسته شود، آیا عروسک گردان خیمه‌شب بازی هنوز قادر است آن را به کار اندازد، آن را با کمک صدای خود به حرف در آورد و به راه رفتن و سایر کارها وادارد، در حالی که ریسمانهای عروسک خراب را در دست دارد؟ البته! زیرا از همان نخست نیز عروسک خیمه‌شب بازی هیچ کاری را شخصاً انجام نمی‌داد. این عروسک گردان بود که در تمام مدت اجرا کارها را بر عهده داشت. گرداننده عروسک به هنگام شکسته شدن و یا از کار افتادن عروسکش، خود از کار نیفتاده و خراب نشده است تا همه چیز متوقف گردد. تا زمانی که این عروسک گردان، عروسک جدیدی برای هدایت کردن

و اجرای نقش به دست آورد، می‌توان گفت اندکی زمان آزاد خواهد داشت، همین و بس. به هر حال تعداد معدودی گرداننده عروسک خیمه‌شب‌بازی یافت می‌شوند که میان دو تناسخ تظاهرات ارواح گونه را به عنوان مشغولیت و وقت‌گذرانی سرگرم‌کننده‌ای انتخاب کنند. در ابعاد دیگر هستی، کارها و اوضاع آگاه‌کننده و جالب توجه‌تر و بهتری وجود دارد که برای ارواح می‌تواند بسیار آموزنده تلقی شود. یکی از شرایطی که موجب می‌گردد بعضی از ارواح (نه همه آنها) به دنیای زنده‌ها بازگردند، این است که مغز و روح هنوز زنده کالبدی بیجان اغلب به محلی جذب می‌شوند که در هنگام زنده بودن صاحب جسم، عواطف و احساسات شدیدی را در آن تجربه کرده بودند. باطن رفیع نیز باید همراه آنان برود، گرچه بیشتر اوقات با نوعی بی‌میلی و اکراه. چرا؟ به دلیل آزادی نفس و یا واضح‌تر بگوییم: «اختیار»^۱.

آیا این به نظرتان عجیب می‌آید؟ این درست شبیه موقعیتی است که مستخدمی ساده به رئیس کل شرکت جنرال موتورز امریکا بگوید چه کارهایی انجام دهد، در حالی که رئیس شرکت یادشده، با حالتی مطیع و مظلوم مو به مو به گفته‌های مستخدم ساده‌گوش می‌دهد و او را دنبال می‌کند تا در صورت لزوم در کنارش باشد. خوب، جای تعجب هم دارد. زیرا دقیقاً همین‌طور است. باطن رفیع شما (یا روح یا فرشته نگهبانتان) همیشه در کنارتان است... و هرگز از ذهن و روحتان جدا نمی‌ماند (باید گفت که هر دو آنها در خارج از بدن حضور دارند)، نه در زندگی و نه در مرگ. همیشه اینجا است و با عشق و علاقه بسیار آمادگی دارد تا به شما کمک کند و در گذشتن از روی تخته سنگهای دشوار مشکلات و هدایت در مسیر درست، یاریتان دهد. اما همین باطن رفیع، قادر نیست به زور و اجبار به شما عقل و فضیلت یا قدرت ببخشد، به دلیل همان آزادی عمل که قبلاً از آن نام بردم. این فرشته نگهبان (همان شما حقیقی) صاحب تمام عقل و فضیلت، صاحب تمام حقایق و معصومیت و خلاصه صاحب تمامی قدرتها است. اما این باطن رفیع

۱. Freewill، بدون هیچ فشاری از روی جبر و اجبار. - م.

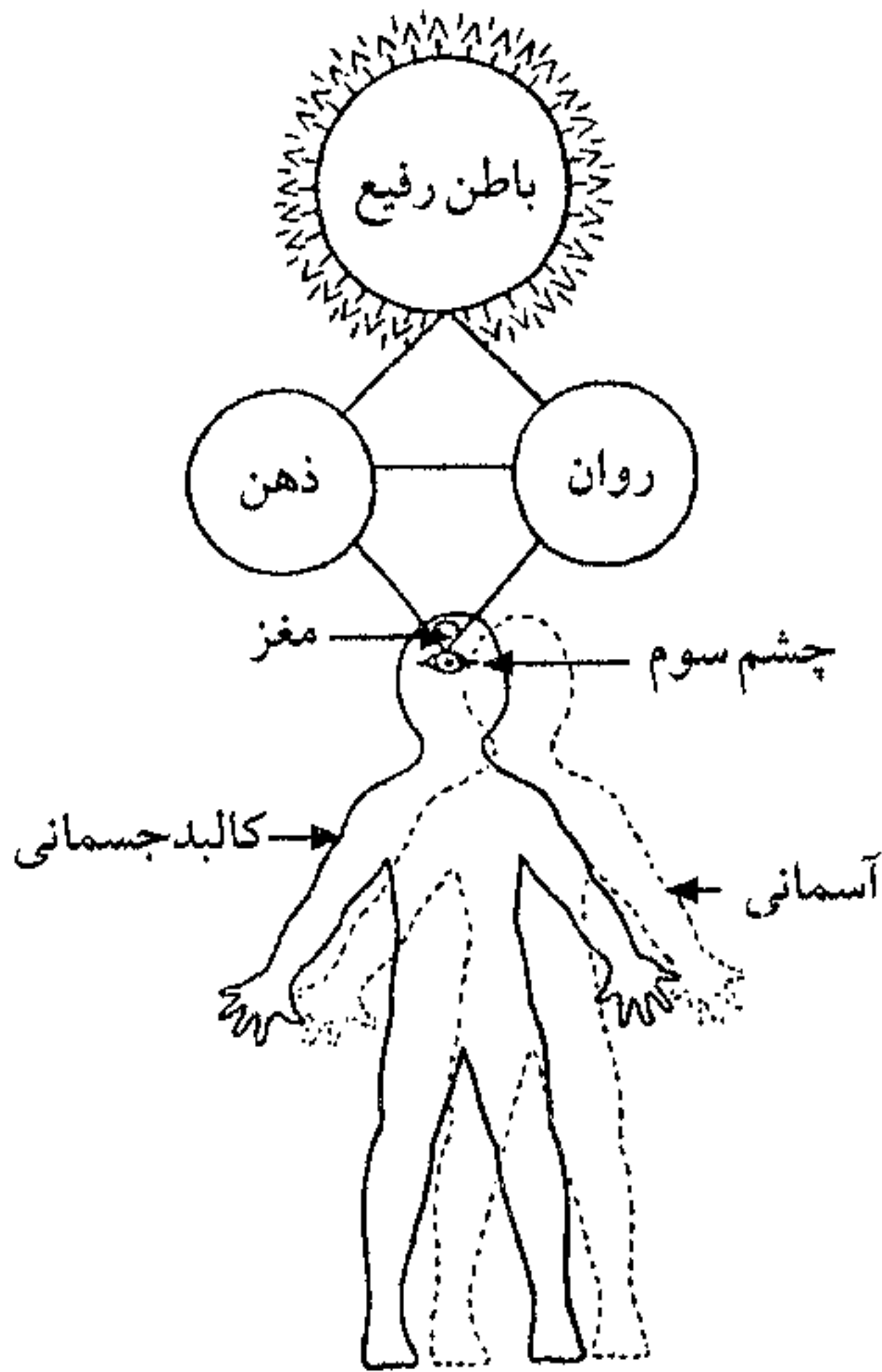
شما (چه زن باشید یا مرد)، قادر نیست ارتباطات مؤثر را خود آغاز کند. شما هستید که باید این کار را انجام دهید. (در این جا منظورم از شما مغزتان است که به وسیله کامپیوتر مغزیتان عمل می‌کند، و همین‌طور هم روحتان که به وسیله چشم سوم موجود در بدنتان عمل می‌کند.) این شما هستید که باید ارتباط را برقرار سازید و گام نخست را بردارید. شما باید به کمک آزادی عملتان برگزینید و نفس والای خود را طوری تنظیم کنید که گیرایی مؤثری داشته باشد و به این ترتیب تمامی قدرتهایی را که از همان اول جزو حقوق شما محسوب می‌شده و از نخستین تناسخ شما، به درون کالبدی متشکل از گوشت و پوست و استخوان وجود داشته است، کسب کنید... همین‌طور هم در تمام مدت تناسخهای بعدی از جمله همین تناسخ کنونیتان. انسان ممکن است بگوید در بازی شطرنج روحانی این حقیقت دارد که گفته شود: «نوبت حرکت تو است.»

ممکن است درک تمام این سخنان برایتان دشوار باشد اما شاید به وسیله نقاشی که از تثلیث مقدس شما^۱ را نشان می‌دهد، بتوانید تصویر واضح و روشنتری به دست آورید. نقاشی ساده‌ای که برای کمک به شما، وجود دارد.

به هرم تشکیل شده به وسیله ارتباط میان تثلیث مقدس کاملاً توجه کنید. همان‌طور که بعداً در فصل هفتم این کتاب به آن پی خواهید برد، این مهمترین نکته محسوب می‌شود. در ضمن توجه کنید که این دو هرم از پایه‌ها به یکدیگر اتصال دارد، نه از نوکها.

پیش از آن که به سخنانم ادامه دهم، مایلم مطلبی بیفزایم که به روح و فکر مربوط است. بیایید و برای روشن شدن بیشتر مطلب، این دو کلمه را به صورت مطلق و به معنای اصلی شان در نظر بگیریم. فکر - چه در زنان و چه در مردان - مذکر است. فکر به وسیله مغز مذکر تمامی مردان و زنان عمل می‌کند.

۱. You of You، و من نیز مانند نویسنده ترجمه کرده‌ام.



روح - چه متعلق به زنان و چه به مردان - مؤنث است. روح به وسیله چشم سوم مؤنث عمل می‌کند - هم در زنان و هم در مردان. به همین دلیل است که در هر مردی، اندکی زن حضور دارد، و در هر زنی اندکی مرد. در ضمن، به همین سبب است که برای یک مرد کاملاً طبیعی و مطلوب است که شفقت از خود نشان دهد، گریه کند، از شعر لذت ببرد و سایر صفات حساس و عاطفی داشته باشد، و نبایستی این‌گونه صفات را در یک مرد، زنانه و به دور از مردانگی دانست، زیرا قسمتی از طبیعت هر مرد، زنانه است. مسیح نیز می‌گریست. با این وجود، در جامعه، به پسرهای کوچک مدام تذکر می‌دهند: «مردها که گریه نمی‌کنند؛ مردها که کسی را در آغوش نمی‌گیرند... سعی کن مرد باشی، مردی کوچک.» و از این قبیل حرفها.

از سوی دیگر، برای هر زنی دارا بودن شجاعت و استقلال و داشتن حرفه‌ای که در آنها قادر باشد استعدادهای ذاتی و قابلیت‌های فردی خود را به معرض نمایش بگذارد؛ حالتی است کاملاً طبیعی و مطلوب و نبایستی به دلیل داشتن این خصوصیات مردانه، زنان را موجوداتی زمخت و ناهنجار و یا زورگو تلقی کرد.

با این وجود، در جامعه، به دخترهای کوچک مدام تذکر می‌دهند: «خانم باش! متین رفتار کن! عقاید و افکارت را برای خودت نگه‌دار و آنها را بروز نده! این قدر حالت و رفتار پسرانه نداشته باش.» و از این‌گونه سخنان.

منشاء همه مشکلات کره زمین در این روزگار، این است که ذهن مردانه که به وسیله مغز مردانه عمل می‌کند، به تکنولوژی امروزی اجازه داده است تا از عقل و درایت و همچنین فضیلت عرفانی و مذهبی فراتر رود و با این کار خود، به تهدید آن به ویرانی و انهدام منجر گردد.

ظهور آزادی زنان نشانه خوبی است به این که خالق ما سعی دارد در افکار تمام موجودات زمینی این بذر را بکارد که: «دیگر زمان روح زنانه رسیده است (چه در زنان و چه مردان) که به وسیله چشم سوم زنانه عمل می‌کند و این که باید آن را پذیرفت و از آن طرفدار کرد. به بیان واضح‌تر، چنانچه قرار است صلحی عالمگیر وجود خارجی داشته باشد، بایستی به ملکه اجاره داده شود در کنار شاه بنشیند و هر دو بر قلمرو حکومت کنند، وگرنه ممکن است هزاران فتنه و آشوب دیگر برپا شود.

یکی از نکات تأسف بار این است که بعضی از زنان طالب آزادی (که حق آنان است)، معتقدند که راه دسترسی به آزادی این است که مبدل به مرد شوند و کل هدف مقدس را از بین ببرند، بذر جامعه‌ای زن سالار را بیاشند، که به شما قول می‌دهم، این امر به همان نسبتی که جامعه مردسالار آزاردهنده است، با سعادت و خوشبختی بشری در تضاد است. کلید مشکل، بد تعبیر کردن کلمه برابر است. باید این مطلب درک شود که مردان و زنان با هم برابر نیستند. آنان با هم تفاوت دارند، و این مسئله‌ای است که باید واقعیت آن

را پذیرفت و این تفاوت، همیشه نیز بر جا خواهد ماند. مطلوب نیست که همه به موجودات یک جنسی و یا موجودی فاقد جنسیت مبدل شویم، بلکه پسندیده است جدا و مستقل از هم باقی بمانیم، اما با حقوق و قدرتهایی برابر. این است اشتباهی که در اذهان زنان امروزی وجود دارد. به عقیده من، نقصی را هم که در افکار مردان امروزی وجود دارد، با گفت و گویی که من در یکی از کتابهایم آن را مطرح کردم، می‌توان توضیح داد. مردی به همسر خود می‌گوید: «آخر چطور می‌توانم تو را با خود برابر بدانم، حال آن که تو از آغاز قبول نکرده‌ای که من برتر از تو هستم؟!» این جمله مردسالارانه، نیازی به تفسیر ندارد، و به خودی خود گویای بسیاری از مطالب است و به خوبی می‌تواند سرخوردگی و نامرادی مردان اجتماع امروزی ما را نشان دهد.

اما آخر، این بحث چه ارتباطی با موضوع و مبحث این بخش از کتاب ما دارد؟ خب، باید بگویم ارتباط فراوانی دارد. عنوان این فصل گوروها، آواتارها، ارواح و اشباح بود، و هر گورو یا آواتاری که در طی عزلت نشینی‌ام در کوهستان، به دیدنم آمد تا دروسی به من بیاموزد و جمله «هرگاه دانشجو آماده باشد» را به مرحله اجرا در آورد، زحمت فراوانی را متحمل شد تا درباره اصول مذکر - مؤنث صحبت کند که در هنر بین و یانگ وجود دارد. اصولی که در الکتریسیته، علم و دانش و پیوند بشری همچون منشوری است که طیف رنگین کمان تمامی حقایق را به جهان بازتابانده است.

* * *

مثالی که درباره رئیس کل شرکت جنرال موتورز زدم، مرا به یاد موضوعی انداخت که فرا گرفته‌ام - و ممکن است دانستن آن برایتان جالب باشد - و مربوط به گوروی شخصی هر انسان است، البته هنگامی که جوینده آماده باشد. حتماً به خاطر می‌آورید که در مقدمه این کتاب، به شما توصیه کردم هنگامی که آمادگی داشتید، به جستجوی گوروی شخصی خودتان بروید، که این گورو به شما می‌آموزد چگونه در نهایت، با قابل اطمینان‌ترین گورو، ارتباط برقرار کنید، منظورم باطن رفیع خودتان است. پس از مدت زمانی،

هنگامی که شاید بیش از یک استاد بر سر راهتان ظاهر شد و دوباره پس از گذشت مدتی ناپدید گردید و شما را تنها بر جا نهاد تا بالهای جدیدتان را برای پرواز آزمایش کنید، هنگامی که آماده شده‌اید به کارآموزی تازه کار مبدل گردید و کاملاً روشن شوید، به شما دو گورو می‌دهند. البته همیشه نه همزمان، اما از نظر زمانی، فاصله چندانی میان ظاهر شدن این دو گورو وجود ندارد.

یکی از گوروها، مهربان، صبور، ملایم، آرام و به دور از هر کنجکاوی و فضولی و موجودی است عاشق صلح و آرام و بی‌صدا، تا جایی که می‌شود صفت خجالتی بودن را به او داد. مسئولیت او (برای هر مدت زمانی که قرار است با شما بگذراند) این است که همه چیز را با مثالها و نمونه‌هایی به شما نشان دهد. امکان دارد هیچ توقعی از شما نداشته باشد و چیزی هم به شما نگوید. او تنها به کنار شما آمده است تا در کمال آرامش و سکوت، و نشان دادن رفتارش به شما بیاموزد که چه رفتاری را پیشه خود سازید و چه واکنشی داشته باشید. ممکن است اشتباه شما را گوشزد نکند، با شما بدخلفی نکند و خلاصه آن که هیچ یک از نقاط ضعفتان را آشکارا به شما ابراز نکند، اما هنگامی که از کنارتان برود، قلب شما از مأموریت او که شما با تأخیر فراوان به آن پی بردید، خواهد شکست و شدیداً منقلب خواهید شد. اما شما خیلی چیزها آموخته‌اید و کم‌کم پای خود را در جا پای او خواهید گذاشت و از او تقلید خواهید کرد.

گوروی دوم شما را خشمگین می‌کند و موجبات سرخوردگی و بدخلفی شما را فراهم خواهد آورد، اما از شما (معمولاً) توقع احترام فراوان توأم با خوف و هراس خواهد داشت - احترام برای هوش و آگاهی بی‌پایانش از اسرار مکتوم و همین طور هم برای قدرتهای فراوانش. او همچون فردی مربی است که باید سگ برنامه را برای بهترین قسمت نمایش آماده سازد. (امیدوارم این تشبیه را اهانت تلقی نکنید.) مسئولیت او این است که شما را بسیار بانظم و انضباط بار آورد و ایمانتان را نسبت به خودش آزمایش کند

(همین‌طور هم نسبت به خودتان). او این کار را با هزاران شیوهٔ گوناگون به مرحلهٔ اجرا در خواهد آورد. تا زمانی که مطیع نشده‌اید، سر به شورش خواهید گذاشت. هنگامی که این گورو ترکتان کند، شما درس تواضع و فروتنی را که اساسی‌ترین عامل برای کارآموزی نهایی شما است آموخته‌اید. او سپس دوباره ظاهر خواهد شد، درست در هنگامی که اصلاً انتظار او را ندارید تا شما را در بقیهٔ راهی که تا رسیدن به روشن‌بینی در پیش دارید، همراهی کند. اما این بار از خشونت و بدخلقی و همین‌طور هم دورویی خبری نیست (دورویی و ریا تنها آزمایشی برای پی‌بردن به درجهٔ ایمانتان). او این بار با چشمانی شوخ و رفتاری که نشان‌دهندهٔ برابری میان شما دو نفر است، با شما خواهد بود.

سرانجام، گورو مهربان شما، بار دیگر بر سر راهتان ظاهر می‌گردد و شما از دیدن دوباره‌اش بی‌اندازه شاد و مسرور می‌شوید. اکنون شما به مأموریت هر دو آنها پی برده و دریافته‌اید که جام زندگی شما کامل شده است.

نقشهٔ الهی برای هر انسان، رسیدن به نقطهٔ تکاملی است که برای ظاهر شدن آواتارهای شخصی بایستی فراهم شود. مأموریت این آواتارها، همان‌طور که قبلاً گفتم، آموختن این است که چگونه با گورو نهایی که همان باطن رفیع خودتان است، یکی شوید.

به همین دلیل است که توسعهٔ کاری که امروزه به آن ترانس - چانلینگ^۱ یا به گونه‌ای کانال‌کشی ارتباطی می‌گویند و عبور از کانال و مجرای شخصی دیگر است که در حالت خلسه به سر می‌برد، کاری گمراهانه است و باید با احتیاط بسیار با آن برخورد کرد. کاشکی به خاطر می‌آوردم چه کسی این جمله را بر زبان رانده؛ پذیرش هرگونه نصایح و توصیه‌هایی که از ارواح آمده باشد، به این می‌ماند که شخصی شماره‌هایی را به طور اتفاقی در تلفن فلکی بگیرد و هیچ اطلاعی نداشته باشد که چه کسی پاسخ تلفن او را خواهد داد. به

۱. Trance - Channeling، منظور نویسنده همان احضار و گفت‌وگو و مشاوره با ارواح است. - م.

دست آوردن آگاهی‌هایی بخصوص، آن هم از طریق واسطه (مدیوم)، در لحظاتی بسیار نادر، می‌تواند با ارزش و کمک‌کننده باشد، همچنان‌که بسیاری از مردم از ادگارکیس کمکهای مؤثر گرفتند. اما هم ادگارکیس و هم عیسی مسیح (ع)، هر دو با سرخوردگی و نامرادی آن دسته از کسانی روبه‌رو شدند که سعی داشتند به آنان چیزی بیاموزند و تا حدی یاریشان دهند، و در اکثر اوقات اصرار داشتند که آنان بایستی در هر زمینه‌ای به آموزگار و مربی خود وابسته باشند و از او پیروی کنند حال آن‌که اکثر این دانشجویان مهمترین درس آموخته شده را نادیده می‌گرفتند. درسی که در جمله مشهور حضرت عیسی به وضوح بیان شده است: «تمام کارهایی را که من انجام دادم، شما نیز می‌توانید به انجام برسانید. بروید! شما هم همین اعمال را انجام دهید، و بیش از آن.» می‌توانید اطمینان کامل داشته باشید که من این جمله را چندین بار دیگر، در این کتاب تکرار خواهم کرد. این کلمات شایسته بیشتر خوانده شدن است.

راهنماهای روح، از سایر سطوح آگاهی - نه همیشه اما بیشتر اوقات - گمراه‌کننده و گاه نیز شیطانی و خبیث‌اند و می‌توانند شما را درست در مسیر مخالف اهدافتان هدایت کنند.

مشهورترین و شناخته شده‌ترین عضو فرقه برادری بزرگان و مشایخ^۱ که تمام گوروها و آواتارها به آن وابسته‌اند، استادی است به نام گنت دوسن ژرمن^۲ (که سن در این جا به معنی واژه رایج کاتولیکها به معنای قدیس نیست بلکه تنها قسمتی از یک اسم فرانسوی می‌باشد). بنابه عقیده بزرگترین و معتبرترین متافیزیسین‌های جهان، ویلیام شکسپیر^۳ یکی از چند هویت متعدد سن ژرمن به شمار می‌آمده است، همین‌طور هم سرآیزاک نیوتون^۴ و

1. The Great Brotherhood of Elders

2. Comte De St. Germain

۳. William Shakespeare، نمایشنامه‌نویس مشهور انگلیسی دوران رنسانس (متولد اردیبهشت).

۴. Sir Isaac Newton، منجم، ریاضیدان و فیزیکدان مهم انگلیسی قرن هجدهم (متولد دی).

سِر فرانسیس بیکن^۱.

معمای این که چگونه یک آواتار قادر است در یک مقطع زمانی، چندین هویت داشته باشد، در فصل نهم این کتاب توضیح داده خواهد شد. این اسامی پی در پی و هر چند وقت یکبار در تحقیقات و مطالعات ادبی در مورد آثار هنری شکسپیر به وسیله استادان نامی، بر زبان رانده می‌شوند زیرا این استادان ارجمند مدام در حال فرضیه بافی هستند و هر دم نام یکی از اشخاصی را که در بالا ذکر کردم، به عنوان نویسنده واقعی نمایشنامه‌های کذایی معرفی می‌کنند. کنت دو سن ژرمن، در عین حال یکی از دوستان ژنرال لافایت^۲ مشهور بود. شخصی که در هنگام مبارزات و کشمکشهای پدران ما، درباره بعضی از نکات استقلال و اعلام رهایی از یوغ انگلیس، به ناگهان از جا برخاست و در گوشه‌ای از اتاق چنان نطق مهیجی درباره آزادی و استقلال انجام داد که پس از پایان یافتن سخنانش، همگی قلمهای خود را به دست گرفتند و امضاء کردند^۳. در ضمن شایع است که سن ژرمن یکی از مدلهای نقاشی مرموز و عجیب رامبرانت یعنی تابلوی «سوارکار لهستانی» بوده است. در عین حال، این اوست که بنابه اظهارات تاریخ، ماری آنتوانت را از وقوع انقلاب فرانسه مطلع ساخت، اما این ملکه به اخطار او اهمیتی نداد و به این ترتیب سرش زیر گیوتین قرار گرفت. همین‌طور هم طبعاً شوهرش لویی شانزدهم^۴ و تعداد فراوانی از افراد خاندان سلطنتی. شایع است که پسر

۱. Sir Francis Bacon، شاعر و عارف انگلیسی که استعداد فراوانی در روشن بینی داشت (قرن هجدهم).

۲. General Lafayette، ژنرال فرانسوی که طرفدار حقوق بشر و همچنین آزادی امریکاییها از یوغ انگلستان بود (متولد شهریور).

۳. کنایه به روزی است که جرج واشینگتن و تاماس جفرسون و جان آدامز و لافایت موفق شدند سایر دوستان خود را به امضاء کردن ورقه اعلام استقلال و آزادی امریکا از سلطه انگلستان، ترغیب و متقاعد کنند. ورقه‌ای که امروزه پس از دو بیست سال قدمت، هنوز در موزه بایگانی ملی در شهر واشینگتن امریکا قرار دارد. - م.

۴. Louis XVI، پادشاهی که با گیوتین سرش را از بدن جدا کردند (متولد شهریور). - م.

کوچکشان، ولیعهد کوچک یا همان لویی هفدهم در میان سبد لباسهای چرک، از قصر ورسای بیرون آورده شد. کتابهای متعددی در این باره به رشته تحریر درآمده که در همه آنها نوشته شده است دقیقاً چه بر سر این ولیعهد کوچک آمد. مطلبی که در کودکی مرا بی اندازه مجذوب خود کرده بود.

مورخان آن دوره نوشته اند که کنت دوسن ژرمن در عین حال همان کیمیاگر مرموز و اسرارآمیزی است که راز جوانی را به تعداد فراوانی از بانوان دربار فرانسه آموخت و باعث شد که بسیاری از جوانان نوزده تا بیست ساله برای جلب توجه این بانوان نجیب زاده که از لحاظ سنی در حدود هشتاد تا نود سال داشتند، به رقابت با یکدیگر پردازند.

اطمینان دارم که تمامی آنان از لحاظ عرفانی روشن بین بودند، وگر نه گمان نمی کنم این بانوان قادر می شدند دروس تجدید جوانی و حیات را از استاد فرا بگیرند.

از تمامی هویت‌های متعدد سن ژرمن، من شخصاً به هویت آیزاک نیوتون او بیش از اندازه علاقه مند، زیرا هنگامی که او سرگرم بحث و مجادله با دانشمند مشهور و کاشف شهاب هالی، ادموند هالی^۱ درباره اعتبار علم ستاره‌شناسی بود، و این شخص مشغول تمسخر این علم و هنر بود، نیوتون تنها با اظهار داشتن مطلبی به این بحث لفظی پایان داد. او می گوید: «آقای محترم، من این مبحث را مطالعه کرده‌ام، نه شما!» سپس چرخ می زند و با تعظیمی سریع تالار را ترک می کند.

می گویند که سن ژرمن هنوز هم در این زمان، با هویتی جدید، در میان ما حضور دارد و من دلیلی دارم که به این عقیده، تردیدی نداشته باشم...

* * *

آواتار داریم تا آواتار... بعضی از آنها هنوز هم صاحب بدن فیزیکی و انسانی خود هستند. (تعدادی از اینها، به محاسبات زمان زمینی، بیش از چند قرن عمر دارند، همان طور که در فصل نهم کتاب توضیح داده خواهد شد.)

1. Edmund Halley

بعضی دیگر به کالبد انسان زمینی می‌روند که فکر و روحشان مجرای کاملی را برای آنها فراهم می‌آورد، و با اجازه باطن رفیع آن کالبد، آواتار مزبور، از این شخص به عنوان مجرای برای تنویر افکار جهانی استفاده می‌کند. آن هم در زمانهایی که در تاریخ جهانی کره زمین لازم است کشف جدید یا اختراعی تازه صورت بگیرد تا جهان قادر گردد به تکامل و رشد خود ادامه دهد. به این کار می‌گویند: «تحت الشعاع قرار دادن»^۱.

تمام آئینگسازان بزرگ به این ترتیب «تحت الشعاع» قرار گرفتند و در برابر موسیقی «استادان»، نقش مجرا را ایفا کردند همان‌گونه که خودشان نیز چنین باوری داشتند... و قطعات تنظیم نشده «موسیقی کرات» را به درجه‌ای تنظیم کردند تا انسانهای زمینی قادر به پذیرش فرکانسهای هماهنگ آنها باشند. چنانچه سمفونی‌های باشکوه و بزرگ که روح انسانها را منقلب می‌سازد، و قلب میلیونها انسان را به هیجان می‌آورد، وجود نداشت، انسانهای امروزی در وضعیت وخیمتری از حال و روز کنونی بودند.

یکی از این آواتارها، بدون هیچ تردیدی نیکولا تسلا^۲، اهل کشور یوگسلاوی بود که به عنوان مجرای برای عملیات آواتاری مورد استفاده قرار گرفت. امروزه بسیاری از مردم اعتقادی راسخ دارند که تسلا آدم فضایی بوده است. او نیز قسمتی از ارواح موجه در کریپل کریک است، همان‌طور که خود من نیز شخصاً با علایم و صورتهای ستارگان این کتاب، به عنوان کانال در این شهر مورد استفاده قرار گرفتم. به این دلیل، باز هم تجربه دیگری در کوهستانها بود که می‌بایست شما را در دانستن آن شریک می‌کردم. این تجربه، حتی پیش از آن که من برای نخستین بار به درون این منزل روحی خود قدم بگذارم، آغاز شد... منظورم از سفر اول من به این تبت کوچک یا شانگری لای مینیاتوری، یعنی کریپل کریک است. هنگامی که از کلورادو اسپرینگز به این ناحیه مسافرت کردم.

1. Overshadowing

۲. Nikola Tesla، (متولد تیر).

همان‌طور که در مسئله مگی رشته سخن را به دست کتی هارتز دادم، تصور می‌کنم بهترین روش برای تعریف این داستان آن است که آن را فردی به نام فینبار اُمالی^۱ که کارمندا معاملات ملکی است شرح دهد. شخصی که به محض ورودم به کریپل کریک مرا با اتومبیل خود از کوهستان عبور داد تا به منزل جدیدی برساند که سی خواستم آن را اجاره کنم، زیرا صاحب خانه آقای لیلاند فیتز^۲ در آن زمان در شهر نبود و این کار به آقای اُمالی واگذار شد. آنچه هم‌اکنون می‌خوانید، گفت و گویی است که میان من و این آقا، در آن روز خوش یمن صورت گرفت (البته تا آنجا که به خاطرمانده است). در آن روز بود که برای نخستین بار اسم نیکولا تسلا را شنیدم... و واقعه جیب و مرم ز دیگری را شامل می‌شود که تصور می‌کنم بسیاری از شما خوانندگان نیز با آن برخورد داشته‌اید.

* * *

چشمانم را برای لحظه‌ای می‌بندم و خود را در اتومبیل فینبار مجسم می‌کنم، سپس از حافظه‌ام کمک می‌گیرم و گفت و گویمان را برایتان می‌نویسم. ما از پارک وودلند گذشتیم (پس از این که کلورادو اسپرینگز را ترک گفتیم)، سپس وقتی به محلی کوچک به نام دی واید^۳ رسیدیم، پیچیدیم و به جاده‌ای طولانی و دراز داخل شدیم که مملو از درختان صنوبر بود. داشتیم به تدریج در مسیری حرکت می‌کردیم که ما را باز هم به ارتفاعات بالاتری می‌برد؛ چیزی در حدود هزار و پانصد متر یا بیشتر از ارتفاع اسپرینگز. آیا می‌توانید ما را درون اتومبیل تجسم کنید؟

اُمالی به من گفت: «شهر کریپل کریک تقریباً سه هزار متر ارتفاع دارد، و مستقیم به سوی آسمان رفته است. در بعضی از روزها ابرها چنان در سطح پایین قرار می‌گیرند که اگر کمی به هوا پیرید، واقعاً می‌توانید آنها را لمس کنید. محلی که دارم شما را به آنجا می‌برم در سه هزار متری از سطح دریا قرار دارد.»

1. Finbar O'Malley

2. Leland Feitz

3. Divide

من بلافاصله پاسخ دادم: «پس درست بهترین ارتفاع برای وقوع معجزات است.» اما پیش خود گفتم ای کاش این‌گونه جواب نداده بودم، زیرا آشکارا می‌دیدم که اظهار عقیده من کنجکاوی این مرد را که او را درست نمی‌شناختم، برانگیخته است و من هیچ تمایلی نداشتم بیش از برخوردی رسمی و اداری با او داشته باشم. البته من هیچ قصد اهانت به اُمالی را ندارم، زیرا مردی بسیار خوش برخورد و دوست داشتنی بود، اما من آن همه راه نیامده بودم تا با غریبه‌ها آشنا شوم. من به سرزمین خداوند آماده بودم تا خودِ خودم را بهتر بشناسم. آشنا شدن با مردم و غریبه‌ها کاری است که در نیویورک هم می‌شد انجام داد.

اُمالی با کنجکاوی فراوان اما با حالتی مرموز پرسید: «مگر انتظار چه نوع معجزه‌ای را در این ارتفاعات دارید؟»

پاسخ دادم: «آه، از هر نوعی، فقط قدیمی باشد و امکانش هم هست که من آن را در زیر یک درخت پیدا کنم! چیزی که برای قرن‌ها پنهان مانده است! من زیاد درباره وقوع معجزات سختگیر نیستم!» احساس می‌کردم نیاز دارم موضوع بحث فعلی مان را عوض کنم. پس، از آب و هوا حرف زدم: «شخصی به من گفته که در این کوهستانها، گویی آسمان به یکباره گشوده می‌شود و بارانهای سیل‌آسایی می‌بارد که با رعد و برق‌های شدید همراه است. آیا حقیقت دارد؟»

«آه! شاید ماهی یک بار، گاهی اوقات هم بیشتر، بخصوص در فصل تابستان، بستگی به شرایط جوی دارد. فعلاً ما در هفته دوم آوریل هستیم، بنابراین احتمال دارد شاهد بارندگی‌هایی باشید. هراز گاهی هم طوفانهای الکتریکی، درست در وسط زمستان رخ می‌دهد، یعنی درست هنگامی که برف هم می‌بارد. عجیب‌ترین چیز است! احساس ترسی عجیب به انسان دست می‌دهد. مردم معمولاً رعد و برق طوفان الکتریکی را با ریزش برف مربوط نمی‌دانند. اما در بالای این کوهها، چنین وضعیتی رخ می‌دهد. می‌گویند برای همین بود که نیکولا تسلا به این ارتفاعات آمد تا آزمایشهایش

را دنبال کند. به دلیل طوفانهای الکتریکی که در ارتفاعات سه هزار متری و حتی بالاتر اتفاق می افتاد. پایکزپیک^۱ جایی است که بنابه گفته مردم، او بعضی از نمایشهای خود را اجرا کرد. جایی که نزدیک به چهار هزار و دویست متر ارتفاع دارد.»

نیکولا تسلا. من قبلاً این اسم را در یک پلاک یادبود در پارکی که نزدیک فرودگاه کلورادو اسپرینگز قرار داشت، دیده بودم. محلی که اتومبیل ما دقایقی چند در پشت اتومبیل خراب شده‌ای، توقف کرده بود.

من کنجکاو شدم و به اُمالی رو کردم و پرسیدم: «او که بود؟»

«آه! یک دانشمند یا مخترع. دقیقاً نمی دانم. مردم معتقدند او نابغه بوده.

من حتی یک بار از شخصی شنیدم که عقیده داشت تسلا انسان فضایی بوده، مثل آقای اسپاک^۲ یا سایر شخصیت‌های برنامه تلویزیونی پیشتازان فضا^۳.»

گویا چنین فکری باعث تفریح و سرگرمی اُمالی شده بود زیرا خنده‌ای کرد و ادامه داد: «او به راستی که عادات عجیب و غریبی داشت. خیلی از رفتارهایش غیرمعمول بود. مردم همیشه درباره گوش درونی او حرف می زدند. من دقیقاً نمی دانم این چه بود. مسئله این جا است که گوشهای او به قدری حساس بود که می توانست صدای پرواز یک مگس را بر روی میز بشنود و این صدا برایش مثل انفجار بود! شایع است او قادر بود صدای تیک تاک ساعت را در چند اتاق دورتر بشنود. می دانید، می گویند به دلیل حساس بودن بی اندازه گوشهایش، بیشتر اوقات در رنج و عذاب به سر می برد. گذشته از اینها چیزهایی را می دید...» من که کنجکاویم هر لحظه بیشتر می شد پرسیدم: «می دید؟»

«بله. او وسایلی الکتریکی اختراع کرده بود. برای اتومبیل و انواع

هوایماها که با نیروی الکتریسیته و انرژی خورشیدی کار می کردند،

1. Pikes Peak

۲. Mr. Spock، موجودی مریخی که در یک سفینه پیشرفته زمینها مشغول به کار بود.

۳. Star Trek، سریال تلویزیونی بسیار معروف تخیلی دهه ۶۰ که هنوز هم ادامه دارد. — م.

نقشه‌های سخت و پیچیده‌ای می‌کشید و کارهایی انجام می‌داد که هیچ‌کس تا حالا دربارهٔ آنها حتی فکر نکرده بود. اما مطلب جالب تر به در مورد نقشه‌هایش این بود که او این نقشه‌ها نند بقیهٔ مردم رسم نمی‌کرد. او مدعی بود چیزهایی را می‌دید - و این که هر بار دچار یکی از آن حالات دیدن می‌شد، و تمام م. لب مورد نظرش درست مانند صفحهٔ سینما در مغزش ظاهر می‌شد و به قول خودش این تصاویر ذهنی به قدر روشن و دقیق بودند که رچکترین جزئیات نیز در آنها وجود داشت. خیلی عجیب بود.»

فینبار سرش را اندکی جنباند و ادامه داد: «او مارف بود، یا از آن انسانهایی که دارای حس ششم قوی هستند یا نمی‌دانم چه اسم دیگری روی این جور اشخاص می‌گذارند. مثلاً می‌توانست خیلی چیزها را پیش از وقوع آن ببیند. درست مثل وقتی که خیلی از مردم این‌جا شنیدند که به یکی از دوستانش گفت سوار فلان قطار نشود. این در است ت سلا حرف رفیقش را گوش کرد و سوار آن قطار نشد. چند ساعت بعد، آن قطار از خط خارج شد و تمام مسافران آن کشته شدند.»

فینبار بار دیگر سرش را با ناباوری و تعجب تکان داد و سخنان تقریباً آشنایش را دوباره دنبال کرد. چرا برای من آشنا بودند؟ شاید به این دلیل که در سطح بالاتری از این مطالب مطلع بودم، بدون آن که خود آگاهم از آن خبر داشته باشم. آیا چنین مسئله‌ای تاکنون برایتان رخ داده است؟ منظورم این است که وقتی برای نخستین بار مطلبی را می‌شنوید، موضوعی که تا به حال دربارهٔ آن چیزی نشنیده بودید، و در عین حال احساسی به شما دست می‌دهد که انگار این مطالب را حتی پیش از آن که راوی، نقل آنها را به پایان برساند، می‌دانید و از آنها اطلاع دارید؟

«تسلا همان شخصی است که جریان ای. سی را کشف کرد یا جریان متغیر الکتریسته را، البته بلافاصله پس از آن که ادیسون دی. سی یا جریان مستقیم الکتریسته را کشف کرد. می‌دانید تصور نمی‌کنم که ادیسون زیاد از این بابت خشنود بود. ادیسون آگهی‌های زیادی در روزنامه‌های نیویورک منتشر

ساخت و به همه هشدار داد که اگر از جریان متغیر تسلا استفاده کنند، ممکن است خانه‌هایشان دچار آتش‌سوزی شود و تا آخرین آجر بسوزد. تام پیر (همان تاماس ادیسون) مدعی بود که این جریان، چیزی است خطرناک و ناامن، حال چه در درون خانه‌ها مورد استفاده قرار بگیرد یا بیرون. تسلا مدتی زیر دست ادیسون به کار مشغول بود، اما همین مطلب موجب جدایی و قهر آنان شد. سرانجام، جرج وستینگهاوس و جی. پی مورگان از افکار و اندیشه و نقشه‌های جنون‌آمیز تسلا حمایت و بر روی آنها سرمایه‌گذاری کردند. تسلا به اینجا، یعنی کلورادو آمد و آزمایش‌هایی برای انجام دادن آزمایش‌های ساخت. او بعدها ثابت کرد که جریان متغیر ال.تریسیته امن، و دور از هرگونه خطر است، و همان‌طور که می‌دانید این تنها چیزی است که امروزه در خانه‌ها از آن استفاده می‌کنند.»

من منتظر بقیه سخنان اُمالی شدم... در عین حال، آشفته و معذب بودم از این که احساس می‌کردم این حوادث قبلاً هم به وقوع پیوسته است... نوعی تکرار وقایع!

«شایع است وقتی اتم را شکافتند، تسلا خیلی ناراحت و منقلب شد. او گفته بود این کار موجب پیدایش قدرت اتمی خواهد شد، که همین، به پایان گرفتن جهان منجر خواهد گشت. می‌گویند او همیشه سعی داشت جی. پی مورگان و سایر سرمایه‌گذاران بر روی طرح‌هایش را متقاعد سازد که کره زمین در آینده‌ای نزدیک، هیچ‌گونه انرژی در خود ذخیره نخواهد داشت، و این که انرژی اتمی موجب انهدام آن خواهد شد. او مدعی بود که روش‌های خودش، امن و پاک است، و این که برای مردم زمین انرژی لازم و مورد نیازشان را

۱. حالتی که در شرایطی که انسان تصور می‌کند فلان مطلب یا فلان حرف : فلان وضعیت و گردهمایی را قبلاً، به گونه‌ای توضیح‌ناپذیر، در خواب یا در یک بُعد از زمان دیده یا شنیده است، به او دست می‌دهد. از آنجایی که رفتن به بعضی از مکانها که برای نخستین بار به آنجا می‌رویم نیز ممکن است موجب پدیدار شدن همین احساس شود، در سراسر دنیا نام این حالت را از کلمه فرانسوی "Déjà-vu" (دِژا-وو) گرفته و با آن اطلاق می‌کنند. این کلمه یعنی: «قبلاً هم یک بار دیده شده.» - م.

فراهم خواهد آورد بدون آن که هوا را آلوده سازد. او این مطلب را در اوایل قرن حاضر، یعنی در حدود سالهای ۱۹۰۰ بیان کرد. تسلا پیش‌بینی کرده بود که در قرن بیستم و پیش از پایان گرفتن آن، این یکی از مسایل اساسی و مهم تلقی خواهد شد، و همان‌طور که می‌بینید حق با او بود. حیف که کسی به حرفهای او گوش نداد. بدون شک مسئله آلودگی، مشکلی بزرگ است. بخصوص در شهر دنور. درست مثل لوس آنجلس و نیویورک، شاید کمی هم بدتر از آنها.»

فینبار مدتی کوتاه سکوت کرد، سپس بار دیگر به سخنانش ادامه داد: «تسلا واقعاً آدم عجیبی بود، خیلی به هاوارد هوگز^۱ شباهت داشت. رفتارش هم به او شبیه بود. اندکی عبوس و دمدمی مزاج. مثلاً عادت نداشت با کسی دست بدهد^۲.

«می‌گفت دوست ندارد هاله تابانش با دیگران درهم آمیزد، یا چیزی شبیه این. من زیاد نمی‌دانم هاله تابان چه مفهومی دارد. می‌گویند تسلا به تنهایی

۱. Howard Hughes، قبلاً هم از او سخن گفته‌ام. سرمایه‌دار ثروتمند امریکایی که در صنعت سینما و هواپیما، در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ امریکا دست به کارهایی عظیم زد. او چندین کمپانی فیلم در هالیوود داشت و صاحب شرکت هوایی سابق T.W.A بود. این شخص در اواخر عمر به فردی گوشه‌گیر و وسواسی تبدیل شد و از ابتلا به هر نوع بیماری بی‌اندازه وحشت داشت. او هر هفته محل اقامتش را عوض می‌کرد و با هلیکوپتر شخصی، در خفا از لوس آنجلس به نیویورک، یا از لندن به رم و یا لاس‌وگاس پرواز می‌کرد تا از ابتلا به آلودگی در امان بماند و چنان پیر و زشت رو شده بود که به هیچ‌کس اجازه نمی‌داد قیافه‌اش را ببیند. او متولد دی بود و در اوایل دهه ۷۰ از دنیا رفت. — م.

۲. تسلا متولد تیر بود و از لحاظ ستاره‌شناسی، تیر در نقطه مقابل / مخالف دی قرار می‌گیرد. به این معنا که بسیاری از صفات دی ممکن است در فردی متولد تیر باشد و بسیاری از صفات تیر، در فردی متولد دی. برای نمونه حالت دمدمی مزاج یکی از صفات تیر است. گوشه‌گیری از اجتماع هم همین‌طور اما حالت عبوس داشتن یکی از صفات دی است که معمولاً با نوعی شرم و افسردگی ذاتی توأم است. در ضمن قد بلند و اندامی باریک یکی از دو حالات فیزیکی متولد تیر است که هاوارد هوگز از این حالت برخوردار بود. از طرفی دست ندادن تسلا، شاید به این خاطر بود که دوست نداشت هاله تابانش را با هاله‌های دیگران مخلوط و نتیجتاً آلوده و کثیف کند. — م.

بیش از یک بار از قلّه پایکزپیک صعود کرده. آنجا است! در سمت چپ شما، همان قلّه‌ای که آن همه برف دارد. به گمانم می‌خواست بعضی از آزمایشهای جنون‌آمیزش را که با مسئله رعد و برق مربوط بود، انجام دهد. بنابه اظهارات ساکنان این نواحی، درست در وسط طوفانهای بسیار شدید که در تصور آدم هم نمی‌گنجد، می‌رفت و به قلّه کوهی صعود می‌کرد. او عادت داشت صاعقه‌ها را به پایین بکشد و نگه دارد. آن هم به کمک برجی که با کمک سرمایه‌مورگان در اسپرینگز ساخته بود. پس از هر صاعقه، عادت داشت با زیردستانش دوان دوان به آنجا برود و لامپهایی را بدون هیچ سیم و الکتریسیته‌ای درون زمین فرو کند. عجیب این‌جا است که این لامپها مثل این که به سر پیچ‌هایی متصل به برق وصل شده باشند، روشن می‌شدند! فقط لامپها را درون زمین خاکی فرو می‌کرد و لامپها روشن می‌شدند! آیا این عجیب نیست؟» فینبار دوباره سرش را به نشانه احترام و ناباوری تکان داد و گفت: «تسلا اعتقاد داشت این مسئله به میدان مغناطیسی زمین مربوط می‌شد.»

... سپس ناگهان آن اتفاق افتاد.

ناگهان، بدون هیچ هشدار قبلی، ابر سنگینی از خاموشی ما را در بر گرفت. سکوتی مخمل‌گونه و نرم... که هر لحظه بر شدت آن افزوده می‌شد... و به نظرم می‌رسید که می‌خواست خود را همچون پتویی ضخیم به دور اتومبیل بیچاند و ما را احاطه کند. حتی صدای موتور اتومبیل هم خفه و انگار از دوردست به گوشمان می‌رسید.

برای مدت زمانی نامعلوم این سکوت پابرجا ماند، تا آن که حالتی عذاب‌آور پیدا کرد. اُمالی چیزی نمی‌گفت و مستقیم به سمت جلو خیره شده بود و مژه بر هم نمی‌زد. سعی کردم به چیزی برای گفتن بیندیشم تا سکوت حاکم را بشکنم، اما موفق نگشتم.

ناگهان خطی زردرنگ از صاعقه، سکوت را شکافت و به شکلی ماریچی، در سطح آسمان نمایان گردید و پشت سر آن، صدای غرش رعدی

که به نظر می‌رسید در حال شکافتن و دریدن انبوه غلیظی از ابرهای بالای سرمان بود، شنیده شد. خورشید برای لحظه‌ای هراس آور، تاریک شد و بار دیگر درخشید و مانند گذشته باشکوه تمام به تابش خود ادامه داد. اثری از باران نبود... تنها نوری هشدار دهنده، از آن نوعی که شنیده بودم که گهگاه از طوفانی نزدیک، آن هم در این ارتفاعات بالا خبر می‌داد. با این حال هنوز هم سکوت مستولی بود. می‌خواستم درباره این رعد و برق ناگهانی که به ظاهر هیچ تشابهی با واقعیات نداشت، از آمالی سؤال کنم، رعد و برقی عجیب که به همان سرعت که ظاهر شد، ناپدید گردید. اما اصلاً قادر به حرف زدن نبودم. او هم همین‌طور.

پس از مدتی، من که سرانجام بر خود مسلط شده بودم پرسیدم: «آیا بیست دقیقه به ساعت مانده یا آن که بیست دقیقه از ساعت گذشته است؟» در حالی که فینبار به ساعت مچی‌اش نگاه می‌کرد، اتومبیل اندکی منحرف شد. آن وقت آب دهانش را فرو داد و گفت: «ساعت بیست دقیقه مانده به سه.» سپس بار دیگر نگاهی به ساعتش انداخت: «راستش را بخواهید، دقیقاً بیست دقیقه به سه است...» مجدداً با صدای آهسته‌تری افزود: «دقیقاً تا ثانیه‌اش را هم درست گفتید... شما... چطور فهمیدید؟...»

آن وقت آن اتفاقی رخ داد که گهگاه به سرم می‌آید. اتفاقی احمقانه. هر چند که من متولد بهمن نیستم. نام فینبار را به کلی از خاطر بردم. منظورم از آن نوع فراموشی‌های ناشی از حواس پرتی است که گهگاه انسان با آشناسدن با شخصی به آن دچار می‌گردد. (به استثنای متولدان بهمن که مدام مرتکب این عمل می‌شوند!) مطمئنم که این اتفاق دست‌کم یک بار برای شما نیز رخ داده است، و از آنجا که شرمنده هستید که بار دیگر پرسید، دل به دریا می‌زنید و امیدوار می‌شوید که ای کاش درست از آب درآید. هنگامی هم که دچار اشتباه شوید... خب، آرزو می‌کنید ای کاش زمین دهان باز کند و شما را در خود فرو برد، درست است؟ من هم گمان می‌کردم نام او را به خاطر دارم، اما در اشتباه بودم.

خنده‌ای کردم و گفتم: «تعجب می‌کنم که می‌شنوم یک ایرلندی از من می‌پرسد چطور ساعت و وقت دقیق را می‌دانم، مایکل. من گمان می‌کردم تمام ایرلندیها از این اعتقاد خرافی سکوت ناگهانی خبر دارند. در واقع، مادربزرگ خود من که ایرلندی بود و پدر و مادرش در کانتی کورک به دنیا آمده بودند، برای نخستین بار در این باره برایم حرف زد.»

مردی که در کنارم نشسته بود هنوز ناراحت بود. حتی می‌شود گفت حالتی گرفته و منقبض داشت و صدایش خیلی پایین بود، هنگامی که از من پرسید: «به شما... درباره‌ی چه چیزی گفت؟»

«درباره‌ی اتفاق عجیبی که گهگاه در هنگام حرف زدن میان دو یا چند نفر رخ می‌دهد. ناگهان سکوت شدیدی حکمفرما می‌شود. به نظر می‌رسد هیچ‌کس قادر نباشد آن را درهم بشکند، حال هر قدر هم که سعی کنند، این وضع برای مدتی طول می‌کشد. طوری است که انگار به لبهای همه مهر خاموشی زده و یا آن که همه در نوعی هیپنوتیزم جمعی فرو رفته‌اند. خلاصه پس از آن که سکوت بی‌نهایت عذاب‌آور می‌شود، شخصی از آن میان حرف می‌زند و سکوت را از بین می‌برد. در اغلب اوقات هیچ‌کس با صدای بلند درباره‌ی آن اظهار نظر نمی‌کند. همه بار دیگر به حرف زدن خود ادامه می‌دهند و در مورد هر چیزی که قبلاً... منظورم پیش از برقراری سکوت، بحث می‌کرده‌اند، به حرف زدن می‌پردازند.»

فینبار چیزی نگفت، اما دست آفتاب سوخته و کک و مک‌دارش را روی فرمان اتومبیل فشرد. من احساس کردم گونه‌هایم سرخ شد. آیا او به این نتیجه رسیده بود که من دیوانه هستم؟ من با حالتی عصبی بقیه‌ی داستانم را ادامه دادم: «مادربزرگم می‌گفت هنگامی که این سکوت مرگبار رخ می‌دهد، تقریباً همیشه دست‌کم در نود و پنج درصد موارد، ساعت یا بیست دقیقه به ساعتی (هر ساعتی) مانده است یا بیست دقیقه از آن ساعت (هر ساعتی) گذشته است. من این مسئله را بیشتر اوقات زندگی‌م آزمایش کرده‌ام. در واقع از وقتی که چهارده سال داشتم، هر وقت سکوتی سنگین و مرگبار مستولی می‌شد و

من مشغول حرف زدن با کسی یا گروهی هستم، این وضع پیش می‌آید. مادر بزرگم حق داشت. تقریباً همیشه عقربه ساعت بیست دقیقه را نشان می‌دهد... یعنی یا بیست دقیقه به ساعتی یا بیست دقیقه بعد از ساعتی. در دوران زندگی، در تمام این سالیان دراز، تنها چند بار رخ داده که این مطلب صحت نداشته است. شاید سه بار. شب یا روز فرقی ندارد. در ضمن، وقتی انسان در آن لحظه بخصوص ساعتی در دست نداشته باشد و در هیچ کجا نیز ساعتی دیده نشود، هنگامی که ساعت را از دیگران می‌پرسید، اگر وقت به راستی بیست دقیقه پیش یا پس از ساعت باشد، مردم معمولاً در حیرت و تعجب شدیدی فرو می‌روند... مثل همین حالا با شما.» می‌دانستم که به گونه‌ای اسفناک به سخنانم خاتمه داده بودم.

فینبار همچنان ساکت باقی ماند، اما سرش را جنباند و لبخندی نامحسوس و مؤدبانه زد. من در حالی که سعی داشتم سکوتی را که این بار به گونه‌ای متفاوت و عملاً معذب کننده بود، از بین ببرم اضافه کردم: «من همیشه دوست داشتم علت این امر را بفهمم. منظورم این است که آزمایشهای بسیاری انجام داده‌ام، بارها و بارها و با تعجب بسیار مشاهده کرده‌ام که چقدر مؤثر بوده‌اند. بنابراین مطمئنم که می‌بایست قطعاً دلیلی برای این وضعیت وجود داشته باشد. شاید با قوانین فیزیکی بی‌ارتباط نباشد، یا شاهد هم‌متافیزیکی و مربوط به علوم ماوراءالطبیعه. ولی آشکارا، ارتباطی با بُعد چهارم زمانی دارد. من به علم اعداد علاقه فراوانی دارم، اما در هیچ یک از کتابهای مربوط به علم اعداد، هرگز راه‌حل خوبی در این باره نیافته‌ام. امسال تابستان قصد دارم درباره این مطلب، بیشتر مطالعه کنم و شاید علم کابالا را بیاموزم. این را می‌دانم که روزی پاسخی برای این پیدا خواهم کرد. شاید پاسخ این پرسش‌م را در میان این کوهها در خواب ببینم. اسرار کوچکی مثل

۱. Kabala، علوم خفیه عبری که شامل مطالعه و تفسیر و تعبیر جملات و سوره‌های تورات و انجیل (عهد عتیق و عهد جدید) است به گونه‌ای مخصوص، و با سحر و جادو و علم اعداد توأم است. - م.

این واقعه مرا بی اندازه مجذوب می کنند و تا زمانی که آنها را حل نکرده و پاسخی قانع کننده به دست نیاورده‌ام، آرام و قرار ندارم.

فینبار گلویش را صاف کرد و طوری حرف زد که انگار هیچ توجهی به سخنان من نشان نداده است. او گفت: «اسم من به راستی مایکل است. مایکل فینبار اُمالی. شما به هیچ وجه امکان نداشت این را بدانید، و... شما وقت دقیق را هم می دانستید با آن که هیچ وسیله‌ای برای این کار نداشتید... آه! به گمانم شما تا اندازه‌ای توضیح دادید چگونه از این امر اطلاع پیدا کردید... اما، آیا شما از آن افرادی هستید که می گویند دارای حس ششم هستند؟

بار دیگر گفت و گوی ما به جایی رسیده بود که من تمایل نداشتم به آن ادامه دهم. بی اندازه خواستار تغییر دادن موضوع بحثمان بودم. در مدتی که فینبار مشغول عوض کردن دنده‌ها بود، من نیز به نوبه خویش دنده موضوعات بحث را عوض کردم، البته نه با ظرافت. «خیر. من دارای حس ششم نیستم. منظورم این است که همه می توانند حس ششم داشته باشند، تنها کافی است فکر را باز نگه داریم و به مسائل اجازه دهیم مجرای برای آشکار شدن خود بیابند. تنها مسئله تنظیم کردن خود با سطح بالاتری از آگاهی و بینش است. به هر حال، نامی که شما را با آن صدا زدم کاملاً تصادفی بود. من تا زمانی که شما این بحث را پیش نکشیدید، متوجه آن نشده بودم.»

دو دروغ گفته بودم! من متوجه شده بودم، و هیچ چیز در این کره ما تصادفی رخ نمی دهد. و یا در کل کرات، و یا در منظومه شمسی یا حتی جهان هستی و کهکشانها. هر اتفاقی چه بزرگ و چه ناچیز، به یک زمینه کیهانی نامرئی و تصور نشدنی وابسته و مرتبط است. اما در آن لحظه، نه وقت حرف زدن و بحث پیرامون این مسایل پیچیده بود، نه جای آن. من سعی کردم حالتی شاد و مطمئن به خود بگیرم در حالی که با ناشیگری تمام سعی داشتم تغییر ناگهانی موضوع بحث را پیش بکشم: «مایکل اسم عامیانه‌ای است. افراد بسیاری مایکل نامیده می شوند.» اندکی مکث کردم و سپس ادامه دادم:

«ببینم، نیکولا تسلا کجا زندگی می‌کرد؟»

«بیشتر وقتها در کلورادو اسپرینگز، اما گاه در کریپل کریک نیز اقامت می‌کرد، بخصوص در اوقاتی که آزمایشهایی در بالای کوه پیزگاه^۱ یا تندر فوت انجام می‌داد... همین‌طور هم در پایک بیک که قبلاً هم گفتم. اما هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند در کجا زندگی می‌کرد. احتمالاً به این جهت که هر بار فقط چند روزی به کریپل کریک می‌آمد و دوباره به اسپرینگز بازمی‌گشت. آن هم زمانی که قرار بود طوفانها و صاعقه‌هایی رخ دهد.» حالت معذب بودن فینبار ظاهراً دوباره آشکار شده بود و زیر لب زمزمه کرد: «خیلی مسخره است که این سؤال را کردید.»

«چرا مسخره است؟»

«خب، راستش را بخواهید شاید چندان مسخره نباشد. در واقع کلمه درست آن... عجیب است.»

«بسیار خوب، چرا عجیب است؟»

«برای این که شما کاملاً انتظار شنیدن چیزی را داشتید که من در حال گفتن آن بودم... و همین‌طور هم به این دلیل که...» او در این جا مکثی تردید آمیز کرد. من همچنان منتظر بودم. به نظرم می‌رسید که این عاقلانه‌ترین کار است.

«خب راستش را بخواهید، شایعه‌ای قوی وجود دارد مبنی بر این که او بعضی وقتها در یک خانه دو طبقه آجری اقامت می‌کرد که در آن طرف مدرسه و ورزشگاه عمومی قرار داشت و بین خیابان سوم و چهارم واقع است. این خانه در اواخر دهه ۱۸۸۰ به دستور جواهر فروشی به نام گلداسمیت^۲ یا گلدبلات^۳ یا چیزی شبیه به آن، که از شهر نیویورک آمده بود، ساخته شد. این منزل را به عنوان ضمیمه‌ای برای خانه اربابی قدیمی مورد استفاده قرار می‌دادند. هنگامی که سیل مشتریها در اواخر هفته بیشتر از حد معمول می‌شد، از این خانه استفاده می‌کردند. پس از آن هم پانسیون شد که

1. Pisgah

2. Goldsmith

3. Goldblatt

اتاقهایی را به صورت جداگانه کرایه می‌داد.»

به این نتیجه رسیده بودم که پرسشهای کوتاه، بهتر است و خطر کمتری دارد. از این رو پرسیدم: «خانه از پیش مبله شده اربابی را می‌گویید؟»
من به خاطر آوردم که دوستم در نیویورک از این خانه اربابی که در دوران قدیم با تمام متعلقات آن به مردم کرایه داده می‌شد، برایم حرف زده بود. آیا در ذهن من بود یا به راستی فینبار سریعتر از قبل سخن می‌گفت؟ گویی سعی داشت برای کلماتی که بر زبان می‌راند، پوششی فراهم کند.

«بله. این خانه یکی از قدیمی‌ترین خانه‌های آجری واقع در غرب است. اگر دوست داشته باشید شما را طوری به خانه‌تان در کریپل کریک خواهم رساند که موفق به دیدن آن منزل نیز بشوید. امروزه به عنوان موزه از آن استفاده می‌شود. ممکن است دوست داشته باشید گردش در آن بکنید.»
فینبار بر سرعت اتومبیل افزوده بود و سریعتر از پیش به سخن گفتن ادامه داد: «بیشتر مبلمان این خانه موزه شده، اصل است و قدمت آن به زمانی برمی‌گردد که این خانه تازه ساخته شده بود. اگر از اشیا عتیقه خوشتان می‌آید، دیدن خانه اربابی برایتان خیلی لذتبخش خواهد بود. همین‌طور هم دیدار موزه اصلی شهر که در انبار راه آهن واقع است. در شهر ویکتور هم یک موزه هست. در ضمن نمایشنامه‌ای به سبک قدیم نیز در هتل ایمپریال نمایش داده می‌شود که درست در پایین تپه‌ای که... خانه شما... خانه‌ای که می‌خواهید اجاره کنید، در آن قرار دارد.»

آیا دچار توهم شده بودم یا او به راستی در هنگام سخن گفتن با تردید لب باز می‌کرد؟

«فقط راه رفتن در طبقه همکف هتل ایمپریال این احساس را به شما می‌دهد که به خواب رفته و در قرن نوزدهم بیدار شده‌اید. در ضمن نمایشنامه‌هایی که بر روی صحنه می‌آورند...»

من حرف او را قطع کردم و گفتم: «شاید در فرصتی دیگر. خیلی مایلیم به همراه شما به اطراف شهر بروم و تمام این مکانها را ببینم و یا بعداً به تنهایی و

گردش کتان از آنها دیدن کنم. اما قبل از هر چیز می‌خواهم پیش از فرارسیدن تاریکی در خانه باشم.» به چه دلیل پرسش مرا دربارهٔ تسلا عجیب و غیرمعمول یافته بود؟

«نمی‌توانم سرزنشتان کنم. شبها بهترین وقت برای بازکردن چمدان و جا به جا کردن اسباب و لوازم شخصی در خانه‌ای است که... هرگز در آن نه حضور داشته‌اید، نه زندگی کرده‌اید... بخصوص وقتی که تنها هم باشید. تازه، هشدار یک صاعقهٔ نزدیک هم که داده شد. اگر یکی از آن طوفانهای شدید شروع شود، برای نخستین شب شما در کوهستان، خوشامدگویی شادی‌آوری نخواهد بود، ممکن است بسیاری از چیزها را اندکی وهم‌آور جلوه دهد. حیف!»

«فینبار...» من مستقیم به چشمان او نگریستم و با کندی بخصوصی شروع به حرف زدن کردم: «هنگامی که از شما پرسیدم نیکولاتسلا در مدت اقامتش در کریپل کریک در کجا زندگی می‌کرد، چرا گفتید خیلی عجیب است؟» او پاسخی نداد. جز این که چندین بار گلویش را با صدای بلند صاف کرد و بار دیگر ساکت ماند؛ گویی صدای مرا نشنیده بود. اما من باز هم پافشاری کردم. «نام خیابانی که می‌گویید پانسیون وجود داشت که او ممکن است در آن اقامت کرده باشد، چیست؟ همان خیابانی که در آن طرف مدرسه و ورزشگاه قرار دارد؟»

وی پس از مکثی طولانی گفت: «خیابان «کار» شمارهٔ ۳۱۵. نام این خیابان را از روی اسم فرماندار شهر که «کار» بود، نامگذاری کردند.»

من با عجله به جیب بارانی گیلاسی رنگ خود که کلاه کوچکی نیز به آن متصل بود، (بارانی که سالها است از آن استفاده می‌کنم و بی‌نهایت دوستش دارم) دست بردم و تکه کاغذی بیرون آوردم و به آن نگاهی انداختم. «شمارهٔ ۳۱۵ خیابان «کار»؟ عجب... این که نشانی خانه‌ای است که دارم از شما اجاره می‌کنم.» بدون هیچ دلیل خاصی اندکی لرزیدم.

فینبار که رنگ چهره‌اش به سرخابی می‌گرایید، با لکنت زبان اظهار

داشت: «خب، بله... بله، همین طور است. برای همین است که بعضی از مردم می‌گویند در این خانه ارواح رفت و آمد می‌کنند. اما هرگز مدرک مستندی وجود نداشته که نشان دهد تسلا در این خانه زندگی می‌کرده است، متوجه هستید که؟ شایعه‌ای بیش نیست.» سپس با لبخندی اطمینان‌بخش به من نگاه کرد.

من هم در حالی که سعی می‌کردم لبخند ملیحی به او تحویل دهم و صدایم بازتابی از شادی داشت، که من ابدأً آن را باطناً احساس نمی‌کردم، پاسخ دادم: «خب، امیدوارم که این شایعه‌ها صحت داشته باشد. در آن صورت مطالبی جالب توجه و شنیدنی خواهم داشت که برای دوستانم در نیویورک بنویسم.»

سپس فینبار یکی از آن لبخندهای گشاده‌ایرلندی خود را به من زد تا نشان دهد از دام ترس و وحشتش از اسیربودن در یک اتومبیل با یک ساحره رهایی یافته است. ظاهراً من او را متقاعد کرده بودم، منظورم با واکنش عادی خود در مورد آگاهییم از این که تسلا درست در منزلی ساکن شده بود که من تازه آن را اجاره کرده بودم و قرار بود به تنهایی در آن اقامت‌گزینم. دیگر آن که من قصد نداشتم او را به یک وزغ مبدل کنم یا وردی به او بخوانم که قادر به دفاع در مقابل آن نباشد. خنده‌ای بر لبانم نقش بست و سعی کردم ظاهری طبیعی و خوش مشرب داشته باشم، با آن که از درون دچار حالتی بودم که همه چیز بود مگر طبیعی و عادی.

در همان حال که فینبار سرگرم رانندگی بود، ناگهان به او رو کردم و پرسیدم: «ببینم هنوز که زنده نیست؟ منظورم تسلا است!»

«آه خیر! او سالها است که از دنیا رفته. در نیویورک فوت کرد. آن هم پس از آن که دولت (یا شاید هم شخصی) آزمایشگاهش را به آتش کشید و تا آخرین تکه آن را به خاکستر مبدل کرد. تمام اسناد و کاغذها و یادداشتهای مربوط به تحقیقاتش در آنجا بوده. می‌گویند این آتش‌سوزی عمدی موجب شد تا او دِق کند. پس از آن که جی. پی. مورگان پیر از حمایت مالی خود از او

دست کشید، و آن برج مخصوص صاعقه‌اش را ویران کردند، سلا به نیویورک رفت. به نظر می‌رسد که گویی مورگان وقتی به یکی از اختراعات تسلا پی برد، دچار وحشت شد و عقب‌نشینی کرد. می‌گویند مورگان فهمیده بود که تسلا اختراعی کرده است که چنانچه مردم یک آنتن معمولی و سلا را در حیاط عقبی منزلشان نصب می‌کردند، قادر می‌گشتند تمام انرژی الکتریکی که برای هر چیز به آن نیاز داشتند تا در خانه‌ها و مزارعشان مورد استفاده قرار دهند، از آن آنتن به دست آورند، آن هم درست از هوا، بدون آن که کوچکترین مخارجی برایشان داشته باشد. به گمانم مورگان به این نتیجه رسید که این کار، هیچ‌گونه سودی برایش نخواست داشت. در ضمن، در آن دوران، ادیسون با دولت شریک شده بود و در کمال صلح و صفا با همدیگر کار می‌کردند، بنابراین هیچ‌کس قبول نداشت که الکتریسیته را رایگان به مردم بدهند؛ و از اختراع تسلا، طرفداری و حمایت لازم را نکردند. بعضیها معتقدند که تسلا دق کرد. او مردی بود به راستی از بین رفته. منظورم این است که از نظر مالی نیز شکست خورده بود. بعضی دیگر می‌گویند که او بر اثر جراحاتی جان داد که پس از تصادم با ماشین، هنگامی که از خیابان رد می‌شد تا به هتل نیویورکر، محل اقامتش برود، به او وارد شده بود. در ضمن، در کتابی خواندم که اشخاصی پیدا شده‌اند که هیچ اعتقادی به این موضوع ندارند و ادعا می‌کنند که آن تصادم کاملاً عمدی بوده است و می‌خواستند او را به قتل رسانند. بعضی دیگر از مردم می‌گویند که کار نازیهای آلمانی برده است، زیرا تسلا در آن دوران داشت کارهایی انجام می‌داد که در جنگ پیروز شوند و آلمانی‌ها را مغلوب کنند. او طرفداران زیادی داشت. مارک تواین با تسلا خیلی صمیمی بود و او را مردی بی‌نظیر و درخشان می‌دانست.

فینبار چند لحظه ساکت شد و سپس ادامه داد: «در ضمن اشخاص دیگری نیز هستند که می‌گویند سوای جراحات ناشی از آن تصادم، تسلا می‌توانسته تا ابد زنده بماند و هرگز نمیرد... یا شاید هم هنوز زنده است. اما این فرضیه‌ای بسیار عجیب به نظر می‌رسد. هیچ انسان عاقل و باشعوری

این‌گونه چیزها را باور ندارد.»

با توجه به آخرین اظهار نظر فینبار من تصمیم گرفتم مطلبی را که در حال اندیشیدن به آن بودم با صدای بلند بر زبان نرانم که: «اما من باور می‌کنم.»
همچنان که به خیابان بنت می‌پیچیدیم، فینبار به سخنانش ادامه داد. او از موزه ناحیه کریپل کریک گذشت و از ایستگاه راه آهن نیز عبور کرد و گفت: «با این حال، تسلا توانست برای آخرین بار نیز سربه سر همه بگذارد. مراسم ختم او در کلیسای جامع سنت جان^۱ - دیواین^۱ در نیویورک برگزار شد. صدها نفر از دانشمندان و مشاهیر جهان در این مراسم حضور به هم رساندند. از تمام مجلات و روزنامه‌ها نیز خبرنگارانی برای تهیه خبر و عکسبرداری در آنجا حاضر بودند. همه آنها هم برای دوربین‌هایشان از فیلم کارخانه کداک استفاده کردند و عکسهای زیادی از جسد تسلا در درون تابوتش که در محراب قرار داشت، گرفتند.

سپس همه عقب رفتند. تقریباً لحظه هیجان‌انگیزی بود زیرا درست پس از گرفتن آخرین عکس، پرتوی از خورشید از یکی از شیشه‌های رنگی کلیسا به درون آمد و درست بر سر تسلا تابید. بعد هم مردم صدای بلند و آشکار غرش رعدی را شنیدند، اما خبری از باران نبود. مطلب عجیب و باورنکردنی این که تمام عکسهایی که خبرنگاران گرفتند، (من در جایی خواندم که در حدود پنجاه حلقه فیلم بود) از بین رفت، یعنی نگاتیف آن عکسها همه خراب و تار شد و هیچ چیز در آنها دیده نمی‌شد! کارخانه کداک از این موضوع هیچ سر در نمی‌آورد. بنابراین باز هم تسلا بود که حرف آخر را زد!»

من ساکت نشسته بودم و فکر می‌کردم، فینبار به داستانش خاتمه داد. «خیلی بد شد که کشور، تمام کارهای تسلا را ممنوع کرد. بچه‌ها در مدارس هرگز نامی از او نمی‌شنوند، و در تمام کتابهای درسی نوشته شده است که ادیسون برق را کشف کرد. اما اگر جریان الکتریسیته متغیر تسلا نبود، ما هرگز نمی‌توانستیم الکتریسیته را به این شکل و ماهیت امروزی در اختیار داشته

1. St. John The Divine

باشیم. می‌گویند مارکونی^۱ هم اختراعات تسلا را در مورد امواج کوتاه انرژی یا همان رادیو، از او به سرقت برد. پس از آن که تسلا به مارکونی اجازه داد به آزمایشگاهش داخل شود و تمام تحقیقات و آزمایشهای تسلا را از نزدیک ببیند.»

من زیر لب، به طوری که فینبار صدایم را نشنود، آهسته نجوا کردم: «شرم بر امریکا! شرم!»

فینبار به عنوان پایان بخش گفته‌هایش اظهار داشت: «تسلا مردی خجالتی بود. البته این طور می‌گویند. همان طور که گفتم و از تنها عکسی که از او دیده‌ام، وی شباهت عجیبی به هاوارد هوگز داشت. موها و سیل سیاه با چشمانی تیره. او دوست نداشت کسی عکسش را بگیرد. بنابراین می‌بایست به گونه‌ای دوربین‌های خبرنگاران را در کلیسا دستکاری کرده باشد... شاید با یکی از همان امواج سبک الکترو مغناطیسی که همیشه در آزمایشگاهش آنها را مورد آزمایش قرار می‌داد. به هر حال، هرگز موفق نشدند بفهمند دقیقاً چه اتفاقی رخ داد.»

«در ضمن، پیش از این که بر اثر تصادم مضروب شود، سرگرم کار بر روی یکی از اختراعات خود بود. به گمانم نامش کوئل تسلا^۲ و نوعی سیم‌پیچ برقی بود که برای کارهایی مورد استفاده قرار می‌گرفت که امروزه به آن عکاسی کیرلیان^۳ می‌گویند... یعنی دوربینی که با آن از هاله تابان انسانها، یا هر چیز دیگری که نام دارد، عکسبرداری می‌کنند. من در جایی شنیدم که می‌گفتند این کوئل تسلا نوعی الکتریسیته ساکن است که بنا به ادعای تسلا قادر بود مغز استخوان را ترمیم کند به طوری که استخوانهای شکسته زودتر جوش بخورند. در ضمن قادر بود مرض آرتروز را درمان کند و تقریباً هر

۱. Marconi، دانشمند ایتالیایی و مخترع رادیو. - م.

2. Tesla Coil

۳. Kirlian Photography، توضیحاتی جالب در این زمینه در کتاب فوق طبیعت وجود دارد. - م.

مرضی را که در فکرتان می‌گنجد، مداوا کند. می‌گویند تنها با دوبار استفاده از آن، می‌توان هرگونه درد و ناراحتی را از بین برد. شایع است که قابلیت پدید آوردن نوعی رفتار روانی مثبت و متعادل را نیز دارا است و حتی می‌تواند هرگونه تمایلی را برای الکل و مواد مخدر از بین ببرد. می‌گویند می‌تواند با... خدایا نام این چیزی که خواندم چه بود؟ با فرکانس ارتعاشی هر سلول یا هر شخصی یا چیزی تنظیم شود. من تصور می‌کردم تمام تحقیقات و یادداشت‌هایش درباره این مسئله، در آتش‌سوزی بزرگی که در آزمایشگاه او، واقع در نیویورک رخ داد، از بین رفت و سوخت، اما شایعه‌ای وجود دارد که می‌گوید او نحوه ساختن این دستگاه را به یک نفر از کارکنان آزمایشگاهش آموخت... شخصی که در منطقه غربی کشور ساکن است...»

صدای فینبار با رسیدن به مقابل منزل جدیدم خاموش شد. من در مورد آخرین سخنانش عقیده‌ای ابراز نکردم. به نظر می‌رسید چیزی برای گفتن وجود نداشت. اما مسایل بسیاری بود که باید به آنها اندیشید.

* * *

پس از دیدن روحی که در منزل بود و ماجرایش را برایتان نقل کردم، درباره داستان تسلا خیلی اندیشیدم، آیا ممکن بود روحی که در گوشه اتاق من حضور داشت، روح تسلا بوده است؟

روحی که به خانه‌ای آمده بود که روزی در آن ساکن بود؟ توصیف ظاهری که فینبار از تسلا کرده بود، با اظهارات آن زوج جوان وحشتزده آن شب مطابقت می‌کرد. پس از آن ماجرا، چند کتاب در مورد تسلا خواندم و متوجه شدم که او از پوشیدن لباس رسمی بسیار لذت می‌برده است. او مردی پایبند به اصول اخلاق و بسیار رسمی و در ضمن خیلی تنها بوده است. مردی متولد تیر (سرطان) که به مادرش وابستگی عاطفی فراوانی داشته است. مادر تسلا با آن که سواد خواندن و نوشتن نداشت، بسیاری چیزها اختراع کرده بود! پس از آن که درباره روحی که در گوشه خانه بسیار قدیمی و خارج از محدوده زمانی من بود، مدتی به تعمق و تفکر پرداختم، احساس آرامش بیشتری پیدا

کردم. پیش خود فکر کردم که اگر آن روح واقعاً تسلا بوده است، کاشکی با من ارتباط برقرار می‌کرد. البته سرانجام، همین کار را نیز کرد... اما این داستان را برای کتاب آینده‌ام در نظر گرفته‌ام.

شبی، در طول طوفانی الکتریکی در کریپل کریک، من در جلو ایوان خانه‌ام نشستم و به خطوط کج و معوج و زردرنگ مایل به سفید برقهایی که در سطح آسمان ظاهر می‌شدند چشم دوختم... و به تفکر و اندیشه دربارهٔ افسانه‌ای پرداختم... افسانه‌ای مربوط به یک کاهن... یا شاید هم یک کاهنه؟ کاهنی متعلق به قاره گمشده آتلانتیس... که بنا بر افسانه، پیش از زیر آب رفتن این سرزمین زیبا و فرحبخش، چیزی را در زیر خاک مدفون ساخت... چیزی به نام میدانهای مغناطیسی... تا آن که قادر شود در عصر دلو، آن دسته از ارواحی را که چراغهای عشق و روشنایی را در تاریکی به درخشش وامی‌دارند، به سوی خود جذب کند. همه ساله بر تعداد متفکران عصر جدید که به منطقه کریپل کریک و ویکتور و اطراف این دو شهر می‌آیند، افزوده می‌شود.

در علم کیمیاگری، به طلا می‌گویند مغناطیس و... شاه جویندگان طلا، وینفیلد اسکات استراتون، کریپل کریک را کاسه‌ای پراز طلا می‌نامید... کاسه‌ای که از انفجار یک کوه آتشفشانی تشکیل شده و همزمان با آن، دره‌ای را پدید آورده که امروزه، شهر مورد نظر ما در آن واقع است... او در ضمن می‌گفت که هجوم جویندگان طلا در اواخر دهه ۱۸۹۰ میلادی، تنها قشر نازکی از زمین را خراشید... دربارهٔ پیشگویی پیران این کار، که اوایل دهه ۱۹۹۰ را سال هجوم دوباره برای یافتن طلا می‌دانند، چه می‌کنیم...؟ (نمی‌دانم چرا این فکر به سرم آمد؟) باغ ارواح خدایان... محلی که تنها کسانی اجازه دارند به آن پا نهند و به دعا و نیایش پردازند، که قلبشان با آرامش پر شده... جایی که سرخپوستان اوته اجازه این کار را به آنها می‌دادند؛ به نیایش... و همین‌طور هم سرودخوانی و... بر زبان آوردن ذکرها و مانترهای موزون... مشغول گردند. طلا. مغناطیسی. دارای خاصیت مغناطیسی.

کیمیاگری. نیکولا تسلا. سرخپوستان اوته. نقاط قدرت و نیروی مغناطیسی. غیب شنوایی. روشن بینی. ارواح. اصوات. صداهایی از گذشته. مگی. ارتعاشاتی که با واحدهای آنگستروم امواج نوری در هر ثانیه اندازه گیری می شوند.

... میدانهای مغناطیسی که در زیر زمین دفن شده اند...

بله! کریپل کریک مکان عجیبی است. بسیاری از اسرار را در خود نهفته و رازهای زیادی را پرده پوشی کرده است. به چه دلیل من این جا هستم؟ در حیرتم.

هنگامی که برای نخستین بار به این شهر وارد شدم... اولین صبحگاهی که در این شهر از خواب برخاستم... وقتی که جنگل سبز تیره را در هرسو به چشم دیدم... وقتی که قله های پوشیده از برف کوهها را در انتهای افق دیدم... احساس کردم چیزی سحرآمیز و جادویی در این محل وجود دارد.

اندیشیدم: این است جنگل پیش از پیدایش تاریخ... با درختان کاج و شوکران که آهسته نجوا می کنند. اثری از درخت بلوط و افرا نبود... اما آن قدر درخت کاج و صنوبر زمزمه گر وجود داشت تا صدها افسانه مشابه داستانهای برادران گریم خلق شود... با بوی خوش درختانی به رنگ سبز تیره که انگار امید و وعده ای طلایی هستند که به هرسو بازتاب یافته... در برابر نسیم خنک و در هوای پاک و تمیز کوهستانی که از شدت داشتن الکتریسیته جرقه می زد، به حرکت در می آمدند. محلی مناسب، به راستی محلی مناسب برای جستجوی هرگونه ستاره.

من موفق گشتم راز بیست دقیقه به یک ساعت - بیست دقیقه پس از یک ساعت را در طول اقامتم در کریپل کریک حل کنم. دست کم تا جایی که برایم قابل قبول بود. درباره آن با شما در فصل هشتم این کتاب صحبت خواهم کرد.

۱. کنایه به علاقه قوم دروئیدها به درخت بلوط و افرا و انجام دادن مراسم مخصوصشان در کنار این درختان است. منظور این است که این منطقه ربطی به سحر و جادوی دروئیدی ندارد و خود دارای سحر و جادویی جداگانه است. - م.

لطفاً صفحات کتاب را ورق نزنید. اندکی تأمل کنید!

* * *

سالهای سال، من از مفهوم کلمه سه رن دی پی تی^۱ مطمئن نبودم. تصور می‌کردم چیزی است شبیه به معنی صلح و آرامش و راحتی خیال. کلمه سه ره نیتی^۲ (Serenity) در این واژه بخصوص، گنجانده شده بود. سپس یکی از آواتارهای من، در کلورادو، روزی یادداشتی برایم نوشت و در ایوان جلو منزل نهاد که آن را با کلمه سه رن دی پی تی امضا کرده بود. بنابراین من از این خانم معنا و مفهوم واقعی این واژه را پرسیدم. (بله درست است، این آواتار بخصوص یک خانم بود.) به خاطر می‌آورم که چقدر از پاسخ او لذت بردم و شیفته آن شدم. او به من گفت که معنا و ریشه این کلمه، قشنگتر و هیجان‌آورتر از واژه سه ره نیتی (آرامش و راحتی خیال) است.

واژه سه رن دی پی تی را در سال ۱۷۸۴ میلادی شخصی به نام هوراس وال پُل^۳ از یک افسانه ایرانی به نام قصه سه شاهزاده سه رن دی پ^۴ گرفت و مورد استفاده قرار داد. در این قصه، این سه شاهزاده به گونه‌ای غیرمنتظره و معجزه‌آسا موفق به کشف اسراری جالب توجه می‌شوند. به این ترتیب معنی این واژه یعنی: «داشتن استعداد برای کشف کردن اسرار جادویی خوش‌یمن و سودمند به گونه‌ای غیرمنتظره!»

بدون هیچ تردیدی، عزلت‌گزینی من در کوهستان راکی به‌طور قطع و یقین «سه رن دی پی تی» بود و امیدوارم که شریک کردن شما با این صحنه‌های جالب، منظورم محلی است که این کتاب در آنجا زاده شد، برای شما نیز سه رن دی پی تی به ارمغان آورد.

با ختم این بخش از کتاب درباره گوروها، آواتارها، ارواح و اشباح و همین‌طور هم نقاط نیروی مغناطیسی و فرکانسهای ارتعاشی، مایلم شما را با

1. Serendipity

۲. Serene از کلمه Serenity یعنی آرامش می‌آید.

3. Horace Walpole

4. Serendip

یک شعر بسیار کوتاه که با کلماتی مرموز نوشته شده، تنها بگذارم. این شعر ذکر گونه مکتوم را یکی از آواتارهایی که در زمین دارای چندین هویت مختلف است و من او را با نام کیریل دمیس^۱ می‌شناسم به رشته تحریر در آورده است. این آقا مطالب بسیار ارزشمند و الهام‌گونه‌ای را نیز نوشته است - با دنباله‌ای بسیار بیشتر - هم در زمان حال - هم در سده‌های گذشته که به زمانهای دور گذشته برمی‌گردد^۲.

The Ageless Melody, Unheard, Heals
 The Healing Vision, Unseen, Leads
 The True Leaders, Unknown, Rescue
 The Rescuers, Immortal, Know...^۳

1. Kyril Demys

۲. احتمالاً نویسنده با گوشه و کنایه مایل است به خواننده بفهماند که این آواتار کسی نیست مگر یکی دیگر از هویت‌های متعدد روحی والا که در گذشته کنت دو سن ژرمن یا همان شکسپیر و بیکن و نیوتون بوده است. - م.

۳. ترانه جاودان، خاموش و ناشنیدنی، التیام می‌بخشد
 رؤیت الهام‌گونه التیام‌بخش، نامرئی و نادیدنی، هدایت می‌کند
 رهبران راستین، ناشناخته و گمنام، نجات می‌دهند
 و ناجیان جاودانه، می‌دانند...

- پیشنهاد می‌کنم کلمات و ابیات این شعر را به صورت جداگانه، با علم اعداد محاسبه کنید و سپس از علم لگزیگرام (چنانچه به زبان انگلیسی تسلط دارید) کمک بگیرید. به نتایج جالبی خواهید رسید. - م.



۴

احساس تکرار رویدادها یا «دِژا-وو»

قوانین کارما و تناسخ و تولدهای مکرر: چگونه صفات خوب و بد
دیروز ما موجب شادیها و اندوههای امروز ما می‌گردد.
چگونه می‌توان اینها را برای داشتن حال و آینده‌ای خوشایند و شاد،
هماهنگ ساخت.

... خیلی چیزها آموخته‌ام
اما هنوز هم در صدد پی بردن به
بسیاری از چیزها هستم
تا قادر به فهم آنها گردم...
در اعماق خاموش و بی صدایی از هستی، به گونه‌ای مرموز
حس می‌کنم که به جویندگی جذب می‌شوم
و مایلم از مرواریدهای گمشده حقیقت
که نخست،
در انبوه امواج آبی عمیق و سبز
ظاهر می‌شوند و دوباره
نامرئی و دور از دسترس قرار می‌گیرند،
چیزی دریابم...
انبوهی از عشق و محبت...
انبوهی از ترس و هراس
گاه کدر و به هم ریخته
و گاهی نیز روشن و آشکار
و همیشه نیز تنها پرسش «چرا؟»
این چه کشش مبرمی است که در مغزم در تکاپو است؟

و چرا مرا وادار به جویندگی می‌کند؟
 آن هم جویندگی برای یافتن چه چیز؟
 آیا این تنها نیازی است برای سماجت به ادامه دادن
 با سرسختی «فروردین گونه‌ام؟»
 دلیل حیات بشریت است؟
 نه... بیم دارم چیزی دیگر باشد...
 چیزی که از مدتها پیش در ساحلی گمشده و
 از خاطر زدوده شده
 از کف داده شده...
 و پی در پی مرا می‌خواند... تا کشف کنم
 قوانین کهنسال
 «کارما» را

* * *

تصور می‌کنم از دوران دبیرستان تا کنون، مانند همه، از واژه‌نامه‌ها وحشت دارم و برای فضلا و دانشمندانی که آنها را تهیه می‌کنند، احترامی همراه با ترس قائلم. شجاعت بسیاری می‌خواهد تا انسان قادر باشد گفته‌های واژه‌نامه و بستر را نادیده بگیرد یا با آنها موافق نباشد. تقریباً مانند تکذیب کردن انجیل است - گرچه در مورد واژه انجیل (Bible) باید بگویم که در این واژه، کلمه (Lie) دروغ وجود دارد. از این رو، آشکار می‌کند که پرده بر راز بسیار بزرگی کشیده شده است، رازی که سعی خواهیم کرد در صفحات اول فصل هفتم این کتاب، تا حدودی به آن دست یابیم. یعنی هنگامی که درباره اسرار کتاب پیدایش^۱ تعمق و اندیشه می‌کنیم.

در چاپ اخیر واژه‌نامه وبستر سرانجام واژه کارما (Karma) نیز منظور گردید. این کار خوبی است و ثابت می‌کند که واژه کارما به گروه واژگان جدید محاوره همگانی پیوسته است. امروزه این واژه در هر مکانی کاربرد دارد، با

1. Genesis

وجود این شمار اندکی افراد پیدا می‌شوند که به هنگام استفاده از این واژه، فرایافت و مفهوم کامل را می‌دانند. حتی در اوقاتی که گمان دارند از معنای آن به خوبی آگاه‌اند، در بیشتر اوقات اشتباه می‌کنند، درست مثل واژه‌نامه و بستر! با کمال تأسف باید اعلام کنم توصیفی که در این واژه‌نامه برای واژه کارما داده‌اند... خب، راستش را بخواهید، اشتباه و نادرست است. در این کتاب نوشته شده است: «کارما (Karma): نیرویی که از اعمال شخص سرچشمه می‌گیرد و بنابه اعتقادات آیین بودیسم و هندوئیسم به ارتحال و مهاجرت^۱ پس از مرگ به جهانی دیگر تأثیر دارد، و سرنوشت او را در حیات بعدی و آینده‌اش تعیین می‌کند.»

این توضیح به طور قطع دارای ایرادهایی است، به ویژه برای هر شخصی که پیرو آیین بودا یا هندوئیسم نباشد، زیرا، روی هم رفته تفکرات و اندیشه‌های فیلسوفانه دیگری در عالم وجود دارد که بر پایه کارما شکل گرفته شده‌اند، مانند علم ستاره‌شناسی، علم اعداد، و کلیه علوم مکتوم و ماوراءالطبیعه، که در ابتدا و پیش از ممنوعیت آنها، تماماً وجود داشته‌اند. (که البته بعداً از میان کارهای مقدس و نیز از دین مسیحیت برچیده شد.)

شاید این تقصیر مریام^۲ باشد نه وبستر، زیرا در روی جلد کتاب نوشته شده است: واژه‌نامه جدید مریام و وبستر و از آنجا که من خاطرات بسیار دلپذیری از وبستر دارم (زیرا در دوران دبیرستان بر روی برگهای طلایی پاییزی قدم می‌زدم و مسابقات فوتبال مدرسه و گرد آمدن دانش آموزان

۱. در این جا، کلمه Transmigration آمده که همان تناسخ نیز معنی دارد، ولی بهتر دیدم که این واژه را مهاجرت به دنیای دیگر ترجمه کنم زیرا کلمه Reincarnation، کلمه دقیق تناسخ در زبان فارسی ترجمه می‌شود. در ضمن، در واژه Transmigration این فکر در ذهن تداعی می‌شود که انسان پس از مرگ می‌تواند به موجودات زنده غیربشری دیگری مثل گیاه یا حیوان تبدیل شود و در زندگی بعدی در قالب و شکل و ماهیت دیگری که پست‌تر از شکل و قالب فعلی است زاده شود. حال آن که مفهوم تناسخ (Reincarnation) این نیست و پس از هر تولد، روح پاک‌تر و ناب‌تر می‌شود و هر بار به درجه‌ای بالاتر می‌رود تا پایین‌تر. — م.

سالهای آخر را که در اطراف آتش می نشستند، نظاره می کردم و همیشه کتابی از وبستر در میان کتابهای درسی خود داشتم) ترجیح می دهم وبستر را ملامت نکنم و تقصیر اشتباه نوشتن تفسیر کلمه کارما را به گردن مریام بیندازم. بنابراین آقای مریام برای نداشتن دقت در گزارشهای واژه نامه اش، بیست نمی گیرد. با این وجود، شاید نمره نوزده بدهم زیرا می شود گفت از جمله ای که برای توضیح کارما استفاده کرده، (منظورم جمله اولش است) خوشم آمد، نیرویی که از اعمال شخصی سرچشمه می گیرد. این کلمات، تصویری مؤثر و مشخص از کل قضیه را به دست می دهد، زیرا قانون کارما به راستی نوعی نیرو است. نیرویی متشکل از انرژی الکترومغناطیس و هیچ تردیدی نیست که اعمال و رفتار شخص آن را به کار می اندازد. اما این تنها نیمی از حقیقت است و نیم دیگر آن صحیح نیست.

در مورد نخستین ایراد از تفسیر مریام باید گفت، چنانچه این شخص مایل بوده است فرضیه گمراه کننده مهاجرت به دنیایی دیگر^۱، پس از مرگ را در واژه نامه اش استفاده کند (که البته بر اساس یک سری از اعتقادات هندویی و بودایی با به ریزی شده است)، می بایست عادلانه تر رفتار می کرد و برای توضیح روی دیگر سکه، کارما و تناسخ و تولدهای مکرر^۲ که با فرضیه مهاجرت و ارتحال به دنیاهای دیگر، تضادی آشکار دارد، در گزته هایش جایی در نظر می گرفت، زیرا تناسخ اتفاقاً عملی است درست مخالف مهاجرت و ارتحال. من می توانم به این آقا قول بدهم که اگر جمع آوری کنندگان مفاهیم واژه نامه به چنین مباحثی علاقه مندند، منطق حقیقت کارما، پیروز می گردد و این آقا بار دیگر در قالب مثلاً مورچه خوار یا گاو وحشی زاده نخواهد شد!^۳ در واقع شخص اصلاً نیازی به مُردن ندارد، اما این خود

۱. در این جا درباره واژه Transmigration به کار رفته است. - م.

۲. در این جا واژه Reincarnation آمده است که دقیقاً به معنی تناسخ و حلول در کالبدهای گوناگون در زمانهای مختلف است.

۳. این اعتقاد هندوها است که در زندگی دیگری ممکن است مبدل به گیاه، حیوان یا دوباره انسان شوند که با کل عقاید نویسنده این کتاب مغایرت دارد. - م.

موضوعی بسیار عمیق و پیچیده است که در بخش دیگری از کتابم (در فصل جاودانگی جسمانی) درباره آن بحث خواهیم کرد. اساسی‌ترین چیز برای در خاطر نگه داشتن، در حال حاضر، این است که شما قادر نخواهید بود بار دیگر در شکل و پوسته حشره یا حیوانی از نوع پرندگان یا حتی آبزیان به دنیا آید^۱.

نخست آن که شما می‌توانید تسلط کامل بر سرنوشت خویش را داشته باشید و کلاً صاحب قضا و قدر خود باشید، و ماهیت سرنوشتتان را خود برگزینید. هرگز این را فراموش نکنید، زیرا به همان اندازه‌ای که پایان دادن به جنگهای اتمی و بارانهای اسیدی، که به دلیل همین چیزها پدید می‌آید، برای بقای کره زمین مهم است، دانستن این موضوع نیز برای خوشبختی و سعادت شما امری اساسی به شمار می‌آید.

این که شما چه آگاهانه تصدیق کنید یا خیر، باید بدانید که به انتخاب خودتان (در سطح باطن رفیعتان) در یک کلاس روحانی اسم‌نویسی کرده‌اید، و مدرسه کارما (البته از نظر جهان کبری نسبت به جهان صغری) همچون هر مدرسه زمینی است. در مدارس زمینی، هنگامی که مثلاً در کلاس پنجم قبول بشوید، به کلاس ششم می‌روید (یعنی به سطحی بالاتر)، و چنانچه در سهایتان را به نحوی بسیار شایسته و افتخارآمیز به پایان رسانده باشید، این امکان وجود دارد که یکی دو کلاس هم بالاتر بروید. اما چنانچه در کلاس پنجم رد شوید، آن وقت چه پیش می‌آید؟ در همان کلاس آن قدر می‌مانید تا استادان و آموزگاران شما احساس کنند درسها را به اندازه کافی آموخته و آن قدر پیشرفت کرده‌اید که بتوانید به کلاس یا سطح و درجه‌ای بالاتر ارتقا یابید. شما هرگز به کلاس چهارم یا دوم یا کودکستان برنخواهید گشت و صرفاً

۱. همان‌طور که بعداً مطالعه خواهید کرد، نویسنده این کتاب درباره منشاء و مفهوم واقعی کارما توضیحاتی خواهد داد و عقیده و فرضیه زاده شدن به صورت حیوان یا گیاه بنابه رفتارها و کردارهای این دنیا، عقیده‌ای است مختص بودایی‌ها و هندوها و کارما اصلاً ربطی به این مسئله ندارد. در ضمن نویسنده معتقد است انسانها مجدداً به صورت انسان زاده خواهند شد نه حیوان و گیاه و این اعمال تدریجی و پیوسته در جهت تعالی بخشیدن به روح است. -م.

به این دلیل که در کلاس پنجم مردود شده‌اید، لازم نیست به کلاسهای پایین‌تر بروید. بنابراین بایستی شباهت نادرست و اشتباه بزرگی موجود میان مهاجرت به دنیاهای دیگر یا سطوح مختلف حیاتی را با تناسخ، از هم‌اکنون از ذهنتان بزدایید و از هرگونه سوء‌تعبیر غلط در مورد این دو واژه پرهیز کنید و تفاوت میان این دو واژه را با وضوح تمام دریابید. بنابراین شما هرگز به کالبد یک کانگورو یا ملخ تنزل نخواهید کرد، و تنها به این دلیل که در کلاس بخصوصی مردود شده‌اید، (که در زندگی بشری داشتید) به حیات حیوانی تغییر جا نخواهید داد.

شما در همان محیط زیست قبلی خود باقی خواهید ماند و زندگی پس از زندگی (یا تولد پشت تولد) در همان سطح قرار خواهید داشت تا آن که برای گذراندن یک رشته آزمون آماده شوید و پس از آن امتحانات، به سطح بالاتری ارتقا خواهید یافت (یا سطحی از بصیرت و روشن‌بینی) که کالبدی دارد مجهز به مواد بهتر و خالص‌تر (نوعی حیات مجدد سلولهای بدنی و جوان شدن دوباره آنها)، ذهنی آگاه‌تر و توسعه‌یافته و بالاخره روحی منور و روشن‌تر تا بتوانید با سختیها و سد راههای این کلاس بالاتر، بهتر برخورد کنید و تا آخرین کلاس این مدرسه روحانی را با موفقیت تمام به پایان رسانید، و شما سرانجام مدرک فارغ‌التحصیلی خود را به دست می‌آورید.

چنانچه از خود می‌پرسید آیا یک روح، در دوران بسیار دور، برای یک بار هم که شده خواسته است که به سنگ، حشره، یا حیوان مبدل گردد... درست مثل تفکرات شاعری که می‌نویسد: «وقتی که من بچه وزغی بیش نبودم و تو ماهی.» یا آن که این پرسش برایتان پیش آمده است که از خود بپرسید به چه دلیل نصف بیشتر نشانه‌های صورتهای فلکی از حیوانات تشکیل شده است... و این که اصلاً چرا حیواناتی در روی کره زمین وجود دارند و چه چیزی، میلیونها میلیون سال پیش، موجب پیدایش آنها شد، باید بدانید که پاسخهایی برای این پرسشهای گیج‌کننده شما وجود دارد. اینها تماماً موضوعاتی هستند که به روشن‌بینی فردی هر شخص بستگی دارد،

همین‌طور هم به یک سری آموزشهای علوم مکتوم (که خود من از آنها بهره‌مند شدم)... یعنی به گونه‌ای می‌توان گفت که قسمتی از داستان واقعی پیدایش است. اما از آنجا که این‌گونه موضوعات، به آموزشهای شخصی بسیار هوشمندتر و آگاهتر از من نیاز دارد، و دیگر این که تحقیقی کامل در این موارد چند سالی به درازا می‌کشد و به سپری شدن مدت زمان بیشتری نیاز دارد، فعلاً در این باره چیزی نمی‌گویم. هنگامی که به اندازه کافی آموزش گرفتم، و برای این کار آمادگی پیدا کردم و خلاصه، هنگامی که به من اجازه دادند از این موضوعات سخن بگویم و بدانم که وقت توضیح دادن این مسایل رسیده است، آن‌گاه درباره این اسرار دوازده‌گانه شبانه سخن خواهم گفت. اما این بحث ما، موضوع بسیار ظریف و در عین حال پیچیده‌ای است، و با در نظر گرفتن آن که می‌تواند تضادهایی میان مؤمنان به کتاب انجیل، و طرفداران پروپا قرص فرضیه داروین پدید آورد، ممکن است به عنوان مطلبی علمی - تخیلی به مردم ارائه داده شود. در حال حاضر، برای شما کافی است بدانید که توضیحی بسیار پذیرفتنی برای معمای شکلهای حیوانات موجود در نشانه‌های صور فلکی وجود دارد، و این که الزاماً فرضیه آفرینش را نه رد می‌کند و نه با آن از در مخالفت در می‌آید. حتی با فرضیه تکامل نیز تضادی ندارد، بلکه بیشتر سعی می‌کند هم فرضیه آفرینش و هم فرضیه تکامل را غنی‌تر سازد و در آخر موفق می‌شود در میان این دو، نوعی هماهنگی و سازش پدید آورد.

حال که داریم درباره حیوانات به ویژه در مورد صحت نداشتن فرضیه مهاجرت و حلول در جسم حیوانات و گیاهان حرف می‌زنیم، مایلیم پاسخ خود را در این مورد ارائه دهیم، زیرا هم به کار ما مربوط است و هم به مسئله علم لغات^۱ که بعداً در بخش دیگری از کتاب پیرامون آن مفصلاً خواهم

۱. Lexigrams، علمی است که با آن می‌توان از یک لغت، واژه‌های دیگری ساخت مثل . به Idea ← Ideal این ترتیب اگر کلمه God را برعکس بنویسیم کلمه Dog به دست می‌آید. همین‌طور هم کلمه Go! (برو!) یا Do (انجام بده!)...م.

نوشت. منظورم پرسش به پاسخی است که هزاران بار از اشخاص مختلف شنیده‌ام چرا بایستی لغت خدا که در انگلیسی God است، پس از برعکس نوشتن، کلمه Dog را پدید آورد که به معنی سگ است؟ فکر نکنید تنها سوء تفاهم یا تصادف است. سگها، تنها موجوداتی هستند که می‌توانند احساسی عمیق که نام آن عشق است، به انسانها هدیه بدهند.

منظورم عشقی است الهی، عشقی که سگها به خدای خود (که ما انسانها هستیم) نشان می‌دهند (البته چنانچه آنها را کتک نزنید، گرسنه نگه ندارید و از آنها قربانیان بدبختی نسازید). مهم نیست وجود سگتان را چقدر نادیده می‌گیرید، مهم نیست با او با خشونت رفتار می‌کنید، مهم نیست که بارها یادتان می‌رود غذایش را بدهید یا کاسه‌اش را پر از آب کنید، سگ شما هنوز هم با نوعی پرستش نگاهتان می‌کند، در حالی که چشمانش از نوعی عشق عمیق می‌درخشد. مهم نیست با سگتان چقدر با خشونت و بدی رفتار می‌کنید، او هنوز هم آماده است از شما حمایت و دفاع کند و شما را دوست داشته باشد. چاههای درک و ترحم بی‌نهایت عمیق است... سگ همیشه آماده است که ببخشد و ببخشد... تا ابد. هر کاری که انجام دهید (به جز کتک زدن‌های خشونت‌آمیز و وحشیانه و پی‌درپی)، هرگز عشق جاودانی سگ به اربابش از بین نخواهد رفت.

سگ نه تنها بهترین دوست شما است، بلکه بهترین نمونه از نشان‌دادن عشق به موجودی دیگر است. در بعضی از نظریه‌های مربوط به مهاجرت و حلول در جسم همه نوع موجودات روی زمین، به نادرست می‌آموزند که گام بعدی در تناسخ از شکل سگ، به شکل انسان خواهد بود. با آن که این نظریه غلط است، مایلم بدانم چرا آن دسته از مردمی که به این نظریه معتقدند، تصور می‌کنند که تغییر شکل دادن از سگ به انسان در زندگی بعدی، گامی به جلو و از سطحی والا برخوردار است؟ سگها از بیشتر انسانها، صبورتر، باوفاتر، مهرباتر و نیز بخشنده‌ترند، به جز سگهای بیچاره شکنجه دیده‌ای که برخی از مردم آنها را آموزش می‌دهند تا فقط حمله کنند و بکشند - البته

طرف سخن من با کسانی است که خروسها را نیز برای پیکار کردن آماده می‌سازند و مسابقات گاوبازی و انواع آزمایشهای وحشتناک را بر روی حیوانات، در آزمایشگاهها ترتیب می‌دهند.

من از واژه «مردم» استفاده کردم، زیرا به نظر من این‌گونه آدمها، انسان نیستند. این افراد چندین درجه پایین‌تر از سطح انسانی، همین‌طور هم چندین و چند درجه پایین‌تر از سطح حیوانات قرار دارند. آن دسته از اشخاصی که به حیوانات کوچکتر و بی‌دفاعتر از خود، یا حتی به اشخاص بیگناه (مثل کودکان) آزار می‌رسانند، کارمای بسیار سنگینی در پیش روی خود دارند، و باید بگویم که انصافاً نیز حقشان است.

همان‌طور که قبلاً گفتم، تعریف واژه کارما، در واژه‌نامه تنها تا حدودی صحیح بود. در ضمن، در قسمتی که مریام می‌نویسد: «کارما تعیین‌کننده سرنوشت شخص است.» مطلبی گمراه‌کننده نوشته است.

نخست آن که بخشی از این تعریف که باید بگویم کاملاً نادرست است انتخاب مریام برای ضمیر شخصی مذکر است... نیز برای تعیین سرنوشتی که در زندگی بعدی، او خواهد داشت.

واقعاً که! آیا ما باید این نکته را قبول کنیم که تنها آقایان هستند که می‌توانند با کمک زندگیهای بعدی خود، برای رفع اشتباهاتی که در زندگیهای پیشین و کنونی انجام می‌دهند، فرصت مجددی داشته باشند؟ با کمال احترام، به این جمع‌آوری‌کنندگان واژه‌نامه‌ها پیشنهاد می‌کنم که ساعات استراحت بیشتری برای خود در نظر بگیرند تا فرصت یابند نگاهی به روزنامه‌ها و مجلات روزانه بیندازند و از حقوق زن چیزهایی درک کنند! ما به سوی عصر دلو می‌رویم (که به نظر می‌رسد این آقایان ابداً توجهی به آن ندارند و این بذر در مغزهای مردانه آقایان پاشیده شده که زنان نیز استحقاق دارند از همان ظواهر مثبت و منفی زندگی درست مانند آقایان برخوردار باشند) و بنابراین، مطمئناً استحقاق دارند قسمتی از کارما را نیز جزو امور شخصی خود تلقی کنند.

حال برگردیم بر سر موضوع کارما: درست است که کارما به راستی می‌تواند بر سرنوشت تسلط داشته باشد. اما این تنها بخشی از تصویر کلی است و چنانچه شما تنها ذره‌ای از کل حقیقت را برملا سازید، این امکان هست که جویندگان حقیقت و راستی را با یک سری افکار و اندیشه‌های نادرست رها سازید. مثلاً برای همین موضوع بخصوص، ممکن است مردم به این باور برسند که سرنوشت شخصی آنان را به طور کامل این نیروی اسرارآمیز، مشهور به کارما در اختیار دارد. خب، پس چنانچه قرار است این نیرو، بدون هیچ ابهامی، تماماً عهده‌دار سرنوشت ما باشد، پس بهتر است دیگر فکرش را هم نکنیم! اصلاً دیگر چرا سعی و کوششی کنیم؟ اگر قرار باشد هیچ یک از کارهای ما تغییری (حتی بسیار کوچک و حقیر) به چرخ کارما بدهد، چرخه‌ای که خود به راه‌انداخته و این کار را در دورانی چندان دور انجام داده‌اید که دیگر آن را به خاطر نمی‌آورید، پس چرا دست به کاری بزنیم؟

مایلم تعریف لغت کارما را در واژه‌نامه طولانی‌تر کنم.

آیا همانگونه که توضیحات واژه‌نامه آشکار می‌کند، نیروی مقاومت ناپذیر کارما، تنها عامل تعیین‌کننده سرنوشت شخصی شما است؟ بلی و نه. بستگی دارد.

کارما هنگامی عامل تعیین‌کننده سرنوشت شما است که شما با نادیده گرفتن قوانین انعطاف ناپذیرش اجازه این کار را به او بدهید. در این مورد، می‌شود گفت درست مثل نقشه ستاره‌شناسی و زایچه شما می‌شود، که این بسیار منطقی است، زیرا جدول و نقشه تولد شما تنها تصویری ساده است که از تعدادی نمادهای مرموز استفاده می‌کند و از تمام ارتعاشات اساسی و مهم و هنوز زنده‌ای که خودتان در این زندگی، در اطرافتان تنظیم کرده‌اید (آن هم با کردارهای اکنون فراموش شده زندگیا‌ی قبلی خود)، و مجبورید در زندگی کنونی‌تان با آن کنار بیایید.

هر قدر اعتقاد کمتری به علم ستاره‌شناسی داشته باشید، زایچه تولد شما

بیشتر شبیه شخصیت خودتان می‌شود، درست مثل دستکشی که به دست بچسبد (زیرا شما هنوز یاد نگرفته‌اید که در بازی شطرنج، چگونه از نقش سربازی ساده به درجه رفیع وزیر یا شاه ارتقا یابید). خواندن و مرور کردن جدول و نقشه تولد انسانی ناباور به این مسایل، همیشه جالب توجه است، به ویژه هنگامی که از کوچکترین جزئیات موجود در زندگی شخصی این فرد سخن به میان می‌آورید و می‌توانید حالت تعجب و حیرت شدید او را به چشم ببینید. این کارها موجب می‌گردد تا این آقا یا خانم بخواهد چیزهای بیشتری در مورد این سرگرمی‌های ابلهانه بداند، در حالی که باطناً دچار نوعی خودآگاهی می‌گردد که هنر و علم ستاره‌شناسی نه سرگرمی ابلهانه است نه بازی - البته منظور من پیشگویی‌های ستاره‌شناسی نیست که در مجلات و روزنامه‌ها نوشته می‌شود و هیچ تشابه و ارتباطی با علم ستاره‌شناسی حقیقی ندارد. درست مثل این است که بازی ایروپلی را به معاملات واقعی املاک و زمین شبیه سازیم.

می‌دانید، تا زمانی که هنوز هیچ‌گونه آگاهی از این مطالب نداشته باشید، حرکت ستارگان و کرات، شما را در صف نگه می‌دارد و اجازه نمی‌دهد پایتان را بیش از اندازه لازم از حوزه وظایف کارمیک^۱ خود بیرون بگذارید. تنها هنگامی که شما به ستاره‌شناسی، و همین‌طور هم علم اعداد اعتقاد پیدا می‌کنید و گامهایی برای تحقیق و بررسی در مورد آن برمی‌دارید و سرانجام به اصول آن پی می‌برید، قادر می‌شوید از محدودیتهایی که جدول و نقشه تولدتان برایتان در نظر گرفته است، فراتر بروید. ضرب‌المثل کهنی وجود دارد که می‌گوید: «خواندن جدول و نقشه تولد یک قدیس هرگز ممکن نیست.» چرا؟ زیرا این قدیس از حد و اندازه زایچه و نقشه تولد خود بالاتر رفته و به این ترتیب از یوغ و محدودیت آن رها گشته است.

روشن‌بینی و بصیرت باعث می‌گردد هاله تابان شخصی شما با سرعتی بسیار بیش از واحدهای آنگستروم در هر ثانیه به ارتعاش درآید. این فرکانس

۱. Karmic، وابسته به کارما - مربوط به مسایل کارما. - م.

ارتعاشی، شما را نسبت به ارتعاشات الکترومغناطیسی که پیوسته از هوا و فضا شما را بمباران می‌کند، مصون نگه می‌دارد. ارتعاشاتی که در طرح و نقشه‌ای که با موقعیتهای کرات و ستارگان در هنگام نخستین تنفس شما پس از زاده شدن، متناسب است، در آن لحظه بخصوص تولد، سلولهای الکتریکی مغزی شما که بیش از چهل میلیارد عدد است، مانند کامپیوتر برنامه‌ریزی می‌شوند. (دقیقاً همان کاری که مغز ما انجام می‌دهد) و باید گفت که کامپیوترهای ساخت بشر تنها تقلیدی بی‌رنگ و ضعیف از کامپیوتری است که هم اکنون درباره آن بحث کردیم.

ممکن است بگویید روشن بینی، شکل به خصوصی از برنامه‌ریزی نشدن است، که موجب می‌گردد در برابر تسلط بر سرنوشتتان به وسیله حرکت کرات و ستارگان، مصونیت یابید. چنین مسئله مشابهی در مورد نیروی کارما نیز وجود دارد، که منجر می‌شود حرکت کرات و ستارگان اساساً وجود داشته باشد. اگر قوانین کارما را نادیده بگیرید، همین قوانین عنان زندگی شما را محکم در دست می‌گیرند. اما هنگامی که فرا می‌گیرید چگونه برای دیروز و امروز و فردا اهمیت قایل شوید، هنگامی که بر آن می‌شوید که این چیزها را به عنوان حال^۱ ابدی و لایتناهی ببینید، و نه برشهای جداگانه‌ای از زمان، آن وقت است که خواهید دانست چگونه اختیار و عنان سرنوشت شخصی خود را خود به دست بگیرید. در واقع مقدر و معین می‌کنید که زندگی‌تان چگونه باشد. به قول گفته مشهور: «حقیقت را بجوی، آنگاه حقیقت تو را از هر بندی آزاد خواهد کرد.» یا در واقع از هرگونه استبداد و یوغ کارمیک رها خواهید شد. هنوز برای من عجیب است که می‌بینم مردم به چه راحتی قادرند سخنان نجار ناصریه (مسیح) را به صورت جملاتی دشوار و پیچیده درآورند. حال آن که او سعی داشت سخنانش را به دور از هر سختی و پیچیدگی، و به طرز ساده بیان کند.

مثال دیگری در مورد زایچه و جدول تولد ستاره‌شناسی که با سرنوشت

1. Eternal Now

کارمیک شما مربوط است می آورم و سپس به سراغ تعریف جزئیات بیشتری از خود واژه کارما می رویم. زایچه و جدول تولدتان را مانند تخت نوزادی (محصور شده با میله‌های چوبی) در نظر بگیرید، جایی که برای نفع خودتان در آن محبوسید (تا مجبور گردید کارمای اجباری خود را به انجام برسانید). در یک نمونه دنیوی، بچه نوزادی را در نظر می آوریم، پس از آن که اندکی بزرگتر و دارای شعور بیشتری شد، او را از درون تخت محصور بیرون می آوریم و این آزادی را به او می دهیم که در اطراف به گردش برود و بیش و کم در هر محلی که خود انتخاب می کند قدم بگذارد. چنین مثالی در مورد شما صدق می کند، یعنی هنگامی که از لحاظ عرفانی و روحانی به اندازه کافی رشد کردید، و از لحاظ فکری دانا و عاقل شدید، آن گاه می توانید با خواسته خودتان به هر سو بروید و مرتکب اشتباهات شخصی و مربوط به خودتان بشوید (که این مجدداً کارمایی جدید است)، البته اگر خودتان خواستار آن باشید، که من امیدوارم چنین نخواهید! به این کار می گویند، بودن در زیر قانون آنی کارما^۱ (در حالی که کارمای تمام زندگیهای قبلی کاملاً پاک و تمام و کمال پرداخت شده است). این قانون، همان طور که به زودی خواهیم دید، آزمایش سنگین و سختی برای روح محسوب می شود. اما نخست ببینیم کارما دقیقاً چیست؟

قانون کارما، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر اساس قانون علت و معلول نیوتون پایه‌ریزی شده است، زیرا برای هر کنشی، واکنشی وجود دارد. برای مثال، بیژن، منیژه را آزار می دهد^۲. منیژه در زندگی بعدی، در بدنی جدید، با بیژن رو به رو می شود. طبیعتاً با اسامی و گاهی اوقات هم با جنسیتی دیگر. او بیژن را آزار می دهد، با نوعی آگاهی مبهم که در ناخودآگاه منیژه وجود دارد و در سطح خودآگاه او نیست و احساس می کند که به گونه‌ای، این بیژن

1. Law of Instant Karma

۲. در متن اصلی از دو اسم جان و مری استفاده شده که من بهتر دیدم با دو نام فارسی تعویض کنم. — م. .

بوده که قبلاً او را ناراحت کرده است. سپس دوباره زندگی دیگری برای هر دونفرشان آغاز می‌شود و این بار نوبت بیژن است که مجدداً منیژه را آزار دهد، و پس از آن در یک زندگی دیگر دوباره نوبت منیژه می‌شود که بیژن را بیازارد و... در حالی که هر یک از آنان به مجرای مبدل می‌شود که بومرنگ کارمای طرف مقابل، در زنجیری کسل‌کننده و به نظر پایان‌ناپذیر از زندگیهای متعدد (تناسخ‌های مکرر) با آن برخورد می‌کند.

زنجیر کارمایی بدین شکل فقط به دو نوع شکسته می‌شود:

۱ - شخصی که تازه‌تر از دیگری مورد آزار قرار گرفته (در زندگی قبلی) فعلاً بیژن است. او از قانون کارما خبردار می‌شود و به حقیقت آن پی می‌برد، بنابراین از ادامه دادن رابطه زنجیرمانندی که با کارمای منیژه دارد، خودداری می‌کند. او متوجه می‌شود که خواسته شدید و توضیح‌ناپذیرش برای آزار دادن منیژه، به گونه‌ای، برای شخص منیژه پیش می‌آید (بیژن این مطلب را در ناخودآگاه خود حس می‌کند)، اما او تصمیمی آگاهانه می‌گیرد و از مبدل شدن به کانالی برای مکافات و کیفر کارمیک منیژه خودداری می‌ورزد، به این ترتیب بیژن، منیژه را می‌بخشد و زنجیر کارما پاره می‌شود. باید گفت منیژه خیلی خوش شانس است. زنجیر کارمای پاره شده برای هر دو طرف که به آن اتصال داشتند، آزادی و رهایی به ارمغان می‌آورد.

۲ - در حالت دوم، بیژن به حد کافی بصیرت نیافته است تا مانند حالت اول رفتار کند، اما منیژه به حقیقت قانون کارما پی می‌برد، و به آزاری که بیژن به او رسانده است پاسخ می‌دهد و از خود می‌پرسد: «من چه کاری به این شخص کردم که اکنون باعث شده مرا این چنین آزار و اذیت کند؟ (و به این پرسش خود عقیده‌ای ژرف و راسخ دارد). من که هیچ آزار و اذیتی که موجب ناراحتی او شود در این دنیا در حقش روا نداشته‌ام، پس حتماً او را در یک زندگی قبلی آزار داده‌ام، وگرنه در

چنین موقعیتی قرار نمی‌گرفتم. من نمی‌توانم هیچ بخت و اقبال خوب یا بدی داشته باشم که خودم موجب پدید آمدن آن در زندگی گذشته نبوده باشم.^۱» به گونه‌ای واضح‌تر، منیژه آماده و مایل است تا بدهی کارمیک خود را در کمال ظرافت و با عزم و خواسته‌ای استوار بپردازد و بدون هیچ اندوه و رنجش و خشمی، این کار را تقبل می‌کند.

همین که منیژه این ناراحتی روا شده را به عنوان مسئولیت شخصی پذیرفت و هیچ‌گونه رنجشی را در دل احساس نکرد (یعنی آن که تخم اتمی شکل آن را در قلب و جان خود نپاشید) تا در زندگی بعدی آن را در خاطره ناخودآگاه خویش حفظ کند، موفق می‌شود زنجیر کارما را با شکل دیگری از بخشش پاره کند. به یاری فهم و درکی که تا زندگی بعدی او، به هنگام برخورد مجدد با بیژن حمل خواهد شد.

شیوه عملکرد کارما چنین است. زنجیر کارمیک را هر یک از دو طرف وابسته به آن می‌توانند پاره کنند (البته شما با بسیاری اشخاص دارای وابستگی کارمیک هستید... نه یک نفر). این زنجیر ممکن است هم با نیروی گیرنده کارما و هم نیروی دهنده کارما پاره شود.

این را به خاطر بسپارید که شما هیچ‌گونه اقبال (خوب یا بد) ندارید که از اعمالتان ناشی نشده باشد. حال می‌خواهد در این زندگی باشد یا در زندگی‌های گذشته‌تان، هرگونه حرکتی که آغاز شود، تا زمانی که قوانین علت و معلول میزان کننده، آن را خنثی نگرداند، همچنان در حرکت باقی خواهد ماند که نوعی برابری بدهی کارمیک به حساب می‌آید.

این مسئله اجتناب‌ناپذیر است و فرار از آن ممکن نیست. تا چند لحظه دیگر مثال دیگری برایتان خواهم زد که چگونه کارمای خود را توازن دهید. چیزی که موجب تمامی اشتباهات و آشفتگیها می‌شود، فراموشی است.

۱. از ماست که بر ماست. - م.

فراموشی کارمیک^۱ واقعه‌ای به راستی غم‌انگیز و تراژیک است. برای فراگیری و درس عبرت گرفتن از تجربیات گذشته، به مقداری آگاهی نیاز دارد، آگاهی از دروس همین تجربیات گذشته. در واژه حافظه (Memory) واژه بیشتر (More) و من (Me) وجود دارد. چنانچه شما می‌توانستید بیشتر به خاطر آورید، قادر بودید از خودتان چیزهای بیشتری بدانید و بفهمید. گفته شده است که تنها اعتقاد به تناسخ، خود موجب می‌گردد تا خاطره‌های گذشته به تدریج به روح فرد ارشاد شده روشن بین داده شود.

هر چند برای پذیرش هدیه‌ی خاطرات کارمیک، شما بایستی روشن بین گردید تا قادر شوید بنابه دلخواه و خواسته‌تان، هر چیزی را (خاطره و غیره) به حافظه‌تان بیاورید، یا بیرون برانید، درست مثل تنظیم کردن ایستگاه رادیویی یا کانال تلویزیونی. وگرنه اغتشاش در مغز و فکر جای خواهد گرفت و انسان را به سمت جنون خواهد برد. در نظر بگیرید چنانچه نتوانید یک ایستگاه رادیویی یا یک کانال تلویزیونی را روی موج مورد علاقه‌تان تنظیم کنید، طبعاً سر و صدای تمام ایستگاهها و کانالها در یک زمان به شما هجوم می‌آورد. آن وقت شما نه قادر به دیدن چیزی خواهید شد، نه شنیدن صدایی مگر اغتشاشی وحشت‌آور و بی‌معنی. به همین دلیل است که در سطح کنونی سیر تکاملتان، شما از چنین دیوانگی که ناشی از حافظه و خاطرات کارمیک در آن واحد است، به وسیله‌ی نوعی فراموشی روحانی و عرفانی حمایت می‌شوید. این کار تا زمانی ادامه می‌یابد که شما ارتعاش در فرکانس بالاتری را آغاز کنید تا قادر گردید خاطرات کارمیک خود را بنابه میل و انتخاب شخصی برگزینید^۲.

1. Karmic Amnesia

۲. شایع است فیثاغورث که اعتقاد راسخی به تناسخ داشتند، قادر بوده تمامی زندگیهای گذشته خود را به خاطر آورد و از این بابت رنج بسیاری می‌کشیده است. می‌گویند در حین قدم‌زدن با شاگردانش ناگهان چهره‌ای پر درد و رنجور و غمزده پیدا می‌کرد و چنانچه شاگردی از او علت این آشفتگی را می‌پرسید، فیثاغورث در پاسخ می‌گفت که یکی از اعمال ناپسند زندگیهای گذشته‌اش را دوباره، در پرده‌ی ذهن مشاهده کرده است. — م.

درک زمینه و نقشه کارما چندان دشوار نیست. چه نیروی اسرارآمیزی است که به وسیله اعمال و کردار شما به حرکت می‌افتد؟ کارما. این نیرو چگونه تحت کنترل شما قرار می‌گیرد و چگونه می‌توان مسیر آن را تعیین کرد؟ به وسیله فرشته رفیع وجود، یعنی استاد کلاس روحانی و عرفانیتان. چگونه می‌توان زنجیر کارما را از هم درید؟ با ارتباط پیدا کردن با باطن رفیع خودتان، آن هم با تنظیم کردن آن (درست مثل تنظیم کردن ایستگاه رادیو یا کانال تلویزیون) با فرکانسی درست و دقیق. این کار چگونه صورت می‌گیرد؟ به یاری انرژی الکترومغناطیس (جذب مغناطیسی). این انرژی را از کجا می‌توان به دست آورد؟ با خواستن. با خواسته‌ای شدید، نیازمندانه، و جویندگی بیش از اندازه. خواسته شدید موجب پدید آمدن موجی از انرژی می‌گردد که در همان سطح به سایر امواج می‌پیوندد و درجات گوناگونی از روشن بینی رخ می‌دهد. باز هم تکرار می‌کنم: «حقیقت را به جوی، آن‌گاه حقیقت تو را از هر بندی آزاد خواهد کرد.» نخستین گام برای جستجوی حقیقت، خواستن، آرزوکردن، نیاز داشتن، و طلب کردن آن است و خواندن هر نوع کتابی که درباره مسئله کارما و تناسخ بحث می‌کند. اگر به راستی خواسته شما برای دانستن از صمیم قلب و واقعی و شدید باشد، نه ناشی از کنجکاوی ساده، کم‌کم تصاویری را خواهید دید و وقایعی را احساس خواهید کرد که به نظرتان می‌رسد پیش از این نیز آنها را دیده یا حس کرده‌اید (همان حالت دژا-وو). این مطلب موجب خواهد شد شما به قلمرو خود-شناسی گام نهید، کاری که شما نیاز دارید آن را انجام دهید تا بتوانید بنابه میل و انتخابتان، خاطرات متعلق به زمانهای گذشته را به خاطر آورید. از آنجایی که خود، چنین خاطراتی را مقرر می‌کنید (حافظه کارمیک)، پس خود نیز آن را به دست خواهید آورد. «نجواه، آن‌گاه دریافت خواهی کرد.» بله، به همین سادگی است.

ممکن است به نظرتان بی‌معنی و دشوار بیاید، اما در واقع به قدری ساده است که اغلب درک آن سخت و پیچیده به نظر می‌رسد، مگر آن که

به کودکی خردسال^۱ مبدل شوید که یکی از شرایط پیشنهاد شده آن جلیلی مقدس^۲ (حضرت مسیح) برای ورود به قلمرو باطن رفیعتان است. فکر نکنید این رویداد به سرعت رخ خواهد داد، اما می‌توانید اطمینان داشته باشید که به وقوع خواهد پیوست و هنگامی که روی دهد، بی‌اندازه دچار شگفتی و حیرت خواهید شد. خودتان خواهید دید، زمان دارد به سرعت به سوی عصر دلو می‌رود، و تمامی دایره‌های کارمیک کامل خواهند شد و تمام روحهای دوقلو (ارواحی که در دو کالبد ولی دارای یک ذات و جوهرند) که میلیونها سال است از یکدیگر جدا شده‌اند، یکدیگر را پیدا خواهند کرد و در وحدانیت کاملی پیوند داده خواهند شد که موجب می‌گردد هماهنگی نهایی عالم به دست آید. زمان مورد نظر، به قدری نزدیک است که در آن، تصاویر واضح و روشن و حافظه‌ای دقیق و مطلق از حوادث گذشته، جایگزین فراموشی کارمیک کنونی خواهد گشت... و خاطرات مسیرهایی که در گذشته با یکدیگر پیموده‌اید چنان در ضمیرتان ظاهر خواهد شد که همه قادر خواهند بود وقایع فراموش شده زندگیهای قبلی خود را بنایه انتخاب ببینند.

ماشین زمانی که نویسنده مشهور اچ. جی. ولز^۳ در کتابش ذکر کرده است، دستگاهی علمی و اختراعی نیست که بنابه قوانین فیزیک درست شده باشد، بلکه شیوه‌ای است برای سفر به درون خودتان که بنابه قوانین متافیزیک (یعنی علمی فراتر از فیزیک) ساخته و پرداخته شده است. همان‌طور که خود ولز می‌نویسد: «... روزی خواهد رسید که ما دوباره خواهیم توانست در صحنه وقایع ناپدید شده دوران گذشته گام برداریم... و

۱. منظور نویسنده این است که قلب و روح جوینده حقیقت باید مانند کودکی خردسال، معصوم و عاری از هر آلودگی و صفت ناپسند باشد و مانند کودکی خردسال، ایمان به ماورای طبیعی داشته باشد و شرارتی در باطن نداشته باشد. - م.

۲. Galilean، منظور شهر جلیل در فلسطین است که حضرت عیسی مسیح (ع) در آنجا سکونت داشت. - م.

۳. H. G. Wells (متولد شهر یور)، نویسنده کتاب ماشین زمان و بعد چهارم. - م.

اعضای رنگارنگی را کش دهیم که تصور می‌کردیم خاک شده است... و تابش نور خورشید یک میلیون سال قبل را حس کنیم.»

بنابراین، تا فرارسیدن آن زمان... و تا هنگامی که خود را تمرین دهید که تصاویر سریعی از زندگیهای پیشین خود ببینید، و گهگاه، در انجام دادن این کار، با موفقیت روبه‌رو شوید، راه مؤثر دیگری وجود دارد که برای هماهنگ ساختن کارمای شما عالی است. نخست هنگامی که اتفاقی بسیار منفی برایتان روی می‌دهد، این را پیش خود مجسم کنید که چنین ناراحتی یا اندوهی را در زندگی قبلی برای کسی فراهم آورده‌اید (احتمالاً برای همان شخصی که آن ضربه شدید را از او خورده‌اید)، موقعیت منفی را بپذیرید، گریه کنید و بگویند: «شمار می‌رسد که شما هیچ تقصیری در پیش آمدن آن نداشته‌اید. تمام تلخیها و رنجشها و ناراحتی‌هایی را که نسبت به عامل این ناراحتی‌ها، احساس می‌کنید، از قلب و مغزتان دور بریزید، و بدانید که این آقا یا خانم (که از نخستین روش پاره کردن زنجیر کارمیک که قبلاً از آن سخن گفتم، هیچ درک و فهمی ندارد)، تنها مجرای برای این کارمای بخصوص به شمار می‌آید که خود شما، در زندگی پیشین به حرکت انداخته بودید، مهم نیست که اکنون قادر به یادآوردن آن نیستید.

چنین پذیرش کامل و مخلصانه‌ای (این پذیرش باید به‌طور واقعی و عمیقاً در وجودتان احساس شود و تنها به منزله یک عمل ساده صورت نگیرد)، خود به تنهایی، مکافات و بارگناه این کارمای ویژه را که تجربه می‌کنید، سبک خواهد کرد و همین مطلب را در همان لحظه احساس خواهید کرد. در اغلب اوقات، شخص مزبور حالتی مشوش و اندکی شرمنده به خود خواهد گرفت و کارهای منفی خود را نسبت به شما متوقف خواهد کرد، حال به تدریج یا بی‌درنگ.

گام بعدی: سعی کنید در مورد تقارن این عمل منفی به تمرکز ذهن و مراقبه پردازید و درباره چیزی تعمق کنید که هم‌اکنون دارد به سرتان می‌آید، و شما عین همان عمل را در زندگی قبلی بر سر شخص دیگری آورده‌اید. سپس

عملیات معکوس کارهای منفی آن شخص (یا اشخاص) را نسبت به همان شخص (یا اشخاص) انجام دهید. بیشتر اوقات این کار موجب می‌گردد ترازوهای کارما میزان شود، به طوری که دلیل ناراحتی و رنج شما برای همیشه از سر راهتان برداشته می‌شود و اوضاع بار دیگر و به سرعت به روال طبیعی و درست خود برمی‌گردد (اغلب به گونه‌ای حیرت‌آور). تصور می‌کنم به چند مثال مختصر نیاز داشته باشید.

این داستان واقعی است. یکی از دوستان من در چارلزتون (واقع در ویرجینیای غربی) پس از آن که از پزشکان معالج خود شنید به بیماری بسیار نادری مبتلا گردیده است که در پزشکی امروز، هیچ راه درمانی برای آن یافت نشده است و این که در مدتی کمتر از یک سال همه اعضای بدنش از کار خواهد افتاد، به شدت ضربه خورد. این آقا، پیش از هرچیز، مسئولیت این کارمای خود را پذیرفت. او درک کرد که در زندگی قبلی خود به احتمال بسیار بسیار زیاد، موجب فلج شدن یک یا چند تن شده بوده است. او پس از آن که این وضعیت را به حرکت انداخت، واکنش عملی‌اش به گونه‌ای سعی کرد ترازوی کارمای او را به پیروی از قانون مربوط به کارما، میزان کند (قانون کارما کاملاً غیرشخصی است). این امکان وجود داشته که مثلاً او در زندگی قبلی خود، راننده‌ای بوده که با عابری پیاده تصادف کرده و سپس از صحنه وقوع حادثه گریخته و شخص مضروب را فلج کرده است، یا آن که در حین بازی عالی فوتبال یا بوکس، موجب فلج شدن بازیکن دیگری شده است. حتی این امکان وجود دارد که در دوران روم باستان زندگی می‌کرده و یکی از سربازانی بوده که مسئول انداختن مسیحیان اولیه به درون قفس شیرهای درنده بوده است. او سپس در مورد چندین شکل مختلف از عملیات تقارن^۱ به اندیشه پرداخت و سرانجام تصمیمی اتخاذ کرد.

او از پست خود استعفا کرد و پس از زیان هنگفت مالی، و در حالی که از درد جسمانی عظیمی رنج می‌برد، در یک بیمارستان کودکان فلج به کار

1. Polarity Action

مشغول شد و در ازای دریافت حقوق بسیار ناچیزی در این بیمارستان که در شهر مجاور واقع بود، به کار خدماتی پرداخت. حقوقش به قدری کم بود که برایش دشوار بود اتاقکی مبله و کوچک را در نزدیک بیمارستان اجاره کند. این آقا، برای کودکان مفلوج، با صدای بلند کتاب قصه می‌خواند و در هنگام فیزیوتراپی، در کنارشان حضور داشت و به آنان دلگرمی می‌داد و کارهای ناخوشایندی که برای حفظ بهداشت بیمارستانها الزامی است، و وظیفه کارگران رده پایین است، انجام می‌داد. در هفته اول کارش در بیمارستان، چنان تحت تأثیر لبخندهای شاد و رفتار به دور از شکوه و گلایه بچه‌های بیمارستان قرار گرفت که بیماری درمان‌ناپذیر خود را از خاطر برد (بسیاری از این کودکان، بیماران مشرف به مرگ بودند). فقط شبها بود که درد و ناراحتی، اعضای تن این آقا را شدیداً آزار می‌داد و مانع خوابیدن او می‌گشت.

سه ماه پس از کار با کودکان فلج، این آقا متوجه شد که درد جسمانش تا حد زیادی کم شده است، و چند هفته بعد، دیگر احساس هیچ‌گونه درد و ناراحتی نمی‌کرد. او به شهر چارلزتون برگشت تا بنابه وقت از قبل تعیین شده نزد پزشکان مربوطه برود و آزمایشهای گوناگونی انجام دهد. اما پزشک معالج او در کمال حیرت و شگفتی به وی گفت که هیچ‌گونه علایم آن بیماری درمان‌ناپذیر و لاعلاج در بدنش دیده نمی‌شود و دیگر هیچ نوع ناراحتی ندارد! بهبود آنی، کلمه‌ای بود که این پزشک برای سلامت کامل او (که در میان پزشکان با واژه معجزه برابر است) به زبان آورد. همان‌طور که قبلاً گفتم، قانون کارما کاملاً غیرشخصی عمل می‌کند. این قانون کاری به این ندارد که چگونه این ترازوها میزان می‌شوند، فقط به این بها می‌دهد که هر چه زودتر میزان و برابر شوند.

نمونه دیگری برایتان می‌آورم: هنگامی که به زنی اعلام می‌کنند نازاست و با هیچ نوع کمک پزشکی نمی‌تواند کودکی به دنیا آورد، باید گفت که برای این واقعه غم‌انگیز، برای این آرزوی برآورده نشده، این عشق سیراب نشده، علتی کارمیک وجود دارد. این خانم یا در زندگیهای گذشته خود به دلایل

خودخواهانه، بارها از داشتن فرزند ابا داشته و خودداری می‌کرده، یا آن‌که کودکان خود را به گونه‌ای، آزار و شکنجه می‌داده است. بنابراین تصمیم می‌گیرد فرزندی را به فرزندخواندگی بپذیرد (من کاری به شوهر این خانم ندارم، نه به این دلیل که شوهر بی‌تقصیر است، بلکه در این جا مایلیم تنها درباره کارمای شخصی یک شخص، یعنی همین خانم مورد نظر بحث کنم). پس از آن که وی فرزندی را قبول می‌کند، چه اتفاقی می‌افتد؟

پزشکی از دوستانم که در نیویورک مطب دارد و پزشک دیگری ساکن کالیفرنیا، به من گفته‌اند، که بر طبق آمارهای داده شده، هفتاد و پنج تا هشتاد و پنج درصد خانمهایی که نازا تشخیص داده شده بودند (از جمله زنانی که شوهرانشان دارای اسپرم کمتر از حد لزوم بود) مدتی پس از قبول کردن کودکی به فرزندی، با کمال خوشحالی متوجه می‌شوند که باردار شده‌اند!

کارمای این زن او را نازا کرده بود، یعنی آموزگار درسهای او در کلاس روحانی، بنابراین در این زندگی درک می‌کند که نداشتن بچه و به طور کلی نازا بودن چه احساسی دارد و چه تنهایی به همراه دارد. به همین دلیل خاطره این وضعیت را در ناخودآگاه خود دارد و در زندگی بعدی خود نیز آن را به همراه خود خواهد برد، در حالی که در طول آن زندگی دیگر هرگز نه از داشتن بچه خودداری خواهد کرد، نه در صدد آزار و اذیت آنان برخواید آمد. به همین جهت، در هنگامی که این خانم علائمی از نوعی درک و فهم را نشان می‌دهد و اعلام می‌کند: از این درس کارمیک به خوبی اطلاع پیدا کرده است و با قبول کردن طفلی بی‌مادر، و نثار کردن عشق و محبت مادرانه به او، ترازو را برابر می‌کند و کیفر کارما از سر او برداشته می‌شود، طبیعتاً کارمای شوهر نیز از میان می‌رود زیرا کارمای شوهر به گونه‌ای جدانشدنی با کارمای همسر او وابسته است.

در شرایطی که عمل فرزندخواندگی صورت می‌پذیرد، و زن پس از آن باردار نمی‌شود، باید به این نتیجه رسید که رفتاری که در مورد کودکی در

زندگی گذشته خود داشته، بی‌نهایت شدید و منفی بوده است (حتی تا مرز کشتن و به قتل رساندن فرزند)، که این کارمایی برجا می‌گذارد که بیش از یک کفاره، در بیش از یک زندگی لازم است تا توازن و ترازوی کارما برقرار شود. با این حال، با پذیرفتن کودکی که به عشق و رسیدگی محتاج است، و با در نظر گرفتن این کودک به عنوان پاره‌ای از وجود خود، این زن می‌تواند به تدریج بدهیهای گذشته خود را به کارما، از بین ببرد و به مسیری گام بگذارد که بخشایش کامل او در انتهای آن راه خواهد بود. دست‌کم باید گفت که این زن دیگر عقب‌گرد نمی‌کند و رو به جلو در حرکت است... یا شاید هم در همان محل خود ساکن ایستاده است.

به اندازه انسانهای موجود در روی زمین، در مورد مبحث کارما، نمونه و مثال وجود دارد که هر کدام با هزاران ظاهر بی‌اهمیت و یا مهم و اساسی علت و معلول کارمیک، وقایع و اتفاقات زندگیهایشان را به هم مربوط می‌سازد. راه سریع و آنی گسستن زنجیر کارمیک، بخشیدن هر شخصی است که موجب آزار و اذیت شما گردیده است. (حتی پیش از آن که آنان از شما طلب بخشش کنند، و یا حتی در اوقاتی هم که از شما تقاضای عفو نمی‌کنند.) نه تنها بخشیدن و گذشت، زنجیر کارمیک شما را از هم خواهد گسیخت، بلکه زنجیر آنان را نیز از هم خواهد درید (مگر آن که آنان بار دیگر کارماهای جدیدی برای خود دست و پا کنند و یا برعکس شما، کارمای جدیدی برای خود فراهم آورید).

چنانچه شخصی اموال شما را دزدید می‌توانید مطمئن باشید که شما در زندگی گذشته‌ای که داشتید، از شخصی چیزی دزدیده‌اید، به احتمال فراوان از همین شخصی که از شما چیزی دزدیده است. حال می‌خواهد هر اسم یا هر شکل و قیافه‌ای داشته باشد؛ این شخص به احتمال زیاد در زندگی قبلی شما بوده است و رابطه‌ای با او داشتید. هنگامی که شخصی در این دنیا به شما محبت، ترحم، کمک مالی، یا چیزی از این قبیل ارزانی داشت، تصور نکنید که شما لایق این محبت (هرقدر هم ناچیز) نبوده‌اید. می‌توانید مطمئن

باشید که مشابه چنین کاری را برای همین شخص در زندگی قبلی خود انجام داده‌اید و این آقا یا خانم، با قانون کارما، همچون آهن‌ربایی به شما جذب می‌شود تا محبت‌های شما را جبران کند. پس می‌بینید که به هر دو صورت، اتفاق می‌افتد. رابطه «بیژن، منیژه را آزار می‌دهد» / «منیژه، بیژن را آزار می‌دهد» خیلی راحت می‌تواند به این ترتیب شود:

«بیژن، منیژه را کمک می‌کند» / «منیژه، بیژن را کمک می‌کند.» و این است «زنجیر زرینی که وابسته می‌گرداند.»

دوباره اعلام می‌کنم که گفته‌های حضرت مسیح بسیار ساده و روشن بوده است: «به تمام کسانی که از تو بیزارند، مهربانی روا بدار، با تمام کسانی که بدترین رفتارها را با تو دارند، مدارا کن... اگر مردی برگونه راست تو سیلی نواخت، صورتت را بچرخان و بگذار برگونه چپت نیز سیلی بزند... و اگر مردی در دادگاه تو را محاکمه کرد، و لباس از تنت برگرفت، بگذار کلاهت را نیز به همراه آن بردارد... در برابر شر مقاومت نکن.»

به گونه‌ای واضح‌تر، سعی کنید بدهیهای کارمیک خود را در کمال خونسردی و خوشرویی و صفا پردازید و هیچ شکوه و شکایتی بر زبان نرانید و هیچ‌گونه رنجش و ناراحتی در دل احساس نکنید. آن وقت است که یوغ کارمیک، به گونه‌ای معجزه‌آسا، از گردن شما برداشته خواهد شد، با این اعتقاد که پذیرش خوشروییانه شما با عملی مثبت میزان شده است که همان موجب توازن عمل منفی قبلی شما، در ترازوی کارمیک خواهد شد. نخست بپذیرید. سپس ببخشید و در آخر، جبران کنید. و در نهایت با خودتان یکی شوید.

باید اضافه کنم، با اشاره به بعضی از حرکات جدید مذهبی این زمانه، تنها زمزمه کردن کلماتی همچون من عیسی را ناجی خود و پروردگار را به عنوان سرورم قبول می‌کنم، ذکر جادویی و سحرآمیزی به شمار نمی‌آید که قادر باشد مسئولیت کارمیک افراد را نادیده انگارد. چنین سستی روحانی موجب پدید آمدن هیچگونه معجزه‌ای نخواهد شد. شما هرگز این افراد را

نمی‌بینید که از بیانات عیسی مسیح در مورد ایرادی اساسی در اعتقاد فلسفی‌شان سخن بگویند، مگر نه؟ سعی نکنید اعمال کسی را قضاوت کنید، وگرنه اعمال خودتان را قضاوت خواهند کرد... ذکر یا دعای عیسی کمک می‌کند... اغلب شبیه تهدیدی بر زبان رانده نشده است تا دعایی خیر: «به گفته‌های من ایمان بیاور و همچون من معتقد باش، وگرنه در آتش جهنم خواهی سوخت...» و تنها کاری که لازم است انجام دهید تکرار مقداری کلمات است تا به سعادت دست یابید. عجله کنید!... متأسفم که باید بگویم فقط این چیزها نیست... پس در مورد آن دسته از اشخاصی که به تعالیم آواتارها گوش می‌سپارند و آنها را به سخنان عیسی مسیح ترجیح می‌دهند چه باید گفت؟ همین‌طور هم اشخاصی که به عقاید پرفضیلت حضرت محمد (ص) و یا بودا گوش فرا می‌دهند؟ (تمامی عقاید بودا عاقلانه و از فرزاندگی ویژه‌ای برخوردار است، مگر عقیده اشتباه مهاجرت پس از مرگ به انواع مختلف اشکال حیاتی که امکان دارد اشخاص دیگری در تعالیم بودا گنجانده‌اند.)

جمله اغلب درک نشده و بد تفسیر شده کتاب تورات: «چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان» به هیچ‌وجه انتقام‌جویی را توصیه نمی‌کند! این جمله مربوط می‌شود به قانون کارما یعنی قانون علت و معلول که برای هر کنشی، واکنشی مساوی وجود دارد.

بینایی شخصی را بگیرید، آن وقت بینایی شما گرفته خواهد شد (مگر آن که یاد بگیرید چگونه جبران کارتان را بکنید و کفاره بدهید و کارما را خنثی کنید). حتی چنانچه دندان‌های با نیتی شرورانه بکشید، روزی می‌رسد که در جایی، به گونه‌ای، همین شخص، دندان‌های را از دهانتان خواهد کشید... و به همین ترتیب... هر ناراحتی، جراحت، دزدی، یا غم و اندوهی که می‌خواهد باشد.

ممکن است پرسید: «چه تفاوتی می‌کند اگر قرار است برای کاری که حالا انجام داده‌ام، بعدها غرامتی پردازم؟ من که در زندگی بعدی چیزی به خاطر

نخواهم داشت؟» آیا برای کسی فرق می‌کند که شما در همین زندگی کنونی به مصیبتی عظیم دچار شده باشید؟ بدیهی است که تفاوت فراوانی دارد. بنابراین چنین وضعیتی نیز برای شما پدید می‌آید. (البته بعداً و در دنیایی دیگر) شخص زجر دیده‌ای که در حال حاضر قادرید او را ببینید، هر چه لازم است می‌دهد تا قادر باشد گذشته‌ای را که باعث وضعیت کنونی وی شده، عوض کند. اما کار از کار گذشته است. مردم همیشه از خاطر می‌برند که برای آینده خود، از همین حالا، تدارک می‌بینند.

تناسخ و قانون کارما، به وضوح دلیل تفاوت‌های میان یک شخص بینا و یک شخص نابینا و نیز فردی سالم را با فردی بیمار، و یا شخصی فقیر با شخصی غنی، شخصی تنها با شخصی محبوب و... را به شما آشکارا ارائه می‌دهد، با این وجود، رهبران تمامی مذاهب و اعتقادات امروزی، هنگامی که در برابر این پرسش که چرا چنین وضعیت به ظاهر ناعادلانه و خشنی وجود دارد، (البته با در نظر گرفتن این که تنها یک حیات و یک زندگی وجود دارد نه بیشتر) تنها با این جواب پاسخ می‌دهند: «توضیحی وجود ندارد.» و یا می‌گویند: «بر ما نیست که چنین مسایلی را بپرسیم.» پاسخ من به این‌گونه افراد این است: بر ما نیست که بپرسیم؟ اصلاً این طور نیست! حضرت مسیح با وضوح و دقت بسیار دستور داده است که: «ما باید در جستجوی حقیقت باشیم.»

شاید این رهبران مذهبی جدید بر پایه «هر چیزی که بگویند ممکن است آنان را بیشتر محکوم سازد» از اصلاح روحانی دفاع می‌کنند یا ممکن است فقدان پایه و اساس تعالیم اخلاقی خود را آشکار سازند؟ این شالوده محکم بی‌نهایت عادلانه و منطقی همان کارما است، که نقشه جاده‌هایش همان علم ستاره‌شناسی و علم اعداد است، فرایافته‌های شخصی که قوم اِسِن (که حضرت عیسی مسیح در طول هجده سال گمشده زندگی خود، مطالب فراوانی از آنان آموخت) به آنها عقیده‌ای راسخ داشتند. در ضمن شرح این تعالیم را کسانی که با بازنویسی انجیل، دست به جراحی روحانی زدند، محو

و نابود ساختند.

حقیقت بسیار مهمی که در مورد کارما، بایستی همیشه در خاطر نگه داریم این است که هر مرد و هر زن سفر طولانی را با همدیگر آغاز کرده‌اند - و هر یک از آنان مسلماً به همان مقصد خواهد رسید... البته در زمانی فردی و با انتخاب نحوه سفری که شخصاً انتخاب شده و در مسیر انتخاب شده فردی، و به کمک نقشه انتخاب شده فردی (باورهای مذهبی) است. همان‌طور که شاعر لبنانی، خلیل جبران^۱ آن را با دقت بیان داشته است: «شما نمی‌توانید به بالاتر از آن بلندایی صعود کنید که در وجود هر یک از شما است و یا نمی‌توانید پایین‌تر از خفیفی تنزل کنید که در وجود هر یک از شما یافت می‌شود.» همه رو به سوی مقصدی مشابه روانه هستند، و رسیدن نهایی به مقصد، به یک اندازه و بدون در نظر گرفتن شیوه مسافرت تضمین شده است.

فریافت کارما و تناسخ، ستاره‌شناسی و علم اعداد، از کتاب انجیل مسیحیان برداشته شد. (یادتان باشد که قبلاً گفتم در واژه Bible (انجیل) کلمه Lie (دروغ) وجود دارد.) این کار را پدران کلیسای تازه بنیاد شده، در زمانهای مختلفی از گذشته، با نوعی جراحی کفرآمیز انجام دادند، از جمله شورای ترنت^۲ در سال سیصد میلادی و شورای قسطنطنیه در سال پانصد و پنجاه و سه میلادی که به فرمان امپراتور ژوستینین^۳ و ملکه تئودورا^۴، به مرحله اجرا درآمد. این پادشاه و ملکه اصرار داشتند که هرگونه بحث و کنایه‌ای در مورد این فریافت‌ها از نوشته‌های مقدس حذف شود و پاپ آن دوران، این مطلب را پذیرفت. خوشبختانه این جراحان توهین‌کننده به مقدسات به دلیل عجله‌ای که داشتند، حذف مطالبی را از یاد بردند، از جمله ابیات کتاب جامعه^۵ که در آن از علم ستاره‌شناسی و حرکت ستارگان و کرات و ارتباط آنها با رفتار انسانها بحث می‌کند و... همین‌طور هم گفت و گوهای

1. Kahlil Gibran

2. Trent

3. Justinian

4. Théodora

5. Ecclesiastes

کوتاهی که میان حضرت عیسی و حواریانش در مورد تناسخ‌های پی‌درپی انجام گرفت، و این تنها دو نمونه از مثالهای بی‌پایان است.

* * *

در ترانهٔ مردم که در فیلم سینمایی دختر مسخره خوانده شد، آمده است که عشاق مردم بسیار خوش اقبالی هستند... بله... خوش‌اقبالترین مردم جهان. بله. همین‌طور است. چقدر این کلمات درست است.

از نظر کارمیک، عشاق افراد بسیار خوش‌شانسی هستند، در واقع از تمام اشخاص سرگرم مسافرت طولانی برگشت به خانه خوش‌اقبالترند. ممکن است عشاق از زنجیرهای منفی کارمای یکدیگر بیشتر دچار رنج و ناراحتی شوند، اما در عین حال از درجات بالاتر لذت (که پاداش مثبت کارما است) بهره‌مند می‌گردند. به آنان اشتیاق (انرژی) فراوانتری برای کنار کشیدن پرده‌ای که تصاویر روابط قبلی آنان را در زندگیهای گذشته از نظرشان پوشیده می‌دارد، اعطا شده است. این اشخاص به‌طور ذاتی می‌دانند که چگونه خود را با فرشتگان باطن‌های رفیع خود تنظیم و هماهنگ کنند.

تمام عشاق، به وسیلهٔ بندی نقره‌ای (تارهای موسیقی) به یکدیگر وابسته‌اند. این بندها، از خاطرات محبت‌های گذشته و آتش‌سوزی عشق‌های زندگیهای قبلی آنان، بله... و نیز از ناراحتیها و دردها و رنج‌های زندگیهای گذشته‌شان تشکیل شده است، عشاق در لحظات بسیار زودگذر و در عین حال جذب‌کننده، که عمیقاً به چشمان یکدیگر خیره می‌شوند، و لحظاتی شیرین و سحرآمیز را با نگرستن به یکدیگر سپری می‌کنند، متوجه این چیزها می‌گردند، زیرا همان‌طور که همیشه گفته شده است: چشمها، پنجره‌های روح و... جان است.

تعداد کمی از نویسندگان امروزی یافت می‌شوند که در مورد کارما چیزی نوشته باشند، اما بسیاری از شاعران، از کارما به عنوان اساس و شالودهٔ آثار خود بهره برده‌اند. الیزابت بارت^۱ و رابرت برانینگ^۲ روح‌هایی دوقلو و

1. Elizabeth Barrett

همزاد^۳ بودند... و غزل مشهور الیزابت: «چگونه است که دوستت دارم...»
متنی در مورد کارما دارد... مانند قسمتی از یک قطعه شعر روستی^۴:

من قبلاً نیز در این جا بوده‌ام
چمنزار آن سوی در را می‌شناسم
بوی شیرین و خوش را
نوای آه را، چراغهای اطراف ساحل را
تو قبلاً نیز به من تعلق داشته‌ای
با این حال، چگونه و چه وقت آن را نمی‌دانم
اما... درست در هنگامی که گردنت
برای دیدن پرستوک بلند پروازی
به آن سوی چرخید
همه را قبلاً دیده و می‌شناختم
با آن که سن و ایمان و عقایدمان
ممکن است ما را از یکدیگر دور نگه دارد
و یکی از ما از روی تپه‌ای گذر کند
و دیگری از روی دریاچه‌ای،
من تو را هنوز به خاطر عشقمان، از آن خود می‌دانم
با آن که ممکن است هنوز زندگیهای دیگری
بیایند و بروند.
بسیاری چیزها را باید آموخت
بسیاری چیزها را باید بخشید
پیش از آن که وقت بردن و تصاحب تو
از راه رسد
اما آن زمان از راه خواهد رسید...

آه بلی!

آن زمان از راه خواهد رسید.

* * *

و اما در مورد هجدهمین بیت از شعر روستی، باید بگوییم که چنین تجدید عهدی لازم نیست به تأخیر بیفتد... آن هم برای چندین زندگی متوالی. هنگامی که عشاق بفهمند چگونه قانون کارما را مورد استفاده قرار دهند، صبر و انتظار اجباری نخواهد شد. برآورده شدن آرزو در همین زندگی کنونی، برای هر دو دلداده امکان‌پذیر می‌گردد... به ویژه هنگامی که به زمزمه‌های فرشته‌های رفیع و بلند پایه خود گوش فرا دهند... و یکدیگر را ببخشایند.

چنانچه وضعیتی پیش آمد که شما درباره حقیقت تناسخ یا کارما با شخصی که واقعیت آن را نفی و تکذیب می‌کند، به بحث و مجادله پرداختید، کافی است از همین شخص در مورد دژا-وو و دیدن وقایعی که به نظرتان قبلاً هم آنها را رؤیت کرده‌اید، پرسشهایی بکنید. منظورم تصاویر توضیح‌ناپذیر و در عین حال بسیار زنده و آشکاری است که می‌بینید و به زمانهایی دیگر و محلی دیگر تعلق دارد... که یکباره و ناگهان در برابر دیدگانتان قرار می‌گیرند... چنین اتفاقاتی برای میلیونها میلیون انسان در سرتاسر جهان رخ داده است و از انسانهای عادی گرفته تا مشهور و سرشناس مانند رالف والدو امرسون^۱، هنری فورد، ژنرال پاتن^۲ و بسیاری دیگر نیز دچار این حالت شده‌اند.

مایلم چند نکته‌ای برای پیگفتار این فصل از کتاب ارائه دهم:

در طی نوشتن این بخش، واژه‌نامه دیگری در خانه پیدا کردم و متوجه شدم که حق با من بوده است که آقای مریام را به جای وبستر مورد ملامت و سرزنش قرار دادم. در این واژه‌نامه (که نام آن واژه‌نامه جهانی جدید وبستر است) هیچ سخنی از مریام نیست! تفسیر و توضیح وبستر (با آن که اندکی مردسالاری را تبلیغ می‌کند) از استفاده از کلمه مهاجرت به انواع مختلف

1. Ralph Waldo Emerson

2. Patton

اشکال هستی و حیات یا Transmigration خودداری کرده و معنی دقیق و صحیحی از واژه کارما نوشته است:

کارما: کلیه اعمال شخص در هر یک از حالات پی‌درپی و متناوب زندگیش که تصور می‌رود مشخص‌کننده سرنوشتش در زندگی بعدی خواهد بود.

بنابه گفته استادم: «دقیقاً.»



۵

هنگامی که روح در خواب است

بررسی علم اعداد براساس آموزشهای دانش کابالای عبری و
القبای کلدانی... که تنها روش دقیق و درست اعداد است.

معانی عرفانی
و
کاربرد عملی
علم اعداد

... مگر نه آن که استادان مصری می آموختند که:
«اسرار عقل و فضیلت را
جامهٔ عمل بپوشانید
و هرگونه شر و بدی
از کنار شما خواهد گریخت؟»
واژهٔ علم اعداد (نومرولوژی) دارای دو لغت
جادو و منطق است^۱
بله، علم اعداد دانایی زیادی دارد
همان طور که آلبرت اینشتین
این را در قلمرو سحرآمیز ریاضیات عالی می دانست
همه چیز در آسمان و زمین
بر پایهٔ نظمی بر طبق علم اعداد تنظیم گشته است
... و قوانین متافیزیک چونان حاکمان و ناظران بر مواد معمولی فیزیکی
انعطاف ناپذیر و قابل اطمینان اند
اعداد نمرده اند... خیر، «رموز» هنوز زنده اند
و به مغزهایی که در جستجوی دانستن اند
در طلوع نور رشد روح پاسخهایی می دهند

1. Numerological = (Magic, Logic)

... «هنگامی که روح در خواب است
خداوند با کمک اعداد با ما سخن می‌گوید»

* * *

در آغاز لازم است دربارهٔ هنر ناشناخته و درک نشده و نیز «بسیار بدنام شده» اعداد حقایقی را بیان کنم، به ویژه برای آن دسته از کسانی که در گذشته در مورد این علم گمراه شده‌اند.

در جهان، مقدار زیادی الفباهای عددی و سیستمهای حساب اعداد وجود دارد، و خدا می‌داند تاکنون چندین و چند کتاب دربارهٔ این علم نوشته شده است. جای تأسف است زیرا تنها یک الفبای اعدادی که توسط کلدانی‌های دوران کهن و علم کابالای عبری به دست ما رسیده، دارای ارزش و اعتبار واقعی است. همچنین تنها یک شیوهٔ محاسبهٔ عددی صحیح و قابل اطمینان وجود دارد، منظورم روش کلدانی‌ها و کابالا است که در ضمن به وسیلهٔ «اسن‌ها» مورد استفاده قرار می‌گرفت. یعنی همان اشخاصی که در طول هجده سال «غیبت» و «گم شدن» بی‌توضیح حضرت عیسی، آموزشهایی لازم را به او دادند.

بیشتر مردم در اجتماع امروزی، نگرشی مخصوص نسبت به علم اعداد دارند که از نوعی ناباوری سرگرم‌کننده آغاز می‌شود و به نوعی احساس مسخرگی و استهزا خاتمه می‌یابد. من این‌گونه افراد را اصلاً سرزنش نمی‌کنم. به راستی نیز با خواندن بیشتر کتابهایی که دربارهٔ این مسئله نوشته شده است، بایستی یا سرگرم شد یا احساس ناباوری کرد. اکثر این کتب هیچ‌گونه منشاء معتبری ندارند و درست به همان اندازه‌ای قابل اعتماد هستند که انگار خودتان این روش علم اعداد را اختراع کرده باشید.

نتیجه این می‌شود که علم اعداد کم‌کم به نوعی تفریح و سرگرمی مهمانی‌های عصرانه مبدل گردیده است و مردم از اعداد مهم^۱، برای شرط‌بندی و خریدن بلیتهای بخت‌آزمایی و شرط‌بندی بر روی اسبها استفاده

۱. یا اعداد اعظم یا اعدادی که ارتعاشی خوش یمن دارند. - م.

می‌کنند. (قابل توجه است که این اعداد مهم و خوش‌یمن بر پایه روشی نادرست و دروغین پایه‌ریزی شده‌اند و هیچ‌گونه اعتبار واقعی ندارند.) در نظر بیشتر مردم، علم اعداد برابر است با نوعی شوخی که بی‌شباهت به فالگیری نیست و بیش و کم چیزی جالب توجه و سرگرم‌کننده به شمار می‌آید. تصور می‌کنم بهتر است تا آبرو و حیثیت علم اعداد بیشتر از این نرفته، سعی کنم توضیحاتی دربارهٔ تنها علم اعداد راستین و واقعی بدهم و امیدوار باشم که آگاهی به این علم بتواند آبروی این هنر و علم بسیار مؤثر و یاری‌دهنده را حفظ کند، و مردم یاد بگیرند چگونه از این روش و الفبای صحیح بهره ببرند و متوجه اعتبار و واقعی بودن آن گردند.

چندین روش مختلف وجود دارد که موجب گشته واقعیت علم اعداد بد جلوه کند، اما کافی است این را بدانید: راهنمایی قابل اطمینان برای شناخت کتب دروغین و نادرست که در مورد این علم نگاشته شده، الفبای اعدادی است که در بر دارند. اگر شما چیزی دربارهٔ علم اعداد بخوانید، که شالودهٔ آن بر اساس ارزشهای عددی حروف الفبا پایه‌ریزی شده که با روش این کتاب تفاوت دارد، روش تعلیم داده شده به هیچ‌عنوان مؤثر نخواهد بود و کاربردی صحیح نخواهد داشت، و بنابراین مطالعات شما برای فراگیری این‌گونه روشهای مربوط به علم اعداد تنها اتلاف وقتی بیش نخواهد بود. استفاده از هر روش دیگری که با روش عددی این کتاب متفاوت باشد و انتظار این که محاسبات شما درست و دقیق و مؤثر باشند، درست مثل این است که سعی کنید کتابی دربارهٔ علم ستاره‌شناسی بخوانید که در آن، اشخاص متولد فروردین را افرادی خجالتی می‌داند، یا افراد متولد مرداد را مردمی درونگرا، متولدان خرداد را اشخاصی باثبات و دقیق و متولدان دی را دست و دل‌باز و عجول توصیف کند^۱.

۱. متولدان فروردین برعکس بسیار پر جرئت‌اند و اصلاً خجالتی نیستند. به همان نسبت متولدان مرداد برون‌گرا و متولدان خرداد، اشخاصی بسیار بی‌ثبات و بلهوس و متولدان دی، بسیار صبور و محتاط و بیزار از هرگونه خطر کردن هستند. - م.

یک الفبای نادرست مربوط به علم اعداد می‌تواند نام و آبروی این علم را کاملاً خدشه‌دار سازد، درست مثل پیشگویی‌های روزانه ستاره‌شناسی در روزنامه‌های کثیرالانتشار دنیا و همین‌طور هم پیش‌بینی‌های ماهیانه مجلات که تنها با بررسی موقعیت خورشید، پیشگویی‌هایی انجام می‌دهند و بنابراین از ارزش محدود و اعتبار کمی برخوردارند.

الفبای کلدانی - عبری (مربوط به کابالا) قبلاً هم در مقدمه نوشته شده است، اما مایلم مجدداً این الفبای اعدادی را در این جا ذکر کنم، به طوری که در هنگام آموزش روش محاسبه اعداد که در این بخش توضیح خواهم داد، به راحتی به این صفحه رجوع کنید.

الفبای اعدادی کلدانی - عبری کابالا

A - 1(۱)	II - 5(۵)	O - 7(۷)	V - 6(۶)
B - 2(۲)	I - 1(۱)	P - 8(۸)	W - 6(۶)
C - 3(۳)	J - 1(۱)	Q - 1(۱)	X - 5(۵)
D - 4(۴)	K - 2(۲)	R - 2(۲)	Y - 1(۱)
E - 5(۵)	L - 3(۳)	S - 3(۳)	Z - 7(۷)
F - 8(۸)	M - 4(۴)	T - 4(۴)	
G - 3(۳)	N - 5(۵)	U - 6(۶) ^۱	

۱. مترجم لازم می‌بیند توضیحاتی در این زمینه به عرض خوانندگان ایرانی این کتاب برساند: نخست آن که شخص برای نوشتن نام خود مجبور است از الفبای لاتین یادشده در بالا استفاده کند و مثلاً نام فریده را به این صورت بنویسد: Farideh یا Faridé. دوم آن که در نامهایی که تشدید وجود دارد، به ناچار بایستی حرف مزبور دو مرتبه نوشته شود مثل محمدی Mohammadi. سوم آن که بهتر است نامهای مورد نظر را بر اساس قواعد صداشناسی زبان فرانسه بنویسید و سعی کنید تا حد امکان از تقلید از زبانهای آلمانی - ایتالیایی - اسپانیایی و حتی انگلیسی خودداری ورزید. مثلاً برای نوشتن کلمه‌ای مثل مینو بهتر است از سبک نگارش انگلیسی (Minoo) استفاده نکنید و از نحوه صحیح آن که به فرانسه است کمک بگیرید (Minou). در اسم‌هایی که با «ه» فارسی ختم می‌شود مثل فیروزه، سعیده، فریده بهتر

پیش از آن که حتی به این روش اعداد صحیح و درست ایمان آورید، بایستی قبلاً خودتان آزمایشاتی محاسباتی انجام دهید. تازه در آن وقت است که می‌توانید از نحوه کاربرد آن سر در بیاورید. (اما مهمتر از همه این است که ببینید کلاً آیا عملی هست یا نه؟) شما نبایستی بدون هیچ مدرک مستند و دقیقی، مطلبی را از من یا دیگری بپذیرید و تنها باید از راه تجربیات شخص خودتان به آن دست یابید. در مورد شخص خودم، باید

است برای آخر آن از Eh استفاده شود نه به این صورت: Ey یا Ee وگرنه غلط است. البته چنانچه ارتعاش عددی نامتان از ماهیتی برخوردار می‌شود که زیاد مورد پسند شما نیست می‌توانید در نهایت از E استفاده کنید مثل نام Farideh که به عدد ۸ ختم می‌شود و شخص دارنده این نام مایل است از ارتعاش بهتر و خوش‌یمن‌تری مانند عدد ۲۱ بهره‌مند شود، به همین دلیل چنین می‌نویسد: Faridé. در ضمن، نامهایی را که با «ش» آغاز یا ختم می‌شود می‌توانید یا با Sh یا با Ch بنویسید زیرا در الفبای بالا C و S هر دو دارای ارزش عددی ۳ هستند. اسمهایی که با «ژ» هستند مثل بیژن از "J" استفاده شود و نامهایی که با حرف «گ» هستند بهتر است با G نوشته شوند. البته دقت به عمل آید حرف G در برابر حروف O و A و U صدای «گ» دارد و در برابر صدای E و I صدای ج یا ژ دارد، بنابراین برای نوشتن نام گیتا بهتر است این‌طور نوشت Guita تا صدای گ حفظ شود. اگر بخواهیم صدای «گ» حفظ شود مثل گیتا باید بلافاصله پس از G حرف "U" را بنویسید و برعکس اگر بخواهید صدای گ از بین برود و صدای ژ یا ج بیاید؛ باید حرف E را بلافاصله پس از حرف G بیاورید، مثل نام George و غیره. برای اسمهایی که با «ی» ختم می‌شوند مثل «کامی» بهتر است به جای "Y" از "I" استفاده کنید. حرف «ک» در فارسی با K نوشته می‌شود مثل کامبیز Kambiz. در نمونه‌هایی همچون کیخسرو، «ی» را می‌توان از "Y" استفاده کرد (Keykhosro). اسمهایی همچون رحمت‌اله یا نعمت‌اله یا عزت‌اله را می‌توان به این‌گونه نوشت: Ezzattollah Nematollah Rahmattollah (با در نظرگیری دقیق تشدیدها) نامهایی که با «خ» شروع می‌شوند از "Kh" و برای حرف «ق» از "Gh" استفاده کنید مثل دامغانی Damghani. نامهایی همچون نازنین، شرمین را می‌توانید این‌گونه بنویسید: Charmin و گذاشتن یک E در آخر زیاد لزومی ندارد (Charmin(e)). این بستگی به عددی دارد که به دست می‌آورید. چنانچه متوجه شوید که با حذف E عدد نادرستی از خصوصیات اخلاقی شما داده می‌شود، می‌توانید نتیجه بگیرید که گذاشتن E در موقعیت شما لازم است. اسمهایی همچون «رُقیه» را می‌توانید این‌طور بنویسید: Roghiyeh و یا این‌گونه Roghih بنویسید. (باز هم بستگی به عدد به دست آمده دارد و تطابق آن با خصوصیات اخلاقی‌تان) امید است با این توضیحات کوچک در مورد علم صدانشناسی موفق شوید عدد اسامی خود را به راحتی به دست آورید. — م.

بگویم که من هرگز به علم اعداد بی اعتقاد نبودم، با این وصف، همیشه احتیاج دارم از چگونگی هر علم مکتوم خبردار شوم و به تحقیق در مورد آن بپردازم، سپس آن را آنقدر مورد آزمایش قرار می‌دهم تا از واقعی و معتبر بودنش اطمینان کامل حاصل کنم. بسیاری از مشاهیر تاریخ، از جمله تأسیس کنندگان کشور آمریکای کنونی، ایمانی تزلزل‌ناپذیر به قدرت اعداد داشته‌اند (که بعداً در فصل هفتم کتاب درباره آن سخن خواهم گفت) اما من همیشه نیاز داشتم که هر چیزی را پیش از اطمینان پیدا کردن به آن، شخصاً مورد آزمایش قرار دهم. من چنین رفتار مشابهی نیز نسبت به علم ستاره‌شناسی داشتم. پس از آن که وقت کافی برای مطالعه آن گذاشتم و نقشه‌ها و زایچه‌های تولد برای مردم گوناگون تنظیم کردم، به واقعیت آن پی بردم و دیگر هیچ‌گونه شکی در مورد این علم پیدا نکردم، زیرا کاربردی آشکارا صحیح دارد.

همان‌گونه که در مقدمه این کتاب گفتم و لازم است بار دیگر تکرار کنم: اسرار و رموز کیهانی و صورتهای فلکی بی‌شماری وجود دارند که در فراسوی علم ستاره‌شناسی قرار دارند و در عین حال از این علم جدا نیستند. هر یک از صورتهای فلکی دارای کره‌ای (سیاره) مخصوص به خود است و هر سیاره نیز بنا به عددی بخصوص مرتعش می‌شود. علم اعداد، موسیقی، صدا و رنگ با آن که به ظاهر هیچ ربطی به تأثیرات فلکی و سیارات ندارند، لیکن همگی آنها از همان دو کره تابان و درخشان یعنی خورشید و ماه سرچشمه می‌گیرند. همین‌طور هم از سایر کرات، و به این ترتیب، همه آنها علایم ستارگان عقل و خرد به شمار می‌آیند.

حضرت سلیمان از خداوند درخواست کرد که به او دانش و فضیلت داده شود و آن را بزرگترین هدیه‌ای که امکان داشت دریافت کند تلقی می‌کرد. این خواهش او برآورده شد آن هم به این دلیل ساده که او این خواسته را از خداوند طلب کرد: «بخواه و به تو ارزانی خواهد شد.» یا: «در را بکوب، آنگاه در، در مقابلت گشوده خواهد شد.» و یا آن که: «حقیقت را به جوی، آنگاه

حقیقت تو را از بند آزاد خواهد کرد.»

در کتاب حضرت سلیمان (مشهور به شاه فرزانه)، وی از سپاس و حقشناسی خود در برابر هدیه آگاهی از تمام دانشهای موجود در جهان... همین طور هم از تمام چیزهایی که پنهان و یا آشکار است سخن می‌گوید:

«آه ای خالق بزرگ جهان، از تو سپاسگزارم که تمامی اسرار کرات را به من آموختی. آن سان که موفق گردم زمانها و فصلهای هر چیزی را دریابم، همین طور هم اسرار دل مردان، از افکارشان و از ماهیت و جوهر هستی آنان اطلاع یابم. این تو هستی که این علم و دانش را به من ارزانی داشتی، علمی که پایه گذار تمامی عقل و درایت من است.»

علم ستاره‌شناسی از علم اعداد جدا نشدنی است، و به راستی نیز حضرت سلیمان پادشاهی عاقل و فرزانه بود، زیرا از هر دو این علوم و هنرها، در افکار و اهدافش یاری و کمک می‌گرفت. اما افسوس! وی همچنین از طرفداران پر و پا قرص مرد سالاری نیز بود. (اسرار دل تمامی مردان!)

* * *

اصل و مبدأ اعداد ناشناخته است، با آن که دیگر شکی نیست که رب‌النوع هرمس توت^۱، از قرن ازل، حتی پیش از پیدایش آتلانتیس، در مورد اعداد چیزهایی می‌دانسته است. کلدانی‌ها و مصریان و هندوان و اِسِن‌های باستانی و نیز، فرزندگان جهان عرب، استادان بی‌مانند معانی مکتوم اعداد بوده‌اند. بعضی از این فرزندگان چیزی را کشف کردند که ما امروزه به آن «حرکت قهقرایی نقطه‌های اعتدال زمین» می‌گوییم و با محاسبات خود این نتیجه‌گیری را کردند که چنین واقعه‌ای در هر ۲۵۸۵۰ سال یکبار رخ می‌دهد. این که آنان چگونه به چنین رقمی دست یافتند جزو اسرار است. آیا با رصد

۱. Hermes - Thoth، رب‌النوع یونانی - مصری - رومی دوران باستان و پیش از باستان. این رب‌النوع خدای ارتباطات، مسافرت، جاده‌ها، زایران، راهبان، شیادان، دزدها و راهزنان جاده بوده است و بر کلاهخود خود دو بال کوچک داشته که به کمک آن قادر به سفر کردن در هوا و بردن پیام خدایان و سایر الهه‌های باستان برای همدیگر بوده است. توضیحات بیشتری در مورد هرمس در کتاب دیگرم: اسرار دوران باستان نوشته جان میچل، وجود دارد. - م.

کردن متوجه این امر شدند؟ این پاسخ مستلزم آن است که آنان می‌بایست در مدت زمانی بیش از تقریباً بیست و شش هزار سال از حرکت قهقرایی، زنده و سالم در دنیا حضور داشته باشند. آیا ممکن است آنان بدون داشتن لوازم و دستگاه‌های مورد نیاز محاسبات خود را با چنین دقت و وسواسی انجام داده باشند؟ علم مدرن امروزی، پس از صدها سال آزمایش‌های دشوار تنها توانسته است ثابت کند که دقت محاسبات این دانشمندان قدیم درست بوده و کار دیگری انجام نداده است.

بعضی از چیزها را باید فقط قبول کرد، با اطمینان به آن که پاسخ آنها خود به خود بر ما آشکار خواهند شد... البته در وقت و زمان معین خود زیرا همه چیز، همان‌گونه که در کتاب جامعه مذهبی و مقدس ما آمده و به گونه‌ای بسیار شاعرانه و مبتنی بر علم ستاره‌شناسی ذکر شده است، دارای وقت و زمان معینی است. «برای هر چیزی فصلی وجود دارد و برای هر هدفی در زیر گنبد آسمان، زمان مناسب و معینی هست...»

مطالعه و کاربرد عملی علم اعداد با هیچ‌یک از اعتقادات مذهبی موجود در این جهان تضاد ندارد. این علم تنها یکی از جنبه‌های متعدد هماهنگی‌های جهان و نیز نوعی همزمانی و تطابق با قوانین طبیعت به شمار می‌آید، مردم زمینی با اطاعت نکردن از این قوانین ساده و منطقی موجبات زجر و ناراحتی خود را فراهم می‌آورند. اگر می‌دانستند چگونه با خود هماهنگی ایجاد کنند، خوشبختی و سعادت، سلامت دائم و همه پیروزی‌ها در دسترس‌شان قرار می‌گرفت و مانند رؤیایی ناممکن و دست نیافتنی در فکر و روح آنها حاضر نمی‌شد. مردم، طبیعت و سرنوشت را، دور از عدالت و نیز ظالم و ستمگر می‌دانند: با این حال باز هم راضی نیستند اندکی وقت صرف کنند و با کمی سعی و کوشش و زحمت بیاموزند که این نیروهای مقاومت‌ناپذیر به چه سمت و جهتی در حرکت‌اند.

بیشتر کسانی که در کلیساها این دعا را می‌خوانند: «خواسته‌ات همان‌طور که در زمین روا است در آسمانها نیز خواهد بود.» هیچگونه کوششی برای

کشف این خواسته ندارند تا دریابند این چه چیزی است که در آسمان نیز مورد اطاعت قرار خواهد گرفت و انسانهای خاکی تقریباً در هر ساعت از عمر خود این پیمان را می‌شکنند و از بین می‌برند. کلیساها و مذاهب سازمان داده شده در اصل بناهایی هستند که وقف زندگیهای ناشناخته و اسرارآمیز، و در عین حال شناخته شده هر مرد و زن شده است. بنابه گفته مسیح: «نخست قلمرو درونی باطن خود را بجوی، آن‌گاه تمامی چیزها بر تو آشکار خواهد شد.» انسانهای زمینی تمام اعتقادات عرفانی و مذهبی موجود را آزموده‌اند، اما تمامی این مذاهب نتوانسته‌اند آرامش تسکین‌آور مورد نیاز را فراهم آورند (البته به جز دین اسلام که کمال مطلق است). کلیدها یا صورتهای فلکی که برای گشودن اسرار کیهان است، در روزگاران قدیم، به کاهنان و روحانیان بلند مرتبه سپرده شد؛ کسانی که مدت‌ها پیش حقیقت و راستی را در صومعه‌ها و دیرهای ترک دنیای خود از کف دادند، و یا آن‌که آنها را در مراسم پنهانی و مرموز خود دفن کردند.

علم ستاره‌شناسی و اعداد، اتصال و ارتباطی ابدی با یکدیگر دارند. سال خورشیدی واقعی درست از هنگامی آغاز می‌شود که خورشید به نقطه اعتدال بهاری یعنی از روز بیست و یکم تا بیست و سوم مارس (اول تا سوم فروردین) هر سال وارد می‌گردد^۱. سپس از هر یک از صورتهای فلکی منطقه البروج (که هر یک دارای سی روز است) یکی پشت دیگری عبور می‌کند. یعنی از فروردین (حَمَل) آغاز می‌شود و تا اسفند (حوت) خاتمه

۱. بنابراین تنها کشور ایران است که از علم ستاره‌شناسی به صحیح‌ترین شیوه بهره می‌برد. همان‌طور که نویسنده این کتاب نیز گفت، نخستین روز سال جدید ۲۱ مارس یا همان اول فروردین (برج حمل) است که از نظر نجومی گاه تا ۳ فروردین نیز طول می‌کشد (یعنی هنگامی که خورشید دیرتر از معمول صورت فلکی اسفند را ترک می‌کند تا وارد صورت فلکی حمل شود. که البته به ندرت اتفاق می‌افتد). برای اطلاع بیشتر از تقویم خورشیدی پارسیان قدیم، به کتابهای بسیار مفید و جالب جناب آقای فریدون جنیدی مراجعه شود. لازم به گفتن است که سال گذشته، سراسر دنیا، تقویم خورشیدی ایرانیان را به عنوان کاملترین و بهترین تقویم جهانی برگزیدند. - م.

می یابد. این عبور سالیانه در حدود اندکی کمتر از ۳۶۵/۵ روز طول می کشد، گرچه ۳۶۵ روز پذیرفته شده است...

در هر بیست و چهار ساعت شبانه روز، در مدتی که زمین به دور محور خود می چرخد، دوازده صورت فلکی، هر کدام یک بار از قسمتی از کره زمین عبور می کنند. در همان زمان، کره ماه نیز در یک ماه قمری ۲۸ روزه، به دور زمین می چرخد که این درست شباهت یک ساعت را در ذهن تداعی می کند: یعنی عقربه ساعت، عقربه دقیقه، و عقربه ثانیه.

هر یک از صورتهای فلکی حاکمی دارد (یعنی سیاره‌ای بر آن تأثیر مستقیم می گذارد) و هر سیاره به یک عدد بخصوص مرتعش است.

- عدد ۹ متعلق به کره مریخ، حاکم صورت فلکی حمل (فروردین) است.
 عدد ۶ متعلق به کره ونوس^۱ حاکم صورت فلکی ثور (اردیبهشت) است.
 عدد ۶ متعلق به کره ونوس حاکم صورت فلکی میزان (مهر) است.
 عدد ۵، متعلق به کره مرکور^۲ حاکم صورت فلکی جوزا (خرداد) است.
 عدد ۵، متعلق به کره مرکور حاکم صورت فلکی سنبله (شهریور) است.
 عدد ۷، متعلق به کره نپتون^۳، حاکم صورت فلکی حوت (اسفند) است.
 عدد ۸، متعلق به کره ساتورن^۴، حاکم صورت فلکی جدی (دی) است.
 عدد ۴، متعلق به کره اورانوس^۵، حاکم صورت فلکی دلو (بهمن) است.
 عدد ۳، متعلق به کره ژوپیتر^۶، حاکم صورت فلکی قوس (آذر) است.
 عدد ۲، متعلق به کره ماه، حاکم صورت فلکی سرطان (تیر) است.
 عدد ۱، متعلق به خورشید، حاکم صورت فلکی اسد (مرداد) است.
 عدد ۵، متعلق به کره پلوتون^۷، حاکم صورت فلکی عقرب (آبان) است.

۱. Venus، زهره. ۲. Mercury، عطارد.

3. Neptune

۴. Saturne، زحل.

5. Uranus

۶. Jupiter، مشتری.

7. Pluto

یادتان باشد که قبلاً گفته بودم تمامی رموز صورتهای فلکی با کرات آغاز می‌شود. فرکانس ارتعاشی در آن هنگام در مسیری تغییرناپذیر که مغناطیسی است به راه خود ادامه می‌دهد.

* * *

بسیار مهم است که با وضوح کامل به خاطر بسپارید که هنگام خواندن صفحات بعدی، آنجا که درباره انسان سه پایه سخن خواهم گفت، منظورم بشر تکامل یافته، از نظر فرضیه داروین نیست و منظورم به آن موجودی نیست که این آقا و طرفدارانش، اصل و منشأ و هستی آن را مورد بحث و تفسیر قرار داده و می‌دهند. فرضیه داروین تا اندازه‌ای درست و تا حدودی نادرست است. اساسی‌ترین نقص آن در حذف واقعیتی ملموس و بنیادی است؛ یعنی درست همان حلقه گمشده زنجیری که آنان سعی کرده‌اند از مسئله پیدایش و آفرینش درست کنند و با زحمت و کوشش بسیار، با کمک کشفیات زمین‌شناسی و باستان‌شناسی در پی حل آن معمای عجیب برآمده‌اند؛ به عبارتی استخوانهای لخت و بی‌گوشت اسکلت حقیقت.

طرفداران فرضیه داروین در اعتقاد خود مبنی بر مراحل مختلف تکامل بشر، حق دارند (اما در مورد حیوانات کاملاً در اشتباه‌اند). در جایی که این اشخاص، مهمترین قطعه پازل را در دست ندارند: این که چگونه بشر ماقبل تاریخ به این شکل در آمد، آنان ظاهراً طوری سخن می‌گویند که انگار انسان غارنشین از حیوانات منشأ گرفت و تکامل یافت و مهمترین پرسشها را در این مورد نادیده گرفته‌اند که خود این حیوانات از کجا آمده و چرا هنوز این‌جا هستند؟ آیا قادر هستید یک اظهارنظر جالب توجه بشنوید و آن را بپذیرید؟ شما در هیچ یک از کتب نوشته شده به وسیله طرفداران نظریه تکامل، یا زمین‌شناسان و باستان‌شناسان، هرگز این‌گونه پاسخها را ندیده‌اید، اما لزومی ندارد که جواب آنها را بدانید، زیرا: شما به همه جزئیات تمامی پاسخها آگاهید، چیزی که هست آنها را فراموش کرده‌اید. مأموریت این کتاب و دو کتاب بعدی من این است که به شما یاد بدهم چگونه این پاسخها را به خاطر

آورید.

پاسخهایی که شما از حالا نیز بر آنها واقفید، اما فراموششان کرده‌اید (درست مثل مرد غارنشین که شمارش را از خاطر برد)، در کتابهای بعدی من به شما داده خواهد شد. مطمئن باشید که فرضیه داروین را تکذیب نمی‌کند، بلکه آن را غنی‌تر و بهتر خواهد ساخت و شالوده و اساسی برای آن فراهم می‌آورد که کمبود آن همیشه حس می‌شده است.

در ضمن، به من اجازه بدهید بار دیگر به شما یادآوری کنم که بشر سه پایه‌ای که در صفحات بعدی از آن یاد خواهم کرد، اشاره به بشری است که پس از سقوط از بیگناهی و فضیلت وجود داشته است. (چنانچه دارای معصومیت باشید، به طور خودکار عاقل و فرزانه نیز می‌شوید.)

چنین سقوطی از خصلت پسندیده، نه یکبار، بلکه چندین و چند بار در روی همین کره زمین اتفاق افتاده است و هر بار، سبب آغاز فاجعه‌ای بسیار هولناک شده، و ابعاد تخریبی و عظیم آن چنان وسیع بوده است که تنها تعداد اندکی از انسانها از آن جان سالم به در بردند. انسانهایی تنها و جدا از یکدیگر، که در سراسر جهان پخش بودند و نمی‌توانستند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و در مبارزه ناامیدانه‌شان برای حفظ بقا، از تغییر و تحولاتی که آن فاجعه وحشتناک به وجود آورده بود، زجر می‌کشیدند. این انسانها کم‌کم به توسعه‌دادن نوعی فراموشی و از یاد بردن همه اطلاعات و آگاهیهای قبلی خود پرداختند، اما بار دیگر با کوشش فراوان سعی کردند آن آگاهی‌ها را به تدریج به دست آورند. این فرشتگان سقوط کرده، این ارواح گمگشته، همان انسان غارنشین است که در دوره پالئولیتیک می‌زیسته است.

برای مثال، هر یک از کرات و سیارات و صورتهای فلکی، می‌بایست بار دیگر کشف شوند تا دوباره فضیلت علم ستاره‌شناسی و نجوم مورد استفاده قرار گیرد. همین‌طور هم درباره علم اعداد. روش اعدادی علم اعداد و ریاضیات سه بعدی، می‌بایست هر یک جداگانه کشف و از نو فراگرفته شود

(همان‌طور که در تصویر انسان سه‌پایه مشاهده می‌کنید).

سپس مرحله آن چه به آن تکامل می‌گوییم آغاز می‌شود که طرفداران این فرضیه با دقت بسیار زیادی آن را توضیح داده‌اند. به همراه این پدیده، مرحله یادآوری و فراگیری دوباره عشق فرا می‌رسد. واژه‌ای که به نظر می‌رسد امروزه در میان مورخان و زمین‌شناسان و باستانشناسان چیزی مگر حس تحقیر بر نمی‌انگیزد و آنان این واقعیت را نادیده می‌انگارند که واژه عشق (Love) در درون واژه تکامل (Evolution) جای دارد. این دانشمندان حتی مایل نیستند در این مورد بحث کنند و معتقدند که تنها تصادفی جالب توجه است. بنابراین پیام ضروری آن را در نمی‌یابند و ناشنوا و نابینا باقی می‌مانند (فصل هشتم را مطالعه کنید). واژه عشق به‌طور تصادفی در کلمه تکامل پنهان نگشته و برعکس با دانایی و حقیقتی انکارناپذیر در آن جای گرفته است. به عنوان رمز نجومی ابدی.

تکامل با سرعت‌های مختلف، و به شیوه‌های گوناگون در قسمت‌های مختلف جغرافیایی این کره خاکی در حال توسعه است. یک سرنخ به شما بدهم: واژه Incan که به اقوام کهن اینکان اطلاق می‌شود، معنی اشخاص گمشده را می‌دهد. سرنخی دیگر: موجودی که به غول بیابانی^۱ یا پاگنده^۲ شهرت دارد بیش از آن چیزی است که اکثر مردم آن را نوعی مخلوق تفسیر می‌کنند. در ضمن واژه مخلوق (Creature) مصدر خلق کردن (Creat) را در خود دارد. چرا اندکی از وقتتان را صرف اندیشه در این مورد نمی‌کنید؟ پیشگویی و قولی برای فردایتان دارم: به زودی شیری^۳ قادر خواهد شد بسیاری از اسرار موجودات پاگنده را افشاء سازد و از روی آنان پرده بردارد. این ماجرا، واقعه‌ای است که با کشف کردن رمز ابوالهول مصر از همان دوران کهن پیشگویی شده بود. منظورم موجود شیر - بشری است که مراقب هرم

۱. Sasquatch، از واژه‌ای سرخپوستی ناشی می‌شود.

۲. Bigfoot، برای اطلاعات بیشتر به کتاب غولها و هیولاها مراجعه شود.

۳. منظور نویسنده شخصی متولد ماه مرداد است (سمبل مرداد شیر است).

بزرگ مصر در جیزه است^۱. حال بیابید با هم با این بشر سه پایه ملاقات کنیم.



۱ - ۲ - ۳ نخستین اعدادی هستند که بشر آنها را درک کرد. وی چوبی را روی زمین نهاد که نشان دهنده خودش یا همان عدد ۱ بود. او سپس چوب دیگری را بر روی زمین قرار داد به عنوان همراه و زوجش. اکنون عدد ۲ را در اختیار داشت. (یا ۲ چوب) او سر آن دو چوب را طوری قرار داد که نشان دهنده خود و زوجش باشد، یعنی چوبها از بالا به یکدیگر متصل گردید و در قسمت پایین به حالت چادر مانند از همدیگر جدا بود. پس از آن، وی چوب سومی را به صورت افقی در قسمت پایین و پایه دو چوب دیگر بر زمین قرار داد. این چوب نشانه‌ای از طفل آنان بود. جمع کل این سه چوب، مثلثی را به وجود آورد که کهنسالتترین سمبل و نماد شناخته شده از لحاظ عرفانی و مذهبی است. پدر و مادر و فرزند انسان مورد نظر ما که به کندی مشغول درک این مفاهیم بود، چندی بعد، دایره‌ای در اطراف این سه چوب ترسیم کرد تا خود و زوج و فرزندش را از آسیبها و بدیها و نیز از شر بیگانگان در امان نگه دارد. او سپس سر آن سه چوب را به یکدیگر متصل ساخت و دایره‌ای دور آن در نظر گرفت. به این ترتیب فریافت بشر سه پایه زاده شد.

اینک قرن‌ها است که عدد ۷ به عدد رمز و اسرار شهرت دارد و نشان دهنده جنبه عرفانی چیزها است. حال آن که عدد ۹، پایان و نقطه اتمام گروهی است که تمامی محاسبات مادی ما بر پایه آن بنیان گذاشته شده است. عدد ۹ نیز مثل عدد ۷، قرنهای بیشماری است که عدد انرژی الکتریکی و

۱. پرده برداری از اسرار هرم بزرگ مصر را می‌توانید در کتاب اسرار دوران باستان ترجمه این جانب مطالعه کنید. - م.

تمامی حیات و هستی که در این کرهٔ زمینی، با مفهومی مادی وجود دارد، تلقی می‌شود. عدد صفر، نشانهٔ قدرت است (به همین دلیل صفر عدد سیارهٔ پلوتون است، حاکم صورت فلکی عقرب (آبان)، زیرا پلوتون قدرتمندترین سیاره از میان سیارات موجود در منظومهٔ شمسی به شمار می‌آید.) شما به هر عددی، اگر صفر اضافه کنید، بر قدرت عددتان افزوده می‌شود و هر صفر دیگری که بیفزایید، باز هم بر قدرت آن افزوده می‌گردد. یعنی از ۱ تا ۱۰ تا ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰/۰۰۰ تا ۱۰۰/۰۰۰ تا ۱/۰۰۰/۰۰۰ و... عدد صفر عدد ابدیت (زمان حال ابدی...؟) شمرده می‌شود. همان ماری که سرگرم بلعیدن دم خود است. انرژی مثبتی که سرگرم تغذیه از انرژی منفی است و موجب پیدایش انرژی سومی می‌گردد. انرژی که هم از هر دو انرژی قبلی است و هم از هیچ یک از آن دو نیست و قدرتی شگرف دارد.

بسیار جالب و پرمعنا است که فردریش کیکول^۱ که با کشف شگفت‌آور ساختمان‌بندی حلقهٔ بنزین، موجب شد تا راه برای جنبهٔ نظری شیمی آلی باز شود، اظهار داشته است که بارها خواب ماری را می‌دیده که سرگرم خوردن دم خود بوده است. آن هم درست پیش از آن که این فرایفت به مغز او راه یابد... باطن رفیع او این پیام را با علایم موریس برای او ارسال می‌کرد.

عدد ۱ نخستین عددی است که بشر سه‌پایه ما آن را درک کرد. این عدد نشانهٔ نخستین هدف است، یا همان خالق یا خداوند، هر نامی که می‌خواهید روی آن بگذارید.

هنگامی که شما عدد ۱ را برمی‌گزینید و نماد ابدیت، یعنی صفر را به آن می‌افزایید، رقمی نشان‌دهندهٔ عدد ۱/۰۰۰/۰۰۰ یا بیشتر، و سپس آن را به عدد عرفانی ۷ تقسیم می‌کنید (نشانگر ظواهر روحانی هر چیز)، رقم ۱۴۲۸۵۷ را به دست می‌آورید، که از روز ازل، رقم مقدس شناخته شده است. برای نمونه:

$$1/000/000 : 7 = 142857$$

1. Friedrich Kekule

هر تعداد که مایلید، می‌توانید صفر بیفزایید و تا ابد به عدد ۷ تقسیم کنید، همیشه همان رقم مقدس مورد نظر را به دست خواهید آورد. به چه دلیل این عدد مقدس است؟ به این دلیل که وقتی ارقام این عدد با یکدیگر جمع می‌شوند عدد دو رقمی ۲۷ حاصل می‌شود، و هنگامی که شما ۲ را با ۷ جمع کنید، عدد ۹ را به دست می‌آورید که عدد انرژی الکتریکی و تمامی حیات مادی در این کره است. این در ضمن، همان چیزی است که در کتاب انجیل در مورد رقم ۱۶۶۶ به عنوان عدد انسان و حیوان به آن اشاره می‌شود. (البته به کنایه‌های فیلمهای ترسناک هالیوود که این عدد را عددی اهریمنی معرفی کرده‌اند تا شما را به وحشت اندازند، نباید اهمیتی بدهید.)^۱ باید گفت که این عدد، بی‌شک عدد انسان و حیوان است! حاصل جمع ارقام ۶۶۶ عدد ۱۸ می‌شود که با جمع رقمهای ۱۸ یعنی رقم یک با هشت عدد ۹ به دست می‌آید که عدد تمامی حیات در این کره است.

$$۱+۴+۲+۸+۵+۷=۲۷ \rightarrow ۲+۷=۹$$

۹ عدد مقدس ابدیت

حال اندکی به این مطلب بیندیشید! هنگامی عدد نخستین هدف یا خالق یعنی ۱ را انتخاب می‌کنید و صفرهایی که نشانه قدرت هستند، به آن می‌افزایید و به عدد ۷ که عدد اسرار و ظواهر عرفانی و روحانی چیزها است، تقسیم می‌کنید، رقم ۱۴۲۸۵۷ حاصل می‌شود که پس از جمع ارقام عدد ۹ به دست می‌آید - یعنی زندگی مادی. پس این کل داستان حیات و هستی است. این طور نیست؟^۲

به چه دلیل عدد ۷ عدد اسرار مربوط به مسایل روحانی است؟ نخست

۱. البته در قرآن مجید شش روز آمده است. سوره مبارک سجده آیه ۴-م.

۲. منظور فیلم طالع نحس یا «دمیان» با هنرنمایی گرگوری پک است. -م.

۳. نویسنده در متن این جمله را به فرانسه نوشتند است.

هفت روز آفرینش را در نظر آورید که به گونه‌ای سمبولیک، در کتاب پیدایش آمده است.^۱ سپس هفت طبقه آسمان را در نظر بگیرید. هفت کلیسا، هفت تخت سلطنت، هفت مُهر مقدس، هفت روز راه‌پیمایی در اطراف دیوارهای شهر «اریحا» و این که در روز هفتم دیوارها فرو ریختند (آن هم هنگامی که یوشع بن نبی، نت صحیح موسیقی را در شاخ نفیر خود دمید). در ضمن از زمان تولد حضرت داود تا تولد حضرت عیسی در اورشلیم هفت نسل گذشت (همانی که از خاندان داود زاده خواهد شد).

خرقیل^۲، از هفت فرشتهٔ پروردگار سخن می‌گوید که به امر خالقشان، در سرتاسر زمین به این سو و آن سو می‌روند. این گفته بنا به نظریهٔ متافیزیسی‌ها به نیروی مغناطیسی اشاره دارد که در سراسر زمین پخش شده و گمان بر آن است که اساس و شالودهٔ میدانهای مغناطیسی نیکولاتسلا در زمین باشد، که با کمک آنها موفق شد جریان متغیر را کشف کند. این نیروی مرموز، در عین حال در کتاب وحی، به عنوان هفت روح خداوند که به زمین فرستاده شده است توصیف شده است. لطفاً به مطالب یادشده در زیر که دربارهٔ عدد عرفانی ۷ است، نگاهی بیندازید.

هفت روح مذهب مصریان

هفت فرشتهٔ کلدانی‌ها

هفت دِوای مذهب هندو

هفت سفیروت^۳ کابالای عبری

هفت امشاسپند^۴ مذهب زرتشت پارسیان کهن

هفت فرشتهٔ وحی و...

در هر دین و آیینی، عدد ۷ سمبل مرموز نیروی الهی یا قدرت عرفانی و

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتاب اسرار دوران باستان مراجعه بفرمایید.

۲. Ezekiel، یکی از پیامبران قوم یهود. - م.

۳. Sephiroth، فرشته‌هایی بسیار والامقام که در عرش هفتم آسمان حضور دارند.

4. Amschaspand

روحانی است. از این عدد نمی‌توان اجتناب کرد. به خاطر داشته باشید، عدد کره نپتون حاکم ماه اسفند یا همان ماهی عدد ۷ است، و ماهی سمبل و نماد مسیحیان دوران عیسی بود که در عصر حوت (اسفند) زاده شد. (یعنی عصر ما که در حال داخل شدن به عصر دلو هستیم.) معجزات رسول ناصریه همگی مرموز و دارای جوهری عرفانی بودند و می‌توان گفت مهر و علامت نپتون بر روی آنها بوده است. پیش از آن که فراتر روم، نمونه‌ای دیگر از علم لغات می‌آورم. اگر از کلمه جوهر و ذات (Essence) حرف C را برای نوشتن اولین حرف نام مسیح (Christ) برداریم، واژه Essene (ایسن) باقی می‌ماند، و همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، عیسی مسیح هجده سال از سالهای گمشده خود را در میان ایسن‌ها که در بالای کوهستانها اقامت داشتند، سپری کرد. سالهایی که هیچ‌کس از آنها اطلاع ندارد. (عیسی مسیح در طول این مدت، علم اعداد و ستاره‌شناسی را از آنان فراگرفت.)

احتمالاً ایسن‌ها بودند که برای نخستین بار چیزی را کشف کردند که کلدانی‌ها و هندی‌ها از آن خبر داشتند: این که عدد ۷ تنها عددی است که می‌تواند عدد ابدیت را تقسیم کند. این که می‌تواند تا زمانی که عدد نشان-دهنده ابدیت ادامه دارد، به موجودیت خود ادامه دهد و در عین حال، در هر جمع با عدد خود، موجب پیدایش عدد ۹ گردد که پایه و اساس تمامی محاسبات مادی و ساختمان‌بندی کامل و کلی محسوب می‌شود که حیات بشری به آن بستگی دارد و افکار و اندیشه بشری در آن قادر به بیان خود است. چیز غریب‌تر این که: منجمان از نحوه پیدایش یک هفته که نخستین بار در کتاب پیدایش شکل گرفت، سخت دچار تعجب هستند، زیرا دوره هفت روزه، به‌طور دقیق در ماهها و فصلهای سال گنجانده نمی‌شود. گفته می‌شود این عدد، رقمی نیست که انسان طبیعتاً آن را انتخاب کند.

عدد مادی ۹ مرا شخصاً خیلی جذب می‌کند، حتی بیشتر از ظواهر سحرآمیز و جادویی عدد روحانی ۷ که شاید بیشتر دلیلش این باشد که عدد کره مورد علاقه من مریخ و حاکم فروردین است (که خود من متولد همین

ماه هشتم). عدد ۹ قادر است حتی حقه‌های جادویی بیشتری از عدد ۷ بزند و به اثبات برساند که عدد انرژی الکتریکی یا آلفا^۱ و اُمگا^۲ (آغاز و پایان هر چیز) است. آلفا و اُمگای تمام هستی و حیات بشر در روی زمین، در بُعد مادی وجودی. حال بیایید با هم به حقه‌های عدد ۹ بپردازیم.

برای آغاز، هنگامی که تمام اعداد موجود برای شمارش را با هم جمع کنید:

$$۱+۲+۳+۴+۵+۶+۷+۸+۹=۴۵$$

به رقم ۴۵ می‌رسید که اگر ۴ و ۵ را با هم جمع کنید، عدد ۹ به دست می‌آید. هیچ راه فراری از این عدد نیست! ما در این دنیای سه بعدی هستی، و در سطح کنونی تکامل خویش، باید قبول کنیم که عدد ۹ رئیس بزرگ است.

عدد ۹ را نمی‌توان از میان برد، مهم نیست شما چندین و چندبار آن را ضرب می‌کنید یا با ضرب‌هایش جمع می‌کنید: شما نمی‌توانید ۹ را منهدم سازید. و باید بدانید که این مطلب در مورد هیچ عدد دیگری صدق نمی‌کند. دو ضرب در ۹ می‌شود هجده که ۱۸ برابر است با ۹ ← ۹ = ۱ + ۸. سه ضرب در ۹ برابر است با ۲۷ که باز هم ۲ به علاوه ۷ می‌شود ۹. چهار ضرب در ۹ می‌شود ۳۶ که جمع آن هم ۹ می‌شود و این کار می‌تواند تا ابد ادامه داشته باشد. تکرار می‌کنم: عدد ۹ را نمی‌توان از بین برد. همین‌طور هم زندگی و حیات بشری که نشان دهنده آن است، از بین نمی‌رود.

ما در مذهب کاتولیک دعایی داریم به نام دعای نو-وناس^۳ که نه روز ادامه دارد.

یک سال بزرگ نجومی ۲۵۹۲۰ سال طول می‌کشد. اگر این ارقام را با هم جمع کنیم به رقم هجده می‌رسیم که عدد ۹ از آن حاصل می‌شود. سال بزرگ

۱. Alpha (α)، حروف الفبای یونانی.

۲. Omega (Ω)، حروف الفبای یونانی.

۳. Novenas، از واژه Nove یا Nuove یا Neuf می‌آید، که به زبان لاتین، ایتالیایی یا فرانسوی معنی ۹ می‌دهد. -م.

نجومی به حرکت قهقرایی نقطه‌های اعتدال زمین بسیار وابسته است؛ یعنی طول زمانی که برای تمامی کرات و سیارات لازم است تا به موقعیتهای اولیه و اصلی خود بازگردند و در رابطه‌های اولیه خود با دیگر کرات مراجعت کنند. در ضمن هفتاد و دو سال طول می‌کشد تا یک درجه از این حرکت قهقرایی نقطه‌های اعتدال کامل شود و ۷۲ برابر است با ۹ زیرا $9 = 2 + 7$. کلاً هر درجه از این حرکت قهقرایی به عدد ۹ ختم می‌شود. برای مثال دو درجه برابر است با ۱۴۴ سال و سه درجه برابر است با ۲۱۶ و پنج درجه آن می‌شود ۳۶۰ سال... تا ده درجه که می‌شود ۷۲۰ سال و... حاصل همه این ارقام ۹ است. در این پدیده هیچ‌گونه تصادف یا اتفاقی وجود ندارد. این مطلب، قسمتی از هماهنگی همزمان و تطبیق شده عالم تلقی می‌شود.

جان نلسون^۱، رئیس پیشین آزمایشگاه آر. سی. ای در نیویورک، عادت داشت برای محاسبه اوضاع آب و هوایی برای آر. سی. ای از علم ستاره‌شناسی کمک بگیرد. او به من گفت به این نتیجه رسیده است که هرگاه دو گره، در طول و عرض جغرافیایی بخصوصی، در حالت ۹۰ درجه از یکدیگر قرار می‌گرفتند، رعد و برق رخ می‌داد. در واقع، در علم ستاره‌شناسی و در زایچه تولد یک انسان، موقعیت ۹۰ درجه نشانگر نوعی فشار و ناراحتی است و سیاراتی که در این‌گونه حالت هستند، بار دیگر به عدد ۹ می‌رسند یعنی $9 = 0 + 9 = 90$!! (فراموش نکنید که این مطلب اساساً نبایستی چیزی منفی تلقی شود، زیرا رعد و برق باعث پاک شدن هوا می‌شود.)

محققان و دانشمندان در رابطه با گردش کرات و سیکل‌ها و دوره‌های مختلف جهانی، به این نتیجه رسیده‌اند که تغییرات مهم با تأثیراتی جهانی، در هر ۱۸۰ سال در روی کره زمین رخ می‌دهد و می‌بینیم که $9 = 0 + 8 + 1$. در ضمن ۳۶۰ درجه دایره ستاره‌شناسی و یا هر دایره‌ای در جهان، عدد ۹ را به دست می‌دهد و دیگر آن که برای به دنیا آوردن فرزند به ۹ ماه بارداری

۱. John Nelson (متولد تیر).

احتیاج است. به غیر از این، هر روز ۸۶۴۰۰ ثانیه دارد که حاصل جمع ارقام آن ۱۸ و از آنجا عدد ۹ می‌شود. در هر شبانه روز، ۲۴ ساعت وجود دارد و اگر ۲ را با ۴ جمع کنیم عدد ۶ (۶) به دست می‌آید که شکل وارونه آن (۹) ۹ است. این نکته اهمیت فراوانی دارد که به زودی درباره آن مطالبی خواهم نوشت.

دفعات تنفس طبیعی انسان در دقیقه، هجده مرتبه است و $۱۸ \leftarrow ۱+۸=۹$ ، دفعات تپش قلب (به صورت طبیعی) در انسان ۷۲ بار در هر دقیقه است و $۷۲ \leftarrow ۷+۲=۹$ ، تعداد ضربان معمولی و متوسط قلب در ساعت ۴۳۲۰ بار است که باز هم جمع ارقام عدد ۹ را به دست می‌دهد: $۴+۳+۲+۰=۹$ ، تعداد معمولی و متوسط تنفس در ساعت ۱۰۸۰ بار است که عدد ۹ از آن حاصل می‌شود: $۱+۰+۸+۰=۹$

در هر بیست و چهار ساعت، تنفس در حد متوسط ۲۵۹۲۰ بار رخ می‌دهد. دقیقاً همان عدد سال بزرگ نجومی، یعنی ۲۵۹۲۰ است! یعنی دقیقاً به همان اندازه سالهای سال بزرگ نجومی، در یک روز نفس می‌کشید! پس آیا جای تعجب دارد که در کتاب الهی ما آمده ۶۶۶ (۹) عدد انسان و حیوان است؟

در ستاره‌شناسی، حالات یا زاویه‌های هماهنگ میان سیارات یا ۳۰ درجه است یا ۶۰ درجه و یا ۱۲۰ درجه. این ارقام به اعداد بسیار هماهنگ و مطبوع ۳ یا ۶ ختم می‌شوند ($۱+۲+۰=۳$ ، $۶+۰=۶$ ، $۳+۰=۳$) در حالی که حالا یا زاویه‌های ناهماهنگ یا پرفشاری که میان کرات تشکیل می‌شود یا ۴۵ درجه است یا ۹۰ درجه و یا ۱۸۰ درجه که همه به رقم ۹ می‌رسد ($۴+۵=۹$ ، $۹+۰=۹$ ، $۱+۸+۰=۹$). این نشان دهنده اهمیت و اشتیاق به تلاش برای صعود به بالای آگاهی سه بُعدی از زمان و فشارهایش (۹) می‌باشد، و داخل شدن به وضعیت وجودی هماهنگتر و بهتر (۶) است.

همان‌گونه که گفتم به زودی درباره ارتباط میان ۳/۶/۹ سخن خواهم گفت. عرفا ادعا می‌کنند (مدرک متقاعد کننده علمی نیز در این مورد وجود

دارد) که تمامی اندازه‌ها و مقیاسهای هرم بزرگ و مرموز مصر در جیزه (که به فرمان اُزیریس^۱ و نه خثوپس^۲، و میلیونها سال زودتر از آن چه امروزه تصور می‌رود، بناگشت) پیش از آن که خثوپس و زمان، اندازه‌های آن را تغییر دهند، هر یک به مضربی اضافه می‌شد که هنگامی که عمل جمع صورت می‌گرفت، و سپس عمل تفریق، عدد ۹ به دست می‌آمد. در علم کیمیاگری، به عدد ۹ می‌گویند ازدهای سرخ^۳.

مراسم نووندیال (Novendiale)، (۹)، روزه‌ای بود که کلیسای کاتولیک روم، در اوایل بنیانگزاریش برای پیشگیری از وقوع هرگونه فجایع و ناراحتی‌های وحشتناک، برای مؤمنان مقرر کرده بود و مراسم دعای نووناس امروزی کلیسای کاتولیک، از همین مراسم کهن سرچشمه گرفته است و همان‌طور که قبلاً هم گفتم مراسم دعا و نیایش به مدت ۹ شب ادامه دارد.

رومی‌ها در روز نهم، اموات خود را به خاک می‌سپارند. در ضمن، نخستین و دومین معبد یهودیان در نهمین روز از ماهی منهدم شد که به آن آب می‌گویند. (فراموش نکنید که عدد ۹ از عهد باستان، سمبل و نماد آلفا و اُمگا یعنی آغاز و پایان بوده است.) در ضمن، در نوشته‌های کهن عبری، آمده است که خداوند، ۹ بار به زمین آمد و در میان انسانها حضور یافت و با آنان سخن گفت.

۹ عدد مریخ است، یعنی تهاجم، نفوذ، مرد.

۶ عدد ونوس است یعنی عشق، ترحم و حالت مفعولی، زن. (۶ در عین حال بر پول و سایر چیزها حکمرانی دارد، همان‌طور که ۹ نیز بر چیزهای دیگر حکمرانی دارد، اما ما فعلاً به ارتعاشات مذکر/ مؤنث ۹ و ۶ توجه

۱. Osiris، بعداً توضیحاتی داده خواهد شد. - م.

2. Cheops

۳. همان‌طور که قبلاً ذکر گردید، شرح تمامی این مطالب را می‌توانید در کتاب اسرار دوران باستان که دربارهٔ معمای اعداد، اسرار مربوط به هرم مصر و مفهوم ازدها در میان ملل توضیح می‌دهد، بخوانید. در واقع می‌توان گفت کتاب کنونی، دنباله‌ای است برای کتاب قبلی که اثر جان میچل است. - م.

داریم.)

۶ نماد و سمبل ونوس - عشق - زن است.

۹ نماد و سمبل مریخ - تضاد و ناسازگاری - مرد است.

هنگامی که عدد ۶ را به عدد ۹ بیفزاییم، ناسازگاری از میان می‌رود و عشق پیروز می‌شود. ۶ و ۹ با همدیگر برابرند با رقم ۱۵ و هنگامی هم که ارقام عدد ۱۵ را با یکدیگر جمع کنید، بار دیگر عدد ۶ حاصل می‌شود. یعنی ونوس، یعنی عشق. عشق همه چیز است. در هر نوع ناسازگاری و تضاد میان ونوس و مریخ، ونوس است که در مبارزه نهایی، فاتح بیرون می‌آید. در نظام گیتی، وضعیت دیگر، هرگز ممکن نیست.

این طبیعتاً اطمینانبخش‌ترین پیام رمز مربوط به عالم هستی از جانب خالق و پروردگاران است.

در صفحات بعد، اسرار و رموز دیگری که در میان عدد ۶ و ۹ پنهان است، آشکار می‌کنم. ما هم‌اکنون دیدیم که چگونه هنگامی که این دو عدد را با هم جمع می‌کنیم، عدد ۶ پیروز از آن بیرون می‌آید. حال بیابید و آنها را در کنار یکدیگر قرار دهیم، به طوری که هر یک از این دو عدد در حالت وارونه از عدد دیگر قرار بگیرد. به این شکل:

69

هنگامی که ۶ و ۹ را در کنار هم قرار می‌دهیم، سمبل و شکل ستاره‌شناسی علامت فلکی سرطان (تیر) را پدید می‌آوریم که نشان دهنده اصل پدر یا مادر است:

69

سرطان (تیر):

دو دایره سمبل تیر ۶ و ۹ نشان دهنده سینه مادر است. در ضمن شکل کامل هر یک از این دو عدد بازتابی از شکل ظاهری اسپرماتوزوئید مرد

است. ☉ این بسیار منطقی و عقلایی به نظر می‌رسد، به ویژه هنگامی که پیش خود می‌اندیشید این اعداد سمبل و نماد سینه‌های مادر و اسپرما توزوئید مرد به شمار می‌آیند که هر دو وابستگی بسیار نزدیکی با زایمان و تولد دارند، و نشان دهنده دو خالق هستند که هستی و حیات جدیدی را به جهان عرضه می‌کنند: زن و مرد. به همین دلیل عدد منطقی برای ماه تیر عدد ۲ است.

صورت فلکی سرطان (تیر)، تحت تأثیر کره ماه است، و عجیب آن که نخستین فرود انسان بر کره ماه در ماه ژوئیه (۱۹ و ۲۰ ژوئیه مصادف با ۲۸ و ۲۹ تیر ۱۳۴۸) صورت گرفت که ماه متعلق به این صورت فلکی است و سال آن هم ۱۹۶۹ بود که دورقم آخری آن ۶ و ۹ است. چنین تصادفاتی به راستی حیرت‌انگیز است!^۱

به این ترتیب، همان‌طور که مشاهده کردید، ۶ و ۹ را وارونه کرده‌ام که واژه انگلیسی آن Re-versed^۲ است و به این معنی می‌شود که ۹، بیت و شعر

۱. جالب این‌جا است که از لحاظ علم اعداد ۱۹ ژوئیه و ۲۰ ژوئیه دارای معانی جالبی هستند. ۱۹ به معنی شاهزاده آسمانها است (یا همان فرشتگان درگاه الهی) و عدد ۲۰ یعنی بیداری، آیا این به آن معنا است که قدم گذاشتن انسان زمینی بر روی کره ماه، مصادف با رو در رویی و ملاقات با فرشتگان الهی بوده است؟ یا نکند انسان زمینی، خود، فرشته‌ای مقرب درگاه الهی است که دوباره به طرف معبود خود صعود کرده است؟ یا معنی بیداری، یعنی بصیرت معنوی و عرفانی؟ رسیدن به یک سری پاسخهایی که تا به حال لاینحل مانده بود؟ جالب این‌جا است که سال ۱۹۶۹ برابر است با عدد ۲۵ یعنی عددی که خاطر نشان می‌سازد شخص یا ماهیت مربوط به ۲۵ از اشتباهات و نقایص گذشته‌اش، درس عبرت گرفته و دیگر سعی در انهدام امکانات خود ندارد (یعنی آیا انسان قبلاً هم به کرات و کهکشانهای دیگر سفر کرده بوده است؟ و این‌بار با چشم باز دست به چنین کاری زده است؟ از سوی دیگر سال ۱۳۴۸ هم به عدد ۱۶ ختم می‌شود و با اندکی دقت ملاحظه می‌فرمایید که از عدد $2+5=7=25$ و $1+6=7$ هر دو عدد مقدس و مذهبی ۷ حاصل می‌شود و شاید حکایت از شور و عشق آدمی به خالق مهربانش می‌کنند و بازگشت و رجعت انسان به سمت معبودش. — م.

۲. To Reverse، یعنی وارونه کردن، برگرداندن، در ضمن در این کلمه، واژه Verse وجود دارد به معنی شعر، آیه، بیت.

جدیدی از ۶ است، و ۶ نیز شعر و بیت جدیدی از عدد ۹. باید بدانید که یک بیت و شعر جدید (یا شعر جدید یا صوت موزون و موسیقی جدید) همیشه وقتی خلق می‌شود که چیزی از نو پرداخته شده باشد^۱ و وارونه گردد. همان‌طور که قبلاً گفتم، در هر مردی، اندکی زن وجود دارد و در هر زنی اندکی مرد. بنابراین نه تنها نادرست نیست، بلکه کاملاً طبیعی است که مرد حساس باشد و زن شجاع و دلیر.

عدد ۱۵ که از جمع ۹ (مرد) و ۶ (زن) به دست می‌آید، از دوران کهن، فرزندگان آن را «مهر و جادو و رمز» نامیده‌اند که براستی نیز چنین است. جادو و رمز... بله. هنگامی که مرد و زنی در عشق به وحدت می‌رسند، واقعه‌ای جادویی رخ می‌دهد و هنگامی که عشق مشترکشان به آمیزش جسمانی می‌انجامد، سرمستی و لذت روحی عرفانی و جسمانی نصیبشان می‌گردد و حیات جدیدی شکل می‌گیرد و خلق می‌شود... و این است رمز و راز. عدد ۶ و نیمه آن یعنی ۳ (نشانه کره ژوپیتر، سیاره مذهب و حاکم صورت فلکی قوس (آذر)) قسمت ریاضی کاملی از اسرار مربوطه به عدد ۹ هستند، یعنی فرایافت سه بُعدی، در حالیکه ۹ برابر است با ۳ ضرب در ۳؛ ۶ برابر است با ۳+۳ و ۹ برابر است با ۳+۶.

حضرت عیسی مسیح، هنگامی که ۱۲ سال داشت، به درون کنیسه رفت تا درباره مسایل مکتوم عمیق با کاهن بزرگ و خاخام‌ها به بحث و مجادله پردازد. حاصل جمع ارقام ۱۲ عدد ۳ را به دست می‌دهد. او تعلیمات و رسالت خود را در ۳۰ سالگی آغاز کرد، باز هم عدد ۳. او را در سن ۳۳ سالگی به صلیب کشاندند که حاصل جمع ارقامش ۶ است (وارونه عدد ۹). او به مدت ۳ ساعت در روی صلیب زجر کشید، و در نهمین ساعت شکنجه‌اش، وی را مرده اعلام داشتند و سرانجام در روز سوم پس از مرگش، بار دیگر قیام کرد و زنده شد.

۱. پیشوند Re نشان تکرار است و Reverse یعنی دوباره نوشتن یک بیت و در عین حال وارونه کردن. - م.

زمینها تنها هنگامی که بیاموزند عدد مادی ۹ را وارونه کنند (و صدای موسیقی جدیدی را به کار گیرند) و آن را به عدد هماهنگی برعکس ۹، یعنی عدد ۶ مبدل سازند، خواهند توانست صلح راستین را در روی زمین مستقر سازند، زیرا تکرار پی در پی این نکته لازم است که ۶ عدد ونوس و عدد عشق است و عشق همه چیز است.

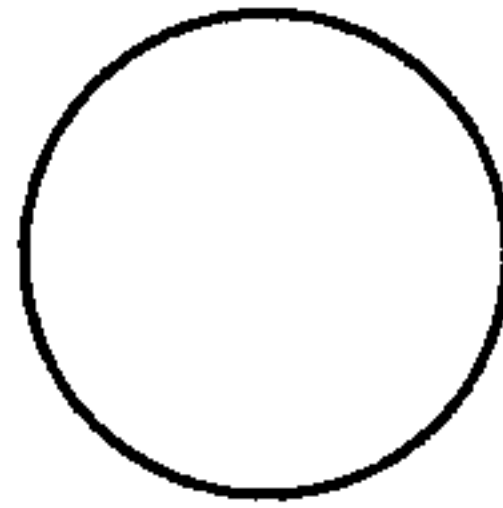
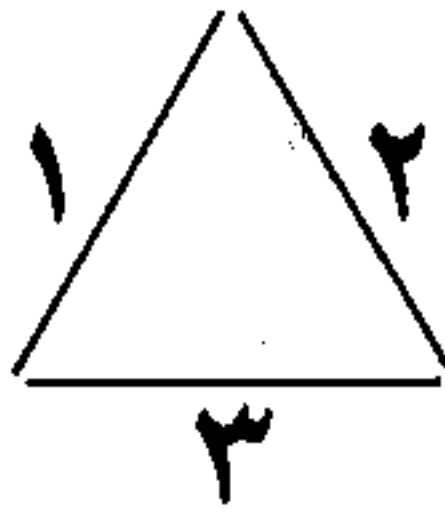
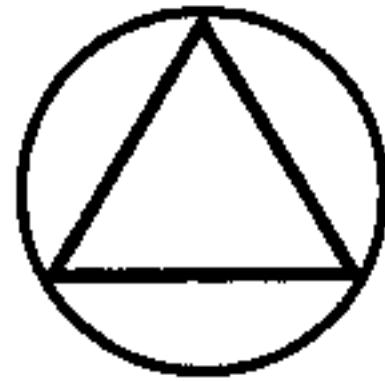
من قبلاً حقه‌های جادویی عدد ۹ را به شما نشان دادم، از عدد ۶ یعنی برعکس عدد ۹ نیز کارهایی جادویی و سحرآمیز برمی آید؛ اما پیش از آن که این مطلب را به شما ثابت کنم، اجازه دهید به رازهای دیگر عدد ۹ نظر افکنیم.

راز ۹ که تنها از سه عدد تشکیل شده است: ۳-۶-۹، عمیق‌ترین و مرموزترین رازها به شمار می آید و به وسیله ریاضیات (با محاسبات) نشان داده می شود و با کمک علم اعداد (و تفسیر آن) به اثبات می رسد.

بشر سه پایه ما که اعداد ۱-۲-۳ را کشف کرد، به خاطر آورد. او سپس صفر را کشف کرد. چیزی که او به آن حتی شک هم نبرد این است که این اعداد به تنهایی: ۱-۲-۳ و ۰ کل جهان سه بُعدی ما را خلاصه می کنند. (بعد چهارم جهان حال ابدی، مسئله دیگری است.)

اکنون بیایید و این بشر سه پایه را از همان نخست در نظر آورید، هنگامی که برای نخستین بار چوب واحدی را برای نشان دادن خود بر روی زمین گذاشت و عدد ۱ (هدف اولیه و خالق) را ساخت... سپس چوب دیگری را کنار چوب نخست قرار داد تا زوج خود را نشان دهد و عدد ۲ را خلق کرد... پس از آن چوب سوم را به صورت افقی نهاد تا نشان دهنده فرزند باشد و عدد ۳ را به وجود آورد و موجب پیدایش مثلث شد: یعنی قدیمی ترین و کهنسالترین سمبل و نماد شناخته شده در میان تمام ادیان... و سرانجام عدد صفر را با ترسیم دایره‌ای در اطراف سه چوب مستقر بر روی زمین پدید آورد، تا خود، زوج و فرزندش را از هرگونه شر و بدی حمایت کند. اکنون برای اندک زمانی به این تصاویر نگاه کنید و درباره آنها به تفکر و اندیشه

بپردازید:



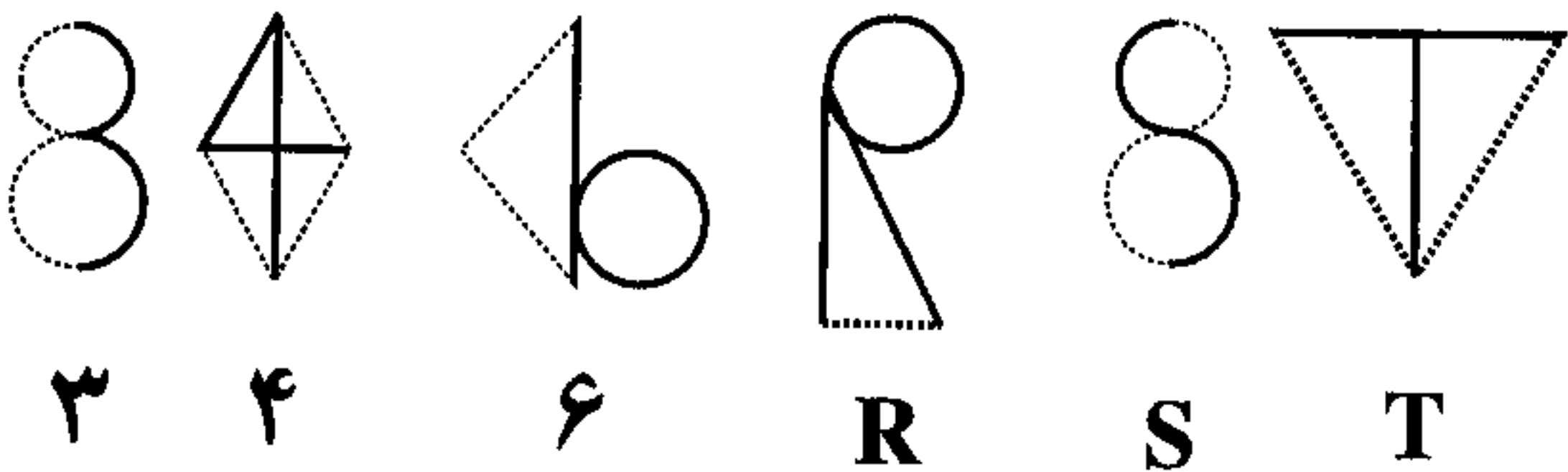
من در طول اقامتم در کریپل کریک شبی درباره این مسئله به تفکر پرداختم تا آن که به خواب رفتم. صبح روز بعد، هنگامی که از خواب بیدار شدم، مقداری یادداشت در دفترچه‌ای که روی میز کنار تخت خود داشتم، نوشتم... و چند روز بعد، به نوشتن و ترسیم اعداد و حروف الفبا پرداختم و به کشفی نائل شدم که دست کم برای خود من بسیار جالب بود. بدون شک تمام ریاضیدانان از این مسئله اطلاع دارند و به طور حتم آلبرت اینشتین نیز از آن آگاه بود، اما برای شخص من، اطلاعات و کشف تازه‌ای محسوب می‌شد، و برایم خیلی مطالب را روشن می‌ساخت. احساس کریستوف کلمب را داشتم که ثابت کرده بود زمین گرد است! این است چیزی که به آن پی بردم: هر عدد (از ۰ تا ۹) و هر یک از حروف الفبای آنگلو ساکسون^۱ (از A تا Z) از یک مثلث یا دایره تشکیل شده بود (یا دست‌کم می‌توانست به آن تبدیل شود).

در واقع، هر چیزی در این آگاهی سه‌بعدی ما، هنگامی که تفریق گردد و به شالوده اولیه و اصلی خود بازگردد از جمله شکل مستطیل، هشت‌گوش، پنج ضلعی، شش ضلعی و غیره، می‌تواند به کلیدهای سری اعداد ۱، ۲، ۳ و ۰

۱. Anglo-Saxon، منظور همان الفبای لاتین است، زیرا الفبای یونانی، آشوری، اسلاویک و غیره نیز داریم که نباید با آنها اشتباه گرفته شود. -م.



آیا این جالب توجه و هیجان‌انگیز نیست؟ این کار موجب می‌شود تا افکارم در میان هزاران رمز حیات و هستی، به صورت ماریچ به حرکت صعودی خود ادامه دهد. من برای مثال تنها سه عدد و سه حرف الفبا در اینجا می‌نویسم. بقیه را خودتان می‌توانید به صورت جدول درآورید و مطمئنم برایتان سرگرم‌کننده خواهد بود!^۱



این کار موجب می‌شود از خود پرسید در بُعد چهارم، سمبل و نمادها به چه شکلی خواهند بود. من عادت داشتم در این مورد خیلی به تفکر پردازم و این که ما تنها اشیایی سه‌بُعدی بیش نیستیم و هنگامی که نور (خورشید) از

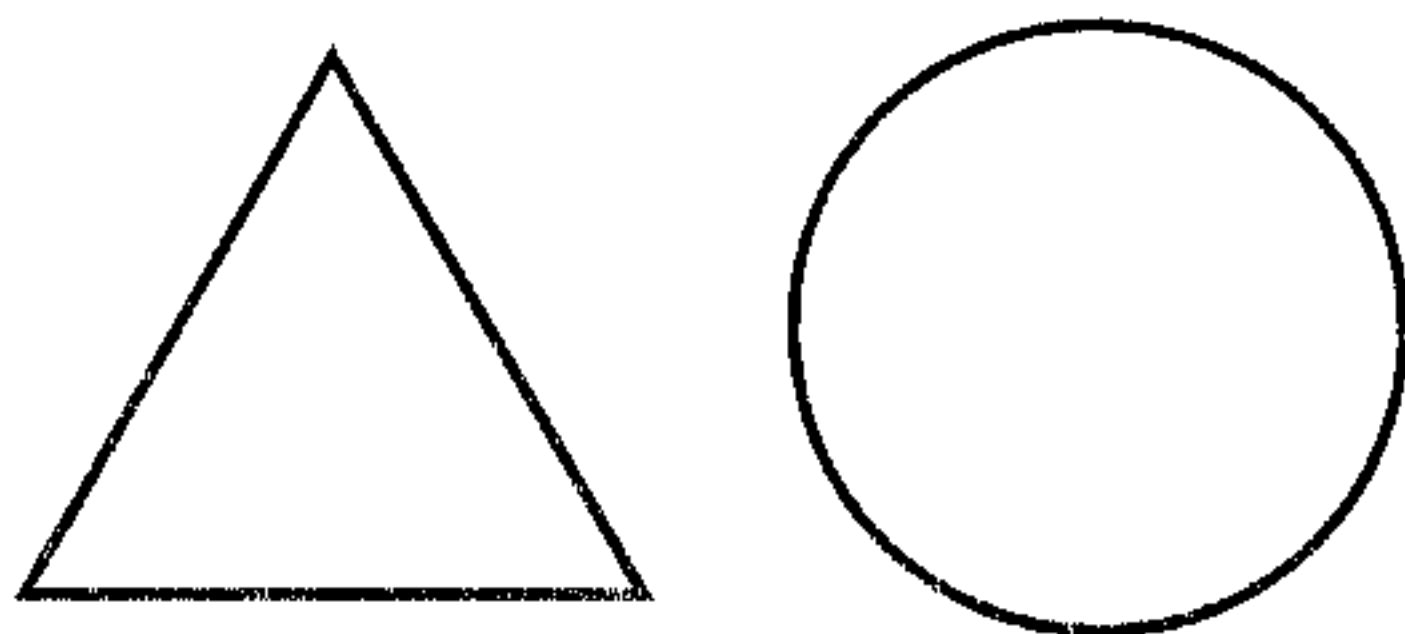
۱. من به شخصه، پس از تفکرات جالبی در این زمینه به این نتیجه رسیدم که رمز Δ O را به شکل دیگری نیز می‌توان تعبیر کرد. حضرت مسیح در تعالیم خود می‌فرماید: «من آلفا و اُمِگا هستم.» (یعنی من آغاز و پایان هر چیزی هستم.) آیا می‌توان شکل مثلث Δ را مانند اولین حرف الفبای یونانی یعنی آلفا Δ در نظر پنداشت و O را به صورت آخرین حرف الفبای یونانی یعنی اُمِگا که در یونانی Ω ولی در زبان لاتین O نوشته می‌شود در نظر پنداشت؟ آیا حضرت مسیح با گفتن این جمله قصد داشته همین حقیقت انکارناپذیر را بیان کند؟ یا آن که قصد داشته بگوید کره زمین یا همان O در یک نظام هستی وابسته به یک خالق و یک آفریدگار، وجود دارد؟ یعنی کره زمین با نظام «خداوند، مرد و زن» Δ در عالم هستی، شکل و ماهیت پیدا کرده است؟ - م.

طریق ما می درخشد، ما تنها سایه‌ای دو بُعدی از خود ساطع می‌کنیم. بنابراین آیا ممکن نبود که یک خود چهار بُعدی نیز وجود داشت که دارای نوری حتی درخشانتر از خورشید ما بود و موجب می‌گشت تا سایه‌ای که از خود می‌گسترده از اندازه‌های سه بُعدی من و شما باشد؟ و... شاید هم یک بُعد پنجم نیز وجود داشت که سایه‌ای چهار بُعدی از خود می‌گسترده، والی آخر... ماورای آن... در ابعاد و درجاتی والاتر... زیرا ما تنها قادریم در این آگاهی سه بُعدی هستی خود تا عدد ۹ بشماریم و بس.

عددی بالاتر از ۹ چه شکلی خواهد داشت؟ یا دارد؟ صفر - ۰ - یا دایره. چیزی به اسم خط راست وجود ندارد. در نهایت هر آلفایی (آغاز) با آمگای خود (پایان) رو به رو خواهد شد و به آن ملحق می‌گردد و دایره‌ای را تشکیل می‌دهد. بنابراین، اگر شما در سطح آن قدر بالایی قرار داشتید که می‌توانستید به این خط به اصطلاح صاف و راست از بالا به پایین بنگرید، بدون تردید می‌دیدید که هیچ آغاز و پایانی در کل وجود ندارد. عیسی می‌گوید: «من آلفا و آمگا هستم.» یعنی آغاز و پایان یکی است. ماری که دایره‌ای کامل تشکیل می‌دهد.

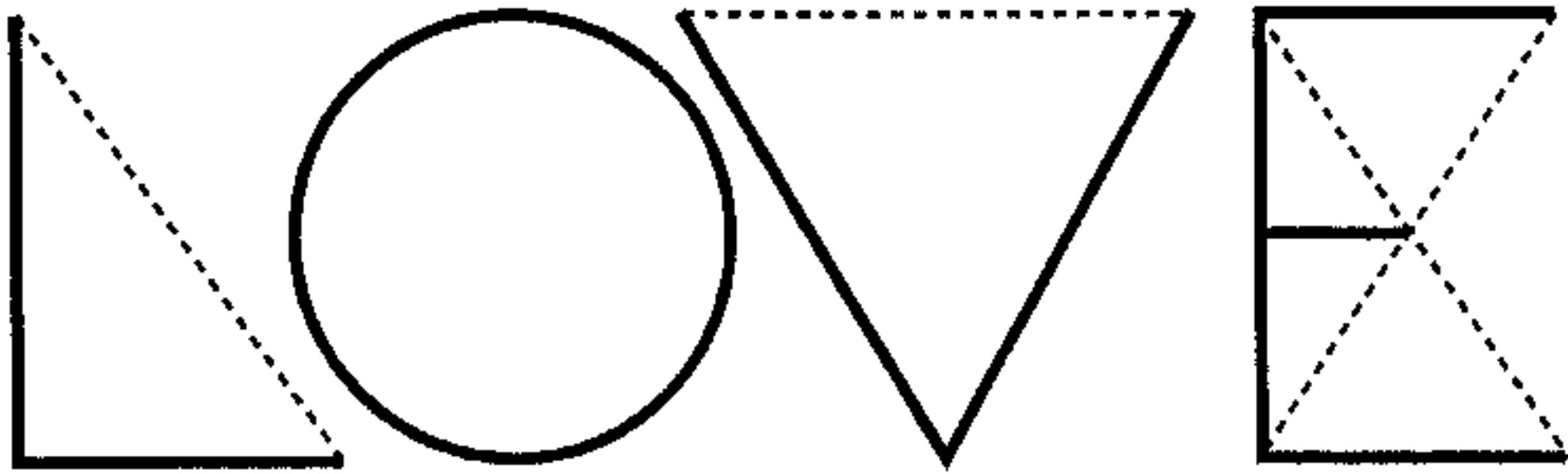
تمام این مطالب، به حال ابدی ارتباط دارند، منظورم کشف اینشتین در این مورد است که گذشته، حال، آینده بُرشهای جدا شده‌ای از زمان نیستند، بلکه چیزی واحدند که در یک زمان رخ می‌دهند و وجود دارند. در این مورد، در فصل‌های بعدی بیشتر سخن خواهم گفت. اکنون اجازه دهید برگردیم سر وقت رمزگیتی.

رمزگیتی این است: ۱ - ۲ - ۳ - ۰. اگر این اعداد را با همدیگر جمع کنید، عدد ۶ به دست می‌آید: عشق. $۱+۲+۳+۰=۶$



حال بیاید و تصویر واژه عشق (Love) را بکشید. (به یاد داشته باشید که

۶ = ونوس = عشق.)



این هم یکی از حقه‌های جادویی مربوط به عدد ۶. اما این مسئله در عین حال قسمتی از راز و رمز ۹ نیز هست.

فرمول ما برای آگاهی سه‌بعدی ۱-۲-۳-۰ است... و این فرمول عدد ۶ را به دست می‌دهد. حال ما می‌آییم و رمزگیتی (عشق) را برمی‌داریم و آن را با اعدادش در هم می‌آمیزیم و آنگاه آنها را در ستونهایی جمع می‌کنیم.

۰-۱-۲-۳ = عشق. در پایین تمامی تغییرات مکانی عدد عشق را

ملاحظه می‌کنید:

۰۱۲۳	۱۰۳۲	۲۳۱۰	۳۲۱۰
۰۱۳۲	۱۰۲۳	۲۳۰۱	۳۲۰۱
۰۲۳۱	۱۳۲۰	۲۱۰۳	۳۱۰۲
۰۲۱۳	۱۳۰۲	۲۱۳۰	۳۱۲۰
۰۳۲۱	۱۲۰۳	۲۰۱۳	۳۰۱۲
۰۳۱۲	۱۲۳۰	۲۰۳۱	۳۰۲۱
۱۳۳۲=۹	۷۱۱۰=۹	۱۲۸۸۸=۲۷=۹	۱۸۶۶۶=۲۷=۹

حال اگر این ستونها مربوط به حساب مالی بود، بین اولین حاصل جمع به دست آمده یعنی ۱۳۳۲ و آخرین حاصل جمع به دست آمده یعنی ۱۸۶۶۶ اختلاف فاحشی وجود داشت. اما در نظام هستی، همه اینها برابر با ۹ است.

در ضمن دقت کنید که شش ترکیب در هر ستون وجود دارد و بیست و چهار (۲۴) ترکیب ضربی ($۲+۴=۶$) در ضمن ۹۶ عدد در ستونها وجود دارد ($۹+۶=۱۵=۶$) پس می‌بینید که هیچ‌گونه راه فراری وجود ندارد و امکان این که ارتباط عجیب ۳ - ۶ - ۹ را از یکدیگر جدا کنید، وجود ندارد.

ضرب ۹	ضرب ۶	ضرب ۳
$۲ \times ۹ = ۱۸ = ۹$	$۲ \times ۶ = ۱۲ = ۳$	$۲ \times ۳ = ۶ = ۶$
$۳ \times ۹ = ۲۷ = ۹$	$۳ \times ۶ = ۱۸ = ۹$	$۳ \times ۳ = ۹ = ۹$
$۴ \times ۹ = ۳۶ = ۹$	$۴ \times ۶ = ۲۴ = ۶$	$۴ \times ۳ = ۱۲ = ۳$
$۵ \times ۹ = ۴۵ = ۹$	$۵ \times ۶ = ۳۰ = ۳$	$۵ \times ۳ = ۱۵ = ۶$
$۶ \times ۹ = ۵۴ = ۹$	$۶ \times ۶ = ۳۶ = ۹$	$۶ \times ۳ = ۱۸ = ۹$
$۷ \times ۹ = ۶۳ = ۹$	$۷ \times ۶ = ۴۲ = ۶$	$۷ \times ۳ = ۲۱ = ۳$
$۸ \times ۹ = ۷۲ = ۹$	$۸ \times ۶ = ۴۸ = ۳$	$۸ \times ۳ = ۲۴ = ۶$
$۹ \times ۹ = ۸۱ = ۹$	$۹ \times ۶ = ۵۴ = ۹$	$۹ \times ۳ = ۲۷ = ۹$
<hr/>	<hr/>	<hr/>
۷۲ جمع کل	۴۸ جمع کل	۵۱ جمع کل
$۷۲ = ۹$	$۴۸ = ۱۲ = ۳$	$۵۱ = ۶$

دقت داشته باشید که عدد ۳ همان زمینه ۶ - ۹ - ۳ را از بالا تا پایین تکرار می‌کند و همین‌طور تا آخر ادامه دارد؛ مهم نیست که چندین بار ضرب می‌شود، عدد ۶ نیز خود را در زمینه ۳ - ۹ - ۶ تا آخر تکرار می‌کند، حال هر چند بار که ضرب شود مهم نیست. همه اینها قسمتی از رمز ۹ هستند و ۳ و ۶ جزء مکمل آن به شمار می‌آیند؛ درباره ستون ۹ هم باید گفت که زمینه و طرح آن نقشه فناپذیر دیگری از عدد ۹ - ۹ - ۹ است که به صورت عمودی نوشته شده است.

حال برای این که همه چیز روشن شود، گفته‌هایم را بار دیگر تکرار

می‌کنم:

عدد ۶ نشانهٔ ونوس - عشق - زن است ♀

عدد ۹ نشانهٔ مریخ - تهاجم - مرد است ♂

همان‌طور که به شما نشان دادم، این اعداد که اعداد جنسی محسوب می‌شوند، به‌طور برابر از عدد دیگری در خود دارند، زیرا ۹ وارونه ۶ و ۶ وارونه ۹ است. بنابراین ۹، شعر و بیان تازه‌ای از ۶ است و ۶، شعر و بیان تازه‌ای از ۹.

باردیگر به جدول ضرب اعداد ۳ - ۶ - ۹ نگاه کنید. تکرار می‌کنم، الگوی تسلسل عدد ۳: ۳ - ۶۹۳ - ۶۹۳ - ۶۹۳ است و الگوی تسلسل عدد ۶: ۳۹۶ - ۳۹۶ - ۳۹۶، و همان‌گونه که قبلاً مشاهده کردیم، الگوی تسلسل عدد ۹، همیشه عدد ۹ را پدید می‌آورد (به‌طور عمودی). حال بیایید و خودتان چنین آزمایش ضربی را انجام دهید، آن هم با هر ۳ عدد انتخابی خودتان به غیر از این سه عدد. هیچ‌گونه الگوی اعدادی منظمی نخواهید یافت و تنها رشته‌ای اعداد نامربوط به دست خواهید آورد.

هیچ عددی، حتی عدد روحانی ۷ نیز نمی‌تواند چنین ضربهای جادویی پدید آورد و فقط اعداد ۳ - ۶ - ۹ قادر به این هنرنمایی شگفت‌انگیز هستند (که در رمز ۹ سه‌بعدی حضور دارند). راستی ۳ به علاوه ۳ برابر است با ۶ و ۶ به علاوه ۶ برابر است با ۱۲ (که حاصل جمع ارقامش ۳ می‌شود). ضمناً ۳ به علاوه ۹ (برابر است با ۱۲ = ۳) و ۳ به علاوه ۶ برابر است با ۹. این سه عدد را نمی‌توان به هیچ شکل و ترتیبی از هم جدا ساخت و تنها سه عدد از این اعداد مرموز جادویی وجود دارد! رمز هستی را به خاطر آورید، ۱ - ۲ - ۳ - ۰ که آن نیز سه عدد دارد به اضافهٔ عدد صفر که قدرت رو به افزایش به شمار می‌آید. به گمانم دیگر به توافق رسیده‌ایم که عدد ۹ شاه اعداد است. چنانچه باز هم به مدرک بیشتری نیاز داشته باشید تا قبول کنید حق عدد ۹ است که بر عالم هستی و انرژی الکتریکی این کره حکم براند، به این مطلب بیندیشید که: ۹، تنها عددی است که می‌تواند به هر عدد دیگری حیات و هستی بخشد،

زیرا هنگامی که ۹ خود را به هر عددی اضافه کند، آن عدد، از دست رفته محسوب نخواهد شد. ۹ به آن عدد هویت اصلی و زندگی را باز می‌گرداند.

$9+3=12=3$	$9+2=11=2$	$9+1=10=1$
$9+6=15=6$	$9+5=14=5$	$9+4=13=4$
	$9+8=17=8$	$9+7=16=7$

هیچ عددی که با عدد دیگر جمع می‌شود چنین قدرتی ندارد!

* * *

یک عدد جادویی دیگر... یک پیام دیگر برای فردا... اجازه بدهید بار دیگر در مورد شرح عدد ۹ (جنگ - درگیری - تضاد - تهاجم - خشونت) به تفکر پردازیم. ۹ هرگز قادر نیست بر عدد ۶ (عشق و صلح) پیروز شود، زیرا هنگامی که ۹ را با ۶ جمع می‌کنیم به عدد ۱۵ دست می‌یابیم که اگر ۱ و ۵ را با هم جمع کنیم، بار دیگر عدد ۶ را به دست می‌آوریم.

حال بیاییم عدد ۶ فاتح را با عدد روحانی ۷ جمع کنیم: که حاصل آن می‌شود ۱۳. اگر ۱ و ۳ را جمع کنیم، به عدد ۴ دست می‌یابیم، این عدد ۴ رقمی داده شده برای کره اورانوس، گره‌ای که حاکم ماه بهمن است. آیا این خبر شادبخشی درباره آینده پیش‌بینی ناپذیر عصر دلو که تنها با کمک علم اعداد قابل پیش‌گویی می‌گردد، محسوب نمی‌شود؟

عشق (۶) و روشنبینی عرفانی و مذهبی (۷) در طول حکومت اورانوس (۴) یا همان عصر دلو، در آخرین بار، جنگ، تضاد، درگیری، خشونت و تهاجم را از بین خواهد برد و بر آنها پیروز خواهد شد. همین‌طور هم بر تکنولوژی... و دیگر مهم نخواهد بود که پیش از آن چندین بار به نظر رسیده که در برابر شر و ناراحتی، پرچم شکست را به اهتزاز در آوردند.

کره زمین به وسیله جنون اتمی یا به دلیل فجایع وحشتناک طبیعی که از لحاظ کارما قرار است تحمل کند، منهدم و ویران نخواهد گشت. بله. این امکان هست که ضررها و خرابیهای شدید و وقایع غم‌انگیز و تأثیرباری به وقوع بپیوندد، البته چنانچه زمینها از این رفتار منفی کنونیشان، دست برندارند. بله، اما در آخرین لحظه، و در نهایت، عشق و صلح بر همه چیز پیروز خواهد شد!

هیچ راه دیگری وجود نخواهد داشت، زیرا تمامی این چیزها بنا به نظم انعطاف‌ناپذیر و ریاضی‌گونه عالم... و نیز عوامل هماهنگ کننده‌اش، از پیش تعیین شده است. بنابراین رمز اعدادی عالم بر آینده عصر دلو، سوای ترسها و وحشت‌های امروز، دری را به سوی فردایی شاد خواهد گشود. حتم دارم که پولیاننا^۱ عاشق این قضایا خواهد شد! همین‌طور هم آلبرت اینشتین! حتی حاضرم شرط ببندم که او سالها پیش نیز این را می‌دانسته است. با تفکر و تعمق بر روی عجایب اعداد، می‌توانید افکارتان را به طوری به سمت بالا سوق دهید که انگار بالهایی دارند و می‌توانند به محلی پرواز کنند که تمامی اسرار در آنجا زاده شدند! بنابراین... امشب با خیالی آسوده بخوابید و به عدد ۶ و ۷ بیندیشید و خواب آنها را ببینید.

* * *

بسیار خوب، آیا آماده هستید؟ کلاس آموزش اعداد ما دایر است. بنابراین می‌توانید بیاموزید که در زندگی شخصی‌تان، هنگامی که به اندکی سحر و جادو نیاز دارید، چگونه از قدرت پیش‌بینی نشده اعداد یاری بگیرید. نخست، قواعدی وجود دارد که شما برای درست محاسبه کردن و انجام دادن صحیح مراحل حسابرسی، بایستی پیش از آموزشهای اصلی از آنها آگاه باشید.

۱. Polyanna، احتمالاً الهه یونان باستان، آینه است که حامی شهر آتن و دیگر شهرهای یونان بود و در هنگام جنگ و پیکار و تهاجم‌های دشمنان از شهرهای تحت‌الحمایه‌اش دفاع می‌کرد و اجازه نمی‌داد گزندى به مردم برسد. - م.

خواهش می‌کنم این جمله آخر مرا یک بار دیگر بخوانید. ممنونم! امیدوارم که درسها برایتان جالب توجه باشد. همه دروس باید به همین‌گونه باشند، اما اکثر درسها خسته کننده و کسالت آور است زیرا استادان، فضیلت آموزش دادن سقراط‌گونه را از خاطر می‌برند، و دانشجویان این مطلب را به خوبی حس می‌کنند، یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی به شما بیاموزد. تنها کاری که یک آموزگار قادر است انجام دهد، این است که به شما کمک کند تمامی چیزهایی را که از قبل نیز می‌دانستید، به خاطر بیاورید.

بنابراین، فراگیری برابر است با به خاطر آوردن.

من مطمئنم که شما تمامی مطالبی را که در صفحات پیش با هم آموختیم، به خاطر آورده یا خواهید آورد، و این که واژه حافظه (Memory)، همان‌طور که قبلاً هم تذکر دادم دارای دو کلمه More (بیشتر) و Me (خودم - من) است. به این ترتیب، حافظه برابر است با من بیشتر، تو بیشتر، هر کس بیشتر.

پژواکی از این روش عاقلانه سقراط‌گونه آموزش، در طی قرون از شخصی به نام دیوژن^۱ به ما رسیده است. منظورم همان مرد یونانی عجیبی است که همیشه فانوسی در دست می‌گرفت و راهی کوچه و بازار می‌شد و در پی مردی کاملاً شریف و راستگو می‌گشت. (آیا تصور نمی‌کنید اگر در میان جنس مؤنث به جستجو می‌پرداخت، موفقیت بیشتری می‌یافت؟ ... متأسفم! باز هم نتوانستم از دفاع از جنس زن خودداری کنم.) بگذریم، یک روز صبح، دیوژن در حالی که در امتداد جاده‌ای خاکی راه می‌رفت و در جستجوی هدف خود بود، با اسکندر کبیر که چهره‌ای بسیار افسرده داشت رو به رو شد. (اسکندر در آن زمان، تقریباً تمامی کشورهای شناخته شده جهان را فتح

۱. Diogenes، فیلسوف یونانی متولد ۴۱۳ قبل از میلاد. او معمولاً در بشکده‌ای خالی سکونت داشت و همیشه فانوس در دست به جستجوی مردی واقعی می‌گشت. او احترام و ارزش زیادی برای بشریت قایل نبود و در سال ۳۲۷ قبل از میلاد مسیح از دنیا رفت. - م.

کرده بود و در سنین جوانی به سر می برد.) آن دو با دیدن یکدیگر مدتی به بحث و گفت و گو پرداختند. سرانجام اسکندر که شدیداً تحت تأثیر عزم دوست جدیدش در دستیابی به هدف خود قرار گرفته بود، از دیوژن پرسید آیا کاری هست که برای کمک به او بتواند برایش انجام دهد؟ دیوژن به او پاسخ می دهد: «فقط از مقابل چراغ در دست من برو کنار.»

این است کاری که تمام استادان باید سعی کنند انجام دهند، یعنی از مقابل چراغ و نوری که به دانشجویان آنان می تابد کنار بایستند، و به آنان اجازه دهند که آهسته اما با اطمینان اطلاعات و دانش دفن شده در ضمیر ناخودآگاهشان را بازیابند. به همین دلیل است که من با کمک علم اعداد (به عنوان طرح درسی مان) نخست تنها یک سری قواعد اساسی و اصلی آن را به شما ارائه می دهم، و تازه پس از آن است که درباره روش محاسبه کردن (به اضافه چند نمونه) با شما سخن خواهم گفت و در آخر به عقب می روم و به شما اجازه می دهم که به خاطر آورید و تفسیر و تعبیرات معانی اعداد را با تنظیم صحیح وجودتان به انجام برسانید.

برای آغاز، شایان ذکر است که پس از تمام کردن توضیحات مربوط به قواعد این علم، متوجه خواهید شد که من از این به بعد از واژه "Entity" به معنای وجود، هستی، جوهر و ماهیت، زیاد استفاده خواهم کرد. اجازه بدهید منظورم را از این واژه توضیح دهم. درست مثل علم ستاره شناسی، هر واقعه یا اتفاقی (به هر صورتی که می خواهد باشد) یعنی از مجلس عروسی گرفته تا کارهای مربوط به خریدن خانه، و یا چیزهایی مثل: کتاب، شرکت، نمایش تئاتر، نمایش همراه با موسیقی و... که در زمانی بخصوص به دنیا می آیند، یا انجام می گیرند، جدول تولد و زایچه‌ای مخصوص به خود دارند که اعتبار و ارزش آن برابر با جدول تولد و زایچه نوزاد انسان (یا حیوان) است. به همین ترتیب است که در علم اعداد نیز این "Entity" ها یا (ماهیتها) به نسبت نام و روزی که به دنیا آمده‌اند، دارای اعداد کلیدی نشان دهنده آن هستند که هیچ فرقی با یک انسان ندارد.

برای نمونه، بیاییم و نمایش مشهور موزیکال بانوی زیبای من (*My fair Lady*) و کتاب به همان نسبت مشهور مارگارت میچل به نام برباد رفته (*Gone with the Wind*) و شرکت معاملات ملکی پین وِبر (Paine Webber) و سایر ماهیت‌های موجود مثل روز عروسی‌تان یا روزی را که با فلان شخص آشنا شدید در نظر بگیریم. تمامی این نمونه‌های بالا "Entity" یا ماهیت هستند، با یک عدد تولد که نشانگر آنها است. (یعنی روز تشکیل و ترکیب آن، یا روز آن واقعه‌ای که در ذهن دارید)، و همین‌طور هم یک عدد نام. پیش از آن که به شما نشان بدهم چگونه عدد تولد و نیز عدد نامتان را (هم از لحاظ اعداد ترکیب شده و هم از حیث اعداد تنها و مفرد) بیابید، بایستی قواعد اولیه علم اعداد را از حفظ کنید.

اعداد ترکیبی ۱۱ و ۲۲ به اعداد اعظم شهرت دارند یعنی آن که وقتی با عدد دیگری جمع می‌شوند، قابل تبدیل و کاهش نیستند. یعنی ارقام عدد ۱۱ را نمی‌توانید با یکدیگر جمع کنید ($1+1=2$) و عدد ۲ را بدست آورید. همین‌طور هم ارقام عدد ۲۲ را نمی‌توانید با یکدیگر جمع کنید ($2+2=4$) و به عدد ۴ برسید. این دو عدد اعظم را بایستی همیشه در مراحل علم اعدادی، بار دیگر به همان صورت ۱۱ و ۲۲ جمع کنید. تنها در یک مورد می‌توانید این دو رقم را با هم جمع کنید تا به عدد ۲ یا ۴ برسید، آن هم هنگامی که جمع کل ارزش اعدادی یک اسم به ۱۱ یا ۲۲ ختم می‌شود. در آن صورت است که عدد ۲ یا ۴ را به عنوان عدد کلیدی نام برمی‌گزینید. همین‌طور هم هنگامی که شخصی در یازدهم یا بیست و دوم هر ماهی به دنیا آمده باشد، اجازه کاهش دادن و تبدیل آنها را به ۲ و ۴ دارد تا عدد مفرد تولد به دست آید (در این مورد نمونه‌هایی برایتان خواهم آورد).

بسیار مهم و اساسی است که مطالب مربوط به اعداد اعظم ۱۱ و ۲۲ را بیش از یک بار مرور کنید و در خاطر بسپارید. زیرا تنها در آن هنگام است که می‌توانید اطمینان کامل داشته باشید که همه چیز این علم را به خوبی درک کرده‌اید. بنابراین هرگز سعی نکنید این قاعده اساسی علم اعداد را از یاد

ببرید یا نادیده بگیرید.

یک یادآوری نهایی در مورد چیزهایی که واژه "Entity" (ماهیت) نشان‌دهنده آنها است. هنگامی که تعاریف عدد مفرد و عدد ترکیب شده یک ماهیت را می‌خوانید، بایستی آن نوشته‌ها را با تعبیر کاملاً متفاوتی نسبت به هنگامی که عدد مفرد و ترکیب شده یک شخص زنده را می‌خوانید، بخوانید. البته با مرور زمان و کاربرد طولانی از این علم خود به خود متوجه خواهید شد توضیحات مربوط به یک واقعه یا یک مطلب غیرانسانی را چگونه بخوانید و به معانی آن پی ببرید. بعضی از شرحهای موجود در قسمت توضیح و تفسیر اعداد، در مورد اعداد مفرد و ترکیب شده که آنها را در اواخر این فصل مشاهده خواهید کرد، طوری است که با وضوح می‌توانید درک کنید، توصیف شخص است و اصلاً هیچ ربطی به واقعه یا شیئی ندارد. اما همین نکته، و این شرحها، یک سری توضیحات اساسی دارد که می‌توان آنها را در مورد یک ماهیت نیز به کار برد. برای مهارت و تسلط یافتن به علم اعداد، شما باید پیاموزید چگونه در فن تعبیر و تفسیر عزیزی که از باطن شما سرچشمه می‌گیرد، استاد شوید و در جرح و تعدیل بذرها یا پایه‌ریزی و شالوده معنی و تعبیر آنها و همین‌طور هم در تجزیه و تحلیل عددی برای تطبیق آن با هدفها، و خصوصیات عمومی یا شخصیت ماهیتی که سرگرم شناختن و درک آن هستید، تبحر لازم را به دست آورید.

اعداد مفرد که از ۱ تا ۹ هستند، اعداد ریشه یا پایه نام دارند، و این مطلب را آشکار می‌کنند که این شخص یا ماهیت در برابر دید دیگران یا جهان، چگونه ظاهر می‌شود و اعداد ترکیب شده یا دورقمی، نشان‌دهنده تأثیرات پنهانی کارمیک پشت پرده است و بر سرنوشت آن شخص یا ماهیت دلالت می‌کند.

با این وجود، هنگامی که این سرنوشت، منفی باشد، من در معانی و تفسیر اعداد ترکیب شده، راهی را نشان داده‌ام که به کمک آن می‌توانید بر این جریانات کارمیک تسلط یابید و آنها را در مسیر جدید و مساعدتری

هدایت کنید. اما این را همیشه به خاطر بسپارید که در تجزیه و تحلیل نهایی، شما خود مسئول سرنوشت خویش و به اصطلاح آقا و ناخدای روح و سرنوشتتان هستید. هنگامی که شما قواعد معینی را به کار ببرید و اصول را رعایت کنید، لازم نخواهد بود که کورکورانه به کارمایی منفی تسلیم شوید، بلکه خواهید آموخت چگونه با اعمال و رفتارتان از تأثیرات آن بکاهید - با درک این که چگونه ترازو را میزان کنید.

باردیگر این گفته‌های مرا به خاطر بسپارید:

اعداد مفرد نشان می‌دهد شخص یا ماهیت به چشم دیگران چگونه است. اینها اعداد شخصیت و وجود مستقل هستند.

اعداد مرکب نشان‌دهنده تأثیرات کارمیک است و پیش‌بینی سرنوشت شخص یا ماهیت را انجام می‌دهد (که می‌توان آن را به زیر اختیار در آورد و در نتیجه با گوش دادن به نصایحی که در بخش توضیح و تعبیر اعداد داده شده است، خنثی ساخت). شما معانی اعداد مفرد و اعداد مرکب را در آخر این بخش خواهید دید. لازم نیست تا زمانی که محاسبه اعداد مربوط به خودتان را نیاموخته‌اید، به این بخش نگاهی بیندازید.

روش دیگری برای بیان تفاوت میان اعداد مفرد و اعداد مرکب وجود دارد و آن هم این است که، اعداد مفرد (از ۱ تا ۹) به قسمت جسمانی و مادی شخص و ماهیت تعلق دارد، حال آن که اعداد ترکیب شده بیشتر به جنبه روحانی و معنوی زندگی، مثل کارما، وابسته است. به گونه‌ای می‌توان اذعان داشت که نشانه‌های صور فلکی و سیارات همین‌طور هم اعدادی که در علم اعداد وجود دارند، نمادها و سمبلهایی برای زبان خالق ما به شمار می‌آیند. همان‌طور که در اول این بخش نوشته شده است:

«هنگامی که روح در خواب باشد،

خداوند با کمک اعداد با ما سخن می‌گوید.»

هنگامی که با اطلاعات و پیروی از دستورهای محاسبات آموختید چگونه از علم اعداد به درستی استفاده کنید، متوجه خواهید شد که چقدر

عملی است. نه تنها آگاهیهای بیشتر درباره خودتان، و دیگران کسب خواهید کرد، بلکه قادر خواهید بود طرحها و زمینه‌های کارمیک را مورد بررسی قرار دهید و روزهای خوش‌یمنی را برای ملاقاتهای مهم یا وقایع پراهمیت از جمله امضای اسناد و کاغذهای مهم، روز آغاز مسافرت، روزهایی مساعد برای انجام دادن و انعقاد کارهای تجاری، شروع برنامه‌های تازه و غیره انتخاب کنید. البته این شامل ماهیت‌های به همان اندازه مهم که در زندگی شما وجود دارد، نیز هست مثل انتخاب عنوان برای کتابهای خود، و روزهایی که برای انتشار مناسب است (البته چنانچه نویسنده یا شاعر یا مترجم باشید)... انواع فیلمها، و نام آنها و نام نمایشنامه‌های مهم و روز برگزاری انواع مراسم هنری (در صورتی که کارگردان، تهیه‌کننده، فیلمنامه‌نویس و... باشید) و نیز در هر شغل و زمینه کاری که در ذهن دارید.

تاریخهای خوش‌یمن از نظر علم اعداد، باید به ویژه در مورد مسایل قانونی و حقوقی تاریخهای دادگاه و سایر شرایط مربوط به مسایل وکالت و حقوقی در نظر گرفته شوند تا کمک کننده باشند. البته گاهی اوقات حق انتخاب برایتان میسر نیست، اما آنگاه که این امکان وجود دارد، عاقلانه‌ترین کار این است که به وسیله علم اعداد، آن هم با روشی که هم‌اکنون خواهید آموخت، به مسیر جلو هدایت شوید. در آن هنگام است که به ارزش چنین آگاهی بی‌اندازه سودمند، پی خواهید برد. (البته این مطلب را برای علاقه‌مندان به علم ستاره‌شناسی اعلام می‌کنم: تاریخهای خوش‌یمن معمولاً با ترانزیت^۱ و حرکت هماهنگ و مطلوب سیارات و کرات مصادف است.)

اکنون آماده‌ایم تا پیاموزیم (به یاد آوریم) چگونه عدد مفرد و عدد مرکب شخصی خودتان را، و نیز عدد مفرد و مرکب اشخاص و ماهیت‌های دیگران را به دست آورید:

۱. Transit، عبور یک سیاره از یکی از صورتهای فلکی. - م.

بار دیگر الفبایی را که در اول این بخش نوشته بودم برای سهولت کار ذکر می‌کنم. سعی کنید این الفبا را با ارزش اعدادی آنها از حفظ کنید:

A:۱	H:۵	O:۷	U:۶
B:۲	I:۱	P:۸	V:۶
C:۳	J:۱	Q:۱	W:۶
D:۴	K:۲	R:۲	X:۵
E:۵	L:۳	S:۳	Y:۱
F:۸	M:۴	T:۴	Z:۷
G:۳	N:۵		

بدون تردید متوجه شده‌اید که هیچ یک از حروف الفبا دارای ارزش ۹ نیست. توضیح پذیرفتنی برای این امر که با گذشت قرن‌ها، به‌طور شفاهی و سینه به سینه به دست ما رسیده، این است که در اکثر فرقه‌ها و نظام‌های علوم مکتوم و اسرارآمیز عدد ۹ مترادف است با نام سری قدرتی نهایی و مسلط بر زندگی و حیات که ۹ حرف دارد. بنابراین، ممکن است که حتی یک عدد از حروف الفبا نیز نشان‌گر آن نباشد. من این دلیل را قبول می‌کنم، زیرا دانش و اطلاعاتی برخلاف این توضیح در اختیار ندارم، و در ضمن، به این دلیل که روش مزبور بدون عدد ۹ نیز به خوبی کاربرد دارد و مؤثر واقع می‌شود و اصلاً نیازی نیست که عدد ۹ را به عنوان ارزش عددی یکی از این حروف الفبا در نظر بگیریم.

با این وجود، چنانچه عدد مفرد مربوط به نام شخصی یا ماهیتی (که مورد توجه ما است) ۹ باشد، و یا اگر عدد مفرد تولد متعلق به شخص یا ماهیتی به ۹ ختم شود (یعنی با به دنیا آمدن در روزهای نهم، هجدهم، یا بیست و هفتم هر ماه، پس باید از تعریف عدد مفرد ۹ کمک گرفت).

نمونه‌ها

اجازه بدهید با دو شخصیت مشهور و سرشناس آغاز کنیم: آبراهام لینکلن و حضرت عیسی مسیح.

این دو نمونه را با دقت مورد بررسی قرار دهید. دقت داشته باشید که در پایین هر یک از حروف نام شخص، ارزش عددی آن حرف نوشته می‌شود. این اعداد را به صورت افقی جمع می‌کنید تا به یک عدد ترکیب شده (دورقمی) برسید. سپس ارقام آن عدد را مجدداً جمع می‌کنید تا به عددی مفرد برسید (به مثال آبراهام نگاه کنید) همین کار را با هر نام و نام خانوادگی به طور جداگانه (همین طور هم با هر حرف یا ماهیت مورد نظرتان انجام دهید) در آخر، اعداد مفرد هر یک از نامها (و یا کلمات را) با یکدیگر جمع کنید تا به عدد کلیدی نهایی دست یابید. به نمونه‌ای که در زیر آمده است دقت کنید.

پس از آن که شما عدد کلیدی مرکب اسم (یا عنوان کتاب، یا جمله، یا تیترا یا هر چیز دیگر) را حساب کردید، دو رقم عدد کلیدی مرکب را با هم جمع بزنید تا به عدد کلیدی مفرد برسید. چنانچه با دقت به مثال نام آبراهام لینکلن توجه کنید، برایتان روشن خواهد شد.

آبراهام لینکلن Abraham Lincoln

متولد دوازدهم [۱۲] فوریه * پس عدد کلیدی مرکب تولد ۱۲ است.

* و عدد کلیدی مفرد تولد ۳ است. $1+2=3$

به این ترتیب اعداد کلیدی Abraham Lincoln

آبراهام لینکلن $12 = 3$ (اعداد تولد) 3153735

و $16 = 7$ (اعداد نام) هستند جمع کل $27 = 9$ جمع کل $16 = 7$

$16 = 7$ و $12 = 3$

↓
[۷] [۹]

$9 + 7 = 16$

$1 + 6 = 7$

لطفاً تا زمانی که نمونه محاسبات آبراهام لینکلن را به خوبی یاد نگرفته‌اید، ادامه ندهید. باید به خوبی درک کنید که به دست آوردن ۴ رقم نهایی (یا همان اعداد کلیدی) دقیقاً به چه نحو حساب شد، حال می‌خواهد تنها ۵ دقیقه از وقتتان گرفته شود یا دو ساعت. تا زمانی که هر یک از محاسبات برایتان روشن و واضح نشده، لطفاً به صفحات بعد نروید.

بسیار خوب! آیا دیدید چگونه چهار عدد کلیدی مربوط به آبراهام لینکلن را به دست آوردیم؟ آیا از این بابت کاملاً مطمئن هستید؟ بسیار خوب، پس می‌توانیم گامی به جلو برداریم و به قسمتی از تعبیر و توضیح معانی این اعداد بپردازیم که نشان‌دهنده آبراهام لینکلن است.

اجازه دهید نخست به سراغ اعداد کلیدی نام برویم: منظورم عدد ۷ و عدد ۱۶ است. هنگامی که معنی عدد مفرد ۷ را در صفحات بعدی خواندید، متوجه خواهید شد که دقیقاً با شخصیت و خصوصیات اخلاقی رئیس جمهور دوران جنگ داخلی امریکا مطابقت دارد و این که چه رفتاری در برابر دیگران داشت و در نظر آنان چگونه بود.

معنی عدد ۷ (که در پایان این بخش آمده است) به شما می‌گوید که لینکلن خوابهای عجیبی می‌دیده است، و این که دارای قدرت مغناطیسی آرامبخشی بوده که بر روی دیگران تأثیر فراوانی داشته است. همین‌طور هم می‌گوید که او از قدم نهادن در راههای منجر به شکست نفرت داشته و از عقاید و افکار عجیب نسبت به مسایل مذهبی برخوردار بوده و دیدگاهی منحصر به فرد و صمیمی نسبت به سیاست داشته است. در قسمت معانی عدد ۷ به شما گفته می‌شود که لینکلن اهمیت کمی به مادیات می‌داده است، و این که دیگران را با قدرت درک و فهم محبت‌آمیزی نسبت به دردها و مشقاتشان یاری می‌داده است. در ضمن، اغلب اوقات دیگران مسایل و مشکلات خود را نزد او اعتراف می‌کردند و وی را سنگ صبور خود می‌دانستند. تجزیه و تحلیل عدد مفرد ۷ به شما می‌گوید که لینکلن ابداً پیشداوری نمی‌کرد و تبعیض نژادی را

دوست نداشت. و نسبت به عقاید و افکار دیگران مردی صبور بود. به نظرم اینها خلاصه‌ای از شخصیت این مرد بود که با دقت شگفت‌آوری برای شما بازگو شد. مگر نه؟

حال برویم سراغ عدد کلیدی مرکب نامش که ۱۶ است. سمبل این عدد کارمیک (مربوط به کارما) یک برج منهدم شده^۱ است. دژی که صاعقه به آن زده و مردی از بالای آن به پایین سرنگون شده است، در حالی که تاجی بر سر دارد.^۲ سرنوشت عجیبی انتظار این شخص را می‌کشد، نقش بر آب شدن نقشه‌های این شخص حتمی است. تمام این چیزها، آشکارا در مورد وضعیت رئیس جمهور امریکا، آبراهام لینکلن صدق می‌کند و صحت دارد. تجزیه و تحلیل کامل عدد مرکب ۱۶ (در اواخر این بخش)، در عین حال شامل روشی است که با کمک آن، لینکلن می‌توانست از سرنوشت منفی کارمیکی عدد ۱۶ رهایی یابد یا دست‌کم از شدت آن بکاهد.^۳ اما او این کار را نکرد. در تعاریف مربوط به عدد ۱۶ توضیح داده شده می‌شود که او چگونه روشی انتخاب کرد که کارمایش را خنثی نکند و از وقوع آن جلوگیری به عمل نیاورد (زیرا او به خوابهای هشدار دهنده‌ای که می‌دید، اهمیت نمی‌داد).

در ضمن، در توضیحات مربوط به عدد هفت ۷ (مربوط به نامش) هشدار می‌دهد که مبنی بر پوشیدن لباسهای تیره به ویژه سیاه‌رنگ، که البته این تنها رنگی بود که لینکلن می‌پوشید. (کت بلند سیاه، شلوار سیاه و کلاه بلند سیاه که معمول آن روزگار بود) گرچه سایر مردم گاه لباسهای سیاه‌رنگ را از تن در می‌آوردند و از رنگهای دیگری استفاده می‌کردند، اما لینکلن این‌طور نبود و فقط از رنگ مشکی خوشش می‌آمد.

۱. جالب این‌جا است که در فال ورق Tarot (تارو) عدد ارکان ۱۶ همانا برج است و دقیقاً تصویر برجی است که صاعقه‌ای به آن زده و شاهی از بالای آن به پایین افتاده است و به معنای خودخواهی مفرط و نافرجامی که به سقوط منتهی می‌شود. — م.

۲. جالب این‌جا است که فرار شاه ایران در روز ۲۶ دی مصادف با ۱۶ ژانویه یعنی همان عددی که سمبل و نمادش تا این حد گویا و دقیق است، صورت گرفت! — م.

۳. لینکلن در سال ۱۸۶۲ در حال مبارزه با نیروهای کنفدراسیون بود.

حال از عددهای کلیدی مربوط به نام می‌گذریم و به تجزیه و تحلیل اعداد تولد او می‌پردازیم. اشخاصی که در یک روز مفرد از هر ماهی به دنیا آمده باشند، طبیعتاً دارای عدد مرکب تولد نیستند و تنها عدد مفرد تولد دارند و پس مثلاً شخصی که در روز دوم ماه به دنیا آمده باشد طبیعتاً دارای عدد مرکب تولد نیست.^۱

۱. البته خوانندگان فارسی زبان ما باید این مطلب را در نظر بگیرند که ما می‌توانیم از دو تاریخ تولد استفاده کنیم: یکی تاریخ تولد شمسی و ایرانی، دیگری تاریخ تولد میلادی و منطبق با کتاب لیندا گودمن. به این ترتیب مثلاً شخصی که در روز ۲۸ تیر به دنیا آمده باشد می‌تواند تمامی اعداد کلیدی تولد شمسی خود را بخواند و بعد هم محاسبه کند ببیند از لحاظ میلادی در چه تاریخی متولد شده است. در این نمونه، شخص متولد ۲۸ تیر برابر ۱۹ ژوئیه است. پس می‌تواند اعداد کلیدی تولد مربوط به عدد ۱۹ را نیز بخواند. نکته دیگری که قابل توجه خوانندگان عزیز باید قرار بگیرد عددی است که در شناسنامه شخص نوشته شده، و هیچ ربطی به تاریخ تولد واقعی شخص مزبور ندارد. در چنین مواقعی، و چنانچه از تاریخ واقعی تولد خود مطمئن نیستید بهتر است از محاسبه آن خودداری فرمایید زیرا کوچکترین ربطی با سرنوشت شما نخواهد داشت. سعی کنید تنها به محاسبه نام و نام خانوادگی خود اکتفا کنید. معمولاً بهتر است به تاریخهای تولدی که در قرآن مجید، پدران خانواده می‌نوشتند، مراجعه کنید و چنانچه بخت با شما یار باشد، تاریخ دقیق تولدتان را پیدا کنید. ضمناً والدینی که تاریخ تولد فرزندان خود را بنا به دلایل گوناگون زودتر یا دیرتر گرفته‌اند، باید تاریخ واقعی تولد فرزند خود را محاسبه کنند. برای مثال چنانچه کودکی در ماه آذر به دنیا آمده و اولیا طفل شناسنامه او را برای ۳۱ شهریور گرفته‌اند باید تاریخ آذرماه را محاسبه کنند.

نکته دیگری که از مسایل عجیب مربوط به علم اعداد است و من (مترجم) با آن برخورد کردم این است که بیشتر اوقات (نه همیشه) باز هم همان عدد اولیه تاریخ تولد شخص (از لحاظ شمسی) در محاسبات تطبیقی برای تاریخ میلادی نیز به دست می‌آید و تغییر آشکاری صورت نخواهد گرفت. برای نمونه ۲۸ تیر $\leftarrow 10 = 2 + 8 = 1 + 0 = (1)$ یا ۲۴ آذر $\leftarrow 6 = 2 + 4 = 1 + 0 = (1)$ یا ۱۹ ژوئیه $\leftarrow 10 = 1 + 9 = 1 + 0 = (1)$ یا ۱۵ دسامبر $\leftarrow 6 = 1 + 5 = 1 + 0 = (1)$ یا ۶ (در این دو نمونه) می‌رسیم! (فقط اعداد ترکیب شده تولد ما دو عدد می‌شود، یکی ۲۸ و یکی ۱۹ (در نمونه اول) که شاید موهبتی است که پروردگار به ما ایرانی‌ها عطا فرموده است و اجازه می‌دهد خود را بهتر از اروپائیان بشناسیم و برای بهتر کردن سرنوشت خود با یاری پروردگار بکوشیم. تأکید این نکته لازم است که روزهایی نیز پیدا می‌شوند که با تاریخ میلادی تطابق ندارند مثلاً شخصی که در روز دوم آبان به دنیا آمده باشد (تطابق تاریخ میلادی آن برابر است با ۲۴ اکتبر) $\leftarrow 24 = 2 + 4 = 6 = 2 + 4 = 6 = 24$ پس اعداد کلیدی تولد این شخص برابر است با $(2 - 24 - 6)$ پس خواهشمند است هنگام محاسبات،

اما اشخاصی که در روزی از ماه به دنیا آمده باشند که عدد آن دورقمی است، یک عدد کلیدی مفرد تولد دارند، و یک عدد کلیدی مرکب. و لینکلن یکی از این اشخاص بوده است (متولد ۱۲ فوریه $1+2=3$)^۱ لینکلن متولد ۱۲ فوریه بود. بنابراین باید به خواندن معنی عدد ۱۲ برویم، همین طور هم به عدد کلیدی ۳ که با جمع ۱ و ۲ به دست آمد.

با خواندن توضیحات مربوط به این دو عدد، باز هم تصویر دقیق تری از این شخصیت به دست می آورید (اگر خودتان تجزیه و تحلیل اعداد ۳ و ۱۲ را بخوانید، متوجه خواهید شد). معنی ۳ تا حدودی نشان دهنده شخصی است که هر کاری را بر پایه آرمانی والا قرار می دهد. شخصی است تا حدی خشن و رک گو. اشخاص گروه ۳ پیوسته مورد آزمایشهای قدرت جسمانی قرار می گیرند (و همان طور که می دانید یا نمی دانید!) لینکلن در دوران جوانی در چندین مسابقه ورزشی و جسمانی شرکت کرد. می گویند لینکلن در بازی میچ اندازی، و شکستن هیزم و غیره استعداد فراوانی داشت و اغلب همه را شکست می داد. در تجزیه و تحلیل ۳ آمده است که این افراد مردمی هستند مخلوطی از فیلسوف عاقل و فرزانه و دلچسپی خوش اخلاق و بی خیال که این دقیقاً یکی از خصوصیات برجسته لینکلن بوده است.^۲

عجولانه رفتار نکنید و تقویمی داشته باشید تا تاریخ شمسی تولد خود را با تاریخ میلادی دقیقاً تطبیق دهید تا به اعداد کلیدی صحیح و درست تولد خود برسید. — م.

۱. می گویند هنگامی که لینکلن قصد عزیمت به لندبورگ را داشته تا سخنرانی مشهورش را ایراد کند، همراهان رئیس جمهور عجله داشتند زودتر به آنجا برسند و همه‌های ایجاد شده بود. لینکلن سوار قطار شد و لطیفه‌ای تعریف کرد که باعث خنده همه شد. او گفت: «مردی زندانی را که قرار بود به کشتی اعمال شاقه ببرند سوار ارابه‌ای کردند. مردم شهر که عجله داشتند زودتر به محل برگزاری این برنامه شوم برسند شروع به دویدن در اطراف ارابه کردند. مرد زندانی خطاب به آنها فریاد زد: ای بابا، لازم نیست این قدر عجله کنید رفقا! تا زمانی که من به آنجا نرسم، هیچ خبر جالب توجهی نخواهد بود!» — م.

۲. برای مثال همین آبراهام لینکلن را در نظر بگیریم. او در ۱۲ فوریه به دنیا آمده است که بنا بر تقویم شمسی ما ایرانیان برابر است با ۲۳ بهمن $2+3=5$ که عدد بسیار خوش‌یمنی است. شما برای اطلاع بیشتر از شخصیت این مرد تاریخی می‌توانید به تجزیه و تحلیل اعداد ۵ و

در توضیح عدد ۳ آمده است که اگر این اشخاص از درس خواندن و فراگیری منع و یا محروم شوند، شدیداً ضربه می‌خورند. یاد لینکلن بیفتید که اصلاً هیچ‌گونه آموزشی ندیده بود و به دلیل نداشتن سابقه تحصیلی عقب می‌افتاد. اما او اجازه نداد که این وضعیت مانع کار و فعالیتش شود. وی شخصاً خواندن درسهای حقوق را آغاز کرد و با دشواریهای فراوان به یکی از درخشانترین و برجسته‌ترین وکلای عصر خود مبدل شد. اشخاص ۳ معمولاً عزم و همت بی‌نظیری دارند و مایلند به درجات بالای تحصیلی دست یابند، به همین دلیل بیشترشان به این هدف نایل می‌شوند و به همان نسبت اگر به این آرزوی خود نرسند، بیش از دیگران احساس ناامیدی و اندوه می‌کنند.

آبراهام لینکلن متولد بهمن بود. در قسمت مربوط به عدد مفرد ۳ خواهید خواند که این عدد با ماه تولد بهمن او هماهنگی کامل دارد. و اما در مورد عدد مرکب تولدش یعنی ۱۲. توضیحات، مربوط به این عدد را بخوانید، به بسیاری مطالب در مورد لینکلن پی خواهید برد. من اندکی از آن توضیحات را در اینجا بیان خواهم کرد: سمبل این عدد قربانی یا ایثار است (بستگی به نوع ماهیت دارد) شخصی که قربانی نقشه‌ها و دسیسه‌چینی‌های دیگران می‌شود. هر کسی که تاریخ سیاسی امریکا را مطالعه کرده و از توطئه‌های بی‌شماری که در علم سیاست وجود دارد و معمولاً رئیس‌جمهور این کشور را احاطه می‌کند، خبر داشته باشد خیلی زود پی می‌برد که این توضیحات چقدر در مورد این شخصیت صدق می‌کند. این نمونه‌ها را با دقت، چندین بار بخوانید، زیرا این بهترین روشی است

اشخاص ایرانی انجام بدهید و برای مشاهیر خارجی از همان تاریخ تولد میلادی‌شان استفاده کنید (مگر آن که شخص مورد نظر شما ایرانی باشد). در مورد شخصیت‌های مشهور عرب نیز می‌توانید از همان تاریخ قمری که متعلق به اعراب است استفاده کنید. این کار موجب سهولت کارتان خواهد شد و در ضمن بیشتر با خصوصیات اخلاقی شخصیت مورد نظرتان مطابقت خواهد کرد تا وقتی که بخواهید تاریخ تولد وی را به تاریخ شمسی یا میلادی تعیین و محاسبه کنید. - م.

که می‌توانید بیاموزید چگونه به تمامی درجات اختلاف محاسبه کردن اعداد کلیدی اشخاص زنده و یا ماهیت چیزهایی که شخصاً علاقه‌مندید آنها را تجزیه و تحلیل کنید، پی ببرید، به ویژه در مورد خودتان.

نمونه دوم

عیسی مسیح... عیسی ناصری Jesus Christ... Jesus Of Nazareth

این نام یکی از افشاکننده‌ترین و نیز عجیب‌ترین اسم‌هایی است که تاکنون محاسبه کرده‌ام. ما قبلاً رابطه مرموز و عرفانی و عجیب موجود میان ۳-۶-۹ را مطالعه کردیم. باید گفت که این رابطه عرفانی میان اعداد ۳-۶-۹ در هر ارتباطی که با اعداد کلیدی مفرد و مرکب نام این رسول ناصریه دارد، دارای اهمیت ویژه و عظیمی می‌گردد.

عیسای خردسال را در دوازده سالگی در کنیسه مشاهده کردند که در مورد مسایل عرفانی با خاخام‌ها بحث و مجادله می‌کرد که به عدد ۳ ختم می‌شود. او رسالتش را که شامل رفتن به هرکوی و برزنی بود در ۳۰ سالگی آغاز کرد. باز هم یک عدد ۳ دیگر. او را در ۳۳ سالگی به صلیب کشیدند که به عدد ۶ ختم می‌شود و درست وارونه عدد ۹ است. او به مدت ۳ ساعت در روی صلیب زجر کشید و در ساعت نهم مرده اعلامش کردند. در روز سوم از جای خود برخاست و دوباره زنده شد. با وارد کردن ارتعاش عدد ۹ باید گفت که هیچ‌کس از هجده سال گذشته^۱ عمر او خبر ندارد. فعالیتها و اعمال

۱. از سن دوازده سالگی تا ۳۰ سالگی حضرت عیسی، کسی اطلاعی ندارد. برخی بر این عقیده‌اند که حضرت مسیح در کارگاه نجاری پدرش به کار مشغول بود و از برادران و خواهران کوچکترش مراقبت می‌کرد، برخی نیز بر این عقیده‌اند که این حضرت به فراگیری برخی از علوم مکتوم پرداخت و برخی نیز بر این عقیده‌اند که حضرت عیسی مسیح به سفر دور دنیا پرداخت و تا ایران و چین و هندوستان و حتی کشمیر نیز رفت و با روحانیون بودایی و برهمن و همین‌طور هم مَن‌های پارسی ملاقات کرد و این سفرش تا هجده سال به طول

عیسی بن مریم در طول این مدت در کتابهای مذهبی ذکر نشده است و جمع ارقام هجده به عدد ۹ می‌رسد. بنابراین آشکارا مشاهده می‌کنیم که زندگی او پیوسته در رمز اسرارآمیز این سه عدد ۳-۶-۹ (که قبلاً نوشتیم) متصل و اسیر بوده است، و همان‌طور که قبلاً ذکر کردم حاصل جمع ۳، ۶، ۹ می‌شود ۱۸ که مجدداً عدد ۹ حاصل می‌شود. ۹ آغاز و پایان است، «من آلفا و اُمیگا هستم.» که یکی از جملات مشهور عیسی بن مریم بود. حال چنانچه اعداد کلیدی نام او را محاسبه کنید، با اسرار عجیب‌تری رو به خواهید شد:

(عیسی مسیح)	Jesus	Christ	
۱۵۳۶۳	۳۵۲۱۳۴		$9+9=18$
جمع کل $9=18$	جمع کل $9=18$		$1+8=9$

این بسیار غریب است که نام عیسی با عدد مرکب هجده و عدد مفرد ۹ برابر است. عجیب‌تر آن که نام مسیح نیز دقیقاً دارای همان ارزش اعدادی است. اما چیز باز هم شگفت‌انگیزتر این است: نخست بیابید و ارزش اعدادی نامی که اغلب مسیح برای معرفی خود به کار می‌برد استفاده کنیم:

(عیسی اهل ناصریه)	Jesus	Of	Nazareth	
۱۵۳۶۳	۷۸		۵۱۷۱۲۵۴۹	
جمع کل	جمع کل	جمع کل		
$18=9$	$15=6$	$30=3$		
	$9+6+3=18$	عدد کلیدی مرکب ۱۸		
	$1+8=9$	عدد کلیدی مفرد ۹		

تطابق شگفت‌آوری است از تأثیر ارتعاشی! این سه کلمه که بیشتر برای

توصیف مردی که در اورشلیم به دنیا آمده است مورد استفاده قرار می‌گیرد، مجدداً و بنابه نظم و ترتیبی عجیب با اعداد مرموز ۳ - ۶ - ۹ ارتباط دارد. هنگامی که این اعداد را با هم جمع کنیم، دوباره به عدد ۱۸ می‌رسیم که باز هم عدد ۹ را به دست می‌دهد، و موجب می‌گردد تا اعداد کلیدی این سه کلمه: دقیقاً با ارزش اعدادی کلمه عیسی و همین‌طور هم با کلمه مسیح و نیز با دو کلمه متصل: عیسی مسیح برابر و یکسان باشد، یعنی ۱۸ و ۹!

بدیهی است که اجتناب از عدد مرکب ۱۸ به عنوان عدد سرنوشتش برای وی ممکن نبوده است. او در ضمن برای گریز از آن سرنوشت، هیچ تلاشی نکرد، کاری که هر انسان معمولی، با دانستن آگاهی از علوم مکتوم مایل به انجام دادن آن است. او در عین حال، هیچ راه فراری از عدد مفرد ۹ (آلفا و امگا) نیز نداشت. کل سرنوشت زندگی او تحت تأثیر اعداد ۳ - ۶ - ۹ و عدد مرکب ۱۸ بود.

هنگامی که همه معانی عدد مرکب هجده را خواندید، نمادگرایی و سمبولیسم عجیبی را مشاهده خواهید کرد که اگر از قوه تخیلات اسرارآمیز خود بهره بگیرید، با دقت بسیار (و در یک سری پیامها و تصاویر رمزی) صحنه زجر و شهادت و سربازان رومی را که در پایین پای رسول مصلوب سرگرم انداختن طاس‌اند تا بدانند کدام یک صاحب لباس او خواهند شد، آشکارا خواهید دید. اساساً عدد ۱۸ نشان دهنده مادِیگرایی است در تلاش منهدم ساختن مسایل روحانی و عرفانی طبیعت. نشان دهنده انسانی است که با انقلابات و شورشهایی در ارتباط است. به علاوه فریبکاری‌ها و خیانتهایی از جانب دوست و دشمن. که این درست خلاصه دقیق از مأموریت غم‌انگیز و اسفناک او بوده و کلاً هدف اصلی شمرده می‌شده است. این طور نیست^۱.

۱. کما این که چنانچه بخواهیم ارزش عددی نام سید شهیدان و بزرگترین جوانمرد تاریخ، حضرت امام حسین را به دست بیاوریم با عدد مفرد ۹ رو به رو می‌شویم و چنانچه بخواهیم ارزش عددی سیدالشهدا را به دست بیاوریم با عدد مرکب ۱۸ و عدد مفرد ۹ رو به رو

* * *

حال بیاییم و با استفاده از نام یک هنرپیشه مشهور آمریکایی، رابرت ردفورد اعداد کلیدی نامش را محاسبه کنیم. در این نمونه مایلیم از اهمیت قاعده‌ای که در اول این بخش درباره آن با شما سخن گفتم بحث کنم. منظورم تفریق نکردن اعداد اعظم ۱۱ و ۲۲ است.

Robert Redford (رابرت ردفورد)

۲۷۲۵۲۴ ۲۵۴۸۷۲۴

جمع کل ۳۲=۵ جمع کل ۲۲=۲۲ قابل جمع و به دست

آوردن عدد ۴ نیست $۲۲+۵=۲۷ - ۲+۷=۹$

حال دیگر می‌بایست آن قدر تمرین کرده باشید که بی‌درنگ پی ببرید عدد کلیدی مفرد نام رابرت ردفورد ۹ و عدد کلیدی مرکبش ۲۷ است. تجزیه و تحلیل و توضیح عدد ۲۷ آن اندازه که وقت ما را زیاد نگیرد، این است: «استعداد خلاق ثمره‌های خوبی به بار آورده است که موجب برداشت بسیار رضایتبخش و مطلوب می‌گردد.» بقیه تعریف نیز با خصوصیات رابرت ردفورد تطبیق می‌کند. حال بیایید فرض کنیم که اگر شما عدد ۲۲ را بلافاصله به ۴ تبدیل می‌کردید و آن را به عدد به دست آمده از نام ردفورد یا همان ارزش عددی ۵ می‌افزودید، بار دیگر به عدد ۹ می‌رسیدید، اما از مهمترین تأثیر زندگی او که همین عدد مرکب ۲۷ است، نادیده می‌گذشتید و از آن

می‌شویم:

Hazrat Emam Hosseyn

517214 5414 5733515

↓ ↓ ↓

$20=2$ $14=5$ $29=11 \rightarrow 2+5+11=18$

Seyed Ol Shohada

3554 73 3575141

↓ ↓ ↓

$18=9$ $10=1$ $26=8 \rightarrow 9+1+8=18$

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید عدد ۱۸ و ۹ به دست آمده یعنی دقیقاً همان سرنوشت

غم‌انگیز و همان خیانت و ناجوانمردی از سوی دوست و دشمن (اهالی شهر کوفه). - م.

بی خبر می ماندید^۱.

فراموش نکنید که شما می توانید اعداد اعظم ۱۱ و ۲۲ را به اعداد ۲ و ۴ تبدیل کنید، اما تنها در هنگامی که عدد نهایی کلیدی محسوب می شوند و می بایست جمع شوند تا به عدد نهایی کلیدی مفرد دست یابیم که متعلق به اسم یا روز تولد شخص مورد نظرمان است^۲. به گونه‌ای واضح‌تر، و برای تکرار آن چه پیش از این نوشتیم، اگر عدد کلیدی مرکب نامی ۱۱ یا ۲۲ است (البته پس از آن که اعداد مفرد نام و نام خانوادگی را با هم جمع کردید) می توانید ۱۱ یا ۲۲ را به ۲ یا ۴ ختم کنید، تا صاحب عدد کلیدی مفرد مورد نظرتان شوید. به همین ترتیب، اگر شخصی در روز ۱۱ یا ۲۲ ماه به دنیا آمده باشد، می توانیم نتیجه بگیریم که این ۱۱ یا این ۲۲ عدد کلیدی مرکب تولد است و برای به دست آوردن عدد کلیدی مفرد تولد بایستی ۱۱ را به ۲ و ۲۲ را به ۴ مبدل سازید. تنها وقتی که شما نمی توانید این دو عدد اعظم را به ۲ یا

۱. فرض بفرمایید نام و نام خانوادگی شخصی به ۳۲ و ۳۳ ختم شود. ما ۳۲ را به ۵ و ۳۳ را به ۶ تبدیل می کنیم. در آخر کار، عدد اعظم ۱۱ به دست می آید $5+6=11$. در این جا ما اجازه داریم عدد مرکب نهایی ۱۱ را به ۲ تبدیل کنیم تا عدد مفرد نهایی به دست بیاید. در این صورت عدد مرکب ما ۱۱ و عدد مفرد ما ۲ است. — م.

۲. برای کمک بیشتر به خوانندگان عزیز، به محاسبه ارزش عددی نام هنرپیشه مشهور دیگری می پردازیم. این هنرپیشه، بازیگر معروف فیلم زیبای رقص با گرگها، کوین کاستنر (۲۸ دی ۱۸ ژانویه) است:

Kevin Costner

25615 3734552

↓ ↓

جمع کل ۲۹ جمع کل ۱۹

$19=10=1$ $2+9=11=12$

↓

(1+0=10)

در این جا ملاحظه می فرمایید که به عدد ۲۹ رسیدیم که اجباراً به عدد اعظم ۱۱ منتهی می شود. ما نمی توانیم ۱۱ را به ۲ تبدیل کنیم و ناچاریم همان ۱۱ را با عدد ۱ نام کوچک جمع کنیم و عدد ۱۲ (عدد مرکب) و عدد ۳ (عدد مفرد) را به دست بیاوریم. — م.

۴ مبدل سازید، هنگامی است که به‌طور جداگانه و به‌عنوان قسمتهای مجزایی از یک اسم و یا فامیل یا ماهیت جمع شده‌اند (مثل نمونه اسم رابرت در رابرت ردفورد). این قسمت را آن‌قدر بخوانید تا همه چیز آن بر شما آشکار شود.

خب، دیگر به اندازه کافی در برابر نور فانوس شما ایستاده‌ام، پس باز هم چند نمونه دیگر از اشخاص و ماهیت‌ها برایتان می‌آورم و بعد هم می‌روم کنار! بیشتر سعی دارم روش محاسبه اعداد کلیدی را نشان‌تان بدهم، مثل موارد لینکلن و حضرت عیسی بن مریم و رابرت ردفورد. اما تصور نکنید در نحوه تفسیر شما از اعداد کلیدی کمکی به شما خواهم کرد. شما اکنون دیگر بایستی خودتان قادر باشید از عهده این کار برآید.

فقط این را به خاطر داشته باشید که وقتی شخص را تجزیه و تحلیل می‌کنید، معانی هر یک از اعداد، خود به تنهایی توضیح دهنده است. اما هنگامی که سرگرم تجزیه و تحلیل یک ماهیت هستید، بایستی آن چه را در تفسیر داده شده است به‌طور حسی و غریزی برگزینید و طوری تفسیر کنید که دقیقاً با وضعیت یا ماهیت مورد نظرتان صدق کند. خودتان یاد خواهید گرفت (به خاطر خواهید آورد...!) چگونه به شیوه‌ای غریزی، از لابه‌لای خطوط بخوانید و توضیحات لازم را به دست آورده ناگفته‌ها را حدس بزنید و توضیحات مربوط به شخص را طوری خلاصه کنید که بتواند برای توصیف یک چیز (واقعه - وضعیت - ماهیت) نیز کاملاً روشن و مناسب باشد.

نخست از چند شخص نمونه می‌آوریم و بعد هم می‌رویم سراغ ماهیت‌ها. پس از این کار شما آماده‌اید به اسرار نام خودتان، همین‌طور هم اسامی دوستان و آشنایان و خانواده‌تان پی ببرید و در ضمن از ماهیت‌های مورد نظرتان مانند کتابهای مورد علاقه‌تان، نمایشنامه‌های مشهور، تاریخهای مهم شخصی، وقایع مهم، مشاهیر تاریخ و... آگاه گردید:

Samuel Clemens ساموئل کلمنس

متولد ۳۰ نوامبر عدد کلیدی مفرد تولد: ۳
 $۳۰ = ۳ + ۰ = ۳$ (۹ آذر) عدد کلیدی مرکب تولد: ۳۰

Samuel Clemens

۳۳۵۴۵۵۳ ۳۱۴۶۵۳ عدد کلیدی مرکب نام ۲۳

جمع ۲۸ جمع ۲۲ عدد کلیدی مفرد نام ۵

↓

↓

۲۲

$۲۸ = ۱۰ = ۱$

$۲۲ + ۱ = ۲۳$

$۱۰ = ۱ + ۰ = ۱$

$۲ + ۳ = ۵$

بنابراین اعداد کلیدی ساموئل کلمنس ۳ - ۳۰ - ۲۳ - ۵ است. به تعاریف مربوط به این اعداد مراجعه کنید.

به هر حال این نویسنده نام خود را به مارک تواین تغییر داد و با این کار، ارتعاشات خود را چندان اصلاح نکرد. عدد ۲۳ برای پیروزی و موفقیت عدد بسیار خوبی است - هر چند شاید پس از این تغییر، او اندکی اجتماعی تر شد و کمتر حالت راهب‌گونه موجود در عدد ۳۰ را به خود گرفت، اما با این حال، تغییر نامش به مارک تواین، مزیت آشکاری برایش به ارمغان آورد: به دست آوردن عدد مرکب ۱۷ که همان‌گونه که در تعاریف خواهید دید: «نام دارنده این عدد، حتی پس از مرگ او نیز جاودان باقی خواهد ماند.»

Mark Twain

عدد کلیدی مرکب نام ۱۷

۴۶۱۱۵ ۴۱۲۲

عدد کلیدی مفرد نام ۸

جمع: ۱۷ جمع: ۹

$۱ + ۷ = ۸$

$۹ + ۸ = ۱۷$

$۱ + ۷ = ۸$

در ضمن با نگاه کردن به تعاریف این اعداد، متوجه خواهید شد سامویل کلمنس با انتخاب نام مستعار مارک تواین مقدار زیادی انضباط شخصی برای خود به ارمغان آورد (به یاری عدد کلیدی مفرد ۸) و نیز متأسفانه، اندوه و افسردگی که به همراه ارتعاشات ثروت در این عدد وجود دارد. مارک تواین متولد آذر بود. این کماندار، با عدد کلیدی مفرد ۳ تحت تأثیر قرار گرفته بود که در وضعیت او، عدد ۳ دارای تأثیری مضاعف است زیرا عدد ۳، عدد مخصوص ژوپیتتر (مشتری) است و ژوپیتتر نیز حاکم ماه آذر.

حال بیاییم چند نمونه از مشاهیر ایرانی را در این جا ذکر کنیم.
(* این قسمت را مترجم کتاب افزوده‌ام)

Hafez (حافظ)

۵۱۸۵۷

عدد کلیدی مفرد نام: ۸ جمع کل ۲۶

عدد کلیدی مرکب نام: ۲۶ $۲+۶=۸$

لطفاً به بخش توضیحات مربوط به عدد ۸ مراجعه کنید. از مطالبی که در آنجا ذکر شده است پی خواهید برد که چقدر با شخصیت حافظ تطبیق می‌کند.

(جلال‌الدین محمد مولوی)

DJalaleddin Mohammad Molavi

۴۷۳۱۶۱ ۴۷۵۱۴۴۱۴ ۴۱۱۳۱۳۵۴۴۱۵ عدد کلیدی مفرد نام: ۳

جمع: ۲۲ جمع: ۳۰ جمع: ۳۲ عدد کلیدی مرکب نام: ۳۰

$۳+۰=۳$ ۲۲ $۳+۲=۵$

$۳+۵+۲۲=۳۰ \rightarrow ۳+۰=۳$

لطفاً به بخش توضیحات مربوط به عدد ۳۰ مراجعه کنید.

(شمس‌الدین تبریزی)

Shamseddin Tabrizi

۳۵۱۴۳۵۴۴۱۵ ۴۱۲۲۱۷۱

عدد کلیدی مفرد نام: ۸

جمع: ۱۸ جمع: ۳۵

عدد کلیدی مرکب نام: ۱۷

 $۳+۵=۸$ $۱+۸=۹=۱۷$ $۱+۷=۸$

لطفاً به بخش توضیحات مربوط به عدد ۸ و ۱۷ مراجعه کنید. جالب اینجا است که اگر بخواهیم مولوی را به تنهایی محاسبه کنیم به عدد ۲۲ که به ۴ منتهی خواهد شد می‌رسیم و چنانچه در صفحات بعدی رابطه موجود میان ۴ و ۱۸ را مطالعه کنید، متوجه می‌شوید چه تشابهات جالب توجهی میان این دو شخصیت مشهور عرفانی وجود دارد. از سوی دیگر چنانچه به این اکتفا کنیم که نام شمس را فقط به صورت شمس تبریزی بنویسیم به عدد کلیدی مرکب ۱۶ و عدد کلیدی مفرد ۷ می‌رسیم که شما، پس از خواندن مطالب موجود در بخش توضیحات به ویژه عدد ۷ که مربوط به عرفان و مذهب است و بداقبالی نافرجامی که در عدد ۱۶ وجود دارد، به طور حتم شگفت‌زده خواهید شد.

(بایزید بسطامی)

Bayazid

Bastami

۲۱۱۱۷۱۴^۳

۲۱۳۴۱۴۱

عدد کلیدی مفرد نام: ۶

جمع ۱۷

جمع ۱۶

عدد کلیدی مرکب نام: ۱۵

 $۱+۷=۸$ $۱+۶=۷$ $۸+۷=۱۵$ $۱+۵=۶$

۱. منظورم عدد کلیدی مفرد مولوی: (۴) و عدد کلیدی مفرد شمس: (۸) است. — م.

(شیخ فریدالدین عطار)	Sheikh	Farideddin	Attar
	۳۵۵۱۲۵	۸۱۲۱۴۵۴۴۱۵	۱۴۴۱۲
	جمع: ۲۱	جمع: ۳۵	جمع: ۱۲
	$۲+۱=۳$	$۳+۵=۸$	$۱+۲=۳$

عدد کلیدی مفرد نام: ۵ $۳+۸+۳=۱۴$

عدد کلیدی مرکب نام: ۱۴

به توضیحات جالب توجه این اعداد به ویژه عدد ۱۴ توجه کنید.

(سعدی)	Saadi
عدد کلیدی مفرد نام: ۱	۳۱۱۴۱
عدد کلیدی مرکب نام: ۱۰	جمع: ۱۰
	$۱+۰=۱$

به توضیحات عدد ۱۰ و نام نیکویی که پس از مرگ اشخاصی که عدد ۱۰ دارند، توجه فرمایید. جالب اینجا است که سعدی، خود تا چه اندازه به نام نیکو اهمیت و احترام قایل بود.

(سعدی مرد نکونام نمیرد هرگز)

مرده آن است که نامش به نیکویی نبرند)

(بوعلی سینا)	Bouali	Sina
	۲۷۶۱۳۱	۳۱۵۱
عدد کلیدی مفرد نام: ۳	جمع: ۲۰	جمع: ۱۰
عدد کلیدی مرکب نام: ۳۰	$۲+۰=۲$	$۱+۰=۱$
		$۲۰+۱۰=۳۰$
		$۲+۱=۳$

به توضیحات جالب عدد ۳۰ رجوع کنید. در ضمن چنانچه بخواهیم نام

بوعلی سینا را با همان نام اروپایی اش یعنی آویسن (Avicenne) بنویسم باز با نکته جالب توجهی رو به رو می شویم و می بینیم که ارزش عددی نام این دانشمند بزرگ ایرانی باز هم تغییر نخواهد کرد:

Avicenne

۱۶۱۳۵۵۵۵

عدد کلیدی مفرد: ۴ جمع کل: ۳۱

عدد کلیدی مرکب: ۳۱ $۳+۱=۴$

لطفاً به عدد ۳۱ مراجعه کنید.

اکنون اجازه دهید تعدادی ماهیت را محاسبه کنیم. در مورد اشخاص، نمونه‌های کافی آورده شد. نام فیلم مشهور بردبادرفته.

Gone With The Wind

۳۷۵۵ ۶۱۴۵ ۴۵۵ ۶۱۵۴

جمع ۱۶ جمع ۱۴ جمع ۱۶ جمع ۲۰

 $۲+۰=۲$ $۱+۶=۷$ $۱+۴=۵$ $۱+۶=۷$ $۲+۷+۵+۷=۲۱$

عدد کلیدی مفرد نام این فیلم: ۳

عدد کلیدی مرکب نام این فیلم: ۲۱

به اعداد مزبور نگاهی بیندازید، متوجه خواهید شد با این رمان کلاسیک امریکایی درباره جنوب و جنوبی‌ها چقدر تطبیق می‌کند. به ویژه سطر اول توضیحات عدد ۲۱ را بخوانید.

حال اجازه دهید یکی از نمایشنامه‌های بسیار مشهور و موفق تئاتر برادوی را که فیلمی نیز از آن تهیه شد مثال آوریم. منظورم بانوی زیبای من است.

My	Fair	Lady	
۴۱	۸۱۱۲	۳۱۴۱	
۵	۱۲	۹	$۵+۳+۹=۱۷$
	$۱+۲=۳$		$۱+۷=۸$

عدد کلیدی مفرد این نمایشنامه: ۸

عدد کلیدی مرکب این نمایشنامه: ۱۷

با کاربرد بیشتر تمرینهای پی‌درپی کم‌کم متوجه خواهید شد که برای تعبیر یک ماهیت مثل نام فیلم بر باد رفته یا بانوی زیبای من، اعداد کلیدی مرکب، اغلب بیشتر از اعداد کلیدی مفرد، می‌تواند ماهیت مورد نظرتان را تفسیر کند. اعداد مفرد تولد و / یا نام ماهیت‌ها معتبرند، اما اغلب مستلزم کار فکری بیشتری هستند تا قادر به تعبیر آن شوید. زیرا ماهیت‌ها ظواهر گوناگونی دارند که برای مردم عام شناخته شده نیست. با این وجود، اعداد کلیدی مرکب مسیر سرنوشت ماهیت مورد نظرتان را آشکار خواهد ساخت.

مثال دیگری از ماهیت و این بار از یک شرکت خرید و فروش اوراق بورس و سهام نمونه می‌آوریم: از شرکت پین وبر.

Paine	Webber
۸۱۱۵۵	۶۵۲۲۵۲
جمع ۲۰	جمع ۲۲
$۲+۰=۲$	۲۲
	$۲+۲۲=۲۴$
	$۲+۴=۶$

در این جا بهتر است فقط به تعاریف عدد کلیدی مرکب مراجعه کنیم و آن را بخوانیم، زیرا همان‌طور که قبلاً ذکر کردم، عدد کلیدی مفرد ۶ در این جا

کمک مؤثری نخواهد کرد. با خواندن مطالب مربوط به عدد ۲۴ متوجه خواهید شد برای چه این شرکت معروف آنقدر موفق و مشهور است. بار دیگر از یک مثال، درباره شخص استفاده می‌کنیم، زیرا این نمونه، درس مهمی از شجاعت به ما می‌آموزد. منظور من نگاه کردن به اعداد کلیدی هلن کالر است. وی متولد تیر بود و همین ماه تولدش به وی کمک کرد با معلولیت خود (نابینایی، ناشنوایی و لال بودن) مبارزه کند و موفق شود. جوهر و ذات ماه تیر بی‌نهایت حساس است و همین موجب شد تا هلن پیامهایی را که معلمش آن سالیوان^۱ با آن همه صبر و شکیبایی برایش می‌فرستاد، به خوبی دریابد. در ضمن، ماه تیر بسیار سمج و مقاوم است. بدون این در ویژگی مختص ماه تیر (حساسیت و سماجت) و قوه تخیل غنی، هلن ممکن بود هرگز مسیر خود را در جهان تاریک و خاموش و بی‌صدا پیدا نکند. اما او در عین حال از کمک اعداد کلیدی سرنوشتش نیز بهره‌مند شد و تأثیرات آنها، وی را یاری دادند.

عدد کلیدی مفرد تولد: ۹	متولد ۲۷ ژوئن
عدد کلیدی مرکب تولد: ۲۷	(۶ تیر)
	$۲+۷=۹$

Helen	Keller	
۵۵۳۵۵	۲۵۳۲۵۲	
جمع ۲۳	جمع ۲۰	عدد کلیدی مفرد نام ۷
$۲+۳=۵$	$۲+۰=۲$	عدد کلیدی مرکب نام ندارد.
	$۵+۲=۷$	

اعداد کلیدی مفرد و مرکب تولد و نام هلن کالر به تأثیرات سودمند ماه تیر، با ویژگی حساسیت، سماجت، عزمی راسخ و حس ششمی پرورش یافته و پیشرفته، کمک کردند. (به معانی این اعداد مراجعه کنید.) در ضمن عدد ۷

1. Anne Sullivan

(عدد نپتون و حاکم بر اسفند) به او قدرت و نیروی عرفانی لازم را بخشید. عدد ۹ که به مریخ (حاکم فروردین) تعلق دارد، قدرت جسمانی و انرژی را که به آن نیاز داشت، و نیز عزم و همت آتشین و الزامی برای مبارزه با غیرممکن را به او بخشید.

سرانجام به عدد کلیدی مرکب تولدش یعنی عدد ۲۷ می‌رسیم که از پیروزی احتمالی و نهایی او در برابر عیوب و نقایص جسمانی‌اش خبر می‌دهد. همین‌طور هم از موفقیت عالی و افتخارآمیزش و روحیه‌ای قوی که نشان داد چگونه موفق به برداشتن سد راه‌های فناپذیر سرنوشتش شد تا به خوشبختی و سعادت مورد نظرش دست یابد. هلن کلر کاری کرد که هر کس با دیدن وی، به امکان معجزه ایمان آورد.

* * *

اعداد مفرد در نام کامل شخص یا هر کلمه (در عبارت یا عنوان کتاب، فیلم و...) به تنهایی هیچ معنایی در بر ندارند. آنها را نادیده بگیرید. اعداد جمع کل مرکب هر نام یا کلمه (مثل عدد ۲۳ در نام هلن، یا عدد ۲۰ در نام خانوادگی کلر یا عدد ۲۲ در نام رابرت) تنها دارای تأثیری ملایم و ثانوی است و تأثیر آن زیاد نیرومند نیست و معمولاً قدرت و نیروی بیشتر و همین‌طور هم تأثیرات ارتعاشی از طریق جمع کردن آنها و تبدیله‌شان به یک عدد مفرد، از ارزششان می‌کاهد، سپس با جمع کردن اعداد مفرد و خلق کردن یک عدد کلیدی مرکب، از داشتن هرگونه تأثیری محروم می‌شوند. بنابراین به خاطر بسپارید که مهمترین تأثیراتی که بایستی در نظر بگیرید: اعداد کلیدی مفرد و اعداد کلیدی مرکب تولد و نام است. دلیل این که اظهار داشتیم باید این اعداد را نادیده بگیرید این است که روی هم رفته هر شخص که نام هلن یا رابرت دارد، صاحب عدد ۲۳ یا ۲۲ است، و مثلاً هر شخصی که نام خانوادگی‌اش تیلور باشد، عدد ۱۸ دارد. بنابراین این اعداد مثل اعداد کلیدی که کاملاً شخصی و وابسته به یک نام یا ماهیت شخص‌اند، زیاد شخصی نیستند. با این وجود، عدد ۲۳ که در نام هلن وجود داشت، عددی است بسیار خوب و

خوش‌یمن و هر قدر هم که بایستی آن را نادیده انگاشت (زیرا دارای تأثیری بسیار کم است و از طریق اعداد کلیدی خنثی می‌شود) باز هم خود من بدم نمی‌آمد، آن را داشتم!

* * *

هنگامی که بخواهید از علم اعداد برای انتخاب نام شرکت، کارخانه، کتاب، نمایشنامه یا فیلم و غیره، یا برای تغییر نام و یا حتی برای تغییر هجی کلمات استفاده کنید، قانونی اساسی را از یاد نبرید، علم اعداد به واسطه ارتعاش مغناطیسی تأثیر دارد و کار می‌کند. پیش از توضیح بیشتر در این باره اجازه بدهید چند مثال برایتان بزنم.

چند سال پیش من در نیویورک با مدیر یک فروشگاه بزرگ به نام بُن‌ویت تِلر^۱ و یکی از خریداران فروشگاه بلومینگدیل^۲، در رستورانی ناهار صرف می‌کردم. ما سرگرم بحث در مورد چیزی بودیم که تمام صاحبان فروشگاهها و به طور کلی اهل داد و ستد و کسب و تجارت از آن به خوبی آگاه‌اند، و آن را رمز ۹ می‌خوانند. مثلاً جنسی وجود دارد که قیمت آن ده دلار است و ابداً فروش ندارد. پس از سالها تجربه در این مورد، تاجرها و فروشندگان و صاحبان فروشگاهها کشف حیرت‌آوری کرده‌اند که بارها و بارها نیز به اثبات رسیده است، و آن این که، آنها حتی قادرند بهای جنس یادشده را افزایش دهند و به قیمتی معادل ۱۱ یا حتی ۱۲ دلار بالا ببرند، به شرط آن که در روی برچسب قیمت نوشته شده باشد: ۱۰/۹۹ یا ۱۱/۹۹ دلار!! عجیب اینجاست که با این نرخها، اجناس به سرعت به فروش می‌رسد (حال آن که ممکن بود ماهها یا هفته‌ها اصلاً یک خریدار هم برای این جنس بخصوص وجود نداشته باشد).

در طی سالها، مدیران فروشگاهها و خریداران باتجربه، از کفاشی گرفته تا بوتیکهای شیک و گران‌قیمت اطلاع دارند که تنها عملی که برای به حرکت

1. Bonwit Teller

۲. Bloomingdale، نام یکی از فروشگاههای زنجیره‌ای مشهور در امریکا. - م.

در آوردن چرخ فروش جنس بخصوص نامحجوبی باید انجام دهند، این است که یا بهای آن را یک سنت تخفیف دهند، و یا آن را تا حدی منطقی بالا ببرند و فقط رقم ۹۹ را به آن اضافه کنند مثل ۷/۹۹ دلار یا ۲۱/۹۹ دلار یا ۱۴۹/۹۹ دلار و... این کار بی‌درنگ خریداران را به سمت این کالا جذب خواهد کرد. دو آقایی که با من ناهار می‌خوردند به این مطلب اقرار کردند و اظهار داشتند با آن که هر کاسبی از این حقیقت اطلاع دارد، دلیل آن را نمی‌داند. (مثلاً قیمت ۱۲/۹۴ دلار یا ۱۲/۹۶ دلار این قدرت سحرآمیز را ندارند!) تمام مطالبی که در مورد روانشناسی مشتری آموخته‌اند، دلیل این شوق برای خریدن متاعی را که با نرخ‌های ارزانتر فروش نمی‌رفت، اما با افزایش یافتن نرخ آن (به شرط آن که با رقم ۹۹ خاتمه یافته باشد) به آنان توضیح نمی‌دهد. من دلیل آن را به آنان گفتم، و گمان نمی‌کنم به راستی گفته‌هایم را باور کردند اما این توضیح را بسیار جالب توجه یافتند.

همان‌طور که می‌دانید ۹ عدد مریخ یعنی تحرک است، و از آنجا که اعداد مستقیماً با ناخودآگاه ما سخن می‌گویند، هنگامی که مشتری عدد ۹ را می‌بیند، خصوصاً هنگامی که دوبار تکرار شده باشد بی‌درنگ پیام تحرک و فعالیتی، از راه شبکه تله‌پاتیکی مغزش می‌گذرد و می‌گوید: «همین حالا بخر! همین حالا انجام بده!» و ضمیر ناخودآگاه تمایل دارد از این برنامه‌ریزی ناگهانی اطاعت کند. همین موجب می‌گردد مشتری باشتاب و به گونه‌ای غیرارادی دست به عمل خریدن آن جنس بزند (البته نه همیشه، اما به هر حال در اغلب اوقات). همان‌طور که از برگ‌رسیدهای فروشگاه‌ها پیداست، بیشتر اوقات چنین است.

این ربط زیادی با نحوه عملکرد علم اعداد دارد، یعنی از طریق فرکانس ارتعاشی تکرار بی‌دربی یک عدد - تأثیر تکرار شده ارتعاش آن در هوا (و ضمیرهای ناخودآگاه در هر جا) می‌طلبد که تأثیری کامل داشته باشد. به بیانی ساده‌تر، هر قدر شما ارتعاش یک عدد مفرد یا دورقمی بخصوصی را، با حرف زدن یا نوشتن یا حروف و کلمات چاپ شده ارسال کنید، تأثیر آن عدد

بخصوص بیشتر و بیشتر افزایش می‌یابد. بنابراین هیچ تأثیر سودمندی ندارد اگر شما نامی را برای کسب و کار یا هر چیز دیگری انتخاب کنید و خودتان تنها شخصی باشید که از آن آگاه است. همین‌طور هم در مورد تغییر دادن ارتعاشات اعدادی نام خود یا ماهیت مورد نظرتان.

ساموئل کلمنس اگر تغییر نامش را پنهان نگه داشته بود از ثمرهٔ عدد ۱۷ مارک‌تواین چیزی نصیبش نمی‌شد. (و موجب نمی‌شد که نامش پس از مرگش نیز هنوز جاودان و پابرجا باقی بماند.) او برعکس، نام مارک‌تواین را بارها و بارها بر روی جلد صدها هزار نسخه از کتابش (سرانجام میلیونها جلد!) منتشر کرد. همچنین در طول سالها، در نطقهای پیشگفتارگونه‌اش در بسیاری از مجالس و مهمانی‌های اجتماعی که در آن با نام مارک‌تواین شرکت می‌کرد.

به این ترتیب، هنگامی که شما دارای آن اعداد کلیدی هستید که تصور می‌کنید با هدفهای درونی و باطنی‌تان هماهنگ است (به ویژه هنگامی که شما با انتخاب نامی جدید برای یک ماهیت، ارتعاش جدیدی را به کار انداخته‌اید، یا نام یا حرف الفبای دیگری را به نامتان اضافه کرده‌اید و یا نوع تلفظ نامی را با تغییر هجی و حروف نوشته شدهٔ آن عوض کرده‌اید) اگر کوشش مخصوصی برای ارسال این ارتعاش جدید از خود انجام نداده‌اید تا آن را در هوا منعکس سازید، و موجب شوید که به ناخودآگاههای هر چه بیشتری دست یابید، (مانند مارک‌تواین)، انتظار تفاوت چشمگیری را از این کار نداشته باشید. نام جدید یا عنوان کتاب خود یا نام ماهیت و غیره را تا آنجا که برایتان مقدور است بنویسید و امضایش کنید. نام جدید را در روی کارتهای ویزیت چاپ کنید و آن را تا آنجایی که ممکن است به مردم بدهید. کاری کنید که نام جدیدتان در کنفرانسهای کاری و برنامه‌های اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد و آن را بر زبان آورند. چکهای بانکی خود را با نام جدیدتان بگیرید و به این ترتیب قدرت آن را در هر فرصتی که به دست می‌آوردید، به هر گونه‌ای که شده، افزایش دهید.

هنگامی که در صدد هستید با تغییر اعداد کلیدی نامتان، تأثیر ارتعاشی جدیدی را پدید آورید، چندین روش برای این کار وجود دارد. طبیعتاً، به ندرت کسانی یافت می‌شوند که مایل باشند نام خانوادگی خود را تغییر دهند. اما بعضی از نامهای خانوادگی انعطاف پذیرند، یعنی با برداشتن یک حرف (یا برعکس با اضافه یک حرف) می‌توان به عدد کلیدی (مفرد و مرکب) بهتر و مساعدتری دست یافت.

بیشتر مردم ترجیح می‌دهند که با کم کردن یکی از دو نام کوچک خود، به این ارتعاش جدید دست یابند (و یا برعکس نام دیگری را به خود اضافه کنند). این کار در ضمن، تنها با افزودن یک حرف الفبا، بین دو اسمتان نیز میسر است و موجب می‌گردد که به تأثیر اعدادی مطلوب و دلخواه برسید. مثل جان. اف. کندی (John. F. Kennedy). هنگامی که یکی از این راهها را برگزینید (همان‌طور که برایتان توضیح دادم) قادر خواهید شد قدرت نام جدید را با چاپ کردن آن بر روی دسته چک‌ها، سر برگ‌نامه‌های اداری‌تان، کارت‌های ویزیتان و... افزایش دهید. گرچه اضافه کردن یک نام کوچک جدید یا تنها یک حرف الفبا (مثل اف در کندی) میان دو نامتان، شانس پیروزی و قدرت آن را کمتر می‌کند، زیرا شما از انرژی اضافه شده مغناطیسی نامتان که در معرفی خود به دیگران استفاده می‌کنید، می‌کاهید و آن را از دست می‌دهید^۱.

به ندرت پیش می‌آید که شخصی برای معرفی از دو نام کوچک استفاده کند، چه رسد به این که از یک حرف الفبای تنها (مثل اف در جان اف کندی) استفاده کند! چنانچه شما اسمتان را از جان میندن هال به جان ال میندن هال تغییر دهید تا به عدد کلیدی ترکیب شده ۱۵ برسید و از عدد کلیدی ۱۲ که در

۱. منظور این است که اگر شما برای مثال جان. اف. کندی باشید، هرگز در مجامع عمومی خود را به عنوان جان. اف. کندی معرفی نمی‌کنید. بلکه تنها به این اکتفا می‌کنید که خود را جان کندی معرفی کنید. یا اگر نام جدیدی برای خود برگزیده باشید: برای مثال آقای احمد مهدوی، در انظار عمومی به عنوان آقای مهدوی معرفی می‌شوید نه آقای احمد مهدوی. نتیجتاً این از انرژی مغناطیسی جدید نامتان می‌کاهد. — م.

نام جان مندن‌ها را تنها وجود دارد، ره‌ایی یابید، دوستان و همکارانتان شما را به عنوان آقای جان. ال. مندن‌ها را به دیگران معرفی نمی‌کنند. آنان احتمالاً باز هم شما را جان مندن‌ها صدا خواهند زد و به عنوان همان جان مندن‌ها دربارۀ شما فکر خواهند کرد. حتی با وجود آن که نام جدیدی برای خود برگزیده‌اید، یعنی همان ال چاپ شده بر روی دسته‌چکها و کارتهای ویزیتان. این کار موجب می‌شود تا از قدرت ارتعاشات تکرار شده بکاهید.

تنها استثنایی که وجود دارد، هنگامی است که دو نام کوچک اسمتان به هم ترکیب شده‌اند و مردم آنها را بیشتر به عنوان نامی واحد در نظر می‌آورند مثل نامهایی همچون مری الین^۱ یا مری کاتلین^۲ (یا نازیانو - علی داد - امیرعلی - علی رضا - گل بانو). بنابراین از منطبق و قضاوت شخصی خودتان در این موارد استفاده کنید^۳.

البته در این امر شکی نیست که با اضافه کردن یک حرف الفبا در میان نام و نام خانوادگیتان، (آن هم با تکرار آن) و انتشار آن، متوجه یک سری تغییرات شگفت‌آور در زندگی‌تان خواهید شد. اما تغییراتی که با امکانات بیشتری از قدرت توام باشند، به قرار زیر هستند:

۱ - با برداشتن و حذف کردن یکی از اسمهای کوچکتان (البته چنانچه دو نام کوچک دارید) و با این اطمینان که به شما ارزش عددی جدید و مطابقی خواهد داد^۴.

۲ - با اضافه کردن یک نام جدید به اسم کوچکتان (مثل مری + جین:

1. Mary Ellen

2. Mary Kathleen

۳. مثلاً به جای گل بانو (چنانچه از عدد کلیدی آن راضی نباشید) از گلی یا بانو استفاده کنید. - م.

۴. ما در ایران نیز نامهای دو اسمی داریم که معمولاً یکی نام ساده است و دیگری نامی است که هنگام نخستین اذان در گوش نوزاد اعلام می‌دارند. برای نمونه ممکن است دختری نسیم نام داشته باشد، اما نامی که در گوشش اعلام کرده‌اند، فاطمه یا زهرا یا زینب باشد و حکایت از تمایلات مذهبی والدین کودک می‌کند. بنابراین بنابه گفته نویسنده کتاب، شما می‌توانید یکی از این دو نام را حذف کنید. - م.

مری جین یا امیر + علی: امیر علی) البته با در نظر گرفتن این که از قبل تنها یکی از این نامها را داشتید، و با اصرار به این که هر دو نام کوچک شما را *مین بعد صدا بزنند*.

۳ - با تغییر دادن نحوه نوشتن و املاي نام کوچک یا نام خانوادگیتان. این امکان نیز وجود دارد که شما صاحب دو نام کوچک به اضافه یک نام خانوادگی باشید و متوجه گردید که استفاده از نخستین حرف کلمه نام دومتان موجب خواهد شد که هر سه نام به یک عدد مفرد یا مرکب مطلوب برسد. یا برعکس ممکن است پی ببرید که نوشتن ناکامل اسم دومتان، یعنی تنها استفاده از حرف اول نام دومتان، به شما عدد کلیدی نامساعد و ناخواسته می‌دهد بنابراین نوشتن کامل اسم دومتان برایتان مثبت و مساعد خواهد بود و باید از دیگران بخواهید که شما را این‌گونه صدا بزنند. (به علاوه تمام انرژی و قدرت فزاینده‌ای که قبلاً از آن برایتان سخن گفتم).

اما راحت‌ترین و مؤثرترین راه برای تغییر این است که یا نام کاملاً متفاوتی انتخاب کنید یا آن که نامی شبیه نام اولتان برای خود برگزینید و یا در نهایت نحوه نوشتن نام کوچک یا نام خانوادگیتان را تغییر دهید. هنگامی که هیچ یک از این دو راه برایتان ممکن نباشد (یا عدد مطلوبتان را پدید نیاورد) می‌توانید از روشهای دیگری که گفتم استفاده کنید.

مهمترین چیزی که باید به خاطر بسپارید این است که تا می‌توانید دفعاتی انتشار انرژی مغناطیسی پدید آمده از نام جدیدتان را در هوا و در افکار مردم افزایش دهید. امیدوارم از مبارزه‌ای که نامتان به شما پیشنهاد می‌کند لذت لازم را ببرید و تا حد امکان آن را تغییر ندهید، بلکه سعی کنید بهترین تأثیر را از آن به دست آورید. بدیهی است که این کار زحمت کمتری دارد و در عین حال اگر گمان می‌برید که از عهده آن برمی‌آیید، با همان نام اصلی خودتان باقی بمانید (مگر در مورد قواعدی که با اعداد ۴ و ۸ ارتباط دارد). من درباره این دو عدد عجیب در صفحات بعدی مطالبی نوشته‌ام، پس حتماً آنها را بخوانید (به ویژه اگر نام یا روز تولد شما موجب به دست آمدن یکی از این دو

عدد می‌گردد).

دلیل این که اعداد کلیدی روز تولدتان تأثیرات بیشتری در زندگی شما دارد تا اعداد کلیدی نامتان، این است که شما می‌توانید به تدریج تأثیر ارتعاشی نامتان را (با تغییر آن به شیوه‌های گوناگونی که درباره آنها برایتان نوشته‌ام) تغییر دهید، اما روز تولدتان را نمی‌توانید عوض کنید.

ممکن است از خودتان بپرسید: «آیا تمام نامهای کوچک را باید به نام خانوادگی اضافه کرد تا عددی کلیدی (چه مفرد چه مرکب) به دست آورد؟»

پاسخ این است که وقتی شما سرگرم پیدا کردن تأثیرات عددی، اعداد کلیدی مفرد و مرکب زندگیتان هستید (حال می‌خواهد از آنها راضی باشید یا مایل به تغییرشان) بایستی نام کوچکی را که بیشتر از همه مورد استفاده قرار می‌دهید (یا نامهای کوچک) به نام خانوادگی خود بیفزایید تا بتوانید اعداد کلیدی نشان دهنده شخصیت خودتان را به دست آورید.^۱

در ضمن، اشخاصی که القابی دارند، بایستی آن لقب را پیش از نام کوچک و نام خانوادگیشان و به عنوان عددی اضافه حساب کنند. مثلاً در مورد آبراهام لینکلن، او را رئیس جمهور لینکلن محاسبه کنیم (مطلبی که در مورد او اغلب اتفاق می‌افتاد و بسیاری از مردم او را این‌گونه می‌نامیدند). [در مورد مشاهیر تاریخی همچون شیخ فریدالدین عطار نیز همان‌طور که مشاهده کردید، این جانب (مترجم) از کلمه شیخ استفاده کردم زیرا عموماً او را به عنوان شیخ فریدالدین عطار می‌شناسند، نه فریدالدین عطار تنها.]

۱. برای مثال آقای مهدی محمدی نام دارد و نام دیگری که در گوش او خوانده‌اند، حسین است. بنابراین این آقا دارای دو نام کوچک است. حال باید کدامیک از این دو نام را با نام خانوادگی این شخص جمع کنیم؟ طبعاً آن نامی که بیش از دیگری مورد استفاده اطرافیان این شخص است. در این جا مهدی بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. سپس مهدی را با محمدی جمع می‌کنیم. حال اگر از همان طفولیت او را حسین مهدی صدا می‌زدند، باید حسین + مهدی + محمدی را با هم حساب می‌کردیم. — م.

(پرزیدنت لینکلن)	President	Lincoln
	۸۲۵۳۱۴۵۵۴	۳۱۵۳۷۳۵
عدد کلید مفرد نام: ۱	جمع ۳۷	جمع ۲۷
عدد کلیدی مرکب نام: ۱۰	$۳+۷=۱۰=۱$	$۲+۷=۹$
		$۱+۹=۱۰$
		$۱+۰=۱$

هنگامی که تعریف عدد ۱ و نیز عدد مرکب ۱۰ را مطالعه کردید، به سرعت درک خواهید کرد که این لقب و اعداد کلیدی که به دست می‌دهد، به عنوان تأثیرات اضافی در مسیر سرنوشت لینکلن چقدر مهم محسوب می‌شد و برایش خوش‌یمن بود. این اعداد موجب گشتند تا او از یک سری سדרاهای مهم و تأثیرات منفی اعداد کلیدی تولد و نامش، پیروز بیرون آید و قدرت لازم را برای به انجام رساندن مأموریتش کسب کند، گرچه او همزمان تحت تأثیر عدد مرکب تولدش یعنی ۱۲ و نیز عدد مرکب نامش یعنی ۱۶ قرار داشت (از جمله به قتل رسیدنش و دیگر وقایعی که قبلاً به رشته تحریر درآوردم.) و همین‌طور هم شکستهای دردناک سیاسی که او پیش از نایل شدن به مقام ریاست جمهور، متحمل شد.

به این دلیل، شخصی که اعداد کلیدی مفرد و مرکب تولد و نامش را محاسبه کرده باشد، بایستی در عین حال لقب یا عنوانی را نیز که دارد به اضافه نام و نام خانوادگی حساب کند تا از تأثیرات اضافه شده این اعداد کلیدی اضافی مطلع گردد، زیرا عنوان و لقب شخص مزبور، اغلب مورد استفاده قرار می‌گیرد، و بنابراین در هوا منعکس است مانند: سناتور کنندی، پرزیدنت لینکلن و...

نمونه دیگری که وجود دارد در مورد پزشکان است. اگر مثلاً پزشکی جان پری نام دارد، اعداد کلیدی مفرد و مرکب این نام به‌طور حتم بر زندگی

این شخص تأثیر خواهد داشت، گرچه بیشتر اوقات او را دکتر پری می‌شناسند تا جان پری. بنابراین محاسبهٔ اعداد کلیدی دکتر پری، به عنوان تأثیری ثانوی، مهم و اساسی محسوب می‌شود. بایستی اعداد کلیدی مفرد و مرکب هر دو وضعیت را در نظر داشته باشیم، زیرا هر دو این نامها برای تحت تأثیر قرار دادن زندگی این شخص، قدرتی در اختیار دارند. این وضعیت برای استادان یا پروفیسورها نیز صدق می‌کند. ممکن است مردی جیمز دورچستر^۱ نام داشته باشد و بسیاری اشخاص وی را این‌گونه بشناسند و مورد خطاب قرار دهند، اما در عین حال او را اغلب پروفیسور دورچستر نیز صدا می‌زنند. پس، به ناچار باید هر دو وضعیت اسمی را محاسبه کنید. حال برگردیم بر سر لقب و عنوان دکتر. آیا باید Doctor Perry بنویسیم یا Dr. Perry؟ طبعاً باید از مخفف دکتر (Dr.) استفاده کرد زیرا در حین نوشتن به ندرت آن را به گونه‌ای متفاوت از Dr. در نظر می‌گیریم و کلاً به ندرت پیش می‌آید که واژه شش حرفی Doctor را در ذهن داشته باشیم و بیشتر تصویر Dr. در ذهنمان است. در مورد اشخاصی که در ارتش هستند، قانون یاد شده مشابه است. برای مثال: «داگلاس مک آرتور» اغلب به عنوان ژنرال مک آرتور شناخته شده بود، بنابراین هر دو نام، در زندگیش تأثیر داشته‌اند. حال لقب مزبور هر چه می‌خواهد باشد (ژنرال، سرگرد، سرهنگ، سرجوخه، سروان، سرباز ساده...) اما به هر حال به‌طور معمول بایستی از هر دو نام کوچک خانوادگی به اضافهٔ لقب و عنوان استفاده کرد، مثل هنری میلر^۲ و سرگرد میلر یا سرگرد هنری میلر.

در ضمن، اگر نام خانمی پنلوپ میسون^۳ باشد، اما تقریباً همهٔ آشنایان و اقوام او را به نام پنی^۴ (یا پنی میسون) می‌شناسند، پس بایستی از این نام آخر استفاده شود زیرا از نام دیگرش بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است و می‌گیرد (ارتعاشات تکرار شدهٔ این نام در هوا، قدرت و نیروی اعداد

1. James Dorchester

2. Henry Miller

3. Penelope Mason

4. Penny

نشاندنده این نام را افزایش داده است). به این ترتیب، نام پنی است که باید برای محاسبات اعدادی مورد استفاده قرار گیرد.

پرسش دیگری که ممکن است بعضی از خوانندگان بکنند این است که اعداد کلیدی نامی را که دارای دو کلمه در نام خانوادگی است چگونه می‌توان محاسبه کرد؟ آشکارترین پاسخ به این پرسش با نشان دادن نمونه بعدی است که از نام یکی از دوستان خودم به نام فیلیپ دی فرانکو استفاده می‌کنم. مسئله ما در این جا ترکیب دو کلمه دی فرانکو در نام خانوادگی است. آیا بایستی دی فرانکو را به عنوان یک کلمه واحد محاسبه کرد یا جدا جدا؟ پاسخ چنین است: به صورت جدا جدا.

Philip	Di	Franco
۸۵۱۳۱۸	۴۱	۸۲۱۵۳۷
جمع ۲۶	جمع ۵	جمع ۲۶
$۲+۶=۸$	۵	$۲+۶=۸$

$$۸+۵+۸=۲۱$$

عدد کلیدی مرکب

$$۲+۱=۳$$

عدد کلیدی مفرد

حال بیاییم و دی فرانکو را به عنوان یک نام خانوادگی واحد محاسبه کنیم:

Philip	Difranco
۸۵۱۳۱۸	۴۱۸۲۱۵۳۷
۲۶	$۳۱=۳+۱$

↓

$$۸+۴=۱۲ \rightarrow ۱+۲=۳$$

دقت کنید که چه تفاوتی میان اعداد کلیدی فیلیپ که بر پایه نوشتن

نام خانوادگی به عنوان یک نام واحد یا دو کلمه مجزا صورت گرفته وجود دارد. عدد کلیدی مفرد ۳ او را کاملاً توصیف می‌کند و در ضمن عدد کلیدی مفرد هر دو محاسبه یکی است اما... معنی اعداد مرکب ۲۱ و ۱۲ را بخوانید. چه کسی حاضر است ۲۱ را با ۱۲ یعنی عدد برعکس آن عوض کند؟ در ضمن، عدد ۲۱ است که بسیار بیش از عدد ۱۲، با طرح و نقشه کارمیک زندگی مطابقت دارد.

به طور خلاصه تکرار می‌کنم: اشخاصی که نام خانوادگی‌شان از دو نام یا کلمه تشکیل شده بایستی حتماً آن را به عنوان دو کلمه مجزا محاسبه کنند، نه به صورت یک کلمه.

توصیه بعدی من و احتمالاً مهمترین توصیه در قسمت محاسبات اعدادی است که بایستی شما آن را به خوبی درک کنید. این مطلب درباره وقتی است که شما اعداد کلیدی مفرد و مرکب نشان‌دهنده خود را به هر صورتی تغییر می‌دهید و ارزش عددی نامتان عوض می‌گردد: برای نمونه، هنرپیشه یا خواننده‌ای را مثال می‌زنیم که یک حرف "I" را به نام کوچک یا نام خانوادگی خود اضافه می‌کند و هر کاری انجام می‌دهد تا قدرت اعداد جدید نام تغییر داده‌اش را افزایش دهد. نخست، این شخص باید به خاطر داشته باشد که زمان اندکی خواهد برد - معمولاً از چندماه گرفته تا حدود یک سال - تا ارتعاش جدید، آشکارا، او و زمینه زندگی را تحت تأثیر خود قرار دهد. و هنگامی هم که این تغییر به وقوع پیوست، این شخص نباید توقع داشته باشد که زندگی ناگهان به بهشتی جاودان از گلهای عطرآگین مبدل گردد!

به عنوان مثال، فرض کنیم که یک سری وقایع برای وی اتفاق می‌افتد و موقعیتهایی عالی برایش فراهم می‌آید که به سوی موفقیت‌های حرفه‌ای هدایتش می‌کند و موقعیت مالی او از وضعیتی منفی به وضعیتی صددرصد مثبت و سودمند مبدل می‌گردد. در ضمن نسبت به گذشته دشمنان کمتری برای خود دست و پا می‌کند و حتی قادر می‌گردد تعدادی دوست خوب نیز بیابد. اما پس از چندی، به گونه‌ای غیرمنتظره و به دلایلی گوناگون که به رفتار

شوهر و یا خودش مربوط است (و می‌توان آن را به کمک زایچه تولد پیدا کرد) ازدواجش به طلاق می‌انجامد ولی این خانم موردنظر ما، از علم ستاره‌شناسی هیچ چیز نمی‌داند و بنابراین شروع به سرزنش کردن تغییر نامش می‌کند و آن را مسبب طلاقش می‌داند زیرا تصور کرده بود که با اضافه کردن یک "ا" به نامش موجب پدید آمدن اعداد کلیدی خوش‌یمن‌تری خواهد گردید و به او ضمانت خواهد داد که دیگر هیچ چیز منفی و ناراحت‌کننده‌ای هرگز در زندگیش پیش نخواهد آمد. این خانم در اشتباه محض به سر می‌برد. هیچ موجود زنده، و هیچ جنده‌ای در زیر آسمان آبی نیست که در برابر تلخکامی‌ها و ناراحتی‌هایی که کارمای او مسبب آن است، با اطمینان بیمه شود و در امان بماند.

علم اعداد دارای نیروی پاک کردن کامل کارما نیست.

اما قدرتی که علم اعداد برای اعمال در زندگی شما دارد این است که می‌تواند بسیاری از سدراهای غیرضروری را از مسیر شما بردارد و موجب شود که امور شغلی و شخصی شما راحت‌تر و بهتر انجام گیرد و به شما اجازه دهد که از قدرت و امکاناتتان، بیشترین بهره را ببرید (این مطالب در جدول و زایچه تولدتان آشکار آمده است) و محدودیتهای پریشان‌کننده‌ای که شما را از رسیدن به هدفها و مهمتر از همه، از انجام دادن مأموریت فردیتان در این جهان بازمی‌دارند، رها سازد. این اشتباه در مورد سوءتعبیر در شناخت علم اعداد را خواننده زیبا و هنرمندی که نامش به ۱۲ ختم می‌شد و با اضافه کردن یک "ا" به عدد ۱۷ دست یافت، انجام داد. عدد ۱۷ طبعاً تغییری بسیار سودمند در حال او بود، اما وی از کاربرد علم اعداد به درستی مطلع نگشت، همان‌طور که در صفحات قبل نوشتم، و بعداً بار دیگر این حرف "E" را از نامش برداشت. کاری که اصلاً نمی‌بایست می‌کرد.

هنگامی که شما اعداد کلیدی نام خود را تغییر می‌دهید، صددرصد

متوجه دگرگونی‌هایی در زندگی خود و نیز بهبودهای چشمگیری در تمام زمینه‌های کاری خود خواهید شد. اما هر بار که شخصی پای شما را له کرد و یا کسی پول شما را به هنگام رفتن به خانه از شما به سرقت برد، آن را تقصیر علم اعداد ندانید. در این جا میل دارم نکته‌ای برای اشخاص عاقل و دانا بیان کنم:

تنها اشخاصی که هنوز بصیرت نیافته‌اند و به درجه لازم ارشاد و روشن بینی نرسیده‌اند، توقع دارند با افزایش دادن قدرت مثبت اعدادی خود در این جهان، به خوشبختی مطلق دست یابند و در بهشت زمینی زندگی کنند. البته باید گفت که این اعداد هنگامی که به گونه‌ای درست به کار گرفته و درک شوند، به راستی قدرت مثبت دارند. اما این اعداد نباید و نمی‌توانند جایگزین مسئولیت شخصی شما شوند تا تمامی کارهایی را که به خوشبختی و رضایت و پیروزی شما منجر می‌گردند، به انجام رسانند. اگر علم اعداد تا این اندازه می‌توانست حق انتخاب آزادانه شما را از بین ببرد، پس اصلاً نیروی مثبت نبود و بیشتر به نیروی منفی نظام هستی شبیه می‌شد که تنها به تأخیر انداختن مسئولیتهای اجتناب‌ناپذیر کارمیک منجر می‌شد تا آن که تناسخ بعدی دیگری صورت بگیرد. و این برخلاف هدف آن، یعنی وجود داشتن به عنوان راهنمایی ارزشمند برای رسیدن زنان و مردان به حقیقت و خودآگاهی و کمک به آنان است.

* * *

هنگامی که سرگرم محاسبه اعداد کلیدی نام شخص یا ماهیتی هستید و به یک عدد کلیدی مفرد دست می‌یابید، اما صاحب عدد کلیدی مرکب نمی‌شوید، آن وقت چه کار می‌کنید؟ آیا بایستی قبول کنید که این شخص یا ماهیت تنها دارای تأثیرات عدد کلیدی مفرد است و اگر شخصی، با پی بردن به این مطلب که چه رمز کارمیک مهمی در تعاریف اعداد مرکب، ممکن بود داشته باشد و دچار یأس و ناامیدی شود، آیا باید به همین عدد قانع باشد؟ پاسخ خیر است.

در چنین وضعیتی بایستی کاری انجام دهید که هم اکنون خواهم گفت. من این مثال را با استفاده از نام خودم (لیندا گودمن) و بعداً با دو کتاب قبلیم به عنوان ماهیت به شما نشان می‌دهم.

Linda	Goodman	
۳۱۵۴۱	۳۷۷۴۴۱۵	
جمع ۱۴	جمع ۳۱	
$۱+۴=۵$	$۳+۱=۴$	عدد کلیدی مفرد نام ۹
$۵+۴=۹$		عدد کلیدی مرکب نام ندارد

با استفاده از نام لیندا گودمن به عنوان مثال، کاری که بایستی انجام دهید، آن هم در هنگامی که عدد مفرد کلیدی به دست آورید، نه عدد مرکب، چنین است که ذکر می‌کنم: ممکن است کاری انجام دهید که هیچ‌گونه ارزش و اعتباری ندارد مگر در این نمونه بخصوص: یعنی کاری که باید بکنید این است که اعداد به دست آمده، در جمع کل هر دو نام کوچک و خانوادگی را که معمولاً مرکب می‌باشند، انتخاب کنید و آنها را با همدیگر جمع بزنید تا یک عدد کلیدی مرکب به دست آورید. برای نمونه مجموع اعداد لیندا را که برابر با ۱۴ است با مجموع اعداد گودمن یعنی ۳۱ جمع می‌کنیم.

$$۱۴+۳۱=۴۵$$

به این ترتیب عدد ۴۵ به دست می‌آید که عدد کلیدی مرکب نام لیندا گودمن است. هنگامی که به این عدد در قسمت تعبیر اعداد نگاه کنید متوجه خواهید شد که عدد ۴۵ دارای ارزش (یا ارتعاش) مشابهی با عدد ۲۷ است. بنابراین عدد کلیدی ترکیب شده اسم من ۲۷ است.

حال برویم به سراغ ماهیت‌ها: من نخستین کتاب خودم را در این جا به

عنوان ماهیت می نویسم: «صورت‌های خورشیدی لینداگودمن.»

Linda	Goodmans	Sun	Signs
۳۱۵۴۱	۳۷۷۴۴۱۵۳	۳۶۵	۳۱۳۵۳
جمع ۱۴	جمع ۳۴	جمع ۱۴	جمع ۱۵
↓	↓	↓	↓
۱+۴=۵	۳+۴=۷	۱+۴=۵	۱+۵=۶
۵+۷+۵+۶=۲۳			

بنابراین عدد کلیدی مرکب عنوان این کتاب من معادل ارزش عدد ۲۳ است (که از این بابت بسیار راضی و خرسندم!) دلیلی که موجب شد من و ناشرم از صفت ملکی «S» استفاده کنیم و به جای آن که بنویسیم *Sun Signs* (علایم و صورت‌های خورشیدی) اثر لینداگودمن Linda Goodman، و از این شیوه بهره ببریم، این است که این عنوان عدد ۲۳ را به دست می‌داد، حال آن که از مجموع اعداد صورت‌های خورشیدی تنها عدد ۱۱ حاصل می‌آمد. من از عدد ۱۱ چندان راضی نبودم، بنابراین عنوان رسمی کتابم دارای چهار لغت شد. این به آن معنا بود که ارتعاش عدد ۲۳ با انتشار هر کتاب، افزایش و قدرت عظیمی را حاصل می‌کرد و همین‌طور هم شد، زیرا کتاب من جزو پرفروش‌ترین کتابها قرار گرفت^۱.

با وجود این، در نقدهایی که در تعدادی از روزنامه‌ها به چاپ رسید و نیز در مصاحبه‌های مطبوعاتی که پس از چاپ کتاب با من به عمل آمد، از این کتاب تنها با عنوان صورت‌های خورشیدی (*Sun Signs*) یاد می‌کردند و خوانندگان این کتاب با دوستان و آشنایان خود، با همین عنوان دو واژه‌ای در

۱. کما این که این کتاب، هنوز پس از گذشت بیش از بیست سال از تاریخ نخستین چاپ آن، در فهرست نیویورک تایمز ماهیانه، به عنوان یکی از پرفروش‌ترین کتابهای امریکا باقی مانده است! — م.

مورد آن سخن می‌گفتند. برای مثال: «آیا صورتهای خورشیدی را خوانده‌ای؟» یا «ممکن است یک جلد از کتاب صورتهای خورشیدی شما را به امانت بگیرم؟» و به این ترتیب در هر باری که ارتعاش مغناطیسی عدد ۱۱ به این صورت منتشر می‌شد، تأثیر این عدد بر روی کتاب افزایش می‌یافت. هنگامی که قسمت تعاریف اعداد را بخوانید، متوجه خواهید شد به چه دلیل این عدد چندان خوش‌یمن نبود، و بعضی از جوانب رابطه‌ام با ناشرینم (بعدها) بازتابی از جنبه منفی عدد مرکب ۱۱ بود (با آن که عدد کلیدی مرکب عنوان اصلی من چهار لغتی بود). منظورم همان عدد خوش اقبال ۲۳ است که بعضی از قضایا را تا حدودی توازن داد و هماهنگ کرد.

من همیشه سعی می‌کنم به کمک تجربه‌های به دست آورده‌ام، چیزهای تازه بیاموزم. بنابراین هنگامی که تصمیم گرفتم کتاب جدیدی بنویسم، عنوانی برای آن برگزیدم که ارتعاش آن با و یا بدون نام خود من نیز خوش‌یمن باشد زیرا ناشران من اصرار داشتند نام و نام خانوادگی من همیشه جزو عنوان کتابهایم باشد. با این حال من می‌دانستم که هنوز هم اشخاصی یافت می‌شوند که به نام من اهمیتی نمی‌دهند و عنوان کتاب را بدون اسم من بر زبان می‌آورند. به همین دلیل من سرانجام عنوان *Linda Goodman's Love Signs* را انتخاب کردم (صورتهای عشقی لیندا گودمن^۱) زیرا ارتعاش "Love Signs" (صورتهای عشقی) به تنهایی و با آن که عنوان رسمی کتاب من محسوب نمی‌شد، دارای عدد مساعدی بود.

Linda	Goodman's	Love	Signs
۳۱۵۴۱	۳۷۷۴۴۱۵۳	۳۷۶۵	۳۱۳۵۳
جمع ۱۴	جمع ۳۴	جمع ۲۱	جمع ۱۵
$۵+۷+۳+۶=۲۱$			

۱. به خواست خداوند این کتاب نیز توسط اینجانب ترجمه شده و در دست چاپ است و به یاری پروردگار به زودی به دست شما خوانندگان عزیز خواهد رسید. - م.

عدد کلیدی مرکب این عنوان چهارکلمه‌ای برابر است با ارزش عددی ۲۱ یعنی عددی بسیار خوش‌یمن و چنانچه کسانی هم پیدا می‌شدند که از کتاب جدید من بدون گفتن لیندا گودمن نام می‌بردند، می‌دانستیم که تحت تأثیر عدد مفرد نیرومند ۹ قرار دارد (عدد ۳ مربوط به واژه Love: عشق و عدد ۶ مربوط به واژه Signs: علایم - صور که مجموع آن می‌شود ۹).

اما قانونی را که در اوقات داشتن عدد کلیدی مفرد و نه عدد کلیدی مرکب، از آن پیروی می‌کنید، از خاطر نبرید: کافی است که شما جمع کل اعداد به دست آمده نامها را با هم جمع بزنید. برای مثال همین عنوان دو واژه‌ای را در نظر بگیریم: (Love Signs) که عدد ۹ را به دست می‌دهد، اما دارای عدد کلیدی مرکب نیست. به این ترتیب چون عدد مرکب عشق ۲۱ است و عدد مرکب علایم عدد ۱۵ است پس مجموع این دو عدد ۳۶ را به دست می‌دهد. همان‌طور که بعداً در قسمت تعاریف اعداد مطالعه خواهید کرد، عدد ۳۶ درست مثل عدد ۴۵ برابر است با عدد ۲۷ که عددی است بسیار خوش‌یمن.

تعداد بسیار زیادی از مردم علم اعداد را با اعداد خوش‌یمن مرتبط می‌دانند. در علم اعداد چنین مطلبی درست نیست، یعنی آن که هیچ عددی وجود ندارد که همیشه ضامن خوش‌یمنی و شانس باشد، گرچه عدد کلیدی مفرد روز تولدتان در بیشتر موقعیتها به گونه‌ای هماهنگ با شما مرتعش است. به این ترتیب، اغلب اوقات، (اما نه همیشه) هنگامی که قرار ملاقاتی مهم در روزی دارید که با روز تولد شما کاملاً هماهنگ است، رویدادها معمولاً به گونه‌ای رخ می‌دهد که بهتر و خوش‌اقبالتر از روزهای دیگر و دور از جنبه‌های منفی است.

برای نمونه، چنانچه شما در روز اول، دهم، نوزدهم یا بیست و هشتم هر ماهی به دنیا آمده باشید، تحت تأثیر عدد مفرد ۱ قرار دارید، و بایستی قرار ملاقاتهای مهم کاری یا شخصی خود را طوری بگذارید که در این روزها

باشد. چنانچه در روز دوم، یازدهم، بیستم یا بیست و نهم هر ماه به دنیا آمده باشید، تحت تأثیر عدد مفرد ۲ قرار دارید و بایستی کارها و قرارهای ملاقاتتان را طوری برنامه‌ریزی کنید که در یکی از این روزها باشد. همین‌طور تا آخر و با تمام اعداد (به استثنای اعداد کارمیک ۴ و ۸، آن هم به دلایلی که بعداً توضیح داده خواهد شد) اجازه دهید این قانون را قانون زبرا^۱ بنامیم. دلیلی که این قانون به نام نیاز دارد، به زودی بر شما آشکار خواهد شد.

تقدم اعداد کلیدی مفرد و مرکب تولد شما از روز تولدتان سرچشمه گرفته است.

به هر حال، چنانچه مایل باشید، می‌توانید تاریخ تولد کامل خود را نیز محاسبه کنید تا به عدد کلیدی مفرد ثانوی نیز دست یابید (شخصیت و اخلاق)، همین‌طور هم به عدد کلیدی مرکب ثانوی (سرنوشت و کارما). گاهی اوقات، این روش ثانوی که شامل استفاده از تاریخ تولد شما است تنها به شما تأثیر خیلی ملایمتری می‌گذارد، گاهی نیز به گونه‌ای شگفت‌آور، تأثیرات اعداد کلیدی تقدم یافته روز تولد شما را شدت می‌بخشد، مانند مثالی که آورده می‌شود و درباره شخصی است که من می‌شناسم و با استفاده از قانون زبرا.

شخص مورد بحث ما، متولد مرداد است (تاریخ تولد او ۱۳ اوت ۱۹۴۵ است) (برابر با ۲۲ مرداد ۱۳۲۴) عدد کلیدی مفرد روز تولد او ۴ و عدد کلیدی مرکب روز تولدش ۱۳ است. این دو عدد، اعداد تقدم یافته تولد او محسوب می‌شوند.

حال اجازه دهید تا تاریخ تولد کامل او را بررسی کنیم تا به اعداد کلیدی مفرد و مرکب ثانوی او دست یابیم: ۱۳ اوت ۱۹۴۵.

نخست باید بدانیم که اوت هشتمین ماه سال است. عدد ۸ رابطه‌ای نزدیک با عدد کلیدی مفرد ۴، مربوط به روز تولدش دارد (همان‌گونه که بعداً

۱. Zebra Rule، یعنی قانون گورخر یا قانون راه راه. — م.

با خواندن فصل مربوط به دو عدد عجیب ۴ و ۸ متوجه خواهید شد) اشخاصی که اعداد ۴ یا ۸ بر آنان تأثیر می‌گذارد متوجه می‌شوند که این دو عدد همیشه و به گونه‌ای اسرارآمیز در برابر دیدگان و محیط زندگیشان پیوسته و آشکارا تکرار می‌شوند.

سال تولد این شخص یعنی ۱۹۴۵، پس از جمع ارقام به عدد ۱۹ ختم می‌شود. خود عدد ۱۹ هم به عدد ۱۰ تبدیل می‌شود که اگر ارقام آن را نیز با همدیگر جمع بزنیم به عدد ۱ می‌رسیم. سیستم کلدانی‌ها از ارزش اعدادی حروف ماه استفاده نمی‌کند، بلکه از ترتیب شمارشی ماهها بهره می‌برد. مثلاً ژانویه نخستین ماه سال و در نتیجه عدد ۱ است. فوریه دومین ماه سال است پس عدد ۲ را باید انتخاب کرد و... پس به این ترتیب ما تاریخ تولد کامل این شیر^۱ را محاسبه می‌کنیم.

اوت هشتمین ماه سال ۸

عدد کلیدی مفرد روز تولد ۴

عدد به دست آمده مفرد ۱

از سال تولد ۱۹۴۵

$$۱۳ \Rightarrow ۱+۳=۴$$

به این ترتیب، اعداد مقدم و اولیه، و همین‌طور هم اعداد ثانوی کلیدی مفرد و مرکب این شخص متولد مرداد، به قرار زیر است:

اعداد ثانوی تاریخ کامل تولد

عدد کلیدی مفرد: ۴

عدد کلیدی مرکب: ۱۳

اعداد مقدم کلیدی روز تولد

عدد کلیدی مفرد: ۴

عدد کلیدی مرکب: ۱۳

۱. منظور همان متولد مرداد است - سمبل آن شیر است. - م.

خیلی عجیب است نه؟ نام این شخص متولد مرداد (که به دلایل شخصی، مخفی نگه داشته شد) نیز اعداد ۴ و ۸ را به دست می‌دهد. در ضمن، حاصل جمع ارقام نام و تاریخ تولد نزدیکترین اقوام و آشنایانش نیز ۴ یا ۸ است. شماره‌های تلفن و نشانی او نیز در طی سالهای اخیر همه عدد ۴ یا ۸ را پدید می‌آورند. شما با خواندن بخش تعاریف عدد ۴ و ۸ متوجه خواهید شد که این نمونه‌ای کامل از تأثیر این اعداد سرنوشت است که الزاماً هم منفی نیستند.

برگردیم بر سر قانون زبرا. وقتی این قانون را به کار می‌برید، نخست از عدد کلیدی مفرد روز تولد و نیز از عدد کلیدی مفرد تاریخ کامل تولدتان استفاده کنید.

با این وجود هرگز از تاریخ کامل تولدتان برای محاسبه عدد مفردی که به تجزیه و تحلیل سلامت جسمتان مربوط است، استفاده نکنید. (منظورم اعداد مفرد یادشده در بخش روزی یک سیب است که شامل نقشه‌ای است که به شما کمک می‌کند عدد مفرد سلامتتان را بیابید.)

هنگامی که شما از تمامی این نشانه‌های آسمانی عددی رموز خرد، بهره بردید و توصیف صورت فلکی خورشیدی را از کتاب من (صورت‌های خورشیدی) به آن افزودید، تصویر کاملتری از خود چند چهره‌ای خویش به دست خواهید آورد. علم لغات در فصل هشتم رموز بیشتری را برایتان افشا خواهد کرد.

«شما کهکشانه‌های لایتناهی هستید، و تنها یک ستاره را بیشتر ندیده‌اید.»

از کتاب صورت‌های خورشیدی

ممکن است تمامی این محاسبات به نظرتان سخت و پیچیده بیایند، اما با فرض آن که شما از چندین قاعده مختلف برای افزایش دادن نیروی اعدادتان

پیروی خواهید کرد، به نظرم ارزش این را داشته باشد که متحمل این زحمات شوید.

هنگامی که کاملاً بر محاسبات اعداد مسلط گردیدید (که بسیار ساده‌تر از آن است که در نگاه اول به نظر می‌رسد) متوجه خواهید شد این نیروهای نامرئی قدرتمند که در اول این بخش توصیف شده‌اند، در چه مسیری جاری هستند. پس قادر خواهید شد در امتداد آنها به حرکت درآیید و با هماهنگی عالم هستی، سازگار شوید. سپس متوجه خواهید شد که قادرید تا حد زیادی، بر وقایع و اوضاع تسلط داشته باشید (به جای آن که به رویدادها اجازه دهید بر شما مسلط گردند). این کار تنها با درک و فهم چگونگی تغییر دادن قسمت اساسی و مهمی از سرنوشتتان امکان‌پذیر است که آن نیز با تغییر دادن اعداد شخصی‌تان میسر می‌گردد. در ضمن می‌توانید در مورد اشخاصی که دوست دارید نیز اطلاعات بیشتری به دست بیاورید. خلاصه آن که موفق خواهید شد بعضی از اسرار عددی مربوط به کارمای شخصی خودتان را از حالت رمز درآورید و به آنها پی ببرید زیرا هر یک از این اعداد مرکب دارای رمز و راز مخصوص به خود است و می‌آموزد که چگونه از جنبه‌های مثبت یک عدد، حداکثر بهره را ببرید و سرانجام جنبه‌های منفی آن را از بین ببرید.

* * *

یک هشدار: در بعضی از کتابهای علم اعداد، به اعداد سازگار با شماره‌ها و اعداد شما اهمیت بسزایی می‌دهند و ادعا دارند که می‌دانند شما با عدد مفرد روز تولد یا نامی که دارید با چه شخص دیگری بهتر کنار می‌آیید. سازگاری عددی، با هیچ درجه‌ای از اطمینان عملی نیست و عاقلانه نیست که روابط شخصی یا اداریتان را بر پایه این شاخه از درخت بزرگ علم اعداد پایه‌ریزی کنید.

سازگاری عددی بر اساس چیزی پایه‌ریزی می‌شود که قاعدتاً منطقی و عقلایی به نظر می‌رسد، به همین دلیل ممکن است فریبتان دهد. برای مثال

در این‌گونه کتابها به شما می‌گویند شخصی که دارای عدد ۱ است با کسی که دارای عدد ۹ است، هماهنگی کامل دارد. دلیل این ادعا هم آن است که عدد ۱، عدد متعلق به خورشید (حاکم مرداد) است و عدد ۹ به مریخ (حاکم فروردین) تعلق دارد و این درست به این معنا است که بگویید متولد مرداد (آتش) با یک متولد فروردین (آتش) تفاهم و سازش دارد، و البته این درست است.

اما حالا فرض بگیریم که این شخص گروه ۱ فردی متولد تیر است و شخص دیگر که در گروه ۹ قرار دارد، متولد مهر. صورتهای فلکی تیر و مهر، به‌طور معمول، با همدیگر تفاهم و سازش ندارند، و قدرت تأثیرپذیری این صورت فلکی، بر تفاهم و سازش مبنی بر سازگاری عدد تقدم دارد.

خصوصیات اخلاقی ماه تولد و شخصیت شما، در عین حال بر تجزیه و تحلیل شخصیت شما از اعداد مفرد تولد و نام نیز تسلط دارد. گرچه اعداد تولد و نامتان در یاری دادن به شما برای شناختن جنبه‌های اضافی شخصیت کاملتان، بسیار سودمند است. این رابطه موجود میان ماه تولد و اعداد کلیدی مفرد نام و تولد، در تجزیه و تحلیل هر یک از اعداد کلیدی مفرد، توضیح داده خواهد شد و به شما خواهد گفت که آیا عدد کلیدی مفرد شما با ماه تولدتان سازش دارد یا برعکس در تضاد و دوگانگی است.

* * *

تعاریف اعداد مفرد و مرکب براساس تارو^۱ و نوشته‌های کهن پایه‌ریزی شده است. و درست مانند ارزش عددی حروف الفبا، به هیچ شخصی که عمل علم اعداد را انجام می‌دهد، تعلق ندارد. می‌توان گفت کسی آن را از آن خود نمی‌داند و منشاء آن ناشناخته است. هر شخص (ستاره‌شناس یا کسی

۱. Tarot، نام ورقهای فالگیری بخصوصی که ۷۸ تصویر دارد. ۲۱ عدد این ورقها را ارکان کبری و بقیه را ارکان صغری می‌نامند. بیشتر فالهایی که می‌توان با این ورق گرفت براساس علم ستاره‌شناسی پایه‌ریزی شده است و دوازده عدد از این ورقها نشان‌دهنده ۱۲ صورت فلکی و تعدادی از آنها هم نشان‌دهنده سیارات اند. -م.

که در علم اعداد استاد باشد) از روش ویژه مخصوص خود برای بیان این تعاریف، سود می برد، اما اساس اولیه آنها قدمتی بس کهن دارد که از زمان آن هیچ کس آگاه نیست. به عنوان فردی در جستجوی حقیقت و هدایت از سوی سیارات و اعداد، شما می توانید (و باید) تعبیر مرموز این علوم مکتوم را با روش ویژه خودتان پرورش دهید و هنگامی که آن معانی را برای شخص بخصوص یا در مورد واقعه یا وضعیتی تفسیر می کنید، بایستی بدانید چگونه از میان خطوط نوشته شده نیز مطلبی را درک و تفسیر کنید. به گونه ای واضح تر، شما مسئولیت و اجبار شخصی دارید که زحمات شخصی خودتان را نیز به این مرحله از کار، بیفزایید و بکوشید حس ششم و غریزه خود را با مطالعات فراوان و استفاده از این نشانه های مرموز ستارگان، تقویت کنید تا به فضیلت برسید.

منشاء و اصل الفبای کلدانی و عبری کابالیستی در عهد عتیق از میان رفته است. گمان می رود که این روش را کلدانی ها پدید آوردند. اقوامی که در هنرهای جادویی و علوم گوناگون اسرار مکتوم نظام هستی، استاد بوده اند. چنین تصور می شود که این علوم، سپس به قوم یهود منتقل شد و اطلاعات در این زمینه، جزو قسمتی از علم کابالای عبری است. اما هیچ کس نمی داند به راستی چه کسی پایه گذار این علم بوده است. واژه کابالا (Kabala) در ترجمه های گوناگونی که از زبان عبری به زبان انگلیسی شده است، به گونه های مختلف نوشته می شود، اما من ترجیح می دهم این گونه آن را بنویسم زیرا با عدد ترکیب شده ۱۰ برابر می گردد و هنگامی که معنی عدد ۱۰ را بخوانید، متوجه می شوید که این عدد برای این واژه چقدر مناسب است.

حال برویم سراغ معانی اعداد مفرد.

معانی اعداد مفرد

عدد ۱

عدد ۱ با خورشید مرتعش می‌گردد. این عدد نشانه قدرت خلاقیت، حمایت، نیکی و خیرخواهی است. ۱ عدد عمل اصلی است، پایه و شالوده اساسی تمامی اعداد دیگر.

شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۱ قرار دارد، چنانچه در روز ۱، ۱۰، ۱۹، ۲۸ هر ماهی از هر سالی به دنیا آمده باشد، به گروه ۱ تعلق دارد. اشخاص یا ماهیتهایی که در روز ۱ هر ماه زاده شده باشند، با تأثیرات مشخص عدد ۱ مرتعش می‌شوند. همچنین اشخاص به دنیا آمده در روزهای نوزدهم، دهم و بیست و هشتم هر ماه. اما این اشخاص، افزون بر عدد ۱، بایستی اسرار کارمیک عدد مرکب ۱۰، ۱۹ و ۲۸ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند. چنان که در زندگی‌شان نیز چنین واقعه‌ای به وقوع می‌پیوندد. همچو وضعیتی در مورد اعداد مفرد و مرکب نام شخص یا ماهیتی که می‌خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید نیز صدق می‌کند.

خصوصیات و رفتار عدد ۱ به‌طور منظم به وسیله شخص عدد ۱ (یا ماهیت عدد ۱) بروز داده خواهد شد و با شخصیت این شخص یا ماهیت، به گونه‌های مختلف درهم می‌آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن کس دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

مرداد باشد: ارتعاش عدد ۱ خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت

بیشتری می‌بخشد.

بهمن باشد: ارتعاش عدد ۱ گهگاه با هدفهای ماه تولد در تضاد قرار می‌گیرد، اما با سعی و کوشش می‌توان از آن برای متعادل کردن طبیعت ماه تولد استفاده کرد.

فروردین، آذر، خرداد، مهر باشد: ارتعاش عدد ۱ با خصوصیات اخلاقی و هدفها و زمینه‌های اخلاقی و شخصیتی ماه تولد، هماهنگی کامل دارد. آبان، اردیبهشت، شهریور، تیر، اسفند، دی باشد: ارتعاش ۱ با پایه و اساس غرایز ماه تولد در تضاد مشخص است. هنگامی که ارتعاش ۱ در بعضی از اوقات در شخصیت این فرد ظاهر می‌شود، رفتار وی چنان غیر معمول می‌گردد که موجب حیرت و تعجب دیگران خواهد شد (البته به نسبت رفتارهای طبیعی و معمول آن شخص یا ماهیت بخصوص مربوط به ماه تولد) این کار اغلب خود دارنده عدد ۱ را نیز به تعجب و شگفتی وامی‌دارد.

معنی ارتعاش ۱:

تعریف عدد ۱ هم در مورد اشخاص به کار برده می‌شود و هم ماهیتها. افراد دارنده عدد ۱ دارای احساس شدیدی از آگاهی به ارزش و لیاقت شخصی خود هستند و تنفر آشکاری از هرگونه انتقاد دارند. شخص دارنده عدد ۱ توقع دارد که به او احترام بگذارند و اغلب هم به دست می‌آورد. او پافشاری دارد که در برنامه‌ریزی و نظارت کردن بر هر چیزی رهبری کند (همین‌طور هم برای رهبری اطرافیانش). خواسته باطنی این شخص این است که خلاقیتی عظیم داشته و از قوه ابتکار و اختراع فراوانی بهره‌مند باشد و بیش از هر چیز، متفاوت از دیگران جلوه کند و کارها و رفتارهای ویژه خود را داشته باشد. این اشخاص دارای عقاید و دیدگاههای کاملاً آشکاری هستند و گاه لجباز و یکدنده می‌شوند. آنان از هر نوع محدودیت بیزارند و باید خود را آزاد و رها احساس کنند. این اشخاص تقریباً همیشه به موقعیتی

ممتاز دست می‌یابند (حال در هر زمینه کاری که باشد). در غیر این صورت در گوشه‌ای کِز می‌کنند و به پرستاری غرور جریحه‌دار شده و نفس ناتوان شده و آرزوهای بلند و بالایی خود که جامه عمل نپوشیده می‌پردازند.

آنان انتظار دارند که همه، از همسر گرفته تا دوست و آشنا و همکار و حتی رئیسشان، احترامشان را نگاه دارند! این اشخاص از درماندگان حمایت، و به اشخاص ناتوان کمک می‌کنند و دفاع از آنان را عهده‌دار می‌شوند. آنان حاضرند مشکلات و مسئولیتهای دیگران را تا زمانی که آنان دقیقاً بنابه گفته ایشان رفتار کنند، برعهده بگیرند. آنان هر چیزی را بهتر از دیگران می‌دانند و می‌پندارند که عقایدشان برتر از دیگران است و بیشتر اوقات نیز به راستی حق با آنان است، که همین شدیداً موجب ناراحتی دیگران می‌شود. آنان در سخنرانی کردن و دادن پند و اندرز بسیار ماهر و کوشا هستند، اما اشخاص دارنده عدد ۱ در عین حال حساسیتی باورنکردنی به تعریف و تمجید دارند (البته تعریف و تمجیدی صادقانه، نه دروغین زیرا به سرعت قادرند فرق بین آن دو را تشخیص دهند). تحسینی صادقانه که موجب می‌شود آنان برای جبران محبت شما هر کاری انجام دهند. نقطه ضعف این اشخاص غرورشان است. افراد گروه ۱ هنگامی که غرورشان جریحه‌دار شود، تمامی صفات نیکو و خوب خود را از دست می‌دهند (یا از خاطر می‌برند) و به اشخاصی بسیار ناخوشایند مبدل می‌گردند.

هنگامی که از آنان تعریف شود و مورد احترام قرار بگیرند، هیچ‌کس را نمی‌توانید ببابید که از بخشندگی و خیرخواهی و نیکو صفتی، بالاتر و بهتر از این افراد باشد. اما اگر آنان را نادیده بگیرید، ممکن است به اشخاصی خطرناک مبدل شوند. عاشق شدن و مورد عشق کسی بودن، برای این اشخاص درست به اندازه نفس کشیدن الزامی و حیاتی است.

با آن که غرور این اشخاص به سرعت جریحه‌دار می‌شود، دشمنان خود را خیلی زود پس از آن که تعظیم کنند و عذر بخواهند، می‌بخشند. تنها راه برای شروع نکردن دعوا با اشخاص ۱ این است که حالتی متواضع داشته

باشید و اظهار کنید که به راستی از بابت مسئله پیش آمده متأسفید. آن‌گاه شمارا با ظرافت و گذشتی بزرگووارانه به سرعت مورد عفو قرار می‌دهند. اشخاص ۱ از خودمانی حرف زدن دیگران، به ویژه غریبه‌ها، بسیار بیزارند، اما خودشان با اشخاصی که مورد محبت و اعتمادشان هستند، بی‌نهایت گرم و با محبت رفتار می‌کنند. در این ارتعاش، علاقه بسیاری به کودک و نوجوانان وجود دارد، اما اغلب در مورد برخی از کودکان، به اندوهی دچار می‌آیند. اشخاص ۱ از لباسهای زیبا و جواهرات و اتومبیلهای مجلل بسیار لذت می‌برند. حتی راهبی که ترک دنیا کرده، اما دارای ارتعاش عدد ۱ باشد، همیشه خرقه‌اش را تمیزتر از بقیه، و در وضعیت عالی نگه می‌دارد و ریسمان دورکمرش، پاره یا لکه‌دار یا مندرس نیست! تمام اشخاص ۱ نوعی متانت و وقار ذاتی دارند که هدیه‌ای است از جانب پروردگار به آنان.

عدد ۲

عدد ۲ با کره ماه مرتعش می‌گردد. این عدد نشانه قوه تخیلات، حساس بودن و پدر یا مادر شدن است. ۲ عدد بارداری، زایمان و رؤیا است. شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۲ قرار دارد (چنانچه در روز ۲، ۱۱، ۲۰ و ۲۹ هر ماهی از سال به دنیا آید) به گروه ۲ تعلق دارد. اشخاص یا ماهیت‌هایی که در روز دوم هرماه زاده شده باشند، از تأثیرات مشخص عدد ۲ برخوردارند. همین‌طور هم افراد به دنیا آمده در روزهای یازدهم، بیستم و بیست و نهم هر ماه. اما این اشخاص، به غیر از عدد ۲، بایستی اسرار کارمیک عدد مرکب ۱۱، ۲۰ و ۲۹ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند، همان‌گونه که در زندگی‌شان نیز چنین واقعه‌ای به وقوع می‌پیوندد. همچو وضعیتی در مورد اعداد مفرد و مرکب نام شخص یا ماهیتی که می‌خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید، نیز صدق می‌کند.

خصوصیات و رفتار عدد ۲ به‌طور منظم به وسیله شخص عدد ۲ (یا ماهیت عدد ۲) بروز داده می‌شود، و با شخصیت این فرد یا ماهیت به‌گونه‌ای

گوناگون، در هم می آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن شخص دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

تیر باشد: ارتعاش ۲، خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت بیشتری می بخشد.

دی باشد: ارتعاش ۲، گهگاه، با هدفهای ماه تولد در تضاد قرار می گیرد، اما با سعی و کوشش می توان از آن، برای متعادل کردن ذات و طبیعت ماه تولد استفاده کرد.

آبان، اسفند، شهریور، اردیبهشت باشد: ارتعاش ۲ با خصوصیات اخلاقی و هدفها و زمینه های اخلاقی و شخصیتی ماه تولد، هماهنگی کامل دارد. فروردین، مهر، خرداد، آذر، بهمن، مرداد: ارتعاش ۲ با پایه و اساس غرایز ماه تولد تضاد مشخصی دارد. هنگامی که ارتعاش ۲ در بعضی از اوقات، در شخصیت این فرد ظاهر می گردد، رفتار وی چنان غیرمعمول می شود که حیرت و تعجب دیگران را برمی انگیزد (البته به نسبت رفتارهای طبیعی و معمول آن شخص یا ماهیت بخصوص مربوط به ماه تولد) این کار اغلب، خود دارنده عدد ۲ را نیز به شگفتی وامی دارد.

معنی ارتعاش ۲:

تعریف عدد ۲ هم در مورد اشخاص به کار می رود و هم برای ماهیت ها. افراد ۲، اشخاصی رویایی هستند با تمایلی برای هراس داشتن از هرچیز ناشناخته. آنان بی نهایت متکبر و دارای قوه تخیلی بسیار پیشرفته و گسترده ای هستند، اما همیشه آن قدر قوی و باهمت نیستند که قادر به ادامه دادن و حتی به اجرا نهادن این نقشه ها و افکار خود باشند. نه همه اشخاص ۲، اما بیشترشان به ندرت به قدرت و نیروی افرادی که دارنده عدد مفرد تولد ۱، ۹، ۳ و ۶ هستند، دست می یابند.

این اشخاص طبیعت و خلقی بسیار شاعرانه دارند و از حس ششم بسیار

قوی برخوردارند. غریزه و قدرت الهام آنان بی‌نهایت پرورش یافته است. یکی از خصوصیات افراد ۲ که بایستی از آن بپرهیزند این است که از سایه‌های ترس هراس دارند. اشخاص ۲ از هرگونه فکری که به از دست دادن چیزی یا کسی مربوط باشد، بی‌اندازه وحشت دارند. ترس از دست دادن عشق و محبت، ترس از گم کردن دارایی و پول، ترس از دست دادن رفاقت و دوستیها، ترس از تنهایی، و هر نوع جدایی، به ویژه مرگ اطرافیان و کسانی که به آنان دلبستگی‌های عاطفی دارند. این افراد به خانه‌ای به عنوان پایگاهی مستحکم و همیشگی احتیاج دارند و با آن که عاشق مسافرت و جهانگردی به سرتاسر کره زمین‌اند، و همیشه تا آنجا که قدرت مالی به آنان اجازه این کار را بدهد، به مسافرت و گردش می‌روند، لیکن همیشه بایستی خانه‌ای برای برگشتن به آن، در اختیار داشته باشند. اشخاص ۲ به هیچ‌وجه قادر نیستند آوارگی و بیخانمانی را تحمل کنند و به قول معروف، در هر محلی که کلاهشان را آویزان کنند، آنجا را خانه در نظر بیندارند. این با روحیه آنان هماهنگی ندارد. این اشخاص تا حد افراط به پدر و مادر، به ویژه مادر خویش وابستگی دارند و پیوسته با آنان در ارتباط‌اند. (حال چه از دیدگاهی منفی حساب کنید یا برعکس، جنبه‌های مثبت آن را در نظر بگیرید^۱). خود این افراد نیز پدر یا مادر بسیار خوبی هستند، اما باید دقت داشته باشند که فرزندان خود را با عشق مالکانه و بیش از اندازه، لوس نکنند.

این ارتعاش خیلی مادرانه است، زیرا اشخاص ۲ به سلامت جسمانی و روحی عزیزان و دوستان و اقوام خود بسیار اهمیت می‌دهند. آنان به همه کس رسیدگی می‌کنند و مواظب‌اند کسی سرما نخورد، پولش را از پنجره بیرون نریزد، مراقب دوست و دشمن خود باشد و... «بیا کمی سوپ مرغ بخور و

۱. لازم به توضیح است که متولدین ماه تیر یا به شدت به مادر خود علاقه دارند، یا کوچکترین وابستگی و الفت عاطفی با مادر خود ندارند. و همیشه رابطه‌ای یا بسیار محبت‌آمیز. یا توأم با قهر و جدایی و نفرت میان این شخص با مادرش وجود دارد. بنابراین باید دید اشخاص ۲ که تحت تأثیر صورت فلکی سرطان هستند از چه گروهی می‌باشند. م.م.

فراموش نکن چکمه‌هایت را بپوشی و گرنه ذات‌الریه می‌گیری.» این جمله‌ای است که از دهان افراد ۲ شنیده می‌شود! اشخاص ۲ بسیار محتاط، و از هرگونه قمار و یا دست زدن به خطر بیزارند. آنان عاشق پول هستند، اما ترجیح می‌دهند آن را به گونه‌ای مطمئن و پایدار ذخیره کنند و بعد هم در محل امنی سرمایه‌گذاری کنند تا سودی از آن به دست آورند. ارتعاش ۲ بسیار مرموز است و هرگز به کسی اجازه نمی‌دهد بفهمد که او سرگرم چه کار یا اندیشه‌ای است. آنان در بیرون کشیدن راز از زبان دیگران استادند، اما هرگز به کسی اجازه نمی‌دهند به زندگی شخصی و مرموزشان وارد شود و چیزی از اسرار دلشان دریابد. آنان با حالتی خشونت‌آمیز به سمت هدفها و جاه‌طلبی‌های خود گام برمی‌دارند، یعنی نخست به سمت راست و بعد چپ، سپس عقب می‌روند و ناگهان گامی عظیم به جلو برمی‌دارند! به نظر می‌رسد که پول همیشه مثل چسب به این اشخاص چسبیده است، به این جهت هرگز یک شخص با ارتعاش عدد ۲ را نخواهید یافت که برای شام شبش محتاج باشد و یا دست‌گدایی به سمت دیگران دراز کند. (این امر در مورد اشخاص با ارتعاش عدد ۸ نیز صدق می‌کند.) این اشخاص بسیار رحیم و خیرند، به ویژه با اقوام و خانواده خود، و تمایل دارند که در امور خیریه پیشقدم باشند. اما همین اشخاص از قبول هرگونه پول یا صدقه‌ای از دیگران احساس وحشت و بیزاری می‌کنند. این کار موجب می‌شود تصور کنند که قادر به حمایت از منافع خود نیستند (که این برای اشخاص ۲ گناهی کبیره تلقی می‌شود.) هنگامی که اشخاص ۲ یاد بگیرند بر ترسها و احساس مالکیت خود و احتیاطهای بی‌موردشان فایق آیند، قدرت تخیل قوی و قوه سازگاری و بصیرتشان (حس ششم زیادشان) کمک می‌کنند تا به تمامی آرزوهای خود دست یابند.

عدد ۳

عدد ۳ با ژوپتر (مشتری) مرتعش می‌گردد. این عدد نشانه آرمانگرایی،

تعلیم و تربیت در سطح عالی، سفر به کشورهای دوردست و مذهب است. عدد خوشبینی، تحرک و شکوفایی و تثلیث مقدس جسم، فکر و روح است.

شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۳ قرار دارد چنانچه در روز ۳، ۱۲، ۲۱، ۳۰ هر ماه از هر سال به دنیا آمده باشد به گروه ۳ تعلق دارد. اشخاص یا ماهیتهایی که در روز ۳ هر ماه زاده شده باشند، نقش مشخص و تأثیرات دقیق ۳ را بر خود دارند، همین طور هم اشخاصی که در روزهای دوازدهم، بیست و یکم و سی ام هر ماه به دنیا آمده باشند. اما این اشخاص آخر، به غیر از عدد ۳، باید اسرار کارمیک عدد مرکب ۱۲، ۲۱ و ۳۰ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند. همان‌گونه که در زندگیشان نیز چنین واقعه‌ای به وقوع می‌پیوندد. همچو وضعیتی در مورد اعداد مفرد و مرکب نام شخص یا ماهیتی که می‌خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید نیز صدق می‌کند.

خصوصیات و رفتار عدد ۳ به وسیله شخص عدد ۳ (یا ماهیت عدد ۳) بروز داده خواهد شد، و با شخصیت این فرد یا ماهیت، به گونه‌های گوناگون درهم می‌آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن کس دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

آذر باشد: ارتعاش عدد ۳، خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت بیشتری می‌بخشد.

خرداد باشد: ارتعاش عدد ۳، گهگاه با هدفهای ماه تولد تضاد دارد، اما با سعی و کوشش می‌توان از آن، برای متعادل کردن ذات و طبیعت ماه تولد استفاده کرد.

فروردین، مرداد، بهمن، مهر باشد: ارتعاش ۳ با خصوصیات اخلاقی و هدفها و زمینه‌های اخلاقی و شخصیتی ماه تولد، هماهنگی کامل دارد.

اسفند، شهریور، تیر، دی، آبان، اردیبهشت باشد: ارتعاش ۳ با پایه و اساس غرایز ماه تولد، تضاد مشخصی دارد. هنگامی که ارتعاش ۳ در بعضی

از اوقات در شخصیت این فرد ظاهر می‌شود، رفتار وی چنان غیر معمول می‌گردد که موجب شگفتی دیگران خواهد شد (البته به نسبت رفتارهای طبیعی و معمول آن شخص یا ماهیت بخصوص مربوط به ماه تولد) این کار اغلب خود دارنده عدد ۳ رانیز به شگفتی وامی‌دارد.

معنی ارتعاش ۳:

تعریف عدد ۳ هم در مورد اشخاص به کار می‌رود، هم ماهیتها. افراد ۳ هر کار و فعالیتی را بر پایه فکر بزرگ و والا، بنیاد می‌کنند (حتی اگر در مسیر گمراهانه‌ای گام بردارند و آن کار، کاری منفی باشد) آنان اهمیت زیادی به حقیقت می‌دهند و هیچ چیز کمتر از حقیقت رضایتشان را جلب نمی‌کند حال می‌خواهد آنان به دنبال حقیقت امر رابطه‌ای احساسی یا دولتی یا حرفه‌ای یا حتی امور سیاسی و مذهبی باشند. آنان از پاسخهای سربالا و مبهم، یا حتی دورویی و فریب، زود سرخورده نمی‌شوند و به راحتی قادرند حرف یا جمله دروغ را از راست تشخیص دهند و نیز می‌توانند کاری غیر شرافتمندانه را از مسافتی دور حدس بزنند. بعضی از اشخاص ۳ به هدفشان که دستیابی به حقیقت است، می‌رسند و بعضی دیگر با باورکردن توهمات خود گمراه می‌شوند، اما به هر حال هرگز از کند و کاو و جویندگی دست بر نمی‌دارند. ارتعاش ۳ بی‌نهایت آزاده و مستقل و به دنبال آزادی مطلق حرکت و گفتار است و به هیچ وجه نمی‌توان او را از این کار بازداشت. مسافرت برای آنان امری الزامی است. آنان بایستی با مردم سایر کشورها در هم آمیزند و سرتاسر نقاط جهان را ببینند و هر چیزی که باید فراگیرند به سرعت بیاموزند، به ویژه در مورد آداب و رسوم و سنن هر کشور و مردمانش. آنان بایستی حتماً از تمامی فرایافتهای ذهنی و از هر فلسفه و حکمتی آگاهی کسب کنند.

اشخاص ۳ تمایل دارند به جنبه‌های شاد و مثبت هر چیزی بنگرند و خوشبینی آنان به دیگران نیز سرایت می‌کند. حتی افراد متولد دی، که دارای عدد تولد ۳ هستند، ممکن است مردم با این خوشبینی متضاد با روحیه‌شان،

خود را نیز به شگفتی دچار کنند. اشخاص ۳ به دلیل علاقه شدیدشان برای یافتن حقیقت، یا به فردی کاملاً لامذهب و کافر مبدل می‌گردند یا بی‌اندازه مذهبی و وابسته به اصول دین و اخلاقیات می‌گردند. (راهبه‌ها، کشیشان، راهبان تارک دنیا، خاخام‌ها، و اسقف‌ها همه بیشتر دارای عدد ۳ هستند.)

مذهب نقش مهمی در زندگی اشخاص و همین‌طور هم ماهیت ۳ بازی می‌کند، حال می‌خواهد مذهب را کاملاً قبول داشته باشند و دستورهای آن را کورکورانه به مرحله اجرا درآورند، یا با تلخی تمام آن را رد کنند. نگرش آنان به هر حال، هرگز خنثی و بی‌اعتنایی توأم نیست. مبارزه طلبی‌های جسمانی، اشخاص یا ماهیت‌های ۳ را تحریک می‌کند. بنابراین ورزش‌نقشی مهم و اساسی برای آنان دارد. ارتعاش ۳ به گونه‌ای بسیار تکان‌دهنده کاری می‌کند که دارنده این عدد، شخصی بسیار رک‌گو (تا حد نقصی روحی) باشد، و از دیدن هرگونه ریاکاری فریاد اعتراض سردهد. در این عدد، علاقه‌ای عمیق نسبت به حیوانات دیده می‌شود و تمایل قوی برای حمایت از ستم‌دیدگان و ناتوانان. آنان درست همین رفتار را با اسبها، سگها، و سایر حیوانات اهلی خود دارند. اشخاص ۳ نوعی بی‌اعتنایی آشکار نسبت به وابستگی‌های خانوادگی دارند و ازدواج، تنها هنگامی برایشان عملی موفقیت‌آمیز به شمار می‌آید که آزادی در آن، کامل و مطلق باشد. ارتعاش ۳ با انواع آزمایشهای جسمانی و مسابقات و سنجیدن قدرت جسمانی و خطرکردن (به هر صورتی که می‌خواهد باشد) مربوط می‌گردد. اشخاص (یا ماهیتهای) ۳ همواره حاضرند در مورد هر چیزی شرط‌بندی کنند و خوشبینی پرشور و نشاط آنان همیشه مسری است.

اشخاص یا ماهیتهای ۳ اغلب اوقات آمیخته‌ای از فیلسوفی عاقل و فرزانه و دلچکی بی‌خیال و شادند، گاهی اوقات نداشتن احساس وظیفه و مسئولیت در این افراد دیده می‌شود. بعضی از هدفها و رؤیایها و جاه‌طلبی‌های این اشخاص جدی است، بعضی دیگر ابلهانه و عاری از هر وقار و جدیت! ادامه دادن تحصیلات، اهمیت فراوانی برای اشخاص ۳ دارد، و چنانچه از داخل

شدن به مدارس عالی (حال به هر دلیلی که می خواهد باشد) محروم یا منع شوند، ضربه بسیار شدید می خورند. آنان می توانند وکلای بسیار عالی و زبردست و نیز قضات و مشاوران حقوقی بسیار ماهری باشند، زیرا ژوپیترا که با عدد ۳ نشان داده شده است، بر قانون حاکم است.

عدد ۴

عدد ۴ با اورانوس مرتعش می گردد. این عدد نشانه فردیت، نیروی ابتکار، قوه اختراع و تحمل شکیبایی و داشتن اغماض نسبت به دیگران است. ۴، عدد رفتارهای غیرمحافظ کارانه، و وقایع ناگهانی و همین طور هم نبوغ است. شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۴ قرار دارد، چنانچه در روزهای ۴، ۱۳، ۲۲، ۳۱ هر ماه از سال به دنیا آمده باشد، به گروه ۴ متعلق است. اشخاص یا ماهیت هایی که در روز ۴ هر ماه زاده شده باشند، به شدت از تأثیرات مشخص عدد ۴ برخوردارند و همچنین، اشخاص به دنیا آمده در روزهای سیزدهم، بیست و دوم و سی و یکم هر ماه. اما این اشخاص آخر، به غیر از عدد ۴، بایستی اسرار کارمیک مرکب ۱۳، ۲۹، ۳۱ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند، همان گونه که در زندگیشان چنین واقعه ای به وقوع می پیوندد. همچو وضعیتی در مورد اعداد مفرد و مرکب نام شخص یا ماهیتی که می خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید نیز صدق می کند.

خصوصیات و رفتار عدد ۴ به طور منظم به وسیله شخص یا ماهیت عدد ۴ بروز داده خواهد شد، و با شخصیت این فرد یا ماهیت، به گونه ای مختلف درهم می آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن کس دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

بهمن باشد: ارتعاش عدد ۴ خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت بیشتری می بخشد.

مرداد باشد: ارتعاش عدد ۴ گهگاه با هدفهای ماه تولد تضاد دارد، اما با

سعی و کوشش می‌توان از آن برای متعادل کردن ذات و طبیعت ماه تولد استفاده کرد.

خرداد، مهر، آذر، فروردین باشد: ارتعاش ۴ با خصوصیات اخلاقی و انگیزه‌ها و زمینه‌های اخلاقی، شخصیتی ماه تولد، هماهنگی کامل دارد. آبان، اردیبهشت، تیر، شهریور، دی، اسفند باشد: ارتعاش ۴ با غرایز اساسی ماه تولد تضاد مشخصی دارد. گاهی اوقات که ارتعاش ۴ در شخصیت این فرد ظاهر می‌شود، رفتار وی چنان غیر معمول می‌گردد که موجب حیرت و تعجب دیگران خواهد شد (البته به نسبت رفتارهای طبیعی و معمول آن شخص یا ماهیت بخصوص مربوط به ماه تولد). این کار اغلب خود دارنده عدد ۴ را نیز به شگفتی وامی‌دارد.

معنی ارتعاش ۴

تعریف عدد ۴ هم در مورد اشخاص به کار می‌رود، و هم ماهیت‌ها. نزدیکان و دوستان افراد ۴ به ندرت حالات احساسی آنان را درک می‌کنند. افراد ۴ برای همه کسانی که آنان را می‌شناسند، همچون رمز و رازند. این اشخاص از قوانین خود پیروی می‌کنند که معمولاً با قوانین اجتماعی هماهنگی ندارد. در هر یک از کردارها و افکار این اشخاص، نوعی اصالت فردی وجود دارد. چنانچه راه و روش دیگری برای انجام دادن کاری موجود باشد، اشخاص ۴ به طور حتم آن راه را می‌یابند. نحوه سخن گفتن و کردارشان بیشتر اوقات دیگران را به تعجب می‌اندازد و تا حد زیادی تکان دهنده است، و چنین به نظر می‌رسد که این کار را به عمد و سنجیده انجام می‌دهند (که همین طور هم هست). افراد ۴ در آینده زندگی می‌کنند و اهمیت چندانی به زمان حال نمی‌دهند. از نظر فکر و خواسته‌ها، سالها جلوتر از سایر مردم هستند. همراه شدن با این صفت بخصوص، نوعی استعداد درونی برای پیشگویی و پیش‌بینی وقایع آینده است زیرا این اشخاص به خوبی می‌دانند فردا چه اتفاقاتی خواهد افتاد، پیش از آن که فردایی از راه رسیده باشد. نحوه

زندگی این اشخاص از حالت غیر قراردادی برخوردار است تا زندگی عجیب و مبنی بر کارهای غریب و توضیح ناپذیر. با این حال، افکار و طرحهای جنون آمیز آنان، در اغلب اوقات با موفقیت همراه است.

هر چیزی که خارج از روال معمول و دور از هرگونه رسم و قاعده اجتماعی باشد در نظر اشخاص ۴ مطلوب است، زیرا اینان طبیعتی بسیار کنجکاو و جوینده دارند. برای مثال، اشخاص ۴ شانس بسیاری برای رودررو شدن با موجودات عجیب و غریب مثل پاگنده یا غول بیابانی و حتی امکان دوستی با آنها را دارند و یا آن که قادرند محل زندگی اسرارآمیز هیولای لاک نس^۱ را پیدا کنند و با این موجود دریایی به شنا و بازی پردازند. اگر اشخاص ۴ دارای قمری در عقرب (آبان) باشند یا ماه تولدشان آبان باشد، به طور حتم اگر در صدد یافتن موجودات عجیب برآیند، احتمال موفقیت و پیروزی شان فراوان است و بایستی با اطمینان کامل به انتظار خبر پیروزی آنان بنشینید. علت آن است که چنین فرضیه‌های باور نکردنی و هنوز ثابت نشده و به اصطلاح غیر علمی، نه تنها آنان را دلسرد نمی‌کند، بلکه بیشتر موجب هیجانشان می‌شود. افراد ۴ عمیقاً متقاعد هستند هر چیزی که در مغز تصور شود، به راستی واقعیت دارد. گفتن این که چیزی غیر ممکن است، تنها عزم افراد ۴ را راسختر می‌سازد تا ثابت کنند چنین چیزی ممکن است. جمله ماموریت غیر ممکن، زنگی را با صدای بلند در روح افراد ۴ به صدا درمی‌آورد که موجب مبارزه جویی فکری و ذهنی این اشخاص می‌گردد.

با آن که ارتعاش ۴ نشان دهنده تغییر و تحول در هر قسمت از زندگی (از سیاست گرفته تا هنر است) این افراد به طرز عجیبی از تغییر دادن هرگونه عادات شخصی بیزارند و این عادات معمولاً همیشه یکسان و دست نخورده باقی می‌مانند. اگر کسی بخواهد به آنان زور بگوید، یا سعی کند خمیره‌شان را

۱. Loch Ness، دریاچه‌ای در اسکاتلند. شایع است هیولایی در آبهای این دریاچه زندگی می‌کند و تاکنون کتابهای فراوانی در مورد این موجود مرموز که همه با محبت به او "Nessie" «نسی» می‌گویند به رشته تحریر در آمده است. - م.

به شکلی پذیرفتنی‌تر در اجتماع در آورد، ممکن است اشخاصی بسیار یکدنده و لجباز شوند. از آنجا که رسولان در دوره و زمان خودشان همیشه نادیده گرفته می‌شوند، و کسی آنان را به حق نمی‌داند و راستی گفتارشان را نمی‌پذیرد، و به این دلیل که افراد ۴ در آینده‌های دوری زندگی می‌کنند، واقعی‌ترین و بزرگترین الهامات و پیش‌بینی‌های این اشخاص اغلب مورد تمسخر و استهزای دیگران قرار می‌گیرد. این افراد مجذوب بشقاب پرنده و امثال این پدیده‌های عجیب هستند و ناگفته‌ترین آرزو و خواسته‌شان این است که با مردان فضایی ارتباط برقرار سازند و حتی به درون سفینه‌های فضایی آنان بروند، با این امید که دیگر به بی‌نظمی و آشفتگی موجود در روی کره زمین بازنگردند. نهضت‌های اصلاح طلبانه (مثل آزادی زنان، برابری حقوق اقلیت‌های نژادی یا مذهبی)، افراد ۴ را بی‌اندازه به خود جلب می‌کند. زیرا این اشخاص به برادری و اغماض، اعتقاد فراوانی دارند. دوستی و رفاقت برای ارتعاش ۴ واجب و حیاتی است، و این افراد بیشتر اوقات دوست و آشنایان بی‌شماری در نقاط گوناگون زمین دارند. پول ارزش چندانی برای اینان ندارد و در نظرشان فرقی نمی‌کند که با شاه سر سفره بنشینند یا با فقیری بینوا. آنان به طبقات اجتماعی اهمیت نمی‌دهند و اصلاً تمایلی به تحت تأثیر قرار دادن دیگران ندارند.

این اشخاص حاضرند در اتومبیل یا چادر کوهنوردی یا کیسه خواب نیز زندگی کنند و با خوابیدن در کاخ، احساس شور و هیجان نمی‌کنند و همه این چیزها برایشان یکسان است. این‌طور تصور نشود که آنان طرفدار ضد رفاه و ثروت هستند و تبعیضی قایل هستند، دلیل آن این است که این افراد به اطراف خود توجهی ندارند... آنان در رؤیاهای خود زندگی می‌کنند. یکی از بهترین صفات اخلاقی آنان تمایلشان به زندگی کن و اجازه بده دیگران نیز زندگی کنند است. اشخاص ۴ به کارها یا گفته‌های شما اهمیتی نمی‌دهند، حال هر اندازه که می‌خواهد جسارت‌آمیز و رسواکننده، و حتی برخلاف عقاید و اصول اخلاقی آنان باشد. آنان توقع دارند که شما نیز چنین رفتاری را پیشه

کنید.

عدد ۵

عدد ۵ با مرکوری (عطارد) مرتعش می‌گردد. این عدد نشانهٔ ارتباطات و تحرک و قابلیت تغییرپذیری است. ۵، عدد هوش است (چه از لحاظ بیان شفاهی و چه کتبی). شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۵ قرار دارد، چنانچه در روز ۵، ۱۴، ۲۳ هر ماه از هر سال به دنیا آمده باشد به گروه ۵ تعلق دارد. اشخاص یا ماهیتهایی که در روز ۵ هر ماه زاده شده باشند، نقش مشخص عدد ۵ را بر خود دارند و همچنین افراد به دنیا آمده در روزهای چهاردهم و بیست و سوم هر ماه. اما این اشخاص آخر، به غیر از عدد ۵، بایستی اسرار کارمیک عدد مرکب ۱۴ و ۲۳ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند. همچنان که در زندگیشان نیز چنین واقعه‌ای به وقوع می‌پیوندد. همچو وضعیتی در مورد اعداد مفرد و مرکب نام شخص یا ماهیتی که می‌خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید نیز صدق می‌کند.

خصوصیات و رفتار عدد ۵ به‌طور منظم به وسیلهٔ شخص عدد ۵ (یا ماهیت عدد ۵) بروز داده خواهد شد، و با شخصیت این فرد یا ماهیت، به‌گونه‌ای مختلف درهم می‌آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن کس دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

خرداد یا شهریور باشد: ارتعاش عدد ۵ خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت بیشتری می‌بخشد و این قابلیت را در شخص پدید می‌آورد که تغییرات سحرآمیزی را از نظر ظاهری و رفتاری پدید آورد.

آذر و اسفند باشد: ارتعاش عدد ۵ گهگاه با هدفهای ماه تولد، تضاد دارد، اما با سعی و کوشش می‌توان از آن برای متعادل کردن ذات و طبیعت ماه تولد استفاده کرد.

فروردین، اردیبهشت، تیر، مرداد، مهر، آبان، دی، بهمن باشد: ارتعاش عدد ۵ با پایه و اساس غرایز ماه تولد، یا تضاد مشخصی دارد، یا در هماهنگی کامل با خصوصیات اخلاقی افراد ۵ قرار می‌گیرد که آن نیز، بستگی به حالت و روحیه آن لحظه بخصوص دارد. طبیعت عدد ۵ به‌طور پایان‌ناپذیری در حالت تغییر و وفق‌پذیری است. هنگامی که خود شخص بخواهد تمایلات عجیبی برای هماهنگ بودن با نفس خود پدید می‌آورد، و گاه نیز با آن اختلاف دارد (که این حالت هنگامی رخ می‌دهد که این تمایلات، با اهداف درونی او در ستیزه و مبارزه است). شناختن شخص دارای عدد ۵ هرگز سهل و آسان نیست. رؤیاهای و خواسته‌هایش همچون جیوه تغییر می‌کند. هنگامی که ۵ عدد مفرد روز تولد یا نام شخص بوده و این شخص نیز در ماه خرداد یا شهریور متولد شده باشد، صفات تغییرپذیری و تحرک وی باز هم بیشتر از قبل تشدید و مشخص می‌شود.

معنی ارتعاش ۵

تعریف عدد ۵، هم در مورد اشخاص به کار برده می‌شود هم ماهیت‌ها. افراد ۵ مقدار زیادی جذابیت ذاتی دارند و عموماً بسیار با ادب هستند. آنان خیلی زود متوجه اشتباهات و نقایص دیگران می‌شوند و در صورت پیش آمدن فرصت، در آشکار کردن آنها لحظه‌ای وقتشان را تلف نمی‌کنند. ارتعاش ۵ بسیار انتقادجو است و به هیچ‌وجه نمی‌تواند اشتباهی را نادیده بگیرد (هم اشتباه خود، و هم اشتباه دیگران را). این عدد با عشق به مسافرت و حرکت و تکاپو توأم است و تغییر و تحول الزامی، و پایان‌ناپذیر برای افراد ۵ به شمار می‌آید: تغییر محل زندگی، تغییر رفاقت، تغییر منزل، تغییر عقاید مذهبی و سیاسی و غیره. تمایلی شدید برای تجزیه و تحلیل کردن مردم و اوضاع در این افراد وجود دارد. برای یک شخص ۵ بسیار دشوار است که مطیع احساسات و بینش خود باشد؛ ذهن او مصمم است پاسخهای عقلایی و منطقی بیابد. این سماجت و اشغال ذهن برای تجزیه و تحلیل ممکن است

باعث به هم ریختن بسیاری از روابط شخصی آنان باشد. البته این حالت در مورد آن دسته از افراد ۵ صدق می‌کند که اجازه دهند ارتعاشات ۵ کاملاً بر آنان مسلط گردد.

با چنین رفتار عجیب و چنین نکته‌سنجی (معمولاً بی‌مورد) حتی عشق نیز ممکن است پس از مدتی پژمرده شود و از بین برود. عشق از غرایز عاطفی و احساسات درست می‌شود، نه از ذهن و منطق، حال آن که افراد ۵ تمایل دارند که تا سر حد مرگ از عشق سخن بگویند، اما خود، کاری به کار آن نداشته باشند. این اشخاص باید اجازه دهند عشق، خود به خود پیش آید و جزو قسمتی از وجودشان شود، بدون این که برای دانستن چراها و علل پدید آمدن آن اقدامی کنند. عشق هیچ ربطی به منطق ندارد. اکثر مردم از تماس داشتن با اشخاص ۵ بسیار لذت می‌برند، زیرا این اشخاص اغلب به گونه‌ای غیر معمول، خوش‌برخورد و آرام هستند. از آنجا که ۵ عدد ارتعاشات منطق و ذهن است، افرادی که به این گروه عددی تعلق دارند، معمولاً بسیار باهوش و آگاه هستند (حدمتوسط هوش آنان بالاتر از سایر مردم است). هیچ چیز از دید آنان مخفی نمی‌ماند و به نظر می‌رسد که برای درک کوچکترین جزئیات نیز آمادگی دارند. هنگامی که شرایط مالی و سایر شرایط به آنان اجازه مسافرت‌های پی‌درپی را ندهد، افراد ۵ در اندیشه خود به سیر و سفر می‌پردازند، و از آنجا که ذهنی بی‌نهایت دقیق و روشن دارند، رؤیاهای هشیارانه (یا در خواب آنان) آنقدر زنده و دقیق است که می‌تواند دست‌کم برای مدتی کوتاه پاسخگوی خواسته‌های نا پذیرشان باشد.

بنابه اظهارات فرزندگان کهن، عدد ۵ با جادوی زمین ارتباط دارد و عجیب این جا است که عدد ۵ نوعی خواسته‌شدید برای باورداشتن و اعتقاد به هر نوع جادو و سحر به ارمغان می‌آورد. این افراد شدیداً خوستارند که جن و پری، ارواح، اسرار طبیعت و غیره را باور کنند و همراه با این خواسته، نیاز دارند تمامی پدیده‌ها را علامت بگذارند و آنها را با میکروسکوپ درونی مورد بررسی و مطالعه قرار دهند. این یعنی دو صفت کاملاً متضاد که خلاف

یکدیگرند و موجب می‌شود اشخاص ۵ به سختی موفق به شناختن خود گردند. اشخاص ۵ گهگاه جسور می‌شوند. این افراد علاقه فراوانی به هیجان و خطر دارند. آنان در تصمیم‌گیری و اندیشیدن بسیار شتابزده‌اند و بیشتر کارها را با عجله انجام می‌دهند. آنان علاقه شدیدی به افکار و عقاید جدید و نیز به انواع اختراعات تازه دارند و حاضرند هرگونه خطری را بپذیرند و قماربازانی ذاتی هستند. نوشتن، تبلیغات، روابط اجتماعی، و انتشارات، مشغولیت‌های خوش‌یمن و پردرآمدی برای اشخاص ۵ است. این افراد دیدگاه‌های انعطاف‌پذیر قابل ستایشی دارند، و این قابلیت در آنان هست که از ضربات محکمی که سرنوشت بر آنان وارد می‌سازد، سر بلند کنند، و مجدداً به پا خیزند، به طوری که به نظر دیگران می‌رسد این ضربات کوچکترین تأثیری بر آنان نگذاشته است.

عدد ۶

عدد ۶ با ونوس (زهره) مرتعش می‌گردد. این عدد نشانه جوهر زنانگی، ترحم و پول است. ۶ عدد عشق و روابط پرشور عاشقانه است. شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۶ قرار دارد، چنانچه در روز ۶، ۱۵، ۲۴ هرماه از هر سال به دنیا آمده باشد به گروه ۶ متعلق است. اشخاص یا ماهیتهایی که در روز ۶ هرماه زاده شده باشند، از تأثیرات شدید عدد ۶ برخوردارند، همچنین اشخاص به دنیا آمده در روزهای پانزدهم، و بیست و چهارم هر ماه. اما این اشخاص آخر، به غیر از عدد ۶ باید اسرار کارمیک عدد مرکب ۱۵ و ۲۴ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند، همچنان که در زندگی شان نیز چنین واقعه‌ای به وقوع می‌پیوندد، همچو وضعیتی در مورد اعداد مفرد و مرکب نام شخص یا ماهیتی که می‌خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید نیز صدق می‌کند.

خصوصیات و رفتار عدد ۶ به‌طور منظم به وسیله شخص عدد ۶ (یا ماهیت عدد ۶) بروز داده خواهد شد، و با شخصیت این فرد یا ماهیت، به

گونه‌ای مختلف درهم می‌آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن کس دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

بهمن، اردیبهشت، مهر باشد: ارتعاش عدد ۶ خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت بیشتری می‌بخشد.

آبان، فروردین باشد: ارتعاش عدد ۶ گهگاه با هدفهای ماه تولد تضاد دارد، اما با سعی و کوشش می‌توان از آن برای متعادل کردن ذات و طبیعت ماه تولد استفاده کرد.

بقیه ماههای تولد: ارتعاش عدد ۶ گاه با خصوصیات و الگوهای اخلاقی و شخصیتی ماه تولد هماهنگی کامل دارد، و در بعضی اوقات دیگر در تضاد مشخصی با آن است. در مورد اخیر، رفتار شخص چنان غیر معمول می‌گردد که موجب حیرت و تعجب دیگران خواهد شد (البته به نسبت رفتارهای طبیعی و معمول آن شخص یا ماهیت بخصوص مربوط به ماه تولد) این کار اغلب خود دارنده عدد ۶ را نیز به شگفتی وامی‌دارد.

معنی عدد ۶

تعریف عدد ۶ هم در مورد اشخاص به کار می‌رود، و هم در مورد ماهیتها. چنین به نظر می‌رسد که افراد ۶ مردم را مانند مغناطیس به خود جذب می‌کنند. این اشخاص به راستی مورد لطف و محبت دوستان و همکاران خود هستند و هنگامی که خودشان نیز از نظر عاطفی به دیگران وابسته شوند، به محبوب یا عزیزان خود کاملاً وفادار و مخلص باقی می‌مانند. در ماهیت عشقی این اشخاص بیشتر آرمانگرایی و محبت وجود دارد تا عشق جسمانی. این اشخاص به طور کلی از بدو تولد دارای خلق و خویی شاعرانه و لطیف هستند (حال هر قدر هم که این حقیقت را انکار کنند!) ارتعاش ۶، عشق به هنر و علاقه عمیقی به موسیقی در فرد پدید می‌آورد. این اشخاص عاشق خانه‌ای زیبا با اثاث و لوازمی خوش ساخت با رنگهایی ملایم و آرام هستند، و از

هماهنگی در اطراف خود لذت می‌برند.

آنان علاقه فراوانی به پذیرایی از دوستان و آشنایان خود دارند تا موجبات خرسندی دیگران را فراهم آورند و به‌طور کلی از هرگونه جر و بحث، ناسازگاری، ناراحتی و نیز حسادت بیزارند. با آن‌که اگر خودشان در وضعیتی قرار بگیرند که عشق خویش را در خطر ببینند ممکن است افرادی بسیار حسود بشوند. ارتعاش ۶ موجب می‌شود که این افراد به راحتی برای خود دوست دست و پا کنند و معمولاً لذت فراوانی می‌برند که میان دو دوست، (همین‌طور هم میان شرکای کاری خود، یا اقوام و خویشان نزدیک) آشتی و تفاهم برقرار سازند. در چنین اوقاتی، ظاهری چنان آرام و مظلوم به خود می‌گیرند که در نگاه دیگران همچون بره‌ای معصوم جلوه می‌کنند. اما باید اقرار کرد که در باطن خود، نوعی لجبازی و یکدندگی پنهانی نیز دارند که دیدن آن چندان تداعی‌کننده حالت معصومیتشان نیست!

این اشخاص، بیشتر اوقات خیلی راحت پول به دست می‌آورند، گاه به یاری استعدادها و قابلیت‌های ذاتی خود و گاه نیز با رسیدن ارث و یا از طریق دوستان و اقوام ثروتمند. اما بایستی به این افراد هشدار داد که اعتدال پیشه کنند و نه خست به خرج دهند، نه بیش از اندازه دست و دل‌باز باشند. این اشخاص به ندرت در برابر مسایل مالی رفتاری خنثی و بی‌تفاوت پیشه می‌کنند. همیشه یا ولخرج هستند یا پولپرست (که خریدن هر چیزی را مانع می‌گردد...) عشق این افراد به هر چیز زیبا بسیار عمیق است، و شدیداً پایبند اصول زیباپرستی‌اند. اکثر افراد ۶، عمیقاً به طبیعت وابسته‌اند و علاقه وافری به سپری کردن مدت زمانی در بیلاق در نزدیک جنگلی خاموش و ساکت با رودخانه یا نهرآبی در کنار آن دارند. چنین وضعیتی تأثیر آرامبخشی بر روی عواطف و احساسات این افراد دارد. ارتعاش ۶ علاقه شدیدی را به وسایل و اسباب مجلل نمایان می‌کند. زشتی، توهینی نابخشودنی به آنان است. این افراد، از هر چیز زیبا و ساخته شده با سلیقه لذت می‌برند و آن را تحسین می‌کنند، و برعکس از زشتی و رفتارهای پست و عوامانه بیزارند. رفتار آنان

معمولاً مؤدبانه و محترمانه است و در روابط اجتماعی خود معمولاً با ادب و احترام بسیاری نسبت به دیگران رفتار می‌کنند. با این وجود، هنگامی که نسبت به چیزی احساس شدیدی داشته باشند، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهند و تمام عقاید خود را با صراحت بیان می‌دارند. این اشخاص از بحث دربارهٔ سیاست و مطالب جالب توجه دیگر لذت فراوانی می‌برند و از بیشتر بحثها نیز پیروز بیرون می‌آیند که علت آن استدلالهای منطقی و... لبخندهای مقاومت ناپذیرشان است.

عدد ۷

عدد ۷ با نپتون مرتعش می‌گردد. این عدد نشانهٔ روحانیت، حساسیت، همدردی و رمز و راز است. ۷ عدد ظاهر فریبنده و اوهام دلفریب و یا خیالات باطل و دلخوشی بی‌اساس و گاه نیز فریب و اغفال است. اما در عین حال عدد شفا، معجزات، ایمان و رؤیاهایی است که به تحقق می‌پیوندند.

شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۷ قرار دارد، چنانچه در روز ۷، ۱۶، ۲۵ هر ماه از هر سال به دنیا آمده باشد، متعلق به گروه ۷ است. اشخاص یا ماهیتهایی که در روز ۷ هر ماه زاده شده باشند، تحت تأثیر مشخص عدد ۷ قرار دارند و همچنین اشخاص به دنیا آمده در روزهای شانزدهم و بیست و پنجم هر ماه. اما این اشخاص آخر، به غیر از عدد ۷، بایستی اسرار کارمیک عدد مرکب ۱۶ و ۲۵ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند. همچنان که در زندگیشان نیز چنین واقعه‌ای به وقوع می‌پیوندد. همچو وضعیتی در مورد اعداد مفرد و مرکب نام شخص یا ماهیتی که می‌خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید نیز صدق می‌کند.

خصوصیات و رفتار این عدد، به‌طور منظم به وسیلهٔ شخص عدد ۷ (یا ماهیت عدد ۷) بروز داده خواهد شد و با شخصیت این فرد یا ماهیت، به گونه‌ای مختلف درهم می‌آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن کس دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

اسفند باشد: ارتعاش عدد ۷ خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت بیشتری می‌بخشد.

شهریور باشد: ارتعاش عدد ۷ گهگاه با هدفهای ماه تولد تضاد دارد اما با سعی و کوشش می‌توان از آن برای متعادل کردن ذات و طبیعت ماه تولد استفاده کرد.

آبان، تیر، دی، اردیبهشت باشد: ارتعاش ۷ با صفت ویژه و الگوهای شخصیتی و اخلاقی ماه تولد هماهنگی کامل دارد.

خرداد، آذر، بهمن، مرداد، فروردین، مهر باشد: ارتعاش عدد ۷ با پایه و اساس غرایز ماه تولد تضاد مشخصی دارد و هنگامی که ارتعاش ۷ در بعضی از اوقات در شخصیت این فرد ظاهر می‌شود، رفتار وی چنان غیرمعمول می‌گردد که موجب حیرت و تعجب دیگران خواهد شد (البته به نسبت رفتارهای معمول و طبیعی آن شخص یا ماهیت بخصوص مربوط به ماه تولد) این کار اغلب خود دارنده عدد ۷ را نیز به شگفتی وامی‌دارد.

معنی ارتعاش ۷

تعریف عدد ۷ هم در مورد اشخاص به کار می‌رود و هم ماهیت‌ها. افراد ۷، خوابهای عجیبی می‌بینند. آنان گاه درباره این خوابها سخن می‌گویند و گاهی نیز آنها را برای خود نگه می‌دارند. اما چنین کسانی بیش از سایر مردم خواب و رؤیا می‌بینند. این اشخاص علاقه پنهانی بی‌اندازه‌ای به اسرار مکتوم، اسطوره‌شناسی، سفینه‌های فضایی و به‌طور کلی جنگل پرشاخ و برگ دنیای ناشناخته دارند. آنان اغلب دارای حس ششم قوی و نیروی بصیرت (یا حتی غیب‌شنوایی) و نیز نوعی جاذبه مغناطیسی آرامبخش هستند که بر روی دیگران تأثیری بسزا دارد. اغلب، تنها کافی است آنان در محلی حضور داشته باشند تا تأثیرات مثبت و آرامبخشی بر روی شخص

مضطرب و ناآرام بگذارند. ارتعاش عدد ۷ با افکار عجیبی نسبت به مذهب همراه است و این اشخاص از گام نهادن در جای پای دیگران و پیروی از آنان بیزارند. افراد این گروه به طور معمول اعتقادات سیاسی عجیبی دارند: منحصر بفرد، غیر معمول و غیر سنتی. به همین دلیل بیشتر اشخاص ۷ هستند که به فرایافتهای مذهبی جدیدی روی می آورند و یا حتی خود، آن را بنیان می گذارند.

اشخاص ۷ در مقطعی از عمر خود یا پی در پی به سیر و سفر خواهند پرداخت یا با اشتها و هیجانی سیری ناپذیر به خواندن کتبی در مورد افراد و کشورهای دوردست جهان مشغول خواهند شد. بسیاری از اشخاص که ارتعاش ۷ بر آنان تأثیر می گذارد، شدیداً به دریا جذب می شوند و در دوره‌ای از عمر به ورزش‌های آبی و دریانوردی و یا خدمت در نیروی دریایی رو می آورند (مانند اسکی روی آب، شنا، غواصی، و...). در این ارتعاش، نوعی نگرانی و اضطراب نسبت به زمان آینده وجود دارد و همین موجب می شود این اشخاص به داشتن امنیت شدید مالی برای خود و عزیزان خویش احساس نیاز کنند، مبادا که آبهای پرطغیان سرنوشت آنان و خانواده‌شان را غافلگیر کند.

با وجود این، افراد گروه ۷ برای مال دنیا اهمیت چندانی قایل نیستند و دوست ندارند ثروت هنگفتی برای خود بیندوزند. اشخاص ۷ به کمک عقاید و افکار اصیل و جالب توجه خود به راحتی می توانند مبالغ هنگفتی پول به دست آورند، اما تمایل دارند به همان نسبت خیرات و صدقات فراوانی به مؤسسات خیریه اهدا کنند. این افراد هنگامی که به سمت هنر جذب می شوند، می توانند خوانندگان، رقاصان، شاعران، نویسندگان و هنرپیشگان بسیار با استعدادی از آب درآیند.

کسانی که تحت تأثیر عدد ۷ قرار دارند، با وجود ظاهر آرام و گوشه گیر خود، آرزوها و جاه طلبی‌هایی دارند که از آنها با دیگران سخن نمی گویند، آرزوهایی که با دیدگاهی فلسفی آمیخته است. آنان با قدرتی که در درک

محبت‌آمیز از درد و رنج دیگران دارند، با شریک شدن در آن دردها، کمک مؤثری به دردمندان می‌کنند و به‌طور کلی دوستان و اقوام و همکاران اداری این اشخاص همگی تمایل دارند که مسایل و مشکلات خود را با اشخاص ۷ درمیان بگذارند. در ارتعاش ۷ علاقه فراوانی به رازداری وجود دارد و این افراد ترجیح می‌دهند مسایل و مشکلات خود را برای کسی بازگو نکنند و آن را در دل خود نگه دارند. آنان از پرسشهای کنجکاوانه و دخالت‌های بی‌مورد بیزارند و از هر شخصی که بخواهد نقش برادر بزرگ را برایشان بازی کند، نفرتی شدید دارند و بر این باورند که این دخالت‌ها، نوعی تجاوز به حریم شخصی آنان است.

ماهیت و جوهر عدد ۷، رفتاری ظریف و ملایم، خلق و خویی هنرمندانه و طبیعتی حساس و زودرنج است و افراد دیگر نباید فریب ظاهر و گاه کم‌حرفی آنان را بخورند... اگر از افکاری که به هنگام خیالپردازی در اندیشه دارند، آگاه و مطلع گردید، بی‌اندازه شگفت‌زده می‌شوید. اگر بتوانید آنان را به حرف زدن وادارید، و کاری کنید که اندیشه‌های خود را برای شما بازگو کنند، نه تنها متعجب خواهید شد، بلکه شدیداً مجذوب سخنانشان می‌گردید و سرانجام به اسرار جهان نپتون گونه آنان پی خواهید برد. اما اشخاص ۷ باید نخست شما را فردی قابل اعتماد بدانند تا اندیشه‌های خود را که از رودخانه‌ای درونی سرچشمه می‌گیرند، برایتان افشاء کنند... و شما با اثبات این که به راستی مستحق این اعتماد بوده و فردی متعصب و خرده‌گیر نیستید، اطمینان و دوستی آنان را به خود جلب خواهید کرد، زیرا اشخاص ۷ خود اصلاً این‌گونه نیستند.

عدد ۸

عدد ۸ با ساتورن (زحل) مرتعش می‌گردد. این عدد نشانه عقل و فضیلت، آموختن به یاری تجربیات به دست آمده، ثبات قدم، صبر و شکیبایی و مسئولیت است. ۸ همچنین عدد امنیت مالی، احتیاط، محدودیت، انضباط

فردی و مسک نفس است.

شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۸ قرار دارد، چنانچه در روز ۸، ۱۷، ۲۶ هر ماه از هر سال به دنیا آمده باشد، متعلق به گروه ۸ است. اشخاص یا ماهیتهایی که در روز ۸ هر ماه زاده شده باشند، تحت تأثیر مشخص عدد ۸ بر خود هستند و همچنین اشخاص به دنیا آمده در روزهای هفدهم و بیست و ششم هر ماه. اما این اشخاص آخر، به غیر از عدد ۸ باید اسرار کارمیک عدد مرکب ۱۷ و ۲۶ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند. همچنان که در زندگیشان نیز چنین واقعه‌ای به وقوع می‌پیوندد. همچو وضعیتی در مورد اعداد مفرد و مرکب نام شخص یا ماهیتی که می‌خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید نیز صدق می‌کند.

خصوصیات و رفتار عدد ۸ به‌طور منظم به وسیله شخص یا ماهیت ۸ بروز داده خواهد شد، و با شخصیت این شخص یا ماهیت، به گونه‌ای مختلف درهم می‌آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن کس دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

دی باشد: ارتعاش ۸، خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت بیشتری می‌بخشد.

تیر باشد: ارتعاش ۸، گهگاه با هدفهای ماه تولد تضاد دارد اما با سعی و کوشش می‌توان از آن برای متعادل کردن ذات و طبیعت ماه تولد استفاده کرد. اسفند، آبان، شهریور، اردیبهشت باشد: ارتعاش ۸ با صفات ویژه و الگوهای اخلاقی و شخصیتی ماه تولد، هماهنگی کامل دارد.

فروردین، مهر، خرداد، آذر، مرداد، بهمن باشد: ارتعاش ۸ با پایه و اساس غرایز ماه تولد تضاد مشخصی دارد. هنگامی که ارتعاش ۸ در بعضی از اوقات در شخصیت این فرد ظاهر می‌شود، رفتار وی چنان غیر معمول می‌گردد که موجب حیرت و تعجب دیگران خواهد شد (البته به نسبت رفتارهای طبیعی و معمول آن شخص یا ماهیت بخصوص مربوط به ماه تولد) این کار اغلب

خود دارنده عدد ۸ را نیز به شگفتی وامی دارد.

معنی ارتعاش ۸

تعریف عدد ۸ که در پی می‌آید، هم در مورد اشخاص به کار می‌رود هم در مورد ماهیت‌ها. افراد ۸ معمولاً اشخاص آرام، کم‌حرف، محتاط و خجالتی هستند. این افراد معمولاً پشت‌از نیستند، اما راه خود را با آرامش و اطمینان کامل باز می‌کنند و به هر کجا که مایل باشند، می‌رسند. هیچ چیز قادر نیست آنان را از رسیدن به خواسته‌هایشان باز دارد. خجالتی بودن و کم‌حرفی‌شان تنها پوششی است بر روی خواسته‌شدیدشان برای رسیدن به درجات بالای کاری و حرفه‌ای. آنان می‌توانند آموزگاران و مشاوران بی‌نهایت عالی باشند و بیشترشان توانایی آن را دارند که در بازیهای سخت و خشونت‌آمیز سیاست‌پروزی و موفقیت‌فراوانی کسب کنند. اشخاص ۸ در هر کاری که به صبر و تجزیه و تحلیل هشیارانه نیاز باشد، استعداد دارند.

آن دسته از کسانی که ارتعاش ۸ بر آنان تأثیر می‌گذارد، معمولاً در دوران کودکی سلامت جسمانی خوبی نداشته‌اند، اما هر قدر بر عمرشان اضافه می‌شود، از سلامت و بنیه‌بهتری بهره‌مند می‌گردند و به‌طور کلی مردان و زنان ۸ دارای عمری دراز هستند. این اشخاص به راحتی حاضرند انتظار بکشند و صبر پیشه کنند تا نقشه‌هایشان به مرحله اجرا درآید و از این زمان انتظار و شکیبایی به گونه‌ای عاقلانه و فاضلانه استفاده می‌کنند. به ندرت پیش می‌آید شخصی را با ارتعاش ۸ ببینید که از هر نوع مسئولیتی، شانه خالی کند و حس وظیفه‌شناسی نداشته باشد. آنان دارای نوعی وظیفه‌شناسی ذاتی و احساس مسئولیت جدی هستند که به آنان اجازه نمی‌دهد رفتاری غیرمسئولانه و بی‌ثبات نسبت به وظیفه‌ای که از ایشان انتظار می‌رود، در پیش گیرند.

اکثر اشخاص ۸، بسیار قابل اطمینان هستند و درست مانند ساعتهای بزرگ دیواری، دقیق و قابل پیش‌بینی و به همان نسبت نیز مانند روتختی

مادربزرگتان، بودنشان در اطرافتان احساس خوب و گرمایی را در دیگران پدید می‌آورند... آنان نیروی طنزی بسیار غنی دارند، اما دیگران بایستی کاملاً مراقب باشند، زیرا این نیرو بسیار ظریف و پنهان است. این افراد به گونه‌ای رفتار می‌کنند که انگار افکار و عقاید دیگران نسبت به آنان برایشان اهمیتی ندارد و به نظر می‌رسد که اصلاً از هرگونه تعریف و تملقی بیزارند، حال آن که در باطن، برای افکار و اندیشه‌هایی که دیگران ممکن است درباره‌شان داشته باشند، اهمیت فراوانی قایل‌اند. چنانچه تعریف و تمجیدی صادقانه و از ته دل ابراز شده باشد، موجب می‌شود که آنان باطناً از آن لذتی وافر ببرند. اما در چنین مواردی نیز لذت و خرسندی خود را با دقت پنهان می‌کنند تا کسی تصور نکند آنان افرادی سست‌عنصر و ضعیف هستند. شناخته شدن به عنوان فردی ضعیف، بدترین چیزی است که امکان دارد برایشان پیش آید.

با آن که ارتعاش ۸ مانند تمامی اعداد مفرد تولد، با ماه تولد هر شخص در هم می‌آمیزد، لیکن همیشه در خصوصیات اخلاقی فرد مزبور آشکار نیست. آنها تنها گهگاه بروز داده می‌شود. اشخاص ۸ طبیعتی بسیار آرام و عمیق، و قدرت درونی بسیار عظیمی دارند. آنان اغلب، نقش مهمی را در حوادث زندگی ایفا می‌کنند و بارها و بارها وسیلهٔ سرنوشت‌ساز دیگران می‌گردند. در این ارتعاش، تمایلی برای افراطی شدن در مسایل مذهبی و روحانی دیده می‌شود و این گروه چنانچه به مطلبی عقیده و ایمان باطنی داشته باشند، هرگز از آن تفکر و عقیده، دست بر نخواهند داشت، حتی در برابر مخالفت‌های دیگران. آنان دوستان بسیار مهربان و دلسوز هستند، و دشمنانی بسیار خطرناک.

با آن که اشخاص ۸ ظاهری سرد و خشک دارند و حتی با افرادی که مورد علاقه و اطمینانشان هستند، به سردی و حتی تا حدودی با حالتی بی‌عاطفه برخورد می‌کنند، باطناً بسیار مهربان هستند و محبتی توأم با شرمساری و خجالت دارند و بی‌نهایت وفادارند. این افراد اغلب تنها هستند و شدیداً

نیازمند علاقه و محبت دیگران. آنان برای هدف مطلوب یا خواسته‌ای، و نیز برای افرادی که به آنان وابستگی عمیق دارند و مسئولیت امور آنان را به عهده دارند، حاضر به فداکاریهای زیادی هستند. هر قدر بر سن این اشخاص افزوده شود، ظاهر و رفتارشان جوانتر می‌گردد. برای مثال، در پنجاه سالگی رفتار جوانانه‌تری از خود بروز می‌دهند تا وقتی که بیش از بیست سال نداشتند. افراد ۸ نه تنها از خود، بلکه از دیگران توقع فراوانی دارند و با وجود تمام رفتارهای ظاهری خردمندگونه و پختگی و انضباط شخصی و مسک نفسی که نشان می‌دهند، دارای قلبی تنها، و خواستار محبت‌اند و نیاز دارند بدانند که به جستجوی خوشبختی رفتن گناه نیست.

عدد ۹

عدد ۹ با مریخ مرتعش می‌گردد. این عدد نشانه‌کردار خصمانه و خشونت‌آمیز، نفوذ، شجاعت و تضاد و درگیری و تهاجم است. ۹، عدد نیروی ابتکار و پیشتازی... و نیز (در کمال تعجب!) عدد نشان‌دهنده آسیب‌پذیری و سادگی و بی‌ریایی است. شخص یا ماهیتی که تحت تأثیر عدد ۹ قرار دارد، چنانچه در روز ۹، ۱۸، ۲۷ هر ماه از هر سال به دنیا آمده باشد، متعلق به گروه ۹ است. اشخاص یا ماهیتهایی که در روز ۹ هر ماه زاده شده باشند، تحت تأثیر مشخص عدد ۹ هستند، همچنین اشخاص به دنیا آمده در روزهای هجدهم و بیست و هفتم هر ماه. اما این اشخاص آخر، به غیر از عدد ۹، بایستی اسرار کارمیک عدد مرکب ۱۸ و ۲۷ را نیز با کلید تعبیرات معانی آن بگشایند، همچنان که چنین واقعه‌ای در زندگیشان نیز به وقوع می‌پیوندد. همچو وضعیتی با اعداد مرکب و مفرد نام شخص یا ماهیتی که می‌خواهید مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید نیز صدق می‌کند.

خصوصیات و رفتار عدد ۹ به‌طور منظم به وسیله شخص یا ماهیت عدد ۹ بروز داده خواهد شد، و با شخصیت این فرد یا ماهیت، به گونه‌ای مختلف درهم می‌آمیزد که آن نیز بستگی به ماه تولد آن کس دارد.

هنگامی که ماه تولد شما در:

فروردین باشد: ارتعاش عدد ۹ خصوصیات اخلاقی ماه تولد را شدت بیشتری می بخشد.

مهر باشد: ارتعاش عدد ۹ گهگاه با هدفهای ماه تولد تضاد دارد، اما با سعی و کوشش می توان از آن، برای متعادل کردن ذات و طبیعت ماه تولد استفاده کرد.

مرداد، خرداد، آذر، بهمن باشد: ارتعاش ۹ با صفات ویژه و الگوهای اخلاقی و شخصیتی ماه تولد هماهنگی کامل دارد.

دی، تیر، آبان، اردیبهشت، شهریور، اسفند باشد: ارتعاش ۹ با پایه و اساس غرایز ماه تولد تضاد مشخصی دارد. هنگامی که ارتعاش ۹ در بعضی از اوقات در شخصیت این فرد ظاهر می شود، رفتار وی چنان غیرمعمول می گردد که موجب حیرت و شگفتی دیگران خواهد شد (البته به نسبت رفتارهای طبیعی و معمول آن شخص یا ماهیت بخصوص مربوط به ماه تولد). این کار اغلب خود دارنده عدد ۹ را نیز به شگفتی وامی دارد.

معنی ارتعاش ۹

تعریف عدد ۹ هم در مورد اشخاص به کار می رود و هم در مورد ماهیت‌ها. افراد ۹ لجباز نیستند اما در به دست آوردن آن چه خواستارش هستند، عزم و اراده‌ای راسخ دارند، و این دو تفاوت فاحشی از هم دارند. لجبازی، نوعی واکنش است، حال آن که عزم راسخ و مصمم بودن در انجام کاری، نشانه شروع و پیشگامی است. عدد ۹ باعث می شود تا افراد دارنده این عدد، بر طبق گزینه‌ای خویشتن دست به عمل بزنند و تصمیمات سریع و عجولانه‌ای اتخاذ کنند که بعدها نیز موجب پشیمانی آنان می گردد. با آن که خلق و خوی این اشخاص اغلب آتشین و تند است، و اغلب دستخوش خشم می شوند، ناراحتیها را به سرعت به دست فراموشی می سپارند و گذشت

می‌کنند. آنان در مقابل دشمنان خود بسیار آسیب‌پذیر هستند، زیرا نخستین گزینه آنان، اعتماد به همه مردم است. از آنجا که این اشخاص خودشان بی‌ریا هستند، انتظار دارند که دیگران نیز مثل آنان رفتار کنند، که اغلب اوقات سایر مردم این‌گونه نیستند. ریا و دسیسه‌چینی همیشه موجب حیرت و یکه‌خوردن اشخاص ۹ می‌شود. آنان به‌طور کلی، مطلقاً قادر نیستند چنین رفتارها و واکنش‌هایی از خود بروز دهند، و کارهای غیرشرافتمندانه و دور از صداقت، هر بار موجب غافلگیریشان می‌شود تا آن که این افراد کم‌کم یاد می‌گیرند احتیاط بیشتری به خرج دهند.

یکی از سودمندترین محسنات عدد ۹ این است که می‌تواند مستقیماً به بطن یا مرکز وضعیتی نفوذ کند و از هرگونه تجزیه و تحلیل و طفره‌رفتن پرهیزد. آنان از هر رفتار سیاست‌مداران اجتناب می‌کنند. به دلیل حاکم بودن مریخ بر عدد ۹، این اشخاص اجازه پیدا می‌کنند که به سرعت و مستقیم به سر اصل مطلب بروند و این موجب می‌گردد تا از اشخاصی گندذهن و آهسته، به شدت کسل شوند و نسبت به آنان احساس بی‌حوصلگی کنند که همین امر سبب می‌شود افراد ۹ در مسابقات محبوبیت اجتماعی مقام نفر اول را کسب نکنند! در واقع، ناشکیبایی در برابر خطاهای مردم و اشتباه در نحوه تفکرشان (که افراد ۹ به سرعت متوجه آن می‌شوند)، یکی از صفات مشخصه‌ای است که این گروه برای تسلط بر آن، دچار مشکل هستند.

جمله مشهور «از ماست که بر ماست» دقیقاً بیان‌کننده شخصیت اجتماعی ۹ است، زیرا هیچ تزویر و ریایی در این اشخاص یافت نمی‌شود. تزویر و دورویی اساساً با جوهر و ماهیت ارتعاش عدد ۹ تضاد دارد و به همین دلیل است که هر نوع دسیسه‌چینی و استراتژی‌های پیچیده یا بازیچه قراردادن دیگران برای به دست آوردن آن چه از مردم می‌خواهند، برخلاف خصوصیات این افراد است. برای این اشخاص خیلی ساده‌تر است مطلبی را که مایل به دانستن آن هستند، از شخص مورد نظرشان پرسند و یا چیزی را که می‌خواهند به دست آورند، صادقانه از دیگران درخواست کنند. از آنجا که

چنین صراحت و صداقتی از جانب دیگران، غیرمنتظره است، اشخاص ۹ معمولاً با این کار خود، طرف مقابل را غافلگیر می‌کنند و آن چه را خواهانش هستند، به راحتی به دست می‌آورند. بسیاری مردم از این آسیب‌پذیری و معصومیت آشکار این اشخاص، تحت تأثیر قرار می‌گیرند و نسبت به این اشخاص احساس حمایت می‌کنند. کسان دیگری نیز پیدا می‌شوند که این صفات را خصوصیتی ابلهانه می‌دانند و به همین دلیل است که دوستان و شرکای اشخاص ۹ به ندرت به آنان واقعاً احترام می‌گذارند. این وضعیت تا هنگامی ادامه دارد که هنوز خوی تند و آتشین مریخ، و روحیه دلیر و شجاع آنان سر بر نیاورده است. در آن زمان، که این خصوصیات آشکار می‌شود، همچون فریاد زمان نبرد است و سبب می‌شود افرادی که انرژی ناب ارتعاشی عدد ۹ را تا آن زمان نادیده گرفته بودند، ناگهان با تعجب و حیرتی فراوان، گامی به عقب بردارند.

در ارتعاش ۹، ضمناً تمایلی برای خودپسندی و تکبر وجود دارد. دست‌کم این چیزی است که در ظاهر نمایان است. اما باید دانست که اشخاص ۹ افرادی خودپسند و توخالی نیستند، گرچه باید اقرار کرد که آنان تقریباً همیشه به وضع ظاهر خود اهمیت بسیاری می‌دهند. سرچشمه اصلی این رفتار، ترس آنان از پذیرفته نشدن در اجتماع است زیرا اشخاص ۹ در زیر ظاهر پر سر و صدایشان، از احساس بی‌اعتمادی به خویشان رنج می‌برند. با آن که ممکن است ظاهری کاملاً محکم و آمرانه و استوار داشته باشند، پیوسته نیازمند آن هستند که به ایشان تأکید شود مورد احترام و علاقه و تحسین همگان قرار دارند و همه آنها را دوست می‌دارند. با وجود تمام حالات استقلال‌طلبی و دلیریشان، افراد ۹ در باطن هیچ اطمینانی به خود ندارند. این اشخاص بی‌نهایت دست و دل‌باز و ولخرج هستند، مگر آن که ماه تولدشان طوری باشد که این خصوصیات را در بیشتر اوقات مخفی کنند (اما باز هم طوری است که این خصایص در هر شخصی که دارنده عدد ۹ است، گاه بروز می‌کند. افراد ۹ ابداً نیازی به آموختن درس بخشیدن و خیرات کردن

ندارند. نخستین گزینه آنان دادن و بخشیدن است و بر این عقیده راسخ هستند که: «فردا خود، روز بزرگی است، و کرم و بخشش خداوند نیز بی پایان و این که خداوند خودش به کارها رسیدگی خواهد کرد.»

معانی اعداد مرکب

عدد ۱۰: چرخ ثروت

۱۰ مظهر رب النوع و الهه مصر باستان: ایزیس^۱ و ازیریس^۲ است. عدد ظهور و سقوط (بنا به خواسته شخصی) نام این شخص یا به نیکی یاد خواهد شد یا به شر و بدی (که آن نیز بستگی به کردار و اعمال انتخاب شده دارد). ۱۰ عددی است که می تواند واکنش های افراطی از عشق و علاقه، یا نفرت و بیزارى و نیز ترس یا احترام برانگیزد. در این عدد، خدمتوسطی از شرافت و رسوایی وجود ندارد. هر اتفاقی اختیاری است. ۱۰ عددی است که مظهر عشق (Love) و روشنایی و نور (Light) که همین دو می توانند تمامی چیزهای قابل تصور را خلق کنند و دارای راز: "Image Loordain" است. (یعنی تصویر عدد ۱۰ تعیین کننده است.) یعنی به تصویر بکش، همانا به تصویر کشیده خواهد شد. و مقرر فرما، همانا جامه عمل خواهد پوشید و مجسم خواهد شد. قدرت آشکار ساختن فریافت های خلاق به صورت مسایل واقعی، در این عدد، فطری است. اما بایستی که آن را در کمال عقل و فضیلت به اجرا نهاد، زیرا قدرت خلاقیت مطلق دارای نیروی انهدام و خرابی مطلق نیز هست. برای جلوگیری از بروز وضعیت اسفناک انهدام و خرابی مطلق باید تسلط بر نفس، و ترحمی بی پایان را با این رحمت نازل شده از آسمان همراه ساخت. انضباط باید پیش از حق مالکیت وجود داشته باشد. بدبختانه بعضی از اشخاص ۱۰ از درک کردن نیروی نهفته در خویش

1. Isis

2. Osiris

عاجز می‌شوند و در نتیجه، احساسات عمیق و ریشه‌داری از سرخوردگی و خشم در آنان پدید می‌آید و سبب می‌گردد که این افراد همیشه خود را ناراضی و ارضانشده حس کنند، و گهگاه رفتاری تقریباً مغرورانه و خودپسندانه از خود بروز دهند تا احساسات بیهودهٔ حقارت خود را از انظار پوشیده نگاه دارند.

۱۱: شیری با پوزه‌بند - مشتی گره کرده

این عدد آزمونهای پنهانی و خیانت از جانب دیگران است. ۱۱ نشان‌دهندهٔ دو عضو یک جنس یا از جنس مخالف، و یا حتی دو وضعیت متضاد است. در هر دو وضعیت، ناهماهنگی و ناسازگاری دلبستگی‌ها مشاهده می‌گردد، و دخالت از سوی نیروی ثالث باید از بین برده شود. مشکلات ممکن است در عین حال از خیالات و توهمات جدایی سرچشمه بگیرند. لازم است هدفهای مخالف و متفاوت از یکدیگر را وحدت و اتحاد بخشید تا از بروز نوعی احساس ارضانشدن سرشار از سرخوردگی جلوگیری شود. نیروی دخالت‌کنندهٔ ثالث، ممکن است یک شخص یا فکر یا نقشه باشد. امکان دارد نیرو به شکل نوعی خودداری از دیدن قضایا از سوی دیگر، همچون سدراهی برای هماهنگی و سازش درآید. اصل و منشأ نیروی مجزاکننده (یا جداکننده) را باید شناسایی کرد و سعی و کوششی برای رسیدن به نوعی تفاهم و سازش انجام شود. گاه خواسته‌های متضادی در باطن دارندهٔ این عدد دیده می‌شود که همچون بازتابی از آینه جلوه می‌کند. دو نیرو و یا دو خواسته وجود دارند که در جبههٔ مخالف از همدیگر قد علم کرده‌اند که برای رسیدن به خوشبختی نهایی بایستی آنها را با یکدیگر متحد ساخت. با این وجود، هر دو این نیروها بایستی در عین حال مستقل و جدا باقی بمانند (حتی پس از آن که در یکدیگر ادغام و یا به همدیگر ملحق شدند). زیرا هر یک از این دو نیرو، ارزش و اعتباری ویژهٔ خود را داراست.

۱۲: ایثار - قربانی

همیشه در فواصل معینی از زمان، شخصی به سبب نقشه‌ها یا دسیسه‌چینی‌های دیگران قربانی می‌گردد. عدد ۱۲ این هشدار را می‌دهد که بایستی دارنده این عدد، در هر وضعیتی، هشیار و آگاه باقی بماند و مراقب چاپلوسی‌های دروغینی باشد که از جانب کسانی ابراز می‌شود که خواهان رسیدن به خواسته‌های شخصی خود هستند. مراقب اشخاصی باشید که موقعیتهای عالی را به شما پیشنهاد می‌کنند، و سعی کنید با دقت از انگیزه و علت این کارشان مطلع گردید و آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید. با آن که فریب وریا همیشه در کار نیست، بهتر است همواره از پیش آگاه و آماده باشید تا قادر به دفاع از خود گردید. تا اندازه‌ای اضطراب روحی وجود دارد که به دلیل آن، قربانی کردن اهداف شخصی برای جاه‌طلبی‌های دیگران، پدید می‌آید. مفهوم و معنای ثانوی این عدد را نیز بایستی در نظر بگیرید. عدد ۱ نشان‌دهنده مربی و معلم است (حال می‌خواهد به شخص اطلاق شود یا به خود زندگی و هستی). و عدد ۲ نشان‌دهنده دانشجوی مطیع و در حالت زانو زده. فشارهای شدید عاطفی و نیز اضطراب و نگرانی روحی، گاه موجب پیدایش فراموشکاری تمام دروس یادگرفته در زندگیهای پیشین می‌گردد. ۱۲ نشانه مراحل آموزشی در هر سطحی است و همین‌طور هم تسلیم شدن عزم و خواسته در این جا دیده می‌شود. در ضمن، فداکاریهایی از دارنده این عدد درخواست می‌شود تا قادر گردد به آگاهی و فضیلت مورد نظرش، هم در سطح روحانی و عرفانی، و هم در سطح فکری و ذهنی دست یابد. هنگامی که ذهن و شعور را برای عواطف و احساسات فدا کنید، فکر از پاسخهایی که با جدیت به دنبال آنها بود، روشن خواهد شد. برای پیدا کردن راه حل به درون خود نظر بیفکنید. توجه نشان دادن به مقررات، تعلیم و تربیت، به ناراحتی پایان می‌دهد و موفقیت و پیروزی را

به ارمغان می‌آورد.

۱۳: حیات مجدد - تغییر

برخلاف عقیده بسیاری از مردم، عدد ۱۳ بدشگون نیست. فرزنانگان کهن ادعا داشتند هر کس که از کاربرد صحیح عدد ۱۳ اطلاع داشته باشد، صاحب قدرت و سلطنت خواهد شد. مظهر و نشانه عدد ۱۳، یک اسکلت انسان است (یا همان مرگ یا حتی حضرت عزرائیل) که داسی بزرگ در دست دارد و در کشتزاری پوشیده از علفهای تازه رسته مشغول درو کردن انسانها است. محلی که به نظر می‌رسد چهره‌هایی جوان و سرهایی متعدد از زمین سر بر آورده و از هر گوشه و کناری ظاهر شده‌اند. ۱۳ عدد تغییر و تحولات (بالا و پایین رفتن زندگی) است، به طوری که موجب می‌گردد، زمین تازه‌کننده شود. این عدد با قدرت همراه است، و چنانچه آن را برای رسیدن به هدفهای خودخواهانه مورد استفاده قرار دهید، موجب پدید آمدن خرابی و انهدام برای خود شخص می‌گردد. هشدار داده شده است و آن این که، بایستی از ناشناخته‌ها و اتفاقات غیرمنتظره برحذر باشید. وفق دادن خود برای انجام دادن تغییراتی ظریفانه، موجب بروز قدرت زیاد ارتعاش عدد ۱۳ می‌گردد و هرگونه نیروی منفی و تخریب‌کننده را از آن دور می‌سازد. ۱۳ با نبوغ همراه است، همین‌طور هم با جهانگردان (کسانی که سنت را در هم می‌شکنند و به انواع کشفیات تازه دست می‌زنند). چنانچه در سیزدهم هرماه به دنیا آمده باشید (و یا آن که عدد مرکب نامتان ۱۳ باشد) بایستی با دقت فراوان مطالبی را که در بخش مربوط به توضیح اعداد ۴ و ۸ نوشته شده است، مطالعه کنید.

۱۴: حرکت... مبارزه

ارتباط مغناطیسی با مردم به وسیله نوشتن، چاپ و نشر تمام مطالب رسانه‌های خبری با عدد ۱۴ ارتباط دارد. تغییرات دوره‌ای در حرفه و شراکت، در هر زمینه، معمولاً سودمند و مطلوب است. شرکت کردن در

کارهایی که با سرمایه گذاری توأم باشد برای دارنده این عدد شانس می آورد. همین طور هم حرکت و مسافرت که با آمیزش با مردم و ملل مختلف ارتباط دارد، می تواند برای دارنده این عدد ثمربخش و خوش یمن باشد. هر چند سود و زیان گاهی موقت است، که آن هم به خاطر جریانات قوی تغییر صورت می گیرد. (جریاناتی که همیشه در طول زندگی این شخص حاضر خواهد بود.) عدد ۱۴ به دارنده این عدد در مورد خطرهایی همچون حوادث ناشی از عوامل طبیعی مثل آتش سوزی، سیل، زمین لرزه، کولاک، صاعقه، گردباد و طوفانهای شدید هشدار می دهد (این هشدار مطلق نیست و تنها برای رعایت احتیاط است). در اعتماد کردن به سخنان اشخاصی که وضعیت یا اتفاقی را به گونه ای دیگر جلوه می دهند، خطری وجود دارد. اعتماد داشتن به دیگران برای دارندگان عدد ۱۴ اشتباه محض است. تنها به غریزه باطنی و به صدای درونیتان باید گوش فرا دهید. شانس ۱۴ در انجام دادن کارهای خطرناک همچون سرمایه گذاری و شرط بندی های مختلف و یا حتی در تجارت قمار است. اما باید در نظر داشته باشید که همیشه احتمال خطر از دست دادن مال برایتان وجود دارد که آن نیز به دلیل گوش سپردن به پندهای اشتباه دیگران و یا به دلیل اعتماد بیش از اندازه تان به آنان است.

۱۵: ساحر

۱۵ عددی است با معنی بسیار عمیق و مخفی، ارتعاش کیمیاگری است که به وسیله آن هرگونه سحر و جادویی ظاهر می گردد. این عدد بی اندازه خوش یمن است و جوهر و ماهیتی از سحر و جادو با خود دارد. ۱۵ با اشخاص خوش صحبت همراه است. زیبایی سخن و بهره مند شدن از هنر موسیقی، نقاشی، و تئاتر در این عدد دیده می شود. این عدد، به شخص یا ماهیتی که دارای این عدد باشد روحیه ای دراماتیک و برجسته و جاذبه شدید شخصی هدیه می دهد. جذابیت عجیبی که بسیار دلنشین است. ارتعاش ۱۵ برای به دست آوردن پول، هدیه و لطف و مرحمت از سایر مردم بسیار

خوش‌یمن است، زیرا ارتعاش آن شدیداً به طبیعت انساندوستانه سایر مردم جذب می‌شود. با این حال، هیچ گلی کامل نیست و طبعاً خارهایی نیز در این عدد دیده می‌شود! فرزانشان کهن هشدار می‌دهند که عدد ۱۵ بر سطوح پایین علوم مکتوم و ماورای طبیعی حکومت دارد. (البته در هنگامی که با عدد مفرد ۴ و ۸ مرتبط گردد.) چنین اشخاصی حاضرند از هرگونه هنر و جادویی حتی جادوی سیاه، هیپنوتیزم و تلقینات ذهنی به دیگران استفاده کنند تا به هدفهای خود برسند. برعکس این قضیه نیز صدق می‌کند. شخص دارنده عدد ۴ یا ۸ مبدل به قربانی برای دیگرانی می‌شود که از همین روشهایی که در بالا ذکر شد، استفاده می‌کنند^۱ در نتیجه، چنانچه ۱۵، عدد مرکب تولد باشد و عدد نام شخص ۴، ۱۳، ۲۲ یا ۳۱ باشد، بایستی هرچه سریعتر نام خود را عوض کند تا به عدد مرکبی دست یابد که در آخر به عدد مفرد نام: ۱ برسد (مثل اعداد ۱۰ یا ۱۹) حال اگر تاریخ تولد ۱۵ باشد و عدد نام شخص ۸، ۱۷ یا ۲۶ باشد، بایستی هرچه سریعتر تغییر نام دهد و آن را به وضعیتی در آورد که برابر شود با عدد ۶ یا ۲۴، خلاصه آن که چنانچه عدد نام ۱۵ باشد و شخص مزبور متولد یکی از روزهای ۴، ۱۳، ۲۲ یا ۳۱ هرماه باشد، بایستی هرچه زودتر نامش را تغییر دهد تا برابر شود با عدد ۶ یا ۲۴. اگر هم عدد نام ۱۵ باشد و شخص، متولد یکی از روزهای ۸، ۱۷ یا ۲۶ هرماه باشد، عدد نام را باید هرچه سریعتر عوض کند و آن را طوری تغییر دهد که به عدد ۶ یا ۲۴ دست یابد.

لازم است حتماً بخش مربوط به اعداد ۴ یا ۸ را بخوانید تا از آن چه برایتان ذکر کردم، بهتر سر درآورید و علت آن را دریابید.

به استثنای این هشدار، عدد مرکب ۱۵ به تنهایی، بسیار خوش‌یمن است.

۱. منظور نویسنده این است که شخص ممکن است دارای عدد مرکب تولد ۱۵ و عدد مفرد نام ۴ یا ۸ (یا اعداد مرکب ۱۳، ۲۲، ۳۱، ۱۷، ۲۶) باشد و یا برعکس دارای عدد مرکب نام ۱۵ و عدد مفرد تولد ۴ یا ۸ باشد. وگرنه در مورد سایر کسانی که هیچ‌گونه ارتباطی با عدد ۴ یا ۸ ندارند این مطالب هیچ مصداقی ندارد. — م.

چنانچه در ۱۵ ماه زاده شده باشید و عدد مرکب نامتان هم ۱۵ باشد. پس شما قابلیت فراوانی برای خوشبخت کردن دیگران دارید و قادرید همیشه در تاریکترین وضعيتها نور و روشنایی زیادی به اطراف خود بتابانید، البته به شرط آن که شما از این ارتعاش جادویی و بسیار خوش‌یمن برای هدفهای شخصی خود خواهانه استفاده نکنید.

۱۶: برج مخروطی

۱۶ را کلدانی‌های کهن «برجی صاعقه خورده که مردی با تاجی بر سر در حال افتادن است» تصویر کرده‌اند. این عدد از سرنوشتی عجیب خبر می‌دهد و نیز خطر حوادث ناگوار و برهم ریخته شدن تمامی نقشه‌ها و آرزوهای شخصی. چنانچه نام شخص با عدد مرکب ۱۶ برابر است، بدیهی است که عاقلانه‌ترین کار تغییر دادن برای در امان ماندن از بروز ارتعاشات این عدد است. اگر تاریخ تولد شما ۱۶ ماه باشد، بایستی با دقت هرچه بیشتر با سختی‌ها و مبارزه‌طلبی عدد ۱۶ روبه‌رو شوید، به طوری که بتوانید آثار آن را به ارتعاش ملایمتری مبدل کنید. برای اجتناب از تمایلات مبتلا شدن به حوادث (جبری و چاره‌ناپذیر عدد ۱۶)، به عنوان عدد تولد، بایستی دارنده این عدد همیشه نقشه‌هایش را از پیش بکشد و مطمئن گردد که راه پیشگیری از هرگونه شکست در نظر گرفته شده و با دقتی فراوان در جزئیات امور، سعی شده از بروز آنها جلوگیری به عمل آید. عدد ۱۶، عدد مفرد ۷ را به همراه خود می‌آورد، یعنی مسئولیت و اجبار برای گوش کردن به صدای درون، که همیشه شخص یادشده را از بروز حوادث خطرناک، از قبل، مطلع می‌سازد (حال به وسیله خواب یا حس الهام یا هر چیز دیگر) و به شخص فرصت لازم را می‌دهد تا از بروز آن جلوگیری کند. ندای درون را هرگز نبایستی نادیده انگاشت. همان‌طور که قبلاً به اختصار از نام آبراهام لینکلن سخن گفتم، که به عدد ۱۶ ختم می‌شد، باید اظهار داشت که به این شخص، پی‌درپی اخطار داده می‌شد و در خوابهایش از به قتل رسیدن احتمالی وی

خبر می‌دادند... همین‌طور هم تعدادی مدیوم که همسر لینکلن آنان را به کاخ سفید آورده بود، وی را از این خطرها آگاه می‌کردند. اما لینکلن هرگز به این اخطارهای روشن و آشکار، اهمیتی نداد و از اتخاذ هرگونه اقدام احتیاط آمیزی خودداری کرده و به این ترتیب نتوانست از سرنوشت خود بگریزد و از ارتعاشات آن اجتناب ورزد. باید گفت که او می‌توانست مانع این قتل گردد، و این مطلبی است که برای اشخاص دارنده عدد ۱۶ به عنوان عدد تولد، بسیار مهم و اساسی است و بایستی آن را در خاطر داشته باشند. یافتن خوشبختی از راههایی به جز رهبری و بودن در مقامی بالا (برج بلند و تاج شاهی بر سر مرد) - چشم‌پوشی کردن از شهرت و بلندآوازی، یکی از راههایی است که می‌توان با کمک آن، از شدت ارتعاش منفی عدد ۱۶ کاست. لینکلن چنین راهی را برنگزید و تصمیم گرفت از مقام خود دست برندارد. او حس می‌کرد که حفظ و نگهداری یکپارچگی ملتشر به عنوان کشوری متحد، مهمتر از لذت بردن از زندگی شخصی آرام و رضایتبخش است - گرچه او مقام ریاست جمهوری را با اکراه و اندوه فراوانی پذیرفته بود.

۱۷: ستاره مجوس (مُغ یا جادوگر)

این عدد بی‌نهایت عرفانی و روحانی است و در سمبولیسم فرزندگان کهن کلمه، به عنوان ستاره هشت ضلعی ونوس شهرت یافت. ستاره مجوس، تصویر عشق و صلح است و به شخص یا ماهیت دارنده این عدد قول می‌دهد که در برابر مشکلات و آزمونه‌های اوایل زندگی به پیروزی خواهد رسید و این قابلیت را خواهد داشت که از شکستهای بعدی در روابط شخصی و احساسی و حرفه‌ای موفق و سربلند بیرون آید. ۱۷ عدد جاودانگی است و نشان می‌دهد که نام این شخص (یا ماهیت) حتی پس از مرگ او نیز پابرجا باقی خواهد ماند (البته چنانچه شخصی تصمیم بگیرد بمیرد، زیرا مردن نیز گونه‌ای انتخاب است و بعداً در بخش جاودانگی جسمانی در این باره به تفصیل خواهم نوشت. این عدد بسیار خوش‌یمن است که البته هشدار می‌دهد نیز با

خود به همراه دارد. از این عدد، عدد مفرد ۸ به دست می آید. بنابراین برای هر شخص دارنده آن بسیار الزامی و مهم است که بخش مربوط به اعداد ۴ و ۸ را به دقت بخواند.

۱۸: تضاد مادی - روحانی

(مادی گرایی علیه ایده آلیسم و عرفان)

در میان تمامی اعداد مرکب، ۱۸ دارای سختترین نشانه برای تفسیر کردن و توضیح دادن آن است. بخش آغازین این فصل را در مورد رابطه ۱۸ با حضرت مسیح دوباره بخوانید. فرزندگان کهن، عدد ۱۸ را این چنین توصیف کرده اند: «ماهی نیمه پنهان، در حالی که قطرات خون از آن می چکد. در پایین تصویر، گرگ و سگی گرسنه سرگرم لیسیدن قطرات خون چکیده از ماه هستند و پوزه هایشان کاملاً باز است. کمی پایین تر، خرچنگی دیده می شود که با عجله به آنها نزدیک می گردد.» ۱۸ نشانه مادی گرایی است که می کوشد جنبه عرفانی و روحانی طبیعت را از بین ببرد. این عدد اغلب دارنده آن را شریک در دعواها و ستیزها و کشمکش های تلخ خانوادگی نشان می دهد. همین طور هم در جنگ و تحولات اجتماعی و انقلاب. گاه نیز نشانه به دست آوردن مال و رسیدن به موقعیتی است، آن هم با شیوه هایی با منشأ جنگ یا درگیری های دیگر. همین طور هم رسیدن به مقام و سمتی بالا. این عدد، به دارنده آن از انواع خیانت و تزویر و فریب دوستان و دشمنان خبر، و هشدار می دهد. در ضمن، خطرهایی نیز از عوامل طبیعی وجود دارد، مثل آتش سوزی، سیل، زمین لرزه، طوفانهای شدید، انفجار، صاعقه و برق گرفتگی.

چنانچه عدد مرکب نام ۱۸ باشد، ارتعاش آن را بایستی هر چه سریعتر خنثی کرد و این کار با تغییر دادن نام به گونه ای که عدد مرکبی خوش یمن داشته باشد، امکان پذیر است. اگر عدد تولد ۱۸ است، بایستی با احتیاط فراوان و دقت بسیار با مبارزه طلبی و خطرهایی که با این عدد مرکب همراه

است، رو به رو شد. تنها راهی که برای از بین بردن یا کم کردن آثار آن در زندگی وجود دارد، راه مذهبی و روحانی است، یعنی روبه رو شدن با هر فریب و نفرت، با خوشرویی و گذشت و عشق و بخشش و با به اصطلاح چرخاندن گونه دیگران برای خوردن سیلی.

هر بدی و رفتار نفرت‌انگیز را با خوبی و نیکی، و هر ظلم و خشونت را با مهربانی پاسخ دهید. در برابر هر عمل غیر شرافتمندانه و فریبکارانه، عملی شرافتمندانه داشته باشید و در برابر بی‌آبرویی با متانت و وقار و آبرو عمل کنید. با این روش می‌توانید از ارتعاش ۱۸ برای پیروزی و موفقیت در روشنبینی و ارشاد و دیدن نورالهی استفاده کنید. آن دسته از اشخاصی که در ۱۸ ماه به دنیا آمده‌اند، خودشان خواسته‌اند از این مجرای تولد که میان تناسخهای مکرر است، زاده شوند (البته در سطح باطن رفیع) و درست مانند عیسی مسیح، این راه را برای بزرگترین آزمایشهای روحشان، برای ارزشمند شدن در نظر گرفته‌اند. یکی از راههای دیگر خنثی ساختن آثار منفی این عدد، تغییر دادن عدد نام است (حال هر عددی که می‌خواهد باشد) و تبدیل کردن آن به عددی مرکب است که عدد مفرد ۶ را به دست دهد. به غیر از این، داشتن رفتاری که به دارندگان این عدد پیشنهاد شد، می‌تواند وقایع غم‌انگیز شخصی دارنده این عدد را به پیروزی نهایی ختم کند. به یاد آورید چه مطالبی از عدد ۶ آموختیم؟ (۶ = عشق). عدد ۶ همواره بر عدد تضاد و درگیری (۹) پیروز می‌شود (۹ = ۱ + ۸). بنابراین، اضافه کردن ارتعاش ۶ (با عدد وابسته به آن که همان ۳ است) مانند کاری است که زمینه و طرح زندگی عیسی بن مریم بر طبق آن طرح‌ریزی شده بود. اشخاصی که در روز ۱۸ ماه به دنیا آمده باشند، بایستی انجام دادن هر کار مهم خود را به روزهای ۳ و ۶ هر ماه، به ویژه ۶ و یا روزی که به ۳ یا ۶ ختم شود، موکول کنند و تا آنجایی که مقدور است، عدد ۶ را به ترتیبی، مثل شماره تلفن، نشانی منزل، و به طور کلی هر روشی که بتوان از این عدد استفاده کرد، در زندگی روزمره خود داخل کنند تا موجب افزایش دادن و شدت بخشیدن به قدرت عدد ۶ در زندگی شخصی و

حرفه‌ای خود گردند. تنها در این صورت است که شخص می‌تواند هم در عالم روحانی و هم در جهان مادی بر محدودیتهای عدد ۱۸ فایق آید.

۱۹: شاهزاده آسمانها

عدد ۱۹ یکی از خوش‌یمن‌ترین و مطلوب‌ترین اعداد مرکب است. این عدد با نشانه خورشید به تصویر کشیده شده است و به آن شاهزاده آسمانها می‌گویند، زیرا به نشانه پیروزی بر تمام شکستها و ناامیدیهای دنیوی است. این عدد، دارنده آن را (شخص یا ماهیت) با تمام قدرت عدد مرکب ۱۰ مورد مرحمت قرار می‌دهد، البته بدون خطر سوء استفاده و تجاوزات و بدرفتاریهایی که ذاتاً در عدد ۱۰ وجود دارد. عدد ۱۹ قول خوشبختی و برآورده شدن آرزوها را می‌دهد، همین‌طور هم موفقیت در تمامی کارهایی که شخص دارنده این عدد، چه از لحاظ حرفه‌ای و چه احساسی، به آن مبادرت می‌ورزد. البته اگر ۱۹ عدد نام شما باشد، عدد ۱۹ را بایستی با عدد تولد خود نیز در نظر بگیرید و این امکان وجود دارد که عدد تولد شما مثل عدد ۱۹ خوش‌یمن نباشد، بنابراین هیچ چیز در این عالم کامل نیست. اما عدد ۱۹ بدون توجه به تأثیرات اعداد دیگر (که امکان دارد منفی باشند)، قادر است راه و سرنوشت و زندگی را سهل و آسان کند و با قدرت خود، از ارتعاشات منفی سایر اعداد به شدت بکاهد. اگر هم عدد ۱۹، عدد مرکب تولد شما باشد، باز هم از پیش بهتر است و بر تمامی مسایل فایق خواهید شد.

۲۰: بیداری

این عدد مرکب به غیر از لقبی که دارد (بیداری)، فرزندگان کهن کلدی، آن را عدد روز قضاوت یا روز رستاخیز نیز توصیف کرده‌اند. این عدد تفسیر عجیبی دارد و نشانه آن فرشته‌ای است بالدار، سرگرم دمیدن بر یک صور، در حالی که در قسمت پایین، یک مرد و یک زن و یک کودک از قبرهایی سر

برآورده و دستهایشان را به حالت نیایش و دعا به هم وصل کرده‌اند. در مقطعی از زمان، و در موقعیتی از زندگی دارنده عدد ۲۰ یا ماهیت ۲۰، نوعی بیداری قدرتمند به چشم می‌خورد که این بیداری موجب پدید آمدن هدف و نقشه‌ها و جاه‌طلبی‌هایی جدید می‌گردد، و فریاد برپاخیز بلندی جهت اقدام و رسیدن به هدف یا آرمانی بزرگ و عالی شنیده خواهد شد. گاهی اوقات امکان تأخیر و نیز سدراهایی در برابر به مرحله اجرا نهادن نقشه‌ها و هدفهای شخصی هست، اما تمامی اینها را می‌توان با پرورش صبر و شکیبایی که همان آزمایش مهم عدد ۲۰ است، و نیز با توسعه دادن ایمان و اعتقاد به قدرتهای شخصی برای تغییرپذیری به انجام رساند. عدد ۲۰ موجب می‌شود که دارنده آن خوابهای روشن و آشکاری از وقایع آینده ببیند، و افزون بر آن دارای قابلیت برآورده کردن خوابهای خوش‌یمن و خوب و خنثی ساختن خوابهای منفی و ناراحت‌کننده است. عدد ۲۰ مادی نیست، بنابراین در مورد موفقیت‌های مالی، تا اندازه‌ای تردیدآمیز است. اگر مبالغ هنگفتی پول برای حمایت‌های عملی از آرمانی جدید، لازم باشد، پس بهتر است عدد و تاریخی دیگر که از لحاظ مسایل مادی خوش‌یمن‌تر باشد، انتخاب کنید. البته اگر عدد ۲۰، عدد تولد شما باشد، در این صورت باید نام خود را تغییر دهید و آن را به یک عدد مالی خوش‌یمن مبدل سازید. چنانچه ۲۰ عدد نام باشد، پس خوشبختانه عدد تولد شما می‌تواند ارتعاش خوش‌یمن‌تری از نظر ارتعاشات مالی فراهم آورد. با این وجود، باید گفت اشخاصی که با ارتعاشات عدد ۲۰ خود راحت هستند، به ندرت درباره مسایل مادی به اندیشه می‌پردازند. پول برای دارندگان عدد ۲۰ مهم نیست، و اساساً خود عدد ۲۰، معمولاً همیشه به اندازه لازم برای مایحتاج اولیه دارندگان این عدد، پول و مال فراهم می‌آورد.

۲۱: تاج و دیهیم مجوس (مغ یا جادوگر)

عدد ۲۱ به عنوان عالم به تصویر کشیده شده است، و در عین حال لقب تاج مجوس را دارد. این عدد قول پیروزی و توفیق در هر کار و زمینه‌ای را

می‌دهد و نشان‌دهنده هر نوع پیشرفت و ارتقای درجه، افتخارات، پاداش و به طور کلی صعود در هر زمینه کاری و زندگی است. این عدد نشانه پیروزی پس از دشواریهای سخت نیز هست، زیرا دیهیم مجوس تنها پس از آموزشهای دشوار و طولانی، همین‌طور هم آزمایشهای زیاد روحی و آزمونهاى صبر و مقاومت به دست می‌آید. با این وجود، شخص یا ماهیتی که دارای عدد ۲۱ است، می‌تواند اطمینان کامل داشته باشد که پیروزی نهایی، با وجود تمامی مشکلات و مشقات، از آن او خواهد شد. این عدد ارتعاشی بسیار خوش‌یمن دارد و نشان‌دهنده پاداش کارمیک^۱ است.

۲۲: تسلیم و احتیاط

فرزانگان کهن عدد ۲۲ را با تصویر مرد شریفی که از جنون دیگران نابینا شده است و بقچه سفری پر از اشتباهات و نقایص دارد نشان داده‌اند. در این تصویر چنین به نظر می‌رسد که آن مرد هیچ‌گونه قصدی برای مقاومت در برابر ببری در حال حمله ندارد. این عدد هشدار دهنده توهمات فریبنده و رؤیاهای اغفال‌کننده است و نشان‌دهنده انسانی خوب و شریف است که در دنیایی رؤیایی زندگی می‌کند؛ شخص خیالپردازی که پیوسته سرگرم دیدن رؤیا و توهمات است، و تنها وقتی از خواب غفلت بیدار می‌شود که سیل خطرهای او را محاصره کرده و انجام دادن هر کاری دیر شده است. این عدد به دارنده آن هشدار می‌دهد که در قضاوت خود دچار اشتباه نشود و دقت کند به کسانی که قابل اطمینان نیستند، اعتماد نکند.

چنانچه ۲۲ عدد تولد باشد، دارنده آن باید حس احتیاط و هشیاری را در وجود خود پرورش دهد (زیرا عدد تولد را نمی‌توان تغییر داد). این شخص باید هم در زمینه کاری و هم در ارتباطات شخصی با احتیاط فراوان گام

۱. یعنی آن که شخص دارنده این عدد، در زندگیهای پیشین خود، کارهای خوبی انجام داده است که این بار با عدد مرکب ۲۱ به دنیا آمده است (یا دارنده این ارتعاش بر نام خود است). - م.

بردارد، الزام و وظیفه کارمیک این عدد، در این است که دارنده آن هشیارتر باشد و از کاهلی روحانی خود جلوگیری کند و اندکی خشونت روحانی و معنوی لازم را در شخص خود پرورش دهد، تا آن که قادر به دریافتن قدرت درونی خویش برای تغییر دادن اوضاع و جلوگیری از شکست‌ها گردد، که آن هم تنها با خواستن پیروزی و موفقیت میسر می‌شود. هنگامی که اشخاص ۲۲ به این مسئولیت شخصی پی ببرند و آن را به مورد اجرا بگذارند و بر انجام آن فایق آیند، خواهند توانست بر وقایع تسلط کامل یابند و به دلیل حماقت و جنون دیگران، دیگر نابینا باقی نمانند و قادر گردند عقاید و افکار و همین‌طور هم رؤیاهای خود را به مرحله اجرا درآورند. هر شخصی که در ۲۲ ماه به دنیا آمده باشد، بایستی مطالب موجود در بخش اعداد ۴ و ۸ را با دقت هر چه تمامتر مطالعه کند.

۲۳: ستاره شاهانه شیر

این عدد پاداش کارمیکی است.^۱ عدد ۲۳ به دارنده آن نه تنها قول موفقیت و پیروزی در امور شخصی و حرفه‌ای را می‌دهد، بلکه این قول را نیز می‌دهد که همیشه رؤسا و اشخاصی که دارای مقام و پُستهای مهم هستند، کمک و حمایت لازم را به وی خواهند کرد. این عدد بی‌نهایت خوش‌یمن است، و شخص (یا ماهیت) دارنده آن را بی‌اندازه جذاب و گیرا می‌کند. این شخص از ظرافت و دلربایی بی‌نهایت زیادی برخوردار است. طبق روال معمول، عدد ۲۳ را نیز باید بر طبق سایر اعداد مفرد و مرکب شخصی، مورد مطالعه و بررسی قرار داد تا بتوان تجزیه و تحلیل صحیح اعدادی را انجام داد. گاه ممکن است اعداد دیگر به خوش‌یمنی عدد ۲۳ نباشند، اما به همان نسبت نیز اعداد دیگر، هرگز به طور جدی نخواهند توانست

۱. یعنی شخص دارنده این عدد در زندگیهای پیشین خود اعمال بسیار نیک و شایسته‌ای انجام داده است که در این زندگی، با این عدد به دنیا آمده است، و کلاً از مشکلات و آزمونهای زندگی دور خواهد بود و نوعی استراحت و آسایش را تجربه خواهد کرد. - م.

موجب پیش آمدن مشکلات و سدراهای چندان جدی و وخیم شوند، زیرا ستاره شاهانه شیر به هنگام سختی و مشکلات، همیشه حاضر است، و هیچ عددی نیست که قادر باشد با نیروی این شیر مبارزه کند و بر آن پیروز شود.

۲۴: عشق، پول، خلاقیت

این عدد نیز بسیار خوش‌یمن و پاداش‌کارمیکمی است، به این معنا که در زندگیهای قبلی و در کالبدهای دیگر، کارهایی انجام داده‌اید که موجب گشته است به عنوان پاداش، دارنده این عدد خوش‌یمن گردید (به ویژه هنگامی که عدد تولد شما باشد). این عدد قول مساعدت و یاری از جانب قدرتمندان را می‌دهد و نشان دهنده همنشینی با اشخاصی است که رتبه‌های بالای اجتماع را دارند. این عدد بر پیروزی و موفقیت‌های مالی، بی‌اندازه می‌افزاید و این قابلیت را برای دارنده آن فراهم می‌آورد که در عشق و روابط احساسی، خوش شانس و موفق باشد و به سعادت دست یابد. در این عدد، کامیابی از طریق قانون یا مسایل قانونی، و یا هنر و حتی روابط احساسی، آشکار می‌شود. دارنده این عدد، جاذبه‌ای مغناطیسی دارد که او را در نگاه جنس مخالف، بی‌نهایت جذاب و دلنشین نشان می‌دهد. تنها هشدار که برای این عدد ۲۴ وجود دارد، تمایل این اشخاص برای تکبر و خودپسندی در امور عشقی و احساسی، مالی و مسایل حرفه‌ای است و حالت تن‌پروری بارزی که فطرتاً در وجود خود حس می‌کنند. این حالات به این دلیل وجود دارند که برای دارندگان این عدد، همه چیز به راحتی و سهولت رخ می‌دهد. بجا است در خاطر نگه دارید که چنانچه در زندگی کنونی از عدد ۲۴ سوءاستفاده کنید، در زندگی بعدیتان ممکن است از مجرای عدد ۱۸ یا عدد سخت و دشوار دیگری بگذرید، بنابراین به دارنده این عدد توصیه و اخطار می‌شود که از سود و منافع عالی اعداد ۲۳ و ۲۴ سوءاستفاده نکنند و در عین حال، آنها را نادیده نیز نگیرند و اجازه ندهند که چنین اقبال خوبی موجب پدیدآمدن

رفتاری توأم با بی‌اعتنایی و خودخواهی و تکبر نسبت به ارزشهای عرفانی و روحانی گردد. وسوسه‌های لذت بردن جسمانی باید به‌طور جدی مهار شود و نیز از کامجویی فراوان خودداری به عمل آید.

۲۵: تشخیص و تجزیه و تحلیل

این عدد، به دارنده آن فضیلت و خرد روحانی کسب شده از راه دقت و مطالعه دقیق مردم و اشیاء و نیز موفقیت و پیروزی در امور دنیوی را ارزانی می‌دارد که از طریق تجربیات گذشته، به دست آمده است. قدرت این عدد، از فایق آمدن بر ناامیدی‌ها در اوایل زندگی و صفت برجسته فراگیری از اشتباهات گذشته، ناشی می‌شود. قوه قضاوت این اشخاص عالی است، اما عدد مالی نیست، بنابراین سود مالی که ابعاد قابل ملاحظه‌ای داشته باشد، در این عدد ممکن نیست، و بهتر است به بررسی عددهای مرکب دیگری که در نام یا تولد وجود دارد، پرداخته شود.

۲۶: شراکت

این عدد به گونه‌ای عجیب، با نوعی قدرت واحد که بر پایه ترحم و تواضع بنیاد نهاده شده است، مرتعش می‌گردد. این عدد قابلیت کمک و یاری رساندن به دیگران را دارد، اما برای شخص خود، همیشه این قابلیت و توانایی را دارا نیست. عدد ۲۶ آکنده از تضاد است. این عدد از خطرها و ناامیدی‌ها و شکست (به ویژه در مورد خواسته‌ها و جاه‌طلبی‌های فردی) خبر می‌دهد که به سبب اندرزه‌های بد، و شراکت با دیگران و به‌طور کلی هرگونه شرکت نامطلوب پدید می‌آید. چنانچه ۲۶ عدد کلیدی مرکب نام باشد، بهتر است نام را تغییر دهید تا به تأثیر خوش‌یمن‌تری دست یابید. اگر هم ۲۶ عدد تولد باشد و در نتیجه نتوان آن را تغییر داد، به این شخص توصیه می‌شود از هرگونه شراکت با سایر مردم خودداری ورزد و همیشه به تنهایی کار کند. هرگز، حتی به کوچکترین پند و اندرزی از سوی دیگران هر قدر هم

خیرخواهانه باشد، توجهی نکند، و به جای آن به ندای غرایز و حس ششم خود گوش دهد (البته این غرایز را نیز بایستی با دقت فراوان تجزیه و تحلیل کرد و به دنبال نقصی در آنها گشت).

اشخاص دارنده عدد ۲۶ بایستی هرچه سریعتر به درآمد خود ثبات بخشند و پول ذخیره کنند و از هرگونه اسراف و ولخرجی پرهیزند (و یا در کارهایی که دیگران توصیه می‌کنند، سرمایه‌گذاری نکنند). سعی کنید در آینده خودتان سرمایه بگذارید و با دیگران بخشنده باشید، به ویژه آن دسته از مردمی که به کمک نیاز دارند. به غیر از این، آینده‌ای مستحکم و باثبات را برای خود پی‌ریزی کنید. چنانچه نام شما عدد ۲۶ را به دست می‌دهد و یا آن که در روز بیست و ششم ماه به دنیا آمده‌اید، بایستی مطالب مربوط به اعداد ۴ و ۸ را با دقت مطالعه کنید زیرا $۲۶ = ۸ + ۲$. این توصیه‌ای است بسیار مهم برای هر شخصی که عدد نام یا تولد او ۴ یا ۸ را به دست می‌دهد.

۲۷: عصای سلطنت

این عدد بسیار خوش‌یمن و موزون و نشان‌دهنده شجاعت و قدرت و اندکی هم سحر است و به طور کلی عددی بسیار عالی به شمار می‌آید. شخص یا ماهیت دارنده این عدد می‌تواند به داشتن قدرت و استعداد برای فرماندهی اطمینان داشته باشد. این عدد قول می‌دهد که شخص دارنده آن، پادشاهای بزرگ و ارزشمندی به دست خواهد آورد که از کارهای دشوار ناشی شده است و به حاصلخیزی و برکت در امور و نیز در زمینه ذهنی و هوشی و قوه تخیل وی منجر می‌گردد. تمام این چیزها به دلیل استعدادها و قابلیت‌های خلاق است که حاصلی خوب و رضایتبخش تولید می‌کند؛ و محصولی غنی برای این اشخاص به ارمغان می‌آورد. اشخاص یا ماهیت‌هایی که عدد ۲۷ نشان‌دهنده آنها است، بایستی همیشه افکار و نقشه‌های اصلی و بدیع خود را به مرحله اجرا بگذارند و از دیدگاهها و مخالفت‌های گوناگون و ضد و نقیض دیگران هراسی به دل راه ندهند. ۲۷ عدد پادشاه کارمیک است

که در زندگیهای پیشین و در کالبدی دیگر، با اعمال نیکتان آن را به دست آورده‌اید.

۲۸: برهٔ مطمئن

۲۸ عددی است شگفت‌انگیز و آکنده از معما و تضادهای ناراحت‌کننده. این عدد نشانهٔ شخص یا ماهیتی است دارای استعدادهای بسیار خوب و حتی نبوغ و امکانات بی‌اندازه وسیع و جالب توجه، و قابلیت رسیدن به موفقیت‌های خیره‌کننده و به اجرا نهادن این امکانات. شخص دارندهٔ عدد ۲۸ اغلب به پیروزی دست می‌یابد، اما به محض رسیدن به آن، با شگفتی تمام متوجه می‌شود که بار دیگر همه چیز از او گرفته می‌شود، مگر آن که با دقت و احتیاط تمام، امنیت و ثبات لازم را برای آینده‌اش فراهم کرده باشد. این عدد نشان‌دهندهٔ زیان و خسارت به سبب اعتماد نابجا به دیگران و نیز مخالفت‌های شدید دشمنان و رقیبان کاری و حرفه‌ای، و خلاصه امکان ضررهای شدید مالی در دادگاه‌های حقوقی است. ممکن است که شخص دارندهٔ این عدد بارها و بارها مجبور باشد زندگی و کار خود را از نو و از صفر آغاز کند. اگر ۲۸ عدد نام باشد، ممکن است دارندهٔ آن ترجیح دهد آن را عوض کند تا به عدد خوش‌یمن‌تری دست یابد. هنگامی که ۲۸ عدد تولد و در نتیجه تغییرناپذیر است، بایستی دروس کارمیک: احتیاط، دقت و کشیدن نقشه‌هایی دقیق و درست یاد گرفته شده، به مورد اجرا گذاشته شود. هنگامی که این کار انجام گیرد، نکات منفی ارتعاش ۲۸ به میزانی چشمگیر کاهش پیدا خواهد کرد. کلید موفقیت در این است که پیش از انجام دادن کاری، جوانب امور را به دقت مورد بررسی قرار دهید و به اصطلاح پیش از پریدن به جلو پایتان نگاهی بیندازید.

۲۹: رحمت در هنگام سختی

عدد ۲۹ احتمالاً سنگین‌ترین و سخت‌ترین عدد کارما در بین تمام اعداد

است. این عدد، شخص یا ماهیت دارنده آن را برای سنجش قدرت روحانی و معنوی، با آزمایشهای پر از محنت، مانند داستان حضرت ایوب، می آزماید. زندگی این شخص آکنده از تردیدها و خیانت و فریب از سوی دیگران است، همین طور هم دوستانی نامطمئن و خطرهایی غیرمنتظره و نیز غم و اندوه و اضطرابی شدید که اعضای جنس مخالف باعث آنها هستند. این عدد، هشدارهایی بسیار جدی در هر قسمت از زندگی، چه کاری و چه شخصی یا عاطفی می دهد؛ هنگامی که ۲۹ عدد کلیدی مرکب نام باشد، بدیهی است که نام را باید هرچه زودتر تغییر داد تا تأثیر ارتعاش سنگین و سخت این عدد در زندگی شخص خنثی شود (مگر آن که شخص به خود - آزاری علاقه داشته باشد!). اگر ۲۹ عدد تولد و در نتیجه تغییرناپذیر باشد، بایستی کوشش آگاهانه‌ای برای کاستن و سرانجام خنثی ساختن اثر این عدد سنگین کارمیک انجام داد. این کار، تا حد زیادی، با انتخاب نامی جدید که دارای عدد کلیدی مرکب بسیار مثبتی باشد، انجام می‌گیرد. به غیر از این، شخصی که در ۲۹ ماه به دنیا آمده باشد، بایستی تمام آن چه در بخش کارما و تناسخ آمده است بار دیگر مطالعه کند و به مورد اجرا بگذارد.

در مورد ارتعاش ویژه عدد ۲۹ (که ارتعاش ثانوی ۱۱ را با خود می‌آورد^۱، که آن نیز بایستی دقیقاً مورد بررسی قرار بگیرد تا شخص بتواند بار سنگین کارمیک آن را از دوش خود بردارد) این را باید به خاطر داشته باشید که پرورش ایمان مطلق به نیکی و نیروی نفس، و همین طور پرورش و توسعه مدام نوعی خوشبینی پر از شور و انرژی می‌تواند همچون دارویی معجزه‌آسا بر مشکلات عدد ۲۹ تأثیر بخشد.

روی هم رفته، تمام مشکلات و محتتهای حضرت ایوب، سرانجام از بین رفت، هنگامی که پذیرفت مسئولیت کامل مشکلاتش را خود قبول کند و

۱. لطفاً به نموداری که برای محاسبه عدد ۲۹ آورده بودم مراجعه کنید و فراموش نکنید که هر بار که نام یا نام خانوادگی شما به ۲۹ ختم شد آن را بلافاصله به عدد اعظم ۱۱ تبدیل سازید و بعداً محاسبه‌تان را آغاز کنید. - م.

دیگران را برای آنها مورد انتقاد و سرزنش قرار ندهد و به ویژه هنگامی که آموخت برای رنجها و محنتهایی که کشیده است، به دنبال انتقامجویی نرود. با این کار، نه تنها دوران طولانی عذابش به سر آمد، بلکه هر چیزی را نیز که از دست داده بود، چند برابر مقدار اولیه آنها باز پس گرفت. بنابراین اگر در روز ۲۹ ماه به دنیا آمده‌اید، ارتعاش عددی نامتان را تغییر دهید (مثلاً آن را به ۱۹ تبدیل کنید)، و شیوه حضرت ایوب را پی بگیرید، پس خیلی زود به سعادت و نیکبختی خواهید رسید و شاید حتی از او نیز سعادت‌مندتر گردید. عجیب اینجاست که نام ایوب (Job) با عدد مرکب بسیار قدرتمند ۱۰ برابر است که ارتعاش بسیار توانا و سختی است برای مغلوب کردن و از بین بردن.

۳۰: شخص تنها و منزوی - تفکر و اندیشه^۱

این عدد، عدد نظر به گذشته، نتیجه‌گیری عاقلانه، استدلال و نوعی برتری ذهنی بر دیگران است. هر چند این عدد کاملاً به بُعد ذهنی تعلق دارد، و اشخاصی که این عدد نشان دهنده آنان است، اغلب مسایل مادی و دنیوی را به کنار می‌گذارند، نه به این دلیل که باید این کار را انجام دهند، بلکه به این دلیل که خواسته‌شان چنین است. در نتیجه، عدد مرکب ۳۰ نه خوش‌یمن است و نه بدیمن، زیرا می‌تواند هر دو این وضعیتها را با خود داشته باشد، و کاملاً بستگی به خواسته شخص (یا ماهیت) نشان‌دهنده این عدد دارد که به کدام جهت تمایل نشان دهد. ارتعاش عدد ۳۰ می‌تواند بسیار قدرتمند باشد، اما اغلب بنابه خواسته دارنده این عدد بی تفاوت است. کسانی که عدد نامشان ۳۰ است و یا در روز سی‌ام ماه به دنیا آمده‌اند، معمولاً چندان دوست و رفیقی ندارند. این اشخاص معمولاً منزوی و کم‌حرف هستند و ترجیح می‌دهند با افکار و اندیشه‌های خود تنها باشند. کارهای اجتماعی و جمعی، باب میل این افراد نیست. عدد ۳۰ مانع هیچ‌گونه سعادت و موفقیت نیست،

۱. از لغت مدی‌تیشن (Meditation) استفاده شده بود که من ترجیح دادم تفکر و اندیشه را به کار ببرم. - م.

اما رضایت و خرسندی، اغلب با کناره‌گیری از بی‌نظمی موجود در اجتماع صورت می‌گیرد، به طوری که برتری ذهنی و فکری شخص می‌تواند پرورش بیشتری یابد و چیز ارزشمندی به جهانیان اهدا کند... همین‌طور هم اندیشه‌ها و عقایدی را به رشته تحریر در آورد که موجب تغییر و تحولات چشمگیری در جهان گردد... و یا از استعدادهای باطنی، مثل کارهای هنری حمایت کند و آنها را پرورش دهد. این عدد نشان دهنده‌الگوی زندگی تنها و در عین حال اغلب بسیار پرپاداش و پربار است.

۳۱: گوشه‌گیر - راهب تارک دنیا

آن دسته از کسانی که عدد نامشان ۳۱ است، باید نخست مطالب موجود در مورد عدد ۳۰ را مطالعه کنند، زیرا عدد ۳۱ مشابهت بسیار زیادی به عدد ۳۰ دارد. به استثنای اندکی تغییرات. شخص یا ماهیت دارنده‌ عدد ۳۱ برخود تسلط بیشتری دارد، خود بسا تر است و از دیگران دورتر و تنهاتر و گوشه‌گیر. در اکثر اوقات، نبوغ در این عدد دیده می‌شود و یا دست‌کم هوش و ذکاوتی بیش از اندازه. در مقطعی از زمان (که اغلب در زمانی کاملاً غیرمنتظره رخ می‌دهد) زیبایی و وعده‌های درخشان جهان، برای صلح و آرامش طبیعت، به یکباره به کناری زده خواهد شد، و یا چنانچه ارتعاش عدد ۳۱ در شخص زیاد شدید نباشد، نوعی عقب‌نشینی و گوشه‌گیری از اجتماع صورت خواهد پذیرفت. شخص دارنده‌ این عدد گاهی اوقات خودرأی و مدافع سرسخت انواع تغییرات سیاسی است، در حالی که شخصاً در عادات و آداب شخصی خود تغییری را نمی‌پسندد. شخص دارنده‌ عدد ۳۱، اغلب حتی در میان جمعی شلوغ، باز هم احساس تنهایی می‌کند.

۳۲: ارتباط

این عدد مرکب، دارای همان قدرت جادویی عدد ۱۴ است و می‌تواند توده‌ عظیمی از مردم را به حرکت وادارد و مانند عدد ۲۳، کمک و یاری افراد

با نفوذ اجتماع را متوجه خود سازد. به تمام این صفات، باید استعداد ذاتی جذب کردن دیگران به یاری نیروی مغناطیسی سخنوری را افزود. به این ترتیب بدیهی است که چرا عدد ۳۲ با در نظرگیری سمبولیسم فرزنانگان کهن، به عنوان ارتعاش سیاستمدار به تصویر کشیده شده است. پیچیدگی کارهای تبلیغاتی، نویسندگی، نشر و چاپ، رادیو و تلویزیون اغلب اوقات برای افراد دارنده عدد ۳۲ بازی ساده‌ای تلقی می‌شود. این اشخاص در زیر فشار و سختی به خوبی قادر به انجام دادن وظیفه هستند. اما در این عدد هشدار وجود دارد که این ترانه زیبا و موزون را اندکی خدشه‌دار می‌کند: ۳۲ عدد بسیار خوش‌یمنی است، البته چنانچه شخص دارنده آن بدون هیچ ضعف و شستی به افکار و قضاوت‌های خود، چه از نظر هنری، و چه از نظر مسایل مادی و یا ناملموس پایبند بماند و تغییر عقیده ندهد. اگر عکس این عمل صورت گیرد معمولاً نقشه‌های دارنده این عدد به دلیل لجاجت و حماقت دیگران از بین می‌رود.

۳۳

این عدد هیچ‌گونه معنی مخصوص به خود ندارد، اما ارتعاش آن مشابه عدد ۲۴ است. به جز آن که در عدد ۳۳، جادوی عشق، دامنه خلاقیت و نیروی ابتکار و وعده پیروزی نهایی مالی، عمیق‌تر و رو به افزایش است. به دلیل تکرار عدد ۳، اشخاصی که عدد نامشان ۳۳ است، در هر کار و زمینه‌ای موفق و خوش‌شانس هستند و البته این وضعیت هنگامی شدت بیشتری می‌یابد که دارنده عدد با افراد جنس مخالف خود دست به کار شراکت بزنند. این مطلب به طور طبیعی هم در امور حرفه‌ای و هم زناشویی صدق می‌کند. ۳۳ عدد پاداش کارمیک است که دارنده آن شایستگی آن را دارا است. به اشخاص ۳۳ توصیه می‌شود که از بخت و اقبال بسیار زیاد خود سوءاستفاده نکنند، زیرا در مقطعی از زمان ممکن است نوعی حالت کاهلی و اطمینان بیش از اندازه به خود توأم با نوعی حس برتری در وجود شخص پدید آید و

موجب شود که از این اقبال نیک استفاده‌ای نامطلوب بکند. هرگاه نیروی طنز عمیق به همراه تواضع و فروتنی راستین در خصلت و طبیعت دارنده عدد ۳۳ وجود داشته باشد، عددی خواهد شد بی نهایت عالی و خوش اقبال.

- ۳۴ معنای مشابهی با عدد ۲۵ دارد.
- ۳۵ معنای مشابهی با عدد ۲۶ دارد.
- ۳۶ معنای مشابهی با عدد ۲۷ دارد.

۳۷

این عدد نیروی مشخص خود را دارا است. این عدد با روحیه و طبیعتی بیش از حد حساس همراه است - دوستیهای خوب و خوش‌یمن و پربرکت و جاذبه‌ای بسیار قوی در برقراری ارتباط با مردم، اغلب در زمینه‌های هنری و شراکتی پربار و سودمند در هر زمینه کاری. این عدد، بر عشق و ماجراهای عشقی و گهگاه نیز بر موارد جنسی اصرار دارد. ممکن است رفتار شخص دارنده این عدد نسبت به مسایل جنسی، غیرسنتی و عجیب باشد (البته ممکن است این وضعیت همیشه حاضر و موجود نباشد). در این عدد نیازی مسلم به هماهنگی در روابط دیده می‌شود. خوشبختی و کامیابی در هنگامی که با کسی شریک باشید زودتر به دست می‌آید تا هنگامی که بخواهید به تنهایی دست به اقدام بزنید.

- ۳۸ معنای مشابهی با عدد ۱۱ و ۲۹ دارد.
- ۳۹ معنای مشابهی با عدد ۳۰ دارد.
- ۴۰ معنای مشابهی با عدد ۳۱ دارد.
- ۴۱ معنای مشابهی با عدد ۳۲ دارد.
- ۴۲ معنای مشابهی با عدد ۲۴ دارد.

۴۳

فرزانگان کهن معتقدند که این عدد بسیار بدیمن است و چنانچه عدد نام شما ۴۳ باشد، بایستی هرچه سریعتر آن را تغییر دهید تا با ارتعاش مساعدتری برابر گردد. این عدد نشان دهنده تمایلات نسبت به هر نوع انقلاب و شورش، درگیری، مبارزه، تضاد و جنگ و تغییر و تحولات ناگهانی است. این عدد دارای ارتعاش ناامیدی و شکست و بازندگی پی در پی است.

- ۴۴ معنای مشابهی با عدد ۲۶ دارد.
- ۴۵ معنای مشابهی با عدد ۲۷ دارد.
- ۴۶ معنای مشابهی با عدد ۳۷ دارد.
- ۴۷ معنای مشابهی با عدد ۲۹ دارد.
- ۴۸ معنای مشابهی با عدد ۳۰ دارد.
- ۴۹ معنای مشابهی با عدد ۳۱ دارد.
- ۵۰ معنای مشابهی با عدد ۳۲ دارد.

۵۱

این عدد نیروی بسیار زیاد ویژه خود دارد. این عدد با طبیعت جنگجو شریک است و وعده پیشرفت و ارتقای درجه در هر کاری را آن هم به سرعت، به دارنده آن می‌دهد. این عدد، به ویژه برای اشخاصی که به حمایت نیاز دارند، و در ارتش و یا نیروی دریایی هستند، همین‌طور هم رهبرانی که مدافع هرگونه آرمان و هدفی صلح‌جویانه و به دور از جنگ و مبارزه هستند، مطلوب و مساعد است. این عدد همچنین عامل خطرهای جدی از جانب دشمنان و امکان توطئه و سوءقصد است. از این رو، عاقلانه‌ترین کار این است که چنانچه حاصل جمع اعداد حروف نامتان ۵۱ را به دست می‌دهد، آن را خیلی زود تغییر دهید و به دنبال عدد مرکب امن‌تری بگردید و سعی

کنید افتخار و شهرت را به دست فراموشی بسپارید.

۵۲ معنای مشابهی با عدد ۴۳ دارد.

* * *

توجه کنید که اعداد مرکب، با عدد ۵۲ به پایان می‌رسند. در این جا دلیلی را برایتان می‌نویسم که فرزندگان کهن برای توجیه این وضعیت آورده‌اند. البته این دلیل و توضیح تا حدودی گنگ است، اما من علم اعداد را اختراع نکرده‌ام، و از آنجا که آن را مورد آزمایش قرار داده، و متوجه شده‌ام که علمی است قابل اطمینان و مؤثر و همچون راهنمایی یاری‌دهنده عمل می‌کند، بنابراین سعی ندارم به درون پرده اسراری که در اطراف این علم کشیده شده است، نفوذ کنم و دخالتی بی‌جا انجام دهم.

بنابه اعتقادات کلدانی‌ها، هنگامی که از عدد ریشه‌ای ۹ می‌گذرید، همین عدد ۹ را ضرب می‌کنید تا آن که به عدد مرکب ۴۵ می‌رسید. آن وقت عدد عرفانی ۷ را به ۴۵ می‌افزایید و عدد ۵۲ را به دست می‌آورید، که این رقم نشان‌دهنده ۵۲ هفته موجود در تقویم سالانه است. آن وقت هنگامی که عدد ۵۲ را در عدد عرفانی ۷ ضرب کنید، عدد ۳۶۴ را به دست خواهید آورد که در دوران قدیم با تعداد روزهای یک سال خورشیدی برابر می‌شد. کلدانی‌ها سیصدوشصت و پنجمین روز سال را به عنوان بزرگترین روز سال جشن می‌گرفتند (روز مقدس)، روزی که هیچ مرد یا زن یا بچه‌ای نمی‌بایست هیچ کاری انجام دهد.

ممکن است تصور کنید که پس از خواندن این توضیحات، چیز زیادی به اطلاعاتتان افزوده نشده، اما همین است که هست، به ویژه برای آن دسته از اشخاصی که همزمان طبع و روحیه‌ای ریاضی و روحانی دارند. حال این که آیا دلیل وجود این قاعده را درک کردید یا خیر، به هر حال باید آن را محترم شمرد: اعداد مرکب با رسیدن به عدد ۵۲ متوقف می‌گردد.

حال، تمامی اعداد مرکبی که طبق محاسبات شما بالاتر از رقم ۵۲ شوند،

بایستی بار دیگر آنها را جمع کرد تا به عدد مفرد جدید (و یا عدد مرکب جدید) رسید، مثل عدد ۵۳ و ۶۳ که به عدد ۸ و ۹ مبدل می‌شوند و یا اعداد ۷۴ و ۸۷ که اعداد مرکب ۱۱ و ۱۵ از آنها حاصل می‌گردد. بنابراین هنگامی که با نامی برخورد می‌کنید که موجب پیدایش عددی بالاتر از رقم ۵۲ می‌شود، بایستی از عدد مفرد یا مرکبی که به آن برابر می‌شود، استفاده کنید که با جمع کردن عدد بیشتر از ۵۲ به دست می‌آید.

ممکن است به نمونه‌هایی نیاز داشته باشید. اگر عدد کلیدی مرکب نامتان بالاتر از عدد ۵۲ است، بایستی عدد جدیدی به قرار زیر بیابید:

۵۳ = با عدد کلیدی مفرد ۸	عدد مرکب ندارد.
۵۴ = با عدد کلیدی مفرد ۹	عدد مرکب ندارد.
۵۵ = با عدد کلیدی مفرد ۱	عدد مرکب ۱۰ است.
۵۶ = با عدد کلیدی مفرد ۲	عدد مرکب ۱۱ است.
۵۷ = با عدد کلیدی مفرد ۳	عدد مرکب ۱۲ است.
۵۸ = با عدد کلیدی مفرد ۴	عدد مرکب ۱۳ است.
۵۹ = با عدد کلیدی مفرد ۵	عدد مرکب ۱۴ است.
۶۰ = با عدد کلیدی مفرد ۶	عدد مرکب ندارد.

و همین‌طور تا آخر...

جالب توجه است که بدانید فرزانشان کهن ادعا می‌کردند: هنگامی که عدد کلیدی مرکب نامی، از رقم ۵۲ بالاتر باشد، و در عین حال، با هیچ عدد کلیدی مرکب جدیدی برابر نشود (مثل عدد ۵۳ یا ۵۴ و ۶۰)، نشان‌دهنده شخصی است که اکثر بدهی‌های کارمیک خود را پرداخت کرده است و از یک فرد متوسط، نیاز کمتری به برابر ساختن و توازن بخشیدن به کارمای خود دارد. طبیعی است هنگامی که خودتان نام خود را تغییر داده باشید، این وضعیت در موردتان صدق نمی‌کند! این وضعیت تنها در مواردی صدق می‌کند که نام بالاتر از عدد ۵۲ را سرنوشت، (در اینجا پدر و مادرتان) به شما داده باشند، که آنان را نیز باطن رفیعشان راهنمایی کرده است تا این نام را

روی شما بگذارند. (همان‌گونه که می‌دانید اعداد مرکب نشانه کارمای شخصی است.)

عدد کلیدی مرکب روز تولدتان، طبیعتاً جزو این قاعده محسوب نمی‌شود، زیرا بالاترین عدد مرکب تولد ۳۱ است. (ماه بیش از ۳۱ روز نیست.)

چهار و هشت
اعداد قضا و قدر و سرنوشت

این اعداد (به ویژه هنگامی که با هم ترکیب شوند) به اعداد سرنوشت و اعداد کارما شهرت دارند و به نظر می‌رسد اشخاصی که زندگیشان زیر سلطهٔ عدد ۴ و ۸ است، با بخت و اقبال بسیار سخت همراهند.

هنگامی که عدد ۴ یا ۸ عدد مفرد روز تولد باشند مثل روزهای ۴، ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۲، ۲۶، ۳۱ این عدد به وسیلهٔ شخص دارندهٔ آن، در وضعیت فاضلانته‌تری در میان دو تناسخ انتخاب گردیده است. باطن رفیع - روح یا جان - با آگاهی و توجه به این که بدهی‌های سنگین کارمیکی را باید پردازد تا توازن کارمای خود را به دست آورد (که این وضعیت نیز با خیرات و مسامحه و تعللهای گوناگونی برای چندین تناسخ و زندگهای پی‌درپی به این صورت درآمده است)، از طریق مجرای تولد مغناطیسی عدد ۴ یا ۸، سعی می‌کند این بدهی‌های به تأخیر افتادهٔ کارمیک را پرداخت کند. به این ترتیب که با آنها روبه‌رو می‌شود و در نهایت سعی می‌کند آنها را خنثی سازد. در سطح آگاهی میان تناسخها اهمیت کامل زنجیرهای کارمیک به خوبی قابل درک است.

این درست شبیه به تصمیم دانشجویی است که خواندن مطالب درسی برای آزمونهای کلاسهایش را همواره به تعویق انداخته است و با آگاهی به این که به خط پایان نزدیک می‌شود، درمی‌یابد که وقت آن رسیده است که جدأً به تکاپو بیفتد و با درس خواندن تعللهای گذشتهٔ خود را جبران کند و دیگر

نباید از روزهای تعطیل و خوشگذرانی و کاهلی و بی‌تفاوتی خبری باشد. دیگر وقت با جدیت درس خواندن و بیداری کشیدن و به قواعد و تعهدات درسی و آموزشی دقت کردن فرارسیده است.

طبیعی است که شخص نخواهد توانست از ارتعاش عدد ۴ یا ۸ به عنوان عدد تولد بهره‌برد و نبایستی هم قادر به این کار باشد، زیرا به هر حال عدد ۴ یا ۸ ضمانت می‌کند که شخص تأثیرپذیر، بی‌اراده و خارج از توان خود، در موقعیتها و شرایط ویژه‌ای قرار خواهد گرفت که در آنها، آن کارمای بخصوص، در حیات و کالبد کنونی برابر می‌شود و متوازن می‌گردد. بنابراین ممکن است بیندیشید سعی کردن برای از بین بردن تأثیرات ۴ یا ۸ از زندگی‌تان، به خاطر هدفی که دارد و آن قدر روحانی است، عاقلانه نخواهد بود. اما این مطلب الزاماً صحیح نیست. هنگامی که عدد مفرد نامتان ۴ یا ۸ باشد، مسئله دیگری را پدید می‌آورد، زیرا باز هم دارنده این اعداد نیست که نام خود را انتخاب می‌کند (مگر در بعضی از ادیان یا ملل مختلف) بلکه پدر و مادر هستند که این کار را انجام می‌دهند (آنان به وسیله تأثیرات بسیار قدرتمند عدد تولد ۴ یا ۸ ناخودآگاه هدایت می‌گردند و یا این که کورکورانه نامی با این ارتعاش انتخاب می‌کنند که بدون هیچ دلیلی به مغزشان آمده است). بنابراین، شخص دارنده آن عدد نام، باید به هر ترتیبی که شده است این ارتعاش را تحمل کند. به این دلیل، تغییر دادن نام، به طوری که با عددی مساعدتر برابر شود، با وظایف کارما چندان در تضاد قرار نخواهد گرفت و دخالتی در انجام دادن امور کارمیک نخواهد داشت. این انتخابی آزادانه است؛ راهی عاقلانه (البته چنانچه میل شخصی باشد) برای ملایم‌تر کردن مسیر زندگی کنونیش.

هنگامی که عدد ۴ یا ۸ عدد تولد باشد، باید دقت به خرج داد که به هر شکل ممکن (مثل نشانی منزل و شماره تلفن که به عدد ۴ یا ۸ مبدل می‌شوند)، از این اعداد اجتناب کرد. همچنین بایستی از انتخاب تاریخهایی که به این دو عدد منجر می‌گردند، برای وقایع مهم و فعالیت‌های دارای اهمیت

جداً پرهیز کرد (مثل روزهای ۴، ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۲، ۲۶، ۳۱ هر ماه). اکثر اشخاص قادرند به تنهایی با ارتعاش ۴ یا ۸ خود کنار بیایند، اما ترکیب این دو عدد است که بی نهایت سرنوشت ساز می شود و موجب افزایش نیروی ارتعاشی ۴ و ۸ می گردد. این وضعیت موجب می شود که این اشخاص بینوا، بیش از دیگران دچار مشکلات و ناراحتیهای عجیب و بداقبالی و نیز انواع اندوه و ناامیدی و از دست دادن بسیاری از چیزها شوند.

بیاییم و این دو عدد را جداگانه مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم، زیرا بین این دو عدد تفاوتی وجود دارد. با عدد ۸ آغاز می کنیم.

اشخاصی که عدد تولدشان ۸ باشد، به نظر می رسد که تحت تأثیر ارتعاش جبری و دشواری قرار دارند. این افراد بیش از اشخاص ۴، فرزندان سرنوشت به شمار می آیند. ممکن است این افراد به اندازه سایر مردم شریف، کوشا، فداکار، مهربان، و دارای روحیه ای قوی باشند (و اغلب همه اینها را بیش از دیگران دارند) اما این امکان وجود دارد که حس کنند آن طور که باید و شاید پاداش حق شناسی لازم دیگران، نصیبشان نمی شود. مسیر پیروزی، برای آنان راهی سخت و پر از مانع است. با آن که این اشخاص معمولاً موفق می شوند به موقعیت مهمی دست یابند، این سمت و مسئولیت، آنان را زیر باری سنگین خم می کند و موجب اضطرابها و نگرانیهای شدید و ساعات طولانی کار برای آنان می شود. اشخاص ۸ اغلب موفق به جمع آوری مال و ثروت می گردند (در واقع جمع آوری ثروت در مقطعی از زندگی این اشخاص، بخش مشخصی از تأثیرات ۸ است، که البته به موقعیت ژوپیتر در جدول تولد شخص نیز بستگی دارد. اما این ثروت ممکن است هیچ گونه سعادت و نیکبختی پایداری به ارمغان نیاورد. به غیر از این، اشخاص ۸ اغلب ناگزیرند تاوان گزافی برای عشق پردازند. عشقی که تقریباً بدون استثناء، نوعی درد و رنج با خود به همراه خواهد آورد.

نمونه ای برایتان می آورم: مردی که در هشتم، هفدهم یا بیست و ششم ماه به دنیا آمده باشد، با زنی که در چهارم، سیزدهم، بیست و دوم و یا سی و یکم

ماه زاده شده است، پیمان زناشویی می‌بندد (یا آن که عدد نام این زن عدد مفرد ۴ است). با این‌گونه ترکیب و آمیزش عدد ۴ و ۸، قدرت این اعداد افزایش می‌یابد و مرد دارنده عدد ۸، در زندگی زناشویی خود، با بسیاری از ناراحتیها و ضربه‌های سخت سرنوشت و نیز فشارهای شدید روحی و اندوه عاطفی رو به رو خواهد شد.

به موجب قانون جاذبه مغناطیسی، به نظر می‌رسد که اشخاص ۴ و ۸ به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در هرگونه روابط مختلف به سوی همدیگر جذب می‌شوند: عشق، ازدواج، دوستی، شراکت‌کاری، خویشاوندی و اقوام همسر و غیره. این ترکیب را نمی‌توان خوش‌یمن نامید، دست‌کم نه در معنای دنیوی آن. البته بسیار معمول است که اشخاص ۴ یا ۸ علاقه و اخلاص عمیق به یکدیگر احساس می‌کنند (یا دست‌کم یکی از آن دو، تا سرحد افراط به دیگری ابراز علاقه می‌کند، حال آن که ممکن است آن فرد هیچ‌گونه احساسی نسبت به آن شخص نداشته باشد). این دو شخص دارنده اعداد ۴ و ۸ درست مثل جمله معروف در خوشی و ناکامی به یکدیگر وابسته می‌مانند، به ویژه در دوران بیماری و بدبختی‌های گوناگون. بعضی از برجسته‌ترین نمونه‌های فداکاری و ایثار موجود در تاریخ، هنگامی یافت می‌شود که دو شخص ۴ و ۸ با یکدیگر ازدواج می‌کنند. نکته بسیار قابل تشخیص که بلافاصله در ترکیب این دو عدد در هنگام ازدواج آشکار می‌شود، وجود نوعی فداکاری است. با این حال، خیر و نیکی عظیمی ممکن است از چنین درد و رنجهایی پدید آید. این زوج قادرند فرزندان با استعدادی غیر معمول به جامعه تحویل دهند و یا آن که آثاری در موسیقی کلاسیک، شعر و نظم و نوشته‌هایی فراموش‌نشده، نمایشنامه و غیره از خود برجای گذارند.

افراد ۸ در هنگامی که متوجه حضور و تکرار پی‌درپی اعداد ۴ و ۸ در برنامه‌های زندگیشان می‌شوند (از جمله وجود این اعداد در وقایع مهم زندگی، در شماره‌های تلفن، نشانی، پلاک خانه، تاریخ تولد خویشان و...) بایستی تا آنجا که برایشان مقدور است از این اعداد دوری کنند، زیرا آنها

مسبب یک سری ناراحتی و غم و اندوه و بداقبالی اند، و بهتر است نام خود را (چنانچه عدد مفرد ۴ یا ۸ از آن حاصل می شود) تغییر دهند. همین طور هم نشانی منزل خود، شماره های تلفن و غیره را که اعداد مرکبی دارند که به هنگام جمع به عدد مفرد ۴ یا ۸ منتهی می شوند. این اشخاص باید از هر نوع قرار ملاقاتهای مهم، و یا امضای اسناد مهم و هرگونه کارهای بااهمیت و اساسی در زندگیشان، که در روزهای ۴، ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۲، ۲۶ و ۳۱ هرماه برنامه ریزی شده است، خودداری کنند، و این برنامه های مهم را در روزهایی انجام دهند که تاریخ آن عدد مفرد ۶ است (از جمله اگر الزامی باشد نام خود را نیز به عدد مفرد ۶ منتهی سازند). اشخاص ۸ باید تمام قرار ملاقاتهای مهم زندگیشان را در روزهای ۶، ۲۴ هرماه بگذارند، اما سعی کنند از جمع کردن عدد ۱۵ به عدد مفرد ۶ نرسند. (همان طور که قبلاً در بخش مربوط به عدد ۱۵ توضیح داده شد).

اشخاص ۸ که این توصیه ها را دنبال کنند و بکوشند اعداد ۴ و ۸ را از زندگیشان دور سازند، و آنها را به عدد مفرد ۶ تبدیل کنند، تا حدود بسیار زیادی از اثر اقبال بد خود خواهند کاست و می توانند سرنوشت عجیبی را که به نظر می رسد از دنبال کردن آنان دست برنمی دارد، به اختیار خود درآورند. البته این امکان وجود نخواهد داشت که این اشخاص از هرگونه روابط شخصی و کاری با افراد ۴ یا ۸ اجتناب ورزند، زیرا بیشتر این روابط جزو تعهدات و الزامات اجباری کارما محسوب می شود که بایستی با آنها روبه رو شوند و آنها را توازن و هماهنگی بخشند. عجیب اینجاست که اکثر دوستان نزدیک و همکاران و خویشان نزدیک اشخاص ۸ معمولاً یا تاریخ تولدشان عدد مفرد ۴ یا ۸ دارد، و یا آن که عدد مفرد نامهایشان به یکی از این دو عدد منتهی می گردد (و یا حتی در ماه ۴ یا ۸ - چهارم یا هشتم - سال به دنیا آمده اند).

۱. اگر تاریخ ایرانی را در نظر بگیریم، یعنی اشخاصی که متولد ماه تیر (ماه چهارم) و ماه آبان (ماه هشتم) هستند و اگر به تاریخ میلادی بخواهیم حساب کنیم، می شود ماه آوریل (اوایل

ارتعاش ۴ یا ۸ وقتی افزایش می‌یابد که شخص دارنده عدد ۸ متولد ماه دی یا بهمن باشد، زیرا ۸ عدد زحل (حاکم ماه جدی یا همان دی) است و ۴ عدد اورانوس (حاکم بهمن).

یکی از نکات مهم که بایستی همیشه به خاطر داشته باشید این است که امکان دارد بعضی از اشخاص ۸ ترجیح دهند که تأثیر کامل و شدید ارتعاش ۸ را بپذیرند و از نتایج آن باکی ندارند، زیرا احساس می‌کنند حال که از پیش آگاه‌اند، می‌توانند جنبه‌های منفی عدد ۸ را تحمل کنند و با آنها کنار بیایند. در ضمن ممکن است این افراد مایل باشند قدرت ثروت و ثبات و احساس مسئولیتی را که تأثیرات عدد ۸ به همراه دارد، افزایش دهند. چنانچه شخصی که دارنده عدد ۸ است، قصد اتخاذ چنین تصمیمی را داشته باشد، بایستی تمامی کارهای مهم خود را در روزهای ۸، ۱۷، ۲۶ ماه انجام دهد، و چنانچه عدد تولدش ۸ باشد، بایستی نام خود را نیز تغییر دهد و به گونه‌ای آن را با عدد مفرد ۸ برابر کند (البته نه به نوعی که از راه عدد مرکب ۲۶ به دست آمده باشد). این افراد با چنین کارهایی قادر خواهند شد تا حد زیادی احتمالات و شانس موفقیت‌های مالی خود را افزایش دهند. اما این اشخاص به سوی زندگی‌های عجیبی سوق داده می‌شوند و به نظر می‌رسد که در هر مسیر زندگی که انتخاب کنند تحت تأثیر سرنوشت و قضا و قدر خواهند بود.

با این وجود، اشخاص ۸ که تصمیم می‌گیرند قدرت ارتعاشی عدد ۸ خویش را افزایش دهند و آن را در زندگی خود بیشتر از حد لازم وارد سازند، بایستی تا حد امکان از بروز هر چیزی که به عدد ۴ می‌انجامد، جلوگیری کنند، زیرا ترکیب این دو عدد است که موجب بروز تأثیرات بسیار قدرتمند منفی بر روی این شخص خواهد شد.

به همین دلیل است که اشخاص ۴ هرگز و در هیچ شرایطی، نباید قدرت ارتعاشی عدد ۴ خود را افزایش دهند، زیرا $4+4$ برابر است با ۸. آنان بایستی از ترکیب این دو عدد با یکدیگر، به‌طور جدی بپرهیزند، زیرا هر عدد ۴

اضافه شده به زندگی این اشخاص، به علاوه تولد مفرد ۴ (چنانچه شخصی در روز ۴، ۱۳، ۲۲ و ۳۱ ماه به دنیا آمده باشد) موجب افزایش نیروی عدد ۸ و تأثیرات منفی آن خواهد گشت و به بروز ترکیباتی ناهماهنگ منجر خواهد شد که فرزنانگان کهن همیشه در مورد پرهیز از آنها هشدار داده‌اند.

بنابه عقاید کلدانی‌ها، عدد ۴ به عنوان تأثیرگذار روز تولد، به شدت و اندازه عدد روز تولد ۸، سنگین و بدیمن نیست. اشخاصی که دارای عدد تولد ۴ هستند، متوجه خواهند شد که روزهای چهارم، سیزدهم، بیست و دوم و سی و یکم هرماه، از نظر احساسی و کاری و روابط اجتماعی، مفهوم و ارزش بسیار مهمی برای آنان دارد. گاه در جنبه منفی ولی اغلب در جنبه‌های مثبت و خوش‌یمن نشانی و شماره‌های تلفن آنان و غیره. از جمله تاریخهای تولد اشخاص بسیار نزدیک این افراد، به ویژه خانواده درجه اول و دومشان - بیشتر ۴ یا ۸ خواهد بود، زیرا ترکیب ۴ - ۸ بر روی گروههای خانوادگی کارما، تأثیر فراوانی دارد، و نمی‌توان بروز این اعداد را شانسی یا تصادف صرف، اطلاق کرد. چنانچه روز تولد شما ۴ باشد، بهتر است اندکی تحقیقات به عمل آورید، آن وقت از مشاهده بیش از اندازه عدد ۴ یا ۸ در اطراف خود، به حیرت خواهید افتاد.

مثال: خیابان مین، پلاک ۱۰۰۳ = (۴) شماره تلفن ۲۴۰۲ - ۶۸۹ که حاصل جمع آن ۳۱ می‌شود و از ۳۱ نیز عدد مفرد ۴ به دست می‌آید.

شمار معدودی از افرادی که عدد ۴ را به عنوان مجرای تولد خود انتخاب کرده‌اند، ارواح بسیار ارشاد شده‌ای هستند که تمام کارهای گذشته خود را از بین برده و در طی زندگیهای قبلی خود بدهیهای خویش را پرداخته و آن را متعادل کرده‌اند و اکنون در کالبد فعلی زاده شده‌اند تا به کمک روح همزاد خود بیایند؛ روحی که در خطر قرار گرفتن در مسیری بد افتاده و یا کلاً از

۱. به عنوان نمونه می‌توان لوپسانگ رامپا را مثال زد. نام و نام خانوادگی این نویسنده به عدد مرکب ۱۳ و عدد مفرد ۴ ختم می‌شود و راهنمای روحانش مینگیار دندورپ دارای عدد مرکب ۱۷ و عدد مفرد ۸ است. - م.

هم اکنون فرشته‌ای سقوط کرده محسوب می‌شود. در چنین مواقعی، ارتعاش ۴ برای این انتخاب شده است که به این شخص یاری دهد و او را به مسیر نور هدایت کند، و درجه و سوسه وی را کاهش دهد تا مانع این شود که کارمای منفی جدید دیگری برای خود شکل دهد. به این ترتیب، این شخص ۴ مجبور است خود نیز به فرشته سقوط کرده‌ای مبدل شود تا موفق به نجات نیمه دیگر سقوط کرده خود گردد.

در این مثال، عدد ۴ دارای تأثیری بی‌نهایت حمایت‌کننده و مدافع است - و در همه موارد دیگر (که بیشتر اشخاص دارنده عدد ۴ آنها را تشکیل می‌دهند)، ۴ عددی نیست که زیاد موجب هراس گردد، بلکه بیشتر باید به عنوان وسیله‌ای مؤثر و یاری‌دهنده تلقی شود که شخص را ناگزیر می‌سازد در تناسخ و زندگی کنونی، دارای نظم و انضباط بیشتری گردد و بر خود تسلط و نفوذ بیشتری پیدا کند. بدیهی است که این وضعیتی منفی نیست، بلکه از نظر روحانی کاملاً مثبت است.



علم اعداد و پیشگویی مرگ

فالگیر مشهور به نام چیرو^۱ که در اوایل قرن بیستم، در امریکا و کشورهای اروپایی، از شهرت فراوانی برخوردار بود، به نظر من از دیدگاه فنی، متخصصی برجسته، اما در عمل شخصی بسیار خطرناک به شمار می‌آمد. او خود را استاد بحق علم اعداد می‌دانست، و در کتابهای او، مثالها و نمونه‌های فراوانی وجود دارد که در آنها با کمال خودپسندی ادعا کرده که چگونه قادر گشته است به درستی روز دقیق مرگ بسیاری از مشتریان خود را که بیشترشان از چهره‌های سرشناس سلطنتی و یا به‌طور کلی از شهرت عمومی برخوردار بودند، پیش‌بینی کند. این پیشگویی‌ها تنها قادر بوده است مرگ این اشخاص، بلکه تاریخ مرگ همسران و خویشان آنان را نیز پیشگویی کند. چیرو، ایرادی بسیار جدی داشت که از نوعی بداقبالی علوم مکتوم ناشی

1. Cheiro

می شد و منجر گردید هزاران هزار نفر (به حق) از علم ستاره شناسی و علم اعداد دچار هراس شوند و از آن روی برگیرند. (آخر چیرو ستاره شناس نیز بود.)

زمان مرگ را نه با علم اعداد و نه ستاره شناسی می توان پیشگویی و تعیین کرد. مرگ دست خداوند است و چنانچه در چند مورد حق با چیرو بوده، تنها به دلیل آن است که این شخص با تخصصی که در علوم مکتوم داشت، قادر به پاشیدن بذر منفی ذهن آن شخص بخصوص گشت که نتیجه آن متأسفانه ناکامی و مرگ طرف مربوطه بود. در این کار چیرو، نوعی نیروی مغناطیسی وجود داشت، به این ترتیب که شخص مزبور با شنیدن زمان مرگ خود، به دست خویشتن، آن واقعه هراسناک را با نیروی مغناطیسی بر سر خود می آورد. این نوعی هیپنوتیزم است و این نیرو را دارد که موجب پیش آمدن چیزهایی شود که با راهنمایی درست هرگز به وقوع نمی پیوست. آنان که چنین پیشگویی هایی را انجام می دهند، آن هم برای اشخاصی که با اعتماد و اطمینان کامل به آنان روی آورده اند تا اندرزی از آنان بشنوند، خود علت مستقیم مرگ های غیرالزامی هستند که در اذهان پر اعتماد این افراد برنامه ریزی می کنند. چنانچه بخواهیم در کمال صداقت و راستی سخن بگوییم، باید اعلام کرد که این مشاوران همگی به قتل هایی غیر عمد متهم هستند و بایستی آنان را مجرم اعلام کرد.

بنابراین توصیه ای از من به شما:

هرگز به حرف ستاره شناس یا شخصی که از علم اعداد آگاه است و ادعا دارد می تواند مرگ هر انسانی را پیشگویی کند، ایمان نیاورید. این کار اصلاً شدنی نیست، ولی در ضمن امکان ناپذیر است که با رشد بذر ترس و وحشت، چنین مرگ هایی به وقوع پیوندد. در این گونه اوقات، هنگامی که فرد متخصص پایبند اصول اخلاقی متوجه مقطع زمانی خطرناکی برای فرد مراجعه کننده می شود (حال چه این شخص فرد عادی باشد، چه شاه چه رئیس جمهور)، مسئولیت وی این خواهد بود که آن شخص را از دوران

سختی که در پیش دارد، آگاه سازد، و به او آموزش‌هایی بدهد تا از روبه‌رو شدن با هرگونه موقعیت جدی یا مرگباری خودداری ورزد. باید به خاطر داشته باشید که چنین موقعیتهای ویژه‌ای هرچند وقت یکبار، در زندگی هر شخصی به وجود می‌آید و دارای نوعی تکرر و کثرت وقوع معمولی است. بنابراین بدیهی است که شما یا من، همیشه از این خطرها جان سالم به در می‌بریم، آن هم به یاری انرژیهای کرات و ستارگان، وگرنه هم‌اکنون من یا شما در اینجا نبودیم!

این‌گونه پیشگویی‌های مربوط به زمان مرگ مرا بی‌اندازه به فکر انداخته و ناراحت کرده است، به طوری که احساس می‌کنم امکان دارد شما به توضیحات دقیقتری نیاز پیدا کنید. من قبلاً هم به شما گفتم که به نظر من چیرو فالگیر (و اجرا کننده علم اعداد) بی‌نظیر و برجسته‌ای بود، اما در عین حال بسیار بدیمن و بداقبال و شوم. او پیروی از یک سری قواعد علم اعداد را سفارش می‌کند که من شدیداً با آنها مخالفم و طبعاً در این بخش از کتاب - که مربوط به علم اعداد است - از آنها با شما سخن نخواهم گفت. اما این قواعد چیزهای چندان مهمی نیستند. باید اقرار کرد که اکثر آموزشهای او قابل اطمینان و درست است، اما شما بایستی به قول معروف اول تمام کیک را در نظر بگیرید، سپس یک برش بزرگ از آن را برای خود ببرید. امیدوارم به منظور من پی برده باشید.

برای نمونه، چیرو، با پادشاه آن زمان انگلستان، یعنی ادوارد هفتم، چندبار ملاقات کرد. (بایستی اعلام کرد که او تنها ستاره‌شناس، یا طالع‌بین واقف به علم اعداد نبوده و نیست که به این رفتار ناپسند متهم شده است.) شاه ادوارد هفتم در روز نهم نوامبر متولد شده بود (۱۸ آبان)، بنابراین عدد مفرد کلیدی تولدش ۹ بود. او در سال ۱۸۶۳ ازدواج کرد، ارقامی که چیرو با یکدیگر جمع کرد و عدد ۹ دیگری به دست آورد. قرار بود او در روز ۲۷ ژوئن که مجموع ارقامش ۹ می‌شود، تاجگذاری کند اما در روز ۹ اوت تاج شاهی را بر سر خود نهاد و بار دیگر عدد ۹ دیگری درست کرد.

حال، جای هیچ‌گونه شکی نیست که عدد کلیدی تولد شاه ادوارد هفتم همان عدد ۹ بود و طبعاً از تمامی قوانین مربوط به علم اعداد و هماهنگی‌هایی که در وقایع مهم روزهای ۹ برایش پیش می‌آمد مثل روزهای ۹ و ۱۸ و ۲۷ بهره‌مند می‌شد، اما چیر و هنگامی که متوجه رابطه اسرارآمیز اعداد ۳ و ۶ و ۹ (که قبلاً برایتان شرح دادم) گردید، به داخل آبهای ژرف و گِل‌آلود علوم مکتوم فرو رفت.

او به دلایلی نامعلوم، از آنجا که رابطه اسرارآمیزی میان عدد ۶ و ۹ وجود دارد (و من آن را برایتان توضیح داده‌ام) تصمیم گرفت شاه ادوارد بدون شک هنگامی جهان را وداع خواهد گفت که این دو عدد ریشه در کنار یکدیگر قرار گیرند. (یعنی شصت و نهمین سال زندگی شاه ادوارد برایش شوم خواهد بود.) او حتی اندکی از حد نیز فراتر رفت و اعلام کرد که چون ۶ عدد اردیبهشت و ماه اردیبهشت در تاریخ مسیحی با ماه «مه» برابر است، پس شاه ادوارد به احتمال فراوان در تاریخ ۶ ماه مه، در شصت و نهمین سال عمر خود، از دنیا خواهد رفت.

چیر و، این پیشگویی شوم را پی‌درپی برای شاه ادوارد هفتم تکرار می‌کرد، تا جایی که شاه به جای خطاب کردن نام او، اظهار می‌داشت: «همان که به من اجازه نمی‌دهد بیش از ۶۹ سال عمر کنم.» چیر و هر بار که به ملاقات شاه می‌رفت، پیشگویی خود را در مورد تاریخ مرگ وی تکرار می‌کرد، به طوری که بعدها خود چیر و اظهار داشت: «حتی خود شاه نیز هرگز این پیشگویی را فراموش نکرد.»

در تاریخ ششم ماه «مه» شصت و نهمین سال عمر شاه، ادوارد هفتم ناگهان بیمار شد و از دنیا رفت. چیر و، این پیشگویی موفقیت‌آمیز را به همراه سایر پیشگویی‌های خود، در تمام کتابهایش ذکر کرده است. البته چیزی که به راستی رخ داد، به گونه‌ای دردناک، آشکار است. شاه ادوارد، کاملاً هیپنوتیزم شده، و این بذر منفی در ضمیر ناخودآگاه او پاشیده شد، به طوری که به شدت و عمیقاً برنامه‌ریزی شد و تاریخ ششم ماه مه را در شصت و نهمین

سال عمرش به عنوان تاریخ حادثه ضبط کرد و به این ترتیب ضمیر ناخودآگاه لطفی کرد و در همان تاریخ، آن حادثه را پدید آورد. این واقعه بدین سبب روی داد که مرد فالگیر آن را در ذهن شاه برنامه‌ریزی کرده، و پی‌درپی تکرار کرد. من مطمئنم که خود چیرو هرگز متوجه گناه خود در مورد مرگ ادوارد هفتم نگشت، همین‌طور هم مطمئنم که این نیت او نبوده است که شاه را به مرگی زودرس تشویق کند. با این وجود، حقیقت را نباید نادیده گرفت. و ندانستن و حماقت، برای من، عذر و بهانه‌ای پذیرفتنی و بخشودنی نیست.

تنها کافی است به این مطلب بیندیشید که چه انسانهایی که در نهم ماه به دنیا آمده‌اند! انسانهایی که در تاریخهای نهم، هجدهم و یا بیست و هفتم وقایع مهمی برایشان پیش آمده است. بنابه منطق پر از نقص چیرو، این اشخاص بایستی همگی در ماهی از دنیا بروند که تحت تأثیر عدد ۶ قرار دارد. (آن هم در روز ششم این ماه و هنگامی که به ۶۹ سالگی رسیده‌اند.) ناگفته پیداست که این اظهارات چقدر مسخره به نظر می‌رسند. چیرو این پیشگویی مرگ را با تعبیری نادرست از رابطه میان عدد ۶ و ۹ پایه‌ریزی که دارای هیچ‌گونه اساس و پایه منطقی نبود، و معنا و مفهوم ماورای طبیعی نداشت. یعنی درست همان کار نادرستی که بسیاری از ستاره‌شناسان دروغین انجام می‌دهند که ادعا دارند می‌توانند مرگ شخصی را پیشگویی کنند.

ادوارد هفتم بینوا، در واقع هیپنوتیزم شد تا این پیشگویی دروغین مرگ را به مورد اجرا بگذارد. این داستان واقعی بار دیگر ثابت می‌کند که شما هرگز نباید از یاد ببرید که قدرت مغزی ما انسانها چقدر شگفت‌آور است. آن چه شما معتقدید، پیش خواهد آمد، به راستی به وقوع خواهد پیوست، و از هر چیز که از آن هراس دارید، بر سرتان خواهد آمد. شما می‌توانید آن چه را سرنوشت خود می‌نامید، تنها با تغییر دادن افکارتان عوض کنید و اندیشه‌های شما است که محیط اطرافتان را خلق می‌کند و همه رویدادها (حال چه باور کنید یا خیر)، در ذهن خود شما رخ می‌دهد. هر چند تنها کافی نیست که افکار

و اندیشه‌هایتان را عوض کنید. البته بسیاری از نکات منفی را می‌توانید به نکات مثبت مبدل سازید، اما در عین حال باید سعی کنید کارمایتان را توازن ببخشید و بدهی‌های قبلی خود را همان‌گونه که در بخش قبلی توضیح دادم، پردازید. به خاطر داشته باشید که مرگ، واقعه‌ای است که شما با عزم راسخ، صددرصد قادرید وقوع آن را تحت اختیار و کنترل خود درآورید. شما خود تنها شخصی هستید که می‌دانید در چه هنگام خواهید مُرد. نه تنها در چه هنگام، بلکه چنانچه بخواهید.

اسرار عدد دوازده

پیش از آن که به این بخش علم اعداد خاتمه دهم، بهتر است کمی دیگر به اتفاق یکدیگر به بررسی اسرار مختلف موجود در عدد مرکب ۱۲ پردازیم. منظور من تجزیه و تحلیل ۱۲ به عنوان عدد مرکب نیست (که تعاریف آن به کارمای فردی هر شخص مربوط است)، بلکه منظور من توضیح خود عدد ۱۲ است.

در سمت شرق، سه دروازه، در شمال سه دروازه،
در سمت جنوب سه دروازه، در سمت غرب نیز سه دروازه،
حصارهای شهر دارای دوازده پی بودند و در آنها
نام و اسامی دوازده حواری بره^۱ قرار داشت.
کتاب وحی. باب ۲۱ آیه ۱۳

دوازده صورت فلکی وجود دارد که از حَمَل آغاز می شود و به حوت خاتمه می یابد. کره زمین مداری را به دور خورشید تشکیل می دهد و از این دوازده علامت عبور می کند. در مدتی که زمین این مدار را طی می کند، کره ماه ۱۲ بار به دور زمین می چرخد. ژوپیتر (مشتری) از تمام سیارات دیگر منظومه شمسی ما بزرگتر است و در حدود ۱۲ سال زمینی طول می کشد تا به

۱. بره در این جا منظور همان حضرت عیسی مسیح (ع) است. - م.

طور کامل به دور خورشید بچرخد.

در ضمن، تمام رهبران روحانی ۱۲ حواری و طرفدار دارند. ۱۲ قبیلهٔ اسرائیل را ۱۲ فرزند حضرت یعقوب تشکیل دادند. مردم یونان، دوازده رب‌النوع را پرستش می‌کردند و ۱۲ شاهزادهٔ اسماعیلی وجود داشت. آذیریس مشهور و کبیر کشور مصر، دارای ۱۲ طرفدار، و کیت زال کو آتل^۱ آرتک‌ها، دوازده حواری داشت. دوازده رب‌النوع هم در صورتهای فلکی منطقه البروج برهمایی وجود دارد.

آرتور شاه مشهور دارای دوازده شوالیهٔ میزگرد بود. بودا دوازده مُرید و حواری داشت. معبد حضرت سلیمان دارای دوازده بخش بود، و دوازده محراب در سنت جیمز وجود داشت.

هیئت مدیره از دوازده مدیر یا عامل اجرایی تشکیل می‌شود و در هیئت ژوری در دادگاه، دوازده مرد و زن انجام وظیفه می‌کنند. در علم پزشکی (طب سنتی) دوازده نمک معدنی اولیه وجود دارد. هنگامی که بخواهیم وزن طلا را بسنجیم، بایستی دوازده اونس را برای هر پوند محاسبه کرد. همین‌طور هم برای اندازه‌گیری داروها و مواد مخدر دارویی. در هر فوت، ۱۲ اینچ وجود دارد، و از همه جالب‌توجه‌تر این است که املاح معدنی زمین، تحت تأثیر عدد ۱۲ قرار دارند. برای نمونه، تمام الماس‌ها، ۱۲ گوشه دارند و بایستی در امتداد این اضلاع بریده شوند.

همان‌طور که می‌دانیم، حضرت مسیح ۱۲ حواری برای خود برگزید (مجدداً عدد مفرد ۳ در زندگیش). اما در مورد رهبران روحانی و حواریان آنان بایستی گفت که عیسی سیزدهمین نفر بود یا استاد گروه. هر یک از حواریان او نشانهٔ یکی از دوازده صورت فلکی بودند. نفر سیزدهم، استادی است که آموخته است چگونه صفات مثبت هر یک از دوازده نشانهٔ صورت فلکی را با هم ترکیب کند و خصوصیات و جنبه‌های منفی موجود در هر یک از این صورتهای را خنثی سازد و بر آنها فایق آید. استاد می‌داند چگونه

1. Quetzalcoatl

شجاعت و معصومیت متعلق به ماه فروردین را با ثبات و شکیبایی ماه اردیبهشت درهم آمیزد، همین طور هم هشیاری ذهنی و تغییرپذیری ماه خرداد را با حساسیت و حالت حمایت طلبی ماه تیر، و شرافت و بخشندگی و عشق موجود در ماه مرداد را ترکیب کند. همچنین قوه تشخیص ظریف شهرپور را با عدالت طلبی و عدل و داد ماه مهر، و عمق آگاهی آبان را با صداقت و ایده آلیسم ماه آذر و خلاصه طاقت و فضیلت ماه دی را با رفتار پراغماض و الهام پذیری ماه بهمن و شفقت و روشن بینی ماه اسفند درهم آمیزد.

این استاد آموخته است که چگونه رفتار عجولانه و ناخودآگاه ماه فروردین و سماجت ماه اردیبهشت (که صبر وارونه و نقطه معکوس خصوصیت متولدان این ماه است)، نداشتن احساس مسئولیت ماه خرداد، ترسها و حس مالکیت ماه تیر، خودپسندی و غرور ماه مرداد، انتقادجویی های ماه شهرپور، همچنین تردید و شک ماه مهر و حس انتقامجویی و کینه توزی ماه آبان، رک گویی خشونت بار ماه آذر، خونسردی و جاه طلبی بیش از اندازه ماه دی، رفتارهای غیرقابل پیش بینی ماه بهمن و خلاصه خجلت و فریبکاری و فرار بودن ماه اسفند را از بین ببرد.

حال متوجه می شوید برای چه عدد ۱۳ (عدد استاد) آن گونه که مردم عموماً اعتقاد دارند، واقعاً عددی بدیمن و شوم نیست.

بنابر افسانه، هر یک از حواریان، تجسم کاملی از یک صورت فلکی منطقه البروج بوده است (با آمیزه ای از صفات منفی و مثبت موجود در آن ماه و صورت ویژه فلکی). در این افسانه ها همچنین آمده که پطرس (همچنان که ممکن است حدس بزنید) متولد ماه فروردین بوده، زیرا بی نهایت عجول و آتشین مزاج بوده است. (دقیقاً به خاطر ندارم کدامیک از آنها متولد مرداد بود اما از آنجا که پطرس نبوده، پس بی شک پطرس دارای قمر یا ستاره صعودکننده در ماه مرداد بوده است!)

یهودای بینوا (که از جنبه های منفی صورت فلکی خود استفاده کرده بود)

متولد آبان بود. یوحنا‌ی عزیز حضرت عیسی، متولد اسفند و توماس^۱ شکاک (طبیعتاً) متولد شهریور بود و غیره.

پل متولد خرداد بوده است و این به راستی درباره او صدق می‌کند. پل، حواری‌یی که آن چنان قدرت نطق و متقاعد ساختن دیگران را داشت که تقریباً از مأموریت غیرممکن آموزش یهودیان با موفقیت بیرون آمد، و اظهار داشت که عمل ختنه راه نجات است و در عین حال، موفق شد با قدرت کلام و سخنوری خود به قوم غیریهود بگوید که این عمل به هیچ وجه راه نجات همگان نیست. اگر نامه‌های پل را که برای رومی‌ها نوشته است بخوانید (بخش ۲ باب ۲۵ تا ۲۹) آن وقت خواهید دید چگونه با خصوصیات خرداد ماه او هماهنگی و مطابقت داشته و او چگونه از صفات حاکم بر این ماه، به نحوی استادانه استفاده می‌کرده است. خود من هر بار با خواندن این قسمت، با صدای بلند می‌خندم و از تیزذهنی و سخنان دوپهلوی مشخص خردادی او بسیار لذت می‌برم (البته با کمال احترام).

بعضی از فیلسوفان بسیار شرافتمند و هوشمند دوران کهن ادعا کرده‌اند که قدیس یوحنا‌ی غسل دهنده^۲ پیامبری متولد آبان بوده است (و احتمالاً قمر یا ستاره صعودکننده‌اش در ماه آذر بوده). در این باره هیچ شکی وجود ندارد که او شخص بسیار رک‌گو و صادقی بود (تا حدی خشن)، و با در نظر گرفتن شیوه زندگی عجیبش احتمالاً چندین ستاره نیز در ماه بهمن داشته است.

همین فیلسوفان و استادان علوم مکتوم ادعا کرده‌اند که حضرت مریم و

۱. هنگامی که حضرت مسیح پس از سه روز از زمان مرگش بر حواریانش ظاهر می‌شود و به آنها نوید می‌دهد که دوباره زنده شده است، تنها کسی که باز هم شکاک باقی مانده بود، توماس بود و حضرت مسیح را مشاهده نمی‌کرد تا بدانجا که حضرت مسیح می‌فرماید: «مرا لمس کن تا ببینی...» و توماس بعد از این کار، و هنگامی که ایمانش را راسخ می‌کند، موفق به دیدن و لمس کردن حضرت مسیح می‌گردد و از شک و تردید خود پوزش می‌طلبد و درخواست توبه می‌کند. — م.

۲. St John The Baptist (پسرخاله حضرت عیسی مسیح و پسر الیزابت). — م.

ماری مقدونیه^۱ هر دو متولد فروردین بوده‌اند، در ضمن در کتبی که تعدادی از منجمان به رشته تحریر در آورده‌اند، ادعا شده است که حضرت عیسی مسیح شخصاً متولد ماه مرداد بوده است (با آن که در نهایت استاد همه^{۱۲} صور فلکی گشت)، و به دلیل اشتباهات مختلفی که در تقویم‌های گذشته و حال وجود دارد، تولد او را در ماه ژانویه (دی) ثبت کرده‌اند.^۲

این نویسندگان منجم خاطر نشان کرده‌اند به غیر از اشتباهات تقویمی که محاسبه کرده‌اند، متوجه شده‌اند که امکان نداشته است که چوپانان در فصل زمستان گله‌های گوسفند خود را کوچ داده باشند (یعنی هنگامی که فرشته‌ای بر آنان نازل شد). آنان می‌گویند بهترین و پذیرفتنی‌ترین زمان برای راندن گله‌ها، اواخر ماه ژوئیه (اوایل ماه مرداد) تا اواسط ماه اوت (اواخر مرداد) بوده است؛ زمانی که آنان می‌توانسته‌اند گوسفندان خود را برای چرا به کوه‌ها و تپه‌های اطراف بیت المقدس و اورشلیم و ناصریه ببرند. بنابه گفته آنان، این، یکی از چندین مدرک پذیرفتنی است که حضرت عیسی را فردی متولد ماه مرداد اعلام کنند.

عقیده آنان، اظهارات الهام شده رودولف اشتاینر^۳ را به اثبات می‌رساند. این شخص ادعا می‌کرد که حضرت مریم و همین‌طور هم ماری مقدونیه، قطعات بریده شده روح، یا باطن رفیع ایزیس (الهه مصری) بودند و ایزیس روح همزاد و دوقلوی ایزیس بود که برادرش وی را به قتل رساند و به چهارده قطعه تقسیم کرد^۴. این کار برای این صورت گرفت چون ادعا شده

1. Mary Magdalene

۲. شاید از این رو که مرداد حاکم بر قلب و عشق و محبت است و عیسی مسیح پیام‌آور عشق به بشریت بود. — م.

۳. Rudolf Steiner، عارف مشهور آلمانی نویسنده: «مذاهب دنیا». — م.

۴. ایزیس فرعون مصر بود که با خواهرش ایزیس پیمان زناشویی بست و بر کل مصر حکمروایی داشت. اما همین فرعون به وسیله برادرش به قتل رسید زیرا این برادر به عشقی که بین ایزیس و ایزیس وجود داشت، حسادت می‌ورزید. شایع است ایزیس برای بازگرداندن شوهرش به دنیای اموات نیز پا گذاشت اما موفق به برگرداندن شوهرش به دنیای زندگان نشد.

است هر بار که یکی از قطعات روح یا جان اُزیریس (که توسط برادرش بریده شد و به چهارده نقطهٔ دورافتاده و گوناگون برده شد) مجدداً تولد می‌یافت، این طور تصمیم گرفته شده بود که این تولد در ماه مرداد و در صورت فلکی اسد (شیر) صورت بگیرد که حاکم آن خورشید است (و اُزیریس به عنوان «را» RA یا خدای خورشید نیز نامیده می‌شد). به همین دلیل می‌گویند حضرت عیسی هم یکی از تجسم‌های همان اُزیریس است (یعنی یکی از آن ۱۴ قطعهٔ بریدهٔ بدن اُزیریس که در کالبدی جدید تجسم یافته است). همچنین پیشگویی شده است که حضرت مریم باکره و مریم مقدونیه هر بار که به دنیا آیند، در ماه فروردین، در کالبدی تجسم خواهند یافت (فروردین تحت تأثیر مریخ قرار دارد). شایع است که در هر تولد، این دو زن هم مادر و هم محبوب و شریک عاطفی، برای هر یک از قطعات بدن اُزیریس که روی هم رفته ۱۴ تکه است، به شمار می‌آیند. دو نفر از گوروهای من چنین می‌گفتند که این پیشگویی را باید این طور تلقی کرد که قطعات تکه‌تکه شدهٔ اُزیریس، هر بار یا در ماه مرداد زاده خواهند شد یا ستارهٔ صعودکننده‌شان در مرداد قرار خواهد داشت، همچنین مادر و شریک عاطفی این قطعات تکه‌تکه شده نیز یا متولد فروردین خواهند بود و یا دارای ستارهٔ صعودکننده‌ای در ماه فروردین.

دو ستارهٔ ساکن وجود دارد که منجمان نام ایزیس و اُزیریس را به آنها داده‌اند. این دو ستارهٔ ساکن، از دیدگاه نجوم، طوری نقشه‌برداری شده‌اند که نشان می‌دهد تنها در دو موقعیت ذکر شده در گزارش‌های تاریخی دوران گذشته، به کرهٔ زمین نزدیک گشتند: نخستین بار به هنگام تولد فرزند حضرت مریم در اورشلیم، و دومین بار هم هنگام تولد فرانچسکو برنادون (قدیس سن فرانسوای آسیزی). بنابه اظهارات استادان، این امر نشان می‌دهد که هم حضرت عیسی و هم قدیس سن فرانسوا، تجسماتی از همان ۱۴ تکه بدن اُزیریس هستند. عرفا و متخصصین علوم متافیزیک ادعا دارند که آرتور شاه

به این ترتیب، اُزیریس فرعون و فرمانروای سرزمین اموات شد و پسرش هوروس فرمانروای سرزمین مصر شد. — م.

ولانسلوت^۱ شوالیه میزگرد نیز قطعه‌هایی از روح و روان ازیریس بوده‌اند. (قصر کاملوت^۲ افسانه نیست و کلیه ماجراهای آرتور شاه و دلاوران میزگرد واقعیتی است مربوط به روزگاران بسیار دور.)

دیگر این که همسر آرتور شاه گی‌نه‌ور^۳ و مادر آرتور شاه نیز هر کدام نیمی از قطعات روح تکه‌تکه شده ایزیس بوده‌اند. در ضمن گفته شده است ایزیس (همسر ازیریس) که روحش به دونیم گشت، بار دیگر در کالبد کِلِر فاوه رونه^۴ (بانوی فقر سن‌فرانسوای قدیس)، و بانویکا^۵ (مادر سن‌فرانسوای قدیس) تجسم یافت و به این ترتیب می‌توان از تناسخهای مکرر ایزیس به عنوان روح مادر و روح یار و شریک عاطفی، مثال زد. آن چه گفته شد توضیحی است پذیرفتنی درباره‌ی تردید شدید ملکه گی‌نه‌ور، زیرا این بانوی درباری در انتخاب میان آرتور ولانسلوت، به ناراحتی و رنج شدیدی دچار شد، چون نفس‌والایش هر دو آن دلاوران را به عنوان قطعات مجدداً تجسم یافته ازیریس شناسایی کرده بود.

از قرار معلوم، دوستاره ساکن ایزیس و ازیریس، در دوران باستان و در زمان موجودیت واقعی کاملوت یکبار دیگر به زمین نزدیک شدند، اما در گزارشها ثبت نگردیده است. اکنون منجمان حرکات این دوستاره ساکن را محاسبه کرده و اعلام داشته‌اند که در عصر دلو بار دیگر به زمین نزدیک خواهند شد.

۱. Lancelot (به روایات قدیم پسرخاله آرتور شاه) که عاشق همسر آرتور شاه بود.

۲. Camelot، نام قصر سلطنتی آرتور. برای توضیحات بیشتر به کتاب اسرار دوران باستان ترجمه اینجانب مراجعه فرمایید. - م.

3. Guinevere

۴. Clair Faverone، دختری که به خاطر عشق به سن‌فرانسوا از زندگی مجلل و اشرافی خود دست کشیده و همراه سایر فقرای شهر، به دنبال سن‌فرانسوا به راه افتاد و از مریدان او شد و مبدل به بانویی بسیار شریف و مؤمن و مقید به اصول مسیحیت گردید و تا هنگام مرگ، دست از دوست داشتن سن‌فرانسوا برنداشت. - م.

5. Pica

آن چه گفته شد دلالت بر این افسانه دارد که زمانی در عصر دلو، ۱۴ قطعه بدن و روح ازیریس در یک مرد حلول خواهد کرد و آن مرد نیز با ازیسیس که روح دونیم شده‌اش در زنی تجسم یافته است، وحدت خواهد یافت. بنابه پیشگویی، این دو، سپس نور عشق و صلح و نیکی را بر تاریکی و ظلمت موجود بر کره زمین خواهند تاباند و در سحرگاه تاریخ، دوهزار سال صلح و آشتی و دوستی را بنیاد خواهند گذاشت که در طول نیمه دوم عصر دلو آغاز خواهد گشت.

قسمتی از افسانه ازیریس - ازیسیس این است که فرایافت بسیاری از بزرگترین و مشهورترین قطعات موسیقی (اپرا و سنفونی) و کارهای ادبی این جهان، از جمله آثار شکسپیر است که استادان کارما بذر آن را در افکار این نویسندگان و موسیقی‌دانان پاشیده‌اند، به گونه‌ای که فلان قطعه بخصوص موسیقی اپرا و یا اثر ادبی قادر باشد ضمیرهای خودآگاهی رفیع هنوز در خواب زمینها را از جنبه‌های مختلف داستان عشق این دو روح همزاد، یعنی ازیسیس و ازیریس روشن سازد و آنها را از آن آگاه کند، کاری که تصمیم دارم در کتاب بعدیم برایتان شرح دهم.

در میان این داستانهای عاشقانه شورانگیز (که تنها فهرست بسیار کوتاهی از آنها را نام می‌برم) می‌توان از خانم باترفلای^۱ و ستوان عاشقش پینکرتون^۲، تریستان و ایزوت (چنانچه دقت کنید در نام تریستان و ایزوت^۳، نامهای ازیسیس و ازیریس پنهان شده است)... تایتانیا و اُبرون^۴، قهرمانان داستان

۱. Mrs Butterfly، نمایشنامه اپرا که داستان عشق یک زن ژاپنی است با چند قرن آداب و سنن فرهنگی ظریف کشورش در پشت سر، و یک صاحب منصب آمریکایی با تضاد شدیدی که با آداب و رسوم محبوبش احساس می‌کند. - م.

2. Pinkerton

۳. Tristan & Isolde، داستان عاشقانه قرون وسطایی که کسی نویسنده آن را نمی‌شناسد. لازم به ذکر است که این نام را (Isolt - Yseult - Isolda) نیز می‌نویسند. - م.

۴. Titania & Oberon، اثر شکسپیر.

رؤیای نیمه‌شب تابستان و رومئو ژولیت^۱، هاملت و اُفلیا^۲، و تعدادی دیگر را نام برد. دقت کنید که نام ایزیس در نام ایزیریس جای دارد. این به آن معناست که او همیشه از روح و جان محبوبش حمایت خواهد کرد و ممکن است دیگر هرگز در این کرهٔ زمینی از یکدیگر جدا و دور باقی نمانند.

در ضمن، باز هم پیشگویی شده است که خویشتن‌های واقعی ارواح وحدت یافته ایزیریس و ایزیس در اوایل عصر دلو شناخته و درک نخواهند شد. این کار از این جهت است که از بروز گناهان سیاه الهی و پرستش جلوگیری به عمل آید و امکان دارد که حتی خود آنها نیز متوجه هویت‌های اصلی خویش نگردند. با این وصف، با هماهنگی کامل، نور عشق و صلح و نیکی را در ظلمت و تاریکی ساطع خواهند کرد.

این افسانه‌ها اگر جامهٔ حقیقت بر تن کنند، بسیار عالی خواهد شد. همچون ترانهٔ قدیمی «شادی و خوشی باد بر جهان!» مادر زمین، بدون تردید از چنین نیکخواهی و محبتی، با آغوش باز استقبال خواهد کرد تا زخم‌های عمیق و تقریباً گشودهٔ خود را التیام بخشد. باز هم تکرار می‌کنم که عدد ۶ (عشق) هم از نظر علم اعداد و هم ریاضیات، بر عدد ۹ (جنگ و تضاد) پیروز است. افسانه‌ها و پیام اعداد همچون قطعات معما با یکدیگر تناسب کامل دارند و به معمای پیچیدهٔ یک پازل پایان می‌دهند.

۱. Romeo & Juliet، اثر شکسپیر.

۲. Hamlet & Ophelia، اثر شکسپیر.



٦

رنگین کمانهای فراموش شده

قدرت رنگها در زندگی شما...
هاله انسانی...

کم کردن و اضافه شدن همیشگی وزن: با کمک رنگها... و
سایر کارهای جادویی از جمله قدرت سنگها و کریستالها

شاید رنگ آمیزی جواهرگون رامبرانت و داوینچی
اصل بودند... و تنها آن‌گونه نقاشی نشده بودند
که زندگی از میان کریستالهای محبت و نیکی
نمایان می‌شوند...

تو امشب لبخندی به من زدی
در پایین پله‌ها

با یک دنیا عشق در چشمانت
تنها چیزی که بر زبان آوردی این بود:
«بیا فقط تو و من، فردا،

به هنگام طلوع خورشید در جنگل، به تنهایی قدم بزنیم،
پیش از آن که عالم از خواب بیدار شده باشد،
به تو نشان خواهم داد

چه کار کنی که گوزنی به کنارت آید
با یک جا ماندن و تکان نخوردن

و ساطع کردن یک دنیا مهر و محبت»
تنها چیزی که بر زبان راندم این بود:

«زنگ ساعت را برای پنج صبح آماده می‌کنم.»
اما ما هر دو چونان دو شیشهٔ رنگ آمیزی شده از

سرخ‌ی یا قوتی و آبی روشن و تند بودیم
و همه جا انباشته از صدای موسیقی بود.

* * *

اشخاصی که عمیقاً عاشق‌اند، به نظر می‌رسد با رنگهای طیف کاملاً تنظیم و هماهنگ گشته‌اند، زیرا با فرکانس بالاتری ارتعاش دارند. رنگ سرخ، از معمول سرخ‌تر می‌شود و آبی، آبی‌تر و زرد براقتر و روشنتر از هر رنگ زرد دیگر. در واقع عشق تمام حواس را این‌گونه تعالی می‌بخشد. عطرها، سرمست‌کننده‌تر می‌شود و موسیقی بیشتر الهام‌بخش می‌گردد. غذاها خوشمزه‌تر می‌شود و حس لامسه حساستر. روح‌های همزاد با ارتعاشی باز هم بالاتر از سایر عشاق به ارتعاش درمی‌آیند، و اغلب قادر می‌شوند هاله‌های اتریک^۱ و هاله‌های تابان^۲ یکدیگر را به چشم ببینند.

یکی از رنگین‌کمان‌های فراموش شده، هاله تابان انسانها است. این هاله تقریباً به فاصله پنج تا ۱۰ سانتی‌متری بدن گسترش دارد. هاله اتریک هم خطی است که پیرامون سر و بدن قرار گرفته است. بسته به وضعیت باطن روحانی که دارید، هاله اتریک ممکن است رنگی خاکستری (همچون دودسیگار) یا آبی، یا حتی سفید، لیمویی کم‌رنگ و یا زرین داشته باشد. هاله اتریک را با چشم فیزیکی با سهولت بیشتری به نسبت هاله تابان می‌توان مشاهده کرد. در فراسوی هاله اتریک شما، هاله تابان قرار دارد که همه رنگهای طیف رنگین‌کمان در آن است: بعضی از آنها درخشان، بعضی دیگر کدر و هر کدام با چندین سنایه روشن. این هاله تابان از یک تا یک و نیم متر شعاع دارد^۳، و در پیرامون بدن انسانها قرار گرفته است. هاله تابان، همان خودِ خود شما و کاملاً انفرادی و منحصر به فرد است، و شرایط و وضعیت

۱. Ethereal (سماوی - اتری - وابسته به عنصر آسمانی) در این‌جا منظور به هاله‌ای است که در اطراف بدن انسان قرار دارد و آن را احاطه کرده است - م.

۲. Aura (از واژه لاتین) به معنی هاله نورانی که تنها برخی از عرفا و روحانیون علوم متافیزیک قادر به مشاهده آن هستند - م.

۳. در واقع از سه تا پنج فوت. (هر فوت برابر ۳۰ سانتیمتر است.) - م.

بدن آسمانی شما را منعکس می‌سازد؛ بدنی که پیوسته خود را بر روی بدن فیزیکی قالب می‌سازد. گیاهان و حیوانات (حتی اشیاء) نیز دارای هاله تابان هستند. در شرایط مناسب، شما می‌توانید آن را با چشمان فیزیکی خود نیز رؤیت کنید که این کار، معمولاً از گوشه چشم فیزیکی مقدور است، یا آن که آن را با چشم سوم خود ببینید و یا با غده صنوبری که در مرکز پیشانی و در میان دو ابرویتان قرار دارد. به این ترتیب هنگامی که رسول ناصریه می‌گوید: «بگذار آنان که چشم دارند، ببینند، و آنان که گوش دارند، بشنوند.» به همین چشم سوم و گوش درونی (یا باطنی) اشاره دارد. جایی که می‌توان صدای آهسته و آشکار باطن رفیع را شنید. هاله تابان شما، شعاع بیضی شکل وسیعی است که دور تا دور بدنتان (جلو - عقب و دو طرف آن) را احاطه کرده است. رنگهای درون این شعاع دقیقاً انعکاس حالات عاطفی و ذهنی شما است و نیز از وضعیت سلامت جسمانی شما خبر می‌دهد که پیوسته در حال تغییر و تحول است. این هاله، در واقع رنگین‌کمان شخصی و منحصر به فرد شما است... همین‌طور هم ممکن است ابرهای تیره و تار افسردگی و بیماری‌هایتان باشد.

روزی روزگاری، در دوران بسیار دور گذشته، بسیاری کسان بودند که می‌توانستند هاله‌های تابان یکدیگر را ببینند، تقریباً همه انسانها قادر بودند دست‌کم هاله اتریک همدیگر را رؤیت کنند. هاله اتریک منشأ هاله نورانی است که در افسانه‌ها و داستانها می‌شنویم که در بالای سر روحانیون قرار می‌گرفته است و استادان نقاش روزگاران گذشته، آن را به تصویر می‌کشیدند؛ کسانی که خود، به عنوان مجرای باز برای استادان رفیع مورد استفاده قرار می‌گرفتند تا حقایقی را بازگو کنند. زمینیان مدت‌ها است که این قابلیت برای دیدن هاله تابان و یا حتی هاله اتریک را از دست داده‌اند. البته امروزه افراد معدودی هستند که در طول تناسخهای مختلف خود، هنوز هم موفق به حفظ این قابلیت شده‌اند. عارف دوست‌داشتنی ساحل ویرجینیا، ادگار کیس یکی از همین افراد است. او در هنگام کودکی می‌توانست هاله تابان کامل هر شخصی

را ببیند و سرانجام هنگامی که دریافت دیگران از این قابلیت محروم‌اند، شدیداً به شگفتی افتاد. از آنجا که وی قادر بود هر شخص حاضر در اطرافش را در رنگین‌کمانی از نور و رنگهای متغیر مشاهده کند، می‌پنداشت که دیگران نیز می‌توانند این چیزها را ببینند.

با آن که شما به‌طور موقت از قابلیت دیدن هاله‌های تابان محروم شده‌اید، هاله تابانتان برای سلامت جسمانی و تکامل و پیشرفت عرفانی و دستیابی به سعادت و نیکبختی شما اهمیتی حیاتی دارد. با آن که این هاله برای دیدگان شما در حال حاضر نامرئی است، لیکن همچنان وجود دارد. فضیلت و دانش باطنی شما، با شناسایی و درک موجودیت بسیار حقیقی این هاله آغاز می‌شود. گوروهای شخصی من، همین‌طور هم سایر استادانم، به من توصیه کرده‌اند که انسان باید مدام و با صدای بلند و در هر موقعیتی، ارتعاشات مثبتی از خود منتشر کند نه ارتعاشات منفی، تا باطن خود را سرانجام برای بازپس گرفتن این هدیه آماده سازد. به گونه‌ای واضح‌تر، هرگز با صدای بلند نگویند: «من نمی‌توانم هاله تابان مردم را ببینم. حتی هاله اتریک را نیز نمی‌بینم.» بلکه وقتی سرگرم بحث در پیرامون این مطالب هستید، با صدای بلند تکرار کنید: «من هنوز قادر نگشته‌ام هاله اتریک و یا هاله تابان انسانها را ببینم. اما می‌دانم که به زودی موفق به این کار خواهم شد. به این ترتیب، ضمیر ناخودآگاه شما، در نهایت این پیام را خواهد شنید و باطن رفیعتان به آن پاسخ خواهد داد.

تا زمانی که به زودی از راه رسد، می‌توانید کارهایی انجام دهید تا آگاهی خود را نسبت به هاله تابان ابراز بدارید و هاله تخم‌مرغ شکل اطراف بدنتان را حمایت کنید، آن را برق بیندازید و به چیزی اصیل و ناب مبدل سازید. همه کس از رفتار عجیب انسان، هنگام سوار شدن در آسانسور، به ویژه در آسانسوری شلوغ خبر دارد. بدون استثنا هر شخصی، به گونه‌ای بسیار عجیب، معذب و متوجه خود است. اکثر مردم یا به پنجه‌های پای خود می‌نگرند و یا با توجهی خاص، به تغییر اعداد طبقات در بالای سرشان، که در

هر طبقه با چراغی روشن می‌شود، چشم می‌دوزند در حالی که خطوط چهره همه، بسیار جدی است و انگار همه سرگرم شمارش معکوس برای پرتاب آخرین موشک اتمی هستند. این حالت تا هنگامی ادامه دارد که به طبقه مورد نظرشان نرسیده باشند. همین که به مقصدشان می‌رسند، اغلب با آهی از آسودگی خیال از آسانسور خارج می‌شوند.

اختلاط و قرار گرفتن هاله‌های تخم‌مرغی شکل استفاده‌کنندگان از آن آسانسور شلوغ، چیزی است که موجب این واکنش و معذب بودن همه می‌شود. (به استثنای تعدادی متولدان خرداد پرحرف و زودجوشی که عادت دارند با نیمه دیگر وجودشان مدام مخلوط شوند^۱). هنگامی که هاله تابان تخم‌مرغی شکل شخص دیگری بر روی هاله تابان شما می‌افتد یا با آن تماس پیدا می‌کند، بی‌درنگ می‌توانید آن را حس کنید (گاهی اوقات با شدت و گاه به سختی)، اما این ارتباط و تماس همیشه حس می‌شود. به همین دلیل هنگامی که شخصی آهسته پشت سر شما حرکت می‌کند و پاورچین پاورچین می‌آید تا غافلگیرتان سازد، یا از کنار شما بگذرد، می‌توانید حضور این شخص را پیش از آن که حتی او را دیده یا صدایش را شنیده باشید، حس کنید. دلیل آن این است که تخم‌مرغ هاله‌ای دیگری به هاله تابان شما نفوذ پیدا کرده است.

در ضمن، اشخاصی هم هستند که اصرار دارند به هنگام حرف زدن به شما نزدیک شوند، امری که موجبات ناراحتی و عذاب شما را فراهم می‌آورد. آن چه موجب ناراحتی شما می‌شود این است که این شخص با هاله تابان تخم‌مرغی شکل خود، به درون هاله تابان شما رخنه کرده است. البته والدین و فرزندان از این در هم نفوذ کردن هاله، لذت وافر می‌برند، اما ممکن است برای سایر اشخاص موجب ناراحتی فراوان گردد. هنگامی که من در چنین وضعیتی قرار می‌گیرم، همیشه تا آنجا که برایم مقدور باشد، با

۱. علامت جوزا یا خرداد علامت ماه دو برادر دوقلو است و نویسنده از این برادر دوقلوی سمبولیک هر متولد خرداد سخن می‌گوید. - م.

لبخندی محترمانه می‌گویم: «شما به هاله تابان من رخنه کرده‌اید، اشکالی ندارد اندکی عقب بروم؟» این پاسخ به نزدیکیهای ناخواسته و غیرمنتظره، دلیل اصلی بر زبان راندن جمله مشهور و خودمانی سالهای دهه هفتاد و هشتاد میلادی مردم شده است: «من به فضای خودم احتیاج دارم.» یا «جای نفس کشیدنم را به من بده. فضایی برایم ایجاد کن!»

جنس رنگین‌کمان شخصی شما (همان هاله تابان تخم‌مرغی شکل) الکترومغناطیسی است، بنابراین در هنگام آمیزش با مردم (به هنگام خرید یا کار یا قدم زدن)، هاله تابان شما به‌طور مغناطیسی، تکه‌ها و قطعات ریزی از جنس هاله تابان دیگران را به خود جذب می‌کند. این تکه‌ها، با قطعات مغناطیسی عواطف و احساسات منفی خود شما نیز که در طول روز احساس کرده‌اید، مخلوط می‌شود. در این هنگام است که هاله تابان شما به تمیز شدن نیاز پیدا می‌کند.

هنگامی که شما استحمام می‌کنید (یا ترجیحاً دوش می‌گیرید)، تمام این قطعات ریز مغناطیسی که از دیگر مردم جمع‌آوری کرده‌اید، همین‌طور هم تمامی عواطف و احساسات منفی که در وجودتان پدید آمده است، همراه با آب شسته می‌شود و از بین می‌رود. بنابراین عنصر آب این تأثیر نیکو را بر پوسته و ماهیت هاله تابان دارد. آن هنگام که سرگرم شستشو هستید، هاله تابان به آهستگی به درون بدن برمی‌گردد، به طوری که اگر عارفی شما را ببیند، قادر به رویت هاله تابان یا اثریک شما نخواهد بود. آیا تاکنون دقت کرده‌اید که هر بار پس از استحمام و بیرون آمدن از زیر آب، به مدت سی تا شصت ثانیه احساس ضعف و سستی می‌کنید؟ علت آن است که هاله تابان شما به درون وجودتان فرو رفته است. سپس با خشک کردن بدن، احساس ضعف نامحسوستان، بی‌درنگ با نوعی انرژی و احساس مطبوع جایگزین می‌شود. این به آن علت است که هاله تابان شما دوباره به تدریج خود را از درون بدنتان بیرون می‌آورد و در وضعیت طبیعی خود قرار می‌گیرد و به درخشش خود ادامه می‌دهد، در حالی که از تمامی تکه‌ها و خرده‌های انرژی

الکترومغناطیسی منفی خود یا دیگران پاکیزه گشته و آب، همه آنها را از روی هاله تابان شما شسته و از بین برده است.

برای همین است که یکی از پندهای روحانی ما درباره نظافت است: «تمیزی و بهداشت همچون خداپرستی است.» (و یا بنابه فرمایش رسول اکرم: «النظافت من الایمان.») غیر ممکن است که هر فرد تا مدتی پس از استحمام، احساسات منفی (به هر نوع و شکلی) داشته باشد؛ یعنی همان افکار و اندیشه‌هایی که تا پیش از شستشوی بدن وی را در بر گرفته بود و با تأثیرات منفی بمبارانش می‌کرد. هنگامی که احساس خستگی، خشم، ترس، اندوه و یا نگرانی می‌کنید، حتماً به حمام بروید و سعی کنید هاله تابان خود را شستشو دهید و آن را پاک کنید. پس از آن امکان ندارد احساسات منفی را حتی با درجه‌ای کم در وجودتان داشته باشید. شما آرامتر خواهید شد و احساس صلح و آرامش بیشتری خواهید کرد و قادر خواهید بود با مسایل و مشکلاتی که موجب پیدایش نگرانی و اضطراب شما شده است، بهتر کنار بیایید. این وضعیت دست‌کم چندین ساعت به درازا می‌کشد، یعنی تا زمانی که هاله تابان شما دوباره با تکه‌ها و ذرات کوچک منفی‌گرایی دیگران و همین‌طور هم روند ذهنی خود شما آلوده شود.

پزشکان، با آن که نمی‌دانند این وضعیت به چه جهت وجود دارد، و اساساً از نحوه کاربرد آن اطلاعی ندارند، لیکن در آسایشگاه‌های روانی اغلب به بیماران روانی که در وضعیت وخیمی به سر می‌برند، دستور می‌دهند در یک وان با آب جاری دراز بکشند (آب گرمی که برای مدت زمانی بخصوص به درون وان ریخته می‌شود). روش خیس کردن مردم خشمگین و عصبانی در تظاهرات نیز یکی از شیوه‌های بسیار نامطلوبی است که پلیس و مجریان قانون به کار می‌گیرند، اما آب دارای خاصیت آرام کردن و تخفیف دادن خشونت و غضب و بازگرداندن ثباتی موقت است. این عمل، کاری بسیار ناپسند و زشت است، اما باز هم تکرار می‌کنم، این کار را انجام می‌دهند زیرا به تأثیرات آب بر هاله تابان انسانها پی برده‌اند؛ حتی کسانی که از واژه هاله

نیز چیز چندانی نمی دانند و یا تصویری نادرست از آن دارند. سایه روشن‌های طیف رنگین‌کمان و موسیقی کرات (رنگ و صوت) نیرویی بی نهایت بزرگ و هنوز ناشناخته را بر هر قسمت از زندگی ما، از کالبد جسمانی گرفته تا روح و اندیشه و سلامت احساسی و عاطفی و روابط شخصی اعمال می‌کند. رنگین‌کمان‌های فراموش شده و ترانه‌های از یاد رفته. (درباره قدرت صوت در بخش دیگری از کتاب سخن خواهم گفت.)

رنگ سرخ را در نظر بگیرید (سرخ تند یا سرخ یاقوتی). این رنگ تأثیر شگفت‌آوری بر آگاهی در حال خواب دارد و ارتعاشات ویژه‌ای در مغز و ذهن ما پدید می‌آورد - واکنش‌هایی مشخص و طبیعی. بدبختانه، اشخاصی که مسئول امور ترافیک و راهنمایی و رانندگی بوده‌اند از معنای متافیزیکی رنگ سرخ (که آن را برای فرمان توقف و ایست)، و رنگ سبز (که برای فرمان حرکت در نظر گرفته‌اند)، هیچ اطلاعی نداشته‌اند. برای ضمیر ناخودآگاه ما، رنگ سرخ به معنی «برو! برو! حمله کن!» است و برعکس رنگ سبز پیام: «ایست! توقف کن!» را به ضمیر ناخودآگاه ما می‌دهد و به این معنا است «خونسرد باش! صبر کن! استراحت کن!» اشخاص ناآگاهی که علایم راهنمایی و رانندگی را درست کردند، یعنی رنگ سرخ را برای ایستادن و رنگ سبز را برای حرکت در نظر گرفتند، تصور می‌کردند که رانندگان می‌توانند رنگ سرخ را به عنوان علامت «خطر» تعبیر کنند (و به راستی هم این طور است البته برای ضمیر خودآگاه ما) اما به خاطر داشته باشید که پیام رنگ سرخ برای ناخودآگاه ما همیشه یعنی «برو! برو! بتاز! حمله کن!»

من در این زمینه تحقیقات فراوانی به انجام رساندم و پی بردم که تا سالها پس از استقرار نخستین چراغ‌های راهنمایی اولیه سرخ و سبز، جرایم حرکت در چراغ قرمز بی اندازه در حد بالایی قرار داشت و کم‌کم از مقدار آن کاسته شد و رانندگان به تدریج واکنش‌های اولیه و اساسی برنامه‌ریزی شده خود را نسبت به رنگ‌های سرخ و سبز، تغییر دادند. در مورد جرایم مربوط به حرکت در هنگام چراغ قرمز باید گفت بیشتر کسانی که مرتکب این عمل غیرقانونی و

اشتباه می‌شدند، گیج و متعجب به نظر می‌رسند و اغلب قادر به دادن کوچکترین توضیحی برای این عمل خود نیستند.

در ساعاتی که ترافیک در شهرهای بزرگ سنگین است، اغلب مشکلات ترافیکی فراوانی رخ می‌دهد که دلیل آن همین پیام اشتباه چراغ سبز است که به اصطلاح چراغ حرکت محسوب می‌شود. اتومبیلها شروع به بوق‌زدن می‌کنند که در حکم شکوه و شکایت کرکننده و پرخاش از جانب سایر اتومبیلها به اتومبیل جلویی آنها است. اتومبیلی که راننده آن اغلب پشت فرمان نشسته و در خلسه آرامی فرورفته است و به چراغ سبزی می‌نگرد که حیثاً به ضمیر خود آگاه او اعلام می‌کند: برو! اما در عین حال پیامی برخلاف این، به ضمیر ناخودآگاه وی می‌رساند و می‌گوید: «خونسرد باش. اندکی صبر کن و استراحت کن!»

لذا، توصیه‌ای دوستانه: از چراغ قرمز رد نشوید - هرگز. با وجود این اگر چنانچه وضعیتی پیش آمد که افسر رانندگی و راهنمایی شما را متوقف و متهم به گذشتن از چراغ قرمز کرد، بی‌درنگ به این کار اعتراف کنید و با شرمندگی بپذیرید که به راستی مرتکب چنین خلافی شده‌اید، یا آن که با ادب و احترام بسیار به او بگویید که تصور نمی‌کنید عمل خلافی انجام داده باشید (البته به شرط آن که به راستی از چراغ قرمز رد نشده باشید!) و گرنه به نظر من عاقلانه نیست سعی کنید برای این مأمور اجرای قانون توضیح مفصل دهید که تقصیر شما نبوده است و تنها به پیامهای ضمیر ناخودآگاهتان گوش کرده‌اید، و این که خالقان چراغهای راهنمایی از لحاظ علوم متافیزیکی کوررنگی داشته‌اند. مگر آن که دوست داشته باشید صاحب برگ جریمه‌ای بسیار زیبا شوید که مأمور راهنمایی بدون اتلاف وقت برایتان صادر می‌کند. (البته اگر افسر راهنمایی متولد اسفند و دلنازک و رحیم باشد، وضع فرق می‌کند.)

ممکن است شما به این مسایل آگاه باشید، اما این به آن معنا نیست که کل عالم به اندازه شما از آن مطلع باشند، (به ویژه اداره شهربانی و پلیس) البته رئیس پلیس کریپل کریک یعنی آقای دیل سیپسون، جزو معدود افسران

پلیسی است که چنین توضیحاتی را از جانب شما می‌پذیرد! اما این امکان هم نیست که شما در این شهر از چراغ قرمز رد شوید، زیرا کریپل کریک اصلاً هیچ چراغ قرمزی ندارد و همه چیز در آنجا به رنگ سبز است و... آرام.

اجازه دهید اندکی دیگر به رنگین‌کمان گمشده (یا فراموش شده) هاله تابان شما بازگردیم. انسانها در دوره‌ای از زمان (زمانهای بسیار دور) کاملاً قادر به دیدن هاله‌های تابان بودند. همچنان که ادگار کیس، این توانایی را داشت و بعدها کسان دیگری نیز از راه رسیدند که مدعی دیدن هاله تابان بودند. این انسانها در ضمن قادر بودند معانی رنگهای هاله را نیز تعبیر و تفسیر کنند. برای نمونه، رنگ بخصوصی از سبز کاهویی مایل به لیمویی در هاله تابان، نشان‌دهنده حسادت و مالکیت شدید است. سرخ تیره جگری نشانه خشم و عصبانیت است. نوعی رنگ زرد خردلی نشان ترس است و رنگ آبی تیره از افسردگی خبر می‌دهد. ارغوانی حاکی از شهوت و خواسته‌های جنسی است، و رنگ سیاه نشانی از افسردگی و غربت و دلتنگی و حالت اندوهی عبوسانه و حس انتقامجویی است.

زبان انگلیسی (آنگلو ساکسون) از زبان رنگها کمک گرفته (بعداً در مورد زبان انگلیسی در بخش علم لغات به تفصیل سخن خواهم گفت) و این آگاهی را به مردمان این دوره و زمانه که کوچکترین آگاهی از جملات به کار برده شده خود ندارند، به میراث گذشته است. جملاتی همچون: از فرط حسادت و حسرت مثل نخودفرنگی سبز شده بود. او دارای خلق و خوی سرخ شدیدی است. و یا او ترسوئی زرد رنگ است. رنگ آبی به خود گرفته. توی خلق سیاهش فرو رفته است. و... مردم هرگز از خود نمی‌پرسند که چرا چنین اظهار عقایدی می‌کنند. مگر صورت شخص به هنگام حسادت و حسرت به رنگ سبز کاهویی درمی‌آید؟ و مگر ممکن است صورت شخصی به هنگام خشم به راستی به رنگ سرخ آجری درآید و از فرط ترس زرد شود؟ آیا به راستی رنگ چهره انسانها به هنگام افسردگی و دلتنگی آبی می‌شود؟ و یا در هنگام انتقامجویی و احساس غم و غربت به سیاهی می‌گراید؟ البته که چنین

نیست. مردم هنگامی از چنین جملاتی استفاده می‌کنند که بخواهند خلق و خو و یا حالت روحی موقت شخصی را بیان کنند یا با کمک چشم سوم ناشناخته خود در حال دیدن هاله تابان کسی هستند، یا آن که از یک سری داده‌ها و اطلاعات فاضلانه و عاقلانه کهن پیروی می‌کنند که هنوز هم در ضمیر قومی و همگانی به ارث مانده است و تطابق بعضی از رنگها را با بعضی از عواطف و احساسات بشری بیان می‌دارند که در رنگین‌کمان فراموش شده‌ای که هاله تابان تخم‌مرغی شکل همه است، وجود دارد.

از رنگ می‌توان با نتایج تکان دهنده‌ای در هر زمینه کاری و در هر بخش از زندگی استفاده کرد. قدرت و نیروی آن، به تازگی بر انسان آشکار شده است و دنیای پزشکی مدت زمان کوتاهی است که به استفاده از این روش پرداخته است. همین‌طور هم در بیمارستانهای روانی، دنیای طراحی و مدلباس، امور تجاری و بازرگانی و شرکتهای بزرگ.

رازی جادویی

یکی از عمده‌ترین نگرانیهای کنونی کشور امریکا و نیز سراسر جهان افزایش یافتن وزن خانمها و آقایان است؛ به دلایلی که برای شما توضیح خواهم داد، تمام رژیم‌های غذایی در تأثیرگذاری برای کم‌کردن همیشگی وزن، همین‌طور هم افزایش آن عاجز و ناتوان است و به‌طور کلی بعضی از رژیم‌های غذایی هم برای سلامت بدن زیان‌بار است و هم پیگیری دستوره‌های آن ممکن است بسیار سخت و پیچیده باشد. افزایش و یا کاهش وزن به شکلی موفقیت‌آمیز و همیشگی، تنها به وسیله رنگها امکان‌پذیر است و از کالری‌ها نباید کوچکترین انتظاری داشت. به نظر می‌رسد همه دنیا تنها از دو نوع مردم تشکیل شده است: «تپل‌هایی که تمایل دارند از وزن بدن خود بکاهند، و لاغرهایی که می‌خواهند اضافه وزن پیدا کنند. (به غیر از این، هنرپیشگان مرد و زن جهان نیز روزی به یکی از این دو گروه تعلق داشته‌اند.) این روزها، محبوبترین موضوع برای کتابها و روزنامه‌ها و مقالات مجله‌ها

و مصاحبه‌های تلویزیونی، مسئلهٔ رژیم است. رژیم. رژیم. رژیم! ورزش. ورزش. ورزش!

کتابهای رژیم و ورزش و نوارهای ویدئویی در این موارد، چیزهایی هستند که امروزه تمام بازارهای جهان را به خود اختصاص داده است. البته با این نتیجهٔ ناامیدکننده که هنوز هم همان تعداد تپل و همان تعداد لاغر در جهان داریم. آن دسته از اشخاصی که به‌طور موقت وزن خود را کم می‌کنند، خیلی زود دوباره به وزن سابق خود بازمی‌گردند و کسانی که به‌طور موقت وزن اضافه کرده‌اند، به سرعت به وزن اولیهٔ خود برمی‌گردند.

انواع گوناگون رژیم‌ها را به ما پیشنهاد داده‌اند: از رژیم‌های دارای پروتئین بالا و یا رژیم‌هایی با درصد پروتئین پایین گرفته تا رژیم‌هایی که هیچ درصد پروتئینی ندارد. همین‌طور هم رژیم‌هایی با درصد کاربوهدرات بالا - پایین - یا هیچ درصد. رژیم‌های عجیبی هم وجود دارد که نام رژیم برنج، رژیم موز، رژیم آوکادو^۱، رژیم گوشت خام و نظایر آنها را بر خود دارند، همین‌طور هم رژیم‌هایی هست با چنان برنامهٔ غذایی دشواری که شخص رژیم‌گیرنده مجبور است یک سرآشپز مخصوص به‌طور تمام وقت به استخدام خود در آورد تا با دقت و وسواس تمام از پس تعداد بُرشهای فلان میوه و تعداد قاشق‌های پر یا کم فلان مواد غذایی برای هر بار غذا خوردن برآید! ما در ضمن رژیمی داریم به نام رژیم شیرینی. رژیم دیگری داریم به نام رژیم نوشابه و مایعات، رژیم‌هایی که دکتران سرشناس آنها را تأیید کرده‌اند و کارشناسان امور غذایی از آنها بسیار تعریف و تمجید می‌کنند، اما مسئله این است که: هیچ یک از این رژیم‌ها مؤثر نیست. بعضی از آنها، در مدت‌های کوتاهی از زمان موفقیت به همراه دارد اما پس از چندی، شخص رژیم‌گیرنده

۱. Avocado، میوهٔ سبز رنگ بسیار خوش‌طعم که مانند پرتقال باید پوست آن را کند و می‌توان به عنوان پیش‌غذا و یا سالاد، با انواع سسهای سالاد یا سرکه و حتی آب‌لیمو میل کرد. این میوه به قدری چرب و دارای کالری بالا است که به عنوان تک‌غذا، در رژیم‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و از عصارهٔ این میوه برای تقویت و حالت دادن به مو، شامپو نیز درست می‌کنند. - م.

بار دیگر به سر جای اول می‌رسد و مجبور می‌شود که دوباره همه چیز را از نو آغاز کند. در ضمن، چه تپل‌ها و چه لاغر‌ها مجبورند برای به دست آوردن وزن مورد نظر خویش به انواع ورزش‌ها دست بزنند، از جمله ورزش جاگینگ (یا دو)، رقص و ورزش با آهنگ و یا کار با دستگاه‌ها و ماشین‌های بسیار پیچیده و خسته‌کننده ورزشی.

بعضی از اشخاص، با شور و اشتیاق حاضرند قسم بخورند که جدیدترین رژیم، اثری بسیار نیکو بر آنان داشته است و بعضی دیگر به آن رژیم‌ها، انواع ناسزا و فحش‌های رکیک موجود در دنیا را نثار می‌کنند. در مورد مقدار غذا باید گفت که بعضی از افراد به اصطلاح مانند گاو می‌خورند، اما همچنان لاغرند، اما بعضی دیگر مانند فیل می‌خورند (یعنی خیلی کم) و شکل و قیافه‌شان هم درست مثل فیل است! بعضی از مردم کالری‌های غذایی خود را طوری محاسبه می‌کنند که انگار سود و زیان بانکی خود را می‌شمارند و بعضی دیگر اصلاً اهمیتی به کالری‌ها نمی‌دهند و بدنشان را از انواع خوراکی‌ها و خوردنی‌های گوناگون پر می‌کنند. شخص گیاهخوار معتقد است که خوردن گوشت موجب افزایش و یا کاهش وزن می‌شود (که در واقع توضیح دوم صحیح است) و شخص گوشتخوار و عاشق کباب و استیک، در برابر غذای گیاهخواران، دماغش را به عنوان نفرت و تمسخر بالا می‌گیرد و به آن غذای مخصوص خرگوش‌ها به چشم خوراک نگاه نمی‌کند.

میلیونها نفر از مردم خود را گرسنه و تشنه نگه می‌دارند و انواع روزه‌ها را می‌گیرند تا وزن خود را کم کنند، اما با گذشت چند هفته، چربی و مواد اضافی گوشتی به بدنشان بازمی‌گردد.

روزه گرفتن به عنوان وسیله‌ای برای پاک‌کردن درون بدن، بسیار عالی است، همین‌طور هم از نظر روحانی و عرفانی، و بهتر است در هر ماه دست‌کم ۳ روز روزه بگیرید، اما این کار اصلاً هیچ ربطی به کاهش همیشگی وزن ندارد.

میلیونها نفر دیگر از مردم سعی می‌کنند با بلعیدن انواع و اقسام مواد آکنده

از کالری بر وزن بدن خود بیفزایند و هیچ اهمیتی به مرضی مانند بالارفتن کلسترول نمی دهند، اما باز هم می بینند که دور یقه پیراهنشان، هنوز به اندازه یقه نوجوانان است و خانمها هم مشاهده می کنند که از لاغری هیچ حالت زنانه ای ندارد، و هم آنها و هم آن آقایان باید از مغازه های نوجوانان پوشاک بخرند.

در این هنگام است که پای پزشکان به میان کشیده می شود. (خواهش می کنم سجده کنید!) پزشکی می گوید که ناراحتی شما به غده تیروئید یا کبد یا جای دیگری از بدنتان مربوط است و پزشکی دیگر می گوید که تنها علاج شما ویتامین است. پزشک دیگر اظهار می دارد که خوردن ویتامین خطرناک است و امکان دارد مصرف بیش از حد آن دلیل اصلی مشکل وزن بدن شما باشد. متعصبان افراطی و طرفدار غذاهای بهداشتی^۱، تبلیغ می کنند که چیز مورد نیازتان: گندم، سبوس و ویتامین است و باید از خوردن هرگونه فرآورده های شیری پرهیز کنید، چه در حال کم کردن وزن هستید و یا اضافه کردن آن. بعضی فالگیران و مدیوم های دارای حس ششم نیز هستند که همیشه در گوشه و کنار مخفی شده اند تا به شما اطلاع دهند که کالبد سماوی شما است که این دردسرها و ناراحتی ها را پدید می آورد و این که نیاز دارید ذکرها و مانتراهای خود را بیش از پیش تکرار کنید.

عرصه رژیم، گودالی است پر از افعی های پیچ و تاب خورده تضادها و سیرک بزرگی است از فعالیت نابجا و به هم ریخته که برای روح و فکر کاملاً خسته کننده است. (چه رسد به بدن بینوای زجر دیده کتک خورده ماساژ دیده دویده شده کشیده شده دردناک چاق یا لاغر.)

آیا شما جزو گروه تپل ها هستید؟ از وزن زیادی رنج می برید و آرزوی لاغر شدن دارید؟ آیا شما جزو گروه لاغرها هستید؟ از آن اشخاص ضعیف و رنجور که در آرزوی قوی شدن و چهارشانه بودن می سوزید؟ (اگر مرد باشید) و یا در آرزوی داشتن بدنی پر و دارای انحنای مناسب پرپر می زنید

(اگر زن باشید)؟

یا نکند از بدن بی‌عیب خود کاملاً احساس خرسندی می‌کنید؟ چنانچه پاسخ شما به پرسش آخر من بلی باشد، بهتر است از مطالعه این بخش از کتاب صرف نظر کنید اما بخش رنگها را بخوانید. چنانچه پاسخ شما به دو پرسش اول من بلی باشد، به خواندن مطالب بعدی ادامه دهید. قرار است به زودی چوب جادویی که از روزهای کهن عهد کیمیاگری به جا مانده است، ضربه‌ای به شما بزند و از یکی از اسرار خرد و دانش عالم هستی، سر درآورد که هرگز در صورتان نیز نمی‌گنجید وجود خارجی داشته باشد. در یکی دو صفحه قبل گفتم که کم کردن وزن اضافی و یا افزودن بر وزن و چاق شدن برای همیشه، تنها به کمک رنگ ممکن است و نه با کمک کالری‌ها. کالری تنها یک واحد اندازه‌گیری حرارت و انرژی است و چیزی نیست که باعث کم یا زیاد شدن وزن باشد. در یکی از همین روزهای زیبای عصر جدید، اندیشمندان حرفه پزشکی به تأثیرات رنگ پی خواهند برد و نیز اقرار خواهند کرد که کالری هیچ تأثیری بر روی وزن ندارد. با این وجود، این مطلب بسیار مهم است: شما می‌توانید با اضافه کردن و یا اجتناب کردن از استفاده از کالری، به وزن خود اضافه کنید و یا برعکس از آن بکاهید زیرا مغز شما پیوسته با این داده‌ها و اطلاعات نادرست برنامه‌ریزی شده است که: کالری‌ها کلید اضافه و یا کم کردن وزن است. این فکر در ذهن شما جای می‌گیرد و ضمیر ناخودآگاهتان شما را وادار به چاق شدن یا لاغر شدن می‌کند. مغز برنامه‌ریزی شده، استاد شعبده‌باز و ساحر بسیار زبده و ماهری است. با همه اینها، دروغ، دروغ است و راست، راست است.

حقیقت این است که: کالری‌ها هیچ ارتباطی با وزن بدن شما ندارد. استاد هاتایوگا - ذن بودیت من الطفاً به مقدمه کتاب مراجعه کنید | در طول آن روز عجیب سال نو، به هنگام گفت و گوی محرمانه و سحرآمیزمان، برایم تعریف کرد که یکبار به صحرا رفت تا بمیرد. (من مطمئن نیستم این داستان واقعی بوده باشد، شاید روش این گورو برای پاشیدن بذر فریافت‌های

متافیزیکی و عرفانی در ذهن من، به این گونه بوده است.)
 او گفت که در حدود چهار هفته در آن صحرا باقی ماند. او تنها سه مخزن
 بزرگ آب به همراه خود برداشته بود که هر چند وقت یکبار مقداری از آن را
 مزه مزه کند تا بتواند تا آخرین لحظهٔ زندگیش، هشیار و آگاه باقی بماند و از
 حضور ذهن درستی بهره مند باشد.

او تعریف کرد که از توهمات و تصاویری که از مغزش می گذشت،
 جنگلهای بسیار انبوه و سرسبزی بود که رودخانه ها و جویبارهای بی شماری
 آکنده از آب آبی رنگ متمایل به سبز داشت و بسیار زلال و تمیز بود. (سعی
 کنید رنگ سبز و آبی موجود در تصاویر ذهنی این گورو را در نظر آورید و در
 مورد آنها تعمق کنید.) این شخص در طی مدت خودکشی آگاهانه اش در آن
 صحرا، و با گرسنگی کشیدن، دوستی و رفاقتی را با یک موش کوچک و
 عجیب صحرائی آغاز کرد. او می گفت آن موش، در کنارش می نشست و در
 سکوت با او ارتباط برقرار می کرد. این شخص نخست به سرعت وزن کم کرد
 و در هفته سوم چنان لاغر و نحیف شد که استخوانهای بدنش از زیر پوست
 بیرون زده بود. سپس به گونه ای غیرمنتظره، تقریباً به همان سرعتی که وزن کم
 کرده بود، شروع به چاق شدن کرد. در پایان هفته بعد، در حالی که هیچ لقمه
 غذایی هنوز به دهان نگذاشته و تنها جرعه های کمی آب نوشیده بود، متوجه
 شد که وزن معمول و طبیعی خود را بازیافته است.

در پایان این داستان (چه حقیقت داشت و چه صرفاً به منظور آموزش من
 نقل شد) این گورو با خونسردی اعلام کرد: «به این ترتیب بود که سالها پیش
 متوجه شدم کمی یا زیادی وزن، هیچ ارتباطی با کالری ندارد، که البته آن هم
 بستگی به تسلطی دارد که شخص می تواند بر روی مغز نادرست برنامه ریزی
 شده اش داشته باشد.» او از اسرار رنگها برایم سخن نگفت، و در طی
 آموزشهای خود حرفی از آن نزد، زیرا احتمالاً می دانست که قرار است
 چندی بعد، خودم شخصاً از این قسمت ماجرا آگاهی یابم، یعنی در مدت
 گوشه نشینی ام که برایم در کوهستان پیش بینی کرده بود، و آگاهی من از اسرار

رنگها، به یاری معلمی که قرار بود بدون اطلاع من، از راه برسد تا راهنمایم کند، تکمیل شود.

ما درباره توهّمات و خیالات واهی کالری بعداً بحث خواهیم کرد، اما اجازه دهید نخست از رابطه میان رنگ و وزن سخن بگوییم. هر دو گروه لاغر و چاق، به یک ناراحتی دچارند: نامیزان بودن رنگ در هاله تابان بدن. آنان به بیماری لاک (LOCK) مبتلا شده‌اند. یعنی مخفف: نداشتن هماهنگی در رنگها (Lack Of Color Harmony). حال می‌توان پرسید: چگونه امکان دارد رنگها در افزایش یا کاهش وزن، مؤثر باشند؟

غذا (بدون آن که اهمیتی به ارزش کالری آن بدهید) هیچ چیز نیست، مگر نور و رنگ. گیاه در حال رشد (میوه یا سبزی) از نور خورشید بهره می‌برد و آن را به کمک مراحل فتوسنتز، به رنگهای بخصوصی مبدل می‌سازد. هنگامی که این مواد خوراکی را به بدن خود وارد و آن را هضم می‌کنید، مواد آن خرد، و بار دیگر به نور و رنگ تبدیل می‌شود. نور و رنگ رابطه‌ای اتصالی بین ایده و فرم (نظر و شکل)، ضمیر خودآگاه و مافوق خودآگاه (باطن رفیع) پدید می‌آورد. درست همان‌گونه که در گیاهان در حال رشد، رابطه مستقیمی میان نور و بروز رنگ وجود دارد.

بیماری لاک در وضعیت کمی وزن در اشخاص لاغر که پیوسته سعی می‌کنند چاق شوند ولی به نظر می‌رسد قادر به نگهداری وزن مطلوب نیستند، (مهم نیست که چقدر زیاد کالری به مصرف رسانده باشند) نتیجه نامیزانی در رنگهای موجود در هاله تابان و به دلیل کمبود یا فقدان رنگ آبی مایل به سبز، در هاله تابان است، برای برگرداندن میزان رنگ در هاله تابان به وضعیت اولیه، این اشخاص بایستی برای مدت زمانی بخصوص - در شرایطی ویژه - پرتوها و اشعه رنگی آبی مایل به سبز را به بدنشان وارد کنند. بین (Yin).

همچنین، بیماری لاک در وضعیت ازدیاد وزن در اشخاص چاق که پیوسته برای لاغر شدن تلاش و زحمت می‌کشند و به نظر می‌رسد قادر به نگهداشتن

وزن مطلوب بدن خود نیستند، (مهم نیست که چقدر کم کالری به مصرف رسانده باشند) نتیجه نامیزانی در رنگهای موجود در هاله تابان و آن هم به دلیل کمبود یا فقدان رنگ سرخ آتشین در هاله تابان است. برای برگرداندن میزان رنگ در هاله تابان به وضعیت اولیه، این اشخاص بایستی برای مدت زمانی بخصوص - در شرایطی ویژه - پرتو و اشعه رنگی سرخ آتشین را به بدنشان وارد کنند. یانگ (Yang).

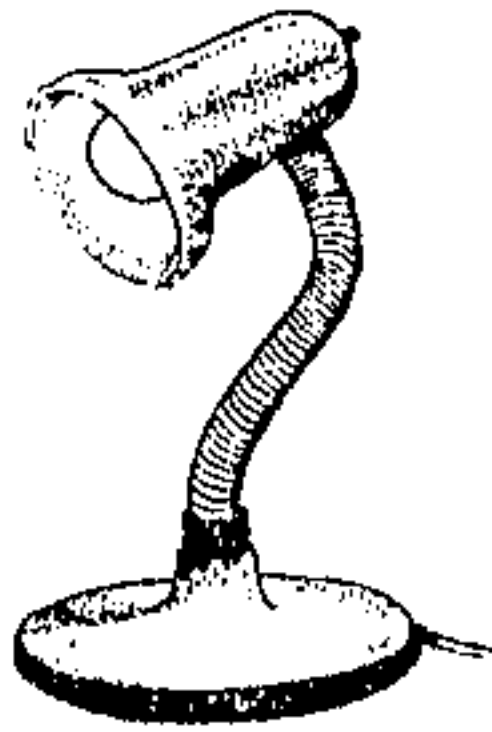
برای داخل کردن پرتو آبی مایل به سبز مورد نیاز به بدن (برای ازدیاد وزن و چاق شدن) فرد دچار بیماری لاک، و یا اشعه سرخ آتشین (برای کم کردن وزن و لاغر شدن) روشی سه مرحله‌ای وجود دارد. پیروی دقیق از مراحل یادشده، به شما این امکان را می‌دهد که رنگی را که در هاله تابانتان وجود ندارد، به بدنتان داخل کنید و با آن تنظیم و مرتعش گردید، به طوری که مقدار کافی از این رنگ به بدنتان برسد.

نخست فرمول مربوط به اشخاص چاق را می‌نویسم که میل دارند وزن خود را کم کنند. سپس فرمول مخصوص اشخاص لاغر را می‌نویسم که مایل به افزایش دادن وزن خود هستند.

اگر شما دقیقاً از دستورها پیروی کنید، نه تنها وزن بدنتان را با سرعتی حیرت‌آور از دست خواهید داد، بلکه هیچ‌گونه خطری نیز در کمین سلامت شما نخواهد بود، و گاه نیز در همان وزن مطلوب مخصوص استخوان‌بندی و قد خود، باقی خواهید ماند، آن هم به مدت طولانی و گاه نیز برای همیشه، مگر آن که هاله تابان شما مجدداً نامیزان شود و بین بیش از حد نیاز خود مصرف کند، و از یانگ کمتر بهره‌برد. در ضمن به هم خوردن وزن مطلوبتان با استفاده نادرست از مواد غذایی نیز ممکن است پیش بیاید و بار دیگر به مغز برنامه‌ریزی شده شما اشتباهاً تلقین کند که کالری‌هایی که خورده‌اید، ممکن است به ازدیاد وزن شما منجر گردد. آن‌گاه طبیعی است که بار دیگر بایستی بیماری لاک خود را به همین روشی که هم‌اکنون بازگو خواهیم کرد، درمان کنید، هرچند باید بگوییم که این وضعیت به ندرت پیش می‌آید (یعنی

هنگامی که رنگین‌کمان هاله تابان خود را میزان کردید). من به شما قول می‌دهم که از این رژیم رنگ کاملاً به حیرت خواهید افتاد، زیرا از سرعت عمل و نیز تأثیرگذاری واقعی آن دچار شگفتی خواهید شد. دقت کنید اگر بخواهیم کلمه رژیم رنگ (Color Diet) را در علم لغات در بیاوریم، جمله «بگذار رنگها کار خود را انجام دهند» به دست می‌آید.

رژیم رنگ وزن اضافی شما را به سرعت از بین خواهد برد. این رژیم چنان با موفقیت همراه بوده و هست که امکان دارد در مورد آن دچار تعصبی شدید شوید و اعتقادی راسخ به آن پیدا کنید، و خلاصه آن که از خود بپرسید به چه دلیل سالها خود را با انواع رژیم‌ها شکنجه و زجر دادید، و گاه نیز از انواع رژیم‌های خطرناک موقت استفاده کردید. جالب اینجا است که از این کلمات، بنابر علم لغات می‌توانید واژه Fat (چاق)، Die Fast (زود بمیرید) را به دست آورید!



رنگین‌کمان جادویی فراموش شده برای اشخاص چاق

شما برای این کار به وسایلی به شرح زیر نیاز خواهید داشت که البته ارزش پول و زمانی را که هدر می‌دهید، دارد: ۱- یک عدد چراغ مطالعه ساده از آن نوعی که مورد استفاده محصلان و دانشجویان و منشی‌های اداره قرار

می‌گیرد، و بدنه آن معمولاً از فلز قرمز یا سفید است و میله تاشو فلزی دارد که می‌توان آن را به دلخواه به هرسو چرخاند و نور چراغ را به سمت و جهت دلخواه تنظیم کرد. این چراغ مطالعه باید پایه‌ای محکم داشته باشد که اگر آن را روی تخت گذاشتید، لیز نخورد و وارونه نشود؛ ۲ - یک لامپ ساده قرمز رنگ. (دقت کنید لامپ به رنگ قرمز مات باشد. مثل لامپ درهای خروجی سینما یا تئاتر، نه لامپ‌های روشن). در ضمن باید ۱۰۰ وات و حداقل ۷۵ وات باشد، نه کمتر از آن. ۳ - یک ضبط صوت کوچک، یا واکمن با گوشی. ۴ - چند عدد نوار موسیقی با ضرباهنگی تند و سریع که در آن‌ها صدای طبل و ضربات سخت شنیده شود. (یعنی دقیقاً موسیقی ماه مریخ که بعداً درباره آن توضیح خواهم داد). بهترین نوارها، آهنگهای مارش نظامی است که در آنها صدای طبل و ضربات مشخص و سنگینی شنیده می‌شود. ۵ - آخرین وسیله‌ای که بدان نیاز دارید، تعدادی لیوان شیشه‌ای قرمز یا قوتی است (دقت کنید رنگ آنها قرمز مایل به نارنجی نباشد، فقط قرمز تند و تیره). از این نوع لیوانهای رنگی، در همه جا می‌توان یافت. برای مثال اگر چنین لیوانهایی پیدا نکردید، می‌توانید از تعدادی لیوانهای قرمز رنگ پلاستیکی (یا ملامین) استفاده کنید به شرط آن که رنگ آنها قرمز سیر و جگری باشد، نه روشن و متمایل به سرخ آتشین. در ضمن یک ساعت زنگدار نیز احتیاج دارید.

حال سه مرحله معجزه رنگین‌کمان فراموش شده.

این سه مرحله را بایستی هر روز و بدون هیچ وقفه‌ای به انجام برسانید، به طوری که واکنش و تأثیر یکسان و مداومی نسبت به درمان به کمک رنگ، پایه‌ریزی گردد. اشخاصی که می‌خواهند وزن اضافی خود را به کمک درمان رنگهای سرخ - طلایی - زرد کاملاً از بین ببرند، بایستی این رژیم را دست‌کم به مدت ۴۵ روز، به طور منظم و چنانچه لازم باشد تا ۵۴ روز ادامه دهند (اما سعی کنند بیشتر از ۶۳ روز طول نکشد). این را به خاطر داشته باشید که برای مداوا کردن بیماران لاک و برگرداندن میزان رنگ هاله تابان به وضعیت اولیه،

باید حمامهای موسیقی - رنگ خود را هر روز در وقت معین و مشابه انجام دهید تا بدنتان واکنش و بازدهی لازم را ایجاد کند. زمانهای بسیار مؤثر برای تقویت هاله تابان با رنگهای انرژی‌زایی که بدن فاقد آنها است، هنگام: طلوع خورشید، سرظهر و غروب خورشید و یا دست‌کم نزدیک به این ساعات است. شما شخصاً وقتی را انتخاب کنید که برایتان مناسبتر و راحت‌تر است و مزاحم برنامه‌های روزانه‌تان نخواهد شد.

مرحله اول

به اتاق خواب خود بروید و با کشیدن پرده‌ها یا کرکره‌ها، فضای آن را تاریک کنید. روی تخت دراز بکشید. ضبط صوت کوچکی را روی میز پاتختی قرار دهید. ساعت زنگدار را نیز روی میز پاتختی بگذارید به طوری که به راحتی قادر به دیدن آن باشید. نوار دلخواهتان را درون ضبط صوت قرار دهید و به موسیقی آن گوش دهید. (باید موسیقی زمخت و ناهنجار و پر جنجالی باشد.)

سعی کنید چراغ مطالعه‌تان را که لامپ قرمز دارد، در میان زانوهایتان قرار دهید و آن را با سر زانوهایتان محکم نگه دارید، به طوری که از میان پاهایتان لیز نخورد و وارونه نشود. جهت لامپ را طوری میزان کنید که نور لامپ سرخ رنگ، با شصت سانتی متر فاصله با پوستتان، مستقیماً به محل معده‌تان، میان استخوان قفسه سینه و ناف بتابد^۱. زنگ ساعت را طوری تنظیم کنید که پانزده دقیقه بعد به صدا درآید. آن‌گاه بدن برهنه‌تان را شل کنید و هرگونه فکر منفی و ناراحت‌کننده را از مغزتان بیرون برانید، اجازه بدهید موسیقی سرخ رنگ مریخی به گوش درونی شما نفوذ کند و تا آنجا که موجب ناراحتی شما را فراهم نسازد، صدای ضبط صوتتان را بلند کنید. در طی این مدت نور سرخ رنگ به سر معده‌تان می‌تابد و می‌توانید چشمانتان را ببندید یا آنها را باز نگه دارید.

۱. یعنی درست در ناحیه سولار پلکسوس یا چاکرای معده. - م.

هنگامی که صدای زنگ ساعت، سپری شدن ۱۵ دقیقه را اعلام کرد، چراغ مطالعه را در پایین تختخواب به حالت وارونه قرار دهید و نور قرمز چراغ را طوری تنظیم کنید که با فاصله‌ای در حدود ۳۰ سانتی‌متر تا ۴۰ سانتی‌متر به کف پاهای شما بتابد، و همچنان به حالت درازکشیده باقی بمانید. بار دیگر ساعت را برای ۱۵ دقیقه دیگر تنظیم کنید و در کمال آرامش به موسیقی پرسروصدا گوش بسپارید، در حالی که نور سرخ به کف پاهایتان می‌تابد. (از کف پا به تمامی نقاط بدن‌تان نفوذ خواهد کرد.)

هنگامی که ۱۵ دقیقه دوم نیز سپری شد، حمام رنگ شما به پایان رسیده است. چراغ و ضبط صوت را خاموش کنید و از جای‌تان برخیزید.

این بود مرحله اول که بیشتر از ۳۰ دقیقه طول نمی‌کشد. فقط نیم ساعت در هر ۲۴ ساعت از اوقات (می‌دائم شلوغ و پرکار) شما. پس این را به خاطر بسپارید که روزی یک‌بار، در هر یک از سه زمان مؤثر ذکر شده طلوع یا ظهر یا غروب خورشید، درست سر وقت روزهای قبل، باید حتماً این حمام رنگ را ادامه دهید. کمتر از ۴۵ روز و بیشتر از ۶۳ روز امکان ندارد. یا باید ۴۵ روز دقیقاً طول بکشد یا ۵۴ روز و یا ۶۳ روز.

مرحله یک را بار دیگر با سرعت مرور می‌کنیم: ۱۵ دقیقه نورچراغ قرمز را به سر معده‌تان می‌تابانید، ۱۵ دقیقه هم به کف پاهایتان و در طی این ۳۰ دقیقه به موسیقی یا مارش نظامی هیجان‌انگیز و پرسروصدایی گوش فرا می‌دهید.

تذکره: ممکن است پس از چند روز انجام دادن این کار، احساس تب یا خستگی مفرط کنید. اگر چنین شد فقط کافی است به مدت دو یا سه روز از لامپی به رنگ نارنجی استفاده کنید و پس از آن، باز هم همان لامپ سرخ رنگ را به کار برید. به این ترتیب لازم نیست دست از این کار بردارید. ممکن است به تکرر ادرار و مدفوع، بیش از گذشته دچار شوید. این حالت نشان‌دهنده آن است که وزن بدن دارد پایین می‌آید، اگر اتفاقاً بدن‌تان به این حمام انرژی‌زا واکنش شدیدتری نشان داد (مثل بروز اسهال، آن هم بیش از

یک روز) بار دیگر از لامپ نارنجی استفاده کنید و برای دو سه روز لامپ سرخ رنگ را به کار نبرید. پس از دو یا سه روز واجب است که دوباره لامپ سرخ مورد استفاده قرار گیرد.

اشخاص چاقی که به فشار خون و یا تپش قلب دچارند بایستی از همان ابتدا از لامپ نارنجی استفاده کنند و به هیچ وجه لامپ سرخ رنگ به کار نبرند. البته تأثیر و بازدهی آن کندتر خواهد شد، اما روشی است کاملاً مطمئن و بی خطر (زیرا رنگ سرخ به بالا رفتن موقت فشارخون منجر می شود، که این امر برای اشخاص سالم و عادی خطرناک نیست، اما برای کسانی که به مرض فشارخون مبتلا هستند، اصلاً توصیه نمی شود.) در موقعیت آخر، استفاده از لامپ نارنجی کاملاً بی خطر است، گو این که مرحله لاغر شدن را کندتر می کند، اما از استفاده از رنگ سرخ بهتر است، زیرا رنگ نارنجی بدن را به تکاپو می اندازد و به هاله تابان اجازه می دهد که پرتو سرخ طلایی را در خود نفوذ دهد و همین طور هم موجب افزایش نبض می شود بدون آن که فشارخون را بالا ببرد. چنانچه شما به هیچ گونه بیماری فشارخون، تپش قلب و امثال آنها دچار نیستید، می توانید با اطمینان کامل از لامپ سرخ رنگ برای تمام مدت ۴۵ روز یا ۵۴ روز یا ۶۳ روز رژیم رنگتان، استفاده کنید و دچار هیچ گونه عارضه‌ای نگردید.

این گونه شارژ کردن نور به درون بدنتان، موجب می گردد باتریها و همین طور هم هاله تابانتان در برابر آن پر از نور شده، از رنگ ساطع شده کاملاً اشباع گردد. از آنجا که بدن شما بایستی خود را به تدریج با این زمینه رنگی جدید در هاله تابان وفق دهد، نظم و به کارگیری دقیق و همیشگی این شارژ کردن‌های کیهانی برای موفقیت رژیم رنگ شما حیاتی است. این از آن نوع رژیم‌ها نیست که هر وقت بخواهید، آغازش کنید و هر وقت مایل باشید آن را به پایان برسانید و پس از مدتی، بار دیگر از سر بگیرید. زیرا تمام تأثیرات جادویی آن از بین می رود. بنابراین، تا زمانی که آمادگی کامل نداشته‌اید، این رژیم را آغاز نکنید، زیرا دست کم از ۴۵ تا ۶۳ روز از وقت شما

را خواهد گرفت. (آن هم هر روز در همان وقت و ساعت نخستین روز رژیم.)

مرحله دوم

ما هنوز هم در بخش مربوط به اشخاصی هستیم که می خواهند وزن خود را کم کنند. دو عدد از ۴ لیوان شیشه‌ای قرمز رنگ خود را از آب پر کنید. سپس آنها را در بیرون و در هوای آزاد بگذارید، جایی که پرتو خورشید دست‌کم به مدت ۳ ساعت بر آنها بتابد. این کار موجب می‌شود که آب لیوان تحت تأثیر پرتو سرخ - زرد قرار گیرد. از نظر علمی ثابت شده است هنگامی که نور خورشید از طریق ظرف و یا شیشه‌ای رنگین به درون آب نوشیدنی نفوذ کند، مواد شیمیایی آن، به اندازه‌های مختلف و متفاوتی تغییر پیدا می‌کند و هر بار به شکلی است که آن نیز بستگی به رنگ ظرفی دارد که نور خورشید از آن به درون آب می‌تابد. شما می‌توانید روی این لیوانها را با نایلون‌های مخصوصی بپوشانید تا آب درون آن از گزند هرگونه میکروب یا حشرات موزی در امان بماند. این کار را می‌توانید با خیال راحت انجام دهید زیرا به نفوذ اشعه خورشید به درون لیوان، هیچ لطمه‌ای وارد نخواهد ساخت. هنگامی که آب لیوانهای شما دست‌کم ۳ ساعت زیر تابش نور خورشید قرار گرفت، آنها را به درون منزل بیاورید و در حرارت اتاق قرار دهید (درجه حرارت یانگ). آن وقت دو لیوان دیگر را مجدداً بیرون بگذارید تا نور خورشید به آب آنها نیز نفوذ کند. به این ترتیب شما می‌توانید روزانه صبح و شب دو لیوان از آب لذیذ تأثیر گرفته از اشعه سرخ خورشیدی میل کنید و پس از نوشیدن دو لیوان اولیه، دو لیوان دوم را بنوشید، در حالی که دو لیوان اول را بار دیگر برای استفاده بعدیتان، پر از آب کرده و در بیرون قرار داده‌اید. کم‌کم متوجه می‌شوید که این آبها طعم و مزه دیگری دارد. بعضی از آشنایان من می‌گویند که آب لیوان، درست طعم آب چشمه یا قناتهای زیرزمینی را پیدا می‌کند. البته فراموش نکنید که این آبها را هرگز در یخچال قرار ندهید.

مرحله سوم

به این ترتیب، پرتو سرخ - زرین را نیز به درون بدنتان وارد کرده‌اید که در نهایت از راه حمام رنگ لامپ قرمز و صداهای هیجان‌انگیز مریخ (طبل و مارش نظامی و غیره) و بالاخره نوشیدن آبهایی با انرژی خورشیدی به هاله تابانتان نفوذ خواهد کرد. در طی این ۴۵ روز یا ۵۴ یا ۶۳ روز رژیم، که سرگرم مداوای فقدان رنگ در هاله تابانتان که به ابتلای شما به بیماری لاک منجر شده است، هستید، باید تا جایی که امکان دارد با خوردن مواد غذایی مخصوصی، اشعه سرخ - زرین را به بدنتان وارد کنید. این کاری است بسیار ساده و لازمه آن تنها میل کردن غذاهایی است که رنگ قرمز، طلایی، زرد و نارنجی دارد، و نیز رنگ سفید.

چرا رنگ سفید؟ زیرا رنگ سفید واپس زننده و دافع است و هیچ چیز را نگه نمی‌دارد. خوردنیهای بی‌شماری در این جهان وجود دارد که شما می‌توانید برای رژیم خود استفاده کنید. در ضمن، خیالتان راحت باشد: ابداً از احساس گرسنگی رنج نخواهید برد.

شما می‌توانید هر اندازه که مایلید از این غذاها میل کنید بدون آن که به وزن بدنتان اضافه شود. دیگر اصلاً لازم نیست به مقدار غذایی که می‌خورید، یا به مواد کالری‌زایی که آن غذاها دارد، اهمیتی بدهید. پس از آن که رژیم ۴۵ یا ۵۴ یا ۶۳ روزه شما به پایان رسید، نه تنها می‌توانید از غذاهای ذکر شده در فهرست صفحه بعد میل کنید، بلکه می‌توانید هرگونه مواد خوراکی دیگری از جمله غذایی که اشخاص لاغر می‌خورند نیز، میل فرمایید! در واقع پس از پایان گرفتن رژیم رنگ، شما قادر خواهید بود هر چه میل دارید بخورید و به هیچ وجه از چاق شدن نترسید.

در صفحه بعد، فهرست خوراکی‌هایی است با رنگ سرخ - زرین که شما می‌توانید بسته به میل و نیازتان، یا به حد معقول و یا بیش از اندازه، و بنابه علاقه‌تان از آنها میل کنید و هرگز نگران چاق شدن نباشید. شما می‌توانید به

فهرستی که تهیه کرده‌ام غذاها و میوه‌های دیگری بیفزایید به شرط آن که به رنگهای سرخ و زرین و نارنجی و سفید باشند. سعی کنید مطلقاً هیچ‌گونه غذایی که رنگ سبز، آبی، لاجوردی، نیلی، لیمویی مایل به سبز (کاهویی) یا قهوه‌ای داشته باشد، میل نکنید.

فهرست خوراکیهای مخصوص اشخاص چاق:

کلم سرخ، توت فرنگی، گوجه فرنگی، پیاز بنفش رنگ، سرگوجه فرنگی، خردل، زردآلو، گیلاس، تربچه، پیتزا، اسپاگتی، خوراک لوییاچیتی، لازانیا، انگور سیاه، کره (بله! کره! درست خواندید!)، انگور زرد، آلبالو، شیر (به ویژه خامه)، انار، شاه توت، شیرینی‌هایی مثل نان پنجره‌ای و پن‌کیک، عسل، طالبی، زردک، گرمک، پاپ‌کورن، شفتالو، هلو، موز، ذرت، هویج، گریپ فروت، لیمو، لیموناد، پرتقال، فلفل قرمز، مانگو (انبه)، چغندر، ریواس، سیس‌مایونز، کدوتنبل، پیراشکی (به ویژه پیراشکی مرغ)، کیک یزدی، انواع پنیرها (به ویژه پنیر پیتزا)، پنیرهای کرافت، تخم مرغ به هر شکل و طبخ، خاویار زرین، هرنوع برنج، هندوانه، آناناس، مرغ، رشته فرنگی، بستنی سفید یا قرمز یا زرد، خامه با مخلوط عسل، انواع غلات (از گندم گرفته تا جو دوسر)، بیسکویت، انواع سیب‌زمینی (اسلامبولی و پشندی و غیره)، البته دقت کنید سیب‌زمینی را سرخ شده نخورید زیرا پس از سرخ شدن رنگ قهوه‌ای به خود می‌گیرد. ضمناً پوست قهوه‌ای رنگ سیب‌زمینی را نیز نخورید.

اجازه دهید اندکی درباره پوست خوراکیها و ارتباطی که با مواد درونی خود دارند برایتان بگویم. برای مثال هندوانه پوست بیرونی سبز رنگی دارد، اما داخلش سرخ رنگ است و از آنجا که هرگز هیچ‌کس پوست بیرونی هندوانه را نمی‌خورد، اشخاص چاق با خاطری آسوده می‌توانند مواد سرخ درون آن را با کمال میل بخورند. این افراد در ضمن می‌توانند هم پوست قرمز

رنگ سیب‌زمینیهای قرمز را بخورند و هم خود سیب‌زمینی‌ها را^۱، همین‌طور هم درون سیب‌زمینیهای پخته شده را که پوست آنها قهوه‌ای رنگ است، اما نه خود پوستها را، زیرا رنگ قهوه‌ای جزو رنگهای آبی - سبز است که با طبیعت و رویش همه گیاهان سبزرنگ ارتباط دارد و درختان و سایر گیاهان با رنگ قهوه‌ای مخلوط هستند.

اشخاص چاق همچنین می‌توانند با خیال راحت هر نوع پوست زرد یا سرخ رنگ میوه‌ها و سبزیجات را میل کنند (به شرط آن که درون این خوراکیها سبزی یا آبی نباشد) برای مثال، میوه‌هایی همچون کی‌وی و آووکادو، نبایستی در فهرست غذایی اشخاص چاق منظور شود، زیرا پوسته بیرونی آنها قهوه‌ای و درونشان لیمویی مایل به کاهویی سبز است. این مواد خوراکی در فهرست غذایی اشخاص لاغر آمده است. برعکس، اشخاص چاق می‌توانند سس یا خورشتی سفیدرنگ بخورند (مثل خوراک کاری یا سس سفید برای انواع خوراک مرغ). اشخاص چاق آزادند مرغ بخورند، اما بایستی از خوردن ماهی چشمپوشی کنند، بنابراین بایستی اجازه بدهید دوره ۴۵ روزه رژیمتان به سرآید تا دوباره به خوراک لذیذ ماهی نزدیک شوید. (بله، حتی ماهیانی همچون میگو و خرچنگ نیز به فهرست خوراکیهای مخصوص اشخاص لاغر تعلق دارد و نباید به نوارهای باریک صورتی - نارنجی موجود بر روی بدن میگوها اهمیت بدهید.)

فهرست را با دقت مطالعه کنید و با استفاده از نیروی تخیل خود، خوراکیهای دیگری به آن بیفزایید. می‌بینید که رژیم رنگ ویژه اشخاص چاق به هیچ‌وجه به گرسنه ماندن شما منجر نخواهد گردید. سعی کنید از خوردن هر نوع سالاد کاهو و مواد سبزرنگ و سبزی خوردن پرهیزید. زیرا برعکس تصور همیشگی شما، این خوراکیها موجب لاغر شدن و کاهش وزن بدن‌تان نخواهند شد و درست تأثیر معکوس دارد. چند قاعده رنگ درمانی دیگر نیز

۱. این نوع سیب‌زمینی بیشتر در کشورهای خاور دور، هندوستان و افریقا یافت می‌شود و گمان نمی‌کنم در کشور ایران موجود باشد. - م.

برایتان بازگو می‌کنم:

خوراکیهای تولید شده از شکر سفید یا آرد سفید جزو موادی است که استفاده از آنها چه برای اشخاص چاق و چه لاغرها، در مدتی که رژیم رنگ گرفته‌اند، ممنوع است. شکر سفید و آرد سفید موجب از بین رفتن توازن رنگی بدن و هاله‌تابان شما می‌شوند، گرچه شکر سفید برخلاف آن چه همواره به ذهنتان فرو کرده‌اند هیچ اضافه‌وزنی در شما پدید نمی‌آورد! هرگونه شیرینی که با عسل زرین و زرد تهیه شده باشد برای کم‌کردن وزن مطلوب است. همچنین هرگونه خوراکی که از شکر ناخالص یا شکر قهوه‌ای رنگ تولید شده باشد برای افزایش وزن مناسب و مطلوب است. در ضمن، انواع موادی که جایگزین قند می‌گردد، چه برای اشخاص چاق و چه برای لاگران، ممنوع است. (حتی هنگامی که رنگ بدنشان کاملاً میزان شد و از بیماری لاک‌رهایبی پیدا کردند.) به طور کلی بهتر است شکر سفید، آرد سفید و انواع مواد جایگزین کننده شکر به دلایل کاملاً بهداشتی به مصرف خوردن نرسد.

ممکن است تصور کنید گوشت بایستی جزو فهرست خوراکی‌های مخصوص اشخاص چاق باشد، آن هم تنها به دلیل رنگ قرمزش (که البته از خون حیوان بیچاره این‌طور شده است). با این وجود، تمام گوشت‌های سرخ رنگ در طول مدت رژیم رنگ چه برای چاقها و چه لاغرها ممنوع است؛ نه به آن دلیل که رنگ گوشت ممکن است برای یک گروه مطلوب و برای گروه دیگر نامطلوب باشد، بلکه به این دلیل که واکنش شیمیایی بدن، متأثر از شوک شما به این گوشت گندیده پستانداران (که خواهران و برادران حیوانی ما هستند) موجب به هم ریختن کامل مراحل درمانی هرگونه بیماری، از جمله بیماری لاک می‌شود و در عین حال برای بهداشت و سلامت عمومی بدن نیز زیان‌آور است. حتی اگر هیچ علاقه‌ای به گیاهخواری ندارید، اگر در طول رژیم رنگ خود به خوردن گوشت ادامه دهید، انتظار نداشته باشید مداوای رنگ بدنتان به نتایج رضایتبخشی برسد.

- پیشنهادهای بسیار مؤثر برای برنامه جادویی کم کردن وزن به کمک رنگ:
- ۱ - تا آنجا که می‌توانید و برایتان مقدور است لباسهایی به رنگ سرخ، زرد و طلایی و نارنجی و سفید به تن کنید و تا حد امکان از پوشیدن لباسهایی به رنگ سبز، آبی، نیلی، سبزکاهویی، فیروزه‌ای، قهوه‌ای، و سیاه پرهیزید.
 - ۲ - صحنه حمام رنگ قرمز روزانه‌تان را هر روز، دوبار در پیش چشمتان تصور و مجسم کنید. مطمئن شوید که این دو صحنه هر روز در ساعات معین و مشابهی در ذهنتان نقش می‌بندد. در حین ایستادن، به مدت یک دقیقه نفس عمیق بکشید. آنگاه نوری به رنگ سرخ یا قوتی درخشان را که از زمینی در زیر پایتان به بالا می‌تابد تصور کنید؛ نوری که هر لحظه بر شدتش افزوده می‌شود و امواجی سرخ رنگ به مدت یک دقیقه بدن شما را از سر تا پا دربر می‌گیرد. آنگاه این تصویر ذهنی را با تصور پایین رفتن همین نور به سمت پایین، پایان دهید. (یعنی همان نور درخشان و شدیدی که از بالای سر شما به پایین در حرکت است و تا زیر پوست شما نفوذ می‌کند.) این کار را نیز به مدت یک دقیقه انجام دهید و تمام سلولها و اعضای داخلی بدنتان را مجسم کنید که تحت شعاع این نور قرار گرفته است. در طی این مدت سعی کنید به گونه‌ای صحیح و عمیق، به مدت یک دقیقه نفس بکشید. این تصاویر ذهنی تنها دو دقیقه طول خواهد کشید. (روزی دوبار که با تمرینات پیش و پس از تجسم تصاویر روی هم رفته چهار دقیقه طول می‌کشند.)
 - ۳ - هنگام خارج شدن از خانه، چه در فصل زمستان و چه تابستان، تا آنجا که برایتان امکان دارد لباسهایی به رنگ قرمز و نارنجی و زرد و سرخابی پوشید و از عینک‌های دارای قاب فلزی طلایی استفاده کنید زیرا رنگی که از راه رگ چشمتان به درون بدن شما نفوذ می‌کند، نیرویی فوق‌العاده زیاد دارد. پس از سپری شدن یکی دو هفته از انجام دادن تلقینات ذکر شده ماده ۲ که آن را روزی دوبار در وقت مناسب (چه در خانه و چه در اداره انجام داده‌اید)، با شگفتی بسیار متوجه خواهید شد که با چه سرعتی توانسته‌اید این تجسم ذهنی را تحت اختیار خود در آورید، به طوری که کم‌کم به نظرتان

می‌رسد به راستی قادرید پرتوهای سرخ رنگ را با چشم فیزیکی خود ببینید. (درست مانند وقتی که در آینده‌ای نزدیک موفق به دیدن هاله‌های تابان مردم خواهید شد.)

این سه مرحله، به غیر از پیشنهادهایی که برایتان ذکر کردم و درمان دیرینهٔ کیمیای رنگها را برای بیماری لاک شامل می‌شود، موجب می‌گردد که اشخاص چاق با اطمینان کامل و با خیالی آسوده، با روشی ساده برای همیشه وزن خود را کم کنند. این روش لاغر شدن هیچ ضرری برای سلامت جسمانی شما نخواهد داشت. اجازه دهید، خلاصه‌ای از آن چه گفته شد ارائه کنیم:

- ۱ - حمام‌های رنگ روزانه نیم ساعت.

- ۲ - به همراه این حمام‌ها، درمان با گوش دادن به موسیقی مثبت یانگ (پرسر و صدا).

- ۳ - نوشیدن دولیوان آب که پرتوهای خورشید به آن تابیده باشد و به اصطلاح شارژ شده باشد.

- ۴ - خوردن خوراکیهایی که تنها رنگهای سرخ - زرد - نارنجی و سفید دارد.

- ۵ - پوشیدن لباسهایی به رنگهای سرخ و زرد و نارنجی و سرخابی و تجسم‌های ذهنی و استفاده از عینک‌های قاب طلایی.

با شگفتی متوجه خواهید شد که دنیای مرموز رنگها چگونه موجب کم کردن وزن شما می‌گردد. (آن هم درست در قسمتهایی از بدنتان که همیشه مایل بودید لاغر شود.) مشاهدهٔ لاغر شدنتان، تجربه‌ای بسیار هیجان‌آور و اسرارآمیز خواهد بود. طبیعی است نخستین باری که بر روی تخت خود دراز بکشید و نور چراغ قرمز را بر بدن برهنه‌تان بتابانید، و به نوای موسیقی پرسروصدایی گوش دهید، احساس حماقت خواهید کرد. اما کاری را که می‌گویم انجام دهید:

پیش از آغاز این رژیم، شلوار جینی را به تن کنید که مجبورید همیشه با زحمت بسیار آن را بپوشید (زیرا برای بدن چاق شما کوچک و تنگ است،

حال چه ۳ کیلو اضافه‌وزن داشته باشید چه ۳۰ کیلو). سپس بلافاصله بعد از حمام رنگ و موسیقی، دوش بگیرید (البته با فرض بر این که روز پیش از این عملیات، دولیوان از آن آب قرار گرفته در زیر تابش نور خورشید نوشیده‌اید. پس از آن که دوش گرفتید، بدنتان را خشک کنید و بار دیگر شلوار جین تنگتان را بپوشید. پس از نخستین، دومین و سومین روز مداوا، (اغلب از همان نخستین بار) با تعجب مشاهده خواهید کرد که با وجود تنگی زیاد شلوارتان، می‌توانید بدون زحمت و کلنجار رفتن، دکمه آن را ببندید. پس از گذشت یک هفته یا زودتر می‌توانید دکمه آن را به راحتی ببندید و حتی آن شلوار را بپوشید. پس از گذشت دو سه هفته، حمام نور قرمز و نوشیدن آب از لیوانهای قرمزتان را چنان عادی انجام خواهید داد که نه تنها هیچ‌گونه احساس ندامت و حماقت در شما پدید نخواهد آمد، بلکه حتی ممکن است این کارها را با نوعی احترام و حقیقت‌سناسی انجام دهید (زیرا خواهید دید که نه از گرسنگی زجر کشیده و نه روزه گرفته‌اید و در عین حال از انواع خوراکیهای سرخ و زرین میل کرده و در هنگام گرسنگی تا سرحد سیری خوراک خورده‌اید).
بله... این به راستی معجزه است!

برای چه به موسیقی گوش می‌کنیم؟ زیرا رنگ و صوت برای بهداشت انسان به یک اندازه اهمیت دارد و صدا یا نوع موسیقی به یک رنگ بخصوص مرتعش می‌شود. برای همین، برای پرکردن کمبود رنگ، در رنگین‌کمان شخصی هاله تابانتان، بایستی از رنگ و موسیقی (یا ارتعاشات صوتی) ویژه آن رنگ استفاده کنید زیرا موجب تسریع مراحل درمانی می‌شود. بنابراین صوت و رنگ از یکدیگر جدانشدنی است.

درمان جادویی رنگین‌کمان فراموش شده برای افراد لاغر و کم‌وزن این فرمول بسیار آسان خواهد بود. (دست‌کم برای من نویسنده!) رنگ درمانی برای از بین بردن لاغری دقیقاً و مرحله به مرحله با رنگ درمانی برای از بین بردن چاقی مشابه است، اما تغییرات و استثناهای کوچکی وجود دارد

که بایستی آنها را اضافه کرد. سه مرحله اساسی را که در صفحات پیشین برای اشخاص چاق ذکر کردم بار دیگر بخوانید، اما با این تفاوتها که:

مرحله اول:

به جای استفاده از لامپ سرخ رنگ، از لامپی به رنگ آبی استفاده کنید. دقت کنید که لامپ آبی رنگ شما ۷۵ یا ۱۰۰ وات بوده و رنگی کدر داشته باشد. چراغ مطالعه‌ای هم که برای حمام رنگتان از آن استفاده می‌کنید بایستی از جنس فلز قهوه‌ای، کرم یا هر رنگ آبی یا سبز باشد. به جای گوش دادن به نوارهای موسیقی پرسروصدا نظیر مارش نظامی، (مریخ) که آکنده از هیاهو و ارتعاشات ناهنجار است، بایستی از نوارهایی که در آنها صدای چهچه‌ پرنندگان و سوت آنها باشد، همین‌طور هم صدای امواج دریا که آرامبخش و ملایم باشد بهره ببرید. شما در ضمن می‌توانید به غیر از این‌گونه موسیقی، از انواع موسیقی ونوس که با نوای دلپذیر ویولن یا سایر آلات موسیقی که صدایی آرام دارند و به آنها بیشتر موسیقی متن می‌گویند استفاده کنید.

مرحله دوم:

به جای استفاده از شیشه‌های قرمز یا قوتی، به چند عدد لیوان شیشه‌ای آبی رنگ نیاز دارید. (دقت کنید رنگ سرمه‌ای نباشد، بلکه رنگ آبی تند و دلپذیری باشد که به خوبی بتوان ارتعاش رنگ آن را حس کرد.) به غیر از تغییر رنگ لیوانهای شیشه‌ای، هیچ‌گونه دستور کار جدیدی برای اشخاص لاغر وجود ندارد و این گروه نیز باید لیوانهای آب خود را در هوای آزاد بگذارند و از دستوره‌های ذکر شده در قسمت مخصوص رژیم اشخاص چاق پیروی کنند. تنها فرق موجود این است که شما نباید آب را در درجه معمولی اتاق بگذارید، بلکه بایستی آن را در یخچال قرار دهید و پس از سرد شدن بنوشید.

مرحله سوم:

با توجه به سه پیشنهاد مؤثری که در قسمت رژیم اشخاص چاق نوشتم، افراد لاغر بایستی تا حد امکان و در اغلب اوقات لباسهایی به رنگ آبی، سبز، فیروزه‌ای، نیلی، لاجوردی، سبزکاهویی، قهوه‌ای، و یا سیاه بپوشند و سعی کنند تا آنجا که می‌توانند از پوشیدن هر نوع پیراهن و لباسهایی به رنگ‌های قرمز و زرد و طلایی و نارنجی و سفید بپرهیزند. خیلی عجیب است که اشخاص چاق همیشه ترجیح می‌دهند لباسهایی به رنگ سیاه بپوشند، زیرا اعتقاد دارند که این رنگ باعث می‌شود در ظاهر باریکتر و لاغرتر به نظر آیند، که البته همین‌طور هم هست زیرا باعث می‌شود به نظر برسند ظاهری باریک و لاغر دارند، اما رنگ سیاه، هر چیز را در خود نگه می‌دارد و مانع دفع شدن آن است و برعکس موجب می‌شود که وزن در درمانهای با رنگ، در بدن باقی بماند. به همین ترتیب، خلاف این قضیه نیز صحت دارد، منظورم در مورد رنگ سفید است. لاغر‌ها هرگز نباید رنگ سفید بپوشند، به ویژه به هنگام انجام دادن رژیم رنگها. برعکس، چاق‌ها هستند که باید سفید بپوشند تا موفق به دفع وزن اضافی بدن خود گردند. (مهم نیست که عقیده دارند پوشیدن لباسهای سفید باعث می‌شود چاقتر به نظر برسند.)

در ضمن، استفاده از عینک طلایی نیز در مورد اشخاص لاغر عوض می‌شود. این افراد باید تا حد امکان سعی کنند عینک‌هایی بزنند که دارای رنگ آبی، سبز، دودی، و یا قهوه‌ای باشد (بدون هیچ رنگ صورتی یا زرد در قاب). و اما در مورد تجسمهای ذهنی، از جمله تصاویر ذهنی و تنفسهایی که در بخش مخصوص اشخاص چاق نوشتم: اشخاص لاغر بایستی همان کارهایی را که قبلاً در بخش مخصوص اشخاص چاق ذکر کرده‌ام دنبال کنند، اما به جای رنگ سرخ، رنگ سبزچمنی یا آبی بسیار خوش رنگ و تند و یا حتی آبی آسمانی لطیف را در ذهن مجسم کنند. در ضمن برعکس اشخاص چاق که بایستی بر روی زمین و به طور ایستاده این کار را انجام دهند، اشخاص

لاغر بایستی این کارها را با پای برهنه و بی جوراب بر روی چمن و علفزار انجام دهند و در حین ایستادن در محلی که چمن دارد به این‌گونه تجسمات ذهنی پردازند. پرتو سبز رنگ ساطع شده از چمن، از کف پا به بدن داخل می‌گردد و به همراه تصویر آبی - سبزی که در ذهن پرورش می‌دهید، بی‌اندازه موجب نفوذ رنگ آبی - سبز در بدن می‌شوید.

همان‌طور که قبلاً ذکر کردم، رژیم لاغرشدن برای اشخاص چاق بایستی یا ۴۵ و یا ۵۴ و یا ۶۳ روز باشد و انجام دادن کارهای پیشنهاد شده به هیچ‌وجه نباید متوقف گردد و نباید کوچکترین تنبلی و کاهلی به خرج داد زیرا این اعداد با پرتو سرخ - زرین مطابقت دارند. با این وجود، رنگ درمانی برای اشخاص لاغری که می‌خواهند چاق شوند، باید حداقل ۴۲ روز و حداکثر ۶۰ روز طول بکشد (۴۲ یا ۵۱ یا ۶۰ روز)، و مانند رژیم اشخاص چاق، در طی این رژیم رنگ حتی یک روز هم نباید وقفه ایجاد شود و یا در شمارش تعداد روزها مرتکب اشتباه شوید، زیرا این اعداد با ارتعاش پرتو آبی و سبز و همین‌طور هم سیاره ونوس مرتعش می‌گردند.

در هر دو وضعیت بروز بیماری لاک، چنانچه یک یا دو روز به دلایلی نتوانستید دستورهای رژیم رنگ را دنبال کنید، بایستی رژیم را مجدداً از اول آغاز کنید، زیرا موجب به هم ریختن دنباله الزامی واکنش برنامه‌ریزی شده در رنگ درمانی شده‌اید. به همین دلیل است که تنها باید وقتی انجام دادن این رژیم را آغاز کنید که بدانید کاملاً آمادگی آن را برای مدت زمان ذکر شده در کتاب دارید.

آخرین تغییری که در مورد اشخاص لاغر باید ذکر کنم فهرست غذایی آنان است. اگر به گروه لاغرها تعلق دارید و مایلید که وزن خود را افزایش دهید، بایستی تنها غذاهایی را میل کنید که رنگ آبی، سبز، نیلی و کاهویی و قهوه‌ای دارند. (به هر مقدار و اندازه‌ای که مایلید و تا هر مرتبه که دوست دارید.) از خوردن هرگونه میوه و غذایی که به رنگ سرخ، نارنجی، طلایی، زرد، و سفید باشد، پرهیزید. آن‌چه در پی این گفتار مشاهده خواهید کرد،

فهرست کوچکی از مواد غذایی ویژه اشخاص لاغر است که به بیماری لاک دچارند و به توازن بخشیدن به هاله‌های تابان خود نیاز دارند. رنگهای آبی و سبز و قهوه‌ای را باید تا حد امکان به بدنتان داخل کنید. می‌توانید هر نوع خوراکی و غذای دیگری را به این فهرست بیفزایید به شرط آن که رنگ آنها آبی و سبز و قهوه‌ای باشد. (از جمله شکلات که البته از شکر قهوه‌ای یا خالص تهیه شده باشد) و طبیعی است که باید از خوردن عسل مطلقاً پرهیزید. این را نیز به خاطر داشته باشید که آن چه از آرد سفید و شکر سفید تهیه شده باشد هرگز باعث چاق شدن شما نخواهد شد (درست برعکس فکر نادرست و غلطی است که مغز شما با آن برنامه‌ریزی شده است). این تولیدات، برعکس باعث خواهد شد که هماهنگی رنگی که سعی در به دست آوردن آن دارید، یکباره از بدنتان رخت بربندد.

فهرست خوراکی‌های مخصوص اشخاص لاغر

انگور سبز، قوره، آلوی سیاه، سس و خورش‌های قهوه‌ای رنگ، کلم سبز، قهوه، اسفناج، مارچوبه، انواع ماکارونی‌ها و رشته‌فرنگی‌هایی که با اسفناج تهیه شده باشد، پودر شکلات یا کاکائو (برای نوشیدنی‌های خنک که با آب مخلوط شده باشد، نه با شیر)، کرفس، آوکادو، جعفری، نخودفرنگی، لویاسبز، کی‌وی، آرتیشو، خربزه، سیب‌های پوست سبز، خیار، کاهو، زیتون، خیارشور، ماهی (از هر نوع مگر ماهی سرخ شده)، انواع و اقسام غذاهای ژاپنی (به غیر از برنج سفید)، پوست میوه‌ها و خوراکیهای قهوه‌ای رنگ (مثل سیب‌زمینی)، فلفل سبز، پیازچه، تره، آب‌انگور سیاه، کلم‌قمری، هر نوع سبزی (شوید - تره - جعفری - گشنیز - ریحان - شاهی - مرزه - ترخون - و غیره)، مارگارین، خاویار سیاه، بادام‌زمینی، پسته، گردو و بادام، فندق، هر نوع شیرینی که با شیر و یا شکر قهوه‌ای تهیه شده باشد، لیموترش، لیمو عمانی، شاه‌توت.

بله... برای مثال در رستورانی می‌نشینید و دستور پیش‌غذا می‌دهید؛

(خوراک آوکادو یا سالاد اسفناج یا برانی به همراه کاهو و خیار)، در حالی که همه با حیرت می‌اندیشند شما که این قدر لاغر هستید به چه دلیل رژیم گرفته‌اید و آن قدر کم غذا سفارش داده‌اید! هیچ‌کس نمی‌داند که شما سخت کوشش دارید وزن بدنتان را اضافه کنید. (که همین‌طور هم خواهد شد! پس می‌بینید که چقدر شگفت‌انگیز و همچون معجزه‌ای جالب است!)

حال بیاییم و به این چند سؤال پاسخ دهیم:

چرا کره برای اشخاص چاق ضرری ندارد و چرا اشخاص لاغر برای ازدیاد وزن خود بایستی از مارگارین استفاده کنند؟ برای آن که کره رنگ زرد از خود ساطع می‌کند و مارگارین رنگ آبی متمایل به سبز از خود بیرون می‌دهد (البته در زیر نور مهتابی). ممکن است واقعاً بحث عجیبی در بگیری و فتنه و آشوبی برپا شود: چه گفتید؟! چاقها کره بخورند و معده خود را از سیب‌زمینی پر کنند و کل آن را با خامه پایین دهند، در حالی که لاغرها فقط باید پوست قهوه‌ای رنگ سیب‌زمینی را بخورند و مدام کاهو و اسفناج و زیتون و خیارشور میل کنند که درست رژیم افراد چاق است؟!)

این را به خاطر داشته باشید که اگر تنها یک مرحله از این رژیم رنگ را انجام دهید، اصلاً بازده مثبتی نخواهد داشت (برای نمونه، تنها در زیر تابش نور رنگی قرار گرفتن، یا مثلاً فقط از آبهای درون لیوانهای رنگیتان نوشیدن و یا صرفاً از فهرست غذایی مخصوص خود استفاده کردن، کافی نیست). شما بایستی هر سه مرحله ذکر شده را به دقت دنبال کنید... و اما سخنی هم در مورد چای. به نظرم اکنون که تا این قسمت از کتاب را مطالعه کرده‌اید می‌دانید رنگ اصلی چای به کدام گروه تعلق دارد و به هر حال اهمیتی نیز ندارد، زیرا امروزه، در هر مغازه‌ای می‌توانید چای، با هر نوع رنگ و عطر و بوی خاصی بخرید (از چای نعنای گرفته تا چای زرد و چای صورتی توت فرنگی و چای سیلان و دارجلینگ قهوه‌ای...) اما این را به یاد داشته باشید که اشخاص چاق باید چای خود را داغ بخورند (همین‌طور هم تمام مایعاتی را که مصرف می‌کنند) زیرا آنان پرتو سرخ-زرین‌یانگ ندارند، و اشخاص لاغر باید چای و

سایر مایعات مورد مصرف خود را سرد بنوشند، زیرا پرتو آبی مایل به سبز بین ندارند.

این را به خاطر داشته باشید که پرتو سرخ-زرین، یانگ و پرتو آبی مایل به سبز، بین است. سبز، رنگی است که با فعال کردن غده مخاطی و افزایش رشد آن، موجب توازن کبد و صفرا می‌شود. در ضمن عملیات کند این غده مشکل و مسئله بسیاری از اشخاص بی‌نهایت لاغر است. پرتو سرخ-زرین، این غده را در جهت معکوس تحریک می‌کند.

برگردیم بر سر مسئله فریب دهنده کالری که واحد اندازه‌گیری انرژی است و بس. (بدون در نظرگیری برنامه‌ریزی‌های نادرست علم پزشکی تاکنون.) آیا هنوز هم اعتقاد دارید که مصرف اضافی کالری است که موجب ازدیاد وزن می‌شود؟ منظورم بلعیدن شیرینی و آب‌نبات و غیره است. و این که سرانجام با کم کردن مصرف کالریتان، قادر خواهید شد از وزن بدنتان کم کنید. (با نخوردن انواع بستنی و اسپاگتی و پیتزا!)

حیوانات عظیم‌الجثه روی کره زمین را در نظر بگیرید، مثل اسب آبی، فیل، کرگدن، همین‌طور هم دایناسورهای عظیم دوران ماقبل تاریخ. این حیوانات به صدها تن وزن نیاز دارند تا قادر گردند استخوانبندی عظیم بدنشان را بپوشانند. اما آیا هرگز پیش آمده است فیل را در حین خوردن پای‌سیب و بستنی توت‌فرنگی ببینید؟ و یا اسب آبی را سرگرم خوردن نان برشته شده؟

فیلها و سایر حیوانات عظیم‌الجثه (حیواناتی که به وزن زیاد نیاز دارند تا زنده بمانند) چه می‌خورند؟ آنها منحصراً موادی می‌خورند که دارای پرتو رنگی قهوه‌ای و آبی و سبز است و بس. همین‌طور هم حیواناتی همچون گاوهای نر و ماده. بر روی این مسئله ساده و منطقی اندکی تعمق کنید. در ضمن، نهنگهای گول‌پیکر را از خاطر نبرید. این حیوانات نیز غذاهایی می‌خورند که تماماً از ماهیهای کوچکتر تشکیل شده که دارای پرتو رنگی آبی مایل به سبز هستند. (به همین دلیل است که ماهیان را باید برای رژیم غذایی

کسانی که می‌خواهند چاق بشوند در نظر گرفت.)

شما نمی‌توانید با طبیعت فرزانه و خردمند بحث کنید. آخر می‌دانید، حیوانات عظیم‌الجثه هرگز با این فکر نادرست که استفاده از کالری زیاد موجب اضافه شدن وزن می‌گردد، برنامه‌ریزی نشده‌اند. به همین دلیل است که آنها با خیالی آسوده به خوردن گیاهان و سبزیهایی آبی - سبز و قهوه‌ای که تقریباً فاقد کالری است، ادامه می‌دهند و هر لحظه بر وزن آنها اضافه می‌گردد.

من ناگهان به یاد دوست کوچکمان، زنبور عسل افتادم (که احتمالاً برای این کوچک و ریز مانده که در تمام مدت روز، گرده زردرنگ گلهای سرخ و زرین و زرد و نارنجی را می‌بلعد). من در مورد مسئله برنامه‌ریزی، به یاد آن افتادم. بنابر تمام قوانین انعطاف‌ناپذیر آئرو دینامیک و فیزیک درباره وزن بدن نسبت به گسترش بال و پر، زنبور قادر به پرواز نیست^۱. اما این مطلب را هرگز کسی به این زنبورها اظهار نداشته است، برای همین این موجود کوچولو همچنان به پرواز ادامه می‌دهد و در کمال خوشبختی خبر ندارد که در واقع قادر به پرواز نیست.

از خود می‌پرسم نکند ضرب‌المثل قدیمی «بی‌خبری سعادت است» در مورد برنامه‌ریزی شدن مغز انسان، با افکار و داده‌های نادرست به کار برده شود؟ آیا به راستی با شکسته شدن یک آئینه، هفت سال رنج و بدبختی برای دارنده آئینه از راه خواهد رسید؟ و یا هنگامی که گربه‌ای سیاه‌رنگ از جلوی شما عبور می‌کند، نشانه آن است که به زودی خبر مرگ شخصی را خواهید شنید؟ چنانچه به این چیزها معتقدید، پس بله! درست به همان گونه که فکر مصرف زیاد کالری، موجب چاق شدن شما خواهد شد، بنابراین تفسیر و

۱. منظور نویسنده در نظرگیری قانون آئرو دینامیکی فیزیکدان مشهور سویسی «دانیل برنولی» است که کشف کرد: «هرقدر بر سرعت هوا افزوده شود، به همان نسبت، از فشار آلفا کاسته می‌شود.» و همچنین سومین قانون جنبش و حرکت نیوتون که اعلام می‌کند: «برای هر کنشی، یک واکنش برابر و مخالف نیز وجود دارد.»

تعبیر صحیح خرافات این است: برنامه‌ریزی مغز، مگر نه؟ در این باره اندکی به تعمق پردازید. یکی از اصطلاحات متداول در علم کامپیوتر GIGO است (Garbage in Garbage out) یعنی برنامه‌ریزی بی‌اساس، در نتیجه اطلاعات بی‌اساس در پی دارد. مغز انسان نیز به همان‌گونه عمل می‌کند و دستگاه کامپیوتر تنها تقلید بی‌رنگ و ضعیفی از مغز آدمی است.

پس به همین دلیل، ما هم فکر و پندار بیهوده‌ی مربوط به تأثیرگذاری کالری را به درون سطل زباله‌ی اشتباهات پزشکی سرازیر می‌کنیم، بله! بیایید این کار را انجام دهیم! هنگامی که رنگ درمانی خود را به اتمام رساندید (در هر دو وضعیت موجود این بیماری)، سرانجام به حقیقت امر درباره‌ی افسانه‌ی کالری پی خواهید برد و با کمال خوشوقتی باید اعلام کنم که دیگر هرگز تحت تأثیر این اطلاعات نادرست قرار نخواهید گرفت، به طوری که پس از تقویت شدن هاله‌ی تابان شما با هماهنگی کامل رنگ، هر چیز که میل داشته باشید خواهید خورد بدون آن که به طور ناخودآگاه - یا خودآگاهانه - انتظار چاق شدن و افزایش وزن داشته باشید... و به همین دلیل، وزن بدنتان زیاد نخواهد شد!

کمک دیگری برای اشخاص چاق: هنگامی که رنگ درمانی شما به کمک رنگ سرخ - زرین موجب توازن بخشیدن به رنگین‌کمان هاله‌ی تابانتان شد و وزن بدنتان برای استخوانبندی اندامتان مطلوب گشت، ممکن است هفته‌ها یا حتی ماهها بعد، ناگهان به خوراکیها و غذاهایی که قبلاً به طرزی نادرست تصور می‌کردید خوراکیهای چاق‌کننده هستند، روی آورید و با در نظرگیری این مطلب که ممکن است مغزتان هنوز به داده‌های نادرست برنامه‌ریزی شده در خود، از جمله مصرف کالری، پی نبرده است، ناگهان با احساس خفقان، شکمتان مانند بادکنک ورم کند و چاق شود. این هیچ چیز نیست، مگر همان برنامه‌ریزی قدیم مغزتان با داده‌های غلط. با این وجود، قیافه و شکم و بدنتان به راستی ورم کرده و چاقی شما آشکارا قابل رویت است. نخست آن که: اصلاً وحشت نکنید! خونسردیتان را حفظ کنید! شما می‌توانید به سرعت برنامه‌ریزی نادرست را از مغزتان بیرون بریزید و

واکنش سریع و آشکار بدنتان را از بین ببرید. لازم نیست به رژیم ۴۵ روزه قبلی برگردید.

تنها کاری که لازم است انجام دهید و وضعیت پیش آمده را توازن بخشید، این است که بر روی تخت دراز بکشید و با کمال آرامش و خونسردی به مطالعه و یا تماشای برنامه‌های تلویزیونی پردازید در حالی که کف پاهایتان را به مدت نیم ساعت در برابر نور سرخ رنگ لامپ قرار داده‌اید.

صبح روز بعد، پس از بلندشدن از خواب، به حمام بروید و استحمام کنید. پس از بیرون آمدن از حمام خود را از پهلو در آینه بنگرید. معجزه و شگفتی! خواهید دید شکم اندک ورم کرده شما که شب پیش نگرانتان کرده بود، مجدداً فرو رفته و به وضعیت سابق برگشته است. بله! به راستی که سحرآمیز است! آن هم با این سرعت! می‌توانید برای دو یا سه شب، از این روش مؤثر استفاده کنید، اما هرگز از این مدت تعیین شده فراتر نروید. (اصلاً نیازی هم به مدت بیشتر نخواهید داشت و تنها یک بار کافی خواهد بود.) به هر حال، اجازه ندهید این حمام رنگ کوتاه مدت شما موجب شود که به اعتقادات بی‌اصل و غلطی که درباره کالری دارید، پایبند بمانید. به یاد داشته باشید که هدف اصلی شما این است که از داده‌های نادرست وارد شده به مغزتان برای همیشه رهایی یابید. در ضمن، این حمام رنگ جزئی را به عنوان جانشین سه مرحله رنگ درمانی برای معالجه بیماری لاک در نظر بگیرید، زیرا این‌گونه حمامهای کوتاه مدت، تنها هنگامی مؤثر واقع می‌شود که شما کاملاً و به‌طور دقیق از برنامه ۴۵ یا ۵۴ یا ۶۳ روزه این رژیم پیروی کرده باشید و این حمام را پس از هماهنگی رنگهای هاله تابانتان انجام بدهید.

تذکر: ناگهان به فکر رسید در مورد آبهایی که در لیوانهای شیشه‌ای سرخ یا آبی می‌ریزید و در زیر تابش نور خورشید قرار می‌دهید و در درمان ناهماهنگی رنگ در بدنتان از آن استفاده می‌کنید، نکند این سؤال برایتان پیش آید که در روزهای ابری، تکلیف چیست؟ پاسخ به این سؤال، مثبت است، منظورم این است که شما به راحتی می‌توانید این لیوانهای آب را در

بیرون بگذارید و با وجود هوای ابری باز هم از آنها استفاده کنید، زیرا نوری که از خورشید می‌تابد تا بر آب نوشیدنی مورد نظر شما تأثیر بگذارد، چه در روز آفتابی و چه در روز ابری تأثیری یکسان دارد و هیچ تفاوتی میان این دو وضعیت نیست. البته در هوای بارانی، نور آفتاب تأثیر کمتری دارد، با این وجود، در صورت بروز چنین وضعیتی سعی کنید در روز بعد، به جای دو لیوان همیشگی آب، چهار لیوان سرخ یا آبی بنوشید.

در ضمن، چنانچه شما را با داستانهای ترسناک خطر کمبود کالری (و یا ازدیاد آن) و بیماری کلسترول و لزوم مصرف پروتئین، دچار وحشت کرده‌اند، هیچ‌گونه نگرانی به دل راه ندهید. آرامش داشته باشید و خود را سبز یا آبی کنید. ستاره‌شناسان متخصص در امور پزشکی، به خوبی می‌دانند که در مورد خطرهای کلسترول، مبالغه کرده‌اند و نیاز به پروتئین نیز مانند قدرت کالری‌ها، اطلاعاتی نادرست است (فیل‌ها که مصرف روزانه پروتئین ندارند، به خوبی گذران زندگی می‌کنند و در ضمن عمر درازی هم دارند!) اما چنانچه باز هم به غلط، به این نظریات اعتقاد دارید، می‌توانید خود را با این مطلب آسوده خاطر سازید که تخم‌مرغ و پنیر در فهرست غذایی اشخاص چاق وجود دارد، و فقدان ظاهری پروتئین در این فهرست، زیاد موجب ناراحتی شما نخواهد بود، زیرا رژیم شما تنها ۴۵ یا ۵۴ یا ۶۳ روز طول خواهد کشید.

مدرک دیگری برای اثبات این که پرتو سرخ موجب کم‌کردن وزن، و پرتو آبی، منجر به بالا رفتن آن می‌شود: بنا بر نامی که علم به آن داده است، تأثیر دوپلر^۱ نامیده می‌شود. در اواخر سده ۱۸۰۰، دکتر یوهان کریستیان دوپلر^۲، تأثیر مهمی را در مورد امواج نوری کشف کرد که طیف کامل رنگین کمان و نیز اشعه مادون قرمز و ماورای بنفش را شامل می‌شد. او پی برد هنگامی که نور به شخص یا شیئی نزدیک می‌شود، رنگ آبی‌تری به خود می‌گیرد و هر اندازه دورتر می‌رود قرمزتر می‌شود و بنابراین قرمز، رنگی

1. Doppler Effect

2. Johann Christian Doppler

است که واپس می‌زند و دفع می‌کند و آبی، رنگی است که در خود جمع می‌کند و نگه می‌دارد.

هنگامی که دو نفر با کمک آزمایشهای از راه دور و با کمک نیروهای مافوق ذهنی بر روی یک سری مسایل روانی و روحی و قابلیت‌های ویژه‌ای که دارند (از جمله قابلیت‌های تله‌پاتیکی و غیره) تحقیقاتی به عمل می‌آورند و سعی در کسب اطلاعاتی دقیق دارند، پیامهایی را به همدیگر ارسال و دریافت می‌کنند. شخص فرستنده باید پیامهای خود را با اشعهٔ سرخ بفرستد و شخص گیرنده با اشعهٔ آبی دریافت کند.

یادآوری دیگری در مورد درمان با رنگ: اشخاصی که به راستی از بیماری لاک رنج می‌برند، بایستی هر مطلبی را که در بخش اشخاص چاق و لاغر ذکر شده است، با دقت مطالعه کنند، مهم نیست به کدام گروه تعلق دارند زیرا: ۱ - خواهند آموخت چه کارهایی را انجام ندهند، ۲ - ممکن است با نخواندن کلیهٔ مطالب، از بخش و یا مطلب بخصوصی که ارتباط مستقیمی با شرایط کامل هردو وضعیت بیماری لاک دارد، رد شوند و آن را نادیده بگیرند.

حال که پی بردیم چگونه همه قادرند با موفقیت کامل مانند ستارگان سینمایی، لاغر و خوش اندام گردند و یا برعکس نظیر سوپرمن قوی و نیرومند و عضله‌دار شوند، می‌توانیم به جنبه‌های دیگری از رنگها پردازیم که با سلامت، سعادت و رضایت روحی و جسمانی شما مرتبط است. بیایید و به بحث قبلی که در بخش روزی یک سیب داشتیم و دربارهٔ حرفهٔ پزشکی امروزی بود، پردازیم، اما این بار در مورد رنگ.

* * *

پیش از هر چیز، لازم است این مطلب را به درستی درک کنید که شما تشریحی مقدس هستید از جسم و ذهن و روح. روح شما (فرشتهٔ باطن رفیع شما) مراقب و ناظر بر این سه چیز است، اما جزو قسمت کاملی از شمای زمینی نیست.

تثلیث مقدس شما تا ابد جدایی ناپذیر است، و چنانچه پزشکی الوپاتیک^۱ متوجه این امر گردد و چنانچه به حقیقت حیاتی آن پی ببرد، ما تقریباً به مقصد خود، یعنی به سلامت همیشگی دست پیدا خواهیم کرد. با این وجود، پزشکی الوپاتیک (برخلاف پزشکی هومئوپاتیک^۲ و پزشکی هالیستیک^۳ و طب ستاره‌شناسی) هر سه قسمت تثلیث مقدس شما را درمان می‌کند، گویی هر یک از آنها شخصیتی است مستقل از دیگری و هر یک، ظواهر فردی از انسان است و قادر به درک این مطلب نیستند که این سه را نمی‌توان از یکدیگر مجزا ساخت.

پزشکان با بدن برخورد دارند، و آن را درمان می‌کنند، روانشناسان با ذهن و روان آدمی روبه رو هستند و مذهب نیز با روح و جان آدمی سروکار دارد که هر یک به شیوه‌ای جداگانه عمل می‌کند. چنین تصورات و اعتقاداتی نادرست، موجب می‌شود که وظیفه روح (باطن رفیع یا مافوق خودآگاه شما)

۱. Allopathic Medicine، این واژه از دو لغت یونانی (Allos) به معنی دیگر - غیر و (Pathos) به معنی بیماری تشکیل شده است که معالجه بیماری با اضداد است. یعنی همان طب امروزی. این پزشکی تا حدودی با پزشکی هومئوپاتیک (Homeopathic) یا پزشکی یونانی فرق دارد. - م.

۲. Homeopathic Medicine، از دو لغت یونانی (Homoios) به معنی شبیه و (Pathos) به معنی بیماری تشکیل شده است. معالجه امراض به وسیله تجویز دارویی که در اشخاص سالم علایم آن مرض را به وجود می‌آورد. چنانچه از مقدار بسیار جزئی و کمی از ماده‌ای که باعث بیماری شخص شده استفاده کرد و همان مقدار را به بیمار تجویز کرد، این ماده تأثیری معکوس در بدن فرد ایجاد می‌کند و به مبارزه با بیماری می‌پردازد و بیمار را شفا می‌دهد. -

۳. Holistic Medicine، فلسفه‌ای که مبتکر آن اسماتز معتقد است کل در طبیعت عامل مشخصه است و نمی‌توان آن را تبدیل به مجموع اجزاء خود نمود. او فلسفه کلیت را ارائه کرد. متأسفانه در هیچ یک از فرهنگنامه‌ها (لاروس ۶ جلدی و لاروس کوچک) موفق به یافتن اطلاعات بیشتری در مورد این شخص نشدم و از این بابت پوزش می‌طلبم. تنها چیزی که موفق شدم کشف کنم این است که ظاهراً این پزشکی با انجام مراسم مذهبی و بر اساس دعا خواندن و طلب کمک از خداوند (یا طبیعت و عالم هستی) موجب شفا دادن بیماران می‌گردد. لازم به ذکر است که این پزشکی با طب گیاهی فرق دارد و با آن اشتباه گرفته نشود. - م.

بی نهایت دشوار گردد. تثلیث مقدس وجود شما بایستی به گونه‌ای عرفانی و مذهبی مورد مداوا قرار گیرد. همان‌گونه که در فصل سوم کتاب ذکر کردم، پزشکی امروزی (الوپاتیک) با مرضی که بیمار دچار آن است برخورد می‌کند و سعی در مداوای آن دارد، حال آن که طب هالیستیک (به گونه‌ای عرفانی) با تمام وجود شخص بیمار، سروکار دارد؛ یعنی شخصی که حالت ناراحتی^۱ هاله تابانش مشکلاتی را در دو بخش دیگر تثلیث مقدس وی پدید آورده است (و منعکس و منتشر نیز می‌سازد).

هنگامی که تنها یک قسمت از سه قسمت تثلیث مقدس جسم و ذهن و روح دچار بیماری می‌شود و یا از انجام دادن وظایف خود دست برمی‌دارد، دو قسمت دیگر، با پیروی سریع از آن قسمت، همان رفتار را تقلید می‌کنند. این را فراموش نکنید که این سه قسمت جدایی ناپذیرند و نیز هنگامی که یکی از این سه، به گونه‌ای کاملاً درست، شفا یابد و مداوا گردد، دو قسمت دیگر بی‌درنگ مانند آن قسمت رفتار، و از آن پیروی می‌کنند. کلید و رمز موفقیت در قسمتی است که ذکر کردم: «به گونه‌ای کاملاً درست، آن هم با کمک فکر و رنگ و موسیقی.»

ممکن است اطلاع داشته باشید که بر اثر تحقیقات علمی، مدتی پیش دستگاهی ساخته شد به نام اورتون^۲ که موجب صوت و موسیقی قابل رؤیت، و رنگ نیز، شنیدنی شود. این دستگاه قادر است اصوات و تتهای موسیقی را به صورت رنگ تولید کند، و هر رنگ را به صوت معادل آن، منتقل سازد و هر صوت یا نت موسیقی را به رنگ برابر با آن، تولید کند. اما ممکن است آگاه نباشید که فکر نیز می‌تواند تولید رنگ کند... و به رنگ واکنش نشان دهد. فکر، رنگ است و افکار رنگ دارند.

بنابراین، چه از رنگ یا موسیقی و یا حتی فکر می‌توان استفاده کرد و

۱. نویسنده به عمد به جای نوشتن Disease به معنی بیماری و ناراحتی نوشته است: Dis-Ease که مز ناراحتی را ترجمه کرده‌ام. -م.

2. Aurotone

توازن هماهنگی هاله تابان را بهبود بخشید و موجب ایجاد هارمونی بهتری شد. هنگامی که از دو و یا هر سه آنها استفاده کنید، نیروی شفا و بهبودپذیری و تطبیق و هماهنگی هاله تابان هر شخص، بی اندازه افزایش می‌یابد. بنابراین بهتر است این قسمت از کتاب را چندین بار مطالعه کنید تا کاملاً متوجه آن شوید.

نمونه خلاصه شده‌ای از شگفتی‌های دستگاه اورتون به اثبات رسیده است که نت موسیقی دو ماژور با رنگ سرخ مرتعش می‌شود، نت موسیقی «می» با رنگ زرد، و نت موسیقی «سل» با رنگ آبی و... هر نت موسیقی به یک کره و ستاره بخصوص و به یک علامت صورت فلکی مرتعش می‌گردد. در نتیجه، امری کاملاً ممکن و پذیرفتنی است که یک موسیقیدان بتواند آهنگ تولد شما را بسازد و بنوازد، و جدول تولدتان را با موسیقی بیان دارد. (آن هم به کمک موقعیتهای مختلف ستارگان که شامل تنهای هماهنگ و ناهماهنگ جدول تولد شما است و در واقع هیچ چیز نیست مگر تصویری سمبولیک از تناسخهای قبلی شما. هنگامی که قادر به شنیدن این موسیقی شدید، نوای آن با الهام و شناسایی مجدد، روح شما را عمیقاً تکان خواهد داد و شما را منقلب خواهد کرد. با آن که تنظیم جدول تولد (یا زایچه) بر اساس موسیقی، کاری بس دشوار خواهد بود و به منزله مبارزه طلبی عظیمی در هنر موسیقی محسوب خواهد شد، لیکن قابل اجرا و امکان‌پذیر است. و به راستی هدیه‌ای بسیار با ارزش و خارق‌العاده خواهد بود که صاحب موسیقی شخصی و فردی مخصوص به خودتان باشید^۱. این طور فکر نمی‌کنید؟

۱. اخیراً در استرالیا موسیقیدانی با کمک یک دستگاه عظیم کامپیوتر، موفق به انجام این کار شد. او تنها با نگاه کردن به طرح و رنگ پیراهن تماشاچیان، موسیقی تازه‌ای بر اساس همین قاعده و اصل خلق می‌کرد و هر بار یک تماشاچی برمی‌گزید و با نگاه به رنگ لباس این شخص، سریعاً موسیقی گرا و جالب توجهی می‌نواخت که بسته به رنگ لباس شخص یا بسیار شاد و هیجان‌آور، یا برعکس غمگین یا آرام یا کسل‌کننده بود. این موسیقیدان با حوصله فراوان تمام رنگهای موجود در عالم را با موسیقی به مردم می‌شناساند و از رنگ صورتی گرفته تا نارنجی و بنفش و فیروزه‌ای و سبزسیر و زرد و قهوه‌ای و... موسیقی جدیدی

آهنگساز مشهور رابرت ایلیس^۱ از شهر سیاتل^۲ واقع در ایالت واشینگتن، در حال حاضر سرگرم کار بر روی این برنامه هیجان آور است و من مطمئنم که به زودی خبرهایی خواهید شنید.

رنگ و موسیقی (در مورد موسیقی، در فصل بعدی مطالب بیشتری خواهد آمد.) نقشی بسیار مهم و اساسی در تکامل و رشد فیزیکی و روحانی بشر بازی می‌کنند، حال چه از آن آگاه باشید یا خیر، هفت نت موجود در موسیقی، و هفت رنگ قابل رؤیت طیف رنگین‌کمان، تأثیری مستقیم بر روی چیزهایی دارند که بنابر فلسفه هندوها به آن هفت اندام ظریف می‌گویند که اطراف کالبد جسمانی را احاطه کرده‌اند. فرکانسهای الکترومغناطیسی و تشعشعات این هفت جسم ظریف، مسئول مواد رنگی هاله تابان شما (یا همان هاله تخم‌مرغی شکل و یا پوسته هاله) هستند. گوته^۳، عارف بزرگ و متافیزیسین قرن نوزدهم، آموزش می‌داد که تمامی فرکانسهای رنگی نور سفید بنابر نیازهای رشد و تکامل کره زمین و تمامی کره‌های زمینی موجود در منظومه‌های شمسی بی‌شمار دیگر، افزایش و یا برعکس کاهش داده می‌شوند.

در حال حاضر نوعی چرخش امور و وظیفه در حال رخ دادن است. به نظر می‌رسد بسیاری از روانشناسان سعی بر این دارند که به روانکاو مبدل گردند و بسیاری از روانکاوان در صددند روانشناس شوند. این دو گروه، هر دو، به گونه‌ای سرگرم تحقیقات بر روی بشر ظاهری (یا برونی) و بشر باطنی (یا درونی) هستند. این اشخاص صمیمانه تمایل دارند فشارهای روانی و تنشهای بیماران خود را از بین ببرند، اما هنوز هم آگاه نیستند این کار را چگونه به بیماران خود بیاموزند. با وجود این، ما مردم، به آن دسته از پزشکان به راستی وظیفه‌شناس که پیامی مهم را اشاعه دادند با این مضمون: «عواطف

می‌نواخت و معرفی تازه‌ای از رنگها ارائه می‌کرد. - م.

1. Robert Ellis

2. Seattle

۳. Goethe، خالق دکتر فاست، رنجفای ورتنر جوان (متولد شهر یور). - م.

و احساسات زنان و مردان بیشتر موجب بیماری و ناراحتی است تا وجود باکتری و میکروب و ویروس «حقشناسی و سپاسگزاری زیاد به آنان بدهکاریم. حتی با آن که آنان هنوز هم کاملاً به این مطلب پی نبرده‌اند که همین امر، دلیل اصلی ناراحتی‌ها می‌باشد و بیماری، تأثیر و علت وجود این احساسات و عواطف است. این ذهن و مغز آدمی است که میکروبها و ویروسها را ظاهر می‌سازد و موجب بروز و حضور آنها می‌شود. مجدداً این ذهن است که باعث می‌شود این باکتری‌ها و ویروسها در درون بدن انسان، فعال، و یا برعکس بی‌آزار و عقیم شوند. تمام این نکات، در وضعیت و حالت ذهنی وجود دارد و بستگی به فکر آدمی دارد که در واقع واژه دیگری است برای مقاومت جسمانی شما نسبت به بیماری و امراض گوناگون. بسیاری از پزشکان همواره با یک سری میکروبهای با درجه سرایت بالا و بسیار خطرناک سروکار دارند، اما هرگز به بیماری مورد نظر مبتلا نمی‌شوند. هنگامی که سعی دارید به دیگر مردم یاری دهید، مقاومت بدن شما افزایش می‌یابد.

مصرف مواد غذایی هیچ چیز نیست مگر فرودادن و خرد کردن یک سری ارتعاشات رنگی. مرضی که با داروهایی در ابتدا تأثیرگذار، اما دارای بهبود موقت درمان می‌شود (داروهایی نظیر قرصها و مواد شیمیایی و آنتی‌بیوتیک‌ها برای مبارزه با میکروبها)، بایستی برای دست یافتن به بهبود همیشگی و دائمی، با تغییر دادن فرکانسهای صوتی - رنگی بیماران، که موجب توازن بخشیدن به هماهنگی رنگی هاله تابان است، درمان گردد. این، قسمتی از پزشکی عصر جدید است، و هنگامی که به آن پی برده شود، مردم به قرن نوزدهم و بیستم میلادی، به عنوان قرون جهل و نادانی و عصر تاریک و سیاه پزشکی نگاه خواهند کرد.

در هر نوع غده خوش خیم و یا بدخیم، ناهماهنگی رنگی وجود دارد که به پدید آمدن فشارهای شدید و بروز سرطان منجر می‌شود و کاری می‌کند که سلولهای سرطانی افزایش یابد. به کارگیری درست رنگ و صوت (موسیقی)

می‌تواند پیشرفت این بیماری و نا-راحتی را متوقف سازد و سلولهای سرطانی را به وضعیت طبیعی خود بازگرداند. این جزو کارهای طبیعت است، یعنی تمایل طبیعی یک سلولهای بدن است که پس از تصحیح نامیزانی رنگ، به وضعیت و فرکانس طبیعی اولیه خود بازگردند، و روشهای متعددی برای انجام دادن این کار وجود دارد. متأسفانه در این کتاب چندان فرصت نیست که در باره این مطلب به تفصیل سخن بگویم. درمان به کمک رنگ و یا کروموتراپی^۱ مبحثی بسیار گسترده و دقیق، شامل اطلاعات و جزئیات دقیقی است که بایستی در کتابی بسیار قطور گنجانده شود.

من در حال حاضر هیچ نقشه و تصمیمی برای نوشتن چنین کتابی در آینده نزدیک ندارم، اما اگر روزی قرار باشد این کتاب را به رشته تحریر درآورم، می‌توانم این را به شما بگویم: پیش از مبادرت به توصیه کردن به مردم و کمک به آنان در مورد مطلب بسیار ظریف و پیچیده درمان به کمک رنگ یا همان کروموتراپی برای اعضای بیمار بدن انسان، سعی خواهم کرد این مبحث را به مدت چندین سال مورد مطالعه و پژوهش قرار دهم، زیرا این نوع درمان به اندازه‌ای که سودمند است، می‌تواند تأثیری بی‌نهایت خطرناک و مرگبار بر سلامت بدن شما داشته باشد. سپس با اشخاص دست‌اندرکار ملاقات و تماس خواهم گرفت. کسانی که دست‌کم چندین دهه از عمر خود را در این حرفه و کار بخصوص سپری کرده باشند و یا این مبحث را مورد مطالعه قرار داده باشند. تازه پس از این همه کار و آمادگی، شروع به دادن پیشنهاداتی درباره چگونگی استفاده از رنگها به مردم خواهم کرد تا آنان بیماریهای جدی و مهمی را که در هر قسمتی از بدن دارند، با بهره‌گیری از انواع لامپها و پرده‌ها و فیلترهای رنگی، شفا دهند، یا رنگی را در ذهن و تصور آورده و به نقاط مختلف بدن یا یک عضو بخصوص بدن که بیمار است، رهبری خواهم کرد تا به آن قسمت هدایت شود.

مبادرت به نوشتن و یا سخنرانی درباره چنین مطلب کاملاً پزشکی،

ممکن است برای فردی عادی، کاری بی‌اندازه خطرناک باشد، خصوصاً هنگامی که مطالب آموزشی را با جزئیات کامل و دقت بیان کرده باشند. اما حرفه پزشکی زیاد به آن اهمیت نمی‌دهد، زیرا اطباء اعتقاد دارند کل این مبحث و اساس و پایه آن، کاملاً بی‌آزار و جالب‌توجه و سرگرم‌کننده است و وقت‌گذرانی ساده است. حال آن‌که اصلاً چنین نیست.

به نظر شما اگر شخصی برای ناراحتی ویژه‌ای که دارید، دارویی شیمیایی تجویز کند که اساساً برای مرضی دیگر مؤثر و مفید است، چه واکنشی نشان خواهید داد؟ چنانچه شما از توصیه این شخص پیروی کنید، ممکن است جداً مریض‌تر شوید (یا حتی از دنیا بروید) همان‌طور که هر پزشک خوبی این ادعا را تصدیق خواهد کرد.

چیزی که پزشکان و به‌طورکلی مردم، قادر به درک آن نیستند، این است که رنگ درمانی قدرت بی‌نهایت بیشتری برای شفابخشیدن و یا برعکس آسیب رساندن به بدن انسان دارد تا نسخه داروهای شیمیایی دکترها. بی‌نهایت بیشتر.

بنابراین به خوبی می‌توانید مجسم کنید تجویز یک رنگ اشتباه برای بهبود بخشیدن به اعضای بیمار بدن (یا مغز) به وسیله شخصی که تنها آگاهی سطحی و کمی از علم وسیع کروموتراپی دارد و معتقد است که کاملاً آماده است تا دیگران را شفا دهد و یا از هنر سطحی خود به دیگران بیاموزد، ممکن است چه نتایجی به بار آورد. متأسفانه در حال حاضر، شماری از این‌گونه مردان و زنان یافت می‌شوند که به نوعی اضطراب‌آور، سمینار و کنفرانس‌هایی نیز برپا می‌دارند و در این‌باره بحث و سخنرانی می‌کنند، حال آن‌که هیچ آگاهی عمیق و دقیقی از این علم ندارند و اطلاعاتشان به مقداری آگاهی‌های عمومی و سطحی در این‌باره، محدود است، اما باور دارند که قادر به آموزش دادن این علم هستند. در حدود ده دوازده کتاب در این مورد به رشته تحریر درآمده است، و بسیاری از این کتابها تضاد شدیدی با یکدیگر دارند. که این نکته برمی‌گردد به نحوه بهبودبخشیدن و یا آسیب‌رساندن به

اعضای مختلف بدن با رنگهای متفاوت از یکدیگر. هیچ راهی وجود ندارد که بتوان فهمید کدامیک از این کتابها توسط علاقه‌مندان به این موضوع خوانده شده است. (و از کشفیات تازه خود در مورد مسایل ماورالطبیعه بسیار خوشحال و راضی شده‌اند.) کسانی که تصور می‌کنند آنقدر آگاهی دارند تا بتوانند درباره نحوه درمان با رنگ و تصور رنگهای بخصوص در ذهن برای بهبودبخشیدن اعضای بخصوص بدن با شما سخن بگویند و آنها را به شما بیاموزند.

اکثر این آموزش دهندگان ناوارد و تعلیم ندیده، نیتی خیر دارند و ابداً مایل نیستند به دانشجویان و یا شنوندگان خود آسیبی برسانند، اما به دلیل ناآگاهی خیرخواهانه است که چنین وقایع و اتفاقات فاجعه آمیزی به وقوع می‌پیوندد. من خود را در این باره، آنقدر مطلع و آگاه نمی‌دانم و ممکن است هرگز موفق به دستیابی به چنین اطلاعاتی نگردم، با آن که کروموتراپیستهای اروپا، تا اندازه‌ای آموزش داده‌اند و از اشخاصی آموخته‌ام که همگی مدارک بالای پزشکی دارند و پزشکانی کارکشته هستند که روزانه چندین بیمار را مداوا می‌کنند. بنابراین تصور کنید شخصی که در کنفرانسهای اشتباه شرکت می‌کند و یا کتاب نامناسبی را انتخاب کرده است تا مطالبی در این زمینه بیاموزد، ممکن است به اشخاصی که در سمینارها و سایر اماکن به حرفهای او در زمینه رنگ درمانی گوش می‌دهند، چه آسیبهایی برساند. و اما در مورد رژیم رنگ در این فصل از کتاب، می‌توانم با اطمینان کامل اعلام کنم که هیچ پزشکی پیدا نخواهد شد که از فهرست‌های غذایی که برای اشخاص چاق و لاغر (آن هم برای مدت زمان پیشنهاد شده‌ام در کتاب) نوشته‌ام، ایرادی بگیرد. در هر دو فهرست، خوراکیهای سالم و مغذی وجود دارد. در مورد پروتئین نازنین و عزیز شما که در پزشکی آن را آنقدر مهم می‌پندارند و حاضرند به اسم آن، سوگند نیز یاد کنند، باید بگویم که پس از برگشتن به وزن طبیعی، شما آزاد خواهید بود هرچه دوست دارید در مورد پروتئین، کلسترول، کاربوهدرات‌ها و نظایر آنها بیندیشید و طرفدار و یا برعکس دشمن آنها

باشید.

به دلیل اهمیت احساس روزافزون اشخاص نسبت به رنگ، مسئولان بیمارستانها سرانجام به نیرو و تأثیر رنگ سبز برای آرامش بخشیدن و تسکین دادن پی برده‌اند. به همین دلیل است که جراحان به هنگام عمل، کلاه و دهن‌بند و پیراهنهای سبز به تن می‌کنند و اکثر دیوارهای بیمارستانها را به رنگ سبز نقاشی کرده‌اند. در بیمارستانهای روانی، مدت‌ها است پی برده‌اند چنانچه بیمارانی را که دچار افسردگی هستند، به هنگام حملات شدیدشان در اتاقی تماماً به رنگ سبز یا آبی بگذارند، بی‌درنگ آرام می‌شوند و هنگامی که مراحل افسردگی و یأس را می‌گذرانند و خاموش و ساکت و ناامیدند، قرار دادن آنها در اتاقی که همه آن به رنگ سرخ روشن و یا زرد باشد، موجب می‌گردد که از حالت بی‌حسی مجسمه‌مانندشان بیرون آیند و فعال و شاد شوند.

چنانچه می‌خواهید به قرار ملاقات مهم کاری بروید و یا در یک برنامه اجتماعی پراهمیت حاضر شوید، دربارهٔ تصویری که مایلید و یا نیاز دارید دیگران از شما ببینند، فکر کنید، همین‌طور هم تصویری که مایل نیستید از خودتان ساطع کنید. چنانچه می‌خواهید تصویری خشن از شما در ذهن مردم نقش ببندد، لباس سرخ پوشید و رنگ سرخ را در ذهن مجسم کنید. چنانچه دوست دارید تصویری اندیشمند و متفکر برجا بگذارید، آبی پوشید، (اما نه آبی تیره) و رنگ آبی را در ذهن مجسم کنید. هنگامی هم که مایلید نشانهٔ خوشبینی و امیدواری باشید، رنگ زرد یا نارنجی را برگزینید و این رنگها را در ذهنتان مجسم سازید. اگر مایلید تصویرتان آرامش‌بخش باشد و فردی به نظر آید که مایل است آب بر روی آتش بریزد، سبز بر تن کنید (البته نه سبز لیمویی یا کاهویی) و بعد هم رنگ سبز را به ذهن بسپارید. اگر خواستار آن هستید که تصویری مثبت و باثبات، جدی و منضبط از خود بر جای بگذارید، رنگ مشکی و سفید پوشید. هنگامی هم که بخواهید مورد لطف و علاقهٔ دیگران قرار بگیرید و نشانگر عشق و محبت باشید، صورتی روشن یا

سرخابی پوشید و بعد هم این رنگها را در ذهن خود مجسم کنید. من دوستی در نیویورک دارم که هنرمندی است در رشته عکاسی. او یک بار تصمیم گرفت همه آپارتمان یک اتاقه‌اش را که آپارتمانی بزرگ و دلباز بود، و تمامی مبلمان و وسایلیش را به رنگ خاکستری در آورد. تمام سقف‌ها و دیوارها را رنگ خاکستری زد و پرده‌ها و فرش و موکت و مبل و بالش‌های خود را به این رنگ خرید و حتی نور آباژور و لامپهای سقفی را نیز به رنگ خاکستری در آورد (رنگهای سایه‌روشن خاکستری). او تصمیم داشت از اتاق خاکستری‌رنگش، به گفته خود زمینه‌ای فراهم آورد برای ملاقات کنندگان و مهمانان و همکاران کاری و دوستانش. او می‌گفت، افرادی که به دیدنش خواهند آمد، (با لباسهایی که بر تن دارند) رنگهای دیگری را اضافه خواهند کرد مانند جواهرات درخشان رنگی که به محیط و زمینه اصلی رنگ اتاقش که به رنگ خاکستری ملایم بود، درخشش و رنگی تازه اعطاء خواهد کرد. این فکر به راستی فرایافتی دوست‌داشتنی و بسیار هنرمندانه بود. اما هنگامی که در اتاق خاکستری‌رنگش تنها می‌ماند، دچار چنان افسردگی و یاسی می‌شد که قادر به انجام دادن هیچ کاری یا خلاقیتی نبود. او سرانجام پس از سپری شدن چندماه، طراح خانه‌ای را صدا زد تا رنگ خاکستری حاکم بر آپارتمانش را به رنگی دیگر تغییر دهد.

در مورد جواهرات و سنگهای قیمتی گفتنی است که مصریان عادت داشتند برای رنگ درمانی جهت بهبود بخشیدن بیماریها، از جواهرات و سنگهای قیمتی به عنوان عاملی تقویت‌کننده استفاده کنند. حتی امروزه نیز، این کار، هم در چین و هم در مصر ادامه دارد و به تازگی در اروپا و امریکا رواج یافته، به طوری که افراد عادی نیز کم‌کم در این باره آگاهی‌هایی به دست آورده و از جادوهای مختلفی که با استفاده صحیح از سنگهای قیمتی امکان‌پذیر است، سخت شیفته آن شده‌اند. سنگهای گرانبها، رنگهایی فشرده شده و اصیل و منحصر به فرد هستند و جزو رنگهای مخلوط به شمار نمی‌آیند. بنابراین، از آنجا که از اصالت آنها کاسته نشده است، تأثیراتی که

می‌توانند بر بدن آدمی بگذارند بسیار نیرومند است. به بخش روزی یک سیب برگردید و نام سنگهایی را که بایستی نزدیک به پوست بدنتان حمل کنید (البته نه برای شفایافتن از بیماری، زیرا این کار مستلزم استفاده از رنگهای بخصوص است، بلکه برای هماهنگ شدن با شخصیت فردی شما) مطالعه کنید تا موجب شود خصوصیات مثبتی را که دارید، بروز دهد؛ خصائص و صفات نیکویی که در روز تولدتان و با علامت صورت فلکی مخصوص خودتان، صاحب آن گشته‌اید.

هنگامی که سنگ بخصوصی به چرخش درآید، انوار رنگ درون آن، رها می‌شود. مصریان و سایر اقوام مشرق‌زمین به این مسئله کاملاً آگاه هستند که ستارگان بر رفتار انسانها هم از لحاظ جسمانی و هم عاطفی و روحانی، تأثیر فراوانی می‌گذارند. سنگهای گرانبها دقیقاً همان پرتو رنگی را دارند که کره مربوط به آن سنگ به آن مرتعش می‌گردد. (مجدداً به بخش ۲ و ۵ کتاب رجوع شود.) بنابراین، سنگهایی که در تماس با پوست بدن انسان قرار بگیرند همان تأثیری را دارند که کره مخصوص دارا است، به جز آن که از تأثیر ملایمتر و قدرت کمتری برخوردار است. گرچه همین تأثیرات را نیز می‌توان حس کرد و از آنها به خوبی آگاه شد.

انواع کریستالها و فلزات ناب و غیرمرکب، بالاترین اندازه مواد اتریکی را که در هر چیز بی‌جان در طبیعت یافت می‌شود، دارا هستند. فلزات مرکب، تمامت چسبنده ندارند، زیر کلاً دو نوع ارتعاش مختلف از خود ساطع می‌کنند. به همین دلیل است که کیمیاگران دوران باستان و شفا دهندگان مصری و پیشگویان، تنها از کریستالهایی که قابلیت بالای تجزیه و شکست نور داشتند، استفاده می‌کردند و فلزات ناب و ترکیب نشده را به کار می‌گرفتند.

عقیده و ایمان آنان را نسبت به این سنگها و فلزات نمی‌توان تنها خرافات نامید، زیرا متخصص الکتریسیته امروزی نیز می‌داند که باتریها و انواع مدارها به فلزات ناب ترکیب نشده نیاز دارند. و در سیستم تلگراف بی‌سیم، از

کریستال به عنوان دِیکتور (موج‌یاب) استفاده می‌شود، زیرا به ارتعاشات اِتر یا هوا حساس است.

به همین دلیل است که سنگهای ناب و کریستالی شکل همیشه سحرآمیزترین مواد فیزیکی به شمار می‌آمده است زیرا آنها تا بیشترین حدی که بتوان قیاس کرد، اِتریک هستند.

بنابراین می‌توانید درک کنید به چه دلیل پیشگویان و غیبگویان، از دوران قدیم تاکنون همیشه از یک گوی کریستال ناب برای نقطهٔ تمرکز در مراقبه استفاده کرده‌اند؟ بنابراین آشکار است که وجود گوی کریستال آن‌قدرها هم که دیرباوران مسایل علوم مکتوم سعی داشتند مدعی آن باشند، بی‌خود و بی‌فایده نیست.

متافیزیسین‌ها و علاقه‌مندان به ماورالطبیعه مدتهای مدیدی است که از کیفیت انتقالی سنگ کریستال کوارتز اطلاع دارند. با این حال، بقیهٔ مردم تازه کشف کرده‌اند که چگونه می‌توان از کیفیت ارتباطی سنگ کوارتز برای حفظ زمان و وقت، در ساعتها استفاده کرد. این اشخاص متوجه نیستند که تنها سطح نازکی از جادوی کوارتز را کشف کرده‌اند. در دوران موجودیت قارهٔ آتلانتیس می‌شد بیش از پانصد ساعت از داده‌های شفاهی و گفته شده را در یک قطعه از سنگ کوارتز ضبط کرد. قطعه‌ای که از ناخن انگشت شست شما نیز بزرگتر نبود! اشخاصی که به سختی می‌توانند این مسایل را باور کنند باید از خود این پرسش را بکنند که چنانچه به هنری هشتم، پادشاه انگلستان می‌گفتند که می‌توان ساعتها بر روی یک نوار باریک که مانند روبانی قهوه‌ای رنگ است، حرف زد و حتی موسیقی ضبط کرد و بعد این کاست را در ضبط صوتی قرار داد و تمامی آن حرفها و موسیقی را از نو گوش داد، چه واکنشی نشان می‌داد؟ حتی خود دستگاه ضبط صوت باعث حیرت هنری هشتم بود، چه رسد به گوش دادن به حقه‌های جادویی که این دستگاه می‌توانست انجام دهد. رؤیاهای دیروز، همیشه علم فردا هستند.

یک سری آزمایش وجود دارد که شما می‌توانید برای دست یافتن به

حقایقی در مورد رنگها، آنها را انجام دهید. در این جا تنها دو نمونه برایتان می‌آورم. رنگ، دارای درجهٔ حرارت است. رنگهای سرخ، نارنجی، و زرد و نیز مادون قرمز، رنگهای داغ هستند و تولید حرارت می‌کنند که همین موجب پیدایش واکنش‌های شیمیایی شدیدی در پوست بدن می‌گردد. رنگ سرخ مخلوط شده با زرد (که رنگ نارنجی را پدید می‌آورد) بالاترین درجهٔ حرارت را دارا است. رنگهای آبی، بنفش و ماورای بنفش، و تا اندازهٔ کمتری رنگ سبز، رنگهای سرد محسوب می‌شوند. شما می‌توانید درجهٔ حرارت رنگ را با نصب یک دماسنج در یک لیوان سرخ رنگ که پر از آب انرژی خورشیدی است اندازه بگیرید. همچنین می‌توانید درجهٔ حرارت رنگ لیوان آبی پر شده از آب انرژی خورشیدی را اندازه بگیرید. دماسنجی که در آب انرژی خورشیدی سرخ رنگ قرار دارد حرارت بیشتری را به نسبت دماسنجی که در لیوان آبی انرژی خورشیدی قرار دارد، نشان خواهد داد.

پیش از قراردادن دماسنج در لیوان قرمز یا آبی پر شده از آب انرژی خورشیدی، با دقت توجه کنید که آب با درجه حرارت اتاق تطابق داشته و یکسان باشد، و ناگهان از زیر نور داغ خورشید به داخل اتاق و یا برعکس از درون یخچال منزلتان بیرون نیامده باشد.

رنگ و نور سفید نیز نیرو و وزن دارد، شما می‌توانید این مطلب را با اندازه‌گیری نیرو یا وزن نور سفید به اثبات برسانید. (می‌توانید از نور رنگی نیز استفاده کنید. در آن صورت باید از لنزهای رنگی کمک بگیرید.) این کار را به وسیلهٔ یک چراغ‌قوه و یک ترازوی بی‌نهایت حساس می‌توانید به انجام برسانید. ترازو، بسته به رنگ نور بخصوص، یا نور سفید استفاده شده، در سمت نور، پایین یا بالا خواهد رفت. چنانچه خواستید این آزمایش را انجام دهید، از ترازوی کاملاً میزان و حساسی که در داروخانه‌ها یافت می‌شود، استفاده کنید.

بار دیگر سفر کوتاهی در کرانهٔ رود نیل می‌کنیم و به کشور مصر بازمی‌گردیم. در بعضی معابد مصری، باستان‌شناسان مدارک متقاعدکننده‌ای

پیدا کرده‌اند در مورد اتاقهای مخصوصی که به گونه‌ای طراحی شده‌اند تا انوار خورشید به داخل آنها نفوذ کنند و هفت رنگ رنگین‌کمان را تشکیل دهند. از آنجا که این معابد، مخصوص درمان بوده است، شفا دهندگان آن دوران، می‌توانستند تشخیص دهند فرد بیمار فاقد چه رنگ یارنگهایی در هاله تابان خود است و سپس وی را به اتاقی راهنمایی می‌کردند که پرتوهای رنگ بخصوصی که بیمار برای بازیافتن سلامت خود بدان نیازمند بوده است، دارا بود. به بیمار دستور داده می‌شد با رنگ استحمام کند. (در واقع حمام رنگ بگیرد.) این موضوع همچنین یکی از علت‌های ظاهری و جنبه‌های مختلف ساختمان هرم بزرگ مصر در جیزه بوده است. معمایی بی‌نهایت پیچیده که بررسی آن در کتاب حاضر ممکن نیست. (در ضمن، در دوران‌های بسیار دور، رودخانه نیل بی‌نهایت آبی بوده است... آبی!)

با آن که شخصاً تنها به قسمتی از فرضیه داروین در مورد رشد و تکامل اعتقاد دارم (دلیل آن را نیز در کتاب بعدیم خواهم گفت)، انسان‌شناسان و طرفداران فرضیه داروین به درستی ادعا کرده‌اند آن چیزی که آنها به او نام انسان ماقبل تاریخ نهاده‌اند، و بنده، زمینی پس از سقوط می‌نامم، که پس از بروز فاجعه‌ای عظیم بر روی کره ما اتفاق افتاد، قادر به دیدن رنگها نبود. انسانهای مورد نظر تنها می‌توانستند رنگ سیاه و سفید را تشخیص دهند، قابلیت رؤیت رنگها، بنابر ادعای انسان‌شناسان، به‌گندی و آهستگی توسعه یافت. این حقیقت ندارد. قابلیت دیدن رنگ از آغاز وجود داشته، اما پس از سقوط از بین رفته است... و مجدداً دارد به آهستگی به ما باز می‌گردد. امروزه، ما دو نوع گروه افراطی داریم: اشخاصی که کوررنگ هستند و نوعی بازگشت به گذشته محسوب می‌شوند، و اشخاصی کم و نادر که مانند ادگارکیس قادر به دیدن هاله تابان بشر هستند، زیرا نیروی تشخیص مافوق احساسی رنگ دارند و نوعی نگاه به آینده محسوب می‌شوند.

در طول عصر دلو، مردان و زنان نیز نیاز خواهند داشت که حس تشخیص رنگ و نیز ادراک فیزیکی خود را افزایش دهند، البته چنانچه ما همگی به سرعت خود را با مبارزه طلبی‌های در حال رشد علم و دانش بعضی مثبت و بعضی منفی تطبیق داده به آن واکنش نشان دهیم. همچنین با کنجکاوی ذاتی این قسمت از دوره تاریخ کره‌مان که تحت تأثیر اورانوس قرار دارد، فعال و تحریک شدیم. رنگ و موسیقی... شناسایی قدرت هر دو اینها کاربردی صحیح و درست از آنها، چیزهایی است که می‌تواند ما را از محشرکبری نجات دهد.

در ارتباط با این نیاز، معجزات جالب توجهی در انتظار اشخاصی است که از همین حالا شروع به مطالعه و درک مسئله رنگ کرده‌اند. حیات و زندگی نیز، خود، رنگ است و به همین دلیل رنگ می‌تواند با مداوای نامیزانی نادرست رنگها، در هاله تابان بشری، زندگی را طولانی‌تر و بادوام‌تر سازد (به همان نسبت نیز با برهم زدن تعادل رنگها، آن را نابود سازد). چندین متافیزیسین و علاقه‌مند به ماوراءالطبیعه (از جمله گوته، اشتاینر، اف. ام. الکساندر) اظهار داشته‌اند که چنانچه نظم رنگ اولیه در هاله تابان فرد به هم نخورده و پیوسته در حالت توازن باشد، لزوماً فرد به بیماری‌های گوناگون و مختلف دچار نمی‌گردد، و حتی پیر هم نمی‌شود. به خاطر داشته باشید واژه پیر شدن را با واژه پختگی اشتباه نگیرید. در این جا مقصود آن نیست که پیر شدن، گذشتن از مرحله سلامت و کمال عقلانی است.

هفت رنگ طیف و پرتوهای نامرئی رنگ، بایستی در هر شخص، از طریق هاله تابان به صورت موزون مرتعش شود. هنگامی که این هماهنگی دچار اختلال گردد، بیماری رخ می‌دهد و هنگامی که این نامیزانی از حد خود فراتر می‌رود، مرگ به سروقت انسان می‌آید. هر چند در هماهنگی موسیقی گونه رنگهای توازن یافته هاله تابان، خبری از مرگ نخواهد بود و حیاتی جاودانه میسر می‌گردد. مردان و زنان قادر خواهند شد در همان کالبد خود تا ابد زندگی کنند. دیگر پیر شدن لزومی نخواهد داشت، زیرا هیچ نوع آگاهی از

زمان و وقت وجود ندارد. هنگامی که هاله تابان شما دارای توازن رنگی گردد و اندیشه‌هایتان هم به رنگ صحیح درآید و از علم رنگ برای حفظ تثلیث مقدس کالبد و فکر و روحتان استفاده‌ای درست به عمل آورید تا در هماهنگی کامل باشید، می‌توانید تا ابد زندگی کنید (به شرط آن که مردان دیوانه با بُمبهای اتمی در صدد انفجار ما بر نیایند و ما را ناخواسته، به بُعدی دیگر سوق ندهند). اما... خبرهای خوبی هم دارم! آنان قادر نخواهند شد چنین کارهایی انجام دهند، آن هم به دلیل آنچه به هنگام تجزیه و تحلیل اعداد ۶ و ۹ در بخش پنجم کتاب در قسمت علم اعداد برایتان آوردم.

جاودانگی جسمانی در بخش نهایی این کتاب توضیح داده و به شما گفته خواهد شد که چگونه آن را به انجام برسانید و از اسرار آن دسته از کسانی سخن به میان خواهد آمد که موفق به این کار شده‌اند، و این که به چه دلیل چنین چیزی امکان‌پذیر است، در حالی که همه مردم در همان کالبد و جسم فیزیکی، تکامل یافته‌تر و بهتر شده‌اند و به نوعی روشن‌بینی و زندگی جاودانه رسیده‌اند. اما لطفاً شتاب به خرج ندهید و فعلاً به این قسمت از کتاب مراجعه نکنید. از بخش‌های میانی کتاب، بی‌توجه رد نشوید. شما به درک بسیاری از مسایل نیاز دارید و اگر خواهان دستیابی به اسرار جاودانگی جسمانی هستید (آن هم با موفقیت کامل)، در حال حاضر تنها چیزی که نیاز به داشتن و درک آن دارید این است که لزومی ندارد کسی مریض یا پیر شود و یا از دنیا برود.

با توجه به آن چه گفته شد، ما سعی خواهیم کرد اطلاعات مربوط به رنگین‌کمان‌های گمشده را در مغز کامپیوترمانندمان برنامه‌ریزی کنیم و به بخش ترانه‌های فراموش شده و هماهنگی‌ها و همزمانی‌های گیتی پیش برویم. موتزارت و بتهوون و سایر استادان موسیقی، در آسمان و از طریق گردش سماوی به ما ملحق خواهند شد، همچنان که پی خواهیم برد هرم بزرگ مصر، واقع در جیزه، با آن سنگهای سنگین و کاملاً به هم متصل،

چگونه ساخته شد... چگونه یوشع پیغمبر، موجب فرو ریختن دیوارهای شهر جریکو گردید... و به بسیاری علایم ستاره‌های سحر و اسرار و خرد دیرین دست خواهیم یافت.



۷

ملودیه‌ها و آهنگهای فراموش شده

ارتباط هماهنگ میان انسانها... قدرت سکوت، صوت و موسیقی...
تطابق زمانی و یگانگی گیتی... روش استفاده و کاربرد از این مطالب
برای بروز سحر و معجزه

هماهنگی‌های طبیعی
و
نُتهای خارج از مضروب

چشمان او مهربان بود
اما صدایش همچون آتشی سوزان، هنگامی که گفت:
«هر چیز در طبیعت و در ذات بشری
از رنگ و صوت ساخته شده است...
اینها رنگین کمان‌های گمشده و آهنگهای از یادرفته
هماهنگی جهانی‌اند

نیروی زندگی

«از فرکانس بالای صوت... و موسیقی ساطع می‌شود و نیرو می‌گیرد.
هر نت با سایه روشن هر رنگ تطابق دارد
و همیشه در خاطر داشته باشید که
برای پدید آوردن هر طیف و رنگی،
بایستی نوری موجود باشد.
هیچ رنگی در شب، بدون وجود نور
پرتوافکن نمی‌شود.»

سپس به پنجره‌های شیشه‌ای رنگ شده اندیشیدم
که در نمازخانه سن رافایل وجود دارد
آن نمازخانه... در شب... چقدر تاریک به نظر رسید.
هنگامی که هیچ نوری از میان آنها به درون نمی‌تابید

و چه مکان ساکت و عاری از روحانیت بود،
بدون راهبه‌های آوازه‌خوان

* * *

رنگ و صوت. طیف رنگین‌کمان و موسیقی کرات، ما در بخش قبلی از اهمیت ویژه رنگ در زندگی آگاه شدیم، اما در مورد اهمیت برابر صدا، این مطلب به قدری با سادگی و صراحت تأکید شده است که ما زمینیان، معنا و مفهوم عظیم آن را از یاد برده و نادیده از کنارش گذشته‌ایم.

نخست تنها کلمه بود و بس.

جهان ما به وسیله صدا خلق شد. همان‌گونه که تمامی عالمهای دیگر به همین شکل خلق گردید. خالق ما عملی انجام نداد، تنها گفت: «بگذار نور باشد.» و نور، هستی گرفت. تشکیل تمام منظومه‌های شمسی از میان بی‌نظمی و خلاء ظلمت و تاریکی با کلام خالق ما صورت گرفت؛ همان اعتقادی که در نوشته‌های طرفداران مسیحیت آمده است. حتماً تصور می‌کنید که امروزه، با تمامی جراحیهای کفرآمیزی که بر روی آثار مقدس به جا مانده انجام داده شده است، دیگر ضمیر جمعی آنها به وسیله رهبران مذهبی برچیده شده است، مگر نه؟ این‌طور به نظر می‌رسد که بعضی کلمات حقیقی را امدادهای غیبی مورد حمایت قرار می‌دهد و آنها را نمی‌توان به آسانی حذف کرد. این لغات همچون چسب به صفحات چسبیده و با گذر قرن‌ها تغییری نیافته است. برای نمونه، همان‌گونه که قبلاً هم در یکی از بخشهای اولیه این کتاب بیان داشتیم، ضمیرهای شخصی ضد و نقیضی در کتاب انجیل یافت می‌شود که از همان اول کتاب آغاز گردیده است:

«و خداوند فرمود: بگذارید انسان را به شکل خودمان درآوریم و شباهت ما را به خود گیرد...» (نکند خداوند با خودش سخن می‌گفته است؟)

کتاب پیدایش، فصل اول، باب ۲۶

«او (ضمیر مفرد سوم شخص مذکر) وی را به تصویر خداوند خلق کرد و سپس آنان را (زن و مرد) بیافرید...»

کتاب پیدایش، فصل اول، باب ۲۷

من همیشه مایل بوده‌ام این نکته را با یک روحانی کاتولیک از فرقه یسوعی، و یا با یک خاخام یهودی و یا حتی با یک اسقف از فرقه مورمونها در میان بگذارم، اما این کار من تنها باعث می‌شد که بار دیگر به دایره‌های منطق و استدلال‌هایی داخل شویم که در مغز این روحانیون گمراه برنامه‌ریزی شده است. آنان با نوعی خونسردی ضمیرهای ما و مان را در کتاب پیدایش نادیده می‌گیرند، درست به همان گونه که در مورد هجده سال گمشده عمر حضرت مسیح در کتاب عهد جدید رفتار می‌کنند. آنان معتقدند بهتر است سگهای خوابیده را بیدار نکرد. با این وجود، ضمیرهای ما و مان را همچنان بر سر جای خود باقی مانده‌اند، در حالی که سعی در ابراز حقایق دارند و با نوعی سماجت شدید از جای خود تکان نمی‌خورند. گویی این کلمات خود دارای هستی و جان هستند (که البته همین طور هم هست و بعداً در بخش علم لغات در این باره به مطالبی پی خواهید برد).

درست همان‌گونه که رنگهایی در طیف رنگین‌کمان وجود دارد، مانند ماورای بنفش و مادون قرمز، که با چشم فیزیکی قابل رؤیت نیست، رنگهایی نیز در موسیقی کرات وجود دارد که گوش کالبد ما قادر به شنیدن آن نیست. جمله ناتمام «در آغاز» را در نظر بگیرید. بعضی از اصوات، دسته‌های متفاوتی از فرکانسهای ارتعاشی را در هوا تولید می‌کردند. بعضی از آنها دارای فرکانسی چنان پایین بود که ذراتی تشکیل می‌داد که ما آنها را ماده یا مواد فیزیکی می‌نامیم. چنانچه ذرات بسیار ریز و کوچک ماده در هوا وجود نداشت تا سبب بازتاب نور شود، ما هرگز نمی‌توانستیم صاحب نور باشیم. ارتباط بسیار نزدیکی میان رنگ و صوت و تمامی حالات هستی وجود دارد. صوت در پایین‌ترین سطح این طبقه‌بندی قرار گرفته است و درست در بالای آن، ترکیب و ماده. در نتیجه، صدا واسطه‌ای است میان سطح بالاتر

اندیشه‌های انتزاعی در ذهن و شکل واقعی. صدا قادر است هوا را به گونه‌های مختلف شکل دهد و از طریق این اشکال نیروی متقابل ذهن قادر می‌شود بر روی ماده فیزیکی تأثیر بگذارد.

انسانها از قدرت اصواتی که خلق می‌کنند و آن را با سخن گفتن به هوا می‌فرستند، هیچ اطلاعی ندارند. چنانچه از این قدرت باخبر بودند، به سرعت پی می‌بردند که می‌توان هر چیزی را تجسم بخشید و به صورت ماده درآورد، آن هم با تصور کردن آن به گونه‌ای بسیار آشکار، قوی و روشن در ذهن و سپس سخن گفتن با صدای بلند و خارج کردن اصوات برای توصیف هر آن چه موردنظر است، و سرانجام می‌توانستند شاهد شکل‌گیری آن چیز به صورت شیء یا رویدادی واقعی در سطح فیزیکی ماده بشوند. چوب جادویی، همان انرژی مغز و انرژی صوت و صدا است. همان‌طور که اینشتین به اثبات رساند و علم امروزی نیز آن را می‌پذیرد و تأیید می‌کند: انرژی و ماده قابل تبادل‌اند.

به هر حال، پایه و اساس این فرایند باید به هر ترتیبی که هست، محکم و قوی باشد وگرنه بدون هیچ تأثیری، درهم خواهد شکست و شبیه خانه‌ای است که به دلیل فروریختن پی آن، درهم خواهد ریخت. این پایه و اساس، اطمینان مطلق از آگاهی به این امر است که: «چنانچه ایمانی به کوچکی حتی یک دانه خردل داشته باشی، هیچ چیز برایت ناممکن نخواهد بود»^۱. هنگامی که این پایه‌ریزی انجام گرفت و محکم برجا ماند، سه مرحله: تصویر در ذهن که به وسیله کلام بر زبان رانده شده، معین می‌گردد، و ظاهر شدن در جهان فیزیکی این اجازه را به هر مرد و زن می‌دهد که معجزات شخصی خود را پدید آورند.

با این وجود، درست مثل هر چیز دیگر، جادو و سحر بنابه قانون اول فیزیک و متافیزیک عمل می‌کند: قانون ضدیت^۲. یعنی هنگامی که این سه

۱. یکی از جملات مشهور حضرت مسیح.

مرحله به مورد اجراء گذاشته شد و چیزی که در ذهن تصور گردید و به وسیله کلام بر زبان رانده شد، شکل گرفت و موجودیت گرفت (حال چه خودتان تشخیص دهید که چه کار انجام داده‌اید یا نه)، چنانچه به هر شکلی، منفی باشد، در این صورت درست همان چیزی هم که مایلید هرگز رخ ندهد، با همان اطمینان، به طور یکسان، پیش خواهد آمد و به وقوع خواهد پیوست. این قانون تغییرناپذیر در عباراتی مثل: از هر چه بدت بیاید به سرت می‌آید توصیف شده است که متأسفانه اغلب مردم به آن چندان وقعی نمی‌گذارند. جمله مشهور رئیس جمهور امریکا فرانکلین روزولت، هنگامی که در طول جنگ جهانی دوم به مردم اخطار کرد: «ما از هیچ چیز نباید بترسیم مگر از خود ترس.» حاکی از این موضوع است.

ترس، احساسی چنان قدرتمند است که می‌تواند عملاً بویی بسیار نامطلوب از خود ساطع کند. حیوانات قادرند این انسانها و یا در دیگر حیوانات، ترس را از بوی بدش بلافاصله تشخیص دهند. در ضمن، ترس (ممکن است متوجه آن نشده باشید)، ایمانی بسیار قوی نیز هست، به طوری که آشکارا می‌تواند قانون فیزیک را تغییر دهد. ترس، یعنی ایمان به منفی‌گرایی، ایمانی راسخ قادر است و به همان سرعتی که به صورت جریانی مثبت ظاهر می‌شود، به شکل جریانی منفی نیز رخ دهد.

من بسیاری از آدمها را می‌شناسم که در حسرت شدید چیزی در تب و تاب هستند، برای نمونه بستن پیمان زناشویی با شخص بخصوصی که دوست دارند، اما به دلیل ترس و تردید، این افراد از چوب جادویی قدرتمند تصویر - دستور - شکل‌گیری استفاده می‌کنند تا درست برعکس خواسته‌شان صورت بگیرد و همیشه هم این اتفاق می‌افتد. سپس این اشخاص از خود می‌پرسند چرا چنین شد؟ و چرا آرزویشان جامه حقیقت نگرفت؟ آنان گناه شکست در رسیدن به خوشبختی را به گردن نیروی الهی یا نیروی دیگری که آن را سرنوشت می‌نامند، می‌اندازند و آن را سرزنش می‌کنند، حال آن که در همه این مدت، خودشان مسبب و مسئول اصلی نتایج به بار آمده‌کردارشان

هستند. گاهی اوقات هم گناه را به گردن ستاره‌شناسی می‌اندازند و متوجه نیستند تنها کاری که از عهده علم ستاره‌شناسی برمی‌آید این است که زمان‌بندی بعضی از موقعیتهای خوب و منحصر به فرد موجود را نشان دهد و بس، و موجب گردد تا مرحله تصور - دستور - شکل‌گیری با سهولت بیشتری صورت پذیرد. این را باید به خاطر داشته باشید که ستارگان تمایلات را نشان می‌دهند. و خود، هیچ اختیاری ندارند و چیزی را به اجبار صورت نمی‌دهند. خلاصه آن که، برای پایان دادن به این تجزیه و تحلیل باید گفت آزادی عمل می‌تواند بر ضد موقعیتهای مثبت که به وسیله ارتعاشات کهکشانی کرات جلوه‌گر شده است (موسیقی کرات)، عمل کند. جنبه خوب این موضوع در اینجا است که آزادی عمل در عین حال قادر است هرگونه علایم و راهنمایی‌های منفی ستاره‌شناسی را از بین ببرد (نتهای ناهنجاری که در سنفونی صوت، چه به صورت بی‌صدا، یا قابل شنیدن وجود دارد). خود شما تهیه‌کننده و کارگردان نمایش زندگیتان هستید، خود شما هستید که تمام شخصیتها و کاراکترهای نمایش را به آن راه می‌دهید. شخصیتهایی که با شما در هم می‌آمیزند و نقش ایفا می‌کنند. ستاره‌شناسی تنها نوشتن نمایشنامه یا فیلم‌نامه زندگی شما را در لحظه تولدتان انجام داده است. (آن هم بنابه درخواست خودتان و یا به دلیل رفتارهایی که در زندگی پیشین خود داشته‌اید.) اما در نمایش کنونی زندگی، شما هستید که آزادید آن را اجرا کنید و یا برعکس به دور بیندازید و نمایشنامه جدیدی به رشته تحریر درآورید (همان‌طور که بسیاری از تهیه‌کنندگان هالیوود گهگاه این کار را انجام می‌دهند، البته در ابعاد و مقیاسی بسیار کوچکتر). از آنجا که خودتان هم ستاره این برنامه هستید، گاه برایتان دشوار است تشخیص دهید به هنگام تهیه آن، چه رفتار و واکنشی از خود بروز دهید. اگر از این مطلب آگاه باشید، خواهید دانست که می‌توانید در هر زمان که مایلید، هر صحنه و یا قسمتی را تغییر دهید.

تفاوت میان آواتارها یا گوروها، و زمینیان متوسط و معمولی در این است

که گروه اول چشم سوم خود را گشوده‌اند. آنان به موسیقی گوش می‌دهند. و به این ترتیب به خوبی آگاهی دارند که خودشان هستند که خود را روی صحنه نمایشنامه زندگی قرار داده‌اند، و این قدرت را دارند تا هرگاه نیاز شدیدی را در خود حس کردند، هر قسمت و صحنه‌ای را تغییر دهند. می‌پرسید چگونه؟ پاسخ آن این است: با تغییر دادن ترانه ناشنیده به وسیله تنظیم کردن آن، و چرخیدن به سوی باطن رفیع یا روح یا همان صاحب عروسک خیمه‌شب بازی و دستور دادن برای تغییراتی در نمایشنامه و یا حتی جایگزین ساختن یکی از بازیگران، هرگاه که بخواهند. نیازی به آرزو کردن و امیدوار بودن و دعا کردن نیست. تنها باید دستور بدهند، فرمان برانند، مقرر کنند.

به خاطر آورید که در مقدمه این کتاب، نخستین بذری که گوروی من در مورد علم لغات بر زمین فکر من پاشید، این بود که توجهم را به این جلب کرد که در لغت Simultaneous (همزمان) واژه‌های Notime (هیچ زمان) وجود دارد. آیا این کنایه‌ای به واحد آنگستروم اندازه‌گیری امواج نوری نبود؟ برای نمونه می‌توان اظهار داشت که انرژیهای نیروی حیات که در تحقیقات کلیو باکستر^۱ نشان داده شده است، (در اواخر فصل از آن سخن خواهم گفت) باعث می‌شود برقراری رابطه میان انسانها، میان گیاهان، میان انسانها و گیاهان، و خلاصه میان تمامی ماهیتهای جاندار (که در میان آنها، دلفین‌ها نیز به صورت تله‌پاتیکی مورد استفاده قرار می‌گیرند) به‌طور همزمان رخ دهد یا با سرعت نور... که همین نکته هیچ زمان^۲ صرف آن نمی‌شود. تصور کردن و مقرر داشتن نیز همزمان صورت می‌گیرد و بعداً به موقع و سرفرصت ظاهر می‌گردد، گاه نیز به صورت همزمان.

درباره آهنگهای گوناگون موسیقی در هماهنگی‌های زندگی که به وسیله علم ستاره‌شناسی به صدا درمی‌آیند، آیا شما می‌دانستید که تمام شاهان

1. Cleve Backster

۲. نویسنده از واژه No Time استفاده کرده است. — م.

انگلستان درست در لحظه‌ای تاجگذاری می‌کنند که ستاره‌شناسان و منجمان، آن را محاسبه کرده‌اند؟ آنان همیشه این کار را می‌کرده و هنوز هم می‌کنند. هنگامی که پرنس چارلز (ولیعهد کنونی انگلستان) بر تخت سلطنت جلوس کند، تاج سلطنت درست در زمان و ساعتی بر سرش نهاده خواهد شد که ستاره‌شناسان انگلیسی - در پشت پرده - محاسبه کرده و آن را مساعدترین و مسیمون‌ترین زمان اعلام کرده‌اند. علم ستاره‌شناسی در انگلستان و نیز در اروپا و هندوستان و چین و کشورهای عربی، (حتی در بین شاهان این کشورها) از احترام زیادی برخوردار است.

به طور تقریبی، کلیه ایستگاههای تلویزیونی، علم ستاره‌شناسی را به عنوان موضوعی سرگرم کننده معرفی می‌کنند. در سریالهای نمایشی و جدی تلویزیون، خصوصاً در داستانهای جنایی - پلیسی پیشگویانی را نشان می‌دهند که پیش‌بینی‌ها و رؤیت‌های الهام‌گونه‌شان، همیشه درست از آب درمی‌آید. با این وجود، هنگامی که از ستاره‌شناسی سخن به میان می‌آید، قانونهای تلویزیونی، تغییراتی جدی می‌کند. بنابر قانونی قدیمی که امروزه همچنان در بعضی از شبکه‌های تلویزیونی شخصی آن را رعایت می‌کنند، اعلام شده است که علم ستاره‌شناسی را نمی‌توان بر صفحه تلویزیون ارائه داد و بدون نوشته‌ای که در همان لحظه بر روی صفحه تلویزیون ظاهر شود که در آن نوشته شده است این علم تنها به عنوان سرگرمی و تفریح برای تماشاچیان ارائه شده و نبایستی به هیچ وجه آن را جدی گرفت.

رئیس‌جمهور پیشین امریکا، رونالد ریگان^۱، مدتها است که به علم ستاره‌شناسی اعتقاد دارد و به قدری از آن مطمئن است که برای تصمیم‌گیری‌های مهم و اساسی زندگیش مدت چندین دهه است که از آن کمک و راهنمایی‌های لازم را می‌گیرد. تصویر بزرگی از ریگان بر روی دیوار دفتر ستاره‌شناس مشهور مقیم کالیفرنیا «کارول رایتز^۲» قرار دارد که در کنار

۱. متولد بهمن است.

عکسهای سایر مشتریان مهم این شخص، آویخته شده است. با راهنمایی‌های همین شخص بود که رونالد ریگان هنگام برعهده گرفتن مقام فرمانداری کالیفرنیا، از دولت تقاضا کرد که لحظه سوگند خوردنش را در ساعت تعجب‌آور سه دقیقه پس از نیمه‌شب تعیین کنند. همچنین هنگامی که به مقام ریاست جمهوری امریکا نایل شد تقاضا کرد که در مراسمی جداگانه در ساعت ۱۱ و ۵۷ دقیقه صبح، در روز پیش از سوگند خوردن رسمی خود، در ملاءعام، سوگند وفاداری و خدمت به ملتش را یاد کند و به این ترتیب، دو بار سوگند خورد.

اعتقاد به ستاره‌شناسی در میان مقامات عالیرتبه دولتی، مسئله تازه‌ای نیست. فرانکلین روزولت به طور منظم با ستاره‌شناسان مشورت می‌کرد. همین‌طور هم آبراهام لینکلن^۱. حتی جرج واشینگتن و پدران مؤسس کشور ما (امریکا) نیز خود ستاره‌شناسانی ورزیده و ماهر بودند. نایب رئیس جمهور اسبق امریکا، والتر ماندیل^۲ روزی برایم نامه نوشت تا اظهار دارد که کتابهای صورتهای فلکی خورشیدی و علایم فلکی عشقی مرا چقدر مفید و ارزشمند یافته است. همچنین نایب رئیس و مدیرکل اسبق، نلسون راکفلر^۳، یکی از مشتریان پرو پا قرص من در علم ستاره‌شناسی بود. او دو بار برایم نامه نوشت تا با علم ستاره‌شناسی به کمک او بشتابم. در ضمن ستاره‌شناس محبوب و مشهور نیویورک: اوانژلین آدامز^۴ با امثال جی بی مورگان و غیره رفت و آمد داشت و مشاور ستاره‌شناسی آنان بود و مورگان بدون مشورتها و توصیه‌های او قدمی در بازار بورس امریکا بر نمی‌داشت، نوه رئیس جمهور بسیار قدیمی امریکا، جان کوئینسی آدامز^۵ و نتیجه رئیس جمهور امریکا جان آدامز^۶ بود.

۱. عجیب اینجا است که فرانکلین روزولت، آبراهام لینکلن و رونالد ریگان هر سه متولد ماه بهمن (دلو) بودند! - م.

2. Walter Mondale

۳. Nelson Rockefeller (متولد تیر)

۴. Evangeline Adams (متولد مرداد)

۵. John Quincy Adams (متولد تیر)

نیروی انرژی‌های منفی ذهن ما (تتهای ناهنجار موسیقی) بر روی ارتعاشات ستاره‌شناسی اغلب در مورد انتقالات مالی اتفاق می‌افتد، همین‌طور هم در مورد جنبه‌های پیشرفته که در زمانی بخصوص در جدول تولد هر شخصی مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه، مردم با استفاده از این ارتعاشات مالی، به نظر نمی‌رسد هرگز درک کنند که قادر نیستند ثروت را مقدر کنند، حال آن‌که همزمان، تصویر فقر و تنگدستی را در ذهن دارند. همان‌طور که یک بار تهیه‌کنندهٔ مرحوم سینما مایک تاد اظهار داشت: «من تاکنون شخصی را ندیده‌ام که برای یک روز بارانی پس‌انداز کند و آن روز بارانی، درست طبق برنامه، از راه نرسد^۷. به راستی که جمله‌ای به این درستی، به ندرت بازگو می‌شود. توازن کامل، به تمرین فراوان نیاز دارد، همان‌گونه که بندباز سیرک برای برقراری توازن خود بر روی طناب، نیاز به تمرین دارد.

قدرت کلمات بر زبان رانده شده (و یا نوشته شده)، در فصل بعدی در مبحث علم لغات مورد بررسی قرار خواهد گرفت، اما فعلاً به مدارک و شواهد نیروی صوت توجه فرمایید. نخست، ممکن است شما در مورد قدرت صوت در مقایسه با قدرت رنگ از خود پرسشهایی بکنید، اما این سؤالات لازم نیست، زیرا هر رنگ به نت یا پردهٔ موسیقی مخصوصی وابسته است، و هر نت یا پرده با یک رنگ تطبیق می‌کند. به این ترتیب، چه شما از قدرت سرخ از طریق رنگ استفاده کنید، یا با کلماتی که مربوط به واژهٔ سرخ هستند و چه با پردهٔ موسیقی خاصی که در کلید دو ماژور وجود دارد، به هر حال همه یکی است و هیچ فرقی وجود ندارد.

دستگاهی است به نام آیدوفون^۸ کشف نسبتاً جدیدی است. این دستگاه

۶. John Adams سومین رئیس جمهور امریکا (متولد تیر)

۷. کنایه به پس‌انداز برای روز مبادا، که در زبان انگلیسی اصطلاحاً به آن روز بارانی

می‌گویند. - م.

شامل سطحی طبل مانند است که محکم به اطراف کشیده و با مواد خمیری شکل پذیری، به طور یکسان پوشیده شده است. صداها و کلماتی به وسیله صدای انسان در زیر این سطح طبل مانند، بیان می‌شود (کلماتی شاد و مثبت). اصوات چنین کلماتی موجب تشکیل اشکالی بی‌نهایت زیبا و دلفریب بر روی ضمیر انعطاف‌پذیر سطح طبل می‌گردد. این اشکال نسخه‌های دقیقی از درختان و سرخس‌ها و گل‌هایی است که در طبیعت اطراف ما وجود دارد.

اگر به جای آن ماده خمیری شکل، مقداری شن بر روی سطح طبل بپاشیم، اصوات شاد و مثبت ناشی از حرف زدن شخص آزمایش‌کننده در زیر طبل، باعث می‌شوند بر روی شن و ماسه به جای اشکال گیاهان، تصاویر دقیقی از شکل‌های هندسی پدید آید.

به این اشکال می‌گویند شکل‌های کلدنی^۱، که نام مخترع این دستگاه است و ارنست کلدنی نام داشت. او بود که در اواخر سده ۱۷۰۰ و اوایل سده ۱۸۰۰ میلادی بسیاری از اسرار محیط اطرافمان را برایمان آشکار ساخت.

هنگامی که کلمات زشت و وقیح و جلفی در زیر طبل بر زبان رانده شود، اصوات نابهنجار و ناهماهنگی تولید می‌شود که هم ماده خمیری شکل، و هم شن و ماسه، تصاویری نامرتب و به هم ریخته و بدون هیچ شکل بخصوصی، پدید می‌آورند.

بارها مشاهده شده و به ثبت رسیده است که گیاهان هنگامی که در نزدیکیشان به طور مداوم آهنگهای ساخته استادان موسیقی پخش شود (موسیقی کلاسیک)، با سرعت بیشتری رشد می‌کنند و سالمتر و بلندتر از حد معمول می‌شوند. اما هنگامی که پیوسته موسیقی پز سر و صدا و بلند راک در کنار آنها پخش شود، گیاهان پژمرده می‌شوند و به کندی رشد می‌کنند و بلندی آنها بیش از پنج تا ده سانتی‌متر، کمتر از دیگر گیاهانی است که آهنگهایی ملایم و دلنشین (مانند سنفونی‌های کلاسیک) برای آنها لایبی گفته‌اند.

1. Ernest Chladni.

مدارک و شواهد بیشتری در مورد قدرت صوت، در آواز پرندگان است. با فرض این که تمام وقت در شهر سکونت ندارید، آیا تا به حال متوجه آواز پرندگان در روزهای بهاری شده‌اید که در سراسر روز، همچون صدای گروه گر هزار نفره به گوش می‌رسد؟

آیا همچنین متوجه شده‌اید که آواز پرندگان در ماههای فصل تابستان به گوش نمی‌رسد و فقط هنگام سحر و غروب، نغمه سر می‌دهند؟ اگر در یک بعد از ظهر تابستان، برای گردش به جنگل (یا حیاط خانه‌تان) رفته باشید، تنها گاه صدای جیک‌جیکی کوتاه را از بالای بلندترین درختان می‌شنوید. آیا هرگز پیش آمده است دلیل این امر را از خود پرسید؟

یک دلیل جادویی برای این پدیده ناشناخته طبیعت وجود دارد. آواز پرندگان ارتعاش صوتی مخصوصی منتشر می‌سازد که موجب رشد و پرورش برگهای جوان درختان، گیاهان و گلها می‌شود. بنابراین در فصل بهار، آوازی خوانی پرندگان در تمام طول روز به طور مداوم ادامه دارد در حالی که رویش جدید در حال انجام گرفتن است.

در فصل تابستان، آواز پرندگان فروکش می‌کند، به جز در هنگام سحر و غروب آفتاب. البته گاهی اوقات چنانچه تمام برگها، به خوبی و کامل نرویده باشد، در اوایل صبحهای تابستانی نیز می‌توانید صدای پرندگان را بشنوید. پس از آن که برگها به اندازه کافی رشد کرد و کامل شد، فعالیت‌های شیمیایی درختان و علفزارها و گیاهان و گلها در فصل تابستان، هر روز تغییر می‌یابد، آن هم به هنگام سحر و غروب. شب هنگام، تمام حیات گیاهی دی‌اکسید کربن تنفس می‌کند و با فرارسیدن سحر و اوایل صبح، این حیات گیاهی اکسیژن ناب از خود بیرون می‌دهد. زمان تغییر مجدداً به وسیله پرندگان جار زده می‌شود. در واقع، به وسیله همین آواز آنها است که گیاه تحریک می‌شود و به کار و فعالیت می‌پردازد، اما قوانین پوچ و توخالی علم بیولوژی، تنها همزمانی آن را تصدیق می‌کند، و مثل همیشه، مدارک و شواهد آشکار علت و معلول را نادیده می‌گیرد، و ابداً نمی‌تواند هیچ توضیحی برای زمانبندی دقیق طبیعت

درباره تغییرات فصلی و روزانه آهنگ پرندگان بدهد. البته در فصل زمستان، پرندگان که دوستان عزیز قدیس سن فرانسوا بودند، به سمت جنوب به پرواز درمی آیند؛ به محلی که سبزه‌زارهای معجزه‌آسای دیگری به علایم رشد، نیاز دارند که به وسیله صداهای تولید شده از آواز پرندگان به آنان اعلام می‌گردد.

آیا زیبا و دلربا نیست که بدانید پرندگان هستند که به علفزارها و گیاهان و درختان و گلها می‌گویند در چه وقت و هنگامی رشد خود را آغاز می‌کنند و با منتشر ساختن اصوات لازم برای فعالیت‌های شیمیایی آنها، به آواز خواندن پردازند؟ آن هم در تمام مدت روزهای بهار و در سحرها و غروبهای تابستان؟ چگونه ممکن است بعضیها تصور کنند که پرندگان زندگی بی‌ثمر و کاهلانه‌ای دارند؟ علتی برای آوازخوانی آنها وجود دارد! من مطمئنم که فرانچسکو برنادون (قدیس سن فرانسوا) همه مطالب لازم درباره این حقیقت طبیعت را می‌دانست.

بنابراین چقدر منطقی است که در واژه Nature (طبیعت) لغت Tune (آهنگ - ترانه) وجود دارد، زیرا خود طبیعت است که معجزه آواز خواندن یا آهنگ پرندگان را خلق می‌کند که موجب رشد درختان سبز رنگ و علفزارها و گیاهان و گل‌های رنگارنگ خود می‌شود. من نتوانستم از نوشتن مطلبی کوتاه درباره علم لغات تا رسیدن به بخش بعدی کتاب خودداری کنم! بسیار مهم است که شما از هم اکنون درباره این دو واژه به تفکر و اندیشه پردازید. طبیعت به راستی از بسیاری از پرده‌های موسیقی تشکیل شده است، همین‌طور هم از بسیاری از اصوات، از جمله نغمه‌هایی که پرندگان سر می‌دهند. درباره این مدرک خارق‌العاده نحوه تأثیرگذاری صوت بر روی هوا بیندیشید که قادر می‌گردد ماده‌گیری فیزیکی ماده همه چیزهای در حال رشد را ظاهر سازد. آوازخوانی پرندگان برای طبیعت الزامی است زیرا به جز این، شرایط گوناگون غیرفصلی و غیرمنتظره آب و هوایی وجود دارد که در اکثر اوقات می‌تواند موجب توقف رشد و نمو شود. و چنانچه در گلخانه‌های

تولیدی که رشد و نمو گیاهان و گلها به صورت مصنوعی صورت می‌پذیرد، آواز پرندگان به وسیله نوارهای ضبط صوت پخش می‌شد، این گیاهان با شرایط بی‌نهایت مطلوبتر و بهتری رشد می‌یافتند.

به چه دلیل این جادوی طبیعی در مدارس به کودکان آموخته نمی‌شود؟ زیرا بدبختانه هنوز بسیاری از حقایق را در مدارس آموزش نمی‌دهند. هنوز هم در مدارس به کودکان و نوجوانان می‌آموزند که توماس ادیسون مخترع برق بود. این گفته تنها نیمی از حقیقت است و هرگز به بچه‌ها نمی‌گویند که ادیسون در روند اختراع لامپهای برقی، جریان مستقیم را کشف کرد، حال آن که کاشف جریان متغیر که امروزه بیشترین موارد استفاده را دارد، نیکولا تسلا بود.

آموزگاران ما که از حقوق چندانی بهره‌مند نیستند، باید از ترحم و محبت شدید ما برخوردار باشند، زیرا هیچ‌کس نیست که سپاسگزار کارهای ارزشمند آنان باشد، خصوصاً در این دوره و زمانه و با انفجار مشکلات نوجوانان (از جمله اعتیاد به مواد مخدر و سایر کردارهای خلاف شرع) که کل نظام آموزشی ما (امریکا) را در خطر نابودی قرار داده است.

مدارس ما در امریکا، سالانه به هفت هزار جوان دیپلم می‌دهد (آمارگیری سال ۱۹۸۷) در حالی که هیچ‌یک از این جوانان قادر به خواندن نیستند و جزو بی‌سوادان طبقه‌بندی می‌شوند. بله، به راستی بحرانی عظیم وجود دارد که نتهای نابهنجار و ناهماهنگی در هماهنگی گیتی پدید آورده است.

آیا تصور نمی‌کنید بچه‌های ما چنانچه افکارشان کمتر مورد تهاجم مسایل انحرافی قرار می‌گرفت، و اگر از طریق کلاسهای درس و مردم و شبکه‌های ارتباطی، این قدر مورد هجوم این‌گونه مسایل قرار نمی‌گرفتند، امکان داشت بیشتر خواهان درس خواندن باشند؟ آیا این امکان وجود دارد که با سخن گفتن با آنان دربارهٔ دنیای آکنده از اسرار و شگفتی که در پیش روی دارند، دنیاهایی پر از امید، دیگر نخواهند به دنیاها و عوالم دیگری که در اعتیاد و

مواد مخدر است و آنان شدیداً در جستجویش هستند، روی آورند؟ این امکان وجود دارد که آنان تا سرحد مرگ از این‌گونه آموزشهای بی‌محتوا، خسته و کسل شده، و خود را با انواع مواد مخدر و مسایل دیگر سرگرم کرده باشند. همین موضوع باعث می‌شود مغز و اندیشه جوان آنان به گونه‌ای رو به افزایش، برنامه‌ریزی گردد و به سوی بحرانی دیگر سوقشان دهد. بحرانی که به تازگی شدت بیشتری گرفته و با نام فشار روحی جوانان شهرت یافته است. روانشناسان کودک، سردرگم شده‌اند و ابداً نمی‌دانند چگونه با آن برخورد کنند. شاید اگر کودکان و نوجوانان را با جادو و شگفتیهای عالم آشنا می‌کردیم، کسالت و فشار روحیشان به پایان می‌رسید. به آنان می‌آموختیم که چگونه با باطن رفیع خود تنظیم و سازگار شوند و محشر کبرای اتمی در حال نزدیک شدن را که همه آن را بزرگسالان برنامه‌ریزی می‌کنند، به عصر طلایی شگفتیهایی که هرگز پایان نمی‌گیرد مبدل سازند.

درصد خودکشی نوجوانان تازه بالغ که در دهه گذشته، میزان آن باز هم افزایش یافته و تقریباً دو برابر شده است، دومین علت مرگ و میر افراد سنین دوازده تا نوزده سال است. امکان پایین آمدن درصد این مرگها تا حدی چشمگیر وجود دارد، چنانچه نوجوانان از آینده هیجان‌انگیز رنگین‌کمانهای فراموش شده و ترانه‌های از خاطر رفته گذشته‌ها، الهام گیرند، نه با چشم دوختن به آینده‌ای ویران شده از نیروی مخرب سلاحهای اتمی.

در ضمن، در هر نه دقیقه، یک نوجوان تازه بالغ یا دست به خودکشی می‌زند یا به گونه‌ای خود را به کشتن می‌دهد. در هر نه دقیقه! دیروز شما چه کار می‌کردید؟ هر کاری که بود، به هر حال در همان زمان، ۷۲ نوجوان تازه بالغ داشتند خودکشی می‌کردند. همین‌طور هم امروز... و نیز فردا... باز هم ۷۲ نوجوان دیگر از دنیا خواهند رفت و چنین است روز بعد و روزهای پس از آن...

شمایی که سرگرم مطالعه این کتاب هستید و در محدوده سنی بین ۱۲ تا

۱۹ سال قرار دارید، آیا تاکنون فکر خودکشی به سرتان زده است؟ در مدتی که سرگرم سنجیدن این فکر هستید و تصور می‌کنید که با کشتن خودتان، آخرین برگ برنده را در اختیار خواهید داشت (با این مردم بد، و دنیای بدتر از بد و به هم ریخته)، من نیز داستانی بسیار شخصی و خصوصی دارم که مایلم آن را برای شما نقل کنم.

چندسال پیش، شبی (و نه برای نخستین بار)، من نیز تصمیم گرفتم به جستجوی نیستی و فراموشی بروم. به نظرم می‌رسید که مرگ، پهنه‌ای است در همان نزدیکیها، که از صلح و آرامش بیشتری برخوردار بود، و مسلماً بهتر از این است که پیوسته بر روی دریای زندگی بی‌جهت دست و پا بزنم و تقلا کنم و سعی کنم خود را بر روی آب خروشان نگه دارم و از کوسه‌های آن دوری کنم و مراقب امواج پرتلاطمی باشم که در صدد غرق کردنم هستند چه از نظر شخصی و چه از نظر عمومی. متوجه که هستید؟ به یاد گفته یکی از آشنایان بدبین و ناامیدم افتادم که روزی گفته بود: «تنها دو نوع انسان در این دنیا وجود دارد: حرامزاده‌ها و قربانیان.» کار چندان دشواری نبود که حدس بزنم به کدامین گروه تعلق دارم.

از آنجا که خصوصیات لازم برای داخل شدن به گروه اول را نداشتم و در عین حال از تعلق داشتن به گروه دوم نیز خسته و ملول گشته بودم، به نظر عاقلانه می‌آمد به جایی بروم که انجمن و کلوب دیگری داشت و می‌توانستم به آن ملحق شوم: در محلی که هیچ یک از دو گروه این دنیا در آن جا وجود نداشت. من از مقصدی که پس از مردنم باید در پیش می‌گرفتم مطمئن نبودم، اما از مسیرهای همین دنیا نیز اطمینان کامل نداشتم؛ جایی که تصور می‌کنید با اطمینان کامل از تمام قواعد آن سر درآورده‌اید اما ناگهان مجبورید عقب‌نشینی کنید زیرا نیمه بازی فرا می‌رسد و باید جاها را عوض کنید.

در واقع دلایل و علل مهم نیستند. خداوند شاهد است که سبب سبب دلایل و علل مختلف وجود دارد که می‌توان یک‌یک آنها را برگزید، درست است؟ در آن زمان، من در نیویورک زندگی می‌کردم. (که این خود دلیلی خوب و

منطقی برای خودکشی بود!

من قبلاً در یک آگهی در روزنامه، شماره تلفنی را خوانده بودم که به گروه پیشگیری از خودکشی با نام «چرا خودتان را بکشید؟» تعلق داشت. بنابراین پس از آن که کاملاً اطمینان پیدا کردم که مصمم به رفتن به دیار نیستی هستم، با کنجکاوی مایل بودم که بینم شخص پشت تلفن چه دلیل منطقی و عقلایی داشت که بتواند مرا منصرف کند. پس شماره تلفن را گرفتم. آن روز، صبح یکشنبه‌ای غمگین و اندوهبار بود.

زنگ تلفن چندبار به صدا درآمد، سپس ضبط صوتی که با زنگ تلفن به کار می‌افتاد، کار خود را آغاز کرد و صدای دلچسب مردانه‌ای که لهجه جنوبی نیز داشت این پیام را خواند: «صبح بخیر! من یکی از دوستان شما هستم که تاکنون ملاقاتش نکرده‌اید. ما واقعاً مایلیم در این باره که شما چرا می‌خواهید بمیرید با هم گفت و گو کنیم. لطفاً روز دوشنبه، مجدداً با ما تماس بگیرید. ما تا جمعه سرکار هستیم و از ساعت ده صبح تا چهار بعد از ظهر در خدمت شما خواهیم بود. پنجشنبه دیگر روز شکرگذاری است، بنابراین تمام آن روز تعطیل خواهیم بود. خدا حافظ!»

من ناگهان شروع کردم به خندیدن. اصلاً قادر به کنترل خود نبودم. واقعاً که خنده‌آور بود. سپس به کنار آینه رفتم و به چهره در آن خیره شدم بدون آن که متوجه شوم در حین این کار، سرگرم نگرستن به چشم سوم خود نیز هستم. بعدها متوجه شدم به چه علت است که تمام افکار و نقشه‌های عالی و خوب من، هنگامی به ذهنم می‌رسد که سرگرم تماشا کردن در آینه و یا شستن صورت و شانه زدن گیسوان یا مسواک کردن دندانها و یا آرایش چهره‌ام هستم. آیا چنین مسئله‌ای برای شما نیز رخ داده است؟ (چنانچه پسری جوان یا مردی مسن هستید، آیا در هنگام تراشیدن ریش و یا مرتب کردن آن، چنین اتفاقی برایتان افتاده است؟)

بگذریم، به هر حال من با صدای بلند به تصویرم در آینه گفتم: «گوش کن احمق، حالا که فهمیدی پیش از ده صبح و بعد از چهار بعد از ظهر نمی‌توانی

به مسافرت آسمانی همیشگی بروی (با فرض این که بخواهی برنامه سفر را نخست با شخصی در میان بگذاری)، بخصوص در اوقات آخر هفته و تعطیلات رسمی، چرا سعی نمی‌کنی باز هم کمی طاقت بیاوری و بینی این جهان مسخره عوضی دروغین مزخرف دیگر چه وقایعی برایت در آستین دارد؟ البته نمی‌گویم برنامه مسافرت به قبرستان را منتفی کنی، فقط آن را به تأخیر بینداز. خدا را چه دیدی؟ شاید در این عالم، ناگهان معجزه‌ای بشود و گوروی مخصوص تو در پارک مک‌آرتور بر تو ظاهر شود و از بعضی چیزهای عالم برایت سخن بگوید و به تو یاد بدهد چگونه کارهایت را به انجام برسانی. و این کار را کردم و به راستی عالم هستی نیز این موقعیت را برایم پیش آورد.

زندگی من، آن قدرها هم که تصور می‌کردم، از بین نرفته بود و هنوز هم بسیار شادیه‌ها و خنده‌ها انتظارم را می‌کشید. در واقع، پی بردم که در این دنیای همچون تیمارستان، که عاقلان را در بند کرده و دیوانگان واقعی را آزاد گذاشته است، جای خنده و شادی بیشتری بود تا گریه و زاری. سپس سعی در وارونه کردن وضعیتم کردم و به مبارزه با دشواریهایی که زندگی پیش رویم قرار می‌داد، پرداختم. پس از چندی، زندگی چنان هیجان‌انگیز و پرماجرا شد که از فیلم‌های سینمایی قدیم چیزی کم نداشت. درست مانند نقش کلینت ایستوود در یکی از فیلمهایش که سعی داشت با طرح‌ریزی نقشه‌ای دقیق، از زندان آلکاتراز فرار کند!

خنده‌های فراوانی نیز در انتظار شما است. نه تنها شادی و خنده، بلکه معجزات و شگفتی‌های به راستی واقعی و گواهی شده که در اندازه‌ها و رنگها و صداها و مختلفی پدید آمده و قرار است شما را به همراه خود ببرند؛ نه با تابوت، بلکه با ماشین زمان سالمی که می‌تواند شما را به مسافرت‌هایی ببرد که سفرهای توهم‌زا پس از استعمال مواد مخدر، در برابر آنها چیزی کاملاً بی‌ارزش و ملایم و ساده به نظر آید. من این را به شما قول می‌دهم (آن هم با سوگند و قول دروئیدها) در ضمن، من شخصی هستم بسیار سختگیر

در قول دادن و سعی دارم هیچ وقت به زیر قولی نزنم. به من اعتماد کنید، باشد؟ نه! این نشد! علامت سؤال را از جمله‌ام حذف کنید و یک نقطه پایان جمله، بگذارید. بنویسید: به من اعتماد کنید.

به هر حال امروزه، مردم مراسم ختم و تشییع جنازه را به سرعت از خاطر می‌برند. شاید به این دلیل است که به سختی قادرند میان مرگهای واقعی و مرگهای موجود در فیلمها و سریالهای تلویزیونی، تفاوتی قایل شوند. تمام این مرگها، با یکدیگر درهم می‌آمیزند، به طوری که دیگر آن تأثیر جدی را که در گذشته بر اشخاص می‌گذاشتند، ندارند. بنابراین اشخاص پست و کثیفی که شما می‌خواهید واقعاً بدانند که حقیقتاً چقدر بدبخت و افسرده و ناراحتید، هرگز پیام شما را درک نخواهند کرد. آنان صرفاً توقع خواهند داشت که درست مثل قهرمانان اصلی سریالهای مشهور، از وداعهای نمایشی خود دست بردارید، و دلسوزی و ترحمی واقعی که جزو قسمتی از رؤیاهای شخصی دیگر محسوب می‌شود، برای خود بخواهید. قبول کنید که همینطور است. امروزه، دنیا شکل عجیبی به خود گرفته است. من نیز این را تصدیق می‌کنم. اما عجیب بودن دنیا می‌تواند مطلبی جالب توجه باشد. البته چنانچه بتوانید قوه طنز خود را حفظ کنید. در ضمن، ببینید چه بلایی بر سر نهنگها و دلفینها می‌آورد؟ اگر شما یاد نگیرید چگونه با آنها سخن بگویید و ارتباط برقرار سازید، چه کسی این کار را خواهد کرد؟

در این سرزمین عجایب سفر کنید، درست مثل قهرمان کوچولوی ما آلیس. با کرمهای هزارپا که قلیان می‌کشند برخورد کنید و ملکه سرخ را شکست دهید و به هاتر دیوانه یاری دهید تا ساعت جیبی خود را برای زمان حال ابدی کوک کند. واقعاً به آلیس خوش گذشت. این را با اطمینان می‌گویم، به ویژه هنگامی که بر عجایب چیزها، هر لحظه بیشتر افزوده می‌شد. شما هم می‌توانید خوش بگذرانید.

اکنون بروید و به چشم سوم خودتان که در آینه می‌توانید ببینید، نظر بیندازید (این چشم در میان دو خط ابروی شما قرار دارد.) و تکه‌هایی از

وقایع آینده را در ذهن مجسم کنید. تمام این بخش از کتاب را بخوانید (همین طور هم بخشهای دیگر را)، دو چرخه سواری کنید، با درخت یا گیاه حرف بزنید و اتاقتان را به رنگ زرد در آورید و مسائلتان را با علم لغات (که در بخش بعدی این کتاب آمده است) حل کنید. به اعداد کارمیک خود نظر بیندازید و آنها را بیابید و برای خودتان یک بشقاب ارغوانی رنگ بخرید (در آخر این فصل از کتاب) و آن را برای آرام کردن و بی دغدغه کردن شخصی که به نظرتان داغ است، اما خونسرد رفتار می کند، به کار ببرید، و خلاصه آن که به سگ یا گربه خانگی خود چند حقه جدید یاد بدهید.

این را به یاد داشته باشید که اگر در این جهان عجیب (که هنوز هم از لطف و مرحمت پروردگار برخوردار است) می خواهید به شخص یا چیز بخصوصی مبدل شوید، به راحتی می توانید در شمار مردم عادی قرار بگیرید. می توانید به پانزده میلیون چیز دیگری بیندیشید که از انسانی معمولی بودن، خشنود کننده تر است و شمار را از محدوده انسانهای ساده بیرون می آورد. انسانهایی که در سطح بسیار معمولی و متوسط قرار دارند، و هرگز از چیزی لذت نمی برند و خدا می داند که هرگز خنده بر روی لبانشان ظاهر نمی شود.

من بعداً با شما سخن خواهم گفت. فعلاً مجبورم به سراغ بزرگسالان بروم و با آنان با صراحت کامل حرف بزنم، بزرگسالانی که سرگرم بازی با فردای شما هستند، و دوست دارم ببینم آیا می توانم آنها را در بازی خودشان شکست دهم؟ آنان هستند که به کمک احتیاج دارند، نه شما. منظورم شمایی است که می خواهید خود - خودتان باشید؛ البته اگر منظور مرا درک کنید، که البته درک هم می کنید.

* * *

پرده ها و مضرابهای نابهنجار رو به فزونی استعمال بیش از حد مواد مخدر و مسایل جنسی در حال ناهماهنگ ساختن و به هم ریختن توازن عالم است. زیرا انسانها قسمتی جدانشدنی از این سفونی به شمار می آیند.

مبارزاتی که بر ضد مواد مخدر انجام می‌گیرد، می‌توانست تأثیر بیشتری برجا گذارد. چنانچه دولت ما (امریکا) واردات مواد مخدر را متوقف می‌ساخت، زیرا دولت این قدرت را دارد و فقط کافی است که مایل به انجام دادن آن باشد، و یا دست‌کم از منافع سرشار مالی خود در خرید و فروش آن دست بردارد (درست مثل انگلستان) که کلینیک‌هایی دایر کرده است که معتادان به مواد مخدر قادر هستند به طور قانونی مواد مخدر بخرند تا آن که به تدریج، ترک اعتیاد کنند. اگر اشخاصی پیدا نشوند که با عرضه مواد مخدر در بازار، میلیون‌ها تن پول درآورند، مردم نیز از خریدن مواد مخدر عاجز شده کسی را نمی‌یابند که به وی مراجعه کنند، در نتیجه از انواع اعتیادهای جدید، جلوگیری به عمل خواهد آمد.

بله به همین سادگی است. به بسیاری کارهای جنایت‌آمیز و خلاف قانون نیاز است تا عاداتی را که شما ناامیدانه، سعی در ترک آن دارید، کماکان حفظ کنید. در عین حال، همین اعتیاد، موجب می‌شود شما کاری کنید که روزانه هزار دلار پول به دست آورید تا بتوانید مواد مورد نیازتان را بخرید. گاهی هم بیشتر. بعد هم این مقدار به سرعت از هزار دلار به دو هزار و سپس سه هزار دلار می‌رسد. دلالتان مواد مخدر درست مثل دلالت مسکرات دوران ممنوعیت در امریکای شصت سال پیش هستند. برای آنان، که طبعی سیری ناپذیر دارند، درآوردن پول از طریق درخواست روزافزون مردم، راهی است بی‌انتها و لایتناهی. این مطالب به قدری واضح و آشکار است که انسان از بیان آنها احساس حماقت می‌کند.

مسئله اعتیاد که از حیطة اختیار مردم امروزی فراتر رفته و بُعدی وسیع یافته و فرزندان ما و اولیای آنان را دچار ساخته، جزو مسئولیت مستقیم دولت ما (امریکا) است. این مسئله، امریکائیان را به داشتن بدهی عظیم کارمیک وامی دارد. شخصیت‌های اصلی صحنه نمایشنامه غم‌انگیز مواد مخدر، افسران اداره ضد اطلاعات و کارکنان نظامی و گروهی بی‌شمار از دانشمندانند که به طور مستقیم یا غیرمستقیم با دولت ایالات متحد امریکا همکاری می‌کنند.

کاری که از اوایل دهه ۱۹۵۰ آغاز شد. حال که این موضوع خارج از محدوده قدرت و اختیار ما قرار گرفته است (به طوری که کشور امریکا را در خطر انهدام قرار داده است) من عمیقاً معتقدم که این وظیفه کشور (دولت ما) است تا گامی عظیم و واقعی بردارد و تمامی گناهان و مسئولیتها را بپذیرد و برای جبران خسارات بکوشد. البته تا با صداقت و صمیمیت تمام اظهار نکند که مسئول این فتنه‌ها است، هرگز قادر به انجام دادن هیچ کاری که با موفقیت همراه باشد، نخواهند شد.

واقعیاتی چنان ساده و آشکار وجود دارد که حتی شخصیت جالب توجه هاتر دیوانه در داستان آلیس در سرزمین عجایب نیز در مهمانی عصرانه چای در کاخ سفید قادر به درک استدلال و منطقی بودن آنها خواهد شد. در ضمن، به نظر می‌رسد در چند دهه اخیر، اشخاصی در واشینگتن حضور دارند و زمام قدرت را در دست داشته‌اند که جنونشان بیش از هاتر دیوانه بوده است. وقت آن رسیده است که کاخ سفید برای یاری دادن به مردان و زنان و کودکان ناتوان و معتاد امریکایی، کوششی اساسی و جدی به عمل آورد (نه تلاشی بر اساس روابط و مناسبات عمومی سیاسی!) مسئولیتی که حق تقدم و ابدیت فراوانی نسبت به بسیاری چیزها از جمله ساختن بمب‌های اتمی و غیره دارد. (بمبهایی که از فرط تعداد بی‌شمار آنها، قادریم ده کهکشان را از میان ببریم!)

و اما در مورد تتهای نابهنجاری که در سنفونی هماهنگی عالم، با سوءاستفاده در مسایل جنسی، به صدا درآمده است، تأکید می‌کنم که سوءاستفاده در مورد بزرگسالان اطلاق می‌شود نه کودکان. آشکار است که برنامه‌های آموزشی مسایل جنسی در امریکا، باید به هر نحوی که شده است ادامه یابد، اما در محتوای این آموزشهای مسایل جنسی، بعضی نکات اساسی نادیده گرفته شده است.

یکی از نکاتی که کورکورانه از آن گذشته‌اند، ضرب‌المثل قدیمی است که می‌گوید: «یک ذره پیشگیری بهتر از یک عالم درمان است.» (کاری به این

نداریم که چه چیز را باید جلوگیری و یا درمان کرد.) هیچ‌کس نیست که متوجه نکته‌ای بسیار مهم در این باره شده باشد این که نوجوانان دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی امریکا (آن هم هنگامی که هیچ‌گونه دروس آموزشی برای مسایل جنسی وجود نداشت) هرگز به اندازه جوانان دهه ۱۹۸۰ دچار بارداری‌های بدون ازدواج و ناخواسته نمی‌شدند. اشخاصی که با آموزش مسایل جنسی در مدارس مخالف و یا موافقاند و در این باره سروصدا به راه انداخته‌اند، از دلیل اصلی تمامی این فعالیت افزایش یافته مسایل جنسی نزد کودکان و نوجوانان، اطلاعی ندارند. آموزشهای مسایل جنسی الزامی است، زیرا آتش‌سوزی از کنترل و توان ما خارج شده و دامن همه را گرفته است. اما فقدان آموزشهای مسایل جنسی در مدارس نبود که به آغاز این آتش‌سوزی خانمان برانداز منجر گشت و سبب شد شعله‌های سوزان آن مهارناپذیر باشد.

چنانچه قرار بود افشای اطلاعاتی کهکشانی در مدارس تعلیم داده شود و از روش بسیار جالب و مؤثر سقراط، یعنی پرسش و پاسخ از شاگرد به جای تعریف درس برای او، استفاده می‌شد، امکان داشت فرزندان عصر دلو همچنان که بزرگ می‌شوند و به سن بلوغ می‌رسند، کماکان کودک و معصوم باقی بمانند و این قدرت را داشته باشند که عصر جدید را به چیزی مبدل سازند که خالق ما از همان نخست برایمان در نظر گرفته بوده است.

چنانچه در مدارس ما، کلاسهایی برای آموزش ستاره‌شناسی، علم اعداد، علم لغات و سحر و جادوی طبیعی و تمامی شگفتیهای منحصر به فرد کهکشان تشکیل می‌شد، چه نور درخشانی از عشق و ارشاد مدارس ما را روشن می‌کرد. (البته نه آن نوع ستاره‌شناسی که امروزه مشتی شیاد و دروغگو تعلیم می‌دهند.) چه خوب بود اگر درباره رنگین‌کمانهای فراموش شده و نغمه‌های از خاطر رفته رنگ و صدا، آموزش داده می‌شد و نیز از دستیابی به سلامت به یاری دعا و نیایش، سخن به میان می‌آمد. کودکان و نوجوانان چنان مجذوب و شیفته چنین وضعیتی می‌شدند و از آن الهام

می‌گرفتند که ابداً فرصت نمی‌یافتند توجهی به فعالیت‌های زودرس جنسی و یا استفاده از مواد مخدر نشان دهند. هیجان جادوی این آموزش‌ها سبب می‌شد مسایل انحرافی را نادیده بگیرند.

کودکان از معجزه به خوبی خبر دارند و آن را درک می‌کنند. منظورم این است که آنان تا زمانی که چشم سومشان را پدر و مادر و یا آموزگاران و سایر مردم نبسته‌اند، قادر به چنین کاری هستند. اگر به جای پاره کردن و قطعه‌قطعه کردن قورباغه‌های بدبخت در کلاسهای بیولوژی به آنان آموخته می‌شد که چرا جیرجیرکها در هنگام شب، و پرندگان در سحرگاه آواز می‌خوانند، مسلماً همگی در کارنامه‌های خود بیست می‌گرفتند. شما تصور می‌کنید من دارم از جهانی رؤیایی سخن می‌گویم؟ (مثل شانگری - لا که قبلاً درباره آن توضیح دادم؟) خب بله. اما آخر چرا بایستی دنیای رؤیایی یا یوتوپیا^۱ و نیز شانگری - لا تنها اجازه وجود در آینده‌ای مبهم و نامشخص داشته باشند؟ (مگر نه این که می‌گویند: قلمرو حکومت تو بر زمین خواهد آمد، همان‌گونه که در آسمان است.) چرا در زمان حال نباشد؟ زیرا گذشته و آینده همه یکی هستند - حقیقت درخشان دیگری که به فرزندان و کودکان اجتماع ما نمی‌آموزند - واقعاً که افسوس! زیرا کودکان نه تنها این فریافت را به سرعت درک خواهند کرد، بلکه قادر خواهند شد یکی دو مطلب درباره فرضیه نسبت اینشتین و حال ابدی به آموزگاران خود پیاموزند.

هیچ کودکی یافت نمی‌شود (چه دختر و چه پسر) که به نحوه شکسته شدن دیوارهای جریکو علاقه‌مند نباشد و از دانستن آن احساس

۱. Utopia، ریشه اصلی این لغت از واژه یونانی Ou به معنی هیچ و Topos به معنی مکان نیست در جهان - ریشه دیگر آن از زبان لاتین Utopia به معنی سرزمین مطلوب و ایده‌آل است. توماس مور نویسنده و بشردوست انگلیسی متولد ۱۴۷۸ که برای مدتی به عنوان صدراعظم دربار هنری هشتم به کار مشغول شد. سر او زیر تیغه جلاذ رفت (۱۵۲۹) زیرا حاضر نشد قدرت روحانی شاه را بپذیرد و قبول کند که شاه از همسر اولش طلاق گرفته و با آن بولین پیمان زناشویی ببندد. او خالق کتاب اوتوپیا است که از سرزمینی ایده‌آل با سیستم سیاسی بی‌نقص سخن می‌گوید. - م.

هیجان نکند (در این باره در اواخر این بخش سخن خواهم گفت)، یا از شنیدن جزئیات تحقیقات مجذوب کننده و بسیار جالب توجه و شنیدنی هنرمندی از سرزمین هندوستان به نام سیر بوز^۱ و پزشکان دانشمند دیگری به نام دکتر هارولد بور^۲ و کلیو باکستر که در مورد هوش و عقل گیاهان صورت گرفته است، بر سر شوق نیاید و آن را به توضیحات مفصل و طولانی که در مورد روابط جنسی میان انسانها وجود دارد، ترجیح ندهد. درباره دو مطلب شنیدنی یادشده، به زودی توضیحاتی خواهم داد، و اما در مورد مطلب آخر باید بگویم مسئله‌ای است که کودکان هنگامی که به سن رشد و پختگی لازم برسند و عاشق فردی شوند، خود به خود خواهند فهمید. طبیعت، مادری بی نظیر و قیاس ناپذیر است که در کلاس عشق و دوستی و محبت، به راستی آموزگاری بی همتا است، و به هر حال، هرگز نمی‌توان درس عشق را آموخت. این امر به طور طبیعی اتفاق می‌افتد البته چنانچه کودکان را از سنین پایین با این مطالب زیر فشار و بمبارانهای مداوم قرار ندهیم. نخست عشق است و سپس ارتباط. هنگامی که نظم و ترتیب طبیعی این دو تجربه عمیق وارونه گردد، همه چیز به هم می‌ریزد و برگرداندن اوضاع به حالت اولیه ابداً کار آسانی نخواهد بود.

آواز خواندن پرندگان تنها یکی از چندین پدیده عجیب دنیای اطراف ما است که اهمیت صوت و صدا را به اثبات می‌رساند. مطلبی که فرزندان و کودکان ما به سهولت درک خواهند کرد. اما ظاهراً همین مطلب آسان برای بیشتر گیاه شناسان، بیش از اندازه ساده و صریح است که اهمیت فراوان آن را درک کنند.

در واقع، صدا بود که باعث ساخته شدن هرم بزرگ مصر در جیزه شد. هرم اولیه، که اساس و ساختمانبندی آن بعداً توسط فراعنه مصر تغییر شکل یافت به فرمان ازیریس و نه خئوپس ساخته شد، آن هم چندین میلیون سال زودتر از زمانی که زمین شناسان ما اشتباهاً محاسبه کرده و هنوز هم به آن

1. Sir Bose

2. Harold Burr

اعتقاد دارند. ازیریس می دانست چگونه از قدرت عظیم صوت، و ترانه‌ها و سرودها و وردهای هماهنگ استفاده کند. آن سنگهای عظیم که آن قدر دقیق و بی عیب در کنار یکدیگر چیده شده‌اند، به یاری قدرتی به این صورت درآمدند که علم و دانش امروزی از آن بی خبر است. به این ترتیب شاهکاری از هنر مهندسی است که علم و دانش امروزی ما، قادر به دستیابی به آن نیست. این سنگها، به وسیله اصوات و یا ذکرهایی ویژه که ازیریس و نیمه دیگر روحش، می خواندند (منظور همان ایزیس است که حروف نامش در اسم ازیریس وجود دارد.) از زمین بلند می شدند، آن هم با زمانهای محاسبه شده دقیق ستاره‌شناسی که با موقعیت ردیفی بخصوص خورشید و ماه و ستارگان دیگر اندازه‌گیری می شد.

یکی از زیباترین و شگفت‌آورترین اصوات هماهنگی کهکشان، صداهای سکوت و یکی از این صداها،... حرف زدن دلفینها است. این موجودات زیبای دریایی در حدود بیش از شصت میلیون سال (شاید هم بیشتر) است که در روی زمین حضور دارند، که بنا بر زمان زمینی، برای کسب دانش و خرد فراوان کافی است. دلفینها صداهایی تولید می‌کنند، اما ارتباط ذهنی تله‌پاتیکی آنها است که بیولوژیستهای امور دریایی (که دارای قدرت روشن بینی و رؤیت الهام‌گونه‌اند) با کوششی فراوان سعی دارند از اسرار آن سر درآورند. دلفینها قادر به حرف زدن هستند، اما شما برای برقراری ارتباط با آنها، باید از زبان تله‌پاتیکی مخصوصشان استفاده کنید. بعضی از انسانها موفق شده‌اند پیامهای آنها را بشنوند... همین‌طور هم کسانی که تقریباً انسان بودند، البته کمی پیش از این که به انسانهایی کامل مبدل شوند. هم‌اکنون منظورم را از این گفته توضیح می‌دهم. اگر شما فیلم پیشتازان فضا (شماره ۴) آن را دیده باشید، به یاد دارید که در صحنه‌ای از آن، آقای اسپاک در مخزن آبی که دلفینی در آن حبس شده است، به شنا می‌پردازد و با دلفین حرف می‌زند. دلفین پاسخ آقای اسپاک را می‌دهد و آقای اسپاک نزد فرمانده کُرک، رئیس سفینه فضایی برمی‌گردد و گفته‌های دلفین را برای فرمانده‌اش بازگو

می‌کند که البته معلوم می‌شود که همه حرفهای دلفین حقیقت است. این فیلمی تخیلی بود یا شاید هم علمی-تخیلی، که رویدادهای آن، در آینده به واقعیت مبدل می‌شود. اما در اینجا، چیزی وجود دارد که هیچ شبیه به تخیلات نیست.

یکی از دوستان من که در کالیفرنیا سکونت دارد و در عین حال دوست مردی است که بشقابهای ارغوانی می‌سازد (که در آخر این بخش درباره آن سخن خواهم گفت)، از من خواهش کرده است نامش را در این کتاب افشا نکنم، زیرا هنوز کاملاً آماده نیست از کشفیات خود مردم را آگاه کند، داستانی واقعی از یک سری آزمایشها بر روی دلفینها که در کشور روسیه صورت می‌گیرد، برایم نقل کرد که بسیار شنیدنی است. البته مقداری از این آزمایشات در کشور امریکا نیز انجام می‌گیرد - کارهایی که بسیار محرمانه و سری اعلام شده است.

می‌دانید، امیدوارم که منظور مرا به خوبی درک کنید، در هر اداره دولتی حال می‌خواهد اف. بی. آی باشد یا سی. آی. ای و یا ک. گ. ب، اشخاص خوب و بد یافت می‌شوند. در هر سازمان مذهبی یا دولتی و نظایر آنها، همیشه آدمهای خوب و آدمهای بد، و بین این دو پیدا می‌شوند و کفه ترازو به یک سو سنگینی نمی‌کند.

دوست من، به دلیل دوستی با یکی از خویشاوندان یکی از همین آدمهای خوب که مأمور اداره ک. گ. ب روسیه است، اجازه ورود به این کشور را به دست آورد و توانست شاهد و ناظر یک سری از این آزمایشها باشد که روسها بر روی دلفینها انجام می‌دادند. آن چه برایتان تعریف خواهم کرد، طرحهای تحقیقاتی در علوم متافیزیک و ماوراءالطبیعه است که در کشور روسیه به اجرا در می‌آید و از برنامه‌ریزی‌ها و نقشه‌هایی که در کتاب شیلا اوس‌تراندر^۱ و لین شرودر^۲ به نام کشفیات ماورای طبیعی در پشت پرده آهنین تعریف شده است نیز بی‌نهایت فراتر می‌رود.

1. Sheila Ostrander

2. Lynn Schroeder

در اینجا، بخش کوچکی از آزمایشهای مربوط به صدای دلفین را برایتان نقل می‌کنم: زنان بارداری را هر روز درون مخزن آبی داخل می‌کنند که در آن دلفینی نیز حضور دارد. در طی این آزمایشها، به دلایل امنیتی، یک نفر بیولوژیست متخصص امور دریایی نیز حضور دارد. زن باردار روزانه بین ۱۵ تا ۲۰ دقیقه درون این آب باقی می‌ماند و در این مدت دلفین مزبور با نطفه (جنین) درون شکم زن باردار ارتباط برقرار می‌سازد. من از واژه نطفه استفاده می‌کنم زیرا بعداً در بخش هشتم این کتاب متوجه خواهید شد که آن نطفه هنوز انسان نشده است، زیرا نفس حیات و هستی، یعنی همان اولین نفسش (هنگامی که این موجود اساساً آیزی به موجودی تنفس‌کننده هوا تبدیل می‌شود) لحظه‌ای است که زندگی واقعیش آغاز می‌گردد.

چنانچه بخواهم با دقت برایتان توضیح دهم باید بگویم که دلفین یادشده، به گونه‌ای، و به کمک همان نیروی انرژی‌زای هستی بخش زندگی، که کلیو باکستر به اثبات رسانده است، و تمامی چیزهای جاندار را به هم متصل می‌سازد، قسمتی از مغز جسمانی آن نطفه (جنین) را که بیش از چهل میلیارد سلول الکتریکی در خود دارد، در طول این ملاقاتهای پیش از زایمان، برنامه‌ریزی می‌کند! هنگام وضع حمل، نوزاد را در زیر آب به دنیا می‌آورند (البته در تانکی ضد‌عفونی شده و بدون وجود دلفین). هنگامی که طفلی را به این‌گونه به دنیا می‌آورند، انواع و اقسام چیزهای خارق‌العاده رخ می‌دهد اما در این کتاب فرصتی برای شرح دادن آنها نیست. نخست آن که با این نوع زایمان، از هرگونه تنفس نادرست در این موجود کوچک بشری جلوگیری به عمل می‌آید و از فشارهای شدید و زیان‌آوری که زایمانهای طبیعی به همراه دارد، پرهیز می‌شود. این نوزادان گریه نمی‌کنند و قادرند هفته‌های متوالی برای دقایقی طولانی با نگره‌داشتن چهره‌هایشان در درون آب، به خواب بروند، و به تدریج قادر می‌شوند خود را به نفس کشیدن هوای بیرون از آب عادت دهند. در این‌گونه تولدهای آرام و لطیف، هیچ نوع ترس و وحشتی وجود ندارد - و فقط زمانی که متخصصی در این مورد نظارت داشته باشد -

برای هر زایمانی پیشنهاد می‌شود.

این نوزادان روس که در تمام مدت پیش از به دنیا آمدنشان، یک دلفین با آنان ارتباط برقرار کرده است و یا ترجیحاً باید گفت با سلولهای مغزی نطفه ارتباط برقرار ساخته است، به کودکانی مافوق بچه به هر نوعی که بتوان تصور کرد، مبدل می‌شوند. دوست من سوگند می‌خورد که با چشمان خود یکی از این نوزادان عجیب برنامه‌ریزی شده به وسیله دلفین، و متولد گشته در زیر آب را دیده بود. او می‌گفت نوزاد یادشده در دوازده هفتگی (۳ ماهگی) درست به همان آسانی که طفلی سه ساله قدم برمی‌داشت، راه می‌رفت و حرف می‌زد.

آیا این سخنان به نظرتان عجیب و باورنکردنی می‌آید؟ یک زمینی کوچک، حتی بدون ارتباط برقرار کردن با یک دلفین، قادر به داشتن نیروهای ذکر شده است، اما با این موجودات عاقل و دانای ساکن اقیانوسها، می‌تواند از کمک بیشتری برخوردار شود. شبکه تلویزیونی سی. بی. اس برنامه‌ای دارد به نام شصت دقیقه که بار آن پسر بچه ده ساله امریکایی که دارای هوش و نبوغی شگفت‌آور و دیدنی بود، مصاحبه‌ای به عمل آورد. هنگامی که این کودک تنها هفت هفته از عمرش می‌گذشت، (در حدود ۲ ماهه) می‌توانست حرف بزند و با وضوح کامل به پدرش سلام بگوید و پس از گذشت چند هفته واژه‌های دیگری را تکرار می‌کرده است. در هنگامی که به سن سه سال و نیم رسید، به جای نقاشی کردن در دفاتر نقاشی و با مدادهای رنگی، غرق در مطالعه زندگینامه‌های آلبرت اینشتین و نیکولا تسلا بوده است!

به راستی که جهان آکنده از شگفتیهای عجیب و غریب است، خصوصاً با نزدیک شدن عصر دلو. دوست من می‌گوید که متافیزیسین‌ها و دانشمندان روس معتقدند که از جنبه نظری و تئوریک امکان دارد که کودک زاده شده در آب که به وسیله دلفینها برنامه‌ریزی شده است، با فرارسیدن دوازده سالگی، قادر به استفاده از چشم سوم خود به عنوان پرتو لیزر باشد و بتواند هرگونه بمبهای اتمی در حال پرواز را در چشم برهم زدن یا خنثی کند و یا از بین ببرد.

به نظر می‌رسد که این کار موجب می‌شود برنامه‌های جنگ ستارگان وزارت جنگ کشورمان پوچ و ضعیف به نظر آید. خیلی ارزاتر و امن‌تر است که از این نوزادان دلفین‌گونه استفاده کنیم و آنان را مورد آزمایش قرار دهیم! البته برای اهداف صلح‌جویانه در جهان، مگر نه؟ هیچ‌گونه دلیلی وجود ندارد که نشان دهد روسها دارند برای مقاصدی مگر صلح و آرامش جهانی کوشش می‌کنند. در واقع تحقیقات ماوراءالطبیعه آنان تاکنون چنان با پیروزی همراه بوده است که نشان می‌دهد محققان روس از قوانین نظام گیتی که بر این گونه مسایل تسلط تام دارد، به خوبی آگاه‌اند و امکان نداشت این دانشمندان تا این حد پیشرفت کنند اگر هدفی مثبت و سازنده نداشتند. شاید به همین دلیل باشد که پیشگویی شده است روزی کشور روسیه، روحانی‌ترین و عرفانی‌ترین کشور جهان خواهد شد و در نهایت دوشادوش کشور امریکا، با نیروهای منفی تهدیدکننده‌ای که بقای کره زمین را به خطر انداخته‌اند، مبارزه خواهد کرد.^۱

* * *

همان‌طور که جیم کامینگز^۲ دوست دلفینها در جایی نوشته است: «دلفین‌ها با یک سری صداهاى متفاوت و غنی ارتباط برقرار می‌کنند و به نظر می‌رسد که در عین حال قابلیت تبادل اطلاعاتی را از نظر تله‌پاتیکی در خود پرورش داده‌اند. (یا شاید این قابلیت از همان اول در آنها وجود داشته است.) چیزی که انسانها به تازگی به آن پی برده‌اند. هنگامی که پرحرفی‌های پایان‌ناپذیر لفظی که از طریق مغزهای پرشده از زبانهای متفاوت است، آرام می‌گیرد، روش برقراری ارتباط آرامتر و جهانی‌تری وجود دارد که منتظر است مورد استفاده و کاربرد قرار گیرد.»

کارهایی جالب توجه و شایان تحسین در مورد دلفینها، به وسیله جون

۱. چنین مطلبی را در عین حال ادگار کیس عارف معروف امریکایی نیز در مورد مذهبی شدن روسیه پیشگویی کرده است. — م.

2. Jim Cummings

اُشن^۱ و ژان لوک بوزولی^۲ صورت گرفته است. آنان در لاگونابیچ^۳ واقع در کالیفرنیا اقامت دارند. دلفینها پیامهایی برای جون ارسال کرده‌اند که بعضی از آنها جنبه‌ای فنی و تکنیکی داشته است و برای تفسیر و به کارگیری، به دانشمندان ارائه شده است. این زن، تنها شخص نیست. اشخاصی در ایالت‌های کلورادو و کالیفرنیا و فلوریدا و همین‌طور هم مردمی در کشور استرالیا گزارش رسیدن پیامهایی را از جانب دلفینها، در مورد تبادلات اجتماعی و تاریخ بشری و موسیقی داده‌اند.

بارها جون را دلفینها، برای سواری برده‌اند و او از قدرت باورنکردنی آنها که با حرکات حساس و همزمانشان درهم آمیخته می‌شد، به حیرت افتاده است و آن را در همه جا بیان می‌دارد. ژان لوک هم احساس می‌کرد تفاوت و تنوع ارتعاشات صوتی و قابل شنیدن موجود در آب، به این می‌ماند که انگار انسان در میان کنسرت موسیقی عظیمی قرار دارد.

همان‌طور که تمام اشخاص مرتبط با سازمان دلفین کانکشن آموخته‌اند، افراد ساده‌ای که در دنیای سحر و جادو زندگی می‌کنند، می‌توانند تفاوتی پدید آورند. چنانچه مایل باشید با این اشخاص تماس بگیرید و در زحمات دلنشین و ظریف آنها برای پدید آوردن هماهنگی و توازن در کره زمین سهیم باشید، می‌توانید با آدرس زیر با آنها ارتباط برقرار کنید:

Dolphin Connection

P.o Box 4077, Laguna Beach

California - 92652

U.S.A

* * *

به نظرم این خواسته‌ای است بس غریب
جزو شاگردان کلاس مدرسه ماهیها بودن
و به این نتیجه رسیدم که با من مزاح می‌کنی

1. Joan Ocean

2. Jean-Luc Bozzoli

3. Laguna Beach

اما تو با جدیت تمام گفتی:
 من اصلاً شوخی نمی‌کنم
 ماهیها بیش از آن چه مردم می‌پندارند
 هوشمند و فرزانه‌اند.
 آیا این مأموریت پنهانی تو است؟
 آیا می‌خواهی به دلفینها حرف زدن پیاموزی؟
 تو مستقیم به چشمانم خیره گشتی و پاسخ دادی:
 اگر روزی با دلفینی دوست شوم
 هرگز جسارت نخواهم کرد سعی کنم
 به چنین موجودی حرف زدن پیاموزم
 دلفینی که از بسیاری از انسانها پیشرفته‌تر است
 برعکس، خواهم کوشید
 از تمامی سطوح بینش و عمق خرد دلفین پیاموزم
 دلفینی که آنقدر لطف داشته تا
 آگاهی‌هایش را با من شریک شود.
 دلفینها را تمرین دهم که چگونه مأموریت‌های سری انجام دهند؟!
 ترجیح می‌دهم به آنان پیاموزم چگونه از هر بندی رها باقی بمانند
 یعنی... اگر قرار باشد روزی با یکی از آنها رویارو شوم
 و طوری شد که فنجانی چای با او شریک شوم
 سپس لبخند زدی
 و موضوع سخن را تغییر دادی...

از گوبرز^۱

* * *

۱. قطعه‌ای شعر از کتاب گوبرز لیندا گودمن که هنوز پس از ۲۰ سال به چاپ نرسیده است! - م.

فلیکس مندلسون^۱، نتیجه آهنگساز بزرگ سوئدی، به انجام یک سری تجربیات در مورد نیروی صدا پرداخت، زیرا علاقه عجیبی به پدیده شناخته شده در قدرت‌ت‌های موسیقی داشت که در بعضی از مضربها به صدا درمی‌آمد. او به این حقیقت آگاه، و به آن علاقه‌مند شده بود که هرگاه خواننده‌ای نت بخصوصی را در مضرب ویژه موسیقی می‌خواند، صدایی که به این ترتیب، به هوا ارسال می‌شد، قادر بود بلافاصله لیوانی شیشه‌ای را بشکند. هر لیوان شیشه‌ای دارای فرکانس ارتعاشی ویژه خود است که تنها به صدای دقیق موسیقی مربوط به خود واکنش نشان می‌دهد. هر شیء ملموس و نیز هر انسان، با فرکانس فردی ویژه خود مرتعش می‌گردد که در واحد آنگستروم در هر ثانیه، عمل می‌کند، و در واقع نوعی محاسبه و اندازه‌گیری از امواج نوری به شمار می‌آید (همان‌طور که در بخش سوم: گوروها - آواتارها و ارواح مطالعه کردیم). اشیاء و انسانها به این فرکانس بخصوص فردی که صدایی باعث تولید آن می‌شود، واکنش نشان می‌دهند. به همین دلیل است که گاهی اوقات، هنگامی که در تالار کنسرت، مشغول گوش فرادادن به یک سنفونی هستید، غلغلکی را در پشت گردن خود احساس می‌کنید. در جایی، و در محدوده پرده‌ها و مضربها، و صداهایی که فضای تالار را پر کرده است، شما فرکانس شخصی خود را شنیده‌اید و مانند شکسته شدن لیوان شیشه‌ای، در پاسخ به فرکانس صوتی ویژه خود، شما هم به این‌گونه واکنش نشان می‌دهید.

پیش از آن که خواننده مشهور اپرا ماریا کالاس^۲ بر صحنه ظاهر گردد، زن خواننده دیگری به نام روزا پین سل^۳ وجود داشت که حتی خود ماریا کالاس نیز او را بزرگترین خواننده جهان نامیده است. پین سل که در سال ۱۸۹۷ به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۱ از دنیا رفت، صدایی بی نظیر داشت. در سال ۱۹۵۴

1. Felix Mendelssohn

۲. Maria Callas (متولد آذر)

3. Rosa Poncele

شرکت آر. سی. ای سعی کرد صدای او را در خانه‌اش واقع در بالتیمور ضبط کند، اما صدای این خواننده بیش از یک لیوان شیشه‌ای را شکست: صدای او، تمامی وسایل و تجهیزات این کمپانی را درهم شکست!

تحقیقات مندلسون، که با چشم سوم باز نگه داشته او هدایت شد، موجب گشت تا او در مورد رویداد انهدام دیوارهای جریکو به وسیله یوشع بن نبی به این نتیجه برسد که این واقعه به راستی رخ داده است و داستانی سمبولیک نیست^۱. همان‌طور که او می‌دانست، و هر کسی که به خدمت ارتش درآمدی باشد می‌داند، هنگامی که گروهی از سربازان با ضرباهنگ موزونی حرکت می‌کنند (منظورم حرکات راست - چپ - راست - چپ)، چنانچه این گروه به سمت پل تازه ساخته شده‌ای در حرکت باشند، افسر ارشد بایستی پیش از آن که افرادش به پل برسند، فرمان توقف را صادر کند، به ویژه اگر پل مزبور تحمل وزن افراد زیادی را نداشته باشد. علت چیست؟ زیرا ضرباهنگ تمام این پاها، که در یک زمان بر زمین کوبیده می‌شوند، ارتعاشی را پدید می‌آورد که دارای نیروی انهدام و یا آسیب و خسارت جدی رساندن به پایه و اساس (اسکلت‌بندی) پل مربوطه است.

۱. یوشع بن نبی (Joshua) یا (Josué) پسر نون (Noun) از قوم ابراهیم. او جانشین حضرت موسی شد و هدایت و راهنمایی قوم بنی‌اسرائیل را بر عهده گرفت. در زمان حیات حضرت موسی، یکی از باوفاترین سریدان آن پیغمبر بود. خداوند مأموریت هدایت قوم بنی‌اسرائیل را به او سپرد و فرمان داد که آن قوم را به کنعان برساند. او از اردن عبور کرد، با اقوام و طایفه‌های بدوی به جنگ پرداخت و بر آنها فاتح شد و سرزمین فلسطین را بین اقوام مختلف تقسیم کرد. در طول این هجرت عظیم، معجزه‌های عظیمی رخ داد که می‌توان از جمله فروریختن دیوارهای شهر جریکو و پایان نگرفتن روز، در طول نبرد کابائون را نام برد. بنابر نوشته‌های عهد عتیق، این پیغمبر در سن ۱۱۰ سالگی از دنیا رفت. شهر جریکو هم در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی بیت‌المقدس واقع شده است که به عنوان شهر مرکزی سرزمین کنعان مشهور بوده است. این شهر توسط فرمانروایان دوران کهن، به عنوان زیباترین شهر و پایتخت عیش و نوش و خوشگذرانی‌ها لقب یافته بود. متأسفانه با گذر قرن‌ها، خصوصاً پس از سلطنت عثمانیها، چیزی از این شهر بسیار قدیمی باقی نمانده است. صحراهای اطراف شهر به زمینهای باتلاقی و خود شهر، به ویرانه‌ای آکنده از بناهای تاریخی ویران شده و زیبا تبدیل شده و تنها دهکده‌ای فقیرنشین در حوالی این شهر وجود دارد و بس. - م.

مندلسون سپس به این نتیجه رسید که ارتش بزرگی که به وسیله یوشع بن نبی فرماندهی می‌شد، با گامهایی موزون به دیوارها و حصارهای شهر تسخیرناپذیر جریکو نزدیک گشتند: «یعنی هزاران پا که با ریتم و زمان واحد و همسان، بر زمین ضربه می‌زدند. این کار، ارتعاش بسیار قدرتمندی را در زمین زیر پایشان پدید آورد، به طوری که وقتی یوشع بن نبی (که از علوم مکتوم آگاه بود)، نت بخصوصی را در شاخ نفیر خود دمید، که با ترکیب گامهای در حال حرکت و موزون و نیز با فرکانس فردی نت یا زمینه اسکلت‌بندی دیوارهای شهر هماهنگ بود. دیوارهای شهر جریکو به آن واکنش نشان داد و در عرض یک لحظه از هم پاشیده شد و بر زمین فرو ریخت، در حالی که کاملاً بر اساس قانون طبیعی هماهنگی عمل می‌کرد. چقدر جالب توجه است که بازمانده یک آهنگساز بزرگ، یک استاد هنر موسیقی، این حقیقت مربوط به صدا را که با داستان یوشع بن نبی مرتبط بود، کشف کرد!

همین اصل، فرکانس صدای ریتم دار و موزونی را نیز شامل می‌شود که آزیریس به گونه‌ای مقدس زیر لب زمزمه می‌کرد. فرکانسی که دارای نیروی حرکت دادن سنگهای عظیم و تخته‌سنگهای بی‌نهایت غول‌آسا بوده و توانسته است آنها را از روی زمین بلند کند و به گونه‌ای دقیق و عاری از هر نقص، در اشکالی مرتب و منظم بر روی هم قرار دهد و هرم بزرگ مصر را به وجود آورد.

چنانچه علم و دانش امروزی به منطق و استدلال درست و عقلایی کشفیات مندلسون در مورد فروریختن حصارهای شهر جریکو، اعتنایی نمی‌کند، و نیز به منطقی بودن وضعیت برپا شدن هرم بزرگ مصر، با جابه‌جایی در هوا، که به وسیله اصوات موسیقی و آوازخوانی‌های بخصوصی صورت پذیرفت، اهمیتی نمی‌دهد، ممکن است انسان به این نتیجه برسد که علت آن، روی دادن این وقایع در روزگاران بسیار دور و پیش از عهد عتیق است. اما توضیحی برای این مطلب وجود ندارد که به چه دلیل جادو و سحر طبیعی آواز پرندگان و آیدوفون امروزی را نیز به همان‌گونه، این پسر بچه‌ها

نادیده می‌گیرند... پسر بچه‌هایی که انواع گوناگون میکروسکوپها، ماشین حسابها، و کامپیوترهای دستی و خانگی را دارند و هنوز هم قادر نیستند اشکال مشخص و همین‌طور هم تشعشعاتی را که به وسیله صوت در هوا ایجاد می‌شود، درک کنند... حتی با سخنان بر زبان رانده شده ما (و شاید هم دقیقاً به همین علت)... انسان تنها می‌تواند امیدوار باشد که به زودی شخصی پیدا خواهد شد که کرکره‌ها و عینکهای سیاه عقاید آکنده از تعصب و دگماتیک را به کناری بزند و حقایق را آشکار سازد، وگرنه با این سرعتی که تکنولوژی امروزی ما حرکت می‌کند، ما سوار بر بالهای باشکوه و پرافتخار علم و دانش، بار دیگر به عصر حجر بازخواهیم گشت بدون آن که حتی فرصت یافته باشیم از شگفتی‌های عصر جدید و طلایی دلو تجربیاتی به دست آوریم. علایم و نشانه‌های مثبت و امیدوارکننده‌ای وجود دارد حاکی از آن که معجزه بزرگ مورد نیاز ما ممکن است در محدوده زمانی دهه ۱۹۸۰ رخ دهد (آن هم در میان مجلات پزشکی و ماهنامه‌های علمی و پژوهشی این دوران)، این نشانه‌ها حکایت از بازشدن تدریجی یک سری چشمهای سوم خوابالود خبر می‌دهد.

همان‌طور که در بخش قبلی کتاب اعلام کردم، ما هنوز هم صاحب موسیقی مرحمت‌آمیز و نجاتبخش استادان موسیقی هستیم. استادانی که افکار و مغزهای موسیقیدانان بزرگ دوران گذشته را که تنها مجراهایی اصیل و ناب بودند، رهبری می‌کردند. موسیقیدانانی که با نبوغ ذاتی و طبیعی در هنر موسیقی زاده شده بودند.

دلیل این که سنفونی‌های تکان‌دهنده، اپراها و شاهکارهایی همچون اپرای مهدی^۱ و نغمه‌های همیشه سرمست‌کننده و آسمانی دوران عید کریسمس و دعا‌های همراه با آواز کلیساها، این‌گونه جهت داده شده‌اند، این است که انسانهای مادیگرا را با شیوه‌ای ظریف، و به کمک فرکانس بسیار بالای ارتعاشات صوتی به مسیر روشن‌بینی هدایت کند. این ارتعاشات تا حالا

۱. The Messiah، که می‌توان مسیحا نیز ترجمه کرد. - م.

موفقیت آمیز بوده‌اند؛ دست‌کم از لحاظ تسکین بخشیدن به انسانهای وحشی که از موجودات به اصطلاح وحشی نیز خشن‌ترند و نیاز به آرامش دارند. این نوع از روشن‌بینی در طی قرن‌ها و اعصار تاریک و با کمک موسیقی مقدس کلیسای کاتولیک آغاز گشت و در طول مدت عمر مردانی همچون موتزارت^۱، آلبینونی^۲، باخ^۳، برامس^۴، مندلسون^۵، چایکوفسکی^۶، پوچینی^۷، سیلیوس^۸ و بسیاری دیگر از هنرمندان افزایش یافت. تکامل و پرورش زمینی‌ها، به کمک موسیقی استادان از هنر استادان نیز یاری گرفت، به طوری که قدرتهای والا و رفیع، از نبوغ هنرمندان نقاشانی همچون روبنس^۹، میکل آنژ^{۱۰}، رامبرانت^{۱۱}، و لئوناردو داوینچی^{۱۲} برای کانال‌بندی هماهنگی‌های موجود میان رنگ و شکل در مغز آدمی و به همراه شاعران از راه رسیدند که نخستین نفرشان شکسپیر بود، و حتی پیش از او نیز نمایشنامه‌نویسان یونانی و رومی عهدباستان وجود داشتند که به گونه‌ای مشابه، به عنوان کانالهایی برای تاباندن نور هماهنگی وزن و قافیه‌بندی واژه‌ها بر تاریکی و ظلمت زمین، عمل کردند. بدون وجود این تأثیرات هماهنگ در هوا که به شکلها و الگوهای موسیقی و هنر و شعر ظاهر می‌شوند، مدتها می‌شد که پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی انجام گرفته به وسیله بشر، هرگونه حیات و هستی را از روی این گره، محو و نابود ساخته بود، همچنان که هنوز هم این خطر پیوسته بشر را تهدید می‌کند. اما تهدید، صرفاً تهدید است. مدرکی که ثابت می‌کند این پیشرفت‌ها به انهدام فاجعه‌آمیز و کامل

۱. Mozart (متولد بهمن).

2. Albinoni

۳. Bach (متولد شهریور). ۴. Brahms (متولد آذر). ۵. Mendelssohn (متولد تیر).

۶. Tchaikovsky (متولد اردیبهشت). ۷. Puccini (متولد بهمن).

8. Sibelius

۹. Rubens (متولد تیر). ۱۰. Michelange (متولد فروردین).

۱۱. Rembrandt (متولد تیر).

۱۲. Leonardo da Vinci (متولد فروردین).

حیات این کره منجر نخواهد شد، در بخش ۵ این کتاب، در قسمت علم اعداد ارائه داده شده است. در سال ۱۹۸۷، یک رهبر جدید روس به نام گورباچف بر تخت ریاست و حکومت تکیه زده و سعی و کوشش صمیمانه‌ای به خرج داده است تا تمام سوء تفاهمات و رنجش‌های قدیمی گذشته را از بین ببرد. ای کاش می‌شد این دو ابر قدرت در نشستی دوستانه در مورد اشتباهات گذشته به بحث می‌پرداختند و ارتباطی حقیقی و واقعی از هر دو طرف برقرار می‌شد و کوششی صورت می‌گرفت تا جلوی بسیاری از نقشه‌های محبوب یک سری دیوانگان جنگهای ستاره‌ای، گرفته می‌شد. شاید آن وقت می‌شد جنون جدید هسته‌ای را در فیلمنامه‌ی یکی دیگر از قسمت‌های سریال مشهور پیشتازان فضا جای داد (جایی که به آن تعلق دارد). عقیده‌ای که منجم بسیار مشهور کارل ساگان^۱ نیز در آن با من توافق دارد. گو این که این آقای متولد آبان یکی از دشمنان پروپاقرص علم ستاره‌شناسی است، اما من امیدوارم روزی برسد که با شنیدن پیام ستاره‌شناسی درست و راستین، ارشاد شود و همچنان که خود، به خوبی آگاه است آن را به عنوان مادر علم نجوم بپذیرد.

این آقای متولد آبان (ساگان) به خوبی آگاه است که تمام به اصطلاح منجمان بزرگ و مشهور گذشته مثل یوهان کپلر^۲، گالیله، کوپرنیک^۳، نیوتون، تیکوبراهه^۴ و غیره، ستاره‌شناس بوده و در طول عمر خود هرگز کلمه نجوم را نشنیده‌اند. درست می‌گویم آقای کارل^۵؟ شاید روزی قبول کنید یک فنجان چای نعنای با هم بنوشیم و در این باره گفت و گو کنیم. من ارشاد شدن شما را مقرر کرده‌ام، بنابراین هیچ‌گونه امکان مقاومت نخواهید داشت! علم ستاره‌شناسی به مغزهایی همچون مغز شما نیاز دارد. من به شما تبریک می‌گویم که برای ابراز عقایدتان در مورد مخالفت با آزمایشهای هسته‌ای،

1. Karl Sagan

۲. Johannes Kepler (متولد دی).

3. Copernicus

4. Tico Brahe

۵. کنایه به واژه Astro Nomy (علم نجوم امروزی) است زیرا دانشمندان قدیم همه رشته Astrology را می‌آموختند (علم ستاره‌شناسی). م.

حاضر شدید به زندان بروید.

اما در ضمن، این را فراموش نکنید که یوهان کپلر نابغهٔ انکارناپذیر بود که در یادداشت‌های تحقیقاتی خود نوشت: «در وجود من، خورشید و زحل با همدیگر در قوس ۱۶۰ درجه عمل می‌کنند... تا از کوهها رد شوم، و از روی دشتها و دامنه‌های صخره‌ای و پرتگاهها بگذرم... این چیزها به راستی موجب سرور و لذت من می‌شوند. سرنوشت من نیز مشابه است. در جایی که دیگران به ناامیدی روی می‌آورند، پول و شهرت به سراغم می‌آید (هرچند مقدار آن کم است...) و من با مخالفانی روبه‌رو می‌گردم... ستاره‌شناسی راستین، گواه مقدسی است از آثار پرشکوه پروردگار عالم، و من خود، مایل نیستم آن را بی‌آبرو سازم.

تصور می‌کنم که شما از تأکیدات او که از کلمات ستاره‌شناسی راستین استفاده کرده است، متوجه موضوع شدید، کارل. این درست همان چیزی است که خود من برای شما بیان کردم.

در مورد پیشنهاد من مبنی بر جادادن طرح جنگ ستارگان در فیلمنامهٔ سریال پیشتازان فضا، جایی که به آن تعلق دارد، با عجله به علاقه‌مندان این‌گونه فیلمها می‌گویم که من شیفتهٔ فیلم پیشتازان فضا هستم (درست به اندازهٔ خود شما) به استثنای بعضی از نبردهایی که گهگاه در فضا صورت می‌گیرد. من مطمئنم که فرمانده کرک با من هم عقیده است، چه رسد به آقای اسپاک، که با آن سر عجیب و آن گوشهای دراز و بزرگش قادر است اصوات سکوت را در کھکشان بشنود؛ صداهایی که با رنگ‌ها و مضرابها و پرده‌های صلح و آرامش مرتعش می‌شوند. صداهایی که در فرکانس‌های بالاتر از امواج نوری که آقای اسپاک قادر به شنیدن آنها است، قرار دارند. همین آقای اسپاک

۱. منظور همان Sextile است که قبلاً در اوایل کتاب توضیح آن را به خوانندگان عزیز ارائه کردم. یعنی در هنگام تولد او که در صورت فلکی دی (که حاکم آن زحل است) خورشید و زحل در فاصلهٔ شصت درجه از همدیگر قرار داشتند و این وضعیت به نشانهٔ تأثیرات نیکو و مثبت اما با اهمیتی متوسط است. تأثیرات بهتر معمولاً Trine یا با فاصلهٔ ۳۰ درجه از همدیگر است. — م.

(بی احساس) نیز در نهایت قادر خواهد شد فرکانس بالاتر احساس به نام علاقه و عشق را نیز دریابد. در واقع او دارای این احساس نیز هست، اما هنوز آن را بروز نمی دهد. او نیز منتظر نیمه دیگر روح خود است. همان طور که گفتم قلب او درست به اندازه گوشه‌هایش بزرگ است و می تواند با دلفینها ارتباط برقرار سازد. او حتی شعر نیز می سراید... و همه می دانند که هیچ کس بدون مرتعش شدن از هماهنگی عشق و محبت قادر به نوشتن شعر نیست^۱. در اینجا می خواهم از نمونه جالب توجهتری در مورد تطابق زمانی و هماهنگی های عالم هستی برایتان سخن بگویم که تمام حواس، از جمله حس ششم، رنگ و صوت، و هر نوع فرکانس ارتعاشی شناخته شده را شامل می شود. تا آنجا که من اطلاع دارم، این آزمایشی است که هنوز به مرحله اجرا در نیامده و در مورد آن تحقیق انجام نگرفته است. اما مطلبی است که نیاز به دقت و توجهی جدی از جانب دانشمندان عصر جدید دارد.

هر چیز مادی بر روی زمین، منشأیی در کرات دارد. (البته همیشه این گونه نبوده است؛ این وضعیت تنها در زمانی بخصوص صورت گرفت، اما همین نیز مبحثی است برای کتابی دیگر.) هر ستاره (از جمله خورشید و ماه) با یک عدد مخصوصی مرتعش می شود... آن عدد با یک رنگ... رنگ با یک فلز یا سنگ... سنگ با یک گل... گل با یک نت موسیقی یا ترانه... و غیره. هر ستاره یا کره، دارای فرکانس واحد مخصوص به خود است. همان گونه که من و شما و کتابخانه عمومی شهر نیویورک و هر تلویزیون و هر رادیو و حتی گریپ فروت هر روز صبح شما و نیز یخچالی که این گریپ فروت در آن نگهداری می شود و همچنین لیوانهای درون بوفه و بشقابهای شما، فرکانس

۱. لازم به توضیح است که این سریال (که بیش از سی سال است که در تلویزیونهای آمریکایی پخش می شود) از محبوبیت بسیار عظیمی در بین مردم جهان، خصوصاً آمریکایی ها برخوردار است. مردم، یک یک شخصیت های این سریال را دوست دارند و اصلاً حاضر نیستند بپذیرند که آنان وجود خارجی ندارند و تنها شخصیت های خیالی هستند. این مسئله در مورد طرفداران شرلوک هولمز و هرکول پوارو (که خود من نیز جزو این گروه هستم!) نیز صدق می کند. — م.

مخصوص به خود دارند.

این فرکانس واحد (انفرادی) که ده برابر افزایش یافته، در این آزمایش، با یکی از کرات یا ستارگان و اجسام روشن (مثل خورشید و ماه) آغاز به کار می‌کند، از آنجا که من با کرهٔ مریخ، بیش از سایر کرات‌آشنایی دارم و علامت ماه تولد من است (فروردین)، سعی می‌کنم از آن برای نشان دادن این آزمایش بهره ببرم تا از ارتعاش بی‌شمار و متعدد فرکانسی واحد سخن بگویم. این آزمایش در حالتی مشابه، اما ویژه عمل می‌کند که رنگ و تنهای موسیقی و سنگ و فلز و گیاه و گل و غیره را در بر می‌گیرد با همکاری خورشید، ماه و سایر سیارات. واژهٔ Planet (سیاره - کره) لغتی است یونانی به معنی ستارهٔ در حرکت یا ستارهٔ گردش‌کننده. (سیارات حرکت می‌کنند اما ستارگان ساکن، حرکتی از خود ندارند.)

بنابراین هر لغتی که به کار گیریم صحیح است، با آن که امروزه از واژهٔ سیاره یا کره استفاده می‌شود. من خودم از واژهٔ ستاره خوشم می‌آید، به ویژه ستارهٔ سرگردان^۱.

پیش از آن که آزمایشی را برایتان توضیح دهم، باید با کمال تأسف (و تا اندازه‌ای ناراحتی و شرمساری) از اشتباهی که در دو کتاب قبلی من وجود دارد، از شما عذرخواهی کنم. من در کتابهای قبلی ام الماس را سنگ مخصوص مریخ - فروردین نامیده‌ام، و سنگ یاقوت سرخ و سنگ عقیق سلیمان را مخصوص زحل - دی. اعتراف به اشتباه، برای ما فروردینی‌ها، کاری بسیار مشکل و دردناک است. اما دست‌کم آن‌قدر شرافت و صداقت داریم که ایرادمان را مستقیماً بر زبان آوریم و از طفره رفتن خودداری کنیم! من به شماری از کتابها و تحقیقات ستاره‌شناسی کهن اعتماد کرده بودم که در طی سالها کار، خود را در هر زمینه‌ای، منابعی بسیار قابل اطمینان نشان داده بودند، به جز در مورد تعلق کدام سنگ به کدام ماه تولد. توجه خود من نیز هرگز به این مسئله جلب نشد، مگر چندی پیش، هنگامی که یکی از استادان -

1. Wandering Star

آواتار من که در این باره مهارت ویژه‌ای دارد، توجه مرا به آن جلب کرد. منظورم آقای دکتر چارلز موزس است. بنابراین چاره‌ای دیگر ندارم و بایستی با کمال شرمساری بگویم که واقعاً متأسفم و در این کتاب، اشتباهم را تصحیح می‌کنم.

حقیقت این است که از نظر متافیزیکی، الماس با زحل - دی مرتعش می‌شود و یاقوت سرخ با مریخ - فروردین.

هر شخصی که متولد فروردین باشد می‌تواند بفهمد به چه دلیل من اشتباه موجود در آن کتاب قدیمی را پذیرفتم. کتابی که ادعا داشت سنگ مخصوص مریخ با ارتعاش این سیاره، الماس است. آخر می‌دانید، الماس سخت‌ترین ماده شناخته شده به وسیله بشر است و با فروردینی‌ها عاشق این هستیم که در نظر دیگران انسانهایی خشن جلوه کنیم!

با این وجود، حتی ما فروردینی‌ها نیز باید اقرار کنیم که چهره مثل یخ سرد و سنگ مانند پیرمرد حاکم ماه دی، یعنی زحل... خب... راستش را بخواهید از ما فروردینی‌ها نیز خشن‌تر و سخت‌تر است! البته تنها از نظر مادی! سنگ، سنگ است! بنابراین من تسلیم عقل و هوشمندی و فضیلت والای استاد و گوروی خود می‌شوم و همچون بره‌ای معصوم و سفید و پشمالو، الماس خود را به بابابزرگ عبوس یا همان زحل تسلیم می‌کنم.

سنگ واقعی مریخ، یاقوت سرخ است. از نظر رنگ نیز منطقی و پذیرفتنی است... آه خب... یاقوت قشنگ‌تر از الماس است. الماس، بیش از حد سرد و منجمد است، با درخششی سرد همچون قطب شمال، مگر نه؟ حال آن که یاقوت گرم است... حتی می‌شود گفت داغ!

اما فروردینی‌ها! خبر دیگری دارم! یاقوت ما را در پرتولیزر مورد استفاده قرار می‌دهند، تنها نیرویی که قادر به نفوذ در سخت‌ترین ماده‌ای است که بشر شناخته است، یعنی همان الماس! بنابراین مریخ جنگجو قادر است مقاومت منجمد و سرد زحل را بشکند و تمام نظم و انضباط ویژه زحل را درهم بریزد و با خشونت مخصوص به خود، در آن نفوذ کند. بنابراین زحل برنده واقعی

نیست!

هرچند، بدبختانه همین زحل - دی با شاخهای مخصوص بُزی شکلش در نهایت به پیروزی می‌رسد. اقرار به این مطلب برایم بسیار ناراحت‌کننده است. از نظر علم اعداد، زحل با عدد ۸ مرتعش است، حال آن که مریخ با عدد حیاتی ۹ مرتعش می‌گردد... اما هنگامی که ۸ زحل را با ۹ مریخ جمع می‌کنیم، به عدد ۱۷ می‌رسیم، و از آنجا که شما از بخش علم اعداد گذشته‌اید، به راحتی می‌دانید معنای آن چیست: $1+7=8$ برابر است با عدد ۸. لعنت! آه مهم نیست؛ کسی که آخر قرار بگیرد، در دفعه بعد اول خواهد شد. خواهید دید چگونه مریخ پیروز بیرون خواهد آمد.

به هر حال، شما هنوز هم می‌توانید از عقیق سلیمان برای ماه دی (زحل) استفاده کنید، زیرا این سنگ بدون هیچ تردید، دومین سنگ ویژه زحل به شمار می‌آید، البته پس از الماس! آه برگردیم بر سر فرکانس ویژه مریخ با ارتعاش متعددش.

پیش از شروع امیدوارم که اشتباهم را برای خوانندگان عزیزم کاملاً اصلاح کرده باشم. در ضمن، در اولین فرصت سعی خواهم کرد این اشتباه را از چاپ‌های جدید کتابهای قبلی ام حذف کنم. قول می‌دهم.

مریخ با عدد ۹ مرتعش می‌شود. که این عدد با فرکانس رنگ سرخ تند مرتعش است. رنگ سرخ هم با آهن مرتعش است و آن نیز با یاقوت سرخ نیرومند ما (!) یاقوت سرخ نیز با سیر و پیاز مرتعش است که آن نیز با گل مروارید و آن نیز با روز سه‌شنبه مرتعش می‌گردد و خلاصه، این روز هفته با ماه آوریل (فروردین) مرتعش می‌شود که آن نیز با نت موسیقی دو (Do) ماژور.

حال از نظر علمی فرض بگیریم کسی ۹ نفر از متولدان ماه فروردین را که همگی در روز سه‌شنبه ۹ آوریل به دنیا آمده‌اند، در روز سه‌شنبه‌ای که مصادف با ۹ آوریل است، در اتاقی گرد هم آورد. در این تجمع، همگی آنان لباسهای سرخ تندی بر تن کرده و دیوارهای اتاق یادشده نیز به رنگ سرخ تند

و حتی لامپهای آنجا نیز سرخ باشد و انبوهی از گل مروارید در هرسو به چشم بخورد و مقدار زیادی سیر و پیاز (آه! تهوع آور است!) نیز در آن اتاق باشد با یک کاسه پراز... یاقوت سرخ (تصور می‌کنم باید یک دوجین سرباز نگهبان در پشت درهای این اتاق مستقر شود!) در حالی که همگی با خود یاقوت سرخ حمل می‌کنند و مبلمان و وسایل اتاق پراز آهن باشد و نت موسیقی دو ماژور با یک آلت موسیقی (مثل ویولون) نواخته شود و برای مدت ۲۷ ثانیه به طول انجامد (که به عدد ۹ ختم می‌شود)، آن وقت است که همه حاضران در آن اتاق بی‌درنگ و همزمان با همدیگر از روی زمین بلند خواهند شد و تا سقف اتاق صعود خواهند کرد!

دلیل فرضیه بالا رفتن از روی زمین (Levitation) افزایش بسیار زیاد شدت آن فرکانس ارتعاشی بخصوص واحد و چندلایه است. باز می‌گردیم به سروقت هماهنگی‌ها. به راستی که چنین آزمایشی بی‌نهایت جالب توجه خواهد بود. طبیعی است که چنین آزمایشی به تحقیقی مقدماتی نیاز دارد، همین‌طور هم همکاری جواهر فروشان مشهوری مانند تیفانی یا هری وینستون برای داشتن الماس، آه ببخشید! برای داشتن یاقوت.

نمایشهای پایان‌ناپذیری از تطابق زمانی زیبای عالم هستی وجود دارد که از هماهنگی‌های میان رنگ و صوت و ضرباهنگهای پرتپشی که به این ترتیب و در هر بُعد قابل تصور زندگی، وجود دارد، به حرکت درمی‌آیند. زمینه‌های نابهنجاری نیز وجود دارد، اما خوشبختانه، تئهای ناهماهنگ و نامطلوب این سنفونی ناچیز است و با حضور پرده‌ها و مضرابهای هماهنگ، توازنی ایجاد می‌شود.

حتی کلمات نوشته شده نیز دارای طرحهای هماهنگ منحصر به فردی است بدون آن که نویسنده آگاهانه بر آن واقف باشد. آماری به وسیله کامپیوتر گرفته شده که ممکن است با خواندن آن کمی به فکر فرو روید. (کامپیوترها بسیاری از تطابقات زمانی و هماهنگی‌های جهان اطراف ما را به اثبات رسانده‌اند. تا زمانی که انسان متوجه نشوند مغزشان کارایی بیشتری از

کامپیوترهای مکانیکی دارد و از کیفیت بالاتری برخوردار است، همین دستگاه‌های الکترونیکی و مکانیکی هستند که ما را در آگاه شدن به بسیاری امور یاری می‌دهند. محققان با شمارش کامپیوتری به طرح‌های عجیب کلمات نوشته شده، پی برده‌اند. یکی از نمونه‌های جالب توجه این است که کلمات با شکوه و هراس‌انگیزی که شکسپیر در شاهکارهایش به کار برده ۲۹۰۶۰ کلمه است. با این حال، تنها چهل عدد از این واژه‌ها، چهل درصد همهٔ نمایشنامه‌هایش را تشکیل می‌دهد، تصورش را بکنید! چهل کلمهٔ ساده زیاد استعمال شده‌ای که در حدود ۵۰ درصد از وظیفهٔ شاق ۲۹۰۶۰ کارگر (لغات دیگر) را بر عهده دارند. آیا این مطلب باعث بیدار شدن حس ترحم شما برای این چهل کلمهٔ بینوا نمی‌گردد؟ یا نکند بهتر است به جای تأسف خوردن برای آنها، این کلمات را واژه‌هایی خجسته و پراقبال بدانیم، نه ملعون. بسیاری کسان را صدا می‌زنند، اما تنها شمار اندکی برگزیده می‌شوند. با این همه مدارک و شواهد از هماهنگی، انسان تقریباً باورش می‌شود که واژه‌ها، ماهیتهایی هستند با مغز و فکری از خود؛ مطمئنم پس از مطالعهٔ بخش بعدی کتابم (علم لغات)، تقریباً به این مطلب باور می‌آورید.

این هم مثال شگفت‌آور دیگری که به وسیلهٔ کامپیوتر کشف شده است و حقیقت هماهنگی هستی را به اثبات می‌رساند تا آن که مغز انسان سرانجام یاد بگیرد چگونه به تنهایی از پس آن برآید. استاد فرزانه و بسیار هوشمندی از دانشگاه هاروارد با اسم عجیب جرج کینگزلی زیپف^۱ (۱۹۰۲ - ۱۹۵۰) روزی تصمیم گرفت به کمک کامپیوتر الگوی آماری جمعیت پنجاه شهر بزرگ ایالات متحد آمریکا را تهیه کند. او با سال ۱۹۳۰ آغاز کرد، در حالی که نیویورک بزرگترین شهر به شمار می‌آمد و هنوز نیز بزرگترین شهر آمریکا است. دومین شهر بزرگ، نصف جمعیت نیویورک را داشت، و سومین آن، یک سوم جمعیت نیویورک را دارا بود و... پنجاهمین شهر بزرگ، به طرز عجیب و باورنکردنی دقیقاً یک پنجاهم جمعیت شهر نیویورک را داشت.

1. George Kingsley Zipf

بنابراین، اعدادی به این ترتیب به دست آمد: نصف، یک سوم، یک چهارم، یک پنجم، و تا آخر... این اعداد را هارمونیک یا هماهنگ می نامند که به نظم عددی بسیار مناسب است.

از این کار و تحقیقات گسترده تر، نظیر آن، قانونی زاده شد به نام قانون زیپف که بسیاری از محققان از آن آگاه اند. قانون زیپف این حقیقت را ثابت کرده است که در هر منبعی در جهان، چه در شمارش جمعیت مردم یا نوشته های کتابها یا تعداد کلمات، یا ماشین نویسان موجود در مغازه ها یا معلمان مهدکودک ها، یا نوارهای ویدئو یا درسی و غیره، همه چیز در نهایت، با نظم و ترتیب هماهنگ گونه ای سر و سامان می گیرد. این دیگر بایستی تعجب و شگفتی هر شخص ناباور و دیرباور را در مورد قانون هماهنگی برانگیزد و کاری کند تا از تمسخر آن دست بردارد. این مسئله در مورد اشخاصی نیز صدق می کند که اعتقاد و باوری به تطابق زمانی عالم ندارند (آن چه به وسیله دکتر کارل یونگ، فرضیه پردازی و به رشته تحریر درآمد.) این حقایق بایستی در توماسهای شکاک^۱ حس احترامی سالم و پایدار برای این ضرباهنگ های نامرئی که پیوسته در اطراف ما، در تپش است، پدید آورد.

تمرکز ذهن (مدیتیشن) بر روی این شگفتی ها، ورزشی عالی برای چشم سوم (غده پی نه آل) شما است و کمک می کند تا آن را با غده پیتوتتری (Pituitary) متصل سازد؛ این وحدتی است که موجب پدید آمدن بصیرتی شگفت آور می گردد. شبها پیش از خواب در مورد این شگفتیها به تعمق و اندیشه پردازید. در ضمن، کشف خواهید کرد که چنانچه فکرتان را کاملاً بر روی موضوعی متمرکز سازید، هر مطلبی که می خواهد باشد، درست در لحظه زودگذر میان خواب و بیداری (میان جهان فیزیکی و قلمرو آسمانی)، پس از بیدار شدن از خواب در روز بعد، پاسخ یا بهترین راه حل مطلبی که شما به هنگام خواب افکارتان را بر روی آن متمرکز کرده بودید، در مغزتان ظاهر

۱. کنایه به قدیس توماس یکی از حواریان عیسی مسیح که همیشه حالتی ناباورانه و شکاک داشت. — م.

خواهد شد، آن هم با روشنی کامل. این کار را آزمایش کنید، خواهید دید چقدر مؤثر است.

تنها چیزی که باطن رفیع شما به آن نیاز دارد، دستوری است از جانب شما برای انجام دادن هرگونه حقه جادویی. این کار درست مانند تصور کردن ذهنی زمان دقیقی است که مایلید صبح زود بعد از خواب بیدار شوید (درست به هنگام خوابیدن). این کار موجب می‌شود تا این سفارش به باطن رفیع شما برسد، زیرا باطن رفیعتان نیز درست مانند حس دید فیزیکی شما قادر به دیدن و خواندن زمان است و شما درست در لحظه مورد نظرتان از خواب بیدار می‌شوید. من اغلب اوقات این کار را می‌کنم. آیا شما هرگز این کار را امتحان نکرده‌اید؟ شیوه مؤثر این است که صفحه یک ساعت را به وضوح در ذهنتان مجسم کنید و عقربه‌ها را در ساعتی ببینید که مایلید از خواب بیدار شوید. باطن رفیعتان که با وجود چشمان فیزیکی شما، از خود شما نیز بهتر می‌بیند، عقربه‌های ساعت را به هنگام زمان مورد نظرتان خواهد دید و شما را با ملایمت و اطمینان کامل از خواب بیدار خواهد کرد.

نیروی ادراک سلول اولیه

واژه دیگر برای بیان هماهنگی‌ها و تطابقات زمانی عالم هستی، یگانگی عالم هستی است.

یگانگی عالم هستی، مسئله‌ای است که دوست و برادر بزرگم کلیو باکستر در مورد آن پژوهش و بررسی کرده است. او قبلاً در نیویورک ساکن بود، اما اکنون در کالیفرنیا و شهر سان دیه‌گو سکونت دارد. علم و دانش سنتی، به مدت‌های طولانی به آزمایش‌های الهام‌گونه کلیو اهمیتی نمی‌داد و آنها را به باد تمسخر گرفت، زیرا در این آزمایش‌ها، از موادی (یا غیر - موادی) استفاده می‌شد که دانشمندان دیگر قادر نبودند با پنج حس خود آنها را ببینند یا بشنوند. دانشمندی بسیار نادر است کسی که توانسته است حس ششم درک مستقیم حساس و ظریف را که به حقیقتی برگشت‌ناپذیر منتهی می‌شود، به کار اندازد. گرچه کلیو که مانند آقای اسپاک، در فیلم پیشتازان فضا است، این قوه ادراک را از همان روز تولد در وجود خود داشته و به طرز دقیق و عالی تنظیم شده است، زیرا او متولد اسفند ماه، و انسانی عجیب است. خلاصه آن که حتی موسسه بسیار آبرومند و بی‌نهایت سنتی امریکا به نام موسسه پیشرفته‌های علمی مجبور شده است کارهای پیشتازانه او را در زمینه پژوهش‌های سلولی به رسمیت بشناسد و او را به گونه‌ای درخور (هر چند تا اندازه‌ای با بی‌میلی)، به پدر و بنیانگذار نیروی ادراک سلول اولیه ملقب کند. چند سال پیش، هنگامی که از کلیو دعوت شد تا در مجمع بزرگی در

نیویورک سخنرانی کند، پس از آن که لقب یادشده را به او اعطا کردند، با نیروی طنز اسفند ماهی‌اش که جزو قسمتی از حس ششم پیشرفته او است، خطاب به حاضران، که همه از دانشمندان و استادان عالی مقام علمی به شمار می‌آمدند ابراز داشت: «این‌گونه که شما آقایان با پژوهشهای من برخورد کردید، بیشتر این احساس به من دست می‌دهد که بایستی مادر ازدواج نکرده آن باشم، نه پدر!»

پیش از هر چیز باید بگویم که کلیو هیچ‌گونه مدرک تحصیلی ندارد، و در هیچ یک از رشته‌های علمی فارغ‌التحصیل نشده است و دارای درجه دکترا هم نیست. این مطلب نه تنها باعث شرمساری کلیو نیست، بلکه برعکس باید آن را بسیار مهم تلقی کرد و از این بابت به او آفرین گفت. این آقا با آن که در دانشگاه تکزاس همین طور هم در کالج میدلبوری در ورمونت و تکزاس آ.ام، به تحصیل در رشته‌های مهندسی و کشاورزی و روانشناسی پرداخت، به دلیل یک ترم نرفتن به دانشگاه از اخذ مدرکهای علمی خود محروم شد. با این حال، او از قوه ادراک حواس سرشار و همین‌طور هم مغزی منطقی برخوردار است.

هنگامی که چشم سوم به شدت و گستردگی باکستر گشوده شده و کارکردی به آن تأثیر و شدت داشته باشد، آموزش عالی سنتی بیشتر بازدارنده‌ای مزاحم است تا یاری دهنده. این‌گونه آموزشهای عالی، راه تفکر و اندیشه روشن و آشکار را با محدود کردن نیروی تخیلات مسدود می‌کند. همان‌گونه که شخصی همچون آبراهام لینکلن وکیل شد، کلیو نیز شخصی است که بیشتر نزد خود آموخته است. حتی بدون اقدام برای اخذ مدرک دکترا، انسان مجبور است مطالعات و بررسیهای فراوانی انجام دهد. اما آگاهی راستین هنگامی به دست می‌آید که شخصی به مطالعهٔ مبحثی پردازد که علاقه‌ای وافر به آن داشته باشد و این بهتر از آن است که به دستور دیگران دروسی را بخواند که برایش اعتبار به همراه دارد، آن هم به این دلیل که در طی دهه‌های گذشته، در دنیایی که کاملاً تفاوت داشته، رسم و سنت بوده

است. خوشبختانه عصر دلو تمامی این قوانین را تغییر می دهد. بیشتر کسانی که فرایافتهای امروزی را کشف کرده یا مخترع آن بوده و موجب شده اند که تکامل و رشد کره زمین سرعت بیشتری یابد، هیچ گونه مدرک تحصیلی نداشتند. چیزی که امروزه بسیاری از مردم آن را ضامن موفقیت های حرفه ای به شمار می آورند. با این وجود، محروم شدن از این درجه بزرگ تحصیلی ممکن است نقطه ای بسیار مثبت جلوه گر شود. چنانچه کلیو باکستر از داشتن مدرک فارغ التحصیلی خود در هر رشته علمی، محروم نمی شد، ممکن بود او (پدر نیروی ادراک سلول اولیه) هرگز قادر نمی شد فرزند شگفت آور خود را که منجر به تغییر دادن عملکرد اساسی اندیشه های دانش مدرن و وقیح امروزی است، پدید آورد. او به راستی موفق به انجام دادن چنین کاری شد! آن وقت تمامی دانشمندان جهان (و همین طور هم من و شما)، هرگز پی نمی بردیم که چنانچه یکی از انگشتان ما زخمی شود، کرفسها و کلم قمری های درون یخچال ما آن را حس کرده، به ثبت خواهند رسانند. به گونه ای شاعرانه تر: «انسان نمی تواند به گلی دست بزند بدون آن که ستاره ای در آسمان بلرزد.»

همیشه برای هر نوع لعن و ناراحتی آشکاری، تاوانی وجود دارد که آن را به نیکویی و برکت مبدل می سازد. درست مثل داستان قدیمی دوران کودکی خودمان شاهزاده خوش سیما و جوان چگونه می توانست مطمئن شود که شاهزاده خانم محبوبش، او را به راستی و با همه وجود دوست می داشت، چنانچه پیرزن بدجنس جادوگر او را به وزغ زشتی مبدل نکرده بود؟ شاهزاده خانم به هر صورت، او را بوسید، در حالی که ابداً نمی دانست این وضعیت موقت است. در واقع این نیز لعن و بدبختی است که در اصل، کاری نیکو و خوب را به همراه دارد. اتفاقاً دقت کرده ام که این مدرک یا آن شخص فاقد مدرک برای فارغ التحصیلان امروزی دبیرستانها، هنگامی که به دلیل مسایل مالی از وارد شدن به کالج یا دانشگاه محروم شوند، اهمیت ویژه ای دارد. شماهایی که محروم مانده اید، بایستی این را به خاطر بسپارید که اسکندر

مقدونی در هجده سالگی تمامی جهان را فتح کرده بود، در حالی که حتی یک درس در مورد شیوه فتح ملتها نخوانده بود.

کلیو باکستر که به دلیل مبارزاتش در مورد بینش و نیروی ادراک سلول اولیه، در برابر ناباوری علم و دانش امروزی، امروزه از شهرت جهانی برخوردار است، مبارزات و عملیات پژوهشی خود را در ساعات اولیه روز ۲ فوریه ۱۹۶۶ آغاز کرد. او هنگامی که در لابراتور خود واقع در شهر نیویورک (بنیاد پژوهشی باکستر، که امروزه به شهر سان‌دیه‌گو نقل مکان کرده است) نشسته و سرگرم اندیشه‌های اسفندگونه خود بود، به طور اتفاقی نگاهش به گیاه بزرگ سبزرنگش افتاد که در گوشه‌ای از آزمایشگاه قرار داشت. (که ممکن است سرگرم مکالمه‌ای دوستانه با کلیو در سطح و بُعد دیگری از آسمان بود!) برای آن که این داستان را با دقت نقل کرده باشم، باید بگویم که نام گیاهشناسی این گیاه: *Dracaena Massangeana* است. از آنجا که به نظرش می‌رسید گیاهش اندکی بی‌حال و افتاده است، با محبت اسفندگونه خود تصمیم می‌گیرد آن را آب دهد. وی در هنگام بلندشدن، ناگهان به این فکر افتاد که چقدر وقت می‌گیرد تا آب از ریشه‌ها به سمت برگهای گیاه برسد، زیرا گیاه یادشده شدیداً تشنه به نظر می‌رسید. بنابراین، پس از آن که گیاه را آب داد، یک جفت الکتروود (با نمودارهای مختلف) (Polygraph) به یکی از برگها متصل ساخت. در حالی که بدون هیچ شک احساس اندکی بلاهت می‌کرد (یعنی کاری که شخص درس خوانده و تحصیلکرده در امور علمی هرگز انجام نمی‌دهد!) صبر کرد تا ببیند آیا امکان دارد رطوبت وارده به گیاه، به کندی و به تدریج منجر به تغییر دادن سطح مقاومت گیاه شود و آنقدر ملموس باشد تا بر روی نقشه نمودار ظاهر گردد یا خیر؟

معجزه! او با مشاهده واکنش آنی که در روی نمودار ظاهر گشت، از شگفتی تکان خورد. (البته تا آنجا که برای خود متولد اسفند امکان دارد، زیرا این متولدان به ندرت از چیزی متعجب و حیرت‌زده می‌شوند!) گیاه مزبور که در این هنگام وضعیتی بهتر داشت، به واکنش انسانی که تحت تأثیر محرکی

عاطفی و احساسی قرار گرفته باشد، شبیه بود. او سپس با کنجکاو و هیجان بسیار از خود پرسید که آیا گیاه مزبور می‌تواند همان‌گونه نیز واکنشی انسانی در برابر تهدید به سلامت و امنیتش، بر روی نمودار ظاهر سازد؟ و تصمیم گرفت یکی از برگهای گیاه را بسوزاند.

چیزی که اتفاق افتاد بسیار مساعد بود، زیرا من واقعاً شک دارم که یک نفر متولد زود رنج و مهربان اسفند قادر به انجام دادن چنین حمله دردناکی به گیاه عزیزش می‌بود. کلیو اصلاً مجبور به این کار نشد، زیرا حتی پیش از آن که بتواند کبریتی پیدا کند (او فنک ندارد، زیرا سیگاری نیست، اما برای دوستان سیگاری خود کبریت دارد.) خب،... بهتر است بقیه ماجرا را از زبان خود کلیو بشنوید: «... درست در لحظه‌ای که تصویر آتش در ذهنم نقش بست، میداد دستگاه با شدتی وحشیانه به حرکت درآمد و از روی صفحه نمودار بیرون افتاد. این اتفاق به راستی که مرا منقلب کرد.»

آشکار بود که گیاه، به گونه‌ای، و به وسیله نوعی ارتباط سلول اولیه، مورد تهدید قرار گرفتن سلامت و امنیتش را حدس زده بود. از آن روز به بعد، کلیو با دقت بسیار صدها آزمایش گوناگون در این زمینه انجام داده و با زحمت و کوششی فراوان و دسته‌جمعی سعی کرده است مدارک و شواهد بیشتری از نیروی ادراک سلول اولیه، نه تنها در حیات نباتی و گیاهی، بلکه در میوه‌ها و سبزیها و تخم مرغ تازه و ماست و سلولهای خونی انسان، و بافتهای پوستی و حتی اسپرماتوزوئید نیز به دست آورد.

باکستر نشان داده است که گیاهان خانگی هنگامی که سگی از کنار آنها می‌گذرد، دچار ترس و اضطراب می‌شوند. (شاید روزگاری به وسیله این حیوان به عنوان خاموش کننده آتش مورد استفاده قرار گرفته‌اند؟! این گیاهان، همچنین از سلولهای مرده موجود در خون خشک شده‌ای که از انگشت اتفاقاً مجروح شده فردی چکیده باشد، نیز علایمی دریافت می‌کنند. در واقع، گیاهان به هر نوع نشانه‌ای از ناراحتی و ناامیدی که بر اثر مورد تهدید قرار گرفتن زندگی سلولهای هر عضوی از جامعه زنده، ارسال شده باشد،

واکنش نشان می‌دهند؛ که این نیز از اهمیت حیاتی یکسانی در مورد تطابق زمانی و یگانگی عالم خبر می‌دهد.

کلیو در ضمن کشف کرده است که گیاهان قادرند علایمی از ارتباطات ذهنی انسان را از فواصل بسیار زیاد دریافت کنند. آنها در ضمن علایم شادی و لذت را به هنگام تصمیم کلیو مبنی بر آب دادن مجدد آنها، نشان داده‌اند، حال آن‌که او در آن زمان بیش از بیست کیلومتر دورتر از منزل خود، و محل گیاهانش قرار داشت و تنها تصاویری ذهنی از این کار را در ذهن خود داشت! تصاویر و احساساتی که از دیگر موجودات ارسال می‌گردد و گیاهان آنها را حس می‌کنند، کلمات بر زبان رانده را شامل نمی‌شود (که این بسیار طبیعی است. آنها طبیعتاً دوره آموزشی فراگیری زبان را نگذرانده‌اند و کلماتی همچون آتش و یا جملاتی همچون هم‌اکنون یکی از برگهای شما سوخته خواهد شد. یا اندکی تحمل داشته باش، می‌دانم تشنه‌ای، اما باید آب‌پاش پر شود... و در ضمن... دوستت دارم را متوجه نمی‌شوند. اما هنگامی که چنین نیاتی را به هنگام بر زبان راندن، در ذهنتان نیز مجسم می‌کنید، ترجمه و تعبیر مفهوم تهدید، لذت، رفاه و آسایش یا عشق، سریع و مستقیم صورت می‌گیرد. آنچه سبب شده باکستر این پدیده را اولیه بنامد، این است که این نیروی ادراک بدون توجه به عملکرد بیولوژیکی در نظر گرفته شده فردی آنها، تمام سلولهایی را که او نحوه کارشان را مورد آزمایش قرار داد، شامل می‌شود. او همچنین واکنشهای مشابهی در جانوری تک سلولی به نام پارامیسیوم^۱ و تمام ارگانیسم‌های تک سلولی دیگری که مورد آزمایش قرار داده، مشاهده کرده است. او تلاش فراوان و بی‌نتیجه‌ای به خرج داده است تا با استفاده از پرده فارادی و قفس‌های پرده‌ای و مخزنهای قفلدار، از تبادل علایم رد و بدل شده، جلوگیری کند.

با این وجود، ارتباط بدون هیچ وقفه‌ای همچنان ادامه پیدا می‌کند، درست مانند کوششی که در آزمایشهای نیروی ادراک مافوق روحی برای

1. Paramecium

سدره ارتباط نامرئی بین دو انسان صورت می‌گیرد و همیشه نیز با شکست همراه است و کوچکترین تأثیری بر روی این طول امواج آسمانی ندارد. نتیجه‌گیری کلیو این است: «با آن که امکان دارد بسیار تعجب‌آور به نظر برسد، چنین می‌نماید که یک علامت نیروی حیاتی وجود دارد که تمامی مخلوقات را به هم متصل می‌سازد.»

آن چه امروز عجیب است، فردا جزو علم و دانش محسوب خواهد شد. انسانها به سرعت به معجزات و شگفتیها عادت می‌کنند. کشفیات مربوط به الکتریسیته، رادیو، تلفن، و تلویزیون که زمانی حیرت‌آور بود، امروزه هیجانی به اندازه بازی تخته نرد دارد! شما دیگر کسی را نمی‌بینید که هنگام پاسخ دادن به تلفن به تعجبی خلسه‌آمیز فرو رود و یا با شنیدن صدای رادیو، یا روشن کردن تلویزیون و دیدن تصاویری که مانند سحر و جادو بر روی پرده آن ظاهر می‌شود، به شگفتی دچار شود. مردم خیلی زود از پدیده‌هایی که جادویی می‌نماید، خسته می‌شوند. اما شاید این درست همان چیزی باشد که موجب می‌گردد، روح آدمی مدام صعود کند و اوج بگیرد... در جستجوی سحر و جادویی جدید باشد و به دنبال معجزات تازه بگردد.

بعضی از کشفیات کلیو خیلی سرگرم‌کننده است، اما با این وجود از اهمیت و مفهوم جدی ویژه‌ای برخوردار است مثل جست و خیز سبزیها. الکترودهایی را به سه نوع مختلف سبزی تازه متصل کردند. سپس شخصی (نه خود کلیو، زیرا او نسبت به دوستان جدیدش بسیار دل‌رحم است) تصمیم می‌گیرد یکی از آن سه سبزی را درون ظرف آب جوش بیندازد - همان کاری که در بعضی از رستورانها، با خرچنگهای زنده بینوا می‌کنند. سبزی انتخاب شده، همین که در مغز انتخاب کننده، برگزیده می‌شود، پیش از آن که حتی انتخاب کننده آن را لمس کند، و درون آب جوش بیندازد، از هوش می‌رود. یعنی این که بر روی صفحه رسم نمودار، ناگهان جهشی به سمت بالا دیده می‌شود و سپس بلافاصله خط مستقیمی رسم می‌شود که نشان دهنده حالت بیهوشی است. دو سبزی دیگر همچنان به جست و خیزهای خود (بر روی

صفحه نمودار) ادامه می‌دهند تا آن که سبزی از هوش رفته، آب‌پز می‌شود. آن وقت آنها با نوعی ناراحتی دلسوزانه، واکنش نشان می‌دهند.

تخم‌مرغ‌ها نیز هنگامی که در ذهن تصمیم می‌گیریم کدامیک از آنها را از درون یخچال برداریم و بشکنیم، از هوش می‌روند و نیز هنگامی که تخم‌مرغ شکسته‌ای در نزدیکی آنها قرار دارد، واکنشی عصبی از خود بروز می‌دهند. این برای شخص من به راستی که کشف دلگرم‌کننده‌ای است، زیرا من به طور کلی از انداختن هویج در دستگاه آب‌میوه‌گیری و یا بریدن و قطعه‌قطعه کردن گوجه‌فرنگی‌ها بیزارم! اکنون دیگر می‌دانم که آنها همین که می‌فهمند و حدس می‌زنند قرار است چه بلایی بر سرشان بیاید، به حالت اغمای بی‌حس کننده‌ای فرومی‌روند و هیچ چیزی درک نخواهند کرد. کلیو معتقد است انسان باید پیش از استفاده از هرگونه مواد غذایی، آن را از موضوع مطلع کند و بگوید که قرار است به زودی جزو زنجیره غذایی درآید تا آن ماده غذایی خود را در حالت اغمای عاری از درد و حمایت‌کننده فرو برد. به همین دلیل است که راهبان و لاماهای دوران کهن تبت عادت داشتند از خوراک و غذایی که می‌خواستند آماده کنند و بخورند، با صدای بلند عذرخواهی و طلب بخشش کنند. امیدوارم خرچنگهای بینوا نیز پیش از آن که زنده زنده در دیگهای آب‌جوش رستورانها پخته شوند، فرصت کنند از هوش بروند.

حال که به مبحث اغما و از هوش رفتن پرداخته‌ایم، بگذارید خاطره دیگری را برایتان تعریف کنم. در یک بعد از ظهر، خانمی از دانشگاه کانادا به ملاقات کلیو آمد که در آزمایشگاه خود در نیویورک بود. این خانم در امور گیاهشناسی و نباتات تخصص داشت. او کنجکاو بود یکی از تظاهرات گیاهی را از نزدیک مشاهده کند. با آن که کلیو از این‌گونه کارها شدیداً بیزار است، زیرا هرگز نمی‌داند در مغز مشاهده‌کننده تا چه حد منفی‌گرایی و ناباوری وجود دارد، که قادر است تظاهرات گیاهیش را کوتاه مدت‌تر کند. با این وجود، او در کمال ادب و احترام اما با اندکی بی‌میلی، قبول کرد تا خواهش آن خانم را برآورده سازد.

در روز و وقت تعیین شده، خانم مزبور به درِ اتاق کلیو ضربه زد و کلیو او را به داخل دعوت کرد و مستقیماً به جانب گیاهانش برد. خانم بر روی صندلی نشست و به انتظار ماند. کلیو تعدادی الکتروود را به چند گیاه وصل کرد و ساعتها به انتظار نشست. هیچ یک از گیاهان کوچکترین علامتی از خود نشان نمی دادند. سوزنهای دستگاه رسم نمودار، اصلاً هیچ تکان نمی خورد. کلیو که احساسی آمیخته از خجلت و شرمساری و عصبانیت و کنجکاوی داشت مدتی به بررسی و آزمایش الکتروودها پرداخت و سرانجام دست از کار کشید. او پیش از آن، هرگز حالت عاری از هر واکنش را در گیاهان خود مشاهده نکرده بود. گیاهان ابداً حرف نمی زدند. آنها هرگونه ارتباطی را با همدیگر قطع کرده بودند. والسلام! کلیو پیش خود اندیشید که اگر آنها از هوش رفته اند، می بایست درست پیش از آن که به الکتروودها وصل شوند، به این حالت دچار شده باشند. احتمالاً درست در لحظه ورود و در زدن این خانم... می بایست اندیشه های مغشوشی در مغز خانم یادشده بوده باشد... اما چه نوع افکار درهم و برهم و سرگردان؟ به زودی خواهید فهمید!

پس از چند دقیقه گفت و گوهای محترمانه، کلیو از خانم ملاقات کننده پرسید در دانشگاه چه نوع کاری انجام می دهد؟ خانم مزبور با خوشحالی اظهار داشت: «من بیشتر اوقات گیاهان را جمع می کنم و به آزمایشگاه می برم و در اجاقی قرارشان می دهم تا وزن خشک شده آنها را به دست آورم.» معما حل شده بود! گیاهان وحشزده کلیو، از طریق گد مرموز و عجیب نیروی ادراک گیاهی خود فهمیده بودند که جادوگر بدجنس شمال (!) داخل لابراتوار شده، و ممکن است آنها را در اجاقی بگذارد، و نوعی بیسکویت شوکولاتی تهیه کند! بنابراین آنها لرزان و باترس و دفاع از خود، از هوش رفته بودند.

پس از رفتن آن خانم، کلیو که شدیداً نگران این مسئله شده بود، بی درنگ به سوی گیاهان وحشزده اش می دوید و مشاهده می کند که مجدداً سرگرم ارسال علامتهای آرام خود بر روی صفحه رسم نمودار دستگاه اند و خبری از

بیهوشی نیست! این مسئله طبیعتاً سرگرم کننده اما در عین حال از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گیاهان به راستی قادرند هرگونه حالت و احساسی را در هاله تابان انسانها، به هنگام نزدیک شدنشان به خود جذب کنند.

همان‌طور که در پیشگفتار و نیز در اوایل این بخش از کتاب آمده است، واژه (Simultaneous) (آنی، فوری، همزمان) دارای کلمات No Time (هیچ زمان) است... و انرژی ارتباطی در پس نیروی ادراک سلولها، آشکارا از سرعت نور هم سریعتر حرکت می‌کند، زیرا واکنش‌های گیاهان به گونه‌ای تغییرناپذیر با فکری که در مغز انسان ظاهر می‌شود، یا با زخم و دردی که هر موجود زنده بدان دچار می‌آید، همزمان است.

باکستر، بیش از صد آزمایش گوناگون انجام داده و با تظاهرات شگفت‌آوری مواجه شده که هر یک هیجان‌انگیزتر و جالبتر از دیگری است. متأسفانه توصیف و توضیح دقیق هر یک از آنها در این بخش از کتاب میسر نیست، اما در زیر چند نمونه دیگر را به طور مختصر برایتان ذکر می‌کنم.

یک تخم مرغ بارور نشده قادر است با تپشهایی که به ضربان قلب یک جنین مرغ شبیه باشد، واکنش نشان دهد، بدون در نظر گرفتن این مسئله که تخم مرغ مزبور بارور نشده است و این که حتی با مطالعات میکروسکوپی، محتوای تخم مرغ هیچ نشانه‌ای از شروع تقسیم‌بندی سلولی علنی از خود بروز نمی‌دهد تا بتوان توضیحی برای تپشها یافت! این شاهد دیگری است بر این واقعیت که سلول مذکور هستی‌بخش و تولیدکننده حیات نیست، بلکه زندگی به وسیله اصل مؤنث (یا همان ذات) تحت تسلط قرار می‌گیرد. ذاتی که دارای تخم و بذر ظریف و نامحسوس حیاتی آتی است. حتی پیش از آن که اصل مذکور وارد صحنه شود.

در ضمن، مدرک دیگری بر این واقعیت است که اشیای ملموس و مادی، همین‌طور هم چیزهای دیگر و انسانها، در هوا به عنوان تأثیراتی حضور دارند (حتی پیش از آن که ماده‌ای فیزیکی مبدل شوند که با استفاده از انرژیهای والاتری جامه ملموس بر تن می‌کنند). یکی از همین انرژیها، جفت‌گیری

خروس با مرغ است... اما واقعه آینده، از هم‌اکنون در هاله تابان زنانه مرغ، حاضر است.

کلیو در تجربیات منتشر شده‌اش، تعریف می‌کند که چگونه دستگاهی خودکار را که در اتاقی جداگانه و در نزدیکی آزمایشگاهش قرار داشت، تنظیم می‌کرد که میگوهای کوچک را در فواصل نامعین، با لیوان، در دیگی از آب جوش بریزد. گیاهان کلیو، که به الکترودهایی وصل بودند و در آزمایشگاهش قرار داشتند، درست در لحظاتی که میگوهای کوچک به درون آب جوش سرازیر می‌شدند، ناراحتی و اضطراب شدیدی از خود بروز می‌دادند که بر روی صفحه رسم نمودار ظاهر می‌شد.

پیش از آن که آخرین مثال از آزمایشهای انجام گرفته به وسیله باکستر را برایتان نقل کنم، مایلم سعی کنید آزمایشگاه او را واقع در سان‌دیه‌گو در ذهن مجسم سازید. در این اتاق از هر نوع موجودی یافت می‌شود - از ماهی گرفته تا مارماهی‌های الکتریکی - در هر سو گیاه دیده می‌شود و وسایل و تجهیزات تلویزیونی و انواع میکروسکوپ و آکواریوم‌های شیشه‌ای و یک عروسک پوشالی - موجود فضایی - مشهور که بر این عملیات نظارت دارد. آن عروسک هدیه‌ای است از جانب من به کلیو. انسان هنگام قدم‌زدن در این آزمایشگاه باید با احتیاط بسیار حرکت کند. زیرا اگر دقت و احتیاط به خرج ندهد ممکن است ندانسته بر روی لاک‌پشتی عظیم پا بگذارد که هر وقت بخواهد با تنبلی به هرسو می‌رود. این لاک‌پشت گاهی اوقات با رفیق و همبازیهایش سام که گربه سیامی بی‌نهایت باهوش و مغرور کلیو است، قایم‌باشک بازی می‌کند. من هر بار که داخل این اتاق می‌شوم، یکی از آیات لوئیس کارول^۱ به ذهنم خطور می‌کند که ماهی سفید از حلزون پرسید: «ممکن است کمی سریع‌تر راه بروی؟ آخر یک گراز دریایی در پشت سرم هست که دارد روی دم من راه می‌رود...» البته من گراز دریایی را حذف کردم و به جایش لاک‌پشت گذاشتم، زیرا سام پیوسته این موجود بینوا را آزار می‌دهد،

^۱ Lewis Carroll (متولد بهمن) نویسنده داستان آلیس در سرزمین عجایب

به ویژه با دم خود و می‌ترسم روزی این لاک‌پشت نتواند با دم سام کنار بیاید، بلکه آن را بگیرد و به داخل لاک خود بکشد و فریاد سام به هوا برود! این هم یکی دیگر از آزمایشهای باکستر که خود او زیاد از آن راضی و خرسند نیست و زیاد دوست ندارد شخصاً شاهد انجام گرفتن آن باشد، اما در برابر وحدانیت و یگانگی عالم هستی، بسیار پرمعنا است.

تعدادی افسر پلیس دانشجو، از چند ایالت مختلف این آزمایش را شاهد بوده‌اند. از میان شش افسر پلیس یکی انتخاب شد تا نقش قاتل را ایفا کند. این افسر، یکی از دو گیاهی را که به مدت چندین هفته یا چندین ماه، در کنار یکدیگر قرار داشتند و به یکدیگر انس گرفته بودند، انتخاب کرد و از درون گلدان بیرون کشید. آن‌گاه این قاتل، برگهای گیاه از ریشه کنده شده را کند و به صورت تکه‌های ریزی درآورد. و به گونه‌ای خشونت‌آمیز و وحشیانه، قربانی بینوای سبزرنگ را از بین برد. چند ساعت بعد، پنج نفر از افسران پلیس یکی یکی وارد آن اتاق شدند و در برابر گیاه شاهد عینی که الکترودهایی به آن وصل گردیده بود، قرار گرفتند. آن گیاه حالت طبیعی ویژه خود را داشت که بر روی صفحه نمودار دستگاه نقش می‌گردید و هیچ‌گونه واکنش غیرعادی دیده نمی‌شد. اما وقتی افسری که دوست گیاه یادشده را به قتل رسانده بود، به اتاق وارد شد، گیاه بلافاصله و به شدت واکنش نشان داد.

یک افسر پلیس که شاهد این وقایع در آزمایشگاه باکستر بود، پس از پایان آزمایش سرش را با تعجب خاراند و زمزمه کنان گفت: «خداوند! یعنی امکان دارد روزی در آینده‌ای نزدیک مردی در دادگاه به استناد شهادت یک گیاه، مجرم شناخته شود؟»

متأسفانه همین‌طور است آقای پلیس.

ما رو به سوی عصر دلو در حرکتیم. گیاه شاهد، همین واکنش را نسبت به انسانی که در برابرش به قتل رسیده باشد، نشان خواهد داد. اما کلیو، طبیعتاً هیچ تمایلی برای انجام دادن چنین آزمایشی برای اثبات این مسئله ندارد. با این حال، کارآگاهان بخش جنایی در حین پیدا کردن اثر انگشت از صحنه

وقوع جنایت، می‌توانند به این فکر بیفتند که به دور و برشان نگاه کنند و ببینند آیا گیاهی در اتاق یافت می‌شود تا آن را بردارند و به آزمایشگاه باکستر ببرند تا ببینند گیاه در برابر اشخاص مظنون چه واکنشی نشان خواهد داد. نتایج این کارها، با آن که دارای هیچ‌گونه اعتبار قانونی نخواهند بود، دست‌کم جالب‌توجه است. چنین وضعیتی در مورد گیاهی خانگی که شاهد کتک خوردن زن به وسیله شوهر یا کتک خوردن طفلی به وسیله پدر یا مادر خود باشد، صدق می‌کند. در این خصوص، امکانات بی‌پایانی وجود دارد.

آن چه آمد، تنها نمونه‌های بسیار کمی از مشاهدات تحقیقاتی و پژوهشی باکستر است که از دامنه آن از میگو تا تخم‌مرغ، و از سلولهای خون انسان تا سلولهای اسپرماتوزوئید گسترده است که تمامی آنها، تقسیم‌کننده‌های خود را می‌شناسند. چنانچه مایلید از کارهای پژوهشی کلیو، آگاهی بیشتری به دست آورید، به کتاب مجذوب‌کننده و خواندنی زندگی مرموز گیاهان نوشته پیترو تامکینز^۱ و کریستوفر برد^۲ مراجعه کنید. اما کتاب بهتر و کاملتری در مورد جنبه‌های دیگر بشری و همین‌طور هم جوانب فنی پژوهشها وجود دارد که قرار است به زودی چاپ و منتشر گردد.

در ضمن، چنانچه مغزی کاوشگر و فنی دارید و از خواندن واژه‌های طولانی علمی لذت می‌برید، می‌توانید نسخه‌ای از کتاب ارتباطات بیولوژیکی و قابلیت‌های آن نوشته کلیو باکستر به همراهی استیفن وایت^۳ را مطالعه کنید.

عمل از راه دور، در دوران گذشته همیشه به نیروهای جاذبه‌ای که از سیارات نورانی و دیگر کرات سرچشمه گرفته است، نسبت داده می‌شد و به گونه‌ای درست نیز توصیف شده است. با وجود این، تحقیقات باکستر در مورد نیروی ادراک سلول اولیه این حقیقت را آشکار می‌سازد که این موضوع در ضمن تصویری از یک میدان غیرعادی است که در آن، میدان جاذبه زمین به وسیله رشد گیاهان متمرکز و ساکن می‌گردد. مقصود این تحقیقات

1. Peter Tompkins

2. Christopher Bird

3. Stephen White

ارزشمند بنیاد باکستر، که با وجود گام‌هایی بلند که تاکنون برداشته، هنوز هم مراحل اولیه و تکمیلی را طی می‌کند، اثبات این واقعیت است که گیاهان، نیروی درک دارند؛ چیزی که به آن می‌شود تنها نام عواطف و احساسات را داد و بس.

گیاهان، موجوداتی هستند بدون اعصاب، و بنابراین به هورمون‌های گیاهی آکسین^۱ که خود می‌سازند، وابسته‌اند تا موجب رشد و نورگرایی^۲ و پژمردن آنها شود. با وجود این، آزمایش‌های کلیو این‌طور نشان داده است که آنها واکنش‌های مشخص و دلسوزانه‌ای نسبت به وقایع خوب یا بدی که بر سر سلول‌های زنده، حیوانات، انسانها، و دیگر گیاهان اطراف آنها می‌آید، نشان می‌دهند، حتی از فاصله دور نیز عمل می‌کنند.

از آنجا که گیاهان اعضای حسی ندارند واکنش‌هایشان به احساسات مختلف، به عنوان تأثیرات حواسی قابل تعریف و توصیف نیست. آنها را می‌بایست به عنوان مدارک میدان نیروی حیاتی تعریف کرد که دانشمندان سنتی هنوز آن را نشناخته، اما متافیزیسیین‌ها، مدت‌ها است که با آن آشنایی دارند. این نیروی حیاتی دقیقاً چیست؟ پرده‌ای از موسیقی که هنوز کسی آن را شنیده است؛ طیفی از رنگ که هنوز نامرئی است و به انتظار کشف بشری نشسته است، اما با هماهنگی کامل در حال عمل به آن است تا آن که سرانجام روزی زمین‌هایی با عزم و همت آن را کشف کنند.

دکتر آرتور گالستون^۳، فیزیولوژیست گیاهان از دانشگاه معتبر ییل، سالها است که بی‌پرده انتقاد می‌کند، نه تنها از کشفیات کلیو باکستر، در مورد نیروی ادراک سلول اولیه، بلکه درباره یگانگی عالم هستی با تمامی جنبه‌ها و ظواهرش. او این هماهنگی‌های ارتباط را چرندیاتی زیان‌آور نامیده است. این جمله دو واژه‌ای پرتب و تاب به نظرم اندکی عجیب آمد، به

۱. Auxin، ماده‌ای است که با مقداری کم قادر است رشد گیاه را سرعت بخشد. -م

۲. Poto Tropism ، تغییر رنگ بر اثر یا گرایش به سوی نور. -م

همین دلیل مجدداً به فرهنگ لغات وبستر مراجعه کردم و به جستجوی دو واژه: Pernicious Nonsense (چرندیات زیان‌آور) پرداختم.

کلمه Pernicious به معنی: زیان و ضرری بزرگ، خرابی و انهدام، چیزی که مرگبار باشد. و کلمه Nonsense به معنی چرندیات یا بی‌معنی و پوچ. یعنی مسئله بی‌اهمیتی که هیچ‌گونه ارزش یا اهمیتی نداشته باشد.

دکتر گالستون، آقای عزیز، با تمام احترامی که برایش قایلم، چگونه ممکن است چیزی که هیچ‌گونه اهمیت و ارزشی ندارد، گذشته از قدرت مرگبار، قادر به کشتن و پدید آوردن ضررها و زیانهای فراوان و نیز خرابی و انهدام باشد؟ مرد بیچاره، ما نبایستی با او با خشونت رفتار کنیم. آن هم فقط به این دلیل که نتوانسته است از واژه‌ها درست استفاده کند. ما همه دچار اشتباهاتی می‌شویم. شاید عذر او این است که کتابهایش را درست نخوانده و مطالعات چندانی نکرده است. بدون شک بیش از آن مشغول و در رفتن با اعضای گیاهان بوده و از این سمینار به آن اجلاس می‌رفته است تا فرصتی داشته باشد در مورد پژوهشهای معجزه‌آسای عصر دلو مطالعه کند و در کتابخانه‌های مخصوص روزنامه‌ها و مجلات علمی، اندکی با دقت به تحقیق بپردازد تا آن قدر با نیش زبان و بدزبانی، تخم زهرآگین بدبینی و تردید را در اذهان دیگران نیاشد.

چنانچه این دکتر عالیقدر، کتاب اول من (علایم خورشیدی صورت فلکی) را خوانده بود (که بسیار بعید به نظر می‌آید)، بدون شک در مورد بعضی کشفیات مجذوب‌کننده و جالب‌توجه چیزهایی می‌خواند که می‌توانست او را برای این نوع گفته‌ها در مورد تحقیقات باکستر آماده کند.

برای مثال، از آنجا که دکتر گالستون بیشتر اوقات علم ستاره‌شناسی را مورد تمسخر قرار می‌دهد، باید گفت که در سال ۱۹۵۳، دکتر فرانک ای. براون^۱ از دانشگاه نورت وسترن^۲ هنگامی که سرگرم آزمایش بر روی بعضی از صدفهای دریایی بود، به کشف حیرت‌آوری نایل شد. دانش سنتی و

1. Dr. Frank A. Brown 2. North Western

قراردادی همیشه این طور فرض کرده است که صدفها با دوره جزر و مد محل تولدشان باز و بسته می‌گردند، اما هنگامی که صدفهای مورد آزمایش دکتر براون را از لانگ آیلند^۱ خارج کردند و درون مخزن‌های آبی قرار دادند که به آزمایشگاه او واقع در ایالت ایلینویز^۲ در شهر اوانستون^۳ تغییر محل داد، طرح و زمینه عجیبی نمایان شد.

خانه جدید آنها درجه هوایی بی‌تغییر داشت و اتاق آنها با نوری همیشگی، اما ضعیف روشن نگه داشته می‌شد. این صدفها، به مدت دو هفته خود را با آهنگ جزر و مد لانگ آیلند باز و بسته کردند در حالی که بیش از هزار و ششصد کیلومتر از آنجا فاصله داشتند. سپس ناگهان بسته شدند و به مدت چندین ساعت به همان حالت باقی ماندند.

درست زمانی که دکتر براون و گروه تحقیقاتی اش قصد داشتند پرونده این صدفهای به غربت رفته را ببندند، این اتفاق عجیب برای کلیو باکستر در فوریه سال ۱۹۶۶ رخ داد. صدفها به گونه‌ای غیرمنتظره بار دیگر گشوده شدند. این واقعه در برابر چشمان حیرت‌زده دکتر براون صورت گرفت، همان‌گونه که برای باکستر رخ داده بود. دقیقاً پس از ۴ ساعت از زمان مد در لانگ آیلند، و درست در لحظه‌ای که مد در اوانستون در ایالت ایلینویز، چنانچه ساحل دریایی وجود داشت، ممکن بود رخ دهد، دوره‌ای جدید آغاز شد.

صدفها خود را با ضرباهنگ طول و عرض جغرافیایی جدید وفق داده بودند. با چه نیرویی؟ مسلم است! با نیروی مغناطیسی ماه! دکتر براون سرانجام به این نتیجه رسید که دوره‌های انرژی صدفها را علامت مرموز و اسرارآمیز ماه زیر سلطه دارد، یعنی همان علامتی که بر جزر و مدها نیز مسلط است.

در ضمن، مرحوم هارولد ساکستون بور^۴، استاد و پروفیسور آناتومی در مدرسه پزشکی دانشگاه ییل، و استاد و شخصیت مورد تحسین دکتر

1. Long Island

2. Illinois

3. Evanston

4. Harold Saxton Burr

گالستون، اعلام کرد که نوعی میدان عجیب و پیچیده مغناطیسی نه تنها قادر است طرح و نقشه مغز آدمی را هنگام تولد پایه‌ریزی کند (باز هم برمی‌گردیم به علم ستاره‌شناسی دکتر گالستون!) بلکه به این کار خود در تمام مدت عمر ادامه می‌دهد و آن را تنظیم و اداره می‌کند. دکتر بور اعلام کرده بود که دستگاه عصبی مرکزی انسان، گیرنده بسیار عالی انرژی‌های الکترومغناطیسی است، که در طبیعت در نوع خود بهترین و کاملترین به شمار می‌آید.

ممکن است ما به سوی مرحله خیالی‌تر حرکت کنیم، اما مانند صدفاها... و گیاهان، صدای همان طبل زن^۱ را می‌شنویم. با تغییر سخن از ستاره‌شناسی به گیاهان (که فاصله بسیار کمی از هم دارند) آقای دکتر گالستون، این دکتر، این دکتر بور شما، نه تنها قبول کرده است که ۴۲ میلیارد سلول موجود در مغز ما می‌توانند مجموعه‌ای از یک رشته جریانات را تشکیل دهند که به کمک آنها، الکتروسیته می‌تواند جهت پیدا کند، بلکه در میان پژوهشهای فراوانش، با مغزی روشن و به دور از هر پیشداوری و با چشم سوم باز شده، نقشه دنباله‌دار دهساله‌ای تهیه کرده است که از فعالیت‌های الکتریکی قدرتمند و در حد توانایی بروز داده شده توسط یک درخت را نشان می‌دهد، آن هم با نتایجی عجیب و شگفت‌آور که هیچ چیز زیان‌آور یا چرندی در خود ندارد.

همچنین دانشمندی هندی به نام سر جاگادیس چاندرا بوز^۲ وجود داشت که با دقت و ظرافت فراوان به روشهای علمی مقدس دکتر گالستون پایبند بود و برای پژوهشهایش در مورد حیات گیاهی، از تجهیزات و دستگاههای بسیار پیچیده و پیشرفته‌ای استفاده می‌کرد. او همه کارهایش را بنابر قوانین موجود در کتابهای گالستون انجام داد، و نتایجی به دست آورد که اساساً وجه تشابه کاملی با تحقیقاتی داشت که باکستر انجام داده بود، و باعث شد وی با

۱. کنایه بد صدای عالم هستی و نبض زندگی. در بعضی از کشورهای اروپایی طبل زن سرنوشت برابر است با فرشته موت. - م.

2. Sir Jagadis Chandra Bose

اطمینانی مطلق بگوید: «گیاهان نیز به طور قطع از چیزی یکسان که ما به آن احساسات می‌گوییم بهره‌مند هستند.»
عجب گیاهان زیان‌آور شرور و بدذاتی!

شمال - جنوب
نقاط قدرت

یکی از ظواهر تطابق زمانی هستی که مدرک تکان دهنده‌ای از هماهنگی عالم به شمار می‌آید، معمای مرموز شمال - جنوب است. من این موضوع را نخستین بار در یک روز بهاری، در خیابان غربی پنجاه و هفتم (در نیویورک)، هنگامی که نخستین استادم را در سال ۱۹۶۳ ملاقات کردم، دریافتم. او در آن دوران، در ظاهر کارمندی مظلوم و ملایم، در روزنامه نیویورک تایمز کار می‌کرد. (فراموش نکنید که در بخش سوم کتاب به شما گفته بودم که تمام گوروها باید دارای پوششی باشند تا قادر گردند هویت اصلی خود را از انظار مخفی نگه دارند.) من تجربیات او را به کار بستم و هرگز در این موارد مأیوس نشده‌ام.

پس از چندماه تفکر در مورد هیبت آن، سرانجام کتابی را یافتم که در اوایل قرن حاضر در هندوستان منتشر شده بود و درباره‌ی اساس معمای شمال - جنوب توضیح داده بود. چند سال بعد، جو گود آواج^۱ کتاب بی نظیر و خارق‌العاده‌اش ستاره‌شناسی و علم عصر فضا را منتشر کرد و من با خشنودی پی بردم که او نیز از این هماهنگی جادویی تمایل قطبی آگاه بود. با آن که آن چه من نخستین بار درباره‌ی معمای شمال - جنوب آموختم، بعدها در کتاب هاتاگویا چاپ هندوستان که کتاب کلاسیک رمزی گود آواج است و تعدادی کتب درباره‌ی مسایل ماوراءالطبیعه مورد تأیید و حمایت قرار گرفت. من همیشه

1. Joe Good Avage

هیجان اولیه‌ای را که در آن روز سحرآمیز، هنگامی که نخستین گوروی محبوبم اسرار خود را برایم فاش کرد، به خاطر نگه خواهم داشت.

تصور می‌کنم اکثر شما خوانندگان اطلاع دارید که جریان آب در نیمکره شمالی در مسیر حرکت عقربه‌های ساعت به پایین سرازیر می‌شود، و در نیمکره جنوبی عکس آن است. برعکس آن، طوفانهای شدید و گردبادها در نیمکره شمالی با حرکتی چرخشی برعکس حرکت عقربه‌های ساعت جریان می‌یابد، حال آن که در نیمکره جنوبی، با حرکتی موافق با آن، یعنی دقیقاً برعکس مسیرهای آب نیمکره شمالی و جنوبی که در زمین فرو می‌روند.

ستاره‌شناسان، مسیر سیارات را به گونه‌ای صحیح، در چرخ یا دایره ستاره‌شناسی در مسیری برعکس حرکت عقربه‌های ساعت طرح می‌کنند، حال آن که (درست مانند منجمان) قبول دارند که عصرها (عصر اسفند یا حوت، عصر بهمن یا دلو و غیره) در مسیری موافق با حرکت عقربه‌های ساعت حرکت می‌کنند. چه کسی بود که در کتاب انجیل درباره چرخ‌هایی درون چرخها مطلبی نوشته است؟

تمام اینها، قسمتی از هماهنگی عملکرد عالم هستی است و هیچ چیز قادر به متوقف ساختن یا دخالت در آن نیست، مگر یک چیز، که آن را نیز به زودی به شما خواهم گفت. چگونه ممکن است این قانون انعطاف‌ناپذیر موجب تأثیر نهادن بر وقایع جهانی بر روی کره زمین شود؟ و به چه شکلی قادر است بر شما، به عنوان فردی مستقل، تأثیر بگذارد؟ معلوم است، از نظر مغناطیسی. آن هم با تأثیری بیشتر از آن چه بعضی از جویندگان راز، بتوانند حدس بزنند.

قانون عالم هستی اعلام می‌کند که در نیمکره شمالی، شمال همیشه بر جنوب تسلط خواهد داشت. هنگامی که مخالفت یا درگیری و تضادی میان این دو پیش می‌آید، شمال همیشه برنده خواهد بود و یا طوری می‌شود که هیچ یک از طرفین پیروز نمی‌شود. اما به هر صورت، جنوب قادر نیست بر شمال تسلط یابد و یا خود را فاتح اعلام کند.

در نیمکره جنوبی، این قانون، معکوس عمل می‌کند یعنی تأثیرش برعکس خواهد بود. در نیمکره جنوبی، جنوب است که همیشه بر شمال پیروز می‌شود و هنگامی که تضادی میان شمال و جنوب پیش آید، همیشه جنوب فاتح خواهد بود و یا ماجرا به گونه‌ای خاتمه خواهد یافت که هیچ یک از طرفین پیروز نشود. اما به هر حال، شمال هرگز نخواهد توانست در نیمکره جنوبی، بر جنوب پیروز باشد و بر آن غلبه کند.

البته در تجزیه و تحلیل نهایی، در بُعد جهانی، شمال پیروز است، زیرا هنگامی که تضاد و یا درگیری میان نیمکره شمالی و نیمکره جنوبی رخ می‌دهد، شمال است که همیشه ارتعاش مسلط بر دیگری را داراست و فاتح اصلی شناخته خواهد شد. یا آن که در پایان کار، نوعی عقب‌نشینی صورت می‌گیرد و هیچ یک از طرفین پیروز نخواهد شد.

به عنوان مدرکی اثبات کننده برای قسمت آخر یاد شده در قانون ضدیت شمال و جنوب، باید گفت که تاکنون هیچ فرهنگ و تمدنی از نیمکره جنوبی سرچشمه نگرفته و همه تمدن‌ها از نیمکره شمالی آغاز شده است. تمام ملت‌های پیشرفته امروزی که در جنوب خط استوا ساکن‌اند، در اصل از نیمکره شمالی آمده‌اند. این تسلط شمال بر جنوب (در نیمکره شمالی) و برعکس آن (در نیمکره جنوبی) و نیز تسلط نهایی شمال بر جنوب میان دونیمکره - در مورد مخالفت و یا درگیری در بُعدی کوچکتر یا بزرگتر، در میان شهرها و ایالات، کشورها، و انسان‌های مختلف ظاهر می‌شود - یعنی از جنگ گرفته تا دعوای شخصی و بحث‌های گوناگون و درگیری‌های ساده.

اجازه دهید مدارک بیشتری از این قانون انعطاف‌ناپذیر عالم در مورد هماهنگی را مورد بررسی قرار دهیم: جنگ داخلی آمریکا (جنگ ایالات در آمریکا) با آن که ممکن است هنوز تعدادی شورشی یکدنده و کله شق وجود داشته باشد که مخفیانه زمزمه می‌کنند: «رفقا! پولهای کنفدراسیون جنوب را نگه دارید! جنوب مجدداً به پا خواهد خاست» (که دوست من خانم هنک فورت یک جنوبی پرو پا قرص نوشته است)، باید این اطمینان را داشته باشید

که هرگز چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد. جنوب شکست خورد و شمال پیروز گشت و نتیجه آن نیز پیش از آن که حتی جنگ در بگیرد تصمیم‌گیری شده بود. گوروه‌های مذهبی و یا عارفان علوم مکتوم کشورهای مشرق زمین، از این قانون ضدیت به خوبی اطلاع دارند. ناآگاهی رهبران سیاسی امروزی امریکا از این قانون بود که موجب شد هنگامی که هیچ نوع تفاوت واقعی میان سیاستهای کره (یا ویتنام) شمالی و جنوبی وجود نداشت، این کشور مقتدر طوری فریب بخورد که به طرفداری از کره جنوبی و ویتنام جنوبی وارد جنگ شود و مورد تحقیر جهانی قرار گیرد و نتواند بر کره شمالی (یا ویتنام شمالی) پیروز گردد. شکست ما امریکایی‌ها، درست مثل شورش جنوبیها در جنگ داخلی امریکا، تعیین شده بود، حتی پیش از آن که جنگ در بگیرد. چنانچه رهبران سیاسی کنونی جهان قبول می‌کردند که چشمهای سوم خود را بگشایند و مانند پدران و نیاکان ما بر بعضی حقایق آگاه می‌شدند و از مسخره کردن هر چیز، به عنوان مشتی چرندیات زیان‌آور خودداری می‌کردند (مانند دکتر گالستون که قرار است به زودی ارشاد شود)، این امکان وجود داشت که چنین شکستهایی هرگز رخ ندهند. حتی بهتر از این، اگر به راستی ارشاد می‌شدند، هرگونه جنگ و درگیری متوقف می‌شد و صلح و آرامش جایگزین آن می‌گشت.

همان‌طور که گود آواج ذکر کرده، بر روی کره خاکی، روشن‌بینی و ارشاد عرفانی به سمت مشرق در حرکت است و تمدن و فرهنگ به سمت غرب. و اما در مورد تسلط و غلبه، چنانچه مرزهای دو ملت از عرض جغرافیایی مشابهی برخوردار باشند، بنابراین قانون ضدیت هر یک از نیمکره‌ها در مورد پایتخت آن ملل یا کشورها که از لحاظ جغرافیایی در چنین شرایطی قرار گرفته‌اند، به اجرا درمی‌آید.

در نیمکره شمالی، کشور چین بر هندوستان تسلط دارد و به گونه‌ای ناموفق رقابت‌های خود را با کشور روسیه ادامه می‌دهد. شهر (پایتخت) پکن در شمال دهلی نو (هندوستان) قرار دارد، اما همین پکن در جنوب مسکو واقع

است. همان‌طور که هندوستان در جنوب پکن، مسکو و واشینگتن است، هر چند از آنجا که مسکو و پکن هر دو در شمال واشینگتن هستند، بنابراین ایالات متحد آمریکا هرگز قادر نخواهد شد بر کشورهای چین و روسیه تسلط یابد (چه از نظر سیاسی و چه مذهبی) مگر آن که پایتخت ما به آلاسکا تغییر مکان بدهد که در این صورت در شمال هر دو پایتخت این دو کشور قرار خواهد گرفت.

ارتشهای بزرگ و بی‌نظیر فرانسه و آلمان بسیار قدرتمند بودند و هنگام حمله به روسیه از وضعیتی بسیار عالی برخوردار بودند، با این وجود شکست هر دو کشور را به شرایط بسیار نامطلوب آب و هوا نسبت دادند.^۱ حال آن که آنان در واقع به دلیل قانون عالمگیر ضدیت شمال و جنوب مغلوب شدند، زیرا روسیه در شمال هر دو این کشورها است؛ و اما در مورد روس‌های مقتدر، این کشور که میلیون‌ها سرباز آماده به جنگ با تعداد ناچیز مدافعان کشور فنلاند داشت، هرگز نتوانست ادعا کند که بر این کشور کوچک که در شمال سرزمینش قرار دارد پیروز شد. روس‌های مقتدر و ارتش قوی آن، هرگز نتوانستند فنلاندیها را مغلوب سازند.

سعی کنید بر این ضدیت حاکم بر شمال و جنوب تفکر کنید (با مراقبه) و خودتان به نتایجی دست یابید. کشور نیکاراگوآ، در جنوب اسرائیل در نیمکره شمالی، همین‌طور هم در جنوب آمریکا قرار دارد. گرچه مخالفان حکومت این کشور به مکانهای مختلفی تعلق دارند، لیکن راه حل پایان‌درگیری در این کشور، خواسته آزادانه مستقل و نادری است؛ با در نظر گرفتن این که کشورهای واقع در شمال این سرزمین کاری به کار این کشور نداشته و سر در کارهای خود داشته باشند.

همچنین در نیمکره شمالی، تهران، پایتخت ایران در شمال بغداد

۱. منظور قشون کشی ارتش عظیم ناپلئون به روسیه در سال ۱۸۱۲ که منجر به شکست نهایی امپراتور شد و دیگری قشون کشی ارتش حزب نازی آلمان در طی جنگ جهانی دوم است. - م.

(پایتخت عراق) قرار دارد، و رهبران سیاسی جهانی باید این نکته را مد نظر قرار دهند.^۱ کوبای بیچاره در جنوب تمامی قدرتهای مهم نیمکره شمالی قرار دارد، بنابراین مجبور است با یکی از ابرقدرتها - آمریکا یا شوروی - متحد شود. فیدل کاسترو (متولد مرداد) سعی کرد پیمانی با متحدان قبلی خود یعنی روسها ببندد. نتیجه آن این که سازمان جاسوسی آمریکا به اتفاق شرکای ترتیب دهنده انواع جنایات فجیع، به انواع مختلف قصد جان او را کردند، که چندین بار نزدیک بود کارشان با موفقیت رو به رو شود. حتی دشمنان کاسترو نیز باید قادر می شدند ضرورت روی آوردن وی به آمریکا را درک کنند و این کار را منطقی در نظر می گرفتند.

کاسترو، مانند همه ما، مخلوطی از صفات خوب و نقایص و ایرادهایی در وجود خود است. (مگر ما نداریم؟) به ویژه بعضی از رهبران سیاسی کشورمان (آمریکا)، اما در دیدار آخرش از کشور آمریکا، او اصرار کرد که حتی پیش از رفتن به هتل، وی را به محل یادبود لینکلن در (شهر واشینگتن) ببرند. کاسترو در آنجا به مدت یک ساعت حضور داشت و بدون هیچ شرمندگی با صدای بلند به گریستن پرداخت. من نمی توانم از وی ایراد بگیرم که چرا مردی همچون آبراهام لینکلن را تحسین و مورد احترام قرار داد. یا نکند این کار نوعی خودشیرینی تبلیغاتی بود؟ شاید! راهی برای پی بردن به صحت موضوع نداریم. کاسترو مسلماً آبراهام لینکلنی شریف و صادق نیست. اما در عین حال ابلیس هم در جسم او حلول نکرده است. در ضمن باید بگویم که در اتاق کارش، دیوارها مملو از تصاویری از آبراهام لینکلن است - نه از رهبران گذشته کوبا.

درباره لینکلن و اقدامات تبلیغی - سیاسی، مراسم شام سالیانه، به پاس

۱. این کتاب در سال (۱۳۶۶ - ۱۹۸۷) به رشته تحریر در آمده است که هنوز خاتمه جنگ عراق و ایران اعلام نشده بود. البته دیدیم که در این جنگ و همین طور هم در شرارتهای دیگرش، صدام حسین نه تنها به پیروزی نرسید، بلکه مایه ننگ و خفت سرزمینش شد و در جنگ خلیج فارس نیز مغلوب گشت. - م.

خاطرهٔ آبراهام لینکلن در زادگاه این رئیس‌جمهور در شهر اسپرینگ فیلد واقع در ایالت ایلینویز، شاید برای تعریف کردن بسیار مناسب باشد. این مراسم سالانه، در اصل چیزی نیست مگر محل سخنرانی سیاسی برای مردم عادی که در آن می‌توانند نامزدهای احتمالی برای کسب مقام ریاست جمهوری آینده را مشاهده کنند. من در شام سالانهٔ ۱۹۸۶ که به اسم روز لینکلن نامگذاری شده است، شرکت داشتم. در حدود پانصد مهمان حضور داشت و گروه نوازندگان سرگرم نواختن ترانهٔ مشهور دوران جنگهای داخلی امریکا، یعنی گلوری هاله لویا^۱ بودند. مردم با شور و هیجان بسیار سخنرانیهای پراحساس مربوط به لینکلن و آزاد ساختن برده‌های سیاه به وسیلهٔ او را گوش می‌کردند و دست می‌زدند. با این حال، در آن تالار وسیع، در میان اقیانوسی از چهره‌های سفید، تنها دو صورت سیاه دیده می‌شد که آن هم درست در نزدیک صحنه نشسته بودند تا دوربین‌های تلویزیونی قادر باشند از آنان فیلمبرداری کنند. تنها دو صورت سیاه.

اما انسان از این حامیان و نگهبانان تصویر آبراهام لینکلن چه انتظاری می‌تواند داشته باشد؟ پدران این شهر مشهور و مدیران موزهٔ اسپرینگ فیلد اخیراً نصب چراغهای گازی نئون را در خانهٔ لینکلن واقع در خیابان هشتم این شهر ممنوع اعلام کرده‌اند. وقتی من به آنجا رسیدم و در شوق وارد شدن به خانهٔ لینکلن سراپا می‌سوختم و از نوعی احساس غربت از دیدن خانهٔ این مرد بزرگ که همچنان دست نخورده باقی مانده است می‌لرزیدم، دقیقاً نمی‌دانستم در خانهٔ مری و آبراهام لینکلن هستم و یا در سوپرمارکتهای امروزی که چراغهای قرمز پرنور، آنها را نورانی می‌کند!

در نیمکرهٔ جنوبی، بنا به تضاد و وضعیت معکوس قانون ضدیت شمال - جنوب (در این نیمکره، جنوب از شمال برتر است و بر آن تسلط دارد.) این امکانات جغرافیایی را در نظر بگیریم: در حالی که در جنوب تمامی قدرتهای مهم نیمکرهٔ شمالی قرار دارد، که بدین ترتیب هرگز قادر نخواهد بود آنان را

1. Glory Alleluja

شکست دهد. افریقای جنوبی، در شمال نیوزیلند و نیز قسمتی از استرالیا و آرژانتین قرار دارد که قانون ضدیت معکوس شده در مورد نیمکره جنوبی، باعث می‌گردد این کشورها بر افریقای جنوبی تسلط داشته باشند. با آن که ملت اروپایی کشور افریقای جنوبی هرگز به وسیله هیچ ملت افریقایی دیگر، فتح نخواهد شد، دارای هیچ‌گونه امکانی برای فتح و پیروزی درگیری با قدرتهای مهم واقع شده در نیمکره شمالی را نخواهد داشت. این مسئله مطمئناً بایستی بسیار پرمعنا باشد، به ویژه در مورد نارضایتی کنونی جهانی نیمکره شمالی از رژیم آپارتاید^۱.

ایالات متحد آمریکا به طور سنتی همیشه بر مکزیک تسلط داشته است، حال آن که مکزیک نیز بر همسایگان خود در جنوب غلبه دارد، به استثنای کشورهایی که در نیمکره جنوبی قرار دارند که عکس قضایا درست است. اما در مورد جنگ استقلال مکزیک با اسپانیا که در آن مکزیک قادر شد استقلال خود را به دست آورد چه می‌توان گفت؟ در این جا باید گفت که قانون هستی هرگز یک بُعدی نیست - در واقع چندین سطح مختلف از تعبیر واژه تسلط در موقعیتهای نادر وجود دارد - در مورد این نمونه باید گفت: بله! همین طور است، اسپانیا در شمال مکزیک قرار دارد و هر دو در نیمکره شمالی هستند و بنابراین اسپانیایی‌ها بودند که بایستی فاتح می‌شدند. اما در این جا دچار اشتباه هستید.

نخست آن که جنگهای استقلال (بنابه نبردها و مبارزات پی‌گیری شده) مفهوم و معانی گوناگونی دارد. برای نمونه مکزیک باید گفت، با وجود آن که اسپانیا در شمال مکزیک در نیمکره شمالی است و بنابراین، بر کشور مکزیک تسلط داشته است (و هنوز هم دارد) در حالی که مکزیک در جنوب اسپانیا است. پس چرا مکزیک در جنگ پیروز شد. پاسخ به این پرسش این است: با آن که مکزیک استقلال خود را بازیافت (در این نوع مبارزه که با دیگر درگیریها و نبردهای سایر نقاط جهان تفاوت دارد و دو ملت از لحاظ

1. Apartheid

سنت و فرهنگ از هم جدا نبودند، باید گفت که مکزیکی هرگز از نفوذ کشور اسپانیا رها نگشت، پیش از پیکار برای به دست آوردن استقلال، کشور مکزیکی از چندین قبیله سرخپوست مکزیکی تشکیل شده بود که با تعدادی مساوی از زبانهای محلی سرخپوستان مکزیکی تکلم می کردند. اما مکزیکی از زمان به دست آوردن استقلالش زیر سلطه اسپانیا باقی مانده است، چه از لحاظ فرهنگی و چه سیاسی. در ضمن، امروزه در مکزیکی چه زبانی رایج است؟ زبان کشور اسپانیا، یعنی اسپانیایی. حال آن که مکزیکی کشوری جدا و مستقل تلقی می شود. اگر اتفاقاً میان این کشور و کشور و ملت متفاوت و جدا شده اسپانیا جنگی رخ دهد، مطمئن باشید اسپانیا از این نبرد، پیروز بیرون خواهد آمد، و یا آن که موجباتی فراهم خواهد آمد که هیچ یک از طرفین فاتح اعلام نخواهد شد. قانون شمال - جنوب تنها در این نمونه شدت بیشتری پیدا می کند.

و اما در مورد کانادا: این کشور در نیمکره شمالی، شاید سرزمین آینده باشد. این کشور هنوز نتوانسته است نیروهای طبیعی خود را پرورش و توسعه دهد. کانادا که در شمال ایالات متحد آمریکا (در نیمکره شمالی) قرار دارد، همیشه در معاملات مختلف با آمریکا پیروز بیرون آمده است. با آن که آمریکا از لحاظ صنعتی بی نهایت پیشرفته تر و قدرتمندتر از کانادا است.

قانون ضدیت چگونه می تواند بر زن و مردی متوسط و معمولی تأثیر بگذارد؟ با شدتی بسیار زیاد. به قدری زیاد که من در واقع تردید داشتم این راز را بر روی صفحه کاغذ آورم، زیرا بیم داشتم که بعضی از خوانندگان من، آن را درک و معماهایش را حل کنند و این دانش و آگاهی را به انواع گوناگون، اما عجیب و غریب، به مرحله اجرا در آورید. برای نمونه، آیا امکان دارد این قانون در دادگاههای قانونی مؤثر باشد؟ پاسخ مثبت است: بله امکان دارد. بدین ترتیب، تصاویری از دادستانها و وکیل مدافعان در ذهنم آمد که با گروه قانونی خود درگیرند که کدام گروه در قسمت شمالی جلسه دادگاه بنشیند (و به این ترتیب پیروزی خود را تضمین کنند) و کدام یک از طرف مقابل دعوا در

قسمت جنوبی دادگاه قرار بگیرد و آنها را محکوم به شکست کند. گذشته از اینها، حالات مختلف دیگری نیز در مورد هیئت ژوری وجود دارد که آیا این هیئت در سمت شمالی مجرم نشسته باشد یا برعکس در سمت جنوبی او، به طوری که وکلای مدافع مجبور شوند در تغییر مکان نیمکت هیئت ژوری پافشاری کنند تا به محل دیگری برده شوند. در ضمن، خود قاضی، نسبت به مجرم در کدامین محل قرار خواهد گرفت؟ طبیعتاً در این نیمکره، هیئت مدافع ترجیح خواهد داد قاضی در سمت شمال مجرم قرار بگیرد. اما، به هر حال، هنوز این تصورات حقیقی نشده است. بنابراین قاضی مزبور در هر محلی که مایل باشد خواهد نشست. آیا می‌توانید واکنش یک قاضی را در نظر بگیرید وقتی که دادستان یا وکلای مدافع از او بخواهند که نیمکت خود را به سمت دیگر جلسه دادگاه ببرد؟ وای! درست مثل صحنه‌های فیلمی کم‌دی خواهد شد!

همین قانون، هیئت مدیران شرکتها را نیز شامل می‌شود. آنان از اهمیت موقعیت صندلیهای خود هیچ اطلاعی ندارند. همین‌طور هم کنگره آمریکا و مجلس نمایندگان. ملاقاتهای محرمانه و شخصی که رئیس جمهور کشور ما با سران کشورهای جهان انجام می‌دهد. اگر آنان درک می‌کردند موقعیت نشستن شمالی - جنوبی (بنابه نیمکره‌ای که در اجلاس‌ها و کنفرانسهای صلح برپا می‌شود، چقدر مهم است، به اندازه دنیایی تفاوت به وجود می‌آید. به غیر از این، ممکن است رؤسای جمهور آمریکا این‌طور در نظر بگیرند که از میان تمام رهبران سیاسی جهان که با آنان ملاقات می‌کنند، آنهایی که از کشور چین و روسیه بوده‌اند، به طور حتم موقعیتهای صندلی خود را در طول کنفرانسهای گذشته، از قبل انتخاب کرده باشند. کشور چین، به این دلیل که شرقی‌ها از قانون ضدیت به خوبی خبر دارند، (حال چه این حقیقت را آشکارا قبول کنند یا خیر) و کشور روسیه به این دلیل که روسها مدت‌ها است که سرگرم انجام دادن یک سری تحقیقات گسترده در مسایل متافیزیکی هستند و در این زمینه در پژوهشهای خود از آمریکا بسیار جلوتر قرار دارند، زیرا

رهبران این کشور به خوبی آگاهند که تکنولوژی امروزی را می‌توان با قانونی رفیع و والاتر که به مورد اجرا درآمده باشد، عقیم ساخت و از بین برد. به عنوان نتیجه‌گیری، رؤسای جمهور کشور آمریکا در مورد نشستن بر محل‌هایی که برایشان در نظر گرفته شده است باید بسیار احتیاط کنند، به ویژه در اوقاتی که ملاقاتهای مهم و سرنوشت‌سازی در مورد صلح جهانی در بین باشد. بنابراین، بهتر است بانوی اول کشور، هر بار که رئیس جمهور مایل است در یکی از این کنفرانسها شرکت کند، قطب‌نمای کوچک جیبی در ساک مسافرتی شوهرش قرار دهد، زیرا از بلوز تمیز و چند جفت جوراب نیز مهمتر است!

همین قانون با نیروی مساوی در اتاق پذیرایی خانه (یا دفترکار و یا خانه یکی از دوستانتان)، به هر حال هر محلی که در نظر دارید، عمل می‌کند. باور کنید، من این آزمایش را بیش از صدها بار هم با بیگانگان و هم با اشخاصی که به من بسیار نزدیک بودند، انجام دادم. هنگامی که من از نظر عقیدتی با شخصی دچار مشکل می‌شوم، همیشه سعی می‌کنم در سمت شمال این شخص بنشینم، و هر بار که موفق به این کار شده‌ام، بدون استثنا از آن مشکل یا بحث، پیروز پیرون آمده‌ام. یا آن که ماجرا به بن‌بست رسیده و شخص مزبور در نهایت عقیده و نظر مرا پذیرفته است. هر چند، در اوقاتی که نتوانسته‌ام در جای مورد نظرم بنشینم (یعنی از لحاظ جا موفق نشده‌ام در موقعیت شمالی قرار بگیرم) و به اجبار در سمت جنوبی شخص مورد نظرم جای گرفته‌ام، مجبور شده‌ام برای دفاع از عقیده‌ام، بسیار زحمت بکشم و طرف بحثم، دقایق سخت و ناراحت‌کننده‌ای برایم پدید آورده و سبب گردیده است که در بحث مغلوب شوم و یا دست‌کم به پیروزی نرسیم.

دوباره تکرار می‌کنم و می‌گویم که ممکن است این مطلب سرگرم‌کننده به نظر برسد، اما از جدیت و حقیقتی انکارناپذیر برخوردار است.

هنگامی که این کتاب چاپ و منتشر شود، گمان می‌کنم تمام زوجهای متأهل برای نشستن بر روی صندلی یا کاناپه‌ای که در موقعیت شمالی باشد با

یکدیگر جروبحث خواهند کرد بدون در نظر گرفتن آن که چه کسی در سمت شمالی و چه کسی در سمت جنوبی تخت می‌خوابد. ممکن است من تمام این مطالب را با نوعی شوخی و حالت طنزآلود تعریف کنم، اما به هر حال واقعیتی است بسیار جدی و سعی کنید این را هرگز از یاد نبرید. اگر اینها را تنها مشتی شوخی تلقی کنید، بعدها جداً پشیمان خواهید شد!

حال اجازه دهید جنگ امریکا برای کسب استقلال و آزادی را با کشور انگلستان در قرن هجدهم مورد بررسی قرار دهیم. امریکا و انگلستان (کشور ~~بریتانیا~~ هر دو طبیعتاً در نیمکره شمالی قرار دارند. لندن نه تنها در شمال واشینگتن، پایتخت امریکا است، بلکه در شمال شهر بوستون^۱، فیلادلفیا^۲ و پلیموث راک^۳ نیز قرار دارد. خوب پس چه اتفاقی می‌افتد؟ ما استقلال و آزادی خود را به دست آوردیم و در عین حال، کمی بعد، در جنگ شرم‌آور سال ۱۸۱۲ نیز بر انگلستان پیروز شدیم. نکند ما نسبت به این قانون عالمگیر تسلط شمال - جنوب مصون هستیم؟ بله همین‌طور است.

آیا این مسئله شما را به تعجب انداخته است؟

پیش از آن که آغاز به سخن کنم، باید اعلام کنم که امریکای واقعی در دست برادران و خواهران سرخپوست ما بود. به پیروی از قانون ضدیت، آنها بدبختانه (اما طبیعتاً) کشورشان را به مشتی انگلیسی و تعدادی نیز فرانسوی که به قاره جدید آمده بودند، باختند و این بیگانگان کشور امریکا را آشکارا از صاحبان به حق و اصلی آن ربودند، کاری که با یک سری جنگهای بسیار وحشیانه و خشونت‌آمیز با سرخپوستان جامعه عمل پوشید، زیرا لندن در شمال امریکا قرار دارد. نتیجه این جنگها امکان نداشت فرق کند. در این وضعیت (منظورم مغلوب شدن سرخپوستان و سپردن کشور افتخارآمیزشان به انگلیسی‌ها است)، قانون ضدیت کاملاً درست عمل کرد، حتی با وجود آن که ممکن است برای سرخپوستان بینوا همچون تئهایی ناهماهنگ به صدا

۱. Boston، شهری که تمام ماجرا از آن آغاز شد. - م.

2. Philadelphia

3. Plymouth Rock

درآمده باشد.

بازماندگان و نوادگان امروزی این سرخپوستان دلیر ممکن است از خود پرسند به چه دلیل به سرقت رفتن کشورشان را با آن روش شرم آور، هر نوع قانون عالمگیر یا هماهنگ می‌تواند بپذیرد و آیا واژه هماهنگی که با واژه صلح مترادف است، در اینجا صدق می‌کند یا خیر؟ این قابل درک است که بخواهند درباره عدالت و درستی چنین قانونی پرسش کنند.

آیا این امکان وجود دارد که باطنهای رفیع سرخپوستان امریکایی و باطنهای رفیع سربازان زاده شده در انگلستان، که با آنان به نبرد پرداختند، قانون عظیم‌تری در مغزهای خود داشتند؟ و این که این باطنهای رفیع هر دو طرف از آینده امریکا آگاه بودند و می‌دانستند که این آینده در میان دوستان تعدادی استاد و آواتار قرار دارد، با رویایی بسیار و باشکوه‌تر و افتخارآمیزتر از رؤیای اصلی باغ بهشت و دل‌انگیزتر از مفهوم ازلی آن؟

آینده امریکا مسلماً در دست افرادی اینچنین قرار داشت: جرج واشینگتن، توماس جفرسون^۱، بنجامین فرانکلین^۲، جان آدامز، و سایر بانیان قانون اساسی ما، همگی ستاره‌شناس بودند (آیا سخنان مرا درست خواندید آقای کارل ساگان و شما آقای دکتر گالستون؟!): ستاره‌شناس. آنان جزو فرقه گل سرخ و صلیب^۳ (آن هم در درجات رفیع) بودند. همگی آنان بدون استثنا، از جمله لافایت. آنان تاریخ تولد ایالات متحد امریکا را به کمک علم ستاره‌شناسی انتخاب کردند و به وسیله یک سری اسرار مکتوم بسیار عمیق و پر رمز و راز، در طراحی و شکل دادن مهر کشور، راهنمایی و هدایت شدند. رؤیای درخشان این بنیانگذاران امریکا، این مؤسسان قانون اساسی و اعلام‌کنندگان استقلال... رؤیایی شکننده و بی‌محتوا نبود. رؤیای آنان نیرویی لایتناهی و نامحدود داشت. نخستین قدرت بزرگی بود که توانست برای

۱. Thomas Jefferson (متولد فروردین)

۲. Benjamin Franklin (متولد دی)

۳. Rosierucian (از لغت Rose گل سرخ و Cross صلیب عیسی مسیح). - م.

نخستین بار قانون عالمگیر انعطاف‌ناپذیر شمال - جنوب را درهم بشکند و از بین ببرد. این اجازه‌ای بود که خالق ما، هرچند میلیارد سال یک بار یا بیشتر، به منظور تحقق یافتن عشق و صلح و دوستی بر روی زمین صادر کرد. مگر حضرت موسی با شکافتن امواج دریای سرخ، و بازکردن راه از میان آن، قانون فیزیک را درهم نشکست؟

هیچ ملت، و کشوری از زمان آغاز زندگی بر روی کره زمین دارای این قدرت نبوده است، تا کاملاً قادر به درهم شکستن قانون عالمگیر ضدیت شمال و جنوب باشد. تنها امریکا چنین کرد، آن هم یک بار، به هنگام جدا ساختن خود از کشور انگلستان و باردیگر نیز هنگام جنگ سال ۱۸۱۲ با همین انگلستان، که هر دو بار، پیروز شد، بدون در نظر گرفتن این حقیقت که از لحاظ جغرافیایی در موقعیت بازنده و جنوب درگیری قرار دارد.

امریکا، دارای این قدرت بود، زیرا هیچ ملت و کشوری از آغاز زمان در روی کره زمین، مثل امریکا بر پایه یک سری اصول بخصوص بنیاد نشده است.

آبراهام لینکلن، رهبر بسیار حساس و بصیر امریکا، بنابه عقیده بعضی از متافیزیسی‌ها و عرفا، یکی از ۱۴ تکه روح ازیریس و از این راز مخفی آگاهی داشته است. هنگامی که در گیتزبورگ سخنرانی مشهور خود را انجام می‌داد، صدایش از شدت هیجان می‌لرزید: «هشتاد و هفت سال پیش، پدران ما ملت جدیدی را به این قاره آوردند که با فکر آزادی شکل گرفته بود و اعتقادی راسخ داشتند که همه انسانها برابرند. اکنون ما در جنگ داخلی بزرگی شرکت جسته و مورد آزمایش قرار گرفته‌ایم تا ببینیم آیا این ملت (یا هر ملتی که این‌گونه شکل گرفته و این قدر اخلاص و فداکاری داشته باشد) تاب تحمل دارد یا خیر.»

بله. لینکلن از اهمیت نظام هستی اطلاع داشت و می‌دانست که نباید اجازه دهد ملتی که از مردم تشکیل شده و به وسیله مردم و برای مردم انتخاب گردیده بود، از روی صفحه گیتی محو و نابود گردد.

هیچ وجه تشابهی بین امریکاییان و آن چیزی که ما از فرانسوی‌ها یا ایتالیایی‌ها، آلمانی‌ها یا روس‌ها، و ژاپنی‌ها در نظر داریم وجود ندارد. کشورهای دیگر، و سایر ملل جهان، مهاجران را می‌پذیرند، اما در امریکا، مهاجران خود امریکا را تشکیل می‌دهند. هیچ نوع دیگری از امریکاییان وجود ندارد.^۱

امریکایی‌ها از سرخپوستان، هندی‌ها، فرانسویها، ایرلندیها، اسکاتلندیها، روسها، انگلیسی‌ها، ایتالیایی‌ها، آلمانی‌ها، کوبایی‌ها، مکزیکی‌ها، اسپانیایی‌ها، چینی‌ها، ژاپنی‌ها، سویسی‌ها، ویتنامی‌ها، گره‌ای‌ها، استرالیایی‌ها، فنلاندیها، لهستانی‌ها، یوگسلاوی‌ها، اسکیموها و خلاصه هر گروه نژادی موجود بر روی کره زمین تشکیل شده‌اند.

هرگز پیش از آن، کشوری بنیاد گذاشته نشده بود که بر اساس رؤیای در خانه بودن و احساس راحتی کردن برای هر زن و مرد و هر موجود زمینی، طرح‌ریزی شده باشد و به ملیت، نژاد، ایمان و مذهب و یا رنگ پوست هیچ اهمیتی نمی‌دهد. رؤیای پایه‌گذاران این کشور بنیان نهادن ملتی بود که با زیستن و همکاری همچون تنی واحد در کنار یکدیگر، آرمان بزرگ برادری تمامی نژادها را بیازمایند. خالق جهان به این رؤیای بیباکانه، که از عزم و همت و آزادی عمل شکل گرفته بود، روی خوش نشان داد و آن را از اسارت به قانون عالمگیر ضدیت شمال - جنوب، رها گرداند. ارزش این را دارد که انسان جمله مشهور ولتر نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسوی را در خاطر نگه دارد: «ممکن است من گفته‌های شما را تأیید نکنم، اما تا سرحد مرگ از حقوق شما برای آزادی سخن دفاع و حمایت خواهم کرد.»

* * *

۱. نژاد اصلی اکثر امریکاییان فعلی، ایرلندی، آلمانی، هلندی، فرانسوی و طبعاً انگلیسی است، و هیچ کس نیست که اساساً و کاملاً زاده سرزمین و قاره امریکا باشد، مگر همان سرخپوستان که ساکنین اولیه این سرزمین بودند. - م.

ایفای نقش عقابهای موسیقیدان

همان طور که از وضعیت استثنایی قانون شمال - جنوب در مورد امریکا اطلاع پیدا کردیم، باید گفت امریکا، کشوری عرفانی است که با نیت پدران بنیانگذار آن که همه از فرقه گل سرخ و صلیب و ستاره شناسانی زبده و بسیار ماهر بودند، این گونه شکل گرفت. این افراد که هماهنگی های جهان اطرافشان را درک کرده بودند، رؤیای خود را برای برپایی کشور امریکا، بر اساس یک سری اصول مافوق طبیعی و جادویی بنا نهادند که از علم ستاره شناسی الگوبرداری شده بود.

جدول تولد ایالات متحد امریکا به دقت انتخاب گردید تا این ملت نوپا و تازه شکل گرفته از خصوصیات اخلاقی صورت فلکی سرطان (تیر) بهره مند گردد. روز تولد این کشور ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ (یا ۱۳ تیر ۱۱۵۴ شمسی) است. آنان این تاریخ را برگزیدند تا از آداب و سنن فرهنگی و تاریخی که به طور ذاتی و طبیعی در ماه تیر موجود است، بهره گرفته شود. تاریخی که مردان فاضل، بدین ترتیب برگزیدند، دارای ماه تیر به عنوان ماه تولد امریکا بود و قمر این کشور در ماه بهمن انتخاب شد که این کشور از آرمانهای برادری و برابری، همین طور هم ذره ای نبوغ و صفات پشستاز بودن در امور و تکیه بر غریزه و حس ششم که ویژه ماه بهمن است، برخوردار گردد. قمر، حاکم عواطف و احساسات است. با انتخاب بهمن برای قمر تولد امریکا، بنیانگذاران این کشور موجباتی فراهم آوردند تا عواطف و احساسات مردم

کشور آمریکا به موقع با ارتعاشات قدرتمند عصر دلو (که آنان به عنوان ستاره شناسانی زبردست می دانستند عصر بعدی حاکم بر کره زمین خواهد شد) تطابق کند و از پختگی خاصی برخوردار گردند. آنان جدول تولدی انتخاب کردند که قمر در بهمن آن، بتواند با ستاره صعودکننده (آسان دان) این ملت در هماهنگی کامل باشد و بنابراین ماه خرداد را برای ستاره صعودکننده این کشور برگزیدند. انتخاب خرداد به این دلیل بود تا به آمریکا هوش و ذکاوت و نیروی سازگاری و انعطاف و پذیرش دگرگونی و نیز استعداد سخنوری و سخن‌پروری بخشد. به هر حال، گرچه یک کشور همچون اشخاص، از همان آزادی عمل برخوردار است، ما مردمان این کشور متأسفانه در گذشته، از این ستاره صعودکننده مان که در خرداد قرار دارد، به گونه‌ای نامطلوب و بیشتر از جنبه‌های منفی ارتعاشی خرداد که فریبکاری و تقلب، نمونه‌های کوچکی از آن است، استفاده کرده‌ایم. ما از یکی از خصوصیات مشهور خرداد که از هر دو طرف دهان سخن گفتن است استفاده کرده‌ایم، یعنی مدام از برابری دم می‌زنیم، در حالی که همزمان با این اظهارات حق رأی را از زنان و شهروندان سنیاهپوست خود گرفته‌ایم.

حضور صورت فلکی بهمن در منزل نهم، منزل مربوط به مذهب و اعتقادات شخصی، آمریکا را از نوعی بردباری و اغماض نسبت به اعتقادات و عقاید مذهبی گوناگون مردم بهره‌مند ساخت. حضور صورت فلکی اسفند در منزل دهم آمریکا (منزل مربوط به افتخار و موقعیت اجتماعی و دولت و تأثیر اولیا^۱) باعث گردیده است ما به وسیله تعدادی رؤسای جمهور، با

۱. همان‌طور که قبلاً توضیح داده بودم، در هنگام تنظیم یک جدول تولد (یا زایچه)، لازم است ۱۲ منزل فرضی نیز تنظیم کرد که هر منزل به نشانه چیزی مشخص در زندگی و سرنوشت صاحب زایچه است. خانه نهم مربوط به اعتقادات روحانی و شخصی صاحب زایچه و خانه دهم مربوط به موفقیت‌های اجتماعی و پیروزیها و افتخاراتی است که ممکن است شخص صاحب زایچه، از آنها بهره‌مند گردد. لازم به ذکر است که ساعت و دقیقه تولد برای تعیین موقعیت سیارات در این ۱۲ خانه فرضی بسیار حائز اهمیت است. برای مثال در این نمونه، وقتی کشور آمریکا را در ماه تیر بنیان نهادند به این معنا است که رسمیت این کشور

تصویری پدرانۀ رهبری شویم. پدرانۀ که به نوبت اشخاصی رحیم، عارف، مذهبی و... حتی فریبکار بوده‌اند. اتفاقاً در دوران اخیر نیز تعدادی از این‌گونه رؤسای جمهوری داشتیم... با این حال، باید اضافه کرد رئیس جمهورانی نیز داشتیم که کاملاً روحانی بوده‌اند. بهترین مثال، جرج واشینگتن، نخستین رئیس جمهور امریکا است که متولد اسفند بود و ماه تولدش با ماه تولد کشور امریکا هماهنگی کامل داشت^۱.

ضرب‌المثل اهمیت سرطان (تیر) در فرهنگنامه علم ستاره‌شناسی، بسیار شناخته شده است و در مورد طبیعت و ذات مادرانۀ ماه تیر به کار برده می‌شود. بنابراین، امریکای متولد ماه تیر شروع به اهمیت دادن و رسیدگی به همه کرد و از نظر سمبولیکی هنوز هم سرگرم تغذیۀ جهان است و تقریباً می‌شود گفت سوپ مرغ جهان را ما هستیم که می‌پزیم و به خورد جهانیان می‌دهیم. سیستم مالی ما نیز دقیقاً از خصوصیات اخلاقی متولدان تیر برای داشتن امنیت مالی پیروی می‌کند. اما متأسفانه قمر در بهمن و ستارۀ صعود کننده در خرداد باعث شده است امریکا بدهی‌هایی به بار آورد و مجبور به قرض کردن از دیگران شود. مانند هر متولد تیر، کشور امریکا تصویری متغیر و دمدمی مزاج^۲ از خود بروز داده است که گاه در اوج ناامیدی، و گاهی نیز در اوج شوخی و خوش‌خلقی است... در حالی که همیشه به حفظ اسرار اشاره دارد... و ستارۀ صعودکننده خردادی (با ذات معمولاً پرحرف و حرافش) به حرف زدن می‌پردازد... و همه کارها را خراب می‌کند!

را در روز ۴ ژوئیه در ساعت بخصوصی از نیمه‌شب شناختند. به همین خاطر، در آن لحظه بخصوص هر یک از خانه‌های فرضی، در یک سیاره قرار داشته است و در این نمونه، خانه نهم در بهمن و خانه دهم در اسفند بوده است و این دلیل نمی‌شود که همیشه خانه نهم و یا دهم تمام انسانها در بهمن یا اسفند باشد، بلکه این وضعیت بنابر حرکات و چرخش تغییر پیدا می‌کند. - م.

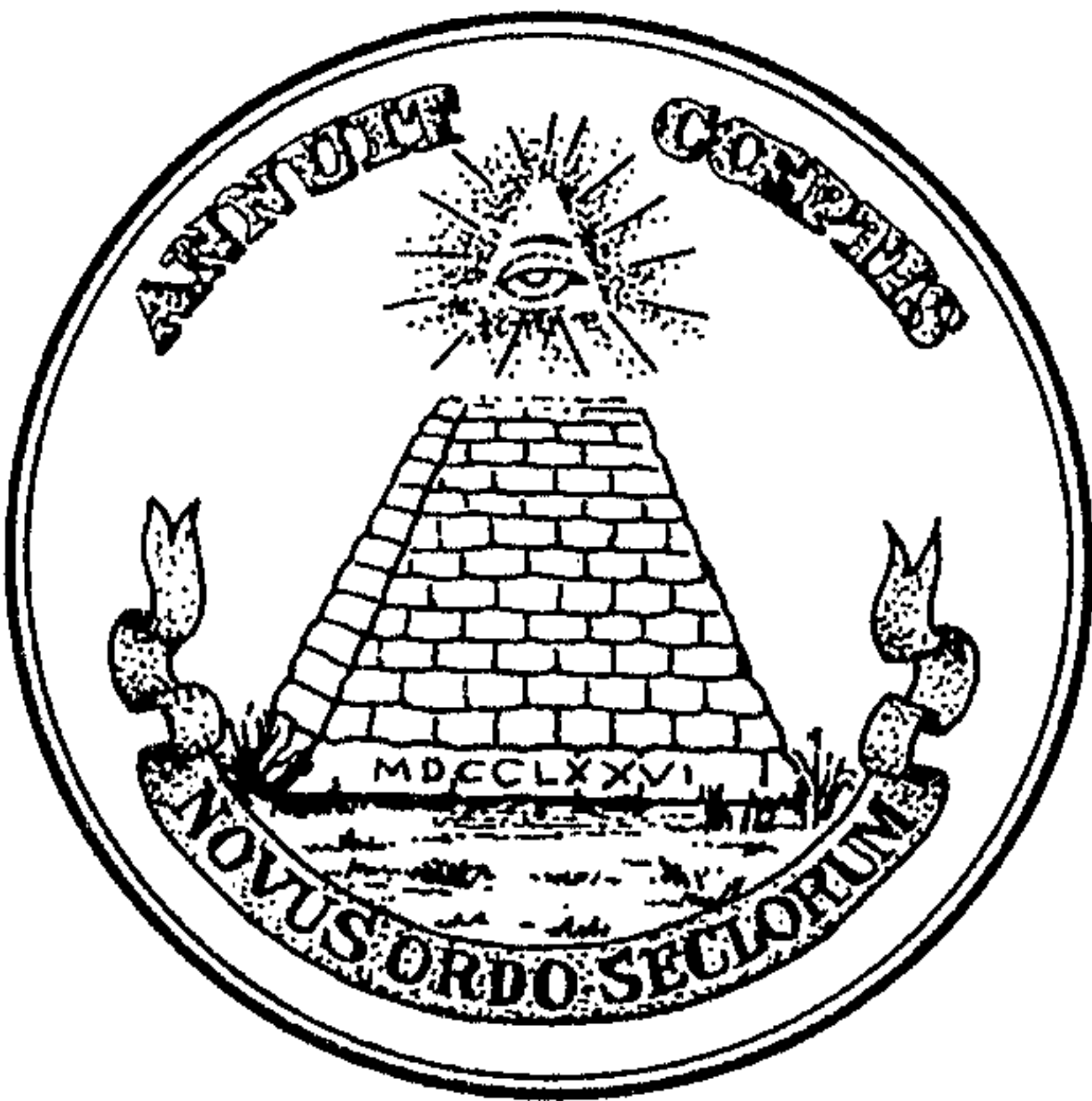
۱. یعنی آن که ماه تولد واشینگتن که سمبل آب است (اسفند) با صورت فلکی سرطان (تیر) که آن نیز سمبل آب است، در هماهنگی کامل است و هماهنگی خاصی بین ماههای تیر/آبان/اسفند وجود دارد. ۲. نویسنده از لغت مودی Moody استفاده کرده است. - م.

فیلسوفان عارفی که امریکا را بنیان نهادند، این پدران بصیر اولیه کشورمان، طراحی مهر بزرگ کشور امریکا را نیز بر اساس اصول متافیزیکی انجام دادند که این مهر، اسراری را در مورد میراث روحانی و عرفانی کشور امریکا در خود پنهان ساخته است. طراحان مهر عقیده داشتند که تا فرارسیدن عصر دلو، تمامی امریکاییان چنان تکامل یافته‌اند که قادر به درک و فهم رموز اسرارآمیز آن خواهند بود، و به راستی نیز ما به تازگی شاهد تغییراتی اساسی در مورد مسایل و مطالب عرفانی هستیم (مهر بزرگ طراحی شده بر روی اسکناس‌های یک دلاری دیده می‌شود).

تعدادی کتاب موجود است (از جمله کتاب گودآواج) که درباره جنبه‌های مختلف معانی عرفانی مهر بزرگ کشور ما مطالبی در آنها وجود دارد. اما تمام این کتابها در مورد بعضی جزئیات با هم توافق ندارند. مأخذ دیگری که در صورت تمایل می‌توانید برای کسب اطلاعات به آن مراجعه کنید، چاپ مجددی است از مجله‌ای به نام مصر (*Egypt*) که در بهار سال ۱۹۵۲ منتشر شد و امروزه در وزارت دارایی امریکا در دسترس است.

آیا تاکنون پیش آمده است دچار حیرت شوید که به چه دلیل در مهر بزرگ ایالات متحد امریکا، تصویر یک هرم مصری دیده می‌شود که در بالای آن، یک چشم وجود دارد؟ پیش از آن که به این راز مخفی پی ببرید، باید این را بدانید که سه نوع کارما وجود دارد: از دیدگاهی عامیانه و غیرروحانی باید گفت که هر انسانی زمینی تحت این سه تأثیر کارمیک زندگی می‌کند: ۱- کارمای فردی و شخصی. ۲- کارمای ملی. ۳- کارمای نژادی.

تعبیر و ترجمه راز مهر بزرگ امریکا نشان می‌دهد هرم مصری و چشم سمبولیک بالای آن، نشان‌دهنده این هستند که امریکا بنا بر قانون کارمیک قاره آتلانتیس کهن (که در بستر اقیانوس آرام خفته و منتظر کشف دوباره است) زندگی می‌کند. ایزیس، همسر ازیریس بود که مدتها پس از به قتل رسیدن شوهرش، اصول و عقاید شوهرش را در مورد فرمانروایی مطلوب به بنیانگذاران قاره آتلانتیس آموخت. قاره‌ای که تناسخ جدیدی از مصری بسیار



کهن بود که میلیاردها سال پیش از آن وجود داشته است. در دورانی که ایزیس و ازیریس بر آن فرمان می‌راندند.

آن چه بعضی‌ها نام چشم عرفانی به آن داده‌اند، و در بالای هرم مصر قرار گرفته، نشان‌دهنده چشم هوروس است که معمولاً این‌گونه رسم می‌شود:



اما بنیانگذاران امریکا به این نتیجه رسیدند که مفهوم آن بیش از اندازه سری و جادویی خواهد شد تا عموم مردم از آن سر درآورند (مردمی که هنوز به بصیرت کامل دست نیافته‌اند) بنابراین تصمیم گرفته شد همچون چشمی ساده و معمولی نقاشی شود. همین مطلب موجب گشت که حالت معماگونه بیشتری پیدا کند، زیرا در هیچ کجای تاریخ، چشمی ساده و معمولی دارای هیچ ارزش و مفهوم واقعی عرفانی نبوده است!

هوروس پسر ایزیس و ازیریس بود که داستان غم‌انگیز آن را با سایر اسرار دوازدهمین شب در کتاب بعدیم بازگو خواهیم کرد. بنابر اظهارات بعضی از استادان خردمند که اکنون بر روی کره زمین حضور دارند، کاهن‌های والامرتبه (مرد و زن) آتلانتیس که نتوانستند مردم را به موقع از فجایع طبیعی که در شرف وقوع بود و به طوفان سیل آسای بزرگ منجر گشت، خبردار کنند، در عصر دلو بار دیگر به این زمین آمده‌اند (دوباره متولد شده‌اند) تا شاید فرصت دیگری به دست آورند و مردم را از خطرها آگاه کنند و احکام و فرایضی الزامی را به آنها بیاموزند که از وقوع رویداد غم‌انگیز دیگری نظیر آتلانتیس اجتناب شود. علامت ستاره‌ای اسرار خرد کهن، کلیدهای بصیرت و ارشاد را در دست دارد.

هرم و چشم هوروس در پشت مهر بزرگ قرار دارند و بر روی مهر بزرگ، عقاب آشنای امریکا دیده می‌شود که به موجب لایحه‌ای که در کنگره امریکا، در ماه ژوئن سال ۱۷۸۲ به تصویب رسید، به عنوان نشانه امریکا برگزیده شد. عقاب نیز بازتاب دیگری از هوروس است. در هیروگلیف‌های مصری، هوروس را با سری به شکل شاهین به تصویر کشیده‌اند که به

خانواده عقابها تعلق دارد.

در ضمن، عقاب نشانه ماه آبان (عقرب) نیز هست، البته ذات والای ماه آبان - ذات پست این ماه، عقرب نیش زن و مارمولک خاکستری رنگ است. (سمبل این سه گانگی ماه آبان، مار فضیلت و خرد است که سرگرم خوردن و بلعیدن دم خود می باشد.) هوروس آبانِ عقاب شکل، در عین حال نشان دهنده ققنوس یا عنقای^۱ مصری ها است. همان پرنده عرفانی که دارای قدرت بلند شدن و زنده شدن از میان خاکسترهای خود است. (تعبیر و تفسیر دیگری برای تناسخ و جاودانگی) و یادآور دیگری است بر این که امریکا مشغول زندگی کردن بر اساس کارمای قاره آتلانتیس است.

نام هوروس (Horus) را چنانچه اندکی تغییر دهید به (Hours): ساعات مبدل می شود. به همین دلیل است که هوروس، در تعالیم مخفی، استاد ابدیت و حاکم حال ابدی یا بُعد رفیع تر زمان به شمار می آید. این راز جادویی گهگاه برای ما به صورت این رمز نوشته می شود:

MOE

ارزش عددی هوروس ۲۳ است. لطفاً معنی عدد ۲۳ را دوباره بخوانید. ارزش عددی ازیریس ۱۷ و ارزش عددی ایزیس ۸ است (که نشانه دو مار است، یا ماری که سرگرم خوردن دم خود است، و نشان دهنده ابدیت و جاودانگی است). عدد ۱۷ ازیریس هم عدد مفرد ۸ را به دست می دهد. همان طور که در فصل پنجم خواندیم، عدد ۸، عدد متعلق به زحل (ساتورن) است، و به طور کلی فرایافت تناسخ و تولدهای متعدد زیر سلطه سیاره های ساتورن و پلوتون است (پلوتون حاکم ماه آبان است) بنابراین اعداد ایزیس و ازیریس با همدیگر عدد ترکیب شده ۱۶ را به دست می دهند: «سقوط از نقطه ای بلند» که به عدد ۷ یا عدد عرفانی و روحانی منجر می شود.

سیاره دیگری وجود دارد که قرار است کشف شود و نام آن را وولکن^۲ خواهند گذاشت، همان رب النوع لنگ که صاعقه ها را در اختیار دارد. چون

1. Phoenix

2. Vulcan

وولکن سیاره‌ای مؤنث است و حاکم اصلی صورت فلکی شهریور (سنبله یا دختر باکره) محسوب خواهد شد. پس از آن، سیارهٔ پان - هوروس^۱ کشف می‌شود که حاکم واقعی صورت فلکی اردیبهشت خواهد بود و سبب می‌گردد تا درک و فهم کرهٔ زمین را از مسئلهٔ حال ابدی در همه جا جار بزند و تمامی زمینها را در بُعد والاتری از زمان قرار دهد، از جمله نیروی جاذبه - و به زیر اختیار درآوردن آن را به زمینها خواهد آموخت.

دو نوع اعتقاد در مورد پیشگویی علایم ظهور این دو سیاره (یا ستاره‌های سرگردان) وجود دارد. بعضی‌ها معتقدند که این پیش‌بینی‌ها به ترتیبی معکوس صورت خواهد گرفت، یعنی نخست ستارهٔ پان - هوروس کشف خواهد شد و سپس سیارهٔ وولکن. از آنجا که هنوز هیچ علایم ظهوری رخ نداده است و چون بنده کاملاً طرفدار آزادی عمل و آزادی انتخاب هستم، به شخصه رأی خود را با اطمینان بسیار نخست به وولکن می‌دهم و سپس به سیارهٔ پان - هوروس. بینیم آیا متولدانی از ماه اردیبهشت هستند که بخواهند با من شرط ببندند؟ قول می‌دهم بازنده‌ای خوب باشم - یا برنده و فاتحی متواضع و بخشنده.

عقاب (نشانهٔ امریکا در مهر بزرگ) سپری را حمل می‌کند. این به آن معنا است که پدران بنیانگذار کشور ما مایل بودند امریکا برای دفاع از خود قوی باشد و در عین حال همیشه برای کمک به سایر ملل و فریادرسی کشورها، و ملل ضعیف‌تر، در آمادگی به سر برد.

جملهٔ "E Pluribus Unum" که بر روی نواری که دور منقار عقاب است، دیده می‌شود و به معنای از میان افراد زیاد، تنها یک نفر، تنها به این اشاره ندارد که ملت امریکا فقط از سیزده کولونی تشکیل شد (چیزی که بسیاری از مردم تصور می‌کنند)، بلکه معنا و مفهوم جادویی آن این است که رؤیای اساسی امریکا این بود که تمامی فریافتهایی که کشور امریکا بر اساس

۱. Pan - Horus A، توضیحات بیشتر را می‌توانید در کتاب دیگری از همین نویسنده بد ترجمهٔ خودم به دست بیاورید که انشالله به زودی چاپ و منتشر خواهد شد. - م.

آنها پایه‌ریزی شد، سرانجام گسترده می‌شود و تمامی ملل جهان را در بر می‌گیرد - و به این ترتیب، آنان را به تنی واحد مبدل می‌سازد و همه یکپارچه می‌گردند.

پیکانهای مخصوص دفاع که در پنجه‌های پای چپ عقاب قرار گرفته، در سالهای اخیر به معنای جنگ و پیکار تعبیر گشته، آن هم جنگی که ضرورت نداشته است. این نوعی تغییر شکل دادن منفی نشانه اصلی این پیکانها است. این نوعی پیشگویی از لزوم جنگی داخلی بود برای حفظ یکپارچگی در امریکا، ضرورتی که با موفقیت به انجام رسید، اما باعث شد تا لینکلن از وقوع آن شدیداً احساس تأسف و ناراحتی کند.

اهمیت بسیار دارد که توجه داشته باشید سرعقاب به سمت راست چرخیده است، یعنی به سمت پنجه راستش که شاخه زیتون و نشانه صلح و آرامش را نگه داشته است. در مورد مسیر سر عقاب، به زودی توضیحات دیگری می‌دهم.

ابر درخشانی که در بالای سر عقاب قرار دارد، با سیزده ستاره به نشانه سیزده ایالت اولیه، مظهر چند چیز بوده است، اما مهمتر از همه این پیام مخفی را داشت که پدران ما آن را به عنوان تاج اعصار بی‌شمار می‌دانسته‌اند، یعنی تولد مجدد آرمانی ابدی و دارای قدرت درهم شکستن قانون هستی در مورد ضدیت شمال - جنوب. یعنی درست همان آرمانی که بنیانگذاران قاره گمشده آتلانتیس در آغاز داشتند، پیش از آن که آزادی عمل و حق انتخاب این سرزمین زیبا و ملتش موجب پیدایش طوفانهای سیل آسای آن شود.

چنانچه شما قسمت مربوط به علم اعداد را با دقت خوانده باشید، ممکن است دلیل و اهمیت ویژه تکرار عدد ترکیب شده ۱۳ را در هر دو طرف مهر بزرگ حدس بزنید. دقت کنید ببینید عدد ۱۳ تکرار شده است.

در بالای سر عقاب، سیزده ستاره در دایره درخشانی از خورشید حیاتبخش به چشم می‌خورد. جمع کل خطهای نواری شکل موجود در روی سپر عقاب سیزده عدد است، نشانه دیگری از سیزده کولونی اولیه امریکا.

شاخهٔ زیتون که نشان دهندهٔ صلح است، سیزده برگ و سیزده زیتون دارد. در ضمن، سیزده پیکان در پنجه‌های عقاب اسیر است و سیزده حرف الفبا در جملهٔ: *I: Pluribus Unom* وجود دارد. تمام این تکرارهای عدد ۱۳ بر روی مهر بزرگ دیده می‌شود.

در پشت مهر بزرگ: سیزده لایه یا طبقه سنگ در آن هرم ناقص وجود دارد. آیا می‌توانید حدس بزنید عرفای حکمرانی که امریکا را تأسیس کردند برای چه این بنا را ناتمام باقی گذاردند؟ جملهٔ *Annuit Coeptis* نیز سیزده حرف دارد. تعبیر صحیح این دو واژه لاتین این است: «خالق ما نسبت به کاری که آغاز کرده‌ایم، روی خوش نشان داده است.»

کلمات نوشته شده بر روی نواری که در زیر هرم قرار دارد چنین است: *Novus Ordo Sectorum* به معنای نظام جدید اعصار. حال اجازه دهید برای چند لحظه عدد ۱۳ را به حال خود بگذاریم. ارزش عددی جملهٔ لاتین بالا عدد ۱۷ است. همان عددی که ازیریس دارا است و آرمانها و تعالیم او از حکومتی مطلوب حکایت دارد. در واقع همان چیزی است که بنیانگذاران کشور امریکا آن را بر روی مهر بزرگ به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند: «نظام جدید اعصار.»

بار دیگر برگردیم بر سر عدد ۱۳. نخست، معنا و مفهوم این عدد اسرارآمیز و عجیب را در بخش پنجم این کتاب بخوانید. سپس در همان بخش، معنی عدد ۱۲ را بخوانید که عدد ۱۳ را بیشتر توضیح می‌دهد.

در ضمن، وجود عدد سیزده به این دلیل نیز بود که ژنرال واشینگتن و دوازده ژنرالش همه ستاره‌شناس بودند و در فرقهٔ برادری عضویت داشتند، بنابراین سیزده نفر می‌شدند. و بنابر جملهٔ مشهور قدیمی: «به آنان که از اهمیت عدد ۱۳ خبر دارند، نیروی فراوان و قدرت تسلط بر دیگران بخشیده شده است.»

آخرین قدرت عدد ۱۳ هنگامی بروز کرد که اعلام استقلال امریکا از یوغ انگلیسی‌ها درست در ساعت و دقیقه‌ای صورت گرفت (اسناد امضا شد) که

خورشید دقیقاً در سیزدهمین درجه از ماه سرطان قرار داشت.^۱ راز مکتوم، علاوه بر قوه سازگاری و انعطاف نسبت به تغییرپذیری، در پشت‌گزینش خرداد برای ستاره صعودکننده جدول تولد امریکا است. ماه خرداد، علامتی دوگانه یا مضاعف است که نشان می‌دهد روزی امریکایی‌ها آن‌قدر به درجه والایی از روشن‌بینی و بصیرت دست می‌یابند که آگاه می‌گردند ماده و انرژی، ضدیت‌هایی جدانشدنی از واقعیتی مشابه‌اند (هر دو یکی هستند). هنگامی که از بُعدی علمی (همین‌طور هم عرفانی و روحانی) به این حقیقت بزرگ نزدیک می‌شویم، همان‌گونه که کارهای کلیو باکستر با ملایمت سعی در آموزش ما دارد، در مسیر جاودانگی قرار خواهیم گرفت (به بخش ۹ کتاب مراجعه کنید).

نیروهای تاریک روی زمین، کاهل نیستند. آنها پیوسته سرگرم کارند، با توسل به این ضرب‌المثل که: «نور، تاریکی و ظلمت را به خود جذب می‌کند.» کنگره امریکا دوبار، در سالهای ۱۷۹۲ و ۱۸۸۴ میلادی سعی کرد لایحه‌ای را به تصویب برساند که طرف هرمدار روی مهر بزرگ حذف شود، زیرا اشخاصی که به بصیرت دست نیافته بودند، آن را معمای پیچیده تلقی می‌کردند. در سال ۱۸۸۴ رهبران امریکا هنوز هم از تصویری که بنیانگذاران کشور امریکا طراحی کرده بودند، سرنخی در دست نداشتند، طرحی که دارای زمینه‌ای آن‌قدر مصری با تعبیر و معنای پیچیده و متافیزیکی بود. گذشته از اینها، چه رابطه‌ای ممکن بود میان مصر و ایالات متحد امریکا

۱. از لحاظ ستاره‌شناسی، تاریخ شمسی ایرانیان بهترین تقویم به شمار می‌آید. زیرا اول هر ماه مصادف با ورود خورشید به صورت فلکی جدیدی است. ۴ ژوئیه مصادف با سیزدهم تیر است و هر روز از ماه، در علم ستاره‌شناسی مصادف با یک درجه ستاره‌شناسی است. از آنجا که سیزده روز از ماه سرطان گذشته بود، درجه محاسباتی نجومی آن نیز برابر با سیزده درجه بود. (روی هم رفته هر صورت فلکی دارای ۳۰ درجه محاسباتی می‌باشد که برابر با سی روز هر ماه است. روز ۳۱ هر ماه به عنوان روز ترانزیت یا انتقال محسوب می‌شود و باید محاسبه کرد و دید آیا خورشید هنوز در صورت فلکی قدیم است یا وارد صورت فلکی بعدی و جدید شده است. - م.

وجود داشته باشد؟! حتی برای بعضی از اشخاص این موضوع مسئله‌ای شرم‌آور شده بود، به ویژه هنگامی که قادر به تعبیر و تفسیر پیام مرموز آن نمی‌شدند. اما خداوند یاری کرد و به دلایلی که امروزه از خاطرها رفته است، این لایحه هرگز به تصویب نرسید و اکنون امریکا تنها کشوری در جهان است که دارای مَهری دو طرفه برخوردار از رسمیت می‌باشد.

مَهر بزرگ امریکا، آتلانتیس جدید تمام اسرار مکتوم و هیجان‌آور و حاکی از اصل و نسب رؤیای امریکایی است، که استادان ستاره‌شناسی و علم اعداد طرح‌ریزی کردند و معنا و مفهوم جادویی عمیقی دارد. معنایی که تأثیر فراوانی بر خصوصیات اخلاقی ملی ما بر جای گذاشته، حتی بدون آن که هیچ یک از رهبران حاضر یا مردم و ملت امریکا آگاهانه از آن مطلع و باخبر باشند.

بشقابهای ارغوانی له پرچونهای (اجنه‌های) ارغوانی^۱

۱. Leprechauns، نام جن کوچکی که در افسانه‌های ایرلندی باور دارند اگر به دام انسانها بیفتند محل گنجهای پنهان را نشان می‌دهد. م.م.

ما تا این جا پی بردیم که هر شیء مادی و هر انسان زنده، با یک فرکانس فردی، با واحد آنگستروم (امواج نوری) در ثانیه مرتعش می‌گردد. این انرژی نیروی حیاتی و مسئول هماهنگی و تطابق زمانی وابسته به نظام هستی است... یعنی رنگین‌کمان‌های فراموش شده و ترانه‌های از خاطر رفته‌ای که یگانگی و وحدانیت کهکشان و عالم را پدید می‌آورند و به وسیله کشفیات کلیو باکستر در مورد قوه ادراک سلول اولیه، به اثبات رسیده است. در کشور هندوستان، این انرژی نیروی حیاتی را پرانا¹ می‌گویند، اما به هر حال به هر نامی که باشد، شما هرگز نمی‌توانید بدون وجود آن زندگی کنید و در حال حاضر تنها قسمت کمی از این نیرو را مورد استفاده قرار می‌دهید.

فکر سه‌بُعدی شما می‌تواند از این انرژی استفاده کند تا آن را با آگاهی وابسته به گیتی بُعد چهارم سازگار و منطبق سازد (باطن رفیع شما)... و به شما اجازه دهد نور را رؤیت کنید... تا با هماهنگی هستی سازگار شوید، زیرا در میان این رنگها و پرده‌های موسیقی، تمام سحر و جادوی موجود در جهان شکل می‌گیرد و تمامی معجزات از آن آفریده می‌شود. راههای بسیاری برای تنظیم شدن وجود دارد. نه یک یا دو راه، بلکه راههای متعددی در اختیار جوینده است.

یکی از آنها، کشف و اختراع مهم تسلا مربوط به عصر دلو است، که من نام

آن را بشقابهای ارغوانی^۱ گذاشته‌ام (زیرا واژه دیگری نیافتم). این بشقابها از قلمروهای بالاتری به کره زمین فرستاده شده‌اند، آن هم از طریق فکر مردی که نیکولا تسلا را می‌شناخته و کشفیات او را کاملاً مورد بررسی و مطالعه قرار داده است، اما ترجیح می‌دهد ناشناس باقی بماند. همان‌طور که بسیاری از متولدان تیرماه که دارای بصیرتی عمیق‌اند، این‌گونه رفتار می‌کنند.

این بشقابهای آلومینیومی دارای قطب مثبت در دو اندازه ساخته شده‌اند. یکی از این انواع دارای ابعاد سه اینچ در پنج اینچ است و دیگری ابعادی در حدود یازده در یازده اینچ دارد^۲. تنها یک عدد از بشقابهای با اندازه کوچک قادر است کوهی از جادو و سحر پدید آورد، اما به نظر من بهتر است انسان برای هدفهای گوناگون، از هر دو نوع در اختیار داشته باشد. این بشقابها را با رنگ بنفش دارای قطب مثبت کرده‌اند (یعنی رنگی از طیف رنگین‌کمان که دارای پرتو شفا دادن است). ترکیب اتمی آنها تغییر داده شده است، به طوری که با ارتعاش با فرکانس بالای انرژی نیروی حیاتی به طنین درمی‌آیند. آن هم به گونه‌ای پیچیده که با انرژی شناخته شده یون‌های منفی مرتبط و متصل است. بشقابهای انرژی ارغوانی (نامی که من برای نشان دادن این وسایل انتخاب کرده‌ام) دارای میدان انرژی خاصی است که می‌تواند در هر موجود زنده‌ای (گیاه - حیوان - انسان) نفوذ کند.

انرژی نیروی حیاتی (یا پرانا) را می‌توان به چندین روش اندازه‌گیری کرد. یکی از آنها به کمک تجهیزات رادیونیکی است. با استفاده از این نوع اندازه‌گیری، سطح انرژی یک مرد یا زن متوسط که هنوز کاملاً به بصیرت لازم نرسیده است، امکان دارد مثلاً عدد ۲۰ را در مقیاس نشان بدهد. هنگامی که به این شخص بشقابی ارغوانی بدهید، عقربه بلافاصله تا ۹۰ یا ۹۵ افزایش پیدا خواهد کرد. البته در این سطح باقی نخواهد ماند، اما استفاده

۱. Purple Plate A، دیسک ارغوانی، صفحه ارغوانی یا بشقاب ارغوانی.

۲. بشقاب اول هفت و نیم در دوازده و نیم سانتی‌متر و بشقاب دوم بیست و هشت سانتی‌متر در بیست و هشت سانتی‌متر است. - م.

مداوم از بشقاب انرژی آن، شخص را به تدریج به عدد ۱۰۰ خواهد رساند که همواره بر روی این عدد باقی می ماند: یعنی بصیرت و ارشاد. مقیاسی بالاتر از ۱۰۰ نیز ممکن است نشان داده شود، زیرا انرژی نیروی حیاتی را نمی توان کاملاً، با هیچ وسیله ساخته شده امروزی، اندازه گیری کرد. به این ترتیب، استفاده از این وسیله جادویی عصر جدید، در نهایت ضرباهنگ و شدت فرکانس واحد آنگستروم در هر ثانیه شما را بالا خواهد برد که برای رشد و تکامل عرفانی شما، بسیار سودمند است، همین طور هم مسیر شما را برای تجدید حیات سلولها هموار می سازد. (به بخش ۹ مراجعه کنید. اما فعلاً نه!) این که این بشقابها دقیقاً چگونه عمل می کنند نبایستی برای شما مهم باشد، بلکه بیشتر باید به این نظر داشته باشید که چه کاری از دستش برایتان ساخته است. این بشقابها می توانند معجزات فراوانی بکنند که بعضی از آنها را خودتان کشف خواهید کرد، بنابراین در کتاب حاضر فرصت نخواهد بود از آنها برایتان حرفی بزنم، با این وجود چند نمونه کوچک را برایتان شرح می دهم.

نخست و مهمتر از همه، این بشقابها به کندی، اما با اطمینان قادر خواهند بود فرکانس ارتعاشی اشخاصی را که با آنها سروکار دارند، بالا ببرند، و این مهمترین وظیفه است. این بشقابها از ارتعاشات منفی موجود در غذاها، آب و سایر مایعات و توتون و غیره کم خواهد کرد. بسیار از اشخاص که از این بشقابها دارند، مواد غذایی و خوراکیهای آماده و بسته بندی شده ای را که از فروشگاه خریداری کرده اند، به محض آوردن به خانه، روی این بشقابها (از نوع بشقاب با اندازه بزرگتر ۲۸×۲۸ سانتی متر) به مدت ۱۵ دقیقه قرار می دهند و خوراکیها را به حال خود رها می کنند.^۱ جهانگردان اغلب عقیده دارند که آب کشورهای خارجی موجب بیماری آنان می گردد، اما اگر آب

۱. این کار را از این جهت می کنند تا خوراکیها و مواد غذایی از بیرون خریداری شده شان از ارتعاشات منفی رها شود و آنها بتوانند مواد غذایی سالم و عاری از ارتعاش منفی و یا هر نوع آلودگی در منزل مصرف کنند. — م.

مزبور به مدت ۲ یا ۳ دقیقه در این بشقابهای ارغوانی قرار گیرد و از انرژی آنها تأثیر پذیرد، دیگر منجر به بیماری این اشخاص نخواهد شد. سیگار نیز پس از پانزده دقیقه پس از قرار گرفتن در این ظرفها، ملایم‌تر می‌شود، همین‌طور هم میوهٔ آناناس که از طعم گس آن بلافاصله کاسته، و شیرین می‌گردد.

از نظر خود من، جالب توجه‌تر و یاری دهنده‌ترین چیز، مسئله مربوط به درد و ناراحتی است. (فروردینی‌ها تحمل درد ندارند!) اگر یکی از این ظرفهای ارغوانی را روی زخم یا سوختگی قرار دهید و یا به وسیلهٔ بند یا روبانی آن را در هر قسمت از بدن که درد می‌کند بگذارید (آن را به نقطهٔ حساس ببندید)، درمان و شفاپذیری آن قسمت از بدن تا اندازه‌ای چشمگیر افزایش می‌یابد، و درد و ناراحتی شخصی با سرعتی حیرت‌آور معمولاً بین ۵ تا ۱۰ دقیقه و به ندرت بیش از ۲۰ دقیقه، یا بسیار کم می‌شود و یا به کلی ناپدید می‌گردد. این کار به وسیلهٔ انرژی این بشقاب صورت می‌گیرد، یعنی موجب می‌گردد تا سلولهای زخمی و ناسالم (یا پوست زخمی) به هماهنگی و سرعت ارتعاشی طبیعی برگردد؛ به این ترتیب بهبود یافتن و ناپدید شدن درد، در نتیجهٔ بازگشت ناحیهٔ مبتلا به توازن و هماهنگی سابق خود است.

یکی از کارگران ساختمانی که به وسیلهٔ مقاطعه‌کاری استخدام شده بود که نوسازی خانهٔ من را در کلورادو به عهده داشت، روزی با سردرد و حشمتناک می‌گرن به سرکار آمد و آماده بود تا آن روز را مرخصی بگیرد، اما من یکی از آن بشقابهای کوچک را با بندی به دور سرش بستم و از او خواستم که سرش را به مدت پانزده دقیقه به حال خود رها کند. او احساس خجالت و حماقت می‌کرد، اما گفته‌های مرا پذیرفت و کمی بعد (کمتر از پنج دقیقه بعد)، هنگامی که از سردردش پرسیدم، او به عنوان پاسخ با سرعت و چالاکی تمام از نردبان بالا رفت و به کار می‌خکوبی پرداخت. سپس نگاهی به پایین، به سمت من انداخت و لبخندی زد و گفت: «از بین رفت. کاملاً از بین رفت!»

من لبخند او را پاسخ گفتم و مثل همیشه از این که می‌دیدم جادوی این

بشقاب هرگز از بین نمی‌رود احساس لذت و خوشحالی کردم و گفتم: «بسیار خوب، پس بشقاب ارغوانیم را به من بازگردانید.» اما او با حالتی نیمه‌جدی اظهار داشت: «امکان ندارد بتوانید این را از من پس بگیرید! من این را در تمام مدت روز روی سرم نگه خواهم داشت و بعد هم که بخواهم بروم خانه آن را با خودم خواهم برد!» البته او شوخی می‌کرد، اما من با مهربانی فراوان آن بشقاب را به عنوان هدیه به او دادم و او به قدری خوشحال شده بود که تصور می‌کرد چوب جادویی ساحران را به وی داده‌ام (که در واقع همین‌طور هم هست). در ضمن، هر شخصی که بخواهد دوست یا آشنایی را با این بشقاب‌های ارغوانی مداوا کند، از این بابت که مجبور است بشقاب را به آن شخص بدهد، ناراحتی فراوانی را تحمل خواهد کرد، به همین دلیل، عاقلانه‌ترین کار این است که برای اوقات ضروری، چند دست از این بشقابها در خانه داشته باشید. این داستان کوچک، تنها یکی از رویدادهای بی‌شماری است که من در مورد سردردهای شدید مردم با استفاده از بشقاب ارغوانی بی‌درنگ آن را درمان کرده‌ام.

باری دیگر (یکی از هزاران نمونه‌ای که در ذهن دارم)، یکی از دوستانم که سرگرم شکستن هیزم بود، بازوانش را زیاد حرکت داد، به طوری که در قسمت فوقانی بازوهایش دردی شدید پدید آمد و دچار قولنج شد و درست در آستانه تصمیم‌گیری بود که از شخصی خواهش کند او را با اتومبیل نزد پزشکی در وودلند پارک ببرد، که من او را روی کاناپه نشاندم و یک فنجان چای داغ برایش درست کردم و یکی از این بشقابهای ارغوانی را روی بازویش بستم. هنگامی که فنجان چایش را نوشید و یک برش کیک خورد، درد بازویش کاملاً از بین رفته بود و پنج دقیقه بعد، مجدداً به حیاط رفت تا هیزمهای باقی مانده‌ام را بشکند!

بله! به این می‌گویند پزشکی عصرجدید!

یکی دیگر از کارهای سحرآمیز این بشقاب (که بارها و بارها برای این کار، از آن کمک گرفتم) قابلیت آنی این ظرف برای از بین بردن حالت تهوع است.

هر بار، به هر دلیلی که احساس تهوع شدید می‌کنم با عجله به سراغ این بشقاب ارغوانیم می‌روم، سپس بر روی تخت دراز می‌کشم و آن را روی قسمت بالای معده‌ام قرار می‌دهم. بشقاب اندازه بزرگتر معمولاً در این اوقات بخصوص، سریعتر عمل می‌کند. اما اندازه کوچک آن نیز همان کار را انجام می‌دهد و تنها چند دقیقه بیشتر به درازا می‌کشد. استفاده از این بشقاب به این ترتیب، هر نوع احساس دل به هم خوردگی را در عرض پنج دقیقه (اغلب در محدوده زمانی یک تا دو دقیقه) از بین می‌برد! گاهی اوقات نیز تنها سی ثانیه طول می‌کشد. من نمی‌دانم بدون داشتن این دستگاه از بین برنده درد و ناراحتی و حالت تهوع، چه کار می‌توانستم بکنم؟ دوستان من در دوران بارداری و هنگام داشتن حالت تهوع صبحگاهی، طوری از این بشقابهای ارغوانی استفاده می‌کنند که انگار جواهراتی بی‌نظیر و گرانبها هستند!

بعضی از دوستان من، این ظرف را هنگام خوابیدن در میان بالش خود می‌کنند (در قسمت زیر بالش، نه محلی که سر قرار می‌گیرد) و تمام شب آن را در زیر سر خود می‌گذارند. این انرژی از هر چیزی عبور می‌کند، مگر فلزات. این اشخاص هنگام بیدار شدن از خواب از انرژی و نیروی بیشتری برخوردارند و احساسی دارند گویی هشت ساعت کامل خوابیده‌اند (حال چه واقعاً هشت ساعت خوابیده باشند یا خیر). شمار اندکی نیز پیدا می‌شوند که قادر به افزایش دادن سرعت ارتعاشی خود به این روش نیستند، زیرا آن قدر نسبت به این انرژی حساس‌اند، که تمام مدت شب را بیدار می‌مانند! به هر حال، استفاده از این بشقابها بایستی به یک یا حداکثر دو بار (شبها) در هفته محدود شود، آن هم برای بیدار شدن در روزهایی بخصوص، مثل داشتن قرار ملاقاتی مهم و نظایر آن.

و اما در مورد افزایش دادن فرکانس ارتعاشی خود با این بشقابها، بعضی از مردم با نصب کردن یکی از اینها در جیب بلوز یا کت خود به مدت سی دقیقه تا یک ساعت، قادرند انرژی جسمانی خویش را افزایش دهند و کمتر از خستگی و سستی بدن، گله و شکایت داشته باشند. البته هر انسانی با انسان

دیگر تفاوت دارد و آزمایش با این بشقابها به سرعت به هر شخص نشان خواهد داد مؤثرترین روش استفاده از آنها نسبت به واکنش شخصی، چه خواهد بود.

این بشقابهای ارغوانی نه تنها دارای قابلیت از بین بردن هر نوع درد در کمترین زمان و بیشترین سرعت و نیز یک سری معجزات کوچک دیگر است، بلکه کاربرد ویژه دیگری نیاز دارد که به نظر من، به راستی جالب توجه و می شود گفت باورنکردنی است. اما این مطلب حقیقت دارد و بارها و بارها آزمایش خود را پس داده است. به هر حال، هیچ راهی وجود ندارد که شما کاملاً از آن مطمئن شوید، مگر آن که خودتان از نزدیک شاهد آن باشید.

ما قبلاً خوانده ایم که هر شخصی با یک فرکانس از امواج نوری و فردی بخصوصی مرتعش می شود. این حقیقت یا واقعیت متافیزیکی است که پایه و اساس بسیاری از سحرها و جادوهای باورنکردنی به شمار می آید. بومیان جنگلهای جهان، اغلب به مبلغان مذهبی و سایر دیدارکنندگان اجازه نمی دهند که با دوربینهای عکاسی خود از آنان عکس بگیرند، آن هم به دلایلی دور از فرهنگ و عقل که از فکر دور از تمدن آنان سرچشمه می گیرد و حس ششم بسیار فعال و چشم سوم این اشخاص به آن شدت بیشتری می بخشد. آنان ادعا می کنند شخصی که از ایشان عکس می گیرد، به گونه ای اسرارآمیز، آنان را از قسمتی از روحشان جدا می سازد و قطعه ای از روحشان را به سرقت می برد.

این حقیقت ندارد. هر چند عکاس، سرعت و ضرباهنگ فرکانس آنان را سرقت می کند و این نباید برای شخصی که از فرکانس ارتعاشی فردی هر شخصی با خبر است، امری اسرارآمیز جلوه کند. در مراحل عکسبرداری، فرکانس فردی شخصی که جلو دوربین ایستاده است تا عکس او گرفته شود، به گونه ای در چاپ مثبت و منفی نشانه گذاری و منتشر می شود. از این رو، این بشقاب جادویی ارغوانی بخصوص تنها هنگامی کاربرد دارد که فیلم نگاتیو آن عکس (یا چاپ مثبت) از بین نرفته باشد، و دانسته شود که آن نگاتیو در

محلی وجود دارد، حال در خانه باشد و یا حتی در میان پرونده‌های عکاسی که عکس اولیه را انداخته است یا وقتی که دوربین‌های پولاروید مورد استفاده قرار گرفته است که با بیرون دادن فوری عکس، نگاتیو هم به همراه عکس در دسترس عکاس است.

حال فرض بگیریم که یک کودک، یا دولت یا شخص مورد علاقه‌مان (یا حتی همکار اداری ما یا رئیس اداره یا همسایه‌مان) رفتاری بسیار منفی و ناراحت‌کننده دارد، همچنان که همه ما گاه این‌گونه رفتار می‌کنیم و رفتارمان از حالت طبیعی بیرون می‌آید. شما می‌توانید آشکارا موجب تغییر دادن شخص یادشده شوید و رفتارها و واکنش‌های منفی او را به رفتارها و اعمالی مثبت دگرگون سازید (البته نه برای همیشه) اما دست‌کم تا دفعه بعد، از چه راهی؟ با استفاده از بشقاب انرژی ارغوانی خودتان به روش زیر (اما لطفاً به وی نگویید که سرگرم انجام دادن چه کاری هستید).

عکس چاپ شده شخص را، در حالی که رویش به زمین باشد، روی یکی از این بشقابهای کوچک ارغوانی قرار دهید. می‌توانید از عکس پولاروید نیز استفاده کنید البته به شرط آن که مطمئن باشید نگاتیو عکس مزبور هنوز از بین نرفته است. عکس یادشده را به مدت یک ساعت روی این ظرف بگذارید، نه بیشتر. اغلب اوقات، رفتار و حالت این شخص با گذشت مدت پانزده دقیقه تا بیست دقیقه دچار تغییرات حیرت‌آوری می‌شود و از شخصی لجباز، خودخواه، اعصاب خردکن، عصبانی، عبوس، یا حتی نجسب، به فردی خوش اخلاق، بدون تکبر، مهربان و خوش برخورد و دوست‌داشتنی مبدل می‌گردد.

شما حقیقتاً باید با چشمان خودتان شاهد این تغییرات بی‌درنگ و شگفت‌آور باشید تا گفته‌های مرا باور کنید. در عرض چند دقیقه، شخص مورد نظرتان با شما تماس خواهد گرفت، یا شخصاً به دیدنتان خواهد آمد، یا آن که شما با وی ارتباط برقرار می‌کنید و بنابه ناراحتی و سوء تفاهمی که پیش آمده است با شما در آن باره گفت و گو خواهد کرد، اما این بار تغییر کاملی در

خلق و خوی سابق خود داده است و اغلب به دلیل رفتار ناشایست قبلی خود، از شما تقاضای بخشش خواهد کرد. چندبار نخستی که این مسئله رخ دهد، به راستی دچار شگفتی خواهید شد... و تقریباً از این‌گونه قدرت انرژی به وحشت خواهید افتاد. شما در ضمن می‌توانید این کارها را پیش از آن که با شخص یادشده تلفنی یا رو در رو حرف بزنید، انجام دهید تا ملاقات یا گفت‌وگوی تلفنی خوب و هماهنگی داشته باشید. اما فراموش نکنید که هرگز به شخص موردنظرتان نگویید سرگرم انجام دادن چه کاری بودید یا هستید، در آن صورت مغز و فکر شخص یادشده قادر خواهد شد انرژی مثبت وارده را دفع و یا منفی کند.

این نوع انرژی دادن به کمک بشقاب ارغوانی هرگز نبایستی به دلیلی جزئی انجام گیرد و باید فقط در اوقاتی از آن بهره برده شود که به راستی وضعیتی مهم رخ داده و لازم است که ارتعاشات میان خود و شخص یادشده را به هر صورتی که هست تغییر دهید. در ضمن نبایستی نوعی جادوگری یا طلسم ابلیس‌پسندانه تلقی شود و مردم را مجبور سازید تصمیمی را که آزادانه گرفته‌اند، تغییر دهند، زیرا خواسته شما چیز دیگری است. این کار، سحر و جادوی سفید است و کارایی موقت دارد که برای مدت زمانی محدود ریتم ارتعاشی شخصی را از حالتی منفی به حالتی مثبت تغییر می‌دهد. به گونه‌ای واضح‌تر، اگر شخصی قبول نکرده است خواهش شما را بپذیرد، این انرژی قادر است تغییری در روحیه و دل و فکر این شخص پدید آورد، البته چنانچه فرد یادشده مایل باشد دل و فکرش را تغییر دهد و در ضمن، خودآگاهانه از چنین خواهشی بی‌اطلاع باشد. در غیر این صورت، این عملیات هیچ نوع تغییری در فکر و جان و روح شخص مزبور پدید نخواهد آورد. اما با وجود این، نتیجه رضایتبخشی دارد و آن این است که سطح درک و فهم جدیدی میان این شخص و شما پدید می‌آورد (نوعی آتش‌بس یا صلح و آشتی) که موجب خواهد شد هر دو طرف بتوانید با خواسته‌های متضاد و مخالف خود کنار بیایید و با روش دوستانه و ملایم و بی‌هیچ‌کینه و رنجشی در دل،

سوء تفاهمات خود را حل کنید و از بین ببرید.

این هم نمونه‌هایی از تجربیات شخص خودم: یکی از دوستانم که ساکن کلورادو اسپرینگز است روزی در کریپل کریک به ملاقات من آمد. او که بغض راه گلویش را بسته بود تعریف کرد شوهرش که وی را بی اندازه دوست می‌داشت، به فردی دایم‌الخمر تبدیل گشته است. او از هر روشی استفاده کرده اما هیچ چیز نتوانسته بود شوهرش را از نوشیدن مشروب بازدارد. شوهر این دوست من، مردی اساساً پایبند به اصول مذهبی و دارای قلبی مهربان بود و آن گونه که خودش اقرار می‌کرد، تمایل داشت از نوشیدن مشروب دست بردارد. اما قادر به این کار نبود. من از دوستم پرسیدم آیا می‌تواند یکی از عکسهای شوهرش را به مدت چند روز به من قرض بدهد؟ دوست من شگفت‌زده شد، اما یک عکس پولاروید شوهرش را که همیشه در کیف خود داشت به من داد. سپس با نوعی کنجکاوی بجا از من پرسید که قصد دارم با عکس شوهرش چکار کنم؟ از آنجا که می‌دانستم او هنوز به آن درجه از بصیرت نرسیده است که بتواند از فرکانسهای قدرتمند هماهنگی عالم هستی، چیزی درک کند، و با عقیده به این که ممکن است ناباوری وی به کمتر کردن نیروی انرژی کاری که خیال داشتم به انجام برسانم، منجر شود، پاسخی سربالا و نامفهوم دادم و با لبخندی گفتم: «آه! من خیال هیچ کاری ندارم مگر انجام اندکی جادوی سفید.»

دوستم مرا ترک گفت و با فرارسیدن شب، من عکس شوهرش را روی یکی از بشقابهای اندازه کوچک ارغوانی نهادم و به مدت یک ساعت به آن دست ن‌زدم. از آنجا که این کار را قبلاً هرگز با عکس انجام نداده بودم، دقیقاً مطمئن نبودم چه نتیجه‌ای به بار خواهد آورد.

روز بعد، دوست من از رستورانی که در آن کار می‌کرد تلفن زد و با خوشحالی آمیخته با حیرت فراوان گفت: «نمی‌دانی یک ساعت پیش چه اتفاقی افتاد! جیم در وقت صرف ناهار از محل کار خود به این جا آمد و به من گفت که تصمیم گرفته است از نوشیدن مشروب دست بردارد و گذشته از این

خیال دارد از این به بعد، هر یکشنبه به کلیسا برود. احساس کردم حرفهایش را از ته دل می‌زند. هرگز قبلاً این‌طور جدی حرف نزده بود. چکار کردی که این‌طور شد؟!»

به او گفتم که از شنیدن این مطلب بسیار خوشحالم و دیگر کاری به «چرا»ی قضایا نداشته باشد، فقط صبر کند ببیند شوهرش تا چه اندازه در تصمیم خود جدی است. دو ماه بعد دوست من به دیدنم آمد و گفت: «جیم حتی مرا نیز مجبور می‌کند هر روز یکشنبه با او به کلیسا بروم و در این چند وقت حتی یک قطره مشروب هم ننوشیده است.

یک سال پس از این ماجرا، شوهر دوستم هنوز هم لب به مشروب نزده بود. در این مدت دوستم را متقاعد کردم که با استفاده از عکس شوهرش و دعا و نیایش این کار را انجام داده‌ام و عکس پولاروید را به او بازگرداندم. اما متأسفانه دو سال پس از این ماجرا، او دوباره نوشیدن مشروب را از سر گرفت. تازه در آن وقت بود که درباره داستان بشقاب انرژی ارغوانیم حرف زدیم. خوشبختانه دوستم با شنیدن این داستان بدون هیچ ناباوری اظهار داشت که بدون هیچ تردیدی، و با ایمانی راسخ جادوی بشقاب ارغوانی را باور می‌کند.

با آن که شوهرش در آن زمان او را به طور قانونی ترک کرده بود تا به ایالتی دیگر نقل مکان کند، دوستم دوباره از من تقاضای کمک کرد و خواستار داشتن یکی از این بشقابهای ارغوانی شد. من یکی از بشقابها را به او دادم و اخطار کردم که با مشکلی جدی، مثل مشروب‌خواری، استفاده معمولی از این وسیله کافی نیست و نمی‌توان نتیجه‌ای مثبت را پیش‌بینی کرد و باید وقت بیشتری صرف شود تا تأثیری برجا گذارد. برای مثال، به جای پانزده تا بیست دقیقه معمول (برای درمان ناراحتی شوهرش) به وقت بیشتری نیاز است و دست‌کم چندبار در هفته باید از بشقاب استفاده کند. او این مطالب را درک کرد. این موضوع مربوط به سال گذشته است. هفته پیش، وی از کالیفرنیا به من تلفن کرد و گفت «جیم» مجدداً به کانون خانواده‌شان بازگشته و این بار

برای همیشه مداوا شده است. گویا جیم برای ترک مشروب خواری، در ایالتی دیگر به یک مؤسسه ترک اعتیاد مراجعه کرده و پیش از بهبود کامل مایل نبوده است نزد همسرش باز گردد. او می‌خواست کاملاً اطمینان یابد که از چنگال این عادت ناپسند رها گشته است. آنان اکنون همچون دو بلبلی عاشق و خوشحال و راضی، در کنار هم زندگی می‌کنند. طبیعتاً من نمی‌توانم صد درصد قول بدهم که به کمک این بشقابها می‌توان از شر اعتیاد مشروب خواری رها شد، اما آن را نفی هم نمی‌کنم و مسلماً هیچ آزاری نیز به شخص نمی‌رساند. کسی چه می‌داند؟ به هر حال هر چیز را باید آزمایش و تجربه کرد.

دلیل این که می‌گویم نباید عکسی را بیش از یک ساعت و ترجیحاً دوبار در هفته و نه بیشتر، روی یک بشقاب ارغوانی بگذارید این است که بعضی از مردم نسبت به این انرژی بی‌اندازه حساس‌اند و قرار گرفتن تحت تأثیر آن می‌تواند موجب فشار روحی در آنها گردد و حرکاتی عصبی از خود نشان دهند. اگر کسی به عمد، از آزمایش عکس برای نیتی شیطانی استفاده کند، واکنشی پدید نخواهد آورد زیرا قانون هستی، در مورد انرژی نیروی حیاتی این نتایج را کاملاً متوقف خواهد کرد و تمام فشار و ناراحتی عصبی را به شخص استفاده‌کننده از آن بشقاب برخواهد گرداند! این یکی از قانونهای جاودانی و شکست‌ناپذیر علم سحر و جادو است، به ویژه هنگامی که شخص بخواهد از چنین نیروی مقدس حیاتی برای مقاصد اهریمنی خود بهره بگیرد. تنها مواردی که باید نگران وقوع حالتی عصبی در شخص مورد نظرتان باشید، وقتی است که از این بشقاب برای نیتی خیرخواهانه استفاده کرده‌اید، البته حالت فشار عصبی مدت کوتاهی طول خواهد کشید و سپس از بین خواهد رفت، زیرا نیت شما این نبوده است که شخص مورد نظرتان را به عمد ناراحت و عصبی سازید. به غیر از این، استفاده‌کننده از این بشقابهای ارغوانی ممکن است اظهار پشیمانی کند که قصد داشته است موجب آزار و اذیت دیگری شود. حساسیت بعضی از مردم را نسبت به این

انرژی با نزدیک کردن این بشقاب‌ها به بیماران دارای امراض روانی در آسایشگاه‌های روانی می‌توان دریافت. این بیماران به گونه‌های متفاوت از خود واکنش نشان می‌دهند، اما همیشه با شدت. بنابراین توصیه می‌شود برای افرادی که از لحاظ روانی دچار مشکلات و ناراحتی‌هایی هستند و شما مایلید به آنان کمک کنید، هر بار تنها به مدت نیم ساعت، عکسشان را روی این بشقابها قرار دهید.

در مدتی که ممکن است دربارهٔ طبیعت عجیب انرژی موجود در این بشقابهای ارغوانی به تفکر پردازید، به ویژه در مورد عکس، بهتر است این را در خاطر داشته باشید که دانشمندان امروزی، چند سالی است که با موفقیت بسیار، سرگرم انجام دادن آزمایشهایی بر روی حشراتی هستند که اعضای بدنشان کنده شده است. بدین ترتیب که با تاباندن پرتو به عکس قسمتهای بیمار قادرند واکنش‌هایی در آن اعضا پدید آورند. البته منظورم دانشمندان سنتی است نه شماری اشخاص دیوانه که نام دانشمند را بر خود نهاده‌اند. در ضمن، باید اضافه کنم در هنگام گذاشتن عکس شخص موردنظرتان بر روی این بشقابها، هیچ اهمیتی ندارد که آن عکس متعلق به دیروز باشد یا هنگامی که شخص مزبور نوزاد و یا کودک بوده است، زیرا فرکانس ارتعاشی فردی تغییر نمی‌کند و همیشه یکسان می‌ماند.

تنها دردی که این انرژی ارغوانی با نیروی میدان خود قادر به از بین بردن آن نگشته است، با بررسی‌های شخصی خودم در مدتی بیش از ده سال، درد پیچ خوردگی عضلانی و نیز لغزش یکی از مهره‌های ستون فقرات (بیماری دیسک) و یا جابه‌جایی مهره‌های ستون فقرات است. تمام دردهای دیگر، با سرعت یا از بین می‌رود یا آن‌که تا اندازه بسیار زیادی کاهش می‌یابد. راستی فراموش کردم پیام مهمی را برای دوستداران گیاه بگویم: گیاهان خود را از آبی سیراب کنید که قبلاً بر روی این بشقابها نهاده شده باشند. (بعداً متوجه تفاوت‌های فاحشی که در هنگام رشد و پرورش از خود نشان خواهند داد، خواهید شد.) در ضمن می‌توانید یکی از این بشقابها را در

زیر گلهای تازه‌ای که از گلفروشی خریده‌اید، بگذارید، خواهید دید که عمرشان دو برابر می‌گردد. در مورد گیاهان، سحر و جادوی دیگری وجود دارد که همین محقق الهام گرفته از تسلا و گمنام، همراه با چندین اختراعات و کشفیات انرژی دیگر به اثبات رسانده است.

چنانچه مایل باشید از این بشقابهای ارغوانی و یا انرژیهای جادویی دیگری از نیروی حیاتی در اختیار خود داشته باشید می‌توانید به آدرس زیر بنویسید و از آنها درخواست ارقام موردنظرتان را بکنید:

ENERGY INNOVATION PRODUCTS
P.O. BOX 5011
SCOTTSDALE
ARIZONA - 85261
U.S.A

گمان نمی‌کنم در شرایط طبیعی مناسب باشد این‌گونه اطلاعات را در کتابی با این محتوا به مطالب آن افزود، اما از آنجا که عقیده دارم بذر چنین هماهنگی‌های فرکانس بالای عصر طلایی دلو و الهام گرفته شده از نیکولا تسلا را باید بر زمین افکار شما کاشت، می‌دانم شما خوانندگان عزیزم به این دلیل از دست من ناراحت نخواهید شد زیرا مایلم این اسرار ناگفته و این معماها و رازهای کهن را با شما شریک باشم. بنابراین لازم است نحوه به دست آوردن این وسایل را نیز برایتان بنویسم تا شما نیز بتوانید یک سری تحقیقات شخصی انجام دهید.

در ضمن، در مورد بهبود پزشکی به کمک استفاده از انرژی بشقابهای ارغوانی هیچ ادعایی وجود ندارد. این نوع معالجه به هیچ‌وجه نمی‌تواند جایگزین درمانهای طبی و مخصوص افراد وارد به علم پزشکی باشد، به ویژه در مورد مسایل جدی مربوط به سلامت که تنها پزشک متخصص از عهده آن برمی‌آید. من مطمئنم که خوانندگان این کتاب آنقدر منطقی فکر می‌کنند که برای مثال چنانچه دستخوش ناراحتی‌های شدید ریوی شدند،

بی درنگ به پزشک مراجعه کنند و این بشقابها را همه فن حریف ندانند. و اما در مورد سایر کارهای سحرآمیزی که قبلاً برایتان گفتم: نگران نباشید، خودتان خواهید دید این بشقابها چقدر می‌توانند مؤثر باشند و چنانچه تنها یک بار شاهد کارهای جادویی آن شوید، هرگز نخواهید خواست از بشقابتان جدا گردید و حاضرم به شما قول بدهم که از بسیاری داروهایی که امروز بر سر زبانهاست و سود هنگفتی برای سازندگانش به ارمغان می‌آورد نیز برایتان سودمندتر خواهد بود.

می‌خواهم نمونه دیگری از کاربرد این بشقاب ارغوانی برایتان تعریف کنم (بعدها خودتان نیز به کاربردهای متنوع و فراوان آن برای خود و نزدیکانتان پی خواهید برد): یکی از دوستان من که در کلورادو آموزگار است بهترین دارو را برای شاگردان ناراحت و بی‌ادب کلاسش یافته است. در کلاس این خانم آموزگار، یک صندلی قرار دارد که بر روی آن کوسنی گذاشته شده است. هیچ‌کس اجازه ندارد به آن کوسن دست بزند و یا به آن صندلی نزدیک شود. به این صندلی لقب کوسن سودمند جادویی داده‌اند. به هر دانش آموزی که رفتاری ناپسند و دور از ادب داشته باشد دستور داده می‌شود به مدت پانزده دقیقه بر روی آن کوسن قرار گرفته بر روی صندلی، بنشیند. هنگامی که دانش‌آموز به سر جای خود بازمی‌گردد، بار دیگر و دست‌کم به طور موقت به فرشته‌ای کوچک و مظلوم مبدل شده است! و طبیعتاً حدس زده‌اید که دوست من در زیر این کوسن یکی از همان بشقابهای ارغوانی را قرار داده است! به این ترتیب، این خانم نیز کاربردی شخصی از یکی دیگر از جادوهای این بشقاب را برای خود کشف کرده است.

بیش از پانزده سال است که شمار فراوانی از مردم، این بشقابها را مورد استفاده قرار داده‌اند. خود من بیش از ده سال است که از این بشقابها در اختیار دارم و هنوز هم، پس از گذشت این همه سال، تأثیری عالی و بی‌نقص دارند. هنگامی که ترکیب اتمهای آلومینیوم را تغییر دهند، تا ابد به این وضعیت باقی می‌مانند. این بشقابها شارژ نمی‌شوند و تنها طوری تغییر

ماهیت داده‌اند که با انرژی نیروی حیاتی عالم هستی مرتعش گردند. چیزی که نیکولا تسلا آن را انرژی آزاد می‌نامید.

و اما در مورد تفسیر انتخاب واژه بشقابهای ارغوانی که برای توصیف این انرژی برگزیده‌ام: علت آن است که این رنگ هفتمین پرتو را نشان می‌دهد و شعله بنفش، ویژه استاد آواتار است (که در طیف رنگین کمان آهنگین رنگ بنفش قرار دارد). منظورم گنت دوسن ژرمن است. در علم متافیزیک، رنگ بنفش، پرتو مداوا کننده و شفادهنده طیف به شمار می‌آید.

برای آن که به گونه‌ای هماهنگ به بخش بعدی کتاب برویم و به بررسی و مطالعه علم لغات (لگزیگرام) پردازیم، برای آشنایی با این بخش نمونه‌ای می‌آورم، واژه Violet (بنفش) ترکیبی از واژه‌های Love (عشق) و Live (زندگی کن) و همین‌طور هم کلمه I.ei (بگذار، اجازه بده) است. بنابراین Violet (بنفش) با ملایمت نجوا می‌کند که بهترین و کاملترین نسخه شفا برای هر نوع بیماری چیست... آیا مایلید خود، و یا دیگران را شفا دهید؟ اگر پاسخ شما مثبت باشد، پس این جمله را در خاطر نگه دارید:

نخست دوست بدار، Love! سپس بگذار زندگی کنند، Let Live!

* * *

چنانچه شما که کتاب را می‌خوانید، مرد هستید و اتفاقاً روزی پس از بازگشت به خانه همسرتان را دیدید که یکی از این بشقابها را به دور سر خود بسته و مبل یا کاناپه مورد علاقه‌تان را بدون هیچ دلیل منطقی به سمت جنوب بخاری دیواری اتاق تغییر محل داده است، نگران نباشید و تصور نکنید که انسان‌های فضایی در خانه شما فرود آمده و همسر عزیزتان را به زنی با این خصوصیات عجیب و غریب مبدل ساخته‌اند.

از آنجا که در حال حاضر عقاید ضد و نقیض فراوانی در مورد تاریخ آغاز عصر جدید دلو میان منجمان و ستاره‌شناسان وجود دارد و از آنجا که این کتاب بیشتر با مسئله عصر دلو در ارتباط است، تصور می‌کنم بهترین کار این باشد که این بخش از کتاب را با ابیاتی از کتاب آینده‌ام به پایان برسانم و سعی

کنم شکافی را که میان دو طرف مدعی تاریخ صحیح و واقعی آغاز
عصر جدید و طلایی وجود دارد، از بین ببرم:

به سخنان آنان که

پیوسته و با حالتی یکنواخت

همچون رسولانی متکبر و از خود راضی

و کاساندراهایی بدیمن

اظهار می‌دارند که

عصر دلو هنوز فرا نرسیده،

گوش ندهید!

به اشخاصی که میان خود بحث و جدل می‌کنند

و از حرکت قهقرایی نقطه اعتدال حرف می‌زنند

در حالی که به راهنمایی فرزندان اورانوس واقعی نمی‌نهند،

گوش ندهید!

این کودکان، از مسیر تنهایی و بیکسی

با شمعهایی روشن، عبور می‌کنند و

آواز صلح و دوستی می‌سرایند

تنها چیزی که ما می‌خواهیم...

دادن مجال دیگری به صلح است

ما همه در مدار تأثیرگذارنده نجومی مشابهی

از ارتعاشات نامنتظر دلو هستیم.

در واقع، چه از لحاظ نجومی و چه ستاره‌شناسی،

ما به این ارتعاشات عصر نوین

همان قدر نزدیکیم که زمین در قدیم،

به ارتعاشات لرزان عصر حوت نزدیک بود

آن هنگام که ماهی سمبولیک آیین مسیحیت

نخست در چشمه‌های گل‌آلود جهل و نادانی به شنا پرداخت

در این سیارهٔ تاریک و کسل‌کننده
 در زمانی که عزیمت خسته‌کنندهٔ مریم با کره و یوسف نجار
 به شهر اورشلیم
 و به سمت مهمانسرای شلوغ و پرجمعیتی
 که اتاقی برای سکونتشان نداشت،
 ختم شد،

(موضوعی که همچنان در این دوره نیز ادامه دارد)

شلوغی و نبودن جا...

هیچ اتاقی نیست

برای گرسنگان و بیخانمان‌ها

و یا بینوایان ناامید

در قلبهای خودخواه و جویندهٔ ما

هیچ اتاقی نیست

برای آنان که بالاپوشی از پوستی متفاوت برتن دارند

و یا صدای طبلی را از دور می‌شنوند

هیچ اتاقی نیست

برای آنانی که ستارهٔ دیگری را دنبال می‌کنند

حال چه ستارهٔ داود باشد،

یا ستارهٔ خرمن ایمان سرخپوستان هوپی،

پس، آیا جای شگفتی است که ما انقلاب جنسی داریم؟

که در زیر رعد و برق اورانوس و تأثیرات آن،

در مورد آرایش گیسوان، موسیقی، لباس، سیاست

و اعتقادات مذهبی

به لرزه درمی‌آییم؟

با زنانی که مدعی کشیش و راهب شدن‌اند

و اعتصابات‌هایی که در دانشگاه‌ها وجود دارد

و از سالهای هفتاد آغاز شد
 آیا شما منتظر فرارسیدن آنها نبودید آقای گالوپ
 و شما، آقای پل؟
 یا نکند ستارگان را مسخره می‌کنید
 و سیارات را نیز نادیده می‌گیرید؟
 و همچون منجمان نابینا و دیگر دانشمندانی که از آنان
 انتظار می‌رود این‌گونه عمل کنند،
 رفتار می‌کنید؟
 من تمامی این مردم را می‌بینم
 که در مهدکودک آگاهی و شناخت
 چمباتمه زده‌اند
 دانشمندان و روانشناسان
 استادان و منجمان
 اقتصاددانان و رأی‌گیرندگان
 و مردم، سیاستمداری تنها،
 که با حقیقت بازی می‌کنند
 همچون کودکانی که با مکعبهای رنگی حرف آ، ب، ث
 تفریح می‌کنند.
 «آ» برای خونسردی و بی‌عاطفگی
 «ب» برای فقدان بینایی
 و «ث» برای کوتاهی در انجام دادن وظیفه
 و هنگامی که ساختمانهای مکعبی آنها
 از اهمیت دادن زیاد آنها
 به مسایلی همچون اعتدال شب و روز در مناطق حاره
 بر زمین فرو می‌ریزد
 و غیره

آنها با شور و حال کودکانی
عصبانی می‌گردند و ضرباتی بر سر یکدیگر می‌کوبند
و با تخته‌های چوبی واقعیات یکدیگر را مجروح می‌سازند
پس سعی نکنید با مکعب‌های آ. ب. ث. خود

بر سر من بزنید!

مکعبهایی که با نیمه حقایق رنگ شده‌اند
ای شماهایی که چونان توماس بر هر چیز
شک می‌برید

شما هرگز نخواهید توانست،

شاخهای محکم قوچ را بشکنید

عصر دلو همین جا است!

و مدار پرتپش و قدرتمند و متضادش

که با انوار خورشیدی شیر نعره زن

درهم آمیخته است

(... اسد (مرداد) که علامت فلکی برعکس دلو است)

چنانچه توجهی به آن نگردد، آشکار خواهد شد

زندانی کردن عصر جدید در گمدهای علمی تان

با واژه‌های فنی کسل‌کننده و خسته‌کننده تان

آن را ناپدید نخواهند گرداند

بله، ارتعاش دلو اینجا است

و بیش از آن چه تصور می‌کنید

نزدیک است

دارد روح را می‌سوزاند

و فکر را به آتش می‌کشاند

با پرسشهایی بی‌پاسخ



علم لغات یا لکزیگرام
... و واژه دروئید

استفاده از واژه‌ها برای نفوذ و درک معانی واژه‌های کهن...
اسرار عمیق و عجیب موجود در زبان انگلیسی
و این که چگونه، با علم لغات می‌توان به اسرار واژه‌ها،
نامها، القاب، و عبارات پی برد

واژه‌های الهی، واژه‌هایی عالی و بلندمرتبه... مقدس،
واژه‌های مقدس!
شرقی‌ها می‌گویند که یک تصویر
ارزش ده هزار واژه دارد
اما چنین نیست!
تصویر و نقاشی بر کلمات برتری ندارد
با واژه‌هاست که حتی
این اعتقاد شرقی را می‌توان
بیان داشت
شکوه پنهان شده در هر داستان و افسانه‌ای
از کلمات آن درخشیدن می‌گیرد!
فقط با کلمات و واژه‌ها!
معجزه سرور و شادمانی روز پاک
که بر افسوس و تأسف مرگبار مرگ فایق می‌آید
در کلمات و واژه‌ها و لغات
بیان می‌شود!
کلمات چونان پرندگان،
بالهایی دارند
تا از آسمان افکار به پرواز درآیند

خدا کند همچون مار، عاقل و فرزانه باشیم
 و مانند کبوتر، بی آزار...
 واژه‌ها... این نوشته‌های مرموز روی کاغذ
 که فضیلت و خرد هر عصری را در خود جای داده
 و تجربیات و آموزشهای هر عاقل و فرزانه‌ای را حفظ کرده
 آه! چه زیبا است قافیه‌های دلربای زمانبندی مناسب لغات!
 واژه‌هایی قدرتمند که طنینی از حقیقت بر خود دارند
 کلمات که قادرند آواز بخوانند!
 بلی! لغاتی که طنین دارند و لغاتی که آواز می‌خوانند
 لغاتی از بهار و تمامی چیزهای نیک جهان... همچون بچه‌گره‌هایی کوچک و ناز

* * *

لگزیگرام^۱ (علم لغات) چیست؟ از این روش علمی می‌توان به شیوه‌های
 گوناگون بهره برد و معماها را حل کرد و به دل اسرار راه یافت. نخست، ما
 بایستی به ماهیت آن پی ببریم، سپس از نحوه محاسبه آن آگاهی خواهیم
 یافت... و سرانجام دلیلی که در پشت لغات وجود دارد و از قدرتی بس عظیم
 خبر می‌دهد.

از این رو، مطالب این بخش از کتاب به ترتیب زیر است:

- علم لغات چیست؟
- کاربرد آن چگونه است؟
- قواعد و قوانین مخصوص محاسبه آن
- تعدادی نمونه و مثال
- راز منشاء آن
- باز هم تعدادی نمونه دیگر
- و شاید... رازی نهایی

* * *

شما می‌توانید این علم را برای یک واژه تنها یا یک نام یا یک عنوان و لقب و خلاصه برای یک جمله کامل به کار برید. ما برای شروع، با واژه‌هایی تنها آغاز خواهیم کرد. هر واژه دارای معنی تغییرناپذیر ویژه خود است که حتی اگر بی‌درنگ آشکار نباشد، اما اصل مفهوم آن کلمه محسوب می‌گردد و به گونه‌ای دیگر، ژن آن تلقی می‌شود. در واقع لغت ژن (Gene) لگزیگرامی از لغت ژن‌گونه (Genotype) است، و به این ترتیب پایه و اساس معنای این لغت را در بردارد. گاهی اوقات، اصل و منشاء لغات و نحوه شکل‌دهی آنها به گونه‌ای عمدی و آگاهانه صورت گرفته است، مانند نمونه لغت Genotype و Gene. اما در برخی دیگر از موارد این‌گونه نیست.

بنابراین درک این مطلب بسیار راحت است که به چه دلیل مثلاً واژه شکست (Failure) فعل شکست خوردن (To Fail) را در خود جای داده است و به چه دلیل لغت نتیجه (Consequence)، کلمه توالی و ترتیب (sequence) را در خود دارد. (نخست انسان عمل می‌کند، سپس نتایج کارها به ترتیب نمایان می‌شود، نه؟) این کار زیاد آسانی نیست و همیشه مثل نمونه‌های بالا، پی‌بردن به لغات با وضوح کامل امکان ندارد. مثلاً این که به چه دلیل در لغت نتیجه (Consequence) واژه (Queen) ملکه وجود دارد؟ آیا این امکان هست که این لغت در عهد عتیق و دورانهای بسیار دور گذشته پدید آمده باشد که سلطنت در اجتماعی زن‌سالار وجود داشته، و این ملکه بوده که مجازات و نتیجه کارها را معین می‌کرده است؟ پاسخ مثبت است.

نه تنها همین‌طور بود، بلکه نباید هیچ تردیدی در این زمینه داشت. مثال دیگری که ممکن است برای شما اندکی دشوار باشد واژه (Ocean) اقیانوس است که لغت (Fion) مدت زمان بسیار طولانی را در خود جای داده است. پس از آن که شما مراحل تفکر مخصوص این علم را در خود پرورش دادید و بر علم لغات مسلط شدید، دلیل آن را درخواهید یافت.

همان‌طور که اینک مشاهده کردید، مقداری از درصد تمامی واژه‌هایی که در فرهنگ زبان انگلیسی وجود دارد، با آگاهی و به عمد با طرح و زمینه‌هایی

منطقی و تصاعدی آشکار به وسیله سازندگان لغات یا بر اثر استفاده‌های عمومی شکل گرفتند. با این حال، درصد زیادی از این واژه‌ها، در ناخودآگاه قومی ذهن نجواکننده گروهی عظیم شکل گرفت و زاده شد... واژه‌ها هستند که بزرگترین معماها و اسرار و عمیق‌ترین رازها را در خود پنهان کرده‌اند.

همچون سایر چنین اسرار مکتومی، ستاره مرموز علم لغات صلاح دانست در این نمونه، خود را در پس نقاب ملایم آناگرام^۱ (تشکیل لغت یا جمله‌ای از درهم ریختن کلمات یا لغات) که نوعی بازی با کلمات برای تقویت نیروهای ذهنی و سرگرمی است که در مجالس و مهمانیهای شلوغ از آن استفاده می‌کنند، پنهان سازد. اما علم لغات (لگزیگرام) تفریح و سرگرمی ذهنی محسوب نمی‌شود. لگزیگرام خود را در پشت آناگرام مخفی می‌کند تا دانش والاتر خرد برین را نمایان سازد. آنها خود را در جلو دید همه پنهان می‌سازند، یعنی درست در محلی که بسیاری از اسرار و رموز مکتوم و جادویی مخفی می‌شود و توجه هیچ‌کس را به خود جلب نمی‌کند و به این ترتیب کشف نشده باقی می‌ماند. یکی از بیشترین لذتهای موجود در تسلط بر این علم این است که انسان قادر می‌شود آن چه را از لحاظ تاریخی و علمی و مردمی تاکنون به کمک حس ششم حدس می‌زده، به یقین مبدل سازد و آنها را با تحقیق به اثبات رساند.

طبیعتاً تک‌تک واژه‌های موجود در فرهنگ لغات شما از این قانون پیروی نمی‌کند و لگزیگرام‌های با ارزشی ارائه نمی‌دهد. بنابراین، خواهش می‌کنم این مسئله را در نظر بگیرید و آن را فراموش نکنید. با این وجود، بسیاری از واژه‌های انگلیسی از خود و در خود، نوعی معنی دارد که آن واژه بخصوص را به گونه‌ای بیت یا شعر خلاصه شده درمی‌آورد و نقابی بر تصاویر سمبولیک و فرایافتهای مختلف می‌کشد. صرف وقت برای مطالعه و بررسی هر واژه‌ای که در افکار شما معنی بخصوصی دارد، می‌تواند جهان

1. Anagrams

(Uni - Verse)^۱ کاملاً جدید ادراک را در برابر شما بگشاید، به طوری که قادر شوید با تنها سروده راستین انرژیهای نیروی حیاتی هماهنگ شوید و با آنها همصدا گردید.

انجام دادن لگزیگرام می‌تواند ضدیتهای موجود میان قلمروهای مادی‌گرایی و روحانی را در ذهن شما یگانگی بخشد که مانند طوفان الکتریکی هیجان‌آور است. هنگامی که برقی آنی از درک را احساس می‌کنید که رعدی از شناخت مجدد حقیقتی فراموش شده، آن را همراهی می‌کند... که آن را ناگهان به خاطر آورید.

خلیل جبران^۲، عارف لبنانی نوشته است: «افکار به پرندگانی می‌مانند که هنگام حبس شدن در زندان واژه‌ها، در واقع می‌توانند بال و پر بگشایند، اما قادر به پرواز نیستند.» هرچند، هنگامی که واژه‌ها را با علم لگزیگرام مورد بررسی قرار دهیم، اندیشه‌های منتج شده، رها می‌گردند و می‌توانند پرواز کنند... نه تنها بر روی رنگین‌کمان، بلکه کیلومترها فراسوی آن.

برای مثال، هر شخصی که قادر باشد اندکی روی واژه Idea (اندیشه - فکر) که به قلمرو مادی‌گرایی تعلق دارد، تعمق کند و سپس از خود پرسد که چگونه با افزودن حرف I به Ideal (مطلوب - خواستنی) مبدل می‌گردد ("I" از واژه "I.ove" (عشق) که به قلمرو حکومتی عرفانی تعلق دارد) بی‌شک قادر خواهد بود در سحرگاه زیبا و بسیار غنی نوری آسمانی، به پرواز درآید.

بار دیگر تکرار می‌کنم: «واژه (Untied) به معنی جدایی - دوری و گره‌زده نشده، تنها با تغییر جا دادن دو حرف به کلمه (United) به معنی متحد - پیوند یافته، مبدل می‌گردد! نیروی درک و فهم شما می‌تواند این فکر را به سرعت به ذهنتان بیاورد که چنانچه دو انسان (یا دو ملت) از یکدیگر جدا گردند، تنها کاری که لازم است انجام دهند تا دوباره متحد شوند این است که دیدگاههای

۱. Univers، به معنی جهان و عالم است. در اینجا لیندا گودمن این لغت را از وسط نصف کرده و آن را به شکل Uni (تک - واحد) و Verse (بیت - شعر) در آورده است، به طوری که معنی تک بیت هم می‌دهد.

۲. Khalil Gibran (متولد دی)

خود را Re - Verse کنند (هم به معنی تغییر دادن و وارونه کردن و هم به معنی از نوساختن یک بیت شعر) یا بنابه گفته سرخپوستان امریکایی کافی است هر دو طرف قضیه، اندکی (به فاصله یک کیلومتر) با کفش‌های طرف مقابل خود راه بروند!

شما می‌توانید نه تنها با خواندن تعدادی کتاب، بلکه با مطالعه و بررسی بدون شتاب لگزیگرام‌ها، گهگاه به اندیشه‌ها و پاسخهایی دست یابید که ممکن است شما را به درک و فهم راست و دروغ بودن افسانه و اسطوره نایل سازد. گنجینه‌ای بس هنگفت در این پهنه وجود دارد... همین‌طور هم در موضوعاتی که از تاریخ جهان حذف شده است. (زیرا مثنی نادان که از برخی وقایع مهم گذشته خبر نداشتند، آن را به رشته تحریر درآورده‌اند و نیز به دلیل آن که نسلهای آینده را از آگاهی به سلسله‌ای از مطالب محروم نگه دارند.)

و اما در مورد تحقیق و کنجکاوی درباره تاریخ جهان: کلیسای انگلستان هنگامی تأسیس یافت که هنری هشتم (متولد تیر) از همسر خود کاترین داراگون^۱ اسپانیایی طلاق گرفت زیرا برای ولیعهدی او، پسری به دنیا نیآورده بود و تنها دختری زاییده بود به نام مری^۲.

هنری هشتم از همسر اولش طلاق گرفت تا با آن بولین^۳ عروسی کند. ازدواج مجدد هنری، پاپ آن زمان را که در رُم اقامت داشت چنان خشمگین ساخت که از واتیکان پیغامی برای هنری فرستاد و ضمن آن او را از عضویت در کلیسای کاتولیک رم طرد کرد. هنری با خونسردی و تکبر فراوان، کلیسای مخصوص خود را (که همان کلیسای انگلستان است) بنیان گذاشت و خود را رهبر و سرپرست آن نامید و از وفاداری خود نسبت به پاپ دست برداشت. هنگامی که کلیسای انگلستان شعبه خود را در امریکا برپا ساخت آن را کلیسای ایپسکوپال یا کلیسای اسقفی نامید. حال اجازه دهید واژه Episcopal را

۱ Catherine D' Aragon (متولد فروردین)

۲ Mary Stuart (متولد فروردین)

۳ Anne Boleyn (متولد خرداد) و مادر ملکه الیزابت II (متولد شهریور)

مورد بررسی قرار دهیم. در این واژه، جمله "Lose A Pope" (پاپی را از دست بدهید!) وجود دارد - کاری که آنان بدون تردید انجام دادند! در عین حال، واژه "Elope" وجود دارد به معنی فرار کردن زن و مردی برای ازدواج، یعنی کاری که هنری هشتم با همسر دومش آن بولین انجام داد. این که چرا در این لغت، کلمه Lics (دروغها) نیز وجود دارد، مطلبی است که خودتان باید روی آن تعمق کنید. به عنوان سرنخ، کمک کوچکی به شما می‌کنم: به زودی کتابی درباره راز سر به مهر تاریخ خواهیم نوشت. در ادعای آن که همسر دوم هنری در زندان سقط جنین کرد دروغهایی در تاریخ گفته شده است. (هنری برای ازدواج با زن دیگری تصمیم گرفت آن را به قتل برساند، بنابراین او را برای مدتی در زندان حبس کرد. - م.)

اما واقعیت این است که اندکی پیش از آن که سر از بدن آن بولین جدا گردد، به کمک زندانبانش مانر هوگز^۱ زایمانی زودرس انجام داد و پسری سرخ‌مو به دنیا آورد. زندانبان یادشده نوزاد را پنهانی از زندان خارج ساخت و او را ویلیام مانر نام گذاشت تا حقیقت را از هنری مخفی نگه دارد. طفل بزرگ شد و او نیز صاحب فرزندی گردید که نام او را مانر هوگز گذاشت. این طفل کسی نیست مگر جد هاوارد هوگز کنونی. بنابراین واژه Lics (دروغها) برای بیش از یک علت به لغت Episcopat تعلق دارد.

از آنجا که هر راز دیرین در وقت معین خود برملا می‌گردد (یعنی هنگامی که تصور شود زمینهای جوینده برای آن آمادگی دارند) و هرگز زودتر از موعد آشکار نخواهد شد، نتیجه می‌شود که عصر دلو، ناقوسهایی را به صدا درآورده است تا این راز از مجرای علامت کهنسال و دیرینه‌ای که من آن را لگزیگرام نامیده‌ام، برملا شود.

واژه لگزیگرام برابر با عدد مرکب ۲۷، عددی مناسب برای تعیین هویت آن (که از طریق علم و هنر اعداد که خواهر این علم به شمار می‌آید به ما ارائه شده است). لگزیگرام، ستاره‌شناسی، علم اعداد، گدها و رموزی عجیب

هستند و من دلیل بخصوصی دارم که پیش از همه علم لگزیگرام را در جمله بالا نوشتم.

این گدها هر سه کمک مؤثر و گرانبهایی است برای هر شخصی که تمایل دارد بیاموزد چگونه مردم و وقایع را تجزیه و تحلیل کند. شما دیگر بایستی معنای ماهیتها را از مطالعه بخشهای گذشته این کتاب، بخش علم اعداد درک کرده باشید. همان تعریف در مورد ماهیتهایی که با علم لگزیگرام مورد بررسی قرار می‌گیرد، به کار برده می‌شود. دانش و آگاهی‌های اساسی فراوانی درباره حیات و هستی می‌توان به کمک علم لگزیگرام به دست آورد. (این کار بهتر از مطالعه صرف، و خواندن سطحی و سرسری کلماتِ تمامی کتابهای دنیا، از جمله همین کتابی است که در دست دارید.) زیرا لگزیگرام به شما یاری می‌دهد حس ششم به خواب رفته‌تان را بیدار کنید و سبب شوید که این حس ششم با ملایمت و آرامش موجب باز شدن چشم سوم شما گردد. این کار به شما اجازه می‌دهد لایه‌های مختلف و فراوان از اسرار بی‌شماری را که در اطرافتان در چرخش است بررسی کنید و از معماهای بهشت و جهنم و هر دنیایی که میان آن دو قرار دارد، از جمله روابط پیچیده انسانی سردرآورید. هنگامی که در هنر لگزیگرام، در محاسبات خود استاد شدید امکان این هست که به اندازه آموزشهای یک گوروی بسیار فاضل و خردمند، اطلاعات و آگاهی کسب کرده باشید، زیرا این علم دارای کلیدی چنان حیرت‌آور از حقیقت است که تصور آن نیز امکان ندارد. اجازه بدهید به عنوان نمونه، واژه گورو (Guru) را از جنبه‌های مختلف هنر لگزیگرام در نظر بگیریم و آن را محاسبه کنیم. (البته این محاسبه مخصوص با محاسبات پایه‌ای این علم اندکی تفاوت دارد.)

اگر زبان انگلیسی بلد هستید سعی کنید واژه Guru (گورو) را جدا جدا، به صورت G - U - R - U (تلفظ هر یک از حروف با صدای بلند) سه مرتبه انجام دهید. هنگامی که این کار را کردید، شکل ویژه‌ای از حرف زدن پدید می‌آید که در هوا صدایی از خود تولید می‌کند. گویی خود این لغت دارد

می‌گوید: «عجب! جانمی جان! تو خودت هستی!»
یا به گونه‌ای دیگر:

Gee! You Are You

G U R U

این جمله درست همان مأموریتی است که هر گورو با آن به زمین می‌آید: یعنی آن که این آگاهی را بیاورد که شما نیز آواتار هستید، که شما نیز گورو هستید که شما نیز هدایت‌کننده هستید.

بله! درست است، عیسی پسر خداوند است، اما شما نیز پسر یا دختر خداوند متعال محسوب می‌شوید. البته در حال حاضر پسر یا دختر شیطان و شلوغ و نافرمانی بیش نیستید، اما شما فرزند خالق‌تان هستید. در الهیات آمده است که تقلید از مسیح کاری غیرممکن و پیش از آغاز محکوم به شکست است، زیرا تصور بر این است که چگونه امکان دارد انسانی ساده موفق به رسیدن به آن درجه از نیکی و افتخار و قدرت شخصی شود که رسول خدا بر آن دست یافت؟ عیسی برای این زاده شد تا حق تولد الهی ذاتی مردم را به آنان یادآوری کند و با فرشتگان به خواب رفته درون آنان سخن بگوید - یعنی باطن‌های رفیعشان.

رسول ناصریه تلاش فراوانی به خرج داد تا گفته‌هایش روشن و قابل درک باشد، به ویژه هنگامی که می‌گفت: «بنابه ایمانی که دارید با شما برخورد می‌شود.» به دیگر کلام: «من شما را شفا ندادم، برای آن که فردی استثنایی و مافوق شما بودم. این ایمان شما به من بود که موجب شد قادر به شفای شما گردم.»

اما از لحاظ روحانی، انسانهای کاهل و تن‌پرور، مدام یک پاسخ را

۱. امریکایی‌ها در هنگام تعجب یا خوشحالی، این اصطلاح را به کار می‌برند که در واقع حرف اول نام عیسی مسیح "J." (Jesus) است و از آنجا که نام بردن اسم پیغمبرشان گناه دارد، فقط به این اکتفا می‌کنند که بگویند "Gee!" - م.

می دادند: «استاد، مرا شفا دهید،» زیرا گفته پروردگار و دُکترین الهیت، نظم مورد نیاز برای فواید خود - شفایی را نمی طلبید و درخواست نمی کرد. برای آنان بسی راحت تر بود که بگذارند شخص دیگری این کارها را انجام دهد. عیسی مسیح در عین حال، پیوسته تکرار می کرد: «هر کاری که من کردم، شما نیز می توانید انجام دهید. بروید! و شما نیز همین کارها را به انجام برسانید... و حتی بیشتر.» خب پس می بینید؟ چگونه ممکن است شخصی به این روشنی سخن بگوید و کسی سخنان او را درک نکند؟ با این حال، مردم باز هم به تقاضا و استدعا و عجز و لابه از او پرداختند و ادامه دادند و پی در پی تکرار کردند: «استاد مرا شفا دهید!»

عیسی انسانی ساده بود و بس. اما در عین حال، مسیح نیز بود اما عیسی مسیح با عیسای ساده تفاوت داشت. با آن که هر دو یک جسم بودند. عیسی مسیح شخصی بود که به قدرت جاودانگی دست پیدا کرد (به بخش ۹ نگاه کنید). آن هم با تسلط یافتن بر جسم و ارتباطی هماهنگ با روح و باطن رفیع خویش... همان طور که شما قادرید این کار را انجام دهید و مانند او گردید. ظهور دوباره آن چیزی نیست که امروزه همه منتظرش هستند، همچنان که مأموریت کودک اورشلیم در دو هزار سال پیش چیزی نبود که یهودیها می پنداشتند. ظهور دوباره در قلب و دل هر مرد و زن روی زمین که نیت پاک و خیرخواهانه ای داشته باشند، صورت خواهد گرفت، همچنان که فرشته خداوند فرمود: «صبر داشته باشید، من برای انسانهایی که عزم و همتی والا دارند، چیزهای خوبی به ارمغان آورده ام.» این رمز یکی از اسرار برملا شده عید پاک نیز هست که هنگامی شناخته می شود که تمام مردم پی ببرند آنان نیز می توانند مسیح هایی باشند (که هیچ یک بر دیگری برتری ندارند) و دارای قدرتهای والا، که مدتهای مدیدی است آنها را از خاطر برده اند.

اجازه دهید مدرکی از این حقیقت جاودانه در مورد این حق تولد شگفت آور را که از بدو تولد در هر شخصی موجود است به کمک لگزیگرام پیدا کنیم و ارائه دهیم. حقی که تمام فرشتگان سقوط کرده ساکن زمین دارند.

آیا این امکان وجود دارد که هر مرد یا زن، در طول مدتی که عیسی مسیح زندگی کرد، بتوانند به مسیح دیگری مبدل شوند؟

واژه Messiah (ناجی ظهور کننده)، واژه‌ها و جملات پرطنین زیر را برای اشخاصی که چشم سوم خود را بر روی حقیقت گشوده‌اند، به عنوان پیام به ارمغان آورده است:

HE IS HIM او همان است.

HE IS SAME AS HIM او درست شبیه اوست.

HIE IS SHE او (مذکر) همان زن است.

SHE IS HIM او (مؤنث) همان مرد است.

HE IS SAME AS ME او (مذکر) درست مانند من است.

I AM SAME AS HIM من درست مانند او هستم.

SHE IS SAME AS HIM او (مؤنث) از لحاظ شباهت مانند او (مذکر)

است.^۱

در لغت "Messiah" همچنین واژه Mass (به معنی مراسم و آیین عشاء ربانی در مذهب کاتولیک) وجود دارد. این لگزیگرام پیامی بسیار آشکار است. به ویژه برای کسانی که از هوش و حس ششم خود بهره بگیرند. اشخاصی که از این دو صفت استفاده کرده باشند، متوجه شده‌اند که ۳ حرف صدادار موجود در واژه Messiah (م - سی - آ) به اضافه شش (۶) حرف الفبای موجود در آن، ما را به یاد اسرار اعداد ۳ - ۶ - ۹ در علم اعداد می‌اندازد. دوباره این معما ظاهر می‌شود! سه حرف صدادار همان تثلیث مقدس خود خودتان است. شش حرف جداگانه الفبا همان عدد ۶ ونوس است که به معنی عشق و ۳ و ۶ با همدیگر عدد ۹ را به دست می‌دهند، همان آلفا - امگا - آغاز و پایان - خلاصه آن که جمع کل حروف موجود در نام Messiah هفت عدد است. ۷... عدد روحانی و عرفانی که در ابعاد والاتر ارتعاش خود است.

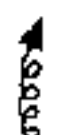
۱. لازم به ذکر است که تمام جملات بالا از داخل کلمه Messiah به دست آمده است و دقیقاً همان حروفی که در این لغت است، در ساختار این جملات متعدد دیده می‌شود. - م.

این تنها یکی از نمونه‌هایی است که با آن (به وسیله علم لگزیگرام) می‌توانید افکارتان را به سوی آشکارسازی جزئی یا اساسی موجود در جهان سوق دهید، که ممکن بود هرگز هیچ دلیلی برای تفکر و تعمق در مورد آنها نداشته باشید. من این روش را چرخش مارپیچ یک لغت^۱ نام نهاده‌ام. البته از این روش می‌توانید برای نام، یا عنوان، یا جمله نیز استفاده کنید و موجب شوید که افکارتان به سمت بالا صعود کند و قدرت نفوذ به جایی را داشته باشد که هر رازی در همان‌جا زاده شد. شبیه پیچ‌گوشتی ذهنی و... این بهترین شباهتی بود که قادر شدم برای آن پیدا کنم.

قوانین ویژه علم لگزیگرام در عین حال که با قوانین بازی فکری آناگرام شباهت بسیار دارد، با آن کاملاً متفاوت است. شما هرگز نباید تصور کنید لگزیگرام با آناگرام شبیه، و مترادف است. آناگرام نوعی بازی ذهنی سطحی است، حال آن‌که لگزیگرام نوعی جویندگی و روندی عرفانی و جدی است برای افشاء کردن اسرار و معماها.

هنگامی که به کمک لگزیگرام از اسرار پرده برمی‌دارید، ابتدا بایستی فهرستی از واژه‌های موجود در آن لغت واحد (نام یا لقب یا عبارت) تهیه کنید. این را نیز فراموش نکنید که لازم نیست از تمام واژه‌هایی که پیدا کردید، در لگزیگرام نهایی خود بهره ببرید، فقط کافی است از آن اندازه استفاده کنید که برای روشن ساختن معمایی که در صدد یافتنش هستید، بسنده است.

پس از آن که فهرست واژه‌های خود را به دست آوردید، به باطن رفیعتان فکر کنید، خود را با آن تنظیم کنید و با بصیرت و استفاده از حس ششم، کلمات را در روی یک ورق کاغذ دیگر، در کنار هم قرار دهید تا جملات یا عبارات کوتاهی تشکیل دهید. سپس غریزه شما بر وجودتان سایه خواهد افکند و فکر شما را با الهام در بر خواهد گرفت. آنگاه وقت آن می‌رسد که شما واژه‌ها را به صورت طرح و نقشه‌ای منظم، روی صفحه‌ای کاغذ بیاورید. این کار موجب می‌شود به مطالب بسیار عجیب و حیرت‌آوری پی ببرید،

۱. Spiraling، صعود به بالا به این شکل  - م.

گاهی چنان متعجب می‌شوید که ممکن است با صدای بلند فریاد بزنید و از شدت لذت کشف ندانید چه واکنشی از خود به نمایش بگذارید.

اندکی تمرین لازم دارد، همین و بس. سپس زمانی فرا خواهد رسید که ناگهان متوجه می‌شوید شما نیز قادر به این کار شده‌اید و احساس خواهید کرد که انگار شخصی چراغ پرنوری را در اتاقی تاریک روشن کرده است. پس از این، واقعیت نیز برایتان به قدری سهل و آسان جلوه خواهد کرد که گویی سرگرم خوردن چیپس یا بادام زمینی هستید و دیگر تمایلی ندارید از این کار دست بردارید. طوری خواهد شد که حتی ممکن است وسوسه شوید به هنگام نداشتن کاغذ در دسترس، بر روی دیوارها بنویسید! بنابراین، به همین دلیل، بهتر است چنانچه می‌خواهید لگزیگرام‌های شخصی تهیه کنید، همیشه دفترچه یادداشت کوچکی به همراه خود داشته باشید و مداد یا خودنویسی نیز در کیف یا جیب خود نگه دارید. من با شرمندگی بسیار باید اعتراف کنم یک‌بار چنان وسوسه شده بودم که نزدیک بود فهرست لغات به دست آمده‌ام را بر روی آباژور یکی از دوستانم بنویسم! اما درست سر بزنگاه بر خود مسلط شدم و نگذاشتم کاری زیانبار از من سر بزنند. گاه نیز متأسفانه از شدت هیجان و عجله، لگزیگرام‌های خود را روی میچ و کف دستهایم نوشته‌ام، به ویژه هنگامی که از یک فریافت ناگهانی به تعجب و شگفتی می‌افتادم و اتفاقاً کاغذ یا دفترچه‌ای در دسترس نداشتم! به این دلیل است که پیش از شروع، خریدن یک دفترچه یادداشت و یک مداد را به شما توصیه کردم و با استفاده از تجربیات گذشته‌ام شما را آماده ساختم!

علم لغات بی‌شک می‌تواند آدرنالین موجود در خون بدن انسان را به گونه‌ای مقاوم‌ناپذیر به غلیان آورد و بسیار به سختی می‌توان عنان آن را در اختیار گرفت، به ویژه هنگامی که در مسابقه حل معماها و اسرار جهان، اسب شما، از دروازه فکرتان با عجله بیرون دویده باشد. آیا از قانون زیرا در بخش علم اعداد چیزی در خاطر دارید؟ علم لغات نیز قانون زیرایی دارد.

فرض بگیریم شما می‌خواهید نام شخصی را لگزیگرام کنید و در

میان کلمات و لغاتی که پیدا کرده‌اید، واژه Liar (دروغگو) یا جمله He Lies یا She Lies (او (مذکر) یا (مؤنث) دروغ می‌گوید) یا هر واژه منفی دیگر مثل Thief (دزد) یا Steal (دزدیدن، به سرقت بردن) خلاصه هر واژه‌ای که نشان دهنده عملی منفی یا خصوصیت منفی اخلاقی باشد وجود دارد، در این اوقات هنگامی که کلمه‌ای منفی ظاهر می‌شود، و در میان حروف الفبای موجود در نام (یا عنوان یا لقب) این شخص حروف N یا O و یا N و O و T وجود نداشته باشد، پس این شخص به راستی مشکلی دارد و بایستی حتماً نام خود را عوض کند، تا آن لغت منفی یا جمله منفی را از بین ببرد و در عین حال اسمی جدید برای خود پیدا کند که دارای ارتعاش عددی مناسب و مطلوب و خوش‌یمن باشد. در ضمن، شخص مزبور باید سعی کند بر این صفت منفی اخلاقی خود تسلط یابد.

حال اگر در لغت یا نام شخصی حروف N و O و T و یا N و O وجود داشته باشد می‌توان از آنها برای نفی استفاده کرد، برای مثال در جایی که قبلاً جمله He is a liar (او دروغگوست) را یافته بودیم، می‌توانیم Not (نیست - نفی) را به آن اضافه کنیم: He is Not A Liar (او دروغگو نیست) یا در جایی که Lies (دروغها) وجود داشت بنویسیم: No Lies! (هیچ دروغی). حال چنانچه همان‌طور که قبلاً گفتم این حروف N و O و T وجود نداشته باشند تا از ارتعاشات منفی نام کم کنند و آن را باطل سازند و در ضمن حروفی که بشود با آن لغت Yes (بله) را پدید آورد، ساخته شود، باعث خواهد شد تا این کلمات منفی را این‌گونه بنویسیم: Is He A Liar? (آیا او دروغگو است؟) Yes (بله). یا آن‌که: "Does She Lie?" (آیا او (مؤنث) دروغ می‌گوید؟) Yes! (بله!)

هرچند هنگامی که واژه‌ای منفی ظاهر می‌شود و حروف N و O و همین‌طور هم N و O و T نیز دیده می‌شوند (به عنوان واژه‌های No و Not) می‌توانند به گونه‌ای که در بالا ذکر کردم تأثیرات نامطلوب را از بین ببرند (البته با در نظر گرفتن این واقعیت که حروف Y و I و S به معنی Yes نیز وجود

نداشته باشد). اگر این وضعیت رخ داد، به این معنی خواهد بود که شخص (یا واژه مورد نظر تان) به آن صفت و خصوصیت منفی اخلاقی که یافته‌اید، متهم شده، اما گناهکار شناخته نشده است. این شخص (یا واژه) تنها هنگامی به راستی مجرم و گناهکار است که لغت Yes (بله) در لگزیگرام شما ظاهر شود و هیچ‌گونه اثری از حروف N و O و T در نام یا واژه مورد نظر تان وجود نداشته باشد. به خوبی حدس می‌زنم که ممکن است این توضیحات برایتان پیچیده و دشوار جلوه کند اما چنانچه این قسمت را چندبار بخوانید به مفهوم آن پی خواهید برد، زیرا اساساً توضیحی منطقی و عقلایی است. در علم لگزیگرام قانون زیرای ثانوی، الزامی است. این کار موجب می‌شود شما بدون دلیل و مدرک، شخصی (یا چیزی) را به بودن یا انجام دادن آن کار منفی (یا خصوصیت منفی اخلاقی) متهم نکنید.

در این قسمت باقی مانده قواعد محاسبه علم لغات را برایتان می‌نویسم. اگر این قواعد را در نظر نگیرید، هیچ چیز صحیح و درستی نخواهید آموخت و کارت‌تان هیچ ارزش و اعتباری نخواهد داشت.

۱ - هر حرف موجود در لغاتی که پیدا می‌کنید بایستی در واژه یا نام یا عنوان یا عبارت اولیه که شما مشغول محاسبه آن هستید، وجود داشته باشد. شما می‌توانید از هر حرف موجود در واژه اصلی، چندین بار استفاده کنید و هر بار لغت تازه‌ای به دست آورید، اما به خاطر داشته باشید که در یک واژه، یک حرف را نمی‌توانید بیش از همان یک بار به کار ببرید. برای نمونه شما نمی‌توانید لغتی مثل Wishes (آرزوها، امیال، خواسته‌ها) را با کمک لگزیگرام پیدا کنید چنانچه در واژه یا نام یا جمله اصلی شما تنها از یک S استفاده شده باشد. اما چنانچه در واژه اصلی دو حرف مشابه مثل دو "E" یا دو "R" وجود داشته باشد، اجازه چنین کاری را خواهید داشت. برای مثال واژه Moonlight (مهتاب) دو "O" دارد، بنابراین شما می‌توانید هر دو "O" را در لغت لگزیگرام شده‌تان به کار ببرید.

۲ - ممکن است واژه یا نام یا جمله‌ای که دارید با علم لگزیگرام محاسبه

می‌کنید بیش از چهار حرف (از پنج حرف صدادار) یعنی A - E - I - O - U نداشته باشد؛ بهتر است که در لغت یا واژه اصلی تنها دو یا سه حرف صدادار بیشتر وجود نداشته باشد، زیرا باید به خاطر بسپارید که چهار حرف صدادار در یک لغت زیاد مطلوب نیست ولی امکان پذیر است. اما هرگز هر پنج حرف صدادار در یک لغت یا کلمه واحد به کار برده نمی‌شود. اگر اتفاقاً در لغت یا نام یا جمله‌تان، از هر پنج حرف صدادار استفاده شده بود، نشان دهنده آن است که این لغت ابداً مایل نیست مورد محاسبه لگزیگرافی قرار بگیرد و بیش از آن پیچیده و دشوار است که به شما اجازه دهد چیزی از اسرارش درک کنید.

۳ - واژه یا نام یا جمله اصلی امکان ندارد بیش از پانزده حرف مختلف الفبا را در خود بگنجانند. اما این امکان هست که در واژه اصلی، یک حرف الفبا بیش از دو بار نیز مورد استفاده قرار گیرد (مثل نمونه حرف "O" در: Moonlight Sonata (ترانه پیاوویی مهتاب). در این موارد تکرار یک حرف بخصوص نباید مهم تلقی شود و تنها بایستی آن را یک بار شمرد. تکرار می‌کنم: نباید بیش از ۱۵ حرف مختلف الفبا، وجود داشته باشد، و تکرار یک حرف در این قانون صدق نمی‌کند و بایستی آن را فقط یک بار شمرد. برای نمونه: واژه اصلی من، لغت Moonlight است که دارای دو حرف صدادار I و O، و هشت حرف الفبا دارد، نه ۹ حرف (فقط حرف "O" اولی حساب است، نه دومی).

۴ - قواعد موجود در ماده دو و سه به این دلیل وجود دارند که چنانچه واژه اصلی (یا نام یا جمله) پنج حرف صدادار داشته و بیش از پانزده حرف مختلف الفبا را در خود گنجانده باشد، این امکان برایتان پیش خواهد آمد که با این لغت دراز، هر کلمه و واژه‌ای را که در فرهنگ لغات نیز موجود باشد، پیدا کنید و بسازید و این لگزیگرام بخصوص، هیچ چیز شخصی و با ارزشی را برای شما آشکار نخواهد کرد.

۵ - با واژه اصلی، هر اندازه که مایلید، واژه، نام، یا عبارت بسازید. سپس آنها را بخوانید: با دقت نگاهشان کنید، از حس ششمتان بهره بگیرید تا قادر

شوید از لغات پیدا شده، جمله‌هایی کوتاه بسازید. در آخر، لگزیگرام نهایی خود را کامل کنید (آن هم با حروف درشت)، همان‌طور که در نمونه‌های صفحه بعد مشاهده خواهید کرد. چنانچه لازم باشد، این اجازه را دارید که در اواخر کارت‌تان، یک (A) یا یک (The) یا یک (But) (البته در میان پرانتز) بیفزایید تا به جمله‌تان، معنی بیشتری بدهید، اما نبایستی با زیاده‌روی در این کار، از اسم مشخص (The) و اسم نامشخص (A) و لغت اما (But) سوءاستفاده کنید. تنها هنگامی این کار میسر می‌گردد که لازم باشد معنی و مفهوم کامل لگزیگرامتان را بهتر درک کنید. با مطالعه لغات واحد و لغات ترکیب شده‌ای که به عنوان مثال برایتان در پایین ذکر کرده‌ام، به طرزی روشن یاد خواهید گرفت چگونه لگزیگرام‌های شخصی خودتان را محاسبه کنید^۱.

لغات اصلی	لگزیگرام
Diplomacy: سیاست - دیپلوماسی	Mad Policy: روش بد، خط‌مشی
Moonlight: مهتاب	Thin Gloom: تیرگی ضعیف
Weird Nightmares: کابوسهای عجیب	Withering Dreams: رؤیاهای
	ویرانگر
I.M.S Pinafore: نام کشتی سلطنتی پینافورا	A Name Of A Ship: نام
	یک کشتی
The South Sea Islads: جزایر آبهای جنوب	A thousand Islets Shine
	هزاران جزایر کوچک می درخشند
Republican: جمهوریخواه	Incurable Clan: جبهه و گروه علاج‌ناپذیر
Democreat: دموکرات - حکومت ملی	Rated Comic: کم‌دین با نرخ

۱. البته این مستلزم آن است که خواننده عزیز تا اندازه زیادی به زبان انگلیسی تسلط داشته باشد تا بتواند به جستجوی کلمات و واژه‌های دیگر انگلیسی پردازد و قادر به انجام این محاسبات مخصوص گردد. - م.

لغات اصلی	لگزیگرام
South: جنوب	So Hot: چه قدر گرم!
North: شمال	Not Hot: گرم نیست
Armageddon: روز رستاخیز	Mad God Near: خدای عصبانی در نزدیکی
Postage: پست	Paste To Pages: چسب به صفحات
Violent: خشن و وحشی	No Love: بی عشق
Murder: قتل	Red Drum: طبل سرخ

حساسیت و قابلیت درونی و حس ششم و استعداد ذاتی خود را برای چرخش ماریچ آخربین خط فهرست: قتل و طبل سرخ بیازمایید. آیا متوجه می شوید به چه دلیل این لگزیگرام به دست آمده است؟ و از نظر حس ششم یا حس باطنی معتبر است؟

بسیاری از واژه‌ها، پیام پرمعناتر و در عین حال اسرارآمیزتری را برای انسان دارند، حتی بیش از آن که نخستین بار به هنگام ظاهر شدن در زبان انگلیسی قرار بود داشته باشند. در حقیقت انسانها نیستند که در واقع واژه‌ها را پدید می آورند، کلمات از وجودهای شخصی خود، تصور و زاده می شوند، با روح ویژه خود که به زودی دلیل آن را درخواهید یافت. کلمات زنده هستند. آنها زندگی می کنند. به زودی مدارک مبنی بر این گفته ام را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

لگزیگرام‌ها ممکن است مسخره، عامیانه و مبتذل، جدی و یا مقدس باشند. نمونه‌هایی که در بالا ذکر کردم به ترتیب تا حدی مبتذل و مسخره و یا تا اندازه‌ای جدی بودند. با این حال، حتی آن کلمه مبتذل نیز کنایه‌های ظریفی دارد. مدرکی که نشان می دهد انسانها آگاهانه، واژه‌هایی را پدید نمی آورند، در لگزیگرامی که از واژه Democratic به دست آمده است، ثابت می شود. آیا ممکن است طرفداران گروه دموکراتها، آگاهانه واژه‌ای ساخته باشند که رفتار و منش سیاسی آنان را چیزی خنده دار بیان می کند؟ آیا جمهوریخواهان،

آگاهانه نامی برای توصیف جبهه‌شان ساخته‌اند که سیاستهای محافظه‌کارانه آنان را درمان‌ناپذیر و لاعلاج جلوه دهد؟ و باید قبول کرد خنده‌دار و علاج‌ناپذیر معانی مناسبی از رفتار هر دو این احزاب سیاسی در بعضی اوقات است.

این حقیقت دارد که در نام خواننده مشهور اپرا بورلی سیلز لغات: Silvery Bells (ناقوسهای سیمین) وجود دارد، نمونه بارزی از جنبه‌های مجذوب‌کننده علم لغات است که امکان دارد در این مثال اندکی مبتذل جلوه کند. پدر و مادر بورلی با گذاشتن این اسم بر روی دخترشان، نمی‌دانستند که کیفیت عجیب صدای دخترشان را منعکس ساخته‌اند. بنابراین شاید آن‌قدرها هم که تصور می‌کردید، لگزیگرام جلف و مبتذلی نباشد!

حال لگزیگرام رهبر مبارزه طرفداران حقوق زن را برایتان می‌آورم که هیچ چیز مبتذل یا مسخره‌ای در بر ندارد. نام این خانم Gloria Steinem (گلوریا اشتاینم) است و به ما می‌گوید: Gloria Smites men! (گلوریا با مردها گلاویز می‌شود!) البته گو این که مردها به راستی هم اندکی به تنبیه شدن نیاز دارند! پس گلوریا به کارت ادامه بده!

یکی از بهترین مدارک معتبر در مورد علم لغات این است که لگزیگرام نام یک شخص را نمی‌توان برای توصیف و توضیح دادن خصوصیات یک شخص دیگر انتقال و یا مورد استفاده قرار داد.

هیچ دلیلی ندارد که در نام گلوریا ناقوسهای سیمین وجود داشته باشد، بنابراین وجود هم ندارد. درست همان‌گونه که در نام بورلی سیلز جمله او با مردان گلاویز می‌شود گنجانده نشده است. ناقوسهای سیمین به بورلی سیلز تعلق دارد و او با مردان گلاویز می‌شود به گلوریا اشتاینم. بنابراین لگزیگرام‌ها تغییرپذیر نیستند و نمی‌توان آنها را جایگزین کرد زیرا آنها از حروف الفبای موجود در نام شخص (یا جمله یا لغت بخصوصی) زاده شده‌اند. هیچ جای بحث و مجادله در این مورد وجود ندارد و مدارک محکمتری از آن را در

نمونه‌های دیگر، به هنگام لگزیگرام کردن نامهای مشاهیر جهان در همین بخش از کتاب ملاحظه خواهید کرد.

من لغات واحد دیگری را نیز به عنوان مثال برایتان خواهم نوشت، اما پیش از ادامه دادن و برای آن که کاملاً از این علم لذت ببرید و آن را درک کنید، لازم است از این علت حیرت‌آور آگاه شوید که به چه دلیل زبان انگلیسی دارای چنین قدرتی عظیم... و چنین شعور و ذکاوتی خیره‌کننده است. ما در بخش ترانه‌های فراموش شده از اهمیت بیش از اندازه صوت (در مورد هماهنگی و تطابق زمانی عالم) مطلع شدیم. این آگاهی می‌بایست شما را برای درک و فهم قدرت عظیم واژه‌ها آماده می‌کرد. اما... به چه دلیل بایستی لغات با چنین قدرتی مرتعش باشند؟ چرا این چنین اسرار پیش‌بینی نشده‌ای در خود دارند؟ از چه رو قادرند اسرار و معماهایی به این فراوانی را حل کنند و در عین حال این همه درد و ناراحتی و بلوا و همه‌پدید آورند؟ این ماهیتهایی که نام کلمات را گرفته و به نژاد زبان انگلیسی تعلق دارند از کجا آمده‌اند؟

شما بدون شک تاکنون اصطلاح زبان مرده و یا زبان زنده را بارها و بارها شنیده‌اید. نمونه اول در مورد زبانی گفته می‌شود که دیگر هیچ‌گونه کاربردی ندارد، مگر برای استادان این رشته. زبان زنده هم توصیف‌کننده زبانی است که هنوز با آن تکلم می‌کنند و می‌نویسند. اما جمله یک زبان زنده در هنگام توضیح و توصیف زبان انگلیسی، مفهوم عمیق‌تری را در خود دارد و بیش از آن چیزی که ظاهراً آشکار می‌کند، در درون خود مخفی کرده است.

زبان انگلیسی که از حروف الفبای آنگلو-ساکسونی تشکیل شده، به طور قطع زنده است. همه زبانهای دیگر جهان، حال چه بر اساس الفبای آنگلو-ساکسونی پایه‌ریزی شده باشند یا نه، تنها وجود دارند و بس و آن‌گونه که منظور من است، به راستی زنده نیستند. این سخنانم نباید به این دلیل که من با زبان انگلیسی حرف می‌زنم، نوعی تعصب شمرده شود، بلکه باید این واقعیت را پذیرفت که لگزیگرام، نه تنها در هیچ زبان دیگری به جز زبان

انگلیسی کاربرد ندارد، بلکه معتبر و باارزش هم نیست. این مسئله‌ای است که باید عمیقاً درباره آن بیندیشید، زیرا علت آن احتمالاً عجیب‌ترین و مرموزترین راز موجود در جهان است. ما از آن سخن خواهیم گفت، اما نخست باید این واقعیت را کاملاً درک کنیم که واژه‌ها تنها علایمی ساده بر روی صفحه کاغذ نیستند و ماهیتهایی کاملاً زنده به شمار می‌آیند که همچنان که به زودی خواهید دید، کارهای جادویی فراوانی از آنها ساخته است. واژه‌ها در مقطعی از زمان، به این‌گونه درآمدند و علت بسیار معقولی نیز در پس این کار وجود داشته است.

همچون هر چیز زنده، زبان انگلیسی مدام در حال رشد و پرورش است و حتی در حال پشت سر نهادن واژه‌های مرده است. * * * * * این جمله آخر ممکن است در پایان این بخش از کتاب، به جمله‌ای بسیار مهم مبدل گردد. به همین دلیل من آن را با شش ستاره علامتگذاری کردم.

اکنون ممکن است فکرتان را چند سانتیمتر گسترش دهید تا آن که ببینیم چرا من گفتم واژه‌ها ماهیتهایی زنده هستند؟ بعضی واژه‌ها از کلمات اصلی و اولیه مشتق شده‌اند. بنابراین لغات نیز دستخوش دگرگونی‌هایی می‌شوند. آنها ممکن است با همدیگر آشنا شوند، جرقه‌ای بینشان پدید آید، عاشق شوند و حتی با یکدیگر ازدواج کنند. آنها نه تنها امکان بچه‌دار شدن دارند، بلکه به راستی نیز صاحب فرزندان می‌گردند. واژه‌های پیوندی یا دورگه و همین‌طور هم واژه‌های ترکیب شده، کودکان سایر لغات به شمار می‌آیند. لغاتی که شیفته یکدیگر شده و پس از ازدواج و پیوند، این لغات جدید را به دنیا آورده‌اند.

بله! ازدواج! البته پس از آن که یکدیگر را اهلی و رام کردند. آخر می‌دانید؟ لغت Mate (شریک، یار، همدم، مونس) و Tame (رام - اهلی) در هنر و علم لگزیگرام لغاتی مترادف هستند، زیرا همدم، رام است و رام هیچ‌کس مگر همان شریک و مونس انسان نیست (آن هم وقتی که جای حروف T و M را تغییر دهید) بله درست! ازدواج کردن یعنی رام کردن، یا بهتر

است این‌گونه باشد. داستان شاهزاده کوچولوی سنت اگزوپری را به خاطر آورید: چگونه روباه به شاهزاده کوچک آموخت که او را رام کند و با شکیبایی، هر روز اندکی به او نزدیکتر شود تا اعتماد و محبت روباه را جلب کند؟ لزومی ندارد که چون رام کرده‌اید، ازدواج کنید، اما بسیار مطلوب است که پیش از ازدواج، رام کنید.

از هر چیز مهمتر، هر لغت با ماهیت، حتی لغاتی که شبیه یکدیگر به نظر می‌رسند (مثل دوقلوهای انسان یا همزادهای آسمانی و غیره). مثل لغت Tame و Mate، هر کدام به گونه‌ای مشخص جدا و مستقل هستند و برای رابطه موروثی موجود میان آن واژه و سایر واژه‌ها نباید اهمیتی قایل شد. درست مثل انسانها، فردیت و استقلال هر واژه در روح و وجودش مخفی شده و منتظر است تا کشف شود.

با آن که اظهارات من در واقع بایستی در کتابی دیگر درج شود، لازم است این راز شب دوازدهم را، البته نه با جزئیات بلکه به صورت کلی به عنوان اساس قدرت عظیم واژه‌ها ذکر کنم. من در صفحات بعدی، نه برای دفاع از آن کوششی خواهم کرد و نه آشکارا، سرچشمه آن را افشاء خواهم کرد. بنابراین ممکن است بسیاری از شما از همان ابتدا با من هم عقیده نباشید. اما واکنش اولیه شما هرچه می‌خواهد باشد، دست‌کم سعی کنید این قضیه را بپذیرید که انگلیسی، بله! انگلیسی! نخستین زبانی بوده که در روی کره زمین، و تمام کرات دیگر در تمامی منظومه‌های شمسی و غیرشمسی به آن تکلم می‌شده است.

انسانها تمایل دارند در این مطلب پافشاری کنند که هر چیز متعلق به دوران کهن، به ناچار بایستی عجیب و غیر معمول و پیچیده و غیرمتداول و خلاصه بیگانه باشد. در اوقات بسیار نادری که زمینها درباره زبانی که در آغاز بدان تکلم می‌شده است، به تفکر می‌پردازند، عموماً تصور می‌شود زبانی که حضرت حوا به اصطلاح به حضرت آدم فرمود: یک گاز به این سیب خوشمزه بزن عزیزم، شکل و حالتی عجیب داشته و نوعی عبری بسیار کهن و

از یاد رفته یا شاید هم نوعی زبان اسکیمویی بوده است (خصوصاً امریکائیان چنین تصویری دارند) و حاضرند قبول کنند هر زبانی بوده است، به شرط آن که ظاهری عجیب و ناشناخته داشته باشد.

متصل ساختن چیزهای آشنا به روزگاران دیرین، امری است غیرمجاز و ممنوع؛ یکی از آن قوانینی که انگار بر روی سنگ حک شده است (مانند ده فرمان حضرت موسی) یکی از آن قوانینی که تنها بنابر سنت باقی مانده و هیچ ارتباطی نیز با واقعیت ندارد. با این حال، هر یک از این قوانین بی پایه، همچنان به فریب دادن انسانها ادامه داده و می دهند و آنان را متقاعد می کنند که آنها را به عنوان حقایقی انکارناپذیر بپذیرید. این مطلبی است که می بایست انتظار آن می رفت، زیرا در واژه Rule (قاعده - قانون) لغت Lure (گول زدن - فریب دادن) پنهان شده است، بنابراین قانون، فریب است و فریب، قانون، و از طریق ریا و فریب، می توان حکومت کرد (To Rule) بنابه عادت گوروی من ناهتان که عادت داشت با ملایمت ویژه خود بگوید صحیح! من نیز همین را می گویم: صحیح! و طبیعتاً واژه Quite (صحیح، دقیقاً، بله) واژه Quiet (آرام و ساکت - بی صدا) را در خود گنجانده است!

به این دلیل برای مردم سخت است بپذیرند زبان انگلیسی نخستین زبانی است که در زمین و آسمان بدان تکلم می شده چون برایشان دشوار است هرگونه خاطره‌ای را از باغ بهشت و حضرت حوا، آن هم در زمانی بی نهایت دور، حتی پیش از برج بابل به یاد آورند. حال آن که قاعدتاً بایستی قادر باشند. خاطراتی را از حضور حضرت حوا در باغ بهشت در اذهان خود ظاهر سازند زیرا واژه "Evoke" (به خاطر آوردن، احضار کردن)، لغت Eve (حوا) را در خود جای داده است.

ساختمان سمبولیک برج بابل، انهدام بی جهت زبان انگلیسی نخستین را توصیف می کند. زبانی که در آغاز با چنان پاکی، با موسیقی کرات مرتعش می گشت که بر روی گوشهای انسانها و در هوا همچون آوازه‌ها و ترانه‌هایی دل‌انگیز با ملایمت فرود می آمد. سخن گفتن به آن زبان اصلی و موزون به

راستی به آواز خواندن می مانست، می گویند نه؟ پس به چه دلیل در واژه English (انگلیسی)، لغت Sing (آواز خواندن) وجود دارد؟ صحیح! هرچند هنگامی که آدم به گفتن دروغهایش (His Lies) پرداخت (در کلمه‌ای که در واژه English وجود دارد) انگلیسی آهنگ و توازن و هماهنگی و اصالت خود را از دست داد. توجه کنید که از واژه English نمی توان Her Lies (دروغهای او (مؤنث)) را ساخت که دلیل این را نیز در کتاب بعدیم خواهیم نوشت.

بسیار جالب توجه است که تعریف کردن چیزی (Relate) به معنی گفتن چیزی است که واقعی و حقیقی باشد (Real)، اما برای بعدها: (Later)، یعنی برای هنگامی که آن واقعه بخصوص اتفاق افتاده باشد. واژه Relate تمام این چیزها را به شما می گوید و خود را کاملاً تعریف می کند. هنگامی که انسان در هنر و علم لگزیگرام غرق می شود، آسان است که در اندیشه و افکاری افشاء کننده غرقه گردد. خب من کجا بودم؟

همان طور که در کتاب بعدیم تعریف خواهیم کرد، آدم دروغهای بسیاری گفت البته پس از آن که به سرش زد (Mad) و از لغت Adam (آدم) به دست آمده است. این حقیقت است، حتی اگر آن را اهانت تلقی کنید و به خراب شدن تصویر نادرستی منجر شده باشد که شما از این شخصیت در ذهن خود ساخته‌اید. هرچند، هر حقیقتی به درجات مختلف قادر است انسان را ناراحت کند، زیرا دروغها و تظاهر به واقعیات را از ریشه برمی کند. همچون رفتن نزد دندانپزشک و کندن یک دندان از ریشه. به هر حال حقیقت، این درد جانکاه را خود از پیش اخطار می دهد و شما را مطلع می سازد، زیرا در واژه Truth (حقیقت)، لغت Hurt (درد، رنج، آزار، ناراحتی) وجود دارد. دروغهای آدم و دلیل جنونش به خوبی توضیح خواهد داد چرا زمینها هرگز قادر نخواهند شد در مورد اصل پیدایش خویش، تکامل لازم را به دست بیاورند (Evolve). تا زمانی که یاد بگیرند Love Eve (حوا را دوست بدارند) که از واژه Evolve (تکامل) منتج می شود. انسانها باید از این فکر خود دست بردارند که حوا، نخست آدم را وسوسه کرده است. (همان طور که مدتهای

مدید است واژه Evolve به کمک علم لغات دارد این را به ما می‌گوید. تصور نکنید این اظهارات من از اعتقاداتی زن پرستانه سرچشمه گرفته است، و اینکه من عضو و طرفدار حقوق زن و این‌گونه چیزها هستم. خیر! این اظهارات حقیقتی دیرین است که حتی طرفداران ERA^۱ (عصر - دوره) نیز تاکنون آن را با گوشهای درونی خود (EAR) نشنیده‌اید.

پس از سقوط از بهشت، زبان انگلیسی پابرجا ماند. اما به شکلی که ترکیب و آهنگ آن اصالت کمتری داشت و دیگر ترانه و سرود نبود، و با ضرباهنگ و نت‌های ارتعاشی اصلی خود مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، تا آن که زمان ساختمان نمادین برج بابل فرا رسید. در این دوران، زبان انگلیسی در ناخودآگاه آشفته تمامی مردم، کاملاً محو و ناپدید شد و همان‌طور در خواب باقی ماند تا آن که به خواسته الهی، بار دیگر و به تدریج در نقاطی از زمین که قوم سلت سکونت داشتند، بیدار شد. این یکی از اسرار بزرگ زبان انگلیسی است که در نت (Note)، واژه Tone (لحن، آهنگ، پرده، حالت، صدا) وجود دارد. برعکس آن نیز صدق می‌کند، زیرا در روزگاران Music (موسیقی) جمع کل (Sum) تمام چیزهایی بوده که وجود داشته است. به هر حال، لغت Music نیز همین مطلب را به شما می‌گوید، غیر از این است؟

استاد موسیقی و زبان انگلیسی، استاد تمام الهه‌های هنرهای زیبا (Muses)^۲ (که الهامبخش هنرمندان اعصار بوده و هستند.) کسی مگر هرِمِس توت^۳ نبوده است. شخصی که هر چند با هویت مصریش، از سکون زبان

۱. در این جمله بخصوص: منظور سازمان طرفداران حقوق زن و آزادی زن یعنی Emancipation Rights Association یا (ERA) می‌باشد نه عصر و دوره که آن نیز همین‌طور نوشته می‌شود. - م.

۲. این الهه‌ها، نه خواهر بودند که فرزندان ژوپیتر و مینه‌موزین بودند. نام آنها به ترتیب کلیو (الهه تاریخ)، اوتوپ (الهه موسیقی)، تالی (الهه کمدی)، مِلپومین (الهه تراژدی)، تِرپسیکور (الهه رقص)، اراتو (الهه اشعار غم‌انگیز)، پولیمنی (الهه غزلیات)، اورانی (الهه نجوم) و کالیوپه (الهه سخنوری) است. - م.

انگلیسی و رستاخیز مقدر شده آن آگاهی داشت. او در ضمن استاد ریاضیات نیز بود زیرا در لغت Muses، واژه Sum (جمع کل) نیز پنهان است. البته از آنجا که به هر مس توت لقب رب النوع فکر و اندیشه را داده بودند، طبیعی است که نام این رب النوع در لغت Thought (فکر و اندیشه) وجود داشته باشد.

می خواهم به عمد عقب نشینی مختصری به سمت خواهر لگزیگرام، یعنی علم اعداد کنم. از آنجا که سخن از موسیقی است باید بگویم که در پیانو ۸۸ کلید وجود دارد و ۸۸ عدد مرکب ۱۶ را به دست می دهد. معنی عدد ۱۶ در بخش علم اعداد با دقتی عجیب از سقوط فاجعه آمیز موسیقی کرات^۱ سخن به میان می آورد (که در روزگارانی دور، از طریق صداها ی ناب و ضرباهنگهای انگلیسی نخستین، کانال کشی شده بود). حاصل جمع ارقام ۱۶، ۷ می شود و ۷ عدد نپتون می باشد که در علم ستاره شناسی، سیاره حاکم بر موسیقی است. عدد ۷ همچنان که در علم اعداد توضیح داده شد، عدد عرفانی روشن بینی والا نیز هست. در ضمن، در درجه بندی موسیقی، هفت نت وجود دارد و... موسیقی افسونی دارد که قلب آکنده از خشونت را نیز نرم می کند. آیا این را قبلاً گفته بودم؟ به احتمال زیاد گفته ام. حقایق مهم را بایستی همیشه چندین بار تکرار کرد تا ریشه و گل و ساقه شان رشد کند و به روشن بینی و بصیرت منتهی شود.

احساس می کنم از لحاظ فکری دارم به درجات بالاتری صعود می کنم و قادر به متوقف ساختن خود نیستم. در لغت Neptune (نپتون) که در علم ستاره شناسی حاکم بر موسیقی است، واژه Tune (ترانه، تصنیف، هماهنگی، تنظیم) وجود دارد. در ضمن، پیانو ۴۴ کلید سیاه و ۴۴ کلید سفید دارد. یعنی به ۴۴ کلید سیاه (منفی) و ۴۴ کلید سفید (مثبت) نیاز است تا بتوان آنها و پرده های دل انگیزی را با هماهنگی کامل و بی نقص تولید کرد (درست مثل اختلاط کامل ضدیتهای قطبی مثبت / منفی در الکتریسیته، مرد و زن و غیره) و این ۴۴ کلید سیاه و ۴۴ کلید سفید در مجموع، عدد ۸۸ را که قبلاً ذکر

۱. Music Of The Spheres (شاید همان زبان انگلیسی باشد).

کرده‌ام، به دست می‌دهند. کلید... در این باره اندکی فکر کنید. چرا به آنها نام کلید داده‌ایم؟ برای آن که آنها به راستی کلیدهایی برای دسترسی به رموز عقل و فضیلت و خردند. آیا کلیدها (Keys) رموزی هستند؟ Yes! (بله!) زیرا خود لگزیگرام به آن پاسخ مثبت داده است.

بله! جمع ۴۴ کلید منفی و ۴۴ کلید مثبت، به ۸۸ ختم می‌شود. لطفاً به تجمع این همه عدد ۴ و ۸ اندکی دقت کنید! آیا به خاطر می‌آورید درباره این اعداد عجیب سرنوشت‌ساز در بخش اعداد چه چیزها گفته شد؟ حاصل همه این اعداد سرانجام عدد مفرد ۷ است (جمع $44+44$ مساوی ۸۸ می‌شود و ۸۸ به ۱۶ و ۱۶ به $1+6=7$ ختم می‌شود). در مسیر رفتن به سمت روشن بینی و آگاهی حقیقی خطر مواجه شدن با عدد مرکب ۱۶ وجود دارد. بار دیگر معنی عدد ۱۶ را مطالعه کنید. اخطار در مورد سرنگون شدن از مکانی بلند... چنانچه به جادوی منطقی علم اعداد: Logical Magic Of Numerological Art توجه شود، از این کار جلوگیری به عمل می‌آید. این امر، پیشتر، روشن نشده بود، اما با کمک علم لگزیگرام پی می‌بریم که هر چیز اعدادی (Numerological) دارای Magic (جادو و سحر) و Logical (منطقی و عقلایی) است زیرا با لگزیگرام رمز آن آشکار می‌شود.

Numerological

↓

Magical

↓

Logical

راستی، مجموع حروف الفبای برج بابل Tower Of Babel ارزش عددی ۱۸ دارد، که با خواندن معانی مربوط به این عدد، امری واقعاً منطقی به نظر می‌رسد. البته جمع ارقام ۱۸ مساوی عدد ۹ می‌شود و ما می‌دانیم که ۹ نشان دهنده آغاز و پایان هر چیز است. بنابراین اگر آغاز، پایان را در خود داشته باشد، به این ترتیب، پایان نیز آغاز را در خود جای داده است. عیسی (ع)

می گفت: «من آلفا و امگا هستم.» و با این گفته واقعیت بزرگی را بیان می کرد که برای همعصرانش و نیز برای ما، معمایی را مطرح می کند.

بسیار خوب! اکنون از افسانه موزیکال و هماهنگ خود باز می گردیم، از هجرت اوج گرفته مان که با انفجار شماری لگزیگرام های ساده آغاز شد، باز می گردیم و به شرح داستان مرگ زبانی که زمانی عالی و بی نقص بود ادامه می دهیم. منظورم زبان انگلیسی است.

من در بخشهای قبلی گفتم که شیوه آموزش سقراط که شامل پرسش و پاسخ می باشد، به شما کمک می کند تا مطالبی را به خاطر بیاورید، زیرا هیچ کس نمی تواند چیزی به شما بیاموزد که چشم سومتان قبلاً آن را نداند. پس بیایید و اندکی سقراط گونه عمل کنیم. نخست، پیش از آن که داستان برج بابل را ادامه دهم، مایلم مطالبی را به شما یادآوری کنم. در واژه Memory (خاطره - یاد - حافظه) لغات More Me (بیشتر از خودم) وجود دارد. بنابراین شما می توانید از خودتان خیلی چیزها به یاد آورید. (Re - Mind) یعنی اشکال فکر را در ذهنتان تغییر دهید تا حقیقتی مهم را به یاد آورید. در این مورد اندکی با آرامش به تفکر (Contemplation) پردازید، پی خواهید برد اندیشه با زمزمه ای آهسته از پاداش خود سخن می گوید، از شادی و سرور عرفانی (Spiritual Elation). آیا این وجد و شادی معنوی را که همچون قولی پنهان در پس واژه Contemplation قرار گرفته است، می بینید؟

چیزی را که مایلم از شما خواهش کنم در خاطر داشته باشید، این است که وقتی انگلیسی زبان اصیل و آهنگینی بود که در آغاز خلقت در این سیاره بدان سخن گفته می شد، مطلقاً هیچ گونه زمانی (No Time) در کره زمین وجود نداشت. این دو لغت را بایستی زودتر از اینها از واژه Contemplation (تفکر - اندیشه - تعمق به معنویات) خود بیرون آورده باشید، زیرا در این کلمه، آشکارا آمده است هنگامی که شخصی، شخص دیگری را وسوسه کرد (To Tempt) تا از آن سبب لذت و خوشمزه بخورد، هیچ گونه زمانی وجود نداشت (No Time). دلیل آن که چرا هیچ بعد زمانی موجود نبود در بخش

بعدی این کتاب توضیح داده خواهد شد. آیا می‌توانید کلمات هیچ زمان و وسوسه را در واژه‌اندیشه و تفکر ببینید که چشمک‌زنان، رموز خود را به شما می‌گویند؟ به هر حال فرقی ندارد، می‌توانید بگویید برق زنان (Twinkling) چون در این واژه، لغت (Winking) چشمک‌زنان وجود دارد.

گذشته از معمای زمان که در بخش ۹ این کتاب توضیح خواهم داد، آن چه شما نیاز به دانستنش دارید این است که زبان انگلیسی نخستین، در حالی که پس از سقوط آدم، ناتوان و از بین رفته شده بود، در دوران برج بابل، پاره‌تر و خرابتر و مبتذل‌تر شد و قطعه قطعه گشت و به شکل بُرشهای گوناگونی از الفباهای متفاوت و متنوع درآمد، و طرح‌های متفاوتی در زمینه سخن گفتن پدید آورد. از آن دوران به بعد، انسانها، با هیاهوی بسیار مشغول یاوه‌گویی و وراجی کردن هستند که مطلقاً هیچ معنا و مفهومی ندارد. (همان‌طور که شاعر بزرگ انگلیسی زبان، ویلیام شکسپیر با خردمندی این موضوع را درک کرده بود.) نکته دیگری که بیش از پیش نشان‌دهنده خرد او است، توصیه‌اش برای کشتن وکلا پیش از هر کار دیگر است! متأسفم از بحث کتاب بیرون رفتم! اما آخر می‌دانید، در لغت Lawyers (وکلا) کلمه Years (سالها) وجود دارد و گهگاه طوری به نظر می‌رسد که آنها مدام سرگرم وراجی کردن در اتاقهای دادگاه هستند در حالی که بر سر Wars (جنگهایی) که میان دو طرف دعوا وجود دارد، شرط‌بندی می‌کنند و به ما موکلین خود، هیچ کمکی نمی‌رسانند و این کار را سالها است که دارند انجام می‌دهند. درست است؟ حتی در لغت Lawyers می‌توانید واژه بله (Yes) را نیز ببینید! البته با عجله اضافه می‌کنم سه وکیلی که شخصاً می‌شناسم به نامهای آرتور کلبا نوف^۱ و جروم پرلز^۲ و گری آپل^۳ از هرگونه کنایه حقیقی و حقوقی من نسبت به مضحکه فعلی که عدالت و قانون نام دارد (Justice) معاف هستند! واژه عدالت (Justice) خود اعتراف می‌کند که در جامعه امروزی، بیشتر به عنوان Jest (اسباب مسخره، شوخی) تلقی می‌شود تا امری جدی! برای یک لغت سخت است که در زیر

1. Arthur Klebanoff

2. Jerome Perles

3. Garry Appel

نور لگزیگرام بتواند ایرادها و نقایصش را پنهان نگه دارد. از طفره رفتن کنونیم در مورد کارهای قضایی و قانونی پوزش می‌خواهم، اما بهتر است هر چه زودتر به این روش من عادت کنید زیرا این نمونه کوچکی است از آن چه وقتی خود با این رمز نشانه ستاره‌ای سازگار کردید، با آن برخورد خواهید کرد. خواهید دید. صبر کنید. شما نیز عین من، از این شاخه به آن شاخه خواهید پرید.

پیش از ادامه توضیحاتم در مورد آن که چرا واژه‌ها، ماهیتهایی زنده هستند، ممکن است به کمک نیاز داشته باشید، چیزی که حالت یکه خوردن شما را از بین ببرد، شالوده‌ای از قوانین فیزیک و متافیزیک: تصور می‌کنم مؤثرترین روش برای به انجام رساندن این هدف این است که شما قول دهید که به مدت چند دقیقه، بر روی جملات قبلی من تعمق خواهید کرد. منظورم صفحات آغازین بخش قبلی کتابم، ترانه‌های از یادرفته است. قول می‌دهید؟ پس خواهش می‌کنم آنها را بار دیگر بخوانید و در مورد آنها به‌طور جدی بیندیشید.

من به آن جملات اشاره‌ای می‌کنم.

درست همان‌گونه که زمینه‌هایی از رنگ در طیف رنگین‌کمان وجود دارد (که ما از نظر فیزیکی قادر به دیدن آنها نیستیم) مثل ماورای بنفش و مادون قرمز، همان‌طور هم رنگهایی در صداها و آهنگهای موسیقی سیارات وجود دارد که با گوش فیزیکی خود قادر به شنیدن آنها نیستیم. در ازل، بعضی از اصوات دسته‌های مختلفی از فرکانسهای ارتعاشی را در هوا تولید می‌کردند. بعضی از آنها فرکانسی چنان پایین داشتند که ذراتی را پدید آوردند و شکل دادند که ما به آنها نام ماده یا جسم فیزیکی داده‌ایم.

بنابراین بدون وجود ذرات ریز و بسیار کوچک ماده در هوا، امکان نداشت هیچ نوع نوری وجود داشته باشد تا بازتاب یابد.

رابطه بسیار نزدیکی میان رنگ و صوت و تمامی شیوه‌های بیان حیات و هستی وجود دارد. صوت در پایین‌ترین سطح این درجه‌بندی و درست در

بالای شکل و جسم ماده قرار دارد. بنابراین، صوت، واسطهٔ موجود میان سطح بالاتر افکار ناملموس و خیالی، ذهن و شکل ملموس و واقعی است. صوت قادر است هوا را به اشکال مختلفی درآورد و به یاری این اشکال است که نیروی متقابل ذهن و فکر (به ویژه ذهن خالق ما) قادر می‌گردد تأثیراتی در هوا برجا بگذارد که آنها نیز می‌توانند در قالب فیزیکی تجسم یابند.

خب، آیا این خطوط را چندین بار خواندید؟ آنها را به خاطر سپردید؟ بسیار خوب! پس می‌توانیم به بحثمان ادامه دهیم.

پس از فاجعهٔ تخریب شدن (Cataclysm) زبان، در دوران برج بابل (این واژه تقریباً لغت (Asylum) به معنی دیوانه‌خانه - آسایشگاه روانی را در خود دارد. البته حرف U در لغت اول نیست، پس شاید بهتر باشد Cataclysm را به Catuclysm تغییر دهیم. ما باید همیشه مراقب بعضی از لغات باشیم که در طی قرون شکل اولیهٔ خود را از دست داده‌اند) پس از قتل موسیقی زبان انگلیسی، واقعهٔ جهانی بسیار مهمی برای زمین و زمینیان رخ داد.

به دلیل انهدام قافیه، ضرباهنگها و صداهای موزون و آهنگین زبان انگلیسی نخستین چنان جراحات شدیدی به تطابق زمانی عالم هستی وارد آورد که موجب قطع شدن ارتباطات هماهنگ دیرین میان زمینیان گردید. خالق ما، با کمک الهی خود، پریان و ارواح طبیعت کوچکی پدید آورد که قوم سِلت^۱ آنها را دروئید^۲ نامیدند. دروئیدها، ماهیتهایی کاملاً حقیقی و واقعی

۱. Celte (تلفظ انگلیسی آن کِلت و تلفظ فرانسوی آن سِلت است)، اقوامی که به نوعی زبان هند و اروپایی تکلم می‌کردند و در حدود دو هزارسال پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کردند. منشأ و شکل‌گیری این قوم به احتمال زیاد در جنوب غربی آلمان بوده است و آنها کم‌کم به طرف سرزمین گُل (فرانسه کنونی)، اسپانیا و جزایر انگلستان کوچ کردند. سرزمین آنها در قرن دوم پیش از میلاد مسیح، توسط سربازان رومی اشغال شد و این وضعیت تا یک قرن پس از میلاد مسیح ادامه یافت. این قوم بیشتر در ایرلند و استان ویلز (در انگلستان) ساکن بودند و فرهنگ خود را در آن نواحی شکوفا کرده و گسترش دادند. - م.

۲. Druide، از کلمهٔ لاتین Druida که آن نیز از زبان سِلتیک Deru به معنی بلوط گرفته شده

بودند و هستند و طبعی خجالتی و آرام دارند. فراموش نکنید... در آغاز، خالق ما با اصواتی سخن می‌گفت که فرکانسهای ارتعاشی مختلفی را در هوا تولید می‌کرد. بعضی از اینها، دارای فرکانسی چنان پایین بودند که پدید آمدن ذراتی بسیار کوچک را موجب شدند که ما به آنها نام ماده (یا جسم فیزیکی داده‌ایم). به این ترتیب بود که لغت کوچک دروئید خلق شد. بسیاری از قبایل سرخپوستی خدای خود را مانیتو (Manitou) می‌نامیدند. اما سرخپوستان دورهٔ آلگون کیان^۱ بودند که برای نخستین بار واژهٔ مانیتو را مورد استفاده قرار دادند. آنان مانیتوها را ارواح موجود در طبیعت (با تأثیرات خیرخواهانه و شرورانه) تصور می‌کردند. این مطلب از اهمیتی ویژه (در

است. نام راهبان و کشیشان اهل گل و برتانی دوران باستان. آنها پایه‌گذار عقیده‌ای نوین با منشأ فلسفی / مذهبی بودند که موجب گشت از لحاظ سیاسی نفوذ زیادی پیدا کنند. البته با مذهب سلت‌ها اشتباه گرفته نشود. آنها مراسمی به مانند قربانی کردن انسانها انجام می‌دادند که این کار از اعتقاداتی دیرینه سرچشمه می‌گرفت. متأسفانه چیز زیادی از این اقوام نمی‌دانیم چون نه چیزی می‌نوشتند و نه چیزی حفظ می‌کردند. آنها همهٔ اسرار مکتبشان را سینه به سینه و دهن به دهن به پیروان خود برجا می‌گذاشتند. آنها معتقد بودند که انسان از رب‌النوع مرگ می‌آید و این که روح جاودانه، و جهان از طریق آب و آتش به انتها خواهد رسید. آنها دارای عقاید بخصوصی نسبت به ستارگان و کرات و حرکت آنها و وسعت زمین و پیدایش جهان بودند. آنها منجمین و ستاره‌شناسان و ساحران فوق‌العاده زبده و هوشمندی بودند و نصف بیشتر نفوذشان هم از این طریق پدید آمد. این گروه بیشتر از میان نجبا انتخاب می‌شدند و از یک کشیش که مادام‌العمر انتخاب می‌گردید، اطاعت و پیروی می‌کردند. آنها داشتن معابد و به تصویر کشیدن شکل و قیافهٔ خدایان و نوشتن گفته‌های مذهبی‌شان را امری ممنوع و حرام می‌دانستند. می‌گویند بناهای سنگی پیش از زمان و پیدایش آنها وجود داشته است و آنها را به عصر برنز نسبت می‌دهند. دو نوع دروئید وجود داشت یک نوع از گروه Euhage که ساحر و پیشگو و قربانی کننده بودند و نوع دوم Barde نام داشتند که شاعر بودند و حماسه‌های تاریخی و شجاعت رهبران‌شان را با شعر می‌سرودند و از آنها تجلیل می‌کردند. — م.

۱. Algonquian، مربوط به نخستین دورهٔ تاریخ حیات کرهٔ زمین که طول آن حدوداً چهار میلیارد سال تخمین زده شده است. لایه‌های سنگی که متعلق به این دوره هستند، آثار زیادی از حیات جاندار برجا ندارند. — م

صفحات بعد) برخوردار خواهد شد. آن را در خاطر نگه دارید^۱. به این ترتیب واژه کوچک دروئید را می‌توان همچین پری، ارواح و یا مانیتو نیز نامید. این موجودات کوچک از واژه‌هایی که با حروف بزرگ نوشته شده باشد خوششان نمی‌آید. اما باید این را نیز اضافه کرد که این واژه به دلایل جادویی و منطقی موجود در علم اعداد در فرهنگ لغات اشتباه نوشته شده است. لغت مانیتو Manitou را بایستی با دو N نوشت: Mannitou این کار موجب می‌شود که ارزش عدد این واژه ۳۳ شود و به صورت جمع Mannitous دارای ارزش ۳۶ گردد. هر دو این اعداد بسیار مناسب‌اند. (می‌توانید به بخش اعداد مراجعه کنید و معانی آنها را بخوانید).

ارواح طبیعت (دروئیدها) با مأموریت مقدس پنهان کردن و حمایت از الفبای آنگلو-ساکسون زاده شدند. آنها می‌بایست این نگهبانی را تا زمانی که از پیش تعیین شده بود، انجام می‌دادند و این حروف الفبا را در ناخودآگاه کلیه مردم از نو، مثل بذری، به تدریج بذرافشانی می‌کردند. هنگامی که این واقعه رخ داد، الفبای آنگلو-ساکسون تأثیرات نادرستی برجا نهاد و خود را به چندین زبان جدید مثل لاتین، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی و غیره تقسیم کرد. مدتی طول کشید تا جوهر اصلی زبان انگلیسی باری دیگر به ضمیر خودآگاه بشر بازگردد، و نخست خود را به شکل زبانی درآورد که بعدها آن را انگلیسی قدیمی^۲ نامیدند.

در این مقطع از زمان بود که دروئیدها، که دارای قدرتهای جادویی بودند (و هنوز هم هستند) و خالق آنها و ما، آن را به آنان بخشیده بود، برای نگه داشتن اوضاع در وضعیتی قابل کنترل، در نوعی سعی و کوشش ناامیدانه عرفانی و روحانی، خود را به انواع بی‌شمار تقسیم کردند. برای انجام دادن این امر، آنها جامعه واقعی بر خود پوشاندند و خود را به صورت ماده

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد اقوام دروئید و کارهای سحرآمیز آنها به کتاب اسرار دوران باستان اثر جان میچل ترجمه اینجانب مراجعه فرمایید. — م.

2. Olde English

درآوردند و در هر واژه‌ای قرار گرفتند تا با حمایت کلمات، آنها را از قرار گرفتن در فراموشی محافظت کنند در حالی که همزمان با آن موجباتی فراهم آوردند تا این واژه‌ها (و به طور کلی زبان انگلیسی) به تدریج شکل و صوت پیشین خود را به دست آورد.

دروئیدها که به شکل ماده درآمدند و تعداد خود را تکثیر کردند، با قراردادن خود بر روی واژه‌ها در سرزمین‌هایی که اقوام سلت در آنها زندگی می‌کردند، مأموریت خویش را موبه مو انجام دادند و در این مناطق (انگلستان - ایرلند - اسکاتلند و ویلز^۱) بود که انگلیسی کهن دوباره ظهور کرد. پس از مدتی کوتاه، پریان و ارواح کوچک موجود در واژه‌ها چنان تحت تأثیر مأموریت خود قرار گرفتند و آن را جدی پنداشتند که کم‌کم برایشان به بازی و تفریح سرگرم کننده‌ای مبدل شد. آنها گاه این جنبه کاری خود را از خاطر می‌بردند و درست مانند کودکانی شیطان با کسانی که از آنها استفاده و تکلم می‌کردند، شوخیهایی غیرمنتظره انجام می‌دادند. هنگامی که دروئیدها را به عنوان واژه‌ها به کار می‌بردند، این لغات سعی می‌کردند نوعی فعالیت انجام دهند و به گونه‌ای، معانی لغت گفته شده را مجسم سازند و صورتی خارجی به آنها بدهند، در حالی که زمینها، این ارواح کوچک طبیعت را به شکل اصوات در هوا به این سو و آن سو می‌فرستادند، کسی چه می‌داند؟ شاید آنها این طور احساس می‌کردند که این کارها نیز امکان دارد برکتی برای انسانها داشته باشد و به آنها کمک کند تا از قدرت واژه‌هایی که هنگام سخن گفتن از آنها استفاده می‌کنند، آگاه شوند و به این ترتیب آنها را با ملایمت هر چه بیشتر به سمت خاطرات و یادآوری اصالت نخستین زبان انگلیسی برگردانند.

حال آیا درک می‌کنید به چه دلیل مردمان انگلستان، ویلز، اسکاتلند و ایرلند آن قدر داستان و افسانه در مورد جن و پریان و ارواح موجود در طبیعت و غیره دارند و به آنها با جدیت معتقدند؟

بعضی از این اشباح کوچولو، انسانها را به محل گنجینه‌هایی از زر و سیم راهنمایی می‌کنند، بعضی دیگر، انسانها را فریب می‌دهند و گمراه می‌سازند. بعضی دیگر قادرند شیر گاوها را خشک و یا بدطعم سازند، موجب می‌شوند تا بعضی از انسانها پایشان به زمین گیر کند، آرنجها و زانوانشان محکم به این سو و آن سو بخورد و بسیاری کارهای دیگر. برعکس این، بعضی از این موجودات کوچک مهربان، که به گونه‌ای هماهنگ بر روی واژه‌ها قرار گرفته‌اند، موجب خوش اقبالی فراوان می‌گردند. همچنین بعضی از این موجودات کوچولویی که از بدشانسی، خود را فدا کرده و داوطلبانه تصمیم گرفتند مبدل به ماده شوند و خود را بر روی لغات و کلمات ناهماهنگ و زشت قرار دهند، مأموریت خود را به گونه‌ای معکوس به انجام می‌رسانند و هنگامی که انسانها بدون تفکر و تعمق آنها را به عنوان اصواتی ناهنجار و نامطلوب در هوا رها می‌سازند، ناراحتیها و اشکالات کوچکی برای آنها تولید می‌کنند.

شما هنوز هم باور نمی‌کنید این دروئیدها یا این ارواح کوچک طبیعت که به واژه‌هایی تبدیل شده‌اند، دارای قدرتهای سحرآمیزند؟ شما تصور می‌کنید من شوخی می‌کنم؟ یا این که سعی دارم داستانهای جن و پریان را برایتان تعریف کنم و حرفهای شنیدنی و جالب بزنم؟ آیا مدرک علمی موجود در دستگاهی به نام آیدوفون را از خاطر برده‌اید؟ (اگر از خاطر برده‌اید به بخش هفتم کتاب: «ترانه‌های فراموش شده» مراجعه کنید.) بهتر است آن را دوباره بخوانید. همین حالا! سپس برای بار سوم بخوانید، و بعد هم به تفکر و اندیشه پردازید.

باور کنید من نه سرگرم مزاح هستم نه مایلم فردی سرگرم کننده به نظر آیم و یا حتی داستانهایی از جن و پریان برایتان نقل کنم. البته باید گفت که این داستانهای واقعی، در مورد همین جن و پریان و ارواح کوچک طبیعت و غیره است. من کاملاً جدی هستم. درست به همان جدیت نویسندگانی همچون

جیمز بری^۱ و لوئیس کارول که کتابهای پتریان و آلیس در سرزمین عجایب و از طریق آینه را به رشته تحریر درآوردند.

یعنی شما نمی دانستید این کتابها در عین جذاب و رؤیایی بودن، جدی هستند؟! اما هستند! فقط مدت فراوانی وقت لازم است تا بزرگسالان بیاموزند چگونه از میان خطوط کتابهای یاد شده به پیامهای واقعی آنها پی ببرند. هنگامی که در کتاب پتریان، شخصیتهای اصلی کتاب پتر، وندی، مایکل و جان سرگرم پرواز در اتاق خوابشان می شوند، در واقع سرگرم عمل Levitation (شناور شدن در هوا) بوده اند. هنگامی هم که آلیس درشت اندام و بزرگ شد و دوباره کوچک و ظریف گشت، سرگرم دیدار از سطوح مختلف آسمان بوده است. هنگامی که پتر از واقعیت این که همیشه کوچک خواهد ماند و هرگز رشد نخواهد کرد تا از دوران طفولیت بیرون بیاید، سخن گفت، تنها مشغول بیان کردن اصولی بود که در بخش بعدی کتاب، در قسمت جاودانگی جسمانی وجود دارد و... چنانچه این کتابها را بار دیگر، و در حالی که با چشم سوم باز شده تان و حس ششم در حال آوازتان بخوانید، این نوشته ها را به گونه ای دیگر خواهید دید.

آن چه در این کتاب برایتان نقل می کنم مانند بقیه نوشته هایم جدی و حقیقی است. درست مثل اظهارات اولیه ام در مورد این که ماه فروردین عجول، تیر دمد می مزاج، و یا آن که مهر، مردد و سست عنصر است... که گمان می کنم اظهاراتم را تا به حال درست و قابل اطمینان یافته اید. بنابراین، به من اعتماد کنید. اما بیشتر به خودتان اعتماد داشته باشید. از باطن رفیعتان پرسش کنید. بار دیگر، سخن خودم و مسیح را در این کتاب تکرار می کنم: «بگذار آنان که چشم دارند، ببینند، و بگذار آنان که گوش دارند، بشنوند.» (و بگذار همه مردم خیلی زود به بصیرت دست یابند.)

حال که سخن از شما و خودم شد (Your Self and my Self) باید بگویم احتمالاً در حین خواندن این کتاب، بارها از خود پرسیده اید که به چه دلیل من

مرتباً این کلمات را با این S های بزرگ، آن هم به این شیوه عجیب می نویسم؟ آخر می دانید، دروئیدها شدیداً از این روش خوششان می آید. قلب کوچکشان را شاد و خوشحال می کند. آخر می دانید، آنها به جایی رسیده‌اند که خود را تقریباً شبیه انسان به شمار می آورند (منظورم واژه‌های دروئید است) و آنها درست مانند ما به یکدیگر اشاره می کنند. آنها درباره خودشان چنین تصویری دارند: خودم، خودت، خودش، خودمان، خودتان،... درست مانند ما انسانها. اما برعکس انسانها، واژه‌های دروئید به خوبی (و با حالتی دردناک و غمناک) از این نیاز و دلیل این نیاز برای جدایی بین همین واژه‌ها آگاهی دارند.

دلیل آن گفتارهای خردمندانه حضرت عیسی مسیح است: «خدا کند مانند مار عاقل و فرزانه و همچون کبوتری بی آزار و معصوم باشید.» یا «چشمان شما گشوده خواهند شد و درست مانند پروردگار می شوید.» (منظور چشم سوم است.) مسئله در این است که اساساً ۲ مار خوب وجود دارد و یک مار بد که جمع آنها می شود ۳ و تمام این چیزها برمی گردد به داستان نادرست و تحریف شده پیدایش. تفاوت میان این سه مار را در کتاب بعدیم خواهیم نوشت. آن چه دانستنش اکنون ضرورت دارد این است که مار بد کوشش به خرج داده است تا حقیقت را از این ضمائر تأکیدی ملکی و شخصی که اغلب به کار برده می شوند، دور نگه دارد. منظورم همان خودمان، خودش، خودت، خودم و... است. گذشته از اینها، باطن رفیع شما نیز در بین است.

اجازه دهید پیش از هر چیز واژه Sprite (جن، پری، روح کوچک) را لگزیگرام کنیم. واژه Sprite به لغت Spirit (روح - روحیه - شبح) خیلی شبیه است، مگر نه؟ به این ترتیب Sprite قادر است خود را محکم به لغت Spirit، وابسته و متصل سازد (Ties).

در علم اعداد، این دو واژه به یکدیگر بسیار وابسته و نزدیک‌اند. در این علم، ارزش عددی واژه Sprite عدد مرکب ۲۳ و ارزش عددی Spirit عدد مرکب ۱۹ است که ارتعاشات بسیار بالا و قدرتمندی دارند. در نتیجه با ذکر

یکی از جملات آبراهام لینکلن: «بسیار شایسته است که جن یا پری، چیزی نباشد مگر روح.» اجازه دهید باز هم این اندیشه‌ها را دنبال کنیم. به زودی مجدداً به سراغ مار مورد نظرمان باز خواهیم گشت که چمباتمه زده و منتظر نشسته است تا ما فریبکارهای او را در دورانهای بسیار دور گذشته آشکار (Expose) سازیم.

حال، از آنجا که روح یا پری، جن^۱ است (که گاهی اوقات به آنها ارواح کوچک طبیعت نیز می‌گویند) و از آنجا که انسانها روح دارند (که همان باطن رفیع است)، پس قاعدتاً همان‌گونه که این روحهای کوچولو (دروئید) موجود در لغات، جن (یا پری) هستند، روح انسانها را نیز می‌توان پری^۲ نامید. حال بیایید و با دقت مجسم کنید که هر واژه که یک دروئید کوچک آن را همراهی می‌کند، دارای روحی ویژه خود است و برای تفاوت قایل شدن آن با روح انسانی، روح دروئیدها را (Sprite) می‌نامیم. بنابراین شما دارای روح (Spirit) هستید و واژه‌های دروئید نیز صاحب روح هستند (Sprite) و هر دو این ارواح: Sprites و Spirits در شمار پریان (کوچک یا بزرگ) هستند.

هر دو نوع این پریان، ارواح کوچک طبیعت و ارواح انسانها، دارای قدرتهایی سحرآمیز و جادویی هستند. درست است؟ بله همین‌طور است.

Elf (پری، جن، روح طبیعت) در فرهنگ لغات وبستر آمده است: دروئید، ارواح که قدرتهای جادویی از خود نشان می‌دهند.

بنابراین خود - شما، خود - خودتان یا فرشته رفیع روح شما (Your S - Elf) در واقع Elf (پری) بسیار نیرومندی است. حال می‌خواهم یکی از تصادفات جالب توجه را برایتان بازگو کنم که هیچ حالت تصادفی ندارد و تنها نمونه کوچکی از حقه‌های معماگونه واژه‌های دروئیدی است.

مغز شما، همان‌طور که قبلاً اظهار داشتیم، در واقع دستگاهی الکتریکی

۱. استفاده از لغت Elf.

۲. مجدداً استفاده از لغت Elf که به صورت جمع نوشته شده است Elves. - م.

است با بیش از ۴۰ میلیارد سلول الکتریکی که هر کدام از آنها میدان ضعیفی از الکترومغناطیس در اطراف خود دارد و پیوسته علایمی ضعیف به قسمت رادیویی طیف صوت و صدا ارسال می‌کند که دارای فرکانسی معادل ۱ تا ۳۰ هرتز است. ضربان قلب شما و علایم آن نیز در یک میدان ضعیف الکترومغناطیسی قرار دارد.

این جملات را بار دیگر به خاطر آورید: «در آغاز، بعضی از اصوات، دسته‌های مختلفی از فرکانسهای ارتعاشی را در هوا تولید می‌کردند و بعضی از آنها دارای فرکانسی چنان پایین بودند که توانایی پدید آوردن ذرات کوچک و ریزی از ماده یا جسم فیزیکی را داشتند.» (درست همان‌گونه که پریان پدید آمدند!)

این میدان با فرکانس پایین را می‌توان برای مهار و کنترل بیرونی فکر و همچنین احتمالاً برای نشان دادن قوه ادراک و فهم در مغز (با کمک گوروها؟) مورد استفاده قرار داد. از آنجا که خود کره زمین نیز علامت ضعیف الکترومغناطیسی با فرکانس بسیار پایین ۱ تا ۳۰ هرتز منتشر می‌سازد، بعضی از شرایط طبیعی ممکن است واکنش‌هایی را در انسانها پدید آورند و مسلماً جسم فیزیکی گیاهان، درختان و گلها را خلق کنید.

حال برگردیم بر سر تصادف جالبی که هیچ حالت تصادفی ندارد و تنها یکی از شوخیهای واژه‌های دروئید است. آیا می‌دانید دانش امروزی این فرکانس بی‌نهایت پایین یا فرکانس مافوق کم راهنگامی که دانشمندان بدان اشاره می‌کنند، چه می‌نامند؟ آنان این فرکانس را بنا به سه حرف اول آن نامگذاری کرده‌اند: ELF (Extra Low Frequency)، اسمی بسیار متناسب. به نظر شما این طور نیست؟ دوباره صدای گوروی خود را در ذهنم شنیدم که انگار می‌گفت: صحیح!

راستی، حال که سخن از فرشته رفیع وجود در میان است واژه Angel (فرشته) با جابه جا کردن بعضی از حروف به Angle (زاویه - بُعد) تبدیل می‌شود و چون باطن رفیع اینشتین از این موضوع اطلاع داشت، این آگاهی

خود را از طریق آلبرت و به وسیله فرکانس مافوق کم (Elf) در سرزمین عجایب ریاضی نسبی آشکار ساخت: هر واقعیتی، کاملاً به زاویه نسبی که در کهکشان به آن نگریسته می‌شود، بستگی دارد،... در ارتباط نسبی با آن و یا زاویه‌ای که به فضا و این فریبکار بزرگ، یعنی زمان دارد. زمان و فضا؛ نسبیت. در واژه Relativity (نسبیت) لغت Real (واقعی) وجود دارد، بنابراین هر چیز واقعی نسبت به زاویه‌ای که قرار دارد، نسبی است. بنابراین جای تعجب ندارد که Angel (فرشته) همان (Angle) زاویه می‌شود! فرشتگان می‌توانند به ما یاری دهند که قضاوت کنیم در هر زمان یا فضای در نظر گرفته شده، گذشته، حال یا آینده، چه چیز واقعی است.

با مطرح شدن فرضیه نسبیت اینشتین، به یاد افسانه‌های جادویی لوئیس کارول افتادم که مرا به سمت قهرمان کوچولوی داستانش، دختر کوچکی که موجب شد داستان آلیس در سرزمین عجایب و از میان آینه خلق شود، سوق داد. دختری واقعی که مورد علاقه فراوان این نویسنده بود و آلیس نام داشت. بدون آلیس هرگز امکان نداشت ما چیزهایی درباره ملکه سرخ و هاتر دیوانه (یا کلاهدوز دیوانه) و همین‌طور هم ملکه سفید (در داستان از میان آینه) بدانیم. از آنجا که آلیس کوچولو، الهه ذوق هنری کارول بود، بسیار بجا است که لوئیس کارول در نام و نیز در قلب خود، اسم آلیس را داشته باشد... پیش از آن که آلیس را به حال خود بگذاریم، چیز دیگری هست که مایلم اضافه کنم. واژه‌های دروئید از من خواسته‌اند که پیام ویژه مرموزی را برای همه شما بفرستم - پیامی شخصی از آنها برای شما، با استفاده از کلمات و سخنان لوئیس کارول:

در فصل بهار، هنگامی که جنگل‌ها رو به سبزی می‌روند
 ما سعی خواهیم کرد و منظورمان را به شما خواهیم گفت
 در فصل تابستان، هنگامی که روزها بلند است
 شاید بتوانید ترانه مورد نظر را درک کنید...

بینم آیس چه ربطی دارد با ماری که ما می‌خواستیم آشکار سازیم؟ به هیچ وجه ربطی ندارد. اما می‌بینید که اشتباه نکرده بودم و این درست همان چیزی است که با محاسبات لگزیگرام ممکن است پیوسته رخ دهد. هنگامی که شما نیز ده بار در یک جمله، صدبار در یک ورق کاغذ، و خلاصه هزاران بار در روز، در هنگام حرف زدن یا نوشتن با محاسبات لگزیگرامی خود، از فکر منحرف شدید، آن وقت مرا خواهید بخشید. هر زمانی که خودتان این تجربیات را کسب کردید، آه بله! خودتان (Yourself)... برگردیم بر سر این مار فریبکار.

خداوندا! فریبکار (Sneak) همان مار (Snake) است، و مار فریبکار است. چه تناسب شگفت‌آوری!

در طی مدتی که مارهای خوب (اگر یادتان باشد قبلاً گفتم که دو نوع مار وجود دارد.) در واژه‌هایی مثل Wisdom (فضیلت، عقل، خرد) و Bless (لطف و مرحمت - دعای خیر) و Serene (آرام، بی‌دغدغه) آرام نشسته‌اند، این یکی مار شرور و بد (که باید او را با ضمیر شخصی مذکر (He) صدا زد) قرن‌ها است که سرگرم خیانت و فریبکاری در زبان انگلیسی است، به طوری که موجب شده است واژه‌های کوچک دروئید از دست او دیوانه شوند، زیرا این خائن اصرار دارد (Insisting) حرف S را که نشانه خود او، و نیز مارهای خوب است، در هر محلی که دوست دارد قرار دهد، به ویژه با دزدکی آمدن در وسط تمام کلماتی که برای شناسایی و تعیین هویت به کار می‌رود، مانند: (خود ما) Ourselves، (خودتان) Yourself، (خودش) Himself، (خودم) Myself و حتی باطن رفیع شما Higherself.

تا این لحظه که می‌خواهم او را آشکارا نشان دهم و بی‌آبرو سازم، این مار بدون هیچ مجازاتی، آزاد و راحت باقی مانده بود. بی‌شک شما اکنون به روشنی می‌توانید چیزی را که آن کلمات پیوسته در صدد آشکار ساختن آن برای شما بودند، مشاهده و درک کنید. بدون وجود این مار فریبکار

(Sneaky Snake) که خود را با S به همه می شناساند، آن واژه‌ها لغات واحد و تک واژه‌ای نیستند. این کلمات ترکیب شده هستند و با حذف کردن S ها این لغات به Our Elves (روحهای ما - خود ما)، Your Elves یا Your Elf (خود شما - یا روح شما) Her Elf (خود او یا روح او (مؤنث)) و Myelf (خودمن یا روح من) و Higher Elf (باطن رفیع یا روح رفیع) تبدیل می گردند!

حال اجازه دهید به شما نشان دهم این دوستان کوچولوی ما، این واژه‌های دروئید، چگونه قادرند چیزهایی حیرت آور را در مورد دستور زبان کنونی ما آشکار سازند. بدیهی است که واژه *Herself* (Hers - Elf) در واقع به روح او یا *Her Elf* اشاره می کند. درست است؟ اما از لحاظ دستور زبان غلط است که بگوییم *Himself* (کاری که امروزه نیز می کنیم) زیرا ما نمی توانیم بگوییم *Him Elf* (او را - روح) این کاملاً بی معنی و مسخره است. گرچه بنا به نمونه‌هایی که دیدیم، کاملاً درست است که بگوییم *Herself* زیرا نشان دهنده روح او است (روح یک شخص مؤنث). باز هم حواستان به من باشد، می خواهم رازی را بر شما آشکار کنم. بسیار خوب. بنابراین ما لغت *Himself* را که از لحاظ دستوری نادرست است به گوشه‌ای می اندازیم و به دلیل و بهانه‌ای عالی و بی نقص، آن را از لغت نامه دروئیدی به بیرون پرتاب می کنیم و تنها لغت مؤنث *Herself* (یا *Her Elf*) را به همان سبب نگه می داریم.

به پیروی از همین قواعد، ما نمی توانیم از مؤنث (*She Self*) یا (*She Elf*) استفاده کنیم اما این نباید چندان مهم باشد زیرا ما هنوز هم یک هویت مؤنث برای بهره بردن در اختیار داریم یعنی همان *Herself*. با این وجود، تکلیف مردان و روحهای (*Elves*) مذکر چه می شود؟ همان طور که می دانیم از لغت *Himself* نمی توانیم استفاده کنیم و بدیهی است که چنانچه بخواهیم از لغت *His Self* یا (*Hiss Elf*) بهره بگیریم، مجدداً به سر جای اولمان بازگشته ایم. واژه پردازان ما اجازه استفاده‌ای این چنین نابهنجار را نخواهند داد. به این ترتیب جنسیت مذکر از قلمرو حکومتی *Elf* ها (ارواح) هم به وسیله خود لغات

دروئید و هم به وسیلهٔ ما انسانها به بیرون رانده می‌شود. چون ما به خوبی آگاهیم که این ارواح کوچک طبیعت بی‌نهایت باهوشتر از پدیدآورندگان واژه‌نامه‌ها و موجوداتی عادل و عاقل‌اند، که مأموریتی مقدس را از جانب خالقمان به عهده دارند، بنابراین می‌بایست دلیل موجهی وجود داشته باشد که موجب گشته است آنها جنس مذکر را از بهشت ارواح زبانها، تبعید کنند. علتی که در دوران باستان گم شده و قرن‌ها از خاطر رفته است. اما من در کتاب بعدی، این خاطره را یادآوری خواهم کرد و حقیقت درهم کوبنده بر این اجتماع از دیرباز مردسالار که به زنان برتری نبخشیده، بلکه برابری موزونی داده است، پیروزی بزرگی به دست خواهد آورد. شیوهٔ پدرسالاری یا مردسالاری (Patriarch) چیزی نیست مگر دام (Trap)، همان‌طور که خود لغت نیز آن را پذیرفته است.

با این وجود، جنس مؤنث از دست این مار بدجنس و شرور، از دست این S به طور کامل رها نگشته است. در لغت او He (مذکر) وجود ندارد اما در لغت او She (مؤنث) و همچنین در لغات Hers (مال او) و His (مال او) (مذکر) هست. در ضمن شایان توجه است که این مار در لغت Masculine (مذکر - مردانه) به دور سایر حروف پیچ خورده و در لغت Feminine (مؤنث - زنانه) خبری از آن نیست. خلاصه آن‌که، لغاتی همچون Masculine، Himself، Hissell (مردانه - خود او - خود او (به شیوهٔ غلط دستوری)) در میان واژه‌های دیگر، هیچ ارزش و اعتباری ندارند.

لحظاتی دیگر در دفتر گزارشهای دروئیدی یا فرهنگ لغات قلمرو Elfها بمانید و توجه کنید که واژهٔ Them Selves (خود آنها) نیز از لحاظ دستوری نادرست است. البته به راحتی می‌توان S مارصفت را از واژهٔ Themselves حذف کرد و لغت Them Elves را باقی گذاشت. دلیل خوبی برای انجام دادن این کار وجود دارد. کافی است اندکی در این مورد بیندیشید، آن وقت متوجه آن خواهید شد.

از زمان هبوط و نزول انسان و برج سمبولیک بابل و فاجعه‌ای که به همراه

داشته، زبان انگلیسی هنوز هم به اصالت موزون و آهنگین ابتدایی خود بازنگشته، هر چند نیروی نخستین خود را که هنوز زمینیان (Earthlings) بدان آگاه نشده‌اند، اندکی بازیافته است. زمینیان که هنوز قدرت سراییدن و آوازخواندن (Sing) این زبان در درون نامشان است، اما متأسفانه در حال حاضر بیش از آن از تنفر و انزجار (Hate) لبریزند تا بتوانند موسیقی سیارات را بشنوند (Hear). در واژه (Earthlings)، علایم و کدهای ستاره‌ای (Star Signs) فراوانی یافت می‌شود تا با آنها قادر به نیت کردن آرزویی باشند. با این وجود، دو واژه از این پنج واژه به ما می‌گوید که هر فرد زمینی (Earthling) خود یک علامت ستاره‌ای است (Star Sign). آیا شما نیز قادرید واژه Star Sign را که در واژه Earthling درست در برابر دیدگانتان قرار دارد، روشن و آشکار ببینید؟ بله! درست در مقابل دیدتان (Sight)!

مردان و زنان تا امروز هیچ اهمیتی (هر قدر هم ناچیز) به قدرت اولیه‌ای که در زبان پیوسته در حال تکامل انگلیسی وجود دارد و اکنون نیز در دسترس است، نداده‌اند. گذشته از اینها، آنان از توجه به جنبه منفی این قدرت نیز غافل‌اند و برای همین است که بدون هیچ اندیشه‌ای حرف می‌زنند و با یکدیگر صحبت می‌کنند. امروزه، بسیاری از مردم، از لغات (Words) به عنوان شمشیرهایی (Swords) برای زخمی کردن یکدیگر بهره می‌گیرند. آنان به این کار خود همچنان ادامه خواهند داد تا زمانی که کاملاً درک کنند قرار بوده است واژه‌های زبان انگلیسی از طریق ذهن بر روی بالهایی (Wings) به پرواز درآیند. لغت (Wings) واژه دیگری است که نشان می‌دهد واژه‌ها قادر به آواز خواندن (Sing) هستند و زبان (English) انگلیسی تنها زبانی است از میان زبانها (Languages) که می‌تواند در مضرابها و پرده‌های موسیقی سیارات به آواز (Sung) درآید. (واژه Sung در لغت Languages وجود دارد.)

آیا خالق ما به راستی چنین مأموریتی (Mission) را که دربارهاش بحث کردیم، به ارواح کوچک طبیعت سپرد؟ هر مأموریتی را باید اشخاصی به انجام برسانند که هیچ گناهی (دست‌کم گناهی جدی) مرتکب نشده باشند

(No sin)؛ همان‌طور که در واژه مأموریت (Mission) آمده است. پس آیا خالق ما چنین مأموریتی را به دروئیدها داده است؟ بله داده است (Did) زیرا این لغت در واژه Druid جای گرفته است تا کاری کند که عالم هستی از شر یاوه‌گویی‌ها و بی‌نظمی‌ها رها و راحت (Rid) گردد. در واژه جهان (World) لغت (I.ord) (آقا - خداوند - ارباب) وجود دارد که بعلاوه حرف هِرمی شکل W که وارونه ترسیم شده است، معنایی بسیار مهم و اساسی را به عنوان دو هرم معکوس شده در بر دارد.

زمینیان در عصر دلو باید بیاموزند (Learn) و انسان برای فراگیری باید سزاوار (Earn) این کار باشد. آنان باید فرا بگیرند که از واژه‌ها به عنوان شمشیرهایی استفاده نکنند و کم‌کم به این امر پی ببرند که هر واژه، به تنهایی، در واقع چوب جادویی است، مانند عصای (Rod) [از واژه Word | حضرت موسی که در صورت به کارگیری درست، قدرت بسیار دارد. شما می‌توانید با برداشتن W از واژه Word، به راز عرفانی وجود این هرم وارونه (W) پی ببرید. با حذف حرف W، کلمه Rod (چوب، عصا) باقی می‌ماند که قدرت عصای هارون برادر حضرت موسی را دارد. عصایی که به موسی داد تا با آن فرعون مصر را برای دادن اجازه خروج به قوم بنی‌اسرائیل متقاعد سازد.

با افزودن یک S به واژه Word (Words) و با تبدیل کردن آن به جمع، از قدرت این کلمه کاسته می‌شود تا به شمشیر مبدل گردد و موجب آزار انسانها شود (هنگامی که انسانها از وارونه کردن و از نوساختن واژه‌هایی که با خوشبختی و سعادت و ترحم و محبت همراه است خودداری کنند). هر واژه، به تنهایی بیتی است و باید طوری استفاده شود که با هماهنگی عالم (Universe) توازن داشته باشد، به طوری که پرده‌های از خاطر رفته موسیقی سیارات بار دیگر، در سراسر زمین شنیده شود.

اجازه دهید اندکی بیشتر با لغت Universe (جهان، عالم) سروکله بزنیم. این واژه دارای معنی روشنی از چیزی است که آن را می‌سازد. نخست بیاییم

و آشکارترین آن را بیان کنیم: جهان (Uni - Verse) به معنی یک بیت است زیرا لغت Uni یعنی یک. یک بیت همان موسیقی کرات است، در حالی که همه کس و همه چیز سرگرم آواز خواندن با هماهنگی کامل است. در لغت Universe همچنین لغات: Sun (خورشید)، Venus (ونوس، زهره)، Nurse (پرستار)، Seer (ساحر، پیشگو) و Us (ما را) وجود دارد.

در علم ستاره‌شناسی، Sun (خورشید) نشان دهنده نیروی حیاتی است، حال آن که ونوس مبین عشق، مهمترین واژه در تمام زبان انگلیسی به شمار می‌آید. انسان به چه چیز دیگری به جز حیات و عشق نیاز دارد؟ لغت خورشید در جهان معنی پنهان‌تر و عمیق‌تری نیز دارد که از خورشید گمشده ما خبر می‌دهد (در بخش ۹ در این باره خواهید خواند). واژه پرستار (Nurse) هم با ملایمت یادآوری می‌کند که خالق ما، با عشق و حالتی حمایت‌کننده سرگرم پرستاری و رسیدگی به ما (Us) است و خلاصه واژه Seer (پیشگو) به این معناست که خالق ما آینده‌ای را می‌بیند که انسانها (یا مخلوقاتش) مجدداً به آن باز خواهند گشت و به خاطر خواهند آورد که چقدر مورد لطف و عنایت و مرحمت و حمایت الهی قرار گرفته‌اند. آخرین واژه‌ای که می‌توان از Universe یافت، لغت Even (جفت - میزان - یکدست) است که همان معنای هماهنگی و توازن کامل را می‌دهد و از لغت Eve (حوا) بیرون می‌آید که یادآوری مجددی است برای گشودن چشم سوم و دیدن حقایق به ویژه در مورد مار و سیب و سوسه‌انگیز.

در لغت Verse (بیت) کلمه See (دیدن) وجود دارد: (بگذار کسانی که چشم دارند، ببینند... چشم سوم... دیدن) و همین‌طور هم لغت Seer (بیننده - پیشگو). بله، شاعران ما، اشخاصی که ایاتی را می‌نویسند که از روحشان ناشی شده است، رسولان حقیقی قلمداد می‌شوند. ما به شاعران نیاز بیشتری داریم تا به دانشمندان. آنان که شعر (Verse) می‌نویسند، پیشگو (Seer) هستند، کسانی که به تدریج و با کمک واژه‌های دروئید، قادر خواهند شد زبان انگلیسی را به شکل نخستین و اصیل و نیز آهنگ موزون آن

بازگردانند. زیرا شعر چیست اگر موسیقی وجود نداشته باشد؟ و موسیقی چیست اگر نغمه‌های دل‌انگیزش با سرودن اشعار زیباتر جلوه ننماید؟ در آغاز تنها کلام بود... و خداوند کلام را بر زبان آورد^۱... کلام به شکل گوشت شد و در میان ما قرار گرفت. (نقل قول آخر دارای مفهوم بی‌نهایت عمیق‌تر و پنهانی‌تری است و در کتاب حاضر جای بحث درباره آن نیست.) کلام! کلام! کلام! در آغاز تنها کلام بود... یعنی یک صوت... یک پرده موسیقی... قادر به خلق کردن ماده از هوا. کلام خلقت. پرده از دست رفته و فراموش شده. بدیهی است که بایستی واژه‌ای بی‌نهایت قدرتمند باشد... (فرکانس مافوق کم (EHz) را به خاطر دارید؟)

در مدتی که مأموریت سخت و مهم نگه‌داری و حمایت از زبان انگلیسی را خالق ما به ارواح کوچک طبیعت سپرد، مأموریت بی‌نهایت مقدس‌تر و پاک‌تری نیز به آنها واگذار شد؛ حفظ و نگهداری کلام خلقت^۲ از زمینیان، کسانی که هنوز به آن درجه از بصیرت و ادراک نرسیده‌اند و ممکن است آن را برای خرابی و انهدام تصورناپذیر مورد استفاده قرار دهند. ارواح کوچک، این مأموریت خود را به انجام رسانده و این واژه یا کلام را حتی از بصیرترین آواتارها و استادان روحانی نیز مکتوم نگه داشته‌اند. آنها در حین بذرافشانی تدریجی مغزها برای فراگیری دوباره زبان انگلیسی، درست عمل معکوس را با کلام انجام داده و آن را پنهان نگه داشته‌اند... تمام واژه‌ها را برای انسانها آشکار کرده‌اند... یکی یکی... در طی قرون، به جز این کلام را. دروئیدها، کلام را در کجا پنهان کرده‌اند؟ پاسخ به این پرسش احتمالاً عمیق‌ترین و پوشیده‌ترین راز است، و در حین مدتی که سرگرم نوشتن این صفحه هستم، در کمال صفا و صمیمیت به شما می‌گویم که هنوز به من دستور نداده‌اند این راز را در کتاب حاضر آشکار کنم یا خیر. به شما قول می‌دهم که هرطور شود، هنگامی که به آخر این بخش از کتاب رسیدم، پاسخ

۱. نخستین جمله کتاب مقدس عهد عتیق.

آن را به شما خواهم گفت. البته، محل جغرافیایی آن صرفاً گامی ابتدایی در راه بس دراز و سری فرمول کیمیاگری لازم برای آشکار کردن کلام است که امکان دارد تنها دو فرشته گمشده که دوباره به جاودانگی دست یافته‌اند، به کشف آن نائل شوند. (به بخش ۹ کتاب مراجعه شود.)

علم لگزیگرام می‌تواند باعث شود انسان به سفر ذهنی - سماوی کوتاهی برود که لحظه‌ای بیشتر به درازا نخواهد کشید، یا به مسافرتی طولانی که به حقیقت نهفته در ناخودآگاه انسان باز می‌گردد. مثالهایی که تاکنون آورده‌ایم، سفرهایی نسبتاً کوتاه بوده است. حال آیا حاضرید به مسافرتی طولانی‌تر برویم؟ به مسافرتی به کمک ۹ حرف الفبا که واژه‌ای را تشکیل می‌دهند؟ بله! بسیار خوب! لغتی که من در ذهن دارم این روزها سر و صدای بسیاری به راه انداخته و به بروز یک سری اختلافات غم‌انگیز و درگیریهای متعدد در نقاط گوناگون زمین منجر شده و هم از لحاظ مذهبی و هم از نظر پزشکی دردسر فراوانی تولید کرده است. بله، منظورم لغت "Abortions" (سقط جنین - کورتاژ) است.

ما این کلمه را به صورت جمع محاسبه خواهیم کرد، زیرا می‌خواهیم پی ببریم که آیا ما را به پاسخهای معقول راهنمایی خواهد کرد یا نه؟ آیا خواهد توانست نکات مثبت و منفی این کار را به ما نشان دهد؟ زیرا این راه حل تنها به سقط جنین واحدی مربوط نمی‌شود و می‌تواند دلایل قانع‌کننده فراوانی برای انجام دادن این کار وجود داشته باشد. به همین علت است که از جمع این واژه استفاده می‌کنم.

آیا کورتاژ از نظر وجدانی عملی قابل دفاع است یا گناهناهی است برضد زندگی انسانی بی‌دفاع؟ آیا به طور کلی کورتاژ و سقط جنین با ارتکاب قتل برابر است؟

مثل همیشه، این واژه، پاسخ را در خود گنجانده است و مفهوم واقعی را که در پس حروف الفبای موجود در این لغت وجود دارد، آشکار می‌سازد. همین واژه (Abortions) راه حل‌گددار و مرموزی را در مورد مسئله سقط جنین به ما

نشان می‌دهد. بعضی از شما خوانندگان بی‌شک از پاسخهای موجود در این واژه احساس آسودگی خواهید کرد و برخی از این جوابها ناراحت و عصبانی خواهید شد. در مورد گروه دوم، خواهش می‌کنم این را در خاطر داشته باشید که این پاسخها هیچ ربطی به احساسات شخصی من (حال چه طرفدار و یا مخالف سقط جنین باشم) ندارد. این جوابها مستقیماً از خرد لغات دروئید سرچشمه می‌گیرند. چنانچه شما هنوز هم از قبول کردن قدرت آنها خودداری می‌کنید، پس بهتر است این چند صفحه آخر این بخش را نخوانده، رد شوید چه در گروه مخالف یا موافق مسئله کورتاژ باشید. برعکس چنانچه دیگر آموخته‌اید که به واژه‌ها احترام بگذارید و به مأموریت مقدس آنها در مورد حفظ و نگهداری زبان انگلیسی اعتقادی راسخ دارید، با پرده‌برداری از اسرار موجود در لغت Abortions شواهد و مدارک جدیدی مبنی بر موجودیت حقیقی آنها به دست خواهید آورد.

یک خواهش دیگر. چنانچه جزو آن دسته از اشخاصی هستید که با سقط جنین مخالف‌اند و در هنگام ادامه این بحث (در طول صعود مارپیچ‌گونه ما به سمت بالا) از مسئله‌ای ناراحت شدید، خواهش می‌کنم آن را اهانتی به خود تلقی نکنید و مطلب را پی‌بگیرید. ببینم، از این که به شما بگویند متعصب هستید، ناراحت می‌شوید، نه؟ تنها راهی که می‌تواند ثابت کند شما سزاوار چنین برچسب توهین‌آمیزی نیستید، این است که پیش از هر چیز با ذهنی روشن به سخنان و توصیه‌هایی که واژه‌های دروئید به شما می‌کند، با دقت گوش فرا دهید، سپس بی‌درنگ از گفته‌های علم ستاره‌شناسی پیروی کنید و تازه آن وقت، تصمیمی بگیرید که برپایه تمامی این اطلاعات قابل دسترس، بنیاد نهاده شده باشد. این درخواست، خوانندگان کاتولیک را که شدیداً مخالف سقط جنین هستند نیز شامل می‌شود. لگزیگرام لغت Abortions در مورد پاسخ خود برای این موضوع زیاد وقت شما را نمی‌گیرد. آشکارسازی این لغت بسیار مؤکد و روشن است و جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌گذارد.

همه جملاتی که در پی می آید از جابه جایی حروف واژه Abortions به دست آمده است و شخصاً می توانید تمام این نوشته را بررسی کنید.

It is torn پاره و کنده شده است.

It is not born زاده نشده است.

It is a Robot یک آدم آهنی است^۱

A robot is not born یک آدم آهنی که زاده نمی شود!

No sin هیچ گناه ندارد.

Is abortion a sin? آیا سقط جنین گناه است؟

No! It is not a sin خیر! گناه نیست.

در این جا قانون زبرا به کار برده می شود.

اگر این قانون را از خاطر برده اید، بار دیگر آن را مطالعه کنید. هنگامی که یک لغت منفی ظاهر می شود و حروف N و O و یا N و O و T نیز به عنوان منفی کننده وجود دارد، در حالی که حروف Y و E و S (بله) وجود نداشته باشند، این به آن معناست که شخص یا واژه یادشده به گناهی متهم است (حال در هر زمینه ای که می خواهد باشد و با هر لغت یا صفتی منفی که نمایان شده است) اما گناهکار نیست.

شما خوانندگان کاتولیک و طرفداران حق زندگی که با عمل کورتاژ مخالف هستید، لطفاً از خواندن ادامه مطلب منصرف نشوید. می خواهیم به اتفاق شما به درجات بالاتر صعود کنم تا بفهمیم به چه دلیل این لگزیگرام، این جملات را بیان کرده است. این ارزش واقعی در لگزیگرام است، یعنی استفاده از آنها به طوری که به درجات والاتری از خود آگاهی دست یابیم که براساس افشاگریهای لگزیگرام پایه ریزی شده باشد. در این قسمت است که لگزیگرام به هنر مبدل می گردد.

۱. با پوزش از کاربرد واژه آدم آهنی از آنجا که هنوز واژه مناسبی برای Robot در فرهنگ لغات موجود نیست به ناچار از این لغت استفاده کردم و ترجیح دادم به جای نوشتن ژبات به فارسی از آدم غیرانسانی یا آدم آهنی استفاده کنم. - م.

نخست اجازه دهید به درون صفحات کتاب آقای نوآ وبستر^۱ برویم که معمولاً سعی می‌کند با لغتنامه^۲ دروئیدها مغایرت نداشته باشد. وبستر به ما کمک می‌کند تا درک و فهم بیشتری از ماهیتی به دست آوریم که در لگزیگرام به عنوان Robot یا آدم‌آهنی معرفی شد.

Robot: (آدم ماشینی) - دستگاه و ماشینی که شکل انسان دارد و بعضی از کارها و رفتارهای انسان زنده را انجام می‌دهد، اما عاری از هرگونه عواطف و احساسات بشری است. مکانیسمی که با هدایت خودکار عمل می‌کند.

وبستر

مشاهده می‌کنید که واژه‌های دروئید دچار اشتباه نشده‌اند. آنها بدون شک دلیل و علتی داشتند که لغت Robot را در واژه Abortions پنهان کنند تا بتوانند ماهیت سقط شده را توضیح دهند. لغاتی همچون نوزاد، طفل، کودک، فرزند و حتی نطفه و جنین در درون کلمه Abortions وجود ندارد. آیا تعریف آدم‌آهنی در واژه‌نامه وبستر، شرح نطفه‌ای در بطن است؟ بله همین‌طور است. جنین شبیه انسان است و کارهایی مانند کارهای انسان انجام می‌دهد در حالی که در مایع درون رحم شناور است و عاری از هرگونه عواطف و احساسات بشری که بدون هیچ تردیدی، به طور خودکار عمل می‌کند و این عمل چیزی نیست مگر دستهای باطن رفیعی بخصوص، که تصمیم گرفته است این خانه^۳ گوشتی را بسازد (منظورم ساختمان بدن است، زیرا بدن، معبد و سرای روح و روان و مغز است) و پس از کامل شدنش در آن اقامت گزینند. بنابراین، روح مزبور، صاحبخانه و مالک این خانه یا معبد بدنی در حال ساختن است. و معماران و سازندگان این خانه هم پدر و مادر هستند. با این وجود همیشه از طرح و نقشه‌های روحی که دستور ساختن این معبد گوشتی را صادر کرده است، پیروی می‌کنند.

اجازه دهید مطلب را پیگیری کنیم تا به حقیقت والاتری دست یابیم، حقیقتی که ما را به بطن آن حقیقت روحانی که در کارهای مقدس مسیحیت و

۱. Noah Webster، پایه‌گذار و مؤسس فرهنگنامه وبستر. - م.

نیز علم ستاره‌شناسی (مادر علم نجوم)، مذهب، ریاضی و سایر علوم پایه‌ریزی شده است، راهنمایی می‌کند.

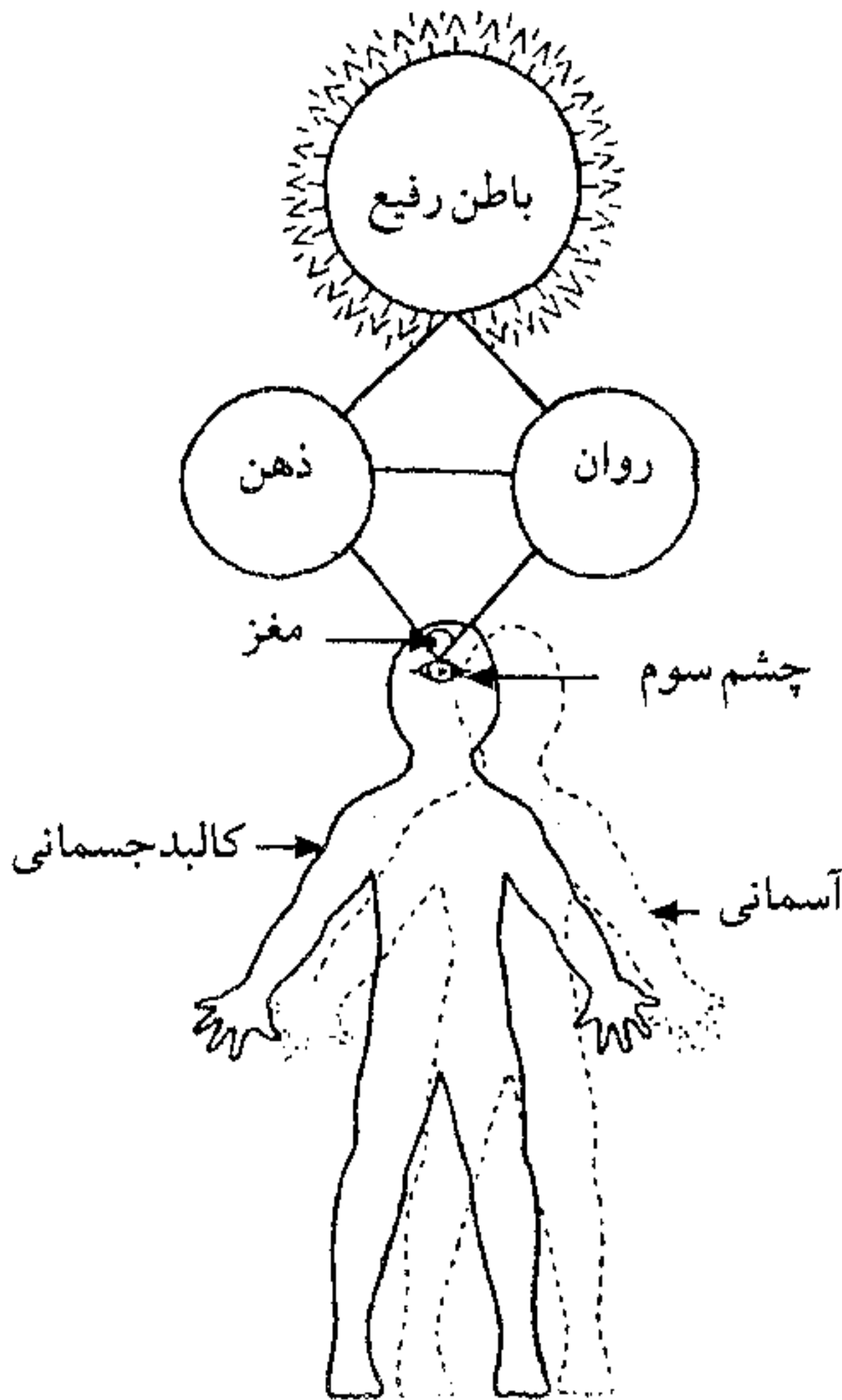
معجزه تولد، این معجزه دقیقاً چیست؟ این همان لرزیدن از خوف و هیبت است که مادر و سایر حاضران در اتاق زایمان، درست در لحظه‌ای که نوزاد نخستین نفس زندگی را به ریه‌ها فرو می‌دهد، بدان دچار می‌گردند. یعنی همان لحظه سحرآمیزی که آن موجود شناور در آب که از آب تنفس می‌کرد، با حالتی اعجازآمیز به انسان مبدل می‌گردد و تنفس هوا را آغاز می‌کند و زندگی جدیدی زاده می‌شود. این زندگی و هستی است که بار دیگر خود را از نو ساخته است.

همان‌طور که علم پزشکی پذیرفته است، دگرگونی‌های عظیم بیولوژیکی، شیمیایی و فیزیولوژیکی در ارگانیسمی که نوزاد نام دارد، در لحظه نخستین تنفس حیات و هستی رخ می‌دهد. مگر در انجیل‌های گوناگون کلام خداوند نیامده که فرموده است: «و من نفس هستی و زندگی را در آنها خواهم دمید...؟»

با داخل شدن به جهان ستاره‌شناسی، درست در همین لحظه است که بیش از چهل میلیارد سلول الکترومغناطیسی موجود در مغز، برنامه‌ریزی می‌شوند (درست مانند کامپیوتر که مغز انسان پیشرفته‌ترین نمونه آن است). این برنامه‌ریزی به وسیله فرکانسهای نامرئی و بسیار قدرتمند موجود در عالم هستی، و به کلام دیگر، به کمک امواج نوری که از خورشید، ماه و سایر سیارات ساطع می‌شوند، صورت می‌گیرد. البته متناسب با طرح و موقعیت آنها در فضا و جنبه‌های محاسبه شده آنها از نظر ریاضی و نجومی نسبت به یکدیگر، آن هم درست در لحظه سحرآمیزی که از لحاظ زمانی آکنده از مغناطیس است، به طوری که انسان زاده شده به این ترتیب احساس فشار قوی الکترومغناطیسی شدید خواهد کرد (که این پدیده در هر باری که خورشید، ماه، و سایر سیارات با موقعیتهای برنامه‌ریزی شده کامپیوتری مغز شخص مورد بحث، در هنگام تولدش هماهنگی و یا برعکس اختلاف داشته

باشد، اتفاق خواهد افتاد.

حال برویم به سراغ متافیزیک. در این جا نیز، در این لحظه سحرآمیز، روح با ذهن و روان فردی خود که از آن هرگز جدا نمی‌شود (و همیشه در خارج از بدن باقی می‌ماند) به معبد یا خانه بدن این نوزاد که در این هنگام به انسانی مبدل گشته است متصل می‌شود. این روح با ذهن و روان، همان تثلیث مقدسی است که مقدر شده بود در حدود نُه ماه زودتر از این زمان، ساخته و پرداخته شوند.



این شکل مدور سمبولیک است. روح شما درست به مانند جسم و بدن ظاهریتان ساخته شده و از لحاظ شباهت با آن برابر و یکسان است.

سه دایره سمبولیکی دربرگیرنده هرم بالایی هرگز از هم جدا نمی شوند چه در این دنیا، چه پس از مرگ.

بنابراین، ماهیتی که علم پزشکی آن را جنین، و علم لگزیگرام آن را آدم ماشینی می نامد، انسان شمرده نمی شود، زیرا هنوز زنده نیست و تا زمانی که نخستین نفس را (بنابر برنامه ریزی مغز) به درون فرو ندهد، نفس حیات و هستی رخ نخواهد داد. از همین روست که جدول تولد شما (زایچه) بدون محاسبات تصحیح شده و طولانی و شاق یک ستاره شناس در مورد تاریخ دقیق تولد (و همان نخستین لحظه تنفس که زمان دقیق و صحیح زاده شدن شما است) امکان دارد جدولی نادرست باشد و تاریخ دقیق به دنیا آمدن شما با تاریخی که در روی گواهی تولد ذکر شده است، و مامان به خاطر دارد، به ندرت مطابقت دارد و چون ستاره شناسانی که بر این هنر و علم، تسلط کامل دارند و تصحیحات لازم را به سهولت انجام می دهند، کم یافت می شوند، مشکل بزرگی اتفاق می افتد. من شخصاً هیچ جدول تولدی را نه محاسبه و نه تفسیر می کنم، مگر آن که خودم قادر به تصحیح آن، و به دست آوردن لحظه دقیق تولد شخص باشم. با آن که من جزو معدود کسانی به شمار می آیم که قادر به تصحیح این اشتباهات محاسباتی است، گاهی تنها چند ساعت، و گاه نیز چندین روز و یا چند هفته طول می کشد تا بعضی از جدولهای تولد را به نحوی قابل اطمینان تصحیح کنم و به وضعیتی درست درآورم. زیرا هر جدول، کوششی فردی است.

مباحثه در مورد مسئله سقط جنین مانند بسیاری مشکلات موجود در روی این سیاره است. این مسئله آن قدر بر جنبه جسمانی تمرکز دارد که جنبه عرفانی آن نادیده انگاشته می شود. سخنان زیادی در مورد تولد و مرگ غیرالزامی وجود دارد به طوری که به رویداد وحشتناکی که میان این دو واقعه رخ می دهد، اهمیت کمتری داده می شود.

بله، درست است. واقعاً خیلی اندوهبار است که این طور عاشقانه بدنی

درست کنیم که یک روح، روان و ذهن قادر به تصاحب آن باشند. محلی آرام که از رؤیاهایی لطیف و زیبا بافته شده است، و آن‌گاه، به دلایل گوناگون موجباتی فراهم آید که این بدن از صحنه روزگار ناپدید گردد. اما این آخر جهان نیست. بله، واقعاً غم‌انگیز است اما پایان نیست. پایان هیچ چیز. تجربیات غم‌انگیزتری وجود دارد که از لحاظ عاطفی ویرانگرتر از سقط جنین ناخواسته و از بین رفتن خانه‌ای گوشتی است که نوزادی بسیار مورد علاقه پدر و مادر در صدد اشغال آن بوده است. این یکی از غم‌انگیزترین و دردناکترین رویدادهایی است که مرد و زنی عاشق گهگاه با آن رو به رو می‌شوند. اما این واقعه را می‌توان کمتر دردناک و ناراحت‌کننده یافت، اگر این زن و مرد درک می‌کردند که پس از بهبود غم و اندوه باز هم می‌شود معبد و خانه گوشتی دیگری را بنیان گذاشت. خانه‌ای جدید که با همان طرح و نقشه اولیه ساخته خواهد شد تا جایگاه همان تثلیث مقدس روح و روان و ذهن ناکام باشد که وقتی با معبد و بدن جدید در نخستین نفس آن، درهم می‌آمیزد، دقیقاً همان نوزادی را خلق خواهد کرد که پدر و مادر به اشتباه تصور می‌کردند، آن را از دست داده‌اند. اگر پدر و مادر کودک به راستی این مسئله را درک می‌کردند، احساس آرامش و آسودگی خیال بیشتری به آنان دست می‌داد و متوجه می‌شدند که در واقع هیچ دلیلی برای غم و اندوه وجود ندارد، مگر مدتی انتظار (که نه ماه بیشتر به درازا نخواهد کشید) که آن نیز به وقت زمینی، مدتی بسیار کوتاه است.

من نمی‌خواهم به حریم خصوصی پدر و مادری تجاوز کنم، اما زوجی را می‌شناسم ساکن ایالت آهایو که هنگام نخستین بارداری بی‌نهایت شاد بودند. آنان بی‌صبرانه و با لذتی وافر در انتظار تولد نوزادشان دقیقه شماری می‌کردند. اما چند هفته پیش از وضع حمل، پزشکان به مادر آینده اعلام کردند که جنین او مرده است - و او بچه‌ای مرده با خود حمل می‌کند - یعنی در اصل ماشین یا آدم‌آهنی را. هیچ‌یک از واژه‌های درویدی زبان انگلیسی نمی‌تواند درد و رنج این زوج، به ویژه این شواحت او را بیان کند. چه

کسی قادر است کلماتی بیابد که قادر به شرح عواطف و احساسات این زن در هنگام وضع حمل طولانی و دردناکش باشد که با رنج و مشقت زیادی همراه بود؟ از همه بدتر آن که این مادر به خوبی می دانست این درد و رنج، هیچ شادی و سعادت، هیچ حیاتی در پی نخواهد داشت.

این مادر شجاع، غم و اندوه و نیز ناراحتی های جسمانی خود را با شجاعت تمام تحمل کرد و آزمایش دشوار روحی خود را به تنهایی گذراند. حتی شوهر او نیز که به همان اندازه دچار اندوه بود، نمی توانست احساسات همسر خویش را حدس بزند. من به آنان گفتم که نوزادشان (که آدم آهنی مؤنثی بوده) نمرده است، و به سبب عشق و شجاعتی که آنها از خود نشان داده اند، به زودی نوزاد اعجاز آمیز دیگری از راه خواهد رسید. من به آنان گفتم که این دخترک (روح این نوزاد دختر) رأی خود را عوض کرده و به دلایل پیچیده الهی و ستاره شناسی، بی شک خواستار تاریخ تولد دیگری بوده است، و این که این دخترک به طور حتم به نزد آنان باز خواهد گشت، به شرط آن که از شدت علاقه آنان (انرژی الکترومغناطیسی) کاسته نشود. آن زن حرف های مرا باور کرد. او خیلی زود و به سرعت آموخت که چگونه این امر را درک کند و تنها امیدوار نباشد.

یک سال بعد، آن خانم، درست در همان روزی که نخستین وضع حمل را انجام داد، دختری زیبا و سالم به دنیا آورد. نوزاد اعجاز گر آنان دوباره بازگشته بود. همان نوزاد (روح و روان و ذهن) که آنان تصور می کردند از دست داده اند. با همان بدن طراحی شده از همان اول (یا جدول تولد) که تنها تغییراتی جزئی از لحاظ ساختار، به صورتی بهتر و مثبت در آن به وقوع پیوسته بود، و با همان پنجره های شیشه ای رنگ قبلی (زیرا چشمها، پنجره های روح هستند). تنها کاری که این دخترک کوچک انجام داده بود (یعنی روح او) تصمیمش مبنی بر اندکی دیرتر به دنیا آمدن بود، همین و همین.

این گونه معجزات، نه تنها صدها، بلکه هزاران بار در سراسر جهان به

وقوع پیوسته است و باز هم بیشتر از این روی خواهد داد. چنانچه پدر و مادر این‌گونه نوزادان سقط شده (یا به گونه دیگر: «آنان که بدن گوشتی و معبد جسمانی را از دست داده‌اند») این حقیقت را می‌پذیرفتند، کارها بسی آسانتر می‌شد.

نقشه کشیدن برای ملاقات شخصی بسیار عزیز، و آگاهی پیدا کردن از این واقعیت که این ملاقات باید برای مدتی نامعلوم به تعویق بیفتد، مسلماً دلیلی است برای ناراحت شدن، اما کسی که نمرده! شخصی خواهان ملاقات، هر چه بیشتر تصاویر آن ملاقات به تعویق افتاده را در ذهن خود مجسم کند، ملاقات خوشحال‌کننده‌تر و زودتر رخ خواهد داد. چند وقت؟ چه وقت؟ چه وقت و دانستن زمان آن یکی از کم‌اهمیت‌ترین قسمت‌های این مسئله است، به ویژه در مورد نوزاد یا هر شخصی دیگر که به طور موقت از زندگی شما رفته است و به زودی باز خواهد گشت. چنانچه مردمی که از هم جدا می‌شوند می‌توانستند این حقیقت را درک کنند، زمان دیدار مجددشان بی‌نهایت سریعتر فرا می‌رسید. تأخیرات تجدید دیدار فقط به این سبب اتفاق می‌افتند که مردم اهمیت فراوانی به وقت آن می‌دهند. (اگر اهمیت ناچیزی به آن مبذول بدارند، این دیدار با سرعت بیشتری رخ می‌دهد.)

این هم یکی از جوانب هنر لگزیگرام: لغت Insignificant (ناچیز - بی‌اهمیت) در فرهنگ لغات دروئید معنایی مشابه با واژه Not Significant (بی‌معنی) ندارد. واژه نخست در هنگام لگزیگرام به شما لغت Sign (علامت) را می‌دهد و می‌گوید که چیزی در درون، با اهمیت و پرمعنا است. هنگامی که شما از معنی لغت (بی‌اهمیت) Insignificant در مورد زمان و وقوع آن مطلع گشتید و بر آن مسلط شدید، قادر خواهید بود در کمال سهولت وقت وقوع را خود مقرر کنید. ساعتها و تقویمهای زمینی زمام اختیار این وضعیت را به عهده ندارند. شما باید که مسئول آن هستید. این شاید یکی از مهمترین چیزهایی باشد که در این دنیا یاد گرفته‌اید؛ البته پس از درک لغت عشق که پیش از هر چیز می‌آید... همیشه مدتی وقت می‌برد تا بر این کار مسلط شوید

و از چگونگی خواندن فرهنگ واژه‌های دروئید مطلع گردید، اما هنگامی که قادر به آن گشتید، این نیرو... تا ابد با شما باقی خواهد ماند. پس از تسلط پیدا کردن بر آن، درست مانند شنا یا دوچرخه‌سواری خواهد بود، یعنی هرگز آن را از خاطر نخواهید برد.

قبلاً گفتم که وقایع غم‌انگیزتری نیز در جهان وجود دارد که از فقدان طفلی نوزاد بی‌نهایت عزیز و خواستنی که بدنی نیمه تمام داشته و پیش از آن که زندگی جدیدی به آن وارد شود از بین رفته، سخت‌تر است (البته برای اشخاصی که هنوز به بصیرت لازم دست نیافته‌اند). با این حال، در زندگی بسیاری مسائل اندوهناک‌تر و ویرانگرتر وجود دارد که از سقط جنین عمدی خانه‌ناخواسته‌ای نیز که مانع تبدیل یک آدم‌آهنی به انسانی زنده شود (در هنگام نخستین تنفس) مهم‌تر است، و آن کابوس وحشتناک کودکان ناخواسته‌ای است که مورد حملات وحشیانه پدر و مادر خود قرار می‌گیرند و از آنان کتک می‌خورند.

از بین بردن معبد بدنی کار خوبی نیست، این کار کاملاً بیهوده است. به بی‌معنایی ساختن خانه‌ای جدید و ویران کردن آن، بدون هیچ دلیل و علت معقول و اجازه‌ندادن به این که کسی در آن ساکن شود. (مرگ بزرگسالان نیز خرابی و انهدام بی‌معنا و بی‌دلیلی است که بعداً در فصل ۹ این کتاب درباره آن بحث خواهیم کرد.) چنین خرابی و انهدام یک آدم‌آهنی (با معبد بدنی در حال ساخت) می‌تواند به طور حتم خصوصیات و علایم مشخصه خرابکاری شرورانه‌ای را نشان دهد اما قتل به حساب نمی‌آید.

آدم‌آهنی و یا معبد بدنی که این‌گونه منهدم و ویران می‌شود، تنها قرار بوده که در زمان درآمیختن با روح بخصوص، روان و ذهن، محل اقامت انسانی باشد که به هر صورت همه اوقات را در خارج از این خانه (معبد بدن) می‌گذرانده است. هنگامی که این سرای از پیش در نظر گرفته شده خارج از دسترس این روح (و سایر همراهانش) قرار می‌گیرد و با سقط جنین از بین برده می‌شود، روح به اتفاق دویار جدانشدنی خود، بار دیگر دستور ساختن

خانه‌ای دیگر را می‌دهند که گاهی اوقات در همان محل اولیه و از همان پدر و مادر سازنده خواهد بود. گاه نیز در محلی دیگر یا در شهر یا ایالت و یا حتی کشوری دیگر مبادرت به این کار می‌کنند و از سازندگان دیگری کمک می‌گیرند که این کار، بستگی کاملی به درجه و شدت خواسته و آرزوی انرژی الکترومغناطیسی آن پدر و مادر بخصوص دارد.

هنگامی که زن و مردی زندگی زناشویی خویش را با عشق و محبت آغاز می‌کنند، هاله درخشان و پرنوری که از این وحدت زیبا و پرشور ساطع می‌شود، به جذب روحی بی‌نهایت رفیع‌تر و والاتر منجر می‌گردد که این روح، این پیوند را مجرای برای تولد برمی‌گزیند. به این‌گونه نوزادان که حاصل عشقی شدید باشند، می‌گویند Love Child (فرزند و میوه عشق). به این ترتیب، مجراهای پدر و مادر به وسیله ارواحی که منتظر تناسخ و تولدی دیگر هستند، انتخاب می‌شوند.

و اما در مورد سقط جنین، انسانها بایستی بیشتر نگران روح باشند تا معبد بدن یا کالبد. در آخر کار به نفع همه از جمله به سود معبدهای آتی بدن خواهد بود که مانند تمام خانه‌ها، اگر با مالک خانه با هماهنگی کار کنند که چنانچه به وسیله مهندسانی بصیر و آگاه طراحی شوند، بی‌نهایت خوش ساخت‌تر و زیباتر خواهند شد. حال آیا حاضرید اندکی به بالاتر صعود کنیم و با لگزیگرام به مسافرت‌های ذهنی آسمانی دست بزنیم؟ پس آماده باشید تا تعدادی نام را لگزیگرام کنیم.

من شخصاً کشف کرده‌ام که واژه Lie (دروغ) یکی از پرمعناترین لغاتی بوده که در لگزیگرام برای آشکار ساختن حقایق یافته‌ام و می‌دانم که مانند خلاف‌گویی، سرانجام به نتیجه‌ای نمی‌رسد. گرچه چیزی که شما باید درک کنید این است که لغت Lie معانی گوناگونی دارد. بعضی از دروغها را بچه‌هایی می‌گویند که به عمد ریاکار و فریبکارند، بعضی دیگر از دروغها را دروغهای کوچک سفید یا همان دروغهای مصلحتی می‌نامیم تا احساسات و عواطف شخصی را از آسیب دیدن نجات دهیم. درست مثل آن که به دوستی بگویند

از شیرینی‌های خانگی که پخته و برای شما به بیمارستان آورده، خیلی خوشتان آمد در حالی که واقعاً مثل چوب سفت و کاملاً بدطعم و بدبو بود. در عین حال، دروغهایی هم وجود دارد که بچه‌های با ایمان و آگاه به هم می‌بافند.

برای مثال، هر چیزی را که قادر نباشید با دید جسمانی و فیزیکی خود ببینید و یا با مدرکی عینی به اثبات برسانید، بعضی از مردم آن را دروغ به شمار می‌آورند و چنانچه در این مورد پافشاری کنید که آن چیز موردنظر در آنجا است، باز هم این اشخاص باور نمی‌کنند. پس از گذشت مدت زمانی، ممکن است این شیء یا چیز نهایتاً به شکل ماده‌ای ظاهر شود و یا موجودیت یابد حال می‌خواهد طفل نوزادی باشد، یا هر معجزه دیگر، آن وقت است که دروغی که شخص محکوم به باور داشتن آن بوده است، ناگهان... به حقیقت مبدل می‌شود و دروغگو به پیامبر مبدل می‌گردد.

اگر به دوستی بگویید: «به این بوته گل سرخ زیبایی که در حیاط جلو خانه کاشته‌ام، نگاه کن.» (در حالی که آن را تازه دیروز کاشته‌اید) و هیچ بوته گل سرخی هنوز برای چشمان فیزیکی، قابل رویت نشده است، بی شک دوستتان خواهد گفت که شما دارید دروغ می‌گویید (یا آن که پنهانی در باطن خود چنین خواهد پنداشت). این امکان وجود دارد که آن بوته گل سرخ به خوبی و خرمی در حال رشد و پرورش در همان محلی است که گفتید، به گونه‌ای متافیزیکی، و منتظر است دستور بگیرد تا خود را به ماده‌ای ملموس مبدل سازد، اما تا زمانی که در برابر چشمان فیزیکی قابل رویت نباشد، نشان دادن آن و اصرار ورزیدن به این که این بوته به راستی در آنجا قرار دارد، از جانب بقیه مردم دروغ تلقی خواهد شد. درست مانند کودکان، هنگامی که از رفقای همبازی خیالی خود به پدر و مادرانشان می‌گویند... (یعنی پریان و ارواح کوچک طبیعت که گهگاه با کودکان حرف می‌زنند و با آنها بازی می‌کنند...) و بی‌درنگ به آنان دستور داده می‌شود که از دروغ گفتن دست بردارند. نکات بسیار جالب توجه‌تری در مورد دروغ وجود دارد و این که چه

چیز دروغ است و چه چیز دروغ نیست. اما هنگامی که انجام دادن یک سری لگزیگرام را آغاز کردید، خودتان متوجه خواهید شد که کدام حرف دروغ است و کدام حرف راست.

در اینجا دو لغت را لگزیگرام می‌کنیم تا نخستین گامهای خود را برای درک و فهم بیشتر مسئله دروغ و دروغگویی بردارید و به این موضوع پی ببرید.

علم و هنر لگزیگرام اغلب در آغاز کار، موجب می‌شود چرخهای کهنه و زنگ‌زده مغزتان را به حرکت وادارید. ممکن است بعضی از واژه‌هایی که محاسبه می‌کنید بسیار دشوار باشد و موجب سرخوردگی شما شود، زیرا هیچ نوع معنا و مفهوم درستی را ارائه نمی‌دهد. اما از کارت‌تان دست بردارید، به محاسبات خود ادامه دهید، پی خواهید برد که همه پاسخها منطقی و پرمعنا است. حتی اگر در ابتدا دستیابی به معانی و تفسیرهای آنان به سختی امکان‌پذیر باشد. برای نمونه، چرا در کلمه‌ای به خوبی و مثبتی Believe (اعتقاد داشته باش. باورکن) لغت Lie (دروغ) وجود دارد؟ ممکن است در آغاز کار، این‌گونه پاسخهای غیرمنتظره موجب شگفتی و حیرت شدید شما شود، اما اگر به اندیشیدن در این باره ادامه دهید، به سبب اندیشه‌ها و افکار آرامتان (Contemplation) پاداش خواهید گرفت و به شعف و سرمستی عرفانی (Elation) دست پیدا خواهید کرد!

در لغت Believe، کلمات Live (زنده - زندگی کردن) و Lie (دروغ) وجود دارد. نخست ممکن است به نظرتان بی‌معنا برسد: Live A Lie (به معنی در دروغی زندگی کن) همین‌طور هم در واژه Miracle (معجزه - شگفتی) کلمه Lie وجود دارد. باز هم پیش از پیش سردرگم می‌شوید. آخر چرا این‌گونه است؟! با در نظر گرفتن تعاریفی که از لغت دروغ کردیم، این را در نظر بگیرید که در لغت Miracle (معجزه) واژه Claim (ادعا) وجود دارد. پس چنانچه شما به زندگی کردن در دروغ ادامه دهید، در نهایت قادر خواهید بود دروغی را مدعی شوید (Claim A Lie!). اگر شما به چیزی اعتقاد داشته باشید

(Believe)، در نهایت معجزه‌ای رخ خواهد داد (Miracle).

اعتقاد به چیزی یا مسئله‌ای (که در واقع همان زندگی کردن در دروغ است) روشی است که به تدریج فرایافتهای اِتریک نامرئی، همین‌طور هم رؤیاهای، افکار و آرزوها و آرمانهایی را ظاهر خواهد ساخت و اعتقادات شما را به موادی قابل رویت و سخت مبدل خواهد کرد. نخست امید می‌آید، امیدی ضعیف و جزئی، سپس عقیده و باور از راه می‌رسد که از امید قویتر است. پس از آن ایمان از راه می‌رسد که تقریباً به آخر راه رسیده‌اید. سرانجام دانستن و آگاهی می‌آید یعنی قدرت اصلی که موجب به وقوع پیوستن هر چیزی می‌گردد. لغت Know (دانستن)، لغات Now (حالا - اکنون) و Won (پیروز شدن) را در خود دارد. بنابراین وقتی به راستی قادر به دانستن چیزی شدید، موجب می‌گردد که در حال ابدی (Now) قرار بگیرید و سرانجام پیروز شوید (Won).

و اما در مورد لغت Live که در واژه Believe هست. ممکن است بعضی از شما از خود پرسید به چه دلیل لغت Live کلمه Evil (شیطانی - خبیث) را در خود گنجانده است. بسیاری از مردم این مطلب را از قبل می‌دانسته‌اند. در ضمن، اشخاص کمتری یافت می‌شوند که درک کرده باشند از واژه Evil، لغت Vile (پست - حقیر - مبتذل) نیز ساخته می‌شود. نباید در این باره نگران شوید. در واقع، این مسئله‌ای است که باید از بابت آن احساس خوشحالی کنید. البته هنگامی که با دقت در مورد آن فکر کرده باشید، زیرا بدون شک مهمترین حقیقتی است که علم لگزیگرام بیان می‌کند، چون لغت دیگری (به استثنای شیطانی Evil و پست Vile) در کلمه Live (زنده) وجود دارد و آن لغت، همان‌طور که مشاهده کردیم Lie (دروغ) است. این نمونه‌ای کامل و درست است که با آن می‌آموزید چگونه با لگزیگرام محاسبات شخصی خود را انجام دهید. حال، ما چه تعبیر و معنی دقیقی می‌توانیم به دست آوریم؟ چرا در لغت Live، کلمات شیطانی و پست و دروغ وجود دارد؟

این به آن معنا است که انسانها، که با اعتقادات نادرست هیپنوتیزم

شده‌اند، معتقدند که برای زندگی کردن باید از تجربیات پست شیطانی آگاهی داشت، و این که خبثت شرطی ضروری برای زندگی کردن و بقا است. اما در بالای این کلمات، کلمه دیگری وجود دارد که برایتان آشکار می‌سازد تمام این حرفها دروغ است (Lie). برای زیستن نیازی به دخالت خبثت و بدجنسی و شرارت وجود ندارد. انسانها تنها معتقدند که این حالت باید در زمین موجود باشد. (هنگامی که شخصی چیزی نادرست را باور دارد، لغت Believe (باور - عقیده) به کلمه مثبت و نیکویی مبدل نمی‌شود، مگر نه؟)

همان‌گونه که قبلاً بحث شد، حقیقت این است که این جهان (World) که لغت Lord (آقا - پروردگار - حاکم - فرمانروا) را در خود جای داده، تنها بازتاب نادرستی از جهان حقیقی است (یعنی از آن سطح آگاهی که ما نام آن را آسمان یا بهشت گذاشته‌ایم). جهانی که روح، و خود - خود، در آن ساکن است و جایی که بدن ما نیز می‌تواند در آن حاضر شود. البته چنانچه ما یاد می‌گرفتیم چگونه با یک پا در آسمان و پای دیگر در روی زمین به زندگی ادامه دهیم. (که در بخش بعدی کتاب در مورد آن بحث خواهیم کرد.)

هنگامی که زمینها سرانجام به معنای واقعی چهارمین و پنجمین خط یکی از نیایشهای حضرت عیسی پی ببرند... قلمرو سلطنت از راه خواهد رسید و درست به همان شکلی که در آسمانها است، بر روی زمین نیز خواهد بود... در آن صورت است که زندگی (یا زندگی کن!) Live را می‌توان دیگر شیطانی و خبیث Evil ننامید و ادعا کرد آن چه وجود دارد چیزی نیست مگر مستی دروغ Lie، حتی اگر دروغی است که فعلاً به نادرست بودن آن پی برده نشده است. با تصور کردن، مقرر داشتن و آگاهی مطلق فکر، شما دارای قدرت ظاهر کردن هر نوع معجزه‌ای خواهید شد. مقرر دارید، تصور کنید، باور کنید، ایمان داشته باشید و بدانید. به گونه‌ای ساده‌تر: تصویر موجود در ذهنتان را با شدتی هر چه بیشتر در هوا منتشر کنید، به طوری که این تصویر به ماده‌ای فیزیکی و متراکم تبدیل گردد. یکی از روشهای انتشار آن در مغز و فکرتان، و برای آن که بتوانید همیشه جادوی آن را به خاطر بسپارید، کمک گرفتن

از یکی دیگر از جوانب علم لگزیگرام است... تفکر و تعمق بر روی دو جمله ساده و کوتاه. دست‌کم این کاری است که من سعی می‌کنم با آن، خود را (My Elf) نسبت به سحر و جادوی آن هشیار نگه دارم. من این جملات را بی‌نهایت جالب توجه و شیرین، و به منزله شوخی شخصی با باطن رفیع خود می‌دانم، به طوری که وقتی سعی می‌کنم این دو جمله را با صدای بلند بر زبان آورم و خود را در حضور دیگران که هیچ‌گونه حدسی در مورد کارهای من نمی‌زنند، به تفکر و اندیشه وادارم، هرگز نمی‌توانم جلو قهقهه‌زدن خود را بگیرم. باید بگویم که این کار، تصویر چندان باوقاری از من ارائه نمی‌دهد. به هر حال این است آن دو جمله سحرآمیز:

If You Mind, It Matters

If You Don't Mind, It Doesn't Matter

اگر اهمیت بدهید و در ذهن به تصویر بکشید، مبدل به ماده خواهد شد
اگر اهمیت ندهید و در ذهن به تصویر نکشید، به ماده تبدیل نخواهد شد یا
ترجمه‌ای عامیانه‌تر: اگر اهمیت بدهید، اهمیت داده می‌شود و اگر اهمیت
ندهید، اهمیت داده نمی‌شود!

هنگامی که لغت Mind (ذهن - فکر) را در این جمله بر زبان می‌رانید (یا می‌خوانید) آن را به عنوان فعل در ذهنتان منعکس و مجسم سازید. کاری که مترادف است با استفاده از مغزتان برای مقرر کردن چیزی، متوجه شدید؟ به شکل فعل. هنگامی هم که لغت Matter (ماده) را در این جمله بر زبان می‌آورید (که معنی اهمیت دادن نیز می‌دهد) آن را به عنوان فعلی مترادف افعال ظاهر ساختن، به وقوع پیوستن، در ذهنتان مجسم کنید. متوجه شدید؟ به کلامی واضح‌تر، شما باید با تحکم زیاد چیزی را در ذهنتان بخواهید و به آن اهمیت بدهید تا آن که چیزی قابل رویت ظاهر شود و به ماده‌ای متراکم تبدیل گردد.

بنابراین چنانچه چیزی را بخواهید، به راستی به واقعیت مبدل می‌گردد اما چنانچه چیزی را نخواهید، بی‌تردید به هیچ چیز تبدیل نخواهد شد.

ممکن است تعجب کنید که من در روز بارها و بارها در برابر دیگران همچون زنی دیوانه و اندکی مدهوش به نظر برسم (آن هم به هنگام مکالمات روزمره) در حالی که سعی دارم در ذهن (Mind) خود، از اسرار سحرآمیز علم لگزیگرام کمک بگیرم. درست مثل یک بار که در سالن انتظار تئاتری ایستاده بودم و شخصی با حالتی خشونت‌آمیز مرا به جلو هل داد و با لحنی کنایه‌دار پرسید: «مرا بیخشید، آیا ناراحت شدید؟ امکان دارد جلوتر بروید؟»^۱ (Do You Mind?) و من با لبخندی ابلهانه پاسخ دادم: «خب، راستش را بخواهید معمولاً من اهمیت می‌دهم (I Do Mind)، اما نه برای این بار، بنابراین تصور می‌کنم اهمیتی نداشته باشد.

یا هنگامی که دوست یا آشنایی می‌پرسد: «آیا مطمئن هستید که اهمیتی ندارد؟ (و یا به گونه‌ای، به ماده تبدیل نخواهد شد؟) و من مجدداً لبخندی می‌زنم و پاسخ می‌دهم: «این بستگی به آن دارد که آیا من اهمیت بدهم یا ندهم. [یا من به آن بیندیشم و آن را تصور کنم یا خیر.] طبیعتاً نگاه‌های شگفت‌زده دیگران تنها می‌تواند مرا و باطن رفیعم را بیشتر به خنده وادارد. می‌دانید، تصور می‌کنم اکثر دوستان و آشنایانم مرا شخصی عجیب و غریب به شمار می‌آورند خود شما نیز، به همین در دسر گرفتار خواهید شد. هنگامی که دوستان و آشنایان از شما می‌پرسند منظورتان را توضیح دهید، مسئله پیچیده‌تر و بامزه‌تر می‌شود، به طوری که در نهایت دچار خنده‌ای مهارناپذیر می‌گردید... درست مثل هنگامی که در دوران مدرسه، همکلاس شما داستانی بامزه تعریف می‌کرد و شما آن قدر می‌خندیدید که آموزگارتان ناچار می‌شد شما را از کلاس بیرون کند. این هم همان‌طور است.

معنی تعریف شده برای واژه Matter در فرهنگ لغات وبستر جمله‌ای

۱. اصطلاحی در زبان انگلیسی. هنگامی که شخصی در اجتماع بخواهد کاری بکند که باعث ناراحتی دیگران نشود از این اصطلاح کمک می‌گیرد. مثل کشیدن سیگار در محلی عمومی، یا نشستن در جایی، و یا پیش رفتن در صف سینما و غیره. در واقع می‌توان به این شکل ترجمه کرد: «شما که اهمیتی نمی‌دهید اگر من (فلان‌کار) را بکنم؟» که در این صورت طرف مخاطب پاسخ می‌دهد خیر اهمیت نمی‌دهم (No, I Don't Mind). - م.

دارد که همچون نور چراغی از دور، از درون صفحه کتاب می درخشد؛ جمله‌ای که باید تأثیر فراوانی بر روی دیر باورترین مغزهای کامپیوتری انسانها برجا گذارد زیرا از قدرت فکر و ذهن سخن می‌گوید. در وبستر آمده است که ماده (Matter)، همان چیزی است که همه اشیای مادی با آن ساخته شده است. و این که ماده و انرژی مشابه و برابر یکدیگر و نسبت به همدیگر تغییرپذیرند، آن هم بنا به فرمول اینشتین، $E = Mc^2$ (یعنی انرژی برابر است با جرم ضرب در توان دوم سرعت نور). آیا آن واحدهای آنگستروم را که همان امواج نوری هستند و در بخش‌های قبلی از آن سخن گفتیم به خاطر می‌آورید؟ در وبستر همچنین با نوعی دوگانگی آمده است که ماده درست مخالف ذهن و روح در نظر گرفته می‌شود، اما در کتاب وبستر فراموش شده است به ما بگوید که ماده به وسیله همین ذهن و روح خلق می‌شود. این غفلتی بسیار مهم و برای متافیزیسین‌ها بسیار ناراحت کننده است. بینم آیا شما را نیز ناراحت می‌کند؟ ناراحت نیستید که حذف شده است؟ خب پس تصور می‌کنم مهم نباشد! (در این جا نوعی بازی با کلمات انگلیسی انجام گرفته است زیرا نویسنده سؤال می‌کند:

You Don't Mind Being Omitted?

(Well Then I Guess It Won't Matter! - م.)

گاهی اوقات واژه‌هایی وجود دارد که دروئیدها از لحاظ سمعی ما را

I Threw The Ball Through همچون

The Window (من توپ را از راه پنجره به درون انداختم) یا جمله‌ای مثل:

I Am Through With You (کارم با شما تمام شده است) یا می‌توان این‌گونه

ترجمه کرد: (من با تو رو راست و صادق هستم) [به خاطر همصدا بودن واژه

Through و True (صادق - راست)] و به هر حال از راه انرژی امواج نوری مغز

و ذهن است که ماده پدید می‌آید.

کلماتی نیز هستند مثل Edition (انتشار - چاپ) و Addition (اضافه جمع).

این کلمات از لحاظ صدا مانند همدیگرند و واقعاً که واژه‌های عجیبی هستند،

زیرا انتشار و چاپ هر چیزی، اضافه کردن بر تعداد انتشارات گذشته است. ما می‌توانیم تا آخر کتاب، از این نمونه‌ها ارائه دهیم و هنوز کارمان تمام نشده باشد، اما اکنون به سراغ لگزیگرام‌های ساده‌تری می‌رویم که برای شما مبتدیان راحت‌تر است.

من باید شما را از تجربه و ویژه‌ای که بدون تردید در آغاز تسلط بر علم لگزیگرام کسب خواهید کرد، آگاه سازم (به هر حال، باید حتماً بر این علم غلبه کنید، وگرنه با روشهای شیطنت‌آمیز خود تسلط عظیمی بر زندگی شما می‌یابد). شما به ندرت قادر خواهید شد فهرست لگزیگرام‌های به دست آمده یک لغت یا نام را در نخستین باری که سرگرم محاسبه آن هستید، پیدا کنید. یعنی، با اعتقادی راسخ به نظرتان خواهد رسید که همه را یافته‌اید، به ویژه اگر این واژه یا نام تنها دارای چهار یا پنج حرف الفبا باشد. به نظرتان عجیب خواهد بود که واژه‌ای با حروفی کم بتواند از زیر نگاه نافذ و تیز شما بگریزد. اما من باز هم تکرار می‌کنم: علم و هنر لگزیگرام که فرهنگ واژه‌ها و لغات دروئیدی است، ذهن و اندیشه ویژه خود را داراست.

گاهی از اوقات پیش می‌آید که لگزیگرام‌هایی، بعضی از حیرت‌آورترین اسرار خود را به مدت چند روز، گاه حتی ماهها و سالها، از دسترس شما دور نگه می‌دارند و سپس روزی می‌رسد که دوباره به لگزیگرام خود نگاهی می‌اندازید، و آن لغت یا واژه مهم، درست در پیش رویتان قرار می‌گیرد، یعنی همان پاسخی که در نخستین بار تلاش می‌کردید به آن دست یابید. گاه از این کشف خود اندکی عصبی و دلخور می‌شوید و تعجب خواهید کرد که چطور ممکن است شما، انسانی باهوش و عاقل و دقیق، این کلمه کاملاً آشکار و افشاگر را ندیده باشید، آن هم پس از سپری کردن مدت زمانی طولانی برای همین لگزیگرام بخصوص. در علم و هنر لگزیگرام، زمان همه چیز است و همین لغات دروئیدی این را ثابت می‌کنند: یعنی آنها زنده هستند و تا زمانی که متقاعد نشده باشند که دانستن مطلبی ویژه برایتان زود نیست، هرگز به شما اجازه نخواهند داد از آن مطلب آگاهی یابید. این، دقیقاً همان چیزی بود که

من سعی داشتم به شما بفهمانم، یعنی آن که آنها ذهن و فکر ویژه خود را دارند. این یکی از ناراحت‌کننده‌ترین عادات آنها است و تاکنون پیش نیامده است که من به کسی علم لگزیگرام را یاد بدهم و آن شخص دچار چنین تجربه ناراحت‌کننده‌ای نشده باشد.

در مورد شخص خودم، مادر بزرگم بود که پیش از همه توجه مرا به واژه‌ها جلب کرد و یک سری اسرار تا اندازه‌ای مهم به من آموخت (او ایرلندی بود). در واقع، به طوری که در ایرلند گفته می‌شود، او "Me Grand Mother" (مادر بزرگ من) بود، اما من او را همیشه مادر Elf می‌نامیدم: (My Elf Mother) یا مادر پریان خودم، واژه‌ای که گمان می‌کنم همه باید از آن استفاده کنند. روی هم رفته در زمانی که بچه‌های شما صاحب بچه‌هایی هستند، بایستی طبیعتاً صاحب عقل و خردی پری‌گونه و دروئی‌دی شکل باشند. این مطلب در مورد پدر بزرگ‌ها (یا پدر بزرگ پریان) نیز صدق می‌کند. این‌گونه خطاب کردنها به نظرم خیلی بهتر از استفاده از برچسب‌های قدیمی از یک تصویر خشک است، نظر شما چیست؟ به هر حال، این عقیده من است و از آن بدم نمی‌آید. پس از آن که مادر بزرگم مرا شیفته واژه‌ها کرد، دو نفر از فرزانه‌ترین گوروهای من از راه رسیدند که یکی را "A - G" می‌نامم و دیگری را "C - A - M". آنان مرا با دوستان دروئید خود آشنا کردند، دوستانی که با واژه‌ها و کلمات، در آمیخته بودند. استادان من به آنها گفتند که من دشمنشان نیستم، بلکه درست در مسیر عقاید و آرمانهایی در حرکتیم که آنها به آن پایبندند. "AG" پس از آن که به طور خصوصی با آنها مشورت کرد، پیامشان را برایم آورد. این موضوع به چند سال پیش برمی‌گردد. واژه‌ها به او گفته بودند که دیگر آماده‌اند از مخفیگاه خود بیرون بیایند و آشکار شوند، البته چنانچه مردم آماده باشند آنها را بپذیرند و در صدد تمسخرشان برنیایند. او گفت که آنها احساس می‌کردند اجازه‌دادن به انسانها برای آگاه شدن از وجودشان از بروز فجایع وحشتناک طبیعی جلوگیری خواهد کرد. سپس "CAM" به من اطلاع داد که واژه‌های دروئید با دقت فراوان مراقب نوشته‌های من در تمام

کتابهایی که به رشتهٔ تحریر درخواهم آورد، خواهند بود، به ویژه کتاب حاضر که آنها در آن ستارگان اصلی هستند.

مسئلهٔ عجیب دیگر در مورد لگزیگرام‌ها که غیرممکن به نظر می‌رسد اما حقیقت دارد این است که لگزیگرام‌ها اغلب اسرار شخصی را که سرگرم محاسبهٔ آنها است آشکار می‌کنند، می‌توان گفت معمایی دوجانبه است که... در آن واحد برملا می‌شود. به همین دلیل است که می‌گویم علم لگزیگرام پُلی است به سوی باطن رفیعتان که به شما اجازه می‌دهد به تدریج پیاموزید چگونه دارای همهٔ قدرتی شوید که او (مذکر یا مؤنث) دارد و با شکیبایی در انتظار بوده است به شما منتقل سازد.

بنابراین، شما ممکن است گهگاه متوجه شوید که شخصاً دیگری به جز شما، واژه‌هایی کاملاً متفاوت از آن چه شما یافته‌اید، به دست آورده است – حال آن که هر دو سعی در لگزیگرام کردن یک لغت واحد داشته‌اید – حتی لگزیگرام کردن به این ترتیب نیز امری فردی و شخصی است، درست همان‌گونه که واژه‌های دروئید مستقل و واحدند.

یکی از لگزیگرام‌هایی که به نظر من بسیار عجیب و معماگونه بود و برای مدتهای مدید قادر به لگزیگرام کردن آن به نحوی رضایتبخش نبودم، لغت Earth (زمین) بود. من بدون هیچ اشکالی کشف کردم که در لغت زمین، واژه‌های Eat (خوردن) و Hate (نفرت و تنفر) وجود دارد. بدیهی است که خوردن گوشت بدین معناست که ما از برادران و خواهران حیوان خود نفرت داریم و من به هر حال از قبل نیز می‌دانستم که کرهٔ زمین (Earth) روزی بهشت به شمار می‌آمده است، و این که یکی از دلایل سقوط بشر همین خوردن (Eat) گوشت بوده که روشی است بسیار مطمئن برای توسعه و نشان دادن نفرت و انزجار. سپس کلمات Ear (گوش) و (Hear) شنیدن را یافتم که این کشفیات نیز منطقی و عقلایی به نظر می‌رسید. این واژه‌ها طبیعتاً به نصایح حضرت عیسی باز می‌گردند: «بگذار آنان که چشم دارند، بینند و آنان که گوش دارند، بشنوند.» (که خود من آن را بارها در این کتاب ذکر کردم.) من پی

بردم که به زمینهای روی کره زمین (Earth) پیامی داده شده است مبنی بر استفاده از گوش درونیشان برای شنیدن مجدد موسیقی کرات؛ پیامی که در واژه Earthlings (زمینها) شدت یافته و نیز در لغت Sing (آواز) پنهان شده است و ما قبلاً آن را در بخش اولیه این فصل از کتاب کشف کردیم.

اما بعد... پی بردم که زمین (Earth)، قلب است (Heart) و قلب هم زمین... یعنی با برداشتن آخرین حرف کلمه زمین و قرار دادن آن درست در اول لغت، واژه قلب به دست می آید. این دو لغت می بایست با یک پرده مشابه موجود در زبان موسیقی مرتعش می گشتند، زیرا هر یک، دیگری است با تغییر ساده یک حرف الفبا (حرف II). این برای من معمای عجیبی محسوب می شد. پیش از هر چیز، چگونه است که لغت زمین و قلب باید در دنیای دروئیدی لغات دوقلو باشند؟ در اینجا چه اتفاقی رخ داده است؟ این را بارها از خودم پرسیدم. این دو کلمه دوقلو قصد داشتند چه مطلبی را به ما بگویند؟ بدیهی است مطلبی عمیق و گفتنی در خود گنجانده بودند. حتی لغت Clearly (بدیهی است - آشکارا - واضح) نیز لغت Early (زود - اوان - اولیه) را در خود جای داده است. ما می دانیم آن چه قرار بوده بشنویم تا همه چیز برایمان روشن و آشکار گردد، در دوره‌ای باستانی به ما اظهار شد... یعنی در آغاز... بسیار خوب! اما تمام اینها از راز اصلی این لغات دروئید چیزی آشکار نمی کند. من به خود گفتم که بایستی به درجات بالاتری از ادراک صعود کنم و چنین هم شد.

همان طور که با عزم و همتی فروردینی، به این کار مبادرت ورزیدم، سعی کردم درباره این معما بیندیشم و به پیام این لغات به درجات بالاتر و بالاتر صعود کنم، خود را اندکی شبیه به فرشته‌ای موقت احساس کردم که به آسمانها سفر می کرد و ناگهان می دید که بالهایش افتاده است و مجدداً به زمین باز می گشت، در حالی که هنوز هم کاملاً به بصیرت و آگاهی کامل دست نیافته بود.

در پرواز ذهنی و آسمانی خود به سرنخ‌هایی دست یافتم، اما هنوز هم به

پاسخ نهایی نرسیدم. ناگهان هنگامی که به حالتی از تفکر و اندیشه بی دغدغه و الزامی برای نفوذ به حقایق لگزیگرام فرو رفته بودم، شکل یک گوش انسان در مقابل رویم ظاهر شد (Ear). من بی درنگ آن را بر روی صفحه کاغذی که در دست داشتم نقاشی کردم. سپس شکل گوش دیگری به طور برعکس در کنار آن گوش کشیدم. پس از آن دو گوش نقاشی کردم که از کنار به یکدیگر چسبیده بودند و متوجه شدم که به شکل یک قلب درآمدند. (شما نیز می‌توانید با نقاشی کردن دو گوش این مطلب را آزمایش کنید.) اما این نیز تنها یک سرنخ بود، پاسخ اصلی معمای این دو لغت (زمین و قلب) نبود با آن که بهتر است در خاطر داشته باشیم دو گوش برابر است با یک قلب.

در حالی که همچنان در فکر غوطه‌ور بودم و به سمت آسمانها عروج می‌کردم (البته در آسمان ذهنم!) و بر روی بالهای افکار و اندیشه نشسته بودم، با حروف بزرگ الفبا، کلمات مربوط به هم آمده در زیر را به رشته تحریر درآوردم. (منظورم این است که تمام این لغات زیر متعلق به یک خانواده دروئیدی است.)

Aural: (هاله‌ای - در عین حال: سمعی): مربوط است به چیزی که در فرهنگ لغات به آن می‌گویند: «گوش - حس شنوایی».

Auricle: (گوشک، لاله گوش، در عین حال: دهلیز قلب): قسمت خارجی گوش و در عین حال راهرو و دهلیز قلب.

Aurum: (طلا - زر): واژه زمین‌شناسان برای شناسایی زر و طلا که از لاتین مشتق شده است.

Aura: (هاله تابان انسانی - نسیم آرام - تشعشع نورانی): همان هاله یا «آرا».
 Aura: (همان معنی - در عین حال واژه پزشکی در مورد احساس هشدار دهنده‌ای که پیش از حمله (مثل حمله قلبی) به شخص دست می‌دهد):
 مشابه توضیح درون پرانتز.

Auric: (مربوط به هاله، مربوط به طلا - طلایی): کلمه‌ای که از طلا مشتق شده است و همان معنی زر را دارد.

این واژه‌های دروئی‌دی معماگونه و پیچیده چیست؟! بدیهی است که نشان دهندهٔ پردهٔ موسیقی می‌باشد که زمین (Earth) قلب (Heart) و گوش (Bar) آدمی را به یکدیگر متصل می‌سازد... همین‌طور هم طلا را... لگزیگرام (زمین - قلب) رمز بسیار پیچیده‌ای است زیرا به وسیلهٔ آن واژه‌های کوچکی دروئی‌دی، با دشواری از حالت رمز بیرون آمد. پس از این کار، افکار من به سمت لغت Gold (طلا) رفت و به یاد گفتم و گویی افتادم که با گوروی عمامه به سرم انجام دادم (به مقدمه رجوع شود).

این آواتار - گورو - استاد دوست داشتنی، به من گفت که طلا یکی از مهمترین واژه‌ها در زبان انگلیسی هنوز زنده (اما تقریباً از بین رفته) است، همان‌گونه که توضیحات این فلز نیز مهم و ارزشمند است. طلا تنها فلزی است که قابل انهدام و یا تغییر یافتن به چیزی دیگر نیست. طلا، همیشه طلا است و طلا باقی می‌ماند. تنها فلز سختی است که نرمی لازم برای شکل‌پذیری را دارد. این فلز را می‌توان زیر فشار قرار داد و یا به آن ضربه زد تا به اشکال مختلف درآید، بدون آن که شکسته شود. طلا، جاودانه است، هرگز نمی‌میرد و نمی‌توان آن را به قتل رساند. شما هر کار که با آن انجام دهید، به همان صورت باقی می‌ماند و هرگز نمی‌شکند.

به نظر می‌رسد که بذرا این تفکر در ذهن ناخودآگاه قومی و همگانی مردم کاشته شده است و به گونه‌ای اسرارآمیز، با قلب و عواطف و احساسات بشری وابسته و متصل است. زیرا طلا همیشه به عنوان نشانه‌ای از احترام والا، به دیگران داده می‌شود. (مثل ساعت‌های طلایی که به عنوان قدردانی به کارمندان بازنشسته شده هدیه می‌دهند و از این قبیل...) در ضمن، کدام عاشق و یار دلخسته‌ای است که دوست نداشته باشد به محبوبش طلا هدیه کند و ترجیح ندهد که به جای فلزات و سنگهای دیگر، این فلز را نثار او کند (حتی الماس نیز به پای طلا نمی‌رسد). طلا چیز عجیب و اسرارآمیز به قلب انسانها می‌گوید. طلا را در زمین (Earth) یافته‌اند. ناهتان به من گفت: «طلا دارای قدرتی پیش‌بینی‌ناپذیر برای شفا دادن است، به طوری که مصریان

قدیم از این پدیده به خوبی آگاه بودند، برای همین است که آنان در گورستانهای خود تا این اندازه از طلا استفاده می‌کردند و در مراسم شفا دادن این فلز را به کار می‌برند. مصریان همیشه طلا را نزدیک به پوست بدن خود حمل می‌کردند. اما راستی، طلا در حقیقت چیست؟» و مستقیماً به چشمان من خیره شد.

من لحظه‌ای به این پرسش اندیشیدم. پیش خود فکر کردم که اگر حرف "L" را از کلمه طلا (Gold) برداریم و آن را به کلمه عشق (Love) وارد سازیم، لغت طلا به واژه خدا (God) تبدیل می‌گردد.

من از او پرسیدم: «آیا طلا، ارتعاش قدرتمند و در عین حال لطیف و یا آن که پرده موسیقی مخصوص عشق است؟ آیا طلا... یا بهتر است بگوییم عشق، به فلزی گرانبها مبدل گشته و جامد شده است؟»

طبق معمول، ناهتان از روش سقراط گونه‌اش در مورد من استفاده کرد. او لیخندی زد و پرسید: «آیا عشق انهدام‌پذیر است؟ آیا عشق را می‌توان فشرد و به آن ضربه زد و به اشکال مختلف درآورد، بدون آن که شکسته شود؟ و سرانجام، آیا عشق قادر به شفادادن است؟»

پاسخ به هر یک از این پرسشها البته روشن بود. سپس او بار دیگر لبخند زد و گفت: «خب، پس به نظر می‌رسد که طلا و عشق وجه اشتراک بسیاری دارند.» او اندکی تردید کرد و ادامه داد: «حتی از نظر مادی نیز با هم وجه اشتراک دارند. طلا را خرید و فروش می‌کنند و متأسفانه عشق را نیز می‌خرند و می‌فروشند که البته هر دو این معاملات تأسف‌آور است.»

من که هنوز هم قادر به کشف اسرار زمین - قلب نشده بودم پرسیدم: «اما پس... در مورد زمین و قلب و طلا... و همین‌طور هم گوش و شنیدن... و خوردن و نفرت و تنفر چه می‌توان گفت؟... من هنوز هم قادر به حل کردن و پی بردن به لگزیگرام زمین - قلب نیستم.»

ناهتان با سادگی گفت: «پی خواهی برد.» این روش او بود برای آن که نشان دهد در آن لحظه، ادامه دادن آن بحث، موردی ندارد.

در طول سالهای بعد، من لغت دیگری را در واژه زمین (Earth) و قلب (Heart) پیدا کردم. این لغت را هنگامی یافتم که با حالتی سرخورده و ناراحت سرگرم اشک ریختن از دست این لگزیگرام بخصوص بودم و هر بار با فکر کردن به این لگزیگرام احساس ناتوانی می‌کردم که چرا لغت دیگری به ذهنم نمی‌آید. اما ناگهان! درست است! کلمه‌ای بود که من پیش از آن هر بار، بی‌اعتنا از کنارش گذشته بودم. لغت Tear (اشک - قطره - دریدن). با این وجود، هر کار می‌کردم قادر نبودم از معمای این لگزیگرام سر در آورم. اما در مورد لغت طلا (Gold)، کشف جالب توجهی کردم. این که در لغت طلا، لغت خدا (God) وجود داشته باشد، بدیهی و روشن است و قبلاً نیز به آن اشاره کردم، اما در این واژه (Gold)، کلمات Old (پیر - فرتوت) و log (هیزم) نیز وجود داشت. در قاره آمریکا، کهنسالترین درختی که شناخته شده، درخت کاجی است با نام بریستل‌کن^۱ (که برگهای تیز و زبر و میوه‌های مخروطی شکل دارد) - یک هیزم پیر (Oldlog). در ضمن در کشور آمریکا، طلا و هجوم مردم برای کشف آن، در ایالاتی همچون کالیفرنیا، نوادا، و کلورادو ظهور کرد که این سه ایالت درختان کاج فراوانی از همین نوع دارند. من در مورد افریقای جنوبی تحقیقاتی در این مورد به عمل نیاورده‌ام، زیرا اساساً در مورد وجود طلا در آمریکا بحث داشتیم.

در یک صبح بهاری در کریپل کریک، به هنگام طوفان شدیدی توأم با رعد و برق، من یکی از آن خوابهای عجیب را دیدم که انسان در وسط آن ناگهان از خواب می‌پرد. همان‌طور که در تخت نشسته بودم، رؤیایم را با چنان روشنی به خاطر آوردم که مرا به حیرت انداخت. رؤیای من به تنهایی معمای لگزیگرام زمین - قلب را در مورد طلا برایم حل کرده بود. (حتی قسمتهایی مربوط به گوش و شنوایی و خوردن و نفرت را.) من از این بابت بی‌نهایت شاد شدم و خواستم که این موضوع را بی‌درنگ به اطلاع ناهتان برسانم، اما طبق معمول، مجبور شدم به ارسال یک پیغام ذهنی به وسیله تلگراف آسمانی

1. Bristlecone Pine

همیشه‌گی مان اکتفا کنم. مثل همیشه مؤثر بود و او چند روز بعد به من تلفن کرد. باید اعتراف کنم که وی از این که می‌دید من این لگزیگرام را سرانجام به تنهایی حل کردم، بسیار خوشحال و راضی به نظر می‌رسید، اما هنگامی که با خوشحالی تمام به اطلاعش رساندم که مایلم آن را در فصل لگزیگرام کتاب حاضر بنویسم، لحن صدایش به گونه‌ای غیرعادی خشن شد و به من هشدار داد که به چنین کاری مبادرت نکنم. او توضیح داد و گفت که: «بعضی از لگزیگرام‌ها را نباید آشکار کرد و بایستی این معماها به وسیلهٔ باطن رفیع هر فرد حل شود، و این لگزیگرام بخصوص جزو این گروه است.» او گفت: «تو با اندیشیدن به جای مردم، به آنان کمک نخواهی کرد. هیچ‌کس این‌گونه به درجهٔ بصیرت لازم نخواهد رسید و تو نباید به این سهولت آن را توضیح بدهی. هر شخصی در وقت تعیین شده، آن را درک خواهد کرد و از راز آن معما پرده بر خواهد داشت.»

من مطمئنم که این مطلب شما را خشمگین کرده و موجب دل‌سردیتان شده است. می‌توانم احساساتتان را به خوبی درک کنم، زیرا ناراحتی شما درست به اندازهٔ ناراحتی من است. با این وجود، مطمئنم که شما متوجه این مطلب هستید که انسان از شنیدن حرف‌گورویی به ارزشمندی ناهتان که درجه رفیعی دارد، آگاهانه و به عمد سرباز نمی‌زند. به این ترتیب، من خطر ناراحتی و عصبانیت و دل‌سردی شما را به جان می‌خرم و تنها به گفتن این جمله اکتفا می‌کنم: واداشتن شما به پیشروی در مسافرت پیدا کردن معنای لگزیگرام، لازم است. وقت آن رسیده که خود شما از معمای آن پرده بردارید، نیروی الهی یاورتان!

* * *

همان‌طور که قبلاً نوشتم، لگزیگرام واژه‌ها و نامها و جملات ممکن است مسخره، جدی، مقدس یا رفیع و والا مرتبه باشد. نوع مسخره و بامزه را می‌توان به عنوان نقابهایی برای واژه‌های دروئید در نظر گرفت که در جشن بالماسکه، با آن خود را از دیده‌ها می‌پوشانند تا هویت و شکلی دیگر یابند.

برای نمونه، یک نوع مسخره را برایتان مثال می آورم و آن یک یا دو خط شعر است که از کتاب شعر خودم برایتان انتخاب کرده‌ام:

«عجب موجودات غریبی هستیم ما... با زبانی سخن می‌گوییم که در آن واژه موشها (Rats) درست برعکس لغت ستاره (Star) است!»

حال یک نمونه جدی را که جنبه‌ای مقدس نیز دارد، با هم مطالعه کنیم. من به شما خواهم گفت که چگونه یک لگزیگرام به من یاری داد تا قسمت اندکی از معمای بزرگی را که در صدد حل آن هستم حل کنم: منظورم معمای بُعد چهارم زمان یا همان «حال ابدی» است.

تا آنجا که به خاطر می‌آورم، همیشه سعی داشته‌ام به بُعد چهارم زمان (که حال ابدی است) نفوذ کنم؛ جایی که گذشته و حال و آینده همه یکی هستند و برشهای جداگانه‌ای از زمان به شمار نمی‌آیند؛ اینشتین تنها کسی بود که بیشتر از سایر مردم به معمای آن نزدیک شد و در صدد پرده برداشتن از راز نهفته آن برآمد، اما با وجود فرضیه نسبیت او، باز هم حجابهایی وجود دارند که حقیقت کامل را از برابر دید ما پنهان نگه داشته‌اند... و یا دست‌کم مانع درک روشن ما از آن شده‌اند.

زمان ساعتها تنها موجب می‌شود گره‌های بیشتری در این تار عنکبوت بزرگ پدید آید. به گمانم به همین دلیل است که به ندرت به رادیو گوش می‌دهم زیرا گوینده رادیو و یا مسئول پخش موسیقی در ایستگاههای رادیویی هر چند وقت یک بار برنامه‌شان را قطع می‌کنند تا اعلام کنند: «اکنون وقت صحیح... است». به هر حال، چه کسی به این موضوع اهمیت می‌دهد؟ من یکی که نمی‌دهم!

به همین دلیل است که من تمام ساعت‌های موجود در خانه قدیمی خود را در کریپل کریک که محل رفت و آمد روح نیکولا تسلا است در ساعاتی نادرست و متفاوت از یکدیگر کوک می‌کنم. (همین طور هم ساعت دیواری بزرگ و کهنه واقع در گوشه اتاق پذیرایم را.) به این ترتیب، هنگامی که این ساعات کهنه پدر بزرگ به صدا درمی‌آید، من از این که چقدر وقت کم دارم تا

کاری را که هنوز انجام نداده‌ام، به پایان برسانم، دچار وحشت و نگرانی نمی‌شوم، متوجه هستید؟ هنگامی که در مورد مسئلهٔ زمان و ساعت، عصبی و نگران می‌شوم، دریافته‌ام که برای حضور در قرارهای ملاقات، از اوقات معمول، دیرتر می‌رسم و دلیل آن درست به این علت است که از گذشت زمان آگاه بوده‌ام! بنابراین برای سر وقت رسیدن به قرارهای ملاقات بسیار مهم و اساسی (مثل رفتن به فرودگاه و غیره) به دوستان و آشنایانم تکیه می‌کنم و همیشه امیدوارم که آنان مرا به این قرارها برسانند!

دوست و برادر بزرگم کلیو باکستر، این محقق آقای اسپاکی شکل که در باره‌اش در فصل قبلی کتاب مطالبی خواندید، دچار مشکل وحشتناکی با زمان است. هنگامی که او به دیدن من می‌آید، اصرار عجیبی دارد که برای سفر بازگشتش دست‌کم دو ساعت زودتر به فرودگاه برود و به این ترتیب مجبور می‌شود ساعتها یا مدتهای مدید در رستورانها و کافه‌تریاهای فرودگاهها بی‌هدف به سر برد. من به این نتیجه رسیده‌ام که از همراهی کردن او به فرودگاه خودداری کنم. به تازگی در آستانهٔ در منزلم با او خداحافظی می‌کنم و وی را سوار تاکسی می‌کنم (و یا به همراه دوستی به فرودگاه روانه‌اش می‌سازم) و می‌گذارم خودش به تنهایی، ساعتها مدیدی را بی‌هدف در ترمینال فرودگاه، به هر شکلی که دوست دارد سپری کند!

هاوارد هوگز هم عادت داشت مدام به دوستان نزدیکش بگوید زمان طرفدار ماست. (البته او تنها یک یا دو دوست صمیمی بیشتر نداشت، یعنی ندارد.) خب، ممکن است زمان طرفدار هاوارد باشد (حتی حالا)، اما ابداً طرفدار من یکی نیست، هرگز نبوده و هیچ‌گاه هم نخواهد بود. من و زمان با هم رفیق و متحد نیستیم. ما دشمنانی محتاطیم، در جنگی سرد و بی‌پایان با یکدیگر هستیم، که در پس پرده‌ای تیره از هراسی بی‌نام است.

بسیار خوب، این هم یک لگزیگرام از جملهٔ «حال ابدی» (Eternal Now).

بینیم چه چیز برای گفتن دارد.

در ضمن، من جملهٔ هرم بزرگ (The Great Pyramid) را نیز لگزیگرام

کرده‌ام، زیرا می‌دانم که این بنا نیز به گونه‌ای با بُعد چهارم زمان مرتبط است.

من تمام کلمات هر دو لگزیگرام را در اینجا ننوشته‌ام، ممکن است شما نیز بخواهید اندکی تحقیقات لگزیگرامی شخصی انجام دهید. اما این لگزیگرام‌ها آن قدر واژه در خود گنجانده بودند که فکرم را به سوی توضیحاتی آشکارکننده پرواز دهند... و دربارهٔ نسبیت فضا که وسوسه‌انگیز و فرّار است مطالبی درک کنم.

* * *

حال ابدی Eternal Now

Renew Water (تجدید آب - یا آب را تجدید کنید.)

Relate A Tone To Ra (صدا یا لحنی را به «را» (خدای خورشید در مصر) مرتبط سازید.)

A Tone Near Ear (صدا یا آهنگی نزدیک به گوش.)

An Eon To Aton (که از ازل طول می‌کشد تا با آن تنظیم شود و خوب گیرد.)

Now, Near To Later («اکنون»، نزدیک به «بعداً» است.)

Eon, Era Relate To Now (ازل و دوره و عصر، به «اکنون» مرتبط می‌شوند.)

Now, Later Are One (حال و بعداً یکی هستند.)

Is Now Near To Later? (آیا حالا به بعداً نزدیک است؟)

No! (نه!)

Now, Later Are One! (حال و بعداً یکی هستند!)

هرم بزرگ The Great Pyramid

The Earth Grid Is Here (شبکهٔ زمینی در اینجا است.)

Ra, Hated Time («را» (خدای خورشید در مصر) از زمان نفرت داشت.)

Time, Harmed The Earth (زمان به زمین آزار می‌رساند.)

Tear Time Apart (زمان را از هم بدر!)

Rah Made Time Die In The Pyramid («را» زمان را در هرم گشت!) [یا به

این معنی: هیچ چیز هرم بزرگ را

از بین نمی‌برد.]

They Prayed In The Pyramid (آنها = ایزیس و ازیریس، در هرم به دعا و

نیایش می‌پرداختند.)

Rahram (نامی جادویی و اعظم که نشان خالق و پروردگار جهان است.)

Rahram Heard Him (رَهرم صدای او را شنید.)

Rahram Heard Her (رَهرم صدای او (مؤنث) را شنید.)

That Day (در آن روز!)

The Game Is Time (بازی زمان است.) [یا: زمان بازیچه‌ای بیش نیست.]

I Dare Time! (من زمان را به مبارزه می‌طلبم!)

البته سه لغت آخرین لگزیگرام هرم بزرگ برای من شخصی هستند. ممکن

است شما نیز جملاتی پیدا کنید که برای شما شخصی و خصوصی باشد.

این دو عبارت: «حال ابدی» و «هرم بزرگ»، برخلاف تمام لگزیگرامهای

دیگری که محاسبه خواهید کرد، تا اندازه زیادی قابل تبدیل به یکدیگرند.

بقیه این‌گونه نیستند. بقیه تنها با لغت، شخص، جمله، یا ماهیتی که توصیف

می‌کنند تناسب دارند. این دو، با توجه به اسراری که در خود نهفته‌اند،

وابستگی نزدیکی به یکدیگر دارند، و این خود تفاوت فاحشی میان دیگر

لگزیگرام‌ها تولید می‌کند.

من در این جا تنها چند نمونه کوتاه و خلاصه شده از اندیشه‌هایی را که این

دو جمله برایم پدید آوردند می‌آورم. برای شما بهتر است که بعضی از

اندیشه‌ها و افکار را خودتان پیدا کنید.

برای درک این مطلب که گذشته و حال و آینده همه یکی هستند، نخست

الزامی است که دریابید هیچ یک از این سه، در واقع وجود خارجی ندارند...

همچنین مسئله نسبیّت... آیا مایلید این را ثابت کنیم؟

بسیار خوب، حال فقط با آری یا خیر به پرسشهای زیر پاسخ دهید عادلانه نیست که با جزئیات بیشتر جواب دهید. فقط از بله یا نه استفاده کنید.

حال را در نظر بگیرید. آیا قبول دارید که حال هیچ چیز نیست مگر جریان در حال حرکت آینده‌ای که به گذشته مبدل گشته است؟ گوریل! این کلمه، پیش از آن که آن را بخوانید جزو آینده به شمار می‌آید، اما بلافاصله پس از خواندن این لغت به گذشته تعلق گرفت. هیچ چیز پا برجا نمی‌ماند. حتی تیک تاک ساعت. همه چیز در حال حرکت است، آن هم به گونه‌ای توقف ناپذیر و پیوسته. بنابراین دوباره از شما می‌پرسم: آیا قبول می‌کنید که حال هیچ چیز نیست مگر جریان در حال حرکت آینده‌ای که به گذشته مبدل گشته است و هرگز متوقف نمی‌شود، حتی برای لحظه‌ای کوتاه؟

بنابراین، ما می‌توانیم حال را نادیده بگیریم، زیرا وجود ندارد. درست است؟

حال اجازه دهید به همین جریان همیشه در حال حرکت قدم بگذاریم تا به گذشته و آینده نظری بیندازیم. آیا قبول دارید چیزی که آن را گذشته نام گذاشته‌اید، روزی، چیزی بوده که شما آن را آینده می‌نامیدید؟ اندکی بیندیشید! آیا گذشته واقعاً روزی آینده بوده است؟

پرسش بعدی: آیا قبول دارید چیزی که حالا آن را آینده می‌نامید، چیزی است که روزی مطمئناً آن را گذشته خواهید نامید؟

پس آیا این را هم قبول دارید که بنابه منطق، گذشته، به همان اندازه‌ای که خود آینده، آینده محسوب می‌شود، آینده به شمار می‌آید؟ آیا قبول دارید که بنا به همین استدلالهای منطقی، آینده به همان اندازه‌ای که خود گذشته، گذشته به شمار می‌آید، گذشته قلمداد می‌شود؟ و این که این دو شیاد فریبکار، کاملاً یکسان و قابل تبدیل به یکدیگرند؟

بنابراین، به عنوان دو ماهیت جدا از هم وجود ندارند، صحیح؟ آنها همدیگر را منتفی می‌کنند، به استثنای لحظه‌ای که آن را حال می‌نامیم و اولی به دومی مبدل می‌شود: که اتفاقاً هم اکنون ثابت کردیم اصلاً موجودیت

ندارد! درست است؟ پس بنابراین هر سه این زمانها را به زیاله‌دان پوچی سرازیر می‌کنیم.

حال یک لقمه دیگر عرفانی که می‌توانید برای اندیشیدن به دهان بگذارید و به آن فکر کنید! در محلی بنشینید به طوری که دیواری در پشت سرتان باشد و ساعتی در مقابل شما. دیوار پشت شما است و ساعت در مقابلتان.

حال اجازه دهید جمله پشت شما است را با گذشته مترادف سازیم، و جمله در مقابل شما است را با آینده یکسان جلوه دهیم. آیا متوجه می‌شوید؟ حال، شخصی در محلی که نشسته‌اید به شما نزدیک می‌شود و می‌پرسد: «دیوار کجا است؟» شما مسلماً پاسخ می‌دهید: «دیوار در پشت سر من است.» (به یاد دارید که پشت سر من است با گذشته مترادف شده است.) سپس آن شخص از شما می‌پرسد: «ساعت کجا است؟» و شما در حالی که به رو به رو و ساعتی که بر روی میز قرار دارد نگاه می‌کنید، پاسخ می‌دهید: «ساعت در مقابل من است.» (به یاد داشته باشید که «در مقابل من است.» با آینده مترادف شده است.)

حال وانمود کنید (با جدیت تمام) که یک جفت چشم در پشت سرتان دارید که درست همان وظایفی را انجام می‌دهند که دو چشم موجود در روی صورتتان انجام می‌دهند. آیا این تصویر را کامل در ذهنتان مجسم کردید؟ اگر موفق به مجسم کردن این تصویر شدید، پی خواهید برد که به این ترتیب، چشمان صورت و چشمان پشت سر شما، هر دو، تصاویر همزمانی را به مغزتان ارسال می‌کنند. (یعنی چشمان صورت شما تصویر ساعت را می‌فرستد و چشمان پشت سرتان تصویر دیوار موجود در پشت سر شما را.) برای درک بهتر مطلب، اجازه دهید بگوییم که دو تصویر همزمان که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند، در مغز مجسم می‌گردد.

اکنون شخصی به شما نزدیک می‌شود و می‌پرسد: «ساعت کجا است؟ آیا در پشت شما است یا در جلویتان؟» طبیعتاً پاسخ شما باید هر دو باشد: «من سؤال شما را درک نمی‌کنم. فقط می‌دانم که ساعت هست و وجود دارد.» (به

همان نسبت نیز در مورد دیوار پاسخ مشابه خواهید داد.)
 علت این که پرسشهای این اشخاص را درک نمی‌کنید و یا قادر به پاسخگویی به آنان نیستید، آن است که شما هرگز معنای پشت سر یا جلو را درک نکرده‌اید. شما فقط هر بار این دو تصویر همزمان را دیده و احساس کرده‌اید. بنابراین، هیچ راهی برای شما وجود ندارد که لغات پشت سر یا جلو را تعبیر و تفسیر کنید. تنها آزمایشی که می‌توانید انجام دهید این است که بنا به دلخواه خود یک تصویر را به نفع تصویر دیگر محو سازید البته هر وقت اراده کنید که این کار را انجام دهید، یا آن که هر دو تصویر را با همدیگر محو سازید و پاک کنید.

هنگامی که چهار پاراگراف پیش از این پاراگراف را می‌خوانید، لغات گذشته و آینده را به جای پشت سر و جلو بگذارید و آنها را با صدای بلند بخوانید. این کار موجب نخواهد شد که به مطالب کاملاً پی ببرید و همه چیز را به خوبی درک کنید، اما شما را تا حدودی با مسئله مزبور آشنا تر خواهد زد. البته اگر لغات یاد شده را با کلمات گذشته و آینده تعویض نکنید و آنها را با صدای بلند نخوانید، این کار به ندرت با موفقیت همراه می‌گردد.

پس از اندیشیدن این دو مسئله ذهنی، سرانجام قادر خواهید شد عضلات روحتان را (به طور سمبولیکی) اندکی ورزش دهید و کم‌کم عروج به درجات بالاتر را آغاز کنید تا پاسخهای بهتری برای حال ابدی به دست آورید.

راستی آیا متوجه شدید که در نمونه دیوار - ساعت اگر هر کدام از آنها را در جلو (آینده) و یا در پشت سر (گذشته) خود می‌گذاشتید باز هم کاملاً بستگی به این داشت که رویتان به طرف کدام یک از آنها است؟ به کلامی واضح‌تر: شخصی که در اتاقی نشسته، به طوری که رویش را به جهت مخالف چیزی قرار گرفته باشد که شما آن را جلو (یا آینده) نامیده‌اید، به همان نسبت نیز چیزی که شما آن را پشت سر (یا گذشته) می‌نامید، برایش معنای جلو (یا آینده) را خواهد داشت. به این ترتیب، گذشته و آینده هر دو یکی هستند، آن هم برای دو شخص متفاوتی که در دو جهت مختلف از همدیگر قرار

گرفته‌اند. این مطلب کاملاً نسبی است و بار دیگر به یاد اینشتین می‌افتیم...
و همین‌طور هم به یاد لگزیگرام Angel (فرشته) و Angle (زاویه - بُعد).

* * *

حال که از ساعتها و زمان و زاویه - فرشته نسبی سخن به میان آمد، آیا به خاطر می‌آورید در بخش سوم کتاب به شما گفتم که سرانجام در مورد مسئله زمانی بیست دقیقه مانده به یک ساعت و بیست دقیقه از یک ساعت گذشته به پاسخهایی دست پیدا کردم؟ مطلبی که در نخستین روز مسافرتم به کریپل کریک، درباره آن با فین بار آمالی به بحث و گفت و گو پرداختم؟ من قول دادم که این راز را با شما در میان بگذارم. به این ترتیب، اگر به کمک اندیشه‌های شخصی خود به آن پی برده‌اید، آن چه را من در طول مدت گوشه‌نشینی خود از آن مطلع شدم، در این جا می‌آورم.

در طی مراوده کوتاه مدتی که با یکی از استادان خود در آنجا داشتم، در مورد بعضی داستانهای خرافی قدیمی ایرلندی به بحث پرداختیم. (منظورم همان مطالبی است که در فصل سوم کتاب ذکر کردم.)

چرا این سکوت عجیب؟ چرا در دوره‌های معین در میان گروهی از مردم حکمفرما می‌شود و چه مفهومی در بر دارد؟ به من گفته شد این امر هنگامی اتفاق می‌افتد که تعدادی از اهالی آتلانتیس که مجدداً به دنیا آمده و در جسم تازه‌ای حلول کرده‌اند، با یکدیگر به گفت و گو می‌نشینند. راز خاطراتی که در ناخودآگاه همگانی یا قومی (خاطرات قومی) جای گرفته هرگز کاملاً توضیح داده نشده است و به آن پی برده‌اند. در این مورد، آن چه رخ می‌دهد خاطره قومی و گروهی ناگهانی است که عمیقاً در اذهان مدفون شده است و به وسیله نیرویی به کار می‌افتد که در عین حال می‌تواند شما را در هر وقتی از روز یا شب که بخواهید از خواب بیدار کند. وقتی که شب پیش از آن، ساعت مورد نظرتان را در ذهن تکرار می‌کنید و هنگامی که عقربه‌های ساعت در آن زمان بخصوص قرار می‌گیرند، شما به طور خودکار از خواب بیدار می‌شوید. یک خاطره قومی ناخودآگاه از فاجعه وحشتناک و فراموش نشدنی فرورفتن قاره

آتلانٹیس در آبها. در افسانه‌ها به راستی آمده است که سیل و فاجعه وحشتناک آتلاتیس (با مقیاس زمان زمینی) در بیست دقیقه پیش از ساعت هشت رخ داد و این که با رسیدن عقربه‌های ساعت به بیست دقیقه پس از ساعت هشت، قاره زیبای آتلاتیس در زیر آبهای اقیانوسی فرو رفت که امروزه به آن اقیانوس آتلاتیک می‌گویند (به همین دلیل این نام بر روی این اقیانوس گذاشته شد). آغاز و پایان این فاجعه عظیم چنان سریع رخ داد که به اندازه یک چشم بر هم زدن به نظر می‌رسد. همه آن فاجعه چهل دقیقه بیشتر طول نکشید. ممکن است گفته شود که این پدیده سکوت را می‌توان عمل ناخودآگاه برای احترام و بزرگداشت آن فاجعه تفسیر کرد. درست شبیه لحظاتی که زمینیان پس از وقوع حادثه‌ای دلخراش، به طور خودآگاه، در کلیسا یا بنای تاریخی یادبود، گرد هم می‌آیند و لحظاتی را به سکوت می‌گذرانند.^۱

در حالی که آواتار یاد شده، این‌گونه آگاهم کرد، من از علت علمی این سیل و فرو رفتن سریع یک قاره به طور کامل در آب، پرسیدم و اظهار داشتم که افسانه‌هایی شنیده‌ام مبنی بر این که دانشمندان آتلاتیسی (که پیشرفت علمی و بی‌نظیر آنان که فاقد هرگونه بصیرت عرفانی بود و با تکنولوژی دانشمندان امروزی ما مشابهت فراوان داشت) باعث و بانی این فاجعه شدند. گفته می‌شود که آنان کریستال بسیار بزرگی ساخته بودند که با فرمول دقیق ریاضی طراحی شده بود، اما محاسبات آنها به دلایلی نادرست از آب درآمد و به جای تولید قدرتی عظیم (برای دستیابی به اهداف گوناگون) که این دانشمندان انتظار آن را داشتند، این کریستال، به گونه‌ای منجر به ترک خوردگی پوسته زمین شد و سبب گردید تا از محور خود خارج شود و عصر یخ آغاز گردد.

به من پاسخ داده شد: «این درست است، اما در مورد طبیعت و ماهیت

۱. لطفاً به حضور عدد ۸ و طول مدت این فاجعه ۴۰ (دقیقه) که به ۴ ختم می‌شود، کمی تعمق کنید. به نتایج جالب توجهی می‌رسید. — م.

اشتباهی که از دانشمندان آتلانتیسی سر زد، باز هم به اندیشه و تعمق ادامه
 بده و بیشتر جنبه زمان را در نظر بگیر، همان‌طور که به وسیله پدیده بیست
 دقیقه پیش... و بیست دقیقه پس از... در فکر و مغزت وجود دارد و نشان داده
 شده است. سپس بار دیگر، با همدیگر ملاقات خواهیم کرد و درباره
 کشفیات ذهنی که به دست آورده‌ای گفت و گو می‌کنیم. این را به خاطر داشته
 باش که فاجعه آتلانتیس در ساعت بیست دقیقه به هشت رخ داد و تا بیست
 دقیقه پس از ساعت هشت ادامه یافت، اما این پدیده گروهی که در مردم اتفاق
 می‌افتد، در هر بیست دقیقه به ساعتی و در هر بیست دقیقه پس از هر ساعتی
 رخ می‌دهد، و این رازی آسمانی است تا شما موقعیت عقربه‌های ساعت را
 در زمان آن واقعه فجیع به خاطر آورید.

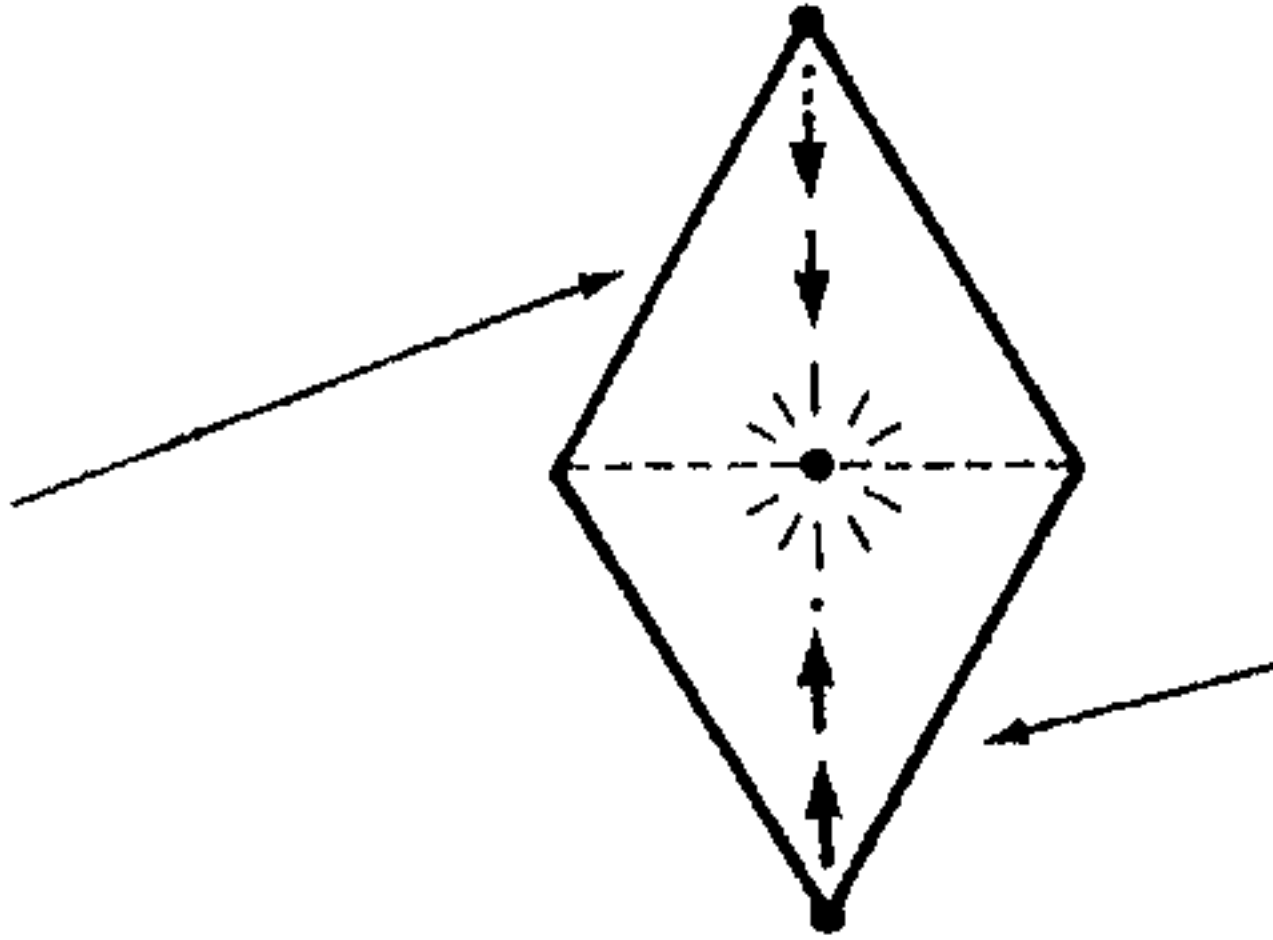
من به دستوره‌های داده شده عمل کردم و به تفکر و اندیشه پرداختم. برای
 مدتی چیزی به فکرم نرسید. سپس یک روز، هنگام نگاه کردن به صفحه
 ساعت دیواری موجود در خانه قدیمی و پُر روحم در کریپل کریک، احتمالاً با
 کمک شبح نیکولا تسلا که در گوشه اتاق پذیرایی من حضور دارد، به نقاشی
 کردن صفحه یک ساعت در روی ورق کاغذی پرداختم. یک صفحه بزرگ
 ساعت. سپس موقعیتهای عقربه‌های ساعت را در بیست دقیقه به هشت و
 بیست دقیقه پس از ساعت هشت ترسیم کردم. که این درست شبیه موقعیت
 نشان دهنده بیست دقیقه به ساعت دوازده و بیست دقیقه پس از ساعت است
 (فرق نمی‌کند دوازده ظهر یا شب) پس از آن که مشاهده کردم هنگامی که
 صفحه ساعت را وارونه می‌کنم، عقربه‌ها ده دقیقه به ساعت ده و ده دقیقه
 پس از ساعت ده را نشان می‌دادند. این سه ۱۰: (ده دقیقه به - ده دقیقه بعد -
 به / از ساعت ۱۰) با ۱۲ مساوی است که آن نیز به ۳ تبدیل می‌شود ($۱+۲=۳$)
 یا $(۳۰=۳+۰=۳)$ یعنی درست همان‌طور که بیست دقیقه به هشت و بیست
 دقیقه پس از هشت با ۱۲ برابر است (۲۰ دقیقه: $۲=۲+۰$ سپس $۲+۲$ مساوی
 به ۴ و ۴ به علاوه ۸ مساوی با ۱۲) که آن نیز به عدد ۳ مبدل می‌گردد
 ($۱۲=۱+۲=۳$).

من در عین حال کشف کردم که این چهار علامت عقربه، هنگامی که به هم متصل شوند یک هرم راست و یک هرم وارونه را پدید می‌آورند. این مثلث یا (سه‌گونه: Tri-Angle یا نکند سه فرشته است؟ Three Angels!) بی‌درنگ مرا به یاد هرم بزرگ مصر انداخت که پس از انهدام آتلانتیس به وسیلهٔ آذیریس طراحى و مهندسى شد. به یاد آمد که به من آموخته بودند در زیر هرم جیزه، هرم دیگری وجود دارد که اندازه‌اش با هرم بیرونی که بر روی زمین قرار گرفته است، مطابقت دارد و این که این دو هرم مشابه که به این شکل (پایه به پایه) طراحی شده، برای این بوده است که ستارهٔ قطبی در مرکز محفوظ بماند و از بروز گردشهای محوری قطبهای شمال و جنوب جلوگیری کند.

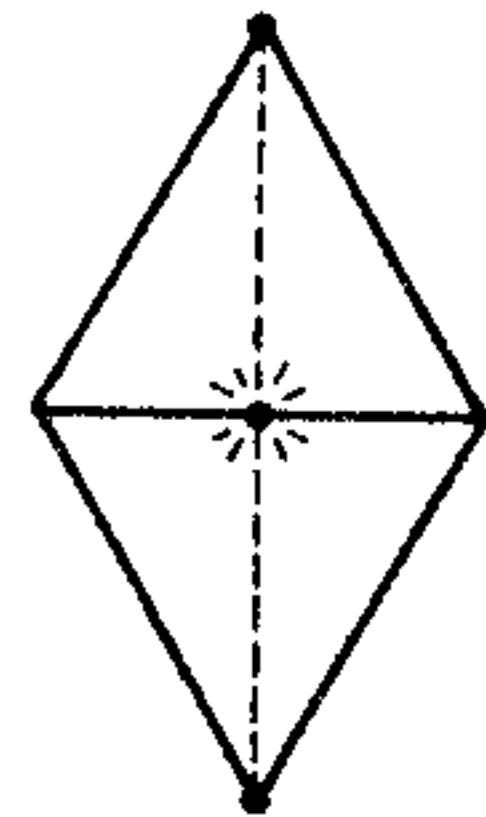
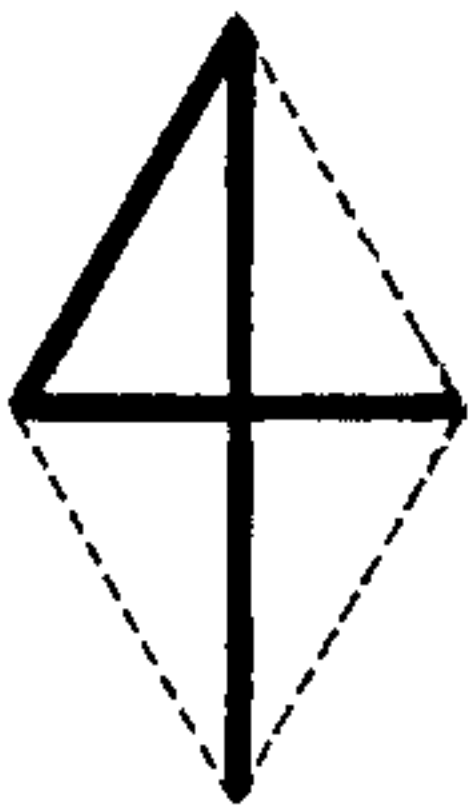
من در ضمن آموخته بودم (یا فهمیده بودم... یا به خاطر می‌آوردم) که ژنراتورهایی مخفی در کف هرم زیرین قرار داشته که دیده نمی‌شده و تولید کننده نیروهای عظیمی بوده که برای هدایت کردن صنعت فضایی زمان مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

دلیل دیگر ساخته شدن پایه به پایهٔ این دو هرم برای خنثی کردن انرژی وحشتناک و هیبت‌آوری بود که امکان داشت از طریق نوک یا قلعه هر هرم به بیرون راه پیدا کند و سبب شود که این نیرو و انرژی خارق‌العاده خود را در نقطه‌ای نزدیک اتصال پایه به پایهٔ دو هرم، متمرکز سازد، در حالی که این قدرت از طریق قانون مغناطیس و میدان مغناطیسی به این شکل خنثی و تمرکز داده شده است. این تمرکز انرژیهای نوک هر دو هرم، به استادان آواتار سایر زمین‌های منظومه‌های خورشیدی اجازه می‌داد تا در حالی که به لباس بدل راهبان و کاهنان آن دوران ملبس بودند، مردم را در اتاق ملکه شفا دهند. منشأ و منبع این قدرت و انرژی تصورناپذیر غیرقابل اندازه‌گیری را می‌توان به محاسبات شگفت‌آور و بی‌همتا در ساخت هرم جیزه (یا سایر اهرام) نسبت داد. شکل و ترتیب این هرم، خود، به گونه‌ای قادر به خم کردن امواج نوری بود به طوری که هر چیزی در مرکز این انرژی مهار شده قرار

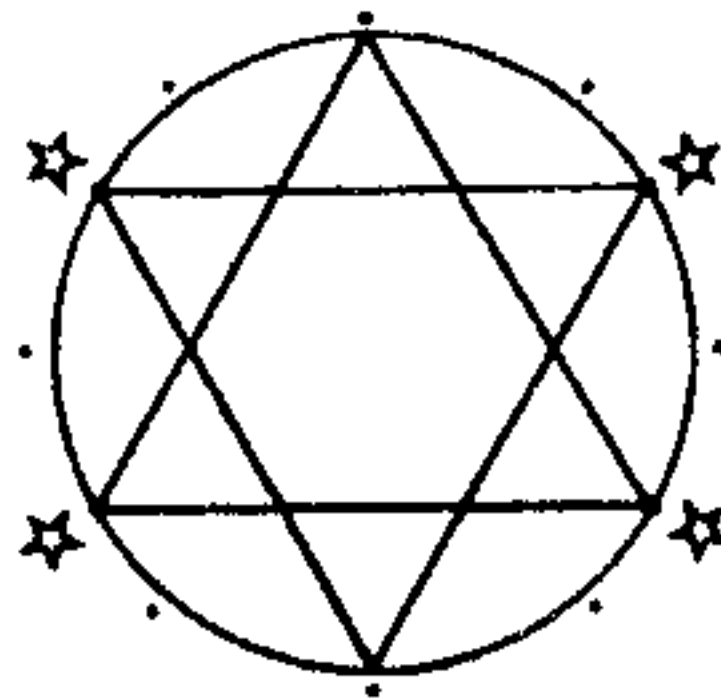
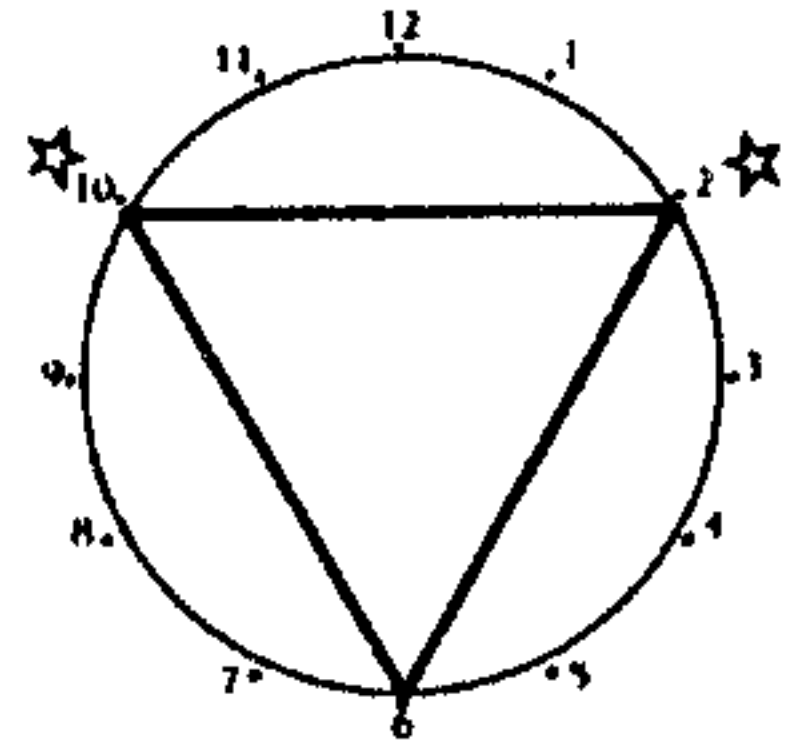
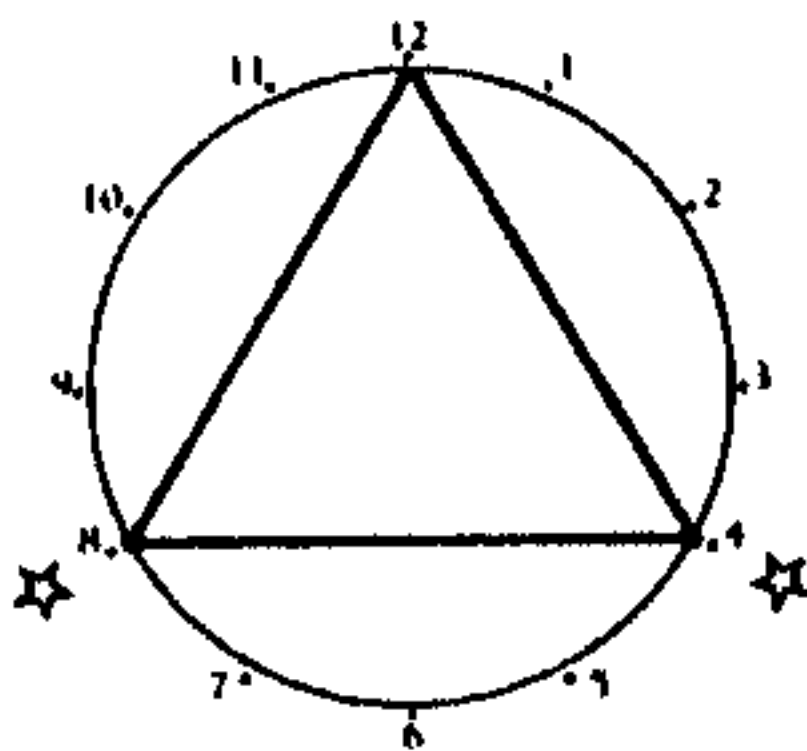
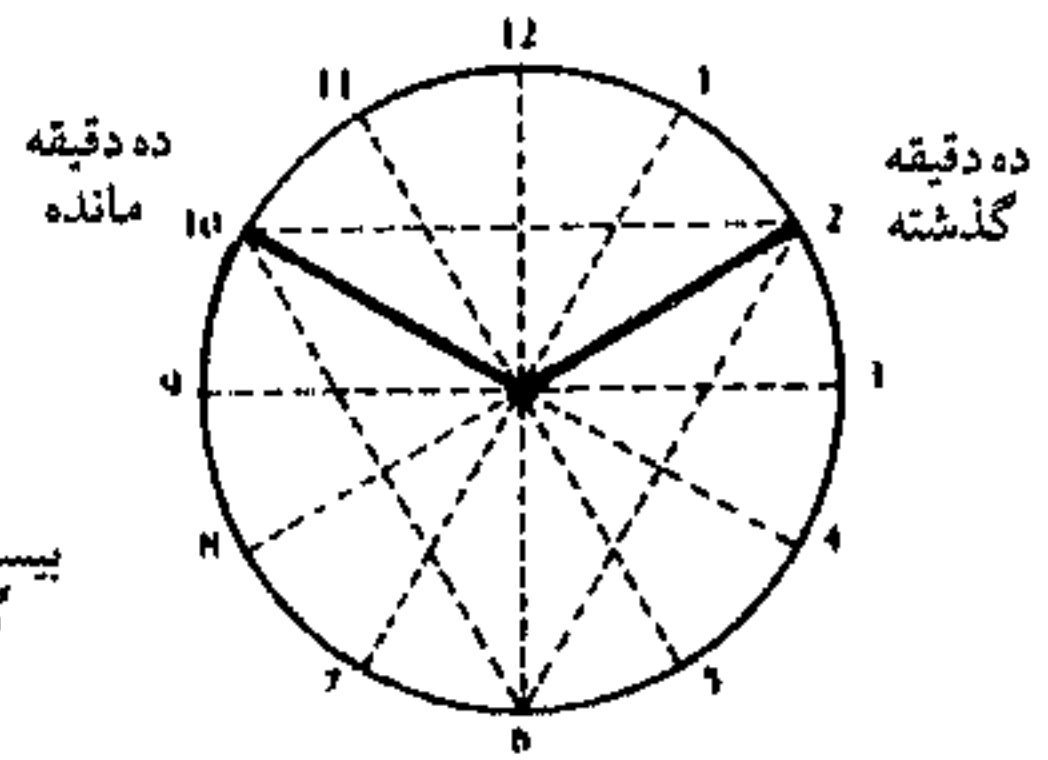
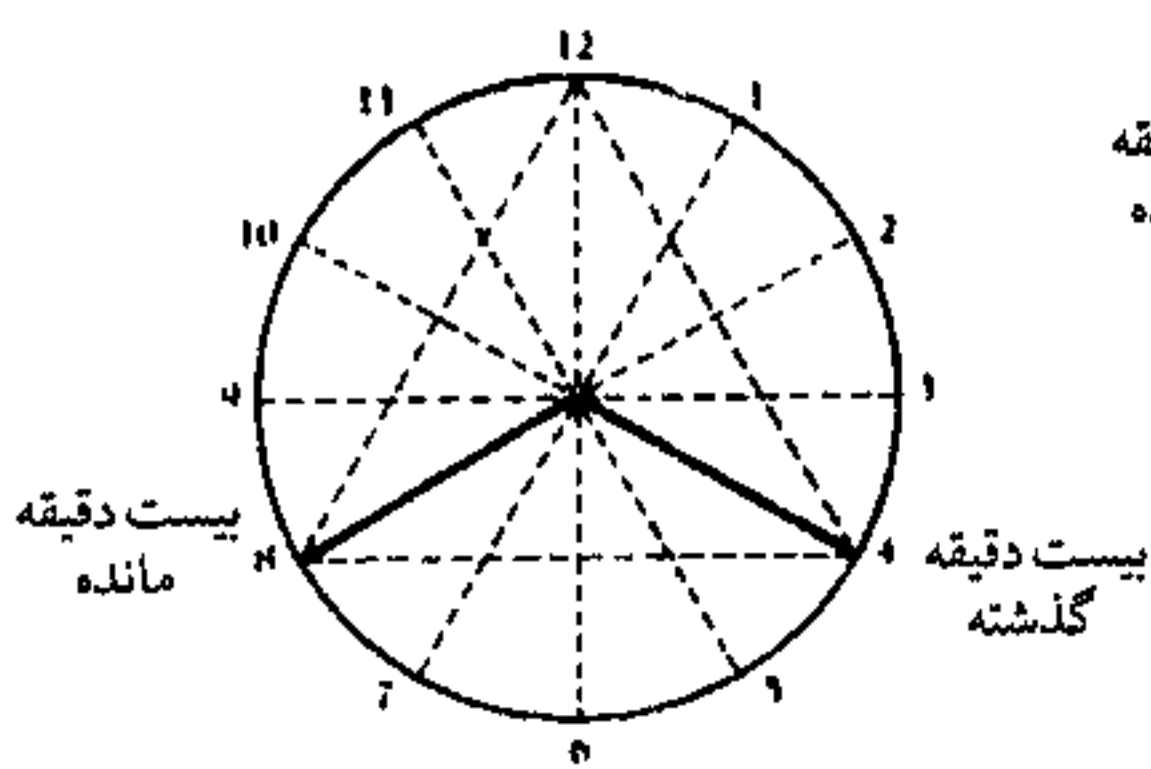
می‌گرفت از بین نمی‌رفت. من با عجله نقاشی دیگری کشیدم و متوجه شدم که این هرم سحرآمیز، شش ضلع نداشت (مثل ستاره حضرت سلیمان) بلکه به شکل لوزی بود و بی‌شبهت به نقاشیهای قبلی من (صفحه ساعت).



تصویر دیگری را با عجله در ذهنم مجسم کردم و آن را بر روی کاغذ آوردم. نوری در مغز من درخشید. اما فقط برای یک لحظه... و دوباره تاریکی و ظلمت حکمفرما شد. اما در طی آن درخشش من به این نتیجه رسیده بودم که شکل خال خستی چهارضلعی من، موجب پدید آمدن و شکل‌گیری عدد ۴ شده بود.



ناگهان به لگزیگرام حال ابدی (Eternal now) و هرم بزرگ (The Great Pyramid) نظری دوباره انداختم... و به معنای جدیدتری دست یافتم.



ستاره داود

من بی‌صبرانه منتظر بودم تا دربارهٔ کشفیات حیرت‌آور خود با استادم بحث کنم. ما روز بعد با هم ملاقات کردیم. هنگامی که با هیجان فراوان به او گفتم که با تمرکز ذهن و اندیشه و عروج ذهنی به این نتیجه‌ها رسیده‌ام و دستورهای ایشان سبب شده است این‌گونه عمل کنم، گوروی من این‌گونه پاسخ داد: «شما در مجرای حقیقت قدم گذاشته‌اید. البته از لحاظ پیچیدگی‌های کاملاً ریاضی آن به موفقیت نرسیده‌اید، اما باز هم به حقیقت دست یافته‌اید. با آگاهی از قدرت و انرژی خوفناک پدید آمده در نوک قلهٔ هرمی شکل دقیقاً محاسبه شدهٔ هرم بزرگ جیزه (با آن که این هرم در آن زمان هنوز طراحی و ساخته نیز نشده بود)، دانشمندان آتلانتیس هرم کریستالی شکل عظیمی با همین ابعاد ساختند، سپس بر روی این هرم، و درست مانند نقاشی شما، یک هرم کریستال مشابه بنا کردند و متوجه شدند که این طراحی موجب پیدایش ستارهٔ شش گوش می‌شد (با چهار نقطهٔ قدرت اضافی). هر چند از آنجا که تکنولوژی و دانش آنها با بصیرت عرفانشان یکسان نبود (درست مثل امروز)، آنان قادر به درک دلیل عرفانی موجود در پس لزوم مهارکردن چنین قدرت و انرژی، درست به همان روش موجود در نقاشی آخر شما نگشتند.

«در نتیجه، هنگامی که کریستال آتلانتیس فعالیت خود را آغاز کرد، انرژی به دست آمدهٔ مهارناپذیر سبب انفجار گردید و به ترک خوردگی سطح کرهٔ زمین منجر گشت و گردش محورگونه‌ای را در روی کرهٔ زمین پدید آورد. به این ترتیب بود که آتلانتیس در زیر آب فرو رفت و ناپدید شد، و این رویداد نیاستی بار دیگر، در عصر دلو رخ دهد.»

من پرسیدم: «اما آخر... چگونه ممکن است فاجعهٔ آتلانتیس بار دیگر تکرار شود، حال آن که دانشمندان امروزی، راز هرم را کشف کرده‌اند و این که دیگر هیچ‌کس نیست که مایل باشد چنین کریستال مخربی را از نو بسازد؟»

او با اندوه فراوان پاسخ داد: «لازم نیست که درست به همان شکل اتفاق

بیفتند. در این برهه از زمان، انهدام و خرابی، اتمی و هسته‌ای خواهد بود... البته اگر از آن جلوگیری نشود، و به این ترتیب هرم بزرگ جیزه دیگر قادر نخواهد بود از خرابی‌ها و انهدام جلوگیری و آن را ترمیم کند و دلیل آن هم این است که در طی قرون، فراعنه مصر تغییرات فراوانی در ساختمان این هرم داده‌اند، می‌دانید؟ پس از سقوط آتلانتیس، اُزیریس، هرم بزرگ جیزه را طراحی کرد و ساخت تا از بروز مجدد چنین فاجعه‌ای جلوگیری به عمل آورد، گرچه این بنا طوری ساخته و پرداخته نشده بود که قادر به جلوگیری از خرابی‌های تولید شده به وسیله قدرت هسته‌ای اتمی باشد.»

تا هفته‌ها پس از این بحث و گفت‌وگو با استادم، پیوسته تصاویری را در ذهن مجسم می‌کردم. به نظرم می‌رسید به هیچ‌وجه قادر به نادیده گرفتن واژه Hexagram (ستاره شش گوش) نیستم. هنگامی که سرانجام تصمیم گرفتم لگزیگرام لغت بالا را انجام دهم، متوجه شدم که واژه Rex (به معنی شاه در زبان لاتین. -م.) را در خود جای داده است. همین‌طور هم لغت Ra (رب‌النوع و خدای خورشید در مصر باستان) و نیز Ram و Her Rage (به معنی عصبانیت و خشم شدید او (مؤنث)). سپس به معمای عدد ۶ اندیشیدم که با ادامه تفکر در این باره، به خاطر آمده بود. همان‌طور که در بخش علم اعداد خواندیم عدد ۶ مظهر ونوس است و عدد عشق و صلح است. پس به چه دلیل یک ستاره ۶ گوش موجب پدید آمدن چنان فاجعه‌ای شده بود؟ ناگهان به یاد مطلبی افتادم که پیش از آن، به من آموخته شده بود: یعنی آن که نام سری و محرمانه خالق ما "Rahram" است که در همین لگزیگرام نیز وجود دارد.

پس از آن که این مسئله حل نشدنی را برای استادم بازگو کردم، پاسخ داد: «حق داری سردرگم باشی. این به راستی معمایی بزرگ است. راه حل آن این است که در مثال آتلانتیس، عدد ۶ (6) را وارونه ساخته و به عدد ۹ (9) مبدل کرده بودند، آن هم با تمام ارتعاشات منفی آن.» وی از پرسشی که در چشمان من می‌درخشید، آگاه شد و پیش از آن که آن را بر زبان آورم پاسخش را به من

داد و گفت: «خیر. من تصمیم ندارم پاسخ تو را در مورد این که چگونه این وارونه شدن عدد ۶ به ۹ رخ داد، برایت بازگو کنم. تو باید خودت این پاسخ را بیابی. به هر حال، این مطلب در گزارشهای ثبت شده آکاشیک^۱ وجود دارد.»

پرسیدم: «منظورتان لگزیگرام G-U-R-U (گورو) است؟»

«بله، هنگامی که پاسخ این عدد ۶ بخصوص را در ذهنت یافتی، از هویت استادی آگاهی خواهی یافت که در طول گوشه‌نشینی‌ات در کوهستان، بیش از هر استاد دیگری به تو چیزهایی خواهد آموخت.»

گفتم: «می‌دانم منظورتان کیست. باطن رفیعم را می‌گویید، نه؟»

او با چهره‌ای درهم کشیده به من نگریست و گفت: «تا زمانی که هر جمله‌ای را با یک پرسش پایان دهی، کاری که اکنون انجام دادی، نشان می‌دهد که هیچ چیز نیاموخته‌ای.» و مرا ترک گفت.

من بار دیگر و به مدت طولانی در مورد قسمت دوم این معمای ۹-۶ به تعمق و اندیشه پرداختم. به نظرم عجیب می‌رسید که یک شکل ستاره‌شش گوش (که این ۶ نشان دهنده ونوس، عشق و صلح و آشتی است) به گونه‌ای که در اغلب اوقات تصادفی نیست، لغت Hex را که در زبان انگلیسی خزیده است، در خود جای داده باشد. از این واژه معمولاً این‌گونه استفاده می‌کنند

۱. Akashic Records، این واژه را نخستین بار نویسنده تبتی لوبسانگ رامپا رایج کرد. بنابه اظهارات این نویسنده، تمام وقایع و خاطراتی که در هوا منعکس شده و به گذشته و حال و آینده مربوط است در این بایگانی آسمانی قرار دارد، مانند استودیوی فیلمبرداری که تمام وقایع در آن فیلمبرداری شده و طبقه‌بندی گشته است. این یادداشتهای ثبت شده از وقایع عالم هستی احتمالات وقایعی را که در آینده رخ خواهد داد، به سهولت نشان می‌دهد. جوینده قادر است با سفر سماوی که انجام می‌دهد به این بایگانی رجوع کند و از هر واقعه‌ای که در گذشته، حال، یا آینده رخ داده یا می‌دهد، مطلع شود درست مثل تماشای فیلمی در سالن سینما. البته داخل شدن به این محل و رجوع به این اسناد و یادداشتهای آکاشیک، کاری بسیار دشوار است و در بُعد دیگری از زمان و مکان قرار دارد که دنیای سه بُعدی ما قادر به دیدن و درک آن نیست. - م.

که می‌گویند: «هم الان تو را طلسم^۱ می‌کنم!» که نفرینی بسیار بد است. اما سرانجام به راز این معما پی بردم. خواهش می‌کنم برایم نامه بنویسید و به من اطلاع دهید که شما نیز این معمای اسرارآمیز را حل کرده و به آن پی برده‌اید.

پس از چندی، دوست من فیلیپ دی فرانکو، یکی دیگر از جنبه‌های معمای شش‌گوش (Hexagram) را به من نشان داد. او پی برده بود که عقربه‌های ساعت‌های مچی و دیواری که عکس آنها در آگهی تبلیغات نشان داده می‌شود، بر روی بیست دقیقه به هشت یا هشت و بیست دقیقه قرار گرفته است و یا... عقربه‌های ساعت، ده دقیقه به ده و ده دقیقه را نشان می‌دهد... توضیحی که جواهر فروشان در این باره به دوستم دادند این است که از لحاظ بصری، قرار گرفتن عقربه‌ها بر روی این ساعات، حالت دلپذیرتری را در ذهن بیننده ایجاد می‌کند... اما آیا به راستی علت واقعی همین است؟... یا نکند علت اصلی در ناخودآگاه قومی تمامی جواهر فروشان امروزی مدفون شده است؟

حال پیش از آن که از لگزیگرام "Hexagram" بگذریم و به سراغ سایر نامهای افشاگر شگفت‌آور برویم، آیا حاضرید باز هم دو معمای مرموز دیگر دربارهٔ آتلانتیس و هرم بزرگ جیزه بشنوید؟ بسیار خوب! ذهنتان را آماده کنید و قلب و چشم سومتان را بگشایید تا قادر شوید حقایق پاراگرافهای بعدی را برای خودتان به اثبات برسانید.

نخست، پیش از آن که Hexagram باشد، Hexagon (به معنی شکل هندسی شش ضلعی) وجود داشته و با گسترش این شکل است که به شکل Hexagram (دو مثلث متساوی‌الاضلاع که به صورت وارونه روی هم قرار گرفته است) دست پیدا می‌کنیم. بهتر است بار دیگر دربارهٔ هرم دوگانه کریستالی آتلانتیس به تفکر پردازید. سپس لغت Hexagon را لگزیگرام کنید. در این لغت دو واژهٔ جالب توجه وجود دارد: Eon Gone (قرن ازلی از بین می‌رود). این رمزی

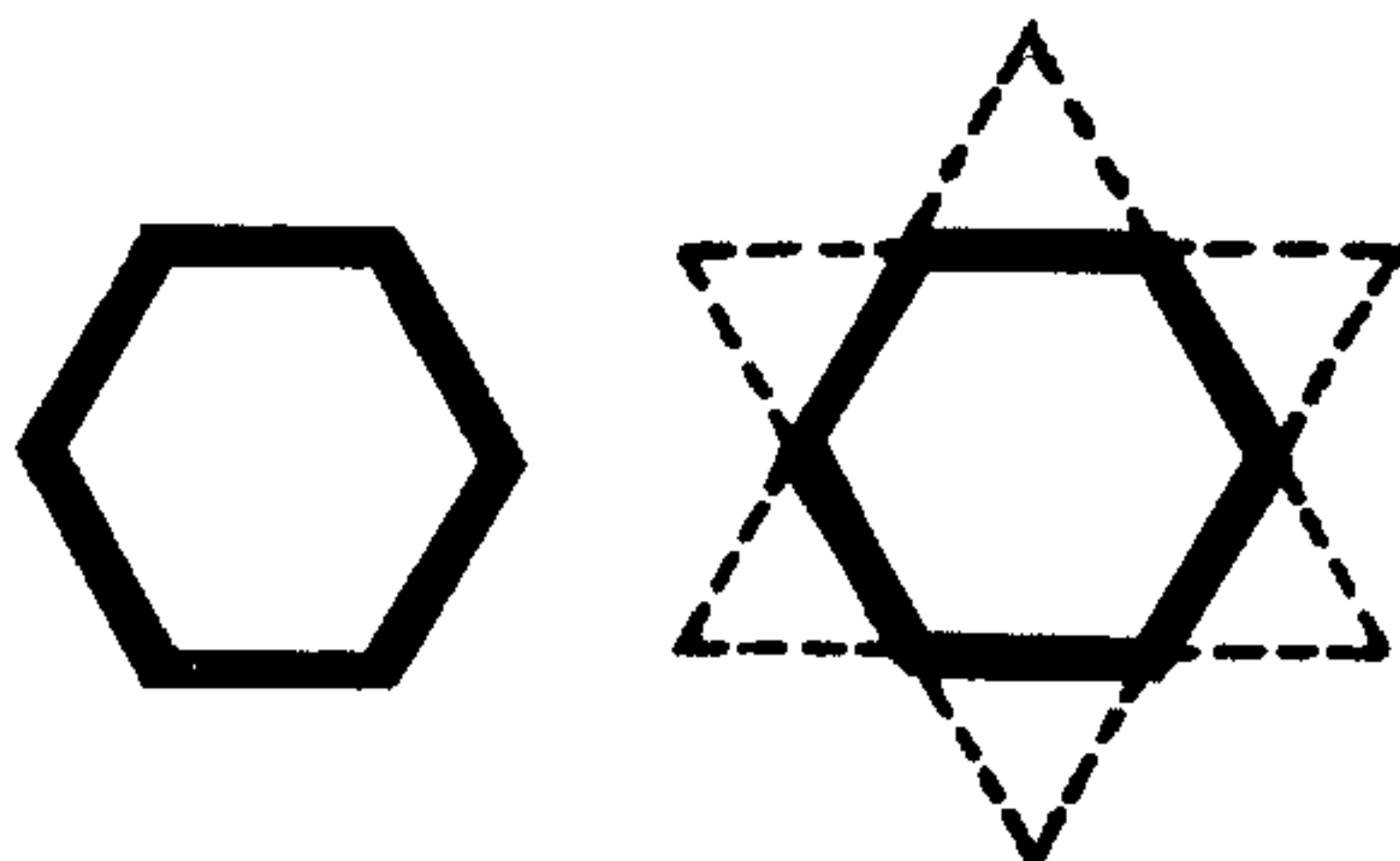
۱. Hex، به معنی طلسم و چیزی بدشگون و نفرین شده. — م.

آشکار است، یعنی هنگامی که دانشمندان آتلانتیسی با تکنولوژی پیشرفته‌شان، با این کریستال شش ضلعی شروع به کار کردند، هشدارهای پنهانی همین بود که در این واژه یافت می‌شد، یعنی گام بعدی برای گسترش آن به یک هرم دوگانه شش گوشه موجب خواهد شد تا پایان قرن ازلی از راه برسد و امکانات دستیابی به آینده‌ای پرافتخار را تکنولوژی و دانشی که بر اساس قوانین عرفانی و روحانی پایه‌ریزی نشده است، از بین خواهد برد. دومین کار سحرآمیزی که می‌توانید انجام دهید این است که ارسال دو شیء نسبتاً کوچک و ارزان را تقاضا کنید. اشیایی که با آنها قادر خواهید شد با قیمتی مناسب به اسراری بی‌نهایت ارزشمند پی ببرید. شما می‌توانید به نشانی زیر نامه بنویسید و آن دو شیء را درخواست کنید:

XANTHIUM CRYSTAL
SUITE 40 - 712 WILTSHIRE BLVD
SANTA MONICA - CA
ZIP 90401

یکی از آن اشیا، یک نگهدارنده کریستال شش ضلعی پنج سانتی متری از جنس مرغوب اتریشی است که می‌تواند یک گوی بلورین و کریستالی کوچک را در خود نگه دارد. شیء دوم یک هرم کریستالی شش و نیم سانتی متری از جنس مرغوب اتریشی است. این کریستالها با نوری درخشان، پرتوافشانی می‌کنند و تمامی طیف‌های رنگین‌کمان در آنها وجود دارد. از آنجا که کریستالها اصل است، جنسی محکم و نشکن دارد و نگه داشتن آن در دست لذتبخش است.

نگه دارنده گوی کریستالتان را در دست و در مقابل نور بگیرید و به کف صاف آن خیره شوید، بلافاصله می‌توانید شکل شش ضلعی آن را مشاهده کنید (به تصویر زیر بنگرید) سپس اگر دقت به خرج دهید، می‌بینید که این شکل به ستاره حضرت داوود گسترش می‌یابد (همان هگزاگرام Hexagram یادشده) و این شکل به چشم سوم شما زمزمه می‌کند که اسرار فراوانی درون این کریستال زیبا و دوست‌داشتنی وجود دارد.



شش ضلعی منظم که با ادامه دادن اضلاعش
به یک هگزاگرام مبدل می‌گردد.

پس از این کارها، کریستال هرمی شکل درخشان را که چهار ضلع دارد، در دست بگیرید و آن را در برابر نور نگه دارید. در حالی که یکی از لبه‌های آن مستقیماً در مقابل چشمان شما قرار دارد، به درون آن نظر بیندازید. به گونه‌ای معجزه‌آسا هرم ثانوی دیگری را مشاهده خواهید کرد که درون آن جای دارد. به شما قول می‌دهم که تمرکز ذهن با این دو کریستال تقویت‌کننده عظیمی خواهد بود برای پی بردن به اسرار گداهای محرمانه باستانی. در این کتاب اسراری وجود دارد که من برایتان از آنها سخن نگفته و گذاشته‌ام تا خودتان به آنها پی ببرید.

ATLANTIS
مار

این هم تعدادی لگزیگرام از اسامی (و عنوانهای) شناخته شده که می‌توانید آنها را مطالعه کنید. در حین بررسی و مطالعه آنها سعی کنید این

مدرک مثبت اعتبار لگزیگرام‌ها را از خاطر نبرید. ما قبلاً هم در مورد خواننده مشهور اپرا بورلی سیلز و طرفدار حقوق زنان گلوریا اشتاینم سخن گفتیم، با وجود این ذکر دوباره این نکته ضرورت دارد، همان‌گونه که همه قوانین طلایی این چنین است. لگزیگرام نامهای اشخاص قابل تبدیل به یکدیگر نیست و در ضمن جنبه تصادفی ندارد. شما نمی‌توانید پیام و توصیف موجود در نام شخصی را در مورد شخص دیگری به کار برید، زیرا هر نام برای دارنده آن، پیامی دارد. لگزیگرام نام شخص قادر است به طور اختصاصی کسی را توصیف کند که از نام واژه‌هایی زاده شده باشد، و نه دیگری. این تنها یکی از راههای مختلفی است که با آن می‌توانید اطمینان خاطر داشته باشید این هنری معتبر و علمی راستین است و تنها جنبه بازی و سرگرمی ندارد.

پیش از معرفی و سخن گفتن از نمونه‌های لگزیگرام نامها، بایستی دوباره به شما یادآوری کنم که قوانین این علم را از خاطر نبرید، و این که چنانچه در یک لغت، جمله یا نام، بیش از چهار حرف صدادار (به طور کلی سه حرف صدادار بهتر است)، و بیش از ۱۵ حرف مختلف از حروف الفبای زبان وجود داشته باشد، دارای ارزش و اعتبار نخواهد بود. بنابراین قانون زبرا را از خاطر نبرید.

مطلب دیگر برای یادآوری در مورد لگزیگرام نامها: «بعضی از اسامی، حروف بسیار کمی دارند، بنابراین لگزیگرام این اسامی بسیار مختصر و تنها شامل چند لغت خواهد بود.

بعضی از نامها نیز دارای صف بلندی از حروف صدادار الفبا است. بنابراین لگزیگرام این اسامی طولانی‌تر، و دارای جزئیات بیشتر است و اسرار بیشتری را آشکار می‌کند، گرچه هر دو مورد لگزیگرام اسامی طولانی و مختصر، مثل همه لگزیگرامها، روح و نیت ویژه خود را دارد. در نمونه لگزیگرام نامی مختصر که تعداد بسیار کمی واژه به دست می‌دهد، ممکن است چند توضیح داشته باشد. علل آن به قرار زیر است:

الف - شخص دارنده این نام فردی بسیار مرموز است که بیشتر اسرار شخصی را برای خود نگه داشته، و یا: ب - شخص دارنده این نام، انسانی است ساده و بی‌پیرایه و فاقد هرگونه پیچیدگی در شخصیت که زندگی بسیار ساده‌ای دارد.

در مورد لگزیگرام اسامی بلند که تعداد حروف الفبای آنها زیاد است، باید گفت، این به آن معنا است که: الف - شخص دارنده نام شخصیت بسیار پیچیده و ظواهر و جنبه‌های بُغرنجی از خصوصیات اخلاقی دارد و زندگی پرهیاهو و دارای سطوح مختلفی را می‌گذراند، و یا: ب - این انسان شخصی بسیار مرموز است، اما برعکس مورد اول، می‌تواند مرموز بودن خود را با پرحرفی و استفاده از کلمات و واژه‌ها در سعی و کوششی ناخودآگاه مخفی نگه دارد. در این مورد آخر، هیچ سودی ندارد و کاری را از پیش نمی‌برد زیرا لگزیگرام نام او، رازهایی را آشکار خواهد کرد که در تجزیه و تحلیل نهایی آن چه را مایلید بدانید به شما خواهد گفت (البته اگر صبور باشید و از حس ششم و چشم سوم بازتان به خوبی استفاده کنید).

با مخلوط کردن لگزیگرام نامها با ستاره‌ها و صورتهای فلکی ستاره‌شناسی و اعتبار عددی نام و تاریخ تولد هر شخص، قادر خواهید شد خلاصه کامل و قابل درکی از شخصیت هر انسانی، یا هر چیزی را که مایلید بشناسید، به دست آورید. بله! شما می‌توانید علم اعداد را برای واژه‌ها به کار ببرید. بنابراین علم ستاره‌شناسی و علم اعداد، علم لگزیگرام، به کمک یکدیگر گوی بلورین شخصی شما هستند. این سه ستاره خرد دیرین، رموزی هیجان‌انگیزند که شما می‌توانید در راههای گوناگون و به روشهای متعدد از آنها برای دستیابی به حقیقت و دانش بهره‌مند گردید.

* * *

Adolf Hitler (آدولف هیتلر)

Hitler Had Old Foe (هیتلر دشمن قدیمی داشت) منظور یهودیان است.

He Left Foe To Rot (او دشمن را رها کرد تا بپوسد) منظور یهودیان است.

Role Of Hitler: Foe Of Life - Lord Of Hat (نقش هیتلر: دشمن زندگی و

حاکم نفرت و تنفر)

(یا)

Or

Foe Of Hate / Lord Of Life (دشمن نفرت و تنفر و حاکم حیات و هستی)

می‌بینیم که هیتلر حق انتخاب داشت. برای پی بردن به این که به چه دلیل این کار را کرد و انتخاب منفی را برگزید، بهتر است کتاب نیزه سرنوشت^۱ را بخوانید. این کتاب را باید در تمام مدارس دنیا دانش‌آموزان مطالعه کنند. هیتلر دانشجوی علاقه‌مند علوم خفیه بود و در تمامی هنرهای محرمانه و علوم جادویی از جمله هیپنوتیزم همگانی جمعیت^۲ تمرین کرده و سررشته داشت. او می‌توانست از آگاهی و دانش شگفت‌آوری که داشت برای پیشبرد هدفهای بشر دوستانه و به عنوان جادوی سفید استفاده کند.

او حق‌گزینش داشت. وی برعکس، انتخاب کرد که از تمرینات متافیزیکی خود، برای جادوی سیاه بهره‌گیرد تا نفرت را در جهان بسط دهد. لگزیگرام نام او، این مطلب را به روشنی آشکار می‌سازد. در ضمن، شامل جملات زیر نیز در مورد این رهبر آلمانی ستمگر است:

He tore At Hair (او موها را می‌کشید^۳).

He Hid At Fort (او در قلعه نظامی پنهان شد^۴).

Raid At Fort (حمله به قلعه نظامی).

Fate Of Hitler (سرنوشت هیتلر).

Fated To Die At Fort (in) Fit Of Hate (سرنوشتش این بود که در قلعه

نظامی بمیرد (در) یک حمله نفرت).

He Tried To Hide Fear (او می‌کوشید ترسش را مخفی نگه دارد).

1. Spear Of Destiny

2. Mass Hypnotism

۳. شایع است هیتلر عادت داشت در اوج عصبانیت و آشفتگی دست به موهایش بزند و تارهای مویش را بکشد و فریاد سر دهد و به این‌گونه اندکی احساس آرامش می‌کرد. - م.

۴. هیتلر در هفته‌های آخر عمرش در قلعه نظامی، در برلین پنهان شده بود. - م.

He Left Old Foe To Die Of Fire (او دشمن دیرینه‌اش را رها کرد تا در آتش بمیرد.) یهودیان

Fate Of Hitler: To Die Of Lead To Head (سرنوشت هیتلر این بود که از یک گلوله سربی در سر بمیرد.)

To Die Of Hot Fire (و از آتشی داغ بمیرد.) [جسد او را در قلعه‌ای نظامی سوزاندند. -م.]

The Death Of Hitler Fayed (مرگ هیتلر از پیش مقرر شده بود.)

* * *

(آبراهام لینکلن) Abraham Lincoln

هنگامی که ده حرف الفبای موجود در نام آبراهام لینکلن را لگزیگرام می‌کنیم، به سه حقیقت از شاید مهمترین حقایق، درباره این مرد بزرگ پی می‌بریم. به غیر از این، واژه Rail برای تعمق و اندیشیدن بیشتر، به دست می‌آید. البته بدون تردید می‌دانید که لینکلن در طول مبارزات سیاسی خود به عنوان فردی "Rail-Splitter" معروف بود. در لگزیگرام نام او این سه جمله نیز وجود دارد:

Born In A Cabin (در کلبه‌ای محقر به دنیا آمده است.)

A Calm Man (مردی آرام.)

Comain Brain (بیهوشی و کوما می‌مغزی.)

[منظور همان سوءقصدی است که به جانش شد و منجر به قتل او گشت.] پس از آن که نام کوچک وی را بیشتر مورد مطالعه قرار می‌دهیم لغت Ham (شخص شوخ طبع و بامزه) را می‌یابیم. (همان‌طور که می‌دانید، آبراهام لینکلن را به شوخ طبعی متهم کرده بودند و ادعا می‌کردند که او در طی مبارزات سیاسی خود، از این که با شوخیهایش، موجب خندیدن شنوندگان می‌شد، لذت فراوان می‌برد.) کلمه دیگری که پیدا می‌کنیم Coin (پول خرد -

۱. این اصطلاح را هنگامی به کار می‌برند که شخصی مانع کارهای ضدقانونی و ضداخلاقی دیگران می‌شود و انسانی موشکاف و دقیق و وسواسی شناخته شده است. -م.

سکه) است: هر بچه محصلی آن داستان معروف را می‌داند که در آن لینکلن چندین کیلومتر راه رفت تا قرض خود را که یک پنی بود به یک مغازه‌دار بپردازد. این نمونه‌ای بسیار بارز و عالی است از آن چه قبلاً در مورد تعمق حتی بر روی یک واژه ساده، به شما گفتم. با باز کردن چشم سوم، و استفاده از حس ششم، شما می‌توانید حتی با یک لغت نیز دنیایی فکر در ذهنتان پدید آورید که قادر خواهد بود شما را به تدریج راهنمایی کند تا آنجا که... ناگهان نوری در مغزتان می‌درخشد و یک کارت کامپیوتری مانند، از آن بیرون می‌افتد تا شما را از مطلبی که مایلید درباره‌ی شخص یا ماهیتی که سرگرم لگزیگرام کردن هستید، آگاه سازد. گذشته از اینها، بینیم دیگر چه چیزهایی می‌توانیم درباره‌ی لینکلن بفهمیم. این کار، که در علم لگزیگرام مقدور است، و البته با در نظر گرفتن سایر قوانین ذکر شده می‌شود آن را به مرحله‌ی اجرا نهاد، استفاده از نام و نام خانوادگی و لقبی است که داشته: منظورم President Abraham Lincoln (پرزیدنت آبراهام لینکلن) است. این نام و لقب نیز، ارتعاشات خود را در هوا منعکس می‌سازد و به همان اندازه نام و نام خانوادگی، اهمیت و اعتبار دارد و کمک می‌کند تا به نکات بیشتری در مورد این مرد پی ببریم.

* * *

پرزیدنت آبراهام لینکلن: President Abraham Lincoln

این لگزیگرام تصویر کاملتری از مردی به ما ارائه می‌دهد که سعی کرد این کشور را از هر سو نگه دارد، به طوری که ملت امریکا از روی صفحه‌ی تاریخ محو و نابود نگردد. نخست:

He Split Rails (او موشکافی می‌کند.)

He Healed A Torn Nation (او ملتی از هم جدا شده را بهبود بخشید.)

Others Hated Him (دیگران از او نفرت داشتند.)

He Hated None (او از هیچ‌کس بیزار نبود.)

A Sad Man, Alone, In A Mob (مردی غمگین که در انبوه مردم نیز تنها بود.)

He Told No Lies (او هیچ دروغ نمی گفت.)
 Others Lied To Him (دیگران به او دروغ می گفتند.)
 He Led The North (او رهبر شمالی ها بود.)
 And Calmed The Rebels (و شورشیان را آرام می کرد.)
 The Nation Remained United (ملت متحد باقی ماند.)
 He Had No Pride (او هیچ غروری نداشت.)
 He Had A Calm Mind And A Clear Head (او ذهنی آرام و مغزی روشن داشت.)
 His Death Came From A Shot In The Head (مرگ او با شلیک تیری به سرش اتفاق افتاد.)
 The Lord Sent Abraham Lincoln To Lead America Home (خداوند آبراهام لینکلن را فرستاد تا کشور امریکا را به ساحل نجات برساند.)
 His Star Is Eternal (ستاره او جاودانی است!)
 Honest Abe (آبراهام شریف!)
 در این لگزیگرام بخصوص این جمله وجود دارد: Lincoln Is Not The Same As Hitler (لینکلن شبیه هیتلر نیست)، با وجود آن که در لگزیگرام لینکلن نام آدولف وجود ندارد.

* * *

Saint Francis Of Assisi: قدیس سن فرانسوا آسیزی

قدیس فرانسوا متأهل نبود. از این رو پسری به دنیا نیاورد. او با آن که با بوسیدن یک جذامی توانست بر ترسش از مرض جذام غلبه کند و تمام مدت عمرش را صرف شفا دادن و کمک کردن به بهبود فقرای دوره و زمانه اش کرد، هیچ وقت موفق نگشت بر ترس عجیبش از مورچه ها فایق آید. لگزیگرام او از سه حرف صدا دار و نه حرف بی صدا ترکیب شده است:

No Son For Francis (پسری برای فرانسیس (فرانسوا) نیست.)

Francis Sat On Ants (فرانسیس بر روی مورچگان نشست.)

Francis Frantic (فرانسیس وحشتزده شده!).

In Francis Is No Sin (در فرانسیس هیچ گناهی نیست).

Not A Stain Of Sin In Francis (حتی یک ذره گناه در وجود فرانسیس نیست).

Francis Trains For A Fast In A Soft Rain (فرانسیس در زیر بارش ملایم

باران خود را برای روزه تمرین می‌دهد.) [او اغلب روزه می‌گرفت.]

Francis Is Fair (فرانسیس عادل^۱ است.) [او متولد مهر بود.]

Francis Faints In Front Of Cross (فرانسیس در برابر صلیب از هوش

می‌رود.)

فرانچسکو (نام ایتالیایی فرانسیس)، روزی در برابر صلیبی در سن دامیانو^۲ همچنان که در حالتی شبیه خلسه فرو رفت، با نیروی غیب شنوایی خود صدای حضرت مسیح را شنید که به او می‌گفت: «فرانچسکو، خانه مرا از نو بساز و پایدار نگه دار.»

Francis Rises To Stars! (فرانسیس تا ستارگان عروج می‌کند.)

راهبانش اغلب او را می‌دیدند که به آسمان می‌رفت، یعنی در هوا شناور و سبکبال می‌شد.

آیا به خاطر می‌آورید که در آخر بخش علم اعداد، افسانه‌ای نقل کردم مبنی بر این که متافیزیسین‌ها و ساحران معتقدند فرانچسکو برنادون، یا همان قدیس سن فرانسوا، یکی از تناسخهای ۱۴ قطعهٔ آزیریس بود؟ بار دیگر با کمک لگزیگرام می‌توان به این معمای حل‌نشده‌ی پاسخ داد. در جملات بالا، قدیس سن فرانسوا آسیزی (نامی که هنوز هم بیش از سایر القاب او مورد استفاده قرار می‌گیرد) دارای ارتعاشی قوی است که اگر آن را لگزیگرام کنیم، چنین به دست می‌آید:

۱. Fair، به معنی عادل - مرد یا زن خوش سیما - و یا اساساً شخص موطلایی است. - م.

2. San Damiano

Saint Francis Of Assisi

Osiris Arises In Francis (ازیریس در فرانسیس حلول کرده است.)

Francis Is Osiris! (ازیریس همان فرانسیس است!)

* * *

Howard Robard Hughes: هاوارد روبرارد هوگز

Head Of (Twa) Board (رئیس شرکت هواپیمایی TWA است.)

Hughes Good (but) Sad, He Has A Hard Head (هوگز خوب است (اما)

عموماً غمگین است. ضمناً کله شق است.)

Hughes Sr. Had Huge Gushers (هوگز (پدر) چاههای عظیمی داشت.)

Wages Grew... He Hoarded Dough (حقوقها بالا رفت... اما او پول را

ذخیره و انبار می کرد.)

پدر هاوارد هوگز ثروت خود را با چاههای نفتی که داشت به دست آورده بود، و شایع است که آدم چندان دست و دلبازی نبود و در هنگام پرداخت پول خست بسیار به خرج می داد.

U.S.A Sued Hughes (امریکا هوگز را به دادگاه کشید.) یا:

Hughes Sued U.S.A? (هوگز امریکا را دادگاه کشید؟)

پرسش جالب توجهی که مردم بارها و بارها مطرح کرده اند.

Hughes Has A Bad Ear (هوگز دارای گوشی ضعیف است.)

هوگز بیشتر سالهای عمر را از گوش سمت چپ ناشنوا بود. دقت کنید که بنابر قوانین لگزیگرام من می توانستم از زمان ماضی ساده (Had) استفاده کنم، اما برعکس از زمان حال (Has) استفاده کرده ام. این نیز معمایی است که به سرعت، در همین آینده نزدیک، پرده از اسرار آن برداشته خواهد شد!

۱. متأسفانه نویسنده به صورت سربسته صحبت می کند و خواننده نمی داند انتظار چه مطلبی را داشته باشد. سالها پیش، در اواسط دهه هفتاد خبر مرگ هاوارد هوگز به سمع جهانیان رسید ولی هیچ کس جسد او را از نزدیک مشاهده نکرد. آیا نویسنده کتاب با این گوشه

Bad Guards Used Hughes (نگهبانان بد از هوگز سوء استفاده کردند.)

بله درست است! اما عدالت پیروز خواهد شد!

Hughes Shrewd (هوگز زیرک است) بله! درست است! البته این واژه در

مورد برادر دوقلویش، همین‌طور هم برادران ناتنی دوقلویش به کار می‌رود. این نیز معمای دیگری که به زودی آشکار خواهد شد.

Hughes SOS Was Heard (درخواست کمک S.O.S هوگز شنیده شد.)

همان‌گونه که مردم جهان به زودی از آن اطلاع خواهند یافت.

Hughes Has Sad Dogs (هوگز سگهای غمگینی دارد.)

Hughes Drew Dogs (هوگز سگها را به خود جذب می‌کند.)

هوگز در طی زندگی‌اش، چندین سگ خانگی دوست‌داشتنی داشته است. یک بار هنگامی که به همراه یک هنرپیشه مشهور سینما که من او را به خوبی می‌شناسم در راه رفتن به رستورانی در خارج از شهر بود، اتومبیل آنان از مقابل سگی گذشت که در کنار جاده افتاده بود. هاوارد به راننده دستور داد اتومبیل را متوقف سازد و سگ را بی‌درنگ به بیمارستان مخصوص حیوانات برساند. او تا زمانی که اعلام نکردند که سگ از خطر جسته است، از بیمارستان تکان نخورد، در حالی که از بسته شدن آن رستوران ساعتها می‌گذشت. او در زمانی که به مدت تقریباً یک سال در خانه یکی از دوستانم زندگی می‌کرد، اغلب اوقات دوست داشت هنگام نشستن بر سر میز غذا، با سگهایش همراه باشد و با آنها بازی کند.

God Hears Hughes (خداوند صدای هوگز را شنید.)

God Rewards Hughes (خداوند به هوگز پاداش می‌دهد)

Hughes Soars (هوگز به آسمان می‌پرد!)

جهانیان رسید ولی هیچ‌کس جسد او را از نزدیک مشاهده نکرد. آیا نویسنده کتاب با این گوشه کنایه‌ها می‌خواهد بگوید هاوارد هوگز هنوز زنده است؟ اگر چنین باشد، باید دست‌کم نود سال داشته باشد. از سوی دیگر زنده بودن او چه تأثیری دارد؟ آیا هویت شخص دیگری را بر خود گرفته است؟ چرا؟ - م.

این لگزیگرام، پیشگویی معماگونه‌ای است که در آینده رخ خواهد داد.

* * *

Jesus Of Nazareth: عیسی ناصری

See The Roses (گل‌سرخها را ببین!)

Hear The Note (نت را بشنوید!)

Hear The Tone (صدا و آوا را بشنوید!)

Jesus Near To Zeus At Sunset (عیسی در هنگام غروب در کنار زئوس
(خدای خدایان یونان باستان) قرار دارد.)

The Heart Of Jesus (Was) True To Her (and) True To us (قلب عیسی
به او (مؤنث) وفادار بود (و) به ما هم وفادار است.)

The Star Of Jesus Shone On Earth (ستاره عیسی بر روی زمین
می درخشید.)

He Arose On Easter (او در روز عید پاک به پا خاست.)
این لگزیگرام شامل سر محرمانه و عمیق زمین - قلب است.

* * *

Mary Magdalene: مری مقدونیه

Mary A Ram (مری قوچ است.) یعنی مری متولد فروردین است.

Mary Raged (مری عصبانی است.)

Mary Angered (مری خشمگین است.)

Mary Dreamed (مری در رؤیا به سر می برد یا مری خواب دید.)

Mary Had A Mad Dream (On) A Grey Day (مری در یک روز

غمبار، رؤیای جنون آمیزی دید.)

Mary Had Many Men (مری با مردان زیادی معاشرت داشت.)

۱. مری مقدونیه همان زن روسپی مشهوری است که عیسی مسیح پاهای او را با دستان خود شست و اعلام کرد که زنان روسپی قابل ترحم هستند و با این عمل خود بارگناه این زن گناهکار را بر دوش خود حمل کرد. مری مقدونیه هم بلافاصله به مسیحیت رو آورد و از

Many Men Damned Mary (مردان زیادی مری را لعنت کردند.)
 Mary Leaned (On) A Great Man (مری به مردی بزرگ تکیه داشت.)
 مگر نه آن که در انجیل آمده است: «اگر چه گناهانت به رنگ سرخ باشد،
 به سپیدی برف خواهد شد.»

Mary Made An Angel (مری مبدل به یک فرشته شد.)
 لگزیگرام دو نام آخری^۱ تغییرناپذیر است، یعنی در مورد هیچ فرد
 دیگری، مگر همین دو شخصیت صدق نمی‌کند.

* * *

Central Intelligence Agency: سازمان سیا

Cia Can Train An Intelligent Agent In A Lying Game In A Year
 (سازمان سیا قادر است در عرض یک سال یک مأمور باهوش و ماهر را
 برای بازی دروغین آموزش دهد.)

A Cia Agent Can Create Anger (And) Rage (یک مأمور سیا می‌تواند
 موجب خشم (و) عصبانیت شدید گردد.)

Cia Can Lie... A Gentle Girl Can Cry Later (سازمان سیا می‌تواند دروغ
 بگوید... و بعدها، دختری مهربان اشک بریزد.)

Cia Can Get Reagan (سازمان سیا می‌تواند به ریگان دست یابد) [یا او را
 بکشد.]

Can Get Nancy III (می‌تواند نانسی (همسر ریگان) را مریض کند.)
 Cia Eagle (Not) Real Eagle (سیا عقاب است (اما) عقاب واقعی و راستین
 نیست.)

Cia Eagle, A Lie (عقاب سازمان سیا، دروغی بیش نیست.)
 بدیهی است که نه «هری ترومن» (Harry Truman) و نه هیچ کس دیگری
 که در نامگذاری این سازمان دولتی دست داشته و مهر آن را مورد تأیید قرار

بندگان پاک خدا شد. — م.

۱. منظور مری مقدونیه، یعنی این جملات، فقط برای این نام بخصوص در آمده است.

داده است، هرگز به فکرشان هم نمی‌رسید که عقاب سمبولیک ایالات متحد آمریکا، در نام سازمان ظاهر خواهد شد، و طبیعتاً به فکرشان هم نمی‌رسید که رونالد ریگان و همسرش نانسی، سی و هفت سال بعد، ساکن کاخ سفید خواهند شد. در این جا پیام ظریفی برای ریگان، و بانوی اول دولت آمریکا در مورد مسئله ایران و وقایع بعدی آن وجود دارد.

* * *

Salvation Army: ارتش و سازمان رستگاری^۱

A Nation May Live In Love (یک ملت تنها با عشق می‌تواند زندگی کند.)

As Saint Mary (درست مثل حضرت مریم باکره.)

No Lies... Only Love (بدون هیچ دروغی... فقط عشق است و بس.)

جای تأسف است که لگزیگرام سازمان رستگاری در مورد سازمان سیا صدق نمی‌کند و گرنه دنیای زیباتر و بهتری داشتیم. اما یک لگزیگرام هرگز قادر نیست کارمای لگزیگرام دیگری را داشته باشد و فقط لگزیگرام مربوط به خود را داراست. این نیز مدرک دیگری است مبنی بر این واقعیت که واژه‌ها، ماهیتهایی زنده و کاملاً مستقل هستند، درست مثل من و شما.

روش مؤثری وجود دارد که می‌تواند از بروز هرگونه ناراحتی جلوگیری کند و مانع شود که شما اصوات بعضی از واژه‌های منفی را به هوا بفرستید. امیدوارم تا اینجا متوجه شده باشید که بر زبان راندن کلمات منفی به دلیل فرکانسهای قدرتمند و در عین حال نامرئی صوت، ممکن است چقدر زیان‌آور باشد. بسیاری عبارات منفی در مکالمات روزمره وجود دارد که طبیعتاً نمی‌توان تمامی آنها را در این کتاب ذکر کرد. خودتان می‌توانید حدس بزنید جملاتی مثل: «بیفت بمیرا!» «این کار حالم را به هم می‌زند!» «او حالم را می‌گیرد!» «بیا با یک سنگ، دو پرنده بکشیم!» «اگر شده این آخرین کاری

۱. بنگاه خیریه‌ای که در آمریکا فعالیت دارد و به فقرا و تنگدستان کمک می‌کند و برایشان غذا و پوشاک و حتی محلی برای خوابیدن به طور رایگان فراهم می‌کند. - م.

باشد که انجام می‌دهم، من...» «آیا نمی‌دانی این چیزی است که رخ خواهد داد؟» «او احتمالاً زنگ نخواهد زد.» «هرگز نمی‌توانم از پس این قضیه برآیم!» «من این را به او خواهم گفت، اما او ابداً درکش نخواهد کرد.» «ما سر وقت به فرودگاه نخواهیم رسید.» «مطمئن باش وقتی به آنجا می‌رسیم که فیلم شروع شده است.» «خوب نخواییده‌ام، حتماً فردا مثل جسد خواهم بود!» «به این جوش نگاه کن! در مهمانی فرداشب قیافه‌ام وحشتناک خواهد بود!» «اول باید از روی جسد من رد شود تا بتواند این کار را بکند...» «اول او را می‌کشم بعد خودم را...» و از این‌گونه جملات... این جملات همیشه لرزه بر اندامم می‌اندازند، اما واقعاً شنیده‌ام که مادرانی با شوخی و بدون قصد و غرض و بی‌آن که معنای سخنان خود را بدانند به بچه‌های خود در هنگام شیطننت آنان می‌گویند: «آه! برو گم شو!»

پس از آن که به قدرت عظیم واژه‌ها و اصوات پی بردید، اما به طور کامل قادر به ترک کردن عادت ناپسند خود نشدید، ممکن است اغلب خود را در هنگام بر زبان راندن واژه‌ای منفی بی‌هیچ تفکری غافلگیر کنید و دچار احساس ناراحتی شوید (ای وای! چرا گفتم «خدا لعنت کند!» کاشکی زبانم را گاز می‌گرفتم!) و این امکان هست که به راستی زیانتان را گاز بگیرید و ببینید چقدر دردناک است! به جای این کارها، شما می‌توانید پس از بر زبان راندن ناخودآگاه یک واژه منفی با صدای بلند بگویید: «منتفی شد!» و آن را برای هر کلمه منفی که بر زبان می‌رانید به کار برید و سعی کنید تصویر آن کلمه منفی را در ذهنتان مجسم کنید که با اشعه لیزر مانند موجود در «منتفی شد»، محو و نابود می‌گردد. این لغت دقیقاً قدرت انجام دادن این وظیفه را دارد. ممکن است در ابتدا احساس حماقت کنید، اما پس از گذشت مدت زمانی پی می‌برید که ارزش گفتنش را دارد، و علاوه بر این، دوستانتان به شما نخواهند خندید. اتفاقاً شما را به عنوان آدمی مرموز و عجیب تصور خواهند کرد، با آگاهی‌هایی فراوان که خود بر آنها واقف نیستند، و به راستی نیز چنین است. پس از آن که آموختید چگونه تعریفهای موجود در بخش علم اعداد را در

مورد اعداد مرکب درک کنید و استنباط شخصی از آنها به دست آورید، پی خواهید برد که به چه دلیل کلمه Cancel (منتفی شد) دارای ارزش عددی ۲۰ است و به چه دلیل قابلیت پاک کردن صوت منفی را دارد و به گونه‌ای می‌تواند آن صدا را پاک کند و آن را برای فرکانسهای جدید و مثبت آماده سازد. دو تمرین (ذکر) هست که شما می‌توانید انجام دادن آنها را تقریباً به سرعت بیاموزید. این دو تمرین (ذکر) بر فهم و درک شما از نیروهایی که به هنگام سازگار شدن با باطن رفیعتان در شما هست، تأثیری قوی دارد؛ همان قدرتهایی که خود من در آغاز از آنها استفاده کردم. من با مشاهده تأثیرات سحرآمیزی که این دو از خود نشان می‌دهند، هر بار تحت تأثیر شدید قرار می‌گیرم و از خود بیخود می‌شوم، گویی نخستین بار است که شاهد کارشان هستم. شگفتی کار آنها هرگز برایم عادی و بی‌مزه نمی‌شود، هر بار از آنها کمک می‌گیرم، و بدون استثنا دچار حیرت و شگفتی فراوان می‌گردم.

نخستین آنها جادوی به خاطر آوردن چیزی است که از خاطر برده‌اید. امری که برای همه ما اتفاق می‌افتد. ممکن است شماره تلفن باشد یا نام شخص و یا تاریخ تولد یا نشانی مکانی. امکان دارد حتی یک واژه، جمله یا بیتی شعر باشد که به خوبی از آن اطلاع دارید، اما در آن لحظه بخصوص به خاطر نمی‌آورید. (به ویژه اگر نویسنده‌ای باشید که در پشت میز تحریرتان نشسته‌اید و نیاز مبرم و فوری به یادآوری فلان جمله دارید.)

دومین آن جادوی پیدا کردن چیزی است که در خانه گم کرده‌اید. این جادو در مورد اشیای گمشده‌ای که در فاصله‌ای دور از شما قرار دارند نیز مؤثر است، اما پیچیدگی بیشتری دارد. منظورم اوقاتی است که چیزی را سر جای اصلی آن نگذاشته‌اید و یا در محلی قرار داده‌اید که گم نشود، اما خودتان جای آن را فراموش کرده‌اید. گاهی اوقات پیش می‌آید که کاغذ، دسته‌چک، یا شیئی دیگر که تا چند دقیقه پیش جلورویتان می‌دیدید، ناگهان غیب می‌شود، انگار دود شده و به هوا رفته است. آخر این شیء کجا است؟ بدون شک پا نداشته است که فرار کند!

پیش از آن که دو ذکر (مانترا) جادویی را برایتان بگویم، باید کاملاً مطمئن باشید که این قانون را درک می‌کنید. شما تا زمانی که با عقیده‌ای راسخ، اعتقاد نداشته باشید که قادر به انجام دادن چنین کاری هستید، نمی‌توانید با باطن رفیعتان تنظیم و هماهنگ شوید. باید که هیچ تردیدی در دل نداشته باشید. شما در عین حال باید دریابید نخستین باری که این ذکر جادویی صوتی عمل کرد، دیگر رمز آن کاملاً به دستتان آمده است! از آن پس امکان ندارد عمل نکند! می‌دانید چرا؟ زیرا همین که پی بردید قدرتش به راستی واقعی است، تمام ذرات ریز و ناچیز تفکرات منفی و تردید، از ضمیر خود آگاه شما بیرون خواهد رفت. در آن زمان چنان محکم و مطمئن خواهید بود که انگار کلید چراغ اتاقی را زده‌اید و می‌دانید که نور، بی‌درنگ اتاق را روشن خواهد کرد. شما در این مورد حتی نخواهید اندیشید و بی‌شک با التماس نخواهید گفت: «آه خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم کاری کنید که چراغ اتاق روشن شود!» کم و بیش شبیه همین موضوع است.

این کار بی‌اندازه آسان است. شما صرفاً باید هر یک از این دو جمله (ذکر) را با صدای بلند بگویید. سپس مسئله مورد نظرتان را کاملاً از ذهنتان بیرون کنید و به کار دیگری (هر کاری که دوست دارید) پردازید. دو یا سه دقیقه بیشتر طول نخواهد کشید که جادوی ذکر مورد بحث اثر خواهد کرد. (معمولاً بین ۳۰ تا ۶۰ ثانیه و در نهایت به ۲ تا ۳ دقیقه طول می‌کشد تا تأثیر خود را نمایان کند.) لغت یا نام یا هر چیزی که قادر به یاد آوردن آن نبودید، همچون روشن شدن لامپ در ذهن شما خواهد درخشید و یا مانند کارتی که از دستگاه کامپیوتری به بیرون می‌افتد: بنگ! بفرمایید! حاضر شد! یا... شیء گمشده‌تان، شما را به سمت خود خواهد کشاند. پس از آن که ذکر جادویی را بر زبان آوردید و آن را از ذهنتان خارج کردید، چرخشی در اطراف می‌زنید و یا چند قدمی برمی‌دارید... و سپس بوم! شیء را که به دنبالش بودید درست مقابل شما است! اغلب در همان محلی که قبلاً به آن نگاه کرده اما چیزی ندیده بودید. بعضی اوقات نیز از هوا به زمین می‌افتد، به همراه نسیم ملایمی

که از پنجره باز به درون اتاق می‌وزد، و یا هنگامی که مشغول برداشتن قدم هستید، در مقابلتان بر زمین می‌افتد. در این اوقات است که امکان دارد اندکی ترس آور جلوه کند.

۱- ای روح الهی باطن رفیعم، الساعه - هم‌اکنون - فکر و ذهن مرا با آن چیزی که از خاطر برده‌ام بذرافشانی کن. من این را مقرر می‌کنم، با تواضع و حسن نیت. متشکرم!

۲- ای روح الهی باطن رفیعم، الساعه - هم‌اکنون - مرا مستقیماً به سمت آن چیزی هدایت کن که جای آن را فراموش و یا جا به جا کرده‌ام. من این را با تواضع و حسن نیت مقرر می‌کنم. متشکرم! (پس از گفتن این جملات تصویر شیء مورد نظرتان را در ذهن مجسم کنید.)

گمان می‌کنم بهتر است از بیان کامل احساس شما، هنگامی که این دو جادوی تقریباً ناچیز، بخشی همیشگی از زندگیتان می‌گردد، صرف نظر کرده و دست از این کوشش بردارم.

من متوجه شده‌ام که دو نوع دوست و آشنا دارم. گروه اول، پس از آن که از این لغات جادویی برایشان حرف می‌زنم، از خجالت سرخ می‌شوند و شروع به خندیدن می‌کنند... و گروه دوم اشخاصی هستند که با همه هیجان و ایمان و معصومیت کودکانه، سخنانم را باور می‌کنند و آن را به سرعت به مورد اجرا می‌گذارند. سپس با مشاهده این که به راستی تأثیر مثبت دارد، از حرف زدن درباره آن دست برنمی‌دارند، آنان در طی هفته چندین بار به من تلفن می‌کنند و با صدای بلندی با خوشحالی می‌گویند: «باز هم کردم و موفق شدم! باز هم مؤثر واقع شد!» من برای گروه آخر بسیار خوشحالم، در این باره شک نیست اما گهگاه آرزو می‌کنم که عاقبت به این جادو عادت کنند (البته نه آن که آن را امری بسیار ساده بپندارند، ولی دست‌کم اندکی آرامش برایم باقی بگذارند و این قدر مزاحم من نشوند!

شما از کدام گروه هستید؟ چنانچه از گروه دوم باشید، می‌بینید چقدر جالب‌توجه و عالی است که انسان دیگر مجبور نیست برای گم شدن و یا

فراموش کردن چیزی احساس نگرانی و ناراحتی کند؟

بہتر از همه این است که پس از تسلط بر این دو مرحله که ارتباط برقرار کردن با روح خودتان است، می‌توانید باز هم جلوتر بروید و ذکرهای مخصوص خودتان را برای هر نوع معجزه‌ای، کوچک و بزرگ خلق کنید تا در زندگیتان به خوشبختی و سعادت دست یابید (البته به شرط آن که برای دیگران ناراحتی ایجاد نکنند). برای هر چیزی که می‌خواهید، «طوری دعا کنید که انگار آن را از هم اکنون به دست آورده‌اید، به این صورت است که مطمئناً آن را صاحب خواهید شد.»

این نوع دعا و نیایش دارای قدرت است. به این کار می‌گویند مقرر کردن. بخواه و به تو ارزانی خواهد شد، در بزن و در، در برابرت گشوده خواهد شد. این سه اندرز که عیسی مسیح به انسانها آموخت، صریحاً به چیزی اشاره دارد که وقتی شما با اطمینان کامل با باطن رفیعتان ارتباط برقرار کردید، می‌توانید بدون هیچ شک و تردید و اشتباهی، انتظارش را داشته باشید. معجزات بزرگتر و مهمتر، وقت بیشتری خواهند گرفت، اما آنها نیز به طور حتم نمایان خواهند شد. زمان اهمیت ندارد، تنها اطمینان از حصول نتیجه مهم و ارزشمند است.

* * *

اگر به راستی مایلید از مزایای کامل علم لگزیگرام (علم لغات) بهره‌مند شوید، بایستی به حالت ذهنی ویژه‌ای دست یابید، در غیر این صورت تنها به بازی آناگرام اکتفا کرده‌اید و صرفاً نوعی سرگرمی برایتان خواهد بود. شما باید به باطن رفیعتان اجازه دهید که بر ذهن و فکر شما تسلط یابد، تا آن که به حالت خلسه مانندی دست پیدا کنید. (که توصیف آن حالت برای شما در این کتاب بسیار دشوار است.) این وضعیت هنگامی آغاز می‌شود که یک لگزیگرام بخصوص، نیروی تخیلات شما را تحریک می‌کند و موجب پدید آمدن افکار و تصاویری می‌گردد که به نظرتان می‌رسد به خواسته خود جریان دارند و رشته‌ای از تصاویر مربوط به هم را برای شما به ارمغان می‌آورند.

این‌گونه جهت‌گیری، هنگامی رخ می‌دهد که شما در نیمه آگاه (نیمه خواب و نیمه بیدار) روحی و ذهنی قرار بگیرید.

موتزارت یک‌بار توضیح داد که آهنگهایی که می‌ساخت، هنگامی به وی الهام می‌شد که در میان جنگلهای پردرخت کوهستانی در اوایل صبحگاه قدم می‌زد. قطعه‌های موسیقی به طور کامل به ذهنش هجوم می‌آورد و او سپس با عجله به خانه‌اش باز می‌گشت تا نت‌های مزبور را روی صفحه کاغذ بیاورد.

کیتز^۱ (شاعر مشهور انگلستان) می‌گوید توضیحاتی که از آپولو رب‌النوع شعر و موسیقی در جلد سوم کتابش هیپریون^۲ به عمل آورده است، به گونه‌ای به وی الهام شد که گویی شانسی و یا جادویی بوده... به این می‌مانست که کسی آنها را به من داده است.»

شاعر مشهور قرن نوزدهم شلی^۳ هم این حالت روحی را نوعی فیض خلاق‌گونه توصیف کرده است...

ناگهان سایه بر من افتاد

من فریادی برآوردم و

دستانم را با شوق فراوان

به هم وصل کردم

شلی همچنین اظهار کرده است: «هنگامی که مغزم از اندیشه گرم می‌شود، خیلی زود به طغیان می‌افتد و تصاویر و کلماتی بر آن نقش می‌بندد که سریعتر از آن هستند که من قادر به نگاه کردن سطحی به آنها باشم.»

این است آن حالت روحی و ذهنی که به شما اجازه خواهد داد به کمک علم لگزیگرام به اسرار و معماهای گوناگون پی ببرید و به درونشان نفوذ کنید. این به گونه‌ای، پرسش همیشگی انسان است از خود: «چگونه بفهمم عاشق شده‌ام؟»... و پاسخ آن این است: «هنگامی که عاشق شوی، نیازی به پرسیدن آن نداری.» مشابه این وضعیت را می‌توان به آن حالت ذهنی گفت که به شما اجازه می‌دهد معماها و اسرار پنهان در لگزیگرام‌ها را حل کنید. شما هنگامی

1. Keats

2. Hyperion

3. Shelley

که به این حالت رسیدید، خود از آن واقف خواهید شد. هیچ‌کس قادر نیست این وضعیت را به شما بیاموزد، و یا توضیح دهد، هیچ‌کس مگر خودتان.

فراموش نکنید که لگزیگرام شما، همانند خودتان، مستقل و فردی عمل می‌کند و هیچ شباهتی به لگزیگرام دیگری ندارد. به خاطر بیاورید: به شما گفتم که لگزیگرام‌ها اغلب به همان اندازه‌ای که خود را آشکار می‌کنند، از شخص محاسبه‌کننده نیز خبر می‌دهد و خصوصیات او را نیز می‌نمایانند (که این کار را می‌توان نوعی روشن‌بینی دوجانبه تلقی کرد).

از آنجا که این بخش به واژه‌ها اختصاص دارد، نایستی آن را بدون اقدام به درک معنای دومین لغت قدرتمند، به پایان رساند. منظورم واژه کلام خلقت (Word Of Creation) است. لغتی که قدرت ظاهر ساختن ماده فیزیکی را دارد. بله، در درجه دوم می‌آید، آن هم پس از لغت «عشق» (Love) که همیشه بر هر چیز حکمفرمایی می‌کند. به این ترتیب:

در آغاز تنها کلام بود و بس...

هنگامی که این بخش از کتاب را آغاز کردم، زیاد مطمئن نبودم، اما اکنون تصمیم گرفته‌ام که روند تفسیر ذهنی خود را در مورد لگزیگرام مربوط به لغت مقدس خلقت و حمایتی را که واژه‌های دروئی‌دی در طی قرون از آن کرده‌اند، با شما شریک شوم.

افسانه‌ای که منشأ آن در دوران باستان به دست فراموشی سپرده شده، مدعی است که کلام دوباره هنگامی کشف خواهد شد که زمینها آن قدر بصیرت و روشنی‌بینی داشته باشند تا دوباره مثل گذشته، آن را به نادرست مورد بهره‌برداری قرار ندهند. کلام به وسیله ایزیس و ازیریس کشف خواهد شد، در حالی که چهارده قطعه جدا شده پیکر ازیریس بار دیگر در جسم یک مرد حلول کرده، با همه اعضای پراکنده‌اش، به همراه تناسخ مطهری از پسرشان هوروس... و این که این کشف مجدد در طول عصر دلو اتفاق خواهد افتاد. این به ما در حدود دو هزار سال وقت می‌دهد (یعنی همان مدت حداقل عصر دلو) تا تبدیل اندیشه وابسته به نظام هستی نمایان گردد. در افسانه‌ها

هست که کلام به وسیلهٔ این دو نفر و پسرشان هوروس، همچون آواز خوانده خواهد شد، آن هم در لحظهٔ بخصوصی از عالم هستی که از نظر ستاره‌شناسی و نجومی محاسبه شده است و... ستارگان آنها را هدایت و راهنمایی خواهند کرد. بیش از این چیزی در افسانه‌ها نیامده است.

با آگاهی به این مطلب که دروئیدها، حامیان تمامی واژه‌ها هستند، من مدت‌های مدید دربارهٔ این مسئله به اندیشه پرداختم و از خود پرسیدم که از نظر جغرافیایی این تولد دوباره که تجلی افتخارات بزرگ گذشته است، در کدامین نقطهٔ جهان اتفاق خواهد افتاد؟

آیا خطوطی را به یاد می‌آورید که در شروع این بخش با این علامت ***** نشان داده و گفته بودم ممکن است در اواخر این بخش از اهمیت خاصی برخوردار شوند؟ از این خطوط مهم هنگامی ذکری به میان آمد که این موضوع را بررسی می‌کردیم که چرا لغات و کلمات، ماهیتهایی زنده هستند... این که آنها با هم درمی‌آمیزند و ازدواج می‌کنند و فرزندان پدید می‌آورند (مانند واژه‌هایی که از چند زبان ترکیب شده) و غیره. این است لغات ستاره‌ای:

زبان انگلیسی همچون موجودی جاندار به رشد و تکامل خود ادامه می‌دهد، حتی قادر است فسیلها و استخوانهای پوسیدهٔ واژه‌های مرده را نیز پشت سر خود بر جا نهد ***** در مدتی که در کلورادو، محلی که ناهتان مرا به آنجا گسیل داشت تا از بعضی از اسرار مرموز و محرمانهٔ عالم هستی آگاهی یابم، سرگرم نوشتن این جملهٔ بخصوص در دفترچهٔ خاطرات خود بودم، ناگهان از حرکت ایستادم. به نظر می‌رسید که این جمله با حروفی به رنگ سرخ، از صفحهٔ کاغذ بیرون می‌زدند، به ویژه لغت فسیلها (Fossils).

فکر و ذهن من از لغت فسیلها بی‌درنگ به صخره‌ها و سنگها رفت. سپس قطعهٔ کوچکی از خاطره‌ای به ذهنم آمد. بیتی از یک نمایشنامهٔ مشهور که بعداً به صورت فیلم سینمایی نیز درآمد: Superstar (سوپراستار). آن بیت این بود: «حتی صخره‌ها نیز آواز خواندن را آغاز خواهند کرد.» این شعری بود که

حضرت مسیح در یک روز یکشنبه، در حالی که سوار بر خر حرکت می‌کرد، بر زبان راند.

دروئیدها. صخره‌ها. سنگها. فسیلها. من به خاطر می‌آورم که یکی از استادانم با چه دقتی به من آموخته بود که ارواح کوچک طبیعت (دروئیدها)، نخست در سرزمین اقوام سیلت پا گرفتند... و این که راهبان ظالم دروئیدی نبودند که از اصطلاح دروئیدی استفاده‌های نابجا می‌کردند تا قادر به برگزاری مراسم باستانی و اهریمنی خود در انگلستان... در... استون هنج شوند.

دروئیدها. صخره‌ها. سنگها. فسیلها. انگلستان. انگلیسی. سیلت. استون هنج. استون هنج، خاستگاه واقعی و اصلی واژه‌های دروئید. من مجدداً به جمله‌ای که تازه نوشته بودم نظر افکندم... حتی قادر است فسیلها و استخوانهای پوسیده‌ی واژه‌های مرده را نیز پشت سر خود برجا نهد. تصویری از استون هنج در ذهنم درخشید و توانستم شکل‌های آن سنگهای عظیم و غول‌پیکر را به وضوح بینم. گویی در کنار آنها ایستاده بودم، و زمان، یک شب مهتابی بود. آنها ظاهراً حروف لغتی را تشکیل می‌دادند... شبیه یک حرف عبری. سپس فکر کردم که اگر اندکی به حرکت درمی‌آمدند، شکل و قیافه دیگری به خود می‌گرفتند. به سرعت فکر ازیریس به ذهنم آمد که قادر بود این سنگهای عظیم را از زمین بلند کند و آنها را طوری قرار دهد که هرم بزرگ مصر شود... این کار او با خواندن آوازی میسر می‌شد... تولید اصواتی با انرژی فرکانسی بسیار بالایی که می‌توانست این قطعات عظیم و سنگین ماده را از روی زمین بلند کند.

سپس به فکر فرو رفتم... امکان دارد که صوت ویژه‌ای باشد که در زمانی مشخص... به وسیله برگزیدگانی خوانده می‌شد... دارای این قدرت بود که بتواند سنگهای عظیم استون هنج را به حرکت وادارد تا باعث شکل گرفتن... کلام مقدس آفرینش و خلقت شود؟ آیا کلام در طی تمام قرون ازل در آنجا

مخفی شده بود؟ به انتظار آن که زمینیان به آن درجه از بصیرت برسند تا بار دیگر، بر زبانها جاری شود؟

این است اندیشه‌هایی که می‌گویم باید شخصاً به آن دست یابید... اندیشه بعدی من بر اساس تفکری منطقی شکل گرفت. ببینم اگر من سه لغت بعدی را لگزیگرام می‌کردم چه می‌شد؟ منظورم (دروئیدهای استون هنج) Druids Of Stonehenge است؟

من تصمیم گرفته بودم که حرف تعریف The را از این جمله حذف کنم و نگویم "The Druids Of Stonehenge"، زیرا می‌خواستم از اظهارات رازگشای این لگزیگرام مطمئن باشم، و در ضمن از کمترین تعداد حروف الفبا استفاده کنم. به هر حال، حروف T - II - L در لغت Stone Henge نیز وجود داشت. آیا امکان داشت لگزیگرام این لغات افسانه‌ای را تأیید کند؟ همین‌طور هم تنویر فکر شخصی مرا؟ ممکن بود هزاران چیز مختلف بیان کند.

نخست سعی کردم "The Great Pyramid" (هرم بزرگ) را لگزیگرام کنم. شما قبلاً پیام آن را دیده‌اید. هرم بزرگ مصر طبیعتاً جایی نیست که این پیشگویی کهن در آن صورت گرفت. اما... آیا استون هنج آن مکان است؟ در این جا لگزیگرام مرا خواهید دید. در هیچ محل مقدس دیگر بر روی کره زمین، که من لگزیگرام کرده‌ام، با چنین پیامهای پراوازی رو به رو نخواهید شد. واژه‌های دروئید به من اجازه دادند تا راز پنهانی آنها را کشف کنم و اکنون آن را با شما در میان می‌گذارم.

ممکن است بعضی از شما حتی ذره‌ای نیز به آن علاقه‌مند نگردید. بعضی دیگر آن را سرگرم کننده خواهند یافت، اما خالی از محتوای جدی. اما شماراندکی از شما، خود را با پرده‌های موسیقی فرکانس ارتعاشی جمله Druids Of Stone Henge هماهنگ خواهند ساخت و به راز عمیق و محرمانه آن دست خواهند یافت.

دروئیدهای استون هنج: Druids Of Stonehenge

The One Note Is Not Gone (نت واحد از بین نرفته است.)
 The Druids Hid It Here In The Ruins Eons Ago (دروئیدها آن را قرن‌ها
 پیش در میان ویرانه‌ها پنهان ساختند.)
 As The Sun Rose (هنگامی که خورشید طلوع کرد.)
 It Is Hidden In The Huge Stones (در میان سنگهای عظیم پنهان شده
 است.)

See The Stones? (سنگها را می بینید؟)

Osir (i) Is (i)S Guided Here (By) Druids (ازیریس به وسیلهٔ دروئیدها به
 اینجا هدایت شد.)

To Sing The True Note For Us (At) Sunrise (تا آن که نت راستین را برای
 ما بخواند.)

Their Son Horus Guided Here Too... To Sing The True Tone (پسرشان
 هوروس نیز به این جا هدایت شد تا نت اصلی را.)
 A Song Sung (At) Sunrise (آهنگی که در طلوع خورشید خوانده
 می شود.)

The Great God Ordained This (پروردگار بزرگ این را مقرر فرمود.)
 This Is Right (این حق است.)

This Is True (این حقیقت دارد.)

A Song Of Goodness Sung (At) Sunrise (آهنگی از نیکی و خوبی که در
 هنگام طلوع خورشید خوانده می شود.)

These Three (Shall Be) Led There (By) The Druids (این سه نفر به وسیلهٔ
 دروئیدها به این جا هدایت خواهند شد.)

Horus Is His Son (هوروس پسرش است.) ازیریس

Horus Is Her Son (هوروس پسرش است.) ایزیس

Stonehenge Sings To Us! (استون‌هنج برای ما آواز می خواند!)

See His Tears? (اشکهایش را می بینید؟)

See Her Roses? (گلسرخهای او را می بینید؟)
 Hear The Stones (صدای سنگها را بشنوید!)
 Oh! Hear Their Song! (آه! صدای آواز آنها را بشنوید!)
 Soon (به زودی.)

* * *

یک لگزیگرام ضمیمه

یک معما... برای اندیشه‌های شما و
 سرمستی و ذوق و شادی شما

* * *

لگزیگرام دیگری از نام عیسی ناصری با اسراری که واژه‌های دروئید از ما
 پنهان کرده بودند:

Jesus Of Nazareth (عیسی ناصری.)
 Jesus Near To Nature (عیسی نزدیک به طبیعت است.)
 And To The Sea (و نزدیک به دریا.)
 Jesus (Is) The Son Of The Sun (عیسی پسر خورشید است.)
 He Hears The One True Note Of The Stones At Stone Henge (او
 صدای نت واقعی سنگها را در استون هنج می شنود.)
 Jesus (And) Os(i) R(i)s Are One (عیسی و ازیریس یکی هستند.)
 Hear The Stones (صدای سنگها را بشنو!)
 Hear The Stones (صدای سنگها را بشنو!)
 Hear The Stones (صدای سنگها را بشنو!)
 See Her Roses? (آیا گلسرخهای او را می بینی؟) مؤنث
 See Her Tears? (آیا اشکهای او را می بینی؟) مؤنث

کِلر فاوِرْنه بانوی فقر فرانچسکو در سن دامیانو، محلی که سن فرانسوای
 قدیس، کلیسایش را در آنجا از نو ساخت، یک باغ گلسرخ داشت. گل‌های
 سرخ او یکی از بزرگترین مایه‌های تسلی و شغف خاطر این بانو بوده. در

افسانه‌ها آمده است که او و مریم مقدس و مری مقدونیه و ایزیس، همه، روحی مشابه دارند و یکی بیشتر نیستند. به اصطلاح نیمه دیگر روح عیسی، قدیس سن فرانسوا و ایزیس به شمار می‌آیند. (روح دوقلوی آنها.)

Hear Those Notes (صدای این نت‌ها را بشنوید.)

See Those Hearts (آن قلبها را ببینید.)

Those Stones, Those Hearts Arose (And) Are One (این سنگها و این

قلبها همه برخاستند و همه یکی شدند.)



۹

تغییر و تحول فکری
که به تجدید حیات سلولی منجر می‌گردد

این بخش از کتاب تقدیم می‌شود به
آنِت و روبرت که مری^۱ و نیز پولین گودمن^۲
به سه نفری که سحرآمیزترین، در میان زمینیان هستند
که من می‌شناسم و عشق و علاقه و آفری
به آنان احساس می‌کنم
به امید فرداهایی بهتر

1. Annette/ Robert Kemery

2. Pauline Goodman

من خسته‌ام
از زمزمه و ذکر مذهبی و روحانی
کلیساها مغلوب شدند
آیا نمی‌فهمید که کلیساها مغلوب شدند؟
و بزرگترین داستان وحشت‌انگیز آنها
مشهورترین داستان رومی آنها در تمام کلیساهای مسیحی
فرایافت احیای مجدد عید پاک است
که هیچ چیز نیست، مگر فریبی ظالمانه
فریبی ظالمانه!
مزاحی فریبکارانه که برای اشخاص غمگین و پاک‌باخته و ناکام تنظیم شده
شوخی‌ای چنان بی‌مزه
باور کنید!
سوگند یاد می‌کنم که اجازه نخواهم داد فریب این حرفها را بخورم!
صدای من در حق‌هق ناله‌ای به لرزه درآمد و در خرده‌های ریز و متعددی
درهم شکست
در خرده‌هایی از زمستانهایی سرد و بیکس
و دیگر قادر به ادامه دادن نشدم
او به آهستگی سرش را تکان داد

و هنگام سخن گفتن
صدایش آرام و ملایم بود:
«خیر، رستاخیز عیسی فریب نیست
واقعاً به همین‌گونه رخ داده
و بیش از هر چیزی که تاکنون
احساس کرده و یا هم‌اکنون
احساس می‌کنید،
هویداتر و واقعی‌تر است...
عید پاک حقیقت دارد!

* * *

هنگامی که عمر ساختمانی قدیمی که بر شالوده‌ای محکم و قوی بنا شده است، به سر می‌آید و باید خراب شود تا ساختمان جدیدی در جای آن برپا گردد، تنها یک راه وجود دارد که می‌توان چنین دگرگون‌سازی ماده را به انجام رساند. دینامیت و انفجار. همین و بس.

همچنین، هنگامی که عمر گفته‌ای دروغین و قدیمی که اساس آن را دروغهایی جای گرفته در ضمیر ناخودآگاه قومی مردم تشکیل می‌دهد به سر می‌آید، و باید از میان برداشته شود تا درکی جدید و برنامه‌ریزی دیگری جایگزین آن گردد و ریشه هزاران هزارساله آن را از زمین افکار همگانی کند، فقط یک کار برای انجام دادن چنین کاری که دگرگون‌سازی اندیشه است، وجود دارد: دینامیت و انفجار.

واژه‌هایی که در این بخش از کتاب وجود دارد، ممکن است برای مغز نادرست برنامه‌ریزی شده شما در حکم انفجار غیرمنتظره دینامیت باشد. در زبان کامپیوتر، به این وضعیت می‌گویند Over Load (بار سنگین و اضافی)، زیرا روی هم رفته مغز شما نیز چیزی نیست مگر کامپیوتری پیشرفته. اگر لازم است ذهنتان را در برابر تکان شدید اولیه این انفجار، بسته نگه دارید، اما روحتان را باز بگذارید. این امکان وجود خواهد داشت که بعدها ذهنتان با

درکی جدید به روحتان ملحق گردد و به این ترتیب دگرگونی ذهنی را احساس کنید.

ابتدا اجازه دهید با مهمترین اعتراضی که بیشتر مردم، به عنوان برهانی منطقی برای غیرممکن بودن جاودانگی جسمانی^۱ می‌آورند، رویارو شویم. ممکن است از خود پرسید: «حتی اگر بخواهم با همین کالبد کنونی، تا ابد زنده بمانم بدون تکرار مجدد مرگ و تولدی دوباره، چنین چیزی برای بشر روی زمین به هیچ وجه امکان‌پذیر و قابل اجرا نخواهد بود. هم‌اکنون ما با قحطی جهانی رو به رو شده‌ایم که در کمین ما نشسته است و افزون بر این، با هر نوزاد جدید که نطفه‌اش بسته می‌شود و در هر ساعت از روز به دنیا می‌آید، چنانچه همه به جاودانگی جسمانی دست پیدا می‌کردند، و هرگز از دنیا نمی‌رفتند، کره زمین چنان شلوغ و پرجمعیت می‌شد که در تصور نمی‌گنجید.» دلیل شما قابل درک است و منطقی به نظر می‌رسد. گرچه راه حلی به خوبی سازگار و منطقی و حتی عقلایی وجود دارد که می‌تواند این نقص آشکار مسئله جاودانگی جسمانی را برای همه از بین ببرد و آن را حل کند. فکر نکنید که این راه حل عبارت از آن است که مردان و زنان برای دستیابی به حیات ابدی از تولید مثل دست بردارند. باز هم کودکانی به عرصه حیات پای خواهند گذاشت اما از جمعیت زیادتر از گنجایش زمین خبری نخواهد بود. کاملاً درک می‌کنم که این اظهارات من در نظرتان پر از تضاد جلوه خواهد کرد، اما باور کنید که این طور نیست. توضیح این مطلب، با آن که بی‌نهایت ساده است مستلزم این است که شما یک سری اطلاعات و دانش محرمانه و سحرآمیز را کاملاً درک کرده باشید. بار دیگر از شما پوزش می‌طلبم که مجبورم بگویم استادانم به من توصیه کرده‌اند پاسخ این معما را در کتاب بعدیم بدهم که به زودی چاپ و منتشر خواهد شد. آنان به من گفته‌اند که افشا کردن آن فعلاً زود است. وضعیت موجود اقتضا می‌کند که آن نقل قول باستانی را که در بخش‌های گذشته آن‌قدر ذکر کردم، باز هم تکرار کنم:

1. Physical Immortality

«هنگامی که دانشجو آماده باشد، استاد خود به خود ظاهر می‌گردد.»
 در ضمن، شما می‌توانید به کارتان ادامه دهید و مراحل دستیابی به جاودانگی جسمانی را آغاز کنید. البته چنانچه این به راستی خواسته شما باشد. هنگامی که تصمیم به این کار گرفتید و به اجرا کردن دستورها و قوانین آن پرداختید، پاسخ مربوط به ازدیاد جمعیت روی کره زمین، خود به خود بر شما آشکار خواهد شد و ممکن است بتوانید خیلی زودتر از دیگران به خودتان جواب دهید.

تا زمان فرارسیدن عصر دلو، تنها شمار اندکی در رؤیای جاودانگی جسمانی به سر می‌برند - البته منظور حیات ابدی نیز هست، اما با این تفاوت که گوشت و پوست و کلاً بدن شخص پیوسته رو به سوی بهتر شدن و دگرگونیهای نیکو و مثبت خواهد رفت - بعضی دیگر این کار را تنها برای یک سری استاد آگاه از علوم مکتوم و غیره، ممکن می‌دانستند که بعضی از آنان، بنیانگذاران مذاهب و ادیان جهان به شمار می‌آیند. با این حال، امروزه، تعداد کسانی که درباره این مسئله به تعمق و اندیشه پرداخته و آن را برای خود و دیگران، امری ممکن تصور می‌کنند، بی‌اندازه رو به افزایش است. شمار بیشتری از مردم کم‌کم به درک این مطلب نایل می‌آیند که رسیدن به جاودانگی جسمانی، شالوده‌ای است برای مذهب واقعی.

بلی! جاودانگی جسمانی - حیات ابدی از نظر مادی‌گرایی - بنیاد و پایه اصلی تمامی مذاهب بود که به وسیله آزارهای زمان (که هیچ وجود خارجی ندارد) فرسوده گشت و اعتقادات اشخاصی که مرگ طلب و مرگ پرست بودند جایگزین آن شد. در انجیل مسیحیان به درستی آمده است: «خداوند ابدیت و جاودانگی را در قلب هر مردی قرارداد است.» و نیز در قلب هر زنی. با وجود این، ادیان امروزی (به غیر از دین اسلام) و حتی جنبشهای جدیدی که به سوی مسایل عرفانی و ماورای طبیعی جذب می‌شوند، همچنان از افتخار مُردن و از فریافت مرگ سخن می‌گویند.

در طول سالهای اخیر، کوششهای فراوانی شده است تا فلسفه سخت و

خشن و خسته‌کننده مرگ پرستان را با نشان دادن مرگ به عنوان پدیده‌ای مطلوب و دوست‌داشتنی، بی‌ارزش جلوه دهند. برای این کار، تصویر انسانها را که مانند بادکنکی در هوا به این سو و آن سو در پروازند و از نقطه‌ای در بالا، سرگرم نگریستن به کالبد رها شده خود هستند، در ذهن مردم ترسیم کرده‌اند. یا حتی تصویر شخصی را نقش کرده‌اند که با حالتی رؤیایی سرگرم پرواز به هرسو است و از ماه و پلوتون و زهره دیدن می‌کند، در حالی که بندی سیمین، او را به کالبد جسمانی خود متصل کرده است. بدین ترتیب زمینه را برای نوعی تمرین برای مُردن آماده ساخته‌اند.

این بند سیمین که در واقع با چشم سوم همچون نقره‌ای درخشان دیده می‌شود، درازایی بی‌پایان دارد و تنها بندی قابل رویت نیست، بلکه بند یا پرده موسیقی سمعی نیز هست که فقط با گوش درونی می‌توان آن را شنید و فرکانس آن بسیار بالا است. در یکی از قسمت‌های سریال کوتاه جدید تلویزیونی به نام: "Out On A Limb" هنرپیشه مشهور هالیوود شرلی مک‌لین تعریف کرد که چگونه یک بار هنگامی که پیش خود تصور می‌کرده است آیا بند سیمینش آن قدر دراز خواهد بود تا به کره ماه برسد و او بتواند آن را لمس کند، تصویر محدودیت در ذهنش مجسم می‌شود و در همان لحظه سفر آسمانی وی به وسیله بند سیمینش متوقف می‌گردد. این درست است. هرگونه فکر و تجسم محدودیت، قادر است در آن واحد، فیوز هرگونه کار جادویی و سحرآمیز را بپراند، از جمله واقعیت سحرآمیز جاودانگی جسمانی را.

تمام این کوششها برای از بین بردن ترس از مرگ، با نیتی بسیار خیرخواهانه صورت گرفته است. آنها در واقع مدام در حال گفتن این جمله هستند: «ترسید! مرگ تنها سفری شگفت‌آور است. از این سفر لذت و آفری خواهید برد! اما با وجود این، این‌گونه تصاویر برای از بین بردن کامل هراس از مرگ و غلبه بر آن ناتوان است. آن تصاویر تنها می‌توانند آن را ملموس‌تر جلوه دهند و به هر حال برای تسکین کسانی که هنوز در دنیای زندگان به سر

می‌برند و با قلبی شکسته برجا مانده‌اند و یاد عزیز از دست رفته‌شان را در خاطر دارند، هیچ کاری انجام نمی‌دهند. عزیزی که در فضا به پرواز در آمده است، در حالی که بند سیمینش را نیز به دنبال می‌کشد.

این‌گونه مسافرت‌های همراه با بند سیمین، ممکن است در طول خواب و یا در شرایط مناسب، در حالت خلسه رخ دهد، اما چیزی به عنوان نیمه - مرگ یا نزدیک به مرگ یا شبه مرگ^۱ تلقی نمی‌شود و به هیچ وجه، نوعی تمرین برای سفر نهایی و اجتناب‌ناپذیر به دنیای دیگر به شمار نمی‌آید.

راستی، جالب توجه است که انسان، وجه تشابه میان این بند سیمین که به هنگام سفر آسمانی (یا مرگ) به بدن متصل است و بند ناف نوزاد تازه به دنیا آمده که به مادرش اتصال دارد، و نیز طنابی را که به سفینه فضایی مادر و فضانوردی که در حال فرود بر روی کره ماه است، در نظر بگیرد و در مورد آن تعمق کند. این سه مورد، ارتباط بسیار تنگاتنگی با یکدیگر دارند.

امروزه، رهبران مذهبی مسیحی و یهودی (در کلیساها و کنیسه‌ها و تلویزیونها) آشکارا از فاش ساختن خط سوم و چهارم گفته‌های خداوند در کتب مقدسشان ناتوان مانده‌اند: «هنگامی که قلمرو تو از راه رسد، همان‌طور که در آسمانها است، بر روی زمین نیز خواهد بود...» این رهبران، مرگ را همچون شیرینی‌های قندی که در جایی در آن دور دستها قرار دارد، تبلیغ می‌کنند. آنان در پدید آوردن بهشتی زمینی توفیق حاصل نکرده و با روشی که در پیش گرفته‌اند، هرگز موفق نخواهند شد! مذاهب امروزی به نیکی و خوبی ارواح جاودانه خود امید بسته‌اند تا چنین معجزه‌ای صورت واقعی به خود بگیرد.

اما ارواح جاودانی نیستند که بذر فرضیه‌های روحانی را که موجب بروز

۱. منظور اصطلاح Near - Death Experiences است که برای نخستین بار توسط دکتر ریموند مودی به کار برده شد و امروزه امریکاییان استفاده زیادی از این اصطلاح می‌کنند. منظور تجربیات شبه مرگی است که در آن، شخص تا دروازه‌های مرگ می‌رود، اما بنا به دلیلی، مجدداً در قید حیات باقی می‌ماند و نمی‌میرد. - م.

جنگها و بیماریها و فجایع و بدبختی‌های شخصی می‌شوند، و سبب می‌گردند انسان به هم‌نوع خویش و نیز سایر جانداران ستم روا دارد، کاشته‌اند. مسبب این شر و بدی، انسانهای فانی هستند که در کمال بی‌اعتنایی، با اسباب‌بازیهای آزادی عمل خود بازی می‌کنند. تنها راهی که باقی مانده است و می‌توان با کمک آن به جهنم موجود در این کرهٔ خاکی پایان داد، مبدل ساختن انسانهای فانی به اشخاصی جاودانی است، زیرا این کار، نه تنها اشکهای تمامی مردم را از چشمانشان خواهد زدود (همان‌گونه که سنت جان این را در کتاب وحی خود پیشگویی کرد) بلکه هرگونه خواسته و هوس را برای شرور بودن و شرارت کردن از قلبها و افکار بیرون خواهد ریخت و به این ترتیب، باز هم به نقل از کتاب وحی و دیگر هیچ مرگی وجود نخواهد داشت. شایان ذکر است که جهنم درست در روی همین زمین است، و چنانچه تاکنون متوجه نشده بودید، محل جغرافیایی آن، همین کرهٔ خاکی ما است.

حقیقت این است که تمام انسانهای فانی روزگاری از جاودانگی برخوردار بودند. حتی خود شما. فقط کافی است این امر را به خاطر آورید و آن را درک کنید تا از این مبارزه پیروز بیرون بیایید. پیروزی همان دگرگون شدن ذهنی و فکری است که از درک و فهم مسئلهٔ جاودانگی جسمانی ناشی می‌شود، یعنی آن که این جاودانگی - عمر همیشگی و طولانی، بدون هیچ‌گونه بیماری و پیری، با جسمی سالم و جوان و زندگی باطراوت - رؤیا نیست و امکانی است در دسترس.

استادان هندی هاتایوگا در هندوستان، که به این مرحله رسیده‌اند (تعداد آنان بسیار بیشتر از حد تصور شما است) ادعا می‌کنند که دست‌کم نصف (اگر نگوئیم بیشتر) مردم زنده در دههٔ سالهای ۱۹۸۰ می‌توانند بیاموزند که چگونه تا ابد به زندگی کردن ادامه دهند و از جوانی و سلامت روزافزون نیز برخوردار باشند، آن هم تنها با دانستن این حقیقت، که این دانستن تسلط بر جسم فیزیکی را به آنان خواهد بخشید. طبیعی است که باید از دستورهایی پیروی کرد، اما نخستین گام این است که وفاداری ذهنی‌تان را نسبت به فکر

مرگ از سرتان بیرون کنید. این کار بسیار دشوار است، اعتراف می‌کنم، اما ارزش سعی و کوشش را دارد، مگر نه؟ شما نباید از چیزی واهمه داشته باشید، زیرا نه تنها چیزی از دست نخواهید داد، بلکه مطمئناً چیزی نیز به دست خواهید آورد. این را چه باور کنید، یا نکنید، مردن بیشتر زحمت دارد! چرا؟ زیرا جاودانگی جسمانی طبیعی و مرگ غیرطبیعی است. بنابراین، مردم باید برای مردن زحمت و مشقت فراوانی را تحمل کنند که همین، موجب بروز بیماری و درد و ناراحتی می‌شود. از خود پرسید که آیا مایلید در میان توده‌ای از مردم به سر برید که خود را همچون بردگانی به فرضیه و عقیده مرگ‌پرستی زنجیر کرده‌اند، فرضیه‌ای که آنان را محکوم می‌سازد سرانجام بدنشان را به خاک و یا به آتش نابود کننده کوره‌های انسان‌سوزی تقدیم کنند؟^۱

پرستش‌گورستان (البته می‌بخشید که دربارهٔ چنین موضوع جدی این‌گونه سخن می‌گوییم)، گناه بسیار سنگینی است که در برابر حقیقت و خوشبختی و سعادت قد علم می‌کند.

مبلغان بلند مرتبه فلسفه مرگ‌پرستی عاملان شرکتهای بزرگ بیمه هستند. کسانی که پیوسته به همه می‌گویند: «طول و مدت عمر... فلان قدر است.» و همه مردم این عدد خیالی و واهی را همچون آیه کتاب مذهبی قبول دارند. در دوران قدیس سن فرانسوا، مدت عمر خیالی بیش از چهل سال نبود، به همین دلیل مردم آن دوران، در دوازده و سیزده سالگی ازدواج می‌کردند. این مدت در دوران حضرت موسی در حدود شش صد سال بود و در دوران جنگهای داخلی امریکا، در حدود پنجاه و پنج تا شصت سال. اکنون، در ذهن مردم فرو کرده‌اند که عمر انسان، بنابر نتایج گرفته شده از آمار اشخاصی که در هر دهه

۱. منظور Cremation است که در امریکا و اروپا بسیار متداول شده است و اکثراً برای افرادی که پایبند به هیچ نوع دین و یا مذهبی نیستند، مناسب است. (زیرا دیگر لازم به برگزاری مراسم تشییع جنازه مذهبی نیست.) جسد فرد در گذشته را در کوره‌های انسان‌سوزی می‌گذارند و می‌سوزانند و خاکسترش را به بازماندگانش می‌دهند تا آن را نزد خود نگه دارند و یا آن را در دریا بریزند و یا در هوا پخش کنند. — م.

از دنیا می‌روند، به‌طور مطلق هشتادسال است. پس مردان و زنان این دوره، تسلیم و مطیع، این عدد مرکب واهی و نادرست را در تقویم ذهنشان ثبت می‌کنند و هنگامی که به این سن نزدیک می‌شوند، از هرگونه خواسته‌ای دست می‌کشند و به انتظار مرگ می‌نشینند.

شخصی زمانی گفت که افکار، همچون فرشتگان هستند و بعضی از افکار این شکل را دارند: شما اکنون زنده هستید و به این ترتیب انگیزه‌های کنونی و واقعی زندگیتان قویتر از انگیزه‌های برنامه‌ریزی شده‌ مرگ و مُردن است. تا زمانی که شما به استوارسازی انگیزه‌های زندگی خویش ادامه دهید و محرکهای برنامه‌ریزی شده‌تان را برای مُردن نادیده بگیرید، به زندگی کردن و زنده بودن ادامه خواهید داد. این مطلب را چندین مرتبه بخوانید تا آن که کاملاً از معنا و مفهوم آن سر در آورید.

شما می‌میرید برای آن که معتقدید باید بمیرید و علت اعتقادتان هم این است که کامپیوتر مغزتان به غلط برنامه‌ریزی شده است، به طوری که برایتان امری اجباری و الزامی به نظر می‌رسد. نه تنها مغزتان برنامه‌ریزی شده، بلکه روح و ذهن شما هم به وسیله پدر و مادر، اقوام، دوستان، آشنایان، رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، مجلات و... هیپنوتیزم شده است. شما می‌میرید، برای آن که دقیقاً واکنشی نشان می‌دهید که از این تلقینات پس از هیپنوتیزم، سرچشمه می‌گیرد، و طوری عمل می‌کنید که پیشگویی شده است. فکر و روح شما به این تلقینات تسلیم شده است (البته روحتان با بی‌رغبتی کامل)، اما باطن رفیع شما (یا همان فرشته وجودتان) بیش از اینها می‌داند. شما می‌توانید از گوروی محترم و فاضلی که همان باطن رفیع خودتان است پرسش کنید و دربارهٔ افسانهٔ مردن آگاهی‌هایی به دست آورید.

صرفاً باورداشتن مرگ، قادر است شما را بکشد (حتی بدون هیچ نوع بیماری یا حادثه) این درست همان چیزی است که پزشکان آن را مُردن بدون هیچ دلیل روشن به جز کهولت سن می‌نامند.

حال آیا تصدیق می‌کنید که تمام مرگ و میرها، نوعی خودکشی است؟

تک تک مرگهای این جهان. تنها تفاوت مهم این است که در نظر بعضی از مردم، خودکشی نوعی انتخاب ناخودآگاه است و از نظر گروهی دیگر، انتخابی خودآگاهانه... وگرنه آن دسته از کسانی که دست به خودکشی می‌زنند و آنانی که دچار انواع بیماری و تصادمات گوناگون و پیری زیاد می‌شوند، همه به علتی مشابه می‌میرند: باور به اجتناب‌ناپذیر بودن مرگ. در کشور امریکا، خودکشی نوعی قانون‌شکنی و جرمی قابل مجازات به شمار می‌آید. این مطلب به گونه‌ای جالب توجه است، زیرا تنها برای آن دسته از کسانی که مورد اجرا درمی‌آید که دست به خودکشی ناموفق زده‌اند. بدیهی است که خودکشی‌های موفقیت‌آمیز فراسوی هر نوع قانون و مجازاتی قرار دارد! در واقع، هر نوع گنگی بر ضد قانون است. (یعنی قانون حیات ابدی!) اما هنگامی که این افراد مجرم از چیزی که در بعضی از مذاهب و حتی در بعضی از جنبشهای جدید عرفانی آن را زندان بدن می‌نامند، فرار کرده‌اند، دیگر کار از کار گذشته است، زیرا مجرمان به بُعد دیگری سفر کرده‌اند.

باید اقرار کرد که مجرم اصلی همین فریافت زندان بدن است. بنابراین جای هیچ‌گونه تعجب نیست که همه کس آرزوی فرار از آن را داشته باشد. (با وجود آن که هنوز هم اشخاصی یافت می‌شوند که در مورد پس از فرار از زندان بدن احساس نگرانی و اضطراب دارند و نمی‌دانند چه بر سرشان خواهد آمد.) کیست که مایل باشد در زندان بماند؟ اما... آیا پوست و گوشت بدن، همان چیزی که نام معبد روان را بر خود دارد، زندان است؟ این معبد هنگامی زندان شمرده می‌شود که شما از درک کردن جمله یک پا بر روی زمین و یک پا بر آسمان عاجز بمانید.

پیش از ادامه دادن بحث، باید بدانیم که واژه‌های زیر همه با یکدیگر مترادف هستند؛ باطن رفیع... فرشته باطن رفیع... نفس حاکم... ضمیر مافوق خودآگاه... و خلاصه روح. تمام این اصطلاحات، واژه‌هایی هستند در مورد خودِ خود شما. این واژه‌ها قابلیت تبدیل به یکدیگر را دارند. برای بیشتر روشن شدن مطلب و حال که اندکی در این باره توضیح داده شد، من

می‌خواهم از واژه روح (Spirit) هنگامی استفاده کنم که منظورم خودِ خود شما است. اما این را به یاد داشته باشید که روح شما مترادف با روان شما نیست و شباهتی به آن ندارد. روح و روان دو چیز متفاوت‌اند که دو قسمت جداگانه تثلث مقدس وجود شما را توصیف می‌کنند.

شما در روزگاران بسیار بسیار دور گذشته، روح بوده‌اید. البته، در اصل، هنوز هم هستید. اما اکنون روحی هستید به اضافه ذهن و روان و دارای بدنی از گوشت و پوست و استخوان و بدنی آسمانی. به گونه‌ای می‌توان گفت که شما کم و بیش خودتان را لقاح مصنوعی کرده و به صورت مصنوعی به دنیا آمده‌اید.^۱

من از لغت Clone (لقاح مصنوعی) به این دلیل استفاده کردم زیرا به خوبی قادر است چیزی را که می‌خواهم توضیح بدهم، توصیف کند. اما این را از یاد نبرید که سعی و کوشش بشر امروزی برای لقاح مصنوعی، مخالف قانون هستی است. عمل تلقیح مصنوعی تنها هنگامی امکان دارد با موفقیت صورت پذیرد که به دلایل پیچیده، به وسیله روح استاد، آواتار و یا گورو (مرشد یا حتی روح فناپذیر) انتخاب شده باشد. (تمامی این واژه‌ها نیز با یکدیگر مترادف است.) عمل لقاح مصنوعی به وسیله فردی که هنوز به درجه بصیرت نرسیده باشد، مجبور به فنا است و ما تنها دانش امروزی را می‌توانیم با واژه به درجه بصیرت نرسیده مترادف بدانیم، زیرا بار منفی‌گرایی آن، خود موجب شکست و نابودی آن می‌گردد و خالق جهان آن را متوقف خواهد ساخت تا از بروز هرگونه آزار و ناراحتی اجتناب‌ناپذیر جلوگیری کند. برگردیم به همان دوران بسیار بسیار دور گذشته، هنگامی که روح ناب بودید. روحی که بیماری و کهولت سن و مرگ و قتل و دزدی و ریا و حسادت و خشونت و هر نوع ماهیت منفی و شر وجود خارجی نداشت و مهمتر از همه، زمانی نیز نبود. بدن این ارواح دقیقاً شبیه به جسمهای فیزیکی بود با این

۱. در این جا، لیندا گودمن از واژه Cloning استفاده کرده است که برای بارداریهای آزمایشگاهی و مصنوعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. -م.

تفاوت که ماده و ترکیبات بهتری داشت. من گفتم دقیقاً شبیه به... البته به استثنای بعضی تفاوتها که به بعضی اعضای بخصوص بدن مربوط می شد و لازم نیست در حال حاضر فکرتان را با آنها مشغول کنید. به هر حال، در ظاهر، یکسان و مشابه بود. این چیزی است که باید بدانید.

روزی از روزها، پروردگار ما تصمیم گرفت به اندازه میلیاردها برابر حجم کل تمامی دانه های شن روی این سیاره، میلیاردها ابعاد متر اکم فیزیکی و ماده ای خلق کند که آن را بهشت عدن نامید (هر کدام با منظومه شمسی مخصوص به خود). این بهشت های عدن تنها هنگامی زمین خوانده شدند که هر یک از جایگاه اصلی خود سقوط کردند. (هنگامی که از بعضی از قوانین تغییرناپذیر هر کدام از طبیعت های سیارات، نافرمانی شد.) پیش از این تخطی، هیچ زمانی وجود نداشت، همان گونه که هیچ زمانی در بُعد والاتر بهشت وجود نداشت. در ضمن، به جای یک خورشید، دو خورشید وجود داشت و به این ترتیب هیچ تاریکی و ظلمتی بر روی این سیاره موجود نبود و باید گفت که بدون وجود تاریکی اندازه گیری زمان نیز امکان نداشت. در ضمن، زمین به دور خود نمی چرخید و از جاذبه زمین خبری نبود. به خوبی واقفم که این مطالب بسیاری پرسشهای پیچیده را پدید می آورد. سعی خواهم کرد بعضی از این پرسشها را در همین بخش پاسخ دهم. بعضی دیگر در کتابهای بعدیم جواب داده خواهند شد.

شما به کمک موهبت ارزشمندتان حق انتخاب و آزادی عمل، چون سایر ارواح تصمیم گرفتید بخشی در این سیاره زندگی کنید، سیاره ای که بازتاب دقیقاً مشابهی از بهشت برین بود، و بخشی در ابعاد رفیع همین بهشت برین. (که در واقع عالم حقیقی بود.) به این ترتیب یک پایتان در زمین بود، که قبلاً به آن می گفتند بهشت عدن، و یک پایتان هم در آسمان و بهشت واقعی. بعضی دیگر از ارواح این گونه تصمیم نگرفتند و حتی امروزه نیز همچنان... فرشته باقی مانده اند.

برای به انجام رساندن چنین زندگانی دوگانه ای، شما یک بدن گوشتی یا

فیزیکی مادی که دقیقاً به شکل خودتان بود (به شکل روحتان) پدید آوردید، به اضافه یک بدن آسمانی که بر روی این بدن جسمانی قرار می‌گرفت و همچون وسیله‌ای برای مسافرت به این دو بُعد مختلف به کار گرفته می‌شد (به تصویر ص ۲۲۷ توجه کنید).

جسم فیزیکی اولیه، متأسفانه به دلیل نافرمانی از قانون هستی (که از حق انتخاب و آزادی عمل فردی سرچشمه می‌گرفت)، بعدها مجبور شد خود را به هزاران تناسخ پی در پی (گاه میلیونها بار) تکثیر کند.

روح شما خود را لقاح مصنوعی کرد و این جسم فیزیکی را به تقلید از عمل پروردگار آسمانها که بهشت عدن و این منظومه خورشیدی (و هزاران هزار منظومه دیگر را) که بعدها نام زمین گرفت به دنیا آورد. از آنجا که این جهان فیزیکی و ترکیب شده از ماده و بازتابی از بهشت بود، روح شما به بدن مادی و متشکل از گوشت و پوست و استخوان نیاز داشت تا قادر به احساس لذایذ این دنیا شود، آن چه امروزه به آنها پنج حس بدن می‌گوییم: شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و لامسه.

در واقع، در آغاز، صاحب شش حس بودید، نه پنج حس. مگر تاکنون نشنیده‌اید که می‌گویند: «فلان شخص باید حس ششم داشته باشد؟» پیش از توضیح دادن حس ششم اغفال‌کننده، اجازه دهید یک لگزیگرام انجام دهیم. همان‌طور که قبلاً گفتیم، حضرت عیسی مسیح قسمتی از هجده سال گذشته عمرش را که از نوشته‌های مسیحی حذف شده است در میان اقوام اِسِن سپری کرد. در لغت "Essences" واژه "Senses" (حواس - هوش) وجود دارد. این‌گونه لگزیگرام کردن ممکن است موجب پدید آمدن پرسشی در ذهنتان شود: آیا اقوام اِسِن دارای هر شش حس بودند؟ و آیا یکی از کارهای سحرآمیزی که به نجار ناصریه آموختند این بود که چگونه بار دیگر حس ششم خود را به دست آورد و آن را تقویت کند؟

ممکن است در مورد حس ششم خود این‌گونه فکر کنید که دارای آن حافظه و ادراک لازم هست که این چیزها را به خاطر آورد، و از این‌رو، درک کند که

شما می‌توانید هر چندبار، و در هر زمانی که مایلید به دو بُعد بهشت و زمین سفر کنید. گاه از جسم گوشتی و گاهی نیز از بدن آسمانی خویش و در بعضی از شرایط هم از هر دو این کالبدها در یک زمان (که آن نیز بستگی به شرایط مسافرتان دارد) استفاده کنید. در ضمن به یاد داشته باشید که در دروس مربوط به علم اعداد، عدد ۶ (مثل حس ششم) عدد ونوس... و عشق است. کریستال درخشان حس ششم در بسیاری از منشورها منعکس شده است! مثل هاله نورانی و تابان انسانها، چشم سوم (که ارتباط شما با قلمروهای برین و والاتر است)، تله پاتی (برقراری ارتباط ذهنی)، تله پورتیشن (جابجایی از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر)، سایکومتری (گرفتن و لمس شیء یا وسیله‌ای که متعلق به شخص یا مکانی باشد و حدس زدن وضعیت و حالت دارنده آن شیء یا توصیف کیفی آن مکان)، I.S.P. (یا قوه ادراک مافوق روحی)، غیب‌شنوایی، روشن بینی و رویت الهام‌گونه، رویت اشباح و دیگر مخلوقات خداوند، حساسیت^۱ بیش از حد به محیط اطراف، غریزه و غیره. اما به طور کلی حس ششم به سبب فراموشی چندین میلیون ساله ذهن و روان، سُست و کُرخ شده است که همین موجب تضعیف و یا قطع شدن این‌گونه ارتباطات با روحان گردیده است.

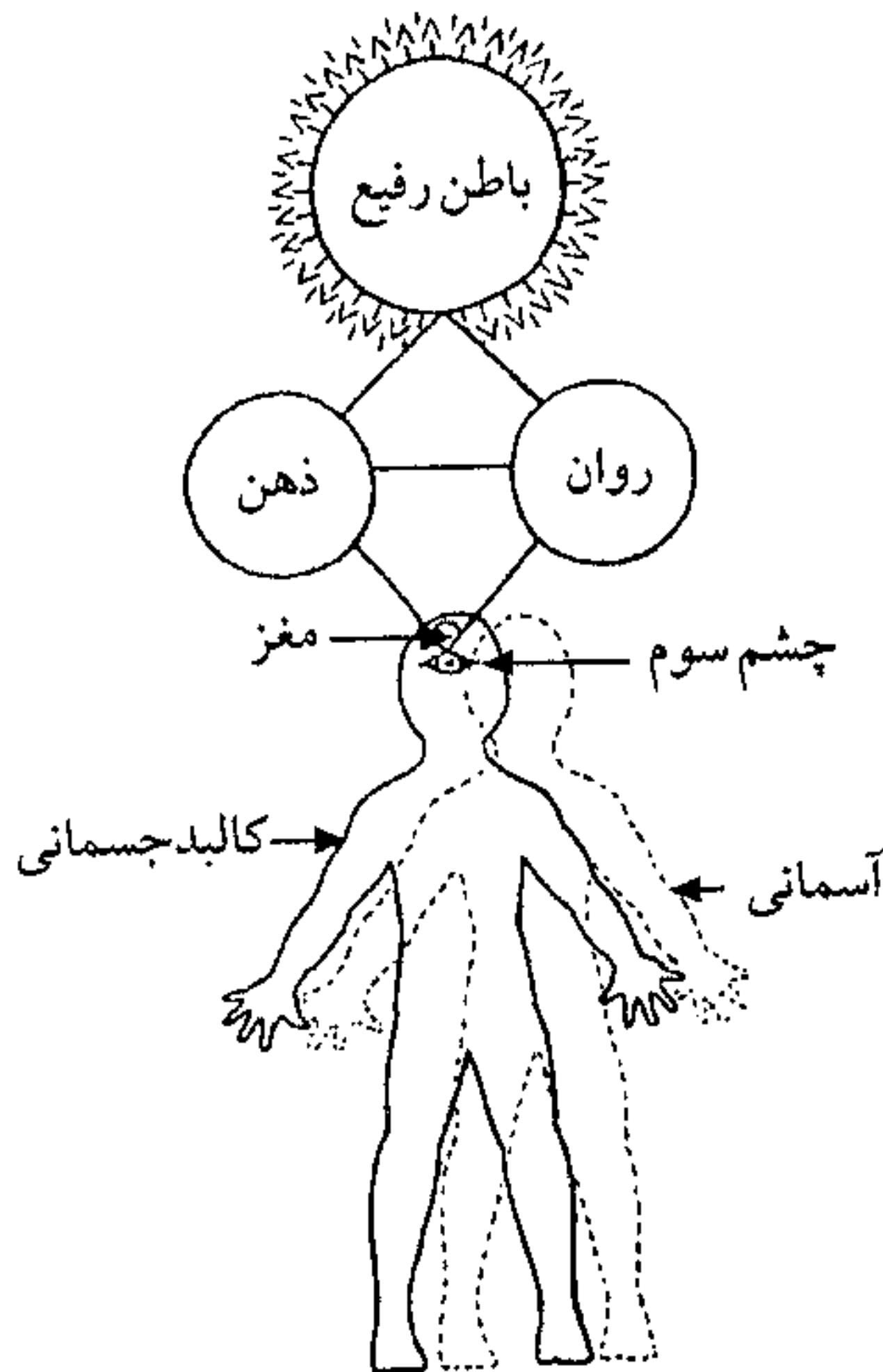
ارواحی که تصمیم گرفتند کالبدهای گوشتی بیافرینند و آن را (به طور نیمه وقت) اشغال کنند به طوری که قادر به احساس لذایذ و حواس پنجگانه خود گردند (که آن نیز با از دست دادن حس ششم صورت گرفت)، در عین حال با اذهان و روانهای خود نیز قطع رابطه کردند و به این ترتیب از تسلط بر بدنهای گوشتی و آسمانی که خود خلق کرده بودند، محروم شدند؛ بدنهایی که روزگاری با کمک الهی و فضیلت و خرد ناشی از عشق و نور موفق به پرداختن آنها شده بودند. در نهایت، خط ارتباطی موجود بین جهانی که در آن ارواح رفت و آمد می‌کنند، و جهانی که از ماده تشکیل شده بود و بدن گوشتی

۱. منظور Sensitivity یا دقیقاً همان خصلت و کیفیتی است که با کمک آن انسان می‌تواند به یک مدیوم یا واسطه خوب مبدل گردد. - م.

به کمک سفینه بدن سماوی در آن رفت و آمد می‌کرد، از هم گسیخته شدند. هنگامی که فکر و روان دوباره با روح ارتباط برقرار کنند و نقش واسطه‌هایی را به عهده گیرند، آن وقت ممکن است که روح بار دیگر بدنهای گوشتی و آسمانی را هدایت کند و موجب شود تا جادو و معجزات آغازین جهانی جادویی و افسانه‌ای بر روی زمین آشکار گردد.

هر ذهن و روانی سرانجام چنان در لذایذ حواس پنجگانه که با بدن مادی احساس می‌گردند، غرق شدند که دیگر به خاطر نداشتند بدن آسمانی آنان حس ششمی داشت که آن را از یاد برده بودند. حسی که می‌توانست بلیط باطل نشدنی مسافرت رفت و برگشت بین بهشت و زمین را به آنان بدهد. حضور واقعی و درست روح نیز از خاطره‌ها زدوده شد. ارتباط اساسی و حیاتی با آن قطع گردید. لگزیگرام شگفت‌آور دیگری که می‌تواند افکار شما را به پرواز در آورد، واژه Communication (ارتباط - انتقال) است که واژه Communion (آمیزش - ارتباط) در آن وجود دارد، و عجیب اینجا است که در هر دو لغت، واژه Union (وحدت) یافت می‌شود. به جای خواسته اولیه نگه داشتن یک پا در هوا (بهشت) و یک پا در زمین، هر دو پا (به طور سمبولیک) محکم بر روی زمین قرار گرفتند. تنها روش سفر بین این دو جهان یا سطوح دیگر حیات، که انسانها (زمینیان) در حال حاضر قادرند به انجام رسانند، به وسیله کارهایی خطرناک مانند استفاده از مواد مخدر و توهم‌زا، و یا فرورفتن در حالت خلسه و یا در هنگام خواب است. هیچ یک از این مسافرتها رضایتبخش نیست، زیرا پس از آن دچار نوعی فراموشی عرفانی و روحانی می‌شوند. (درست مثل رویدادهای آسمانی که ما به آن نام خواب داده‌ایم و با برنامه‌ریزی تخریب‌کننده کامپیوتری مغز ما به هم ریخته می‌شود.) درست مثل آن که به اروپا سفر کنیم و پس از بازگشت چیزی به خاطر نداشته باشیم. شما حتی قادر نیستید یک کارت پستال یا یک عکس یادگاری به عنوان یادآوری این مسافرت از سفر آسمانی خود بیاورید. امکان دارد کابوسی از آن به یاد داشته باشید، اما آن هم چندان مطلوب نیست.

با این حال، بدن فیزیکی بدون خواب می‌میرد. این بدن بدون اغراق با همین مسافرت‌های سریع آسمانی به خانه بهشتی (که خانه اصلی ما محسوب می‌شود) جان می‌گیرد و طراوت لازم را می‌یابد. البته مقصد تمام مسافرت‌ها ابعاد والای روح شما نیست. بعضی از این سفرها، به سطوح مختلف آگاهی و ادراک است. هنگامی که کالبد سماوی شما به همراه بند سیمینش، به رویدادهای گذشته حال و آینده و تناسخ‌های قبلی و بعدی خود منتقل می‌شود (رویدادهایی که به طور همزمان در نسبی بودن زمان و فضا وجود دارد)، شما می‌توانید این نوع سفرها را مسافرت زمانی بنامید. چنین مسافرت‌هایی منشأ تصاویری هستند که همه مردم هر چند وقت یکبار احساس می‌کنند این واقعه قبلاً اتفاق افتاده است. مثلاً ممکن است شما وقایع جمعه آینده را در طول خوابتان در روز پنجشنبه گذشته دیده باشید.



متأسفانه، هر بازگشتی به این جهان، به دلیل فقدان ارتباط با باطن رفیع، آسیبی به کالبد متراکم شما وارد می‌آورد، و مانند زنجیری سنگین و مزاحم است. بنابراین، بدن مادی شما، هر بیست و چهار ساعت یا بیشتر به شارژ باتری خود نیاز دارد. اما حتی با وجود این خوابهای نیروبخش، به دلیل نیروی جاذبه، بدن قادر به جلوگیری از خرابی و فرسودگی تدریجی خود نیست. منظورم جاذبه فیزیکی^۱ و جاذبه ذهنی و فکری^۲ است. چنانچه قادر باشید بر جاذبه دومی تسلط یابید، می‌توانید به سهولت بر جاذبه اولی فایق آیید. در مورد مبحث جاذبه اندکی بعد سخن خواهم گفت؛ درک کردن آن برای آنانی که تصمیم گرفته‌اند زنده بمانند و نمیرند نیازی مبرم است. بار دیگر، به آن مبحث باز می‌گردیم.

خلاصه آن که، بدن آدمی یک دستگاه انرژی است. هر کسی می‌تواند بیاموزد ترکیب انسانی را با تسلط یافتن بر ماهیت بدن، به عنوان نور، شکل بخشد یا از بین ببرد. گرچه اکنون که قدرتهای الهی خود را فراموش کرده‌اید، تنها از بدن آسمانی خود برای رفتن به این سفرهای به سوی ابعاد والاتر، همین‌طور هم به سطوح دیگر گذشته، حال و آینده، استفاده می‌کنید، این امکان وجود دارد که برای سفر به هر کجا، از هر دو بدن آسمانی و مادی خود نیز بهره ببرید، البته به شرط آن که مهارت لازم را به دست آورید. ساحر و متافیزیسیان مشهور آنالی اسکارین^۳ نوشته است: «مرگ در پُشتی فرسوده‌ای به سوی دنیاهاى دیگر است، اما یک در بزرگ جلویی و اصلی هم هست که هر کس بر نیروی جاذبه فایق آمده باشد، می‌تواند از آن استفاده کند.» در موجود بین بُعد والاتر بهشت و زمین از هر دو سمت باز و بسته می‌شود، البته فقط برای فناپذیرهایی که نیروی نهفته زندگی جاوید خود را درک می‌کنند.

در سطحی با مقیاس کوچکتر، آیا واقعاً ترسناک و ملال‌آور و کمی مایه دردسر نخواهد بود اگر هر بار که دوست، یا عزیزی به دیدن دیزنی‌لند

1. Physical Gravity

2. Mental Gravity

3. Analee Skarin

یا عمه اتل می‌رود، دیگر هرگز مراجعت نکند؟ این مسافرتها برای همه جالب‌توجه‌تر و دوست‌داشتنی‌تر خواهد بود چنانچه بازگشتی نیز در کار باشد. (حال چه آسمانی باشد یا مادی.) آیا با من هم‌عقیده نیستید؟

ما درباره نحوه کارکرد آن از لحاظ حیات ابدی و جاودانگی جسمانی به زودی بحث خواهیم کرد، اما فعلاً نیاز داریم که درباره این فریافت اندکی بیشتر، و به صورت کلی سخن بگوییم، دست‌کم برای آن دسته از خوانندگانی که هنوز دچار شگفتی فراوان هستند از این که درباره چنین مباحثی به بحث پردازیم و نیاز دارند که با اندکی استدلال‌های منطقی به حقیقت این موضوع پی ببرند و قانع گردند. بله، این مطلب دلایل منطقی کافی دارد. بله! خواهید دید! به گمانم آنقدر دلایل منطقی ارائه خواهم داد که حتی بیولوژیست یا فیزیکدان را نیز متقاعد سازد. گرچه، نخست شما باید متقاعد شوید که این کار شدنی است و این که صاحب عمر ابدی و جاودانه هستید. شما فقط از خاطر برده‌اید که عمر جاودان دارید. من سعی خواهم کرد این وظیفه خود را انجام دهم. اما من تنها مجرای هستم برای رساندن پیامی از سطح والاتر آگاهی و ادراک، و تنها کاری که از دستم برمی‌آید پاشیدن بذر این اندیشه در اذهان شما است. این بستگی به آزادی عمل خود شما دارد که این بذرها را شکوفا سازید تا ثمر دهد.

مرگ فیزیکی غیرطبیعی است. این مرگ، آن‌گونه که در بیشتر ادیان مایلند آن را به شما بقبولانند، مسافرتی رایگان به بهشت محسوب نمی‌شود زیرا نتیجه آن، تولدهای مکرر در بدنهای مادی است تا آن که سرانجام به درجه لازم بصیرت و روشن بینی و حقیقت برسید. در جستجوی حقیقت باش و با رسیدن به آن، رها خواهی شد. این اندرزی است از آواتار - استاد ماهر، حضرت عیسی مسیح که بایستی پیوسته تکرار شود.

مردم دوران حضرت عیسی، نمی‌خواستند و نمی‌توانستند همه این حقیقت را درک کنند زیرا در حال طی کردن سیر تکاملی عقب‌افتاده‌ای بودند،

بنابراین لازم بود فضیلت و خرد، به گونه‌ای بیان شود که به صورت معما باشد و مثل اخلاقی جلوه کند.

زندگی ابدی طبیعی است، حقیقتی که همیشه بوده و هست و خواهد بود. شما همیشه از ازل با آن هماهنگی داشته و دارید، اما شما را طوری برنامه‌ریزی کرده‌اند که باور داشته باشید با آن ناهماهنگ هستید. این عقیده نادرست باعث می‌شود شما خود و بدنتان را به تدریج از بین ببرید، بدنی که قرار بوده است عمری به اندازه عمر کره زمین داشته باشد.

تفاوت میان شخص با دیگری (مثلاً میان انسانی فانی با انسانی فناپذیر) در این است که چه عقیده و فکری در سر دارد و چگونه می‌اندیشد. هر فکر و اندیشه‌ای که در مغز باشد، دارای قدرت پدید آوردن نتایجی مستقیم در بدن است. بدن کاملاً مطیع افکار و اندیشه‌های ذهن است. بنابراین چیزی که برحسب عادت می‌اندیشید، غالب بر اوضاع خواهد شد و دارای بزرگترین نیرو برای تسلط بر جسم شما است.

چیزی که اکثر مردم از روی عادت به آن فکر می‌کنند، البته به پیروی از عدد واهی و پوچ زمانی که نام طول عمر را بر خود دارد، مرگ است. به این ترتیب، بدن اطاعت می‌کند، مریض می‌شود و می‌میرد. آن دسته از اشخاصی که این نتیجه‌گیری‌ها را در مورد جاودانگی جسمانی جدی گرفته‌اند، ممکن است با حیرت از خود پرسند: «چگونه ممکن است این امر بر قانون کارما تأثیر بگذارد؟» که این پرسشی است بسیار عالی.

شما چه تصمیم بگیرید که به بدن مادی کنونیتان اجازه بدهید زنده بماند، یا بمیرد، به هر حال، به هیچ‌وجه قادر به فرار کردن از قانون کارما نیستید. اما این را فراموش نکنید که شما از پاداشهای کارمیک بهره‌مند می‌شوید، همین‌طور هم از یک سری مجازاتها و تنبیهات کارمیک برخوردار می‌گردید، در ضمن به خاطر داشته باشید که راههای مختلفی برای از بین بردن و یا حتی خنثی کردن آن تنبیهات وجود دارد.

انتخاب کردن زندگی ابدی در کالبد گوشتی کنونیتان، چیزی از کارمای

شما نخواهد کاست و شما، به هر حال یا مجبور به پرداخت بدهی های قبلی خود خواهید بود، و یا از نیکی های گذشته تان لذت خواهید برد؛ بنابراین تغییری وجود نخواهد داشت، مگر همان حق انتخاب شما برای نمودن و آگاهی به این حقیقت که مردن امری اجباری نیست. این کارها موجب خواهد شد تا مقدار زیادی از کارهای منفی و نامطلوب زندگی های گذشته تان از بین برود.

بهترین نمونه در این مورد، داستان دو مجرمی است که با حضرت عیسی مسیح مصلوب شدند. تعبیر آن واقعه، با اصطلاحات امروزی به این صورت است: یکی از مجرمان همچنان که مصلوب شده بود، با همان عذاب که می کشید عیسی را مورد شماتت و تمسخر قرار داد و با کنایه گفت: «چرا او که ادعا دارد پسر خداوند است، از پدر و پروردگار عالمیان درخواست کمک نمی کند تا هر سه نفرمان را نجات دهد؟» محکوم و مجرم دیگر، بی درنگ به دفاع از مسیح پرداخت و خطاب به مجرم دیگر گفت: «او را راحت بگذار، حق ما است که در اینجا باشیم زیرا مرتکب گناهان بزرگی شده ایم، اما حضرت عیسی بی گناه است و نباید در این مورد از او بازخواست شود.» در این هنگام حضرت عیسی به مرد دوم رو کرد و گفت: «درست است، حقیقتاً در همین روز، تو به اتفاق من در آسمانها خواهی بود.»

می دانم که در اغلب ترجمه ها بیشتر از لغت Paradise (بهشت) استفاده شده است تا از واژه Heaven (آسمان - بهشت)، اما من تصور می کنم که حضرت عیسی از واژه فرودس (Heaven) استفاده کرده است، زیرا من همیشه به واژه Paradise بدگمان بوده و هستم، آخر در این لغت، کلمات Rape (تجاوز کردن) و Die (مردن) و نیز Arise (برخاستن) وجود دارد. حال آن که در کلمه Heaven، واژه های Haven (پناهگاه - جای امن) و Eve (حضرت حوا) و نیز لغت Even (جفت، منظم) وجود دارد و آسمان یا بهشت فردوس (Heaven) جایی است که همه چیز هماهنگ است.

واژه (Heaven) به معنی آسمان - بهشت برابر است با معنای روشن بینی و بصیرت و تنویر افکار. متافیزیسیین‌ها حادثه دو محکوم به مرگ را با حضرت عیسی مسیح، مثالی سمبولیک از بخشش و گذشت آنی کارما می‌دانند. به گونه‌ای دیگر، رفتار حاکی از ایمان مجرم دوم، ایمان کامل و راسخ او به مردی که همه وی را خوار شمردند، و مورد تحقیر همگانی قرار گرفت و به وسیله دوستان و آشنایانش رها شد (آن هم ظاهراً به این خاطر که همین دوستان عقیده داشتند کاری از دستشان ساخته نیست) و چنین می‌نمود که حتی قادر به نجات دادن دیگران یا خود نیست، رفتاری بود که برخلاف همه شواهد نشان از ایمان قوی وی داشت و همین عقیده و ایمان، ترازوی کارمیک این مرد مجرم را توازن بخشید و به وی اجازه داد کالبد جسمانی بخصوص او، رها از زنجیرهای کارما، از دنیا برود (مگر آن که در زندگیهای بعدیش، بار دیگر کارماهای جدیدی برای خود ایجاد کند).

بدون تردید عادلانه است بپذیریم شخصی که در دنیای امروز با اعتقادی راسخ و بی هیچ شرمندگی، در برابر دوستان و آشنایان و خویشاوندان خویش، قد علم می‌کند و از ایمانش به جاودانگی جسمانی به دفاع می‌پردازد (آن هم درست برعکس برنامه‌ریزیهای گسترده‌ای که خلاف این واقعیت را نشان می‌دهد)، ایمانی از خود به نمایش می‌گذارد که در ترازوی کارما، با اعتقادی که مرد مصلوب شده به همراه مسیح از خود نشان داد، یکسان است.

خطرهای ناشی از پدید آوردن کارمای جدید و منفی و تبدیل شدن به فرشته‌ای سقوط کرده، همیشه در سر راه زن یا مردی که جاودانگی را برگزیده است، قرار دارد، درست همان‌گونه که روح شما، در آغاز، تصمیم گرفت نیمی از وقت خود را در کالبدی مادی سپری کند. هنوز هیچ چیز عوض نشده است، به جز آن که انتخاب حیات ابدی، موجب پدید آمدن موقعیت و فرصتی جدید می‌شود تا تصمیم بگیرید کارمای جدید و منفی دیگری خلق نکنید. از خود پرسید: «آیا بعید به نظر نمی‌رسد که انسان، تنها

هنگامی تمایل برای پدید آوردن کارمای جدید و منفی پیدا می‌کند که هنوز دچار فراموشی عرفانی و روحانی تناسخهای قبلی است، و هنوز از شر آن رها نگشته است؟ به همین دلیل است که قادر به یادآوری تخلف جدی گذشته‌اش که منجر به ایجاد چنین اقبال شومی در زندگی کنونی وی گشته است، نمی‌گردد. به دلیل همین فراموشی است که طبیعتاً نمی‌تواند به تناسخهای بعدی خود که در پرده‌ای از ابهام و تردید قرار دارند، جذب شده به آنها علاقه نشان دهد، زیرا اعمال منفی کنونی، نخست باید پرداخت شده، و کفه ترازو، متوازن گردد تا او بتواند به تناسخهای آنی خود بیندیشد. آیا رفتار این انسان طوری نیست که انگار دارد می‌گوید: «به من چه مربوط است! چه کسی اهمیت می‌دهد؟»

برعکس، چنانچه شخصی نشان دهد که با ایمانی کامل، جاودانگی جسمانی را باور دارد، و قواعد آن را به مورد اجرا بگذارد و به این ترتیب با آگاهی به این امر که اکنون تحت قانون آنی کارما قرار گرفته است، و این که ترازوهای کارمیک نه در زندگی مُبهم بعدی، بلکه در زندگی کنونی متوازن می‌گردد، و در خاطر داشته باشد که مجازات کارمیک در مورد کالبد گوشتی فعلی او، آن هم در کمال حضور ذهن او از وقایع گذشته اعمال خواهد شد، آیا این شخص به احتمال فراوان کارمای منفی کمتری برای خود نخواهد آفرید و سعی در خلق کارمای مثبت نخواهد کرد؟ آیا سعی نخواهد داشت کارمای بهتری برای خود ایجاد کند؟ کتب فراوانی در مورد کارما نوشته شده است، اما اکثر نویسندگان این کتابها، از گفتن مطلب اصلی که به همان نسبت که علت و معلول منفی کارمیکی وجود دارد، علت و معلول مثبت کارمیکی نیز هست، خودداری کرده و از ذکر آن چشم پوشیده‌اند.

بنابراین، پس از آن که زمینیان (که هر لحظه بر تعدادشان افزوده می‌شود) جاودانگی جسمانی را برگزینند و قواعد آن را به اجرا درآورند، ناخشنودی و عدم سعادت و تیره‌روزی کنونی کره زمین، به تدریج کم خواهد شد، تا آن که اثری از آن باقی نخواهد ماند. هوای آلوده و ناپاک سیاره زمین از بین

خواهد رفت، آن هم هنگامی که مسئولان و عاملان آن (که سرانجام جاودانگی جسمانی را انتخاب کرده‌اند) متوجه شوند که این خودشان هستند، نه نسل‌های آینده که کثافات تولید شده از جنون‌های اتمی و هسته‌ای و سایر اشکال تخریب‌کننده آب و هوای محیط زیست را به ارث می‌برند.

ما از بارانهای اسیدی و از سوراخهایی که در لایه اُزن پدید آمده است شدیداً می‌ترسیم. همین‌طور هم از بسیاری از اعمال خشونت‌آمیزی که نسبت به کره زمین و دیگر مخلوقاتش روا داشته‌ایم و از کم‌شدن و رو به انقراض رفتن بسیاری از انواع موجودات زمینی دچار ناراحتی هستیم. با این حال، ایمان و عقیده به آن که مرگ امری است اجتناب‌ناپذیر، و تسلط بر آن خارج از دسترس آدمیان، هنوز هم بزرگترین قاتل به شمار می‌آید. همین‌طور هم اعتقاد کفرآمیزی که خدا در محلی دیگر است و اصلاً در زمین نیست. خوشبختانه این اعتقاد کم‌کم رو به نابودی می‌رود و این فکر در مغز هر زن و مرد امروزی ریشه گرفته است که خداوند در وجود یک‌یک ما انسانها حضور دارد. انسانهای مایل به جاودانگی، طبیعتاً پروپا قرص‌ترین طرفداران رسیدگی به محیط زیست هستند و در دنیای سیاست نیز اعتقادی راسخ به پاکی و معصومیت، و دوری از هرگونه فساد اخلاقی دارند، و خلاصه آن‌که به علم و دانشی اعتقاد دارند که یاری‌دهنده و مؤثر باشد، نه ویرانگر تا آن‌که شاید به سعادت جهانی دست یابیم.

انسانهای مایل به جاودانگی همچنین تمام وقت زمینی مورد نیاز را دارند تا دستورهای رسیدن به این وضعیت را به مرحله اجرا درآورند و قادر به تسلط یافتن به شیوه‌های تطهیر جسم خود، از جمله غلبه کردن بر عادات خوردن و خوابیدن با آگاهی و خاطرات کاملاً واضحی که از مسافرت‌های آسمانی خود تجربه می‌کنید. آن‌چه در مورد تسلط بر عادات خوردن و خوراک می‌گویم، در بخش ۴ این کتاب توضیح داده شده است، زیرا همان‌طور که قبلاً ذکر کردم خوردن خوراکیهای نامناسب و نداشتن تسلط بر خواب،

سدراهایی هستند در برابر آگاهی و بصیرت مطلق. بسیاری از مردم به غلبه کردن بر مرگ و دستیابی به حیات ابدی علاقه‌ای ندارند، زیرا خود را در بدنهایی پیر و فرتوت و بیمار تجسم می‌کنند. اما این تصورات و عقاید نادرست ذهنی، با مفهوم واقعی جاودانگی جسمانی تضادی مستقیم دارد.

روح شما، با افتخار و سرافرازی تمام، بدنتان را طراحی کرد، همان‌گونه که پروردگار بدن روح شما را با علاقه و افتخار فراوان طرح ریخت، به طوری که قادر به جاودانه بودن باشد. بدن مادی شما یک باتری الکترومغناطیسی خود-بسا است که می‌تواند تا ابد با انرژی شارژ شود و پیوسته رو به بهتر شدن برود و با تجدید حیات سلولها کامل گردد، و البته تمامی این کارها نخست باید در فکر و ذهن شما آغاز شود.

شما با تجدید حیات سلولهایتان می‌توانید: ۱- از پیری جلوگیری کنید. ۲- در صورت لزوم، به معکوس کردن سنتان مبادرت ورزید. ۳- بدن مادی خود را از هر نوع بیماری و عیب رها سازید. به حرفه پزشکی توجه نکنید و متوجه خودتان باشید. به قول معروف: «طیب، خودت را درمان کن!» این انتخاب به خودتان بستگی دارد، فقط به شخص خودتان، حال چه هجده سال داشته باشید یا هشتاد و یک سال، زیرا سن صرفاً اندازه‌گیری اغفال‌کننده و نادرست زمانی پیش نیست. چنانچه شما هجده سال دارید، بایستی پیاموزید که به منظور غلبه بر بیماریها و مرگ، چگونه از پیر شدن جلوگیری کنید. اگر هم هشتاد سال دارید، باید پیاموزید که چگونه مراحل معکوس کردن سنتان را به مرحله اجرا درآورید تا بتوانید بر انواع بیماریها و مرگ غالب شوید. این دو راه تنها قطبهای مخالف یک جادو محسوب می‌شود.

حقیقت ابدی و مدتها مدفون شده این است که شما می‌توانید در همین بدن مادی کنونی خویش زندگی کنید، و پیوسته آن را رو به بهبود ببرید، برای هر چند قرن یا مدتی که مایل هستید، حتی می‌توانید برای همیشه باقی بمانید - سالم، جوان و شاداب و کاملاً فعال و با قابلیت تجسم بخشیدن و حتی بودن

در هر سن و سالی که مایلید، آن هم بر اساس فرایافت بشری از این اعداد ناتوان چه بعضی از استادان و آواتارها که از لحاظ جسمانی به جاودانگی دست یافته‌اند، خود برگزیده‌اند که برای هر مدت زمانی که تمایل دارند، حال چه مدتی کوتاه باشد یا دراز، تصویر سن واهی چهل یا پنجاه یا حتی شصت را بنمایانند، بدین منظور که انسانهای فانی آنان را بپذیرند و مورد احترام قرار دهند تا آن که قادر گردند دروس خود را با موفقیت به شاگردانشان بیاموزند. آخر بسیار عجیب به نظر خواهد رسید که دارای چندین دکترا و فوق دکترا باشند، آن هم با ظاهری بیست یا سی ساله! به هر حال در تجزیه و تحلیل نهایی، هر مرد یا زنی که به تازگی به این وضعیت جاودانگی رسیده باشد، می‌تواند آن سن و سالی را از خود به نمایش بگذارد که به نظرش از هر سن دیگر مطلوبتر است، و بنابه میل و شرایط، هرگاه خواستند، اعداد سن خود را تغییر دهند و به سن دیگری بروند. این کار درست مثل فشردن دکمه‌های ماشین رختشویی است که با فشار دادن آنها، وضعیت آب سرد یا آب گرم را برای کارکردن انتخاب می‌کنید. حال چه این مطالب را باور دارید یا خیر (خود من که باور دارم، زیرا دلایل تزلزل ناپذیری در دسترس هست)، باید بگویم که بسیاری افراد در اطراف شما یافت می‌شوند که به جاودانگی جسمانی رسیده‌اند. البته پیش از آن که جاودانه شوند، اشخاصی بودند درست مانند من و شما. یکی از مسایل دستیابی به زندگی جاودانه در همین کالبد مادی حاضر، در حالی که هنوز میلیونها انسان فانی در روی زمین وجود دارند که به این درجه از بصیرت و روشن بینی نرسیده‌اند... مسئله برنامه‌ریزی سن، به ترتیب زمان یا تاریخ است.

از این‌رو، این آواتارها و استادان مجبورند در هر سن و سالی از مقطع زمان حاضر که لازم است تظاهر به مُردن کنند، آن هم به دلیل طول عمری است که از آنان انتظار می‌رود. این مرد یا زن، ناگهان ناپدید می‌شود و بقیه مردم او را مرده می‌پندارند، در حالی که جسد یا کالبدش هرگز پیدا نمی‌شود، و یا در واقع هویتش مشخص نمی‌گردد (منظور توسط

اداره پلیس و خویشان و آشنایانش). این آواتار، سپس در نقطه دیگری از جهان ظاهر می شود، آن هم با تاریخ تولد و تعدادی دوست جدید (که آواتارهای دیگرند) تا در صورت لزوم، بر تاریخ تولد جعلی او صحه بگذارند و گواهی دهند. چنین کاری، به ادعای آواتارها، به راستی دردسرافزین است و دلیل آن را به خوبی می توان حدس زد^۱. البته هنگامی که جاودانگی جسمانی گریبانگیر همه شود، کارها از سهولت بیشتری برخوردار خواهد شد.

تجسم کنید چه اتفاقی رخ خواهد داد اگر یک آواتار یا مرشد واقعی به شخصی که سن او را پرسیده باشد، پاسخ دهد: «من ششصد سال دارم و بنابر زمانبندی نادرست زمینی شما در حال رسیدن به مرز هفتصد سالگی هستم.» (یا حتی «دو هزار سال دارم و در مرز سه هزار سالگی هستم.») به طوری که نمونه‌ای به راستی این چنین وجود دارد. چیزی که ممکن است اتفاق بیفتد، به زمان آن بستگی دارد. در مقطعی از زمان به این شخص عنوان جادوگر می داده و او را در بالای توده‌ای هیزم زنده زنده می سوزانده‌اند و در زمانی دیگر، ممکن بود این مرشد جاودانه، روانه بیمارستانی روانی شود. اما حالا، در مرز عصر دلو چه خواهد بود؟ خب، راستش را بخواهید، با اندکی اقبال رو به رو هستیم، زیرا چنین پاسخی نه موجب خواهد شد شخص مزبور، زنده زنده بسوزد، نه او را روانه تیمارستان می کنند. اما این حرف اندکی از اعتبار شخص می کاهد، و کم کم زمزمه‌هایی این چنین درباره‌اش به گوش خواهد رسید: «جرج را می گویی؟ او طبیعتاً مردی است بسیار باهوش و به راستی که خیلی متفکر است، اما اندکی... خب راستش را بخواهی... چگونه توضیح بدهم، کمی عجیب و غریب است. گمان نمی کنم عقل کاملاً درستی داشته باشد.» و یا جملاتی از این دست.

از آنجا که برای آموختن حقیقت و سایر مأموریتها، آواتارهای فناپذیر

۱. لطفاً کتاب بسیار زیبا و جالب توجه: همه می میرند اثر سیمون دوبوآر، ترجمه مهدی سبحانی (متولد دی) را برای اطلاعات بیشتر مطالعه فرمایید. — م.

بایستی از اعتبار و اطمینان چشمگیری برخوردار باشند، این پاسخی مطلوب برای استاد آواتار نیست، با آن که از واکنش‌های قرون گذشته، مثل سوخته شدن در آتش و یا رفتن به بیمارستان‌های روانی، بسیار بهتر است. به هر حال، چه انسان از جاودانگی برخوردار باشد، و چه فردی فناپذیر به شمار آید، شجاعت فراوانی لازم است تا با واکنش‌های مردم رو به رو گردد و احترام و آبرویی را که در میان دیگران داشته و اکنون از بین رفته است، مهم تلقی نکند.

راستی، آیا این را می‌دانستید که در میان بسیاری از جرایم که زنان (و نیز تعدادی از مردان) در طی دوران شرم‌آور در آتش سوختن به عنوان ساحره و جادوگر، در شهر سیلم^۱ و سایر نقاط جهان بدان محکوم می‌شدند (و بیشتر محکومان به وسیلهٔ عاملان کلیسای کاتولیک مجازات می‌شدند) مسئلهٔ نداشتن سن و به طور کلی پیرنشدن بوده است؟ بسیاری از زنان را در آتش سوزاندند، به این بهانه که همسایگانشان در مورد تاریخ تولد آنان به کتاب مقدس قسم یاد می‌کردند، در حالی که ظاهر و رفتار این افراد مظنون، چندین دهه جوانتر از سنی نشان می‌داد که به آنان نسبت می‌دادند. این قسمت بسیار جالب توجه از تاریخ جهان، این فکر را در ذهن قوت می‌بخشد که بسیاری از این زنان جادوگر اشخاصی با عمری جاودانه بودند.

بنابراین، جای تعجب نیست که دانش محرمانهٔ معکوس کردن سن و جاودانگی جسمانی در آن دوران پرتلاطم از تاریخ بشری، بیش از هر زمان دیگر، جزو اسرار باقی ماند. بسیاری از اشخاص بصیر و آگاه از حقیقت که توان مالی لازم برای سفر به اروپا و یا جاهای دیگر، و اتخاذ هویت جدید را نداشتند، به ناچار تصمیم گرفتند از مسیر نامطلوب پیری و مرگ استفاده کنند تا بدنشان در میان هیزمهای شعله‌ور آتشی عظیم زنده زنده نسوزد. این یکی از بدترین مرگهای دردناکی است که می‌توان تصور کرد. ژاندارک بینوا، در چشم برهم زدن به مشعل شعله‌ور تبدیل گشت، آن هم به این دلیل که با

کمال صداقت و پاکی از قدرت غیب شنوایی خود سخن می‌گفت. حتی امروزه نیز شنیدن صداهایی ممکن است منجر به این شود که شما را روانه آسایشگاههای روانی کنند، البته چنانچه درد دلتان را پیش هر ناشناسی بر زبان آورید. بنابراین: هیس! در بعضی از جاها، سکوت مانند طلا ارزشمند است.

در این جا براساس تعهدی که آموخته بودم برای رسیدن کامل به جاودانگی جسمانی می‌بایست بسپارم، و آن هم شرافت و صداقت روحانی و عرفانی است که باید در وجودم پرورش دهم، ماجرای را در مورد خودم تعریف می‌کنم. دو یا سه سال پیش (البته بنابر محاسبان زمینی)، با من مصاحبه‌ای مطبوعاتی شد که مصاحبه‌کننده فردی متولد دی بود که در اداره یک روزنامه شهر دنور کار می‌کرد. مقاله‌ای که در باره من نوشته شد با این جملات به پایان می‌رسید: «از لینداگودمن پرسیده شد که چند سال دارد، اما این خانم از پاسخگویی به این سؤال خودداری کرد و اظهار داشت که هرگونه سخن گفتن در مورد سن و سال با اعتقادات عرفانی او منافات دارد. با این وجود، هنگامی که در این باره پافشاری شد، این خانم در نهایت اقرار کرد که چهارصد سال عمر دارد.» من هنوز هم پس از گذشت چند سال، در این فکرم که آیا آن خبرنگار، این جمله را با حالتی جدی نوشته یا برعکس در حالی نوشته که قهقهه می‌زده است؟ اما از آنجا که آن روزنامه‌نگار، فردی متولد دی بود، گمان می‌کنم این مطلب را در کمال جدیت نوشته است. من شک دارم و نمی‌دانم که آیا در شهر سیلم مثل حالا می‌توانستم این قدر شجاع باشم؟ من به عنوان فردی متولد فروردین، در تمام این چهارصد سال گذشته، کارنامه موفقیت‌آمیزی نداشته‌ام و در مورد آتش و سوخته شدن در میان هیزماه‌های شعله‌ور، باید با کمال شرمساری بگویم وحشتی عظیم از آن به دل دارم. نه تنها مشعلی روشن می‌تواند به اندازه چهارصد سال سن، چین و چروک در صورتم ظاهر سازد، بلکه بستری شدن در بیمارستان روانی راه‌حل وحشتناکی برای من است، جایی که همه ادعا می‌کنند ناپلئون بناپارت و یا

ژوزفین هستند، من بایستی اندکی تأمل کنم و از توضیحاتم دست بردارم زیرا به یاد داستان طنزآلودی افتادم که معنای نهفته‌ای در مورد همین مسایل دارد.

می‌گویند مردی در یک تیمارستان پیوسته به این سو و آن سو می‌رفت و در حالی که یک دستش را درون بلوزش می‌گذاشت و کلاهی پرداز بر سر می‌نهاد، به هر کسی که می‌رسید فریاد زنان می‌گفت: «من ناپلئون بناپارت هستم! من ناپلئون بناپارت هستم! من در نبرد واترلو پیروز شدم! در کتابهای تاریخ اشتباه نوشته‌اند!»

روزی، در حالی که او همچنان سخنان یادشده را با فریاد بر زبان می‌راند، پیرمردی که در گوشه‌ای از اتاق نشسته بود از زمین برخاست و از او پرسید: «چه کسی به تو گفته که ناپلئون هستی؟» مرد دیوانه با وقار تمام گفت: «خدا این را گفته!»

اما ناگهان از گوشه دیگر اتاق، مردی با ریشی سفید از زمین بلند شد و با وقار تمام گفت: «من چنین چیزی نگفته‌ام!»

ماجرای مصاحبه من با آن خبرنگار، درسی عبرت‌آموز داشت. گامی بود در روند چگونه دست یافتن به زندگی جاودانی، اعتراض به لزوم فرضیه مرگ پرستی، چه جدی و چه شوخی، تیری است مرگبار به سوی مرگ. بعضی از شماها که شجاعتر هستید (حتی اگر هنوز دانش‌آموز یا دانشجویید)، اگر به طور اتفاقی سن و سالتان را پرسند، ممکن است پاسخ دهید: «در اردیبهشت آینده، دویست سالم تمام می‌شود!» یا «اسفند گذشته هفتصد سالم شد!» و سپس نگاهی آبانی و مرموز و درخشان به فرد پرسش‌کننده بیندازید. شما از دیدن واکنش‌های مختلف، شگفت‌زده خواهید شد. واقعاً جالب توجه است. خودتان آزمایش کنید! و اما در مورد خودم: من اعتراف می‌کنم که به آن خبرنگار دروغ گفتم زیرا بنا بر محاسبات زمینی هنوز ۱۳۲ سال باقی مانده است تا به چهارصد سالگی برسم.

با این وجود، حتی بدون سوختن در آتش و یا روانه شدن به تیمارستان،

آواتارهای امروزی همچنان باید تظاهر به مُردن کنند و پس از مدت زمانی قابل قبول، دوباره کارشان را از سر بگیرند، در حالی که هنوز هم در همان کالبد جسمانی قبلی هستند و همان هویت اصلی را دارند و با نام و هویت جدید در نقطه دیگری از عالم، به کار پردازند.

ممکن است اطلاعاتی را که به شما می‌دهم، روزی به دردتان بخورد. شما نمی‌توانید قضاوت کنید که یک زن آواتار (یا گورو) فانی است، آن هم به این دلیل که مادر شده است و اولادی از خود دارد. بارداری و به دنیا آوردن نوزاد، حتی هنگامی که شخص، بنابر محاسبات زمینی، چند صد سال عمر دارد، امری طبیعی و امکان‌پذیر است. کارمای قاعدگی هیچ ربطی به بارداری ندارد، حتی در این کالبد جسمانی که فعلاً ناکامل است. راستش را بخواهید پزشکان به تازگی به این مسئله پی برده‌اند که توقف قاعدگی نمی‌تواند مانع بارداری خانمها شود. اما متأسفانه پزشکان هنوز قادر به باورکردن این حقیقت شگفت‌انگیز نیستند و ابداً آمادگی ندارند این مطلب را به آگاهی عموم برسانند. در دههٔ اخیر، کودکان دختر، ده و یازده ساله، حتی پیش از نخستین قاعدگی باردار شده و نوزادانی به دنیا آورده‌اند. این شایعه‌ای بی‌اساس به نقل از مجلات و روزنامه‌های جنجال برانگیز نیست، باور کنید. واقعیتی پزشکی است که بر موجودیت آن شهادت داده شده است. قانون ضدیت را به خاطر می‌آورید؟ اگر شخص قادر باشد پیش از آغاز عادات ماهانه‌اش باردار شود و نوزادی به دنیا آورد، پس به همین ترتیب، زنی که عادات ماهانه‌اش پایان یافته و یائسه شده است نیز می‌تواند بچه‌دار شود. سارا، همسر حضرت ابراهیم نیز همین کار را کرد. حضرت ابراهیم نیز در ابتدا این امر را باور نداشت، اما در نهایت مجبور شد، زیرا این واقعیت را با

۱. در سورهٔ الذاریات قرآن کریم نیز این مطلب ذکر شده است که خداوند فرزندی نیکو به نام اسحق به سارا عطا فرمود و سارا از شدت شوق، سیلی بر صورت زد گفت که چطور ممکن است؟ او که پیرزنی پیر و فرتوت و نازا است، اما فرشتهٔ خداوند پاسخ می‌دهد که مصلحت الهی چنین بوده است. — م.

چشمان خود مشاهده کرد. از این‌گونه معجزات به وفور یافت می‌شود، مثل تیراندازی به ستارگان که در عصر دلو، تفریحی جالب به شمار خواهد رفت و شما را به حیرت خواهد انداخت.

و به این ترتیب... فقط به این دلیل که زنی در کوچه شما زندگی می‌کند که ماه پیش فرزندی دوقلو به دنیا آورده (پس قادر به زاد و ولد است) زیاد مطمئن نباشید که آن زن جاودانه نیست. حتی اگر تاریخ تولد خود را نشانتان داد، باز هم باور نکنید.

یک مطلب دیگر: هنگامی علم آسترو-بیولوژی (Astro-Biology) بیولوژی ستاره‌شناسی زمام اختیار زاد و ولد را در دست گرفت، دانش پزشکی مجبور خواهد شد نگاه دیگری به یاوه‌گویی‌های سنتی ماماها و زنان قدیم در مورد قاعدگی و چرخش ماه و بارداری و تعیین جنسیت نوزاد، بیندازد. در ضمن، در چکسلواکی، دکتری به نام جوناس^۱، پس از تحقیقاتی عظیم که با همکاری هزاران زن صورت گرفت، این مسئله را به اثبات رساند که بعضی از زنان تنها قادرند در طول دوران قاعدگی خود، باردار شوند. اما در مورد زاییدن در دوران یائسگی باید گفت این امری است بسیار رایج که اغلب مردم به آن کاملاً پی نبرده‌اند. مگر نه آن که زنانی در واقع در همین قرن اخیر، در سنین پنجاه تا شصت زایمان کرده‌اند؟ سوابق و مدارک این امر، کاملاً در دسترس است و می‌توانید به عین، این گزارشات را مشاهده کنید (البته پس از آن که کارمای کهنه، توازن یافت). هنگامی که این وضعیت برای زنی رخ می‌دهد، پزشکان با حالتی حیرت‌زده نام آن را بارداری پس از یائسگی می‌گذارند و به این نوزادان می‌گویند: نوزادان یائسگی^۲. در این جا در مورد همه آن چه گفته شد هشداری دوستانه به شما می‌دهم. شماری معترضان باوجدان، در دهه شصت میلادی تصمیم گرفتند نام، هویت، تاریخ تولد و سوابق تحصیلی و غیره شماری از انسانهای واقعی (حقیقی و حقوقی) را بپذیرند و از آن خود سازند. انسانهایی فانی که متأسفانه خود را تسلیم مرگ ساخته بودند. این

1. Jonas

2. Menopausal Babies

معارضان، از هویت این اشخاص استفاده کردند. (شایان ذکر است که مأموران مخفی سازمان سیا و «کا - گ - ب» نیز مشهورند که گهگاه این کار را انجام می دهند.) بعضی از آواتارها و گوروها نیز، به دلایل گوناگونی که قبلاً توضیح داده‌ام برای دستیابی به هویتی جدید، از همین روش بهره می گیرند.^۱ بنابراین... آیا دوستی را که شما او را خیلی عاقل و فرزانه می پندارید و در مورد افکار و اندیشه‌های عصر جدید و آرمانهای آن آگاهتان می سازد، به خوبی می شناسید؟ فراموش نکنید در انجیل نیز هشداری داده شده است مبنی بر این که ممکن است انسان، بی آن که آگاه باشد، از فرشتگان پذیرایی کند.^۲

آیا در مورد استاد و مرشدی که در بخش گوروها - اشباح از او سخن گفتم چیزی به خاطر دارید؟ منظورم کُنت دوسن ژرمن است که بنا به عقیده متافیزیسیست‌های بسیار معتبر، همان شکسپیر، فرانسیس بیکن، و اسحق نیوتون نیز بوده است؟ ممکن است از خودتان پرسیده باشید این کار چگونه ممکن است، زیرا هر سه این مردان بزرگ در مقطع مشابهی از تاریخ زندگی می کرده‌اند. آیا به خاطر می آورید که در چند صفحه پیش درباره مسئله لقاح مصنوعی، مطالبی نوشتم؟ من گفتم که لقاح مصنوعی علمی و غیرارادی به وسیله انسانهای فانی، تحقیقی بی اندازه منفی تلقی می شود، و این که روح آواتار بسیار فاضل و فرزانه می تواند خود را همان گونه که در آغاز انجام شده است، به دلایل گوناگون عرفانی نظام هستی، لقاح مصنوعی کند. در نتیجه، مرشدی که به انسانی کاملاً جاودانه مبدل شده است، قادر می گردد در بیش از یک جسم مادی، حضور به هم رساند (آن هم در آن واحد و همزمان با سایر هویت‌هایش.) در حالی که روح این مرشد همزمان بر تمام این بدن‌ها و

۱. مانند وضعیت عارف تبتی لوبسانگ رامپا که هویت یک مرد انگلیسی را برای خود برگزید. - م.

۲. مجدداً به یاد سوره الذاریات می افتم که فرشتگانی به دیدن حضرت ابراهیم آمدند و هویت خود را فقط در آخر بروز دادند. - م.

کالدهای جسمانی نظارت دارد. این کار ممکن است با جانشین شدن در جسمی که به صورت طبیعی و همیشگی زمینی به دنیا آمده است، انجام گیرد - یا با خلق کردن واقعی کالبدی جسمانی از عنصر آسمانی. البته به هیچ وجه ممکن نیست روح، روان و ذهن به این صورت خلق شود، اما جسمی مادی شامل مغز و تمامی قسمتهای الزامی بدن، قابل پدید آمدن به این گونه است (آن هم با نظارت و راهنمایی باطن رفیع یا همان عروسک گردان که به این صورت قادر می‌گردد رشته‌های چندین عروسک خیمه‌شب بازی را در دست بگیرد و آنها را به کار اندازد).

اجازه دهید برگردیم بر سر مسئله تصاویر برنامه‌ریزی شده سن و زمان که در پیش روی انسانهای فانی و نیز انسانهای باقی قرار گرفته است. این را به خاطر داشته باشید که واژه‌های Mature (پخته - میانسال) و Maturing (در حال میانسال شدن - در حال پخته شدن) با واژه‌های Age (سن) و Aging (پیر، سالمند) مترادف نیست. لغت اول برای بدن انسان لازم و خواستنی است، در حالی که لغت دوم برای بدن، نه مطلوب است و نه اجباری.

چه چیزی موجب مرحله‌ای می‌شود که آن را پیری می‌نامیم؟ شما را به اشتباه برنامه‌ریزی کرده‌اند که باور داشته باشید این کار به وسیله شمارش زمانی این که از زمان تولدتان چند سال گذشته است انجام می‌گیرد، و این امر حقیقت ندارد.

برنامه‌ریزی GIGO¹ (کامپیوتر: اطلاعات غلط، بازده غلط آنها از حافظه کامپیوتر) در حافظه کامپیوتر، این طور القاء می‌کند که تقویم نادرست ساخته دست بشر و فریب‌زمان، خدایانی جدی و سختگیرند که موجب پیر شدن بدن انسان می‌شوند. البته تکرار می‌کنم در این جا از پدیده منفی پیری سخن می‌گوییم، نه پختگی. برای آن که بدن آدمی به حد لازم رشد و پختگی برسد، هجده تا بیست و یک سال طول می‌کشد.

استفاده از این تقویم زمانی، به آن می‌ماند که بگوییم، انسان به این دلیل

1. Garbage In - Garbage Out

پیر می شود که شاهد طلوع و غروبهای متعدد خورشید بوده و نگاه کردن و شاهد بودن آنها، به پیری او منجر گشته است. آخر چطور ممکن است مسئله‌ای به این نادرستی مورد قبول واقع شود؟ اصلاً چرا باید چنین سؤالی پرسیده شود؟ من پاسخش را می دانم. دلیل آن تلقینات پس از هیپنوتیزمی و قرن‌ها برنامه‌ریزی‌های غلط مغز است. اگر شاهد طلوع و غروب دو روز خورشید باشید یا چند هزار روز آن، چه اتفاقی ممکن است بیفتد؟! هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. حتی کوچکترین رویدادی به وقوع نخواهد پیوست. این چیزها هیچ‌گونه تأثیری بر روی جسم شما ندارند. به عبارت دیگر، نباید بگوییم طلوع و غروب خورشید، بلکه باید گفت طلوع زمین و غروب زمین. اما در دانش امروزی، از بس همه چیزها وارونه جلوه می‌کنند، و وارونه توضیح داده می‌شوند، نباید از این اشتباهات دچار تعجب شد. شما می‌توانید منجمان دانشمند را نیز جزو این گروه قرار دهید و آنان را نیز در زباله‌دان بریزید.

زمان، فریبی بیش نیست. زمان به انسانها اجازه می‌دهد که به دلیل برابری مطلق بین تاریکی و روشنایی آن را اندازه بگیرند. این تنها آغاز و پایانی است که برای اندازه‌گیری وجود دارد. اما هنگامی که هنوز تاریکی بر روی کره زمین مستقر نشده بود (پیش از سقوط، و پیش از آن که دومین خورشید این سیاره منفجر گردد و موجب آغاز گردش زمین به دور خورشید باقیمانده شود) اصلاً هیچ وقت و زمانی وجود نداشت.

سؤالی برای پرسیدن از گوروی فاضل درون: اگر قرار بود نور بیرون دقیقاً به همان شکلی که اکنون هست، باقی بماند (با فرض این که شما در هنگام روز سرگرم خواندن این مطالب هستید) و هرگز کوچکترین تغییری به آن داده نمی‌شد، چگونه می‌توانستید وقت و زمان را حدس بزنید؟

دیگر این امکان برایتان نبود که از شب پیش یا دیروز صبح یا هفته پیش سخن بگویید زیرا هیچ‌گونه ساعت و زمانی وجود نداشت. آخر چگونه می‌توانستید ساعت‌های خود را تنظیم کنید و کی؟ دیگر پرسشی مثل کی؟

وجود نداشت. فقط زمان حال بود و بس. حال ابدی. در این مورد عمیقاً بیندیشید. دیگر لازم نبود که گیاهان و انسانها آغاز کنند و یا به پایان برسانند و حتی بمیرند. آنها فقط حضور داشتند و بس.

اگر شما در اتاقی در بسته حبس بودید که تنها پرتو پیوسته نوری به آن می‌تابید، یا برعکس در تاریکی دایم به سر می‌بردید، چگونه قادر به اندازه‌گیری زمان می‌شدید؟ با ساعت؟ (و اگر در تاریکی بودید با ساعتی که حتماً عقربه‌های شبرنگ داشت؟) خب، بله. اما این ساعتها در جهانی از نور و تاریکی تنظیم شده‌اند؛ تنها مقیاس موجود زمان. دوره‌های روشنایی و تاریکی ناشی از حضور و یا غیبت خورشید نیز فصلهای سال تقویمی اغفال کننده را پدید آورد.

به این ترتیب، زمان، بزرگترین فریبکار به شمار می‌آید. نیرنگ باز مشهور و کبیرا بنابراین متهم کردن چیزی که حتی وجود خارجی ندارد، به این که پیدایش مرحله پیری را سبب می‌شود، امری به راستی غیرمنطقی و احمقانه است.

با این حال، مرحله پیری، با کمال تأسف وجود خارجی دارد. هیچ راهی برای انکار آن وجود ندارد. شما می‌توانید آن را در هر مکانی ببینید. در تناسخهای مجدد درختان و گلهای، پس از آن که به سن پیری رسیده و مرده باشند. شما آن را در میان اقوام و دوستان پیرتر خود می‌بینید. همین‌طور هم پس از آن که تقویم اغفال کننده سن، از عدد سی فراتر رفت (که همان ۳۶۵ طلوع و غروب خورشید در هر سال است) امکان دارد آن را کم‌کم در آینه، با دیدن چهره خودتان مشاهده کنید. اگر اعتقاد داشته باشید که پیری را می‌بینید، بی‌شک آن را خواهید دید. بی‌هیچ درنگی، چهره و بدن شما با سرعت و مطیعانه از تصویری که فکر و ذهن خلاق شما تجسم کرده است، پیروی خواهند کرد.

بله! مرحله پیری به راستی وجود دارد. محصول نهایی برنامه‌ریزی مرگ پرستی. اما دشمنی که پیری و کهولت را موجب می‌شود، جشن تولدهای

مکرر شما نیست. بلکه جاذبه است. بنابراین این واژه را دوباره با حروفی درشت‌تر می‌نویسم تا دشمن واقعی خود را هرگز فراموش نکنید. جاذبه. به زودی پی خواهید برد به چه دلیل نبایستی چیزهایی را که قبلاً درباره وجود دو نوع جاذبه گفتم (جاذبه فیزیکی در دنیای مادی و جاذبه ذهنی) از یاد ببرید.

جاذبه فیزیکی هنگامی آغاز می‌شود که زمین پس از آن که ضربه‌ای شدید به یک طرفش وارد آمد، به چرخش توپ مانند خود به دور خورشید باقیمانده پرداخت. که این نیز به سبب انفجار خورشید اولیه صورت گرفت (و باعث شد جهشی در حیوانات و گیاهان و انسانها ایجاد شود - همچنین دایناسورها و نظایر آنها). به این ترتیب، زمان و جاذبه همزمان با یکدیگر آغاز شدند (در این مورد مطالب بیشتری در کتاب بعدی خود خواهم نوشت).

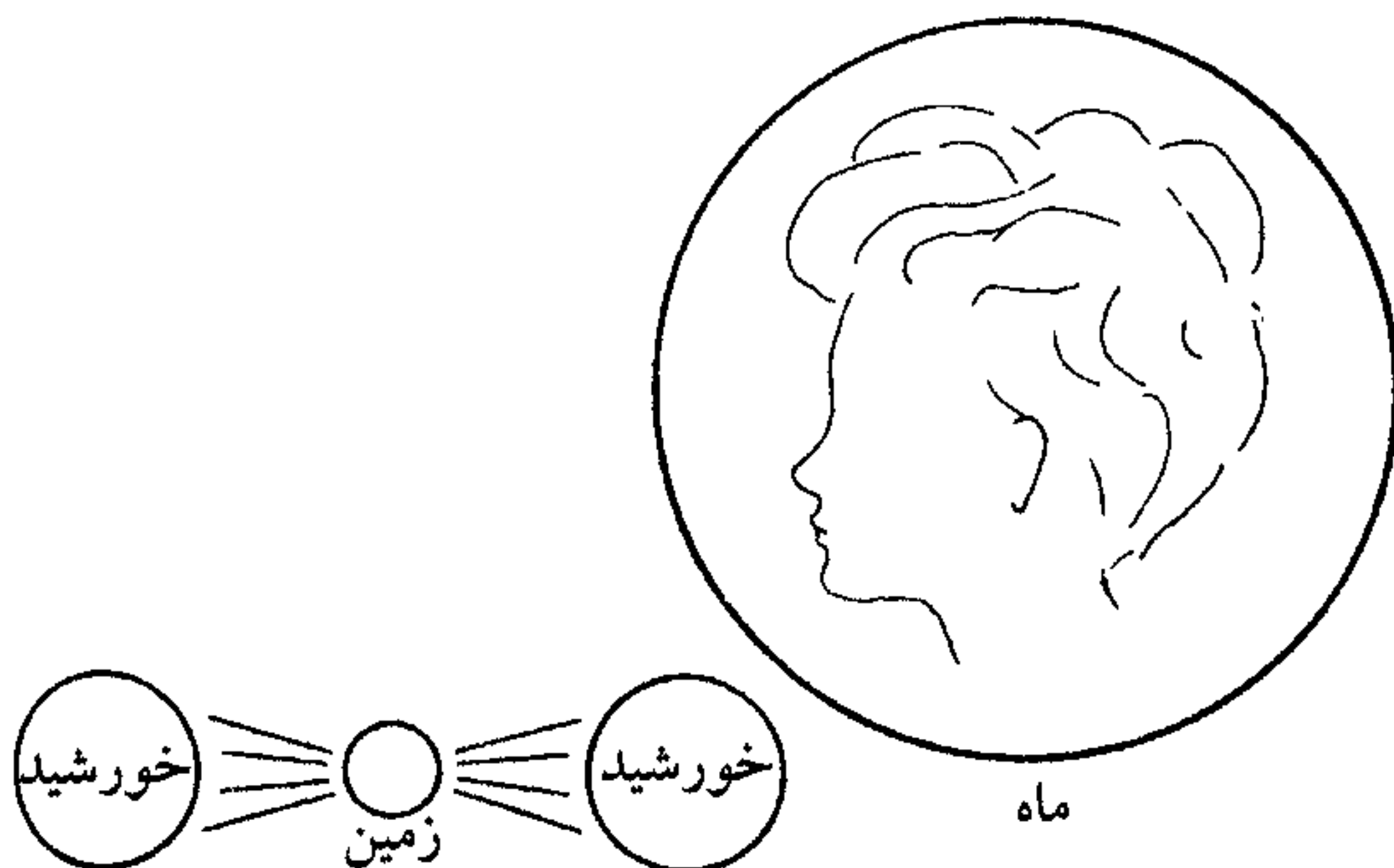
حال که در مبحث انفجار خورشیدی اولیه هستیم، به نظرم زمان مناسبی است برای پی بردن به علت پیدایش کره ماه (قمر). ماه همان چیزی است که از خورشید ثانوی و بسیار کهنسال قرن ازل باقی مانده است. قدیس فرانسوا اغلب به این دو ستاره می‌گفت: «برادر خورشید و خواهر ماه.» انتخاب ضمیر مؤنث و مذکر به وسیله او در مورد ماه و خورشید کاملاً درست و صحیح بود، اما بهتر است به این اجرام آسمانی بگوییم پدر خورشید و مادر ماه (کره ماه بر صورت فلکی سرطان (تیر) تسلط دارد که مبین ذات و جوهر جاودانه مادری و زنانگی است). عرفا عقیده دارند که ذات زنانه‌ای که در آسمانها به سر می‌برد، این خورشید خاک‌آلود و آبله‌رو و سوخته شده را با نور ملایم خود روشن ساخت و طوری مقرر کرد که ظاهرش به شکل ماه درآید و در بالای تاریکی و ظلمت موجود بر روی کره زمین قرار گیرد تا آسمان تاریک را هر بار پس از ناپدید شدن خورشید باقیمانده، در آخر روز، روشن سازد و آن را به عنوان قول و پیمانی برای فرارسیدن فردا قرار داد.

بنابراین چقدر غم‌انگیز است که فرضیهٔ مردسالاری حتی داخل قلمرو پدر-خورشید و مادر ماه شد و آن هم با پاشیدن بذر جمالاتی همچون مرد در کرهٔ ماه یا بشر در کرهٔ ماه (با تأکید بر ضمیر مذکر). حال آن که آن چه بر روی ماه نقش بسته، چهرهٔ مرد نیست، بلکه بازتاب ضعیفی است از تصویر بامحبت و مادرانه و ملایم زنی که وقتی از زمین به ماه می‌نگریم، قابل رویت است. البته این تصویر را پس از تمرکز ذهن بر روی آن، می‌توان با چشم سوم و حتی گاه با چشم فیزیکی خود مشاهده کرد.

تمام آن چه گفتم، سمبولیک است، اما با این حال پیامی جاودانه برای فرشته‌های سقوط کرده از آسمان و مستقر بر روی زمین دارد. من این مطلب را به هر کس که گفته‌ام، پس از چندین بار سعی کردن، توانسته است این چهرهٔ زنانه را بر روی کرهٔ ماه ببیند. بعضی‌ها هم در همان وهلهٔ اول قادر به دیدن آن می‌گردند. اگر مایلید، شما نیز می‌توانید آزمایش کنید. البته باید این کار را در شبهایی که قرص ماه کامل و یا تقریباً کامل است انجام دهید. آن چه می‌توانید ببینید چهرهٔ نیم‌رخ کاملاً زنانه‌ای است که به سمت چپ تمایل دارد، شبیه گل سینه‌های برجسته قلمکاری شده. گیسوان زن در بالای سرش جمع شده است (درست مثل تصاویر نقاشی شدهٔ زنان قرون گذشته). همین که این تصویر برایتان به روشنی قابل رویت گشت، می‌توانید با وضوح ببینید که چهرهٔ نیم‌رخ زنی است با زیبایی بی‌نهایت زیاد و آسمانی که حالتی غم‌انگیز و بی‌نهایت متأثر دارد. این تجربهٔ بی‌نهایت جالب‌توجه و منقلب‌کننده است، و پس از یک بار دیدن آن چهره، دیگر امکان ندارد که هر شب هنگام نگاه کردن به آسمان آن را نبینید.

هنگامی که تصویر این زن به طور ناگهانی قابل رویت می‌گردد، در بعضی از کسانی که متولد ماه تیر هستند (و گاهی اوقات نیز دیگران) احساس عجیبی پدید می‌آید و با دیدن آن، اشک بر دیدگانشان می‌نشیند. این حالت از قطعهٔ کوچکی از خاطرهٔ روحی آنان سرچشمه می‌گیرد که اندوه و غم عمیق هر مادری را نشان می‌دهد که فرزندانش مدت‌ها است او را از خاطر برده‌اند...

فرزندانی که او بی نهایت آنان را دوست دارد.



برگردیم بر سر موضوع جاذبه

به خاطر می آورید هنگامی را که کودکی بیش نبودید و در مدرسه معلمان سب یا پرتقالی را به نشانه کره زمین بالا گرفت و شما با تعجب از خودتان پرسیدید چگونه است که مردم قسمت زیرین پرتقال یا سیب، به زمین (یا بهتر است بگوییم به فضا) نمی افتند؟ و هنگامی که دستتان را بلند کردید تا این سؤال را از آموزگارتان پرسید، معلم تنها با یک کلمه به شما پاسخ گفت: «جاذبه.» چندین تن از این جاذبه قادر است هر دو پای شما را (متأسفانه) محکم بر روی زمین نگاه دارد. جاذبه بر ذهن و فکر شما، بر صورت و همه اعضای بدنتان فشار وارد می آورد. پس از این فشار شدید، ذهن شما فرضیه مرگ پرستی را حتی متواضعانه تر می پذیرد. پوست صورتتان کم کم چروک برمی دارد و اعضای بدن شما به سمت پایین کشیده می شود و کم کم دچار

خستگی می‌گردد. این، چیزی است که جاذبه فیزیکی نام دارد. سپس جاذبه ذهنی بقیه کارها را با تصاویری از خود، پایان می‌بخشد؛ تصاویری که در هر طرف شما قرار دارد، تصاویری از هنگامی که نوزادی کوچک بیش نبودید و در هر سال از عمر غیرواقعی و واهی شما، بر تعداد آنها افزوده شد. تصاویری از اشخاصی پیر و فرسوده و بیمار. تصاویری از افراد دوست و غیر دوست. از میان خانواده‌تان، از دوستان و همسایگانتان که در زمانی (البته اغفال کننده) زودتر از شما به دنیا آمده‌اند. تصاویری از خانه‌های سالمندان و غیره که در تلویزیون و سینما دیده‌اید. هنرپیشگان سپیدمویی که در فیلمهای قدیمی از جوانی و شادابی و زیبایی فراوان برخوردار بودند. و اکنون با پوست صورتی چروکیده و آویزان بر روی پرده سینما ظاهر می‌شوند... تصاویر... تصاویر... تصاویر پیری و کهولت... تصاویری از زشتی... ناتوانی... ضعف دید... شنوایی تضعیف شده... استخوانبندی‌های آب شده... تصاویری از اشخاصی پیر که به کمک عصا راه می‌روند... و یا آن که در درون صندلیهای چرخدار نشسته‌اند... پیری... فرسودگی.

شما حتماً می‌دانید Set (در این جا به معنی افول - زوال) کیست، مگر نه؟ Set همان Seth است (برادر ازیریس - شخصی که برادرش را به قتل رساند) و Seth همان Satan (شیطان) حاکم تاریکی و نیروهای ظلمت است. خب، در لغت Senility (پیری زیاد - کهولت)، جمله Set Lies (بیت دروغ می‌گوید یا پیری دروغ است) وجود دارد.

برای پی بردن به این که جاذبه ذهنی هنگامی که با جاذبه فیزیکی درهم آمیزد چه کارهایی می‌تواند انجام دهد، کافی است به آینه نگاهی بیندازید. اخم کنید! به چیزهایی بیندیشید که موجب عصبانیت، نگرانی، و یا ناراحتی شما می‌شود. دوباره اخم کنید. می‌بینید چگونه خطوط صورتتان به سمت پایین کشیده می‌شود؟ حال دوباره به آینه نگاه کنید و لبخند بزنید. فرض بگیرید کسی را که خیلی دوستش دارید، پس از مدت‌های مدید ملاقات کرده‌اید. در این باره عمیقاً فکر کنید و سپس لبخندی بزنید و با صدای بلند

بگویید: «ای بابا! به به! سلام!» حال می بینید چگونه خطوط صورتتان به سمت بالا می رود؟ از جمله خطوط اطراف دهان، ابروها و به طور کلی تمام صورتتان.

بعضی از یوگی ها که به اثر جاذبه فیزیکی بر روی صورت و بدن و اعضای مختلف بدن کاملاً آگاهی دارند، سعی می کنند روزی یک ساعت یا بیشتر بر روی سر خود بایستند تا جاذبه را وارونه کنند. منظورم جاذبه فیزیکی است. این کار واقعاً ورزشی بسیار سخت است و گذشته از اینها باعث سرگیجه و تهوع نیز می گردد. و زیاد قادر به معکوس کردن تأثیرات جاذبه فیزیکی نیست. این تنها قطره ای در میان دریای بیکران نود و نه درصد از باقیمانده وقت روزانه ای است که یوگی ها بر روی زمین، به صورت عادی راه می روند و خود را به هزاران کیلو جاذبه فیزیکی تسلیم می کنند. بنابراین، روش مؤثری برای وارونه کردن تأثیرات جاذبه نیست. شیوه بسیار بهتر و مؤثرتری وجود دارد که هم اکنون شرح خواهم داد.

آن چهل و دو میلیارد سلول الکتریکی که در مغز شما است، هنگامی که ذهنتان بر آنها تسلط داشته باشد، قدرتی بی اندازه عظیم تر از جاذبه دارد. شما اگر به پیشنهاد من عمل کرده و به آینه نگریسته باشید، این مطالب را به اثبات رسانده اید. آیا همان طور که گفتم انجام دادید؟ اگر پاسخ شما منفی است خواهش می کنم این کار را به سرعت انجام دهید. بسیار خوب! برگردیم سر بحثمان؟ پس درباره این مطلب بیندیشید: جاذبه ذهنی، در هر دو سمت، درست همان چیزی است که شما برای نشان دادن نتایج آنی آن در آینه، استفاده کردید.

آیا جاذبه فیزیکی به تنهایی قادر به انجام دادن این کار است؟ آن هم با این سرعت؟ البته که خیر. به هیچ وجه نمی تواند چنین کند. بنابراین، ملاحظه می کنید که جاذبه فیزیکی وزن کم و بی اهمیتی است در برابر قدرت عظیم جاذبه ذهنی. این اطلاعاتی محرمانه و عرفانی ساده ای نیست، بلکه حقیقتی مطلق و قابل تحقیق است. حقیقت دیگری که حتی فیزیکدانها نیز قادر به نفی

و انکار آن نیستند، این است که جاذبه فیزیکی نمی‌تواند خود را معکوس کند. حال مهم نیست چندین تَن فشار دارد. همین موضوع کافی است تا از ضعف آن خبر دهد.

برای معکوس کردن جاذبه فیزیکی، این دشمن خائن و ساکت و منفوری که موجب پیری می‌شود، بایستی با جدیت و آگاهانه، چهل و دومیلیارد سلول الکتریکی موجود در مغزتان را با قدرت بی‌نهایت زیاده‌تر ذهنتان هدایت کنید. جاذبه ذهنی این جاذبه تاکنون با شراکتی نادرست با جاذبه فیزیکی سرگرم کار و فعالیت بود، آن هم به کمک برنامه‌ریزی پیری که از هنگام طفولیت شما، کار خود را آغاز کرده است. این رابطه را قطع کنید! سرانجام وقتی توانستید این کار را انجام دهید (که جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن نیست)، قادر خواهید شد از جاذبه ذهنی کمک بگیرید تا جاذبه فیزیکی را وارونه کند، بدون آن که مجبور شوید سرتان را روی زمین وارونه بگذارید و انواع و اقسام کارهای ناراحت‌کننده و عجیب انجام دهید.

این کار به این علت میسر می‌شود که جاذبه ذهنی آشکارا قویتر از جاذبه فیزیکی است، البته به شرط آن که اجازه چنین کاری به آن بدهید و سعی نکنید رویش سرپوش بگذارید. طبیعتاً این کارها یکشبه صورت نخواهد پذیرفت. نخست تمام اطلاعات نادرست (یا همان GIGO) باید از ریشه کنده شود و مغز کامپیوتری شما از نو برنامه‌ریزی گردد. این کار تمرین و شکیبایی زیادی را مستلزم است، اما مگر همه چیز چنین نیست؟ حتی برای دروغ‌گوشدن و معتادشدن به مواد مخدر و الکل و برای مبدل شدن به انسانی فراموشکار، ترسو، مظنون و... تمرین لازم است! برای هر کاری باید تمرین کرد، از تبعیض نژادی گرفته تا حکومت مردسالاری و عدم اعتماد در میان ملل و غیره. صحیح نمی‌گوییم؟! صحیح است!

کشش جاذبه، درست مانند هر چیز دیگر و بدون هیچ استثنا، دو قطب دارد، یعنی هم از بالا کار می‌کند و هم از پایین و به صورت عمودی است. مگر نشنیده‌اید که می‌گویند چیزی که بالا می‌رود، سرانجام باید پایین بیاید؟

آیا می‌دانید این ضرب‌المثل چه مفهومی دارد؟ این گفته دارد به قدرت جاذبه فیزیکی عرض ادب می‌کند. اما آیا تاکنون شنیده‌اید چیزی که پایین می‌آید باید روزی بالا برود؟ مسلماً خیر! زیرا این ضرب‌المثل به راز مخفی و مرموز ویژه‌ای مربوط می‌شود: به جاذبه ذهن که قادر است بر جاذبه فیزیکی تسلط داشته باشد.

پدیده از روی زمین برخاستن و در هوا شناور شدن چیست به جز جاذبه معکوس شده؟ و چه کسی به هوا می‌رود؟ معمولاً قدیسان به هوا می‌روند. یا بهتر است گفته شود مردان و زنان ارشاد شده که به درجه والایی از بصیرت دست پیدا کرده‌اند. اغلب دیده می‌شد که قدیس سن فرانسوا در میان گروهی از قدیسان مطهر، چندین متر از زمین بلند می‌شد در حالی که مشغول دعا و نیایش کردن به درگاه الهی بود. این صحنه‌ها را اشخاصی قابل اطمینان و راستگو و باشرافت بارها و بارها دیده و تأیید کرده‌اند. دو نفر یوگی که در سال ۱۹۸۶، از هندوستان به امریکا مسافرت کرده بودند و ممکن است هنوز هم در این کشور باشند، در مقابل جمعیتی متشکل از صدها نفر، عمل بلندشدن و به هوا رفتن را به نمایش گذاشتند. یکی از پرفروش‌ترین مجلات امریکا، مقاله‌ای درباره این دو مرد نوشت و تعدادی عکس از آنها چاپ کرد. در این تصاویر، این دو مرد در وضعیت لوتوس یا نیلوفر نشسته و بازوانشان را به هم پیوسته و چند متر از زمین بالاتر قرار گرفته بودند. در مقاله نوشته شده بود که این دو مرد می‌توانند به مدت نیم تا یک دقیقه به این حالت باقی بمانند، و این که با جدیت سرگرم تمرین بودند تا قادر به باقی ماندن در هوا به مدت یک ساعت یا بیشتر گردند.

دو قطب مخالف این افراد، کسانی نیز هستند که شیطان (نیروهای شرور منفی‌گرایی) آنان را تسخیر کرده است و قادر به بلندشدن در هوا هستند. مثل شخصیت کتاب ویلیام پیتربلاتی^۱ به نام جن‌گیر که بر اساس بسیاری از وقایع حقیقی در مورد اشخاص که تسخیر شده و به هوا رفته‌اند و کشیشان

1. William Peter Blatty

شرافتمند کلیسای رُم و پزشکان سرشناس، آنان را دیده و موضوع را تأیید کرده‌اند، نوشته شده است. بله همین طور است: شاهد بلند شدن اشخاص به هوا بوده‌اند... جاذبه معکوس... این را به خاطر داشته باشید که تمامی کارهای جادویی در هر دو جهت قابل اجرا است. از قدرت عظیم ذهن می‌توان در کارهای شریبانه و نفرین شده بهره برد و یا برعکس می‌شود از آن به عنوان مایه رحمت و برکت استفاده کرد. درست مثل آتش، که هم می‌تواند دوستی باوفا باشد و هم ظالمی خانمان برانداز.

به طور معمول به صد سال از زمان زمینی نیاز است تا جاذبه فیزیکی موجب افت خطوط چهره و اعضای بدن انسان و چروکیده شدن و پیری آن گردد. البته اگر جاذبه ذهنی وجود نداشت، این کار زمان بیشتری می‌برد و پیر شدن دیرتر رخ می‌داد، زیرا جاذبه ذهنی قادر است در هر دو جهت کار کند. جاذبه ذهنی نه تنها می‌تواند به مسیر رو به پایین جاذبه فیزیکی سرعت بخشد، بلکه قادر است مسیر پایین رونده جاذبه فیزیکی را وارونه کند و جهت آن را چه به تدریج، یا فوری، به سمت بالا سوق دهد و این بستگی به سرعتی دارد که ذهن شما انتخاب کرده است. به این ترتیب، این مدرک دیگری از برتری جاذبه ذهنی بر جاذبه فیزیکی است که باعث می‌شود مردم از قسمت زیرین پرتقال نیفتند. و همزمان با آن، موجب پیری و کهولت می‌گردد. ما بنابر مدارک و شواهد علمی، این را به طور مسلم می‌دانیم که جاذبه ذهنی قادر است بلند شدن بدن از روی زمین را موجب شود. داشتن قدرت شگفت‌آور جاذبه معکوس و به کار نبردن آن، درست مثل آن است که اتومبیلی داشته باشیم و آن را در گاراژ نگه داریم... یا به آن می‌ماند که چوب جادویی در اختیار داشته باشیم، اما از آن در صندوقی در اتاق انباری نگه‌داری کنیم. واقعاً که حیف است.

آن چه سبب گشته جاذبه فیزیکی بتواند به مدت چندین هزار سال آزاد و رها باقی بماند، همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، این است که جاذبه ذهنی خواستار همکاری با آن بوده است. دوباره تکرار می‌کنم: این رابطه را از بین

ببرید! مجبور هم نیستید وارونه شوید و سرتان را روی زمین بگذارید (مانند یوگی ها). تنها کاری که باید انجام دهید این است که از سرتان استفاده کنید و آن را به کار اندازید و سوای سردرد و مبدل کردن آن به باغچه‌ای انبوه برای موهایتان، کاربردی مفید از آن داشته باشید. حال برای هر فکری که می‌خواهد باشد.

در مقطعی از زمان، در دهه شصت و هفتاد میلادی، دانش پزشکی پدیده عجیب و شگفت‌آور و در عین حال غم‌انگیزی را کشف کرد: مرضی به نام پروژریا^۱ (پیری زودرس). این مرض همچون جارچی عصر دلو و مانند گل‌های عجیب و اورانوسی شکل از کهکشانی دیگر ظاهر شد و در هر گوشه‌ای از جهان، گریبان کودکان و نوجوانان از شش تا دوازده سال را گرفت و آنان را در برابر چشمان شگفت‌زده پزشکان: پیرکرد! درست مثل این بود که فیلمی را در مورد رشد گیاهی ببینیم که با دور تند فیلمبرداری شده باشد، حال آن که ضبط روند این رشد سریع، مستلزم چندین هفته و گاه چندین ماه کار و انتظار کشیدن است. شما چنین فیلمهایی را که از رشد گیاهان تهیه شده است، بدون تردید در تلویزیون دیده‌اید.

این کودکان از شش تا دوازده سالگی، در عرض چند سال به سرعت، پیر می‌شوند و به هشتاد و یا حتی صدسالگی می‌رسند. این کودکان به تمامی بیماریهایی که متأسفانه گریبانگیر افراد کهنسال می‌شود، دچار می‌گردند (از آرتروز گرفته تا روماتیسم و آب شدن استخوانها و ریزش مو و ضعف دید و حس شنوایی و غیره). این کودکان شکل پیرمردان و پیرزنان ریزاندام سالخورده‌ای را دارند که در حدود هفتاد یا هشتاد ساله و گاهی هم پیرتر به نظر می‌رسند. ظاهر بعضی از این کودکان حتی بیش از صد سال را نشان می‌دهد: بی‌دندان، بی‌نهایت چروکیده، تقریباً کر و کور. به راستی که کودکانی ترحم برانگیزند.

ترحم برانگیز؟ از این بابت خیلی مطمئن نباشید. یکی از عجیب‌ترین

چیزهایی که در این بیماری غیر معمول عصر دلو وجود دارد، روحیه آنان است. پزشکان و پرستاران و خدمه پزشکی که به کار این کودکان بخصوص رسیدگی می‌کنند، کاملاً تحت تأثیر حالت و روحیه این کودکان قرار دارند، و به هیچ وجه نمی‌توانند احساسات خود را توصیف کنند. این خدمه پزشکی از فقدان هرگونه واکنش منفی نسبت به این پیری زودرس که گریبانگیر این کودکان شده است سخن می‌گویند. روحیه چنین کودکانی همچنان شاد است و هیچ گله و شکایتی از وضعیت خود ندارند. پزشکان معالج این گونه کودکان اظهار داشته‌اند که این بچه‌ها معمولاً بسیار باهوش هستند و بیش از اندازه لبخند می‌زنند. خدمه پزشکی مسئول درمان این بچه‌ها هیچ توضیحی برای وضع آنان ندارند. آنان طوری رفتار می‌کنند که انگار... خوب راستش را بخواهید... مثل قدیسانی کوچک شده (مینیاتوری) هستند.

این مطلب کاملاً قابل درک است. بله، حقیقتاً همین طور هست. زیرا... این کودکان ارواح ارشاد شده و والایی هستند که تصمیم گرفته‌اند با این وضعیت جسمانی به این دنیا بیایند تا از حقیقت بزرگ عصر طلایی دلو، برای حرفه پزشکی و کلیه پزشکان جهان و نیز برای تمامی زنان و مردان جهان خبر آورند. این کودکان مأموریت ویژه‌ای دارند... اما در حال حاضر با شکست روبه رو شده و به کمک و درک و فهم شما نیاز مبرم دارند.

آنان به زمین آمده‌اند تا درس شگفت‌آور و باشکوهی را به زمینیان بیاموزند؛ یعنی نخستین گام جادویی به سمت تحقق یافتن معجزه جاودانگی جسمانی. آنان با کمک جسم مادی خود، در حال اعتراض کردن به قانون قدرتمند ضدیت‌اند. قانونی که دانشمندان زمینی و فیزیکدانها به خوبی از آن آگاهی دارند، و با کمال احترام در برابرش سر فرود می‌آورند، اما بیشتر اوقات قادر به درک آن نمی‌گردند.

این کودکان ظریف و مهربان به دنیا آمده‌اند تا پیامی را برای تمام مسیحیان، یهودیان، بودایی‌ها و خلاصه تمامی مذاهب دنیا، به ارمغان آورند. آنان با حالتی گویا و در عین حال خاموش، به وسیله بدنهای مریض و پیر و

ضعیف خود فریاد می‌کشند: «به ما نگاه کنید! خواهش می‌کنیم! آیا نمی‌بینید؟ ما مدرک زنده و ملموس و انکارناپذیری از قانون ضدیت جاذبه فیزیکی هستیم. نگاه کنید! می‌بینید؟ به اندیشه پردازید! صدای ما را با گوشهای درونی خود بشنوید. ما را با چشم سوم و نیز با چشم و گوش فیزیکی خود ببینید.» آنان با عشق و ایثار می‌گویند: «مرا می‌بینید؟ اگر من بنا به معیارهای اغفال کننده اندازه‌گیری سن با زمان زمینی، نه ساله هستم، با این حال ظاهر انسانی نود ساله را دارم، با همان چهره و حالت و احساس. پس بنا بر قانون ضدیت فیزیکی شما، آیا به همین ترتیب امکان ندارد، شخصی که نود ساله است (آن هم بنا بر تقویم نادرست و غلط زمینی) ظاهر و حالت بچه‌ای نه ساله و نیز همان حال و احساس را داشته باشد؟ یا به هر حال به هر سن و عمری که مایل است برسد؟ اگر ۹ می‌تواند به ۹۰ تبدیل شود، پس ۹۰ هم می‌تواند به ۹ مبدل گردد. اگر امکان دارد هفت به شصت مبدل شود، پس شصت نیز امکان تبدیل شدن به هفده را دارد، آن هم در ابعاد والاتر ریاضی. ما را می‌بینید؟ ما مدرک زنده و قابل لمسی از همین مسئله هستیم. دیگر به چه مدرکی نیاز است وقتی که ما را در برابر دیدگان خود دارید؟ مدرکی که با چشمان باز خود، آن را می‌بینید. شاید اگر چشم سوم خود را باز می‌کردید.

اما آیا علم پزشکی واقعاً به این حرفها گوش می‌دهد و به راستی آنان را می‌بیند؟ خیر. آنان افکار خود را کاملاً متمرکز ساخته‌اند تا این مرض جدید عصر دلو را درمان کنند و پیری زودرس اطفال را بهبود بخشند، یا آن که سعی می‌کنند با تجزیه و تحلیل وضعیت موجود، دریابند چه چیز موجب گشته است که وظایف کالبد فیزیکی دچار اشکال و اختلال شود و این بیماری عجیب و بی‌برو برگرد از این واقعیت است که: جاذبه فیزیکی ممکن است وارونه شود، و دارای قطبهای مخالف است، درست مانند هر چیزی در این دنیا، نظیر سرما و گرما، تاریکی و روشنایی، بالا و پایین، عقب و جلو... و... بنابراین همگی شما! درست گوش دهید و نگاه کنید.

من برای کشیشان و رهبران مذهبی سراسر دنیا پیشنهادی دارم: «به خاطر

«مسیح!» «به خاطر موسی!» «به خاطر بودا!» «به خاطر حضرت محمد (ص)!» «به خاطر کریشنا» و دیگر رسولان پروردگار. این مردم متدین و با ایمان را که میلیون میلیون در سرتاسر جهان به سخنان شما گوش می‌دهند و به شما اعتقاد دارند به نزد این فرزندان مریض عصر جدید دلو راهنمایی کنید و لورد^۱ جدید را به آنها بنمایانید! کاری کنید مردم از این کودکان تشکر کنند، به این سبب که پیام درخشان حقیقت و راستی، سادگی و عشق و معصومیت و جاودانگی را به ارمغان آورده‌اند؛ پیام صلح و آشتی و دوستی که سعی دارند آن را به تمامی ساکنان کره زمین برسانند؛ پیامی که تنها با زجرکشیدن و رنج و سختی شدید، که این کودکان در کمال خوش خلقی و شکیبایی، به جان خریدند و تحمل می‌کنند، امکان دارد به گوش ما مردم برسد. پس ای پرستاران، پزشکان و خدمه بیمارستانها، این را درک کنید که ممکن است، «بی خبر، در حال پذیرایی از فرشتگان درگاه الهی باشید.» آمین.

چند نفر از شما تاکنون به اهمیت فراوان بیمارگونه‌ای که در مجلات و روزنامه‌ها به سن افراد می‌دهند، توجه کرده‌اید؟ من نام این مجلات را نخواهم برد، اما خودتان خواهید فهمید کدام از این روزنامه‌ها و مجلات را می‌گویم.

به نظر می‌رسد ناشران و ویراستاران و نویسندگان مقالات، در این مجلات اگر نتوانند سن و سال اشخاص مورد بحث خود را ذکر کنند، به هیچ

۱. شهر Lourdes در فرانسه (نزدیک شهر پو در قسمت جنوب غربی کشور) مکانی که دختر جوانی در قرن نوزدهم به نام برنادت سوپرو موفق به رویت حضرت مریم مقدس شد. حضرت مریم هفت بار بر او ظاهر شد و از این دختر جوان خواست که کلیسایی بزرگ در آن مکان بسازد و از آب رودخانه‌ای که در آنجا جاری بود برای شفای بیماران جهان استفاده کند. سنت برنادت با کمک مقامات کلیسایی، کلیسای عظیمی در آنجا بنا کرد و آب مقدس لورد سالیانه میلیونها نفر را به عناوین مختلف شفا می‌دهد و علایم معجزات در دهانه غاری که برنادت با حضرت مریم مقدس ملاقات کرده بود، آویزان شده است (مثل چوب افراد افلیج - چوبدست اشخاص نابینا و غیره) کالبد مطهر سنت برنادت کماکان سالم و دست‌نخورده در شهر نور Nevers برای زیارت مسیحیان دنیا، در معرض نمایش قرار دارد. - م.

وجه نمی‌توانند داستان یا مقاله‌ای بنویسند. اهمیت جنون‌آمیز آنان به مسئله سن و سال به این می‌ماند که به شخص هیپنوتیزم شده‌ای تلقین کنیم دستش را در هوا نگه دارد، زیرا از سیمان درست شده است و نمی‌تواند آن را پایین آورد. آن بازو همچنان بالا می‌ماند؛ گویی به راستی از سیمان ساخته شده باشد، تا آن که سرانجام شخص هیپنوتیزم کننده اجازه‌ی پایین آوردن دست را صادر می‌کند.

برای نمونه: هنرپیشه سینما جین مارشال، ۳۲ ساله و شوهرش پیتروماس ۳۱ ساله دیروز با رئیس جمهور امریکا ۷۷ ساله و بانوی اول دولت ۶۹ ساله، در کاخ سفید ناهار صرف کردند. آنان فرزندان خود را نیز به همراه برده بودند: توبی ۱۷ ساله، هلن ۱۲ ساله و دو قلوهای نازنین و دوست‌داشتنی آنان که یکی ۱۶ سال و دیگری ۱۶ سال و پنج دقیقه دارد. یا... نخست‌وزیر آزگود ۷۲ ساله، امروز با رئیس جمهور ژواگو ۷۵ ساله و همسرش السا ۶۸ ساله ملاقات کرد. آنان در ضیافت ناهاری بسیار مجلل شرکت جستند. هنرپیشه مشهور سینما، رابرت همینگوی ۴۷ ساله و کارخانه‌دار بزرگ آنتونی پرلز ۵۱ ساله و قهرمان المپیک هایدی آرمسترانگ ۲۳ ساله که به اتفاق دوست تهیه‌کننده خود هایمی کاستور ۶۴ ساله آمده بود، در بین مهمانان دیده می‌شدند. حال من از شما می‌پرسم: آیا این اطلاعات مهم و ضروری است که هنگام خواندن مطالبی در مورد این اشخاص، مایلید بدانید؟! امیدوارم که پاسختان منفی باشد، وگرنه تصور می‌کنم دچار اشکالات ذهنی هستید. منظورم این است که آخر پناه بر خدا! به ما چه مربوط است که فلان شخص چند ساله است؟! است؟! است!؟

آیا این اشخاص سعی دارند به خوانندگانشان کمک کنند تصویر شخصی را که آنان درباره‌شان می‌نویسند، در ذهن خود مجسم سازند؟ و عقیده دارند که این اعداد و سنهای ذکر شده می‌تواند کمک بزرگی در این مورد باشد؟ پس، آیا بهتر و عاقلانه‌تر نبود به جای نوشتن سن و سال این اشخاص خصوصیات ظاهری آنان را توضیح می‌دادند، و برای مثال می‌نوشتند:

«هنرپیشه سینما، جین مارشال، با قدی برابر ۱۵۵ سانتی متر و وزنی معادل ۵۵ کیلوگرم، به همراه شوهرش پیترتوماس چشم آبی و سیاه‌مو، دیروز در کاخ سفید به همراه رئیس جمهور رونالد ریگان ایرلندی غذا خوردند؛ رئیس جمهور موقه‌های ما که خبرنگاران روزنامه‌ها بارها و بارها سعی کرده‌اند با ادعاهای نادرست خود بقبولانند که موهای او رنگ شده است و حتی تا آن حد پیش رفتند که تکه‌های کوتاه‌شده‌ای از موی او را از روی زمین آرایشگاهی که ریگان برای اصلاح به آنجا رفته بود، به سرقت بردند تا این مطلب را به اثبات برسانند که متأسفانه با شکست رو به رو شدند (البته این خبر برای نمونه، خبری جالب توجه و در ضمن واقعی و مستند است). آقای رئیس جمهور به اتفاق همسرش نانسی چشم آبی متولد تیر، از مهمانان خود پذیرایی کرد. مارشال و توماس، فرزندان خود را نیز به همراه داشتند: توبی متولد دی که دانشجوی حقوق است، هلن دخترشان که در مدرسه پرستاری درس می‌خواند و دوقلوهای دوست داشتنی ماه خردادشان که هر دو ۱۵۵ سانتی متر قد دارند! و تنها فرق میان آن دو، این است که یکی دارای چشمانی قهوه‌ای و دیگری چشمانی به رنگ سبز است.

زبان، بازتاب مطمئنی از برنامه‌ریزی مغزی است. در این باره خوب بیندیشید. سعی کنید نگاهی به آن بیندازید، و به خوبی درباره‌اش بیندیشید. هنگامی که بچه‌ای رفتار و یا واکنشی نشان می‌دهد که معمولاً از افرادی با سن و سال بیشتر انتظار می‌رود، مردم آن بچه را ناز و نوازش می‌کنند. برای بزرگسالان خیلی شایسته و مناسب است که بچه‌ای مثل بزرگترها رفتار کند. آفرین پسر خوب! آفرین دختر خوب! بابا و ماما خیلی به شما افتخار می‌کنند! اما هنگامی که از فردی بزرگسال، و انسانی بالغ، رفتاری بچگانه سر بزند، همه مردم با چهره‌ای عبوس و بالحنی سرزنش‌آمیز می‌گویند: «مناسب سن و سالت رفتار کن!»^۱ در مورد فعل به کار رفته اندکی بیندیشید. Act (ایفا کردن، رفتار کردن، نقش بازی کردن) استفاده معمول این فعل، در این جمله بسیار

۱. "Act Your Age!"

جالب توجه و آشکار کننده است. مناسب سنت رفتار کن با روشنی تمام اعلام می کند شخصی که در اجتماع، رفتاری آزاد و بچگانه دارد، بایستی به هنرپیشه (Actor - Actress) مبدل شود و نقش بازی کند. (شغلی که باید چیزی را به مردم القا کرد و به اصطلاح خیالی و واهی است، مگر نه؟) نقشی که اجتماع از فردی با یک سری خصوصیات مشخص انتظار دارد ایفا کند و آن تصویر مورد نظری را ارائه کند که تهیه کننده و کارگردان (یا همان اجتماع) از او می خواهند. اما این شما هستید که تهیه کننده و کارگردان نمایشنامه زندگیتان می باشید. شما می توانید هر زمان که بخواهید، و بدون پرداخت خسارت، مدیر صحنه و یا کارگردان خود را از کار برکنار کنید. سِسیل بی. دومیل^۱ شما بید! این ترسو را اخراج کنید!

آیا ممکن نیست انسان صرفاً سن خودش را داشته باشد؟ همانی باشد که در نظر دارد؟ بله. آیا انسان باید در واقع نقش بازی کند تا تصویری از خود به نمایش بگذارد که به آن نام تصویر اجتماعی داده اند؟ خیر. مطلبی را بگویم: این ثابت می کند که ضمیر ناخودآگاه آن دسته از کسانی که می گویند مناسب سن و سالت رفتار کن! اساساً و به درستی همان گونه هستند. ضمیر ناخودآگاه می داند چیزی را که از او به صورت دستور خواسته می شود بایستی با تظاهر و ایفا کردن نقش به انجام برساند. حال چه می شود اگر کسی استعداد ایفای نقش نداشته باشد؟ پس چگونه این شخص قادر خواهد شد با ایفای نقش بنابر سن و سالتش رفتار کند؟ بینم برای این هنرنمایی که جایزه ای نمی دهند، نه؟ به هر حال، اگر هم می دادند و اسکار مخصوصی اعطا می کردند، به راستی ارزش آن را داشت، نه؟ اگر واقعاً کتابی موجود بود که با تصاویر و توضیحات کامل یاد می داد چگونه انسان می تواند مناسب سن و سالتش رفتار کند، بی شک آن کتاب در هالیوود، به چاپ می رسید و منتشر می شد!

اجازه دهید اندکی جدی باشیم. این همه رفتار بیمارگونه و ترحم آور،

۱. Cecil B. De Mille، تهیه کننده و فیلمساز مشهور هالیوود که صاحب کمپانی متروگلدوین مایر بود. - م. (متولد مرداد)

مناسب با سن و سال چه معنا و مفهومی دارد؟ این به آن معنا است که دست‌اندرکاران مجلات معتقدند که هر کس تصویر دقیق و روشنی از هر یک از اعداد مرکب در سیستم شمارش سنی در ذهن خود دارد. آیا به جرئت می‌توانم بگویم این تنها افسانه است و بس؟ بله می‌توانم، زیرا به عنوان نمونه (از میان چند صد مثالی که در ذهن دارم) ماه پیش، یک روز با دو نفر که از بصیرت و آگاهی حقیقی، کمترین بهره‌ای نداشتند، و تاجر مآب به نظر می‌رسیدند مشغول صرف ناهار بودم. یکی از آنان از من پرسید که سن وکیل من چقدر است. من پرسیدم: «چند سال دارد؟» و سپس برعکس اعتقادات همیشگیم مبنی بر خودداری از پاسخگویی و بحث در مورد اعداد واهی سن و سال، در حالی که این پرسش مرا غافلگیر کرده بود، پاسخ دادم: «تصور می‌کنم سی و چهار سال داشته باشد.»

یکی از آنان که ظاهراً بسیار جاخورده بود فریاد زد: «سی و چهار!! من حاضرم قسم بخورم دست‌کم سی و هفت سال یا سی و هشت سال داشته باشد!»

دیگر کاسه صبرم لبریز شده بود. از پیشخدمت، مداد و کاغذی خواستم و آنها را به آن دو نفر دادم و گفتم: «ممکن است سه چهره انسان برایم نقاشی کنید که یکی سی و چهار ساله، یکی سی و هفت ساله و یکی سی و هشت ساله باشد؟ من از صمیم قلب مایلم این سیستم و روش را از شما بیاموزم.» آنان چند لحظه با مداد و کاغذ بازی کردند و سپس به من نگریستند و یکی از آن دو از من پرسید: «کدام روش را می‌گویید؟»

گفتم: «روش تفاوت گذاشتن میان سنین سی و چهار و سی و هفت و سی و هشت را می‌گویم. منظورم این است که آیا به راستی چین یا چروکی اضافی در نقطه‌ای از بدن اشخاص ظاهر می‌شود که با خیره شدن به آن می‌توان به سن شخص پی برد؟ این کمک ارزشمندی برای... مثلاً کارآگاهان خصوصی خواهد بود، به ویژه هنگامی که اثر انگشتی در بین نیست و تنها یک تاریخ تولد در اختیار دارند که به آنان کمک می‌کند ثابت کنند مردی که در اتومبیل

ولو قرمز رنگ بوده، به راستی همان مجرمی است که به دنبالش هستند یا خیر.»

آنان دقیقاً نمی دانستند که من شوخی می کنم یا پرسشم جدی است، اما من به راستی جدی بودم. من واقعاً می‌للم به این گونه مسایل پی ببرم. مردم که مثل درختان حلقه‌هایی ندارند که نشان دهندهٔ عمر و سنشان باشد، این طور نیست؟ اگر غیر از این است، پس من به طور حتم در دوران تحصیل در کلاسهای زیست‌شناسی به خواب رفته و درسهایم را به دقت گوش نداده‌ام. من چنین سؤالاتی را از بیش از صدها نفر پرسیده‌ام اما هیچ یک از آنان نتوانسته‌اند پاسخی منطقی بدهند و هرگز نتوانسته‌اند چهره‌هایی نقاشی کنند که سن شخص را معین سازد.

سدیهی است که هر کس می‌تواند در گردونهٔ شانس ترتیب زمانی سرنوشت پیروز شود و میان سن دوازده و یا هشتاد، هر یک را که می‌خواهد برگزیند (یا میان بیست سال و هفتاد سال) البته با فرض این که با انسان فانی بصیری که در راه فناپذیر شدن است (کسی که در درسهای اولیهٔ تجدید حیات سلولی مهارت دارد) سر و کار نداشته باشند. اما... گمراهان امروزی به این گمان و عقیده‌اند که می‌توانند تفاوت میان سن بیست و سه و بیست و شش سال را بگویند، همین طور هم تفاوت میان چهل و چهل و سه سال و نیز شصت و شصت و هفت سال را. آنان به راستی به این مطلب ایمان دارند. آن چه سرگرم کننده است این که هر یک از این حدس‌زنندگان، دارای تصویر مستقل و متفاوتی از هر یک از این اعداد هستند و در عین حال از نقاشی و یا توصیف و تشریح آن عاجز می‌مانند. تصور می‌کنم به این دلیل است که تصاویر آنها بدون وجود یک کلید و کُد رمزار در داخل کامپیوتر مغزی آنان برنامه‌ریزی شده است.

این فصل از کتاب در مورد انهدام عقیدهٔ واهی مرگ پرستی با کمک تنویر افکار و روشن بینی و پی بردن به راز جاودانگی فیزیکی، به وسیلهٔ تجدید حیات سلولی است.

حال تجدید حیات سلولی دقیقاً چیست؟ فقط همین. حیات نو دادن به سلولهای باتری قابل شارژ کالبد فیزیکی شما که آن را معبد روان نیز نامیده‌اند، و در عین حال معبد مادی و متشکل از گوشت و استخوان قسمتهای به همان نسبت نامرئی و حیاتی خود - خودتان است. با تجسم کردن ذهنی آن در مغزتان، درمی‌یابید که این مرحله به رمز ماریچ‌گونه و عروج تفکرات عرفانی وابسته است.

این چرخش ماریچ‌گونه، قاعده کلی و اساسی قوانین طبیعت است و می‌توان آن را در هر جا مشاهده کرد: حالت ماریچ‌گونه صدف، پیچکهایی که به دور حصارها و نرده‌های منازل به حالتی ماریچی رویده‌اند؛ حتی گلها نیز نوعی شکل حلزونی و پیچاپیچ پدید می‌آورند. (برگها در این حالت بخصوص قرار می‌گیرند تا هنگامی که به گونه‌ای معجزه‌آسا، شکوفا می‌شوند.) گیاهان، علفزارها و سبزه‌زارها و گلها با حالت رشدی ماریچ‌گونه از خاک سر بیرون می‌آورند و به ندای بهار گوش می‌دهند. در عین حال در نیروهای بین و یانگ موجود دو علایم شش‌گوش بی‌چینگ نیز، حرکتی دورانی و ماریچی دیده می‌شود.

کاشف ویتامین ث و برنده جایزه نوبل لینوس پلینگ، کشف دیگری نیز کرد که دانشمندان نام آن را مولکولهای ضد هم^۱ نامیده‌اند. پلینگ کشف کرده بود رشته‌هایی که ساختمانبندی مولکول را تشکیل می‌دهند، نقشی ماریچ‌گونه و دورانی دارند و با واحدهای پیوند خورده که طوری به هم متصل می‌شدند که منحنی حلزونی شکلی را به حالت فنی شل شده پدید می‌آوردند. (درست مثل پلکان ماریچی که هر پله آن از نوعی چوب متفاوت ساخته شده باشد.) این واحدهای مولکولی ماده‌ای، نامتقارن هستند، درست مثل یک جفت دستکش یا کفش که دو شکل دارند که تصاویری انعکاسی و آینه مانند از یکدیگر است. تمامی ماریچ‌های دورانی شکل ماده جاندار در یک سمت و مسیر پیچیده‌اند - گرچه همه چیز در جهت معکوس نیز به طور

مساوی عمل می‌کند. این مطلب همان‌گونه که به زودی متوجه خواهیم شد از اهمیت ویژه‌ای برای تجدید حیات سلول برخوردار است. سر لارنس براگ^۱، یکی دیگر از برندگان جایزه نوبل گفته است: «ما همگی از سر بطری‌های به سمت راست، ساخته شده‌ایم.»

چنین به نظر می‌رسد که این منحنی حلزونی شکل مرموز دارای کیفیت ویژه منحصر به خود است. کافی است شما یک سیم مسی را به شکل مارپیچ درآورید که حالتی فنری پیدا کند. متوجه خواهید شد که ناگهان خاصیت‌هایی را دارا می‌شود که قبلاً از آنها بهره‌مند نبوده است. این مارپیچ را اگر به طور مکانیکی مورد استفاده قرار دهید، به چوب و حتی آهن نیز نفوذ می‌کند. وقتی که در شبکه تلویزیونی ان. بی. سی کار می‌کردم، جان نلسون^۲ از آزمایشگاه آر. سی. ای به من گفت که در علم الکترونیک از این منحنی حلزونی برای تغییر دادن امواج رادیویی، به قوه محرک آنی الکتریکی استفاده می‌کنند.

در ضمن، پزشک خانودگیتان می‌تواند به شما بگوید که این حالت مارپیچ در بسیاری از اعضای بدن قابل تشخیص است و خیلی از اعضای بدن با حرکت مارپیچی کار می‌کنند. این دارای معنا و مفهوم عمیقی از این مطلب است که تمامی موجودات کره زمین که با وضعیت جانوران تک سلولی حیات را آغاز می‌کنند و سرانجام به مردان و زنانی مبدل می‌شوند، به طور ناخودآگاه و نامرئی سعی می‌کنند در مسیری مارپیچی قرار بگیرند. شاخ قوچ‌ها حالت مارپیچی دارد (همه شاخ‌ها همین‌گونه است). بندناف نیز حالت منحنی حلزونی دارد. علایم و خطوط انگشت هم مارپیچی است. استخوان بازو و لگن خاصره و غدد مخصوص عرق کردن بدن نیز به این شکل است. این حالت مارپیچ در تقسیم‌بندی‌های سلولی نیز مشاهده می‌شود و حتی در ریاضیات مخصوص ستاره‌شناسی نیز مارپیچی لگاریتمی ظاهر می‌گردد. البته منجمان و ریاضیدانان نیز از لگاریتم استفاده می‌کنند اما آنان ممکن است به اندازه ستاره‌شناسان ماهر در علوم مکتوم، که دارای تمایلات عرفانی و

1. Sir Laurence Bragg

2. John Nelson

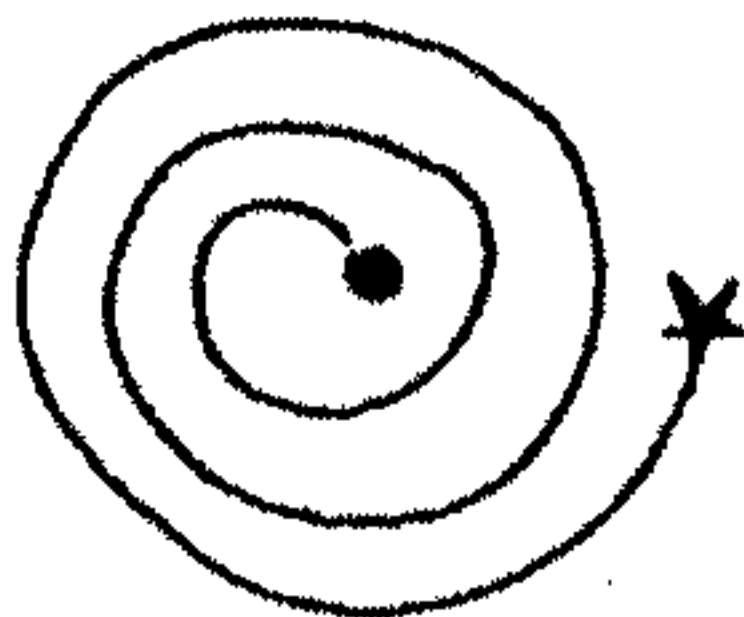
احترامی شدید به درخشندگی و روشن‌سازی غریزه و حس ششم هستند، برخوردار نیستند و حساسیت لازم را ندارند.

لاخوفسکی^۱، در کتاب خود اسرار حیات و هستی از وجه تشابه میان ساختمان ماریپیچی که در تمامی سلولهای زنده وجود دارد، و سیم‌پیچ (کوئل) موجود در مدار الکتریکی، سخن گفته است. البته نیکولا تسلا، با کشف خود در مورد جریان متغیر، از این مطلب اطلاع داشت، حتی در دوران کودکی. لاکخوفسکی عقیده دارد همان‌طور که در مدار نوسان‌ساز الکتریکی، تشعشعات با عملکرد یک سیم‌پیچ پخش می‌شود، و منجر به افزایش قابلیت آن می‌گردد، به همان ترتیب، در یک سلول زنده نیز تشعشعات، به همین‌گونه پخش می‌شود.

حال بیابید و در سفری عروج‌کننده و ماریپیچی برگردیم به گفته مهمی که در چند صفحه پیش ذکر کردم. من گفتم که تمامی ماریپیچ‌های ماده زنده، در یک سمت و جهت می‌چرخند، گرچه همه چیز در جهت معکوس نیز به طور مساوی عمل می‌کند.

با وضوح به خاطر می‌آورم که جان نلسون در کافه تریای ان بی. سی. به من گفت: «به دلیل کاربرد این فنر ماریپیچی برای تغییر دادن امواج رادیویی به نوسانهای الکتریکی، بدیهی است قابلیت حرکت از یک سطح به سطح دیگر و یا از یک ارتعاش به ارتعاشی دیگر وجود دارد.»

در این جا، شکل ساده‌ای می‌کشم تا به شما کمک کند از معمای ماریپیچی سردرآورید و پی ببرید چگونه به مسئله تجدید حیات سلول مرتبط می‌شود.



آیا آن ستاره کوچک را می بینید؟ این ستاره نشان دهنده آغاز زندگی جسمانی شما است، از این رو شروع زندگی هر یک از سلولهای بدنتان به شمار می آید، در حالی که حرکتی دَوْرانی و مارپیچی به سمت راست انجام می دهد، یعنی مسیری که مغز برنامه ریزی شده شما از مسئله پیری و کهولت و مرگ (از نظر مادی) انتظار دارد به آن سو حرکت کند و در این کار، جاذبه فیزیکی با مشارکت جاذبه ذهنی، آن را یاری می دهد.

حال، آیا می توانید نقطه سیاه را ببینید؟ این نقطه نشان دهنده آن است که سلولهای شما در حال حاضر که سرگرم خواندن این کلمات هستید، در کدام مرحله از مسافرت مارپیچی خود قرار دارد. مهم نیست نوزده سال داشته باشید یا نود سال و یا حتی بیشتر. (هر قدر چرخش مارپیچی شما زیادتر باشد، عدد واهی زمانیتان بالاتر است.)

دوباره به نقطه سیاه چشم بدوزید. تجسم کنید که سرگرم نگاه کردن به نقطه سیاه رنگ یک سلولهای موجود در بدنتان هستید. سپس به طور جدی و روشن از جاذبه ذهنی خود استفاده کنید تا شاهد چرخش مارپیچی آن در قسمت معکوس بشوید. آن را ترسیم کنید و به عقب برگردید، البته نه تا ستاره کوچک (زیرا به طور حتم مایل نیستید به دوران نوزادی و اتاق زایمان برگردید، مگر نه؟) بلکه در هر نقطه ای که مایلید بایستید، البته به این شرط که در هر قسمتی که ایستاده اید، به خوبی آگاه باشید که در کدامین سال و سن زمان واهی که نشانه آن است، و تصویر حاضر و فعلی آن در ذهن شما است، قرار دارید. سپس به خود دستور دهید و شدیداً بخواهید که در هر کجا که مایلید متوقف شود. مگر آن که مجدداً برای هر یک از سلولهای زنده موجود در بدنتان فرمان جدیدی صادر کنید. در این باره، فکر نکنید، این کار را انجام دهید!

شما مرحله تجدید حیات سلولی خود را آغاز کرده اید. این سه گفته را با صدای بلند آن قدر تکرار کنید تا به ذهنتان سپرده شود.

«تمامی چرخش های مارپیچی ماده های زنده به دور مسیری مشابه است،

گرچه همه چیز می‌تواند به همان میزان، در جهت و مسیر مخالف نیز به حرکت درآید.»

لینوس پلینگ

«ما همگی از سر بطری‌های به سمت راست ساخته شده‌ایم.»

سر لارنس براگ

«از آنجا که این فنر ماریچی برای تغییر دادن امواج رادیویی به نوسانهای الکتریکی مورد استفاده قرار می‌گیرد، بدیهی است که این قابلیت وجود دارد که از یک سطح به سطحی دیگر برود و یا از ارتعاشی به ارتعاشی دیگر به حرکت درآید.»

جان نلسون

به تجسم کردن ادامه دهید و جملات بالا را با صدای بلند بر زبان آورید. سرانجام مغز خواب‌آلود و گیج و اشتباه برنامه‌ریزی شده‌تان، آنها را ضبط، و خود را از نو برنامه‌ریزی خواهد کرد. باور کنید به راستی تغییر برنامه خواهد داد.

با وجود تمام نقاط کوری که در بخش‌های قبلی کتاب از آنها سخن گفتم، علم و دانش پزشکی هنوز هم موفق می‌شود گهگاه به کشفیات شگفت‌آوری دست بزند. یکی از آنها، کشف این مطلب است که هر سلول موجود در بدن انسان، در هر دوره هفت ساله خود را جایگزین می‌کند. به جز سلولهای مغزی، که این استثنایی بسیار مهم است که بایستی آن را به خاطر بسپارید. (الکل، سلولهای مغزی را از بین می‌برد، با وجود آن که بیش از ۴۲ میلیارد سلول دارید، برای مبدل کردن خود به چیزی که مایلید و انجام برخی کارهای جادویی و سحرآمیز، لازم است خود را سالم نگه دارید و تا آنجا که می‌توانید سلولهای مغزیتان را از بین نبرید.)

در ضمن، درباره این دوره هفت ساله بیندیشید. در بدن شما، البته به جز مغزتان، یک تار مو، یک ناخن انگشت دست یا پا نیست که هفت سال پیش در بدنتان وجود داشته است. منظورم تار مو یا ناخنی است که در حال حاضر

دارید.

هفت سال پیش ناخن و تارموهای دیگری داشتید. بنابراین از نظر سلولی، شما هر هفت سال یک بار، شخص جدیدی می شوید که این محاسبه از بدو تولد شما آغاز می گردد. اگر یکی از اعضای بدنتان دارای مرض یا اختلالی باشد، این ناراحتی همچنان باقی می ماند (مگر آن که آن را بهبود بخشید و یا خودتان آن را معالجه کنید و از بین ببرید.) اما سلولهایی که اعضای مورد نظر را تشکیل داده اند، کاملاً جدید خواهند بود.

در ضمن، بسیاری انسانها (در کشور روسیه و بعضی جاهای دیگر) پیدا شده اند که دارای ریشه هایی برای رشد کامل دندانهای نو، برای سومین و حتی چهارمین بار هستند! انسانهای معمولی تنها دو مرحله دارند: دندانهای شیری و دندانهای بلوغ. متأسفانه این ریشه های اضافی آن قدر فرصت رشد پیدا نمی کنند که به دندان مبدل شوند، زیرا انگیزه مردن، باتریهای بدن را خالی می کند و آن را از بین می برد، پیش از آن که آن دندانها خودی نشان دهد. عجب حیف است! بدیهی است که بدن شما می تواند تا ابد ریشه هایی برای هر دست از دندانهای تازه ای که به آن نیاز داشته باشید، تولید کند و همین مسئله می تواند شما را، هنگامی که به جاودانگی دست یافتید، از پرداختن صورت حسابهای کلان به دندانپزشکان معاف بدارد.

به چه دلیل بدن شما تمامی این کارها را انجام می دهد؟ انگیزه زندگی کردن است، که نومیدانه سعی دارد شما را زنده نگه دارد و این امکان را به شما می دهد که در هر هفت سال یک بار جاودانگی خود را از نو آغاز کنید. انگیزه زیستن چنان قدرتمند است و در هر مرد و زن چنان شوری می آفریند که تصور می کنید دستیابی به آن امری سهل و ساده است. البته چنین چیزی امکان داشت به راستی وجود داشته باشد، چنانچه جاذبه فیزیکی و جاذبه ذهنی دست به دست یکدیگر نمی دادند تا کوششهای پی در پی شما را برای جاودانه شدن از بین ببرند و مغلوب کنند.

چه تفاوتی بین سلولهای پیر که در چرخش سمت راست خود به سوی

پایان حرکت کرده‌اند، و سلولهای جدید، از نظر مرحله معکوس شدن سلولی که پیش از این درباره‌اش بحث کردیم، وجود دارد؟ راستش را بخواهید تفاوت چندانی با همدیگر ندارند. همچنان که شما چرخش مارپیچی هر یک از سلولهای موجود در بدنتان را به تدریج معکوس می‌کنید و در هر نقطه‌ای، تصویر زمانی سن بین نقطه سیاه‌رنگ و ستاره کوچکی که در شکل چند صفحه قبل وجود دارد، متوقف می‌شوید، هیچ سلول جدیدی نیاز به جایگزینی سلولی که به این‌گونه شارژ شده و تجدید حیات پیدا کرده است، نخواهد داشت. تنها دلیل برای جایگزینی سلولی این است که کشش جاذبه دو برابر شما باعث فرسودگی سلولها می‌گردد. در نتیجه، احتیاجی به تعداد بیشتر آنها پیدا نخواهید کرد، زیرا می‌توانید سلولهایی را که قبلاً داشتید، بی‌هیچ عیبی حفظ کنید. آن هم در شرایط عالی.

آیا آن چه گفتم ذهن شما را روشن کرد؟ باید کرده باشد زیرا به این معنا است که تمام سلولها به دلیل وجود مسئله اغفال‌کننده و واهی زمان، چرخش مارپیچی دارند. سلولهای شما، زمانی که بدنتان بر روی زمینی با دو خورشید قرار داشت، به این حالت نمی‌چرخیدید (تا جاذبه پدید آید). گیاهان و گلها نیز این‌گونه چرخشی نداشتند. آنها صرفاً موجود بودند، همین و بس. آن چه سبب می‌شود آنها خود را از زیرزمین سفت و سخت با این حرکت مارپیچی و دورانی به بیرون بکشند، نشان دادن انگیزه زندگی آنها است، به تقلید از انگیزه بدن شما برای زیستن. پس از آن که پی بردید زمان شیاد و فریبکار اصلی است، سلولهای بدنتان دیگر به حرکت مارپیچی خود ادامه نخواهد داد و نیازمند معکوس شدن است. گرچه شکل عمومی آنها همچنان مارپیچی باقی خواهد ماند، و مظهر و نمادی از دایره مارپیچ ابدیت خواهد بود.

تا زمانی که دوره تجدید حیات سلولی شما کامل شود و در مدتی که هنوز در حین پیشرفت تدریجی خود است، هر بار که سلول جدیدی را مجسم می‌کنید، آن را درست در محلی متوقف سازید (از لحاظ تجسم ذهنی) که در

روی تصویر حلقهٔ ماریچی به سلولهای کهنه و پیرتان دستور توقف داده بودید، در حالی که در جهت معکوس در چرخش‌اند. لازم نیست شما به کمک یک چرتکهٔ چینی، از مقدار و تعداد سلولهای قدیمی و جدید خود اطلاع داشته باشید. تنها فرمان دوگانه را برای هر دو نوع سلولها صادر کنید، بدنتان به بقیهٔ جزئیات رسیدگی خواهد کرد. مقرر کنید که فکر و ذهن قدرتمندتان، کامپیوتر مغز شما را با این دستور، برنامه‌ریزی کند، سپس به عقل و درایت بدنتان برای انجام دادن کارها بر طبق برنامه، اعتماد کنید.

خب... آیا به نظرتان شگفت‌آور نیست که سلولهای مغزیتان نیازی به جایگزین شدن در هر هفت سال یک‌بار ندارند و نمی‌میرند (مگر آن که شما خودتان آنها را به کشتن بدهید)؟ اکنون آیا درک می‌کنید که به چه دلیل این قدر سلول مغزی دارید و چرا هنوز حتی از نود درصد آنها نیز استفاده نکرده‌اید؟ به این سلولها هنگامی نیاز خواهید داشت که تجدید حیات سلولی به صورت قانونی انکارناپذیر به اجرا درآید، تا آن که به جاودانگی دست یابید. دلیل خوبی برای وجود این ذره‌های ریز اضافی در کامپیوتر مغز شما وجود دارد، که در انتظار فعال شدن برای انجام دادن وظیفهٔ مهم و اساسی حیات ابدی‌اند. در زیر، یازده مرحلهٔ اولیه در راه رسیدن به جاودانگی جسمانی نوشته شده است. هنگامی که بر این یازده مرحله، تسلط یافتید، تجدید حیات سلولی شما آغاز گردیده است و شما قادر خواهید بود بقیهٔ راه را به تنهایی بروید و به وسیلهٔ باطن رفیعتان هدایت شوید.

۱ - حقیقت را بدانید. امیدوار نباشید که راست باشد. ایمان نداشته باشید که حقیقت است و باور نکنید که حقیقت است. بدانید که حقیقت است. قابلیت شما برای رسیدن به جاودانگی جسمانی واقعی است. شما از هم‌اکنون صاحب این قدرت و قابلیت هستید. این دشوارترین مرحله‌ای است که باید بر آن مسلط شوید، و در عین حال الزامی‌ترین این مراحل به شمار می‌آید. بدون این قابلیت، بقیهٔ مراحل مفهومی برایتان نخواهند داشت و به هیچ چیز نخواهید رسید.

این را از حالا بدانید

آن وقت است که پیروز خواهید شد

۲ - چرخش سلولهای بدنتان را در جهت معکوس چرخش قبلی خود مجسم کنید و با صدای بلند پی‌درپی بگویید: من ابدی هستم و اکنون مقرر می‌کنم که بدنم این را نشان دهد. این کار را در هر صبح و شب از زندگی ابدیتان تکرار کنید. برای تقویت و کمک کردن به مراحل تجدید حیات سلولی خود روزانه ۱۰۰۰ میلی‌گرم Paba (پارا - آمینو - اسید بنزوئیک)، ۵۰۰۰ میلی‌گرم ویتامین ث و ۲۰۰۰ میلی‌گرم ویتامین ای (i) (آلفاتوکوفرال) به مصرف برسانید. کرمهای مرطوب‌کننده به تمامی سطح بدنتان بمالید و تنها به این اکتفا نکنید که صورتتان را با آن مرطوب نگه دارید. به مقدار فراوان هوای آزاد تنفس کنید، به ویژه در هنگام خواب. به جای استفاده از وسایل نقلیه عمومی مثل اتوبوس، قطار، مترو، تاکسی، و غیره، سعی کنید تا می‌توانید راه بروید. در روز دست‌کم دو لیوان بزرگ آب‌انگور تازه بنوشید (که با مواد شیمیایی شیرین نشده باشد). آب‌انگور سرخ، مزه و طعم بهتری دارد و اشخاص چاق به آن نیازمندند، اما آب‌انگور سیاه نیز به همان اندازه مؤثر است. خوردن انگور عالی است، اما باز هم هر روز به نوشیدن دو لیوان آب‌انگور نیاز دارید. تفاوت پدید آمده را در عرض یک هفته در پوست صورت خود مشاهده خواهید کرد. سعی کنید بین دو تا چهار لیوان بنوشید. مرحله ۲، شامل تمامی کارهای بهداشتی مورد نیاز است. در ضمن، ویتامین ب - ۱۲ و ب کمپلکس نیز می‌تواند به شما در رسیدن به جاودانگی جسمانی یاری دهد.

۳ - از روشن بینی و تنویر افکار جدیدتان احساس شرمندگی نکنید. با هر شخصی که رو به رو می‌شوید از قبیل دوستان، اقوام و خویشان، همکاران کاری و غیره، از این موضوع سخن بگویید و تمسخر و حالت استهزاآمیز آنان را نادیده بگیرید. از میان هر ده نفری که شما را مسخره کنند، دست‌کم یک یا دو نفر پیدا خواهند شد که گفته‌هایتان را می‌پذیرند. آن وقت هنگامی که به

پانصد یا شش صد سالگی رسیدید، و همچنان جوان مانند، شمار افرادی که دور و برتان هستند، و با شما رفاقت دارند، بسیار محدود و اندک خواهد بود!

۴ - چنانچه زن هستید، وقتی که برای نخستین بار و یا بار دوم باردار شدید، سعی کنید به محلی بروید که بتوانید نوزادتان را در زیر آب به دنیا آورید تا از بروز شوک زایمان که به اختلالات دایم تنفسی منجر می شود اجتناب ورزید. بسیاری افراد در اطرافتان پیدا می شوند که می توانند این کار را بکنند و یا قادر به کمک کردن به شما هستند تا به این مطلب پی ببرید. به دنبال این اشخاص بگردید. اگر هم مرد هستید، سعی کنید به همسرتان در این کار هوشمندانه یاری دهید^۱.

۵ - از نوشیدن مشروبات الکلی دست بردارید. همین طور هم از استفاده از هرگونه مواد مخدر توهم زا. باید اضافه کنم همین که احساس کردید خطری جدی برای شما ندارد، از کشیدن سیگار نیز دست بردارید. به جای سیگار کشیدن از چیز دیگری استفاده کنید. مثل استشمام گلهای معطر و خوشبو... دوست داشتن دیگران... گوش دادن به سنفونی های کلاسیک... انجام دادن بعضی کارهای شگفت آور و ناچیز برای دیگران که رنگ و بویی از معجزه برایشان خواهد داشت (اشخاصی که به کمک شما نیاز دارند)... شناکردن و آواز خواندن... دوش گرفتن و خلاصه بازی با حیوان خانگی و دویدن با آن در پارکها.

۶ - از داشتن روابط جنسی ممنوع خودداری کنید. زنا و کارهای دور از عفت، روان شما را دچار اختلال می کند. از کارهای غیرطبیعی جنسی اجتناب ورزید و در ضمن تظاهر نکنید که منظور مرا نمی فهمید. هرگونه رفتاری که مخالف قوانین طبیعت باشد، دشمن مراحل طبیعی جاودانگی جسمانی

۱. از آنجا که بعضی از پیشنهادات نویسنده با فرهنگ غرب و امکانات بهداشتی / بیمارستانی آن ممالک سازگاری دارد، توصیه می شود از به اجرا گذاشتن مو به موی برخی از دستورات نویسنده جداً خودداری فرمایید و تنها به این اکتفا کنید که از دستورات بی خطر و در نهایت، مربوط به بهداشت غذایی پیروی کنید و کماکان با آداب و سنن موجود در مملکت عزیزمان به انجام کارهایتان پردازید. - م.

است. از دیدن تصاویر و مجلات و فیلمهای وقیح و زننده به طور جدی پرهیزید. این‌گونه اعمال تصاویری را پدید می‌آورد که سد راه کشف نیمه دوقلوی وجودتان، به کمک قانون جاذبه مغناطیسی می‌شود. در ضمن شما تا با نیمه دیگر روحتان، یعنی خود - خودتان پیوندی ایجاد نکرده باشید، قادر نخواهید بود کاملاً و مطلقاً جاودانه شوید. تنها تصمیم گرفتن برای جاودانه شدن، خود ضمانتی است که قول می‌دهد شما در مقطعی از زمان و در مسیری که سرگرم پیمودن آن هستید، یکدیگر را بیابید. مگر این همان چیزی نیست که تمام مدت عمرتان در جستجویش بودید و قلبتان در شوق به دست آوردن آن، می‌تپیده است؟ با حقیقت رو به رو شوید گرچه تعداد دوستانی که ممکن است داشته باشید - یا دارید - فراوان است، همچنان تو خالی هستید، تنها و بیکس، و تا ابد نیز همین‌طور خواهید بود، مگر آن که این معجزه ظاهر شود. چنانچه در گذشته، از نظر جنسی، رفتاری نادرست داشته‌اید، سعی کنید خود را به طور کلی ببخشید و گرد آن کارها نگردید. جایگاه اعتراف و بخشش اصلی در درون خود انسان است، نه جای دیگر.

۷ - همچنین دشمنان خود را ببخشید: «به آنان که آزارت داده و انواع بدیها را در حقت روا داشته و پشت سرت سخنان نادرست گفته‌اند، خوبی و نیکی کن.» مهربانی کردن به اشخاص، و خوب بودن با کسانی که با شما خوب و مهربان هستند، موجب حرکت معکوس ماریچی سلولهای بدتان نخواهد شد، بلکه مهرورزیدن به آنان که شما را آزرده‌اند، چنین نتیجه‌ای دارد و راه رسیدن به جاودانگی جسمانی را برایتان هموار می‌سازد. نیمی از مال و اندوخته‌های خود را به تساوی بین دوستانتان و غریبه‌ها تقسیم کنید. بخش‌های اولیه این کتاب را بخوانید، به طوری که تمامی مطالب آن به ذهنتان سپرده شود، سپس بنابه توصیه‌های آن عمل کنید. اندرزه‌های داده شده در این بخشها از خود من نیست، بلکه افرادی آنها را گفته‌اند که میلیونها سال نوری از من و شما جلوتر هستند و به آگاهی حقیقی رسیده‌اند. از وابستگی‌های مادی خود دست بردارید. خود را از علایقی که دارید آزاد سازید. بخشنده و

کریم باشید و وقت و پول خود را با دست و دلبازی تمام در اختیار دیگران قرار دهید.

۸- هرگونه هراس از همه جنبه‌های زندگی را با اطمینان و تحکم، و برای همیشه از خود دور سازید. مثل ترس از پرواز، ترس از تصادم، ترس از فقر، ترس از تنهایی، و غیره و خلاصه ترس از هر چیزی، همچنین ترس از آیندهٔ دوستان و آشنایان و عزیزانی که بیمارند. هر لحظه احتمال ندهید که خواهند مُرد. دست از تفکر در مورد مرگ خود یا عزیزانتان بردارید و نگران نباشید.

۹- سعی کنید به تدریج و بنابه توصیه‌های بخش روزی یک سیب گیاهخوار شوید. به هیچ دلیلی، سایر موجودات زنده را به قتل نرسانید. شکارچیان و ماهیگیران نمی‌توانند به جاودانگی دست یابند، و ابداً کاندیدای مناسبی محسوب نمی‌شوند. من حقیقتاً از این بابت ناراحت و متأسفم، زیرا بعضی از عزیزترین و آگاه‌ترین دوستانم مردان یا زنانی ماهیگیر هستند که تنها عیبتان همین است. عیبی که موجب عقب افتادن آنان می‌شود. تکرار می‌کنم، هیچ موجود زنده‌ای را نکشید. اگر مجبور هستید، کاراته و یا سایر فنون دفاعی را بیاموزید، اما کسی را نکشید. شما نبایستی حق انتخاب و آزادی عمل شخص یا موجود زنده‌ای را برای زیستن و یا برعکس برای مردن، از او بگیرید. نکشتنها به قدری حیاتی و اساسی است که حتی ذکر آن نیز لزومی ندارد. چنانچه قبلاً کس و یا کسانی را بر حسب وظیفه و با عقیدهٔ اشتباه ملی‌گرایی و وطن‌پرستی کشته‌اید، نخست خود را ببخشید و پس از توبه خود را تطهیر کنید. در دنیا واقعاً هیچ دلیلی واقعی وجود ندارد که انسان چیزی و یا کسی را به قتل برساند. همیشه راهی برای رهایی از وضعیتی خطرناک یافت می‌شود، در جایی که خطر به قتل رسیدن شما و یا دیگری وجود دارد، آن هم بدون اجبار به کشتن حمله‌کننده. همیشه برای اجتناب از مرگ شخصی، بدون کشتن شخصی دیگر راهی وجود دارد. زخمی کردن و وارد آوردن جراحت به یک بازو، دست، پا، ممکن است مطلوب نباشد، اما بهتر از کشتن است.

۱۰ - هفته‌ای یک بار روزه بگیرید، و سالی یک هفته روزه را فراموش نکنید. شما فقط اجازه دارید، آب میوه بنوشید و پس از مدتی، هنگامی که به آن عادت کردید تنها آب خالص آبشارها (آب معدنی) را بنوشید. نه آب میوه. سعی کنید هر ماه یک هفته به این ترتیب روزه بگیرید. این کار موجب پاکی ذهن و جسم شما می‌شود. حضرت عیسی نیز روزه می‌گرفت و کافی است به معجزاتی که انجام داد بنگرید. همین‌طور هم قدیس سن فرانسوا؛ او قادر بود با حیوانات و پرندگان و گرگها به زبان خودشان حرف بزند.

۱۱ - عدد ۱۱ عددی اعظم در علم اعداد به شمار می‌آید. بنابراین شایسته است که برای یازدهمین مرحله دستیابی به جاودانگی جسمانی (که مترادف است با تبدیل شدن به مرشد و استاد) از این شماره استفاده کنیم، البته نه به سبب طرح‌ریزی شخصی خود من، بلکه به وسیله هماهنگی‌ها و تطابق زمانی عالم هستی. مهم نیست شما که این مطالب را می‌خوانید، چهارده سال داشته باشید یا چهل سال. (و یا حتی هشتاد و نود سال.) این را به ذهن بسپارید، حتی اگر نوجوان هستید سعی کنید آن چه گفته شد به ذهن بسپارید. این کار برای هر کسی که میل وافری به انجام دادن مراحل تجدید حیات سلولی دارد و نیز به پیشگیری از پیری و غلبه بر مرگ اهمیت می‌دهد، بسیار ارزشمند است.

تا این جا آیا متوجه شدید که مرحله بسیار مهم برای رسیدن به جاودانگی دانستن این حقیقت است که در واقع هیچ وقت و زمانی وجود ندارد؟ آیا دریافته‌اید که عقیده اشتباه شما نسبت به قدرت زمان است که موجب توقف و پیشگیری تجدید حیات سلولی می‌گردد؟ آیا پی برده‌اید که زمان دشمن سرسخت شما است، و این که اگر کوچکترین اهمیتی به آن بدهید و حتی برای لحظه‌ای در ذهنتان جای گیرد، هرگز قادر به رسیدن به جاودانگی نخواهید شد و سلولهای شما قابلیت تجدید حیات را نخواهند داشت؟ بسیار خوب. حال واژه Retirement (بازنشستگی) را در نظر بگیرید. لگزیگرام آن لغت Re - Time می‌شود (به معنی وقت دوباره) و در فرهنگ لغات وبستر

لغت RE این معنی را می‌دهد: «چیزی که مجدداً ظاهر شود... تجدید و تمدید.» و این درست همان چیزی است که هنگام بازنشستگی اتفاق می‌افتد، چه دلیل آن این باشد که کارفرمای شما قوانین احمقانه‌ای را در مورد سن اجباری بازنشستگی دارد، و یا به این سبب که خود شما عقیده دارید با رسیدن به سن مطلوب و الزامی زمان واهی، بازنشستگی امری بجا است. به عبارت بهتر، هنگامی که شما بازنشستگی را قبول می‌کنید، زمان بار دیگر برایتان ظاهر می‌گردد. دوباره باز می‌گردد تا بر شما غلبه و تسلط داشته باشد. بنابراین، بازنشستگی قویترین تأثیر را در فرار رسیدن پیری غیر ضروری و حتی مرگ دارد.

بازنشستگی اشتباهی عظیم است. هرگاه مایلید استراحتی به خود بدهید و یا به سفر بروید، یک یا دو سال مرخصی بگیرید، اما هر بار بیش از این مدت نباشد. بازنشسته شدن برای همیشه، بی‌تردید قاتلی است مرگ‌آفرین. این کار درست مانند آن که شخصی تیری به سمت شما شلیک کند، سبب مرگتان می‌گردد. تنها تفاوت آن این است که بازنشستگی مدت زمان بیشتری می‌برد... این کار موجب می‌شود انگیزه زیستن در شما کاملاً از بین برود.

بازنشستگی از دو چیز سرچشمه می‌گیرد: تنبلی شدید و نیز ترس و وحشتی بیش از اندازه، گذراندن روزها به سستی و تن‌پروری رؤیایی نادرست است، روزهایی که انسان هیچ کاری برای انجام دادن نداشته باشد و تنها به خوردن و خوابیدن و بازی کردن پردازد. این نیز ترسی واهی و نابجا است که تصور کنید برای انجام دادن هر کاری دیگر خیلی پیر شده‌اید. و به درد هیچ کاری نمی‌خورید، و این که فقط چند سال دیگر فرصت زندگی دارید و مجبور نیستید بقیه عمر را کاری انجام دهید که نتوانید از زندگی لذت کافی ببرید.

بازنشستگی موجب نمی‌شود که حداکثر استفاده را از هیچ چیز نکنید، سبب می‌شود که از همه چیز بدترین بهره را ببرید.

آن چه موجب می‌شود عصاره انگیزه‌های زیستن شما همچون آب جریان

یابد، آن چه سبب می‌گردد ذهن و فکر شما به طور مداوم نیرو بگیرد و تازه شود، همانا کاری است که بدان اشتغال دارید، و نیز این فکر که دنیا هنوز به شما نیاز دارد، بیش از پیش.

اگر هنوز بازنشسته نشده‌اید، این کار را نکنید. اگر مایلید چند سال مرخصی بگیرید، و هر قدر دوست دارید وقتتان را به تفریح و مسافرت و غیره بگذرانید، اما دوباره به سر کارتان بازگردید، کاری که سال به سال در انجام دادنش ماهرتر می‌شوید، به ویژه هنگامی که به جاودانگی جسمانی دست یابید. در حرفه‌ای هم که خودتان آقای خودتان هستید، و برای خودتان کار می‌کنید، جای ناراحتی نیست زیرا تصمیم گیرنده شما هستید. از این بابت خیلی خوشحال باشید و قدر آن را بدانید. اگر برای کارفرمایی کار می‌کنید که اصرار دارد بازنشسته شوید، این کار را انجام دهید، اما بی‌درنگ شغل دیگری انتخاب کنید و یا در جای دیگری مشغول به کار شوید. می‌گویید که این کار برای سن و سال شما غیرممکن است؟ بله امکان دارد به اندازه زمانی که بیست و یک سال بیشتر نداشتید آسان نباشد، اما اگر سعی کنید، از نتایج به دست آمده دچار حیرت و شگفتی خواهید شد.

اگر شما بی‌ریا و با جدیت تلاش به خرج دادید، اما نتوانستید کاری شایسته بیابید، پس حرفه جدیدی برای خود بیافرینید. هزاران کار و طرح جدید در این جهان وجود دارد که البته قصد ندارم فهرست طولانی آنها را در اینجا بنویسم! از نیروی تخیل خود کمک بگیرید. این نیرو در چنین اوقاتی به درد می‌خورد! در ضمن سعی کنید مشاور خود و دیگران شوید. علم و خرد شما مورد نیاز سایر انسانها است. چند سالی نمی‌گذرد که دوباره در دریای حرفه و کار غوطه‌ور می‌شوید، زیرا جاودانگی جسمانی که حتی پیش از انتشار این کتاب به گونه‌ای مبهم در ذهن مردم راه یافته بود، به تدریج پایه‌های محکمتری پیدا خواهد کرد. خودتان خواهید دید. به هر جهت، از گفتن حقیقت در مورد سنتان (و یا برعکس با دروغ گفتن به گونه‌ای شرافتمندانه در مورد سن واقعی خود) نترسید. مردم پس از مدتی باور خواهند کرد و آن را با

ظاهر جسمانی شما، متفاوت نخواهند یافت، و سنی را که به مردم اظهار داشته‌اید، کم‌کم جسماً به دست خواهید آورد.

شما برای به دست آوردن کار و شغل خوب، به گواهی تولد نیازی ندارید، به ویژه برای آغاز حرفه‌ای جدید. از آن چه به بازنشستگی مربوط می‌شود، مانند مکانهای ویژه بازنشستگان همچون زهر یا طاعون مرگ آفرین پرهیزید، چون در واقع همان خاصیت را داراست و دقیقاً به منزله زندان برای شما خواهد بود.

من سالها سعی کردم فردی بازنشسته را که به من بسیار نزدیک و برایم بسیار عزیز است و عمیقاً دوستش دارم، متقاعد سازم که بازنشستگی خود، و همین‌طور هم رفتن به مکانهای مخصوص اشخاص بازنشسته را از سر بیرون کند و از این کار دست بردارد. زیرا این خود نوعی طلب مرگ است. اما این شخص حاضر به شنیدن سخنان من نبود و نیست. من انجام دادن کارهایی را به وی پیشنهاد کردم که می‌دانستم با شایستگی و به نحو احسن از عهده‌اش برمی‌آید، حتی بهتر از اشخاصی که به ظاهر نصف سن او را داشتند. اما او مدام می‌گفت: «من پیرتر از اینها هستم. نمی‌توانم آن کار را انجام دهم. ای بابا! آیا می‌دانی من چند سال دارم؟!»

مردان و زنانی که سن بخصوصی دارند، عاشق پرسیدن این سؤال هستند. آنان از این پرسش لذت می‌برند و طوری با آن برخورد می‌کنند که انگار نشان لیاقت برسینه زده‌اند. این‌طور نیست! این نشان بی‌آبرویی و بی‌لیاقتی است. تسلیم شدن بی‌دفاع به دروغهای برنامه‌ریزی شده به وسیله اشخاص طالب مرگ. در عین حال، در گفته‌های آنان شوقی نهفته است به این مفهوم: «آیا شگفت‌آور نیست که این همه عمر کرده و هنوز هم زنده‌ام؟!» چنین پدیده‌ای هنگامی خارق‌العاده می‌تواند جلوه کند که علاوه بر سنی که دارید، هزاران سال عمر کنید.

شخصی که در موردش صحبت کردم، بدون تردید این کتاب را می‌خواند و من امیدوارم پیام این بخش از آن را به خوبی درک کند این آخرین تیری

است که من در اختیار داشتم. او و زنی که همان اندازه دوستش دارم و عزیزش می‌شمارم، ظاهر و رفتاری دارند تقریباً سی سال جوانتر از سن واقعیشان، و حتی نحوه اندیشیدن آنان نیز سی سال جوانتر است. سبب این امر آن است که من این را خواسته و مقرر کرده‌ام. (هر روز از خواب برخیزند، خود را در آینه ببینند و فعال شوند و دارای تحرک لازم باشند.) این کار را برای زن عزیز و دوست داشتنی دیگری نیز کرده‌ام. زنی که تنها به نیمی از این پیام نیازمند است زیرا این خانم همیشه از درون، به گفته‌های این بخش از کتاب اعتقاد داشته است و دارد، اما ترس او از این است که با بر زبان آوردن این مطالب، مردم او را دیوانه بپندارند. این زن در ماه اسفند به دنیا آمده و پیام من به او این است: معطل نکن، این حقایق را بگو. وقتش فرا رسیده است. هیچ کس به تو نخواهد خندید. مأموریت کتاب حاضر این است که مردم را برای معجزه‌ای که تو در تمام مدت عمر در درونت با آن آشنا بوده‌ای، آماده کند. و کتاب حاضر، وظیفه خود را به انجام خواهد رساند. هیچ کس قادر به ریشه کن کردن آن نخواهد بود، زیرا پروردگار ما، از دیرباز آن را مقرر کرده است. دیگر لازم نیست از چیزی وحشت داشته باشی. زودباش! دست به کار شو! من کاری برایت در نظر دارم که تا چند ماه دیگر شروع خواهد شد، پس خودت را برای آن آماده کن. در ضمن امسال از ایالتی که هستی تغییر مکان خواهی داد و به ایالت دیگری می‌روی. همین‌طور آن دو نفری که قبلاً درباره آنها حرف زدم. این پیشگویی برای آینده، و سه قول خوب برای فردا است. این مطالب، یازده مرحله اولیه برای دستیابی به جاودانگی جسمانی است. البته مرحله ۴ کاری اجباری و الزامی نیست، اما کمک خواهد کرد تا گوشت و ریشه تن شما و استخوان استخوان شما، از بدو تولد جاودانه شود. برای مثال، اگر شما بتوانید عقیده از قبل برنامه‌ریزی شده‌تان در مورد فقر و تنگدستی را تغییر دهید، خواهید توانست اعتقاداتان را در مورد پیری و مرگ عوض کنید. اگر قادر به مهار کردن تأثیرات فیزیکی جاذبه بر قسمت کوچکی از زندگیتان شوید، پس می‌توانید سایر قسمت‌های آن را نیز به زیر

سلطه درآورید. من مردی را می‌شناسم (بنابه خواسته‌اش از بردن نام او در کتاب حاضر خودداری می‌کنم) که در استخوانهای قسمت پشت و کمرش دچار ناراحتی شد به طوری که پزشکان به او گفتند که پس از آن هرگز قادر به راه رفتن نخواهد شد. این آقا خود را کاملاً وقف تئوری جاودانگی جسمانی کرد و به تمرین مراحل مختلف تجدید حیات سلولی پرداخت. پنج سال و نیم طول کشید تا استخوانهای بدنش کم‌کم نرم شد و از حالت سنگی خود درآمد. در حدود ده سال یا شاید هم بیشتر طول کشید تا استخوانهای وی به حالت طبیعی دوران جوانی بازگشت... اما ده سال در برابر عمری جاودانه چه اهمیتی دارد؟ او اکنون بدون هیچ دردی راه می‌رود.

اگر شما نقص عضوی دارید، غلبه کردن بر آن تا هر اندازه‌ای که برایتان مقدور باشد، شاهدهی است بر این مطلب که نیاز دارید بر پیری و مرگ فایق آیید. توسعه دادن قابلیت ورزشی اغلب کمک فراوانی می‌کند. در عین حال، یادگرفتن این که چگونه به مردم یاری دهید و یا آنان را شفا بخشید نیز کمک عظیمی به شمار می‌آید. هر رفتار منفی و یا عادت‌هایی که بر آن فایق آیید، هر اندازه هم جزئی و بی‌اهمیت باشد، می‌تواند ایمان شما را در مورد قدرتهای فیزیکی ذهنی و روحیتان تقویت کند و به شما اجازه دهد که ارتباطی مؤثر با روح خود برقرار سازید. روحی که از تمام قدرتها برای انواع کارها برخوردار است.

باب ویلند^۱ سربازی که در جنگ ویتنام شرکت داشت، هنگام عبور از زمینی مین‌گذاری شده، هر دو پای خود را از دست داد. همان‌طور که خودش می‌گوید: «پاهایم به یک سو رفتند و زندگی‌م به سوی دیگری». او در سال ۱۹۸۲ تصمیم گرفت از ایالت کالیفرنیا تا شهر واشینگتن راه برود. او در امتداد بزرگراهها به حرکت درآمد در حالی که بدنش را بر روی نوعی روک قرار داده و پاهایش را که به وسیله باندها و نوارهای زمخت و ضخیمی باندپیچی کرده بود، بر روی زمین می‌کشاند. سه سال و هشت ماه و شش روز به درازا

1. Bob Wieland

کشید تا توانست ۴۴۲۲ کیلومتر راه میان این دو نقطه را با راه رفتن طی کند اما او سرانجام موفق شد خود را به مقصد مورد نظرش برساند که بنای یادبود سربازان کشته شده در ویتنام، در واشینگتن بود. بنایی که نام رفیق و هم‌رزم وی را نیز بر خود داشت. سربازی که در کنار او کشته شده بود. آشکار است که باب ویلند، کاندیدای مطلوبی است برای جاودانگی جسمانی، هر چند امکان دارد خودش نیز این را نداند. او در عین حال کاندیدای شایسته‌ای برای معجزه‌رشد هر دو پایش و رسیدن آنها به وضعیت اولیه و طبیعی خود است. شایان ذکر است که راهپیمایی شجاعانه ویلند که سه سال و هشت ماه و شش روز به طول انجامید عدد ۱۷ را به دست می‌دهد و راهی را که طی کرده است ۲۷۶۴ مایل (۴۴۲۲ کیلومتر)، عدد ۱۹ را. خواهش می‌کنم به معانی این دو عدد توجه فرمایید.

هزاران راه وجود دارد که پی ببرید تجدید حیات سلولی در بدنتان انجام می‌گیرد یا نه. پوست صورت روشنتر می‌گردد، نفس خوشبو می‌شود، بوی ادرار و غیره کم‌کم از بین می‌رود، زبان شما به تدریج نرم و صورتی می‌شود و آماس آن از بین می‌رود، چشمان شما درخشش خاص خواهد یافت و صدایتان لحن ظریفتری به خود خواهد گرفت. بر احساسات و عواطف‌تان، تسلط بیشتری می‌یابید، و کم‌کم قادر خواهید شد خوابها و رؤیاهایتان را به روشنی به خاطر بیاورید (که در واقع همان سفرهای سماوی شما است). شما به خواب کمتری نیاز خواهید داشت و چنانچه چین و چروکی در روی صورت داشته باشید، به تدریج و مطمئناً از روی پوست چهره‌تان ناپدید خواهد شد.

بنابه اظهارات گوروها - که من دلیلی نمی‌بینم به گفته‌هایشان تردید داشته باشم - هنگامی که سلولهای بدن شما چرخش معکوس خود را آغاز می‌کنند، واکنش شیمیایی عجیبی در بدن رخ می‌دهد. این وضعیت در حدود پنج تا هفت سال پس از شروع این مراحل اتفاق می‌افتد که در فواصل نامشخص و نامرتبی ظاهر می‌گردد و در هر مورد متفاوت است. مثلاً یک بو:

این بو را با بوی متعفن و در عین حال تحمل پذیر کفش ورزشی یک ورزشکار پس از تمرینات زیاد مقایسه کرده‌اند. بویی تند و شدید و زننده. بویی کاملاً مشخص. همچنین این بو را با بوی ماندگی و کپک کولرها و سیستم تهویه مثلاً یک هواپیمای عظیم ۷۴۷ که پس از چندین ساعت خاموش بودن به کار افتاده است، مقایسه کرده‌اند. شاید مربوط به اکسیژن باشد، زیرا در سلولهای بدن حقیقتاً اکسیژن وجود دارد که ممکن است با شروع حرکت ماریچی معکوس سلولها، به گونه‌ای تغییر یابد. این بو کاملاً قابل شناسایی است و گفته می‌شود که راه مطمئنی برای شناختن آن وجود دارد. اگر پوست و یا قسمت‌های بخصوصی از بدنتان را ببویید تا محل این بو را پیدا کنید، برایتان آشکار می‌شود که این بوی ناشناخته از هیچ جای بخصوصی نمی‌آید، و عجیبتر آن که هیچ‌کس دیگر نیز قادر به استشمام آن نیست، و چنانچه از اطرافیان‌تان پرسید که آیا بویی حس می‌کنند، آنان با استشمام پوست و موهایتان قسم می‌خورند که اصلاً هیچ بویی در وجود شما نیست. حتی ممکن است تصور کنند با آنان شوخی می‌کنید. اما واقعیت این است که شما کاملاً جدی هستید. سرانجام پی خواهید برد بویی که آن را این قدر شدید حس می‌کنید، از درون بدن خود شما بیرون می‌زند، نه محیط اطراف. شما به وسیله اعصاب شامه و مغزتان از این بو آگاه می‌شوید که آنها نیز این بو را به قسمت جلویی مغز و اعضای مخاطبی در قسمت فوقانی دماغتان هدایت می‌کنند. به همین دلیل است که هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند ذره‌ای از این بو را تشخیص دهد و فقط از شما ساخته است. شاید یک نفر بیولوژیست، شیمیدان و یا فیزیکدان که روح و ذهنش نسبت به مسئله تجدید حیات سلولی روشن باشد، بتواند منشأ آن را توضیح دهد، به هر حال لازم نیست چندان نگران آن موضوع باشید، زیرا تنها نشانه قطعی است از این که سلولهای شما در حال چرخش معکوس ماریچی خود هستند و این که در نهایت این نیز بگذرد.

* * *

من خاطره‌ای دارم. خاطره‌ای بسیار بسیار پر معنا که پیوسته در ذهنم جان

می‌گیرد. این خاطره مربوط به دوران طفولیت من است. امیدوارم اقوام یهود یا سایر ادیان قادر باشند توضیحی در مورد آن بدهند. هر چند بنیان این خاطره در هنگام برگزاری مراسم جشن عیدپاک مسیحیت گذاشته شد. هنگامی که کودکی بیش نبودم، عادت داشتم همیشه به اشخاص مسن نگاه کنم و سپس پیش خود فکر می‌کردم که من هم روزی بزرگ خواهم شد و رفتار و ظاهری مثل آنان خواهم داشت. آیا شما هم همین‌طور بودید؟ چنین روزی به نظرم خیلی دور می‌آمد، در زمانی مبهم و غبارآلود در آینده. اما هنوز هم نوعی نگرانی احساس می‌کردم. آیا این مطلب شما را نیز ناراحت و نگران می‌کرد؟ سپس، وقتی کمی بزرگتر شدم، تصمیمی مخفیانه و شخصی اتخاذ کردم و شرطی سری با خود بستم. چنین چیزی هرگز برای من پیش نخواهد آمد. هرگز! همین و همین. یک نقطه، تمام! آیا شما نیز یک چنین شرط و پیمانی با خود بسته‌اید؟

و... آن روز یکشنبه عیدپاک. احساسی بسیار... پیچیده در این باره داشتم... مردد و مبهم بودم. از سویی مرا مملو از بادکنکهای پر از شادی و سرور می‌کرد، و از دیگر سو، در مغز و فکر دوازده ساله‌ام حالتی معماگونه داشت (در این جا مثل یک متولد مهر حرف زدم). از نظر شادی، عطر دل‌انگیز گل‌های یاس در محراب کلیسا و رایحه سنگین و غنی تمامی گل‌هایی که در روز عیدپاک، مردم به سینه‌های خود می‌زدند، وجود داشت. دستکشهای سفید و تمیز و نو، کفش‌های دخترانه براق و سیاه، خش‌خش ابریشم صورتی رنگ پیراهنی که آن سال به تن داشتم، کلاه حصیری کرم رنگ، با روبانهای مخمل سرخابی، و سبد مخصوص عیدپاک من که پر از انواع آب‌نباتها و شوکولاتهای خوشمزه بود، همین‌طور هم تخم‌مرغهای رنگ شده و شاید هدیه‌ای غیرمنتظره مثل دستبندی باریک که به من هدیه داده بودند تا آن را هنگام رفتن به کلیسا با لباسهای تازه‌ام به دست ببندم. موسیقی خوش‌آهنگ گروه گر... و ضربات پی‌درپی و محکم ارگ، که با رایحه بهشتی و سرمست‌کننده بهار و نسیم نیم‌گرم و غنچه‌های گل‌ها و برگ‌های سبز درختان درهم آمیخته

می شد و سرانجام لاله‌هایی زیبا که در امتداد کوره راه منتهی به درِ کلیسا، سربرافراشته بودند. همهٔ اینها به من اطمینان خاطر داده بود که اگر کمی کوشش کنم می‌توانم به پرواز درآیم. قلبم از شادی و سروری وصف‌ناپذیر سنگین شد، سپس گروه‌گر و دیگران، از جمله خودم، به خواندن شعرهای سحرآمیز دعا و نیایش روز عیدپاک پرداختیم، در حالی که هر چند وقت یک‌بار ذکر هاله لویا (خدایا شکر!) را بر زبان می‌راندیم. عیسی مسیح، امروز، از جابر خاست... پسران انسانها و فرشتگان این را می‌گویند... کسانی که چونان او به دنیا آمده‌اند... همچون او، ما نیز از جایمان برخواییم خاست! در پیروزی آسمانها سهمیم باشید! آه ای مرگ، نیش مرگبارت کجا است؟ سپاس به درگاه پروردگار! سپاس به درگاه پروردگار! با امواج درهم پیچیدهٔ موسیقی ارگ که با نور شمعها درهم آمیخته می‌شد و همین‌طور هم رایحهٔ مقدس و عطر گل‌هایی که در هر سو بودند... من شادی وصف‌ناپذیر و بی‌نهایتی احساس کردم، از نوک پا تا فرق سرم!

اما... از نظر معما بودن این جشن، پیوسته از خود می‌پرسیدم... اگر حضرت عیسی پسر خداست، پس چرا دختری برای خداوند وجود ندارد؟! در حیرت بودم که به چه دلیل همه از فرارسیدن این عیدمیمون خوشحالی می‌کردند، اگر تنها یک مرد می‌توانست چنین سحر و جادویی عظیم را تجربه کند و هیچ‌کس دیگر هرگز فرصت این را نمی‌یافت که چنین معجزه‌ای را تجربه کند، به ویژه خود من. اما همین که به خانه بازگشتم و بینی خود را میان گل‌های سنبل‌فرو بردم که مادرم هر سال با فرارسیدن عیدپاک، خانه را از آنها پر می‌کرد، تردید و نگرانیم ناپدید شد. امکان وصف آن حالت وجود ندارد. فقط بایستی شخصاً بینی خود را درون شکوفه‌های سنبل کنید تا بتوانید حالت روحی مرا درک کنید... و عمیقاً نفس بکشید. یا نکند از همین حالا نیز می‌دانید این گل بخصوص بهاری چگونه می‌تواند قلبتان را به هیجان آورد و آن را به روحتان پیوند دهد؟ این باعث می‌شود تا بدانید عیدپاک به راستی برای همه وجود دارد، همچنان که سرتاسر وجودتان از سر و راز دانستن

انباشته می‌گردد. حتی هیچ مدرک منطقی و متافیزیکی و ذهنی و کاملاً ملموس تجدید حیات سلولی قادر نیست چنین اطمینان و عقیده‌ای راسخ پدید آورد.

حس بویایی به راستی قویترین حس در میان حواس پنجگانه است. این حس می‌تواند دست‌کم به طور آنی، شما را به سرعت به تملک حس ششم هدایت کند. بارانی بر روی علفزار... گل‌های یاسی که از شب‌نم خیس شده‌اند، عطر بهار در هوا... بوی سرد و تمیز ریزش دانه‌های برف... بوی خاک خیس... قادرند بدن آسمانی شما را برای لحظاتی زودگذر، در بُعدی والاتر شناور سازند، و سپس، هنگامی که وابستگی جدیدتان به جاودانگی جسمانی، برای مدتی کوتاه دچار تزلزل می‌شود، بیرون بروید و گل سنبل یا هر گل دیگری را استشمام کنید و یا در زیر باران راه بروید و حرکت مارپیچی خود را دوباره از سر بگیرید.

سه نوع انسان جاودانی وجود دارد. آن دسته از کسانی که صدها و یا هزاران هزار سال پیش به جاودانگی مریدان خود اطلاع دادند؛ گروه دیگری که آنان نیز مدتهای مدیدی است جاودانه شده‌اند، اما هنوز تظاهر می‌کنند که رهروانی تازه کارند، تا آنکه با آنان که «تازگی» این حقیقت پی برده‌اند، همراه و همنشین باشند، و گروه سوم به برخی از این راز آگاه شده‌اند و از اثر و نشانه‌ای که می‌توانند آن را گران در میان بگذارند، احساس ضعف می‌کنند. همیشه آسان نیست که بین این افراد، تفاوتی مشهود قایل شد و آنان را از یکدیگر تشخیص داد.

نادین استار^۱، ساکن قدیمی شهر لویزیویل^۲ در ایالت کنتاکی این سخنان را نوشته است: «اگر قرار بود این زندگی را از نو زندگی کنم، دوست داشتم اشتباهات دیگری مرتکب شوم.» (منظور او رفتاری است که جامعه به آن برچسب اشتباه می‌زند.) او اضافه می‌کند: «بار دیگر، خونسردتر خواهم بود. در فصل بهار با پای برهنه بیشتر راه خواهم رفت و به این وضع تا فصل پاییز

1. Nadine Star

2. Louisville

ادامه خواهم داد. گلهای بیشتری خواهم چید و تفریحات و بازیهای بیشتری در طبیعت خواهم کرد.»

نادین آشکارا، نامزد شایسته‌ای برای تجدید حیات سلولی است و این مطلب را هنوز درک نکرده است. شاید خیلی زود درک کند. آن وقت مجبور نخواهد شد از نو زندگی کند. کافی است به زندگی کنونی خود ادامه دهد و آن را با همه شیوه‌هایی که در بالا ذکر کرد، بهبود و تعالی بخشد. او می‌تواند همه مردم را به شگفتی دچار سازد از این که هر لحظه جوانتر و جوانتر خواهد شد، تا جایی که سرانجام مردم بگویند: «این دختر زیبای جوان کیست که در میان گلهای وحشی جنگل می‌دود؟ شباهت فراوانی به نادین استار دارد، اما این ممکن نیست! شاید نوه‌اش باشد. شباهت او به مادر بزرگش عجیب است. اینطور نیست؟»

آنان که درس جاودانگی را می‌آموزند، تناسخ و تولدهای مکرر را به عنوان حق انتخابی آزادانه که هر انسان اجازه دارد از آن بهره‌گیرد، رد و یا انکار می‌کنند. یکی از این‌گونه افراد به من می‌گفت: «برایم قابل درک نیست که چرا هیچ‌کس ترجیح نمی‌دهد زنده بماند و در دگرگون کردن جهان در مورد نحوه سنتی و عمومی استفاده از بدن و سپس دورانداختن آن در زباله‌دان سرنوشت کمک کند. آنان به هر حال پس از مرگ جسمانی زنده می‌مانند و همچنان به متولد شدن و تناسخ ادامه می‌دهند تا جایی که به آگاهی دست یابند. پس، به چه دلیل همچنان در یک کالبد جسمانی باقی نمی‌مانند و همان ظاهر خود را حفظ نمی‌کنند، و یا آن را بهبود نمی‌بخشند؟»

من مجبور بودم با منطق او هم عقیده باشم. مرگ جسمانی همیشه در دسترس خواهد بود، اما این مطلب همواره مسئله انتخاب شخصی به شمار می‌آمده است و می‌آید. بدن شما دستگاه انرژی است که تا ابد می‌تواند بهبود یابد و به کمال برسد. ممکن است برایتان دشوار باشد که وجودتان را سرچشمه تمامی شفاهای بدانید، اما باورکردن چیزی دیگر به جز این، متهم کردن خالق و پروردگاران است به این که به درستی از پس این کار برنیامده است. درست

همان‌گونه که روح شما نخستین جسم مادی را به شکل خود خلق کرد، پروردگارتان نیز روح شما را به نقش خود در آورده است. مطالب این بخش از کتاب، کوششی نیست برای آن که شما را از حق مردن بی بهره سازد، بلکه تنها تلاشی است تا شما را به فکر وادارد و کاری کند که به کمک حس ششم خود، درباره این مسئله بیندیشید.

سعی کنید از این دید به مسئله بنگرید: کالبد فیزیکی شما قدرت ندارد خود را از بین ببرد. تنها جاذبه ذهنی است که با چرخش معکوس این قدرت را داراست، و شما باید که با ذهن خود می‌توانید جاذبه ذهنی را به زیر سلطه خود در آورید. ذهن و فکر شما پس از مرگ کالبد فیزیکی‌تان همچنان پابرجا باقی می‌ماند، حال چه این مطلب را باور داشته باشید یا خیر. باورنداشتن قانون هستی تاکنون نتوانسته است آن را از حرکت بازدارد. هنگامی که درباره این موضوع می‌اندیشید، بایستی ذاتاً جاودانه باشید تا بتوانید خودتان را بکشید.

هنگامی که تصمیم بگیرید به بدنتان اجازه دهید از زمان مرگ برنامه‌ریزی شده بیشتر زنده بماند، شاهد بسیاری معجزات خواهید شد. فرضیه مرگ‌پرستی تنها تا زمانی که به آن چسبیده باشید، پابرجا می‌ماند. در لحظه‌ای که آن را به طور کلی رها کنید، با حیرت و شگفتی فراوان پی خواهید برد که می‌توانید بسیاری عواطف و احساسات، همچون عشق، فضیلت، طریقت، گذشت، بخشش، اعتماد، شادی و سرور، صلح و آرامش و سلامت جسمانی را از خود نشان دهید. شما واقعاً قادر خواهید شد احساس کنید این کیفیات بدون هیچ سعی و زحمتی در درون شما شکوفا می‌شود.

جولیان دیویس^۱، نخستین جوینده طلایی که در کریپل کریک بود و من نخستین شعرم را درباره این شهر، در اول کتاب به او تقدیم کردم، در هنگام نخستین ملاقاتمان در حدود هفتاد سال داشت. او در تمام مدت عمرش شکارچی بود و همه شب، در تمامی مشروب‌فروشی‌های محلی آن اطراف

به عیش و نوش می پرداخت. او دانشجوی درخشانی در مورد معجزات بود. تنها چیزی که لازم داشت این بود که شخصی پیدا شود و این مطلب را به او بگوید، پس از آن که مدتی با همدیگر به بحث و گفت و گو پرداختیم، او قسم خورد که دیگر هرگز نه به شکار گوزن، برود و نه یک قطره مشروب بنوشد، و همین کار را هم کرد. او سپس به گونه‌ای شگفت‌آور پی برد که طبع شاعری دارد، و یک کتاب شعر بسیار زیبا و دلنشین نوشت که در ایالت کلورادو به چاپ رسید و منتشر شد. او قرار بود فردی جاودانه باشد و چنانچه چند سال زودتر به این مطلب پی برده بود بی تردید قادر به این کار می شد. هنگامی که او در زندگی بعدی خود به جهان بیاید، به طور مسلم و بی درنگ در این مسیر گام خواهد نهاد و پیش از آن که حتی به دوران بلوغ خود برسد، فردی جاودانه شده است. تجدید حیات سلولی و معکوس کردن جاذبه کار چندان دشواری نیست، اما همیشه مانع آن شدن کمی راحت تر است تا بعداً موجب چرخش معکوس آن گشتن.

شما خوانندگان عزیزی که از لحاظ زمانی، جوانید، بهتر است این مطلب را درست به خاطر بسپارید، و شمایی هم که از لحاظ زمانی مسن تر هستید، لازم نیست از این بابت خود را نگران سازید. مراحل تجدید حیات بخشیدن به سلولهای بدن و معکوس کردن چرخش مارپیچی آن، خود دارای سحر و جادویی هیجان‌انگیز است. مهم نیست که چه وقت قادر به فتح و غلبه بر افسانه و اسطوره پیری خواهید شد، قبلاً یا بعداً، مهم این است که بر آن فاتح شوید، همین و بس.

به خاطر می آورم یک روز صبح، جولیان در خانه پر از اشباح و قدیمی و دورافتاده‌ام واقع در خیابان کار سری به من زد تا یک فنجان چای و یک برش کیک آلبالو بخورد، او تازه از مراسم تشییع جنازه یکی از دوستان قدیمی خود می آمد و بی اندازه متأثر و اندوهگین بود - حالت روحی ضعیفی در وی دیده می شد - او در حالی که سرش را با تأثر می جنباند و چای خود را مزه مزه می کرد، گفت: «او تنها هشتاد و نه سال داشت، آیا می توانی این را باور کنی

دخترم، امروزه عجیب است که انسانها را زود به آن دنیا می‌فرستند.»
 درست است جولیان، انسانها را امروزه زود به آن دنیا می‌فرستند. یکی دیگر از ساکنان کریپل کریک، همسایه من روت کوک متولد اسفند است. (جولیان هم متولد اسفند بود) من به روت آموختم که چگونه تصویر ذهنی یک جا را برای پارک کردن اتومبیلش در خیابان محل کار خود در روزهای شلوغ، به وسیله مقرر کردن و دستور دادن آن به باطن رفیعیش مجسم کند (شما باید همیشه این کلمات را هنگام تجسم کردن بر زبان آورید با خوش‌نیتی، بدون ایجاد دردسر برای دیگران). این خانم احتمالاً خودش نیز می‌توانست چنین کاری انجام دهد، و نیازی به دستورها و آموزش‌های من نداشت، زیرا خود ذاتاً و طبیعتاً با سحر و جادوهای محرمانه‌ای به دنیا آمده است که در همه منافذ پوست بدنش وجود دارد. مطلبی که در مورد اکثر متولدان اسفند صادق است.

در یک شب زمستان، در حالی که در کنار مجسمه بنجامین فرانکلین نشسته بودیم و ضمن نوشیدن قهوه با هم بحث و گفت‌وگو می‌کردیم، من که اندکی در سحر و جادوی خود متزلزل شده بودم، از روت پرسیدم که آیا با اطمینان به بازگشتن شخصی به کلورادو ایمان و اعتقاد دارد یا خیر؟ بازگشتی که برای من نمونه‌ای از معجزه شخصی بود. من هرگز پاسخ او را از یاد نخواهم برد. او گفت: «خب، راستش را بخواهی من بدون تردید امیدوارم، با ایمان پر قدرتی که در طول این همه سال از خود نشان داده‌ای، اگر چنین نشود، پس من نیز هرگز نخواهم توانست در روزهای تعطیل، جای پارک

۱. دختر لیندا گودمن اکنون ۲۴ سال است که ناپدید شده است و این خانم نویسنده می‌داند که دخترش هنوز زنده است اما هیچ‌گونه شواهدی در دست نیست که چرا این دختر ناپدید گشته و چنانچه زنده است، هویت خود را آشکار نمی‌کند. گمان می‌کنند که شاید این دختر دچار فراموشی شده و یا زندانی شخص یا اشخاصی است. مردم سراسر جهان نامه‌هایی امیدوارکننده برای خانم گودمن می‌نویسند و دعا می‌کنند که دخترش هر چه زودتر پیدا شود. لیندا گودمن به غیر از این دختر، دو پسر و یک دختر دیگر نیز دارد و شوهرش از دنیا رفته است. — م.

اتومبیل برای خودم در خیابان اصلی شهر پیدا کنم.»
 مطلبی که روت بیان می‌کرد، حقیقتی بود ابدی و جاودانه که او با مزاح، اما از روی خرد بر زبان می‌آورد. آیا به جاودانگی جسمانی عقیده دارید؟ تمامی این عجایب بدون تردید به یکدیگر متصل است و جدایی ناپذیر. پس چنانچه جاودانگی جسمانی حقیقت نداشته باشد، پس روت نیز هرگز قادر به پیدا کردن جای پارکی برای اتومبیلش در روزهای شلوغ و تعطیل نخواهد گشت! (باید بگوییم که او به کمک ذهنش هر بار جای پارکی پیدا می‌کند و تاکنون پیش نیامده است که از این سحر استفاده کند و محلی برایش پیدا نشود.)

در یک صبح سرد و یخبندان زمستانی، هنگامی که همه ساکنان منطقه، از جمله خودم، از شدت برف و یخبندان خسته و بی‌حوصله شده بودند، من داخل فروشگاه کریپل کریک شدم و در حالی که برف روی چکمه‌هایم را پاک می‌کردم و انگشتان کبود شده از سرمایم را با بخار دهانم گرم می‌کردم، جنی را به شکل آدم آشنایی دیدم. مردم او را پوکی^۱ صدا می‌زدند. او در بقالی کوچکی کار می‌کرد و هر روز از دهکده همسایه ویکتور به این شهر می‌آمد تا کار کند، من به سمت او رفتم و با لحنی ناراحت، به وی که سرگرم جارو کردن زمین بود، گفتم: «پوکی، به نظر می‌رسد زمستان برای همیشه باقی مانده. آخر آوریل هستیم و هنوز هوا زمستانی است. آیا بهار از راه نخواهد رسید؟»

پوکی همچنان به جارو زدن زمین ادامه داد و فقط سرش را بلند کرد و لبخندی زد و تنها دو کلمه گفت: «همیشه می‌آید.»

این کلمات ساده مرا بی‌اندازه منقلب کرد و تحت تأثیر خود قرار داد. بله! بهار همیشه از راه خواهد رسید. با وجود تمام پیمانهای شکسته شده جهان، این فکر تسکین‌دهنده است که انسان بداند بهار پیمان و سوگندی است که تا ابد شکسته نخواهد شد.

درست مثل قول شبانه ماه که خبر از طلوع خورشید می‌دهد... درست

1. Pokey

مثل رنگین کمان که پس از باران و طوفان از راه می‌رسد... و درست مانند گل‌های سنبل بهاری که از جاودانگی جسمانی خبر می‌دهند.

* * *

بچه‌ها و بزرگسالان. ضدیت. بزرگسالان آگاهی خود را در مورد الوهیت خویش از دست داده‌اند و بیم دارند که حقیقت را بپذیرند، حقیقتی که می‌گوید: بچه‌ها عاقلتر و پیشگوتر از آنان هستند. تمام کودکان در یک چشم بر هم زدن می‌توانستند به جاودانگی دست پیدا کنند، اگر در اطرافشان بزرگسالانی با فرضیه و روحیه‌ای مرگ پرست وجود نداشتند که با سرزنش‌های پدرانه یا مادرانه خود چشم سوم آنان را محکم ببندند. امروزه کودکان جهان چه از لحاظ جسمی و چه جنسی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند و معصومیت آنان به قتل می‌رسد.

حال با قطب دیگر (جهت مخالف) این مطلب رویارو می‌شویم، منظورم فاجعهٔ اسفناک خانه‌های سالمندان است، محلی که شهروندان پیر و فرتوت مجبورند در آن از دنیا بروند، آن هم درست در بین مرحلهٔ تجدید حیات سلولی خود. آنان از غم و بدبختی و سرنوشت ناگزیری که دارند، می‌میرند. لطفاً در مورد واژهٔ کودکی ثانوی اندکی بیندیشید. می‌خواهم که عمیقاً در مورد این واژه تعمق و تفکر کنید. فرصتی دیگر برای بچه‌شدن و به کودکی بازگشتن. فرصتی دوباره برای آغاز تجدید حیات و رسیدن به زندگی ابدی. چیزی که اجتماع به آن کودکی ثانوی می‌گوید، شکل طبیعی درمان اولیه است. سعی و کوشش قاطع ذهن و جسم است که به انگیزهٔ زیستن اجازه می‌دهد بر محرک برنامه‌ریزی شدهٔ مردن فایق آید. مرحله‌ای معجزه‌آسا و هیجان‌انگیز از کشف مجدد کودکی که درونمان وجود دارد. اگر شهروندان پیر را در کودکی «ثانوی» شان آزاد بگذارند و از محیط‌های مرگ پرستی دور بمانند و به جای تمسخر شدن مورد تشویق قرار بگیرند، آنان بار دیگر و به سرعت بر بدن خود تسلط خواهند یافت و تجدید حیات سلولی و بازگشت به جوانی را شاهد خواهند بود. این گام بعدی خواهد بود. اما آنان را پیش از

برداشتن گام بعدی از حرکت باز می‌دارند. روحشان، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد، و فرصت شناختن و دستیابی به حقیقت زندگی ابدی را در اختیارشان می‌گذارد. اما اجتماع این صدای باطنی را خفه می‌کند و پیران در کمال مظلومیت تسلیم می‌شوند.

بعضی دیگر سعی می‌کنند به جای رفتن به خانه سالمندان، به مکانهای ویژهٔ بازنشستگان بروند و با انگیزه‌های مرگ که در اطرافشان وجود دارد، مبارزه کنند. این اشخاص، مدتی با شادی به این سو و آن سو، می‌روند، دست‌افشانی می‌کنند، ورزش می‌کنند، دوچرخه سوار می‌شوند، شنا می‌کنند و گامهای بلندی به سوی تجدید حیات سلولی و تسلط بر کالبد فیزیکی خود بر می‌دارند (که این همان معکوس ساختن جاذبه است) سپس به تدریج، با مشاهدهٔ اتومبیلهای نعلش‌کش و آمبولانسهای بیمارستانها که در حال بردن مردگان و افراد رو به احتضارند، از این کوشش و تقلا برای زیستن دست بر می‌دارند. آنان ترجیح می‌دهند به جای خاموش ساختن کودک درونشان که تقاضا دارد به حرفهایش گوش داده شود، از دنیا دل بکنند و بمیرند. جلوگیری از جاودانگی طبیعی کاری بسیار غیرطبیعی و دردناک است... و تلاش بسیار می‌خواهد.

وقت آن رسیده است که شهروندان سالمند خود را دوست بداریم و مورد احترام قرار دهیم و کاری کنیم که شفا دادن خودشان از لحاظ اجتماعی برایشان پذیرفتنی باشد و بتوانند بازگشت اعجاب‌انگیز خود را به کودکی ثانوی به دیگران نشان دهند و به عنوان نامزد تجدید حیات سلولی، اجازهٔ پیشرفت به آن بدهند. در حال حاضر، سه نوع انسان در روی زمین وجود دارد: کودکان (فرزانگان)، بزرگسالان (اشخاص گمراه و کور)، سالمندان (که از بیان مراحل معکوس‌سازی جاذبه و تجدید حیات سلولی خود «که همان کودکی ثانوی نام دارد» ظالمانه بازداشته می‌شوند) - آنان درست در وسط برنامه‌های سازندگی مجدد روحشان با مانع روبه‌رو می‌شوند؛ برنامه‌ای که به آنان اجازه می‌دهد بر کالبد فیزیکی خویش تسلط یابند و با وجود خواستهٔ

مردن (و مرگ‌های بی‌شمار در اطراف آنان) شوق قدرتمند زیستن را از آنان دریغ کرده است تا به دوران جوانی بازگردند. واقعاً چقدر تأسف آور است. هنگامی که اجتماع به این شهروندان سالمند ارشد اجازه دهد که دقیقاً مانند کودکان رفتار کنند مرحلهٔ تجدید حیات سلولی آنان کار خود را آغاز خواهد کرد، جاذبهٔ معکوس می‌شود و آنان به تدریج دوران جوانی را از سر خواهند گرفت، به طوری که کم‌کم به ظاهر جوان خود بازخواهند گشت و از سلامت جسمانی اولیه‌ای که داشتند، برخوردار خواهند شد. آن وقت است که جادوی سحرآمیز آب حیات یا چشمهٔ حیات ابدی امری معمول خواهد گشت. جویندگان این چشمه در افسانه‌های کهن به اماکن غلطی رفته بودند. در تمام مدتی که در طلب این چشمه بودند، آن را در وجود خویش داشتند. این را از خاطر نبرید: چشمهٔ حیات در درون هر شخص یافت می‌شود و این که بهترین زمان برای فایق آمدن بر مرگ و مبدل شدن به انسانی جاودانه، دوران کودکی است که در واقع همان دوران کهولت به حساب می‌آید.

عشق پروردگار به این جهان، به کرهٔ زمین اجازه خواهد داد که بقا داشته باشد، گرچه به نظر می‌رسد رهبران کنونی جهان مصمم به نابود ساختن آن هستند. دنیا نیازی به نجات دادن ندارد. پرسش این است که آیا انسانها سرانجام می‌خواهند چشم سوم خود را بگشایند و از حس ششم خود بهره بگیرند و خود را نجات دهند، یا خیر؟ هرچه باشد اکنون به عصر دلو وارد شده‌ایم و در علم ستاره‌شناسی، صورت فلکی دلو (بهمن) حاکم و نشانهٔ کودکی ثانوی است. این مطلبی است امیدوار کننده و پیشگویی کننده.

من دو دوست صمیمی دارم. آنان زن و شوهری هستند که در سانتا باربارا در ایالت کالیفرنیا زندگی می‌کنند و پی برده‌اند که به راستی می‌توانند جاودانه باشند. آنان با تصاویر اغلب سرگرم‌کننده و نادرست سن واهی خود به آزمایش‌هایی دست می‌زنند. اکثر مردم عقیده دارند این زن و شوهر در حدود بیست و یک تا بیست و سه سال سن دارند، پس آنان را به مراسم و برنامه‌های دانشگاهی دعوت می‌کنند. آنان پس از آن که با پسر بیست و پنج ساله و دختر

سی ساله و نوزاد این دختر خانم رویارو می‌شوند، ناگهان جا می‌خورند و غرق در شگفتی می‌گردند!

این زوج به هیچ‌وجه مایل نیستند در مورد سن خود با کسی، حتی با خود من حرف بزنند، زیرا نمی‌خواهند خود را تسلیم افسانه‌های رایجی کنند که در آنها، سخن از اجباری بودن پیرشدن و رسیدن به سن کهولت است. آنان از این مطلب به خوبی آگاه‌اند که انسانهای فانی و هنوز به درجهٔ آگاهی و روشن‌بینی حقیقی نرسیده، هر کدام تصویری فردی و مستقل از تمامی سنین دو رقمی در ذهن دارند و قادرند که به محض شنیدن و یا دیدن آن ارقام، آن تصاویر ذهنی را نمایش دهند، که این کار بر روی فردی که آنان می‌بینند و در پیش رو دارند، و به نظرشان آن سن دو رقمی را داراست، تأثیری موقت اما بی‌نهایت مخرب می‌گذارد. این کار باعث می‌شود سلولها به مدتی کوتاه، در مسیری متفاوت به چرخش درآیند، و در واقع به پیرشدن فیزیکی، و ایجاد این حالت برای بار دیگر منجر گردد. بنابراین، ارزش این همه ناراحتی را ندارد. و دوستان من به همه اجازه می‌دهند هر قدر که تمایل دارند در مورد سن آنان حدسهایی بزنند، بدون آن که پاسخی بشنوند.

خانم یادشده (که ما او را میلانی می‌نامیم) همیشه هنگامی که نوزاد دخترش را برای گردش و قدم‌زدن به بیرون می‌برد، خیلی تفریح می‌کند. مردم هرگز از تحسین آن نوزاد قشنگ دست برنمی‌دارند و اغلب از دوست من می‌پرسند: «آیا این بچه اول شما است؟» گرچه وقتی که او همراه دخترش به سینما می‌رود و دخترش به طور اتفاقی او را مامان خطاب می‌کند، بلیت فروش سینما بسیار عادی می‌پرسد: «بینم، آیا بلیت مخصوص افراد مسن نمی‌خواهید؟!»^۱

۱. در امریکا برای سالمندان ارشد، تخفیفی ویژه برای رفتن به سینما و تئاتر وجود دارد که این کار را به پاس احترام به سن آنها و خدماتی که در گذشته (به هر عنوانی) برای مملکتشان انجام داده‌اند، انجام می‌دهند. در این‌جا، کنایه به این است که بلیت فروش با طنز از این خانم جوان می‌پرسد آیا به این دلیل که مامان خطاب شده بلیت مخصوص سالمندان را هم توقع دارد دریافت کند یا خیر! — م.

در یکی از تعطیلات آخر هفته که ملانی و شوهرش در لوس آنجلس بودند، برای تماشای نمایشنامه‌ای به تئاتر رفتند. در هنگام خریدن بلیت ورودی از آنان پرسیده شد: «آیا کارت ویژه دانشجویان دانشگاه لوس آنجلس را به همراه دارند یا نه؟!»

قدرت فکر و ذهن انسان برای هیپنوتیزم کردن خود، چیزی به راستی وحشت‌آور است، به ویژه هنگامی که این‌گونه عمل کند. مردم به راستی آن چیزی را می‌بینند که می‌خواهند ببینند.

دوست دیگری دارم که در بولدر^۱ واقع در ایالت کلورادو زندگی می‌کند. او نیز که به جاودانگی جسمانی دست یافته، با اسطوره مسخره سالخورده‌گی، همیشه سرگرم یک سری آزمایش‌های گوناگون است. هنگامی که به سی و دو سالگی رسید تصمیم گرفت چرخشهای مارپیچی سلولهایش را وارونه کند و به آنها حیاتی تازه بخشد و بار دیگر، از لحاظ جسمانی به بیست و چهار سالگی برسد. او بعدها نزد من اعتراف کرد که تمرکزش چنان شدید بود که حتی به همان روحیه و وضعیت بیست و چهار سالگی خود بازگشت (از جمله ناراحتی‌های مالی و احساس و عواطفی که در آن سن بدان دچار بود). وی مدتی وقت صرف کرد و با کوشش فراوان موفق شد آن مشکلات و ناراحتی‌ها را از سر راه خود بردارد و سرانجام بر آنها فایق آید. او ماه پیش نامه‌ای برایم نوشت تا واقعه‌ای بامزه و در عین حال ناراحت‌کننده را تعریف کند:

او که به یک شرکت مالی رفته بود تا برای خرید خانه وام بگیرد، بدون تفکر و اندیشه پرسشنامه شناسایی را پر کرد و سن واقعی خود را که همان بیست و چهار سال است (و نه سی و دو) در آن نوشت. مدیر شرکت با نگاهی پر از بدبینی به وی نگریسته و گفته بود سن او را باور نمی‌کند: «ظاهر شما بیست و چهار ساله به نظر نمی‌رسد. به گمانم شما حتی بیست و یک سال نیز ندارید، مگر نه؟!» دوست من که مدرکی برای نشان دادن سن خود در

1. Boulder

اختیار نداشت ساکت ماند، زیرا نمی دانست چه پاسخی بدهد. سپس مدیر شرکت متوجه می شود که درخواست کننده و ام مدرک دانشگاهی، و هفت سال سابقه کار دارد (بعضی چیزها را به سختی می توان در خاطر نگه داشت، به ویژه هنگامی که سرگرم گذراندن مراحل دستیابی به جوانی دوباره هستید!) در این لحظه، مردی که پشت میز مدیریت نشسته بود، واقعاً خشمگین می شود و به دوست من می گوید که گفته هایش سراپا دروغ است و بدون هیچ توضیحی از دادن وام به او خودداری می کند. دوست من در نامه اش نوشته بود: «به نظرم او تصور می کرد من با این همه دروغ هایی که گفته ام، مشتری مطمئنی نخواهم بود.»

به نظر خود من، تمام این ماجرا سرگرم کننده بود، اما در عین حال مرا به یاد سه چیز انداخت: «یکی این که ذهن مردم در مورد افسانه واهی سن و سال چقدر به گونه ای باورنکردنی برنامه ریزی شده است. دوم، تجدید حیات سلولی با چه سرعتی عمل می کند که لازم می شود مردم تا دیر نشده است آن را متوقف کنند و باعث بی آبرویی های دیگر نگردند! و سوم آن که مسایلی که با رسیدن به جاودانگی پدید می آید، همه در مورد وضعیت مالی و کاری است.»

جاودانگی جسمانی حقیقتی است که زمانش در عصر دلو فرا رسیده است. آنان که در جستجوی آن هستند، لازم نیست خود را با مسئله ازدیاد جمعیت و مشکلاتی نظیر آن که امکان دارد این وضعیت پدید آورد، نگران و مشغول سازند، زیرا همان گونه که پیشتر گفتم، هنگامی که مردم قادر به آغاز تسلط یافتن بر بدنهای خود گردند، خود به خود خواهند فهمید چه کارهایی بایستی انجام دهند و گام بعدی چه خواهد بود. این مطلب هنگامی بر آنان آشکار می گردد که: «دانشجو آماده شده باشد.» و از سادگی و آسانی پاسخ مورد نظرشان، پس از دریافتن آن، لبخندی گشاده خواهند زد.

اگر شما بپذیرید که این عصر، عصر طلایی است و در آن مرگ مغلوب خواهد شد - چنانچه مایل باشید به قدرت مرگ در تاریخ حادثه ای وارد

آورید، چندین راه وجود دارد.

شما می‌توانید این حقیقت را با شجاعت تمام توسعه دهید. هر قدر زودتر عقاید و افکار کاملاً نادرست مردم در مورد مرگ تغییر یابد، حیات ابدی زودتر معمولی خواهد شد. هرکس که دربارهٔ اجتناب‌ناپذیر بودن مرگ سخن بگوید و آن را چه شوخی و چه جدی به زیر سؤال ببرد، می‌تواند از قدرت آن بکاهد. با پخش و توسعهٔ حقیقت جاودانگی جسمانی از طریق تغییرات ذهنی و نتایج به بار آمده از تجدید حیات سلولی نه تنها می‌توانید زندگی خود و من و دیگران، از جمله عزیزانتان را نجات دهید، بلکه قادر خواهید شد محیط زیست اطراف خود را نیز رهایی بخشید و از بروز انواع فجایع طبیعی که برای کرهٔ زمین پیش‌بینی شده است، جلوگیری کنید. این مؤثرترین شیوه‌ای است که به کمک آن می‌توانید از بروز جنگ و خشونت ممانعت به عمل آورید. ضمیر ناخودآگاه قومی، به گونه‌ای نادرست برنامه‌ریزی شده است که ضرورت مرگ (و شوق به این کار) دلیل اصلی زمین‌لرزه‌ها، سیلها، کولاکها، گردبادها و مشکلات اتمی است، و حتی باعث از هم پاشیدن روابط شخصی و انهدام عشق انسانی است.

برای نمونه، اگر شمار مردان و زنانی که به جاودانگی جسمانی دست یافته‌اند فزونی یابد، و آنان به موقع، به تبلیغ حقیقت و به اجرا گذاشتن صفا و صمیمیت و عشق پردازند، ایالت کالیفرنیا به زیر آب فرو نخواهد رفت. هرکس که به ضرورت مردن اعتقاد داشته باشد و آن را امری طبیعی و لازم بداند، برای فرارسیدن فاجعه رأی داده است. هدف اصلی پیشگویی فجایع، هشدار دادن است به ما، به طوری که فرصت و امکان آن را بیابیم تا با استفاده از خرد خویش، مانع از بروز آنها گردیم.

شما می‌توانید کارهای دیگری نیز انجام دهید. شما می‌توانید مراحل رسیدن به جاودانگی جسمانی خود را تنها با تغییر دادن هر اعتقاد و باور منفی و وهم آور به اعتقاد و عقیده‌ای مثبت به انجام برسانید. یک فکر برای یک زمان بخصوص. همیشه از شیوهٔ موفقیت‌آمیز مقرر کردن و تأکید (ارتباط با روح

باطن رفیعتان) استفاده کنید. به جای ترس و اعتقاد به این که امکان دارد از مرض یا بیماری بمیرید و یا در حادثهٔ اتومبیل به قتل برسید، کافی است با صدای بلند مقرر کنید و قاطعانه بگویید: «من بر سرنوشت کالبد فیزیکی خود کاملاً تسلط دارم. هیچ چیز قادر نیست بدون اجازه‌ام به من آزار و اذیت برساند و من تصمیم ندارم اجازه دهم. من تصمیم دارم زندگی کنم.»

هنگامی که شما صمیمانه و به راستی مرگ را به زیر سؤال ببرید، ضرورت مردن که در مغزتان برنامه‌ریزی شده است، به لرزه درخواهد آمد و پایه‌هایش متزلزل خواهد گشت. این را در نظر بگیرید که از بین بردن بدنتان چقدر دشوار است. هنگامی که شما به انگیزهٔ زیستن خود که پیوسته در حال فرو نشانده شدن و پایمال گردیدن است، دقت و توجه کنید، می‌تواند بارها و پیش از بروز حادثه‌ای خطرناک، شما را از وقوع آن مطلع سازد. پهنهٔ وسیعی از امنیت در عالم هستی وجود دارد. شما می‌توانید به کمک حس ششم خود به این پهنه داخل شوید؛ جایی که شما را با روح و باطن رفیعتان مرتبط و متصل می‌سازد.

حتی بیماریهای به اصطلاح مرگ‌آفرینی مانند سرطان و غیره، مدت‌ها طول می‌کشد تا شما را از بین ببرند، و به شما آن‌قدر هشدار می‌دهند تا افکار و عقاید خود را تغییر دهید و آنها را به عقایدی دیگر مبدل سازید، و انگیزهٔ مردن را در خود از دست بدهید. بیش از نود درصد از خودکشی‌ها با موفقیت رو به رو نمی‌شود، زیرا انگیزهٔ زیستن شما که در حال حاضر پایمال شده است، سعی دارد همین حالا شما را به جاودانگی وادارد، فقط کافی است به ندای آن گوش سپارید. به پیامهایی که به وسیلهٔ باطن رفیع شما به ذهن و فکرتان می‌رسد توجه کامل کنید، همین‌طور هم به پیامهایی که از کالبد فیزیکی‌تان ارسال می‌شود، هنگامی که یک‌یک سلولهای ترکیب‌کنندهٔ جسمتان برای زنده ماندن تلاش می‌کنند. به این پیامها احترام بگذارید و به آنها عمل کنید. هرگونه درد و ناراحتی، ریشهٔ محکمی در ترس و افکار منفی دارد و اگر آنها را با جدیت تمام، از ضمیر خود آگاهتان بیرون بیندازید،

می‌توانید تا ابد زنده بمانید. امتحان کنید! چنانچه انگیزه‌های قدیمی مرگ خود را ترجیح می‌دهید، می‌توانید در هر زمان که مایلید عقیده‌تان را عوض کنید.

راه‌های بسیاری به سمت رُم وجود دارد. این ضرب‌المثل معانی و مفاهیم متعددی دارد. به عبارت ساده‌تر، درست مثل این است که بگوییم همه سفرشان را از نیویورک آغاز می‌کنند و به مقصد نهایی: لوس‌آنجلس می‌رسند، بی‌توجه به نحوه مسافرت یا سرعت انتخاب شده. یا برعکس اگر ترجیح می‌دهید، از لوس‌آنجلس به نیویورک. این مطلب تمثیلی ساده بود. موضوع آن است که هر کس با استفاده از انبوهی نقشه‌های مختلف جاده‌ها و کوره‌راه‌های فرعی، از میان جنگل‌ها، می‌تواند مانند بسیاری از اشخاص دیگر، به مقصد نهایی مشترک برسد.

هر کسی که تا اندازه‌ای، علاقه‌مند به دنبال کردن هدف نهایی دستیابی به جاودانگی باشد، به ویژه آن عده از شما که آن قدر تکامل یافته‌اید تا از اسرار نهان آگاه باشید و به یک سری معماهای مکتوم و جادویی وارد باشید، مایل خواهد بود کتاب مسیر شیر را بخواند: «راهنمایی برای عبور از مسیری میانبر به سوی تجدید حیات در دوره و زمان ما» که متافیزیسین مشهور موزایوس^۱ آن را به رشته تحریر درآورده و شامل مباحث نجومی و ستاره‌شناسی و قواعدی برای هر چه سریع‌تر رسیدن به جاودانگی است. امکان دارد مسیر، میانبر باشد، اما بسیار سخت و پیچیده است، با آن که نویسنده آن فرمولهای موجود در کتابش را که به چنین اسرار عمیقی مربوط می‌شود، به روشنی کریستال‌گونه‌ای نگاشته است.

من به شما هشدار می‌دهم که کتاب در مسیر شیر کتابی است بسیار عمیق و پیچیده گرچه آنان که به درجه‌ای از آگاهی حقیقی رسیده‌اند، به ویژه افرادی که از علم نجوم - ستاره‌شناسی و اسطوره‌شناسی اطلاع کافی دارند، مطالب آن را به خوبی درک می‌کنند. برای این اشخاص، این کتاب، لذت

1. Musaios

فراوانی به ارمغان می آورد، زیرا اشاره به اسرار فاش نشده مصریان باستان در مورد تجدید حیات و جاودانگی دست یافته، دارد. عصر ما به این کتاب بسیار ارزشمند نیاز فراوان دارد. این کتاب، راهنمای بی همتا و باارزشی است برای جویندگان و شاگردانی که تمایل دارند از اطلاعات باستانی، برای هر چه سریعتر رسیدن به صف استادان، آگاه شوند و آنها را فراگیرند. استادانی که اکنون بر روی زمین هستند، مأموریت دارند کره زمین را از فاجعه ای زودرس و غیرالزامی نجات دهند. گرچه امکان دارد جویندگان و مبتدیان متافیزیک در درک این کتاب عالی، دچار مشکل شوند، کتابی است که یکی از استادان واقعی جهان و خبره در متافیزیک و سحر و جادو، تهیه گردیده است.

چنانچه شما جزو گروه تازه کاران هستید، لازم نیست خود را با قواعد دشواری که کتاب، جزئیات آن را شرح می دهد، آشفته و نگران سازید، آن قواعد برای دستیابی به جاودانگی الزامی نیست، اما عاقلانه است که کتاب در مسیر شیر را در میان کتابهای کتابخانه تان داشته باشید، در انتظار روزی که سرانجام دانشجو آماده باشد. اما لازم نیست خود را از همین حالا به این کتاب مشغول سازید. هر وقت زمان این کار فرا رسد، خودتان از آن باخبر خواهید شد.

در ضمن، شما می توانید مراحل یازده گانه ساده تر و آرام تر ذکر شده در این کتاب را با موفقیت دنبال کنید. این یازده مرحله به شما یاد خواهند داد که چگونه بر بدنتان تسلط پیدا کنید (تسلطی که برای آغاز تجدید حیات سلولی الزامی است). این کار باعث خواهد شد تا به جاودانگی برسید (مانند مراحل ذکر شده در کتاب موزایوس که بسیار سخت و دشوار است). تکرار می کنم: «راههای بسیاری برای رسیدن به رُم وجود دارد.»

هر کسی برای رهبری ساعت سپیده دم تاریخ انتخاب نشده است. سعادت عادی و نیز محبتی که با پیروی از مراحل شرح داده شده و تبدیل گردیدن به انسانی جاودانه احساس خواهید کرد و نشان خواهید داد، برای نجات دادن کره زمین در طی این دوران پر اغتشاش ارزشی برابر و یکسان

دارد. دورانی که از سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) آغاز خواهد شد. استادان اعظم از این موضوع به خوبی آگاهی دارند. با این حال، کتاب در مسیر شیر باید جزو کُتب کتابخانه‌تان باشد زیرا هیچ‌کس نمی‌داند چه وقت ممکن است از فرشتگانی ندانسته، پذیرایی کند.

چگونه می‌توانید خود را برای انجام دادن مراحل تجدید حیات سلولی که در صفحات پیشین شرح داده شد، مهیا سازید؟ تا آنجا که برایتان میسر است وقتتان را با بچه‌ها سپری کنید. بچه‌ها عاقل و فرزانه هستند، نه ما. با آنان گفت‌وگو کنید، اما نه با رفتاری بچگانه. بیش از آن چه حدس می‌زنید، از آنان خواهید آموخت (البته اگر واقعاً به سخنانشان گوش فرادهید). حقیقت این گفته‌ها در سخنان کوتاه زیر که مقدمه کتاب آینده من است، دیده می‌شود.

هیس! به سخنان بچه‌ها گوش فرادهید. آنان می‌دانند
 در قلب تمامی بچه‌ها، مار عقل و فضیلت چنبره زده است
 که اسراری درهم پیچیده در خود دارد
 اسراری که هرگز نه در صورتان دیده‌اید و نه اصلاً از آنها آگاه بودید
 کسانی هنوز هم بر این باورند که افکار و اذهان کودکان،
 چاهی توخالی بیش نیست
 و با این حالت بی‌اعتناء،
 ممکن است نادیده از کنار سِرّی کهن و خاموش بگذرند
 اسراز و رازی که دور از دیدرس، در گوشه‌ای خفته‌اند،
 فراسوی بینش و بصیرت تمام آن اشخاص ناآگاه
 آنان که نمی‌دانند کودکان دربارهٔ بسیاری از مسایل به تفکر و اندیشه می‌پردازند
 که آه! هرگز از آنها سخن نمی‌گویند
 هنگامی که افکارشان به وسیلهٔ طلایی گذرا،
 به وسیلهٔ عبور فرشتگان رنگین می‌شود
 فرشتگانی با بالهای ابریشمین در حالی که با صدایی آهسته

در بالای این اشکال نرم و ملایمتر گل رس
 زمزمه و نجوا می کنند
 اشکالی که چندی است از آسمان تبعید شده اند
 تا مورد قضاوت قرار گیرند
 و به این ترتیب،
 هنوز قادرند با روانهایی باز گوش دهند
 در حالی که به وسیله تجربه جاذبه سنگین زمینی بسته نشده اند
 تنها بعداً، پس از آزمایشهای سخت زجر و رنج و وسوسه
 درهای حقیقت بسته می شوند
 و محکم، قفل می گردند
 به وسیله میراث جسمانی عقاید تغییرناپذیری که در دورانی که هنوز
 در بطن مادر به سر می بردند،
 به آنان تلقین شده است
 آن وقت است که چنین ارواح درخشان،
 مبدل به چاپلوسانی نهایی می گردند
 که در وجود خود اسیر گشته اند
 چاپلوسانی که در معبد تنگ و کوچک بدن هستند
 همچون بازتابی از قبر، که از یک مرمر سفید فرو لغزیده
 و به گرد و خاکی ساده تبدیل شده اند

* * *

من آخرین لگزیگرام مورد علاقه ام را برای آخر این بخش از کتابم نگه
 داشتم. از تمامی اسراری که در لگزیگرام واژه های زبان انگلیسی (که از
 الفبای آنگلساکسون تهیه شده است) وجود دارد، به نظر من این لغت از
 ژرفایی بسیار برخوردار است. تنها لغتی که با هیچ چیز دیگر هم قافیه
 نمی شود. منظورم همان میوه ای است که معلم دبستان من برای نشان دادن

جاذبه از آن استفاده کرد: پرتقال.

در پرتقال (Orange) این کلمات وجود دارد: No Anger (عاری از خشم)، No Rage (عاری از عصبانیت شوید)، No Age (عاری از سن).

یکی از عزیزترین و دوست‌داشتنی‌ترین آموزگاران - گوروی شخصی من، به من گفت که انسانهای جاودانه از سلام و احوالپرسی محرمانه‌ای برای سخن گفتن با یکدیگر استفاده می‌کنند. هنگامی که یک آواتار، استاد و مرشد دیگری را می‌شناسد (در واقع شناسایی می‌کند) آنان در کمال سکوت دو هدیه ساده به یکدیگر می‌دهند. این هدایا کد و رمز محرمانه‌ای در خود دارد. او گفت: ... آنان به همدیگر سنبل می‌دهند... و یک پرتقال. من سخنان او را که هنگام خداحافظی و پیش از ناپدید شدنش در همین اواخر به من گفت (گرچه ناپدید شد، به خوبی می‌دانم که دوباره به زودی ظاهر خواهد گشت) با شما در میان می‌گذارم. او گفت: «در مورد جاودانگی جسمانی، پیش از وحی، و پرده‌برداری از یک سری اسرار، به گونه‌ای معجزه‌آسا دریافت شود که بایستی نخست آگاهی تزلزل‌ناپذیر و مطمئنی وجود داشته باشد. سپس نوبت به آموزش می‌رسد. هیچ راهی وجود ندارد، چه در آسمان و چه در زمین، که این نظم الهی را بتوان وارونه کرد. او اندکی مکث کرد و چون من چشمانم را بستم، او لبخندی زد و دستانش را با ملایمت بر روی سر من نهاد و این کلمات را که نخستین بار، دوهزار سال پیش بر زبان رانده شده بود، اظهار داشت: «آه ای تویی که دارای ایمانی کم هستی، در کجا شک کردی؟»^۱ گمان می‌کنم این خود او بود که این جمله را (به انگلیسی یا به عبری؟) بر زبان راند. یا نکند... من برای لحظه‌ای از قدرت غیب‌شنوایی بهره‌مند شدم؟ باید یادم باشد این سؤال را پس از مراجعتش از او بپرسم.

شعبه شبکه تلویزیونی ای. بی. سی در لوس آنجلس، کی. ای. بی. سی نام دارد و هر بار پس از پخش اخبار، پیامی سیزده حرفی بر روی صفحه تلویزیون این شبکه نقش می‌بندد. پیامی الهام گرفته شده. خواهش می‌کنم به

۱. جمله مشهور حضرت عیسی مسیح به یکی از حواریانش «توماس» - م.

معنی و تفسیر عدد ۱۳ در بخش علم اعداد نگاه کنید. اکنون که سرگرم ماشین کردن آخرین صفحه این کتاب هستم، شاید به کمک تطابق و همزمانی عالم هستی قادرم در سمت چپ خود، صفحه تلویزیون را بینم که روشن است اما صدایش را تا آخرین حد پایین آورده‌ام. این عادتی است که من، نویسنده‌ای تنها، در هنگام نوشتن پیدا کردم. پیام کی. ای. بی. سی دارد با سکوت به من چشمک می‌زند؛ پیامی که رمزی ستاره‌ای است:

«ما جهان را همان‌گونه که هست برای شما می‌آوریم

تصور کنید ممکن است چگونه باشد.»

پایان کتاب

۲۴ تیر ۱۳۷۴

۱۵ ژوئیه ۱۹۵۵

درباره نویسنده

لیندا گودمن در یک روز طوفانی بهاری در ماه آوریل به دنیا آمده است. او چهار بچه دارد: یکی متولد دی، یکی متولد آذر، یکی متولد بهمن و یکی متولد آبان که در حال حاضر مشغول دنبال کردن رؤیایها و هدفهای شخصی خود هستند، و لیندا روزهای جشن و تعطیلات مهم رسمی را با آنان سپری می‌کند. لیندا به اتفاق دو سگ خود، در کوهستانهای کولورادو زندگی می‌کند: «بنجامین» متولد تیر و «بر» که متولد خرداد است. «بن» و «بر» هر دو گیاهخوارند. یکی از آنها دوازده سال دارد و دیگری نه سال؛ بنابراین می‌شود آنها را هنوز توله‌هایی جوان به‌شمار آورد. شیری هم که در کوهستان‌ها به دنیا آمده است، اغلب به خانه لیندا سر می‌زند. این شیر بسیار اهلی و آرام است و رفتاری دوستانه دارد، با آن‌که غرشهای بدخلقانه‌ای می‌کند. آهنگهای موردعلاقه این نویسنده: «هنگامی که نذر یک ستاره می‌کنید» و «در یک روز شفاف» است، یعنی دو چیزی که به حدّ وفور در شهر کریپل کریک یافت می‌شود (ستاره و روزهای صاف و روشن). عطر موردعلاقه او وانیل و نیز بوی نخودفرنگی در زیر باران است. کتاب موردعلاقه لیندا «چینی بر زمان» است. قد او صد و شصت سانتی‌متر و یا صد و شصت و پنج سانتی‌متر است، بسته به آن‌که کفش به پا کرده است یا نه. اما بیشتر اوقات قدش صد و شصت سانتی‌متر است!

خداوندا، مرا وسیله‌ای برای برقراری صلحت کن!
در جایی که نفرت هست، به من عشق را بنما
در جایی که ناسزا هست، به من گذشت را بنما
در جایی که شک هست، به من ایمان ده
در جایی که ظلمت و تاریکی هست، بگذار «نور» را گسترش دهم
در جایی که اندوه و تأثر هست، به من یاری کن که شادی را بیابم!
رحمتی فرما و کاری کن که زیاد به جستجو نپردازم...
و به همان اندازه که مورد درک و فهم قرار می‌گیرم
قادر به درک و فهم باشم...
مورد عشق و علاقه باشم
به همان اندازه‌ای که خودم دوست دارم و عشق می‌پرورانم...

سپس معجزه پشت معجزه به وقوع خواهد پیوست
و شگفتی‌ها هرگز پایان نخواهند گرفت...